# فرهنگ
# اصطلاحات نجومی

همراه با واژه‌های کیهانی در شعر فارسی

دکتر ابوالفضل مصفی

سلسلهٔ زبان و فرهنگ فارسی، شمارهٔ ۶

# فرهنگ اصطلاحات نجومی

همراه با

## واژه‌های کیهانی در شعر فارسی

تألیف

**ابوالفضل مصفی**

انتشارات مؤسسهٔ تاریخ و فرهنگ ایران، شماره ۳۱

تبریز، مهرماه ۱۳۵۷

تدوین مجموعهٔ کاملی شامل تمام جهات و جوانب فرهنگ و معارف ایرانی و کیفیت ظهور و تکامل تمدن و نشیب و فراز حیات قومی در میهن باستانی ما و روشن ساختن زوایای تاریخ این سرزمین کهنسال آرزوی هر ایرانی و آرمان دوستداران ایران به شمار می‌رود.

تأمین این منظور و نیل بدین هدف جز با فراهم آوردن موادی که تحقق این نیت را بایسته است امکان‌پذیر نمی‌نماید و هر گونه کوششی که در این زمینه براساس استفاده از مدارک مجمل و مبهم و مواد ناقص به عمل بیاید رسا و وافی به مقصود نخواهد بود.

برای تدوین **تاریخ کامل ایران** به‌معنی وسیع آن ــ اعم از تاریخ سیاسی واجتماعی و تاریخ تمدن و ادیان و مذاهب و علوم و فنون و اقتصاد و جغرافیای تاریخی و همچنین تاریخ عمومی و تاریخ منطقه‌ای و محلی ـ مسلماً نمی‌توان به مدارک و اسناد و منابع تاریخی محض، به فرض دسترسی به همهٔ آنها، اکتفا کرد بلکه پرارزش‌ترین و قابل اعتمادترین و موثق‌ترین مواد و مطالب و مدارک را در این باره از خلال دواوین شعرا و آثار ادبی و منابع و کتب صوفیه و تذکره‌ها و افسانه‌ها و قصص و تمثیلات و داستانها و منظومه‌های عامیانه باید به دست آورد و آنگاه از پرتو تطبیق حاصل این استقراء با مواد موجود در کتابهای تاریخ و نتایج و قراین ناشی از کاوشهای باستان‌شناسی طرح تاریخ کامل ایران را تهیه و تنظیم کرد.

در زمینهٔ **فرهنگ ایران** نیز ـ که بطور کلی شامل زبان و ادبیات و لغت و فقه‌اللغه و زبان‌شناسی و لهجه‌شناسی و آثار و ادبیات عامیانهٔ ایرانی و فلسفه و عرفان و دیگر مظاهر و تجلیات ذوق و اندیشهٔ ایرانی در ادوار باستان و میانه و جدید است ـ بیشتر و پیشتر از هر کار گرد آوردن و طبع و نشر انتقادی مواد و مدارک ضرورت دارد و پس از این مرحله است که پژوهندگان و محققان خواهند توانست بی‌دغدغهٔ خاطر و با کمال اطمینان در طریق جمع و تدوین فرهنگ ایران و تحقیق و تتبع دربارهٔ آن گامهای استوار بردارند.

مؤسسهٔ تاریخ وفرهنگ ایران وابسته به دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی تبریز به اقتضای این ضرورت به وجود آمده و می کوشد تا بخشی از این آرمان و جزئی از این نیّت را ازقوه به فعل بیاورد و درحدود امکانات ناچیزخود وظیفه‌ای را که برعهده دارد انجام بدهد .

نشریات مؤسسه که تجلی کوشش همکاران ما به شمار می‌رود در زمینهٔ تاریخ و زبان وادبیات و دیگر مظاهر فرهنگ ومعارف ایرانی اعم ازتألیف وتحقیق وتصحیح انتقادی متون نظم ونثر و ترجمهٔ آثار وتألیفات مفید دیگران درسلسله‌های مخصوص انتشار می‌یابد .

* * *

شعرو نثرادبی فارسی دارای زبان خاصی است وبرای درك آن زبان گذشته از دانستن لغت وصرف ونحوومعانی‌وبیان به فهم اصطلاحات علوم وفنون وقصص وتواریخ وغیره نیاز داریم . دراین مورد می‌توان از اصطلاحات نجوم و طب و صیدنه و ریاضی وموسیقی ومنطق وفلسفه وکلام وعرفان و تصوف و علوم دینی و معتقدات مذاهب وملل وعلوم ادبی وتاریخ وجغرافی وکیمیا ومعادن و جواهر و آلات واسباب لعب وحرب وبزم واسماء والقاب معروف وایام و حوادث مشهور ومصطلحات زندگی و رسوم وآداب روزگاران یادکرد .

ضرورت حصول این مقدمه ــ یعنی آشنایی بااصطلاحات ومواد زبان ادبی ــ تا جایی است که می‌توان گفت عدم آشنایی با آن همواره مانعی بزرگ در راه تحصیل معانی ومفاهیم شعر ونثر فارسی وحجاب چهرهٔ مقصود بوده است . مثلا بدون آشنایی با مفهوم ومدلول حقیقی یا مجازی عقل یا نفس اول و دوم و رابطهٔ خورشیدولعل وچار تکبیرزدن وفلاطون یا دیوجانس خم نشین وسگ اصحاب کهف وگربه و دقیانوس و بیست ویك وشاق سقلابی نوروز وهندوی اطلس نقاب ویوسف زرین رسن و زرین نقاب و هفت مهرهٔ زرین و حقه مینا و صلیب بام خضرا و دنح وخمسین وپنجاهه وصوم العذاری و یوم الترویه لامحاله درك مفاهیم یا لطف معانی اشعار مشهور مولوی وحافظ وعطار وخاقانی ومنوچهری قابل تصور نمی‌تواند باشد.

باتوجه به این ضرورت وازآنجا که آشنایی اجمالی باهمهٔ علوم ومعارف قدیمه و مصطلحات مربوط جز برای معدودی از دانشوران وفضلای متبحر مقصدی

بعید المنال بلکه محال می‌نماید اهمیت تألیف و تدوین فرهنگهای اصطلاحات ، که پژوهندگان وطالبان‌را درمراجعات فوری بسنده باشدو آنان را ازمطالعات ومراجعات مفصل برای پیدا کردن معنی ومفهوم و موارد استعمال یك اصطلاح یایك استعاره بی‌نیاز سازد ، مستغنی از بحث است .

کتاب حاضر یعنی **فرهنگ‌اصطلاحات نجومی، همراه باواژه‌های‌کیهانی درشعرفارسی** ــ سی‌ویکمین‌شماره ازانتشارات مؤسسهٔ‌تاریخ‌وفرهنگ‌ایران وششمین شماره ازسلسلهٔ زبان‌وفرهنگ‌فارسی ــ تألیف آقای دکتر **ابوالفضل مصفی** دانشیار زبان و ادبیات فارسی گامی است در راه نیل به این مقصود .

مؤلف کوشیده است تاجایی‌که مقدور بوده اصطلاحات نجومی‌وتقویمی را که درادبیات ایران استعمال شده است همراه با واژه‌ها واستعارات وتعبیرات مربوط درشعر فارسی‌گردآوری بکند وفهارس متعددی‌که درپایان‌کتاب ترتیب داده برارزش‌فرهنگ‌می‌افزایدواستفادهٔ‌مراجعان‌راآسان می‌سازد ولی‌با توجه‌به‌وسعت‌دامنهٔ اصطلاحات نجومی وکثرت و تنوع استعارات وتعبیرات و تعذر تتبع و استقصای کامل درمنابع نجومی و دیوانها ومنظومه‌های شعر فارسی ، ارائهٔ‌کاری بی‌نقص و جامع درچنین زمینهٔ دشوار وپهناوری بافرصت محدود و مقدورات علمی موجود توقعی غیرمنصفانه خواهد بود وچنانکه درمقدمهٔ فرهنگ تصریح شده تنها ادعای مؤلف اینست که به قدر وسع وتوانایی‌خویش‌کوشیده تا بارعایت امانت فرهنگی فراهم‌آوردکه پژوهندگان ادب فارسی را به‌کارآید وطالبان را از مراجعات بسیار برای دستیابی به مفاهیم واژه‌ها ومصطلحات نجومی بی‌نیاز سازد .

کوشش مؤلف مشکور ودر خور تحسین است و بی‌تردید فرهنگ‌حاضر مطالعه‌کنندگان وعلاقه‌مندان ادب فارسی ومعارف ایرانی را سودمند خواهد بود.

تبریز ــ دهم شهریور ماه ۱۳۵۷ هجری شمسی

**منوچهر مرتضوی**

## مندرجات

# سرآغاز

**بوسیلهٔ مؤلف**

کسانیکه با ادب فارسی ومتون نظم ونثرمربوط به‌این ادب عملا آشنایی نزدیك دارند، به خوبی‌می‌دانندکه شعر و ادب فارسی تنها گنجینهٔ بی‌انتهای مفاهیم و ابداعات و توصیفات کم نظیر درخصوص جنبه‌های کمّی وکیفی زندگی نیست ، بلکه بخشی بزرگ ازین گنجینه را ، بهمین علت ، انعکاس دانشهای کهن که علم نجوم‌درشمار قدیمی‌ترین آنها است ، بخود اختصاص داده است . وبا تعمق درمتون ادبی ، بویژه متن‌های شعری ، درمی‌یابیم که این علم ، با بسیاری ازمسائل و معماهای خود ، در دوره‌های معینی بیشتر و در ادوار دیگرکمتر ، شعر وهمچنین نثرفارسی‌را میدان ظهور وبروز خود ساخته است . بنحوی که فهم بسیاری ازاجزاء این متون ، دربیشتر ادوار ، بدون آشنایی‌قبلی بامصطلحات نجومی ، بویژه نجوم احکامی ، دشوار بنظر می‌آید .

صرفنظر از یکدسته‌اشعار تعلیمی، در زمینهٔ علم‌نجوم،

واحکام آن ، بسیاری ازقصاید ومنظومه‌های شعری رمانتیك یا عاشقانه وعرفانی ونیز حماسی ، وگاه برخی از تغزلات ، با این مصطلحات ، یا با اشارات گوناگون به علوم فلکی ، آمیخته شده‌اند . این معنی درشعر دورهٔ سلجوقی و در نظم گویندگانی چون منوچهری وانوری وسنایی وخاقانی ونظامی به وضوح دیده می‌شود . وبسا اتفاق می‌افتدکه دریك‌قصیده وصفی یامدحی ، یا دربخشی ازیك منظومه عشقی یاعرفانی، قبل‌از آنکه آن قصیده یا آن منظومه به پایان‌خودنزدیك شود، وگاهی ازهمان آغاز، تبدیل به نوعی شعر تعلیمی‌در علم نجوم وبیان موقع ظاهری اشکال فلکی می‌گردد . و به نظر می‌آید که گوینده آن شاعری است منجم ، یامنجمی است که بگفتن شعر به قصد بیان مسائل فلکی یاتعلیم و ارائه آن مسائل ، یا به منظور نشان دادن آگاهی خود از آنها ، روی آورده است . درهمین دوره بوفور ودربرخی‌از ادواردیگر نیز،جنبه‌های خرافی‌واساطیری‌اختران‌وباورهای عامیانه‌درخصوص‌کیهان وپدیده‌های آن ، چشم‌اندازی‌وسیع بخود گرفته وتقریباً درهمه ادوار ، احساس شاعرانه ، حتی درنثر ، نسبت به زیبایی ظاهری آسمان وپدیده‌های آن ، سبب خلق هزاران تعبیر وکنایه وتوصیف شده است . و به شاعرانی برمی‌خوریم که بیاری تخیل ، درفواصل‌افلاك

واختران، عروجی روحانی برای خود ترتیب داده‌اند، و گویندگانی را می‌شناسیم که مجرد از همهٔ این احوال به ـ ابدیت و بی‌انتهایی جهان اندیشیده واز جهان ذهنی وکوچك بطلمیوس پای اندیشه را فراتر نهاده‌اند. ونیز شاعرانی را می‌یابیم که باوقوف کامل یانسبی به‌علوم‌فلکی‌واحکامی‌زمان خود، باقطعیت تمام، با نجوم حشوی و معتقدات احکامی خرافی که بازماندهٔ کیش‌های صابی و ستاره‌یی در رواج یکتاپرستی است، به‌گونه‌های‌مختلف به ستیز برخاسته‌اند.

بدین لحاظ، دراین فرهنگ به بهانهٔ توضیح واژه‌های فلکی ومصطلحات نجومی در شعر، به یاری مآخذ مختلف علم هیئت ونجوم، و آوردن بسیاری از کنایات و تعبیرات شاعرانه دربارهٔ آسمان و شکل کلی آن و خورشید وماه و دیگر اجرام ثابت وسیار ونیز ذکر موارد واشارات مربوط به «ادب عامه» دربارهٔ افلاك واختران، سعی کرده‌ایم علاوه بر نشان دادن وسعت تأثیر اینگونه مسائل در شعر، با ذکر شواهد، تاحدی نحوهٔ رویارویی و درگیری سخنوران را با مباحث فلکی ومعتقدات نجوم حشوی واحکامی نشان دهیم. ومیزان اعتقاد یا بی‌اعتقادی سخن‌سرایان فارسی را به این قبیل امور، سطحی یاعمقی، از روی تفنن یا از روی جد، دراختیار طالبان این قبیل مباحث بگذاریم. ودر عین‌حال

وسیله‌ای فراهم آورده باشیم تا اگر شخصی درصدد باشدکه جدا ازتمام این اغراض، درخصوص یك یاچند واژه کیهانی یانجومی فی‌الجمله اطلاعی بدست آورد، نوع آن واژه و معنی ومآخذآن را، تاسرحدامکان دراختیار وی قرار دهیم.

درضمن، چون گردآمدن اینهمه واژه وتوضیح هر یك مستلزم بیان دیگر مصطلحات نجومی وحتی برخی واژه‌های پهلوی و دساتیری واحیاناً هندی وخوارزمی‌وسغدی‌وترکی وابسته به آنها یانظیر آنها بود، این واژه‌ها نیز در ترتیب ابتثی یا الفبایی این فرهنگ جای‌گرفت‌وخود باعث‌گردید که همراه باواژه‌های نجومی درشعرواحیاناً درنثر، که قصد اصلی ازتدوین این فرهنگ گردآوری وتوضیح آنها بود، فرهنگی‌بالنسبه عمومی‌باعنوانی‌که ملاحظه می‌شود بوجود بیاید. همچنین بسیاری از واژه‌های کیهانی‌وصورتهای‌فلکی ومصطلحات‌فنی‌احکامی، با استفاده‌ازمآخذخارجی‌واطلسهای فلکی ویادآوریهائی‌که برخی ازمحققان ایرانی واسلامی درباره آنها کرده‌اند، ونظیره‌های یونانی وفرنگی واژه‌ها ومصطلحات، در ذیل هریك آورده شد. لیکن رعایت‌این ترتیب در مورد همه واژه‌ها امکان‌پذیر نبود وضرورت هم نداشت. مخصوصاًدرمورد واژه‌های کنایه‌ای‌وتعبیرات‌شاعرانه ومتداولات عامیانه، که بیشترآنها مختص‌زبان و فرهنگ

ملّی است و نظیری برابر آنها در دیگر فرهنگها و زبانها نمی‌توان یافت.

درمورد واژه‌های اصلی این فرهنگ و نیز تعبیرات شاعرانه و کنایه‌ای ازپدیده‌های آسمانی واحکامی به هنگام آوردن شاهد یاشواهدی برای یك واژه، نام مآخذ این شواهد و صاحب یا صاحبان آنها آمده است. مگر در مواردی که دسترسی به یك ماخذ ممکن نبوده ویا به‌علت‌وضوح‌واشتهار ومانوسیت، یاپرهیز ازتکرار، نیازی به یاد آن مآخذ، یا نام گوینده شعراحساس نشده است، و نیز امکان‌سهوو نسیان‌از طرف مؤلف را هم نباید بطورکلی ازنظر دور داشت.

در هرحال بصرف گردآمدن این‌فرهنگ یا اثری‌نظیر یامشابه آن، هرگز نباید ادعا کرد که دانش وسیع وبسیار کهن علم نجوم ومسائل احکامی آن، چنانکه باید شناخته می‌شود، ویا لااقل قلمرو نفوذ آن درادب فارسی و تمام مصطلحات ونظرگاههای این علم در شعر ونثر فارسی نشان داده خواهد شد. چنان ادعایی بدان معنی است که دانش نجوم و نیز ادب‌پرمایهٔ‌فارسی‌رادست‌کم‌گرفته‌ایم، وازپهناوری دامنه‌تحقیق‌وامکان‌اشتباه‌ولغزش‌نیزدرین‌زمینه‌غافل بوده‌ایم. تنهاادعایی که‌می‌توانم بکنم اینست‌که به قدر توانایی‌خویش کوشیده‌ام که با رعایت امانت، فرهنگی بوجـودآورم کـه

پژوهندگان ادب فارسی را به کار آید، و آنان را ازمراجعه بسیار به مآخذ کمیاب ومتفرق برای دستیابی به‌مفاهیم واژه‌ها ومصطلحات نجومی تاحدی بی‌نیاز سازد. و امید می‌برم که نقائص ونارسیها، که تعدادآنها دریك‌چنین فرهنگ البته کم نخواهد بود، درپیشگاه صاحبنظران به‌دیده‌ی‌اغماض‌وکرامت نگریسته‌شود. وخشنودم‌ازاینکه‌تلاش خود را در زمینهٔ گردآوردن مسائل‌نجومی، بیشتر برمبنای دانش کهن آن، تحت عنوان: «فرهنگ‌اصطلاحات‌نجومی همراه باواژه‌های کیهانی درشعر فارسی» با احیای‌رصدخانهٔ مراغه، بوسیله‌ی دانشگاه آذرابادگان، مقارن می‌بینم.

ودرحصول‌این‌خشنودی‌وانجام‌خدمتی‌ولو ناچیز، به‌زبان‌و فرهنگ‌ایران،اگر توفیقی‌دست‌داده‌باشد،بلحاظ‌ابراز‌حقشناسی وسپاس، باید بگویم که تمامی آنرا مدیون تشویق و راهنمایی کریمانه‌ی استاد فرزانه، دکترمنوچهر مرتضوی، می‌باشم. ونیز سهم استادان‌وسروران‌وهمکارانی‌چون‌آقایان مهدی‌محقق،قاضی‌طباطبایی،دکترامیرخانی،دکتر ناصر بقایی، دکتربهروز،که هریك‌بطریقی‌مشوق‌من‌بوده‌اند، وددردسترسی به برخی ازمآخذ جوانمردانه مرا یاری داده‌اند، فراموش نمی‌توانم‌کرد، و دین‌این‌عزیزان‌را برذمه‌ی خویش،هرچند ادا نتوانم کرد، سپاس می‌گزارم.

۱۳۳۷/۶/۲۱

**ابوالفضل مصفی**

# نشانه‌ها

ای = ایهام
ب = بیت
پ = پهلوی ، واژهٔ پهلوی
ت = تشبیه
تث = تثنیه
تص = تصغیر ، مصغر
تم = تمثیل
تن = تناسب
ج = جناس وگاهی نشانهٔ جمع
ح = شرح ، حاشیه
د = دساتیر ، واژه‌های دساتیری
ر = رقم
رك = رجوع کنید
ش = شاهد ، وگاهی شماره
ع = عدد ، وگاهی نشانهٔ متن عربی ، یاواژه عربی
غ = غزل
فر = فرنگی ، واژه‌ی فرنگی یافرانسه
ك = کنایه ، یاوصف بکنایه
کا = کنایه ازآسمان
کخ = کنایه ازخورشید
کم = کنایه ازماه
کن = کنیه
ل = لقب
م = مؤلف ، مصنف

ن = نسبت ، منسوب
یو = یونانی ، واژهٔ یونانی
(؟) = استفهام ، تردید ، عدم اطلاع
= ، برابر ، بمعنی

# آ

آ ـ نقشی در تقویم وارقام تقویمی ندارد ، ولی در دسته‌بندی ستارگان برحسب اندازه روشنی آنها بجای «a» یاآلفای یونانی میتواندبکار رود چنانکه ستارگان «دبران» و«شعرای یمانی» وسماك «اعزل» و «قلب» و«سعد ذابح» درین دسته‌بندی جزو ( a ) (آلفا) می‌باشند .

**آباء** Les pers (فر) ـ آباء سبعه ، آباء علوی ، هفت آباء ، افلاك سبعه . افلاك را از جهت تاثیراتی که درعالم عناصر وتکوین موالیدبرای هریك قائل بوده‌اند «آباء» یعنی پدران نامیده‌اند وعناصر چهارگانه : آب ، باد ، خاك وآتش را امهات اربعه یاچهار مادر ومعدن و نبات وحیوان را موالید ثلاثه یا فرزندان‌سه گانه گفته‌اندچنانکه«حرمانیه که‌ازفرق‌صابیه هستندکواکب‌را آباخوانند وعناصر را امهات ومرکبات را موالید» . (نفائس‌الفنون)

بصد قران بنزاید یکی نتیجه چو تو　　ز امتزاج چهار امهات وهفت آباء

انوری / ۱۶

بمن نامشفقند آباء علوی　　چو عیسی زان ابا کردم ز آباء

خاقانی / ۲۰

آباء علویند کمر دار ایـن خلف　　راضی بدانکه سایه برآبا برافکند

خاقانی / ۱۴۵

**آباء سبعه** ـ (= آباء)

**آباء علوی** ـ (= آباء)

**آبار** Les puits (فر) ـ جمع بئر (چاه) درجه‌ایست‌یادرجاتی‌دربرجها که چون سیاره‌ای به آنجا رسد دچار نحوست شود ویا موقع نحس آن است . مقابل درجات آبار ، درجات سعادت‌فزای قرار دارند . آبـار یاچاههای حمل

برای مثال عبارتند از ۵ و ۱۱ و۱۷ و ۲۳ و۲۹ .

**آبان** ـ (پ) نام هشتم هرماه از سال و نام روز دهم از هرماه در تقویم پارسیان .

واژه‌نامه (بندهشن ۱۱ــ۱۵۸ و ۱۳ــ۲۴)

ونام فرشته موکل برآب است (شرح بیست باب ـ باب پانزدهم) .

**آبان روز** ـ رك : آبان و : روزهای پارسیان ، ش ۱۰ .

**آبان فرهی** ـ (پ) دارندهٔ فره آبها ، لقب‌اناهید (ناهید) ، فره‌بمعنی پرتو وشعاع .

واژه‌نامه (بندهشن ۹ــ۲۲۰)

**آبان‌گاه** ـ روز دهم فروردین ماه ، دراین روز اگرباران‌بیاید آبانگاه مردان است ومردان به آب درآیند و اگر باران نبارد آبانگاه زنان است و زنان به‌آب درآیند واین عمل را برخود شگون دانند .

**آبان ماه** ـ (پ) ماه آبان ، ماه هشتم ازماههای پارسی .

واژه‌نامه (بند هشن ۴ــ۲۵ وماههای پارسی ش ۸)

**آب پیکر** ـ کوکب ، ستاره ثابت .

**آب پیکران** ـ (ك) ثوابت

صبح است‌کمانکش اختران را آتش زده آب پیکـران را

خاقانی / ۳۳

**آب چهرگان** ـ (پ) ستارگان (= آب چهره)

**آب چهره** ـ (پ) یا آب چهرك ، ستاره آبی ، ستاره‌ای‌کـه دارای طبیعت آب است وبه رنگ آب ، ستاره روشن بدون رنگ درنجوم پهلوی .

واژه‌نامه (بند هشن ۱۰ــ۵۸)

احتمالا «ستارگان بروج آبی» «=مثلث‌آبی» راآب‌چهره میگفته‌اند(؟)

**آبریز** ـ EVIER (فر) ساکب الماء (= دلو) برج دلو .

دوستی ز آبـریز چـرخ ببر زانکه او گه تهی بود گه پر

سنایی / حدیقهٔ ۴۱۵

**آبریزان** ـ سیزدهم تیرماه است (شرح بیست باب ـ باب پانزدهم) .

**آبریزگان** ـ (= آبریزان)

**آب سردان** ـ (پ) ستارگان آبچهره درنجوم پهلوی (= آبچهرگان)
واژه‌نامه (بند هشن ۷–۷۲)

آبریزگان وآفریجگان هم آمده . درآثارالباقیه پس‌از جشن باد روز آمده که مردم اصفهان این روز را همچون نوروز دریك‌هفته جشن گیرند وبازارها را آذین بندند وآنرا آفریجگان خوانند .

**آب کبود** ـ (ك)[1] وآب گردنده[2] آبگون[3] آبگون پل[4] آبگون صدف[5] آبگون قفس[6] کنایه ازآسمان است .

۱ ـ چو غوطه خورد درآب کبود مرغ سپید
ز چشم و دیده نهان شد در آسمان کوکب

فرخی سیستانی / ۹۰

۲ و ۳ ـ (= رشیدی)

۴ ـ پل آبگون فلك باد رخنه
که درجویش آب رضایی ندیدم

خاقانی / ۳۱۰

۵ ـ (= آنندراج)

۶ ـ درآبگون قفس بین طاوس آتشین پر
کز پرگشادن او آفاق گشت زیور

خاقانی / ۱۸

همی شود بیکی‌امراوچوسایه به چاه درآبگون قفس این آفتاب آتش پا

جمال‌الدین اصفهانی / ۴۱۱

**آبکش** ـ برج دلو (= ساکب الماء)

فتاده آبکش را دلو در چاه بمانده آبکش خیره‌چو گمراه

ویس ورامین / ۸۰

**آبگینه** ـ آبگینه پل[1] آبگینه خانه[2] آبگینه طارم[3] کنایه یاوصف درباره آسمان است .

۱ — جیحون آفت است بر آن آبگینه پل
گه پایهٔ بلاست بر آن غول دیدبان
خاقانی / ۳۱۴

۲ — سنگ در آبگینه خانه چرخ
این دل غصه‌پرور اندازد
خاقانی / ۱۳۷

رخنه شده ز آه عاشقانه بام نهم آبگینه خانه
خاقانی / تحفه ۱۲۸

(۳) — (= رشیدی)

**آبلهٔ روز** - (کخ) (برهان ، آنندراج)

**آب معلق** - (کا) «خاک برین آب معلق فشان»
(لغت‌نامه بنقل ازنظامی گنجوی)

**آبی** - Hydrique (فر) ستاره آبی ، یابرج یابروج آبی (= مثلثه آبی) منجمان احکامی بروج دوازده‌گانه را به چهار بخش‌سه برجی،آبی، خاکی، بادی ، آتشی تقسیم کرده‌اند و هریك ازآنها را «مثلثه» نام داده‌اند :

۱— سرطان ، عقرب ، حوت آبی ، مثلثه آبی
۲— ثور ، سنبله ، جدی خاکی ، مثلثه خاکی
۳— جوزا ، میزان ، دلو بادی ، مثلثه بادی
۴— حمل ، اسد ، قوس آتشی ، مثلثه آتشی

«ایرانیان درایام قدیم ، اگر ماه درمنزل آتشی بود عسل می‌خوردند و اگر درمنزل آبی بود آب مینوشیدند برطبق متابعت ازمنازل قمر» . (ترجمه آثار الباقیه ، ۲۵۶ بوسیله دانا سرشت)

**آتش** - آتش آسمان[1] آتش بیدود[2] آتش تابنده[3] آتش روز[4] آتش زمزم[5] آتش سیماب ساز[6] آتش صبح[7] آتش فلکی[8] آتش گردون[9] آتش مشرق[10] وصف یاوصف بکنایه ازخورشید است .

۱ — چون نهان شد ز بهر سود زمین
آتش آسمان ز دود زمین . . .
سنایی / حدیقه ۳۴۱

۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ – (برهان، رشیدی، آنندراج)

۷ – مرا گفته بفردا کانش صبح
زند ازکورهٔ مشرق زبانه

انوری / ۲۷۱

۸ – چو آتش فلکی‌شد نهفته زیرحجاب
ز دوده بست فلك بررخ زمانه نقاب

امیرمعزی / ۵۳

۹ – ...خاصه که‌مهرسپهر گوشه‌خوشه‌گذاشت
وآتش گردون گرفت پله لیل و نهار

خاقانی / ۱۸۴

۱۰ – چو برزد آتش مشرق زبانه
ملك چون آب شدزآنجا روانه

نظامی / خسرو وشیرین ۲۸۴

**آتشکده بهرام** ـ برج حمل (برهان، رشیدی، آنندراج، لغت نامه) وگفته‌اند نام یکی ازآثار باستانی درهمدان بوده.

**آتشی** ـ Ardant (فر) (رك : آبی)

**آتشین** ـ درترکیبات وصفی : آتشین پل[1] آتشین‌پل ادهم[2] آتشین پیکر[3] آتشین دواج[4] آتشین زورق[5] آتشین صدف[6] آتشین صلیب[7] آتشین کاسه[8] وصف یاوصف بکنایه ازآفتاب است.

۱ – (آنندراج)
۲ – (آنندراج)
۳ – (رشیدی، آنندراج)
۴ – (برهان، رشیدی)

از بسکه جرعه بر تن افسردهٔ زمین آن آتشین دواج سراپا بسرافکند

خاقانی / ۱۴۱

۵ – پیش ازین کاین خیمهٔ پیروزه شد زرین طناب
بادبان آتشین زورق پدید آمد از آب

خواجو / ۵۷۲

۶ – غالیه سای آسمان سود برآتشین‌صدف
از سر مغز خاکیان لخلخه‌های عنبری

خاقانی / ۴۲۶

۷ – (برهان)

۸ – آن آتشین کاسه نگر دولاب مینا داشته
از آب کوثر کاسه برو آهنگ بالا داشته

خاقانی / ۳۹۱

**آثار علوی** ـ حوادث آسمانی‌وجوی‌مانند ابروبادوبرق‌ورعدوباران‌وفتح باب‌وقوس قزح، وهاله‌وخسوف‌وکسوف وشهب‌وظهورستاره‌های‌دنباله‌دار ونیازك و عصی . آثار علوی نیز نام کتابی است که خواجه ابوالمظفر اسفزاری عالم‌ومنجم معاصر خیام در دربار ملکشاه‌سلجوقی آنرا تدوین کرده و نظامی عروضی درمقالت سوم درنجوم درکتاب چهار مقاله از آن نام برده است .

**آخرالزمان** ـ La Fin du monde (فر)

**آخرالدهر** ـ (= آخرالزمان دور قمری) آخر الدهر ـ دور قمری ـ دور آخر کواکب سبعه ، دوره‌ایکه ما درآن زندگی‌می کنیم . (رك : دور قمر)

**آخرالنهر** ـ ستاره‌ایست روشن درآخر صورت نهر (رك : نهر)

**آخر دوخر** ـ ازسحابیهای ابری و درجزوصورت سرطان است (رك : سحابیهای ابری)

**آذر** ـ ماه آذر ، ماه نهم ، درتقویم پارسی و ماه نهم در تقویم جلالی . (رك : ماههای پارسی ، ش ۹)

**آذر جشن** ـ (رك : آذر روز)

**آذر روز** ـ روز نهم هرماه از روزهای پارسی ( رك : روزهای پارسی ، ش ۹)

و آنرا آذرجشن هم گفته، انددرین روز آتش افروزی کنندو بزیارت آتشکده روند (ذیل التفهیم ص ۲۶۱) وشهریورگان هم گفته‌اند ونیز خزان اول یا خزان خاصه گویند (آثارالباقیه ص ۲۲۱-۲۲۲) .

**آذفنداق** ـ آژفنداق ، آزفنداك ، آژفنداك ، قوس‌قزح

کمان آزفنداق شد، ژاله‌تیر گل غنچه ترك وزره آبگیر
(لغت فرس)

**آژفنداق** ـ (= آزفنداق)

**آستان** ـ باصفت حالیه «گردان» کنایه از آسمان و در حالت اضافه به کلمه «گردون» به همین معنی است (آنندراج) در کلمهٔ آستان گـردان و آستان گردون.

**آستانغ** ـ (پ) آستانك ـ مقدارسیر آفتاب درمنطقه‌البروج مطابق‌نجوم مانوی یاپهلوی. (گاهشماری ۳۳۷)

**آستانهٔ گردون** ـ کنایه ازماه است (رشیدی)

**آسمان** ـ وآسمانه بمعنی «سقف» و «عرش» عربی است. سپهر، فلك، کیهان.

**آسمان برین** ـ عرش، عرش‌اعلی

کله گوشه بسر آسمان بریـن هنوز ازتواضع سرش برزمین
شرح بوستان / ۵۸ - ج ۲

**آسمان روز** ـ روز بیست وهفتم هرماه از روزهـای پارسیان (رك: روزهای پارسیان ش ۲۷)

**آسمان و تخته‌نرد** ـ (ت) معروف است که بزرگمهر حکیم تخته نرد را درمقابل شطرنـج هندیـان برمبنای دوازده برج یادوازده خانه درهرطرف قرار دارد وحرکت خورشیدوماه را به حرکت مهره‌ها (کعبتین) درین خانه تجسم داد.

فلك همچو پیروزه گون تخته نردی ز مرجانش مهره ز لؤلؤش خصلی
منوچهری

جز به حکمت کعبتین سعد ونحس نیست گردان ازبرایـن تخته نرد
نظامی / مخزن‌الاسرار ۱۲۷

**آسوذ** ـ (پ) روز دهم ازپنجهٔ دزدیده(رك : پنجهٔ دزدیده‌واندرگاه)

**آسیای فلك** ـ (ت)

یارب‌کـسی بینم آسیـای فلك را آب زده، سنگ سوده، بام شکسته
خاقانی / ۸۴۹

**آفتاب** ـ خورشید ، شمس ، هور (رك : خورشید)

**آفتاب پرست** ـ Adoratur du Soleil (فر) ، حربا ، یاهورپـا ، یاهورپت ، صورت فلکی نزدیك قطب جنوب . (رك : حربا)

**آفتاب ثانی** ـ کنایه ازعطارداست ، چون نزدیك‌ترین سیاره به آفتاب می‌باشد و گفته‌اند ازجوهر آفتاب برخوردار است وچنین حالتی را برای کوکب در نجوم احکامی «تصمیم» میگفته‌اند . (رك : تصمیم)

**آفتاب زرد** ـ وقت غروب آفتاب «وآفتاب زرد پیش امیر آمد»
(چهار مقاله / ۶۳ ـ مقاله دوم)

**آفتاب شیرسوار** ـ اشاره بموقع آفتاب‌است دربرج اسد ودرین وقت نزدیك‌ترین فاصله را بازمین دارد .

اگر بقله برآیی و برفرازی تیغ  درونتد زکمر آفتـاب شیر سوار
خواجو / ۵۸۹

«آهوی شیرگیر» درشعر دیگر خواجو(رك : خـورشید شیرگیر) ودرشعر حافظ نیز بهمین معنی است (= آهو . ش ۷ و خورشید شیرگیر) . و نیز شیر شمشیر بدست ، باخورشیدی‌که برپشت آن سوار شده بعنوان نشانهٔ دولتی امروز کشور ایران ، تقریباً تصویری ازین شعر خواجوست ویك مبنای‌کاملانجومی دارد وتاریخچهٔ «شیروخورشید» باید براین مبنا دوباره‌نویسی شود .

**آفتاب گردش** ـ (ك) ، روی زمین وآنچه آفتاب برآن گردد وحربا را نیزگویند . (مجمع‌الفرس و ح)

**آفتاب وسلیمان** ـ گویند بدعای سلیمان آفتاب بعداز غروب دوبـاره ازمغرب برگشت :

آفتاب از غرب گفتی باز گشت ازبهر حاج
چون نماز دیگری بهـر سلیمان دیده‌انـد
خاقانی / ۹۹

**آفتاب هویت** ـ آفتاب هویت انسانی (رك : اسطرلاب چهارم)

**آفریجگان** ـ (= آبریزان)

**آهو** ـ بجای «غزاله» عربی وکنایه از خورشید است‌که آنرا «غـزال

آسمان» و «غزالهٔ خورشید» و «غزالة الضحی» نیزگفته‌اند (رك : غـزاله) در شعر فارسی وهمچنین درفرهنگهای فارسی «آهو» درترکیبات:آهوی آتشفشان[۱]، آهوی خاوری[۲] آهوی ختن[۳] آهوی‌دشت خاوران[۴] آهوی زرین[۵] آهوی‌شیرافکن[۶] آهوی شیرگیر[۷] آهوی فلك[۸] آهوی نر[۹] همه جا کنایه ازخورشید می‌باشد ، ونیز آهوی زرد اسد[۱۰] وآهوی ماده[۱۱] .

۱ــ (آنندراج)

۲ــ (برهان ، لغت‌نامه)

۳ــ (برهان)

۴ــ درحدود باختر آهــوی دشت خــاوران
چون فرو شد درهوا شاخ غزال آمدپدید

سلمان ساوجی

(شاخ غزال کنایه ازهلال ماه است)

۵ــ آن آهوی زرین بین درشیر وطن گاهش
کورا سرو سیمین گـه گاه پدیــد آیــد

خاقانی / ۴۷۹

(اشاره بموقع آفتاب است دربرج اسد)

۶ــ (برهان)

۷ــ بت عالم فروز شرقــی را
آهوی شیرگیر شد سیاف

خواجو / ۶۹

(اشاره بموقع آفتاب است دربرج اسد)

۸ــ مه چون سرو آهو بنمودکنون درپی
آهوی فلك را هم آثار پدید آمــد

خاقانی / ۴۷۹

۹ــ (آنندراج)

۱۰ــ گرگ سحر نوك دم برسر جبار زد
کآهوی زرد اسد با بره شد در چرا

بدرچاچی ـ (رك : مار سپید)

۱۱ــ سبزه‌زار آسمان‌را در پناه لطف او
موقع آهوی ماده سینهٔ شیر نر است
نظامی (؟) (مترادفات واصطلاحات)

**آینه** ـ (ك) وآئینه ، کنایه یا تشبیه یا تعبیر دیگری است‌ازخورشیدوگاهی ماه یا آسمان ، درترکیبات وصفی وتشبیهی: آینهٔ‌آسمان[۱] آینهٔ چرخ[۲] آینهٔ‌چینی[۳] آینهٔ خاوری[۴] آینهٔ سکندری[۵] آینهٔ صبح[۶] آینهٔ فلك[۷] آینهٔ گردان[۸] آینهٔ گردون[۹] آینهٔ ماه[۱۰] آینهٔ محشر[۱۱] آینهٔ مهر[۱۲].

۱ــ (برهان)

۲ــ ترسدکه زآه عاشقان تو
آئینه چرخ آه گیرد
کمال‌الدین اسماعیل / ۵۹

۳ــ فرخی در وصف ماه و زهره گفته است :
گهی چون آینه چینی نماید ماه دو هفته
گهی چون مهرهٔ سیمین نماید زهرهٔ زهرا
دیوان / ۳

در وصف ابر وآسمان گوید :
تو گفتی گرد زنگار است بر آئینهٔ چینی
تو گفتی موی‌سنجاب‌است برپیروزه‌گون‌دیبا
دیوان / ۳

نظامی درطلوع خورشید و رفتن اسکندر به چین گوید :
چو آئینهٔ چینی آمد پدید سکندر سپه را سوی چین کشید
(لغت‌نامه)

۴ــ (رشیدی)

۵ــ چشمهٔ خضر ساز لب ، ازلب جام گوهری
از ظلمات بحر جست ، آینهٔ سکندری
خاقانی / ۴۲۶

۶ــ تا ز زنگار فلك آینه صبح دمید
هم برآنگونه‌که ازآینه زاید زنگار
کمال‌الدین اسماعیل / ۹۹

۷ـ چنان ز طلعت تو برفروخت آن بقعه
کز آه صبح زد آینهٔ فلک مصقل
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۵۹
مه درآئینهٔ فلك چو بدید روی او ، گفت آه رسوایی
جمال‌الدین اصفهانی / ۴۸۱

۸ـ (برهان ، آنندراج)

۹ـ (آنندراج)

۱۰ـ ازحقهٔ گردون گهر مهر درخشید
وز قله کوه آینه ماه درآمد
جمال‌الدین اصفهانی / ۸۳

۱۱ـ آنندراج کنایه ازخورشید گرفته وشعر صائب را شاهدآورده است:
تا یکی درپرده باشد نیك‌وبد، ساغر کجاست
دل ز دعوی شد سیه ، آئینه محشر کجاست

۱۲ـ تاریك نمود آینه مهر در آنروز
از بسکه ز دلها بفلك آه برآمد
جمال‌الدین اصفهانی / ۸۳۴

# ا

**(الف = ۱)**

**ا** ـ درجدول تقویم کواکب علامت برج ثور است (رك : ارقام بروج) و علامت روز یکشنبه است ودر حساب جمل برابر عدد یك است . (رك : ارقام هفته)

**اباختر** ـ (ب) واپاختر، درپهلوی به‌معنی‌شمال‌است ـ واژه‌نامه(بندهشن ۳ـ۳۷) وهمان باختر فارسی است‌که به جای مغرب عربی‌بکار برده می‌شود (رك: چهارسو) .

**اباختر** ـ (پ) این سیاره درمقابل اختر به معنی‌ستاره‌ثابت است‌واپاختر هم گفته‌اند ـ واژه‌نامه (بندهشن ۳ـ۵۰) .

**اباختریگ** ـ (پ) به معنی سیاره‌ای (منسوب به اباختر، باختر ، یعنی باختری) ومنسوب به سیاره، وصفت برای اخترسیاره ـ واژه‌نامه(بندهشن۳ـ۵۰)

**اباختریگان** ـ (پ) سیاره‌ای‌ها(جمع اباختریگ) ـ واژه‌نامه(بندهشن ۱ـ۵۰) .

**ابتزاز** ـ Jouissance (فر) خشنودی، هرگاه «حظوظ» کوکبی دریك برج فراوان باشد گویند این‌کوکب در ابتزاز است (رك : حظوظ) درین حالت گویند : هوه مبتز علیه .

عبارت خوارزمی درمفاتیح العلوم درباره ابتزاز چنین است :

«الابتزاز، ان یکون لکوکب حظوظ کثیرة فی‌البرج ، فیقال هومبتز علیه» (ص ۱۳۳) .

**ابجد** ـ (ر) کلمه اول درحروف جمل.حروف‌ابجد یاحروف‌جمل‌عبارتند از : ابجد ، هوز ، حطی ،کلمن، سعفص، قرشت، ثخذ، ضظغ‌که‌آنهارا «ابجدیه»

هم گفته‌اند ودر آنها حروف هجاء عربی جمع آمده وحساب جمل را نگاه میدارند اعداد هریك ازحروف ابجد بترتیب عبارتند از :

ا = ۱ ، ب = ۲ ، ج = ۳ ، د = ۴ ، ه = ۵ ، و = ۶ ، ز = ۷ ، ح = ۸ ، ط = ۹ ، ی = ۱۰ ، ك = ۲۰ ، ل = ۳۰ ، م = ۴۰ ، ن = ۵۰ ، س = ۶۰ ، ع = ۷۰ ، ف = ۸۰ ، ص = ۹۰ ، ق = ۱۰۰ ، ر = ۲۰۰ ، ش = ۳۰۰ ، ت = ۴۰۰ ، ث = ۵۰۰ ، خ = ۶۰۰ ، ذ = ۷۰۰ ، ض = ۸۰۰ ، ظ = ۹۰۰ ، غ = ۱۰۰۰ .

ابونصر فراهی نحوه استفاده‌ازحروف جمل رابدینگونه‌بنظم‌آورده‌است:

یکان یکان شمر ابجد حروف تا حطی　　چنانکه ازکلمن عشر عشر تا سعفض
پس آنکه‌ازقرشت‌تاضضع‌شمرصدصد　　دل ازحساب جمل کن تمام مستخلص

**ابجد زر** ـ (ك) شعاع آفتاب.

**ابجد وهوز** ـ ازحروف جمل (رك : ابجد) انـوری در صفت عطارد گوید :

کرده در دلو ، بریـن منطـق وهیئت آسان
کرده درحوت برآن ابجد وهـوز دشوار

دیوان / ۱۰۱

**ابرپایه** ـ (پ) پایهٔ نخستین ازهفت پانه‌پایه آسمان‌وساختمان عالم (پایه برتر ، برترین پایه ، یابرترین فلك ، فلك برتـر ، یـا فلـك محـدد جهـات . واژه‌نامه (بندهشن ۱۱ـ۵۰)

**ابرنواختران** ـ Supernova ،ستارگان‌متغیرونادر، ازنوع نواخترانی هستندکه درخشندگی آنها(۱۰۰۰۰) ده‌هزاربرابرخورشیداست (رك:نواختران) .

ازمشهورترین ابرنواختران ، ستارهٔ تیکوبراهه است‌که درسال۱۵۷۲ در صورت فلکی ذات‌الکرسی ظاهر شد و دیگر ستارهٔ«کپلر» است‌که‌درسال ۱۶۰۴ درکهکشان راه شیری پیدا شد . قدر ابرنواختران به ۱۷نیزمیرسد. ابرنواختران را بدو دسته مهم تقسیم میکنند : نوع ۱که قدر مطلق متوسط آنها۳ ، ۱۴ـاست ونوع ۲ که قدرمطلق متوسط آنها ۲ ، ۱۲ ـ است . (فـرهنگ اصطلاحـات علمی)

**ابروی زال** - کنایه ازماه نو است درشعر خاقانی :

عید همایون فرنگر ، سیمرغ زرین پر نگر

ابروی زال زر نگر ، برفرق کهسار آمـده

دیوان / ۴۰۷

«زال سپید ابرو» و «مام سیه پستان» درقصیدهٔ ایوان مدائن این شاعر نیز کنایه از روز وشب آمده است :

ازخون دل طفلان ، سرخاب رخ آمیزد

این زال سپید ابرو و آن مام سیه پستان

دیوان / ۳۶۴

**ابط الجوزا** - یکی ازمعروفترین ستارگان(ثوابت) که درآسمان زمستانی دیده میشود . طبق شواهد جدیدکه ازطریق عکسبرداری بدست آمده این ستاره ۳۲۵۰۰۰۰ مرتبه ازخورشید بزرگتراست وبعنوان مافوق ستاره ویکی از«غول‌های سرخ» نامگذاری شده . موضع آن درصورت «جبار» یا «شکارچی» است ویکـی ازشاخه‌های کهکشان جبار را تشکیل داده . ابطالجـوزاء در حال گسترش است وبا آهنگی حیرت‌آور جریان سیل آسایی ازماده را درفضای اطراف خود پراکنده می‌سازد . (اطلاعات یکشنبه ۱۵ خرداد ۲۵۳۶ - ۱۵۳۲۸)

**ابن‌الذکاء** - کنیه آفتاب است . «ذکاء نیز نام آفتاب آمده «ذکاء و براح ویوح والاهه والالاهة نامهاست آفتاب را» . (السامی فی الأسامی / ۴۴)

چنانکه ابن‌اللیالی کنیه ماه وام النجوم کنیه آسمان وام الکتاب کنیه قرآن کریم است واین همه درشعری ازخاقانی یکجا آمده است :

قاصدت ابن اللیالی و درت ام النجوم خاطرت ابن الذکاء و دفترت ام الکتاب

دیوان / ۵۷۴

**ابن اللیالی** - کنیه ماه است (= ابن الذکاء)

**ابن صبح** - یا ابن الصبح ، ابن الصباح، کنیه خورشیداست(آنندراج).

**ابیذاك ماه** - (پ) بی‌ماه ، سرار ، آخرین ایام ماه درحال محـاق و اجتماع باخورشید است طبق نجوم مانوی یاپهلوی (گاهشماری به نقل از قطعات مانوی تورفان ۳۳۸ ح ۴۷۹) .

**اپاختر** ـ رك : باختر وچهارسو ، اباختر

**اپاختران** ـ (پ) (رك : اباختران)

**اتصال** ـ Conjonction (فر) درمقابل انصراف است ومابین دو کوکب که یکی درمدار بالاتر و دیگری درمدار پائین تر است روی می‌دهد وچون دو یا چندکوکب دربرجی بیك درجه رسند آنها را متصل یامقترن گویند(رك : اقتران، قران).

چو اتصال سعود و نحوس چرخ کبود
رضا وخشم ترا درجهان هزار اثراست
انوری / ۳۲۲

اتصـال نجـوم خاطـر او  فیض طبع مرا نوید گراست
خاقانی / ۸۶

هفت سیاره‌را به حضرت‌تو  هـوس اتصـال مـی‌دارد
کمال‌الدین اسماعیل / ۲۵

هراقتضا کـه قـران سعود را باشد  ز اتصال بدین حضرت همایون باد
کمال‌الدین اسماعیل / ۲۶۳

**اتصالات جزئی** ـ «عبارتست از امتزاجاتی‌که قمر را بادیگر سیـاره اتفاق افتد» . (نفائس‌الفنون)

**اتصالات کلی** ـ «اتصالاتی‌که کواکب سیاره را غیر از قمر بایکدیگر اتفاق افتد» . (نفائس‌الفنون)

**اتصال تمام** ـ «تمامی پیوند » آنست که میان‌دوکوکب، یکی علوی و دیگری سفلی، روی دهد وحالتهایی نظیر « رد » و «قوت» و«اعتراض» و«انتکاث» و «قطع» و «منع» دربین نباشد، یعنی‌تمام شرایط‌اتصال‌وجود داشته باشداین‌حالت حاق وحقیقت اتصال است (التفهیم ص ۴۹۲) و رك : اتصالات کلی .

**اتصال طولی** ـ (رك : اتصال عرضی)

**اتصال عرضی** ـ «پیوسته به پهنا» اتصال دو سیاره است دریك جهت، درشمال یا درجنوب ودریك درجه، واتصال طولی«پیوسته بدرازا» اتصال دوسیاره است درشمال در دو جهت ودر یك درجه . (التفهیم ۴۷۹)

**اثافی** ـ سه‌کوکب برروی جبار ونیز نسر واقع و هقعه و دیکپایه هـم

گفته‌اند (رك : جبار ، هقعه ، دیکپایه) .

**اثر کواکب** ـ یعنی آثار و اثراتی چون ابر و باد و سرما و گرما که بر گردش کواکب سیاره مترتب است. درشعر ابونصرفراهی «نصاب» این آثار بارمزسیارات آمده است :

بیاورد ید و دل ابر و باد ، شل ، سرما     چنانکه هخ مطر و ، لرسحاب و یخ، گرما

ید : علامت مشتری وعطارد ، دل: عطارد و زحل ، شل: شمس و زحل
هخ : زهره ومریخ ، لر: زحل وقمر ، یخ: مشتری ومریخ است .

**اثنا عشریات** ـ یك دوازدهم یك برج است باندازه دو درجه ونیم . ابوریحان گوید :

«نیم شش یك برج است ، چون برج را بدوازده قسمت کنی راست ، تا هریك دو درجه ونیم باشد و هریك را خداوند است» (التفهیم ۴۱۵) .

**اثیر** ـ Exellant, Ether (فر) به معنی خالص است ، وبه معنی مختار هم آمده وبه معنی فلك نیز هست .

سبزواری درشرح منظومه گوید :

«الاثیر المختار وکون الفلك مختار اوکونه افضل من العناصر»(منظومه : الفریدة الرابعة فی الفلکیات) و (فرهنگ مصطلحات فلسفی باهتمام دکتر سجادی) .

پیشینیان نیز اجرام سماوی وافلاك را اثیریات می‌گفتند . بدین جهت اثیر برای چرخ (= فلك ـ آسمان ـ سپهر) در شعر فارسی صفت آورده شده است .

عنصری گوید :

به جود ولطف ببرد او لطابت وبسپرد     یکی بباد صبا ویکی به چرخ اثیر
دیوان / ۲۸

زعلم او اثر ناقص است کوه بلند     زخشم او عرض زایلست چرخ اثیر
دیوان / ۵۴

ز خیر، همت اورا هزار اثر بیش است
به زیر هراثری صد هزار چرخ اثیر
دیوان / ۶۹

وگاهی «اثیر» بدون موصوف خود «چرخ» یا «فلك» آمده است :

اثر اثیر کند برزمین ز مهر چرا    که عکس او به اثیر اندرون کند آثار

دیوان / ۶۹

سوزنی گوید :

نایب خواجه اثیر است وپدید است دراو

هم از آن بادکه در بوق اثیر است آثار

(لغت نامه)

**اجتماع** ـ Réunion (فر) اتصال وقران آفتاب وماه است وطالع آن وقت را طالع اجتماع گفته‌اند . چون دراین وقت ماه زیر شعاع آفتاب بسر می‌برد . این حالت برای دیگر سیارات احتراق نام دارد (رك : احتراق) .

اجتماع ماه بود امروز و استقبال وقت

کاوفتاد این ذره را با چون تو خورشید لقا

خاقانی / ۳۰

ایا شهی که ز تأثیر عدل تو برچرخ    بجرم مه ندهد اجتماع مهر و محاق

خاقانی / ۲۴۰

اوحدی گفته است :

داده از اجتماع واستقبال    مهر و مه را تغیر احوال

دیوان / ۵۱۹

سلمان ساوجی درعروسی شاه محمود، برادر شاه شجاع وخواهر سلطان اویس ایلکانی، گوید :

اجتماعی است منور قمری را با شمس

اتصالیست مقرب ملکی را با حور

دیوان / ۵۱۹

**اجرام** ـ Corps - céleste (فر) جمع جرم (رك : جرم) به افلاك و سایرکاینات جوی اطلاق می گردد ، درمقابل اجرام، اجسام بوده‌اندکه برعناصر وپدیده‌های زمینی شامل می‌شوند . اجرام سماوی واجرام بسیطه ، اجرام علوی و اجرام فلکی ، یکی هستند . ونیز اجرام گردون که درشعر عنصری آمده است :

به نعمتش بفـزوده است در زمین تـربت
به همتش بفـزوده است بـر سپهر اجـرام
دیوان / ۱۸۵

تو آنی که خواهند اجرام گردون که درمجلس تو بوند از اوانسی
دیوان / ۲۵۹

**اجرام آسمانی** ـ (رك : اجرام)

**اجرام بسیط** ـ (رك : اجرام)

**اجرام سپهر** ـ (رك : اجرام)

**اجرام سماوی** ـ (رك : اجرام)

**اجرام علوی** ـ (رك : اجرام)

**اجرام فلکی** ـ (رك : اجرام)

**اجرام گردون** ـ (رك : اجرام)

**اجساد** ـ جمع جسد ، به معنی گروهی ازفلزات است که هریك از آنها درنجوم احکامی بیکی ازستارگان سیار نسبت داده میشود بدیـن سبب صنعتگران قدیم این فلزات را برمز به اسم خود آنها با نام سیاره‌ایکه آن فلز منسوب به‌آن بوده ذکر میکرده‌اند، بدین قرار:

زر (ذهب) با نام رمز شمس (خورشید)
سیم (نقره) « « قمر (ماه)
مسن (نحاس) « « زهره (ناهید)
سرب(سرب) « « زحل (کیوان)
آهن (حدید) « « مریخ (بهرام)
قلعی(رصاص) « « مشتری (برجیس = هورمزد)
خارچینی « « عطارد (تیر)

(ترجمهٔ مفاتیح العلوم / ۲۴۴ ـ ۲۴۵)

**اجغار** ـ وسط تابستان بوده ، باعتقاد مردم خوارزم وایرانیان، و مـراکز فصلهای چهارگانه‌را درین روز تجدید میکرده‌اندبدین‌گمان که روز «اجغار» ثابت بوده و روز میانه زمستان را نیمخت یانیمخب هم میگفتند وبرزگران‌اوقات‌معلومی را برای زراعت از روی این روز معلوم میکردند و چون شصت یابیشتر از روز

اجبار ،یگذشت گندم میکاشتند . (آثارالباقیه ، ترجمه ص ۲۷۶)

**اجنبان** ـ (پ) به معنی ثابت وایستاده در مقابل سیار (جنبان) و متحیر (رك : ایستاده وثابت وسیار) .

**احتراق** ـ Combution (فر) اجتماع سیاره‌است‌باآفتاب درصورتیکه فاصله سیاره تاخورشید شانزده دقیقه یا کمتر باشد وعلامت آن درجدول‌اتصاکات تقاویم قدیم حرف (ق) است وکواکب را دراین‌حال محترق گویند وبیشتر برای عطاردکه به خورشید نزدیکتر است روی می‌دهد . احتراق ماه را اجتماع گویند.

دربارهٔ احتراق واختصاص آن به سیارات ، سوای مـاه ، خواجه نصیر گوید :

هرستاره که اوفتد با خـود — دریکی برج و یکدرج همبر
خلق را جمله اتفـاق بـود — کان ستاره در احتـراق بـود
جز قمررا که چون چنین‌دانند — محترق نی که مجتمع خوانند

(حاشیه شرح بیست‌باب)

آفتاب اهل بیتی چون عطارد ز آفتـاب
مانده‌ام از اشتیاق صدر تو دراحتـراق

ادیب صابر / ۱۵۸

آگهی آخرکه گـردد محتـرق — تیر چرخ ازقرب خورشید مبین

خاقانی / ۳۸۶

چون عطارد گر نخواهی هرزمانی احتراق
چون بنات‌النعش جز در گردخود گردش‌مکن

سنایی / ۶۵۸

گرز حل شد محترق اورا نباشد محتـرز
چون نگه دار است اورا کردگار غیب دان

عبدالوصع جبلی (لغت‌نامه)

شود چو زهره ز خورشید محترق گر هیچ
کنـد زمانـی بـا عـزم او قـران آتش

سید حسن غزنوی / ۱۰۲

**احتراق نظری** ـ مخصوص عطارد و زهره است که آنها را سفلیتین

گویند . ومقدار احتراق آنها ۶۰ درجه است .

**احجار ساقطه** ـ سنگها یا شهابهای آسمانی هستند که بـزمین سقوط میکنند . (رك : شهاب)

**احجار سماوی** ـ سنگهای آسمانی شهب . (رك : شهاب)

**احداء الجدید** ـ یکشنبه نو، نخستین یکشنبه بعدازعیدفطرعیسویان است ابوریحان «یکشنبه نو» آورده گوید این نخستین یکشنبه است اندر روزه گشادن (التفهیم ص ۲۵۰) .

**احکام** ـ Astrologie judiciair (فر) جمع حکم، علمی کهن وخرافی برای پیشگوئی درکارها و امور جهان وانسان بوسیلهٔ مطالعه درآثارستارگان بوده است . گویا نخستین بار بابلی‌ها درسه هزار سال پیش از میلاد ازاین علم استفاده می‌برده‌اند سپس ایرانیان ویونانیان ومردم روم و دیگر جاها احکام نجومی رامورد استفاده قرار داده‌اند . احکامی‌ها چون از روی حرکت ستارگان ومـواضع آنها پیشگوئیهائی انجام می‌داده‌اند ، خود سبب تکامل و گسترش علم ستـاره شناسی و هیئت شده است .

لیکن عالمان حقیقی به مسائل کیهانی را چندان اعتقادی به احکام نبوده است . چنانکه ابوریحان بیرونی با آنکه از احکام نجوم اطـلاع داشته و در آن باب آثاری دارد، درستی و بی‌پایگی آن گفته است :

«اصل این حدیث وسستی مقدمات این صناعت وآشفتگی قیاسهایش است... واین مردمان را اندرین باب درایت نیست تاتمیز کنند ، وآنچه درکتابهای ایشان است مختلف نبود ، بلکه متضاد است» (التفهیم / ۳۶۱) ودرجاهای دیگرازآثار خود نیز بی‌پایگی علم احکام را گوشزدکرده است .(رك:ص ۳۱۶ و ۳۶۰ و ۵۳۸ التفهیم)

بنا به تصریح نظامی عروضی ، حکیم عمرخیام نیشابوری نیز بـه احکام اعتقادی نداشت وبه قول اودرین‌باره ، هیچیك ازبزرگان علم را به احکام نجومی اعتقاد نبود : «گرچه حکیم حجة الحق عمر (عمرخیام) بدیدم ، اما ندیـدم اورا دراحکام نجومی هیچ اعتقادی واز بزرگان هیچ کس ندیدم ونشنیدم که در احـکام اعتقادی داشت» (چهار مقاله ۱۱۰) .

دریك رباعی نیز ، خیام به پایگی علم احکام نجومی و بی‌اعتقادی خود باین احکام اشاره کرده و گفته است :

درگوش دلم گفت فلك پنهانی : «حکمی که قضا بود زمن میدانی
در گردش خوداگرمرا دست بدی خود را برهاندمی ز سرگردانی »

واگر بفرض تأثیری هم داشته باشند بقول او تأثیری ناصواب، منفی و بی ثبات است :

افلاك که جز غم نفرایند دگر ننهند بجا تا نربایند دگر
ناآمدگان اگر بدانند که ما از دهر چه‌میکشیم، نایند دگر

برخی ازشاعران ایران نیز درمقابل موهومات نجوم قدعلم کرده‌اند، منجمله خاقانی شروانی که در ذم حکم طوفان بادی یعنی قران ۵۸۲ که انوری شاعر و منجمی بنام خازمی یاخازنی طرفدار وقوع آن بود ، گفته است :

تا کی از خازنی و خازن احکام خطا
کان خطا را خط بطلان به خراسان یابم
گوئی ازخاك خراسان بدر افتاد این حکم
من ره حکمت یزدان به خراسان یابم
جنس این علم ز دیباچهٔ ادیان بدر است
من طراز همه ادیان به خراسان یابم
این سخن خال سپید تن خذلان یابم
من خطای تن خذلان به خراسان یابم

دیوان / ۳۰۰

وظهیر فاریابی را نیزدرمخالفت‌باحکم‌قران ابیاتی است که در قران ۵۸۲ ازآنها یاد خواهیم کرد وسنایی را در ذم منجمان احکامی سخنان بسیار در حدیقه آمده . واز میان غزلسرایان بزرگ ، حافظ شیرازی ، یکی دوبار تلویحاً منجمان احکامی را تخطئه کرده است :

۱ـ بگیر طره مه چهره‌ای و قصه مخوان
که: سعد ونحس‌ زتأثیرزهره وزحل‌است

غزل / ۴۵

۲ـ گر رنج می‌رسد و راحت ای حکیم
نسبت مکن به غیر، که اینها خـداکند
درکارخانه‌ایکه ره عقل وفضل نیست وهم ضعیف، رای فضولی چراکند؟
غزل / ۱۸۵

(مراد وی ازحکیم، منجم احکامی واز نسبت، منسوبات نجومی است).

**احکام نجوم** ـ یا احکام نجومی «عبارت است ازمعرفت تأثیرات نجوم درسفلیات و دلیل منسوبات هریك» (نفائس‌الفنون) و (رك : احکام).

**احکامی** ـ Astrologue (فر) Astrologue Joudiciaire (فر) حکیم، منجم، عالم به احکام نجومی (= حکیم).

**احمال** ـ (بفتح اول) نام دیگر برای کواکب غراب است (= غراب)

**اختر** ـ Planéte (فر) مطلق ستاره، (اعم ازسیارات‌وثوابت) واژه‌نامه (بندهشن ۵ – ۱۱۰–۱۶۱) وبه معنی منزلی‌ازمنازل قمر. (رك: اختروینیك)

تعداد اختران درنجوم قدیم هزار وبیست ونه عدد آمده‌اند :

حکما پیش ازین به‌حکم رصد اختـران را گـرفته‌اند عـدد
با نه وبیست آمدست هـزار هفت از ایشان کـواکب سیار
خواجه نصیرالدین طوسی (حاشیه شرح بیست باب)

ابونصر فراهی، اختر را درمعانی شهاب وکوکب و دری (= کوکب دری) ونجم آورده:

ملك فرشته، فلك چرخ، مشتری بـرجیس
شهاب وکوکب و دری و نجم چه ؟ اختر
(نصاب الصبیان)

**اختران** ـ جمع اختر،

اختران فلکی را اثری در ما نیست حذر ازگردش چشم سیهی باید کرد
سروش اصفهانی

**اختر اول** ـ (= اختر نخست) کنایه ازماه است (رك : اختر دوم).

**اختر باختر** ـ (کخ)

درمعرض لفظ روشن تو از اختر باختر چه خیزد
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۴۹

**اختر بد** - اختر شوم ، اختر نحس مقابل اختر نیك و وقتی که اختر بد است ، وساعت نیکو نیست .

چه گفت آن خردمند بارأی وهوش    که با اختر بد ، بمردی مکوش

فردوسی

چو تو خودکنی اختر خویش را بد    مدار از فلك چشم نیك اختری را

(ناصرخسرو)

**اختر پرست** - Astrolâtre (فر) ستاره‌پرست (فرهنگ جدید)

**اختر دانش** - (ك) عطارد .

مرا از اختر دانش چه حاصل    که من تاریکم او رخشنده اجزا

خاقانی / ۲۰

**اختر دوم** - (ك) (= دوم اختر) عطارد است ، چون فلك او بالای فلك ماه است ، وبدین قیاس ماه را اختر اول ، یا اختر نخست نام توان داد ، دوم اختر ، درشعر خاقانی بهمین معنی است :

دور باش قلمش چون به سه سرهنگ رسید

از دوم اخترش افسان به خراسان یابم

دیوان / ۳۰۲

(سه سرهنگ : آفتاب ، مریخ ، زحل . دورباش : نیزه‌ایکه در دو طرف شاهان بهنگام حرکت آنان نگاه میداشتند) .

**اختر دیراعظم** - (کخ) (آنندراج)

**اخترسنج** - منجم - منجم احکامی

**اخترسنجی** - ستاره شناسی طبق علم احکام

**اختر سوختن** - سوختن اختر ، احتراق ونیز زوال وغروب اختر .

بلند اخترت عالم افروخته    زوال اختر دشمنت سوخته

شرح بوستان ص ۶۰ - ح ۴

**اخترشمار** - ستاره‌شناس ومنجم

ازطالع میلاد تو دیدند رصدها    اختر شمران رومی ویونانی ومایی

خاقانی / ۴۴۷

(مائی : رك : مائی)

**اخترشماران** ـ منجمان احکامی

نه پیکر خالق پیکرنگاران به حیرت زین شمار اخترشماران

نظامی / خسرو وشیرین ۲۶۸

**اخترشماران سردار** ـ (پ) منجم باشی ، رئیس منجمان در دربار اشکانیان

«اختر شماران سردار پاسخ گفت ..»

(کارنامه اردشیر ۵–۱۷۷ و ۶–۱۸۰)

**اختر شمردن** ـ (ك) شب بیداری‌وبیخوابی‌وانتظار کشیدن‌وستاره شمردن نیز درهمین معنی است . (رك : ستاره شمردن)

ز چشم من بپرس اوضاع گردون که شب تا روز اختر می‌شمارم

حافظ / غزل ۳۲۳

**اخترشناس** ـ Astronome (فر) منجم ، واقف به احکام نجومی

ز اخترشناسان بپرسید شاه و هر کس که کرداندراخترنگاه

فردوسی

**اخترشناسی** ـ Astronomie (فر) علم احکام ، نجوم

**اختر شیمی** ـ شیمی نجومی (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**اختر فیزیك** ـ فیزیك نجومی (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**اختر نخست** ـ (ك) (= اختر اول) کنایه ازماه است (رك : اختر دوم)

**اختر نگار** ـ منجم احکامی ، اخترشناس ، ستاره شناس ، ستاره شمر انجم نگار

**اخترنگاری** ـ علم نجوم واحکام آن

**اختر مار** ـ (پ) منجم ، اختر شمار ـ درعهد اشکانی وساسانی(کارنامه اردشیر ۵–۱۷۷)

**اختر ماران** ـ جمع‌اختر مار، اخترشماران، واژه‌نامه( بندهشن ۱۲ و ۱۱–۵۷)

**اختر ماران سردار** ـ (پ) اختر شماران سردار ، رئیس منجمان ، منجم خاص ومنجم باشی دربار اردوان . (کارنامه اردشیر ۵–۱۷۷)

**اختر ماریه** ـ (پ) اخترشماری ، ستاره شناسی . واژه‌نامه (بندهشن

۳-۶۰ و ۱۵-۵۰)

**اختر مه افروز** - (کخ) (آنندراج)

**اختر واره** - اختروارهای تروجان درسال ۱۷۷۲ بوسیله منجم فرانسوی ژزف لاگرانش کشف شد، ودر سال ۱۹۰۶ درمدار مشتری اختر واره آخیلس قهرمان جنگ تروا، بوسیله منجم آلمانی ماکس ولف پیدا گشت ودر این مدار درسالهای بعد اختر واره پاترکلوس، دیده شد و تا بحال درمدار مشتری حدود ۱۵ اختر واره کشف شده است وهمهٔ آنها را بنامهای قهرمانان جنگ تروجان (تروآ) یونان نامگذاری کرده‌اند (مجله دانشمند شماره ۱۵۰ ص ۸).

**اختروین** - اختربین واخترشناس. (رك: اختروینیك)

**اختر وینیك** - (خ) این واژه بنا به قول ابوریحان در آثارالباقیه (چاپ لایینتز ص ۲۳۸) درخوارزم معمول بوده است، به معنی اختربین واخترون ومنجم است واختر درمعنی منزلی ازمنازل ماه:

«ان المنجم یدعی باللغه الخوارزمیه اختروینیك والتفسیره الناظر الی منازل القمر. لان الاختر، المنزلة من منازله ....»

**اختری** - (ن) منجم، اخترشناس.

**اختری** - (ن) شاعر معاصر مسعود سعد (دیوان مسعود سعد ص ۴۳۰)

**اختریك** - (پ) صفت برای ستاره است وبه معنی ستاره ثابت درنجوم پهلوی. واژه‌نامه (بندهشن ۸-۲۸)

**اختفاء** - Occulation (فر) پنهان‌شدن جرم آسمانی، یا سیاره‌ای پشت جرم آسمانی دیگر، چنین جرم یا کوکبی‌را مختفی‌گویند (فرهنگ اصطلاحات علمی).

**اختلاف** - (رك: اختلاف منظر)

**اختلاف منظر** - Paralaxie (فر) تغییر مکان ظاهری یك جسم یا یك کوکب، ضمن تغییر مکان ناظر. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

و «اختلاف موضعی است که اگر ازمرکز زمین به ستاره بنگرند ستاره در آنجا دیده می‌شود واختلاف موضعی که هرگاه ازنقطهٔ بلند زمین به آن بنگرند ستاره درآنجا دیده شود». (مفاتیح العلوم ۱۲۸ وترجمه ۲۱۲)

«اختلاف منظر دیدار یکی چیز بود بعینه بیکوقت، اندر دو جای مختلف،

چون جای نگریستن بدو مختلف باشد ، پس قمر که قیاس نگریستن بدو از مرکز زمین کنند ، بجائی دیده آید ازفلك جز آنجایی که از روی زمین دیده آید، وزین جهت چون اجتماع او با آفتاب قیاس ازمرکز زمین کنندا ورا **اجتماع محسوب** خوانند ، ای اجتماع بشمارکرده ، وچون بقیاس روی زمین کنند اورا مرئی (اجتماع مرئی) خوانند، ای پدیدار، و این دو اجتماع را وقت یکی نبود » . (التفهیم / ۲۱۶)

اختلاف منظر دوگونه است : اختلاف منظر افقی واختلاف منظر ارتفاعی (هیئت برای سال پنجم ریاضی / ۶۰) یکی ازآلات رصدی قدیم بنام « ذات الشعبتین» برای تشخیص وتعیین اختلاف منظر بکار برده میشد . (التفهیم ص۲۱۷ ح ۱)

**اختلاف منظر خورشید** ـ زاویه‌ای که شعاع متوسط استوایی زمین تحت آن زاویه ازخورشید دیده می‌شود . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**اختلاف منظر سالانهٔ یك ستاره** ـ زاویه بین امتداد نظر ناظر به ستاره از زمین ، وامتداد نظر ناظر به ستاره ازمرکزخورشید. (فرهنگ‌اصطلاحات علمی)

**اختلال** ـ Perturbation (فر) انحرافی است که مسیرسیاره‌ها ازمدار بیضی شکل پیدا می‌کنند. این انحرافات نتیجهٔ وجود جاذبه بین خودآنهاست . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**اختیار** ـ Libre choix (فر) درنجوم احکامی به بهترین‌وقت‌ازاوقات اخذ تصمیم برای انجام امور مربوط به زندگی اطلاق می‌شده . اختیار ساعت یا اختیار وقت باملاحظات ومحاسبات پیچیده علم احکام وملاحظه طالع و مراجعه به تقویم همراه بوده‌است. وصحت آن بامیزان اطلاع و مهارت مخصوص و با هوشیاری وموقع شناسی شخص منجم ارتباط بسیار داشته ومقداری ازآن‌هم باعلم واقعی وشناختن درست مقدمات پیش‌آمدها و وقایع تطبیق می‌کرده است .

نظامی عروضی‌گوید: «در زمستان‌سنهٔ ثمان وخمس‌مائه. به شهرمرو.سلطان (ملکشاه) کس فرستاد به شهر مرو به خواجه بزرگ صدرالدین محمد بن مظفر (السفزازی) رحمه‌الله که خواجه امام عمر خیامی را بگوی تا اختیاری کند که به شکار رویم که اندر آن چند روز برف وباران نیاید ...» (چهار مقاله / ص ۹۹)

دراختیارات نجومی بیشتر به احوال قمر توجه می‌شده تاسایر کسواکب ، زیسرا حرکت ماه درمنازل خود ، احکام فراوان دارد وبه‌دلایلی بسیارمناسب‌تر ازسیارات دیگر درامر اختیار بوده است (برای یافتن تعاریف دیگر دربارهٔ اختیار ، رجوع شود به سعد ونحس)

دیدم به طالع خود عشق آمداختیار این روز نامرادی براختیار مــن چه

خاقانی / ۸۵۲

انوری گوید :

۱ــ طــالــع اختیــار مسعــودت
زبدهٔ شکلهای گــردون بــاد

۲ــ اختیارات تو چنــان مسعود
کــه تولا بــرو کند تقویــم

حافظ گفته است :

۱ــ سیر سپهر و دور قمر را چــه اختیار ؟
در گردشند بــرحسب اختیار دوست

غزل / ۶۰

۲ــ مستور ومست هردو چو ازیك قبیله‌اند
ما دل به عشوه که دهیم اختیارچیست؟

غزل / ۶۵

(دربیت دوم ، اختیارکمترازبیت اول‌موهم‌اختیار درنجوم احکامی است)

واختیارات (جمع اختیار) نیز درمعنی‌همان‌اختیاراحکامی‌است، بدانگونه که درچهار مقالهٔ عروضی درمقالت سوم درنجوم آمده است :

«اما علم احکام ازفروغ علم طبیعی است وخاصیت او تخمین‌است‌ومقصود از او استدلال است از اشکال کواکب بقیاس بایکدیگر ، وبقیاس درج و بــروج برفیضان آن حوادثی که بحرکات ایشان فائض شود ، از احوال ادوار عالم وملك وممالك وموالید وتحاویل وتسایر واختیارات ومسائل .....»

**اختیارات** ـ (رك : اختیار)

**اخضر** ـ (کا) و «اغبر» کنایه از زمین :

بزیر جنگ جدال تو اخضر واغبر بزیر زین مراد تو ادهــم و اشهب

رشید وطواط

**اخنان** ـ مفرد آن خن یاخانه فارسی، بمعنی برج است. اخنان بمعنی بروج آمده (رك : خانه و خن)

**ادبار** ـ Déclin (فر) مقابل اقبال است . اقبال بودن کوکب است در وتدها، وادبا بودن کوکب استدرخانه‌ها (رك : اقبال) .

**ادحی‌النعام** ـ بمعنی بیضه یا بیضه‌های شترمرغ . الادحی و الادحی والادحوه والادحیه بیض النعام فی الرمل (المنجد) . وکنایه ازصورت اکلیل است (رك : اکلیل جنوبی)

**ادشه** ـ (د) برج سنبله

باز خرچنگ و شیر وخوشه بود ‌ ‌ همچو هرچنگ وشار وادشه وتیر

(ادیب‌الممالك فراهانی / ۷۴۳)

**ادماسه** ـ معرب «ادهماس» adhimâsa هندی، یعنی‌ماه‌قمر ی که‌هندیان گاهی‌به‌ماههای دوازده‌گانه‌می‌افزایندتاعدد سالهای‌شمسی‌باسالهای‌قمری برابرشود. بگفته بیرونی در «تحقیق ماللهند» ، یعقوب بن طارم وفزاری بصورت «پذماسه» آورده‌اند وپذبمعنی نهایت است . (ص۲۱۲و۲۱۴) (تاریخ‌نجوم اسلامی/۲۱۲)

**ادوار** ـ جمع دور (رك : دور)

**ادوار الوف** ـ بعقیده منجمان احکامی ، درآغاز آفرینش قران هرهفت سیاره بادرجه‌ها و اوجها وجوزهرها در دقیقه اول برج‌حمل بوده ودر پایان‌آفرینش همین قران در دقیقه آخر حوت خواهد بود . میان این دو قران مدت عمر عالم است‌که آنرا هزارات وایام العالم گفته‌اند . (التفهیم ۵۱۵ ح ۲)

**ادوار فصول** ـ منجمین احکامی را اعتقاد است‌که دلیل طوفان نوح قران علویین (زحل، مشتری) دراول حمل بوده ، بعقیده پارسیان ۲۷۶ سال و به اعتقاد هندیان ۲۷۹ سال قبل‌از طوفان این قران روی داده است . این قران را مبدأ قرار داده هر ۳۶۰ سال شمسی‌را یکدوره‌وآن‌دور را بمنزله‌یکسال‌می‌شمارند وآنرا به چهار بخش‌که بمنزلهٔ چهار فصل است قسمت میکنند و ادوار الفصول می‌گویند .

**ادهم** ـ (ك) اسب سیاه ،کنایه ازشب است (= اخضر)

**ادیم الارض** ـ (رك : ادیم اللیل)

**ادیم اللیل** ـ ادیم ، جلد وپوست و ظاهر چیزی است . ادیم اللیل ،

کنایه ازتاریکی شب است . روی زمین را ادیم الارض گفته‌اند .

**ادیم النهار** ـ (ك) سپیدی روز است . (فرهنگ قرآن)

**اذر** ـ (پ) فارسی (پهلوی) طرفه یاطرف عربی وخانه نهم‌ازخانه‌های‌ماه براساس نجوم اسلامی وخانه هفتم ماه براساس نجوم پهلوی است . واژه‌نامه (بندهشن ۱۱–۶۱ و ۴–۵۱ و ۷–۳۰)

و «اذرك» نام ستاره تیزرو (وکوچك) درنجوم پهلوی است .

**اذرسر** ـ (پ) خانه پنجم قمر طبق نجوم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۱۵–۲۵)

**اذرك** ـ (پ) نام ستاره‌ای تیزرو درنجوم پهلوی (رك : اذر)

**اذو یچیریك** ـ نام خوارزمی دو پیکر (توامان) است به‌معنی ذوالصنمین (آثارالباقیه ـ ترجمه ص ۲۷۲) و رك : جوزا

**ارباب ایام** ـ ارباب الایام . بگفته اهل احکام برای هرروز از ایام‌هفته رب یاصاحبی است وبه فارسی خداوند ساعت گویند ، به این ترتیب :

رب یا خداوند روز شنبه وصاحب آن زحل است

« « « یکشنبه « « خورشید «

« « « دوشنبه « « ماه «

« « « سه‌شنبه « « مریخ «

« « « چهارشنبه « « عطارد «

« « « پنجشنبه « « مشتری «

« « « جمعه « « زهره «

خواجه نصیر درنسبت روزهای هفته به سیارات گفته است :

چون به یك شنبه است نسبت خور　　دان که دوشنبه است روز قمر

« روز سه‌شنبه مرد را کامست »　　زان‌که مریخ را در آن نام است

چهارشنبه گرفت کوکب تیر　　سعد[1] را پنج شنبه آمد تیر

زهره را داده جمعه و به زحل　　داد شنبه خدای عزوجل

(حاشیه ، شرح بیست باب)

---

۱ ـ سعد یااسعد اکبردراینجا کوکب مشتری است .

(مصراع اول بیت دوم درمتن شعر نبود . آنرا بناچار وبقیاس ساختیم).

**ارباب الساعات** ـ خداوندان ساعت . درنجوم احکامی برای هرساعت، مانند هرروز ، رب یاصاحب ویا خداوندی است که آن ساعت به وی اختصاص دارد . مثلا خداوند ساعت اول روز یك شنبه ، خورشید است . ساعت دوم زهره، ساعت سوم عطارد ، وبرین منوال ، تاساعت بیست وچهارم که بعطارد ختم میشود. خواجه نصیر درباره نسبت ساعات به کواکب گفته است :

ساعت اولین ز روز و ز شب — دانکه باشد ازآن یك کوکب
کان شب و روز را بدو نسبت — کرده باشد حکیم از حکمت
واندگر کوکبی کزوست فرو — دومین ساعتست ساعت او
پس سیم را همین شناس اساس — برهمین کن بجمله هفت ، قیاس

(حاشیه ، شرح بیست باب)

**ارباب لیالی** ـ هرشبی ازشبهای ایام هفته ازنجوم حشوی را مکانی ازآن یك سیاره است به ترتیبی که خواجه نصیرالدین طوسی به نظم آورده است :

شب یکشنبه آن تیر آید — زین بسبب فرخیش دیر آید
شب دوشنبه آن برجیس است — واندرین قولها چه تلبیس است؟
شب سه شنبه آن زهره شناس — چهارشنبه، شب زحل به قیاس
زهره را داد جمعه و بزحل — داد شنبه خدای عزوجل

(حاشیه ، شرح بیست باب)

**ارباب مثلثه** ـ مراد ارباب مثلثه ناری ومثلثه بادی و مثلثه آبی و مثلثه هوائی است. درنجوم احکامی رب یاخداوند مثلثه ناری (حمل ، اسد، قوس) در روز خورشید وسپس مشتری است ودرشب عکس این است و زحل شریك آندواست هم در روز وهم درشب .

رب یاخداوند مثلثه بادی (جوزا، میزان، دلو) در روز زحل وسپس عطارد ودرشب عکس ایست ومشتری شریك آندوست هم در روز وهم درشب .

رب یاخداوند مثلثه آبی (سرطان ، عقرب، حوت) در روز زهره وبعداز آن مریخ است وشریك آندو هم در روزوهم درشب ماه است .

خواجه نصیر درالمدخل المنظوم ، درباره هریك ازارباب مثلثه گفته است :

هر مثلث که طبع دارد نار ... شمس دان رب روز او هموار
وانگهش مشتریست دیگر رب ... یادگیر این سخن که هست عجب
باز برشب خلاف گیر قیاس ... روز وشبشان زحل شریک‌شناس
واندگر را که طبع اوست تراب ... زهره دان، پس قمرشناس ارباب
باز درشب مه است وپس زهره ... بشنو این نکته خوش شهره
هستشان روز وشب شریک تمام ... آنکه خوانند مرو را بهرام
وانکه باد است طبعش ازتقدیر ... رب روز زحل شناسم تیر
تیر در شب مقدم آمد باز ... هر دو را مشتری بود انباز
وآنکه طبعش مناسب است به آب ... روزشان هست زهره از ارباب
دگر از بعد زهره دان بهرام ... شب بود برخلاف این اقسام
هستشان روز وشب شریک قمر ... این بدانی، بری زعلم ثمر

(حاشیه، شرح بیست باب)

**ارتفاع** - Hauteur (فر) مقابل انحطاط است (رك: انحطاط) «زاویهٔ بین خورشید یازاویه‌بین جسم سماوی بااستوای‌سماوی را ارتفاع‌خورشیدیاارتفاع آن جسم سماوی گویند». (فرهنگ اصطلاحات علمی)

درکتب نجوم قدیم ارتفاع عبارت‌ازبعدکوکب از افق است، یعنی‌قوسی از دایره ارتفاع (دایره عظیم‌ایکه به دو قطب افق ومرکزکوکب می‌گذرد) میان خط تقویمی وافق فوق‌الارض بشرطیکه از ربع (۹۰ درجه) زیادتر نباشد گرفتن ارتفاع برای تعیین درجهٔ طالع بوسیله اسطرلاب‌وتختهٔ‌خاك‌گرفته می‌شده‌مخصوصاً ارتفاع خورشید وامروز ارتفاع‌بوسیله تئودولیت تعیین می‌گردد. «یعقوب اسحق تختهٔ خاك خواست و برخاست وارتفاع بگرفت وطالع درست کرد ...» «منجم برخاست وارتفاع بگرفت و درجهٔ طالع درست کرد» (چهارمقالهٔ عروضی ، مقالهٔ سوم ص ۹۰ و ۹۵) برای دانستن نحوهٔ گرفتن ارتفاع بوسیله اسطرلاب باید رجوع کرد به‌کتاب التفهیم ص ۳۰۰ - ۳۰۱ .

منجم بیام آمد ازنور می ... گرفت ارتفاع سطرلابها

منوچهری / ۸۵

مرا طالعی ارتفاعیست دیدم ... کزین هفت ده نایدم ارتفاعی

خاقانی / ۴۵۲

گر منجم برای او نگرد | فکند ارتفاع اسطرلاب
سوزنی (لغت‌نامه)

طالع از ارتفاع شب گیرند | همه را همچو شب همی زایند
مسعود سعد / ۹۷

ز آفتاب قدح ارتفاع عیش بگیر | چرا که طالع‌وقت آنچنان نمی‌بینم
حافظ / غزل ۳۵۸

**ارتفاع اوسط** ـ یا ارتفاع‌میانه، قوسی است‌ازدایره‌ارتفاع که‌ازتقاطع این دایره بادایره معدل‌النهار حاصل می‌شود . (رك : ارتفاع وانحطاط)

**ارتفاع گرفتن** ـ (رك : ارتفاع)

**ارتفاع میانه** ـ (= ارتفاع اوسط)

**ارتفاع یاب** ـ Théodolite (فر) تئودولیت ، آلتی‌که امروز به جای اسطرلاب نیز بکار می‌برند .

**اردجان** ـ دربروج وکواکب نسبتی است ماننددریجان (رك : دریجان) صاحب کفایة التعلیم مینویسد :

اما طریق نسبت اردجان آنست که قسم اول ازحمل مریخ راست و دوم مشتری وسوم زحل وچهارم‌که اول ثور است قمر را ... ( ذیل التفهیم ص ۴۰۴ ح ۱)

**ارد روز** ـ روز ارد ، روز بیست وپنجم در هرماه از روزهای پارسیان (رك : روزهای پارسیان ص ۲۵)

**اردویسور** ـ (پ) درجمله: اردویسور اناهید، صفت ناهید (زهره)است واژه‌نامه (بندهشن ۱۰ــ۷۷)

**اردی‌بهشت** ـ ماه اردی‌بهشت، ماه‌دوم سال درگاهشماری ایرانی‌وتقویم جلالی . (رك : ماههای پارسی ش ۲)

**اردی‌بهشت روز** ـ روز سوم از روزهای پارسی . (رك : روزهای پارسی ش ۳)

**ارزن زرین** ـ (ك) ستارگان (رشیدی)

**ارصاد** ـ Observation-Astronomique (فر) درلغت آماده چیزی شدن وآماده‌کردن ومهیا ساختن وچشم داشتن وکمین‌کردن ودر اصطلاح ، ارصاد

کواکب یعنی مراقبت وانتظار درحرکت کواکب تارسیدن آنها به موضع معین .
(رك : رصد)

**ارض** ـ الارض (= زمین)

**ارقام** ـ Chiffres Calandrique (فر) یعنی ارقام و اعداد تقویمی واز جمله علوم ریاضی است همراه با احکام نجوم ودر تعریف آن گفته‌اند :

«علم ارقام واعمال زیج وتقویم‌واسطرلاب وآلات‌رصدی وغیرآن‌ازموالید وتحولات ، نافع‌ترین علم ریاضی است واکنون منجمان روزگار به معرفت آن با بعضی ازعلم احکام اکتفا نموده‌اند و اسم علم نجـوم بـرو مقصور کرده‌انـد» .
(نفائس‌الفنون) .

**ارقام ایام** ـ به ترتیب حروف جمل یا ابجد است تاروز بیست ونهم که میشود (کط) بحساب جمل ، و روز سی‌ام را باهمان حروف (ل) قرار داده‌اند .

درارقام ایام خواجه نصیر گفته است :

الف است اول مـه ازتقویـم ب دوم روز دان ، سیم را جیم
همچنین تا کـه مـه رسد بتمـام آخرش کط بود همی، یا لام...

**ارقام بروج** ـ مقصود حروفی ازجمل است که ترتیب بروج را درتقویم بیان کنند .

خواجه نصیر درارقام بروج گوید :

مـرد دانـا دل سـتـاره شنـاس چون مر این علم را نهاداساس
رقـم برجهـا کـه کـرد اعـداد از حساب جمل گرفت و نهاد
ازحمل صفر ، الف ثورنشان ب زجوزا و جیم از سرطـان
چون اسد دال کـرد سنبله‌هـا واو میزان نهـاد و عقرب زا
قوس خ ، ط نشان جدی نهاد دلوی یا ، والف به ماهی داد
(حاشیه ، شرح بیست باب)

**ارقام تقویمی** ـ (رك : ارقام)

**ارقام نجومی** ـ اعداد نجومی ، اعداد بسیار بزرگ که برای‌مسافتهای نجومی و دیگر محاسبات نجومی بکار میروند .

**ارقام کواکب** ـ ارقام کواکب ، عبارت ازآخرین‌حرف درنام‌هر کوکب سیار است درتقویمها . خواجه نصیر گوید :

آخـرین حرف نام هراختر بدلش نیست هیـچ در دفتر
همچو ازشمس -س‌ور، زقمر برهمین کن قیاس پنج دگـر
(حاشیه ، شرح بیست باب)
(مصراع اول ازبیت دوم وزن نداشت ، به قیاس درست شد)

**ارقام هفته** ـ درارقام هفته خواجه نصیر گوید :

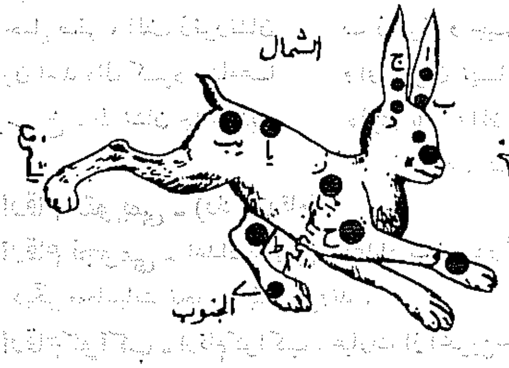
باز آغـاز هفتـه یکشنبه دان وآنگه الف نشانش نه
بر دوشنبه علامت آمـد با همچنین تارسد به شنبه زا
(حاشیه ، شرح بیست باب)

**ارکان وانجم** ـ مراد از ارکان ، چهار رکن ، یاچهار عنصر ونیزجهات اربعه وانجم ویاآباء سبعه می‌باشدکه‌ازتزویج آنها موالید ثلاثه‌که حیوان وانسان ازجمله آنهاست بوجود می‌آید . نظامی در رد این باور گفته است :

مگو ، ز ارکان پدید آیند مردم چنان کارکان پدید آید ز انجم
که قدرت‌را حوالت‌کرده باشی حوالت را به آلت‌کرده باشی
نظامی / خسروشیرین ۷

**ارمن‌سا** ـ (د) جرم فلك قمر .

**ارنب** ـ LEPUS (یو) به معنی خرگوش ، صورت فلکی کوچکی‌است درنیمکره جنوبی آسمان ، بابعد ۵ ساعت و ۳۰ دقیقه ومیل ۲۰ درجه جنوبـی .
(فرهنگ اضطلاحات علمی)



صورت ارنب به رصدقدیم دوازده ستاره است «خرگوشی را ماند دوان بسوی‌مغرب» (شرح بیست باب‌سیم) صوفی‌درتعدادستارگان وموقع صورت‌ارنب گفته است :

«کواکبه اثنا عشرکوکبا من الصورة ، ولیس حوالیه شی من کـواکب المرصوده وهوتحت رجل الجبار وجهه الی المشرق و موخره الی المغرب ...» (صورالکواکب ص ۲۸۲)

موقع صورت ارنب درجنوب صورت جبار وشرق صورت‌کلب اصغر و نزدیك صورت نهر است . سه ستاره بربدن خرگوش‌را صوفی‌درصورالکواکب ازقول اعراب‌کرسی جوزا و دیگر ستارگان‌آنرا عرش‌جوزا نام‌داده است(بسائط علم الفلك ۱۲۳ ـ ۱۲۴) . وستاره بین دو پای ارنب را نهال «نهـال» گفته‌اند (صورالکواکب ۲۸۳)

فخرالدین اسعد گرگانی در ویس ورامین ضمن توصیف ستارگان درشب به موقع ارنب (خرگوش) همراه باجوی (= نهر) و دوسگ (رك : دوسگ) نظر داشته گوید :

به نزد جوی خرگوشی گـرازان — دو سگ درجستن‌خرگوش تازان

ویس‌ورامین / ۸۰

**اروند اسب** ـ دارندهٔ اسب تیزتك ، صفت خورشید است . واژه نـامه (بندهشن ۱ــ۱۷۱) و (رك : خورشید وگردونه)

**ازفنداق** ـ (= قوس قزح)

**ازمان** ـ یکی از اجزاء ساعت‌های معوجه است. (رك : ساعات معوجه)

**ازمان الساعه** ـ اجزاء یك‌ساعت‌وآن‌برای روزیاشب عیارتست ازنصف یك ششم . **قوس النهار** ـ یاقوس اللیل (مفاتیح العلوم ص ۱۲۸ وترجمه ۲۱۰)

**ازیاج** ـ Tables astronomiques (فر) جمع زیج ، زیجات ( = زیج) .

**اژدها** ـ Déragon (فر) ، نام فارسی تنین‌است. فارسی‌دیگریا پهلوی‌آن هستبهر یاهشتبهرآمده (رك : تنین) وازصورتهای‌شمالی‌است. دراشعارذیل‌ازنظامی به قرینهٔ ماه همه جا اژدها موهم صورت فلکی آن، تنین ویا اشاره به‌آنست .

سپهر اژدهایی است باهفت سر      به زخمی که اندازد از مه سپر

اقبال نامه / ۳۲

شه آورد شاه نظر بسته را      مهی از دم اژدها رسته را

اقبال نامه / ۱۲۰

به تیغ افسر و گاه خواهم گرفت      بدین اژدها ماه خواهم گرفت

شرفنامه / ۱۹۱

پری روی را برد نزدیک شاه      که این ماه بود اژدهای سیاه

شرفنامه / ۲۴۴

گفت مه را به اژدها دادم      کشتم از رشك خونبها دادم

هفت‌پیکر / ۱۱۲

دید دودی چو اژدهای سیاه      سر برآورده درگرفتن ماه

هفت‌پیکر / ۳۲۵

تاج مه درمیان دو شیر سیاه      چون بکام دو اژدها یك ماه

هفت‌پیکر / ۹۷

درمناسبت ماه واژدها تحت عنوان ماه واژدها سخن گفته‌ایم (رك : ماه واژدها) اژدهای فلك ، اژدهای چرخ ، اژدهای سپهر نیزدرشعرفراوان آمده است.

**اژدهای چرخ** ـ صورت تنین (رك : تنین واژدها)

**اژدهای سرخ** ـ (= تنین ـ اژدها)

**اژدهای فلك** ـ (= تنین ـ اژدها)

**اسب** ـ Cheval (فر) صورت فلکی فرس(رك : فرس)

**اسب بزرگ** ـ Pégase (فر) صورت فلکی فرس ، فرس اعظم (رك : فرس اعظم)

**اسب تمام** ـ فرس تام، صورت فلکی شمالی (رك: فرس تام)

**اسب فلك** ـ صورت فرس اعظم درشعر انوری :

اسب فلك چو ازعنان تو شد رام آنچنان

ماه و مجره، اسب ترازین و مقود است

دیوان / ۴۱

**استخراج** ـ Extraction (فر)، عمل جدا کردن‌نتایج‌مورد نظرنجومی

یا احکامی است که ازمطالعه زیج لازم می‌شود . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

دراستخراج یك ترتیب طبیعی است بدین قرار : اول رصد ، دوم زیج ، سوم تقویم و زایچه ، چهارم حکم یا احکام ، زیج از رصد استخراج می‌شود . زایچه وتقویم از زیج واحکام نجومی ازتقویم و زایچه .

**استره ـ** (پ) (= ستاره) و (= استره بیدیته)

**استره بیدیته ـ** (پ) ستاره بیدخت ، ستاره زهره (رك : بیدخت)

**استعلا ـ** Supériorité (فر) آنست که سیاره‌ای نسبت به سیاره دیگر در برج دهم باشد دربن حالت گویند : هو مستعل علیه (مفاتیح العلوم ص ۱۳۳ ترجمه - ۲۱۷)

**استفتاح ـ** Inauguration (فر)، پانزده‌ماه رجب‌است « دراخبار آمده که هرکه دربن روز ازخدای تعالی طلب فتح ونصرت کند مقصود او حاصل‌شود وازین جهت است که این روز باستفتاح مشهورشد، چه استفتاح درلغت طلب فتح ونصرت است وارباب تواریخ وسیر آورده‌اند که در این روز بود که مرغ ابابیل بامر ملك جلیل رفع مضرت‌اصحاب فیل نمود وتزویج‌حضرت خیرالنساء باحضرت شاه اولیا ، علی مرتضی (ع) دربن روز بود» . (شرح بیست باب باب پانزدهم)

ونیز استفتاح یا رسم استفتاح رسم ابتدای خراج بوده در زمان المعتضد بالله . ایرانیان از ترتیب خراج در زحمت افتادند عبیدالله‌بن سلیمان وزیرمعتضد وساطت ایشان پیش وی کرد ، معتضد تدبیراین کار ازاوخواست، عبیدالله درجواب گفت بهترآنست که «دو ماه واپس گذاریم و رسم استفتاح بر ماه سریانیان نهیم تاهمیشه بریك حال بماند» دو ماه واپس گذاشتند تاروز اول خرداد ماه شد وسال ۱۸۴ یزدگردی، مطابق روز چهارشنبه ۱۳ ربیع‌الاول سنه۲۸۲هجری، وآن روز را نوروز معتضدی نام‌کردند وابتدای خراج دریـن روز مقرر شد (تاریـخ قم / ۱۴۴-۱۴۷) .

**استقامت ـ** Droiture (فر) حرکت ستاره است به ترتیب بـرجها ، بخلاف رجوع که حرکت‌سیاره است، وبرخلاف ترتیب‌آنها (رك : رجوع) واین کواکب را مستقیم گویند .

اختر جاه تو در بـرج شرف شد مستقیم
طالع دشمن کنون منحوس واقع می‌شود
کمال‌الدین اسماعیل / ۹۲

**استقامت و رجعت** - (رك : استقامت - رجوع)

سالها چون کوکب اتابالم اندر رجعت است
استقامت را ندیده چون دل خصمت بخواب
تأثیر تبریزی ( نسخهٔ خطی سپهسالار ص ۲۱ بوسیله آقای دکتر اجلالی)

**استقبال** - Opposition (فر)، مقابله خورشید وماه است، دراین‌وقت زاویه بین آندو ، در دایره افق ۱۸۰ درجه‌است‌بنحویکه درافق حسی چون‌آفتاب غروب می کند ماه طلوع می‌نماید . این حالت بیشتر درموقع‌بدر یا پرماهی‌است وآنرا امتلاء یعنی پری ماه ازنور آفتاب هم گفته‌اند .

ابوریحان گوید : «استقبال آنست که به هفتم برج باشد آفتاب ، و درجه و دقیقه‌های ایشان (ماه وآفتاب) با یکدیگر راست (مساوی) ونیز آنرا امتلاء خوانند وپری، که قمر بدو ازنور پر باشد وقمر را دراین هنگام بدر خوانند ازبهر تمامی او (ماه تمام) وشتابش ببرآمدن وفرو شدن با آفتاب (مقابله) ، و طالع آنـوقت طالع استقبال است» . (التفهیم / ۲۰۹-۲۱۰)

**استواء** - Equateur (فر)، دایره عظیمه‌ازیك کره است که صفحهٔ آن برقطری ازقطبین آن کره گذشته است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**استوای زمین** - Equateur Terrestre دایره‌عظیمه‌ای‌ازکره زمین است که درمرکز کرهٔ زمین برصفحه عمود برمحور زمین (که ازقطبین‌عبور می کند) واقع است (فرهنگ اصطلاحات علمی) ونیز خطی است که زمین را بدو نیمکره مساوی تقسیم میکند .

**استوای سماوی** - Equateur céleste دایرهٔ عظیمه‌ای‌ازکره سماوی است که فصل مشترك صفحه استوای زمین‌با کره سماوی‌است. (فرهنگ‌اصطلاحات علمی)

**استور مردم** - یاستور مردم، اضافهٔ تشبیهی مقلوب، یعنی‌مردم یاانسان ستورگونه ، فارسی‌قنطورس‌است. درشعرفخرالدین‌اسعد، در وصف شب وستارگان آمده است :

یکی استور مـردم را خمانـا شکفتـه برتنش گلهـای زیبـا
تو پنداری بیاشفته است چون مست گرفته دست شیری را بدودست
ویس ورامین / ۸۰
(رك : قنطورس)

دربیت اول اگر خمانا را به معنی شبیه و همانند بگیریم ، استور جدا از «مردم» معنی می‌شود ومعنی بیت چنین می‌گردد : استور یاچهارپایی که شبیه به‌مردم است وبرتن او ستارگان همچون گلهائی زیبا شکفته‌اند . وصفی است از صورت قنطورس که نیمی ازآن شبیه انسان ونیم دیگر همانند ستور یاچهـارپاست و اگر می‌توانستیم «استور مردم» بگیریم معنی آن نیز با صورت قنطورس که ترکیبی از ستور وانسان است درست‌تر می‌آمد .

**اسد** ـ Lion (فر) Leo (یو)، به معنی شیر ، صورت‌شمالی‌منطقة‌البروج با بعد ۱۰ ساعت و ۳۰ دقیقه ومیل ۱۵ درجه شمالی ، ستارگان آلفای آن بنام قلب‌الاسد ازقدر اول است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

قطب‌الدین محمود شیرازی کواکب برج اسد را ۲۷ کوکب شمرده است (درةالتاج / ۱۴۰) ستارگان‌معروف‌صورت‌اسد، سوای‌قلب‌الاسد، عبارتنداز:زبره‌و صرفه، ازمنازل ماه درنجوم قدیم.

درنجوم احکامی ، اسد برجی است ثابت ونر ، ربیعی ، شمالی ، آتشی ، وگرم وخشك و روزی ، خانه شمس وشریك زحل و وبال زحـل است ، رب روز اسد شمس و رب شب او مشتری است وعلامت اسد درتقویم حرف (د) وطالع او پنج طاس وپنجاه دقیقه می‌باشد (عقول عشره / ۱۷)

درخرافات یونان ، برج اسد همان شیری است که هرکول درکودکـی آنرا درالمپ به قتل رسانید ، ژوپیتر آن شیر را به احترام هرکول به‌آسمان‌برد. (بسائط علم‌الفلك / ۱۱۷)

دراحکام ودرمنسوبات بروج ، دلیری وسخت دلی وجفاکاری و غـرور و فراموشی بدو نسبت داده می‌شود . اسد خداوند سواران وضرابان وصیادان‌است. کوهها وبناهای بلند وقصور شاهان وبیابانهای بوی نسبت دارد . مسکن یا جوج وماجوج (آسیای شمال وشمال شرقی ومغولستان) سقلاب وبیت‌المقدس و نصیبین ومداین وملطیه ومکران و دیلم وسند و ترمذ منسوب به بـرج اسد است . زره و

جامه‌های فاخر و زر وسیم و زبرجد و یاقوت بوی نسبت دارد. برج اسدنماینده اسبان وشیران دست‌آموز و وحشی و هرچه چنگال دارد می‌باشد. مزارع پراکنده وگیاهان نشاندنی و رودخانه‌های تند وآتشهائیکه در زمین نهـان است وهمچنین تاریکی‌ها به وی نسبت دارند. درشعر انوری بموقع خورشید دربرج اسد و نیز به موقع برج اسد بنام اسد چرخ وضرغام واسد، اشاره شده است:

باخلافش اسد چرخ حمل    با وفاتش الـم دهر شفـا

انوری / ۱۳۲

تخت خورشید برسرضرغام    تیغ مریخ در دم عقـرب

دیوان / ۱۵۰

اسد اندر تحیر از پی ثور    کام بگشاده تـا بیابـد کام

دیوان / ۱۵۱

اسد اندر کمین کینهٔ ثـور    کام بگشاده تـا بیایـد کام

دیوان / ۱۵۳

شیر[۱] شیرگردون[۲]، شیر انجم[۳]، شیر چرخ[۴]، شیر فلك[۵]، شیر آسمان[۶]، شیر سپهر[۷]، شیر سما[۸] وشیر مرغزار فلك[۹] ونظایرآن درشعر فارسی همگی کنایه‌ازبرج اسد است:

۱ــ آن آهوی زرین بین در شیر وطنگاهش
کورا سرو سیمین هربار پدیـد آیـد

خاقانی / ۴۷۹

(آهوی زرین، خورشید است که نام دیگراو غزاله‌می‌باشد. (رك: غزاله، آهوی زرین، آهوی فلك).

۲ــ بهرام سپهر و شیر گردون
از تیغ تو خواسته امانها

جمال‌الدین اصفهانی / ۳۸

۳ــ ز شیر انجم واقبـال آسمان بـادت
بجاه‌ودولت توهرزمان،زمانه چوشیر

انوری / ۸۹

۴ـ بفر دولت او شیر چرخ ایوانش
تواند ار بکند شیرچرخ‌راچنگال
انوری / ۱۲۶

۵ـ اینست همان صفه کز هیبت او بـردی
بر شیر فلك حملـه ، شیر تن شادروان
خاقانی / ۳۶۳

۶ـ با کوشش او شیر آسمان
شیری است‌مزور ز پوستین
انوری / ۱۶۶

۷ـ فاتحهٔ داغش از زمانه همی خـواست
شیر سپهر از برای لـوح سریـن را
انوری / ۱۲

۸ـ همچون داء الثعلب موی فرو ریزانـد
آتش خشم تو زان‌شیر که‌براوج‌سماست
کمال‌الدین اسماعیل / ۱۴۹

**(صورت اسد)**



۹– برشیر مرغزار فلك شب کمین کند
گر بگذرد بعهد تو برمرغزار ملك

انوری / ۱۰۲

**اسد اصغر** ـ Petite Lion (فر)، شیر کوچك، صورت کوچك نیمکره شمالی با بعد ۱۰ ساعت و ۲۰ دقیقه ومیل ۳۵درجه شمالی. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**اسر روشنی** ـ (پ)، نام آسمان‌هفتم درنجوم پهلوی ، به معنی‌بی‌سر روشنی (؟) واژه‌نامه (بندهشن ۷–۳)

**اسطرلاب** ـ Astrolale(فر) ، یا اصطراب، دراصل از دوکلمه‌یونانی (استرو) Astro به معنی ستاره ولامبانین «Lambanin » به معنی‌آینه ترکیب‌شده است ومعنی آن آینه نجوم یاترازوی نجوم ، یامقیاس نجوم است . خوارزمی درمفاتیح العلوم به این معنی واصل وترکیب آن توجه داشته وگفته است : «الاصطرلاب معناه مقیاس النجوم وهو بالیونانیة اصطرلابون» و ابوریحان نیز به معنی وترکیب یونانی آن‌واقف بوده وقول حمزه اصفهانی را که بغلط اسطرلاب را فارسی دانسته وبه معنی ستاره‌یاب گرفته نقل کرده : «این آلتی است یونانیان را ، اصلش اسطرلابون ای آینه نجوم وحمزهٔ اصفهانی ازپارسی بیرون آوردکه ستاره‌یاب است ...» ودر نحوه استفاده از اسطرلاب گوید : «وبدین آلت دانسته آید آنچه از روز وشب گذشته بود، به‌آسانی وغایت درستی، ونیزدیگرکارها که‌از بسیاری نتوان شمردن». (التفهیم / ۲۰۹ - ۲۱۰) .

مولانا جلال‌الدین بلخی درفیه مافیه گوید : «این اسطرلاب مسین آینه افلاك است ...» (ص ۱۰) .

اختراع اسطرلاب را به ریاضی‌دان یونانی«ابرخس» یاهیپارخس‌یاهیپارق یاهیپارك ، درقرن دوم قبل‌از میلاد ، نسبت می‌دهند و تکمیل آن به وسیلهٔ منجمان اسلامی صورت گرفته است . نخستین کسی که ازمسلمانان اسطرلاب ساخت و در کارهای نجومی ازآن سود برد ، ابراهیم بن حبیب اسفزازی درقرن دوم هجری بود . انواع اسطرلات که دراختیار منجمان اسلامی بوده عبارتند از : شمالی ، جنوبی ، سرطانی ، آسی ، مطبل ، مسطح ، سفرجل ، اهلیلجی، زورقی ، مسطری، صلیبی ، لولبی ،کری‌ذی العنکبوت (عنکبوتی)، رصدی، مجنح، طوماری، هلالی،

قوسی ، صدفی . مغنی ، ذات‌الخلق ، عصای موسی ، عقربی زورقی ، مبطح .

وانواع دیگری برای اسطرلاب شمرده شده‌که عبارتند از :

اسطرلاب تام برای اندازه‌گیری یك درجه یك درجه ، یعنی بزرگ و دقیق .

اسطرلاب ثلث برای اندازه‌گیری سه درجه سه درجه

اسطرلاب سدس برای اندازه‌گیری شش درجه شش درجه

اسطرلاب عشر برای اندازه‌گیری ده درجه ده درجه

اسطرلاب مسطح‌که قبلا ذکر شده ، ساختمان آن بصورت قرصی است بقطر ۱۰ یا ۲۰ سانتیمتر وقابل حمل، بریشت آن عضاده‌ای است‌که دور محور خود می‌چرخد .

اسطرلاب نصف‌که برای اندازه‌گیری دو درجه دو درجه ساخته شده (مفاتیح العلوم ۱۳۰ وترجمه ۲۲۰ وفرهنگ اصطلاحات علمی)

اجزاء اسطرلاب عبارتند از :

علاقه ، حلقه ، عروه ، عضاده ، ام ، صفایح ، شظایا ، قلاع ، فلس،فرس، قطب ، مری ، کرسی ، مدیر، عنکبوت ، دفتان ،که شرح هریك‌بجای خود آمده ونام همه آنها در دو بیت زیر دیده میشود :

ام است و صفایح و شظایاست بدان
پس حلقه و عروه و قلاعست عیان
فلس و فرس و عضاده و قطب و مری
کرسی و مدیر و عنکبوت و دفتان

درشعر فارسی ، اسطرلاب[۱] و سطرلاب[۲] واصطرلاب[۳] و به‌تخفیف، صلاب[۴] آمده است .

۱ــ چو چهرهٔ تو برون آمد ازحجاب دو زلف
برون دوید منجم ، گرفت اسطرلاب

ادیب صابر / ۹۴

۲ــ نسخهٔ طالع واحکام بقا کاصل نداشت
هم به کذاب سطرلاب نگر باز دهید

خاقانی / ۱۶۵

۳- فصیحی کو سخن چون آب گفتی
سخن با او باصطـرلاب گفتـی

نظامی / خسرو شیرین ۴۱

(سخن با اصطرلاب گفتن ، اصطلاح بوده ، یعنی عالمانه وحساب شده وبا احتیاط وعزم وبینش علمی سخن گفتن)

۴- بیاود صلاب واختر گرفت
ز روز بلادست برسر گرفت

فردوسی / شاهنامه

ازاسطرلاب ، بکنایه ، جام جهان بین یاد شده است :

بلنیاس فرزانه را پیش خواند به نزدیك جام جهان بین نشاند

نظامی - اسکندرنامه ۳۳۵

وجام جهان بین ، درشعر حافظ درمعنی عرفانی خود ، بجای جام می، و بمعنی اسطرلاب‌حقیقت وظاهراً باتوجه به جام جهان بین نظامی از بیت مذکور آمده است :

گفتم این جام جهان‌بین ، بتو کی داد حکیم ؟
گفت : آنروز که این گنبد مینا می‌کـرد

غ / ۱۴۲

وهمچنین جام جم[1] وجام جهان نما [2] وجام‌عالم‌بین[3] وجام کیخسرو[4] وجام گیتی‌نمای[5]،درغزلیات خواجه شمس‌الدین محمد ، حافظ ، اسطرلاب حقیقت در سلوك ، یاجام عرفانیست که ازغلبات عشق صوفیانه لبالب میگردد :

۱- هرآنکه راز دو عالم ز خط ساغر خواند
رموز جام جم از نقش خاك ره دانست

غ / ۱۴۲

۲- ز ملك تا ملکوتش حجاب بردارند
هرآنکه خدمت جام جهان‌نما بکند

غ / ۱۸۷

۳- باده نوش ازجام عالم‌بین که براورنگ جم
شاهد مقصود را از رخ نقاب انداختی

غ / ۴۳۳

۴- گوی خوبی بردی ازخوبان خلخ شاد باش
جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی

غ / ۴۳۳

۵- گنج در آستین و کیسه تهی
جام گیتی نما و خاك رهیم

غ / ۳۸۱

**اسطرلاب چهارم** - یاچهارم اسطرلاب، کنایه ازقران است که چهارمین کتاب آسمانی است بعداز زبور وتوراة وانجیل ، درشعر خاقانی :

به خط احسن تقویم وآخرین‌تحویل به آفتاب هویت بچارم اسطرلاب

دیوان / ۵۱

**اسطرلاب نگر** - (ك) منجم ، منجم احکامی (رك : اسطرلاب)

**اسطرنوما** - همان‌اسطرنومی Astronomi است و «عبارت‌است‌ازعلم‌هیئت آسمان‌وزمین وعدد افلاك ومقادیر حرکات و کمیت‌ابعادواجرام و کیفیت‌اوضاع‌بسائط اجسام‌که اجزای این عالمند علی‌الاطلاق، به براهین هندسی، واین علم به‌حقیقت علم نجوم است‌وارسطاطالیس‌اورا «علم تعلیمی» نام نهاده وبطلمیوس‌آنرامستحسن شمرده واکنون این علم به « مجسطی » مشهور است . و مجسطی به لغت یونان ترتیب است و سبب اختصاص بدین نام آن بودکه این علم پیش از بطلمیوس مدون نبود ، چون بطلمیوس اورا بدین ترتیب تدوین کرد ، بـه مجسطی مشهور شد» (نفائس‌الفنون). اسطرنوما تحریفی است ازاصل اسطرنومی یونانی بمعنی علم نجوم ، ومطالعه علمی درحرکات نسبی و وضعیت‌کلی وطبیعت‌اجرام سماوی (رك : نجوم) .

**اسفند** - اسپند ، اسپندارمذ ، ماه دوازدهم درگاهشماری پارسی وتقویم جلالی (رك : ماههای پارسی ش ۱۲)

**اسفندمذ** - (پ) روز سوم‌ازپنجۀ دزدیده یا اندرگاه (رك: پنجۀدزدیده)

**اشتاد روز** - روزبیست‌وششم از روزهای‌پارسیان (رك: روزهای‌پارسیان ش ۲۷)

**اشتاروت** - نام اصلی عطارد پیش بابلیان واسرائیلیان‌وازخدایان ایشان بود . (شرح بوستان ۱۷۷ - ح ۷ درشرح عطارد)

**اشتران ماده** - نام قلایص ، ستارگان خرد نزدیك دبران . (رك : فنیق)

**اشتر بزرگ** ـ «فنیق» ونام دبران است (رك : فنیق)

**اشعهٔ کیهانی** ـ Rayons cosmiques، تابشهای فوق العاده پر انرژی است که از فراجو به زمین میرسد ، قسمت بزرگ آنها را ذره‌های باردار تشکیل داده است که فراوان‌ترین آنها پروتون است. درمیان آنهاذرات الکترون، مزونهای مختلف نیز می‌توان یافت. انرژیهایی تاحدود ده بقوه۱۹ الکترون‌ولت، در ذره‌های کیهانی دیده شده است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**اشکال ماه** ـ عبارتند از هلال ، تربیع اول ، تربیع دوم، بدر .

**اشتر مرغان** ـ نعایم ، نعایم صادر ونعایم وارد . منزل بیستم ماه در ترتیب منازل قمر (رك : نعایم) .

**اصابع** ـ انگشتان ، جمع اصبع ، دوازده انگشت بهم چسبیده بسر پهنا ، هردو انگشت یك دانگ یادانق وهرانگشتی دوتسو(طسوج ) و هرتسو چهار جو (برپنها) برای اندازه‌گیری ابعاد واجرام ستارگان بکار میرفته وهرگا میگفته‌اندیك دانگ ونیم ازقمر منخسف است مراد اندازه سه انگشت بهم چسبیده برپهنا بوده است ، ونیزاصابع واجزا ، واقدام از اجزاء مقیاسند . (رك : مقیاس)

**اصحاب هیاکل** ـ ستاره پرستان وصابیه ، نزد ایشان ستارگان هفتگانه واسطه میان خدا وخلق می‌باشند . (رك : هیاکل)

**اطلس** ـ رب‌النوع حامل کره زمین ، فلك اطلس ، اقیانوس اطلس ، اطلسهای فلکی وجغرافیایی ، پارچه اطلس . میان همهٔ آنها تناسب وشباهتی است (شرح بوستان ص ۲۴۶ - ح ۵)

ترکیباتی نظیر اطلس کهنه[۱] اطلس مقرنس[۲] اطلس نه توی[۳] اطلس نه سپهر[۴]، تشبیه یا کنایه یاتعبیری ازآسمان وهیئت‌کلی وظاهری آن است .

۱ـ بازار قدرت چه باشد فلك
یکی اطلس کهنه کم بها

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۳۷

۲ـ وین اطلس مقرنس زردوز زرنگار
چتری بلند برسر خرگاه خویش‌دان

حافظ (قیط)

۳– اطلس نه توی سبز سیم دوز چرخ را
شش جهت دربارگاهت چتر ایوان‌آمده

خواجو / ۶۰۵

۴– بفزوده لباس احتشام تو
بر اطلس نه سپهر پهنایی

کمال‌الدین اسماعیل

**اظفار** ـ ستاره‌یی است برصورت‌شلیاق(= شلیاق) ونیز براظفار الذئاب (رك : اظفارالذئاب)

**اظفار ذئاب** ـ دو ستاره است کوچك درصورت تنین وآندو را اظفار الذئب هم گفته‌اند وابن‌صوفی در ارجوزهٔ خود اظفار را جزو صورت جوزا ودر اطراف ذراع‌آورده‌است: حول الذراع انجم صغار لقبها عندهم اظفار

(رجوزه ابن‌صوفی ص ۱۸)

**اعتدال** ـ Equinoxe (فر) ، اعتدال‌ربیعی، اول‌بهار، واعتدال‌خریفی، اول پائیز . دراعتدال ربیعی ، آفتاب ازآخر حوت به اول حمل ودراعتدال‌خریفی آفتاب ازآخر سنبله به اول میزان تحویل می‌شود .

خاقانی درتحویل آفتاب‌ازحوت به حمل ، یعنی اعتدال ربیعی گفته است:

زان حرف صولجان وش زیرش دو گوی ساکن
آمد چو صفر مفلس وز صفر شد توانگر
یعنی‌که قرص خورشید از حوت در حمل شد
کرد اعتدال بر روی بیت‌الشرف مقرر

دیوان / ۱۸۸

معنی بیت اول اینست‌که : ازآن حرف صولجان وش یعنی (ی) که‌علامت حوت است خورشید به برج حمل تحویل شد ، وهنگام این تحویل در منتهای حضیض وصفر بود . ولی درصفر که (علامت) برج حمل باشد، به‌شرف‌رسیدوتوانگر شد چنانکه دربیت دوم نیز این معنی را آورده است .

علامت تقویمی حوت (ی) ونشانه تقویمی حمل صفر است وبیت‌الشرف نام دیگر حمل است چون شرف آفتاب در ۱۹ درجه آنست (رك : شرف) .

**اعتدال خریفی** ـ (رك : اعتدال ، اعتدالین)

**اعتدال ربیعی** ـ (رك : اعتدال، اعتدالین)

**اعتدالی** ـ Equinoxiol (فر)

**اعتدالین** ـ Equinxes (فر) ، دو نقطهٔ متقاطر از یك کره سماوی است که به نظر ساکنان کرهٔ زمین خورشید سالی یك بار ازهریك ازآنهاعبور می‌کند. یکی دراول فروردین (دراول حمل) و دیگری دراول‌مهر ماه (اول‌میزان) درهنگام این دو عبور ، شب و روز برای تمام نقاط زمین برابر می‌شود . این دو نقطه را یکی اعتدال ربیعی و دیگری را اعتدال خریفی‌گویند . (رك : اعتدال)

**اعتراض** ـ Protestation (فر) ، از نظرات کواکب است در نجوم احکامی ، و آن چنین است که اگر یك کوکب سفلی آهنگ اتصال کوکب علوی کند،وقبل‌ازاتصال کوکب‌دیگری‌دربرج باشدکه‌نسبت‌به‌آن‌علوی‌سفلی‌ونسبت‌به‌کوکب علوی‌باشددرحالت رجوع باکوکب‌سفلی متصل شود،اورا ازاتصال‌باکوکب‌علوی باز داشته است و این باز داشتن را اعتراض‌گفته‌اند (التفهیم ص ۴۹۳–۴۹۲)

**اغنام** ـ Les brebis(فر) ، ستارگان داخل «روضه» مابین نسق شامی ونسق یمانی درصورت حوا (رك : حوا) ونیز چند ستاره کوچك‌میان دوپای‌صورت قیقاوس ومیان جدی (رك : قیقاوس) .

**افراد نجوم** ـ افراد النجوم ، ستارگان روشن درکنارهٔ آسمان (السامی فی‌الاسامی / ۴۴۴) .

**افریجیون** ـ Prigos وافیجیون Apogios (یو) این‌هردو کلمه یونانی است به‌معنی‌حضیض‌واوج که‌همان‌پریژه Prigée واوج‌یاآپوژه‌Apogée (حضیض) اروپائی‌است. خوارزمی درمفاتیح‌العلوم به‌یونانی بودن‌آن‌دوتصریح‌کرده است : «الافیجیون هو الاوج بالیونانیه والافریجیون‌هوالحضیض» (صفحه ۱۲۸ طبع قاهره)

**افزونی** ـ سعادت ، سعد بودن درمقابل نحوست (رك : افزونیك)

**افزونیك** ـ (پ) افزونی ، افزونی‌بخش ، سعد ، صفت مشتری است ، درنجوم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۶–۸)

**افسر** ـ اکلیل ، اکلیل جنوبی است (رك : اکلیل جنوبی)

فخرالدین اسعد گرگانی در وصف شب وستارگان افسر را درمعنی اکلیل باصورت مجره یکجا آورده است :

پراز اخگر یکی سیمینه مجمر    پراز گوهر یکی شاهانه افسر

ویس ورامین / ۸

**افق** ـ Horizon (فر) ، افق هرمکان ، صفحه‌ایست عمود برخط قائم مکان ، که ازچشم شخص ناظر بگذرد . افق بردو گونه است : افق حسی و افق حقیقی ، افق حسی دایره‌ایست موازی افق حقیقی . افق حسی دایره صغیره است وافق حقیقی دایرهٔ عظیمه . سمت وارتفاع هرستاره را مختصات‌افق‌آن‌ستاره‌گویند. اصطلاح «دورکرانه» یا «دورکرانك» درادبیات زرتشتی ونجوم پهلوی احتمالا همان افق حقیقی است ـ رجوع شود به واژنامهٔ (بندهشن ۱۵ــ۲۳۱ / دورکرانه) افق را کمرآسمان هم گفته‌اند ومراد افق حسی است :

صبح نهد طرف زر برکمرآسمان    آب‌کند دانه هضم درشکم آسیا

خاقانی / ۴۹

افق حسی را کنارهٔ آسمان وافق حقیقی را کناره جهان نیز گفته‌اند (کنزاللغه)

**افق المبین** ـ مأخوذازقرآن کریمه آیهٔ‌شریفه: ولقدراه‌بالافق‌المبین(سوره تکویر آیه ۲۲) . آن جاست‌که آفتاب برمیآید (فرهنگ قرآن ـ تفسیر میبدی ج / ۱ - ۳۳۳)

**افق حسی** ـ (رك : افق)

**افق حقیقی** ـ (رك : افق)

**افقی** ـ Horizontal (فر) ، منسوب به افق (رك : افق)

**افلاء الخبیل** ـ کواکب صغار درداخل«خیل» مجموعه‌ستارگان‌خارج صورت شجاع (رك : شجاع)

**افلاك** ـ Firmaments (فر) ، ج. فلك (رك: فلك) افلاك‌راعالم علوی نیز خوانده‌اند و زیر فلك قمر را عالم سفلی .

**افلاك اربعه** ـ ۱ـ فلك ممثل ۲ـ فلك مایل ۳ـ فلك داخل‌فلك مایل ۴ـ فلك تدویر ، برای ماه وکواکب خمسه (زیج صابی ص ۷۶ و ۹۵)

**افلاك تسعه** ـ افلاك نه‌گانه ، بترتیب اختصاص‌یکی ازسیارات درشعر ابونصر فراهی درنصاب آمده است :

آفرینندهٔ پسری و فلك    آنکه نه آفرید چرخ وفلك

بریکی ماه و بردویم تیراست  باز ناهید برسیم میر است
شمس برچرخ چارمست مدام  همچو برچرخ پنجمین بهرام
ششمین چرخ مشتری را دان  هفتمین است منزل کیوان
هشتمین چرخ ثابتات دراوست  ز بر او نهم که جمله در اوست

**افلاك جزئی** ـ «پانزده فلك‌اند سوای افلاك هفتگانه ودر داخل آنها» چون کواکب را گاه سریع وگاه بطئی وگاه مستقیم‌وگاه راجع می‌یافتند،دانستند که درثخن افلاك، افلاکی چند دیگر هست‌که حرکات ایشان سبب این اختلاف شود وآن افلاك‌را «افلاك‌جزئی» خوانندکه پانزده‌اند» (نفائس‌الفنون ج۳/۳۶۹).

**افلاکی** ـ منجم، ستاره شمر، فلك‌شناس، فلکی.

**افول** ـ Disparition (فر)، غروب کوکب.

**افیجیون** ـ Apogée (یو) کلمه یونانی است، وهمان آپژه است به معنی اوج (رك: اوج وحضیض)، و (رك: افریجیون)

**اقامت** ـ Séjour (فر)، توقف ستاره سیار است قبل‌از حرکت رجوع وقبل‌از استقامت، باید دانست‌که سیارات درحقیقت توقف نمی‌کنند وهرگز از حرکت باز نمی‌ایستند واین بچشم ناظر می‌آید که‌متوقف‌شده‌اند. (مفاتیح‌العلوم ۱۲۸ وترجمه / ۲۲۱)

**اقبال وادبار** ـ Faire Face (فر) و Revers (فر)، اقبال بودن کواکب است در وتدها وادبار بودن‌کواکب است درخانه‌ها.

بدین اقبال یك هفته که بفزاید مشو غره
که‌چون‌ماه‌دوهفته‌است‌آن‌کز افزونیست‌نقصانش
ز چرخ اقبال بی‌ادبار خواهی اوندارد هم
که اقبال مه نو هست با ادبار شرطانش

خاقانی / ۲۱۸

(درمتن دیوان خاقانی سرطان آمده‌که صحیح آن شرطان، منزل اول‌ماه است). (رك: شرطین)

**اقتران** ـ Conjonction (فر)،درمقابل‌انفصال‌است، که‌ما بین‌دوکوکب، یکی درمدار بالاتر، و دیگری درمدارفروتر، روی می‌دهد. این دوکوکب چون

دریك برج به یك درجه برسند آن دو را مقترن یامتصل گویند . درنجوم احکامی، اصطلاح اقتران واتصال واجتماع به یك معنی آمده است . (رك : اتصال، قران)

**اقراطیوس** - نام دیگر صورت کاس بنا برقول بتانی در زیج صابی (رك : کاس) درنسخهٔ دیگر باعلامت cod در ذیل ص ۲۷۰ این کلمه ابروطورش (ابروترش «؟») آمده (زیج صابی ص ۲۷۰ ح ۳)

**اقلیم** - Climat (فر) ، به معنی ناحیه ، کشور . تقسیم زمین ، قسمت مسکون آن (ربع مسکون) که بیشتر روی ونزدیك خط استواء، یاخط اعتدال قرار داشته ، بنام اقلم یاهفت اقلیم ، با اینکه اصل کلمه اقلیم ،کلیمای یونانی است با نام هفت کشور یاهفت بوم به ایرانیان نسبت‌داده‌اندوهرقسمت، یاهراقلیم‌رایکی ازسیارات هفتگانه منسوب داشته‌اند باین ترتیب :

اقلیم اول — «کشور ارزهی» ، ازخط استوا تا انتهای آن به‌کیوان که بلندترین و دورترین سیارات است .

اقلیم دوم - «کشور سوهی» منسوب است به مشتری (هورمزد)
اقلیم سوم - «کشور فردذفشو» منسوب است به مریخ (بهرام)
اقلیم چهارم — «کشور ویدذفشو» منسوب است به خورشید
اقلیم پنجم - «کشور اروبرشی» منسوب است به زهره (اناهیتا)
اقلیم ششم «کشور «اروجرشتی» منسوب است به عطارد (تیر)
اقلیم هفتم- «کشور جمین یامنیه» منسوب است به قمر (ماه)

وگفته شده‌که آیهٔ شریفهٔ «ومن الارض مثلهن» سوره اطلاق (آیه ۱۲) اشاره بهمین تقسیم‌بندی نجومی است . دریـن تقسیم ، ایرانشهر جزو اقلیم پنجم ومنسوب به زهره است ونظامی دراشاره باین انتساب گفته است :

زهره بر برج پنجم اقلیمش پنج نوبت زنان بتسلیمش

هفت‌پیکر / ۲۹۲

ادیب‌الممالك فراهانی نامهای ایرانی هفت‌کشور را با تحریف چنین آورده است :

بپارسی بشمر نامهای هفت اقلیم

که هریك را از اختری درخش بود

چو «ارزه» و «شو» وآنگاه «آذرخش» بود
چهارمین دان «بدرخش» و «بادرخش» بود
تو پنجم او «برشت» وششم«خرشت» شمار
جمیره یسامین از هفت مینه بخش بـود
دیوان / ۷۴۱

یاقوت حموی رومیان‌را نیز درتقسیم هفت اقلیم باایرانیان شریك میداند (معجم‌البلدان ج ۱ ص ۳۲ چاپ بیروت) و (رك : هفت اقلیـم وهفت‌کشور) و (التفهیم ص ۱۸۸) وامروز اقلیم شناسی یا کلیماتولـژی ، بصورت علمی مـدون درآمده است .

**اقلیم‌شناسی** - Climatology (فر) ، علمی است‌کـه آب و هوا و خصوصیات دیگر جوی را موردمطالعه قرار می‌دهد وبصورت علمی مدون‌درآمده است . (رك : اقلیم)

**اقلیمی** - Climatique منسوب به اقلیم .

**اکلیل چرخ** - (= اکلیل شمالی)

**اکلیل جنوبی** - Couronn Austral( فر ) Corona Australis (یو) ازصور یازده‌گانه جنوبی وسیزده کوکبند همه درصورت‌وبواسطه‌حالت‌دایره آنها اعراب آنها را «قبه» خوانند وبعضی «ادعی النعام» (نفائس الفنون ج ۳ / ۴۵۸) .

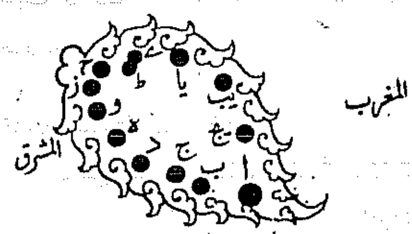
اکلیل جنوبی صورت کوچکی است در نیمکره جنوبی بابعد ۱۸ ساعت و ۳۰ دقیقه ومیل جنوبی ۴۰ درجه . (فرهنگ اصطلاحات‌علمی) نام دیگر اکلیل به عربی قبه است وستارگان آن به رصد قدیم قدیم‌سیزده می‌باشد (مفاتیح‌العلوم ۱۲۱) فارسی اکلیل «افسر» است‌که فخرالدین اسعد گرگانی‌آنرا درشعرآورده (رك : افسر) .

بطلمیوس وصوفی نیزکواکب اکلیل‌جنوبی را ۱۳ عدد درصورت ذکر کرده‌اند جای آن ونزدیك بصورت قوس است (صورالکواکب ص۳۴۲والبسائط علم الفلك ص ۱۲۶) .

ابوریحان گوید : «وچهاردهم (ازصورتهای جنوبی) صورت اکلیل ای

افسر ...» وتصریح کرده که اگر اکلیل‌شمالی‌را «فکه» بگوئیم، جنوبی‌را اکلیل تنها می‌توانیم گفت ، در غیر اینصورت، باید اکلیل جنوبی گفت‌تا بااکلیل‌شمالی یعنی فکه فرق توان داد (التفهیم / ۹۴) .

(صورت اکلیل جنوبی)




**اکلیل شمالی -** Courann boréale(فر) Corona Borealis(یو) فکه ، وعوام آنرا (کاسه یتیمان) و (کاسه درویشان) وقصعة المساکین گفته‌اند (رك : کاسهٔ یتیمان) . صورتی است درنیمکره شمالی با بعد ۱۵ساعت و ۳۵ درجه ومیل شمالی ۳۰ درجه وبین صورت‌الجاثی و عوا واقع است . ستاره روشن آن «فکه» نام دارد . صوفی ستارگان اکلیل شمالی را هشت عدد ذکر کرده و گوید بشکل دایره درپس «عصاء الصیاح» قرار دارند (صورالکواکب ص ۵۷)

اکلیل شمالی ، درنجوم احکامی منزل هفدهم ماه است وعـلامت آن سه ستاره برخطی معوج ، ازجنوب تاشمال‌کشیده ، و هرسه ازقدر سوم می‌باشند ، وچون برپیشانی عقرب واقع شده‌اند ، آنها را اکلیل گفته‌اند ، ودر لغت اکلیل را عصابه مزین به گوهرها آورده‌اند (شرح بیست باب ، باب بیستم) .

استاد ابوریحان گوید : «اکلیل ای افسر، وسه ستاره‌است‌روشن‌برپیشانی کژدم ، بریهنا نهاده ، واندر آن لختی خم است» (التفهیم ۲۲۱) ستارگان‌اکلیل شمالی را تابیست عددشماره کرده‌اند،نخستین کسیکه نام‌اکلیل‌رابرده «یودکسوس» عالم یونانی قرن چهارم پیش‌از میلاد می‌باشد . بطلمیوس کواکب‌اکلیل را هشت عدد شمرده. دایره اکلیل درپس‌صورت عواست، و«نیرالفکه» ستاره روشن‌آنست.

بدین سبب تمامی صورت را «فکه» گفته‌اند. درشعر انوری اکلیل واکلیل چرخ همان اکلیل شمالی است :

سایه‌ای کز طرف دامن قدرش دارد
دوش خورشید رداء تارک گردون اکلیل

انوری / ۱۳۳

ای نهاده به خاصیت ز ازل قدرت اکلیل چرخ را اکلیل
(مصراع دوم مکرر است)

انوری / ۱۳۳

ای ز خاک قدمت ساخته بسی با رعنا
دوش خورشید رداء، تارک گردون‌ااکلیل

انوری / ۱۳۶

صورت اکلیل درشعر فارسی با «مجره» و نیز با «غفر» و «قلب» ازمنازل ماه وبا عقرب از بروج وبا خورشید وماه نو همراهی دارد :

**اکلیل ومجره ـ (تن) :**

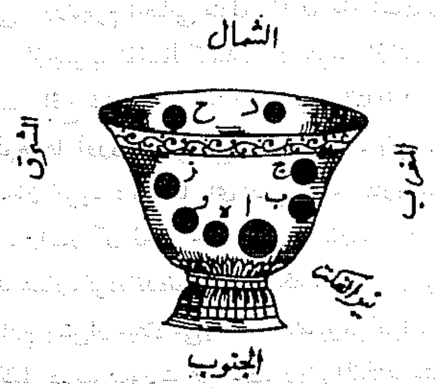
رخش ترازین مه و رکاب ثریا طوقش از اکلیل ازمجره‌عنان‌است

جمال‌الدین اصفهانی / ۵۵

هم زیر قدرتست اگر فی‌المثل ترا ز اکلیل واز مجره کلاه و کمر رسید

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۲۰

(صورت اکلیل شمالی)



**اکلیل وغفر** - (تن) :

مکلل گوهر اندر تاج اکلیل    بتارك برنهاده غفر مغفر

لبیبی واشعار او / ۱۲

انگیخته غفر چون کریمان    سه قرسه به کاسهٔ یتیمان

نظامی / لیلی ومجنون ۱۷۹

**اکلیل وقلب** - (تن) :

اکلیل به قلب تاج داده    عقرب به‌کمان خراج داده

نظامی / لیلی ومجنون ۱۷۹

**اکلیل وعقرب** - (تن) :

نیش درچشم او خلد عقرب    گر زاکلیل تاج زر یابد

جمال‌الدین عبدالرزاق / ۱۲۲

**اکلیل وخورشید** - (تن) :

درخورد خویش زیور خود را طلب‌کنم

خورشید تاج باید و اکلیل افسرم

جمال‌الدین عبدالرزاق / ۲۴۱

**اکلیل وماه نو** - (تن) :

به فرق سر بنهاده است تاجی از اکلیل

به ساق پای وی اندرز ماه نو خلخال

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۰۵

**الاهه** - La Déesse (فر) ، ماه نو ، آفتاب (فرهنگ قرآن به نقل ازمنتهی الارب ولسان العرب) . (وبه معنی مار بزرگ هم آمده)

**الجاثی** - Hercule (فر - یو) هرقل، آنرا الجاثی علی رکبتیه والجاثی و «مرد بر زانو نشسته» گفته‌اند . صورت بزرگی است درنیمکرهٔ شمالی بابعد ۱۷ ساعت و ۲۰ دقیقه ومیل ۳۵ درجه شمالی واورا هرقول وهرکول‌وهرکولس نیز نوشته‌اند (رك : هرقل و مرد برزانو نشسته)

**الجون** - کوکب واقع بربیخ دم دب اکبرونیزخورشیدرا دروقت غروب گفته‌اند ، چون به سیاهی اندر میشود ، و «جون» بمعنی سیاهی است (المنجد)

**العناق** - Alanak (فر) ، ازستارگان امرأة المسلسله است .

**الفکة** ـ Perle (فر) ، روشنترین ستاره صورت اکلیل شمالی ونام‌دیگر اکلیل شمالی است . (رك : اکلیل شمالی ، فکه)

**المفیاس** ـ یا «المپیاس» بیونانی نام دیگر کبیسه است درماههای‌شمسی (رك : کبیسه) بهیزك .

**النجم** ـ با الف ولام تعریف ثریا است (رك : ثریا ونجم)

**ام** ـ مادر ، صفحه مادر ، صفحه‌ایست در زیر صفحات داخل‌حلقه حجره اسطرلاب (رك : حجره) وکرسی اسطرلاب برآن بسته است .

**ام المرزم** ـ ام مرزم(کن) (= باد شمال)

**ام النجوم** ـ (کن) آسمان . (رك : ابن اللیالی)

**امام انجم** ـ (کخ)

بوفاتش امـام انجـم را ردی زرز دوش می‌بشود

خاقانی / ۷۷۰

**امیرخطه پنجم** ـ کنایه ازمریخ است‌که درفلك پنجم قرار دارد .

امیر خطهٔ پنجـم دلاوری دیـدم
خضاب‌کرده بخون‌دست‌وسر پراز غوغا
حسام قاطـع او، هادم اساس امل
سنان سرکش او ، هالك وجـود و بقـا

عبید زاکانی / دیوان ۱

**امیر صفه هفتم** ـ ستاره‌کیوان (زحل) است :

ای‌که میر صفه هفتم سبکـدل شد ز خصم
کز وقار توبراو چندان‌گرانی‌آمده‌است

سید حسن غزنوی / ۲۱

**امتلاء** ـ Plénitude (فر) ، حالت پری ماه ازنور خـورشید است و آنرا پرماهی وپری بفارسی ، وبدر به عربی گویند . (رك: استقبال)

**امراة المسلسله** ـ Andromede (فر)، عربی «زن‌زنجیر برپای»، عوام آنرا زن بی‌شوهر گفته‌اند .

ازصورتهای شمالی است. بابعد یك ساعت‌ومیل ۴۰درجه وبین‌صورتهای برساوس وفرس اعظم واقع است .

فخرالدین اسعد گرگانی صورت امرأة‌المسلسله را درنام «زن به زنجیر بسته» همراه با «مرد برزانو نشسته» یعنی الجاثی علی رکبتیه که نام دیگـرصورت هرقل است ، در وصف شب وستارگان دریك بیت آورده است :

زنی دیگر به زنجیری بسته　　به پیش مرد برزانو نشسته

ویس ورامین / ۸۰

نظامی اورا خاتون رشا به اعتبار اینکه رشا ازستارگان اوست ، نام داده وگوید :

خاتــون رشا ز ناقــه داری　　بابطن الحوت است درعماری

لیلی ومجنون / ۱۷۶

(صورت امرأةالمسلسله)




**امهات اربعه ـ** چهار امهات ، چهار مادر (= چهـار عنصر) و (= چهار ارکان) و (چهار آخشیج)

**اناهید ـ** (پ) اناهیتا ، ناهید ، وآنرازهره‌نیز گویند (رك : زهره) ونام ایزد آب است درسنت زردشتی . واژه‌نامهٔ (بندهشن ۸ـ۲۳۶)

**انتقال ـ** Transmissiou (فر)، تحویل کوکبی است از برجی به‌برج دیگر، وانتقال بیشتر مخصوص ماه است و «تحویل» بیشتر برای‌خورشید بکارمیرود (رك : تحویل) .

**انتکات ـ** Manque de Promesse (فر)، درلغت به معنی عهدشکنی وتاب از ریسمان باز دادن است ودر اصطلاح باطل شدن نظر یاتناظر ، یامجاسده است ، بسبب رجعت یاسرعت یابطوء . اهل احکام انتکاث را دریـن معنی ، دلیل عهد شکستن وپشیمانی ازکارها ونا امیدی دانند . همچنین‌انتکاث‌رجوع کوکب‌سفلی است درآهنگ اتصال باکوکب‌علوی . (شرح بیست‌باب درنظروتناظر و التفهیم/ ۴۹۲)

**انتها ـ** Extrémité (فر) وTermination (فر) ، ازاصطلاحات‌نجوم احکامی وباتسییر همراه است . انتها نظیر تسییر است چنانکه هرسال‌یکدرجه تسییر باشد ، همچنان هرسال یك برج انتهارانند واحکام سال را ازآن درجه وازآن‌برج استخراج کنند . وآنرا انتهاء سال گویند . (رك : تسییر)

**انتهاء الوف ـ** نهادن برج‌ها برابر هزارها و هربرج‌را هزار سال مدت دادن بدانگونه‌کهابومعشر، بنقل‌ابوریحان، درکتاب الالوف‌آورده درتقسیم سالهای عالم . (التفهیم / ۵۱۴)

**انتهاء صدگان ـ** برج منتهی مآت در دور اکبر ، وادوار الوف ( رك : دور اعظم)

**انتهاءهای سال ـ** (رك : انتها)

**انتهاء هزارگان ـ** برج منتهی الوف در دور اعظم و در ادوار الوف (رك : دور اکبر)

**انتهاء یگان ـ** برج منتهی آحاد در دور اصغر ، ودر ادوارالوف (رك: دور اعظم)

**انجم ـ** جمع نجم

**انجم روز ـ** (کخ) (برهان)

**انجم سوز ـ** (کخ) (آنندراج)

**انجم‌شناس ـ** ستاره شناس ، منجم :

رقیبان لشکـر به آئین پـاس نگهبان‌تر از مرد انجم شناس

نظامی / شرفنامه ۱۱۸

**انجم نگار** ـ منجم ، ستاره نگار ، ستاره شناس ، و نیز بمعنی نقاش انجم وکسی‌که نقش ستارگان وآسمان برسقف بلند عمارات بزرگ نقش میکرده‌است.

انجم نگار سقفش در روی هرنگاری همچون خلیل، هذا ربی بخواند‌آذر

خاقانی / ۱۹۲

**انحطاط** ـ Déscente (فر) ، مقابل ارتفاع است ، قـوس میـان نقطه مفروض برستاره و برنقطه‌ای از دایره افق را ارتفاع آن ستاره گویند واگر ستاره در زیر دایره افق باشد ، آنرا انحطاط آن ستاره گویند . و «آنچه میان‌او ومیان سمت الرجل بود که دیگر قطب افق است ، تمام انحطاط خـوانند» . (التفهیم / ۱۸۱ - ح ۳)

**اندرگاه** ـ(اندر جاه) فارسی کبیسه است (رك :کبیسه) ونیز هـریك از روزهای خمسه مسترقـه (رك: خمسهٔ‌مسترقه) وپنج‌روز بعداز آبانماه که‌جزو پرورگان نیز بوده (رك : پرورگان)

**اندر مانده** ـ متحیر ، متحیره ، خمسهٔ‌متحیره : عطارد ، زهره ، مریخ، مشتری ،کیوان ، (رك : خمسهٔ متحیره و روشنان سرگردان) «اندر مانده ، از بهر آن خوانندکه ازآن سوی‌که همی روند ، بحرکت دوم گاه‌گاه باز گردنـد . و از پس حرکت نخستین سوی مغرب روند پس این باز گشتن ایشان چون اندرمانده بود» . (التفهیم / ۷۸) (رجوع)

**اندر ماه**ـ (پ) هلال ماه ، ازاول تاپنجم هرماه برحسب‌نجوم پهلوی. واژه‌نامه (بندهشن ۴ـ۱۶۵ و ۳ـ۱۶۵)

**اندروا** ـ (پ) Suspendu,e (فر) ، و اندروای به معنی فضا ، فضای لایتناهی ، درنجوم وادبیات زرتشتی . واژه‌نامه (بندهشن ۱۵ـ۱۳۲ و ۱۲ـ۸۲)

**انشقاق قمر** ـ Séparation de Lune (فر) ، (رك : انشقاق قمر)

**انفجار** ـ Explosion (فر) و Détonation (فر) ، واکنش شیمیـائی سریع ، درماده ، یایك توده گازی ، انفجار ضربه‌ای. درتوده‌های گازی آسمانی ونیز درخورشید این انفجار روی میدهد .

**انفجار ضربه‌ای** ـ (رك : انفجار)

**انقلاب** ـ Solstice (فر) ، انقلاب تغییر فصل است ، از تابستان به زمستان ، واز بهار به تابستان . نخستین را انقلاب شتوی ، و دوم‌را انقلاب صیفی گویند . انقلاب صیفی ، تحویل آفتاب است از آخرین درجه برج جوزا به درجه نخستین برج سرطان که بلندترین روز و کوتاه‌ترین شب‌را درتمام نقاط زمین همراه دارد . وانقلاب شتوی تحویل خورشید است ازآخرین درجه قوس به اولین‌درجه جدی که کوتاه‌ترین وبلندترین شب‌ها پیدا میشود .

دوش برون شد ز دلو یوسف زرین نقاب
کرد برآهنگ صبح جای بجای انقلاب
خاقانی / ۴۸

برطاق نه حدیث سفر زانکه روزگار
چون طالع تو نامزد انقلاب شد
خاقانی / ۱۵۷

ملکت اورا ز حد نیمروز آمد زوال
دولت اورا ز خیل شام باشد انقلاب
کمال‌الدین اسماعیل / ۵۴۴

**انقلاب شتوی** ـ انقلاب زمستانی (رك : انقلاب)

**انقلاب صیفی** ـ انقلاب تابستانی (رك : انقلاب)

**انکار** ـ Dénégation (فر) ، درمقابل قبول است درنجوم احکامی و قبول پذیرفتن کوکب سفلی است بوسیله کوکب علوی وچون اورا قبول‌نکند این حالت را انکارکوکب گویند . (رك : قبول)

**انکسار** ـ Fracture (فر) ، شکستن ، شکسته شدن اختران ، درفواصل میان آنها ومیان زمین .

**انکساف** ـ Eclipse (رك : کسوف)

**انواء** ـ جمع نوء ، سقوط یاپنهان شدن سیاره است در منازل قمر و مربوط به ادبار آن درمقابل اقبال است (رك : اقبال وادبار) این حالت ازطلوع فجر وطلوع سیاره دیگر درشرق،در مقابل سیاره اول پیدا میشود. دراین‌حالت‌سیاره دوم را رقیب سیاره اول می‌گویند . سقوط سیاره ازین منازل در سیزده روز به استثنای منزل جبهه انجام می‌شود . چون مدت جبهه (یعنی فاصله آن ازمنزل اول)

چهارده روز است و هر گاه ازمدت «نوء» ستاره بگذرد وباران یا بادیاسرما یا گرما درآن مدت پیش نیاید ، می‌گویند خوی النجم . یخوی خیاً وخواءوخواء درلغت به معنی تهی وخالی است . (یعنی ستاره ازنوء خالی است) . (مفاتیح العلوم خوارزمی / ۲۰۶)

درشعر عمربن الفارض ، نوء بمعنی باران آمده است :

ولئن جفا الوسمی ما حل تربکم فمدا معی تربـی علـی الانـواء

یعنی اگر باران در سرزمین حشك شما کم شده ، اشکهای مـن از باران فراوان فزونتر است . واین مطابق است با استعمال «النوء» (به همین صورت) و به معنی باران ، درگفتار اعراب ساکن سرزمینهای تونس والجزایر . و «وسمی» درین بیت اولین باران پائیزی دراواخر سپتامبر واکتبر است (تاریخ‌نجوم اسلامی ۴۰۱) عبدالرحمن صوفی درتعریف نوء گوید : «و نوء سقوط منزل قمر باشد، یعنی غروبش در وقت طلوع صبح ، و هرنوء بنزدیك‌عرب موسم‌حالتی مخصوص باشد از احوال ، مانند باران‌وباد وسرما وگرما ...» (ترجمه صورالکواکب/۴)

درتعریف انواء باز هم گفته‌اند : پیش‌بینی احوال سال‌شمسی درخصوص آمدن ونیامدن باران ، و دیگر تغییرات جوی ، و روزهای آن را بنام انواءکه با جوشناسی امروز قابل تطبیق است نامیده‌اند ، وکتابهای انوایی‌که علمای نجـوم نوشته‌اند ، ازجمله حسن بن سهل بن نوبخت ، ازمنجان دستگـاه الواثـق بالله (۲۲۷–۲۳۲) وابومعشر بلخی متوفی ۲۷۲ وثابت‌بن قرةالحرانی متوفی ۲۸۸ وسنان بن ثابت بن قره متوفی ۳۳۱ ، مربوط به همین مطلب ، یعنی‌انواء می‌باشد. (تاریخ نجوم اسلامی / ۱۵۱–۱۷۸)

مؤلف کتاب نفائس‌الفنون درکلمه انواع وتعریف ارتبـاط آن با تقسیم روزهای سال قمری برتعداد منازل قمر، گفته است :

«علم انواءکه درایام‌جاهلیت‌آنرا اعتبارمی کردندوبدان مباهات مینمودند، عبارت است ازمعرفت سقوط هریکی ازمنازل قمر به وقت طلوع‌درمغرب وطلوع مقابل او درمشرق هم درآن ساعت وچون ایشان باران وبرف وگرما وسایر وقایع را به سقوط وطلوع آن‌کواکب نسبت میکردند، سال‌را براین‌منازل‌قسمت کردند، وازبرای هرمنزلی سیزده روز الا «جبهه» را که چهارده روز بود نهادند» .

**انیخس ـ Anixos** (یو) نام یونانی عیوق است (رك : عیوق) و عنز

هم گفته‌اند ، همچنین صورت نوزدهم ازصورت شمالی را که حامل العناق‌گویند به یونانی انیخس گفته‌اند وچون عیوق ازجمله ستارگان آنست . (رك : عیوق)

**انیران روز** ـ روز سی‌ام از روزهای پارسیان (رك : روزهای پارسی ش ۳۰)

**اوآزار** ـ واژه محلی بجای «جزر» دربنادر مکران، اوخالی ، و اوزیر و اوپس نیز واژه‌های محلی هستند که درجنوب ایران دربنادر بوشهر واطراف آن وبنادر مکران بکار برده میشود . درهمین بنادر ونیز دربنادر شیبکوه در بندرعباس ، اوپش ، اوپر ، اوبالا ، اوبرا، اوبالائی‌واوبالا واوبا، بجای«مد» مستعمل‌می‌باشد (واژه‌هایی بجای جزر ومد ، مقالهٔ آقای احمد اقتداری درمجموعهٔ سخنرانیهای ششمین کنگره تحقیقات ایرانی ج ۱ ص ۱۸۴) و (رك : جزر ومد)

**اوبالا** ـ و اوبالائی و اوبلائی برای «مد» دربنادر بوشهر وبنادر مکران (رك : اوآزر)

**اوبرا** ـ برای «مد» دربنادر اطراف بندرعباس (رك : اوآزر)

**اوپر** ـ برای «مد» دربنادر شیبکوه (رك : اوآزر)

**اوپس** ـ برای «جزر» دربنادر مکران (رك : اواوآزار)

**اوپیش** ـ برای «مد» دربوشهر واطراف آن .

**اوتاد** ـ Les clous (فر) ، جمع وتد(میخ) به معنی‌برج ، برجهائیکه درچهار جهت منطقه البروج به نامهای : وتد طالع ، وتد غارب ، وتد السماء ، وتدالارض ، قرار دارند . وآنها را اوتاد اربعه نام گذاشته‌اند وخانه‌های بعد از هریك ازین وتدها را ساقط گویند . وجمع آنها سواقط است ، وبعداز سواقط زوائل هستند . (رك : ساقط ، سواقط ، زائل زوائل) .

**اوتاد اربعه** ـ (رك : اوتاد)

**اوج** ـ Apogée و حضیض Prigée (یو)و(فر)، اوج درمقابل‌حضیض است وبه معنی بلندی وترفع ونقطه‌ای ازمسیر قمر است در اطراف‌کرهٔ زمین که درآن نقطه ماه بیشترین فاصله را از زمین دارد . حضیض‌کمترین فاصله ماه است از زمین وکمترین فاصله هرستاره است نسبت به ستاره اصلی خود . درنجوم قدیم مرکز اصلی زمین بوده . بنابراین ، اوج وحضیض فواصل سیارات هفت‌گانه را نسبت به زمین بیان می‌کرده است .

درهیئت جدید جدید ستاره‌اصلی ومرکز، خورشیداست درمنظومه خود.
درهیئت قدیم چون زمین مرکز بوده اوج و حضیض در نقطهٔ متقابل یکدیگر در فلک کوکب به دور زمین بوده است ولی عطارد ازاین قانون مستثنی بوده و برای او سه حضیض وسه اوج قائل بوده‌اند.

اوج را معرب اوك فارسی یاهندی دانسته‌اند. (مفاتیح العلـوم ۱۲۸) و(صحاح الفرس - منتهی‌الادب) و (رك : اوره) ابوریحان‌اوج‌را ترجمه(افیجیون) (= آپوژه) وحضیض را ترجمه (پریچیون) (= پریژه) یونانی دانسته ، اوج را برترین جای‌کوکب‌درمدار خود نسبت به زمین وحضیض را فروترین جای‌آن درمدارش به گرد مرکز عالم نام داده است. (التفهیم / ۱۱۶)

ونیزخوارزمی درمفاتیح العلوم قبل‌از ابوریحان‌کلمه‌یونانی‌اوج وحضیض را آورده وگوید : «الا فیجیون هو الاوج بالیونانیه والا فریجیون هو الحضیض» (مفاتیح العلوم / ۱۲۸)

اوجهای ستارگان دربروج ، بقول ابوریحان بریك جای نیستندکه بتوان گفت برای همیشه دریك درجه هستند و در هرشصت وشش سال یك درجه تغییر می‌یابند. درسال چهار صد وبیست هجری ، یعنی زمان‌خود بیرونی‌بنابراستخراج محمدبن جابربتانی، اوج شمس درجوزا (کدلب = ۵۶) و اوج زحل درقوس (ومج = ۴۹) و اوج مشتری (یومج = ۵۹) و اوج مریخ دراسد (جیح = ۲۱) واوج زهره درجوزا (کدکط = ۵۱) واوج عطارد درمیزان (کج‌مج = ۶۶) بوده است (التفهیم ۱۳۵-۱۳۶)

اوج وحضیض به رعایت صنعت تناسب یا تضاد ، درشعر فـارسی معمولا همراه شده است :

تا به اوج آمد سر رایات خیل ز مهـر یر
در حضیض افتاد سلطان کـواکب در مسیر
اثیرالدین اخسیکتی / ۱۴۳

هرلحظه می‌کشد ز حضیضم به سوی اوج
هـرروز می‌بـرد ز زمینـم بـه آسمـان
سید حسن غزنوی / ۱۵۵

اوج تو درحضیض و وبال تو در هبوط
وضع تو بـرائیر و بخـارت برآسمان
خواجوی کرمانی / ۱۰۹

**اوج مریخ** ـ کنایه ازبرج اسد است ، چون اوج مریخ دراین بـرج است که بنظر قدما دورترین فاصله را از زمین درآن وقت‌دارد. اوج مریخ دراسد برابر (حیج = ۲۱) است .

درمرکز مثلث بگرفت ربع مسکون    فریاد اوج مریخ ازتیغ مه صقالش
خاقانی / ۲۳۳

که «فریاد اوج مریخ» کنایه ازصدای شیرآسمانی است. یعنی صدای‌نعره شیر فلك ، ازترس شمشیر مه صقال او ، ربع مسکون زمین را فرا گرفت .

**اوخالی** ـ برای جزر ـ دربندر بوشهر واطراف آن . (رك : اوآزر)

**اوره** ـ فارسی حضیض ، بنابر نقل خوارزمی‌در(مفاتیح العلوم /۱۲۸): «الاوج هو ارفع موضع من الفلك الخارج المرکز اعنی ابعده من الارض وهی کلمة فارسیة وهی اوك وقیل اوره الحضیض ، هو مقابل الاوج» .

**اورانوس** ـ Urannus (فر) ، سیاره‌ای جدید از منظومه شمسی است که دارای چهار قمر است ، ازنظر دوری ازخورشید هفتمین سیاره منظومه‌شمسی است ومدار آن‌بین مدار زحل ونپتون است . فاصله متـوسط آن از خـورشید ـ ۲۸۷۲،۴۲میلیون کیلومتراست ، مدت زمان‌حرکت‌انتقالی آن ۸۴ سال ، ومدت زمان حرکت وضعی آن ده ساعت وچهل و دو دقیقه وجرم تقریبی‌آن ۱۴۰۴ برابر جرم زمین وقطر استوایی آن ۵۲۱۴۳ کیلومتر و دمای سطحی آن ۱۸۰ درجـه سانتی‌گراد می‌باشد (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**اورمزد** ـ (پ) اورمزد وهرمزد وهرمز ، نامهای پهلوی وفارسی‌مشتری است . (رك : مشتری)

بهرامی آنگهی‌که به خشم آیـی    برگاه (لطف) اورمزد درخشانی
غضائری رازی (گنج باز یافته / ۸۷)

فروتر زکیوان ترا اورمزد    به رخشانی لاله اندر فرزد
ابوشکور بلخی (لغت فرس / ۳۵)

بدم لشکرش ناهید و هرمز	به پیش لشکرش بهرام وکیوان
دقیقی (لغت فرس / ۶۸)

**اورمزد روز** ـ نخستین روز از روزهای پارسیان است. (رك: روزهای پارسیان ش ۱)

**اورمزدی** ـ (ن) اورمزدی شاعر (لغت فرس / ۶۸)

**اوزیر** ـ بجای «جزر» دربنادر بوشهر (رك : اوآزاد)

**اوقات کسوف آفتاب** ـ یعنی مراحل کسوف . سه مرحله یا وقت است چون آفتاب دارای مکث نیست : آغاز کسوف ، میانه کسوف ، پاك شدن کسوف آفتاب ازطرف مغرب میگیرد واز طرف مشرق پاك میشود واین درست برخلاف کسوف ماه است .

**اوقات کسوف ماه** ـ اگر کسوف را مکثی روی ندهد یاکسوف تمام نباشد آنرا نیز مانند کسوف آفتاب سه وقت یاسه مرحله است بنام بدو الکسوف یعنی آغاز گرفتن و وسط الکسوف ، یعنی کسوف میانه وتمام الانجلاء، پاك شدن کسوف. واگر کسوف‌را مکث باشد ، پنج مرحله برای آن ذکر کرده‌اند : آغاز گرفتن ، تمام شدن درتاریکی یا ابتداء مکث ، سوم وسط کسوف یا میانه مکث، چهارم آخر مکث واول رهایی ازکسوف، وپنجم تمام انجلاء وپاك شدن کسوف . (التفهیم / ۲۱۳ و ۲۱۷)

**اوك** ـ فارسی اوج ، بنا به نظر خوارزمی درمفاتیح العلوم است . (رك: اوج واوره)

**اولاد الضباع** ـ ستارگانی هستندکه بردست‌چپ وبازوی صورت عوا واطراف آن قرار دارند .

**اولاد ظباء** ـ سه ستاره برحوالی صورت دب اکبر (نفائس الفنون) و (رك : دب اکبر)

**اویسطس** ـ نام دیگر صورت «سهم» است بنا برقول صابی(زیج‌صابی ص ۲۵۳) و (رك : سهم)

**اهل آسمان** ـ (ك) ستارگان وفرشتگان نیز می‌باشند :

آن حاکم حق براهل عالم	بل حاکم اهل آسمان هم
خاقانی / تحفة العراقین ۳۶۵

**اهل طلسمات** ـ «جماعتی باشندکه میان قوه فعالیه سماویه ومیان قوای منفعله ارضیه ممازجت دهند تاحادث شود به سبب آن امور غریبه ، عالـم سفلی» (حاشیه برشرح بیست باب ـ باب دهم درظهور وخفای‌کواکب)

**اهل تنجیم** ـ (= اهل نجوم)

**اهل نجوم** ـ (ك) اهل تنجیم ، منجمان ، ستاره‌شناسان ، منجمین‌احکامی

**اهله** ـ جمع هلال ، اهله ماه ، تغییرات ظاهری و متوالی‌که براثر نور خورشید درمنظر ماه دیده میشود . (رك : هلال)

**اهیودگاه** ـ (پ) و (اهنود) روز اول پنجه دزدیده. واژه‌نامه (بندهشن ۱۰ ، ۹–۲۴)

**ایام باحورا** ـ روزهای باحورا (رك : باحورا)

**ایام بدر** ـ ایام البدر . Les Trois nuits (فر) ، روزهای بـدر از سیزدهم تا پانزدهم هرماه قمری است وایام البیض‌هم گفته‌اند وشب‌های‌این‌روزها لیالی بیض است چون از اول تا آخر هرشب مهتاب است . (شرح بیست باب ـ باب پانزدهم)

**ایام بیض** ـ ایام البیض ولیالی بیض Lez Trois nuits (فـر) ، روزهای سیزدهم وچهاردهم وپانزدهم ماه است . (رك : لیالی بیض وایام بدر)

**ایام پارسیان** ـ (رك : ایام فرس و روزهای پارسیان)

**ایام ترسایان** ـ ایام اعیاد ایشان مانند عید میلاد مسیـح ، عیدهیکـل ، دنح ، صوم‌العذارا ، صوم نینوی ، سعانین ، جمعة‌الصلبوت ، یکشنبهٔ نو ، سلاقا ، شلیخین ، باشوش .

**ایام عالم** ـ ایام العالم . (رك : ادوار علوف)

**ایام التشریق** ـ روزهائیکه‌کوکب درتشریق است (رك : تشریق) یعنی روزهای یازدهم و دوازدهم وسیزدهم هرماه قمری ، مخصوصاً ذی‌حجـه . ونیز سه روز است بعداز عید گوسفندکشان (عید قربان) (التفهیم / ۲۵۳)

**ایام عجوز** ـ ایام العجوز اول ایام عجوز بیست و ششم شباط است و این ایام هفت روز است‌که درآنها هوا خالی ازتغییر نیست . میرخواند در روضة الصفا آورده‌که ایام عجوزکه منجمان درآخرزمستان درتقاویم ثبت میکنند عبارت از روزهائیست‌که قوم عاد بدعاء «عود» هلاك شدند وسبب تسمیه این ایام به‌ایام

عجوز آنست که درموقع وزیدن باد سخت پیرزنی ازقوم عاد به زیر زمین رفت وبرای قوم خود نوحه و زاری میکرد. روز هشتم باد صعبی به داخل زیـر زمین وزید و اورا هلاك کرد. بعضی گویند او نمرده وبدین جهت برد العجوز گفته‌اند درقرآن ایام عجوز هفت شب وهفت روز آمده ودر صحاح جوهری ازبرخی از اهل لغت نقل کرده که نزد عرب پنج‌روز است‌واستادابوریحان گفته که ایام عجوز نیست بلکه ایام عجز است ، و «عجز» به معنی آخر، زیرا که‌این روزهای آخر زمستان است ویعقوب اسحق کندی وعبدالله بن علی‌الحـاسب کـه مشهور است به عبدالله، گفته‌اند که سبب تغییر هوا درین ایام آنست که آفتاب دراین ایام به‌تربیع اوج خویش است یعنی بعد اوسط بحسب مسیر .... (شرح‌بیست باب ــ بـاب پانزدهم) .

ابوریحان گوید : یعقوب کندی کتابی درباره ایام عجوز تألیف کرده و درآن گفته است‌که علت تغییر هوا درایام العجوز رسیدن آفتـاب است به تربیع اوج خودکه جایگاه تعدیل است از زیادت بنقصان واز نقصان به زیادت (التفهیم ۲۶۳) .

**ایام الفطیر** ـ (= فطیرخواران)

**ایام فرس** ـ (= روزهای پارسیان)

**ایام المختاره** ـ ایام‌مسترقه (= پنجهٔ دزدیده)

**ایام مسترقه** ـ ایام المسترقه ، پنجهٔ دزدیده ، فروردگان ، پنج روز ازآخر آبانماه (رك : پنجهٔ دزدیده)

«مرا حکایت کردند که بدین شهر (تبریز) زلزله افتاد شب پنج شنبه‌هفدهم ربیع‌الاول سنه اربع وثلثین واربعمایه ودر ایام مسترقه بود ....» (ازسفرنامهٔ ناصرـ خسرو ـ متون نظم ونثر فارسی ، دانشگاه آذرابادگان / ۱۸)

**ایام مطر** ـ ایام المطر از ۲۱ درجه عقرب تا ۲۰ درجه ثور . (شرح بیست باب ـ باب پانزدهم)

**ایام معدودات** ـ مأخوذ ازآیه شریفه : واذکرو الله فی ایام معدودات. ده روز اول ماه محرم یا ایام ماه رمضان ونیز ایام تشریق را گفته‌اند (شرح بیست باب ـ باب پانزدهم) .

**ایام مسلمانان** ـ عاشورا ، برات، لیلة‌القدر ، عید فطر ، ترویه ، عرفه ،

قربان ، ایام تشریق ، ایام معدودات ، مبعث ، حجةالوداع ، غدیر ، ایام تولد و وفات ائمه اطهار .

**ایام معلومات** ـ بعضی اول ذیحجه وبرخی ایام نحر دانسته‌اند .

**ایام منحوسه** ـ (= روزهای نحس) دربارو احکامی بترتیبی که ابونصر فراهی بنظم آورده چنین است :

هفت روزی نحس باشد درمهی ... زان حذرکن تا نیابی هیچ رنج
سه وپنج و سیزده با شانزده ... بیست‌ویك با بیست‌وچهارو بیست‌وپنج

یعنی هفت روز از هرماه که روزهای سوم وپنجم وسیزدهم وشانزدهم و بیست ویکم و بیست وچهارم و بیست و پنجم باشد از روزهای نحس است .

**ایام نحر** ـ عید قربان

**ایام هفته** ـ (= روزهای هفته)

**ایستاده** ـ صفت ستاره است بمعنی ثابت درمقابل سیاره (رونده)

**ایستشن و روشن** ـ (پ) سکون وسیر ویا سکون و حرکت سیارات (کارنامه اردشیر / ۸-۱۷۶)

**ایسر فلك** ـ نیمه چپ یانیمه زیرین فلك البروج که هابط نیز گفته‌اند. (رك : هیئت بروج)

**ایمن فلك** ـ نیمه راست یانیمه زیرین فلك البروج که صاعد نیز گفته‌اند (رك : هیئت بروج)

**ایوان** ـ بمعنی آسمان درشعر خیام :

اجرام که ساکنان این ایوانند ... اسباب تردد خردمندانند
هان تاسررشتهٔ خرد گم نکنی ... کانان که مدبرند سرگردانند

وکنایه ازفلك است . مانند : ایوان ماه ، بمعنی فلك ماه وایوان مشتری ، یا ایوان سادس :

از بر ایوان ماه بارگهی خوب بود
ساکن او خواجه‌ای فاضل و نیکو بیان

خاقانی / ۳۶۵

مراد از خواجه‌ای فاضل ونیکو بیان عطارد است که فلك او بالای فلك ماه است وایوان سادس ، فلك مشتری است :

حاکم ایوان سادس گــر سیاقت نشنود
دربر اندازد رداءکحلــی از صدر قضا

اثیرالدین اخسیکتی / ۱۴

وکنایه ازآسمان نیز هست مانند : ایوان سیمابی (آنندراج)

**ایوان سادس** ـ (ك) فلك مشتری (رك : ایوان)

**ایوان سیمابی** ـ (کا) (رك : ایوان)

**ایوان ماه** ـ (ك) فلك ماه ، (رك : ایوان)

# ب

(ب = ۲)

«ب» ددرجداول تقویمی علامت تقریب کوکب است ودر تقویم کواکب نشانهٔ برج جوز است ونیز علامت دوشنبه است درتقویم وعلامت روز دوم ماه است (رك : ارقام ایام) ودر دسته‌بندی ستارگان برحسب اندازهٔ روشنایی آنها میتواند بجای «β» «بتا» یونانی بکار رود .

**باب السماء** ـ (ك) کهکشان ، فجره (رك : کهکشان)

**باحورا** ـ Jours Caniculairs (فر) ، بروزن عاشورا، گرمای سخت تابستان است (وهفت روز است ازبرج اسد ، یاتیر ماه) ایام باحورا را برخی هفت وبعضی هشت ونیز بیست روز گفته‌اند وگرم‌ترین روزیعنی وسطایام باحورا، ناف باحورا گفته میشود . اول ایام باحورا نوزدهم تموز است و آن هشت روز است که درآن آغاز شکستن گرما باشد . وبعضی اصحاب لغت گفته‌اندکه معنی باحورا شدت حرارت است درتابستان ، وبعضی گویند باحورا لفظی است یونانی، یعنی روزگار آزموده ، واستاد ابوریحان گویدکه ایام باحورا هفت روز است و این ایام ماخوذ است ازبحران ، وبحران بمعنی حکم بود ، زیرا اصحاب تجربه ازآن روز حکم کنند براحوال ماههای خزان و زمستان . (شرح بیست باب ـ باب شانزدهم)

بقول ابوریحان در(التفهیم/۲۷۴) ، مدت باحورا هفت روز است ازاول تموز واز قول مردم یونان آورده که شعرای یمانی درین روزها طلوع میکندوگوید نام باحورا ازبحران مأخوذ است وعین عبارت او درآثار الباقیه نیز چنین است : «واسم الباحورا والبحران مشتق فی اللغة الیونانیه والسریانیه» . باحورا نزد اروپائیان برابر است با ۲۲ ژوئیه تا ۲۲ اوت (فرهنگ جدید)

از دم پاکان که بنشاندی چـراغ آسمـان
نافِ باحورا به حاجر ماه آبـان دیده‌انـد

خاقانی / ۹۸

(حاجر : منزلی است دربادیهٔ راه مکه ـ ح)

آفتاب بـروج سقفش را تابش آفتاب باحوراست

انوری / ۴۳

بود چون آفتاب تیر ولیك تیر چون آفتـاب باحـورا

ابوالفرج رونی / ۳۰

**باختر** ـ Ouest (فر) ، مغرب (رك : چهارسو)

درین شعر عنصری ، بقرینه «ستارهٔ سحری» ، باختر بمعنی اصلی خـود ، یعنی مشرق است :

چنانکه‌نام تو بدرخشد از تخلص تو ز باختر بدرخشد ستـاره سحـری

دیوان / ۲۸۲

ونیز بمعنی کشور مغرب درشمال افریقا :

شنیدم که درمرزی ازباختر برادر دو بودند ازیك پدر

بوستان وشرح بوستان ص ۱۱۲ ـ ح ۲

**باد** ـ Vent (فر) ، پدیدهٔ جابجا شدن ذرات هوا درجهت افقی است، مهمترین علت آن اختلاف فشار هوا در دو منطقه‌است. این اختلاف فشار درنتیجهٔ اختلاف دما بوجود میآید، بادهای منظم یا بادهای موسمی وبادهای ساحلـی و بادهای غیرمنظم مانند گردبادها از انواع باد است (فرهنگ اصطلاحات علمی) باد صبا و باد قبول وباد دبور نیز از انواع باد درنام‌گذاری قدیم انواع بـاد می‌باشد (رك : باد صبا ، باد دبور)

**بادبان** ـ بادبان آتشین‌زورق کنایه ازخورشید است[۱] وبادبان اخضر کنایه ازآسمان[۲].

۱ــ پیش‌از آن کاین خیمه پیروزه شد زرین طناب
بـادبـان آتشین زورق پدیـد آمـد از آب

خواجو / ۵۷۲

۲ــ آنندراج و :

چون آه عاشق آمد صبح آتش معنبر
سیماب آتشین زد در بادبان اخضر

خاقانی / ۱۸۷

**بادبره** ـ «بیست و دوم بهمن ماه باشد، گویند در ایران باد نیامد، شبانی پیش کسری آمده گفت که دوش آن مقدار باد آمد که موی در پشت گوسفندان بجنبید پس در آنروز نشاط و خرمی کردند و آنروز به باد بره شهرت یافت». (شرح بیست باب ـ باب پانزدهم). باد روز هم گفته‌اند. در آثار الباقیه آمده که باد روز را در بعض نواحی ایرانشهر جشن میگرفته‌اند و روز بیست و دوم هرماه را باد روز میگفته‌اند. «روز باد» درشعر منوچهری دامغانی احتمالا همان باد روز می‌باشد:

چو چنبرهای یاقوتین بروز باد گلبن‌ها
جهند از بلبل وصلصل چون بازیگر به چنبرها

دیوان / ۳

**باد جنوب** ـ منسوب به ثور است چون ثور منسوب به جنوب است و این باد ازجنوب می‌وزد.

**باد دبور** ـ منسوب به جوزا است وجوزا منسوب به جنوب غربی‌است واین باد ازجنوب غربی می‌وزد.

**باد روز** ـ روز باد، روز بیست و دوم از روزهای پارسیان (رك: روزهای پارسیان ش ۲۲)، جشن باد روز و باد بره هم گفته‌اند. (رك: بادبره)

**باد شمال** ـ منسوب به سرطان، چون سرطان منسوب به شمال است و آنرا باد قبول هم گفته‌اند.

**باد صبا** ـ منسوب به حمل، چون حمل منسوب به مشرق است و بادصبا ازمشرق برآید.

**باد قبول** ـ (= باد شمال)

**بادی** ـ برج بادی ازمثلثه بادی مانند برج میزان (رك: آتشی، آبی، بادی خاکی)

**باروی بره** ـ برج حمل (رك: بره) درشعر ملك‌الشعرای بهار در بارهٔ «بره»:

خورشید برکشید سر ازباده بـره ای ماه برگشای سوی باغ پنجره

**باز** ـ (ك) درترکیبات : باز زر[۱] وباز زرین پر[۲] وباز سپهر[۳] وبازسپیدپر[۴] کنایه ازخورشید است وبازکبود کنایه ازآسمان[۴].

۱ـ (آنندراج)

۲ـ فراز چتر مروارید زان شد باز زرین پر
که مرغ صبح‌رایکدم نبود ازناله‌آرامش
(آنندراج ـ بنقل ازبهار العجم)

۳ـ داد غراب زمین روی بسوی غروب
تا نکند ناگهان باز سپهـرش شکار
خاقانی / ۱۸۳

۴ـ بازکبودیست چرخ بال زنان درهوا
باز سپیدیست صبح مهرهٔ زر در قفا
بدر چاچی (رك : باز سپید)

۴ـ (برهان ، رشیدی ، آنندراج)

**بازگشت** ـ Retour (فر) ، رجعت ، رجوع، رجوع‌کواکب است به سوی خورشید درنجوم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۱۴ـ۱۳۱)

**بازوان شیر** ـ فارسی ذراعین یاذراعی الاسد ، ازمنازل قمـر است بنام ذراع مبسوطه و ذراع مقبوضه . (رك : ذراعین)

**باشهٔ فلك** ـ (کخ) (برهان ـ رشیدی)

**باطیه** ـ Crater (یو) ازصور جنوبی وهفت‌کوکبند برشمال کـوکب شجاع واعراب آنرا معلف نیزگفته‌اند و«کواکبهاسبعة‌کوکب علی‌الشمال کوکبة الشجاع ... والعرب‌تسمی هذه الکواکب المعلف» (صور الـکواکب‌ص۳۱۸) و (رك : معلف) .

مرغزار وپیاله که فخرالدین اسعد گرگانی باصورت‌کلاغ (غـراب) و شجاع (مار باریك) ضمن وصف شب و ستارگان آورده است باید همین صورت باطیه باشد .

چو شاخ خیزران باریك ماری کلاغـی در میـان مرغـزاری

نهاده پیش او زریـن پیالـه بجای می در او افکنده ژالـه

ویس ورامین / ۸۲

ومقصود از ژاله ستارگان داخل صورتند .

(صورت باطیه)




**بالا** ـ آسمان (رك : بالا وپست)

**بالا وپست** ـ آسمان و زمین :

ولیکـن خـداوند بـالا و پست به عصیان در رزق برکس نبست

شرح بوستان / ۳۵

**بالا وفرود** ـ بالا به معنی اوج وصعود وارتفاع می‌تواند باشد و فرود درمقابل آنست به معنی حضیض وانخفاض وهبوط (التفهیم ص قلك) به جای فرود «زیر» هم بکار رفته به معنی تحت ، پائین ، چنانکه زیر فره به معنی تحت‌الشعاع (رك : زیر فره) .

وزان پس چو هرمزد بالاکند وناهید را زیر خـویش آورد

زراتشت‌نامه / ۱۳۳

**بالست وافتاده** ـ (پ) بالست به معنی شرف یا اوج یاترفع کـوکب وشاید با کلمه بالیدن ازیك ریشه باشد(؟) وافتاده به معنی حضیض یاهبوط است: «اخترشماران سردار به پاسخ گفت : دو از دهان افتاده وستاره هـرمزد

به بالست شده». (کارنامه اردشیر بابکان ۵–۱۷۷) «که ستاره هرمزدئو بالست رسد اناهیذ فروذ اوکند ...» (ایضاص / ۱۳۳)

بالست دربندهشن نیز به معنی شرف کوکب آمده . واژه‌نامــه (بندهشن ۳–۵۹ و ۶–۶۹)

**بام** - (ك) فلك ثوابت ، آسمان :

این بام‌نگر بچشم‌ابدال  بازیچهٔ صد هزار اطفال

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۴

بام آسمان[1] بام افلاك[2] بام بلند[3] بام چرخ[4] بام خضرا[5] بام رفیع[6] بـام سپهر[7] بام‌منحوس[8] بام‌نهم[9] بام‌وسیع[10] فلك اطلس است و گاه برفلك‌ثوابت‌نیز اطلاق شده است :

۱– رومیان بین کز مشبك قلعـهٔ بـام آسمـان
نیزه بالا ازبرون خونین سنان افشانده‌انـد

خاقانی / ۱۱۵

۲– از بلندی سرای قدر ترا
بام افلاك سقف طارم باد

انوری / ۶۸

۳– (آنندراج)

۴– موافقان ترا بام چرخ برده علـم
مخالفان ترا طبل مانده زیرگلیم

انوری / ۱۵۶

۵– (فرهنگ فرنگ)

۶– (آنندراج)

۷– خاقانی وروی دل بدیوار سیـاه
کز بام سپهر ملك بیرون شد ماه

خاقانی / ۹۲۳

۸– زین سقف خراب وبام‌منحوس
زیـر و زبـر دو سکـه محبـوس

خاقانی / تحفه ۵۵۲

۹- رخنه شده ز آه عاشقانه
بام نهم آبگینه خانه
خاقانی / تحفه ۱۲۸

۱۰- (برهان - آنندراج)

**بام چهارم** - (ك) فلك چهارم یافلك خورشید ، درشعر خاقانی :

عیسیم منظر من بام چهارم فلك است
که بهشتم در رضوان شدنم نگذارند
دیوان / ۱۴۸

**بام چهارمین** - (ك) فلك چهارم یافلك خورشید ، درشعر خاقانی :

بر بام چهارمین نشستن دو چوب بحرف لا بدستش
تحفة العراقین / ۱۴۴

**بام زمانه** - (ك) فلك ماه (برهان - موید الفضلا)

**بام مسیح** - فلك خورشید - باعتقادی مقام عیسی درفلك چهارم یا فلك خورشید است . (برهان - آنندراج)

**بانوی مشرق** - (کخ)

درسایهٔ تو بانوی مشرق گرفته جای
دریاست درجزیره و سیمرغ در حصار
خاقانی / ۱۸۲

**بچهٔ خور** - (رك : بچهٔ خورشید)

**بچهٔ خورشید** - (ك) جواهرات وفلزات (مجمع الفرس) و بچهٔ خور کنایه از زر میتواند باشد . (رك : خورشید و زر)

**بچهٔ طاووس** - وبچهٔ طاووس علوی (کخ) (= برهان - بهارالعجم- آنندراج)

**بحر** - بحر اخضر (آنندراج) وبحر معلق . کنایه ازآسمان است . (رك: دریای اخضر)

**بحران** - Trouble (فر) ، اصطلاح طبی که وارد نجوم احکامی شده است. دراحکام بحرانمربوط به حرکتماه است درمنطقةالبروج وچهارنقطه آنرا با فواصل متساوی مواضع بحارین عظیمه خوانند و هروقت ماه بیکی ازین مواضع

برسد آنرا وقت بحران بزرگ گویند. چون قمر دور خود را در ۲۷ روز و کسری درین دور تمام میکند وبه بیست وهشت روز میرسد ربع اول این دو را هفتم ماه و ربع دوم را چهاردهم ماه و ربع سوم را و بیست ویکم و ربع چهارم را دربیست وهشتم ماه تمام‌کند واگر این دور را به هشت قسمت مساوی قسمت‌کنیم چهار قسمت دیگر را بحارین صغیره گویند. منجمان احکامی، حلول هریك ازکواکب را در هریك ازین مراکز یابحران ها دلیل برامید بصحت یا خوف یاهلاك بیمار میکردند چنانکه اگر درموضع بحران زهره یا مشتری باشد گویند علت مرض زایل شود واگر مریخ یازحل که نحسند در موضع بحران وارد شوند، گویند مرض استیلا یافته وامیدی بصحت نیست. برای اطلاع بیشتر درمورد بحران ومواضع واحکام آن رجوع شود به (شرح بیست باب - باب پانزدهم).

**بختان** - (پ) بختان وبخشان وبختار، این کلمه‌درشکل‌دوم‌خود درپهلوی به معنی بخشیدن وتقسیم‌کردن وشاید به صیغهٔ اسم فاعل (صفت حالیه) بخشان به معنی «قاسم» باشد. واژنامهٔ (پندهشن ۱۲-۲۱۱) و بشکل «جان بختان» یا «جان بخشان» درنجوم اسلامی به‌معنی قاسم الروح یا قاسم الحیات‌باقی‌مانده‌است (رك: جان‌بختان)[1].

**بداختر** - Mauvais aujour (فر)، به معنی شوم اختر، نحس، بدطالع، بدبخت واز اصطلاحات نجوم احکامی است.

کرا ازپس پرده دختر بود اگر شاه باشد بد اختر بود

فردوسی

آنکه را دختر است جای پسر گرچه شاه است، هست بداختر

سنائی

گر دین حقیقت بپذیری شوی آزاد

زان پس که شوی نیز سیه‌روی وبداختر

ناصرخسرو (لغت‌نامه)

---

۱- کلمه بخش وبخت ظاهراً ازیك ریشه و در اصل به معنی قسمت و سهم ونصیب است.

**بدایت اتصال** ـ دراصطلاح احکام برابر است با نصف مجموع جرم دوکوکب (رك : نصف جرم) مثلا اگر آفتاب دراولین دقیقه ازبرج حمل باشد و زحل درآخرین دقیقه در دوازدهم درجه برج اسد یعنی فاصله میان آنسدو ۱۳۲ درجه از دایرة البروج درنظر گرفته شود چون نصف‌جرم آفتاب۱۵ درجه ونصف جرم زحل ۹ درجه است مجموع این دو نصف جرم ۲۴ و نصف ایـن مجموع ۱۲ درجه برای آفتاب بدایت اتصال است . وسط‌اتصال موقعی‌است که‌بعداتصال برابر نصف جرم‌کوکبی باشد‌که جرم اوکمتر‌ازکوکب دیگراست ونهایت‌اتصال حاق یاعین اتصال است‌که هیچ فاصله‌ای مابین دوکوکب متصل یامقرن وجـود نداشته باشد و هردو دریك درجه ازبرج باشند . (التفهیم ص ۴۴۷ ح ۸)

**بدبختی کهین** ـ ازحالات سیاره است درتشریق و دستوریت

**بدبختی مهین** ـ ازحالات سیاره است درتشریق و دستوریت

**بدبختی میانه** ـ ازحالات سیاره است درتشریـق و دستوریت ( رك : التفهیم / ۴۶۷)

**بدر** ـ Pleine lune (فر) ، ماه تمام ، ماه پر ، پر ماهی، ماه دو هفته، ماه چهارده ، ماه تمام ، ماه ناکاسته ، حالت ماه به هنگام استقبال ومقابلـه است . واین حالت نتیجه تابش مستقیم آفتاب به ماه است و ایام البدریاروزهای پری‌ماه ازسیزدهم تا پانزدهم ماه است . درشعر فارسی ، بدر وهلال برعایت‌تناسب‌معمولا همراهی دارند :

شکل هلال و بدر ز تـأثیر شمس نیست

این هست عکس‌جام‌تووآن ظل خوان تو

انوری / ۱۷۷

قضا را درآمد یکـی خشکسال	که شد بدر سیمای مردم هلال

شرح بوستان / ۹۸

ابن‌باجه اندلسی (محمدبن یحیی‌بن باجه ۴۹۸–۵۳۳) خطاب به ماه در حال بدر گوید :

شقیقك غیب فـی‌لحـده	و تشرق یابدر من بعده

معجم الادباء والاطباء ج ۲ ص ۱۳۹

ومراد ازشقیق ، خورشید است‌که درحـال غـروب بـوده و اشاره است

به حالت استقبال.

**بدر وهلال** ـ (رك : بدر)

**بدوالکسوف** ـ یکی از اوقات کسوف وآخرین مرحله کسوف ماه یا آفتاب است (رك : اوقات کسوف آفتاب وماه)

**برادران** ـ (پ) منسوب به برادر یاجمع برادر . یعنی خانه برادر ، درنجوم پهلوی نام منزلی است که برج مربوط به آن سنبله یاخوشه است ـ واژه نامه (بندهشن ۸ـ۵) ، به جای آن درنجوم احکامی دوره اسلامی (بیت الاخوه) آمده است . (رك : بیت)

**برج** ـ Pyrgos (یونانی) و Tour (فر) ، برج به معنی قصر و حصار عالی وخانه وجمع آن بروج وابراج است . لفظ «ابراج» در خطبهٔ منسوب به قس‌بن ساعده ایادی که شصت سال پیش‌از هجرت القا کرده دیده می‌شود :

«والسماء ذات ابراج وارض ذات‌رتاج وبحار ذات امواج» (کتاب البیان والتبین جاحظ ج ۱ ص ۱۱۹ ، طبع ۱۳۱۳ مصروکتاب الاغانی‌جلد ۱۴ ص ۴۲ چاپ ۱۲۸۵ بولاق وتاریخ نجوم اسلامی ازنلینو ترجمه احمد آرام ص۱۳۸).

بروج ، جمع مکسر برج ، سه بار درقرآن‌کریم دیده شده است :

۱ـ ولقد جعلنا فی السماء بروجاً و زیناها للناظرین . سوره حجرات آیه ۱۶)

۲ـ تبارك الذی جعل فی السماء بروجا وجعل فیها سراجا وقمراً منیراً (سوره فرقان آیه ۶۱)

۳ـ والسماء ذات البروج . (سوره بروج آیه ۱۰)

«فلك البروج به اعتبار شش دایره‌ای‌که برآن توهم کنند به دوازده قسم متساوی تقسیم شود و هرنصفی به شش ، هرقسمی را از آن برجی خوانند ، به نامهای : حمل ، ثور ، جوزا ، سرطان ، اسد ، سنبله ، میزان ، عقرب ، قوس ، جدی ، دلو ، حوت» . (فرهنگ نفائس‌الفنون)

کلمه برج با «پیرگس» یونانی به همین معنی بی‌شباهت نیست و احتمالا ازیك اصل می‌باشند برج دراصطلاح نجومی ، عبارت از : قوسی است در منطقة البروج که به سی درجه تقسیم شده است که یك دوازدهم ۳۶۰ درجه دور دایره عظیمه آن منطقه است و هرقسمت بنام یکی ازصور فلکی یا ماههای‌شمسی است،

به ترتیبی که درتقویمها آمده نام‌وترتیب آنها درنصاب دربیت ذیل آورده‌شده‌است:

برجها دیدم کـه از مشرق درآوردنـد سر

جمله در تسبیح ودر تهلیل حـی لایمـوت

چون حمل ، چون ثور ، چون جوزا وسرطان و اسد

سنبله ، میزان و عقرب ، قوس و جدی و دلو و حوت

خواجه نصیرالدین طوسی نیز ترتیب بروج‌را به شعر چنین آورده است:

حمل و ثور بعداز آن جوزا سرطان و اسد دگر عـذرا

عقـرب وقـوس دان پس‌از میزان جدی ودلو است وحوت ازپس‌آن

(حاشیهٔ شرح بیست باب)

ابیات ذیل ، منسوب به ناصیف الیازجی ، در ترتیب واسامی بروج آمده است :

من البروج فی السماء حمل تنزل فیه الشمس اذ تعتـدل

والثور والجوزا نعم منزلـه و سرطـان ، اسد و سنبلـه

کذالك المیزان ثم العقرب قوس‌وجدی،دلووحوت‌یشرب

بسائط علم الفلك / ۱۱۵

سوای نام برجها ، که هریك درجای خود شرح وشواهد آن ذکر شده ، به دوازده‌گانه بودن آنها درشعر فارسی اشاره رفته است .

ازآن‌جمله ابیاتی ازخاقانی شروانی :

ای آفتاب تا کـی دربیست وهشت منـزل

دارد ده و دو برجت گردان بر آسمان بـر

دیوان / ۱۹۰

حصنیست فلك دوازده برج کاقبال خدایگـان گشایـد

دیوان / ۵۰۱

شکـل فلـك دوازده بـرج زین قصر دوازده دری ساخت

دیوان / ۷۱۱

استاد ده و دو علم خـوانش خورشید ده و دو برج دانش

تحفةالعراقین / ۲۰۳

**برج آبی** ـ برج حوت است . چون درمثلثه آبـی است (رك : مثلثه آبی وآبی)

فشاند از دیده باران سحابـی که طالع شد قمر دربرج آبی

نظامی / خسرو شیرین ۷ـ۸۲

**برج آتشی** ـ (رك : آبی) و (رك : برج آذری)

**برج آذری** ـ برج آتشی ازمثلثه آتشی ، برج اسد

در وصف خورشید خاقانی‌گوید :

ازهمه کشته فلك دانه خوشه خورد و پس

چون سوی برج‌خوشه‌رفت ازسربرج‌آذری

دیوان / ۴۳۷

**برج بادی** ـ (رك : آبی)

**برج ثریا** ـ کنایه از دهان است (رك : پروین و دندان)

**برج خاکی** ـ (رك : آبی)

**برج خوشه** ـ سنبله (رك . برج آذری ش)

**برج ماده** ـ (رك : نر وماده)

**برج نر** ـ (رك : نر وماده)

**برج وبال** ـ برج وبال خورشید یاسیاره دیگر است . برج وبال‌سیاره، مقابل خانه اوست . چنانکه خانه آفتاب اسد است ـ دلو مقابل او خانـه وبـال اوست . (رك : وبال)

**برجها** ـ جمع برج درفارسی (رك : برج)

**برجهای آوازدهنده** ـ جوزا ، سنبله ، میزان، بلندآوازندو برجهای حمل ، ثور ، اسد، نیم آواز وبرجهای جدی و دلو سست‌آواز (التفهیم / ۳۲۰)

**برجهای اندام بریده** ـ حمل ، ثور ، اسد ، حوت (التفهیم/ ۳۱۹) چون ازلحاظ صورت ناتمامند .

**برجهای بی‌آواز** ـ سرطان ، عقرب ، حوت

**برجهای تاریك** ـ اسد ، عقرب ، جدی ، میزان ، سنبله و دیگربرجها روشنند .

**برجهای تر** ـ جوزا ، سرطان ، میزان، عقرب ، دلو، وحوت.وبرجهای گرم : حمل ، جوزا ، اسد ، میزان ، قوس ، دلو . برجهـای سرد : ثور، سرطان

سنبله ، عقرب ، جدی ، حوت ، برجهای خشك : حمل ، ثور ، اسد ، سنبله ، قوس ، جدی .

**برجهای خشك** ـ (رك : برجهای تر)

**برجهای راست ایستاده** ـ حمل، میزان ، قوس ، اسد ، سنبله، میزان، عقرب ، دلو وبقیه برجهای بریهلو نهاده یاخفته می‌باشند .

**برجهای روشن** ـ (رك : برجهای تاریك)

**برجهای سرد** ـ (رك : برجهای تر)

**برجهای گرم** ـ (رك : برجهای تر)

**برجهای متفق‌الطریق** ـ دو برجی که مدار آنها یکی ودریك جهت باشند وساعات شب و روز آنها نیز یکی است ومطالع آنها در فلك مستقیم یکی است مانند : جوزا باسرطان ، دلو با اسد . ابوریحان گفته است :

«ابومعشر هردو برجی که خداوندشان یکی ستاره بود، متفق‌الطریقه نام کرد» وگوید این نامگذاری بی‌معنی است وبا آنچه گفتیم تناسبی‌ندارد (التفهیم ۳۴۹)

**برجهای متفق‌القوه** ـ دو برج است که مدار آنها یکی ودر دوجهت باشند یکی بسوی جنوب و دیگری بسوی شمال وساعات روز هریك درمقابل ساعات شب دیگری است ومطالع آنها درهمه شهرهانیزیکی‌است‌مانند : ثوربادلو وحمل باحوت (التفهیم / ۳۴۷)

**برجهای نیمه صاعد** ـ جدی ، دلو ، حوت ، حمل ، ثور ، جوزا ، وبقیه نیمه هابطند .

**برجهای نیمه هابط** ـ (رك : برجهای نیمه صاعد) برجهای نیمه هابط را مستقیم‌الطلوع ونیمه صاعدها را معوج‌الطلوع گفته‌اند .

**برجیس** ـ Jupiter (فر) ، درعربی نام ستاره مشتری است ، اورمزد و زاوش دو نام فارسی آن است و «زئوس» یونانی آن(رك: مشتری) «البرجیس والاحوز . دو نام مشتری است ودر زبان پارسیان زحل را کیوان‌خوانند ومشتری را برجیس .....» (السامی فی الاسامی / ۴۴۶)

برجیس پنجمین سیاره است درمنظومه شمسی :

دگر سیاره کش برجیس نام است ستاره پنجمین این نظام است

هیئت منظوم / ۴۳

من چو برجیس ز حوت آمده‌ام سرطان مستقری خواهم داشت

خاقانی / ۷۵

برجیس ز سهم تو است خیره بردیده نقاب ز آب تیره

تحفة‌العراقین / ۱۵۶

**برجیس وارزیز** ـ درمنسوبات کواکب ارزیز (قلع) به برجیس (مشتری) منسوب شده است چنانکه مس را به زهره نسبت داده‌اند.

برجیس گفت : مادر ارزیز است مس را همیشه زهره بود مادر

ناصرخسرو / ۱۴۶

**بردالعجوز** ـ سرمای پیرزن ، (= ایام العجوز)

**برساوس** ـ Perse از اصل یونانی Persus وبرشاوش هم آمده و

**(صورت برشاوش)**



برشوش نیز گفته‌اند که نام دیگر صورت حامل راس‌الغول است واز صور شمالی است. «مردی را مانند که برپای چپ ایستاده وسر بسوی شمال و پای‌ها به سوی جنوب وپای راست برداشته وبه دست چپ سر غولی گرفته» (شرح بیست باب - باب سیم) کواکب برساوس به رصد قدیم بیست وشش‌کوکب است. (رك: رأس‌الغول)

**برسده** - و «نوسده» روز پیش‌از جشن سده (رك: سده)

**برشده خرگاه** - (کا)

آتش به براین کره خاك درافتاد دود ازدل این برشده‌خرگاه‌برآمد
جمال‌الدین اصفهانی / ۸۳

**برشوش** - (= برساوس) و (ترجمه صورالکواکب / ۵۲)

**برطومش** - نام دیگر صورت خرس است. (زیج صابی / ۲۵۳)

**برق** - آذرخش، درخش، ازآثار علوی است. (رك: آثار علوی)

**برق یمان** - برق ستارهٔ یمانی، یمان مخفف یمانی.

دریغا چنان روح‌پرور زمان که بگذشت برما چو برق یمان
بوستان

**برق یمانی** - (رك: برق یمان)

**برکسیس** - Brèksis (یو) لفظی است یونانی به معنی اختلاف منظر (خوارزمی - مفاتیح العلوم ص ۱۲۸ طبع قاهره).

**برگ‌ریزان** - پائیز، خریف (= پائیز)

**برنده سر دیو** - (= حامل راس‌الغول، برساوس) (مقدمه‌التفهیم / قمد)

**بروج** - جمع برج: خانه، بیت - منزل خورشید و دیگر سیارات در نجوم قدیم (رك: برج)

**بروج اثنی‌عشر** - دوازده برج، به ترتیب عبارتند از:

حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت. (رك: برج)

**بروج اندام بریده** - حمل وثور واسد؛ ثور بدون سم است و اسد بدون چنگال وحوت فاقد هردوی آنهاست واصولا فاقد اندام است.

**بروج انسانی** ـ یعنی بصورت انسان ، یانیمه انسان : جوزا ، سنبله ، میزان ، قوس ، دلو .

**بروج بهاری** ـ حمل ، ثور ، جوزا .

**بروج تابستانی** ـ سرطان ، اسد ، سنبله .

**بروج تاریك** ـ اسد ، عقرب ، جدی درمیزان وسنبله نیز کمی تاریکی وجود دارد .

**بروج جنوبی** ـ ثور ، سنبله ، جدی (رك : درجات بروج)

**بروج حیوانی** ـ یعنی بصورت حیوان ، تمام یاقسمتی ازآن : حمل ، ثور ، اسد ، قوس .

**بروج خزانی یا پائیزی** ـ میزان ، عقرب ، قوس .

**بروج دوست و دشمن** ـ برجهائیکهٔ درحال مقابله بایکدیگرند، حال دشمنی دارند وبرجهائیکه یکدیگر را درحال تسدیس یاتثلیث‌نگرند با هم دوستی دارند .

**بروج راست ایستاده** ـ حمل ، میزان ، قوس .

**بروج روزی** ـ حمل ، سرطان ، اسد ، قوس وهمه نحسند .

**بروج زمستانی** ـ جدی ، دلو ، حوت ، نه نحسند ونه سعد .

**بروج شبی** ـ بروج ماده‌اند : میزان ، جدی ، دلو ، جوزا در نجوم احکامی همگی سعدند .

**بروج شمالی** ـ سرطان ، حوت ، عقرب .

**بروج مشترك** ـ مابین بروج روزی وشبی وبروج ماده ونر، برخی‌سعد وبرخی نحسند . عبارتند از : ثور ، سنبله ، عقرب ، حوت .

**بروج مشرقی** ـ حمل ، اسد ، قوس (رك : درجات نجوم)

**بروج مغربی** ـ جوزا ، دلو ، میزان (رك : درجات نجوم)

**بروج نر وماده** ـ برجهای گرم چون : حمل ، جوزا ، اسد ، میزان، قوس و دلونر وبرجهای سرد چون : ثور ، سرطان ، سنبله ، عقرب ، جدی،حوت ماده‌اند .

**بره** ـ برج حمل ونیز برج جدی ، بره فارسی وحمل عربی بجای جدی یعنی برج جدی درشعر آمده است ازآن جمله درشعر فخرالدین اسعد گرگانی :

کمان‌ور را کمان درچنگ مانده دو پای آزرده دست ازجنگ مانده
بره ازتیر او ایمن بخفته میان سبزه و لاله نهفته

ویس و رامین / ۸۲

«بره» دربیت دوم بقرینه «کمان‌ور» که بمعنی برج قوس و برج پیش‌ازجدی است ، به معنی جدی آمده نه حمل .

ودر شعر خاقانی شروانی :

استاده سعد ذابح و مریخ زیردست
حلق حمل بریده بدان تیغ احمرش

بقرینهٔ «سعد ذابح» که در دو شاخ جدی واقع شده حمل یعنی بره ، در معنی جدی آمده است . ولی درشعر بدرالدین چاچی بره‌بقرینهٔ آهوی‌زرداسدیعنی خورشید دراسد بمعنی برج حمل آمده :

گرگ سحر نوك دم بر سر جبار زد کآهوی زرد اسد با بره شد درچرا

(مترادفات واصطلاحات)

ونیز درشعر ملك‌الشعرای بهار :

خورشید برکشید سر از بارهٔ بره ای ماه برگشای سوی باغ پنجره

(رك : باروی بره)

بره ، به تنهایی درشعر ابوالفرج رونی موهم برج حمل[۱] وبره چرخ[۲] ودر شعر خاقانی کنایه ازبرج حمل است :

۱ـ گاو دوشای عمر بد خـواهت
برهٔ خـوان شیرگـردون بـاد

دیوان / ۴۲

۲ـ اجلم دنبه نهاد از بره چـرخ وشما
همچو آهو بره مشغول چرائید همه

دیوان / ۴۱۷

**برهٔ چرخ** ـ (ك) برج حمل است (رك : حمل ، بره)

**برهستی** ـ (د) نام ستاره مشتری است در دساتیر :

همان‌کیوان ابا برجیس و بهرام سنا شیر است و برهستی و بلرام

ادیب‌الممالك فراهانی / ۷۴۳

درین بیت سناشیر برای کیوان و برهستی برای برجیس و بلــرام را برای بهرام ، شاعر به خیال خود واژهٔ پارسی آورده‌است.

**برهماند ـ** Barhamande (هندی؟) ، نام فلکی‌است زیر فلك هشتم . فلکی است ساکن (التفهیم / ۵۷ و ح ۱)

**برهون ـ** یکی ازنامهای فارسی هاله یاخرمن ماه است : (رك : هاله) و (خرمن ماه) و (ماه خرمن) .

**برید صبح ـ** (کخ) :

ای برید صبح سوی شام وایران بسرخبر
زین شرف کامسال‌اهل شام وایران دیده‌اند

خاقانی / ۵۵۲

**بریدگردون ـ** (کم)

برید گردون هرروز از دگــر منزل
بخدمت آمده با مژدهٔ دگرگون باد

کمال‌الدین اسماعیل

چون ماه درمنسوبات‌کواکب به پیکان و بریدان نسبت دارد .

**بز ـ** Capricorne (فر) ، نام فارسی جدی (برج جدی) ، بشکل بز پیر ملك ، درشعر سنایی :

گرگ می‌باش‌تات چون قی‌وغز بــز پیــر فلــك نگیــرد بــز

سنایی / حدیقه ۷۳۵

**بزان ـ** ستاره قطبی (جدی) وبرج جدی در نجوم پهلــوی . واژه‌نامــه (بندهشن ۷ــ۱۲۰) وچند ستاره در دنباله ستاره عیوق . (رك : بزان انجم)

**بزان انجم ـ** (= بزان)

صحن فلك ازبزان انجم مــاندرمــهٔ مزمــران را

خاقانی / ۵۶

**بز پیر فلك ـ** (رك : بز)

**بزبان ـ** ستاره عیوق (رك : عیوق)

**بزرگ‌منش ـ** (= جبار) (مقدمه التفهیم / قمد)

**بزغاله ـ** جدی درشعر نظامی گنجوی :

چون ز کمان تیر شکر ز خمه ریخت
زهره ز بزغاله خوانش گریخت
مخزن‌الاسرار

درمخزن‌الاسرار مصحح وحید دستگردی بجای «زهره» در مصراع دوم زهرآمده واین بیت را بدینگونه معنی کرده است : کمان برج قوس و تیر بمعنی عطارد وشکر زخمه اصابت تیر به هدف غیرمقصودولی بجا وصواب، وبال عطارد، درقوس است . یعنی قدوم پیغمبر دربرج قوس باتیر شکر زخمهٔ زهر نحسوست زحل را ازبرج جدی دور کرد ونیز اشاره است بزهر دربزغاله ریختن زینب دختر حارث یهودی برای پیغمبر (ص ۱۶ ح ۲)

**بزماهی** ـ صورت جدی ، (برج جدی) بعلت دم وانتهای آن که همانند دم ماهی تصویر شده است .

**بز و بزغاله** ـ چند ستاره در دنباله عیوق و نزدیك صورت ممسك الاعنه (رك : عیوق)

**بسایط** ـ Corps simples (فر) ، جمع بسیطه وبسیط ، بسائط به‌معنی افلاك نیزآمده است چون یکی ازمعانی بسیط عنصراست درحال سادگی‌وخلوص وآنچه ازاجسام مختلف الطبایع ترکیب نشده باشد (جسم یك عنصری) ، قدما افلاك را بسیطویك عنصری می‌دانسته‌اند وافلاك بسیطه می‌گفتند[۱].

**بشن** ـ (پ) نام ستاره‌ای تیزرو درنجوم پهلوی ونیز نام منزل ششم ماه بوده برابر «هنعه» عربی ؛ واژه‌نامه (بندهشن (۷ـ۳۰ و ۱۵ـ۲۵)

**بط** ـ نام دیگر برای صورت دجاجه است (رك : دجاجه ازصور شالی

**بطن** ـ Crygnus (فر) ، ستاره‌ایست روشن برشکم صورت قنطورس . (رك : قنطورس)

**بطن الحوت** ـ شکم ماهی ، نام دیگررشا، ومنزل بیست وهشتم ماه است وآنرا حبیب المسلسله هم گفته‌اند درصورت المراة المسلسله (شرح بیست باب ـ باب سیم) (رك : رشا) وبربالای سرامرأةالمسلسله است .

---

۱ـ بسایط علم الفلك نام کتابی است تألیف دکتر یعقوب صروف مصری که مورد استفاده درتهیه این فرهنگ نیز واقع شده است .

بسته به سه پایهٔ هوایی  بطن الحوت ازچهار پایی

نظامی / لیلی ومجنون ۱۷۴

**بطین** ـ Altair (فر) ، مصغر بطن ، دو یاسه ستاره است بـرشکم ، یادنبه ، یا ران صورت حمل . زمخشری دراساس البلاغه گوید وطلع البطین وهو بطن الحمل . ابوریحان گفته است : «ومعنی بطین ، شکمك (مصغر شکم فارسی) بود ، چون اورا به شکم ماهی (بطن الحوت) قیاس کرده‌اند ...»

نام فارسی بطین «پیش پرویز است» چون درترتیب‌منازل ماه بطین قبل‌از ثریا که پرویز وپروین وپروز وپرن فارسی است قرار گرفته .

درتأثیرات احکامی وباورهای عامیانه درخصوص بطین گفته‌اند :

«چون ساقط شود ، در دریا اضطراب پدید آید و راه کشتی مفقود گردد گیاه خشکی پذیردواگر کسی بر وی نظرکند وسه بار بگوید : یابطین بستم خواب فلان ، خواب بر وی غلبه‌کند» (عقول عشره ۱۵)

احتمالا «دنبه حمل» نام دیگری است‌که به بطین به جای بطن الحمـل ، یاشکم حمل داده‌اند . خاقانی درچند جای به آن اشاره می‌کند . از آنجمله‌است اصطلاح دنبه نهادن‌که به معنی فریب دادن نیز آمده است .

۱ــ ترا ازگوسفند چرخ، دنیا می‌نهددنبه
تو بر گاوزمین برده‌اساس‌قصرو بنیانش

دیوان / ۲۱۹

۲ــ اجلم دنبه نهاد ازبره چـرخ وشمـا
همچو آهو بره مشغول چرائید همه

دیوان / ۴۱۷

۳ــ دولت به من نمی‌دهد از گـوسفند چـرخ
از بهر درد ، دنبـه و ، بهـر چـراغ پیـه

دیوان / ۶۷۴

**بعد** ـ Dimention (فر) ، وقرب (رك : قرب) ، بعددرمقابل قرب‌است وغایت فاصله کواکب‌است در وقت رسیدن به نقطهٔ اوج وقرب حداقل بعد اوست تانقطهٔ حضیض و وقت رسیدن اوست به نقطهٔ حضیض . هرکوکب ممکن است‌در بعد خود به حال اتصال یا اقتران (= قران) درآید . این معنی در شعر انوری

آمده است:

تا نباشد چاره هرگز بعد را از اتصال
تا نباشد چاره هرگز جسم را از انقسام
منقسم خاطر نباشی هرگز از گردون دون
متصل اقبال باشی دایم از اجرام رام

دیوان / ۱۳۸

**بعد اتصال** ـ فاصله میان دو کوکب است درآهنگ اتصال. مثلا اگر آفتاب در اولین دقیقه ازبرج حمل باشد و زحل‌درآخرین دقیقه از دوازدهم درجه برج اسد، بعد اتصال آندو ۱۳۲ درجه است (رك: بدایت اتصال)

**بعد تام** ـ طول وعرض وعمق است (فرهنگ نفائس‌الفنون)

**بعد ذوالکل** ـ اشرف ابعاد بعدی بود که اثقل طرفین او ضعف احد باشد. (فرهنگ نفائس‌الفنون)

**بعد سوی** ـ منجمان وقت رسیدن ماه را به حد رویت‌هلال موقوف بدو شرط میکنند: یکی واقع شدن ماه دربعدسوی‌که ده یادوازده درجه‌ازمنطقة‌البروج است و دیگر بعد معدل‌که بفاصله ده درجه ازمعدل النهار می‌باشد. (شرح بیست باب)

**بعد معدل** ـ (رك: بعد سوی)

**بعیدالاتصال** ـ دور افتادن سیاره است درابتدای برج دراتصال بادگر سیارات (رك: اتصال)

**بغدخت** ـ (پ) اضافه مقلوب از «دخت بغ» دختر بغ، دختر خدای، مانند خدادخت: نام زهره درادبیات زردشتی، ونیز یادآورکیش ستاره‌پرستی یونانیان است‌که ونوس یازهره را دختر ساتورن «زحل»وخواهرمشتری یازئوس میدانستند. بغدخت اصل کلمه بیدخت یابغدخت نام دیگر زهره است. (= بیدخت، اناهید، زهره)

**بقر** ـ گاو، گاو نر، نام‌دیگر صورت قیطس‌بنا برروایتی که عبدالرحمن صوفی آنرا تأیید نمیکند (رك: قیطس) ودرجای دیگر، در شرح صورت سفینه آورده‌که اهل تهامه ستارگان زیر پای سهیل را که درعراق و نجد دیده نمیشوند «بقر» نام میدادند. (صورالکواکب / ۳۰۲)

**بکران** - (ك) جمع فارسی «بکر» بمعنی باکره وعذر است . بکران چرخ[1] بکیران فلك[2] کنایه ازستارگان است :

۱- صبح ازصفت چو یوسف و مه نیمهٔ ترنج
بکران چرخ دست بریده بسرابرش

خاقانی / ۲۲۰

۲- بکران فلك میان مردان
مجمر دارو سپند گردان

خاقانی / تحفه ۱۲۵

**بلده** - منزل بیست ویکم ماه است است وعلامت آن فضائیست میان «نعایم» و «ذابح» که درآن هیچ ستاره نیست ، وبدین سبب آنرا بلدة الثعلب ، یعنی خوابگاه روباه گفته‌اند ، چون پاك وبدون خاشاك است (شرح بیست باب - منازل ماه) . ابوریحان گوید : «ونام‌منزل بیست ویکم (ماه) بلده ، وآن جائیست برآسمان ، خالی ازستارگان و ازین قبل آن را به بیابان تشبیه‌کرده‌اندوبدان‌گشاد که میان دو ابرو بود ، وآن ستارگان‌که برکنار آن هستند ازجهت مغرب ، قلاده خوانند» . (التفهیم / ۱۱۲) برخی بلده را «قلاده» که شش ستاره است برعصابه ومندیل صورت رامی (قوس) خوانند (بسائط علم الفلك / ۱۱۹) فارسی بلده «گاو» است . واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱-۲۶)

سغدی وخوارزمی آنرا «مرخشیك گفته‌اند (گاهشماری / ۲۴۵ بنقل از آثار الباقیه) . نظامی دراشاره بموقع «بلده» بنزدیك «نعالم» وتعداد ستارگان و وصف آن گفته است :

با صادر و وارد نعایم      بلده دو سه دست‌کرده قایم

لیلی ومجنون / ۱۷۵

کمال‌الدین اسماعیل نیز بلده را ازمنازل ماه وصف میکند :

ازشوق حضرتت ماه ، افتاده در تکاپو
زان روکه میشمارد بلده هم از منازل

دیوان / ۵۸

**بلدة الثعلب** - (= بلده)

**بلرام** - (د) بهرام ، مریخ (= برهستی ، سناشیر)

**بلع** ـ (= سعد بلع) درصورت دلو ، دوکوکب و بـردست چپ آن است بدان سبب بلع خوانندکه میان این دوکوکب چون بعد بیشتر است از میان کواکب ذابح (سعد ذابح) پس گویا دهان بازکرده تاچیزی فروبرند. (فرهنگ نفائس‌الفنون)

**بلقین** ـ وتلقین (؟) (= سهیل‌بلقین) از ستارگـان صورت سفینه بگفتهٔ صوفی درصورالکواکب (ص ۳۰۲) و (رك : سهیل)

**بلوقامس** ـ ازکواکب ذوذؤابه مابین ذنب الاسد وسماك‌رامح(زیج‌صابی ص ۲۵۸) (رك : ذوابه)

**بلند اختر** ـ نیك اختر ، به اختر ، مقابل بد اختر وشوم اختر :

دریغ آن کیئی فر وآن چهرو برز ‌‌ ‌ دریغ آن بلند اختر و دست وگـرز

فردوسی

**بنات** ـ جمع بنت ، بمعنی دختر ، دختران ، سه ستاره که برطول واقع شده درصورت دب اکبر (هفت اورنگ) بدنبال نعش ، وسه ستاره بهمین شکل در «دب اصغر»اولی را بنات النعش کبری و دومی را بنات النعش صغری گفته‌اند. آنها را «سه دختر و «سه خواهر» و دختر نعش یادختران نعش هم گفته‌اند .

پیشگـاه حضرتش را پیشکار ‌ ‌ ازبنات النعش وجوزا دیده‌ام

آن سه دختر وآن سه خواهر پنج وقت

در پـرستاری به یکجـا دیـده‌ام

خاقانی / ۶۵۷

یکی بکر چون دختر نعش بودم ‌ ‌ بروشندلی چون سماکش سپردم

خاقانی / ۶۵۷

**بنات‌النعش** ـ بنات ، بنات‌النعش‌کبری درصورت دب‌اکبرو بنات‌النعش صغری درصورت دب اصغر (رك: بنات اکبر و دب اصغر) .

**بنطیقستی** ـ یا بنتی‌گستی (رك : پنطیقستی)

**بنفشه** ـ دربنفشه گون طارم (کنایه‌ازآسمان‌است) (آنندراج) و(رشیدی)

**بنگه تیر** ـ بنگاه تیر ، بنگاه بمعنی خانه ، مرکز ومانندآنست، بنگه‌تیر درشعر خاقانی‌کنایه ازجوزاست‌که خانه عطارد است :

بنگه تیر از او شود روضه صفت بتازگـی
خرگه ماه ازو شود خلـدوش از منـوری

دیوان / ۴۳۶

**بور** - (ك) بور بیجاده رنگ[1] بور گلرنگ[2] کنایه ازخورشید است .

۱- دگر روز کاین بور بیجاده رنگ
ز پهلوی شبدیز بگشاد بند . . .

نظامی / شرفنامه ۴۲۴

۲- چو بر زد بامدادان بور گلرنگ
غبار آتشین از نعـل بـرسنگ

نظامی / خسرو شیرین ۶۱

**بوری** - از اعیاد یهودیان (رك : هامان سوز)

**بوستان** - (ك) درتركیب وصفی : بوستان گل‌نمای (کا) (= رشیدی)

**بوناز** - (پ) بنز ، بنذ ، نام سعدالسعود است ، منزل‌بیست وچهارم قمر درنجوم پهلوی . واژه‌نامهٔ (بندهشن ۳-۲۶)

**به اختر** - Fortuné (فر) ، نیك اختر ، مقابل بـد اختر ، شوم اختر ونحس وبمعنی مقبل درمقابل مدبر :

به اختر کسی دان‌کـه دختـرش هست چو دختر بود روشن اختـرش نیست

فردوسی

**بهار** - فصل اول ازچهار فصل سال شمسی یعنی‌هنگامیکه‌آفتاب دربروج: حمل ، ثور . جوزا مطابق با ماههای فروردین ، اردیبهشت ، خرداد باشد ، بمعنی «ربیع» عربی (رك : ربیع)

**بهت** - بهت معدل ، بهت‌المعدل ، (وحصة المسیر) معدل حـركت سیاره دریك شبانه‌روز است . (مفاتیح‌العلوم / ۱۲۸) اصل این‌كلمه هندی است وبهكتی ( bhukti ) بوده . «این نام هندی است واین بهكتی گویند» (التفهیم / ۱۳۸)

«واسم البهت من لغتهم فانه بهكتی ... و البهت المعدل» (تحقیق ماللهند ۳۹۵)

**بهترك** - (برهان) تحریف بهیزك و وهیچك پهلـوی و به معنـی كبیسه ایرانی است . (رك : بهیزك)

**بهرام** ـ Mars (فر) ، ورهرام ، ورثرغن (پ) وهران ، وهرام ، نام ایرانی مریخ است . (رك : مریخ)

**بهرام روز** ـ روز بیستم ازروزهای پارسی (رك: روزهای‌پارسی‌ش۲۰)

**بهرام سپهر** ـ ستاره مریخ است ، درشعر جمال الدین اصفهانی همراه باشیر گردون بمعنی برج اسد :

بهرام سپهر وشیر گردون ... ازتیغ تو خواسته امانها

دیوان / ۳۹

**بهرامی** ـ (ن) بهرامی سرخسی شاعر ، استاد ابوالحسن علی بهرامی سرخسی ازشاعران‌دوره غزنوی واز نجوم‌اطلاع داشته است ومعاصر با ناصرالدین سبکتکین بوده (چهار مقاله عروضی ص ۵۲ ومجمع الفصحا ج ۱ ص ۴۴۸)

**بهکتی** ـ Buhkti (رك : بهت)

**بهکتی اندر** ـ از اصل بهکتی انتر ، زائده (فضله) میان بهت شمس‌و بهت قمر .

**بهکتی جوگ** ـ یابهکتی جوی ، چون یکی از دوکوکب ، شمس یا قمر ، درحرکت معدل (بهکتی) خود یکی مستقیم و دیگری راجع باشد .

**بهمن** ـ بهمن ماه ، ماه دوازدهم (رك : ماههای پارسی ش۱۱)

**بهمنجه** ـ دوم ماه بهمن ، پارسیان درین روز سپند باشیر بخورند، تا به حفظ بیفزاید ودر برخی بلاد مهمانی‌کنند بخوردنی‌که در وی جمیع حبوبات‌باشد (شرح بیست باب ـ باب‌پانزدهم‌ـ ظاهراً ازکتاب التفهیم ابوریحان‌نقل کرده‌است).

عثمان مختاری گوید ،

بهمنجه است خیز ومی آر ای چراغ ری

تا برچنیم گوهر شادی ز گنج می

این یك دو مه سپاه طرب را مددکنیم

تا بگذرد ز صحرا فوج سپاه دی

**بهمن روز** ـ دوم‌روز از روزهای‌پارسیان‌است(رك:روزهای‌پارسیان‌ش۲)

**بهیزك** ـ (= بهترك) وهیزك و وهیجك (پ) نام سال یا ماهی‌بوده‌که پارسیان کبیسه را درآن می‌گرفته‌اند . ابوریحان گوید : «پارسیان از جهت‌کیش گبرکی نشایست‌که سال را به یکی روزکبیسه‌کنند، پس‌این‌چهار روز را یله همی کردند تا از وی ماهی تمام گرد آمدی به ۱۲۰ سال‌وآنگاه این‌ماه را برماههای

سال زیادت کردندی تاسیزده ماه شدی ونام یکی ماه اندر او گفته آمدی و آن سال را بهیزك خواندندی (التفهیم / ۲۲۲) دربرهان قاطع «بهترك» آمده وترتیب کبیسه را درایران قبل‌از اسلام بیان‌کرده واین اشتباه ناشی ازمعنی بهیزك است‌که به بهترك تحریف شده (رك : کبیسه) .

**بیابان** ـ ستاره ثابت وبیابانات درنجوم اسلامی، عده‌ای ازثوابت‌هستند وآنها را بیابانی هم گفته‌اندکه تعداد ایشان نوزده ستاره است وکـواکب قدر اول و دوم وسوم منازل قمر هستند .

ابوریحان زیر عنوان : «دانستن ستارگان بیابانی چگونه است» آنها را ستارگان ثابت جنوبی دانسته گوید : هریکی را نامی توانست بودن جداگـانه» (التفهیم / ۹۰) . درنجوم پهلوی بیابانی وبیابانیك ، لقب ثوابت آمـده است . واژه‌نامهٔ (بندهشن ۶ـ۲۷)

**بیابانات** ـ عده‌ای ازثوابت ، ثوابت (رك : بیابان)

**بیابانی** ـ (ن) (رك : بیابان)

**بیابانیك** ـ (پ) (رك : بیابان)

**بیت** ـ Singe de zodiaque(فر)، به‌معنی‌خانه‌کوکب، منزل‌کوکب، برج‌کوکب درنجوم احکامی است (رك : خانه) . واحکام خانه‌ها در زایچـه ، در صورتیکه بیت طالع حمل باشد، بدینقرار می‌باشد :

**بیت‌الاباء والاجداد** ـ برج میزان است ، درنجوم پهلوی ، پدران یا «پتیشتان» با الف ونون نسبت ، خانه مربوط به پدران ، خـانه هفتـم است . واژه‌نامه (بندهشن ۵ـ۸ و ۸ـ۵۱) و (رك : خانه)

**بیت‌الاخوان** ـ خانه برادران ، خانه ششم ، سنبله است ، بیت‌الاخـره والاخوات والاقربا والاصهار . خانهٔ برادران وخواهران ونزدیکان و دامادان .

درنجوم پهلوی «برادران خوشك» یعنی سنبله خانه برادران ومنسوب به برادران . واژه‌نامه (بندهشن ۸ـ۵۱)

**بیت الاصدقا** ـ خانه دوستان ، خانه دوم ، ثور است (رك : خانه)

**بیت‌الحزن** ـ بیت حزن ، خانه سوم ، جوزا ( بیت الاعداء والشقاوة و الاحزان) . (رك : خانه)

**بیت‌الرجال** ـ خانه مردان متاهل وزنان شوهردار(بیت‌النساءوالسراری

والعرس) خانه زنان و پوشیدگان و زناشوئی وعروسان ، خانه جدی است یعنی خانه دهم ، درنجوم پهلوی (ویدگان) نام دارد . واژه‌نامه (بندهشن ۱۰–۱۵)

**بیت‌الروح** ـ خانه روح ، سرطان است (بیت‌الروح والعمر والربیه و ارض المواليد وبیت‌النفس ، درنجوم پهلوی جانان خانه‌چهارم است یعنی منسوب به جان . واژه‌نامه (بندهشن ۱۳–۶۱) و (رك : خانه)

**بیت‌السفر** ـ خانه دوازدهم ، حوت (بیت السفر والدین و العباده) و (رك : خانه)

**بیت‌السلطنت** ـ خانه پادشاهی و ریاست، حمل، خانه اول (رك: خانه)

**بیت‌الشرف** ـ برج حمل است چون شرف آفتاب درنوزده درجه حمل است و هر برجی که شرف سیاره‌ای درآن باشد آنرا بیت الشرف آن گویند (رك: خانه) ولی بیت‌الشرف بیشتر برحمل اطلاق می‌شودکه شرف آفتاب در اوست .

زان حرف صولجان وش زیرش دو گوی ساکن
آمد چون صفر مفلس وز صفر شد توانگر
یعنی که قرص خورشید از حوت در حمل شد
کرد اعتدال بروی بیت الشرف مقرر

خاقانی / ۱۸۸

خورشید حلم را فلك شرح و بسط او
بیت‌الشرف‌شده است چوخورشیددرحمل

انوری / ۱۲۹

گر آفتاب چونکه به بیت الشرف رسد
از فر او جهان را چنین زیب وفر رسد

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۱۹

**بیت‌المال** ـ خانه پنجم ، اسد ، (بیت المال وبیت المعاش . در نجوم پهلوی ، «کیکان ـ شیر» خانه اسد است . واژه‌نامه ( بندهشن ۷ – ۵۱) و (رك : خانه) .

**بیت‌المرض** ـ خانه نهم ، قوس (بیت‌المرض والعبید ) درنجوم پهلوی بیت المرض وشتگان آمده و وصف قوس است . واژه‌نامه (بندهشن ۹– ۵۱) و (رك : خانه)

**بیت‌الموت** ـ خانه یازدهم ، دلو ، (بیت‌الموت‌والقتل)، مرگان با الف ونون نسبت منسوب به مرگ ، دلو است . (رك : خانه)

**بیت‌النفس** ـ خانه جان ، درپهلوی جانان (با الف و نون نسبت) بیت طالع است . بیت‌هایی‌که بعداز خانه طالع یعنی طالع مولود قرار میگیرنـد در نجوم احکامی به ترتیب عبارتند از بیت‌المال ، بیت‌الاخوه ، بیت‌الاباء ، نجـوم بیت‌السفر ، بیت‌العرض والعبید . بیت النساء ، بیت‌الموت . بیت‌السفر والـدین ، بیت‌السلطان والعمل ، بیت الاصدقاء بیت‌الاعداء (رك : خانه )

**بیت‌الولد** ـ خانه هشتم ، عقرب(بیت‌الولد والاولادوالاصدقاء) درنجوم پهلوی «فرزندان» با الف ونون نسبت یعنی منسوب به‌فرزند، بـرج عقرب‌است. واژه‌نامه (بندهشن ۹ـ۱۵)

**بیدیته** ـ (پ) (رك : بیدخت) نام زهره است .

**بیدخت** ـ نام دیگر ناهید (زهره) است درفارسی ، بیدخت را بیدخته و بیدیته نیزگفته‌اند . « استر بیدیته» به معنی ستاره بیدخت ، درکتاب اصل الاصول ابوالعنبس محمدبن اسحق سیمری آمده است . این کتاب بین‌سالهای۲۶۰ـ۲۷۰ تألیف شده است (الفهرست ۳۱۶ وگاهشماری ج ۳۱ و ۳۱۶) و بغدخت هـم گفته‌اند به معنی دختر خدای یاخدادخت ، وبرخی « بدوخ Baduk » اسلامـی را همین‌کلمه می‌دانند ، بیدخت یابغدخت به معنی دختر خدای با اساطیر یونانی درمورد زهره یاونوس سازگار است ، چون ونوس دختر ژوپیتر خـدای خـدایان قلمداد شده است .

ادیب الممالك فراهانی ضمن بنظم آوردن نامهای سیارات همراه بالغات دساتیری آنها بیدخت را دریك بیت نپید ذکرکرده است وگوید :

هرامید است خـورشید جهانتـاب

نپید آمـد همـان بیدخت پـدرام

دیوان / ۷۴۳

**بیست وهشت منزل** ـ (ك) منازل بیست وهشتگانه ماهند

ای آفتاب تا کـی دربیست وهشت منزل

دارد ده و دو برجت گردان به آسمان بر

خاقانی / ۱۴۴

**بیست و یك پیكر** ـ (ك) ( = صورتهای شمالی)

بیست و یك پیكر كه از سقلاب دارد خیلتاش

گرد راه خیل او تا قیروان افشانده‌اند

خاقانی / ۱۱۵

**بیست و یك وشاق** ـ (ك) ( = بیست و یك پیكر)

با بیست و یك وشاق ز سقلاب ترك وار

برراه وی كمین به مفاجا برافكند

خاقانی / ۱۴۴

**بیضای افلاك** ـ (كخ)

چو صبح از رایت بیضای افلاك

لوای زرنگار افكند در خاك ...

شیك خان / دستور عشاق ۳۶۰

**بیضه** ـ (ك) درتركیبات :

بیضه آتشین[۱] بیضهٔ افلاك[۲] بیضهٔ چرخ[۳] بیضهٔ زر[۴] بیضهٔ زرد[۵] بیضهٔ زرین[۶] بیضهٔ صبح[۷] بیضهٔ عنبر[۸] بیضهٔ كافور[۹] كنایه ازخورشید است .

۱ـ (برهان)

۲ـ چون دلم در تنگنای این قفس افتدكه من

بیضهٔ افلاك را در زیر پردارم بیاد

سعید اشرف (آنندراج)

۳ـ (برهان) ۴ـ (برهان) ۵ـ (آنندراج)

۶ـ پیش كه طاوس صبح بیضهٔ زرین نهاد

از می بیضا بساز بیضهٔ مجلس ارم خاقانی / ۲۶۴

(بیضا ، شهری است درفارس وممكن است صفت می باشد یعنی می روشن ـ ح ۵)

۷ـ (بهار العجم ـ آنندراج)

۸ـ فلك چو بیضهٔ عنبر نمود و انجم ازو

چنانكه یاركند سندروس با عنبر . . .

ازرقی (مجمع الفصحا)

۹ـ (آنندراج)

**بینی شیر** ـ (= نثره)

**بیوت** ـ جمع بیت ، خانه‌ها ، بروج (رك : بیت ، خانه)

**بیوت اثنی‌عشر** ـ بیوت دوازده‌گانه (دوازده برج)

# پ

«پ» درجزو ارقام تقویمی وجمل نیامده است، چون ازحروف‌اختصاصی فارسی است . ولی میتوان «پ» را برابر «پی» (π) یونانی دانست که اندازه روشنی دسته‌ای از اختران را برحسب دسته‌بندی یوهان بایر YouHan-Bayer منجم آلمانی درسال ۱۶۰۳ دانست . فی‌المثل ، ستارگان سوم از اکلیل‌شمالی وبلده وستارگان دوم ازسعد الاخبیه در دسته (π) «پی» قرار گرفته‌اند .

**پادشاه** ـ درترکیبات :

پادشاه چین[1] پادشاه ختن[2] پادشاه عالم بالا[3] پادشاه نیمروز[4] کنایه از خورشید است .

۱ و ۲ و ۳ و ۴ـ (برهان ـ آنندراج)

**پاره اسب** ـ قطعةالفرس ، فرس مقدم ، مقدم الفرس ، رأس‌الفرس ، اسب نخستین ، (رك : قطعةالفرس) ازصور شمالیست .

**پارهٔ مزعفر** ـ (کخ) مزعفر : برنگ زعفران . رنگ خورشید در بامداد است (برهان)

**پارند** ـ پرند ، پرن ، پرون ، پروین (رك : پروین) ونام یکی‌ازاختران پر فره وسعد ونام ۵ ستاره درنجوم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۵ـ۲۷)

**پاسبان** ـ (ك) پاسبان هفتمین طارم ، ستاره کیوان (زحل) در فلك هفتم .

پاسبان هفتمین طارم که کیوان نام اوست

برجناب بارگاهت پرده داری بیش نیست

خواجو / ۱۷۰

**پائیز** ـ فصل سوم‌ازسال‌شمسی که خورشیددربروج : میزان،عقرب،قوس،

مطابق بامهر ، آبان ، آذر میباشد . به‌عربی«خریف» وبفارسی «برگ ریزان» هم گفته‌اند . (رك : برگ‌ریزان وخریف)

**پتیشتان** ـ (پ) خانه پدران درنجوم پهلوی ، خانه هفتم یعنی برج عقرب . واژه‌نامه (بندهشن ۸ و ۹ـ۵۱) ودرنجوم احکامی اسلامی : ( بیت الاباء والاجداد) آمده (رك : خانه) .

**پدرام** ـ سعد ، مقابل نحس و وارون ، صفت زهره یابیدخت است :

یابد ازجدی هم شرف بهـرام　　همچو از حوت ز هرهٔ پـدرام

(ازخواجه نصیرالدین طوسی‌درشرف کواکب) (رك: شرف کواکب)

هرامید است خورشید جهانتاب　　نبید آمد همان بیدخت پـدرام

ادیب فراهانی / ۷۴۳

**پدیور** ـ (پ) شرطان ، خانه اول ماه است‌ودرنجوم‌پهلوی ازستاره‌های آب چهره و روشن قلمداد شده . واژه‌نامه (بندهشن ۸ــ۳۰ و ۶ـ۷۲)

**پدماسه** ـ Padamâsa (فر) ، بقول‌بیرونی در«تحقیق ماللهند / ۲۱۴» تصحیف ادهماس یا ادماسه هندی است (رك : ادماسه) یعنی‌ماه قمری

**پرده** ـ (ك) پرده خماهن . پردهٔ سبز ، پرده شبرنگ، پردهٔ عیسی گرای، پردهٔ نیلگون (آنندراج) پردهٔ هفت رنگ ، پردگی هفت رنگ (رشیدی)کنایه از آسمان است.

**پر فره** ـ (پ) سعد ، لقب ستاره پارند (پروین) ، فره بمعنی شعاع و پرتو نیزآمده . (رك : زیرفره)

**پرگار** ـ (ك) باصفت جنبش‌پذیر ، وصف بکنایه درباره آسمان است :

روش بخش پرگار جنبش‌پذیر　　سکونت ده نقطـهٔ جـای گیر

نظامی (گنجینه)

ومراد از «نقطه جای گیر» زمین است .

**پر ماه** ـ (پ) Plaine de lune (فر) ، درنجوم‌پهلوی بحالت‌امتلاء ماه وبه دوازدهم تا پانزدهم میگفته‌اند . واژه‌نامه (بندهشن ۵ـ۱۶۵و۳ـ۱۶۵)

**پرماهی** ـ همان پرماه است ودر نجوم اسلامی : «البرماهی هوالامتلاء وهوان یصیر بدرا وهوالاستقبال لانه یقابل‌الشمس حینئذ» (مفاتیح‌العلوم‌ص۱۳۴)

**پرند** ـ (پ) وپارند درنجوم پهلوی یکی از اختران پرفره وبامجموعهٔ

پروین نیز تطبیق میکند ونام یکی از امشاسپندان است. واژه‌نامه (بندهشن۴ـ۱۴)

**پروردگان** ـ یافروردگان ، وفروردجان، پنج‌روز آخر آبانماه است وآنها را پنجهٔ دزدیده وایام مسترقه نیز گفته‌اند . درین روزها زردشتیان برای فروزها وارواح مردگان خود شراب وخورش می‌نهند وپنج روز بعداز آبانماه‌نیز اندرگاه است بنابراین فروردگان را ده روز میگیرند .

**پروز** ـ درنجوم پهلوی ازستاره‌های آب چهره‌است. واژه‌نامه(بندهشن ۶ـ۷۶) ونیز نام ستارهٔ پروین است . (رك : پروین)

**پروز صبح** ـ (کخ) (رك : گوی زر)

**پرویز فلك** ـ (کخ) (برهان ـ آنندراج)

**پروین (= ثریا)** ـ Pleiade (فر)، پرو ، پرن، پرون، پروز،پرویز و پرند پارند ، نامهای دیگر فارسی پروین است دراوستا بصورت پئوایریه آئینی Paoiryaêini آمده است . وعربی آن ثریا مصغر ثروی است به معنی زن بسیار مال واز ثروت مشتق است وتصغیر ثریا بعلت خردی ستارگان آن می‌باشد . در طلوع ثریا بزعم اعراب باران می‌بارد ، بدین علت ثریا نزد ایشان نشانه فراخی وارزانیست . نام دیگر ثریا درعرب «النجم» با الف ولام تعریف است ودر قرآن کریم سه بار از «النجم» یاد شده است :

۱ـ درسوره النجم آیه اول : والنجم اذ هوی، ماضل‌صاحبکم وماغوی.

درسوره رحمان آیه ششم : والنجم والشجر یسجدان .

۳ـ سوره نحل آیه شانزدهم : وبالنجم هم یهتدون .

ودر امثال عرب آمده : اذا طلع النجم عشا ، ابتغی‌الرعی‌کساء،یعنی‌چون ستاره پروین طلوع‌کند شبانان طلب روپوش‌کنند وکنایه ازفرا رسیدن زمستان و وسرد شدن هوا است ومقارنه ثریا با ماه نزد اعراب نشانه‌ای ازپایان یافتن سردی هوا و زمستان می‌باشد :

اذا ما قارن القمر الثریا لثالثة فقد ذهب الشتاء

یعنی چون ماه درشب سوم باثریا مقارن شود ، آنگاه زمستان تمام شده است . چنانکه اگر این مقارنه به آخر برسد زمستان آغاز میگردد :

اذا ما البدر تم مع الثریا اتاك البرد اولـه شتـاء

یعنی چون ماه در زمان تمام شدن باثریا باشدسرمای اول زمستان ترا فرا

میرسد . (آثارالباقیه ص ۳۳۷ و تاریخ نجوم اسلامی / ۱۶۶)

راگر باجوزا همراهی کند ، تابستان و بی‌آبی فرا رسیده است :

اذا تالت الجوزا والنجم طالع فکل مخاضات الفرات معابر

یعنی چون ستاره جوزا سحرگاهان بیرون آید وثریا نیز طلوع کرده باشد تابستان است وآب فرات چنان کم شود که ازتمام جوی‌های آن میتوان گذشت . (تفسیر ابوالفتوح رازی ج ۹ ص ۲۴۴)

موقع ثریا دربرج ثور ودر سنام یا کوهان آن واقع شده باتوجه‌بموقع ثریا خیام گفته است :

گاویست درآسمان سنامش پروین گاو دگری نهفته در زیر زمین

که بغلط درمصراع اول بجای (سنام) (نام) مشهور شده است .

ستارگان ثریا را شش تاهفت عدد دانسته‌اندکه باچشم‌بدون سلاح میتوان آنها را دید . ناصرخسرو علوی وانوری ثریا را هفت ستاره می‌بینند :

پروین‌چوهفت‌خواهرخود دایم بنشسته‌انـد پهلوی یکدیگـر

ناصرخسرو / ۱۴۲

زین صورت خوب خویش بندیش با هفت نجـوم همچـو پرویـن

ناصرخسرو / دیوان ۳۱۲

ز تیغ‌کوه بتابید نیمه شب پروین چنانکه درقدح لاجورد هفت درر

انوری / ۲۱۴

جمال‌الدین اصفهانی پروین را همراه ماه شش ستاره می‌بیند :

۱ــ چه‌کند ماه‌که درششدر حسن تو بماند

که همه‌نقش‌مه‌وپروین بیش‌ازشش‌نیست

دیوان / ۴۳۹

۱ــ بعینه تاج نرگس عین ماه است

که پروین گرد او شش مینماید

دیوان / ۴۴۶

۳ــ چرخ در حسنت تمـاشا میکنـد

چشم پروین زین‌جهت‌شش‌میزند

دیوان / ۶۵۴

۴ـ اگر برتو بیازد مه عجب نیست
که باشش نقطه پروین کم ز یك زد

دیوان / ۶۶۲

(یعنی ماه باوجود داشتن شش ستاره پروین که منزل اوست اگر بازی نرد را بتو بیازد عجب نیست چون همواره کمتر ازیك میآورد)

منوچهری مجموعه ستارگان پروین را بی آنکه بشمارد ، خیل پرن نام داده وآنرا با «هقعه» که منزل پنجم ماه است وجوزا که برج سوم است همراه آورده . (رك : پروین وجوزا)

درباورهای بسیار کهن عامیانه پروین نمودار جمعیت است . بخلاف دب اکبر وبنات النعش که نشانه تفرقه وپریشانی است نگریستن به پروین موجد جمعیت خاطر ونظارهٔ هفتورنگ (دب اکبر) سبب تفرقه وپریشانی فکری وکم شدن قوای بدنی تصور می‌شده است (رك : پروین وبنات النعش) .

پروین را شاعران فارسی به اشك و دندان ، گوهر ، گوشوار ، خوشهٔ ، انگور ، رطب ، نخل ، گل ، شکوفه ، نظم در مقابل نثر ، گردن بند ، تسبیح ، ستام و رکاب ، لگام ، مسمار ، نعل ، نقطه‌های پشت پلنگ ، ریگ ، دکمه ، خوی (عرق)، قطره باران ، مرغ ، روی آهو ، تیغهٔ شمشیر، بازپیچ ، جرقه ، شعله ، و به چیزهای بسیار دیگر مانند کرده‌اند وبه رعایت تناسب ونیز اعنات آنرا با برخی ازستارگان وصورتهای فلکی درشعر همراه آورده‌اند :

**پروین واشك ـ (ت)**

سزد که پروین بارد دو چشم من شب و روز
کنون کزین دو شب من شعاع برزد پرو

کسائی مروزی (لغت فرس)

همه روی صحرا چو دریا کنم ز خورشید تابان ثریا کنم

فردوسی

وز تپانچه زدن این دوزخ زراندودم
آسمان گون شدو اشکم شده چون پروینا

نظامی عروضی (لغت نامه)

تا ببینم رخ چون ماه تــو را　　　بارم از دیده به رخ بر پروین
سنائی / دیوان ۵۱۸

دل خود را چوشمع ازدیده‌پالود　　　پرند مــاه را پرویــن بـرآمــود
نظامی / خسروشیرین ۳۸۱

احتمالا جمال‌الدین اصفهانی درتشبیه اشك به‌کوکب وستاره نظر به‌تشبیه اشك به پروین داشته گوید :

کوکب اشك من از دامن مقارب یافته
ماه رخسارت گریبان را مشارق ساخته
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۱۸

براند جوی مجره زآب دیده فلك　　　دراشك او زستاره حباب مــی‌بینم
دیوان / ۶۰

کمال‌الدین اسماعیل نیز «انجم اشك» را باتوجه بـه ایــن تشبیه آورده است :

صبح پیری ز همه سوی سرت تیغ بزد
انجم اشك تو وقت‌است که غلطان گردد
دیوان / ۴۵

خواجوی‌کرمانی به جای اشك «عقد پروین» و «عقد ثریا » آورده‌است:

شبی بود قمراء واز قهر آن مه　　　نشسته مرا عقد پروین زمد مع
دیوان / ۶۵

هرشب ازمردمك دیدهٔ اختربارم　　　فلك سرزده را عقد ثریا مـرسوم
دیوان / ۷۶

سعدی شیرازی و به متابعت او حافظ «اشك چون پروین» و (اشك چــو پروین) را درغزل راه داده‌اند :

تا تو را دیدم‌که داری سینه‌ای چــون آفتــاب
آسمان حیران بماند از اشك چون پروین مــن
سعدی / کلیات ۷۵۳

یار من باش‌که اشك فلك و زینت دهــر
از مه روی تو واشك چو پرویــن منست
حافظ / غزل ۵۲

ودر این بیت سعدی نیز اشك به پروین مانند شده و گوشوار یادآور هلال ماه است بقرینهٔ همراهی آن با پروین :

از آن ساعت که دیدم گوشوارش ز چشمانم بیفشانده است پروین

کلیات / ۶۵۱

ومحتمل است که نوعی گوشواره را درنظر داشته وآنرا به پروین مانند کرده است بنابراین هم اشك خود وهم گوشوارهٔ معشوق را به پروین تشبیه کرده است .

**پروین وباران** ـ (پ) (رك : پروین وقطرهٔ باران)

**پروین وبازپیچ**[1] (ت)

پی مهد اطفال جاهت سزد که عقد ثریا شود بازپیچ

کمال‌الدین اسماعیل (رك : عقد ثریا)

**پروین وبدر** ـ (تن) (رك : ثریا وبدر)

**پروین وبنات‌النعش** ـ (تن) (رك : پروین ونظم) پروین نمودار جمعیت و بنات‌النعش نشانه پراکندگی است ونگه کردن هر کدام درباورهای عامیانه کهن سبب تأثیر آنها در زندگی شخصی واجتماعی میشده است .

متفرق بنات نعش از هم بهم اندر خزید نجم پرن

مسعود سعد (لعت‌نامه)

آنقوم که بودند پراکنده‌تر از نعش

گشتند فراهم زسخای توچو پروین

سنایی (لغت‌نامه)

رای او چون درانتظام شود دختر نعش را کند پروین

انوری / ۱۷۰

شدند جمله پراکنده چون بنات النعش

جماعتی که چو پروین بدند پیش تو باز

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۸۸

---

۱ـ بازپیچ : مهره‌هائی بودکه بربالای سر طفل در گهواره می‌آویخته‌اند (برهان) عقد ثریا نشود بازپیچ (فرهنگ رشیدی بنقل از رشیدی قمی) .

**پروین و پروانه** - (ت) فردوسی در وصف آسمان وشب گفته است :

ستاره چو گل گشت وگردون چو داغ
چو پروانه پروین و مه چون چراغ
(لغت‌نامه)

**پروین و تذرو** - (ت) (رك : پروین ومرغ - مرغ ثریا)

صبح را بنگر پس پروین بدان ماند درست
کز پس سیمین تذروی بسدین عنقاستی
ناصرخسرو / ۴۳۹

**پروین و تسبیح** - (ت) (سبحه)[1]

درمیان تشبیهات گوناگون اشیاء زمینی وانسانی به پروین ، تشبیه تسبیح به پروین نیز دیده می‌شود ومیتوان احتمال دادکه‌خاقانی‌نخستین‌بار به این‌شباهت توجه داشته است :

۱- بشکند از قدح مه تن گردون زنهار
که بدست همه تسبیح ثریا بستند
خاقانی / ۱۰۰

۲- گوش چون صومعهٔ پیر ششم چرخ کز او
بانگ شش دانهٔ تسبیح ثریا شنوند
خاقانی / ۱۰۲

۳- ور ملك باشم بر آن عیسی نفس
سبحه پروین نشان خواهم فشاند
خاقانی / ۱۰۷

۴- تقطیع او وازرق گردون زیك شمار
تسبیح او وعقدثریا ز یك نظام
خاقانی / ۳۰۳

---

۱- درباره کلمه تسبیح باسبحه ، رجوع بایدکرد به مقالهٔ مرحوم علامه قزوینی در مجله یادگار، سال دوم‌شمارهٔ پنجم وشمارهٔ هفتم درهمان سال دربحث‌ما وخوانندگان .

(تقطیع به معنی جامه دوختن و پسندیدن آن و آراستن است)

**پروین تکمه** ـ (ت)

اطلس چرخی گـردون همچو قد قد راوست
خیـط درزش آفتـاب و دکمـهٔ جیبش پـرن

نظام قاری (لغت‌نامه)

**پروین وجوزا** ـ (تن) (رك : جوزا کنار ، پروین وهقعه)

**پروین وخورشید** (وناهید و دو پیکر) ـ (تن)

تاچو خورشید نتابـد ناهیـد چون دو پیکر نبود نجم پرن

فرخی (لغت‌نامه)

**پروین وخورشید** (وماه) ـ (تن)

ای گوهر ازصفای تودریا گریسته برماهت آفتاب و ثریـا گـریسته

خاقانی (لغت‌نامه)

**پروین وخوشه** ـ (ت) (خوشهٔ وپروین)

ازبهر چنین مژده‌کم ازقدر تو باشد
کز چرخ نثار توکند خوشهٔ پروین

جمال‌الدین اصفهانی / ۳۷۰

**پروین وخوشه** (خوشه انگور وخوشه عنب) ـ (تن)

ها ثریـا نه خـوشهٔ عنب است دست برکن ز خوشه می بفشار

خاقانی / ۲۰۱

اگرنه برج ثور وشاخ انگور دو موجودند ازیك مایه صادر
چرا پس خوشهٔ‌انگور وپروین یکی صورت‌پذیرفت‌ازمصور؟

خاقانی / ۲۰۲

ثنا می‌کنم ایزد پاك را ثریا ده تـارم تـاك را

ظهوری (لغت‌نامه)

**پروین وخوشه** (خوشهٔ رطب وخوشهٔ نخل) ـ (ت)

خوش خوش بروی ساقیان دیدند خندان صبح را
گویـی بعـود سوختـه شستند دنـدان صبـح را

یا نخل‌بندی کرد شب باخوشهٔ پروین رطب
کان صنعت‌نغزای‌عجب کردست‌خندان‌صبح‌را

خاقانی / ۴۶۲

**پروین وخوی** - (ت) (خوی ، قطرات‌عرق برگونه‌وصورت است):

دل و جانم فدای آن رخ پرخوی‌که پنداری
قران‌کرده است خورشید جهان‌افروزباپروین

جامی / دیوان ۲۱۵

**پروین و در** - (ت) وهفت درر و در فشانده شده از دامن برزمین :

بجای نعل ، ماهی بسته برپـای بجای در ، پروین بسته دربش[1]

اسدی (لغت فرس)

ز تیغ کوه بتابید نیمه شب پروین چنانکه در قدح لاجورد هفت درر

انوری / ۲۱۴

رای او دامـن ار بیفشانـد برتوان چیدن از زمین پروین

انوری / ۳۷۷

**پروین و دستهٔ تیر** - (ت)

ثریـا چنـان دستهٔ تیـر بستـه که پیکانها پیش و پنهانش نبلی

منوچهری / ۱۴۲

**پروین ودندان** - مناسبت دندانهای سپید زیبا با ستارگان آسمان ، به ویژه پروین، از دیرباز درنظم فارسی‌راه داشته است. رودکی در وصف‌دندانهای خود می‌گوید :

مرا بسود وفرو ریخت هرچه دندان بود
نبود دنـدان لابـل چراغ تابـان بـود
سپید سیم رده بود و درو مرجان بـود
ستارهٔ سحری بود و قطره باران بـود[2]

---

۱- بش : موی پشت‌کردن اسب (لغت فرس) .

۲- تاریخ ادبیات دکتر شفق (رودکی) .

درتشبیه دندان به سهیل معزی گوید :

ولایت یمن اقطاع اوست مگر که درعقیق یمن دارداو سهیل یمن

دیوان / ۶۱۰

کمال‌الدین اسماعیل درتشبیه دندان به ستاره گفته است :

ز خنده زان چو ستاره سپید دندان است

که زردکرد دهان را به زعفران نرگس

دیوان / ۵۹

ازهمام تبریزی درین باب :

بخند اگرچه‌زخندیدنت‌همی‌دانم

که آفتاب به‌روزم ستاره بنماید

(انیس‌العشاق)[1]

درتشبیه مجموعه پروین به دندان فیروز مشرقی‌گوید :

بخط وآن لب و دندانش بنگر که همواره مرا دارند در تاب

یکی‌همچون‌پرن‌براوج خورشید یکی چون شایور درگرد مهتاب

اسدی (لغت فرس)

امیرمعزی وسنایی درکثرت تشبیه دندان به پروین بردیگران بیشی‌جسته‌اند معزی گوید :

۱ـ ازآن دندان چون پروین مرا شد دیده چون پروین

وز آن رخسار چون نسرین مرا شد دیده چون نسرین

معزی / ۵۶۹

۲ـ تراست پروین زیر دو دانهٔ یاقوت

مراست دیده یاقوت بار چون‌پروین

معزی / ۶۱۸

۳ـ چون ز شرم وخویشتن داری نهد برهم دولب

از عقیق و لعل گویی قفل بر پروین زند

معزی / ۷۶۳

۱ـ نسخه خطی متعلق باین جانب (ا.م)

سنائی گوید :

۱ــ خود چو پروین که مه ومهر همی سجدهٔ عشق
سر دندان ترا از بن دندان آرند

دیوان / ۱۳۳

(ازبن دندان : یعنی از روی علاقه ومیل)

۲ــ می‌نمود از سر مستی وطرب هرساعت
سی و دو تابش پروین زسهیل وزقمر

دیوان / ۲۲۱

۳ــ پدید گشته دو جرم سهیل وسی پروین
میان دایره ماه و زیر جرم سهاش

دیوان / ۳۰۸

۴ــ هرچند شکوفه بود رخشان
چون دو لب‌دوست‌پرثریاست

دیوان / ۵۸۵

۵ــ مونس من ماه وپروینست هرشب تا به روز
زان رخ چون ماه وزان دندان چون‌پروین‌تو

دیوان / ۷۲۹

ازنظامی گنجوی درهمین باره :

چو عهد شاه را بشنید شیرین بخنده برگشاد ازماه پروین

خسروشیرین / ۳۸۰

جمال‌الدین اصفهانی گفته است :

پروین بنموده است باعدای تو دندان
تا در رخ احباب تو کرده است تبسم

(دندان نمودن ،کنایه از تهدید وابراز تنفراست)

کمال‌الدین اسماعیل گوید :

دو رسته در دندان چون ازلبت نماید
گویی مگر ثریا درماه‌کرده منزل

دیوان / ۵۷

انوری دهان را به مناسبت دندانهای سپید ومنظم برج ثریانام‌داده گوید:

آخر تو آسمان شکنی یا گهرشکن    از درج در وبرج ثریا چه خواستی

دیگری گفته است:

پروین چه عجب اگر پراکنده شود    از حقه و مهرهٔ لب و دندانت

(انیس‌العشاق)

**پروین و دیکپایه** - (= هقعه) ؛ (تن) (رك : پروین وهقعه)

**پروین و رسم نثار** - (تن)

خوانچه کرده چون مه ومرغان چو جوزا جفت جفت

زهره وار از لب ثریا بیکران افشانده‌اند

خاقانی / ۱۱۴

زهره غزلخوان آمده در زیر دستان آمده

چون زیردستان آمده برشه ثریا ریخته

خاقانی / ۳۸۹

نثار بمعنی پراکندن وبخشیدن و رسم نثار، رسمی‌بسیارکهن در دربارها وتاجگذاریها و عروسی‌ها وجشن‌ها وضیافت‌ها بوده است (رك : به مقاله : رسم نثار درمجله دانشکده ادبیات تبریز - بمناسبت سال‌کورش بوسیله اینجانب. سال ۲۳ شماره ۹۷–۱۰۰ ص ۲۸۹–۳۱۶) (ا-م) .

**پروین و رکاب** - (ت)

رخش تراز‌ین‌مه و رکاب ثریا است    طوقش ازاکلیل و از مجرة نشانست

جمال‌الدین اصفهانی / ۵۵

**پروین و روی آهو** - (ت)

روی آهو پیکر پروین نمودی بر زمین

وز هلال منخسف برپیکر پروین نشان

ازرقی هروی (لغت‌نامه)

**پروین و زهره** - (ومرغ وجوزا و دندان) (تن)

خوانچه کرده چون مه ومرغان چو جوزا جفت جفت

زهره وار از لب ثریا بیکران افشانده‌اند

خاقانی / ۱۱۴

**پروین وستام ولگام - (ت)**

سبز خنگ آسمان در زیر زین قدرتست
زان ز ماهش نعل کردند و زپروینش ستام
انوری / ۳۲۰

ای سواری‌کت سزدکو باشد از برقت براق
برسرش پروین لگام ومه رکاب و زهره زین
سنائی / دیوان ۵۲۵

**پروین وسگ - (کلب اکبر) (تن) (رك: پروین وطوق)**

**پروین وسهیل - (تن) (رك: سهیل وپروین)**

**پروین وشفترنگ[1] - (ت)**

باسماع چنگ باش ازچاشتگه تا آنزمان
برفلك پروین پدیدآیدچوسیمین‌شفترنگ
عسجدی / دیوان ۲۹

**پروین وشکوفه - (ت)**

جمع برآمد شکوفه چو پروین باز شود چون بنات نعش پریشان
عثمان مختاری (لغت‌نامه)

ازشکوفه چو ثریاست مرصع همه شاخ
ای مه چارده آخر به ثریا آیی
جمال‌الدین اصفهانی / ۸۶

لعلت چو شکوفه عقد پروین دارد روی تو چو لاله خط مشکین دارد
خاقانی / ۹۰۶ (رباعیات)

شاخ شکوفه‌است‌ثریا وزین نعره بلبل به ثریا رسید
کمال‌الدین اسماعیل / ۸)

**پروین و ریگ - (ت)**

---

۱- بروزن هفت رنگ نام میوه‌ایست سرخ (برهان) چیزی است مانند شفتالو وبیشتر سرخ وسفید بوده (ذیل برهان از دکتر معین‌بنقل‌ازفرهنگ‌اسدی) .

گرفتد برخاك تیره عکس رای روشنش
نیك‌تر تابد کمین‌ریگش هم ازنجم پرن
سنائی / دیوان ۳۷۱

**پروین وطوق** ـ (ت) طوق ثریا درشعر نظامی بگسردن صورت کلب اکبر (= سك بزرگ) دیده میشود :

گرنه سگی ، طوق ثریا مکش گونه خری ، بار مسیحا مکش
مخزن‌الاسرار ۱۲۷

**پروین وعطارد** ـ (تن)

ثریا درندیمی خاص گشته عطارد برفلك رقاص گشته
نظامی / خسروشیرین ۱۴۲

**پروین فرقدان** ـ (تن)

نعل سم دلدلش تاج سر فرقدین خاك ره فرقدش سرمهٔ چشم پرن
جامی / ۱۰۴

**پروین وقبضهٔ شمشیر** ـ (ت)

به شکل خدمتی از بهر قبضهٔ شمشیر فلك ز شکل ثریا همی دهد سیمش
کمال‌الدین اسماعیل / ۱۸۰

**پروین وقطره** ـ (ت)

پروین بجای قطره ببارد میغ گر میغ بگذرد زبر برزنش
ناصرخسرو / ۲۲۷

راست پروین‌وهفت‌قطره به‌شب برچکیـده بـه جامـهٔ خضـرا
مسعود سعد / ۱۹

**پروین وقطره باران** ـ (ت)

وآن قطرهٔ باران زبر سوسن‌کوهی
گویی‌که ثریاست برین گنبد دوار
منوچهری / ۳۷

پروین بجای قطره ببارد میغ گر میغ بگذرد زبر برزنش
ناصرخسرو / ۲۲۷

**پروین و کنیزان وغلامان ـ (ت)**

کنیزان وغلامان گرد خرگاه ثریا وار گرد خـرمن مـاه

نظامی (لغت‌نامه)

**پروین و گردن‌بند ـ (ت) (= عقد ثریا)**

ترکیب تشبیهی (عقد ثریا) و (عقد پروین) مانند (نطم ثریا) و (خـوشهٔ پروین) مورد توجه اکثر شاعران پارسی است:

دوش در گردن شب عقد ثریا دیدم
نوعروسان فلك را به تماشا دیـدم

ازرقی / دیوان ۵۵

شکوه عقد ثریا دهـد بگـردن شاخ خوید سدره خارا برد به قامت تل

اثیرالدین اخسیکتی / ۲۰۷

در برآورد سرو سیمین را بست برماه عقد پروین را

نظامی / هفت‌پیکر ۱۱۷

غزل گفتی ودر سفتی بیا وخوش بخوان حافظ
که برنظم تـو افشانـد فلـك عقـد ثریـا را

غزل / ۳

**پروین و گل ـ (ت)**

همه رودها همچو دریا شده به پالیز گل چون ثریا شده

فردوسی (لغت‌نامه)

**پروین و گلبن ـ (ت)**

برسپهرکوه پیکر هرسویی پرکنده بـود
لالهٔ شمشاد پـوش و گلبـن پرویـن نشان

ازرقی هروی (لغت‌نامه)

عاشقان در زیر گلبنهای پروین پاش بـاغ
از بنات النعش اندر شکل جوزایی شدند

سنائی / دیوان ۱۴۱

ساحت باغ کرد چون فردوس ساعد شاخ چون ثریا کرد[1]

جمال‌الدین اصفهانی / ۲۸

**پروین و گوشوار** - (ت) (رك : پروین واشك)

**پروین و گوهر** -

گر گوهر سخت همی باید از دین چراغ کن وز خرد میتین

آنگه به یقین بدان که برون آید از کوه تن به جای گهر پروین

ناصرخسرو / ۳۲۳

مکلل به گوهر قبایی پرند چو پروین بگوهر کشی ارجمند

نظامی / شرفنامه (لغت‌نامه)

**پروین ولؤلؤ** - (ت)

نگر پروین نماید برسواد شب که این خازن

بروی نطع مشگین ریخت مشتی لؤلؤ لالا

نظامی استرابادی (لغت‌نامه)

**پروین و ماه** - و پروین و دو ماه (تن)

بر مرکب تو به میخ پروین مه برسم مرکبانت محکم

انوری (لغت‌نامه)

جانم زدو حور در بهشت است کارم زدو ماه برثریاست

انوری (لغت‌نامه)

عروسی دید چون ماهی مهیا که باشد جای آن مه بر ثریا

نظامی (لغت‌نامه)

**پروین و مرغ** - (ت) (مرغ ثریا)

مرغ طرب نامه به پر باز بست هفت پر مرغ ثریا شکست

نظامی / مخزن‌الاسرار (لغت‌نامه)

(رك : پروین و تذرو)

**پروین و مریخ** - (تن)

---

۱ـ رك ، پروین و گل و نرگس ، پروین و نرگس .

می آتش وکف دود بین آن کف سیم اندود بین
مریخ خون آلود بین برسر ثریا داشته
خاقانی / ۳۹۶

**پروین ومریخ** - (و زحل وسهیل) (تن)
مریخ چو بازحل درآمیخت پروین سهیل‌سان برانداخت
خاقانی / ۴۶۹

**پروین ومسمار نعل** - (ت)
ازبرای سم یك رانش به هرسی روز چرخ
از مه نو نعل و مسمار از ثریا ساخته
مبارکشاه غزنوی (لغت‌نامه)

**پروین ومنیژه** - (وثریا ومنیژه) (ت)
ثریا چون منیژه بر سر چاه دو چشم من براوچون چشم‌بیژن
منوچهری / ۶۲

**پروین ونرگس** - (تن)
هست پروین چو دستهٔ نرگس همچون بنات نعش رنگینان
فیروز مشرقی (لغت فرس)
نرگس نگرکه هم از روی لون و شکل
ماه چهارده به ثریا همی کشد
جمال‌الدین اصفهانی / ۵۵
بعینه تاج نرگس عین ماه است که پروین گرد او شش می‌نماید
جمال‌الدین اصفهانی / ۴۶

**پروین ونسرین** -
مگر رشك است پروین را ونسرین را ز یکدیگر
که این برخاك پیدا شد چو آن برچرخ پنهان شد
امیرمعزی / ۱۶۹

**پروین ونظم** - (ت) (درمقابل نثر)، (نظم پروین) و (نظم ثریا)
مجموعه پروین، نمودار جمعیت وهمبستگی واتحاد است. بدین جهت درشعرگاهی بانظم درمقابل نثر همراه وبه آن مانند شده است‌ودراین مورد معمولا

بابنات النعش که یادآور پراکندگی وپریشانی است همراه آمده (رك: هفتورنگ)
خاقانی نزدیك به چهار بار این تشبیه وهمراهی را درشعر بکار بسته است:

۱ـ ز نظم ونثرش پروین و نعش خیزد واو
بهم نماید پروین و نعش در یك جا
دیوان / ۳۲

۲ـ درنعش وپرن زنند خنده
نظم تو ونثرت ای خداوند
دیوان / ۴۸

۳ـ نعش وپرن ساخته درنظم و نثر
ساخته دیباچهٔ کون و مکان
دیوان / ۲۴۵

۴ـ نثر تو نعش وثریا نظم توست
هدیه نعشی وثریایی فرست
دیوان / ۵۲۸

کمال‌الدین اسماعیل گوید :

جمع الفاظ ونظم مدحت تو آسمان کرده و ثریا نیز
دیوان / ۱۶۲

حافظ شیرازی دوبار درستایش شعر خویش ومانند بودن نظم خود به‌عقد یانظم ثریا گفته است :

۱ـ غزل گفتی ودر سفتی بیا وخوش بخوان حافظ
که برنظم تو افشاند فلك عقد ثریا را
غزل / ۳

۲ـ گردون چوکرد نظم ثریا بنام شاه
من نظم در چرا نکنم از که کمترم
غزل / ۳۲۹

**پروین ونعش ـ** (تن) (رك : پروین ونظم)

**پروین ونقطه‌های پشت پلنگ ـ** (ت)

آن زمانت گر درآن هیئت فلك بیند ، شود

نجم برروی فلك چون نقطه برپشت پلنگ

سنائی / دیوان ۵۵۲

**پروین وهقعه** - (منزل پنجم ماه) (تن) درشعر منوچهری :

چون‌سه سنگ دیکپایه ، هقعه ، برجوزا کنار

چون شرار دیکپایه پیش‌از او خیل پرن

(رك : هقعه ، دیکپایه)

**پروین ، (پرو) ویاقوت** - (ت)

خم طاق هریك چو پرتذرو ز بس رنگ‌یاقوت رخشان چوپرو

فردوسی (لغت فرس)

**پروینه** - اصطلاح‌فارسی کبیسه است‌نزدصبی‌هادرخوزستان. (رك:کبیسه)

**پریسپر** - (پ) نخستین ستاره برج حمل است (گاهشماری ۲۳۵ به‌نقل از دینکرت ترجمهٔ «نیبرگ» ص ۳۰) .

**پژ آسمان** - عرش ، گرزمان ، آسمان نهم ، فلك محدد جهات ( ؟ ) (فرنودسار)

**پس پرویز** - پس‌رونده پرویز (= تابع النجم ، تالی النجم، حاوی النجم) فارسی ستاره دبران ، منزل چهارم ماه ، چون بعداز پروین است (رك : دبران) چنانکه «پیش پرویز» ستاره بطین است منزل دوم ماه ، چون قبل‌از پروین است وپروین منزل سوم است (رك : بطین) .

**پس‌رونده پرویز** - (= دبران) (رك : پس پرویز)

**پشت راکع** - (ت)درترکیب‌وصفی: پشت راکع چرخ،خمیدگی‌آسمان:

بنساف قبلهٔ عالم بصلب قائم کوه

به پشت راکع چرخ وبسجدهٔ مهتاب ...

خاقانی / ۵۱

**پل** - (ك) پل آبگون[۱] پل آبگون آتشبار[۲] پل هفت طاق[۳] وصف بکنایه ازآسمان است .

۱ـ پل آبگون فلك بـاد رخنـه
که‌درجویش‌آب‌رضایی‌ندیدم
خاقانی / ۳۱۰

۲ـ رخش همت برون بیر چون صبح
زیـن پـل آبگـون آتشبـار
خاقانی / ۲۰۳

۳ـ این راه غول دار و پل هفت طـاق را
تا چار سوی هشت‌جنان چون گذاشتی؟
خاقانی / ۲-۵

**پلوتون ـ** Ploton (فر) ، دورتـرین سیاره منظومـه شمسی نسبت به خورشید است و درسال ۱۹۳۰ کشف شد . فاصلهٔ متوسط آن ازخـورشید ۵۸۶۶ میلیون کیلومتر ومدت زمان حرکت انتقالـی آن ۲۴/۵ سال است . جـرم آن در حدود جرم زمین وقطر آن تقریباً ۵۵۶۰ کیلومتر است و دمای سطحـی پلوتـون ۲۰۰ درجه صد بخشی است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**پله ـ** احتمالاً فارسی میزان است وبه معنی برج میزان ،که بفارسی‌ترازو هم گفته‌اند (= ترازوك ـ میزان) ویا تصور دیگری ازبرج میزان است ، بقرینهٔ اسامی دیگر بروج درین بیت منسوب به خواجه نصیر طوسی، درطبـایع بروج :

طبع جوزا و دلـو و پلـه ، هـوا     وآن خرچنگ وحوت وعقرب، ماء

یعنی : جوزا و دلو وپله (میزان) دارای طبع هوایی وخرچنگ (سرطان) وحوت وعقرب دارای طبع آب‌می‌باشد چون میزان درمثلثهٔ هـوایـی است (رك : طبایع بروج ومثلث هوایی) .

**پنجاهه ـ** خمسین هم گفته‌اند ، مدت اعتکاف و عبـادت و روزه داشتن عیسویان است شبیه چلهٔ مسلمانان .

پس‌از چندین چله‌درعهدسی‌سال     شوم پنجاهـه گیـرم آشـکارا
خاقانی / ۲۱

به خمسین وبه دنح و لیلة الفطر     بعیـد الهیکـل وصوم العـذرا
خاقانی / ۲۱

مراد از دنح که درین بیت ظاهراً بغلط ذبح آمده (دیوان خاقانی مصحح

عبدالرسولی ص ۲۱). ششم کانون اول و از ایام مشهور عیسویان است درین روز یحیی ذکریا عیسی را به آب نهر اردن شست و بعضی گویند مریم اورا بدان آب تعمید داد و روایات مختلف درین باره آمده است و لیلة الفطر شب عید فطر بعد از صوم ایلیاد وصوم شلیخین وصوم العذرا است (رك : صوم ایلیاد و صوم شلیخین و صوم العذرا) وعیدالهیکل درآمدن عیسی به هیکل است . (رك : عیدالهیکل)

**پنج پا** ـ برج سرطان است ، درشعر سنایی ، بقرینهٔ صفت «دو روی» چون در منسوبات بروج، صفت دو رویی را به‌سرطان نسبت داده‌اند . (رك : سرطان)

ازفلك زان سنان کوه افکن     پنج پای دو روی را برکن

دیوان / ۵۹۱

اما سرطان (خرچنگ) را هشت پای است‌ونام «پنج پا» برای‌برج‌سرطان احتمالا نامی عامیانه وبا توجه بوضع ستارگان پای این صورت عنوان شده‌است.

**پنج درپنج** ـ نام طلسمی بوده ازنقره وآنرا پنج هم‌میگفته‌اند . «چون زهره دربیست وهفت درجهٔ میزان باشد ۵ در ۵ برنقره نقش کنند وباخود دارند محبوب خلایق شوند» (نفائس‌الفنون)

**پنجك** ـ پنجه یا پنجهٔ دزدیده درکبیسه ، خمسهٔ مسترقه (رك : کبیسه و پنجهٔ‌دزدیده)

**پنجم حصار** ـ (ك) (= حصار پنجم) فلك پنجم ، فلك مریخ (رك : خسرو چهارم سریر)

**پنجم حصن** ـ (ك) حصن پنجم ، قلعه پنجم ، حصار پنجم ، فلك پنجم، فلك مریخ .

ز سهم زخمش مریخ داز پنجم حصن
بجای قطره خون مغز استخوان بجهد

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۱۳

**پنجم رواق** ـ (ك) فلك مریخ (رشیدی)

**پنجه** ـ (= پنجك)

**پنجۀ دزدیده** ـ (= پنجك ، خمسۀ مسترقه) و(پنجۀ کبیسه) و(کبیسه) وایام مسترقه وایام المختاره، پنجۀفضل‌السنه ، پنجۀ کبیسه، فروردگان، فروردجان، اندرگاه، اندرگاهان، وپنج روز است ازآخر آبان ماه بنامهای : اهنوذ ، آسود ، اسفندمذ ، خشت ، هشتویش واین پنج روز را از دوازده ماه نشمرند .

**پنجۀ کبیسه** ـ (= پنجۀ دزدیده)

**پنطیقستی** ـ یا بنطیقستی یا بنتی‌گستی ، روز یکشنبه ده روز گذشته از «سلاق» دریـن روز بـاعتقـاد عیسویـان ، عیسی چنـانکـه وعده‌دا ده بـود روح القدس را به‌کمك حواریون فرستاد وایشان بکمك او زبان مردم ولایاتی‌که برای دعوت به دین مسیح بدانها میرفته‌اند آموختند. (شرح بیست باب ـ بـاب پانزدهـم) ابوریحان گوید روز یکشنبه است پنجاهم از روز فطر واین نام رومی است وز پنجاه (ا) مشتق است . (التفهیم / ۴۵۰)

**پنگان وپنگانی چرخ** ـ کنایه ازآسمان است (فرهنگ‌جدید)

**پیاله** ـ صورت باطیه است (رك : باطیه)

**پیران فلك** ـ (ك) درتحفةالعراقین خاقانی خطاب به خورشید :

ازسهم تو دیده بود حیران　　پیران فلـك بـام صبیـان

کنایه ازسیارات است .

**پیر خسیس** ـ (ك) Saturne زحل

**پیر ششم چرخ** ـ (ك)Jupiter مشتری (فرهنگ‌جدیدفارسی‌وفرانسه)

**پیشانی شیر** ـ جبهه ، منزل دهم ماه است ، طبق نجوم احکامی (رك : جبهه)

**پیش پرویز** ـ نام ستاره‌ایست ازستارگان تیز روش وآب چهـره در نجوم پهلوی بندهشن (۸ـ۳۰ و ۶ـ۷۲) ونام بطین منزل دوم ماه است . درنجوم احکامی وقبل‌از پروین می‌باشد وبه همین جهت آنرا پیش‌پرویز گفته‌اند چون‌پرویز نام دیگر پروین است (رك : بطین) .

**پیشگاه دوم** ـ (ك) فلك دوم ، فلك عطارد

خدیو عرصۀ دیـوان پیشگـاه دوم

محاسبی سره دیدم غنی بعقل و ذکاء

عبید زاکانی/۱

**پیشوای ستارگان** - (کخ)

آمد ازحوت برنهاده ثقل　　پیشوای ستارگان بحمل

ابوالفرج رونی

پیشوای ستارگان خورشید　　از افق سر برون نکرده هنوز

بهار

**پیک رایگان** - وپیک‌رایگانی، کنایه ازماه است در شعر خاقانی خطاب بخورشید :

هرماه به پیك رایگانی　　خلعت بدهی و واستانی

تحفةالعراقین / ۱۶

(مراد ازخلعت دادن ، استنباط نور ماه ازخورشید است)

**پیك صحرای اول** - (کم)

پیك این صحرای اول با جلاجلهای نور

گرد ملکت با طریق پاسبانی آمده است

سید حسن غزنوی / ۱۰

**پیوستگی** - به معنی نسبت است . درنجوم احکامی‌ومنسوبات‌کواکب، پیوستگی ونسبت با اختران از اصول نجوم احکامی وحشوی است .

مولانا جلال‌الدین بلخی‌گوید :

هرکه را با اختری پیوستگیست　　مرو را با اختر خود هم یکیست

از دمش گر زهره باشد درتعب　　میل کلی دارد و عشق و طرب

ور بود مریخی خون ریز خو　　جنگ وبهتان وخصومت جوید او

(دفتر اول ص ۲۰ سطر ۱)

ونیز بمعنی اتصال دوکوکب ودر مقابل انصراف است .

**پیوسته** - (= اتصال)

**پیوسته به پهنا** - (= اتصال عرضی)

**پیوسته به درازا** - (= اتصال طولی)

**پیوند** ـ اتصال دو کوکب است، درمقابل انصراف(التفهیم / ۴۷۹ ، ۴۸۰ ، ۴۹۰)

**پیوند شکافتن** ـ (= انتکاث ، انتکاث نظر واتصال) (التفهیم/۴۹۴)

**پیوند طول** ـ (= اتصال طولی)

**پیوند عرض** ـ (= اتصال عرضی)

# ت

**(ت — ۴۰۰)**

«ت» در دسته‌بندی ستارگان‌ازجهت‌اندازهٔ روشنی آنها «قدر» بجای «T» (تو) بکار میرود.

**تابخانه** ـ (کا)

بتابخانه که در روی نشسته‌انـد انجـم

بیارنامه که در سر گرفته‌اند اشجار ...

کمال‌الدین اسماعیل / ۷۳

**تابستان** ـ (از ریشهٔ تاب + ستان) به معنی‌گرمگاه، فصل دوم ازسال شمسی‌که خورشید دربروج: سرطان، اسد، سنبله، مطابـق با تیر، مـرداد، شهریور است.

**تابستان بزرگ** ـ نیمسال شمسی درگاهشماری قدیم ایران‌که شامـل ماههای: فروردین، اردیبهشت، خرداد، تیر، مرداد، شهریور، میشده درمقابل زمستان بزرگ.

**تابستانی** ـ (= صیفی)

**تابستانگاه** ـ فصل تابستان (مقدمهٔ التفهیم / قمو)

**تابش** ـ L'écla astoral (فر)، اسم مصدر از «تاب» و «تاو» به‌معنی روشنی وفروغ اختری است.

**تابشمند** ـ (پ) صفت ماه است درنجوم پهلوی بهنگام بدر ـ واژه نـامه (بندهشن ۱۱–۱۶۵)

**تابع** ـ Satilite (فر)، ستارهٔ تابع بزرگتر ازخود، کـه متغیر است، قمر، ستاره مزدوج. (رك: توابع)

**تابع** ـ دبران، ستاره بزرگ برج ثور «عین الثور» کـه همراه با ستاره

پروین «النجم»است دربرج ثور، واورا «تابع النجم» و«تالی النجم»و«پس پرویز» هم گفته‌اند .

**تابهٔ زر** ـ (کخ) (آنندراج)

**تاج الجوزا** ـ نه ستاره‌اند برآستین‌صورت‌جوزا (جبار) ذوائب‌الجوزاء هم گفته‌اند . (رك : جبار)

**تاج فلك** ـ (ك) صورت اکلیل است :

بانوی تاجدار مرا طوق دارکـرد    طوق مرا چو تاج فلك آشکارکرد

خاقانی / ۱۵۲

**تاریخ** ـ تقویم ، (رك : تاریخ شناس ، منجم)

**تاریخ جلالی** ـ تاریخ ملکی ، تاریخ ملکشاهی ، تاریخ فارسی جدید هم گفته‌اند ونیز تقویم جلالی ،که به امر سلطان جلال‌الدین ملکشاه سلجوقـی و خواجه نظام‌الملك وزیر او وبهمت گروهی ازعالمان زمان ایشان‌مانند حکیم‌عمر خیامی نیشابوری وامام ابوالمظفر اسفزاری وخواجه‌عبدالرحمن خازنی‌ومیمون‌بن غیب واسطی ومحمدبن احمد معمودی بیهقی در روز جمعه دهم ماه رمضان ۴۷۱ هجری قمری مبدأ آن گذارده شد .

ماه‌جلالی درشعر سعدی ، درمقدمه گلستان،منسوب‌بهمین‌تاریخ‌جلالی‌است:

اول اردیبهشت مـاه جـلالـی    بلبل گوینده برمنابر قضبان ...

**تاریخ شناس** ـ منجم ، خاقانی گوید :

تقویم‌که شد محل شکسته    فرسوده و گـرد بـرنشسته

از وی عملی دگـر نیایـد    تاریـخ‌شناس را نشانـد

تحفة‌العراقین / ۲۱۳

**تاریخ ملکی** ـ (= تاریخ جلالی)

**تاریخ یزدگردی** ـ تقویم یزدگردی (رك : تقویم) درمیان منجمـان عربی زبان اسلامی نیز معروف بوده وآغاز آن روز شانزدهم ماه ژوئن سال۶۳۲ میلادی مطابق باروز بیست ویکم ربیع اول سال ۱۱ هجری قمری است (تاریـخ نجوم اسلامی / ۲۳۰) .

**تاریك و روشن** ـ (= مظلمه ونیره)

**تالی‌النجم** ـ نام دیگر ستاره دبران است . (رك : دبران)

**تأنیث وتذکیر درکواکب** ـ (رك : خورشید مؤنث)

**تبریك** ـ از برکت، ازاعیادجهودان، و روز بعداز عرابا وروزبیست‌ودوم ازماه تشری ایشان است . (رك : عرابا)

**تتق مینا** ـ (کا) مینا تتق

از پی نظارهٔ خیل تــو زیــن مینا تتق
روشنان بربام سقف هفت طارم آمدنــد
کمال‌الدین اسماعیل / ۸۵

**تتق نیلی** ـ (کا) (آنندراج)

**تثلیث** ـ Trinité (فر) ، قرار گرفتن ماه است در جائیکه فـاصلهٔ آن تاخورشید یك سوم فلك (۱۲۰) درجه می‌باشد (مفاتیح‌العلوم / ۱۳۴) تثلیث از جمله نظرهای کواکب است (رك : نظر)

**تثلیث زحل** ـ (رك : تثلیث) درنظرات زحل واحکام آن آمده است :

با زحل گــر نظر بــود تسدس کار بند این حدیث بـی‌تلبیس :
دیدن پیر و خــواجه و دهقــان نیــك دان و عمارتــی بستــان
ور به‌تثلیث میکـــنند نظـــر باشد این وقت نیك صید وسفر
نظری برتــر از مقابــل نیست که از او جز بدی‌بحاصل‌نیست
(حاشیه برشرح بیست باب)

**تثلیث عطارد** ـ (رك : قران عطارد باماه) وتثلیث

**تثلیث ماه** ـ (رك : قران ماه و زهره ومقابلهٔ ماه ومشتری) وتثلیث

**تثلیث مریخ** ـ (رك : قران مریخ وماه) وتثلیث

**تجابی** ـ ستاره‌ای برپای یکی ازتوامین (جوزا) (رك: جوزا)

**تحت** ـ درتقویمها علامت و رقم اتصال قمر است درحالت تحت‌الشعاع

**تحت الشعاع** ـ Eclipsé (فر) ، ازجمله حالات قمر است . وآن وقتی است‌که میان تقویم ماه وتقویم آفتاب دوازده درجه مانده باشد . تحت‌الشعاع را مبداء محاق هم گفته‌اند وعلامت آن درتقویمها (تع) است حالت پیش‌از احتراق یا بعد از احتراق سیــاره را در مقارنــه با خــورشید را تحت الشعاع گفته‌انــد (مفاتیح العلوم ص ۱۳۰) ، تحت الشعاع درنجوم پهلوی «زیر فره» آمده به آن رجوع شود.

گردون وهفت اجرام او تحت الشعاع نام او
فوق الصفه ز اکرام او دین مجد والا داشته
خاقانی / ۳۹۹

آفتاب مدحی ومن چون عطارد گاه مدح
زان همی خواهم که پیوسته بوم تحت الشعاع
جمال الدین اصفهانی / ۲۰۹

منم عطارد تحت الشعاع وخاطر من
همیشه محترق و راجع ازغم وتیمار
کمال الدین اسماعیل / ۷۵

**تحفهٔ حصار پنجم** ـ (ك) مریخ است. (رك : خسروچهارم سریر)

**تحویل** ـ ج : تحاویل Translation(فر) ، آنرا حلول نیزگویند . و مراد ازآن انتقال نقطه ایست ازآخرین برجی به اول برج دیگر و برخلاف آنرا عکس یعنی عکس تحویل گویند . این نقطه‌ها ممکن است مرکز یکی ازسیارات یاعقدتین ماه (عقده راس وعقده ذنب) یانقطهٔاوج‌یاجوزهرات خمسهٔ متحیره باشند. تحویل سیاره‌ای را ازبرجی به برج دیگر هم انتقال یاتحویل گفته‌اند . تحویل سال یاتحویل آفتاب ازحوت به حمل ازهمان نوع است که آنرا سال نجومی وسال اعتدالی گویند . براثر حرکت آفتاب درمنطقة البروج سال‌مولدها وسال‌عرفی (۳۶۵ روز) نیز پیدا می‌شود . (رك : انتقال)

ابوریحان درتعریف تحویل سال گوید : «سال آن مدت است که آفتاب برو یکبار همه فلك بروج‌را بگردد وبدانجای‌باز آید کجا(که) باول‌بود.وسال‌عالم بحسب احکامیان از رسیدن آفتاب به سر حمل وسال مولدها از رسیدنش‌بدانجای است‌کجا (که)باصل‌مولد بودبوقت‌زادن‌واین‌وقتها بباید دانستن تا طالع آن‌بیرون آید وآن طالع تحویل آن‌سال باشد» . (التفهیم / ۲۰۷)

تا کند آسمان همی حرکت تا کند اختران همی تحویل
حاسدت ز آسمان مباد عزیز تابعت زاختران مباد ذلیل
انوری / ۱۳۳

«تحویل» بمعنی خلق وآفرینش هم آمده . دریں معنی ، در شعر خاقانی با «تقویم» همراه است :

ندیدی آفتاب جان دراسطرلاب اندیشه
نخواندی احسن التقویم درتحویل انسانی
خاقانی / ۴۲۳

**تحویل سال** ـ (رك : تحویل)

تو آفتابی وتحویل فرخ تسو نمود
از اعتدال هـوای چهار فصل اثیر
کمال‌الدین اسماعیل / ۸۰

رسم تحویل نشایدکـه چنین فرمایند
بعد عمری بسوی خانه به از آن بایـد
کمال‌الدین اسماعیل / ۲۰۰

**تحویل سال مولد** ـ (رك : تحویل)

**تخت**[۱] ـ تخته ولوح نجومی (رك : تخته) تخت محاسب هم گفته‌اند. (رك : تخته)

**تخت جوزا** ـ کرسی الجوزاء المقدم ، تخت جبار ، سه ستاره از صورت نهر وارنب بایك ستاره ازصورت جبار یاجوزا ، که به شکل تخت چهار گوشه است .

**تخت سماك** ـ (= خبا ، خیمه عربیان) ازستارگان صورت غراب .

**تخت حاسبان** ـ (= تخت حاسب) (رك : تخته)

**تخت محاسب** ـ (= تخته ، تخت حاسب) تخت حاسبان

**تخته** ـ تختهٔ خاك ولوح نجومی ، ازچوب یافلزکه محاسبات فلکی و زیجی بوسیله قلمی مخصوص که میل نام داشته برروی آن‌انجام‌میگرفته «یعقوب اسحق تختهٔ خاك خواست و برخاست وارتفاع گرفت وطالع درست کرد وزایچه برروی تختهٔ خاك برکشید وکواکب‌را تقویم کرد». (چهارمقاله عروضی‌ص ۸۸)

براین لوح گاهی خاك نرم یاغبار می‌پاشیده‌اند تانوشتن‌خطوط‌ومحاسبات ونیز محو آنها آسان گردد . این لوح با نامهای تخت وتختهٔ هیکل رقومی ،

---

۱ـ تخت محاسب (رك : تخته)

تخته خاك ، تخت محاسب ، تخت حاسبان واحتمالا تخته صدق و گاهی همراه میل ومیل زرکه همان قلم مخصوص است، درشعرفارسی‌دیده می‌شود. درمحاسبات معمولی و دولتی نیز این تخته ومیل بکار می‌رفته .

تخت ومیلش نهاده پیش به مهر
در وی آموخت رازهای سپهر

نظامی / هفت‌پیکر ۶۶

در تختهٔ هیکل رقومی خواندم همه نسخهٔ نجومی

نظامی / لیلی ومجنون ۱۹

فکند از هیئت نه حرف افلاك رقوم هندسه برتختهٔ خاك

نظامی / خسروشیرین / ۱۹۸

در تب ربع اوفتد سبع شداد از نهیب
تخت محاسب شود قبهٔ چرخ از غبار

خاقانی / ۱۹۸

ز خاك پای مردان‌کن چو تخت حاسبان تاجت
و گر تاج زرت بخشند سردر دزد و نستانش

خاقانی / ۲۱۸

ای رفته آفتاب شما درکسوف خاك
چون تختهٔ محاسب ازآن خاك برسر یند

خاقانی / ۵۴۳

همه جاسوس نجم افلاکند همه بامیل وتختهٔ خاکند

سنائی / حدیقه ۶۹۷

برتختهٔ صدق بودی آحاد زان اول اولیات جویم

خاقانی / ۳۰۹

میل زر برتختهٔ خاك ازپی آن میسزنند
تا که سال‌وماه را روشن بودباری‌حساب

کمال‌الدین اصفهانی / ۵۴

برتخته‌ای‌که بیع وشری اختران‌کنند
اقبال بد سگال تو در مسن یزید بار

ابو الفرج رونی / ۳۷

**تختهٔ خاك** ـ تختهٔ نجومی (رك : تخته)

**تختهٔ صدق** ـ تختهٔ نجومی (رك : تخته)

**تخته ومیل** ـ (رك : تخته)

**تختهٔ هیکل رقومی** ـ (رك : تخته)

**تدبیر** ـ Expédient (فر) ، دراصطلاح نجوم‌احکامی مربوط به‌اتصال است . (رك : دهندهٔ تدبیر)

**تدویر** ـ Rondir (فر) ، به معنی دور زدن است ، ودراصطلاح فلك تدویر گویند . درنجوم قدیم برای هرسیاره فلکی دیگر بغیراز فلکی که مرکز آن زمین بوده است فرض کرده‌اند بنام فلك تدویر که کوچکتر ومرکز آن خارج از مرکز زمین بوده است چنانکه ابوریحان گوید :

«فلك تدویر فلکی است خرد وگرد برگرد زمین‌نیست، همچون فلك اوج ولیکن زمین ازمیان آن بیرون وستاره برمحیط آن حرکت کند ...»[1]

حرکت تدویر گاهی برخلاف حرکت توالی کوکب است بگـرد زمین . باین حرکت رجوع یاتراجع هم گفته‌اند : (رك : رجوع)

تاج تو تدویر چرخ ، تخت تو تربیـع عرش
در تو به تثلیـث ذات صولت و عدل و حکـم

خاقانی / ۲۶۷

گر نمی‌بینی تو تدویـر قـدر　　در عناصر جوشش وگردش‌نگر

مثنوی / دفتر ششم ۴

**تراجع** ـ Retour (فر) ، حرکت کوکب برخلاف‌حرکت توالی‌است. حرکت توالی ازمشرق به مغرب وحرکت تراجع ازمغرب به مشرق است وآنرا حرکت تدویر گفته‌اند . (رك : رجوع ، تدویر)

**ترازو** ـ برج میزان‌است(رك : میزان). ترازو[1] ترازوی چرخ[2] ترازوی فلك[3] وترازوی بادسنج[4] کنایه ازبرج میزان است :

۱ـ　چون زر سرخ سپهر سوی ترازو رسید
راست برابر بـداشت کفهٔ لیل ونهـار

خاقانی / دیوان ۱۸۵

---

۱ـ رجوع شود به فلك تدویر وقول خوارزمی درهمین مورد .

کنون که خور بتر ازو رسید و آمد تیر
شدند راست شب و روز چون ترازو و تیر
مختار غزنوی (فرهنگ رشیدی)

۲ـ در ترازوی چرخ خیری نه
جز مراد لئام و غبن کرام
انوری / ۱۵۳

۳ـ بخت برزهای انجم در ترازی فلک
نقش نام اخستان کامران انگیخته
خاقانی / ۵۴۶

۴ـ (رك : ترازی بادسنج)

**ترازو** ـ نام عامیانه نسر طائر است . (رك : عقاب)

**ترازوك** ـ (پ) برج میزان درنجوم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۹ـ۵۱ و ۲ـ۵۶ و ۱۲ـ۲۵)

**ترازوی بادسنج** ـ برج میزان ، برج باد و برج بادی هم گفته‌اند . (رك : برج بادی) درنجوم احکامی قران سیارات در برج میزان نشانهٔ وقوع طوفان باد است نظیر قران بادی ۵۸۲ در زمان انوری که هرگز روی نداد(رك : قران) .

رو که ناید نصیب گنج ترا از ترازوی بادسنج ترا
سنائی / حدیقه ۴۳۵

**ترازوی چرخ** ـ (ك) برج میزان (رك : ترازو ش ۲)

**ترازوی زر** ـ (کخ) (آنندراج)

**تربیع** ـ Quartier (فر) ، قرار گرفتن ماه است درمحلی که فاصله آن تاخورشید یك چهارم فلك (۹۰ درجه) باشد (مفاتیح العلوم ۱۳۴) . و حالت نیمه دشمنی است میان دو برج یا دو سیاره (رك : نیم دشمنی) .

بروجی که باهم حالت تربیع دارند عبارتند از : حمل باسرطان وسرطان بامیزان ومیزان باجدی وجدی باحمل وثور بااسد واسد باعقرب وعقرب بادلو ودلو باثور وجوزا باسنبله وسنبله باقوس وقوس باحوت وحوت باجوزا .

**تربیع اول** ـ (= تربیع نخستین)

**تربیع ایسر** ـ (= تربیع چپ)

**تربیع ایمن** ـ (= تربیع راست)

**تربیع چپ** ـ ازنظرات کواکب واز مراحل بعداز اجتماع یا اتصال است . بعداز مجامعه (اجتماع) ومقابله وتربیع راست وقبل‌ازتثلیث است .

**تربیع دوم** ـ تربیع ثانی، موقعیست که تاریکی و روشنایی درشکل ماه یك اندازه باشد .

**تربیع نخستین** ـ (= تربیع اول) موقعی است که روشنی ماه باندازه یك چهارم دایره قوس آن باشد.

**ترجیع** ـ Refrain (فر) ، رجوع یا تراجع یاحرکت تدویری کوکب است . (رك : رجوع)

**ترح** ـ (رك : فرح وترح)

**ترفع** ـ Elévation (فر) ، اوج است در مقابل زوال (رك : زوال) در نجوم پهلوی «بالست» بمعنی اوج است (رك : بالست) .

خورشید کز ترفع دنبال قطب دارد
چون راستی نبیند کج سر کند زوالش
خاقانی / ۲۳۵

**ترك** ـ (ك) ترك ازعرائس شعر فارسی است .

ترکان‌چرخ کنایه‌ازستارگان[۱] وترك‌حصاری کنایه‌ازخورشید[۲] ترك‌خنجر کش[۳] وترك سنان‌گذار[۴] کنایه ازمریخ وترك فلك[۵] کنایه ازماه و ترك نیمروز[۶] کنایه از خورشید است وهمچنین ترك زردکلاه[۷] .

۱ـ شب که ترکان چرخ کوچ کنند
کاروان حیات بر حذر است
خاقانی / ۶۷

۲ـ چو ترك حصاری زکار اوفتاد
عروس جهان درحصار اوفتاد
نظامی / شرفنامه ۳۶۹

۳ـ ترك خنجر کش که برپنجم فلك خنجر کشید
روز کین از لشکرت خنجر گذاری بیش نیست
خواجو / ۱۷۰

۴ـ آنندراج)

۵ـ بیا که ترک فلک خوان روز غارت کرد
هلال عید بدور قدح اشارت کرد
حافظ / غزل ۱۳۱

۶ـ آنندراج)

۷ـ بداد چرخ به‌هندو قبای مروارید
که تاجمال بپوشید ترک زردکلاه
بدرالدین چاچی (مترادفات واصطلاحات)

**ترکش افلاك** ـ وصف بکنایه ازآسمان است که تیردان و جایگاه ستارگان می‌باشد .

ای ترا ترکش افلاك مطیع وی ترا خواجهٔ اجرام غلام
انوری / ۱۵۵

**ترلار** ـ (د) برج میزان است ، همراه با «کازام» بمعنی«کژدم» (برج عقرب) درشعر ادیب فراهانی :

هم ترازو است بیگمان ترلار باز کازام کژدم است هژیر
دیوان / ۷۴۳

**ترنج** ـ (ك) ترنج زر[1] ترنج زرین (زرین ترنج)[2] ترنج طلا[3] ترنج مهرگان[4] کنایه ازخورشید است .

۱ـ (آنندراج)

۲ـ چون سیب نخل بند بریزد بسوك تو
زرین ترنج فلکهٔ این‌نیلگون خیام...
خاقانی / ۳۰۶

زرین ترنج خیمهٔ افلاك میخ وار
درخاك بادکوفته‌سر ، کزتو بازماند
خاقانی / ۵۴۲

۳ـ (آنندراج)

۴ـ من سپهرم کز بهار باغ ، شب گم کرده‌ام
روز را بین کاین ترنج مهرگان آورده‌ام
خاقانی/ ۳۶۳

**تروفته** - (پ) مسترقه ، دزدیده ، پنجه دزدیده ، و «تروفتك» درنجوم پهلوی آمده است . واژه‌نامه (بندهشن ۴-۲۴)

**ترویه** - (= یوم الترویه) روز هشتم از ده روزاول ماه ذی‌حجه‌است. این ده روز را روزگار حرام خوانند . ابوریحان گوید : « ونـامش ازآب نهاده است حاجیان را تاسیر شوند ونهم روز عرفه است که حاجیان به عرفات باشند و حج یابند و دهـم روز از ذی‌حجه گوسپندکشان که حاجیان بمنی قربـان کنند . (التفهیم / ۲۵۲)

آن نارها بین ، در رده ، برنارون گرد آمده
چون حاجیان گرد آمده ، در روزگار ترویه

منوچهری / ۹۱

**تره** -تریشك ، تریشاك هم گفته‌اند (رك: تریشاك) ملاذهٔ شیر(= نثره) است ومنزل هشتم ماه .

**تریشاك** - (= تره) (= نثره) ازستاره‌های‌آب چهره وتیزرو درنجوم پهلوی ومنزل ششم ماه درنجوم پهلوی است (بندهشن ۵-۲۲ و ۷-۳۰) ولی‌نثره یاملاذه شیر که احتمالا همان تره یاتریشاك است درنجوم عرب واسلامی منزل‌هشتم ماه است . (رك : نثره) .

**تسخیر** - Evocation (فر) ، تسخیرکواکب‌ومربوط‌به‌دعوت‌کواکب درعلم طلسمات است. تسخیرماه، تسخیرعطارد، تسخیرزهره، تسخیرآفتاب، تسخیر مریخ ، تسخیر مشتری ، تسخیر زحل ، ازجمله اعمالی بوده که درطلسمات‌ذکرآنها رفته است (رك : دعوت‌کواکب) بجا آوردن اعمال‌تسخیرکواکب با اطلاع‌کامل ازنجوم احکامی ومنسوبات‌کواکب ونیز همراه باشرایط خاص وتحمل ریـاضیات متعدد دراوقات معین باید انجام گیرد .

**تسدیس** - Rendre Sexangulaire (فر) ، قرار گرفتن ماه است در نقطه‌ایکه فاصله آن تاخورشید یك ششم فلك (۶۰ درجه) باشد (مفاتیح العلوم / ۱۳۴) واز جمله نظرات‌کواکب است. درنجوم احکامی راجع به تسدیس‌منجمله درباره تسدیس زحل یاقمر یا هرسیاره دیگر آمده است :

با زحل گر نظر بود تسدیس کاربند این حدیث بـی‌تلبیس

دیدن پیر وخواجه و دهقان نیك دان وعمارتی بستان

(حاشیه ـ شرح بیست باب)

تسدیس مربوط به نظرات بروج بایکدیگرنیز هست «هربرجی که خواهی ازبرجها نگریستن او سوی برج سوم ازو بتوالی بروج وسوی برج یازدهم، تسدیس خوانند. زیرا که میان او ومیان آن برج دو برج است و دوم از دوازدهم به شش یك (یك ششم = سدس) بود ومیان هردرجه‌ای ازو ومیان همنام آن درجه بشمار اندر برج سوم ویازدهم همین مقدار باشد، شست درجه. واین تسدیس را که به سیم باشد تسدیس چپ خوانند وآنرا که بیازدهم باشد تسدیس راست خوانند. (التفهیم / ۳۴۵) بنابراین بروجی که باهم حالت تسدیس دارند عبارتند از: حمل باجوزا، ثور باسرطان، جوزا با اسد، سرطان باسنبله، اسد بامیزان، سنبله با عقرب، میزان باقوس، عقرب باجدی، قوس بادلو، جدی باحوت، دلو باحمل، حوت باثور.

**تسدیس ایسر** ـ (رك: تسدیس چپ)

**تسدیس ایمن** ـ (رك: تسدیس راست)

**تسدیس چپ** ـ (رك: تسدیس)

**تسدیس راست** ـ (رك: تسدیس)

**تسو** ـ (رك: طسوج)

**تسویة البیوت** ـ (= درجهٔ طالع)

**تسییر وانتها** ـ Envoyer (فر)، تسییر درلغت به معنی راندن است ودر اصطلاح اهل احکام استخراج بعدکوکب می‌باشد از درجهٔ دلیل یا آن درجه که مدار حکم براوست. دربیشتر تسییرات مدت هر درجه را یك سال شمارند و گاهی ده یاصد هزار سال وگاهی یك روز یا کمتر، انتها نظیرتسییراست چنانکه هرسال یك درجه تسییر باشد همچنان هرسال یك برج انتها رانند واحکام سال را ازآن درجه واز آن برج استخراج کنند (التفهیم / ۵۲۵ ح ۱ و ۱۱) ونیز فاصلهٔ میان هیلاج وسعد یامیان هیلاج ونحس را درنظر می‌گیرند و برای هردرجه سالی انتخاب می‌کنند ومیگویند درفلان سال خوشبختی یا پریشانی شخص می‌رسد (مفاتیح العلوم ۱۳۴ وترجمه ۲۱۸) وجمع آن تسایبر است.

«بوسهل گفت: رضینا بقضاء الله. من خود همی دانم که از این سفرجان

نبرم که تسییر من دراین دو روز بعیوق می‌رسد وآن‌قاطع است‌ومرا امیدی نماند. روز چهارم بادی برخاست وگرد برانگیخت و جهان تاریك شد ... در آن گرمای بیابان خوارزم از بی‌آبی وتشنگی بوسهل مسیحی بعالم بقا انتقال‌کرد ...» (چهار مقاله عروضی ۱۱۸-۱۱۹) .

«تسییر ازجمله اعمال احکامیان است وآن تصورکردن حرکت نقطه‌ایست ازمنطقةالبروج درصورت طالع برتوالی هرچند فی‌الحقیقه به آن حرکت متحرك نباشد واهل احکام گویندکه آن عبارت است از رسیدن اثر دلیل اول‌بدلیل‌ثانی، تا از استخراج دلیلین استدلال بیکی ازحوادث مستقبله حـاصل شود ...» (شرح بیست باب ـ درمعرفت تسییر) .

« ... برج قران وطالع‌قران را سالی‌یك‌برج ویك‌کوکب به‌انتهامی‌برند. دراینجا نیزگفته میشودکه برج قران وطالع قران راهم‌دردور ۳۶۰ساله، سالی‌یك برج به انتها می‌برند و درجات دور را هم سالی یك درجه تسییر مینمایند . واین درجات برج قران را که سالی یکدرجه تسییر می‌شود **درجات قسمت** گویند . وبرج انتها را که هرسال یك برج فراپیش می‌رود **انتهای برج دور** گویند . و درجات طالع برج قران هم‌که مانند برج قـران تسییر میشود هردرجـهٔ آنـرا **موضع تسییر** گویند» . (اختران لامع / ۱۷۱)

مبارك آمده تحویل وانتهات چنانك
که اقتـداوتـولا بـدوکند تقویـم
انوری / ۱۵۶

تسییر براندند و براهین بفزودنـد
هیلاج نمودند که جاویـد بقایـی
خاقانی / ۴۴۷

**تشریق ـ** Illuminer (فر) ، (رك : تشریق وتغریب)

**تشریق و تغریب ـ** هریك ازسیارات پیش‌از احتراق چندروز درمغرب پنهان میشوند وبعداز احتراق چند روز درمشرق ظاهر می‌گردند . این دو حالت را که مربوط به قوای‌کواکب است یکی را تغریب یامغربی بودن‌کـوکب و دیگری را تشریق یامشرقی بودن‌کوکب گفته‌اند . (شرح بیست باب درظهور و خفای‌کواکب ـ باب دهم)

تشریق را به فارسی کنار روزی و تغریب را کنار شبی گویند وایامی که ستاره در تشریق است ایام التشریق گفته‌اند و روزهای یازدهم و دوازدهم وسیزدهم ماه ذی‌الحجة را نیز ایام التشریق گویند. تشریق و تغریب را خوارزمی اینگونه تعریف می‌کند:

«التشریق هو ان یرالکواکب فی المشرق یطلع قبل طلوع الشمس، التغریب ان یری فی المغرب یغرب بعد غروب الشمس». (مفاتیح العلوم / ۱۳۳)

**تصعید خورشید** ـ تصعید، در تصاعد بودن. اصطلاح کیمیاگری است و بیشتر درمورد سیماب عمل میشود بدین شکل که آنرا درظرفی حرارت میدادند و ظرف دیگری را بالای آن میگذاشتند وسیماب ازطرف زیرین به ظرف زبرین تصعید میشد. تصعید خورشید درشعر خاقانی در وصف بهار اشاره به صاعد بودن آنست دربروج حمل وثور وسرطان تا اسد:

چون روغن طلق است طل، بحرد مان زیبق عمل
خورشید در تصعید و حل، آتش دراعضا داشته

دیوان / ۳۹۸

وطل بمعنی شبنم است.

**تصمیم** ـ Décision (فر)، تصمیم دوری کوکب از آفتاب به مقدار شانزده دقیقه وبعضی گفته‌اند هفده دقیقه می‌باشد واز جمله قوای کواکب است و تصمیم عطارد از دیگر سیارات قوی‌تر است زیرا بدآفتاب نزدیکتر ازهمه آنهااست واز جوهر ونور آفتاب برخوردارتر می‌باشد تابدان حدکه اورا در نجوم احکامی قدیم، آفتاب ثانی می‌گفته‌اند. تصمیم نشانهٔ عزت وقوت است.

**تع** ـ ازحروف مرکب (ت + ع) تقویمی ودر جدول اتصالات نشانهٔ تحت الشعاع بودن کوکب است.

**تعدیل** ـ Equilibre (فر)، چون مقداری برحرکت وسط کوکب اضافه یا از آن کم کنند معدل حرکت کوکب درفلك البروج برای العین سنجیده می‌شود. این عمل را منجمان دراصطلاح خود تعدیل گویندوجمع آن تعدیلات است، منجمان را گاهی اهل تعدیل گفته‌اند. وتعدیل به معنی تقویم وگرفتن کبیسه نیز هست. تعدیلات عبارتند از: تعدیل اول، تعدیل مفرد، وتعدیل دوم که ازمجموع تعدیل اول وتعدیل مفرد بدست میآید. (ذیل التفهیم / ۱۲۶)

**تغریب** - Disparition (فر) ، خفای کوکب است درچند روز قبل‌از حالت احتراق ، یاغروب کوکب درمغرب پس‌از غروب خورشید (رك : تشریق وتغریب) .

**تقدیر** - Mésurage (فر) ، اندازه‌گیری‌وحساب‌درتقویم (رك: تقویم، دفتر سال) و اندازه‌گیری قدر ستارگان (رك : قدر) وبمعنی تقویم هم‌هست «این دفتر سال (= تقویم) برماه و سال پارسی‌کرده همی آید ازبهر آسانی و خوبی تقدیر ، واورا نیز تقویم خوانند» . (التفهیم / ۲۷۳)

**تقویم** - Estimation - Calendrier (فر) ، (= تقدیر ، تعدیل ، دفتر سال) تقویم درلغت ازقوم وقیام وبه معنی تعدیل آمده است ودر قرآن‌کریم دراین معنی آمده : لقد خلقنا الانسان فی احسن التقویم . (آیه ۴ سوره تین)

خاقانی‌گوید :

ندیدی آفتاب جان دراسطرلاب اندیشه
نخواندی‌احسن‌التقویم درتحویل‌انسانی

دیوان / ۴۲۳

دراصطلاح منجمان قدیم ، هرقوسی را که‌کوکب از ابتدای‌حمل درمسیر اعتدالی خود می‌پیموده ، تقویم آن‌کوکب می‌گفته‌اند. ونیزخط مستخرج‌ازمرکز عالم تاموضع‌کوکب را درمنطقةالبروج ، واز آنجا تافلك اعلی خط تقویمی نام داده‌اند . ونیز تعیین مواضع حقیقی وتعدیل شدهٔ سیارات‌را تقویم گفته‌اند . معنی دیگر تقویم ، دفتری است‌که منجمان حاصل مطالعات خود را از رصد و زیج دربارهٔ پدیده‌های گوناگون‌کیهانی یا احکام نجومی استخراج وبرای اطلاع‌مردم منتشر می‌ساخته‌اند وتقویمهای رقومی یارمزی‌ازآن نوع است‌وآن عمل‌را «تقدیر» هم میگفتند (رك : تقدیر) نوشتن تقویم وانتشار آن به شکل امروز گویا از زمان ناصرالدین شاه قاجار معمول شده وقدیمترین تقویم چاپی فارسی متعلق است به میرزا عبدالوهاب منجم باشی‌که برای مهد علیا به اتفاق محمد هاشم کاشانی در سال ۱۳۸۳ قمری طبع ونشر یافت .

معنی دیگر تقویم گرفتن‌کبیسه است وتطبیق سال اعتدالی باسال عرفی، براین مبنا مشهورترین تقاویم عبارتند از : تقویم یزدگردی ، تقویم‌مصری ، تقویم قیصری ، تقویم گرگواری ، تقویم ملکی یاملکشاهی یاجلالی وتقویم‌جدید ایران

یعنی تقویم امروز.

تقویم دراین‌معنی، یا به معنی مطلق نوشتهٔ مستخرج از مسائل رصدی و نجومی ازقدیم مصطلح بوده است.

تقویم که شد محل شکسته  فرسوده و گرد برنشسته
از وی عمل دگر نیاید  تاریخ شناس را نشاید
خاقانی / تحفةالعراقین / ۱۱۲

ز زخم و زردی رویم چو روی اسطرلاب
زجوی خون همه خطش چوجدول وتقویم
جمال‌الدین اصفهانی / ۲۳۶

زن نوکن ای دوست هر نوبهار  که تقویم پاری نیاید بکار
سعدی

دفتر نیز به معنی تقویم ازقدیم مصطلح بوده است:

اگرنه نیارم بدین کار دست  برآتش نهم دفتر و هرچه هست
اسدی (گرشاسب‌نامه)

دفتر افلاک‌شناسان بسوز  دیدهٔ خورشیدپرستان بدوز
نظامی / مخزن‌الاسرار ۹

دراصطلاح منجمان حرفه‌ای نیز دفتر به معنی تقویم است:

«ومراتب تقویم کواکب در دفتر زیاده از دقیقه‌نباشد». (شرح بیست‌باب باب سوم)

تقویم دراصطلاح منجمان تعیین مواضع حقیقی(یعنی‌تعدیل‌شدهٔ) سیارات است. (تاریخ نجوم اسلامی ص ۲۲۹ ج ۲۴)

**تقویم جلالی** ـ (= تاریخ جلالی)

**تقویم جدید** ـ (رك: تقویم)

**تقویم ستاره** ـ (رك: تقویم کواکب)

**تقویم قیصری** ـ (رك: تقویم)

**تقویم کواکب** ـ عبارت است ازبعد موضع کواکب تا راس حمل یعنی قوسی‌که ازمنطقةالبروج میان اول حمل وموضع کوکب برتوالی بروج که‌آنرا طول‌کوکب نیزگفته‌اند فرض شود. (رك: تقویم، وشرح بیست‌باب ـ باب‌سوم)

ابوریحان دربارهٔ تقویم ستاره گوید «نقطه‌ایست ازفلك فمثل که بدو آن خط رسدکه ازمرکز عالم بیرون آید بسوی تنه (جرم) ستاره وآن آنجاست کجا (که) دیده همی آید از فلك البروج» . (التفهیم / ۱۲۶) ویا قوسی است برروی معدل‌المسیر (ذیل التفهیم / ۱۲۶)

**تقویم مصری** ـ (رك : تقویم)

**تقویم ملکی** ـ (رك : تقویم)

**تقویم یزدگردی** ـ (رك : تاریخ یزدگردی ، تقویم)

**تماثیل** ـ نام عمومی ستارگان صورت جاثی است . (رك : جاثی)

**تمام اتصال** ـ (= تمامی پیوند) آنست‌که «میان سفلی دهنده و میان علوی ستاننده اندر آن پیوندها (اتصالات) که گفتیم ، رد یاقوت ، یااعتراض ، یا انتکاث، یامنع» نبود . (التفهیم / ۴۹۲)

**تمام انجلاء** ـ تمام الانجلاء مرحله سوم یاوقت سوم ازکسوف آفتاب یا ماه است و وقت پاك شدن آندو ازکسوف . (رك: اوقات کسوف آفتاب وماه)

**تمام انحطاط** ـ (رك : انحطاط)

**تمام دشمنی** ـ مقابله ، چنانکه تربیع را نیم‌دشمنی‌وتثلیث‌را تمام‌دوستی وتسدیس را نیم دوستی گفته‌اند (التفهیم / ۴۶۷ و ح ۴) ابوریحان گوید :

هرستاره که خانه آن دوازدهم خانه دیگر است دشمن اوست» . (التفهیم ۴۰۱)

ودر احوال کواکب آمده که «زحل نحس اکبر است چه میان خانه‌های نیرین وخانه‌های زحل نظر مقابله است‌که آنرا تمام دشمنی گویند . (شرح بیست بـاب پانزدهم) درین حالت میان دو برج یادو سیاره ۱۸۰ درجه از طول دایرة البروج فاصله است .

**تمام دوستی** ـ نظر تثلیت است(رك : تمام دشمنی) درین‌حالت ۱۲۰ درجه بین دو برج یادو سیاره ازطول دایرةالبروج فاصله است .

**تمام سمت** ـ (رك : سمت)

**تمامی پیوند** ـ (= اتصال تمام)

**تمزیج** ـ تمزیج ، آمیختن مزاج ستارگان بیکدیگر است مانند مزاج وترکیب داروها درمعاجین (معجونها) تا ازهمهٔ آنها یك مزاج حاصل‌شود(التفهیم

۳۵۴ ج ۲)

**تمیك** ـ (پ) در ادبیات پهلوی و زردشتی صفت مهر وماه در حالت اهریمنی وتاریکی است به معنی ظلمانی وتاریك . واژه‌نامه (بندهشن ۶-۵۳ و ۲-۵۲)

**تنجیم** ـ جستجو دراحکام واحوال‌سیارات وافلاك‌برای‌پیشگوئی‌آینده،علم تنجیم ، نجوم احکامی . رك : منجم)

**تنومندی ، تنومندی ستاره** ـ جرم‌ستاره دراصطلاح‌ابعاد واجرام (مقدمهٔ التفهیم / قمو)

**تنه** ـ تن وجرم وجسم ستاره

**تنهٔ آفتاب** ـ جرم آفتاب ، جرم شمس ، جرم برای فلکیات‌وجسم‌برای عنصریات . (رك : اجرام ، اجسام) «پس آن قوس را که یکسر او آن نقطه است بفلك خارج المرکزکه برابر اول حمل است از (فلك) ممثل و دیگر سرتنهٔ آفتاب است ، وسط شمس خوانند» . (التفهیم / ۱۱۷)

**تنین** ـ Dragon (فر) و Draco (یو)

... وانجم التنین مثل القلب محتفة دائرة بالقطب ...

(ارجوزهٔابن صوفی ص ۶)

تنین به‌معنی‌اژدها ، صورت فلکی شمالی بین ابعاد۹ساعت و ۲۰دقیقه و ۲۰ ساعت‌و ۴۰دقیقه ومیلهای۴۷ تا ۸۶ درجه شمالی‌است(فرهنگ اصطلاحات‌علمی) .

صورت تنین مرکب ازچهار ستاره ازقدر دوم وهفت ستاره ازقدر سوم و دوازده ستاره ازقدر چهارم وستارگانی از اقدار پائین‌تر است . صوفی وقزوینی ستارگان صورت اژدها را ۳۱کوکب شمارکرده‌اند . تعدادحلقه‌های‌تنین درکتاب صوفی سه ودر برخی از اطلس‌های فلکی تاپنج حلقه ترسیم شده است .

این همان اژدهائیست‌که درخرافات یونان‌کدموس باتفاق یکی دیگر از خدایان آنرا کشت و دندانهایش را درخاك پنهان نمود تامردان مسلحی از آنها روئیدند .

دراطلسهای فلکی سر اژدها زیر پای‌صورت هرقل یا الجاثی است و دم آن میان دب اکبر و دب اصغر قراردارد. ستارگان تنین را تا ۸۰عدد رصدکرده‌اند. (البسائط علم الفلك ۱۰۶-۱۰۷)

عرب کوکبی را که برزبان اوست «رایض» وچهار کوکب که بر سرنـد «عوائذ» ودر میانهٔ عوائذ ستارهٔ بسیار کوچکی است که آن را «ربـع» و بعضی «رقد» خوانند و دو ستارهٔ روشن که درموخر اویند ذئبین و دو دیگررا که پیش‌از ذئبین‌اند وبروشنایی از ذئبین کمترند «اظفار ذئاب» (نفائس‌الفنون / ۴۴۸ ج ۳) وستاره‌ایکه براصل ذئب است ذیخ گویند .

نام فارسی دیگر اژدها ، یعنی صورت تنین ، هستبهر یاهشتبر است وهمان اژدهائیست که درباورهای عامیانه هند و ایران ماه وخورشید بهنگـام کسوف و خسوف بکام او میروند (رك : ماه واژدها) و (رك : هستبهر واژدها)

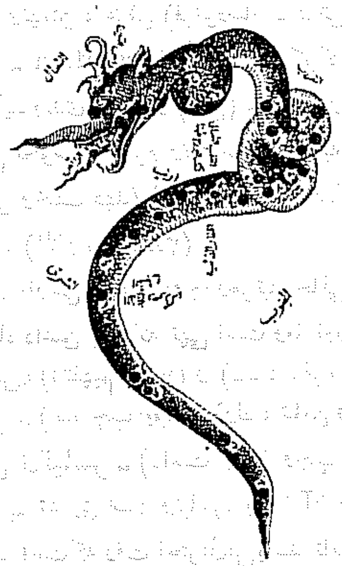
نمود اندر شمال خویش تنین بگرد قطب دنبالش چو پرچین

فخرالدین اسعد گرگانی / ویس ورامین ۸۲

برفلك نور پاش رویش به چون قمر را سیه کند تنین

سنائی / ۴۳۰

(صورت تنین)



درخنجر تو قبه شود قبضهٔ شمشیر بر نیزه تو عقده شود عقدهٔ تنین

معزی / ۵۱۱

**توابع** ـ جمع تابع، اقمار یا اجرامی‌هستندکه همراه ستارگان‌یاسیارات دیگر مانند اقمار مشتری یاقمر زمین می‌باشند واینگونه سیارات یا ستارگان را مزدوج هم گفته‌اند . (فرهنگ اصطلاحات علمی) و (رك : ستارگان مزدوج)

**توابع عیوق** ـ ستاره‌ایکه بر دوش صورت ممسك الاعنه است وبا دو ستاره دیگر برپشت پای اورا «توابع عیوق» گویند . (رك : ممسك‌الاعنه)

**توالی بروج وخلاف توالی** ـ وضع بروج است ازمشرق به مغرب بترتیب : حمل ، ثور ، جوزا ، الی آخر وخلاف آنرا خلاف توالی گویند چنانکه ازبرج حمل درجهت عکس بگوئیم : حمل ، حوت ، دلو وجدی‌ودرمورد منازل ماه نیز حالت صدق میکند .

**توامان** ـ توامین (رك : جوزا ، دو پیکر)

**توش آفتاب** ـ صقرة الشمس ، توش آفتاب و سختی آن . ( السامی فی‌الاسامی / ۴۴۲)

**تهم** ـ وتهمتن ، عرش (فرنودسار ـ عرش)

**تهمت** ـ Accusation (فر) ، «هرکوکبی‌که براو ازمنحست‌ها (نحس بودن‌ها) گرد آید وبدی حال از (قبیل) سوختن ورجعت و وبال وهبوط و زایلی وساقطی و زخم نحوس به جرم ونگریستن شان به دشمنی ، اورا متهم دارند به دلالت (دو رویی وخلف عهد) زیرا که اگر وعده‌کند راست نتواندکردن وبجای نتواند آوردن» . (التفهیم / ۴۸۸)

**تهی** ـ فارسی «صفر» «وچون‌مرتبه خالی باشد ازعددی، بجای اونشانی کنند از بهر نگاه داشتن اوراکه تهی است وما اورا دایره خوردکنیم و اورا صفر نام‌کنیم یعنی تهی» (التفهیم / ۴۷) و (رك : صفر)

**تیاسر** ـ (= چپ بودن) (رك : تیامن وتیاسر)

**تیامن و تیاسر** ـ (راست بودن وچپ بودن) تیامن‌کوکب از آفتاب، بودن آن درجانب تشریق است وتیاسر، بودن آن درجانب‌تغریب است. اول‌تیامن ازمیانهٔ استقامت است‌که وقت احتراق‌می‌باشد تامیانهٔ رجوع ، و اول تیاسر از میانهٔ رجوع است تامیانهٔ استقامت . (رك : التفهیم ، درمقالهٔ راست بودن ازآفتاب

وچپ بودنش چگونه است)

تیر - (پ) شباهنگ (تیشتر) طبق نجوم پهلوی (بندهشن ۲-۵۰) (رك : تیشتر)

تیر - سهم، صورت سهم است درنیمکرهٔ شمالی، در کهکشان و زیر پای نسر طائر (رك : سهم) فخرالدین‌اسعد همراه بانسرطائر آنرا وصف کرده‌است:

براز او کرکسی پربرگشاده          دو پای خویش برتیری نهاده

ویس ورامین / ۸۲

وتیر چرخ درشعر عنصری :

به پیمان تیر چرخ وتیر وناوك          همی بازوی او بگدازد آسان

عنصری / دیوان ۲۴۹

ودر شعر حافظ به ایهام :

۱- باوج ماه رسد موج خون چو تیغ کشد
به تیر چرخ برد حمله چون‌کمان گیرد

دیوان / قلط

وبه ایهام :

۲- خورده‌ام تیر فلك باده بده تاسرمست
عقد دربندکمر ترکش جوزا فکنم

غزل / ۳۴۸

تیر - نام فارسی عطارد است . اشپیگل دریادگارنامه گوید «تیر» اسم دیوی است وظاهراً مقصود عطارد است‌که دشمن شعرای یمانی (تیشتر) بوده چون سیارات در دین زردشتی دیو شمرده میشدند .

درخوارزم «چیری» نام عطارد است که با «تیر» نام فارس آن شباهت دارد . (گاهشماری / ۶۶)

کوس ماند به‌کمان فلك اما عجب آنك
زو صریر قلم تیر به جوزا شنوند

خاقانی / ۱۰۲

ودر وصف خورشید وتأثیرات او گوید :

ماه به ماه می‌کند شاه فلـك کدیـوری
عالم فاقه برده را توشه دهد توانگری
بنگه تیر از او شود روضه صفت به تازگی
خرگه مـاه از او شود خلـدوش از منوری

دیوان / ۴۲۶

که مراد وی ازبنگه تیر ، جوزا یا سنبله است که هردو خانه عطاردنـد و خرگه ماه سرطان است . چنانکه در مقالهٔ «عطارد» گفته‌ایم «تیر» خداوند خـط و دبیری نیز بوده است‌واثراین‌اعتقاد درنظم‌ونثرفارسی‌باقی‌مانده، چنانکه‌محمدعوفی، نصربن محمدبن عبدالحمید مترجم کلیله دمنه را«عطارد زمین و رشك خاطـر تیر» لقب داده است» (لباب‌الباب) .

اختر دانش ، کاتب گردون ، مستوفی‌گردون ، دبیر انجم ، کاتب علوی ، مستوفی دیوان اعلا ، منشی دیوان ثانی ، القابی است که‌به عطارد داده شده .

تیر فلك[1] وتیر مستوفی[2] درشعر انوری اشاره به جلوه دیگرازین‌اعتقاد و یا این تأثیر است :

۱ـ باقدر تو اوج زحل از پای فتـاده
با کلك تو تیر فلك انگشت گزیده

دیوان / ۱۷۷

۲ـ تیر مستوفی بدیوان درچو شاگردان تو
می‌بریدی کاغذی یـا میکشیدی دفتـری

دیوان / ۱۹۴

«تیر» بمعنی «عطارد» بابیشتر سیارات وستارگان مشهور در شعر فـارسی همراه شده است . (رك : تیر و زهرهٔ)

**تیر** ـ بمعنی زمستان ومخفف تیره (سیاه) هم آمـده ، در شعر سوزنی سمرقندی :

اگر به تیرمه از جامه بیش بایـد تیـر
چرا برهنه شود بوستان چو آیـد تیر

صحاح الفرس

**تیر** ـ تیر ماه ، ماه چهارم درتقویم پارسی وجلالی . (رك : ماههای پارسی ش ۴)

**تیر آسیا** ـ (= فاس الرحی» چند ستارهٔ کوچك که باستارهٔ دنبالهٔ دب اصغر بشکل اهلیلجی درآمده وهمانست که ماهی وسمکه نیز گویند . (مقدمهٔ التفهیم / قسه)

**تیر اژه** ـ قوس قزح ، رنگین کمان (= کمان رستم ، آزفنداق) .

**تیر روز** ـ تیرگان ، جشن تیرگان، روزسیزدهم از روزهای پارسی(رك: روزهای پارسی ش ۱۳)» درین روز گفتندکه آرش تیر انداخت از بهر منوچهر که با افراسیاب صلح کرده بود باتیر پرتابی » (التفهیم / ۲۵۴)

**تیر اسیف** ـ ستارهٔ برپای راست صورت‌قنطورس. برحسب زیج کوشیار جیلی . (گاهشماری / ۳۳۹)

**تیرانداز** ـ (= رامی ، برج قوس) (مقدمه التفهیم / قمد)

**تیرگان** ـ (رك : تیر روز)

**تیر چرخ** ـ (= سهم ، تیر)

**تیر فلك** ـ (= سهم ، تیر ، عطارد)

**تیر ماه** ـ پائیز ، خریف

**تیر ماهی** ـ (ن) پائیزی ، خریفی

**تیر مستوفی** ـ (= عطارد ، تیر)

**تیر و زهره** ـ (تن) عُطارد و زهره

تیـر درپیش چهـرهٔ زهـره  ازخجالت همی شکست اقلام

انوری/ ۱۵۰

تیر درحضرت تو مستوفی است  زهره درمجلس تو دقـاق است

انوری / ۱۵

**تیر وطرفه** ـ (تن) عطارد وطرفه (منزل نهم ماه)

تیر چون تیر در هـوای تـو باد  طرفه چون طرف درستام تو باد

انوری / ۷۲

**تیر و کمان** ـ (تن) عطارد وقوس

ازیاد تو، چو تیروکمان‌تو،جان‌خصم دایم چو درکمان فلك جرم تیر بـاد

انوری / ۵۵

کوس‌ماندبکمان‌فلك اما عجب آنك زو صریر قلم تیر به جوزا شنونـد

خاقانی / ۱۰۲

**تیر و کمان و مشتری** ـ (تن) (رك : خانهٔ تیر)

**تیر و کیوان** ـ کنایه از تیر وکمان است ، درشعر فردوسی و دروصف بهرام گور :

چو شش‌ساله شد ساز میدان‌گرفت بهفتـم ره تیـر وکیـوان گـرفت

وکیوان‌در شعر عنصری :

از درازی دست وفرمان رونده مـر تـرا

دست برکیوان رسدگر دست‌برکیوان‌کنی

دیوان / ۲۶۷

**تیس** ـ بمعنی بز، نام دیگر جدی است (رك: جدی)

**تیشتر** ـ Tichtar. Tichtrya (فر) ، (بندهشن ۵۲-۶۳) تیـر یا شباهنگ یاشعرای یمانی (رك : شباهنگ یاشعرای یمانی) همان است‌که در برهان قاطع «بشتر» آمده وبه قول دقیقی استناد جسته است :

بشتر راد خوانمت شرك است او چو توکی بود بگاه عطا

تیشتر ، در دین زردشت‌مانند ونندوهفتورنگ ستایش‌شده چنانکه‌یکی‌ازقطعات‌اوستا بنام تیریشت درستایش همین ستاره است . تیشتر سپهبد ثوابت درمشرق در مقابل عطارد بوده است .

در زبانهای اروپائی تیشتر راسیریوس Sirius که همان شعری‌یمانی‌است می‌نامند وستارهٔ باران است .

**تیغ آسمان زن** ـ (ك) خطوط شعاعی خورشید (آنندراج)

**تیغ زن آسمان** ـ (کخ)

تیغ زن آسمان خاك سیه پـوش را کرده منور چو روی رای‌زن شهریار

خاقانی / ۱۸۴

**تیمن** ـ باد شمال ، به سریانی (التفهیم / ۶۴)

# ث

(ث — ۵۰۰)

«ث» درجدول اتصالات نجومی و در تقویمها نشانهٔ تثلیت است ودر دسته‌بندی ستارگان برحسب اندازهٔ روشنائی آنها برابر ($\theta$) (ثتا) یونانی است و نشان اتصال قمر است اگر درتثلیت باشد.

**ثابت** ـ Fixe (فر) ، درمقابل منقلب است ، برجهای اواسط چهارفصل، یعنی ثور واسد وعقرب و دلو را ثابت گویند . وچهار برج درابتدای‌چهار فصل یعنی حمل ، سرطان ، میزان ، جدی را منقلب وچهار برج اواخر چهارفصل یعنی جوزا ، سنبله ، قوس وحوت را ذوجسدین گفته‌اند وثابت درمقابل سیار نیز هست وبه معنی اجنبان فارسی درمقابل جنبان به معنی سیار .

چرا این ثابت است وآن منقلب نام

که گفت این را به جنب، آنرا بیارام

نظامی / خسروشیرین ۶

**ثابتات** ـ درمقابل سیارات ، ستارگان فلك هشتم ، ثوابت .

**ثابت وسیار** ـ ایستاده وجنبان، ثابت یاساکن صفت‌کواکب‌ثابته است که به فارسی ، ایستاده (= اجنبان) وبیابانی وبه عربی ثوابت‌گویند. ابوریحان گوید :

«ستارگان ایستاده آنندکه برهمهٔ آسمان پراکنده‌انـد و دوری ایشان از یکدیگر همیشه یکسان است . چنانکه یکی به دیگر نزدیکتر و دورتر نشونـد وبه پارسی ایشان را بیابانی خوانند زیرا گمشده بدانها راه یابد به بیابان و دریا» . (التفهیم / ۶۰) جای این ستارگان همه درفلك‌ثوابت است. سیاره، صفت‌ستارگان

رونده است که آنها را به پارسی جنبان هم گفته‌اند. استادابوریحان دربارهٔ سیارات گوید: «رونده آن هستند که هریکی کده (بیت، خانه) ای دارندجداگانه، واین روندگان یك به دیگر وبه ثابته نزدیك می‌شوند، گاه ازجهت جای وگاه‌ازجهت برابری، وآن ازبهر زودی حرکت ایشان است‌ومختلفی». (التفهیم / ۶۰)

دریا وسراب وجیب و دامن　　سیاره و ثابته، دل و تن

خاقانی / تحفةالعراقین / ۵۹

نسترن در گلبن وبرگ وشکوفه درهوا

ازطریق صورت، الا ثابت وسیار نیست

جمال‌الدین اصفهانی / ۷

در تماشاگاه باغ دولت تو آسمان

ثابت وسیار را مدهوش و حیران یافتست

جمال‌الدین اصفهانی / ۷۳

**ثابت ومنقلب** ـ (رك: ثابت)

**ثری** ـ خاك، زمین

کجا سیر وحشی رسد درملك　　نشاید پرید از ثری تا فلك

(شرح بوستان ۲۹۸ ح ۴)

**ثریا** ـ پروین (رك: پروین)

**ثریا کردن** ـ (ك) بمعنی گریستن:

همه روی صحرا چو دریا کنم　　ز خورشید تابان ثریا کنم

فردوسی

(خورشید تابان: روی زیبا وپرفروغ)

**ثریا وباران** ـ (ت) (رك: پروین وباران)

**ثریا و دستهٔ تیر** ـ (ت) (رك: پروین و دستهٔ تیر)

**ثریا وبدر** ـ (تن) (رك: پروین)

**ثریا وثری** ـ (تن)

برآمدش زکمال تو بر ثریا سر　　چو کوه خارا اندر ثری‌فروشد لاد

مسعود سعد (لغت‌نامه)

میکند توحید تو بهر ثنا هرچه هست ازثریا تاثری
مثنوی (لغت‌نامه)
از ثریا گر بپرد تا ثری نرم گردد تا به‌بیند او مرا
مثنوی (لغت‌نامه)

**ثریا وماه** ـ (تن) (رك : ماه وثریا ، پروین‌ماه)

**ثریا ومنیژه** ـ (ت) (رك : پروین ومنیژه)

**ثطلع** ـ ازحروف مرکب تقویمی وعلامت اتصال جامع نظر تثلیت و تناظر مطلعی است .

**ثطلم** ـ ازحروف مرکب تقویمی وعلامت اتصال جامع‌نظر تثلیت وتناظر یومی است .

**ثعبان** ـ نام دیگر هلبه است بربالای صرفه در صورت اسد . (رك : صرفه ، اسد)

**ثقبه** ـ ثقبهٔ ارتفاع نیز گویند ، دو سوراخ است برلبنهٔ اسطرلات وثقبتین نیز گفته‌اند . (فرهنگ نفائس‌الفنون) و (رك : اسطرلاب)

**ثقبهٔ ارتفاع** ـ (رك : ثقبه)

**ثوابت** ـ Etoils Fixes (فر) ، جمع ثابت ، درمقابل سیار ، وسیارات (رك : ثابت وسیار) پیشینیان اینگونه‌ستارگان را برروی گنبدیاقبهٔ‌بلوری بافاصله‌های ثابت وغیرمتحرك می‌دیده‌اند وقبهٔ ثوابت ، درین بیت خاقانی ، اشاره به‌همین‌باور است ونیز کنایه ازفلك ثوابت (فلك هشتم) می‌باشد :

گفتی پی محمد یحیی‌بماتمند ازقبهٔ ثوابت تامنتهای خاك
خاقانی / ۲۴۲

**ثور** ـ Taureu (فر) و Taurus (یو) ، برج ثور ، صورت واقع‌در منطقةالبروج درنیمکرهٔ شمالی آسمان ، بابعد تقریباً ۴ ساعت و ۲۰ دقیقه و میل شمالی ۱۶ درجه ، ستارهٔ مشهور آن دبران ، ازستارگان قدر اول است . این صورت دارای چندین مجموعهٔ خوشه‌ای است که پروین یکی ازآنهاست . موقع ثور درمشرق سرطان است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

بطلمیوس ۳۴ ستاره ازستارگان آنرا رصد کرده است . هفلیوس ۵۱

ستاره درین صورت دیده است وامروز ۱۴۱ کوکب درثور دیده می‌شود .

«صورت ثور، گاوی را ماندکه اورا کفل و دو پای نیست ، سر برداشته یا در پیش انداخته ، به اختلاف اقوال ، مقدم آن به طرف مشرق و موخر آن به طرف مغرب است» (شرح بیست باب ، باب سیم)

ستارگان معروف ثور ، پروین یاثریا که برسنام یاکوهان‌اوست(رك: گاو وپروین)وستاره‌بزرگ‌آن‌دبران است. قطب‌الدین‌محمودشیرازی‌ستارگان‌ثورراسی‌و دو در داخل صورت و یازده در خارج آن شمرده‌است . ثور برجی است ثابت ، ربیعی ، جنوبی ، خاکی ، ماده ، خانهٔ زهره و خانهٔ شرف ماه و وبال مریخ و رب شب او قمر است ونماینده آن‌دسته ازجانوران است‌که با آدمی خوگرفته‌اند صاحب طالع ثور، کاهل و دوراندیش‌وبردبار و دارای ابروی خرد وچشم‌سیاه و زیر نگراست وگردن دراز وبینی پهن وسر برآمده دارد . ازبیماریها ، چاقی که ناگاه به لاغری بیانجامد وامراض جلدی‌که برپشت ظاهرشوند ، به ثورنسبت داده شده است . ثور درنظر احکامیان برج‌کیالان وگندم‌فروشان وبرزگران است. درختان دراز میوه‌دار مانند : انگور منسوب به اوست . جامه‌های پشمین ومویی وطوقها وقلاده‌ها ازثور است . روغن وتخم‌کتان وکاجیره منسوب به ثور است . ازجایها : عراق وهمدان وکردستان ومداین وجزیره قبرس واسکندریه و قسطنطنیه وعمان و ری وفرغانه وهرات وسیستان را دراحکام به وی نسبت داده‌اند .

«ثور خانهٔ زهره است وفرح او و وبال مریخ وشرف قمر درسه درجهٔ او ، مؤنث ولیلی وخاکی وسرد وخشك وسوداوی وثابت‌است...» (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۲۹۹)

دف هلالی بدر شکل و در شکارستان او
از حمل‌وزثور وجدیش کاروان انگیخته
خاقانی / ۴۰۲

(گویا اطراف دف (دایرهٔ زنگی) را درقدیم با اشکال وصور بروج آسمانی تزیین می‌داده‌اند ؟ )

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بی‌چشم
بر قبضهٔ شمشیر نشاندی دبران را
انوری / ۱۰

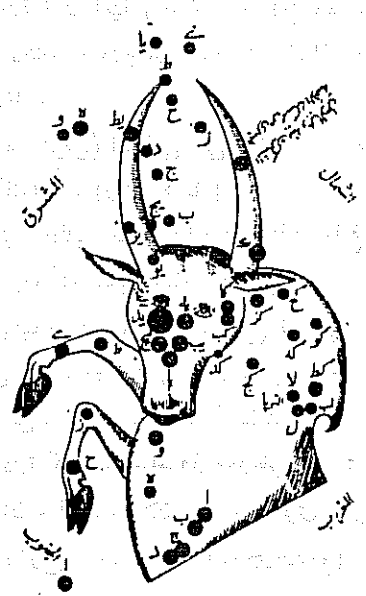
گاو ، وگاو گردون ، گاو آسمان ، درشعر فارسی همان برج ثور است.

ز شیر رایتش آن لرزه اوفتد بر چرخ
که گاو گردون از راه آسمان بجهد
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۱۳

مانا که اندرین مه عیدیست آسمان را
کآهیخت تیغ و آمد برگاو قرصهٔ خور
خاقانی / ۱۸۹

اختران پیش گرز گاو سرش
رخت برگاو آسمان بستند
انوری

(صورت ثور)



# ج

(ج = ۳)

دراتصالات تقویمی «ج» نشانهٔ اوج ودر جدول تقویم‌کواکب نمـودار برج سرطان است (رك : ارقام بروج) ونیز عـلامت سه‌شنبه است از ایـام هفته (رك : ارقام هفته) وعلامت روز سوم هرماه است (رك: ارقام ایام) وردردسته‌بندی ستارگان ازجهت اندازهٔ نور آنها (قدر) برابر ($\gamma$ = گامـا) یونانـی است. چنانکه ستارهٔ اول از «هنعه» و دوم از «نثره» و اول از سعد الاخبیـه در دسته‌بندی «$\gamma$» «گاما» قرار دارند.

**جاثی** - (= هرقل) الجاثی علی رکبتیه، صورت هرقل (= هرکول) که آنرا راقص هم گفته‌اند. (رك : هرقل)

**جاغ** - ترکی خطایی بمعنی وقت و دوازده جاغ، تقسیم شبانه‌روز است نزد منجمان ختایی، چنانکه تقسیم شبانه روز نزد ما بیست وچهار ساعت است. (شرح بیست باب - باب چهاردهم) نام هر جاغ تـرکی باین ترتیب است : ژه، جیو، یم، مار، جن، فر، وو، شن، یور، شیو، حامی، که بفارسی مـوش، گاو، پلنگ، خرگوش، نهنگ، مار، گوسفند. بوزینه، مرغ، سگ و خوك می‌باشد. این نامها درترکی رایج امروز ودربقویمها بترتیب سیچقان یاکسکو، اوط، پارس، طوشقان، لوی، ئیلان، بوند، قوی، پیچـی، داقـون، تیت، طنقوز آمده است. (شرح بیست باب - باب چهاردهم)

**جام** - (ك) وجام جهان بین بمعنی اسطرلاب است[1] جام زر[2] وجام سحر، خورشید[3] وجام شکسته، شکل هلال ماه[4] وجام فلك وجام مسیحا، خورشید[5] وجام معلق کنایه ازآسمان است[6].

۱ــ بلیناس فرزانه را پیش خوانـد
به نزدیك جام جهان بین نشانـد
نظر خواست از وی درآئین‌جام
که تا راز او باز گـوید تمام
نظامی / اسکندرنامه ۳۳۵

۲ و ۳ــ (آنندراج)

۴ــ گوشه جام شکسته سوی خـاور شد پدیـد
یك جهان‌نظارگان جام ازچه‌گـوهر یافتند
خاقانی / ۱۲۱

۵ــ (آنندراج)

۶ــ همراه باطارم ازرق به همین معنی :
شرم درین طارم ازرق نماند آب درین جام معلق نمانـد
نظامی / مخزن‌الاسرار ۹۳

**جام جهان‌بین** ــ وجام جم وجام جهان نما وجام عالم‌بین وجام کیخسرو وجام گیتی‌نمای ،کنایه از اسطرلاب است . (رك : اسطرلاب وجام)

**جامهٔ خورشید** ــ (ك) زمین وبرگ درختان یاجامه‌ایکه خورشیدازنور خود برزمین و درختان می‌پوشاند . نظامی گوید :

ابر بباغ آمد بازی‌کنـان جامهٔ خورشید نمازی‌کنان
(مجمع‌الفرس)

(نمازی‌کنان : ازمصدر مرکب نمازی‌کردن ، بمعنی پاك کردن وشستن و آماده‌کردن برای نماز . جامهٔ نمازی : جامهٔ پاك)

**جانان** ــ (پ) درنجوم‌پهلوی‌صفت برج‌سرطان‌یاخرچنگ‌است ــ واژه‌نامه (بندهشن ۱۳ــ۶۱ و ۳ــ۵۱) ودرنجوم احکامی دوره اسلامی بیت الـروح لقب دارد . (رك : خانه ــ بیت)

**جانان ومرگان** ــ (پ) بگفتهٔ صاحب‌روضة‌المنجمین: «پارسیان درجهٔ طالع جانان خوانند و درجهٔ بیت هفتم را مرگان «ظاهراً هشتم صحیح است» . سنایی نیز در دلالات بیوت گوید :

هشتمین خانه خانهٔ نکبـات که ازآن مرد را رسد آفات

حدیقه / ۶۹۷

**جان بختار یاجان بختان** ـ (پ) بختان در پهلـوی بمعنی بخشیدن و تقسیم کردن‌است. واژه‌نامه (بندهشن ۱۲ـ۲۱۱) سنائی جان بختار آورده گوید .

صاحب ساعت‌است‌ولیل‌ونهار طالع و کدخدا و جان بختار

حدیقه / ۲۰۶

خوارزمی درمفاتیح العلوم (ص ۱۳۴) جان بختان آورده ودر تعریف آن گوید :

«الجان بختان قاسم الروح و ذلك ان درجة الطالـع یسیر الـی السعود والنحوس» وبیرونی «جان بختار» به همان معنی خوارزمی درتسییر درجه طـالع آورده «التفهیم / ۵۲۵) ونالینو درتاریخ‌نجوم اسلامی (ص ۱۸۵) «جانبختان» را بادوکلمهٔ «هیلاج» و «کدخداه» ایرانی دانسته است . جان بخشار و جان بخشان هم آمده ، جان بختان درتسییر درجهٔ طالع به معنی قاسم وقاسم الحیاة آمده‌است. (رك : قاسم ، بختان)

**جان بخشار** ـ (رك : جان بختان)

**جان بخشان** ـ (رك : جان بختان)

**جاه یا گاه** ـ گاه‌که معرب آن جاه است درنجوم پهلوی ستاره جدی است . (رك : میخ الجاه ومیخ گاه وگاه)

**جایگاه خایه نهادن اشترمرغ** ـ (= ادحی النعام) افسر جنوبی ، قبه (مقدمهٔ التفهیم / فسح)

**جایگاه ستاره** ـ مترادف موضع ، «پس‌جایگاه‌ستاره‌بوقتی‌جز‌نیمروزان چون دانسته آید؟». (التفهیم / ۲۸۲)

**جبار** ـ (= بزرگ‌منش) Orion (فر) و(یو)، ازصورتهای بـزرگ نیمکرهٔ شمالی است بابعد ۵ ساعت و ۲۰ دقیقه ومیل صفر درجه ، روشن تـرین ستاره آن جبار یارجل الجبار است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

جبار بصورت مردی است باحمایل یا کمر شمشیر، ایستاده‌وبدست‌راست عصایی ، تعداد ستارگان جبار سی‌وهشت (به رصدقدیم) وسه ستاره‌بسیار درخشان درکمر آن هستندکه منطقة الجوزا یا نطاق الجوزا را تشکیل مـی‌دهند . (شرح

بیست باب ، باب سیم) .

درصورت جبار سه کوکب ازقدر اول وچهار کوکب از قدر چهارم دیده می‌شود . بطلمیوس جمعاً ۳۸ کوکب دراین صورت دیده است . جبار به قول صوفی شبیه‌ترین صورت آسمانی به انسان‌است. ستارگان‌مشهوردیگرآن‌عبارتنداز: منکب الجوزا ، ید الجوزا ، مرزم الجوزا ، نطاق الجوزا ، سیف الجوزا . (بسائط علم‌الفلك ۱۲۱-۱۲۲) سه کوکب که برروی او باشند عرب «هقعه» و «اثافی» وکوکب روشن‌که بردست راست اوست «منکب الجوزا» وآنکه بردوش چپ اوست «ناجذ» وبعضی«مرزم» گویند وسه‌دیگرکه‌بروسط صورت‌است «منطقة ـ الجوزا» یا «نطاق الجوزا» و «نظام» وسه دیگرکه فروتر باشند بر یك رشته و متفاوت بهم «سیف الجبار» وستاره بزرگ‌که به پای چپ اوست «رجل الجبار» و «راعی الجوزا» ونه دیگرکه‌برآستین او باشند«تاج‌الجوزا» و« ذوائب‌الجوزا» خوانند . (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۴۵۶)

صورت جبار ، بهنگام بهار ، درجنوب شرقی آسمان بخوبی دیده میشود.

بدرالدین چاچی گوید :

گرگ سحر نوك دم برسر جبار زد     کآهوی زرد اسد بابره شد درچرا

(رك : بره)

علت همراهی نام جوزا باستارگان این‌صورت آنست‌که نام مشهوردیگر جبار جوزا است ولی این اشتراك نباید سبب یکی دانستن صورت‌جبارباجوزای اصلی‌که صورت دو پیکر یاتوامان وبرج سوم است بشود . به همین علت گاهی از روی مجامله جبار را توامان هم گفته‌اند . حافظ شیرازی درغزل مشهور خود درمدح شاه منصور ازصورت جبار بعنوان جوزا نام برده گوید :

جوزا سحر بهاد حمایل برابرم

یعنی غلام شاهم وسوگند می‌خورم

غزل / ۳۲۹

ودر غزلی دیگر گوید :

خورده‌ام تیر فلك باده بده تاسرمست

عقد دربندکمر ترکش جوزا افکنم

غزل / ۳۴۸

ودر یك قصیدهٔ مدحی نیز جبار را توامان گفته است:

ایا عظیم وقاری که هر که بندهٔ تست
ز رفع قدر کمر بند توامان گیرد

وسنائی بند وکمربند را به‌صورت جوزا یعنی جبار که نام اصلی این صورت است نسبب می‌دهد:

در رزم نگر که همچو جوزا
بندوکمر و میان ندارد

دیوان / ۶۹

فخرالدین اسعد گرگانی با توجه به حمایل وکمر شمشیرصورت جبارآن صورت را (کمردار) وصف کرده گوید:

زبندآن هردوسگ را برگشاده
کمردار چو شاهی ایستاده

ویس ورامین / ۸۰

ومرداش از «هردو سگ» صورتهای کلب اکبر وکلب اصغر است.

## (صورت جبار)



**جبه درویشان** ـ (کا) (آنندراج)

**جبهه** ـ Algieba (فر)، وآنرا به فارسی پیشانی شیر گفته‌اند. جبهه به فتح اول وسکون دوم به معنی پیشانی ومهترقوم است. چهار ستاره است برخط معوج ازقدر اول و دوم وسوم، بر گردن وسینه و صورت پیشانی اسد. ابوریحان گوید:

«ونام منزل دهم (ماه) جبهه، ای پیشانی شیر، وچهار ستاره‌اند روشن و پیچیده، نهاده ازشمال سوی جنوب وازایشان روشن‌تر آنست که سوی جنوب‌است وآن را قلب الاسد فلکی خوانند» (التفهیم / ۹۰)

قلب الاسد دراصطلاح گرمگاه تابستان‌وموقع‌خورشیددرین‌فصل‌است‌دربرج اسد، چون اسد خانه آفتاب است. خاقانی گوید:

گرمگاهی کآفتاب افتاد برقلب الاسد
سنگ و ریگ ثعلبیه بید و ریحان دیده‌اند

دیوان / ۹۷

ستاره شمالی جبهه را که مایل بسرخی است «فرد» یافرد الشجاع گویند. همین ستاره است که نظامی درلیلی ومجنون ضمن وصف شب و ستارگان ازآن یادکرده است:

چون فرد روان ستاره فرد　　بر فرق جنوب جلوه میکرد

لیلی ومجنون / ۱۷۷

نظامی ازخود «جبهه» نیز نام برده گوید:

جبهه ز فروغ جبهت خویش　　افروخته صد چراغ درپیش

لیلی ومجنون / ۱۶۲

خاقانی جبهه وعوا را با ایهامی دربارهٔ موقع جبهه درصورت شیر همراه آورده است:

شیر هشیار ازسگ وهشت فزا برتافت روی
نور جبهه شور عوا برنتابد بیش‌از این

دیوان / ۳۴۹

ونیز جبهت گلگون همانند طرف قمر که ایهام واشاره نیز به «طرفه» یا

«طرف» منزل دیگر قمر دارد، درسخن این شاعر اشارتیست بسیار دلپذیر درعین حال به جبهه :

خوی تب‌گل‌گل، برجبهت گلگون خطر است
آن صف پـروین زان طـرف قمر بـاز دهید

دیوان / ۱۶۴

کمال‌الدین اسماعیل نزدیك به چهار بار ازجبهه به اشاره وتناسب نام برده است :

۱ـ بطرف جبهه براکلیل دارد از پرویـن
که شد ز روی‌صفت‌شاه فرقدان‌نرگس

۲ـ وز موجبات‌شکرشناس آنکه چون منی
شکر تو نقش جبهت شمس وقمر کند

۳ـ طـرفـی از خـدمت تـو بـربستـه
چـون بـرجبهـه زان نـهد اکلیـل

۴ـ خطاست، نعل چه باشدبابرویی مانـد
که جبهه فلـك از زیب آن بیارایـد

دیوان / ۵۹-۱۱۱-۲۳۸-۱۹۰

**جبهت گلگون** ـ (ای) رك ، جبهه (ش ازخاقانی)

**جبهت شمس وقمر** ـ (ای رك : جبهه (ش ازجمال‌الدین عبدالرزاق)

**جبهه واکلیل** ـ (وفرقدان) (تن) رك : جبهه (ش از جمـال‌الدیـن عبدالرزاق)

**جبهه ونعل** ـ (ت) رك : جبهه (ش ازجمال‌الدین عبدالرزاق)

**جدی** ـ (= بز ماهی) Capricorns(فـر) و Capricornus (یـو) صورت فلکی بالنسبه‌ضعیفی است درنیمکره شمالی‌درمنطقة البروج بابعد ۲۱ساعت ($\alpha$ = ۲۱) ومیل جنوبی ۲۰ درجه (۲۰ = ج) . (فرهنگ‌اصطلاحات‌علمی) سر و دست جدی به طرف مغرب وپشت آن به طرف شمال است .

یودکسوس و اوراتوس درقرن چهارم وسوم پیش‌از میلاد از جـدی نام برده‌اند . بطلمیوس کواکب آنرا ۳۸ شمرده صوفی وقزوینی نیز قول اورا تایید کرده‌اند. عرب آن دوکوکب که‌بردو شاخ جدی است یکـی را سعد ذابـح و

دیگری را سعد ناثره نام داده است . در کتاب صوفی مقدم جدی بصورت بز است وانتهای آن بصورت ماهی، ودر اطلسهای فلکی صورت جـدی را بههمین شکل (بز ماهی) تصویر کرده‌اند . احتمالا نام سی‌گت Seagoat در انگلیسی برای صورت جدی به معنی بز دریائی ناشی از این تصور است . (بسائط علم الفلك / ۱۲۰)

ابوریحان نیز دربارهٔ جدی گوید : «واین تا برو شکم ، چون نیمهٔ پیشین از بزی است ، وباقی چون نیمهٔ پسین ازماهی بادنبال دوم» (التفهیم / ۹۰)

قطب‌الدین محمود شیرازی نیز ستارگان برج جـدی را به پیـروی از بطلمیوس وصوفی وقزوینی ۲۸ عدد دانسته واقدار آنهارا معین کرده است . (درة التاج ص ۱۴۱) و دربارهٔ ستارگان شاخ و دم جدی گفته‌اند :

«دو کواکب راکه برشاخ او بـاشند سعد ذابح خوانند و دو دیگر را که برذنب او باشند محبین گویند» . (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۴۵۵)

نجوم احکامی جدی را برج منقلب ، خاکی، جنوبی وسرد وخشك وخانهٔ زحل وشرف مریخ و وبال قمر وهبوط مریخ دانسته وعلامت‌آن درتقویمها (ط) به حروف جمل است . نزد احکامیان صاحب طالـع جـدی، معجب، دروغ زن و خشم‌آلود وبداندیش وبیمارناك قلمداد شده است و دلالت برعلتهایی ازقبیل کری، گنگی وپرده برچشم آمدن وموخوره وآکله ونزله ونقرس و آماس‌دارد . جـدی خداوند صیادان وبندگان وچاکران‌وغلامان‌است‌وجایگاههائی‌چون‌کوشك‌وآرامگاه کشتیها منسوب باوست . ونیز صاحب جاهای گریستن وخفتن بندگـان می‌بـاشد . مکران وسند و دریای عمان تاهندوستان ، چیـن ومشرق زمین ، روم و اهـواز و استخر منسوب به وی است ونمایندهٔ چارپایانی نظیر بزغاله وبره و هرچه به چرا می‌رود می‌باشد . درختان دراز چون کاج وآبنوس وهلیله به‌آن نسبت دارد .

جدی وحمل درشعر ظهیر :

مائیم که رسم ملك جمشید نهیـم / برخوان امل قرصهٔ خورشید نهیم

ازجدی وحمل بزم بریان سازیم / وز بهر ذخیره صیت جاوید نهیـم

ظهیر فاریابی / ۳۰۴

جدی‌و کیوان‌بدان سبب که‌جدی‌خانهٔ کیوان‌است‌درشعر انوری‌وخاقانی‌همراه آمده‌اند :

کیوان موافقان ترا گر جگر خورد    نسرین چرخ را جگر جدی مسته باد

انوری / ۵۴

ز برج جدی بتابید پیکر کیوان    به شکل شمع فروزنده درمیان شمر

انوری / ۹۷

دیری است که‌جدی‌پوست‌کنده‌است    کیوان به دباغتش فکنده است

خاقانی / تحفة‌العراقین ۱۵۴

## (صورت جدی)




**جدی** - (بزك - بزغاله) Chevreau (فر)، جدی مصغر جدی استو این تصغیر بدانجهت بوده‌که باجدی (= برج جدی) اشتباه نشود. جدی‌ستارهٔ قطبی دب اصغر است ویك درجه وبیست دقیقه باقطب فاصله دارد ودرتمام بیست وچهار ساعت بدور قطب، بنظر ناظر حرکت میکند ولی بعلت نزدیکی به قطب حرکت آن محسوس نیست واین حرکت در واقع مربوط به حرکت وضعی‌زمین است به گرد محور خود.

منوچهری دامغانی حرکت جدی را بگرد قطب به چرخیدن مـرغ مسمن وباب زن (سیخ‌کباب) مانندکرده همراه باحرکت بنـات‌النعش ازمشرق به مغرب بگردقطب گفته است:

همی برگشت گردقطب جدی    چو گرد بابزن مـرغ مسمن

بنات‌النعش گرد او همی‌گشت    چواندر دست‌مرد چپ‌فلاخن

دیوان / ۶۳

وانوری‌هم حرکت بنات‌النعش صغری‌را که جدی‌ازجمله‌اختران آن است بگرد قطب بنوعی باجرم فلکی آن مربوط کرده وگوید :

بنات‌النعش گرد قطب گردان گهی ازجرم زیر و گاه از بر

دیوان / ۲۲۵

**جدی** ـ درشعر نظامی‌گنجوی نام دیگری برای شاة المذبوح که درمیان دو ستارهٔ صورت ذابح قرار گرفته می‌باشد :

جدی سر خود چو بز بریده کافسانهٔ سر بزی (؟) شنیده

لیلی ومجنون / ۱۷۶ و ح ۱

ونیزمقصود از «حمل» در یك بیت‌از خاقانی‌همین جدی یا شاة المذبوح است :

استاده سعد ذابح و مریخ زیر دست

حلق حمل بریده بدان تیغ احمرش

دیوان / ۲۲۳

**جدیین** ـ تثنیهٔ جدی دوکوکب بربازوی چپ صورت ممسك الاعنه

**جرةالدلو** ـ (= سبوی دلو) آبریزدلو، چهارستاره‌اند بیکدیگرنزدیك درصورت دلو.

**جرم** ـ (= تن ستاره) Masse (فر)، جرم‌کوکب، تن ستاره، جرم سماوی، ماده کوکبی وستاره‌ای (رك : اجرام)

**جرم ونصف جرم** ـ اصطلاح منجمان احکامی است.

هریك ازسیارات را پیش وپس مقداری است از درجه‌ها که نور جسرم کوکب برآن درجات افتد وآن را نصف جرم خوانند بدان سبب‌که یسك نیمه پیش‌از جرم افتد ویك نیمه سپس جرم ونصف جرم آفتاب را ۱۵ درجه‌گویندوماه را ۱۲ درجه . (ذیل التفهیم / ۴۷۸) و (رك : نصف جرم)

**جربیا** ـ (به‌کسر جیم) شمال به لغت سریانی «واین سوراشمال‌خوانند بتازی، وبه سریانی جربیا» (التفهیم/ ۶۴) صاحب قاموس«جربیا» آورده‌گوید: «الجربیا ککیمیا، الشمال او بردها، او الریح بین الجنوب والصبا» ودر تاج‌ـ العروس این بیت از ابن احمر نقل شده است :

یهجل من قنا ذفر الخز امی تهادی الجربیاء به الحنینا
(ذیل التفهیم / ۶۴ - ح ۱)

**جزر ومد** - Maréei descendante (فر) جزر و Marée montânte (فر) مد است به معنی فرو رفتن وبالا آمدن آب دریا براثر جاذبهٔ ماه . فارسی جزر و مد به لهجه‌های بنادر جنوب ایران ، «اوآزان» و «اوپس» و «اوخالی» برای جزر دربنادر مکران وبوشهر، و «اوبالا» و «اوبرا» و «اوپر» و «اوپیش» برای مد ، دربنادر بوشهر وعباس وشیبکوه دیده شده است . (رك: اوآزار)

**جستن آهوان** - (= قفزات الظبی) ، شش کوکب‌درصورت دب‌اکبر، در زیر یك دست و دو پای آن و زیرکواکب نعش قرار گرفته‌اند بنام قفزهٔ اولی، وقفزهٔ ثانیه وقفزهٔ ثالث». درنفائس‌الفنون فقره بجای قفزه آمده وآنها را ظباء و اولا دالظباءنام داده است (ج ۳ / ۴۴۸).

**جشن انگور** - دوم مهر ماه درخزان عامه بوده (رك : خزان عامه)

**جشن خزان** - (رك : خزان)

**جشن نیلوفر** - ششم تیر ماه (ذیل التفهیم / ۲۶۲)

**جشن‌های پارسیان** - (= اعیاد پارسیان ، عیدهای‌پارسیان) عبارتند از : نوروز بزرگ ، تیرگان ، مهرگان ، مهرگان بزرگ ، پروردگان ، بهمنجه ، سده ، نوسده یا برسده ، مردگیران (یامزدگیران یامژده‌گیران) گهنبارها ، آذرجشن، خرم روز ، سیرسور ، جشن نیلوفر ، مشك تازه ، باد روز (= بادبره) کوسه برنشستن .

**جع** - ازحروف تقویمی ونشانهٔ رجوع در اتصال وخروج ماه از تحت‌الشعاع است .

**جلالی** - (ن) تاریخ جلالی تقویم جلالی(رك: ماه جلالی)

**جلب وحیز** - یاحلب وحیز . جلب یاحلب بودن‌کوکب روزی است درروز بربالای‌زمین.وبودن‌کوکب شبی درشب درزیرزمین وبودن‌کوکب‌شبی درشب بربالای زمین ودر روز در زیرزمین درین‌حالت گویندکوکب‌درجلب یاحلب‌خویش است «جلب» و «حلب» دارای‌دومعنی‌تقریباً‌یکسانند وحیز ، بودن‌کوکب نر دربرج نر ویا بودن‌کوکب ماده دربرج ماده ، دراین حالت گویندکوکب درحیز خسود می‌باشد . جلب وحیز نیز در معنی بیکدیگر نزدیکند . (رك : حیز)

**جمادی** ـ ماه پنجم وششم ازماههای قمری عربی: جمادی‌الاولی‌وجمادی الثانی ، جمادی نخستین وجمادی دیگر .

**جمادی دیگر** ـ جمادی‌الثانی (رك : جمادی)

**جمادی نخستین** ـ جمادی الاولی (رك : جمادی)

**جمار** ـ بکسر جیم ، روزهای هفتم وچهاردهم وبیست ویکم شباطاست. درجمار زمستان تخفیف میابد . جمره مفرد جمرات به معنی اخگراست، در تخفیف سرما جمره اول در زمین وجمرهٔ دوم درآب وجمرهٔ سوم درنبات اثـر میکند . به اعتقاد اعراب اثرهای سه‌گانهٔ فوق درسقوط جمرات مربوط به سقوط برخی از منازل قمر است.

انوری در وصف بهار گفته است :

هم جمره برآورده فـرو بـرده نفس را

هم فاخته بگشاده فـرو بسته زبـان را

**جمشید فلك** ـ درشعر حافظ کنایه از خورشید است ؟ وشاید اضافـه تشبیهی باشد ؟ دراین صورت همان فلك است واگر «طربخانـه جمشید فلـك» را کنایه ازبرج اسد بگیریم که طبق نجوم احکامی قوت آفتاب در ۱۵درجهٔ آناست، جمشید فلك کنایه ازآفتاب میشود :

در زوایـای طربخانـهٔ جمشید فلـك ارغنون سازکند زهره بآهنگ سماع

غزل/ ۲۹۳

**جم انجم** ـ (کخ) (رشیدی)

**جمره** ـ (رك : جمار ، سقوط جمرات)

**جمع** ـ اجتماع دوکوکب سفلی ومیانه استبرکوکب‌علوی،ماننداجتماع عطاردبازهره ومریخ‌بامشتری‌یازحل، درین‌حالت‌مشتری‌یازحل‌راجمع(بمعنی جامع) گویندچون نور آندو راباخود یا درخود جمع کرده است (رك: التفهیم/۴۶۷واین حالت را جمع‌النور هم گفته‌اند .

**جمع‌النور** ـ (رك : جمع)

**جمعه** ـ نام آخرین روز ازهفته است .

**جمعة الذهب** ـ نخستین جمعه از ایام صوم‌الشلیخین عیسویان است .

**جمعة الشهدأ** ـ ازایام مشهور عیسوی است .

**جمعة الصلبوت** ـ جمعه، چهل وهفتم‌صوم کبیر (= صوم کبیر) است درین روز جهودان عیسی را بصلیب کشیدند.

**جناح الفرس** ـ بال اسب، یکی ازستارگان صورت فرس‌اعظم‌وبرکتف آن است. (رك : فرس اعظم) ، جناح فلکی درشعر نظامی آمده :

فرقد بیـزك جنیبه رانـده کشتی بجناح شط رسانده

لیلی ومجنون / ۱۷۳

**جناح فلکی** ـ (رك : جناح الفرس)

**جنبان** ـ سیار ، درمقابل اجنبان به معنی ثابت (رك : ثابت وسیار)

**جنب برشاوش** ـ (حامل راس الغول) ستاره‌ایست بر پهلـوی صورت برساوس وآنرا «مرفق‌الثریا» هم گفته‌اند (ترجمهٔصورالکواکب ص ۵۵ و ۵۶)

**جنب المسلسله** ـ نام دیگر رشا یابطن‌الحوت‌است ومنزل بیست‌وهشتم ماه طبق نجوم‌کهن (رك : رشا).

**جنبش** ـ حرکت ، سیر ، درمقابل سکون

**جنبش گیرنده** ـ حرکت مخصوص ومحدود فلك (انجمن‌آرا)

**جنبش بارانی** ـ حرکت جزئی افلاك وتأثیرخارجی‌آنهاست‌که ازطبع وسرشت ایشان مایه می‌گیرد (انجمن‌آرا)

**جنوب** ـ Sud (فر) ، (رك : چارسو)

**جنوب شرقی** ـ Sud - Est (فر) ، از جهـات فرعـی است . (رك : جهات فرعی)

**جنوب غربی** ـ Sud - Oust (فر) ، ازجهات فرعـی است . (رك : جهات فرعی)

**جنیب** ـ «الجنیب» یا «مرکب» دو ستاره درصورت فرس اعظـم (رك: فرس اعظم)

**جو** ـ Atmosphère (فر) ، فضا ، هوا یاقشری‌ازگازهای گوناگون که ازخارج‌کره زمین را پوشانده است ونیز به‌قشری از گازها که اطـراف اجـرام آسمانی را بپوشاند «جو» گفته میشود (جو زمین ، جو ماه ، جو عطارد ، جو زهره ، جو مریخ ، جو مشتری ، جو زحل مصطلح است) و نیز واحـد فشار یعنی ستونی ازجیوه بر بلندی ۷۶۰ میلیمتر دردمای صفردرجه صدبخشی‌درکنار دریاوعرض

۴۵ درجه است . یك جو برابر با ۶ ، ۳۳ : ۱ باری است . فشار جو ازمحلی به محل دیگر واز روزی به روز دیگر تغییر میکند ، ولی مقدار آن‌همواره‌نزدیك مقدار مذکور دربالاست (فرهنگ اصطلاحات علمی) علم به حالات جو را در شرایط مختلف جوشناسی یا Cuétéornlogie گویند .

**جوان زن** ـ (= عذرا وسنبله)

**جوزا** ـ (= دوکودك برپای ایستاده) Cémineux (فر) Cemini (یو) دو پیکر یاتوامان ، صورت شمالی بابعد۷ ساعت‌ومیل ۲۲ درجه،یودکسوس و اوراتوس درقرن چهارم‌وسوم‌پیش‌ازمیلاد ازجوزا نام برده‌اند.بطلمیوس‌کواکب جوزا را ۲۵ وهفلیوس تا ۳۸کوکب برشمرده است وامروز تا۸۵ستاره درجوزا دیده شده است . درخرافات یونان توامان را پسران زئوس گفته‌اندکه از لیدا زن تند اروس پادشاه اسپارطه بوجود آمده‌اند . (البسائط علم الفلك / ۱۱۷)

جوزا بدان سبب گفته‌اند که : «جوزکل شی وسطه» یعنی جوز هرچیزمیان یاوسط آن چیز است وچون باین صورت برمیان آسمان است آنرا جوزا گفته‌اند (شرح بیست باب ـ باب سیم) ابوریحان درباره شکل جوزا گوید :

«همچون دوکودك به پای ایستاده ،که هریکی یك دست برگردن دیگری پیچیده دارد» . (التفهیم / ۹۰)

درآثار الباقیه (ترجمه / ۲۷۲) آورده : نامهائیکه خوارزمیان بر بروج گذاشته‌اند موافق صورتها نیست که‌بروج را نشان میدهند، آنان‌نیزجوزا را بجای توامین گذارده با آنکه جوزا (اصلا) نام صورت جبار است وگاهی توامین را «اذوویچیریك» گویندکه معنای آن ذوالصنمین ومناسب بادو پیکر است.

ستارگان جوزا را اعراب آنکه برسر جوزا است ذراع‌مبسوطه وآنها که برپای (وسینه) یکی ازتوامان (توام دوم) است هنعه وآن ستارگان‌که برپای‌دیگر توام است تحابی‌گویند . (شرح بیست باب ـ باب سیم) .

دراحکام نجومی صاحب طالع جوزا پاکیزه وکـریم و خداونـد لهو و دوستدار دانش وعلمهای آسمانی با حافظه قـوی و دارای سیاست و دور ویی نیز وصف شده است . قد میانه وگردن افراشته ، ریش زیبا و روی نیکـو ، برخورد خوش بانگاه تند وشانه‌های پهن وساقهای درازتر از ساعد ، منسوب به اوست .

جوزا برج معلمان وشمارگران وکیالان وصیادان و رقاصان ولهوگران ونقاشان و خیاطان قلمداد شده است ،کوهها وقله‌های بلند وتپه‌هاوجاهای صیادان وصیدگاههای برلب آب وصحنه‌های بازی ونمایش ومجالس بزم وخنیاگری وقصرشاهان ازجاهای منسوب به برج جوزا است .

«جوزا خانهٔ عطارد است و وبال مشتری وشرف رأس وهبوط ذنب، مذکر ونهاری ، وگرم وتر و دموی ، و ذوجسدین ، و هرکه به طالع جوزا بود، خوب صورت ومعتدل قامت ومتناسب الاعضاء وسبك روح وخوشبوی وکریم الاخلاق و صاحب کتاب وحساب وفلسفه وادیب وامین وثـابت نظر وحسن العینین و مقرون ـ الحاجبین وباریك گردن باشد» . (نفائس الفنون ج ۳ / ۳۰۰)

لیکن درنجوم احکامی پهلوی، «دشفرگان» یعنی‌دارندهٔ فره‌بد وزیان‌بخش صفت جوزا «دو پتگر» آمده است . واژه‌نامه (بندهشن۱۳ــ۵۱) و(رك: دوپتگر).

درشعر فارسی جوزا وتوامان و دوپیکر نامهای مشترکی است هـم برای صورت جبار وهم برای دوپیکر وتشخیص میان آن دو مشکل است مگر با وجود قرینه‌ای مانندکمربند وحمایل وکمر ترکش به معنی نطاق الجوزا یامنطقة الجوزا که مخصوص صورت جبار است .

کمر بسته ز بهـر خـدمت او　　فلك همچون دو پیکر می‌نماید
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۳۲

گر در خیال چرخ فتـد عکس تیـغ او
ازیکدیگر جدا شود اجـزاء توامـان
حافظ / قیز

ایا عظیم وقاری‌که هرکه بندهٔ تست
زر رفع قدرکمر بند توامـان گیرد
حافظ / قل

جوزا سحر نهاد حمایل برابـرم　　یعنی غلام شاهم وسوگند می‌خورم
حافظ / غزل ۳۲۹

خورده‌ام تیر فلك باده بده تـا سرمست
عقد در بندکمر تـرکش جـوزا فکنم
حافظ / غزل ۳۴۸

که درهمهٔ این ابیات صورت جبار به نام دوپیکر وتوامان وجوزا اشاره رفته است . یا شاید گمان میرفته که دوپیکر دارای کمربند است (؟)

اما درابیات زیر مراد ازجوزا و دو پیکر وتوامان همه برج جوزاست ، به قرینهٔ همراهی آن بادیگر بروج ویا اشاره به شکل و احکام نجومی و منسوبات آن :

آن کجاوه چیست ؟ میزان ، چون‌دو کفه باردار
بار جوزا و دو کفه شکل میزان دیده‌اند
خاقانی / ۹۶

خوانچه کرده‌چون مه‌ومرغان‌چو جوزاجفت‌جفت
زهره وار از لب ثریا یکران انگیخته
خاقانی / ۱۱۴

مشتری وار به جوزای دو رویم به وبال
چکنم آن سوی سرطان شدنم نگذارند
خاقانی / ۱۴۹

برآستانهٔ وحدت سقیم خوشتر دل
بپا لکانهٔ جنت عقیم به جوزا
خاقانی / ۸

درید جوزا جیب و برید پروین عقد
گذاشت مهر دواج و فکند صبح لوا
خاقانی / ۱۰

دست چون جوزاش دادی گنج زر چون آفتاب
گنج زر دادن به یغما برنتابد بیش‌از این
خاقانی / ۳۴۹

زبون‌تر از مه سی‌روزه‌ام‌مهی‌سی‌روز
مرا به طنزچوخورشید خواند آن جوزا
خاقانی / ۹۶

کوس ماند به‌کمان فلك اما عجب آنك
زو صریر قلم تیر به جوزا شنوند
خاقانی / ۱۲۰

سوگند خورد مادر طبعم که در سخاش
ازیك شکم دوگانه چو جوزا برآورم
خاقانی / ۳۳۰

دست من جوزا وکلکم حوت ومعنی سنبله
سنبله زاید ز حوت از جنبش جوزای من
خاقانی / ۳۴۴

الحق دو برادر ملك فر چون جوزا یکدل و دو پیکر
خاقانی / تحفة العراقین ۲۴۱

توامان در ازای ناوك قوس
منع را خصم وار کرده قیام
انوری/ ۱۵۳

توامان گشته در برابر قوس سپر یکدیگر به دفع خصام
انوری / ۱۵۰

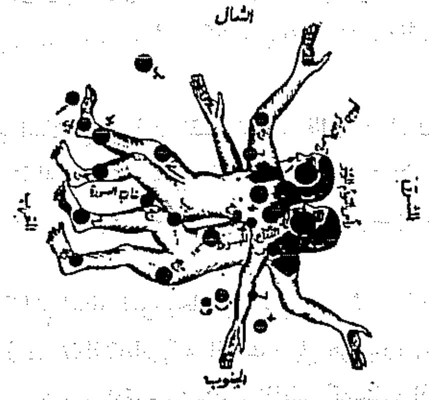
اجرام سپهر اوج منظر افروخته باد ازین دو پیکر
نظامی / لیلی ومجنون ۴۰

چو آن هرسه پیکر بدان دلبری که برد از دو پیکر بهی‌پیکری ...
نظامی / اقبالنامه ۴۵

مهی‌که گرفکند یك‌نظر به لطف وبه خشم
شود بسوی ثری و دو پیکر آتش و آب
سنائی

آن پیکر رخشنده‌تر از جرم دو پیکر
حقا که دریغ است بخوی بد پیکار
سنائی

(صورت جوزا)




**جوزا کنار** ـ کنارهٔ جوزا ، سر جوزا ، دراین شعر منوچهری بقرینهٔ «هقعه» یا دیکپایه منزل منجم ماه که برسر صورت جوزا قرار گرفته :

چون‌سه سنگ دیکپایه ، هقعه بر جوزا کنار

چون شرار دیکپایه پیش او خیل پرن

(رك : پروین وهقعه)

**جوزا و زهره** ـ (تن)

جوزا بحکم زهره بپاس کلام عشق

با هردو پیکرش کمربند گیت بست

امیری فیروزکوهی / ۹۸۳

**جوزا وماه** ـ (رك : ماه درجوزا)

**جوزهر** ـ (= گوچهر، گوی‌چهرسروجوزچهردم)معرب گوزهر(معربات رشیدی) خوارزمی دربارهٔ این کلمه می‌نویسد: «الجوزهر کلمة الفارسیه‌وهی‌گوزهر ای صورة الجوز وقیل گوی چهر ای صورة الکره‌والاول اصح» . (مفاتیح‌العلوم ص ۱۲۸) .

درنجوم پهلوی جوزهر یا گوزهر نام ستارهٔ دنباله داری است که به دور

خورشید می‌گردد. واژه‌نامه (بندهشن ۶ـ۵۰) وآنرا جوزهر ماه هم گفته‌اند. واژه‌نامه (بندهشن ۶ـ۶۰ و ۴ـ۱۸۸ و ۳ـ۲۲۵) ونیز گوزهر وموش پریـك، نام یکی ازستارگان دنباله دار، ضد ماه وضد خورشید وصف شده است. چـون گرفتن ماه و خورشید را مربوط به آن می‌دانسته‌اند. واژه‌نامـه (بندهشن فصل ۵ بند ۲)

درنجوم اسلامی جوزهر نقطهٔ تقاطع فلك حامل وفلك مایـل قمر است که عبارت از دو نقطه می‌باشد یکی را عقدهٔ راس که همان گوچهر راس ودیگری را عقدهٔ ذنب که همان گوچهر دمب و هردو را جوزهریـن یا عقدتین راس و ذنب گفته‌اند.

خلاصهٔ کلام استاد ابوریحان بیرونی دربارهٔ جوزهرچنین است:

هریك از دو نقطهٔ تقاطعی که ازفلك مایل هرسیاره ومنطقة البروج بـوجود میآید جوزهر، یا گره، یاعقده مینامند، تقاطعی که ستاره ازآن بگـذرد ودر نیمهٔ شمالی منطقة البروج باشد جوزهر راس ونقطهٔ تقاطع که ستاره ازآن بگذرد ودرنیمهٔ جنوبی منطقة البروج باشد جوزهر ذنب یاعقدهٔ ذنب گویند. این دونقطه را آنکه شمالی است مجاز الشمال یاعقدة الشمالیه، یعنی گره شمالی، وجنوبی را مجاز الجنوب یاعقدة الجنوبیه یا گره جنوبی هم گفته‌اند. (التفهیم / ۱۲۳)

«قمر را نیز سه فلك‌است غیرفلك‌اول، یکی ازآنجمله که مرکز او مرکز عالم است «فلك مایل» خوانند واو درجوف فلك‌ممثل که آنرا درقمر«فلك جوزهر» گویند باشد، نه درسخن او، همچو در دیگر افلاك. دوم فلك مایل تدویر وسوم تدویر». (فرهنگ نفائس‌الفنون)

جوزهر درشعر فارسی به هنگام مدح وایراد تشبیه وتناسب دیده میشود.

**جوزهر و کمر ـ (ت)**

دهان اورا شد مشتری به جای زبان
میان اورا شد جوزهر به جـای کمر
عنصری / ۵۹

**جوزهر و دم اسب ـ (ت)**

مرکبان شاه را چون جوزهر بـربسته دم
گفتی از هر جوزهر جوزای ازهر ساختند
خاقانی / ۱۲۴

زان رخش جوزا پاردم چون جوزهر بر بسته دم
گلگون ز چرخ افگنده سم شبرنگ هـرا ریخته
خاقانی / ۲۹۱

هست کمیتش سپهر جوزهری بـردمش
پـاردم جـوزهر چنبـر مساهش سزد
خاقانی / ۵۵۹

**جوزهر وماه** ـ (تن)

هرعقدهٔ جوزهر که مه راست  رمحش به سر سنان گشایـد
خاقانی / ۵۰۱

**جوزهر و کمند** ـ (ت)

شاه چون‌خورشیدودرکف جوزهر  با کمنـد خیزران آمـد بـه رزم
خاقانی / ۵۱۷

**جوزهرین** ـ (تثنیه جوزهر) عقدهٔ راس و ذنب (رك : جوزهر)

**جوشن هزار میخی** ـ (کا)

تیغ یك میخ آفتاب گـذشت  جوشن شب هزار میخی گشت
نظامی / هفت‌پیکر ۳۰۶

**جوی راست** ـ به معنی طالع است به قول بتانی (گاهشماری/۳۳۸)

بنا به نقل بتانی کلمهٔ «جوی راست» را بطلمیوس نیز درشرح تسییرهیلاج بمعنی مطالع بکار برده است باین ترتیب که جوی راست جدی مطالع‌فلك‌مستقیم وجوی راست بلد ، مطالع بلد (زیج صابی / ۲۲۴) :

ومطالع فلك مستقیم ، به قول خوارزمی در مفاتیح العلوم (طبع قاهره ص ۱۲۸) :

«مطالع الفلك المستقیم هی ما یطلع مع قسی فلك البروج من‌معدل‌النهار فی خط الاستواء ، وهی بالفارسیه جوی راست» .

**جوی راست بلد** ـ (= مطالع بلد) (رك : جوی راست)

**جوی راست جدی** ـ (= مطالع جدی) (رك : جوی راست)

**جهات** ـ Les côtés (فر) ، جمع جهت به معنی: طرف، سوی ، سمت ،

جانب ، برحسب دو نقطه‌ایکه خورشید در آن طلوع وغروب میکند .

**جهات اربعه** ـ Les qutres Points Cardinaux (فر) ، جهات اصلی ، جهار جهت اصلی ، مشرق ، مغرب ، شمال ، جنوب . (رك : چارسو)

**جهات اصلی** ـ (= جهات اربعه) ، چهار جهت اصلی .

**جهات فرعی** ـ Lesquatres Points Collatéraux (فر) ، چهار جهت فرعی: شمال شرقی، شمال غربی ، جنوب شرقی ، جنوب غربی .

**جهان** ـ Univers (فر) ، گیتی ، دنیا (= گیهان پهلوی‌وجیهان) عالم عالم وجهان هستی ، کائنات .

**جهان افروز** ـ (کخ) ونیز صفت آن

**جهانتاب** ـ (کخ) ونیز صفت آن

نگویمت که گلی بر فراز سرو روان
که آفتاب جهان تاب بر سر علمی

سعدی / کلیات ۶۸۰

**جهانگرد** ـ (کخ) ونیز صفت آن

**جهت** ـ Côtés (فر) ، جانب ، طرف ، سو ، (رك : چارسو) و (رك: جهات)

**جیب** ـ (جیب راست ، جیب مستوی) Sinus (فر) ، عمودی است که ازیك طرف قوس وارد برقطر دایره شود . ونصف وتر عمود برقطر دایره رانیز جیب گفته‌اند .

جیب را اصلا هندی وجیبا دانسته‌اند وجیبا درهندی به معنی وتر است واز اصل سنسکریت جیو Jiva است واعراب‌هنگامی که‌آنرا ازهندیان‌اخذ کردند بصورت جیب نوشتند وسپس چنان گمان‌کردند‌که همان لفظ عربی معروف است وآنرا جیب تلفظ کردند درصورتیکه میان جیب‌جامه واین‌جیب‌مثلثاتی‌هیچ‌رابطه‌ای وجودندارد . (تاریخ نجوم اسلامی / ۲۱۱ ـ ح ۳)

دریك دایرهٔ مثلثاتی که شعاع آن واحد است ، سینوس (جیب) یك‌زاویه یایك کمان ، طول عمودی است که از انتهای کمان برقطریکه ازمبداء کمان‌میگذرد فرود میآید . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

درمحاسبات نجومی وتر بکار نمی‌رود بلکه نیمه آن بنام جیب‌مورداستفاده است . جیب‌های نجومی عبارتند از :

جیب مستوی یا جیب راست ، جیب تمام ، جیب معکوس یا باشگونـه . (التفهیم ص ۹ - ح ۱) جیب درلغت به معنی گریبان آمده درشعر خاقانی «جیب» بمعنی گریبان و «جیب افلاك» یادآور معنی نجومی واصطلاحی آن می‌باشد :

ساحری را گر قواره بهر سحر آید بکار

من ز جیب صد قواره پرنیـان آورده‌ام

خاقانی / ۲۶۲

بیـرون و درونش هست مانـاك

دامـان اثیـر و جیـب افـلاك

خاقانی / تحفة العراقین

**جیب اعظم** ـ (= جیب‌کلی ، جیب بزرگتر)

**جیب افلاك** ـ (رك : جیب) شاهد ازخاقانی

**جیب المسلسله** ـ (= بطن الحـوت رشا) ستاره‌ایست روشن و سرخ درصورت امراة المسلسله که آنرا بطن الحوت و رشا هم گویند .

**جیب باشگونه** ـ جیب معکوس (رك : جیب) جیب واژگونه ، (رك: جیب) .

**جیب بزرگتر** ـ جیب‌کلی یاجیب اعظم

**جیب تمام** ـ Cosinus (فر) (رك : جیب)

**جیب راست** ـ (= جیب مستوی) وجیب

**جیب‌کلی** ـ (= جیب بزرگتر) و جیب اعظم و جیب بـاشگونه (= جیب معکوس)

**جیب مستوی** ـ ( = جیـب راست) (رك : جیب) «او نیمهٔ وتر دوتو کردهٔ قوس است واگر خواهی گویی‌که آن عمود است‌که ازیك سر قوس فرود آید برآن قطر‌که از دیگر سر قوس آید ...» (التفهیم / ۹)

**جیب معکوس** ـ (= جیب باشگونه) (رك : جیب)

«سهم دو توی قوس است واگر خواهی‌گویی: آن خطی است‌کـه میان

آغاز قوس باشد ومیان آن سر جیب که برابر اوست و بزرگترین جیب‌های باشگونه همهٔ قطر است» . (التفهیم / ۹)

**جیروز** ـ یکی از ایام مشهورهٔ مغان خوارزم واین‌رام روز بوده (مقدمهٔ التفهیم / قمح) .

# چ

«چ» ازحروف فارسی است ودر جزو ارقام تقویمی نیامده است .

**چادر** ـ (ك) چادرکبود ، چادرکحلی ، چادر نیلگون ، کنایه از آسمان است (فرهنگ رشیدی و آنندراج) ونیزچادر قیرگون ازشاهنامهٔ فردوسی :

زمین زیر ایـن چـادر قیرگـون      تو گفتی شدستی بخواب اندرون

داستان بیژن ومنیژه / هدیه شرکت‌ملی‌نفت ۱۳۴۰

وچادر ترسا ،کنایه ازآفتاب است .

**چار آخر** ـ (ك) چار عنصر ، چهار عنصر ، چهار آخشیج ، آخشیجان (= چهار تار)

**چار آخشیج** ـ (ك) (= چار آخر)

**چار اژدها** ـ (ك) چهار عنصر (= چار آخر)

**چار استاد** ـ (ك) چهار عنصر (= چار آخر) (= چار تار)

**چار بالش** ـ (رك : چار دیوار)

**چار تار** ـ (ك) چهار عنصر ، چهار رکن ، چهار ارکان ، چهارآخشیج، چهار طبع ، سلمان ساوجی گوید :

طبع گیتی راست شد درعهد تو ز انسان که باز

نشنود صوت مخالف هیچکس زین چـار تار

مجمع الفرس

بمعنی طنبور و رباب هم آمده

**چار دیوار** ـ (ك) جهان ، باعتبار چهار جهت ، و چار بالش ، کنایه از دنیا .

نظامی گوید :

چو درچار بالش ندیدم درنگ    نشستم درین چار دیـوار تنگ

(مجمع الفرس)

**چارگوهر** - (ك) چهار گوهر (= چار آخر ، چار آخشیج ، چـار اژدها ، چار استاد) چهار عنصر ، عناصر اربعه : آب ، آتش ، باد ، خاك ، چار امهات وامهات اربعه درارتباط با آباء سبعه وموالید سه‌گانه . (رك : آباء)

**چاه‌ها** - (= آبار) مقابل سعادت‌فزای (رك : آبار)

**چپ بودن** - (= تیاسر)

**چپ بودن ازآفتاب** - (= تیاسر)

**چپ سو** - (= یسار ، ازجهات سته وششگانه)

**چتر** - (ك) چتر آبگون[۱] چتر بلند ،کنایه ازآسمان[۲] وچتر زرین کنایه‌از خورشید[۳] چتر مروارید[۴] وچتر مینا [۵] کنایه از آسمان است . وچتر شام کنـایه از شب یا آسمان است[۶].

۱- (آنندراج)

۲- این رقعهٔ پست سبز گون چیست ؟
این چتر بلند سرنگـون چیست ؟

خاقانی / ۶۴

۳- چتر زرین چون هوا بگرفت گویی برفلك
عکس شمشیر شه خسرو نشان افشانده‌انـد

خاقانی / ۱۱۵

۴ و ۵- (آنندراج)

۶- علم خاص خلیفه زده درلشکر صبـح
چتر شام است کزو ماه‌شب آرایینند

خاقانی / ۹۱

**چراغ** - (ك) چراغ آسمان[۱] چراغ آسمانی[۲] چراغ جهان[۳] چراغ جهانتاب[۴] چراغ چرخ[۵] چراغ روز[۶] چراغ سپهر[۷] چراغ سحر[۸] چراغ سحرگهان[۹] چـراغ شب[۱۰] چراغ صبح وشمع آسمان[۱۱] چراغ عالم[۱۲] چراغ عالم افروز[۱۳] چـراغ فلك[۱۴] وچراغ کیان کنایه ازخورشیداست ونیز کنایه ازماه[۱۵] وچراغ چرخ چهارم نیز کنایه از خورشید است[۱۶].

۱ــ از دم سر دم چراغ آسمان بتوان نشاند
وز تف آهم هزاران‌شمع بتوان‌سرگرفت

خاقانی / ۵۰۷

۲ــ (آنندراج)

۳ــ (فرنودسار)

۴ و ۵ــ (آنندراج)

۶ــ چراغ روز نمیتابد ازسپهر بخواه
چراغ‌می که‌پرازظلمت‌است‌خانهٔ‌من

اثیرالدین اومانی / تذکره دولتشاه ۱۹۱

چومشکین زلف شب را شانه‌کردند
چراغ روز را پروانه کردند

نظامی (گنجینه)

۶ و ۷ و ۸ــ (آنندراج)

۹ــ نکال شب که کند درقدح سیاهی مشك
درو شرار چراغ سحرگهان گیرد

حافظ / قکز

۱۰ــ (فرنودسار)

۱۱ــ چه پرتو است که نور چراغ صبح دهد
چه شعله است که درشمع آسمان گیرد

حافظ / قکح

۱۲ــ (فرنودسار)

۱۲ــ (آنندراج)

۱۴ــ کشتم بباد سردچراغ‌فلك چنانك
بوی چراغ کشته‌شنیدم به‌صبحگاه

خاقانی / ۳۸۷

چراغ کیان کشته شد کاش من
بمرگش چراغ سخن کشتمی

گرم قوتستی چراغ فلك را
باسیب یك دم زدن کشتمی

خاقانی / ۶۸۴

۱۵- بمعنی ماه :
کسیکه زیر چـراغ فلك بوددانـد
که‌هست نورمه‌ازشمع‌رای بواسحق

خواجو / ۵۹۵

۱۶ دوده کنـدم دبیر انجـم
از دود چراغ‌چرخ چهارم

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۴۸

## چرخ - (ك)

چرخ[۱] چرخ آینه رنگ[۲] چرخ اخضر[۳] چرخ ازرق وچـرخ ازرق پوش[۴] چرخ‌اطلس[۵] چرخ برین[۶] چرخ بسیط[۷] چرخ بنفسج[۸] چرخ فیروزه یافیروزه چرخ[۹] چرخ‌خمیده پشت[۱۰]چرخ دولابی[۱۱] چرخ زنگاری[۱۲] چرخ سفله[۱۳]چرخ شعبده‌باز[۱۴] چرخ صوفی‌نهاد[۱۵] چرخ کاسه گر[۱۶] چرخ‌کبود[۱۷] چرخ کحلی[۱۸] چرخ مـدور[۱۹] چرخ مشعبد[۲۰] چرخ منحنی[۲۱] چرخ منقط[۲۲] چرخ مینا وچرخ مینائی[۲۳] چـرخ نه پایه[۲۴] چرخ‌نیم خایه[۲۵] چرخ هزاردیده[۲۶]وچرخ‌باصفت‌های‌بسیاردیگر کنایه‌ازآسمان است وفلك . ونیز چرخ فیروزه[۲۷] اما چرخ چهارم[۲۸] کنایـه از خورشید و چرخ زهره[۲۹] کنایه ازفلك زهره وچرخ هشتم[۳۰] کنایه ازفلك ثوابت است :

۱- کزویست پیروزی و دستگـاه
بفرمان او تابد از چرخ مـاه

داستان رستم وسهراب / ب ۷۷۷

ز چرخ واخترش آورد کاسهٔ سر خویش
جهای چه همت کاو را به میهمـان آورد

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۸۸

دیگران را سرآزادگی از چرخ گـذشت
مـا همـان بنـدهٔ بـی‌پـاو سر زندانـی

امیری فیروزکوهی / ۱۰۹۷

۷- دیده نیرنگ چرخ آینه رنگ
آینه عیش نـا زدوده هنـوز

خاقانی / ۵۵۰

۳- آنندراج)

۴- با این همه معانی کز بام چرخ ازرق
براختران طبعم اختر نظاره بـاشد

کمال‌الدین الدین اسماعیل / ۲۴۸
بخادمی تو برخاست چرخ ازرق‌پوش
چو رای پیر تراشد مرید بخت جوان

کمال‌الدین اسماعیل / ۴۵

۵- جرخ اطلس را بخون دل بشستم آستین
قطب گردون را بمژگان‌نقش بستم آستان

خواجو / ۵۹۸

۶- سلطان ترا به چرخ برین بـر کشد
وآخر بدین همی نکند اختصـار

فرخی سیستانی / ۹۷

۷- بساط جاه عریض تو باد چرخ بسیط
رذیل عمر طویل تو دست دهر قصیر

کمال‌الدین اسماعیل / ۲۰۴

۸- تا چرخ بنفسج است مـولاش
یك چشم چو نرگسند اعـداش

خاقانی / تحفةالعراقین ۵۵۰

۹- ز سرخ رویی توفیق تست نزد خرد
سپید کار و سیه کاسه چرخ پیـروزه

انوری / ۳۸۳

۱۰و۱۱- چرخ دولابی چوخصم خاکسارت تشنه شد
آب او از چشمهٔ تیـغ یمانـی مـی‌دهد

جمال‌الدین‌اصفهانی / ۱۱۱

چرخ خمیده پشت بصد چشم در جهان
جویای راحت است وجوی زان پدید نیست
کمال‌الدین اسماعیل / ۱۴۲

ز دور چرخ دولابی بچاه غم فرو رفته
ز احکام قضای آسمانی گشته زندانی
وحشی بافقی / ۱۹

۱۲ـ (آنندراج)

۱۳ـ زلفش کشید باد صبا چرخ سفله بین
کانجا مجال بادوزانم نمیدهد
حافظ / غزل ۲۲۹

۱۴ـ تو عمر خواه وصبوری که چرخ شعبده باز
هزار بازی ازین طرفه تر برانگیزد
حافظ / غزل ۱۵۵

۱۵ـ چرخ صوفی نهاد ازرق پوش
خادم خانقاه همت تو
کمال‌الدین اسماعیل / ۹۰

۱۶ـ کنایه ازفلك زهره نیز هست ، چون «کاسه گر» صفت زهره و بمعنی رباب زن ونوازنده ساز ونام مطربی مخصوص بوده که مخترع «قول» بوده است .

بدانکه تا تو کنی عرض علم موسیقی
پی رباب ترا چرخ کاسه‌گردیده
کمال‌الدین اسماعیل / ۲۰۰

«کاسه گر» درشعر جمال‌الدین اصفهانی هم دیده میشود :

چون کوزه ز شعر تو گشاید    از نغمهٔ کاسه‌گر چه خیزد
دیوان / ۱۴۹ و ح ۲

۱۷ـ غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز رنگ هرچه تعلق پذیرد آزاد است
حافظ / غزل ۳۷

گر مساعد شودم دایرهٔ چرخ کبود
هم بدست آورمش باز بپرگار دگر

حافظ / غزل ۲۵۲

بلندیت بادا چو چرخ کبود
که چرخ ازبلندی نیابد فرود

نظامی / اقبال‌نامه ۳۶

۱۸- چرخ کحلی دور بود از دیدهٔ اخترکه بود
کحل ما زاغ البصر در دیدهٔ بینای من

خواجو / ۶۰۲

۱۹- ز سرو بریده چو زلف بربده
ز شکل مدور چو چرخ مدور

فرخی سیستانی / ۵۴

۲۰- تاچرخ مشعبد اندرین حقه
گه بنهد مهره گاه برگیرد
بادت بجهان بکام تا حظی
زین دولت‌وتاج وگاه برگیرد

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۶۰

۲۱- تاخط مستوی است برین چرخ منحنی
چرخ استوا بگیرد وخط انحناء نیز...

مسعود سعد / ۶

۲۲- کنایه ازفلك ثوابت نیز میتواند باشد.
زخمگهٔ چرخ منقط مباش ازخط این دایره درخط مباش

نظامی / مخزن‌الاسرار ۱۳۳

۲۳- خاقان اکبر کبزقدر، دارد تنش درع ظفر
یك میخ درعش‌برکمر، نه چرخ مینا داشته

خاقانی / ۳۹۲

۲۴- تا ز القاب تو شد پایهٔ منبر عالی
چرخ نه‌پایه همی رشك برد برمنبر

کمال‌الدین اسماعیل / ۲۵

۲۵- قمارستان چرخ نیم خایه
بسی پرمایه‌را بردست مایه

نظامی / خسروشیرین / ۳۶۰

۲۶- چرخ هزار دیده فرو بیخت خاك او
چندانکه جست جز همه فضل‌وهنر ندید

کمال‌الدین اسماعیل / ۲۱۷

۲۷- روی خاکی ونم چشم مرا خوار مدار
چرخ فیروزه طربخانه ازین کهگل کرد

حافظ / غزل ۱۳۴

ز جام گل دگر بلبل چنان مست می لعل است
که زد برچرخ فیروزه صفیر تخت فیروزی

حافظ / غزل ۴۵۴

۲۸- گر کند خورشید رای روشنت
سوی چارم چرخ روی انتقال
درسواد شب نماند گرد روز
آنقدر کایدرخش را زلف وخال

انوری / ۱۲۸

۲۹- من آنکسم که فغانم به چرخ زهره رسید
ز جود آن ملکی کم زمال داد ملال

غضائری رازی / گنج باز یافته ۸۷

۳۰- عجب علمی است علم هیئت عشق
که چرخ هشتمش هفتم زمین است

حافظ / غزل ۵۵

**چشم** - چشم روز[1] چشم فلك[2] چشم گرم[3] کنایه ازخورشید است .
۱- (آنندراج)

۲- عقرب مه دزدشان چشم فلك را به سحر
داس سر سنبله در بصر انداخته

خاقانی / ۵۵۸

چشم فلك نبیند زین طرفه‌تر جوانی
در دست‌کس نیفتد زین خوبتر نگاری

حافظ / غزل ۴۴۴

چشم فلك ، درین دو بیت اضافهٔ استعاری (اضافهٔ جزء به کل) می‌تواند باشد .

۳- (آنندراج)

**چشم شیر** ـ ستارهٔ وسط چند ستاره درگردن صورت اصد (برج اسد) است بنابر زیج‌کوشیار (گاهشماری/ ۳۳۹) وبه عربی«طرفه» منزل‌نهم ماه‌است. (= طرفه)

**چشمه** ـ درترکیبات :

چشمهٔ آتشفشان[۱] چشمهٔ آفتاب[۲] چشمهٔ خاوری[۳] چشمهٔ خـور[۴] چشمهٔ خورشید[۵] چشمهٔ روز[۶] چشمهٔ روشن[۷] چشمهٔ سیمات ریز[۸]چشمهٔ طباخ[۹] چشمهٔ گرم[۱۰] چشمهٔ نوربخش[۱۱] چشمهٔ هور[۱۲] وصف آفتاب و اشاره بقرص درخشان یا محل برآمدن یافرو رفتن آنست درافق . وچشمه به ماهی شدن ، کنایه از رفتن آفتاب به برج حوت است[۱۳] و (رك : چشمهٔ‌آفتاب)

۱- وقت سرد است آتش افزون کن کز ابر
چشمهٔ آتشفشان پوشیده‌اند

خاقانی / ۵۱۵

۲- دمی رفت تاچشمهٔ آفتاب
زچشم‌خلایق‌فروشست آب

سعدی / بوستان ۳۲۷

۳- چشمه خاوری (= برهان)

۴- بگفت آنچه دانست وبایسته‌گفت
بگل چشمهٔ خور نشاید نهفت

سعدی / بوستان ۱۳۵

۵- (رك : خورشید وچشمهٔ حیوان‌کم)

۶- چون فروشد به غرب چشمهٔ روز
گفتی اخلاص را بخورد نفاق

ادیب صابر / ۱۵۳

۷- (= برهان)

۸- با کفش این چشمهٔ سیماب ریز
خوانده چو سیماب گریزازگریز

نظامی (گنجینه)

۹- بنور چشمهٔ طباخ وماه سفره شکن
بشام‌قرص ربای وبه چرخ‌خوانسالار

کمال‌الدین اسماعیل / ۷۳

۱۰ و ۱۱ و ۱۲- (برهان)

۱۳- (مجمع‌الفرس)

**چشمهٔ آفتاب** - خورشید نخستین کرهٔ آسمانی است که‌درابتدای طلوع تمدن ، بلکه درهمان نخستین روزهای نشو ونمای انسان توجه ساکنین زمین را به خود جلب کرده است[۱]. این توجه تابدان پایه پیش رفته که برخی وشاید بسیاری ازملل، منجمله مصریان‌قدیم وآریاهای‌کهن بانظر پرستش به خورشیدنگریسته‌اند. آنان «میثره» یا مهر را ، حتی دررواج سنت‌مزدیسنی«چشم‌آسمان» می‌پنداشته‌اند[۲]. دربندهشن کتاب دینی ودر عین حال تقریباً نجومی زردشتیان،واژهٔ «بیور چشم» بمعنی «هزار چشمی» یا دارندهٔ هزار چشم صفت مهرآمده است[۳].

برمبنای همین باورهای‌کهن و دیرپای ، شاعران‌فارسی ازآن جمله‌خاقانی وظهیر وحافظ ، همراه با ابداع صدها کنایه وتعبیر دربارهٔ خورشید این اختر را «چشم فلك» و «دیدهٔ چرخ» و «مردمك چشم عالم» و «چشم وچراغ عالم» وصف کرده‌اند :

---

۱- نجوم برای همه تألیف ماکسول رایت ص ۶۴ .

۲- میراث ایران ص ۳۲۷ .

۳- واژه‌نامهٔ (بندهشن ۲-۱۷) .

عقرب مه دزدشان چشم فلك را به سحر
داس سر سنبله در بصر انداخته[۱]

خاقانی / ۵۵۸

ای دیدهٔ چرخ و دیده‌بان هم
طباخ زمین و آسمان هم[۲]

خاقانی / تحفة‌العراقین ۱۷۳

خورشید را که مردمك چشم عالم است
تر دامنی ابر سیه مانع ضیاست

ظهیر فاریابی / ۵۳

گرچه خورشیدفلك چشم‌وچراغ عالم است
روشنایی‌بخش چشم اوست خاك پای تو

حافظ / غزل ۴۱

«ایختاتون» فرمانروای شاعرپیشهٔ مصر، به سال ۱۳۸۰ قبل‌از میلاد، چنان می‌پنداشت‌که خدای بالاتر ازهمه درخورشید است. سرودهای حماسی‌در ستایش ازخورشید گفت ودریکی‌ازآن سرودهاخورشید را «چشمهٔ زندگی» وصف کرده وگفته است:

وه، که برآمدن تو از افق آسمان چه زیباست،
ای خورشید زیبا و ای چشمهٔ زندگی،
درآن هنگام‌که از افق مشرق طلوع میکنی،
سراسر زمین را به زیبائی خود آکنده میسازی ...[۳]

بعداز ایختاتون، یعنی‌پس‌از گذشت نزدیك به سی‌وچهار قرن، به جرأت میتوان گفت‌که هیچ شاعری درجهان درتوجه به خورشید وآثار زمینی او به پایهٔ

۱ـ عقرب مه دزد، کنایه از زلف است‌که ماه رخسار خوبان‌رامی‌پوشاند و داس سر سنبله تارهای خمیدهٔ زلف است، ونیز ایهامی به دوبرج عقرب‌وقوس دارد (دیوان خاقانی ۵۵۸ ـ ح ۶ مصحح عبدالرسولی).

۲ـ درخطاب به آفتاب‌گفته است.

۳ـ مشرق زمین‌گاهوارهٔ تمدن. اثر ویل‌دورانت ص ۲۹۷.

خاقانی شروانی نرسیده است . قصاید بلند این شاعر اکثر باوصف آفتاب وصبح آغاز میشود . غروب خورشید را بی‌گمان چندان دوستدارنبوده، بدین سبب در اشعار او وصف منظرهٔ شامگاه، باآنکه خود جلوه‌ای از زیبائی خلقت وموضوعی جالب‌برای شعرا است، به ندرت دیده میشود . تحفة‌العراقین وی بامحتوای بسیار عمیق ومطالب گوناگون از آغاز تا پایان حالت مخاطبهٔ شاعر را با آفتاب نشان می‌دهد وخاقانی درهمین اثر حتی به غلام خود بدان سبب‌که «آفتاب» نام داشته است نازش وفخر می‌کند :

این ناز مرا بدان غلام است
کو نیز هم آفتاب نام است[1]

ودرغزلی با آوردن یك مصراع «خورشیدپرست‌بودم‌اول»(!)شیفتگی‌خود را نسبت به خورشید نتوانسته است پنهان‌کند :

ازیك نظرم دو دلبر افتاد
وز یك جهتم دو قبله برخاست
خورشید پرست بودم اول ،
اکنون همه میل من به جوزاست / ۷۲۱

اما ترکیب زیبا و پرشکوه «چشمه آفتاب» که عنوان این مقاله است و به دنبال آن چشمهٔ خورشید وچشمهٔ مهر ونظایــر آن در شعر خسروی[2] و انوری[3] و جمال‌الدین اصفهانی[5] وکمال‌الدین اسماعیل[4] وسلمان ساوجی[7] وحافظ شیرازی[6]

---

۱- ص ۲۰۵ .

۲- چشمهٔ آفتاب و زهره ومــاه
تیر وبرجیس و فرقد و بهرام

ذیل برهان از دکتر معین

۳- به جنب رای تو منسوخ چشمهٔ خورشید
به پیش قـدر تو مـدروس گنبد خضرا

دیوان / ۸

←

و دیگر شاعران ، نمی‌تواند صرفاً یك تعبیر شاعرانه وترکیب استعاری باشد بلکه درنثر فارسی ودر ساده‌ترین نوع آن یعنی نثری که دربیان‌مسائل مشکل علمی ونیز مقدماتی بکارمی‌رود،این ترکیب دیده میشودوبه‌احتمال‌زیاد درمحاورات‌عامیانهٔ قرن پنجم ، ترکیب «چشمه آفتاب» ، به معنی قرص خورشید ومقدار ظاهری‌جرم آفتاب وجسم آن بوده است و «چشمه» به جای منبع ومنشأ نورکه مستعارمنه و همان جسم یاجرم خورشید است ، می‌باشد چنانکه ابوریحان درنحوهٔ استفاده از اسطرلاب برای ارتفاع خورشید میگوید :

«... و ربع ارتفاع [ اسطرلاب] سوی چشمهٔ آفتاب کن، تاپشت‌اسطرلاب بسوی تو بود»[1] لیکن این ترکیب درحالت اضافهٔ لامیه یعنی اضافهٔ اختصاصی ،

---

←

۴ــ از سایه تو نور بــرد گــوشهٔ مسکون
چون ذره که برچشمهٔ خورشید نظریافت

دیوان / ۶۱

۵ــ اگرچه ازقبل توست چشمهٔ خــورشید
مبادا آنکه تو روی ازکسی بگردانــی

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۳۳

۶ــ رخ تو چشمهٔ مهر است وگرد چشمهٔ‌مهر
دمیــده سبزهٔ خطــت مثــال مهر گیــاه

انیس العشاق خطی ـ متعلق به نگارنده

۷ــ ذره را تا نبود همت عالــی حــافظ
طالب چشمهٔ خورشید درخشان نشود

غزل / ۲۲۷

به هوا داری تو ذره صفــت رقص کنان
تا لب چشمهٔ خورشید درخشان بــروم

غزل / ۳۵۹

۱ـ التفهیم / ۳۰۰

یك باور کهن را درخود زنده نگاه داشته است ، بدین شکل که مردمان‌قدیم وشاید مردمان نخستین که خورشید بیش‌از هر پدیدهٔ دیگر آسمانی مورد توجه آنها بوده، گمان‌می‌بردند که‌خورشیدهر بامداداز چشمه‌ای بیرون‌می‌آید‌وشامگاه‌درمغرب به‌چشمه‌ای فرو میرود واین هردو چشمه را درظلمات می‌پنداشتند . باتوجه به ایـن اعتقـاد و رسوخ آن دربین عامهٔ مردم ، قران‌کریم نیـز به‌وجـه تمثیل در مـوضوع رفتن ذوالقرنین به ظلمات به آن اشاره‌کرده است[۱].

وخاقانی شروانی نیز در وصف «طاوس آتشین پر» یعنی خورشید ازیـن باورکهن یاد میکند :

درآبگون قفس بین طاووس آتشین پر
کز پرگشادن او آفاق بست زیور ...
عریان ز حوض ماهی سوی بره روان‌شد[۲]
همچون بره برآمد پوشیده صوف اصفر ...
ویحك زهرشبانگه درآب گرم مغرب
غسلش دهند وپوشند آن حلهٔ مزعفر ...[۳]

و «عین الشمس» نیز همان چشمهٔ آفتاب است وهمچنین نام یکی دوجای مشهور ، یکی درکشور مصر معروف به شهر فرعون و دیگری چشمه‌ای است در بصره مابین عذیب وقادسیه[۴]. ترکیب «عین‌الشمس» نیز باتوجه به معانـی مذکور واز آن جمله «چشمه آفتاب» درشعر فارسی راه یافته است :

چون بار دهد شعـاع رایت
زیبدش ز عین شمس حاجب

جمال‌الدین اصفهانی / ۵۱

---

۱ـ حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدهـا تغرب فی عین حمیئة وجد عندها قوما ... سوره‌کهف / آیه ۸۶ .

۲ـ حوض ماهی‌کنایه ازبرج حوت است‌که درنجوم احکامی برج آبی است وبره همان حمل یابرج حمل است .

۳ـ دیوان / ۱۸۷ .

۴ـ مراصد الاطلاع / ج ۲ ـ ص ۹۸۷ چاپ مصر .

مصر است وعراق درپناهش
عین‌الشمس است بارگاهش

خاقانی / تحفةالعراقین / ۲۳۱

«چشمهٔ آفتاب» بهرمعنی‌که باشد «چشمهٔ قمر» را نیز مقابل خود دارد. چون خورشید وماه در «ادب عامه» وباورها وتصورات عامیانه تأثیرات مشابه فراوان دارند. درکتاب کلیلهٔ ودمنه، درباب الیوم‌والغربان، آنجا که خرگوشان یکی ازمیان خود نزد شاه پیلان به رسالت ازطرف ماه می‌فرستند و او به پادشاه پیلان میگوید من رسول ماهم و او پیغام داده‌که ازچشمهٔ من باید دوری شوی‌والا چنین وچنان میکنم، قمر را درآن چشمه به وی نشان میدهد وجنبیدن آب‌چشمه را براثر خرطوم او از نارضایی وخشم قلمداد می کند و بااین‌تمهید شاه پیلان را وادار به ترک سرزمین خرگوشان بادیگر پیلان می‌نماید. دراین داستان چشمهٔ‌قمر تصور عامیانه دیگری است درمقابل چشمهٔ آفتاب واین حکایت مأخذ تمثیلی است در دفتر سوم مثنوی جلال‌الدین بلخی‌که استاد فقید، بدیع الزمان فروزانفر، نیز درکتاب قصص وتمثیلات مثنوی به آن توجه داشته است[۱] این تمثیل چنین است:

این بدان ماندکه خرگوشی بگفت
من رسول ماهم وبا ماه جفت[۲]

درامتداد این باور، تصور دیگری، نیز شکل گرفته، بدین معنی‌که خورشید وماه در هرغروب به چاهی درمغرب فرو میروند واز سوی دیگر ازمشرق بیرون می‌آیند. در شعر فخرالدین اسعد گرگانی دروصف شب باین باورعامیانه اشاره شده است:

تو گفتی شب به مغرب کنده بد چاه
بچاه افتاد مهر از چرخ ناگاه ...[۳]

وبا توجه بهمین تصور، جمال‌الدین‌اصفهانی‌صفت «نقب‌زن» یعنی چاه‌کن را هم به خورشید وهم به ماه داده است:

---

۱- ص ۸۲،
ص ۲۶۴ / سطر ۱۰.
ویس ورامین ص ۸۰.

لرزدهمی ز سهم تو خورشید نقب‌زن
بیمار شد ز تیغ تو مهر کله ربای

دیوان / ۲۲۶

وهم او گفته است :

بماه نقب‌زن و آفتاب کیسه‌گشای
بچرخ حقه نه وروزگارصدستان...

دیوان / ۲۸۶

این‌سوگند به «ماه نقب‌زن» شایدتقلیدی‌ازسوگنددرقرآن‌کریم به خورشید وماه یابه دیگر سیارات بادو لفظ «خنس» و «کنس» درسورهٔ تکویر آیه‌های ۱۵و ۱۶ : «فلا اقسم بالخنس ، الجوار الکنس» ویادآور معنی آن دو لفظ باشد. دو لفظ خنس وکنس مخصوص قرآن است و تفاسیر ، از آنجملـه تفسیر ابوالفتوح رازی[1] ومجمع البیان طبرسی[2] ونیز غریب القرآن سجستانی[3] و ترجمان القرآن میر سید شریف جرجانی[4] ومآخذ دیگری چون خطط مقریزی[5] وتاریخ بلعمی[6] به معنی خمسهٔ متحیره ، عطارد ، زهره ، مریخ ، مشتری و زحل، درحال‌سرار ومحاق یاتحت‌الشعاع آورده‌اند . اما دلائلی هست‌که این دو لفظ بمعنی سیارات هفتگانه که ازپنج سیاره مذکور خورشید وماه تشکیل می‌شده‌اند می‌باشد . ازآن دلائـل یکی دعائی‌که ابن اصیبهٔ درعیون الانباء فی طبقات الاطباء بهابی‌نصرفارابی‌نسبت داده است . این دعا پس‌از ذکر جملهٔ: هذا دعاء لابی‌نصر فارابی ، با آوردن‌لفظ «کنس السبع» واشاره به لفظ «خنس» چنین است :

«اللهم انی أسألك یا واجب الوجود ، یا الله المشارق و المغارب ، رب

---

۱- ج ۱۲ سوره تکویر .
۲- ج ۱۰ سوره‌کورت (تکویر)
۳- غریب القران المسمی به نزهة القلوب از امام ابی‌بکر محمدبن عزیز سجستانی طبع ۱۳۵۵ مصر ص ۸۶ باب الخاء المضمومه .
۴- بکوشش دبیر سیاقی ،
۵- ج ۱ ص ۹ چاپ مصر .
۶- بتصحیح مرحوم ملك‌الشعراء بهار ص ۱۴-۵۵ .

الجوار الکنس السبع ، التی انخنس عن الکون انخناس الابهر ... اصبحت ارجو الخیر منك وامتری زحلا ونفس عطارد والمشتری ....»[1]

**چشمهٔ قمر** ـ چشمهٔ ماه ، درمقابل چشمهٔ خورشید، در داستان خرگوشان و پیلان در کلیله و دمنه آمده است که یکی ازمآخذ قصص مثنوی است (رك: دفتر سوم ص ۲۶۴ و رك : ماه وخرگوش) .

**چشمهٔ کبود** ـ کنایه ازآسمان است (آنندراج)

**چشمهٔ منفجر** ـ یکی ازمنازل قمر (برهان)

**چله** ـ چهله ، چهل روز مدت اعتکاف وعبادت مسلمانان درمقابل پنجاهه یاخمسین عیسویان . (رك: پنجاهه)

**چنبر کهن** ـ (کا)

زین کهن چنبر آئینه‌وش زنگاریست

این‌همه رنگ که برآینهٔ‌خاطرماست

خواجو / ۵۷۷

**چنبر مدور** ـ کنایه ازآسمان (آنندراج)

**چنگی آفتاب‌روی** ـ چنگی زیاروی :

چنگی آفتاب روی ، ازپی ارتفاع می

چنگ نهاد ربع‌وش بربر وچهره برتری

خاقانی / ۴۲۷

**چنگ‌رومی** ـ شلیاق، روشن‌ترین‌ستارهٔ آن نسرواقع‌است(رك: شلیاق) و (لیر ، لورا)

**چنگی پیر آسمان** ـ (ت) یعنی آسمان پیر چنگـی (بشکل چنگ) در «چنگی پیرآسمان‌کبود» .

درشعر امیری فیروزکوهی :

چنگـی پیر آسمان‌کبـود تار آن چنگ دلپذیر ربود

دیوان / ۷۸۳

---

۱ـ ج ۳ ص ۲۲۸ طبع بیروت .

**چهار آخر سنگی** ـ (ك) (= چهار سو)

**چهار آخشیج** ـ آخشیجان ، (چهار عنصر) (= چار گوهر ، چار آخر)

**چهار اطراف** ـ (ك) چهار جهت

سنگ علم تو چنان آمد درطاس فلـك

که طنینش برسانند بهر چار اطـراف

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۹۵

**چهار امهات** ـ (ك) چهار مادر (= چهار عنصر) و (رك : آباء وهفت آباء)

**چهار بالش** ـ (ك) وچهار بالشت (رك : چار بالش ، چار دیوار) چهار جهت (فرهنگ فارسی دکتر معین) (فرنودسار)

**چهار بسیط** ـ (ك) (= چهـار عنصر) (فـرنـودسار) و (رك : هفت محیط)

**چهار بیخ** ـ (= چهار عنصر) (فرنودسار ـ چهار)

**چهار جوهر** ـ (= چهـار عنصر) (فـرنـودسار) و (رك : چهـار گوهر)

**چهار جهت** ـ جهات اربعه (= چهار سو)

**چهار جوی فطرت** ـ (ك) (= چهار عنصر)

**چهار حد جهان** ـ (= چهار سو)

**چهار حمال** ـ (ك) (= چهار عنصر)

**چهار دیوار** ـ (ك) (= چهار عنصر)

**چهار رئیس** ـ (ك) (= چهار عنصر)

**چهارسو** ـ (چهار سوك) و (چهار سوق) خوارزمی در مفاتیح العلـوم (ص ۷۰) فصل ششم ، خراسان را به معنی مشرق وخرباران(خاوران)را به معنی مغرب ونیمروز را به معنی جنوب گرفته است وگوید :

«خراسان ، تفسیره المشرق وخرباران (خاوران) هو المغرب ونیمروز هو مهب الجنوب» .

واین رسته نیز درقرن سوم هجری درکتاب معروف خودبنام‌اعلاق‌النفسیه سه جهت فوق را به همین شکل نام برده وباختر را به معنی شمال آورده است و در «صفت ایرانشهر وسواده» گوید :

«وکانت ایرانشهر مقسومة باقسام : قسمة منها مابین مطلع اطول النهارالی مطلع اقصر النهار وتسمی خراسان وتفسیره مشرق . وقسمة منها مابین مغیب اطول النهار الی مغیب اقصر النهار تسمی خوربروتفسیره مغرب الشمس . وقسمة منهــا مابین مطلع النهار الاقصر الی مغیب النهار الاقصر ، تسمی نیمروز وتفسیره‌جنوب، وقسمة منها مابین مطلع النهار الاطول الی مغیب النهار الاطول تسمی بــاختر و تفسیره شمال» . (طبع ۱۸۹۱ لیدن ص ۱۰۲ چاپ افست)

مسعودی متوفی به سال ۳۴۵ یا ۳۴۶هجری‌درکتاب «التنبیه والاشراف» (چاپ ۱۳۵۷ قاهره ص ۴۲۸) نیز مشرق را خراسان‌ومغرب را خاوران وشمال را باختر وجنوب را نیمروز گفته است :

«مشارق الارض وتسمیتهم و ما قارب ذلك من مملکتهــا : خــراسان وخر الشمس ... والجهة الثانیه و هــی المغرب خوربران، وهی مغیب الشمس‌والجهة الثالثه وهی الشمال باختر والجهته الرابعه وهی الجنوب نیمروز» . ابن خرداد به درکتاب المسالك والممالك گوید :

« والمغرب ربع المملکته وکان اصبهبده یسمی علی عهد فــرس خربران اصبهبد» (هرمزدنامه استاد فقید پورداود درعنوان چار سو) .

درکتاب بندهشن (۶-۵۲) خراسان به معنی مشرق و خربران (۲-۱۹۲ و ۱۳-۱۴۳ و ۵-۵۲ و ۱۲-۱۳۴) به‌معنی مغرب آمده‌است(واژه‌نامهٔبندهشن). درمقدمهٔ شاهنامه ابومنصوری آمده‌است :

«وآفتاب برآمدن را باختر خوانند وفرو شدن را خاور خوانند»

وچنین است درشعر زیر منسوب به فردوسی وبه عنصری هردو :

چو مهر آورد سوی خاور گریــغ
هم از بــاختر بر زنــد بــاز تیــغ

ودر شعر اسدی طوسی :

یکی اژدها نیلگــون پیکــرش ابر باختر دم به خاور سرش
گرشاسب‌نامه / ۵-۳۸۸

رودکی نیز، خراسان را به معنی مشرق وخاور را درمعنی مغرب بکار برده وبا تصریح به برخورداری ازبینایی (اگر انتساب این بیت به وی درست باشد) گوید:

مهر دیدم بامدادان چون بتافت ... ازخراسان سوی خاور می‌شتافت

اسدی (لغت‌فرس)

وهم از اوست:

از خراسان بروز طاوس وش ... سوی خاور خرام شاد و خوش

محیط زندگی واحوال واشعار رودکی / ۵۳۲

فخرالدین اسعد گرگانی نیز خاور را به معنی مغرب آورده است:

به خاور مهر تابان رخ بپوشید ... بگردون زهره را زهره بجوشید

ویس ورامین / ۲۴

معزی نیشابوری هم باختر را به معنی مشرق آورده:

تا بتابد نیمروزان از تف خورشید سنگ ... تا برآید بامدادان آفتاب از باختر...

دیوان / ۱۹۱

لیکن، امروز دراثر جابجا شدن تدریجی اسامی چهار سو، خاور را مشرق وباختر را مغرب گویند وبرای دو جهت دیگر شمال وجنوب عربی را بکار می‌برند، ونام فارسی آن دو منسوخ شده است:

**چهار طوفان** - (ك) عبارتست از:

۱ـ طوفان آب درقران سیارات دریکی ازبروج: مثلثه آبی سرطان، عقرب، حوت.

۲ـ طوفان خاك درقران سیارات دریکی از بروج: مثلثه خاکی، ثور، سنبله، جدی

۳ـ طوفان باد درقران سیارات دریکی ازبروج: جوزا، میزان، دلو.

۴ـ طوفان آتش درقران سیارات دریکی ازبروج : حمل ، اسد ، قوس

آب وخاك وباد وآتش (چهار عنصرنـــد) درشعر خاقانی به چهار گوهر نیز تعبیر شده وبشکل چهار طوفان ازچهارگوشه چشم بشکل نیزاشك‌سرازیرمیتوانند شد :

چار طوفان نو ازچـارگهــر بگشائیــد
گر شما جان ستمکش بگهر باز دهیــد

دیوان / ۱۶۳

**چهار عنصر** ـ عناجر چهارگانه ، عناصر اربعه : آب ، آتش ، بـاد ، خاك‌که ازآنها به چهار عیال ، چهار حمال ، چهارکرکس ، چهار گلخن، چهار گوهر ، چهارامهات، وامهات اربعه، وچهار مادر ، چهارنظم، نیزتعبیر شده است.

**چهار عیال** ـ (ك) (= چهار عنصر)

**چهار فصل** ـ Les quatre Saisons (فر) ، بهار (ربیع) تـابستان (صیف) پائیز (خریف) زمستان (شتاء). هروقت درنیمکرهٔشمالی تابستان باشد در نیمکرهٔ جنوبی زمستان است وهروقت‌درنیمکرهٔشمالی بهار باشد درنیمکرهٔجنوبی پائیز است . روزها نیز در این فصول در دو نیمکره یعنی در دو سوی خط استوا متفاوتند ، روزهــای تـابستان درنیمکــره شمــالــی کوتـاه و روزهــای زمستان درنیمکره جنوبی بلند است . درنیمکره شمالی درازترین روز دراول تابستان وشب آن کوتاهترین شب سال است ودر نیمکره جنوبی‌روزهای‌تابستان‌کوتاه وروزهای زمستان بلند است .

**چهارکرکس** ـ (ك) (= چهار عنصر)

**چهارگلخن** ـ (ك) (= چهار عنصر)

**چهارگهر** ـ (ك) (= چهار عنصر)

**چهارگوهر** ـ (= چارگهر) (رك : چهار طوفان . ش ازخاقانی)

**چهار مادر** ـ (ك) (= چهار عنصر) . امهات اربعه

**چهارم اسطرلاب** ـ (رك : اسطرلاب چهارم)

**چهارم منظر** ـ (ك) فلك آفتاب (فرنودسار)

**چهارم منقوطه** ـ (ك) فلك‌ثوابت(!)(فرنودسار)

**چهار نظم** ـ (ك) (= چهار عنصر)

**چهار وهفت** ـ (ك) (= چهار مادر وهفت آباء) چهار عنصر وهفت کوکب سیار (فرنودسار)

# ح

(ح = ۸)

«ح» درجدول تقویم کواکب علامت برج قوس است (رك:ارقام‌بروج) .

**حاجب** ـ «حاجب الشمس»، حاجب صفتی است که به‌خورشید داده‌اند یعنی شمس حاجب ، مانندحاجب‌علی، یعنی علی حاجب(تقدیم صفت برموصوف) «حاجب» شغلی بوده درباری و دولتی ، مفرد حجاب .

ازخواص این سرا آنست کآهختست تیـغ

بر در او حاجب الشمس ازپی دفع عـوام

کمال‌الدین اسماعیل / ۸

تیغ زرین بستانم زکف حـاجب شمس

شحنهٔ هیبت او ار بدهـد رخصت من

کمال‌الدین اسماعیل / ۴۲

**حاجب‌الشمس** ـ وحاجب شمس (کخ) (رك : حاجب)

**حارس السماء** ـ سماك رامح ، درصورت عوا (= عوا)

**حارس الشمال** ـ (= عوا)

**حاسبان** ـ جمع حاسب ، حاسبان انجم، منجمان، اخترشماران، حاسبان دولتی و دیوانی ، بقرینه «تخت = تختهٔ حاسبان» درشعر خاقانی :

زخاك پای مردان‌کن چو تخت حاسبان تاجت

وگر تاج زرت بخشنـد، سردر دزد ونستـانش

دیوان / ۲۱۸

**حاکم ایوان سادس** ـ (ك) ستارهٔ مشتری است وایـوان سادس فلك

ششم یافلك مشتری است .

حاکم ایوان سادس گر سیاقت بشنود
در براندازد رداءکحلی ازصدر قضاء
اثیرالدین اخسیکتی / ۱۴

**حامل** ـ (= فلك حامل) یکی از دو دایره است که یکدیگر را در دو نقطه قطع میکنند واین دو نقطه را «عقدتین» رأس و ذنب یا جوزهرین گویند و دایرهٔ دیگر فلك مایل است .

**حامل السبع** ـ (= قنطورس)

**حامل راس‌الغول** ـ (= برندهٔ سر دیو) فرساوس یا برساوس از صورتهای شمالیست (رك : برساوس)

**حاوی النجم** ـ ستارهٔ دبران دربرج‌ثور ، عین الثور ، تابع‌النجم و تالی‌النجم هم گفته‌اند (رك : دبران) عرب این ستاره را نحس‌میداند (= شرح بیست باب ، باب دوازدهم) درنحوست آن این ضرب‌المثل آمده است : «فلان اشام من حاوی النجم» (رك : ثور)

**حجره** ـ از اجزاء اسطرلاب است وحلقه‌ایست برگرد چندین‌صفحه‌واین صفحات برروی صفحهٔ دیگر قرار دارند. این‌حلقه‌گاهی به سیصدوشصت درجه‌تقسیم شده است . (مفاتیح العلوم خوارزمی / ۱۳۵) و (کرسی) برآن‌قرار گرفته است.

**حجرهٔ هفت در** ـ (کا)

زین خانهٔ چار در چه آید زین حجرهٔ هفت در چه خیزد
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۵۲

**حد** ـ (ع) Borne (فر) ، «مرز» فارسی آنست ومرزیدن درمعنی‌مقارنهٔ اختران‌ازآن‌آمده‌است. (رك: مرز،مرزیدن) حددرنجوم‌احکامی‌درجاتی ازبروج‌بوده که به یکی ازخمسهٔ متحیره می‌داده‌اندواین درجات‌ازلحاظ تعدادنامساوی‌بوده‌اند برای مثال : شش درجه اول برج حمل را حد مشتری ، شش درجه دوم حد زهره، چهار درجه بعداز آن‌حد عطارد، پنج درجه بعدی حد مریخ. باقی‌مانده از سی درجه برج یعنی شش درجه دیگر را حد زحل می‌گفته‌اند و هریك را صاحب حد خود نام می‌دادند. سنائی‌گوید:

صاحب وجه ونیز صاحب حد     که در احکامشان نباشد رد

حدیقه / ۶۹۸

چنانکه حد عطارد (تیر) دربرج دلو هفت درجه وحدزهره‌شش‌درجه‌است.

تیر را حد ز دلو دانسم هفت     زهره از وی بیکدرج کم رفت

(المدخل والمنظوم درحاشیه شرح بیست باب)

**حدود** ـ (رك : حد) جمع حد ، حدهای پنجگانه ازیك برج است که هریك را بترتیبی‌که درحد ذکر شد بیکی ازخمسهٔ متحیره میداده‌اند و هریك از آنها را صاحب حد وهمه آنها را ارباب حدود میگفته‌اند .

حدود هریك ازبروج دوازدگانه بنابر تقسیمی‌که مصریان کرده‌اند و مورد قبول منجمان احکامی واقع شده به ترتیبی‌که ذیلا آورده میشود ازجدول حدود کواکب وبروج استخراج شده است :

حدود حمل برای عطارد ۸ درجه برای زهره۶ درجه برای‌مریخ ۵ درجه برای مشتری ۶ درجه برای زحل ۵ درجه .

حدود ثور برای عطارد ۶ درجه برای زهره ۸ درجه برای مریخ ۳درجه برای مشتری ۸ درجه برای زحل ۵ درجه .

حدود جوزا برای عطارد ۶ درجه برای زهره ۵ درجه برای مریخ ۷ درجه برای مشتری ۶ درجه برای زحل ۷ درجه .

حدود سرطان برای عطارد ۶ درجه برای زهره ۶ دزجه برای مریخ ۷ درجه برای مشتری ۷ درجه برای زحل ۴ درجه .

حدود اسد برای عطارد ۶ درجه برای زهره ۵ درجه برای مریخ ۶درجه برای مشتری ۶ درجه برای زحل ۷ درجه .

حدود سنبله برای عطارد ۷ درجه برای زهره ۷ درجه برای مریخ۷ درجه برای مشتری ۴ درجه برای زحل ۵ درجه .

حدود میزان برای عطارد ۴ درجه برای زهره ۷ درجه برای‌مریخ۲درجه برای مشتری ۷ درجه برای زحل ۶ درجه .

حدود عقرب برای عطارد ۴ درجه برای زهره ۷ درجه برای‌مریخ۸درجه برای مشتری ۵ درجه برای زحل ۶ درجه .

حدود قوس برای عطارد ۴ درجه برای زهره ۵ درجه برای‌مریخ ۴درجه

برای مشتری ۱۲ درجه برای زحل ۵ درجه .

حدود جدی برای عطارد ۷ درجه برای زهره۶درجه برای مریخ ۵درجه برای مشتری ۷ درجه برای زحل ۵ درجه .

حدود دلو برای عطارد ۷ درجه برای زهره ۶ درجه برای مریخ۵ درجه برای مشتری ۷ درجه برای زحل ۵ درجه .

حدود حوت برای عطارد ۳ درجه برای زهره ۱۲ درجه برای مریخ ۹ درجه برای مشتری ۴ درجه برای زحل ۲ درجه .

ازقول خواجه نصیرالدین طوسی حدودکواکب متحیره را برحسب رای مصریان دربرج عمل چنین آورده‌اند :

ای به آب جمال و باد وجـود — بشنو ازقول اهـل مصر حـدود
مشتری را کـه مایهٔ فـرج است — ازحمل‌حد بدان‌که شش‌درج‌است
شش درج نیز زهره را تیر است — هشت دیگـر نصیبهٔ تیـر است
پنـج مـریـخ را ز روی عمـد — مر زحل را همین رسد به‌عدد...

وبدنبال آن حدودکواکب مذکور را دربروج دیگر به نظم شرح کرده است . (حاشیه برشرح بیست باب)

**حربا** ـ Caméléon (فر)، صورت‌فلکی کوچکیست‌نزدیك قطب جنوب با بعد ۱۱ ساعت ومیل جنوبی ۸۰ درجه . (فرهنگ اصطلاحات علمی) .

اصل کلمه حرباء «هوربا» یاهورپا یعنی پاسدار هورست یا پرستنده هور (= خورشید) و(المستظرف) وخزندهٔ معروفی است به نام آفتاب‌پرست . (رك : خورشید وحربا)

**حرکات افلاك** ـ بطورکلی بردو قسم است : یکی ازمشرق به مغرب‌و دیگری ازمغرب به‌مشرق. ازقسم اول حرکت فلك اعظم است‌که سریع‌ترین حرکات است ونزدیك بیك شبانه روز هردور آن می‌باشد وهمه‌افلاك‌چون درداخل آنند مانند او حرکت‌کنند ، طلوع وغروب آفتاب وماه وسایرکواکب دراثر این حرکت می‌باشد . ۲ــ حرکت مدیرعطارد یاحرکت اوج عطارد . ۳ــ حرکت جوزهر قمر گرد مرکز عالم برمنطقة البروج و هردو قطب آن . ۴ــ حرکت‌فلك مایل قمر یاحرکت اوج قمر واز قسم‌دوم: ۱ــ حرکت‌فلك‌ثوابت ۲ــ حرکات افلاك ممثله برحوالی مرکز عالم ۳ــ حرکت فلك خارج مرکز شمس ۴ــ

حرکت افلاك حامله . (نفائس‌الفنون ج ۳ ۳۷۵-۳۷۷)

**حرکت انتقالی** - حرکت يك جرم سماوی یا کوکبی بگرد کوکب اصلی خود .

**حرکت تدویر** - حرکت افلاك حامله است ، زحل درشبانه روز ۵۷ دقیقه و ۸ ثانیه ، تدویر مشتری ۵۴ دقیقه و ۹ ثانیه، فلك تدویر مسریخ ۲۸ دقیقه تدویر زهره ۳۷ دقیقه وتدویر عطارد۳ درجه وهفت‌دقیقه وتدویر ماه ۱۳ درجه و ۳ دقیقه (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۳۷۷)

**حرکت دوم** - حرکت شرقی ثانی «همه ستارگان را رفتن‌است برآن سوکه از وی برآمدن ایشان است ... و اورا شرقی نام‌کردند ازبهرآنکه جنبنده بود وسوی مشرق همی رود» . (التفهیم / ۶۱)

**حرکت طولی** - حرکت تقویمی وآن عبارت است ازحرکت‌کوکب برروی خط تقویمی‌که قوسی است ازمنطقةالبروج از اول حمل تا هرجای‌که آن کوکب موضع داشته باشد .

**حرکت محوری** - (= حرکت وضعی)

**حرکت نخستین** - حرکت غربی اول «آنست‌که بدو آفتاب وماه و ستارگان همی بینی‌که بلندشوند وبرآیندااندك اندك تا بغایتی رسند ... واوراغربی خوانند زیراك هرچیزی‌که بدو پدیدآید ، نمایش‌فرو شدن است» . (التفهیم/۶۰)

**حرکت وسطی** - حرکت میانه (= رفتن میانه)

**حرکت وضعی** - حرکت جرم سماوی است به دور محور خودوآنرا حرکت محوری هم گفته‌اند .

**حزیران** - ماه رومی بین‌ایار وتموز ، ونام اولین روزتابستان.

**حساب** - اندازه ومقدار ، مقیاس ، شمار ، علمی‌که ازآن شمار اعداد و روابط آنها بدست می‌آید .

**حساب جمل** - (رك : ابجد)

**حصار** - (ع) Fortification (فر) ، محاصره شدن‌کوکب سیار است درمیان دو نحس . (مفاتیح العلوم / ۳۳ - ترجمه / ۲۱۷) و یا میان دو سعد و درین حالت آن‌کوکب را محصور یامضبوط‌بین السعدین یابین‌النحسین‌گویند . (شرح بیست باب - باب سیم)

حصار، «گاه ببرج اوفتد و گاه بدرج، آنك ببرج است چنان بود که اندر دوم و دوازدهم از برج کوکب، کوکبی باشد، پس او میان ایشان بحصار بوده و آنك بدرج اوفتد، یکی بجرم بود و دیگر بشعاع. و آنك بجرم اوفتد، آنست که کوکبی اندر برج باشد میان دو کوکب دیگری که هم اندر آن برج باشد درجات یکی از آن ولی کمتر و درجات دیگری بیشتر، پس آن کوکب میان ایشان محصور باشد بجرم... واین حصار چونکه میان دو نحس بود بغایت بدی است وچون بمیان دو سعد بود، بغایت نیکی است» (التفهیم / ۴۸۷)

مه از حصار سر به گریبان هاله برد

تا چهرهٔ تـو گشت مصور در آینه

صائب تبریزی

تا آسوان زمین تو گشت ازغم و دریغ

چـون مشتری میانـهٔ نحسین مجـاورم

خاقانی / ۳۱۴

هلال شامی ابرش سوار قلعهٔ نشین

شده است حلقه بگوش غلام قنبر او

خواجو / ۶۱۵

(قعه نشین کنایه ازمحصور بودن ودر حصار بـودن است. و احتمـالا «مجاور» درشعر خاقانی به معنی محصور. از حصار نجومی و اشاره به آن است).

حصار پیروزه[1] حصار شش در[2] حصار کبود[3] حصار معلق[4] و حصار هزار میخی[5] کنایه ازآسمان فلك ثوابت است.

۱ــ (فرنودسار)

۲ــ تا برین عالی حصار شش در پیروزه رنگ

خرگهٔ زرین زنند از بهر شاه اختر آن...

خواجو / ۵۹۷

۳ــ بقا حصار تنش باد کاین حصار کبود

ز سایـهٔ سر کلکش حصـار میسازد

خاقانی / ۶۱۰

۴ــ (آنندراج)

۵- (فرنودسار)

**حصة المسیر** - هرگاه مقدار حرکت یك شبانه روز ستاره‌را ازحرکت یك شبانه روز خورشیدکم کنیم - یامقدار حرکت خورشید را از مقدار حرکت ستارهٔ دیگر (که سیر او طولانی‌تر است)کم نمائیم باقیماندهٔ آنرا حصة المسیر گویند وبه فارسی «نهندر» است . (مفاتیح العلوم / ۱۲۹-۱۳۰) و(رك : نهندر) و بهندی بهکتی گفته‌اند . (رك : بهت)

**حصهٔ مقوم** - (رك : حصه میانهٔ شمس)

**حصهٔ میانهٔ شمس** - قوسی است درفلك اوج ، که ازنقطهٔ اوج آغاز میشود وبه آفتاب می‌رسد واین قوس بعد آفتاب نیز تانقطهٔ اوج است واگردوری اوج را از اول حمل بگیریم وآنرا از وسط آفتـاب (رك : وسط شمس)کم کنیم آنچه باقی میماند حصه میانهٔ شمس است (التفهیم / ۱۱۷) «وبرین قیاس حصهٔ میانه را گوئیم که زاویه‌ایست بر مرکز فلك اوج که یکی خط او به اوج رسد و دیگر به آفتاب ونیز به حصهٔ مقوم، ای راست‌کرده ،که آن زاویه‌ای است برمرکز عالم که یکی خط او به اوج رسد و دیگر به‌آفتاب. چون هردو حصه برین مثـال وابسته آید ، تعدیل شمس آن فصله بودکه میان این هردو حصه‌بود. ومقدارش‌آن زاویه بودکه ازتقاطع آن دو خط آیدکه ازمرکز فلك اوج وز مرکز عالم سوی آفتاب آیند وزین جهت اورا همیشه زاویهٔ تعدیل خوانیم» . (التفهیم / ۱۱۸)

**حصن** - (ك) قلعه ، حصن پنجم[1] فلك پنجـم وحصن فیروزه[2] آسمان و حصن هزار میخ[3] فلك ثوابت است .

۱- زسهم زخمش مریخ را ز پنجم حصن
بجای قطرهٔ خون مغز استخوان بجهـد

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۱۳

۲- چو پیکانش ازحصن ترکش درآیـد
بدین حصن فیروزه غضبـان نمایـد

خاقانی / ۱۳۰

۱۳- (برهان)

**حضار** - باستاره دیگر بنام « وزن » درخارج صورت کلب اکبر است .
این دو ستاره را «محلفین» گویند ،چون پیش سهیل طلوع کنند مردم‌گمان‌می‌برند

که یکی ازین دو سهیل است و برآن سوگند خورند وبعضی آندو را «محنثین» گویند. چون سوگند بدروغ خورده باشند در «حنث» افتند . (رك: کلب اکبر و سهیل حضار) «حنث» درلغت به معنی میل به باطل است .

**حضیض** ـ Prigée (فر) ، کمترین فاصلهٔ ماه است از زمین و کمترین فاصله هرستاره است نسبت به ستاره اصلی خود (رك : اوج وحضیض) درنجوم پهلوی حضیض «افتاده» آمده است . (رك : بالست وافتاده) و بالست به معنی اوج یاترقع است . درحضیض حرکت سیارهٔ برعکس حرکت آن در اوج تندتر وتابش نور آن نسبت به نیمکرهٔ شمالی مایل وغیرمستقیم است .

**حقه** ـ (ك) حقهٔ آبگون[۱] حقهٔ آئینه‌گون[۲] حقهٔ پیروزه رنگ[۳] حقهٔ چرخ[۴] حقهٔ دوار[۵] حقهٔ سبز[۶] حقهٔ گردون[۷] حقهٔ مه[۸] حقهٔ مینا[۹] . تماماً سوای حقهٔ مه که اضافهٔ تشبیهی دربارهٔ ماه می‌باشد ،کنایه از آسمان است .

۱ـ (آنندراج)

۲ـ اگر عکس رخش افتد برین آئینه‌گون حقه
هزاران آه سر بسته ز قعر آسمان خیزد

جمال‌الدین عبدالرزاق / ۸۹

۳ـ بر دل این حقهٔ پیروزه رنگ
نام تو چون نقش نگین کنده باد

کمال‌الدین اسماعیل / ۲۳۱

۴ـ حقهٔ چرخ همچو مجمرعطر
باد پویا و بید بویا کرد

جمال‌الدین عبدالرزاق / ۱۲۹

۵ـ تا سیر هفت مهرهٔ تابان رسد بپای
تا دور هفت حقهٔ دوار سر شود
بادا خروش کوس تودر گوش روزگار
چونانکه شرق وغرب جهان‌راخبرشود

جمال‌الدین عبدالرزاق / ۴۰۲

۶ــ مائیم نظارگــان غمنــاك
زین حقهٔ سبز ومهرهٔ خاك

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۳

۷ــ ازحقه گردون گهر مهر درخشید
وز قله کــوه آینهٔ مــاه درآمــد

جمال‌الدین اصفهانی / ۸۳

۸ــ (آنندراج)

۹ــ قضا به ابوالعجبی تــا کیت نماید لعب
بهفــت مهــرهٔ زریــن و حقــهٔ مینــا ؟

خاقانی / ۵

**حکم** ـ Joudicier Astrologûe (فر) ، حکم‌نجومی، وبیان اثرات مترتب برحالات ونظرات‌کواکب درنجوم احکامی (= احکام)

**حکم قران** ـ پیشگویی قران وبیان نتایج مترتب‌بر قران درنجوم‌احکامی (= قران):

آنکه چو او تاقران وحکم قــران است
هیــچ ندیــد و نبــوده هیچ قــران را

ابوالفرج رونی / ۲

محمود جهانگیر که بسته است جهان را
در نــاصیهٔ دولت او حکــم قــران را

ابوالفرج‌رونی / ۱۲

**حکیم** ـ (= منجم)

منجم احکامی ، چون بخش عمده علم نجوم را درقدیم نجوم احکامی یا احکام نجومی تشکیل می‌داده است .

ای حکیمان رصد بین خط احکام شمــا
همه یاوه است و شما یاوه درائیــد همه

خاقانی / ۴۲۰

از اختر وفلك چه بکف داری ای حکیم
گرمغ صفت نه ای چکنی آتش و دخان ؟
خاقانی / ۳۱۸

حکیمان را چه میگویند چرخ پیر دورانها
بسیر اندرز حکمت هرزمان درمهروآبانهاه
ناصرخسرو / ۱۹

... جز که هشیار حکیمان خبر ازکار ندارند
که فلك باز شکار است وهمه خلق شکارند
ناصرخسرو / ۱۴۴

گر رنج پیشت آید وگر راحت ای حکیم
نسبت مکن بغیر، که اینها خدا کند
حافظ / غزل ۱۸۶

**حلقه** ـ از اجزاء اسطرلاب و بر سر آن است ودر آن ریسمان (علاقه) کنند . (رك : اجزاء اسطرلاب)

**حلقه** ـ (ك) حلقه زرین کنایه ازخورشید یا ماه نو [۱] حلقه داران چرخ ستارگان (سیارات هفتگانه)[۲] وحلقه ماه ، ماه نو یاشکل حلقوی وقرص ماه‌است[۳].

۱ـ حلقهٔ زرین نهی درگوش چرخ لاجورد
مشعل سیمین نهی در خرگه پیروز فام
خواجو / ۵۶۹

۲ـ حلقه داران چرخ کحلی پوش
در ره بندگیش حلقه بگوش
نظامی / هفت‌پیکر ۸

۲ـ چرخ باروی همچو خورشیدش
حلقهٔ مه برون در باید
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۲۱

**حله** ـ (ك) حلهٔ دیبا ، وصف آسمان است .

تماشا کن درین چرخ مشعبد  که هستش مهره زرین ، حله دیبا
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۲۱

**حماران** ـ وحمارین تثنیه حمار، دوکوکب در برج سرطان به دنبال‌نثره است. (رك : سرطان و دوخر).

**حمال** ـ قسمتی ازصورت جنوبی‌سفینه است‌باچندین‌ستاره که‌مشهورترین آنها سهیل می‌باشد. (رك : سفینه)

**حمایل‌جوزا** ـ منطقةالجوزا، نطاق‌الجوزا : درصورت جبار.

جوزا سحر نهاد حمایل برابـرم یعنی غلام شاهم وسوگند میخورم
حافظ / غزل ۳۲۹

**حمة العقرب** ـ (= نیش کژدم وشوله)ستاره‌ایست درپس شوله (ازمنازل قمر) ودر صورت عقرب وبه فارسی آنرا نیش‌کژدم گویند (رك : نیش‌کژدم) واز ستارگان ابری یاسحابی است بقول ابوریحان. (رك : سحابی)

**حمل** ـ (= بره، گوسفند) Belier (فر)، Aries (یو)، صورتی است ازنیمکرهٔ شمالی در منطقة‌البروج بابعد ۲ ساعت و ۳۰ دقیقه ومیل شمالی ۱۳ درجه. (فرهنگ اصطلاحات علمی).

یودکسوس درقرن چهارم و اوراتوس درقرن سوم پیش‌از میلاد از برج حمل نام برده‌اند وبطلمیوس درمجسطی ۱۸ کوکب درآن رصدکرده است. ازاین ۱۸ کوکب ۱۳ در داخل صورت و ۵ درخارج صورت است. معروفترین ستارهٔ برج حمل شرطین برشاخ و دیگر بطین است بران صورت، که منازل اول و دوم قمر نام دارند، و دو ستاره‌ایکه درخارج صورت است ناطح گویند. ستارگان حمل را شب درمهر ماه میتوانیم بخوبی به‌بینیم.

درخرافات یونان آمده‌که نفیلی مادر فرکسس وهیلی به دو فرزند خـود بره‌ای مو طلائی اعطا کرد. فرکسس وهیلی سوار برآن‌شدند واز دست هیـران پدر خود فرارکردند وچون به دریا رسیدند هیلی ازپشت‌آن درمحلی‌که هیلیسپط نام دارد افتاد وغرق شد وفرکسس خواهر او همینکه به «کولش» رسیده آن بره را برای زئوس قربانی‌کرد وپوست طلائی اورا به وی پیشکش‌نمود. پس‌زئوس بره را به آسمان برد ودر میان ستارگان جای داد.

ابوریحان حمل را بصورت «گوسپند نیم خفته‌که به دنبال خود می‌نگرد و دهان او برپشت شده» وصف می‌کند.

منجمان احکامی حمل را برج منقلب، ربیعی، گرم وآتشی، خانهٔ مریخ

(بدین جهت حمل را به کنایه آتشکدهٔ بهرام « مریخ» گفته‌اند - ( فرهنگ رشیدی ) نام‌داده‌اند وشرف آفتاب‌درنوزده درجه آن وعلامت‌آن رادرتقویم‌صفرقلمداد کرده‌اند وگویندکسی که طالع حمل دارد خندان وسخن‌گوی وملك طبع وبزرگمنش‌وخشم آلود ومردانه وجماع وعاشق سفر است . قد میانهٔ وگونه لاغر ونگاه بلند و چشم سرمه‌ای یا گربه‌ای یامیشی وبینی بزرگ وگوش و دهان زشت وموی‌مجعدوسرخ منسوب به حمل است . واز امراض کچلی و دیگر علت‌های جلدی به اونسبت‌دارد حمل در منسوبات نجومی برج ملوك و صرافان و صاحبان سکه و آهنگـران و رویگران وقصابان وشبانان وصیادان و جاسوسان و دزدان می‌بـاشد . صحراهـا و جایگاه چریدن گوسپندان‌وخانه‌های پوشیده ازچوب بدو نسبت دارد. وازشهرها بابل وفارس وفلسطین وآذربایجان منسوب به حمل است . حمل نمایندهٔ‌چارپایان سم‌دار وحشی و خانگیست و گیاهان دیم و نشاندنی و بی‌تخم به وی نسبت داده شده است .

حمل با نام فارسی خود ، بره وبره چرخ ، گوسپند چرخ ، وباروی بره درشعر فارسی بیشتر به منظور بیان تغییر فصل و وصف آسمان وبهار به قصدمبالغه درمدح وایراد برخی صنایع ونیز شکایت وعبرت از روزگار واندرز آمده ومانند بره زمینی نماینده تسلیم محض وبی‌خبری است وگاه قابلیت قربانی درمراسم‌حج ممدوح یاذبح شدن درمطبخ اورا آرزو می‌کند . خاقانی درتحویل آفتاب به‌برج حمل گوید :

زان حرف صولجان وش زیرش دو گوی ساکن
آمـد چـو صفـر مفلس وز صفر شد توانگـر
یعنی که قرص خورشید از حوت در حمـل شد
کـرد اعتـدال بـرروی بیت الشرف مقـرر

دیوان / ۱۸۸

(حرف صولجان وش (ی) است که درجدول تقویم کواکب نشانهٔ بـرج حوت است ودر رسم‌الخط قدیم زیر (ی) دو نقطه‌می‌گذاشته‌اند .

وصفر نشانهٔ برج حمل‌است . اعتدال ، اعتدال ربیعی‌ونخستین روز حمل یافروردین می‌باشد وبیت‌الشرف برج حمل است. چون شرف آفتاب در۱۹ درجهٔ حمل می‌باشد . حاصل معنی آنکه خورشید ازحوت به حمل آمد وبهار آغاز گردید

واین اعتدال ربیعی بوده که بیت‌الشرف را برخورشید ارزانی داشت) .

ز شوق خدمت خوان تو درتـــور اثیر
هزار بار حمل کرده خویش را بریـــان

انوری / ۱۳۲

گاه قربان تو این معنی حمل باثـــور گفت
کاش این منصب مــرا گشتی مسلم یا تــرا

جمال‌الدین اصفهانی / ۳۷

ترا از گوسفند چرخ دنیا می‌نهـــد دنبه
تو برگاو زمین برده اساس قصروبنیانش

خاقانی / ۹۱

فلکم دنبه نهاد ازبرهٔ چرخ و شمـــا همچو آهوبره مشغول چرائید، همه

خاقانی / ۴۱۷

جدی مفتون خوشه گندم بره مذبوح خنجر بهرام

انوری / ۱۱۰

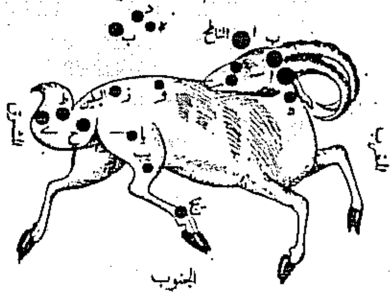
گاو دو شاخ عمر بد خواهش بره خـــوان شیرگـــردون بـــاد

ابوالفرج رونی / ۴۲

خورشید برکشید سر ازبارهٔ بره ای ماه برگشای سوی باغ پنجره

ملك‌الشعرای بهار

(صورت حمل)



**حمل** - Belier (فر) ، به معنی بره ودر معنی جدی یا شاة المذبوح هم آمده است (رك : بره وسعد ذابح ، جدی ، شاةالمذبوح) دریك بیت ازخاقانی :

استاده سعد ذابح ومریخ زیر دست        حلق حمل بریده بدان تیغ احمدش

دیوان / ۲۲۳

**حوا** - Serpentoire (فر) ، Opfiucfus (یو) . حـواء الحیه ، زن مارافسای ، صورت بزرگی است درنیمکرهٔ جنوبی بابعد ۱۷ ساعت و ۲۰ دقیقه ومیل جنوبی ۵ درجه (فرهنگ اصطلاحات علمی)

حوا زنیرا ماند برپای‌ایستاده وبه هردودست ماری‌گرفته ... بیست وچهار ستاره است ... ازآنجمله ستاره‌ایست روشن‌برسر او ... وآنراراْس‌الحواخوانند» (شرح بیست باب ، باب سیم) .

ازستارگان اوآنها را که بر سر حواباشند بریك رشته «نسق شامی»وآنها را که برعقب او باشند «نسق یمانی» ومابین نسقین را «روضه» وکواکبی‌که در روضه باشند «اغنام» وکوکبی را که بر سر حوا باشد «راعی»وآنراکه‌برسرراعی باشد «کلب‌الراعی» گویند . (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۴۵۱)

(صورت حوا)




**حواء الحیه** - (= حوا)

**حوادث الجو** ـ پدیده‌های جوی ، عبارتند از : سرما ، گرما ، اعتدال، تری ، خشکی ، وزش باد ، مه ، ابر ، باران ، برف ، تگرگ، رعد ، برق ، صاعقه وآتش‌سوزی ناشی ازآن ، هده ، صیحه ،کمان رستم ، هاله ، سرخی هوا ، شهب وسقوط سنگهای آسمانی ، ظهورستاره‌های دنباله دار (نیازك وعصبی) زمین لرزه با انواع‌خود، طوفان ، سیل ، مدوجزر ومانند آنها .

**حوت** ـ Poisson (فر) و Pisces (یو) ، حوت شمالی واقع در منطقةالبروج بابعد یك ساعت ومیل شمالی ۱۵ درجه .

صورت حوت یاحوتین وسمکتین برج دوازدهم نیز هست و به شکل دو ماهی است‌که از دم به یکدیگر مربوطند . یودکسوس و اوراتوس درقرن چهارم وسوم پیش‌از میلاد ازآن نام برده‌اند وبطلمیوس کواکب اورا سی وهشت رصد کرده ، صوفی وقزوینی ازین سی وهشت کوکب سی و چهار در داخل صورت و چهار ستاره درخارج صورت حوت برشمرده‌اند .

دو ماهی حوت را یکی سر به طرف‌مغرب و دم به طرف مشرق و دیگری سر به طرف شمال و دم به طرف جنوب ، نزدیك به دو شاخ حمل است وبوسیلهٔ خط قوسی طویلی دمهای این دو ماهی به یکدیگر وصل مـی‌شود واین خـط از کواکب خردی تشکیل شده‌که آنها را خیط الکتان (= رشتهٔ کتان) گویند .

درخرافات یونان آمده‌که : آفرودیت وپسر او آروس درکنارفرات‌بودند که ناگهان حیوانی وحشی‌که تیفون نام داشت به آنان حمله‌کرد ، آن دو درآب فرو رفتند وبه شکل دو ماهی درآمدند .

ستارگان مشهور دیگر صورت حوت عبارتند از : رشا وبطن الحوت‌که هردو ازمنازل قمرند .

دراحکام نجوم ، حوت ، ذوجسدین وشتائی وآبـی وشمالـی ومؤنث و شبی وسرد وتر وخانهٔ مشتری قلمداد شده وشرف زهره دربیست وهفتم‌درجهٔ آنست حوت خانهٔ هبوط عطارد وشریك قمر و وبال عطارد و رب روز او زهره است و رب شب او مریخ وعلامت حوت درتقویم یا والف است ازحروف جمل .

در دلالات نجومی احکامی ، صاحب طالع حوت نیکخو وسخی وپاکیزه وخداوند آرزوهاست . باخوی ناپایدار وبسیار خطا ونادان و مردانه وبا حیلت و فراموشکار وخوب‌تن ونرم اندام ونرم پوست وخوبروی ومیانه قد وپهن‌بر ومیان

دوکتف تنگ وخودسر ، تنگ پیشانی وفرونگر و سیاه چشم ونمکی وصف شده است . ضعف ولاغری وسستی اعصاب ونقرس وخفتگی اندامها وکری وبیموئی و سپوس سر (شوره سر) وپیسی ونزله منسوب به حوت است . جایگاه فرشتگان و عابدان وهیربدان وآب ایستاده وشورستان و خزینه‌ها از وی است ازکشورها طبرستان وشمال گرگان وبخارا وسمرقند دلالت برحوت دارند . مرواریدوصدف ومرجان وآنچه ازآب است وجانورانی چون مرغوماهی وجانوران آبی ومار و کژدم وصندل وکافور ومیوه‌های خوش وآبهای راکد و دریاچه‌ها به حوت نسبت داده شده‌اند .

«حوت خانهٔ مشتریست و وبال عطارد وهبوط او وشرف زهره ، ولیلی و آبی وسرد وتر وبلغمی و ذوجسدین . و هرکه بطالع حوت زاید ، بزرگ سرد بسیار موی وتنك پیشانی وفراخ روی ، وسفید رنگ که بازردی‌زند وخوب محاسن ونیك بدن وگرد چشم ومربوع قامت وگاه باشدکه برروی او خالی بود ، ونیك رای وخوش خلق بود و زینت ولطافت دوست دارد وبنکاح رغبت بسیارکند و فرزندان او بسیار باشد وصاحب ادب و دها وحیله بود ودر وفای عهد وتورع و متوسط باشد وبا امانت و دیانت بود . والله اعلم» (نفائس الفنون ج۳/۲/۳۰۲)

حوت بانام فارسی خود، ماهی وماهی چرخ وماهی آسمان وماهی فلکی همراه بادیگر ستارگان وبروج ونیز به تنهائی وبیشتر به منظور مدح وبیان‌تحویل سال وتغییرفصل یا اظهاراطلاع درمسائل نجومی‌ونیزبه قصد تصنع واعنات‌وتناسب درشعر فراوان آمده است .

خاقانی در وصف خورشید گوید :

یوسف رسته ز دلو مانده چو یونس به حوت
صبحدم از هیبتش حوت بیفکنده ناب

دیوان / ۱۴۸

انوری در وصف عطارد و مداولات آن در دو برج دلو و حوت گفته است :

کرده در دلو براین منطق وهیئت آسان
کرده درحوت‌برآن ابجد وهوز دشوار

دیوان / ۱۰۱

یعنی طالع ولادت اگر برج دلو باشد وعطارد کدخدا بـود ، مـولود بافهم وفراست می‌شود ومنطق وهیئت که مشکل‌ترین دانش زمان بوده بروی آسان می‌گردد واگر طالع او برج‌حوت باشد وکدخداعطارد ، برای‌مولود حتی‌آموختن ابجد وهوزکه الفبای‌جمل است دشوار خواهد بودیعنی ، فردی‌کودن وبلیداست.

ودر اشاره به مناسبت مشتری با ماهی (حوت) وکیوان بادلو (چون‌حوت خانه مشتری و دلو خانه زحل است) .

گفته است :

دلو کیوان فرو فتاده به چاه ماهی مشتری بجستـه ز دام

دیوان / ۱۵۱

ودر اعتبار وغرور ممدوح خود گوید :

زمانه زان بتو دل در نبست میدانست

که ماهی فلکی را فرو نگیـرد شست

دیوان / ۲۵۴

(صورت حوت شمالی)



وباز خاقانی ، در وصف خورشید وتحویل او به حوت با اشاره به رفتن یونس به دهان ماهی یا حوت با لفظ ماهی ، ازحوت یاد می کند :

ماهی نهنگ وار به حلقش فرو برد
چون یونسش دوباره به صحرا برافکند

دیوان / ۱۴۴

(رك : ماهی ویونس)

عریان ز حوض ماهی سوی بره روان شد
همچون بره برآمد پوشیده صوف اصفر

دیوان / ۱۸۸

**حوت جنوبی ـ** Piscis Austrinus (یو) ، صورت جنوبی با بعد ۲۲ ساعت و ۳۰ دقیقه ومیل جنوبی ۳۰ درجه . فم الحوت از جمله ستارگان مشهور آن است کواکب حوت جنوبی را صوفی یازده عدد شمرده است . بطلمیوس شش ستاره دیگر در خارج از صورت آن رصد کرده است . (رك : حوت)

وفخرالدین اسعد گرگانی حوت جنوبی را به ماهی شیم وستارگان آنرا به پشیزه (فلس) وپولك‌های تن ماهی مانند کرده گوید :

یکی پیکر بسان ماهی شیم　　پشیزه برتنش چون کوکب سیم

ویس ورامین / ۸۰

(صورت حوت جنوبی)



**حوت شمالی** - برج حوت است (رك : حوت)

**حوت و یونس** - (رك : ماهی ویونس)

**حوت ومشتری** - حوت : دراحکام خانهٔ مشتری است . (رك : مشتری وحوت)

**حیه** - Serpent (فر) و SerPens (یو) ، آنرا حیة الحواء هم‌گفته‌اند. صورت شمالی بابعد ۱۵ ساعت و ۲۰ دقیقه ومیل شمالی ۱۵ درجه . صورت نامشخص ونامنظامی است واقع در دو طرف صورت حوا (فرهنگ اصطلاحات علمی) صورت حیه «ماری را ماند سر و دم برداشته برابر حوا ، هجده‌کوکب است ، ازآنجمله برگردن حیه‌ستاره‌ایست‌که باسماك رامح‌وفکه برمثال مثلثی‌است وفکه برزاویه آن مثلث است وآنرا عنق‌الحیه خوانند» . (شرح بیست باب ، باب سیم) .

ابوریحان در وصف حیة الحواءگوید: «ای مارمار افسای ، چون ماریست ومارافسای (حواء) میان او به دو جای به هردو دست‌گرفته ومارسرو دنبال‌برآورده دارد از سر مارافسای بلندتر» . (التفهیم / ۹۲) .

منوچهری در دعا وشریطه گوید :

الا که تا بود برین فلك روان    شجاع او وحیة الحواء او
بقاش بادو دولت همیشگی    رسیده در حسود او بلاء او

دیوان / ۷۵

**حیة‌الحواء** - (= حیه) (= مار مارافسای و (رك : حوا)

**حیز** - (وجلب) موقع ستاره نر است دربرج‌نریاستاره ماده دربرج ماده باصطلاح نجوم احکامی ، این برج در روز بالای زمین ودر شب زیر زمین قرار می‌گیرد یعنی در روز شمالی ودر شب جنوبی است وقتی‌سیاره درین برج و درین حالت قرار گیرد گویند درحیز خود قرار گرفته است ، دو حالت حیزرا حیزان یاحیزین وآن ستاره را ذوحیزین گویند . وحالتی را شبیه بآن «جلب» گویند . (رك : جلب وحیز)

**حیزین** - یاحیزان ، تثنیه حیز ، (رك : حیز)

# خ

(خ — ۶۰۰)

«خ» درتقویم نشانهٔ مریخ ودر جدول اتصالات نشانهٔخفای کوکب است ودر دسته‌بندی ستارگان ازجهت میزان روشنائی (قدر) برابر ($\chi$) (= خی) یونانیست .

**خاتم** ـ (ك) خاتم زمردین ، کنایه ازآسمان است .

گفت از ره کدیه ، پای برگیر          هان خاتم من بنقد بپذیر
کامروز نگین خاتم ماست          این خاتم زمردین که بالاست

خاقانی / تحفةالعراقین ۴۸

**خاتون** ـ (ك) خاتون جهان[1] خاتون شبستان فلك[2] خاتون فلك[3] خاتون یغما[4] کنایه ازخورشید است وخاتون فلك کنایه از زهره نیز می‌باشد.

۱ و ۲ و ۳ـ (برهان)

۳ـ درحلقهٔ خنیاگران بزمت
خاتون فلك زیر وبم گرفته

انوری / ۱۷۹

۴ـ چو خاتون یغما به خلخال زر
ز خرگاه خلخ برآورد سر ...

نظامی

(رك : خلخال زر)

**خاتونان خرگاه فلك وخاتون یغما** ـ (ك) ستارگان وخاتون‌یغما خورشید است :

خادمش گردند خاتونان خرگاه فلك
تاورا خاتون یغما دادی احسنت ای‌ملك
خاقانی / ۶۴۹

**خاتون رشا** - (ك) صورت امراة المسلسله درشعر نظامی گنجوی باعتبار اینکه «رشا» یا بطن‌الحوت منزل بیست وهشتم قمر ازستارگان آن است .

خاتـون رشا ز نـاقـه داری     با بطن‌الحوت است‌درعماری
لیلی ومجنون / ۱۷۶

**خار عقرب** - (ك) ستارهٔ مریخ است ، چون برج عقرب خانهٔ مریـخ است درشعر انوری ، چنانکه «گل میزان» کنایه ازستارهٔ زهره می‌باشدکه خـانه او برج میـزان است و « خـار » و « گـل » بتـرتیب هـریك اشاره بـه نحس بودن وسعد بودن مریخ و زهره است که برای مراعات‌دوست ممدوح شاعر دراثر یکسان میشوند :

در اثر بهـر مراعـات ولیش     خار عقرب چوگل میزان‌است
دیوان / ۳۳

**خاصه** - (= کندر) حرکت سیاره است درفلك تدویر که آنرا «حصه» نیز میگویند وبه فارسی «کندر» است . (مفاتیح‌العلوم خوارزمی ۱۲۹) .

**خاکی** - برج خاکی ، باطبع خاك ، مثلث خاکی : ثور و سنبله و جدی (= مثلثه) .

**خالی‌السیر** - حالت ماه است دریکی ازبروج بعلت سرعتی‌که برای‌آن متصور بوده‌اند وهمواره خالی وبدون‌کوکب دیگرازبرج‌خارج‌میشده، ابوریحان گوید : «و اورا (ماه) را خالی‌السیر نام‌کردند ای‌که میدان خالی یافت و تنهـا همی رود ، بی‌مشارکت وانبازی باستارگان» . (التفهیم ص ۴۹ و ۴۹۲ وح۱۱)

اتصالات فلك دانـم و دل را به قیـاس
خالی‌السیر ز شیطان به خراسان یابـم
خاقانی / ۳۰۲

(شیطان ، اشاره به ستارهٔ کید است‌که آنرا شیطان فلك هـم گفته‌اند . رك : شیطان فلك ،کید)

شدم ازسعد اتصال دورکن  خالی السیر ز آفت اشرار

خاقانی / ۲۴۵

اجسام وحش گشته ز ارواح خالـی السیر

ازتیغ شه کـه دیـن را سعد است اتصالش

خاقانی / ۲۳۳

بود راهی خــالی السیر ای عجب

ذره‌ای نه شر و نــه خیر ای عجب

عطار (منطق‌الطیر ص ۹۰ مصحح صادق گوهرین چاپ دوم)

**خالی وفارغ** - از درجات تاریکی و روشنایی . (رك : درجات‌تاریکی و روشنایی)

**خانقاه** - (ك) خانقاه بالا ،کنایه ازآسمان است :

ای پیر مسافران والا  وی خادم خانقاه بالا

خاقانی / تحفةالعراقین ۵۸

**خانَگ** - (پ) خانه ، بیت ، برج،درنجوم پهلوی . واژه‌نامهٔ (بندهشن ۵-۲۰۶ و ۱۱-۱۴۴)

**خانه** - بیت عربی است . واز اصل خن ، وخنه ممال آن است یا خانه ممال خنه ، ودر عربی اخنان جمع بسته شده ودرکتب نجومی به معنی بروج و خانه‌های سیارات درمنطقة البروج است و دوازده برج یا دوازده بیت یـا دوازده منزل است که بین هفت سیاره طبق نجوم قدیم تقسیم شده است به این ترتیب :

خانهٔ آفتاب برج اسد

خانهٔ ماه برج سرطان

خانهٔ کیوان برج جدی و دلو

خانهٔ مشتری برج قوس وحوت

خانهٔ مریخ برج حمل وعقرب

خانهٔ زهره برج ثور ومیزان

خانهٔ عطارد برج جوزا وسنبله

در ترتیب و تقسیم خانه‌ها به سیارات ، خواجه نصیرالدین طوسی گفته است :

اولین از بروج تا هشتمم — نام این بره و آن دگر کژدم
هردو مریخ را شدند بیوت — همچو برجیس‌را کمان‌باحوت
زهره را خانه ثور وهم‌میزان — شمس را شیروماه را سرطان
تیر را خانه خوشه و جوزا — مر زحل راست جدی‌ودلوعطا

(حاشیه برشرح بیست باب)

اختصاص خانه‌ها به سیارات در ابیات ذیل نیز از ابونصر فراهی آمده است :

حمل و عقرب است با بهرام — قوس و حوتست مشتری را رام
ثور ومیزان‌چو خانهٔ زهره‌است — مر زحل راست جدی ودلومقام
تیر جوزا وخوشه ، مه سرطان — خـانـهٔ آفتاب شیر مـدام

سلمان ساوجی گوید :

به دور عدل تو آن به‌که منزوی باشند
به خانه‌های خود اندرکـواکب سیار

دیوان / ۱۱۴

این خانه‌هادرمعرفت‌طالع‌وتعیین کیفیت‌وکمیت‌عمرمولودموردا‌ستفاده در نجوم احکامی بوده ومدلولات ومنسوبات گوناگون ومتضاد درباب‌هریك ذکرشده (رك : کدخدا وهیلاج) وترتیب خانه‌های دوازده‌گانه درطالع مولود و مدلولات هریك درنجوم چنین است :

**خانهٔ اول** ـ خانهٔ طالع. خانه تن وجان‌که‌کمیت عمر مولود وکیفیت آنرا ازآن استخراج کنند. (شرح بیست باب ، باب هیجدهم)

**خانهٔ دوم** ـ بعداز طالع ، خانهٔ مال یابیت‌المال هم گفته‌اند ، سنائی گوید :

دومین خانه بیت المال نهند — اصل این حکم برمحال نهند

حدیقه / ۷۰۱

وآنرا مایل طالع هم گفته‌اند (شرح بیست باب ، باب‌هیجدهم)

**خانهٔ سوم** ـ (بیت ثالث) خانه برادر و اقربا وسفرهای نزدیك وتحویل ازجائی به جائی . (شرح بیست باب ، باب هیجدهم) وبیت اخوه واخوات بقول سنائی :

سومین خانه بیت اخوه و اخوات
ایمن از حادثات و از نکبات

سنائی / حدیقه ۷۰۱

**خانهٔ چهارم** ـ (بیت رابع) بیت الاباء وخانه پدران هم‌گفته‌اند (شرح بیست باب، باب هیجدهم) خانهٔ پدر :

چهارمین خانه، خانهٔ پدر است  که درآن خیر وعافیت ثمر است

سنائی / حدیقه ۷۰۱

**خانهٔ پنجم** ـ بیت خامس بیت الاولاد والاقرباء گویند یعنی‌خانه‌فرزندان ونزدیکان و رسولان وهدایا واخبار واکل وشرب . (شرح بیست باب، باب‌هیجدهم خانهٔ فرزند :

خانهٔ پنجم آن فرزند است  وآن اولادوخویش وپیونداست

سنائی / حدیقه ۷۰۱

**خانهٔ ششم** ـ (بیت سادس) خانهٔ بیماری «خانهٔ خدمتکاران وبندگان و مرضها» . (شرح بیست باب، باب هیجدهم)

ششمین خانه زان بیماری است  خانهٔ خدمت وپرستاری است

سنائی / حدیقه ۷۰۱

**خانهٔ هفتم** ـ خانهٔ جفت وعیال، خانه شرکاء و ازدواج وعورات. (شرح بیست باب ـ باب هیجدهم)

هفتمین خانه جای جفت وعیال  که ازآن به شود همه احوال

سنائی / حدیقه ۷۰۱

**خانهٔ هشتم** ـ (بیت ثامن) خانهٔ نکبت وآفت . «خانه خوف ومرگ و میراثها ...» (شرح بیست باب، باب هیجدهم)

هشتمین است خانهٔ نکبات  که ازآن‌مردرارسد آفات

سنائی / حدیقه ۷۰۱

**خانهٔ نهم** ـ (بیت تاسع) خانهٔ دین وسفر «خانهٔ سفر دور و دین وعلم و زهد وفکر وعقل وخرد است» . (شرح بیست باب، باب هیجدهم)

نهمین جای ملت و دین است  سفر و راه وکیش وآئین‌است

سنائی / حدیقه ۷۰۱

**خانهٔ دهم** - (بیت عاشر) خانهٔ پادشاه وکار وحرفه «خانهٔ سلطان‌ومادران واشغال واعمال سلطانی است» . (شرح بیست باب)

دهم از مادران نهند شمار　　خانه پادشاه وحرفت وکار

سنائی / حدیقه ۷۰۱

**خانهٔ یازدهم** - (بیت حادی عشر) خانهٔ دولت «خانهٔ دوستان و امیدها وسعادتها است» . (شرح بیست باب ، باب هیجدهم)

خانهٔ دولت است یازدهم　　اینست ترتیب‌ها همه مبهم

سنائی / حدیقه ۷۰۱

**خانهٔ دوازدهم** - (بیت ثانی عشر) خانهٔ دشمنان وخصمان «خانهٔ اعداد وشقاوتها و دونان وچارپایان بزرگ است» . (شرح بیست باب)

از ده و دونشان دادستند　　خانهٔ دشمنان نهادستند

زین ده و دو نظر به پنج کنند　　خود دراین پنج جا سپنج کنند

سنائی / حدیقه ۷۰۲

درحاشیهٔ شرح بیست باب نیزدلالت‌خانه‌هادرطالع‌مولود به اختصار به‌نظم آمده است :

طالع آن برج باشد ای مشفق　　که برآینده باشد از مشرق

هرکه زاید ز مادر آن هنگام　　طالعش آن نهند در احکام

اولین ، خانهٔ تن و جانست　　حکم او بر حکیم آسان است

دوم از طالعست خانهٔ مال　　سیم آید براقرباش دلال

چهارمین‌خانه، ملك‌وضیعت واب　　و آن فرزند پنجمن و طرب

ششمین خانه ، رنج بنده و باز　　هفتمین خانه است از او انباز

مرگ‌درهشتم‌است‌وخوف وخطر　　درنهم خانه ، علم دین و سفر

عمل دولت از دهم جویند　　چون‌حدیث از ده ویکی گویند

خانهٔ دوستان و امید است　　وین‌بیان متین چو خورشید است

چون از این بگذری‌بود ده و دو　　حکم او بر ستوردان و عدو

**خانهٔ باد** - خانه بادی - برج بادی ، برج میزان است چون جزو مثلث هوابی یا بادی است . (رك : مثلث هوایی)

سنبلهٔ چرخ را خرمن شادی بسوخت
کآتش خورشید کرد خانهٔ باد اختیار
خاقانی / ۱۸۵

**خانهٔ تیر** ـ خانهٔ عطارد است . از بروج جوزا وسنبله به‌عطارد اختصاص دارند .

مریخ هیکلی دو که گر برفلك شونـد
حالی ز سهمشان بگریزد ز خانـهٔ تیر
کمال‌الدین اسماعیل / ۱۹۲

بزرگوارا گفتم چو مشتری برجوع ز اوج اول میزان شودبه‌خانهٔ تیر....
انوری / ۸۹

**خانه خانه** ـ خانه بخانه رفتن ، منزل به منزل وبرج به برج . در شعـر مولانا جلال‌الدین بلخی :

اختران هم خانه خانه میدونـد مرکب هرسعد ونحسی میشوند

**خانهٔ زنبور چرخ** ـ (ك) برج اسد ، که خانه آفتاب است و زنبور چرخ کنایه از آفتاب است . وبرج حمل میتواند باشدکه خانهٔ شرف آفتاب نیز هست

زان می ای کآتش زده درخانهٔ زنبور چرخ
خوانچه‌کرده و آب حیوان در میان انگیخته
خاقانی / ۴۰۱

**خانهٔ ستاره** ـ بیت کوکب، خانه شرف یاخانه‌وبال، دراصطلاح احکامیان (رك : خانه)

**خانهٔ طالع** ـ خانهٔ طالع درعمر مولود . خانهٔ تن وجان هم میگفته‌اند . کمیت عمر مولود وکیفیت آن درین خانه پیشگویی میشده است :

خانهٔ طالع عمرم ششم وهفتـم کید چون ندیدکه جاماسب دهائید همه
خاقانی / ۴۲۰

**خانه‌ها** ـ بروج یا بیوت دوازده گانه (رك : خانه ، بروج)

**خانهٔ ماه** ـ برج سرطان است :

ماه درهفت فلك خانه یکی دارد وبس زحل نحس‌زمین راست‌بیکجا دوسرای
خاقانی / ۳۹۱

**خانهٔ وبال** ـ برج وبال هم گفته‌اند ، خانهٔ مقابل خانهٔ اصلی هرسیاره است وبرای هرسیاره بجز خورشید وماه که‌هریك ، یك خانه اصلی ویك خانه‌وبال دارند ، دو خانهٔ اصلی و دو خانهٔ وبال درمقابل آن ازبروج قرار دارد . (رك : وبال)

خیال بود مرا کاختر سعادت من
بدین دقیقهٔ برج وبال بیرون شد
کمال‌الدین اسماعیل / ۲۳۳

این خانه که خانهٔ وبال است ‌ ‌ پیداست که وقف چند سالست
نظامی / لیلی ومجنون ۸۲

**خانه‌های کواکب** ـ (= سبعه) (رك : خانه)

**خاوند** ـ (د) عرش ، فلك محددجهات ، آسمان نهم (فرنودسار ـ عرش)

**خایهٔ زر** ـ (کخ) (آنندراج)

**خایهٔ زرین** ـ (کخ)

چو گردون سر طشت سیمین گشاد
غراب سیه خایه زرین نهاد
نظامی / شرفنامه ۲۷۰

**خایه‌های زرین** ـ (ك) ثوابت ونیز سیارات

آن خایه‌های زرین از سقف نیم خایه
سیماب شد چو پرزد سیماب آتشین‌پر
خاقانی / ۱۸۷

**خباء**[1] ـ مفرد اخبیه ، دو یاسه ستاره ازچهارستارهٔ سعدالاخبیه در دوطرف دوستارهٔ دیگر که سعد نام دارند . (رك:سعد الاخبیه) ونیز برخی‌ازکواکب‌صورت شجاع بشمار می‌روند (رك : شجاع) ونیز ستارگانی بصورت خیمه درصورت ممسك الاعنه را «خباء» گفته‌اند (رك: ممسك الاعنه) . خباءرا درجزو صورت غراب هم آورده‌اند . (رك : خیمهٔ عرابیان)

---

۱ ـ خباء بکسر اول داغی است که برموضع پوشیده‌ای ازماده شتر نجیب نهند . ج ؛ اخبئه ، ونوعی خرگاه وغلاف خوشه گندم، وستارگان‌مستدیر (فرنودسار)

**خبیئی** ـ به معنی ضمیر است درعلم احکام (رك : ضمیر)

**خداوند** ـ خداوند خانه ، خداوند ساعت ، خداوند روز ، خداوند شب که رب البیت یاصاحب البیت و رب الساعه و رب الیوم وصاحب اللیل گویند والقابی است که نجوم احکامی درطالع به سیارات می‌دهد (رك : کدخدا) . و همچنین خداوند دور یاصاحب دور که کوکبی است که دراحکام سال مولود نوبت به وی رسد وخداوند هفته (التفهیم ص ۵۲۳ و ح ۵ و ص ۵۲۴)

**خداوند بیت** ـ ستاره‌ایکه خانه‌ای ازخانه‌ها یابیوت دوازده گانه ، در اصطلاح نجوم احکامی بوی متعلق است . (رك : خداوند)

**خداوند خانه** ـ (= خداوند ، خداوند بیت ، کدخدا ، رب البیت ، صاحب البیت)

**خداوند دور** ـ رب الدور، صاحب الدور و خداوندان دور (التفهیم/ ۵۲۲) «واما خداوندان دور آنست کی صاحب طالع مولد را نخستین سال دهی...» (التفهیم / ۵۲۳)

**خداوند روز** ـ (= خداوند ، رب الیوم ، صاحب الیوم)

**خداوند ساعت** ـ (= خداوند ، رب الساعه ، صاحب الساعه)

**خداوند شب** ـ (= خداوند ، رب اللیل ، صاحب اللیل)

**خداوندکرسی** ـ (= ذات الکرسی)

**خدیو** ـ «خدیو عرصهٔ دیوان پیشگاه دوم» وصفی است دربارهٔ عطارد، درشعر عبید زاکانی ، ومصراع دوم آن چنین است :

محاسبی سره دیدم غنی بعقل و ذکاء

دیوان / ۱

«پیشگاه دوم» فلك دوم یافلك عطارد است (= پیشگاه دوم)

**خراتین** ـ و «خراتان» تثنیهٔ «خرات» (کرم خاکی) نام «زبره» منزل یازدهم ماه است ، درنجوم احکامی . که دو ستاره است بردوش اسد ، آنها را زبره و زبرةالاسدهم گفته‌اند.(رك : زبره)

**خراس** ـ خراس خراب[1] خراس خسیسان[2] خراس رنگ[3] خراس فلك[4] وصف بکنایه دربارهٔ زمین وآسمان . خراس درلغت آسیای بزرگی را گویند که با چارپایان ، گردانند .

۱ــ (فرنودسار)

۲ــ مراد بخشا درتو گریزم از اخلاص
کزین خراس‌خسیسان‌دهی‌خلاص‌مرا

خاقانی / ۵۸

۳ــ ای مه ، نه فلك‌خراس رنگی‌است
آتشگاهـی و دودهنگیست ؟

خاقانی / تحفةالعراقین ۸۳

۴ــ نی‌نی من ازخراس فلك برگذشته‌ام
سر زانسوی فلك بتماشا بـرآورم

خاقانی / ۲۴۸

**خرچنگ** ـ برج سرطان است . (رك : سرطان)

خاقانی خطاب به آفتاب واشاره بموقع آن درسرطان گفته است :

ای شحنهٔ شش جهات عـالم در چار دری وهفت طـارم
نیروده تست ناف خـرچنگ عشرتگه تـو دهـان ضیغم

دیوان / ۲۷۰

ودر مطلع قصیده‌ای ازو :

مهریست بازرین صدف خرچنگ را یار آمده
خرچنگ ناپروا ز تـف ، پروانـهٔ نار آمـده

دیوان / ۴۰۹

ودر بیتی دیگر :

همچو خرچنگ طالع خویشم که همـه راه بـاز پس سپرم

دیوان / ۵۴۸

**خرداد** ـ ماه سوم ، ازماههای پارسی شمسی در گاهشماری ایرانـی و تقویم جلالی . (رك : ماههای پارسی ش ۳)

**خرداد روز** ـ روز ششم از روزهای پارسی . (رك : روزهـای پارسی ش ۶)

**خرس بزرگ** ـ (= دب اکبر) (رك : هفتورنگ)

**خرس کوچك** ـ (= دب اصغر)

**خرس کهتر** ـ (رك : هفتورنگ) دب اصغر است درشعر فخرالدین‌اسعد گرگانی همراه باخرس مهتر (= دب اکبر) در منظومهٔ ویس ورامین‌دروصف شب وآسمان :

غنوده پیش او در ، خرس مهتر        چو بچه پیش او در، خرس کهتر

ویس ورامین / ۸۰

**خرس مهتر** ـ (= دب اکبر ـ رك : خرس کهتر وهفتورنگ)

**خرقاء** ـ نام دیگر ستارهٔ سهیل است در زبان عربی . (رك : کوکب خرقاء، ش)

**خرگاه** ـ خرگاه آسمان[1] خرگاه افق[2] خرگاه خورشید[3] خرگاه گاو پشت[4] بترتیب وصفی است ازشکل دایره وخیمه‌ای آسمان وافق ، وکنایه ازفلك خورشید وفلك ثوابت است . وخرگاه ماه برج جوزاست[5] وخرگاه خلخ کنایه ازمشرق است[6].

۱ـ ایام خز وخرگه گرم است زین سبب
خرگاه آسمان همه درخز ادکن است

انوری / ۲۱

۲ـ آنزمان وقت می صبح فروغست که شب
گرد خرگاه افق پردهٔ شام اندازد

حافظ / غزل ۱۵۰

۳ـ حجاب دیدهٔ ادراك شد شعاع جمال
بیا و خرگه خورشید را منور کن

حافظ / غزل ۳۷۹

۴ـ (آنندراج)

۵ـ بنگه تیر ازو شود روضه صفت بتازگی
خرگه مه ازو شود خلدوش از منوری

خاقانی / ۴۳۶

(بنگه تیر، خانهٔ عطارد وبرج جوزاست)

۶ــ چو خاتون یغما به خلخــال زر
ز خرگــاه خلــخ بــرآورد سر

نظامی

(رك : خاتون یغما)

**خرگه ماه** ـ (ك) برج سرطان است (رك : بنگه تیر)

**خرگوش ، خریگوش** ـ صورت ارنب است در نیمکرهٔ جنوبــی (رك : ارنب) درشعر فخرالدین اسعدگرگانی در وصف شب وستارگان :

به نزد جوی خرگــوشی‌گــرازان دو سگ درجستن خرگوش تازان

ویس ورامین / ۸۰

**خرم روز** ـ و «نودر روز» هم گفته‌اند ونیز «خور ماه» و «هرمزدروز» آمده (رك : هرمزد روز واورمزد روز) نخستین روز از هرماه ولی‌آنروز که جشن است وبنام خرم روز یانوددرروز وخور ماه آمده، دراورمزدروز ازدیماه‌است.دراین روز پادشاهان ایران بی‌حاجب و دربان باجامهٔ سپید ازتخت فرومیامدندوبادهقانان وکشتکاران همخوراك میشدند . (التفهیم ص ۲۶۱ ح ۱)

**خرم فضا** ـ فضای خرم (کا) (آنندراج)

**خرمن ماه** ـ (= هاله ، ماه خرمن ، خرمن قمر ، شایورد)

چه ناله‌ها که رسید از دلـم به خرمن مـاه
چو یاد عـارض آن مــاه خــرگهی کــردم

حافظ / غزل ۱۴۷

آسمان گو مفروش این عظمت کانـدر عشق
خرمن مه به جوی ، خوشهٔ‌پروین به دو جو

حافظ / غزل ۴۰۷

خرمن ماه از فروریــزد ز راه کهکشان
کم نگردد یکجوی از دخل استحضارمن

بدرالدین چاچی (مترادفات واصطلاحات

**خرمن قمر** ـ (= خرمن ماه)

از کهکشان بپرس که بر خرمن قمر
یك جو ندید مشتری این مه ز سنبله
خواجو / ۱۷۲

**خره‌بازی** - نام ستارهٔ سهیل است بنابرزیج کوشیار جیلی(گاهشماری/ ۳۳۹).

**خریف** - (= پائیز)

**خزان** - (= برگ ریزان، پائیز، خریف). ابوریحان گوید: «گفته‌اند که «خزان» سغدی نیست هرچند سغدیان بکار دارند ولکن تخاری است وتخاریان این را نشانهٔ گشتن هوا دانند، بسرما، وخزان‌خاصه روزهژدهم بود ازشهریورماه، وخزان عامه روز دوم ازمهر ماه و هردو عیدند وپنداری که از بهر آغاز چرخشت است وفشردن انگور». (التفهیم / ۳۶۷ - ۲۶۸) بنا به‌اشاره این استاد ظاهراً خزان عامه جشن انگور بوده است وبگفته او اگرچه خزان لفظی است تخاری یاسغدی، امادرشعر ودر زبان دری وفارسی نیز رایج است.

منوچهری گوید:

خیزید وخز آرید که هنگام خزان است
باد خنك ازجانب خوارزم وزان است

**خزان خاصه** - (رك: خزان)

**خزان عامه** - (رك: خزان)

**خسرو** - (ك) خسرو اختران[۱] خسرو اقلیم چهارم[۲] خسرو انجم[۳] خسرو چهارم سریر[۴] خسرو خاور[۵] خسرو زرین غطا[۶] خسرو سیارگان[۷] خسرو سیاره[۸] خسرو مشرق[۹] خسرو ملك چهارم[۱۰] وصف یاوصف بکنایه ازخورشید است.

۱ و ۲- (برهان وآنندراج)

۳- خسرو انجم که شرق وغرب درفرمان اوست
بر درت خود را بزیر پای دربان یافته
ظهیر فارابی / ۱۴۱

۴- هیبت رای ترا، هست رهی و رهین
خسرو چهارم سریر تحفهٔ پنجم‌حصار
خاقانی / ۱۸۶

۵- به نیم روز رسانندند منهیان افق
نـوید رایـت منصور خسرو خـاور
خواجو / ۵۹۰

۶- خادم این جمع دان وآبده دستشان
قبهٔ ازرق شعار خسرو زریـن غطا
خاقانی / ۳۸

۷- می نبینی برفلك این خسرو سیارگـان
ماه‌وانجم را ازو روشن همی‌دارد چونار
سنائی / ۲۱

۸- سپیده دم چو خط نور برظلام کشید
براق خسرو سیاره در لگـام کشید
ابورجاء غزنوی (مجمع الفصحاء ج ۱)

۹- (آنندراج)

۱۰- خسرو ملك چهارم باجهانی دارو بـرد
دارد از تیغ تو تاج عزت وتخت طلا
اثیرالدین اخسیکتی / ۱۴

**خسوف** ـ Eclips de lune (فر) وخسف به‌معنی فرورفتن‌ونقصان‌یافتن است ازآیهٔ «وخسفنابه وبداره الارض» (سورهٔ قصص آیه ۸۱) . در اصطـلاح ، خسـوف گرفتن ماه است واین حالت درمقابله باخورشیدروی می‌دهد دراین‌موقع زمین بین ماه وخورشید قرار می‌گیرد و سایهٔ زمین که آنرا «مخروط ظل» گفته‌اند برماه می‌افتد . ابوریحان کسوف را به جای خسوف بکار برده است زیرا معمولا نزد منجمان خسوف وکسوف به یك معنی است : « وچون قمر را به وقت استقبال از منطقةالبروج عرض نبود سوی‌شمال یاجنوب، گذشتن او به ضرورت بـردایرهٔ سایهٔ زمین بود ومیان او ومیان آفتاب زمین اندر آید ، وآن روشنائی را ببرد که ازآفتاب بدو همی رسد ، پس قمر به لون خویش بماند بی‌روشنائی ، وآن‌گرفتن او بود . چون قمر را عرض بود ، اگر خرد بودکسوف به اندازهٔ او بود و اگر بزرگ بودکسوف نبود» . (التفهیم / ۲۱۱)

انواع خسوف عبارتند از :

خسوف جزئی Eclipes Partielle

خسوف حلقوی Eclipse annulaire

خسوف کلی Eclipse totale

خسوف غیرمرئی Eclipse inviSible

خسوف مرئی Eclipse Visible

(فرهنگ اصطلاحات علمی)

درشعر فارسی ، خسوف غالباً به معنی گرفتن ماه است وهمراه باآن آمده است . عنصری گوید :

گفتم که منخسف شده طرف مهت زجعد

گفتا خسوف نیست مه ازغالیه نقاب

دیوان / ۱۰

خاقانی گوید :

ماهیست دلش رونده لیکن ازنقش خسوف وکلف ایمن

تحفةالعراقین / ۱۹۶

ولی انوری که ازنجوم اطلاع کافی داشته کسوف را بجای خسوف بکار برده است :

ماه از آسیب سقفش ار زین پس نگذرد بر سپهر معذور است

که زمخروط ظل او همه سال خایف است ازکسوف ورنجوراست

دیوان / ۴۳۰

ومولانا جلال‌الدین بلخی خسوف را درکلمهٔ «منخسف» برای آفتاب آورده است :

چون گه کمتر بود نیم آفتاب منخسف نیمی ، ونیمی نورتاب

(رك : کسوف)

بهنگام خسوف یاسخن ازآن ، این باور دیر پای وکهن عامیانه بیاد میآید که ماه در دهان اژدها فرو میرود . (رك : اژدها ، تنین وماه واژدها)

**خشت** ـ (پ) بفتح اول چهارمین روز است ازپنجهٔ دزدیده . (رك: پنجهٔ دزدیده ـ پروردگان)

**خشت** ـ بکسر اول نام سلاحی است جنگی، خشت‌زر کنایه ازخورشید[1]

وخشت نقره کنایه ازماه است[۲].

۱ـ اندیش ازآن روزکه از زلزلهٔ صور
منشق شود اینگنبدوآنخشتزراقتد
بدرالدین چاچی (مترادفات واصطلاحات)

۲ـ مراد فرش سرای تو بود دورانرا
که خشت نقره و زر درحدودخاورزد
سلمان ساوجی[۱]

**خشت زر** ـ (کخ) (رك : خشت)

**خشت نقره** ـ (کم) (رك : خشت)

**خشت نقره و زر** ـ (کم وکخ) (رك : خشت)

**خضرا** ـ خضرای نه چرخ ، کنایه از آسمان است یا نه فلك و نه طبقه . (= افلاك)

ساحت این هفت کشور برنتابد لشکرش
شاید ار خضرای نه چرخش معسکرساختند
خاقانی / ۱۲۳

**خط اتصال** ـ Trait d'union (فر) ، مسیرکوکب بسوی اتصال . (رك : اتصال)

**خط استواء** ـ Equâteur (فر) ، «خط استوا در روی زمین آنخطی است که مقابل معدل النهار قرار گرفته واین خط در جایی قرار گرفته که به نظر می‌رسد دو قطب شمالی وجنوبی درآنجا به زمین می‌پیوندد. در این خط طول‌شب و روز همیشه برابر است» . (مفاتیح العلوم / ۱۲۵ وترجمه / ۲۰۷)

وبه قول ابوریحان : «این خط ازسوی مشرق اندر آید به دریای چین و هند و برچند جزیره گذرد ... چون ازحد زنگبار بگذرد به دشت وبیابان سپاهان افتد واز آنجا به مغرب رسد وبه بحر محیط اندر آید و اورا خط استوا وخط اعتدال بدان نام کردند که شب و روزش راستند بریك مقدار معتدل میانه وبس» . (التفهیم / ۱۷۱) .

---

۱ـ تاریخ عصر حافظ / ۳۹۸ .

ودر آثارالباقیه (ترجمه ص ۳۰۲) گفته است :

برخی ازمردم ازکلمهٔ معدل‌النهار وخط استوا فریب خورده‌اند و گمان کرده‌اندکه هوا درآن معتدل است چنانکه شب و روز در آنجا مساوی است و برای دروغهائیکه ساخته‌اند این مطلب را اصل قرار داده وگفته‌اند خط‌معدل‌النهار مانند بهشتی است ومردم آن مانند فرشتگان .

وآخرین تعریف قدما دربارهٔ خط استوا چنین است :

خط استوا فصل مشترك میان سطح دایرهٔ معدل‌النهار وسطح زمین است به اعتبار اینکه چون آفتاب به سطح معدل‌النهار می‌رسد شب و روزمساوی‌می‌شود (شرح بیست باب)

تعیین اندازه دقیق‌تر خط استوا ، در زمان مأمون عباسی‌وبفرمان او در دشت سنجار بوسیلهٔ عده‌ای ازمنجمان و ریاضی‌دانان عصر اوانجام گردید وبه این واقعه غیاث‌الدین جمشید کاشانی در رساله کوچك ومعروف خود بنام«سلم السماء» درمقالهٔ اول «مساحة الارض وما یتعلق بها» تصریح کرده گوید : «قد قام بتحقیق هذ الامر قوم من القدماء کبطلمیوس وغیره من المبرزین فی العلم والماهرین فی العمل وطائفة من الحکماء فی عهد مأمون ، حضروا بامره بریة سنجار...» (صفحهٔ ۴ این رساله درجزو بعدی شرح چغمینی)

بعضی اندازه‌گیری خط استوا را به هرمس نسبت داده‌اند وازقدما بغیراز بطلمیوس نام اراتوستنس یونانی (قرن دوم پیش‌ازمیلاد)درتعیین اندازهٔ‌خط استوا برده شده وبعداز اوراتوستنس،یونانی دیگری‌بنام پوسیدونیوس،تقریباًمعاصراو، در صدد اندازه‌گیری زمین برآمده است . طول خط استوا با اندازه‌ای‌که تعیین‌آنرا به هرمس‌واوراتوستنس‌وپوسیدونیوس‌وبطلمیوس‌وبعد به‌اندازه‌گیری در دشت‌سنجار نسبت میدهند وامروزکه چهل هزارکیلومتر تعیین شده است چندان تفاوتی ندارد.

در تعاریف جدید برای خط استواء آنرا به سه نوع تقسیم‌کرده‌اندیکی خط استواء هندسی و دیگر خط استواء زمینی . سوم خط استواءسماوی‌وآخرین تعریف دربارهٔ هریك چنین است :

استواء هندسی دایرهٔ عظیمی است ازیك کره که صفحهٔ آن برقطری‌که از قطبین‌کره می‌گذرد عمود باشد واستواء زمینی دایرهٔ عظیمی است ازکرهٔ زمین‌که درمرکزکرهٔ زمین برصفحهٔ عمود برمحور زمین که‌ازقطبین زمین عبورمی‌کند واقع

است . استوای سماوی دایرهٔ عظیمه است ازکرهٔ سماوی که فصـل مشترك صفحهٔ استوای زمین با کرهٔ سماوی است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

درشعر خاقانی خط استوا وخط محور ، غالباً همراه است :

تا به صفت‌بود فلك‌صورت دیر عیسوی
محور و خط استوا شکل صلیب قیصری

دیوان / ۴۴۰

ز خط استوا تا خط محور   فلك را تاصلیب آید هویدا
سزدگرعیسی اندربیت معمور   کند تسبیح ازاین ابیات غرا

دیوان / ۲۵

سعد ذابح سر بریدی هرشکاری را که شاه
سوی او محور ز خط استوا کردی رها

دیوان / ۲۶

(خط استواء کنایه ازکمان ومحورکنایه ازتیر است)

ای نـامزد صلب اکبـر   یعنی خط استوا ومحور

تحفةالعراقین / ۸۷

(صلیب اکبر دو خط متقاطع ازقطر دایره استواء وخط محور است) .

خـط استوا را خط اعتدال ، خط مستوی ، خط مشرق ومغرب نیز نـام داده‌اند .

**خط استواء** ـ خط الاستواء ، خط تقسیم شده‌ای دراسطرلاب است که مغرب را به مشرق وصل میکند و بر مرکزصفحهٔ زیرین صفحهٔحجرهٔاسطرلاب‌مرور میکند وآنرا خط اعتدال وخط مشرق هم گفته‌اند. (مفاتیح العلوم / ۱۳۵-ترجمه ۲۴۰)

**خط اعتدال** ـ Eqinoxe (فر)، همان‌خط استواءاست،چون‌طول‌شب‌و روز همیشه درین خط یکسان است وخط مشرق‌ومغرب هم‌گفته‌اند . (التفهیم/۶۵)

**خط افقی** ـ Ling horizonale (فر) ، خط بموازات آبهای راکد، خطی‌که بموازات آبهای راکد افق سماوی را قطع میکند .

**خط تقویمی** ـ خطی است‌که ازمرکز عالم به مرکزکوکب بگـذرد وبه فلك اطلس (فلك نهم) منتهی شود .

**خط زوال** - (= خط نیمروزان = خط نصف‌النهار)

**خط کل** - خط محور ، محور عالم ، خط فرضی‌که یك شکل ویا حجم فضایی مشخصی بدور آن می‌چرخد ، خطی است ثابت داخل کره‌وازیك قطب به قطب دیگر می‌پیوندد وکره بدور آن می‌چرخد .

**خط محور** - (= خط‌کل) (رك : محور)

پرچین باغ پروین ، بل پرنسر طائر -

بامش فضای‌گردون، دیوارخط‌محور

خاقانی / ۱۹۱

**خط مشرق ومغرب** - (= خط اعتدال)

**خط مستوی** - (= خط استوا)

تا خط مستوی است برین چرخ منحنی

چرخ استوا بگیرد وخط وی انحناء ...

مسعود سعد / ۶

**خط نصف‌النهار** - Méridien (فر) ، ازخطوط‌اسطرلاب خطی‌است که خط استوا را بازاویهٔ قائمه قطع میکند ونیز خط واصل میان دو نقطهٔ شمال و جنوب عالم . آنرا خط زوال وخط نیمروزان هم گفته‌اند .

**خط نیمروزان** - خط زوال وخط نصف‌النهار (التفهیم / ۶۵)

**خطوط الساعات** - ازخطوط اسطرلاب است ، خطوطی‌کـه در زیـر خط های‌کمانی بنام مقنطرات اسطرلاب قرار دارند .

**خطهٔ پنجم** - (ك) فلك پنجم وفلك مریخ است .

امیـر خطـه پنجـم دلاوری دیـدم

خضاب کرده‌بخون‌دست‌وسر پر ازغوغا

عبید زاکانی / ۱

**خطیب فلك** - (ك) ستارهٔ مشتری! (فرنودسار)

**خفاء** - Cachette (فر) ، تغریب و پنهان شدن‌کوکب است چنـد روز قبل‌از احتراق ، درین حالت‌کوکب را «مخفی» یا مختفی گویند (رك : ظهور و خفا) .

**خلخال** - (ك) خلخال زر[1] خلخال فلك[2] کنایه ازخورشید است .

۱ـ (برهان) و (رك : خاتون یغما)

۲ـ روزیکه هوای پرنیان پوش
خلخال فلك نهاد بـر دوش

نظامی / لیلی ومجنون ۶۸

**خماهن** ـ (ك) خماهن‌گون ،کنایه ازآسمان است. خماهن سنگی‌است مانند آهن وآنرا حجرالحدید هم گفته‌اند :

این خماهن‌گون‌که چون ریم آهنم پالود و سوخت
شد سکاهـن پـوشش از درد دل در وای مـن

خاقانی / ۳۲۷

(ریم آهن : چرك و زنگ‌آهن، وسکاهن : رنگی است مرکب از سرکه وآهن‌که دباغان تیماج را بدان رنگ‌کنند)

**خمخانه** ـ (ك) خمخانهٔ نیل[۱] خمخانهٔ نیلی[۲] وصف آسمان است.

۱ـ تا چهرهٔ ملك شد بقم گـون
خمخانهٔ نیل گشت گـردون

خاقانی / تحفةالعراقین ۸۸

۲ـ دل‌کبود است ز نیل فلك ار بتوانید
باد خمخانهٔ نیلی به تبر بگشائیـد

خاقانی / ۱۵۹

**خمسهٔ متحیره** ـ Les Cinques planètes (فر) ، کواکب‌متحیره، پنج کوکب سیار : زحل ، مشتری ، مریخ ، زهره ، عطارد ، چون دارای رجعت‌و استقامت می‌باشند وآنها را «اندر مانده» به فارسی نام نهاده‌اند . (التفهیم / ۷۸)

**خمسهٔ مسترقه** ـ Les Cinques d'épacte پنجهٔدزدیده، پنجه، پنجك، ازتعداد روزهای‌سال‌است‌درگرفتن‌کبیسه(رك: کبیسه).ونامهای‌زردشتی‌خمسهٔ مسترقه: اهنود ، اشنود ، اسفندمذ ،وهشت یاوهشت ، و هشتویش باشد (فرنودسار) (رك : پنجهٔ دزدیده) و آنهـا را فروردگان یافروردیان گویند .

چون سال سیصد وشصت وپنج روز و ربع است و هرماه شمسی سی‌روز، پس پنج روز زائد را درآخر اسفندارمذ بیفزایند واین پنج روز را فروردگان یـا فروردیان ، یاهشتویش ویا فوردگان ویا فوریان ویا خمسهٔ مسترقه گویند و هر یك

ازآن روزها را اندر جاه (اندرگاه) وآن ربع روز را درمدت یکصد وبیست‌سال جمع‌کرده سال یکصد وبیستم را سیزده ماه گیرند ونامهای خمسهٔ مسترقه اهنود و اشنود واسفندمذ وهشت یاوهشت وهشتویش باشد. (فرنودسار)

**خم لاجورد** ـ (کا) (آنندراج)

**خن** ـ قسمتی از ۳۲ قسمت دایرهٔ افق بوده وهرقسمت را بیکی‌ازثوابت نسبت داده‌اند وآنرا خن آن ستاره گفته‌اند. وهمچنین برای هریك از جهات چهارگانه یك خن درنظر داشته، خن شمال یاقطب الجاه وخن جنوبی یا قطب سهیل وخن مشرق یامطلع الثریا وخن مغرب را مغیب‌الطایر(نسرطایر) نام‌نهاده‌اند. خن شکل دیگر ازخانه فارسی است وجمع‌خن را بعربی‌اخنان‌گویند. تقسیم‌اخنان درشکل بعضی قطب‌نماهای مورد استفاده دریانوردان بوده وستارگسان خن‌ها را نجوم الاخنان الحقه، یعنی‌ستارگان خن‌های قطب‌نما، اسم برده‌اند. (گاهشماری/ ۳۳۲) خن بکسر اول به معنی‌کشتی خالی هم آمده (فرنودسار)

**خنس وکنس** ـ دو اصطلاح مخصوص قرآن‌کریم در دو آیه ازسورهٔ کریمه تکویرآیه‌های ۱۵ و ۱۶ (فلا اقسم بالخنس. الجوارالکنس) یعنی قسم یاد نمی‌کنم به ستارگان باز گردندکه بگردش درآیند ودر مکان خود رخ پنهان کنند، این وصف باتوجه به شروحی‌که دربارهٔ خنس وکنس داده‌اند سبب شده که مغریزی لفظ خنس وکنس را اشاره به خمسهٔ متحیره یعنی عطارد و زهره و مریخ ومشتری و زحل دانسته گوید: برای استقامت و رجوع کواکب مذکور بدیشان «خنس» گفته شدوبسبب حرکت آنها دربروج واختفائشان درضوء شمس «کنس» لقب دارند. (کتاب الخطط ج۱ ص ۹)

درتاریخ بلعمی آمده «وعلی‌بن ابی‌طالب کرم‌الله وجهه آنجا نشسته بود گفت: یارسول‌الله این ستارگان‌که خدایتعالی گفت: فلااقسم بالخنس والجواری الکنس، کدامند؟ پیغمبرعلیه‌السلام گفت: این پنج ستاره‌اند: یکی‌زحل ودیگری مشتری وسه دیگر مریخ وچهارم زهره وپنجم عطارد...» (ص۵۴–۵۵) الخنس‌و الکنس زحل ومشتری ومریخ و زهره وعطارد، الواحد خانس وکانس (السامی فی الاسامی / ۴۴۱) و (رجوع شود به مقالهٔ چشمهٔ آفتاب)

**خواء** ـ بفتح اول خالی بودن ستاره ازنوء است (رك: اتواء) چون خواء درلغت به معنی تهی وخالی بودن است. یوم خواء از روزهای‌تازیان‌است

(فرنودسار)

**خواجه** ـ (ك) خواجهٔ اجرام[1] خواجهٔ اختران[2] خواجهٔهفت اختر[3]ستارهٔ مشتری است . چون مشتری‌درمنسوبات‌کواکب، کوکب خــواجگان و قضات و ارباب مناسب است(= منسوباب‌کواکب) . وخواجهٔ سپهر وخواجهٔچرخ‌ازرق، خواجه فلــك نیزکنایــه از مشتری است[3] چــون در منسوبــات مشتری کــوکب بزرگان است و در باورهای خرافی قدیم ومیتولژیك نیز مشتری«زئوس» یازاوش وهورمزد فارسی،منصب‌خدایی وبزرگی‌داشته است . (رك : مشتری)

۱ـ ای ترا ترکش افلاك مطیــع
وی تــرا خــواجــهٔ اجــرام غــلام
انوری / ۱۵۵

۲ـ ساحت آسمان زمین تــو گشت
خواجــهٔ اختــران غــلام‌تــو بــاد
انوری / ۷۲

۳ـ ای ترا گردش نه گنبد دوار مطیع
وی ترا خواجهٔ هفت اختــر سیار غــلام
انوری / ۱۴۱

۴ـ (فرنودسار)

اما خواجهٔ فاضل وخواجهٔ نیکو بیان عطارد است ، چون درمنسوبات ، عطاردکوکب دبیران وعالمان است . (رك : منسوبات‌کواکب)

از بر ایوان ماه بارگهی خوب بــود .
ساکن آن خواجه‌ای فاضل ونیکوبیان
خاقانی / ۳۶۵

**خوانچه** ـ (ك) خوانچهٔ زز[1] خوانچهٔ زرین[2] وصف خورشید است .

۱ـ منتظری که از فلك خوانچهٔ زر برآیــدت
خوانچه‌کن وچمانه‌کش خوانچهٔ زر چه میبری؟
خاقانی / ۴۳۴

۲ـ شو خوانچه‌کن از زهرهٔ دلان پیش‌که‌گیتی
رستی خورد از خــوانچهٔ زریــن سمائــی
خاقانی / ۴۴۲

(رستی : حلوا وماحضر ، رزق و روزی ، خوردنی اندك)

**خور** ـ (= خور ، هور) (رك : خورشید) و (فرصهٔ خور)

**خور تك** ـ (پ) بفارسی منازل قمروگاهی بروج‌را گفته‌اند (گاهشماری/ ۳۲۶ و ۳۲۹ به نقل از زایچهٔ گیهان بندهشن دراسامی وشرح بروج)

**خور روز** ـ روز یازدهم از روزهای‌ماه‌درتقویم‌پارسیان (رك : روزهای پارسیان ش ۱۱)

**خور وخور** ـ (ج) (مقامات حمیدی ص ۱۷۹ شاهد شعری)

**خورشید** ـ (= خور ، هور ، شید ، آفتاب ، مهر ، شمس) Soleil (فر) . درهیئت قدیم ، خورشید سیاره‌ایست‌که بگرد مرکز عالم و زمین می گردد ودر هیئت جدید جسم مرکزی منظومه شمسی است. این‌اختلاف‌اگرچه‌اساس‌هیئت قدیم را دگرگون‌کرده ولی چندان تأثیری درنتایج حاصل‌ازمحاسبات‌مربوط‌به‌زمین وخورشید نداشته است.

قطر خورشید ۳۳۳۰۰۰ برابر جرم زمین‌است وچگالی آن ۵/۲۵برابر چگالی‌زمین.

نقطهٔ اوج خورشید ۲۳ درجه و ۳۰ دقیقه و ۱۷ ثانیه عرض شمالی‌ونقطهٔ حضیض آن هم ۲۳ درجه و ۳۰ دقیقه و ۱۷ ثانیه عرض جنوبی است . نقطهٔ اوج خورشید را رأس‌السرطان ونقطهٔ حضیض اورا رأس‌الجدی گویند . خانهٔ آفتاب ، برج اسد وقوت او درآنجاست وشرف خورشید در ۱۹درجهٔ حمل است . وبال او در دلو وهبوطش در ۱۹ درجهٔ میزان است .

خورشید چنانکه پیش ازین هم گفته شد (رك : چشمهٔ آفتاب) نخستین کرهٔ آسمانی است‌که درابتدای طلوع تمدن توجه ساکنان زمین را به خود جلب کرده است. این توجه بطور روزافزون، منجر به پرستش خورشید شده و مذاهب مهرپرستی درایران وهند ومصر وبسی دیگر ازنقاط جهان یکی از جلوه‌های ایـن توجه بوده است . ونقش حیاتی آفتاب در زندگی انسان تفکراو را تاحدی پایان ناپذیر تحت تأثیر گرفته ومسائل ومباحث فراوانی را به‌وجود آورده است .

درشعر فارسی خورشید مظهر قدرت وعظمت و زیبایی و درخشندگـی و بلندی وقهر وتصمیم وسودبخشی وسرعت است . ودر نظم شاعران به بسیاری از تصورات‌واعتقادات انسان دربارهٔ خورشید اشاره رفته است وعلاوه برآن، تعبیرات

و ترکیبات و تشبیهات وکنایات جالب و بی‌شمار دربارهٔ این سیاره به وجود آمده است .

آفتاب خوبان[۱] آفتاب صبح امید[۲] آفتاب طلعت[۳] آفتاب فتح[۴] آفتاب‌فلك[۵] آفتاب قدح[۶] آفتاب‌گرم‌رو[۷] آفتاب‌ملك[۹] آفتاب‌می[۸] آفتاب‌نظر[۱۰] وخورشیدسایه‌پرور[۱۱] خورشید انجم سوز[۱۲] خورشید بلند[۱۳] خورشید بلندنظر[۱۴] خورشید خاوری[۱۵] خورشید درخشان[۱۶] خورشید رخ[۱۷] خورشید سلطنت[۱۸] خورشید غنی[۱۹] خورشید فلك[۲۰] خورشید فلکه[۲۱] خورشید کلاه[۲۲] خورشید ملك‌پرور[۲۳] خورشید می[۲۴] ومهر چرخ[۲۵] مهر خاوران[۲۶] مهر رخ[۲۷] مهر فلك[۲۸] مهر گردون[۱۹].

درسخن حافظ شیرازی درذیل ونیز ترکیبات وصفی وکنایه‌ای فراوان‌که دربارهٔ آفتاب درین فرهنگ گردآورده‌ایم، بعنوان مشت‌نمونهٔ خروار تأثیر خورشید را در شعر وادب فارسی نمایان میسازد:

۱ــ ای آفتاب خوبان می‌جوشد اندر ونهم
یکساعتم بگنجان درسایهٔ عنایت

غزل / ۶۹

۲ــ برآی ،ای آفتاب‌صبح امید
که در دست‌شب‌هجران‌اسیرم

غزل / ۳۳۱

۳ــ ز مشرق سرکو آفتاب طلعت تو
اگرطلوع کند،طالعش همایون باد

غزل / ۵۴

۴ــ آفتاب فتح را هر دم طلوعی میدهد
ازکلاه خسروی رخسارمه سیمای‌تو

غزل / ۴۱۰

۵ــ گر نور عشق حق بدل وجانت اوفتد
باشدکز آفتاب فلك خوبتر شوی

غزل / ۴۸۷

۶ــ زآفتاب قدح ارتفاع عیش بگیر
چراکه طالع‌وقت آنچنان نمی‌بینم

غزل / ۳۵۷

۷ـ عکس خوی بر عارضش بین کآفتاب گرم‌رو
درهوای آن‌عرق تاهست‌هرروزش‌تب است

غزل / ۳۱

۸ـ دارای دهر شاه شجاع و آفتاب ملک
خاقان کامکار و شهنشاه نوجوان

دیوان / قیح

تو آفتاب ملکی و هرجا که میروی
چون سایه ازقفای تو دولت‌بودروان

دیوان / قیز

ای آفتاب ملک که در جنب همتت
چون ذره‌ای حقیر بودگنج شایگان

دیوان / قیر

۹ـ چو آفتاب می ازمشرق پیاله برآید
ز باغ عارض ساقی هزار لاله‌برآید

غزل / ۲۳۴

۱۰ـ جمالت آفتاب هر نظر باد
زخوبی‌روی‌خوبت‌خوب‌تر باد

غزل / ۱۰۴

۱۱ـ ای خون بهای نافهٔ چین خاک‌راه تو
خورشید، سایه‌پرور طرف کلاه تو

غزل / ۴۰۹

۱۲ـ ز شمشیر زرافشانش ، ظفرآنروز بدرخشید
که‌چون‌خورشیدانجم‌سوز، تنها برهزاران‌زد

غزل / ۱۵۴

۱۳ـ شهسوار من که مه آئینه دار روی اوست
تاج خورشیدبلندش،خاک‌نعل‌مرکب‌است

غزل / ۳۱

۱۴— منکه از یاقوت لعل اشك دارم گنجها
کی نظر درفیض خورشیدبلنداختر کنم؟

غزل / ۳۴۶

۱۵— خورشید خاوری ، کند از رشك جامه‌چاك
گــر مــاه مهر پــرور من ، در قبــا رود

غزل / ۱۴۹

۱۶— بهواداری او ذره صفت رقص‌کنان
تا لب چشمهٔ خورشید درخشان‌بروم

غزل / ۳۵۹

جان میدهم ازحسرت دیدارتو چون صبح
باشدکه چو خورشید درخشان بدر آیی

غزل / ۴۹۴

۱۷— غبار خط بپوشانید خورشید رخش یارب
بقای جاودانش‌ده ،که جان جاودان دارد

غزل / ۱۲۰

ازسایه بخورشید اگرت هست امان
خورشید رخی طلب‌کن و سایهٔ گل

غزل / ۳۹۱

۱۸— برمن فتاد سایــه خــورشید سلطنت
واکنون فراغت‌است‌زخورشیدخاورم

غزل / ۲۲۶

۱۹— نیاز من چه وزن آرد بدین ساز
که خورشید غنی شدکیسه پرداز

غزل / ۳۵۵

۲۰— گرچه خورشید فلك چشم وچراغ عالم است
روشنایی‌بخش چشم اوست خــاك پــای تــو

غزل / ۴۱۰

۲۱– گردون برای خیمهٔ خورشید فلکه‌ات
از کوه وابر ساخته پا زیر و سایه بان

دیوان / قیح

۲۲– بگشا بند قبا ، ای مه خورشید کلاه
تاچو زلفت سر سودا زده، درپافکنم

غزل / ۳۴۸

۲۳– خورشید ملك‌پرور وسلطان دادگر
دارای دادگستر وکسری‌کی نژاد

دیوان / قیو

۲۴– خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد
گر برگ عیش می‌طلبی ترك خواب كن

غزل / ۳۹۶

۲۵– بر مهر چرخ وشیوهٔ او اعتماد نیست
ای وای بر کسی که شد ایمن زفکر وی

غزل / ۴۲۹

۲۶– چو شهسوار فلك بنگرد بجام صبوح
که چون به شعشعهٔ مهر ، خاوران گیرد

دیوان / قکز

۲۷– بی‌مهر رخت روز مرا نور نمانده است
وز عمر مرا جز شب دیجور نمانده است

غزل / ۳۸

۲۸– برخ،چو مهر فلك ، بی‌نظیر آفاقست
بدل،دریغ که یك ذره مهربان بودی

غزل / ۴۴۲

۲۹– چو پیش صبح،روشن شدکه‌حال مهر گردون چیست
برآمد خندهٔ خوش بر غرور کامکاران زد

غزل / ۱۵۲

قطب ملوك نصرت دین کز علو قدر
چون آفتاب برفلك تند شد سوار
ظهیرفاریابی / ۱۴

بو بکر بن محمدبن ایلدگز که هست
چون آفتاب قاهر وچون چرخ کامکار
ظهیرفاریابی / ۱۳

شمشیر تو در ظلمت شبهای حوادث
چون پرتو خورشید و طلوع سحر آمد
ظهیرفاریابی / ۲۰

به ابر مرحمت و آفتاب عافیتت
رسید خوشهٔ امید من به‌وقت حصاد
ظهیر فاریابی / ۴۹

**خورشید واسطرلاب** ـ (رك :اسطرلاب) داین بیت ازمولانا جلال الدین بلخی بیاد آمد:

پس تو وعقلت چو اسطرلاب بود زین بدانی قرب خورشید وجود

**خورشید وسها** ـ (تن). ستارهٔ کوچك سها درآسمان نمودار خردی بسیار و نور اندك است و از این جهت نقطهٔ مقابل خورشید و مقایسهٔ این دو بدین سبب درشعر فارسی راه یافته است:

ای بزرگی که تابش خورشید پیش رای تو چون سها باشد
مسعود سعد / ۹۲

مصطفی اندر جهان آنکه کسی گوید که عقل
آفتاب اندر فلك آنگه کسی گوید سها ؟!
سنائی / ۳۱

چو خورشید تابنده طالع شود شگفتی نباشد ظهور سها ؟
کمال‌الدین اسماعیل / ۱۴۱

ودر شعر عرب نیز این مقایسه فراوان است .ازآنجمله:

وقال السها للشمس انت خفیة
وقال الدجی للصبح ضوئك حائل

**خورشید وماه** - (تن) این همراهی بیشتر درمدح و مقابله ومقایسه و تناسب آمده است .

چو بندگان مه و خورشید بر درت شب و روز
نشسته اند به هرخدمتی که درخواهی
ظهیر فاریابی / ۵۵

**خورشید دربروج** - گویند نخستین بار کاهنان بابل سیر خورشید را درآسمان علامت‌گذاری کرده‌اند وتقسیم منطقةالبروج به دوازده قسمت‌ونام‌گذاری هرقسمت کار ایشان است . (تاریخ علوم ص ۱۸)

**خورشید درحمل** - (خورشید دربره) حمل منزل یابرج اول‌خورشید است وشرف آن در۱۹ درجه حمل است به این‌سبب‌حمل‌را بیت‌الشرف‌خورشید گفته‌اند . (رك : بیت‌الشرف)

تحویل خورشید ببرج حمل وبه نقطهٔ اعتدال ربیعی آغازفصل بهاراست وفروردین ماه وماه اول سال .

آفتاب آید به بخشش دربره روی گیتی سبز گردد یکسره
رودکی (محیط زندگی / ۵۲۲)

همی تافتی برجهان یکسره چو اردیبهشت آفتاب ازبره
فردوسی / درنامهٔ ارجاسب به گشتاسب

چو ازبرج حمل خورشید اشارت‌کرد زی صحرا
به فرمانش به صحرابر مطرا گشت خلقانها
ناصرخسرو / دیوان ۲۰

آمد بهار نوبت سرما شد وین سالخورده گیتی برنا شد
بستان ز شکوفه چو گردون شد تا نسترن بسان ثریا شد
زیرا که سید همه سیارات اندر حمل بعدل‌توانا شد
ناصرخسرو / دیوان ۱۳۹

**خورشید درثور** - (= گاو) ثور برج دوم‌یامنزل دوم خورشیداست (رك : بروج) وماه دوم بهار ، اردیبهشت وماه دوم سال .

مانا که اندرین مه عیدیست آسمان را

کآهیخت تیغ وآمدبر گاوقرصهٔخور

خاقانی /۱۸۹

همیشه تا نبود ثور خانهٔ خــورشید

چنان‌کجا نبود شیر خانهٔ بهــرام ...

فرخی / ۱۲

**خورشید درجوزا** ـ ( = دو پیکر ) جوزا برج سوم و مــاه سوم بهار ( خرداد ) است (رك : بروج) و اوج خورشید درآن‌است.

آتشی باید کآفاق چنان افــرو زد

که‌تو پنداری‌خورشیدکنون‌درجوزاست

ازرقی هروی / دیوان ۷

به بــالا ز سرو سهی بــرتــرست چو خورشیدتابان به دوپیکراست

فردوسی / داستان رستم وسهراب ۲۷۵

جوزا صفت دوگانه هزار آفتاب زاد

هرگه که رفت همت او بردر سخاش

خاقانی / ۲۹۰

مهر جوزا را از آن سازدهمی معراج خویش

تا شودفــرقش مگــر بــا نعــل اسبت مقتــرن

سنائی / ۱۱۶

دو رویی کن‌که تاجــاهی ببینی نبینی اوج خورشید است جوزا

جمال‌الدین اصفهانی / ۲۸

**خورشید درسرطان** ـ سرطان ، منزل چهارم یابرج چهارم خورشید وماه اول تابستان است وتیر ماه ، و روزها درآن رو به‌کوتاهی است :

ایام به نقصــان و تــرا کــوشش بیشی

خورشید به سرطان وترا پوشش‌سنجاب

خاقانی / ۵۹

خور به سرطان ماند تامعجون سرطانی کند
زانکه مفلوج است‌وصفرا ازرخان انگیخته

خاقانی / ۴۰۹

ای شحنهٔ شش جهات عالم    در چار دری وهفت طارم
نیرو ده تست ناف خرچنگ    عشرتگه تو دهان ضیغم

خاقانی / دیوان ۲۷۰

**خورشید دراسد** - (= شیر) برج اسد خانهٔ خورشیداست‌وخورشید رب روز وقوت او درین خانه است. (رك : اسدوقوای کواکب) وماه دوم‌تابستان وپنجم سال.

شمس نزد اسد رود مادام    روح سوی جسد رود همواز

خاقانی / ۲۰۷

خورشید اسد سوار یابم    بهرام زحل سنان بینم

خاقانی / ۴۰۶

درنجوم احکامی تحویل خورشید به برج اسدکه خانه اوست دلالت بر حال ملوك وعدل ایشان وفراوانی غله دارد. بهرام زحل سنان، کنایه از قران نحسین‌است. واین‌بیت‌کنایه ازبهبود وضع‌طبقه‌جنگجویان‌وهمراهی‌ایشان‌بادهقانان وعابدان وپیران و رفاه نسبی هردو طبقه است.

**خورشید درسنبله** - (= خوشه) سنبله یاخوشه برج ششم آفتاب‌بعد از اسد است‌وماه‌سوم تابستان وماه ششم سال (شهریور)

چون ز برج شیر سوی خوشه آمد آفتاب
شد به ابراندر نهان حتی توارت بالحجاب

معزی / ۷۴

مهرچون درخوشه یك مه ساخت‌خرمن‌روشنان
ماه را صاع زر شاه مظفر ساختند

خاقانی / ۱۲۱

**خورشید درمیزان** - (= ترازو) ماه اول‌پائیز وماه هفتم سال (مهر ماه) ومعمولا یادآور اعتدال خریفی وتساوی شب و روز است.

اندر آمد ماه ومهر و در ترازو رفت تیر
تاچو تیر وچون ترازو راست شد لیل ونهار
معزی / ۲۱۴

کنون که خور به ترازو رسید وآمد تیر
شدند راست شب و روز چون ترازو تیر
معزی / ۲۳۵

ازبلندی قدر وپستی جاه آفتابی به برج میزانم
جمال‌الدین اصفهانی / ۲۵۷

**خورشید درعقرب** ـ عقرب برج هشتم آفتاب وماه هشتم سال شمسی (آبان) وماه دوم پائیز است.

**خورشید درقوس** ـ (کمان) برج نهم، وخورشید رب روز آن‌است ماه سوم پائیز (آذر) وماه نهم سال است.

ابرو وجبهت اوراست چو شمس اندر قوس
کله و طلعت اوراست چو مه در عقرب
انوری / ۴۱

**خورشید درجدی** ـ جدی، برج دهم ومنزل دهم خورشید وماه دهم شمسی (دی) وماه اول زمستان است. (رك: بروج)

**خورشید در دلو وحوت** ـ دلو برج یازدهم وماه دوم زمستان وماه یازدهم‌سال است وحوت برج دوازدهم وماه دوازدهم ازسال و ماه سوم زمستان است. (رك: بروج)

چون یوسف سپهر چهارم ز چاه دلو
آمد به حوت در طلب تخت مشتری
سیاره‌ای ز کوکبهٔ یوسف عراق
آمدکه، آمد آن فلك ملك پروری
خاقانی / ۶۷۹

یوسف رسته ز دلو مانده چو یونس بحوت
صبحدم از هیبتش حوت بیفکنده ناب
خاقانی / ۴۸

از دلو یوسفی بجهد آفتاب و چشم
بر حوت یونسی بتماشا برافکند
خاقانی / ۱۴۴

**خورشید مؤنث** - (رعایت تأنیث درآفتاب) کلمه‌شمس، درعربی‌مؤنث سماعی‌است، واین ناشی‌ازتصورات‌اساطیری دربارۀ آفتاب‌پیش‌ملل‌سامی‌است. ولی در زبان سانسکریت و هند اروپائی آفتاب با نامهای آدیتا یا Aditaya و بهانو Bhanu وسوریا Surya مذکر آورده شده ودر زبانهای آریائی میترا Mitra یا مهر درفارسی‌کهن خنثی است (راهنمای سانسکریت ص ۱۲۶ ، ۱۵۱ ، ۱۵۳ ، ۱۶۶) . دراحکام نجومی خورشید ومشتری ومریخ و زحل وعطارد مذکر و زهره وقمر مؤنث است . (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۲۹۲ ) انوری گفته است :

داشت روشن روز عیشم آفتاب عون تو
وز عنا آمد شبم حتی توارت بالحجاب
(آنندراج)

چون ز برج شیر سوی خوشه آمد آفتاب
شد به ابراندر نهان ، حتی توارت بالحجاب
معزی / ۷۴

(توارت صیغۀ مؤنث است وضمیر به آفتاب‌برمی‌گردد واشاره است بآیۀ: فقال انی احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب ( سوره ص آیه ۳۲) .

سنائی گوید :
مردی چنان شد ازتوکه درخویشتن ندید
جز سادگی مشابهت دختر آفتاب
(دیوان)

**خورشید و آتش** - (تن) حکیم ابومعین ناصر خسرو علوی از قول سقراط، خورشیدرا صانع آتش و زر، وماه را سازندۀ ملح ونقره،ومریخ‌را خالق آهن،وبرجیس را مادر ارزیز،وزهره را مادر مس، وسیماب‌را دخترعطاردو کیوان را مادر سرب دانسته و گوید :

سقراط هفت سیر نهاد این را تدبیر ساز وکارکن و رهبر

خورشید صانع‌است‌مرآتش‌را بشناس ز آتش ای پسر آتشگر
میر است گفت ماه، گفت ازورويد
در خاك ملـح و سیم بسنگ انـدر
مریخ زایـد آهـن بـد خـو را
وز آفتـاب گفـت کـه زایـد زر
برجیس، گفت مـادر ارزیز است
مس را همیشه زهـره بـود مـادر
سیمـاب دختـر است عطـارد را
کیوان چو مادر است و سرب دختر
وین هفت گوهـران گـدازان را
سقـراط بـاز بست بـه هفت اختر
دیوان / ۱۴۶

**خورشید وخفاش** - (= مرغ عیسی) شب‌پره یاخفاش، شب ازلانه بیرون می‌آید و بنظر می‌رسدکه او وصل‌آفتاب‌نمی‌خواهدوبانورخورشیدسازگاری ندارد. ازاین بابت اونقطه مقابل خزنده‌ای است بنام حرباء یا آفتاب پرست و مناسبت آندو باهم مناسبت ضدیت است وخورشید وخفاش مانندخورشید وحرباء وخورشید و ذره ازمضامین بسیار مشهور درشعر فارسی برای تمثیل و تناسب و مقایسه است . (رك : خورشید وحربا وخورشید و ذره)

قدرت اندیشه برقدر تـو کاری مشکـل است
دیدن خـورشید برخفـاش کاری معظـم است
انوری / ۷۶

وهم باوصف تو چون خورشید وخفاش است راست
در چنین حیرت گـرش سهـوی بود معـذور بـاد
انوری / ۱۰۶

عشق خوبـان وسینهٔ او باش؟! نور خورشید و دیدهٔخفاش ؟!
ظهیر فاریابی / ۱۲۶

چـه راحت مـرغ عیسی را زعیسی
که همسایه است بـاخورشیدعذرا ؟
خاقانی / ۲۰

شب‌پره گر وصل آفتاب نخواهد  رونق بازار آفتاب نکاهد

سعدی

**خورشید و حرباء** - (تن) اصل کلمه حربا، گویا هورپای یا هورپت فارسی باشد و همچنین نام یکی از صورت‌های فلکی است (رك. حربا) حربا در تحمل ونظاره برخورشید نقطهٔ مقابل خفاش است (رك: خورشید وخفاش)

پیش خورشید همت خورشید  از تحیر چو دیده حرباست

ظهیر فاریابی / ۹۶

حربا منم‌تو قرصهٔ شمسی، روا بود

گر قرص شمس نور به حربا برافکند

خاقانی / ۱۴۷

پیش فکر او که رخشدشمس وار  شمس گردون را به حربائی فرست

خاقانی / ۵۷۷

هست حربا را به نادانی خیال  کافتاب از بهر او کرد انتقال

عطار (منطق‌الطیر)

گر بقدر خود نمودی آفتاب  کی شدی حربا ز عشق او خراب

عطار (منطق‌الطیر)

یا عیار سخنت قلب مه و مهر زده است

زان سبب با کف حرباست سپهر صراف

کمال‌الدین اصفهانی / ۱۹۴

**خورشید وسرو** - (تن) مناسبت خورشید وسرو مانند ماه وسرو است (رك : ماه وسرو)

بآوردن چند شاهد ازسعدی اکتفا می‌کنیم :

خورشید بر سرو روان دیگر ندیدم در جهان

وصفت نگنجد در بیان، نامت نیاید در قلم

کلیات / ۶۰۸

پایهٔ خورشید نیست پیش تو افروختن

یا قد و بالای سرو پیش تو افراختن

کلیات / ۶۴۶

نگویمت که گلـی بر فـراز سرو روان

که آفتاب جهـان تـاب برسر علمـی

کلیات / ۶۸۰

**خورشید وعنکبوت** ـ (تن) (رك : خیطالشمس)

**خورشید وچشمهٔ حیوان** ـ (عینالشمس) (تن) ملل سامی و از آن جمله اعراب معتقد بودند که آفتاب بهنگام غروب درچشمه گرمی ناپدید می‌شود واز چشمهٔ حیوان درظلمات که آنرا چاه ظلمات وچاه مغرب هم گفته‌اند هربامداد بیرون می‌آید . باتوجه به این باور،قرآن‌کریم در موضوع ذوالقرنین و رفتن او به ظلمات وچشمهٔ حیوان درسوره‌کهف آیه ۸۶ میفرماید : حتی اذا بلـغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمیئه و وجد عندها قوما ... وخاقانی گوید :

پیش کان چشمهٔ خور درچه ظلمات کنید

نور هرچشم بدان چشمهٔ خور باز دهید

دیوان / ۱۸۴

باور دیگری هم بوده است ، آنکه خورشید هرشامگاه درچاه مغرب فرو می‌رود وبامدادان ازسوی دیگر آن خارج‌می‌گردد وبراساس همین باور است‌که جمال‌الدین اصفهانی خورشید را «نقب‌زن» لقب داده گوید :

لرزد همی ز سهم تو خورشید نقب‌زن

بیمار شد ز تیـغ تـو مهـر کله ربـای

دیوان / ۳۲۶

وقبل‌از وی فخرالدین اسعد گرگانی در ویس‌ورامین آورده است :

تو گفتی شب به مغرب‌کنده بدچاه

بچاه افتاد مهـر از چـرخ ناگـاه

ویس ورامین / ۸۰

واین باور دربارهٔ ماه نیز بوده‌که صفت «نقب‌زن» را برای آن هم‌آورده است و دریك بیت سوگندی گوید :

به ماه نقب‌زن و آفتـاب کیسه‌گشای

به چرخ حقه نـه و روزگـار صد دستان

دیوان / ۲۸۶

اما چشمهٔ آفتاب معمولاً به معنی قرص خورشید و تمامی شکل آفتاب است. ابوریحان درتعیین ارتفاع آفتاب به وسیلهٔ اسطرلاب گوید :

«... و ربع ارتفاع سوی چشمه آفتاب کن تاپشت اسطرلاب به سوی تو بود» . (التفهیم / ۳۰۰)

خسروی گفته است :

چشمهٔ آفتاب و زهره وماه    تیر وبرجیس وفرقد وبهرام

(ذیل برهان از دکتر معین)

سلمان ساوجی گوید :

رخ تو چشمهٔ مهر است وگرد چشمهٔ مهر
دمیده سبزهٔ خطت مثال مهر گیاه

(انیس العشاق خطی)

چشمهٔ خورشید ، درلفظ عربی خود «عین الشمس» نام محلی نیز می باشد. خاقانی گوید :

مصر است وعراق درپناهش    عین الشمس است بارگاهش

دیوان / ۳۶۷

وضمناً ایهامی هم به چشمهٔ خورشید ، یعنی قرص خورشید دارد چه در شعر جمال الدین اصفهانی وانوری این ایهام دیده می‌شود :

چون بار دهد شعاع رایت    زیبد ز عین شمس[1] حاجب

جمال الدین اصفهانی / ۵۱

برجنب رای تو منسوخ چشمهٔ خورشید
به پیش قدر تو مدروس گنبد خضرا

انوری / ۸

لسان الغیب حافظ شیرازی دو بار چشمهٔ خورشید را درمعنی ایهامی خود بکار بسته است .

---

۱ـ عین الشمس ، نام چند محل نیز هست ، یکی شهر فرعون درمصر ونام قریه‌ای درصعید ونام چشمه‌ایست بین عذیب (دربصره) وقادسیه (مراصد الاطلاع ج ۲ ص ۹۷۸ چاپ مصر) . و (رك : مقالهٔ چشمهٔ آفتاب)

۱– به هوا داری تو ذره صفت رقص کنان
تا لب چشمهٔ خورشید درخشان بروم

غزل / ۳۵۹

۲– ذره را تانبود همت عالی حافظ
طالب‌چشمهٔ‌خورشید‌درخشان‌نشود

غزل / ۲۲۷

**خورشید و ذره** ـ در داخل استوانه روشنی‌که ازسوراخ سقف یا پنجره به درون اطاق یافضای نیمه تاریکی درنور خورشید پیدا می‌شود، همچون ظرف بلورین آب ذرات بیشماری به چشم می‌آید، این ذره‌ها در داخل آن استوانه درحرکتند . مشاهده پیاپی این این حالت ، آنهم درساختمانهای گنبدی قدیم ، مناسبت شاعرانه ونیز عرفانی وحکیمانه‌ای میان ذره وخورشید بوجودآورده وعشق تمثیلی «ذره وخورشید» درشمارمضامین کهن‌شعرفارسی واردشده‌است. ولی برخلاف مشهور معلوم نیست‌کدامین شاعر برای نخستین بار آنرا درشعر راه داده و مانند عالمان ذره (اتم) شناس امروز ، برای‌ذره فضا وظرفیت‌کیهانی ترسیم وتصورکرده است وخورشیدی را در دل آن می‌جوید[۱].

گداخته تن من در هوای چهرهٔ تو
چو ذره‌است که‌خورشیدمضمراست‌درآن

کمال‌الدین اسماعیل

بیند اندر ذره خورشید بقا — بیند اندر قطره‌کل بحر را
(مثنوی دفتر ششم ۵۷۸)

آفتابی در یکی ذره نهان — ناگهان آن ذره بگشاید دهان
(مثنوی دفتر ششم / ۶۶۱)

هرکه را باشدنصیبه‌فتح باب — در دل هرذره بیند آفتاب
مثنوی

---

۱ـ مشهور است که هاتف اصفهانی برای نخستین بار وجود آفتاب را در دل ذره بیان‌کرده است :

در دل هرذره خورشیدی نهـان    وای اگر آن ذره بگشاید دهان

مثنوی

دل هرذره را که بشکافی    آفتابیش درمیـان بینـی

هاتف اصفهانی / ۲۹

لیکن ازمیان شاعران پارسی هیچیك بهتر و زیباتر از حافظ ، به تناسب وهم انگیز وتمثیلی ذره وخورشید توجه نکرده است :

به هواداری او ذره صفت رقص کنان

تا لب چشمهٔ خورشید درخشان بـروم

غزل / ۳۵۹

ذره را تا نبود همت عالـی ، حـافظ

طـالب چشمهٔ خـورشید درخشان نشود

غزل / ۲۲۷

**خورشید و زر** ـ درنجوم احکامی ، ازمیان فلزات گرانبهاترین آنها یعنی زر به خورشید منسوب است وتکوین زر را درخاك براثر پـرتو خـورشید می‌دانستند بدان حدکه ازآفتاب گاهی باصفت زرگر چرخ‌درشعریادشده‌است ودر مواردی‌شاعران برخلاف گفته‌های‌خود، آفتاب‌را بخیل‌وغیررادو بی گذشت‌جلوه‌داده‌اند:

دست چون جوزاش دادی گنج زر چون آفتاب

گنج زر دادن به یغمـا برنتابـد بیش‌از ایـن

خاقانی / ۲۴۹

آفتابی شو ز خاك انگیـز زر    زی عطارد زر جوزایی فرست

خاقانی / ۵۷۹

از زرگر چرخ باز دانـم    تامن چو زر ارکدام کانم

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۲۶

آفتابی از پی این خردهٔ زر در دل کان

درتکاپو شده اودایم‌وبیخواب‌وخوراست

جمال‌الدین اصفهانی / ۷۴

به حرص خدمت تو آسمان کمر بسته است
ز بهر جود تو خورشید کیمیا کرده است
جمال‌الدین اصفهانی / ۷۵

هر آن بدره که شمس آردسوی کان
بچشم او محقر می‌نماید
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۳۲

هر بدره‌ای که شمس ودیعت دهدبکان
جودت ازو به غارت‌ویغما همی‌کشد
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۵۶

اگر رای چون مهر تو نور بخشد
قراضات خور در هوا گرددی زر
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۶۸

نباشد خام طبعی ز آرزوی عقل نزدیکت
گر ازدریا گهرخواهد ور ازخورشیدزرجوید
جمال‌الدین اصفهانی / ۴۰۶

همین شاعر باوجود اشارات فراوان خود به زربخشی‌و کیمیاگری‌خورشید درسلب این خصلت‌ها ازآفتاب ونشاندادن حتی بخل او گفته است :

من عجب دارم همی ازشاعران — تا چرا گویند رادست آفتاب
گرد صحرا سال ومه گردد همی — تا کجا دریابد او یك قطره آب
برخورد آن آب وآنگه می‌دهد — تشنگان را ریشخندی از سراب
یا ز برخوانش به قرضه ازنجوم — می‌ستاند زر وسیم بی‌حساب
آب او زآنگونه باشد خشك نم — نان او زینگونه باشد تنگیاب
باچنین وصفی که من کردم از او — راد می‌خوانند اورا از، چه باب؟
دیوان / ۳۸۵

**خورشید ولعل** - (وعقیق ویاقوت) (تن) باورکهن‌دیگری بوده‌است که خورشید سنگ را لعل وعقیق می گرداند . و یاقوت نیز براثر تابش آفتاب بوجود می‌آید . بهترین لعل دریمن وبهترین عقیق دربدخشان بوده است .

محمد عوفی درلباب‌الألباب گوید : «ونظر اصحاب دولت را آن اثر است‌که آفتاب را ، چنانکه آفتاب ، سنگ بی‌رنگ ـ لعل و یاقوت می گرداند ،

اثر نظر ارباب اقبال ، سنگ نهاد خاملان را لعل قبول کاملان‌می کند»(ص ۲۲۶)
ولی خاقانی دریك حالت عاطفی و اعتراض درانکار این نسبت گوید :

دروغ است آنکه گـویند اینکـه در سنگ
فروغ خور عقیـق انـدر یمـن ساخت
دل او هست سنگین پس چـه معنی
که عشق او عقیق ازاشك من ساخت

دیوان / ۵۹۰

وسنائی درتأثیر تربیت وکاربرد عامل زمان درهمهٔ امور گفته است :

سالها بایدکه تا یك سنگ اصلی ز آفتاب
لعل گردد دربدخشان یاعقیـق اندر یمـن

جمال‌الدین اصفهانی ، وپسر اوکمال‌الدین اسماعیل نیز اشارتـی بوجه تمثیل درمناسبت آفتاب ولعل وعقیق درابیات خود آورده‌اند :

لعل ازبـار منت خـورشید در دل سنگ خون ناب شود
جمال‌الدین اصفهانی / ۵۷

جرم خورشید را اگر سنگی لعل گردد ازآن چه‌کم باشد
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۹۲

دور نباشد ز خرد ،کآفتاب لعل در حجرحجر پـرورد
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۹۸

عجب نباشدکـز دولتت سری گـردم
که گردد از نظر آفتـاب سنگ عقیـق
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۱۳

به آفتاب‌که از زخم خنجـر تیزش
به خون لعل فرو رفت‌تاکمر کهسار
کمال‌الدین اسماعیل / ۷۲

خون لعلش به تراود ز عرق گر براو تیغ زنی مهر آسای
کمال‌الدین اسماعیل / ۱۵۵

ای آفتاب ملك ، مرا خود تــو سنگ گیر
در سنگ نیز تــابش خــورشید اثــر کند
کمال‌الدین اسماعیل / ۱۹۰
چنانکه سنگ زخورشید لعل می‌گردد
بدان‌که روی نظر، گــه گهی بکان آرد
کمال‌الدین اسماعیل / ۳۴۷

**خورشید وسراب** ـ (تن) سراب را پیشینیان نیز نتیجهٔ انعکاس نــور وتأثیر آفتاب می‌دانستند . جمال‌الدین عبدالرزاق دربارهٔ سلب خصلت بخشندگی ازخورشید گوید :

گرد صحرا سال و مه گردد همی — تا کجا دریابد او یك قطره آب
برخورد آن آب وآنگه می‌دهد — تشنگان را ریشخنــدی از سراب

(رك : خورشید و زر)

**خورشید وقوس قزح** ـ (تن) (=کمان شیطان) ونیزقدماء به تأثیر نور خورشید در پیدا شدن قوس قزح براثر تابش خورشید وانکسار نور آن در طبقات مختلف هوا وطیف شمس توجه داشته‌اند . خاقانی خطاب به آفتاب‌گوید:

رنگین توکنی‌کمان شیطان — چون طاق مقرنس سلیمـان
تحفةالعراقین / ۱۴

ونظامی‌گوید :

غبغب سیمین‌که‌کمر بست ازآب — قوس قزح شد ز تــف آفتــاب
مخزن‌الاسرار / ۶۵

**خورشید وسها** ـ درمقام مقــایسه است وارسال مثل ، (رك : سهــا و خورشید) مولوی بلخی گفته است :

این برون ازآفتاب واز سهــا — و اندرون ازعکس انوار علی
دفتر اول سطر ۱۱۲۵ نیکلس

**خورشیدواسب** ـ (اسب خورشید) (ت) (تن) دربندهشن کتاب‌مذهبی‌و درعین حال نجومی زردشتیان به خورشید لقب اروند اسب، یعنی‌دارنده‌اسب‌تیز تك داده شده است . واژه‌نامه (بندهشن ۶ــ۱۷۱)

**خورشیدوعیسی** ـ (تن) مطابق‌آیهٔ شریفه ۱۵۶درسورهٔ نسا «جهودان

گفتند که ما مسیح بن مریم را به دار زدیم و کشتیم . اورا نکشتند و نه بدار کشیدند بلکه برایشان امر مشتبه شد و دیگری را ازمیان خود که به وی شبیه بود بدار زدند وکشتند ، شك واختلاف دراین باره نتیجهٔ جهل و عدم اطلاع صحیح از حقیقت موضوع است . مؤمنان باید بدانند که عیسی را نکشتند ، بلکه خداوند اورا به سوی خود به آسمان برد» (قران تفسیرقمشه‌ای). دراین اعتقاد، منوچهری درمقایسه انگور وعیسی روح‌الله، بوجه تشبیه واشاره بهردو عقیده، گفته است :

آن روح خداوند همه خلق جهان بود
وین راح خداوند همه خلق جهان است
آن را بگرفتند و کشیدند و بکشتند
وین را بکشند وبکشند، این بچسانست
آن ، زنده یکیرا و دو را کرد بمعجز
وین ، زنده گر جان همه‌خلق زمان‌است
ناکشتهٔ کشته ، صفت روح قدس بود
ناکشتهٔ کشته، صفت این حیوان است
گر قصد جهودان بد درکشتن عیسی
درکشتن این ، قصد همه اهل قران‌است

دیوان / ۹

اعتقاد دیگر اینست که عیسی درعروج به آسمان درفلك چهارم یعنی فلك خورشید مقام کرد ودر ردیف عقول قرار گرفته بدین جهت از وی بعنوان عقل شمسی، یعنی عقلیکه درآفتاب نشمین دارد یاد می‌شود . این اعتقاد درشعر خاقانی ، بعلت بستگی خاص او بامسیحیت ، بعلت نسطوری بودن مادر وی ، مانند دیگر عیسویات او ، سخت راه یافته است :

چه راحت مرغ عیسی را زعیسی    که همسایه است باخورشید عذرا

دیوان / ۲۰

عیسی‌ام منظر من بام چهارم فلك است
که به هشتم در رضوان شدنم نگذارند

دیوان / ۱۴۸

خورشیدرا بر سر مریم‌است جای	جای سها بیشر نعش و دختـرش

دیوان / ۱۴۸

صبح دارم کآفتابی در نهـان آورده‌ام
آفتابـم کـز دم عیسیٰ نشان آورده‌ام

دیوان / ۲۵۹

ز امتحان طبع مریم زاد، بر چـرخ دوم
تیر عیسی‌نطق را، در خرکمان آورده‌ام

دیوان / ۲۶۳

همخانه شوی به مهد عیسی	رجعت کنی از اشارت جـم

دیوان / ۲۷۰

نه عیسی صفت زیـن خرابـات ظلمت
در ایـوان شمس الضحـی میگریـزم

دیوان / ۲۸۰

خـورشید شاه انجـم همخانـهٔ مسیح
مصروع وتب زده است وسها ایمن‌ازسقام

دیوان / ۴۷۰

ودر خطاب به آفتاب گوید :

ای عیسی ره‌نشین جهان را	همخانـهٔ عیسی آسمـان را

تحفةالعراقین / ۷۷

ونیز فلك خورشید را که فلك چهارم است ، بام مسیح وعیسی‌کـده نام داده‌اند (آنندراج ـ برهان) . جز عیسی ، ادریس نیز به آسمان وبه فلـك زحـل رفته است :

عیسی وادریس برگردون شدند	باملایك چونکه همجنس آمدند

مثنوی نیکلسن دفتر ششم ب ۲۹۶۹

(رك : زحل وادریس)

درمثنوی‌باز هم به رفتن عیسی بآسمان اشاره شده است :

نیست جنسیت بصورت لی ولك	عیسی آمـد دربشر جنس ملـك
برکشیدش فوق این نیلی حصـار	مرغ گردونی چوچغرش زاغوار

دفتر ششم / ب۲۹۶۹

**خورشید و نیلوفر** ـ (تن) باز شدن گل نیلوفر را، گرچه مدت آن کوتاه و کمتر از یك نیمهٔ روز است، درطلوع خورشید همه دیده‌اند و از دیر باز درشعر فارسی نیز راه یافته است:

مونس‌عاشق چه باشدجزحدیث نیکوان
چشم فیلوفر چه جوید جز فروغ آفتاب
ادیب صابر / ۶۲

من چو خفاشم که عیب خود شناخت
پردهٔ شب ستر عیب خود شمرد
نی چو نیلوفر که از تر دامنی در بر خورشید برخود جلوه کرد
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۵۵

زیبد از چرخ کبودت حلقهٔ چوگان نیل
زانکه ناید ز آفتابی مثل تو نیلوفری
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۳۵

روی چون خورشید بنمای از نقاب
کآبم از سر همچو نیلوفر، گذشت
ظهیر فاریابی / ۱۱۴

خاقانی خطاب به آفتاب گفته است:

نیلوفر بر تو دیده بگشاد ازیك نظرش جنابت افتاد
هرچه ازورق نبات بررست نیلوفر وار عاشق تست
تحفة‌العراقین / ۲۶ــ۲۸

**خورشید و گردونه** ـ (تن) دراساطیر یونان، آفتاب الهه‌ایست با موهای‌افشان، سوار بر گردونه،وچهار اسب سفید آنرا درآسمان‌می‌کشندوشامگاهان در دریای بیکران فرو می‌رود وبامدادان درمحل سابق خود نمایان می‌گردد.

نزد ایرانیان هم تصوری چنین در باب خورشید دیده می‌شود. در یشت میترا ازکتاب اوستاآمده:

«پیشاپیش‌خورشید جاودان‌که اسبان تیزپا آنرامی‌کشند، وی بازینت‌طلایی خود، اول‌ازهمه قله‌های زیبای بلند را فرا می‌گیرد ...» (میراث ایران ص ۳۲۷ــ ۳۲۸)

**خورشید لرزان -** (لرزش خورشید). گاه در زیر ابرهای کم‌رنگ ، و بخصوص در روزهای اول پائیز، درمهر ماه، خورشید درحالیکه بعلت تغییر فصل موقتاً شدت نور خود را برچشم ناظر از دست داده است ، همچون گویی لرزان برسطح آب به نظر می‌آید . این حالت را لرز خورشید می‌توان نام داد .

حسن عنایتت ببرد ز آفتاب لــرز　　صدق رعایتت ببرد ز آسمان دوار

جمال‌الدین اصفهانی / ۵

عروس طبع ترا آفتاب چونکه بدیــد

بروز مهر بلرزیــد و نام یــزدان بــرد

کمال‌الدین اسماعیل / ۵۲

**خورشید والبرز -** (تن) درپایان برخی ازتوصیفات مربوط بشب که به بامداد منتهی می‌شود، طلوع خورشید گاه ازپشت البرزدیده می‌شود، ازآن جمله است وصفی‌که منوچهری درپایان قصیده معروف خود ازخورشیدکرده است :

سر از البرز برزد قرص خورشید　　چو خون‌آلود دزدی سر ز مکمن

دیوان / ۶۳

مصراع اول این بیت را نظامی گنجوی احتمالا بی‌آنکه‌توجهی به‌وصف منوچهری داشته باشد (وعدم این توجه بعید هم بنظر میرسد) درخسرو وشیرین ، درتوصیفی ازصبح آورده است :

چو مشگین جعدشب‌راشانه‌کردند　　چــراغ روز را پــروانه‌کــردند

سر از البرز برزد قرص خورشید　　جهان را تازه‌کرد آئیــن جمشید

خسرو شیرین / ۵۸-۵۹

**خورشید ولعاب عنکبوت -** (تن) (رك : خیط‌الشمس)

**خورشید وابر -** (تن) خورشید برزمین می‌تابد وآب دریاها و رودها وبرکه‌ها را بخارکرده ببالا می‌برد . همین بخارهای بالا رفتــه را شاعر مضمون یاب می‌گوید کــه روی برکشیدهٔ خــود یعنی خــورشید را مـی‌پـوشانند و بـا وی درعناد وستیزه و رقابت برمی‌آیند . وکار او با پروردهٔ خــود بجنگ و گــریز می‌کشد :

خورشید را ز ابر رمد روی گاهگــاه

چونان حصاره‌ای‌که گذر دارد از رقیب

(رودکی - محیط زندگی و ... ۴۹۲)

چون ابر که درحمایت مهر بالا شود و بپر شدش چهر
از مهر فلک بلند گردد پس بر روی چشم‌بند گردد[1]
خاقانی / تحفة‌العراقین ۲۳۴

تأثیر آفتاب بود این نه فعل ابر کزجرم آب قطره به بالا همی‌کشد
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۵۶

نه هم زوال‌پذیری و زیر خاک شوی
خود آفتاب گرفتم ز ابر پنهانی
کمال‌الدین اسماعیل / ۷

این خدا یارب به گرز آفتاب گردن این ابر مبرم میزند
کمال‌الدین اسماعیل / ۲۶۷

**خورشید وچاه** - (تن) (رك : خورشید وچشمهٔ حیوان)

**خورشید وسایه** - (تن) جهت‌رعایت تناسب درشعر فراوان آمده‌است. تنها به چند شاهد ازکمال‌الدین اسماعیل اکتفا می‌جوئیم :

تو آفتاب بلندی و من چو سایه نژند
همی‌کند من وتو از یکدیگر جدا پرده
دیوان / ۶۲

خورشید همچو سایه نهد روی برزمین
تا برستانهٔ تو نهد روز بار پای
دیوان / ۶۹

---

۱ـ احتمالا شاعر معاصر ، مهدی‌اخوان ثالث، درقطعهٔ زمستان‌بااین‌مضمون کهن چشم داشته وگفته است ،

نفس کز گرمگاه سینه میآید برون ، ابری شود تاریک .
چو دیوار ایستد درپیش چشمانت .
نفس کاینست ، پس دیگر چه داری چشم
ز چشم دوستان دور یا نزدیک ؛

وبه این حدیث ،

احذر من شر من احسنت الیه

نیز شاید توجه داشته است .

زهی ز خدمت تو آسمان بلند محل
خهی ز سایهٔ تو آفتاب روی شناس
دیوان / ۹۱

عروس طبعم دانی که جز بدین حضرت
ندید سایهٔ او آفتاب از روزن
دیوان / ۹۸

کسی را که یک ذره در سایه گیری
ز خورشید تابان سرش برگزاری
دیوان / ۱۱۰

**خورشید وطلسم** ـ درباورهای مربوط به «علم طلسمات»، تسخیر خورشید آمده است (رك: دعوت کواکب) وازطریق تسخیر ماه وعطارد و زهره وبکمك آنها به خیال خود، درصدد تسخیر خورشید برمی‌آمدند «چون این عمل خواهدکه بکند بایدکه درموضعی باشدکه بآفتاب منسوب است همچون‌بلاد ترك ونیشابور وطوس و ابیورد ... وچون آفتاب باول دقیقه حمل رسد، طالع وقت اختیار کند وبایدکه اسدباشد ازنحوس خالی...» (نفائس‌الفنون‌ج۳/۲۰۴–۲۰۷)

**خورشید وسلیمان** ـ مشهور است که بدعای سلیمان آفتاب از مغرب به مشرق رجعت کرد. خاقانی گفته است:

همخانه شوی به مهد عیسی رجعت‌کنی از اشارت جم
دیوان / ۲۸۰

آفتاب ازغرب گفتی باز گشت ار بهر حاج
چون نماز دیگری بهر سلیمان دیده‌اند
دیوان / ۹۹

**خورشیدی** ـ (ن) (وکیوانی) با یاء مصدری(رك: کیوانی‌وخورشیدی)

**خور ماه** ـ نام دیگر دیماه است «نخستین روز آن خرم روز است، واین روز و این ماه هردو بنام خدایتعالی که هرمزد است نامیده شد... گاهی‌این روز را «نود روز» میگویند وآنرا عید میگیرند زیرا میان آن ونوروز، نود روز تمام است». (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۲۵۷)

**خوشك** ـ (پ) خوشه، برج سنبله (عذرا) (رك: سنبله) «واوت‌برادران

خوشك» . (گاهشماری ۳۲۶ به نقل از زایچه گیهان بندهشن)

**خوشه** ـ Cluster (فر) ، اجتماعی از ستارگان است که با یکدیگر حرکت می‌کنند .

**خوشه** ـ فارسی سنبله ، برج سنبله (رك : سنبله) خوشه به تنهایی[1] خوشهٔ چرخ[2] خوشهٔ سپهر[3] خوشهٔ سیاه[4] وخوشهٔ فلك[5] نام و کنایه از برج سنبله است :

۱ـ مهر چون درخوشه یك مه ساخت خرمن ، روشنان
ماه را صاع زر شاه مظفر ساختند

خاقانی / ۱۲۱

۲ـ ناقهٔ همت براه فاقه ران تا گرددت
توشه،خوشهٔ‌چرخ‌ومنزلگاه‌راه‌کهکشان

خاقانی / ۳۳۲

۳ـ من کآمدم ز خطه تبریز سوی ری
ازخوشه سپهر خورم نان گندمین

خاقانی / ۶۶۷

۴ـ پوشیده جهان بدست لاباس
جوزام بخوشهٔ سیه ، داس

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۸۶

۵ـ هردانه‌که خوشه فلك زاد
کیوان بزکات فطر او داد

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۷۷

**خوشه پروین** ـ Grapillon (فر) ، مجموعهٔ ستارگان پروین ـ ثریا (رك : پروین ، ثریا) و (عقد ثریا)

**خوشهٔ چرخ** ـ (ك) (رك : خوشه)

**خوشهٔ سپهر** ـ (ك) Les Pleides (فر) ، سنبله ـ عذرا (رك: سنبله ، خوشه)

**خوشهٔ سیاه** ـ (ك) (رك : خوشه)

**خوشهٔ فلك** ـ (ك) (= خوشهٔ سپهر) سنبله ـ عذرا (رك : سنبله)

**خوشهٔ قنطورس** ـ مجموعه‌ای ازستارگان که درصورت قنطورس دیده می‌شود و دارای بیش از چهار هزار ستاره است . (رك : قنطورس)

**خوشهٔ گلبولی** ـ Amasse (فر) ، اجتماعی از ستارگان بصورت یك کره فشرده (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**خوشهٔ گندم** ـ (ك) سنبله ، عذرا ، (رك : سنبله)

جدی مفتون خوشهٔ گندم بره مذبوح خنجر بهرام

انوری / ۱۵۰

**خوشه‌های خرما** ـ (= شماریخ) از ستارگـان قنطـورس . (رك : قنطورس)

**خیام نیلگون** ـ (كا) (رك : نیلگون خیام)

**خیط الابیض** ـ (= صبح صادق) Ligne blanche (فر)

**خیط الاسود** ـ (= صبح کاذب) صبح نخستین وسیاهی شب .

**خیط الشمس** ـ خیط ، لعاب یا تار عنکبـوت است ، خیـطالشمس ، خطوط شعاعی آفتاب است وآنرا لعاب خـورشید نیز بەکنایـه گفته‌انـد ، زیرا عنکبوت یاعنکبوت فلك ، یاعنکبوت چرخ القاب دیگـر خـورشید است . (رك : خورشید وعنکبوت)

ز عنکبوت فلك رشته‌هـای آتش رنگ

بتافت وز تف آن بـر گلیم شب زده بیو

آذری (فرهنگ‌رشیدی- بیو)

ترکیب خیط شمس ولعاب شمس درشعر کمال‌الدین اسماعیل در مـوارد متعدد دیده می‌شود :

۱ـ به چنبر فلك و ریسمان خیط الشمس

که پشت وارهٔ هستی درآن گرفت قرار

دیوان / ۱۰۲

۲ـ به خیط شمس که بوده است آبکش پیوست

به تیغ صبح که بوده است سیم‌کش همـوار

دیوان / ۸۱

۳ـ ازخیط شمس چرخ به زر ، رشته‌ای از اوست
ز آن تـا بـود لباس جـلال تـو زرنگـار
دیوان / ۲۲۸

۴ـ ازکف خاطرت به خیط الشمس
بـت گـردون به ریسمـان بستند
دیوان / ۸۱

۵ـ به میل شعشه، تا می‌کند لعـاب‌شمس
به چشم انجم در دست صبح‌روشن‌گر
دیوان / ۷۴

۶ـ آنك لعاب شمس بیفسرد در دهـن
وینك شده است آب ز بینی که روان
دیوان / ۷۳

**خیط الکتان** ـ کواکب صغاری‌که سمکین صورت حوت را ازناحیهٔ دم به شکل خط قوسی به یکدیگر وصل می‌کنند وآنرا بفارسی رشتهٔ کتان گویند. (رك : حوت)

**خیل** ـ الخیل ، نام‌کواکب صورت شجاع ، وکواکب داخل آنها را افلاء الخیل گفته‌اند . (رك : شجاع)

**خیل پرن** ـ (ت) مجموعهٔ ستارگان پروین (رك : پروین وهقعه)

**خیمه** ـ (ك) خیمه[1] به تنهایی ، وخیمهٔ‌پیروزه‌وخیمهٔ فیروزه[2]خیمهٔ خضرا[3] خیمهٔ معلق سبزپوش[4] خیمهٔ کبود[5]خیمهٔ معلق[6] خیمهٔ نیلگون[7]وصف‌بکنایه ازآسمان است . و نیز خیمهٔ ازرق ، خیمهٔ دهر ، خیمه روحانیان ، خیمـهٔ زنگـاری و خیمه فیروزه رنگ[8].

۱ـ دیدم‌که سپیده برفلك تـافت
این خیمه طناب آتشین یافت
خاقانی / تحفةالعراقین ۵۳

۲ـ پیش ازین کاین خیمهٔ پیروزه شد زرین طناب
بـادبـان آتشین زورق پدیـد آمـد از آب
خواجو / ۵۷۲

۳ـ تا درون چار طاق خیمهٔ فیروزه‌ای
طبع‌را بی‌چار میخ غم‌نخواهی‌یافتن
خاقانی / ۲۶۹

۴ـ ایـن خیمهٔ معلق گـردان سبزپـوش
درخدمت‌تو کمربسته‌همچو خرگه‌است
جمال‌الدین‌اصفهانی / ۳۴۶

۵ـ این شیشه گرد نان که ازین خیمهٔ کبود
بنیام چون قـرابه بگـردن طنـابشان
زنبور نحل و کرم قزنـد از نیـازوآز
رنج‌وبـال حـاصل تاب و شتـابشان
خاقانی / ۳۳۵

۶ـ ز مرگ تست که این خیمهٔ معلق را
شکسته میخ و گسسته طناب مـی‌بینم
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۶۰

۷ـ چون سیب نخل بند بریزد بسوك او
زرین ترنج فلکه این نیلگون خیـام
خاقانی / ۳۰۶

۸ـ (فرنودسار)

**خیمهٔ عرابیان** ـ (= خباء) ستارگان شکل غراب (مقدمـهٔ التفهیم / قسد) درجزو صورت شجاع وصورت ممسك الاعنه هم آمده است (نفائس الفنون ج ۳ / ۴۵۸ ، ۴۵۱) وآنرا تخت سماك هم گفته‌اند درصورت غراب . (رك : تخت سماك)

# د

(د = ۴)

«د» درجدول تقویم کواکب نشانهٔ برج اسد است و علامت عطارد ، ودر دسته‌بندی‌ستارگان ازلحاظ مقدار روشنائی (قدر) برابر «σ» (دلتا) یونانی است .

**داد یافت** ـ (پ) آرزوبخش ، دهنده آرزوها ، صفتی است برای ماه درنجوم احکامی پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۱۵–۱۶۵)

**دادور** ـ (پ) صفت خورشید (میتهر) است در نجوم احکامی پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۸–۱۷۲)

**دار** ـ (ك) دار قمامه (= دار القمامه) وصف آسمان است ، در شعر خاقانی :

ز انیا تندکه در دار قمامه جمعند

من از آن جمع چه نقصان بخراسان‌یابم

دیوان / ۳۰۱

(قمامه : بضم اول بمعنی خاکروبه است ، زانیات جمع زانیه ، زنان بدکار ، کنایه ازستارگان است . ونیز قمامه نام زنی بوده که در «قدس» دیری بنا کرد و زنان روسپی را بقید توبه واصلاح درآن دیر جمع نمود وآنجا بنام وی «دارالقمامه» شهرت یافت) .

**دارالقمامه** ـ (کا) (رك : دار)

**دارندهٔ عنان** ـ (= عنان دار ، گیرنده عنان ، ممسك الاعنه ، ممسك العنان ، ذوالعنان)

**دافع الدبیر** ـ (= دهندهٔ تدبیر)

**دال** - (د) شکل دیگر (دلو) ونام برج دلو است . همراه دیگر لغات دساتیری مانند«کمار» درمعنی قوس و«مزد» درمعنی جدی و «ریم» درمعنی حوت، درشعرادیب‌الممالك فراهانی :

پس کمان شد «کمار» و «مزد» بز است

«دال» دول است و «ریم» ماهیی گیر

دیوان / ۷۴۳

**دام سریر** - (د) برج جوزا است . همراه بادیگر لغات دساتیری مانند «کات» درمعنی حمل و «کام» درمعنی ثور ، درشعر ادیب‌الممالك فراهانی :

بره و گاو با دو پیکردان کات وکام است ونیز دام سریر

دیوان / ۷۴۳

**دانق** - معرب دانگ (رك : دانگ)

**دانگ** - يك ششم اصابع (رك : اصابع ، طسوج) برای اندازه‌گیری ابعاد واجرام ستارگان نیز بکار رفته است .

**دایره** - Cercle (فر) ، دایره ، خم یامنحنی بسته‌ایست ازيك صفحه‌که همهٔ نقاطش ازيك نقطهٔ ثابت آن صفحه، بيك فاصله‌اند، ج : دوائر.

**دایره** - (ك) دائرهٔ دهربند[1] دائره دیرپای[2] دائرهٔ سبزغطا[3] دائرهٔ مینا[4] دائرهٔ مینائی[5] وصف آسمان وافلاك است ونیز دائرهٔ دور و دائرهٔ دوران[6] دائرهٔ چرخ کبود[7].

۱- منکه درین دائرهٔ دهربند

چون گره‌نقطه‌شدم‌شهر بند...

نظامی / مخزن‌الاسرار ۳۱

درین بیت دائره دهربند اشاره به فلك نهم ، فلك اطلس ، نیز می‌باشد زیرا برخی ازحکمای قدیم دهر و زمان را ازحرکت آن ناشی میدانستند .

۲- (آنندراج) (فرنودسار)

۳- ای يك تنه صد لشکرجراز چوخورشید

کارایش این دایرهٔ سبز غطایی

خاقانی / ۴۴۶

۴ـ زین دائرهٔ مینا خونین جگرم ، می ده
تاحل کنم این مشکل درساغر مینائـی
حافظ / غزل ۴۹۳

۵ـ آنکه بـرنقش زد این دائـرهٔ مینایـی
کس ندانست که درگردش پرگارچه کرد
حافظ / غزل ۱۴۰

۶ـ (فرنودسار)

۷ـ گر مساعد شودم دائرهٔ چرخ کبـود
هم بدست آورمش باز بپرگار دگر
حافظ / غزل ۲۵۲

**دائرهٔ ابتدای سمتها** ـ دائرهٔ اول السموت و دائره مشرق ومغـرب و دائرهٔ بی‌سمت ، دائره ارتفاع که بردو تقاطع معدل‌النهار با افق گذرد .

**دایرهٔ ارتفاع** ـ دایره‌ایست که بردو قطب افق ومرکزکوکب می گذرد «... هی التی تمر بقطبی الافق» (مفاتیح العلوم ص ۱۲۵ وترجمه ص ۲۰۷) و آنرا دائره سمتیه نیزگفته‌اند . (رك : نصف‌النهار)

**دایرهٔ استوای کره سماوی** ـ Equateur (فر) ، دایـره برخـورد صفحه استوای زمین با کره سماوی .

**دائرهٔ افق** ـ دایره‌ایست که سطح زیرین زمین را ازسطح‌زیرین آسمان جدا می‌کند . (مفاتیح العلوم / ۱۲۵ وترجمه / ۲۰۷) و (رك : افق) . و دوایر متوازی با آن را مقنطرات گویند (= مقنطرات) .

**دایرهٔ اول السموت** ـ (= دایرهٔ ابتدای سمتها)

**دایرهٔ بروج** ـ دایرةالبروج Ecliptique (فر) ، مسیرظاهری خورشید درآسمان نسبت به ستارگان ، دایره طی شده بوسیله خورشیددرکرهٔ سماوی دریك سال . (فرهنگ اصطلاحات علمی) ونیز مسیر ظاهری سیارات دیگر ازمغـرب به مشرق (مانند زحل) در دوره‌های متفاوت ونزدیك وخورشید .

**دایرهٔ بزرگ** ـ (= دایرهٔ عظیمه)

**دائره دهربند** ـ فلك اطلس (رك : دائره ، ش ازنظامی)

**دائرهٔ خرد** ـ دایرهٔ صغیره ، ازقبیل مقنطرات ارتفاع وانحطاط (مقدمهٔ

التفهیم / قنب). «دائره‌ایکه عالم را تنصیف کند دایره‌عظیمه و اگر تنصیف نکند صغیره نامند» (نفائس‌الفنون)

**دایرهٔ دیبا** ـ (کا) (رك : دایره)

**دائرهٔ رؤیت** ـ فصل مشترك میان قسمت مرئی‌ماه ونامرئی آنرا دایرهٔ رؤیت گویند وفصل مشترك میان قسمت روشن وتاریك ماه را دایرهٔ نور و دایره ضیاء وظلام نیزگفته‌اند .

**دائرهٔ سبزغطا** ـ (کا) (رك : دایره)

**دایرهٔ نور** ـ (= دایرهٔ ظلام) (رك : دایره رؤیت)

**دائرهٔ ضیاء** ـ (= دایرهٔ رؤیت)

**دائرهٔ ظلام** ـ (= دایرهٔ نور) (رك : دایرهٔ رؤیت)

**دایرهٔ عرض** ـ دایرهٔ عظیمه‌ای‌که برفلك‌اعلی (فلك اطلس) وبردوقطب فلك هشتم (فلك ثوابت) می‌گذرد .

**دایرهٔ عظیمه** ـ grand cercle (فر) ، اگر زمین را به شکل‌کره فرض‌کنیم ، استوا وتمام نصف‌النهارات دایرهٔ عظیمه هستند . دایره‌ای‌که عالم را تنصیف‌کند آنرا «عظیمه» خوانند واگر تنصیف نکند «صغیره» نامند واز دوائر عظیمه یکی منطقهٔ حرکت اولیست‌که معدل‌النهار وفلك‌مستقیم خوانند(نفائس‌الفنون ج ۳ / ۳۷۸)

**دایرهٔ مینا** ـ (کا) (رك : دایره)

**دایرهٔ مینائی** ـ (کا) (رك : دایره)

**دائرهٔ ماه** ـ (ك) کنایه از روی است :

پدید گشته دو جرم سهیل و سی پروین
میان دایرهٔ ماه و زیر جرم سهاش

سنائی / ۳۰۸

**دائرهٔ نصف‌النهار** ـ «هی دایرة عظیمة تمر بقطبی العالم وسمة الرأس والقدم و هی الفاصلة بین النصف الشرقی و الغربی من الفلك . ( شرح چغمینی ص ۴۶)

**دائرهٔ سمتیه** ـ ( = دایرهٔ ارتفاع)

**دائرهٔ هندی** ـ صفحهٔ شاخص برای تعیین ساعات (فرنودسار) ورخامه هم گفته‌اند . (رك : رخامه)

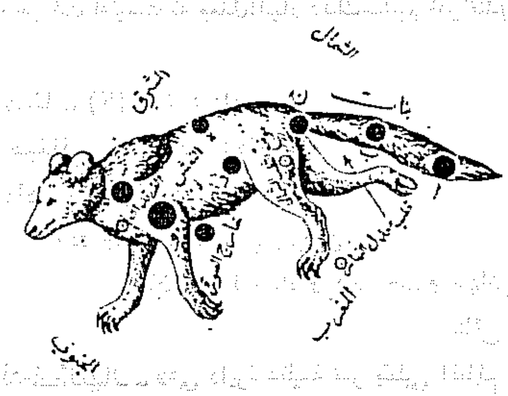
**دایرهٔ نیمروزان** ـ «روز هرنقطه‌که اندر فلك است آن بودکه خط همی‌کشد از برآمدن او تافرو شدن ، و اورا قوس نهار خوانندزیراك مانند‌ه‌کمان باشد پس آن دایره‌که برنقطهٔ سمت‌الرأس گذردکه ز بر سر است و همــه روزها نقطه‌ها بدو نیم‌کند ، اورا دایرهٔ نیمرزان خوانند» . (التفهیم / ۶۳)

**دایم الخفا** ـ (= ابدی الخفاء) مدار ستاره اگر مافوق افق باشد در دایرهٔ روی دایرهٔ افق ، آنرا دایم الظهور یا ابدی الظهور گویند و اگر مدار این ستاره زیر دایره افق باشد آنرا دایم الخفاء یا ابدی الخفا گویند .

**دایم الظهور** ـ (= ابدی الظهور) (رك : دایم‌الخفاء)

**دب‌اصغر** ـ Petit ourse(فر)، Ursa Minor(یو)، خرس‌کوچك، صورت شمالی بابعد ۱۵ ساعت ومیل شمالی ۷۹ درجــه روشن‌تــرین ستاره آن «جدی» ستاره قطبی است . دب اصغر را بفارسی هفتورنگ‌کهین نیزگفته‌اند (رك:

**(صورت دب اصغر)**



هفتورنگ) وبنات النعش صغری نام قسمتی ازستارگان این صورت است . (رك: بنات‌النعش) « واین صورت تمام خلقت نیست چه سرو دست وپای ندارد وازآن جهت این‌هفت‌کوکب را به خرس تشبیه‌کرده‌اندکه باآن هفت‌کوکب‌که‌ازصورت

دب اکبرند مشابهت دارند ...» (ترجمه صورالکواکب ص ۱۵)

و «نزدیك‌ترین کواکب بقطب شمال ، کواکب دب اصغرند وکواکب‌او دوازده‌اند ، هفت ازآن جمله ، درنفس صورت وپنج خارج ، وآن هفت راکه در نفس صورتند عرب بنات‌النعش صغری خوانند ، چهار از آنکه بشکل مربع‌اند و سه‌که برذنب‌اند بنات واز چهار باز آندوکه‌روشن‌ترند فرقدان خوانندویکی‌راکه برطرف ذنب است جدی گویند وقبله را بدان شناسند» . (نفائس الفنون ج ۳ / ص ۴۴۷)

اقـر بهـن فاعلمـن للقطـب     کواکب هن علی‌صورة دب...

(الارجوزة لابن الصوفی فی صورالکواکب / ۳)

**دب اکبر** ـ Cgrande ourse (فر) ، Ursa Major (یو) ، خرس بزرگ ، صورت بزرگ درنیمکرهٔ شمالی بابعد تقریباً ۱۰ ساعت و ۴۰ دقیقه و میل شمالی ۵۶ درجه ، دب اکبر را به فارسی هفتورك وهفتورنگ مهین و قسمتی ازستارگان آنرا به عربی بنات‌النعش‌کبری گفته‌اند . (رك : هفتورنگ)

یتبعها کـواکب‌کثیره     اجرامها زاهـرة منیـره

قد لقبتها الروم‌دبااعظما     و شبهته بالذی تقدما . ..

(ارجوزهٔ ابن صوفی / ۴)

ستارگان دب اکبربیست وهفت درصورتند وهشت ستاره‌دراطراف صورت

(صورت دب اکبر)



ازستارگان داخل صورت چهار ستاره بشکل مربع باسه ستاره بردم آن را بنات النعش کبری گویند، ستاره‌ای که‌درمیان دم است «عناق» وآن ستاره‌که برانتهای دم است «جون» وبالای عناق ستاره‌ایست‌بسیار خردکه‌چشم با آن‌امتحان‌میکردند«سها» میگویند وستاره دیگر از دم صورت را «قاید» وستارگان دیگراین‌صورت بنام‌های «قفزات ظبی» و «صرفه» و «اولاد ظبا» خوانده شده‌اند .

**دبة الساعات** ـ ازآلات تعیین وقت وساعت بوده است‌درقدیم . (مفاتیح العلوم / ۱۲۵ ترجمه / ۲۰۷)

**دبران** ـ Al Dabaran (فر) ، در بندهشن (۱۲ ــ ۱۲۱ ) دوبــران (dobaran ) آمده وآنرا پس پرویز یعنی‌بعداز ستاره‌پروین و سرکــردهٔ ستارگان نیز نام داده‌اند . قدر دبران (۱/۰۶) فاصله آن ازمنظومه شمسی ۶۸ سال نوری است درنجوم احکامی دبران منزل چهاردهم ماه است موقع دبران برچشم ثــور است وآنرا بدین سبب «عین‌الثور» گفته‌اند ، ابوریحان گوید :

«او ستاره‌ایست بزرگ و روشن و سرخگــون برآن چشم گاو که سوی مشرق نهاده . دبران را تابع النجم ای پس‌رونــدهٔ نجم (پــروین) خوانند» . (التفهیم / ۱۰۸)

وعرب‌نیز دبران را به علت دبور وتبعیت ازثریا تابع‌النجم‌وتالی‌النجم و حاوی النجم ومجدع خوانده است . جمع ستارگان دبران پنج عدد شمرده شده‌و منزل دبران را منجمان احکامی خالی ونحس گفته‌اند . نام دیگر دبران نزد اعراب «فنیق» است یعنی شتر بزرگ ونام ستارگان خردنزدیك آن «قلایص» یعنی‌اشتران ماده . (رك : فنیق)

درشعر فارسی ستاره دبران بعلت درخشندگی نشانه تجمــل وفروغ و زیبائی واعتلا است وبه احکام نجومی و رنگ وموقع آن نیزاشاراتی آمده است:

گر ثور چو عقرب نشدی ناقص و بی‌چشم
بــر قبضهٔ شمشیر نشانــدی دبــران را
انوری / ۳

قصـد دبــران نیست سوی نیستی او
یاری گرا و دان به‌حقیقت دبران را
ناصرخسرو / دیوان / ۲۶

حکیم شفائی قمی درمطلع ترکیب‌بندی در وصف شراب گوید :

ساقی بده آن روغن چشم بلسان را

تادست و دلی چرب کنم شعلهٔ جان را

آن روح مجرد که به دردیش نــزیبد

گر صاف کنی پرتو رای دبران را

تذکره میخانه/ ۵۲۵

**دبور** - (= باد دبور) بادیکه بنابرمعروف ، قوم عاد را هلاک‌کرد . از قول پیامبر (ص) آمده است : نصرت بالصبا واهلکت عاد بالدبور ، یعنی درروز غزوه خندق ، بباد صبا یاری شدم وقوم عاد بوسیلهٔ دبورهلاک شد . شاعرمیگوید:

واهلکت الدبور حبال عاد    فباد و کالجذوع مطرحینــا

(ترجمه آثارالباقیه / ۲۹۸ و ح ۱)

**دبیر انجم** - (ك) عطارد : که نزدیک‌ترین سیارات به خورشید است :

دوده‌کنــدم دبیــر انجــم    از دود چراغ چرخ چارم

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۴۸

(چراغ چرخ چهارم ،کنایه ازآفتاب است)

**دبیر فلک** - (ك) (= دبیر انجم)

**دجاجه** - Cygne (فر)، Cygnus (یو) ، قو وبط هم گفته‌اند، صورتی است درنیمکرهٔ شمالی ودرکهکشان راه شیری بابعد ۲۰ ساعت و ۲۰ دقیقه ومیل شمالی ۴۰ درجه . ذنب‌الدجاجه ازقدر اول بافاصلهٔ ۵۴۵ سال نوری ازخورشید درین صورت واقع است . هفده ستاره درصورت و دو ستاره درخارج این صورت است وستارگان معروف آن عبارتند از : «منقارالدجاجه» «ردف» «فوارس» . نام دیگر دجاجه «طایر» است (شرح بیست باب - باب) (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۴۵۰. طایر) وذنب‌الدجاجه که‌همان «ردف» است . (رك: ردف)

ابوریحان در وصف دجاجه گوید : «چون بطی است گردن درازکرده و هردو پرگشاده برکردار پرندگان» . (التفهیم / ۹۲)

فخرالدین اسعد گرگانی اورا باصورت حوت یکجا آورده گوید :

دو ماهی راست چون دو خیك پـر باد
یکی بـط گـردنش چـون سرو آزاد
ویس ورامین / ۸۲

**دختر آفتاب** ـ کنایه ازشراب است :

دختـر آفتـاب ده درتتق سپهرگون
گشته بزهرهٔ فلك حامله هم بدختری
(مجمع الفرس)

**دختر نعش** ـ (ك) و دختران‌نعش، بنات‌النعش کبری‌وبنات‌النعش‌صغری (رك : بنات)

**دخمه** ـ (ك) دخمهٔ پیروزه وطا ، کنایه ازآسمان‌است[1] ونیزدخمهٔ‌زندانیان و دخمهٔ فیروزه[2].

۱ــ می نوش کن وجرعه برین دخمه فشان زآنك
دل مرده دریـن دخمـهٔ پیـروزه و طایـی
خاقانی / ۴۴۳

۲ــ (فرنودسار)

**درا مزینان** ـ (؟) «شب شانزدهم روز مهر از دیماه است و « کاکثل» (؟) نیز نامیده می‌شود وسبب اینکه این روز را عید میگیرند این‌است‌که مملکت ایران درین روز ازترکستان جدا شد وگاوهائی‌راکه‌ترکستانیان‌ازایشان بیغما برده بودند ازتورانیان پس گرفتند» . (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۲۵۸)

**درج** ـ Dégré (فر) ، جمع درجه وجمـع دیگر آن درجـات است ، درجه قسمتی ازسی بخش برج است و هردرجه را به سی دقیقه تقسیم‌کرده‌اند تا تعیین تقویم‌کوکب آسان باشد . هرجزء ازسیصدوشصت جزء فلك و دایره را نیز «درجه» گویند :

تافلك را هست تقسیم بـروجش از درج
تا درج را هست ترکیب از دقایق ساخته
باد آمالت به یمن نجح‌مقرون زانکه هست
سد اغـراض عـدویت از عـوایق ساخته
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۲۰

درشعر خاقانی درج بمعنی درجه وهمراه بادقیقه آمده است :

درجی در رقسم شود مرفسوع   چون دقایق رسد به شصت آخر

دیوان : ۵۳۳

(یعنی دقیقه چون به شصت رسد یکدرجه بدرجات افزوده میشود)

**درجات بروج** ـ مراد از درجات بروج جهات آنهاست برحسب جهات چهارگانه : مشرق ، مغرب ، شمال ، جنوب ، خواجه نصیرالدین طوسی در مورد بروج چهارگانه مشرقی ومغربی وشمالی وجنوبی گوید :

مشرقی آمد از بروج بدان   بره و باز شیر و بازکمان

وآنکه‌شان خلق مغربی‌خوانند   برج جوزا و دلو و میزانند

سرطان است وماهی و عقرب   آنکه دارنـد از شمال نسب

ثور یاسنبله است وجدی بهم   که فرازند از جنوب علـم

(حاشیه شرح بیست باب)

وآنرا بادرجه هر برج که «حد» است نباید یکی دانست (رك: حد)

**درجات تاریکی و روشنایی** ـ عبارتند از : مضیئی ونیر (روشن) و و قتم (گرد گرفته) و متدخن (دودناك) و ذوظل (سایه دار) و خالـی یا فـارغ . گویند چون ستاره‌ای در درجه نیر افتد نور وقوتش زیادت شود ، چون در درجه مظلمه افتد نور اوکم گردد واگردر درجهٔ خالیه بیفتدنوراوبرقرارخود ماند وچون درقتمه‌یا (قتیم) افتد نزدیك باشد بدرجه مظلمه . (التفهیم / ۴۲۱ و ح ۴)

**درجات شرف** ـ درجات‌شرف کواکب‌سیاره‌است دربیوت (رك : شرف)

**درجات قتمه** ـ قتمه ازقتام (= تیرگی) مشتق شده ودر ایـن جا به معنی غبار است (وآنرا غباری هم می‌توان گفت) (رك : مفاتیح العلوم / ۱۳۲ ـ ترجمه / ۲۱۵) . قتم ، گرد گرفته، ازدرجه‌های تاریکی و روشنایی‌است. (التفهیم ص ۴۲۱ و ح ۴) (رك: درجات تاریکی و روشنایی)

**درجات قسمت** ـ (رك : تسییر)

**درجات مظلمه** ـ درجه‌ای معروف است (مفاتیح العلوم / ۱۳۲)

**درجه** ـ (رك : درج)

**درجهٔ برآمدن** ـ (= درجهٔ طالع)

**درجهٔ طالع** ـ درجهٔ برآمدن، درجه برج طالع است . درجه‌های هر برج بادرجه‌های هفتم ازآن بریك سان است و این عمل را تسویة البیوت خوانند . (التفهیم / ۲۰۶ ج ۲) و (رك : تسویةالبیوت وطالع)

**درجهٔ غارب** ـ (= درجهٔ فروشدن)

**درجهٔ فرو شدن** ـ درجهٔ غارب، مانند درجهٔطالع درعرض کوکب‌است، باعرض کوکب طلوع وبا همان غروب‌می کند، غروب آنرادرجهٔ غارب یادرجه‌فرو شدن گویند . (التفهیم / ۲۰۶ ج ۳)

**درجهٔ مردار** ـ ۵ درجهٔ ازبرج طالع است که بحساب برج‌دوازدهم‌برج طالع گذاشته میشود، برخلاف توالی بروج، مثلا اگر درجهٔ طالع برج حمل ۲۰ باشد آنرا پانزده میگیرند وپنج درجهٔ قبل آنرا بحساب حوت میگذارند و اگر درجهٔ طالع حمل ۱۷ باشد دوازده میگیرند و۵ درجه اختلاف بحوت‌نسبت‌میدهند چون خانهٔ دوازدهم هرچه باشد ازبیوت ذائلة الاتاد می‌باشد . (التفهیم / ۴۷۸ و ح ۳)

**درجهٔ قمر** ـ درجه‌ایست ازفلك البروج که با درجهٔ کواکب به‌نصف ـ النهار رسد .

**درخش** ـ (= برق ، شهاب)

**درست** ـ (ك) درست زر[۱] درست سپهر[۲] درست فلکی[۳] درست‌کلیم[۴] درست مغرب[۵] درست مغرب ومشرق[۶] کنایه ازآفتاب است . و درست درلغت‌سکه طلا را گویند .

۱ـ (آنندراج)

۲ـ همیشه تاچو بمیزان رود درست سپهر
بصحن باز زرافشان‌بود زدست‌چنار...
کمال‌الدین اسماعیل / ۸۶

۳ـ ضراب زر از لاله درستی ملکی بود
تاخورکه درستی فلکی بود دغل شد
اثیرالدین اخسیکتی / ۱۱۷

۴ و ۵ و ۶ـ (آنندراج)

**درهٔ آسمان** ـ (ك) مجره وکهکشان است (فرنودسار)

**دری** ـ الدری «کوکب دری» ستارهٔ بزرگ روشن جمع «دراری» (السامی فی الاسامی / ۴۴۱)

گر سنگ ده آسیا فرو افتد در پیش رخش ز کوکب دری
ازپس نجهد داش بیك ذره کس را نبود دلی بدین‌نری

منوچهری / ۱۶۰

کوکب دری است یا در دری کز هر دری
دست وکلکش گاه‌توقیع ازبنان افشانده‌اند

خاقانی / ۱۱۸

«... کانها کوکب دری یوقد من شجرة مبارکة ...»(آیه ۳۵ سورهٔ نور)

**دریا** ـ (ك) دریای اخضر[1] دریای اخضر فلك[2] دریای قار[3] و دریای قیر کنایه ازآسمان است در روز ویا درشب .

۱ـ شمس و قمرکه لؤلؤ دریای اخضرند
از روی مهر آمده لالای مصطفی

خواجو / ۶۲۵

۲ـ دریای اخضر فلك و کشتی هلال
هستند غرق نعمت حاجی قوام‌ما

حافظ / غزل ۱۱

۳ـ (آنندراج)

**دریجان** ـ دریگان (=سه‌بهر) مفرد دریجانات وبه معنی وجه است بنا بنقل خوارزمی (رك : دهج ـ وجه) شرح بیست باب دریجان را معرب دریگان هندی آورده (باب هفدهم ـ دریجان) .

ابوریحان گوید : «ومردمان ما آنرا دریجان خوانند. (التفهیم / ۴۰۴) ودر تحقیق ما للهند (چاپ اروپا ص ۳۰۷) گوید : «... ثم الاثلاث (سه بهر) و تسمی درمکان ولاقائدة فی ذکرها لانها التی تسمی عندنا دریجانات بعینها»

**دریجانات** ـ (رك : دریجان)

**دریگان** ـ دریکان ، دریجان (رك : دریجان)

**دزدیده** ـ و دزدیك ، پنجه دزدیده ، خمسهٔ مسترقه درتقویم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۴ـ۲۴) (رك : خمسهٔ مسترقه)

**دست حنا بسته** ـ (= کف الخضیب)

**دست گسسته** ـ (= کف جذما) ستارگان سر قیطس (رك : قیطس)

**دستوریت** ـ ازکلمهٔ دستور فارسی، به فتح دال است، درتعریب بروزن فعلول دستور به ضم دال آمده باپسوند یا و تـاء مصدری «دستوریت» شده . در اصطلاح اهل نجوم به معنی تشریق آمده «الدستوریة ان یکون الکـوکب مباینا ـ للشمس» (مفاتیح العلوم / ۱۳۳) وابوریحان گوید : «وتشریق تمامی ازقوت است که باوی عطاهای تمام تواند بود وپارسیان اورا دستوریت خوانند و دستور وزیر بود و هرچه خواهد کردن بکند» . (التفهیم / ۴۶۷)

علمای نجوم درباره دستوریت چهار عقیده نقل میکنند :

۱ـ آنکه ستاره در وتدی باشد وآن وتد خانهٔ او بود یاشرف او وکوکب دیگر در وتد دیگر باشد وآن وتدنیز خانهٔ اویاشرف او بود ودوکوکب بیکدیگر پیوندند چنانکه طالع مثلا حمل باشد وآفتاب در ۱۹ درجه حمل و زحل در ۱۹ درجه جدی .

۲ـ آنکه ستاره‌ای دریکی از دو خانهٔ خود بود وبعد وی ازآفتاب یاماه مثلا همچندآن بعدبود که میانهٔ خانهٔ کوکب است واسدیاسرطان چنانکه زهره درمیزان و آفتاب دراسد یاقوس ، یازهره درمیزان باشد وآفتاب دراسد یاقوس ، یازهره در ثور باشد وماه درسرطان یاحوت .

۳ـ عقیده پارسیان که گویند دستوریت کمال قوت تشریق وتغریب محمود است وکمال قوت علوی ۳۰ درجه است وکمال قوت سفلی آخر سرعت .

۴ـ قول جماعتی که گویند دستوریت بودن صاحب طالع است درعاشر و صاحب عاشر درطالع .

(ذیل التفهیم / ۴۶۷ ح ۴ بوسیله استاد همایی بنقل واقتباس ازکفایة التعلیم)

**دشفرگان** ـ (پ) یادوشپرگان ، اصل کلمه : دش (= بد) + فرگان (= فره ، فرها یامنسوب به فره) به معنی دارندهٔ فرهٔ بد واهریمنی درنجوم پهلوی که صفت برج جوزا (دو پیکر) است (واژه‌نامهٔ بندهشن ۱۳ـ۵۱) . «دوشپرگان دو پیکرگو چهر اندر جست بوت» یعنی خانه بدبختان جوزا بود و راس در آن . (گاهشماری / ۳۲۶ بنقل از زایچه کیهان ـ بندهشن)

**دشمنی** ـ Inimitié (فر) ، مقابله واز جمله نظرات کواکب است(رك:

تمام دشمنی ونیم دشمنی)

**دعوت کواکب** - مربوط به طلسمات است ، آنجا که مربوط بستارگان میشود وتسخیر آنها درنظر ارباب طلسمات لازم میگردد . برای دعوت یا تسخیر کواکب ، نخست اختیار طالع وقت میکردند وبایدکه‌برج طالع‌ازبروج مستقیمة الاطلوع و زهره درآن باشد ومریخ قوی‌حال وخالی ازنظر وعطارد و زحل و تربیع ومقابله‌شمس، ومشتری به تثلیث یاتسدیس ناظرباشد.وچون‌قمرازهمه‌سیارات نزدیك‌تر است ابتدا به تسخیر او می‌پرداختند تا بوسیله او عطارد وبوسیله عطارد زهره وبوسیله هردو آنها آفتاب وبوسیلهٔ همهٔ آنها زهره وبوسیله زهره مریخ که راکد ضد اوست تسخیر میکردند . (نفائس‌الفنون / ۱۹۸–۲۱۰ ج ۳) (رك : تسخیر)

**دفتان** - از اجزاء اسطرلاب است (رك : اجزاء اسطرلاب واسطرلاب)

**دفتر** - تقویم ، نوشتهٔ نجومی ، دفتر نجومی . (رك : تقویم)

**دفتر سال** - یادفتر- سال : تقویم ، ماهنامه ، «این دفتر سال برماه وسال پارسی‌کرده همی آید ازبهر آسانی وخوبی تقدیر و اورا نیز تقویم خوانند» . (التفهیم / ۲۷۳)

**دفع** - دفع تدبیر ، دفع قوت و دفع قوتین ، دفع طبیعت و دفع‌طبیعتین مربوط باتصال دوکوکب است وحظوظ آنها دربروج . (رك : اتصال وحظوظ) (التفهیم / ۴۹۵ - ح ۶)

**دف زر** - (ك) دف زر ، وصف بکنایه ازخورشید است (آنندراج)

**دلدل شهبا** - (ك) کنایه از روز است‌درشعرخاقانی‌وشهبا مؤنث اشهب:

نو روز برقع از رخ زیبا برافکند

برگستوان بدلدل شهبا برافکند

دیوان / ۱۴۳

**دل مریخ** - (ك) ترجمه از اصل یونانی «آنتارس»که «قلب العقرب» یا «قلب» و«دل‌کژدم»، منزل هیجدهم ماه دربرج عقرب (صورت عقرب) است می‌باشد. این‌ستاره را «زادهٔ مریخ» هم گفته‌اند . احتمالا «دل مریخ» در شعر خاقانی اشاره بدان ، ویا بمعنی آن است (؟) وهمچنین زاده مریخ :

روز نشد کآفتاب، تیغ تو را چـون شفق

ازدل مریخ چرخ، سرخ سنان دیـده نیست

دیوان / ۵۶۱

کرده‌اند از زادهٔ مریخ ، عقرب ، خـانه‌ای

باز مریخ و زحل ، خود درمیان افشانده‌اند

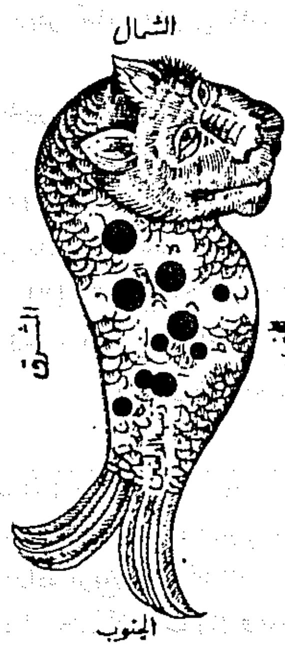
دیوان / ۱۱۵

و زادهٔ مریخ بمعنی آهن نیز آمده است (رك : زادهٔ مریخ)

**دلفین** ـ Doulphine (فر) وDelphinus (یو) ، ازصورتهای شمالی بابعد ۲۰ ساعت و ۴۰ دقیقه ومیل شمالی ۱۲ درجه است . درسال۱۹۶۷ درین صورت نواختر بسیار جالبی ظاهر شد . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

کواکب دلفین (به رصد قدیم) ده‌اند ، درپی نسر طائر ، ویکی از آنها

(صورت دلفین)



را که بردم صورت است «ذنب دلفین» خوانند وچهارستاره را که درمیان‌صورتند «قعود» و «صلیب» (وصلیب طایر) وآنرا که نیز بردم ونزدیك‌صلیب است «عمود الصلیب» گویند (نفائس‌الفنون / ۴۵۲ ج ۳) و «ذنب‌الصلیب» هم گفته‌اند . (مفاتیح العلوم / ۱۳۶) .

« دلفین را چهار ستاره است همچون معین ، صلیب طایر خوانند » . (التفهیم / ۱۳۱)

**دلق** ـ (ك) دلق هزار میخ ، درشعر خاقانی کنایه ازآسمان است .

دلق هزار میخ شب آن منست و من
چون روز سر زصد رهٔ خارا برآورم
دیوان / ۲۴۹

ازبهرپاره، پیر فلك را بدست صبح
دلق هزار میخ ز سر بسر کشیده‌اند
دیوان / ۶۲۶

**دل‌کژدم** ـ (= قلب ، قلب العقرب) و (رك : دل مریخ وزادهٔ مریخ)

**دلو** ـ چند ستاره است بشکل مربع درصورت قطعة الفرس . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**دلو** ـ (= آبریز) Versau (فر) ، Aquarias (یو) ، ساکب الماء، آبریز و ریزندهٔ آب هم گفته‌اند . صورت فلکی بسیار پهناوری است در نیمکرهٔ جنوبی آسمان ، بابعد ۲۳ ساعت (ساعت ۲۳ = $\alpha$) و میل جنوبی ۱۰ درجه ($S =$ ۱۰) درمنطقة البروج . صورت دلو تاحدی نامشخص است وستارگان آن ازقدر سوم تجاوز نمی‌کنند .

دلو برج یازدهم است و علامت آن نزد مصریان قدیم درآسمان نشانه‌ای بوده که برای آب درنظر داشته‌اند . حلول خورشید دربرج دلو علامت‌نزول‌باران بوده است . یودکسوس منجم یونانی قرن چهارم قبل‌از میلاد و اوراتوس شاعر قرن سوم پیش‌از میلاد از دلو نام برده‌اند. بطلمیوس چهل وپنج کوکب درصورت دلو دیده است . صوفی وقزوینی نیزگفته اورا تائید کرده‌اند وگفته‌اند چهل و دو کوکب داخل صورت وسه‌کوکب خارج آن است . عرب ستاره‌ای‌که برمنکب راست صورت دلو است سعدالملك‌وستاره‌ایکه‌برمنکب چپ اوست ونزدیك‌جدی

سعدالسعود نامیده است و آن کوکب که بردست چپ‌اوست‌سعد بلع وآنکه‌برساعد راست دلو است، باسه کوکب دیگر، سعد الاخبیه نام داده است . بدانجهت که چون طلوع کند حیواناتی که درخفاء وپنهانی بسر می‌برند بیرون آیند وستاره‌ایکه نزدیك فم‌الحوت جنوبی است (ضفدع) وآن دیگر که نزدیك آخرالنهر قرارگرفته ظلیم نامیده‌اند . (البسائط علم الفلك / ۱۲۰)

ابوریحان صورت دلو را چنین توصیف کرده : «ویازدهم‌صورت ساکب الماء یعنی ریزنده آب ، همچون مردی ایستاده و هردو دست درازکرده وبه یك دست‌کوزه‌ای دارد نگونسار ، تا آب ازآنجا همی ریزد و برپایش همی رود» . (التفهیم / ۹۱) . بتانی نام دیگر صورت دلو یاقسمتی ازآن را «ساقی» نقل کرده (زیج صابی ص ۲۶۳)

قطب‌الدین محمود شیرازی نیز ستارگان داخل صورت دلو را ۴۲ شمار کرده واقدار آنها را معین نموده است . (درة‌التاج / ۱۴۱)

درنجوم احکامی دلو برج ثابت ، زمستانی، بادی وگرم و روزی‌ونراست. خانهٔ زحل و وبال شمس و شریك مشتری ، رب روزاو زحل و رب شب او عطارد وعلامت دلو درتقویم به حروف جمل (ی) است : و دلالت براخلاق‌نیك وتجمل وحرص‌وپاکیزه‌خورشی‌دارد. صاحب‌طالع‌دلو بسیارسخن‌وسخت‌به‌وقت جنبش‌ودلیر بوقت‌آسودن، بکارهاکامل وآرمیده ، وبسیاراندیشه وگردکننده‌طعام‌وبخیل‌وپرخواسته و بددل توصیف شده است . ودرخلقت، میانه اندام بدارزی نزدیکتر، خردپیشانی، سرمه چشم باسیاهی بیش‌از سپیدی ، سبز لب و زیرنگر وصف شده . یرقان ونزله ونقرس و درد چشم و درد رگها وازجای افتادن وشکست اعضا وگندبینی منسوب به دلو است . بندگان (بردگان) نر وماده ومی‌فروشان وآبگینه‌گران‌وجای‌های‌آب روان وایستاده وگلخن حمامها وخانهٔ مغان و روسپی‌خانه‌ها وکاریزها وجای مرغان به دلو نسبت دارند . نواحی کوفه وکرانهٔ حجاز وزمین قبطان ومغرب سندوقسمتی ازپارس منسوب به برج دلو است . کرکس واله وسگ‌آبی وموش دوپاوسنجاب وسمور ومرغابی واز گیاهان ومیوه‌ها وبوتهٔ پنبه ونیشکر و درخت شفتالووآلوزرد و زردآلو بوی منسوبند .

ازبرج دلو درشعر فارسی به منظور وصف خورشید و بامداد وگاه ذکر تاریخ ونیز مبالغه درمدح وایراد برخی صنایع یاد شده‌وگاهی‌باحوت، برج‌بعداز

خود همراه آمده است . (رك : حوت)

رسته چون یوسف زچاه دلو و پیش ابر صبح
گوهر از الماس ومشك ازپرنیان افشانده‌انـد

خاقانی / ۱۱۵

زمزم بسان دیدهٔ یعقـوب داده آب
یوسف کشیده دلـو ز چـاه مقعرش
بل کآفتاب چرخ زمین تـاب از آن شده
تا هـم به دلـو چـرخ کشد آب اخترش

خاقانی / ۲۲۴

پیش عیسی درچه زمزم صلیب دلو چرخ
سرنگون بی‌آب چون چاه زنخدان‌آمده

خاقانی / ۳۷۹

پنبه‌زاری برفلك بی‌آب وکیوان بهر آن
دلو را از پنبه‌زارش ریسمـان انگیخته

خاقانی / ۴۰۳

درتحویل آفتاب از دلو به حوت :

آفتاب از زوال جست آخـر    یوسف ازچاه دلو رست آخر
چاه را سر فرو گرفت الحق    دلو را ریسمان گسـست آخر

خاقانی / ۵۳۳

درتاریخ‌حرکت یکی ازممدوحان ازعراق به آذربایجان‌گفته است :

چون یوسف سپهر چهارم ز چـاه دی
آمـد به دلـو در طلب تخـت مشتری
سیاره‌ای ز کسوکبه یوسف عـراق
آمد که آمد آن فلك ملك پـروری

خاقانی / ۶۷۹

درخطاب به ممدوح گوید :

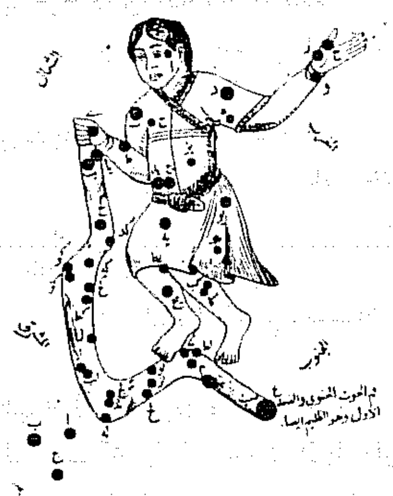
گر دلو همی دریده گـردد    یا گر رسنش بریده گـردد
دلو فلك آوری به چاهش    سازی رسن از نطاق ماهش

تحفة العراقین / ۱۳۰

سنائی از دلو با نام یاصفت آبریز چرخ که همان ساکب السماء است نام برده ودر بی‌اعتباری جهان گفته است :

دوستی ز آبریز چرخ ببر زانکه او گه تهی بود گه پر
حدیقه /۴۱۵

(صورت دلو)



**دم حیه** ـ Queue de serpent (فر) ، دم‌مار، ذنب الحیه، قسمتی ازصورت حیة الحواء (مار مار افسای) است بابعد ۱۸ ساعت و ۳۰ دقیقه و میل صفر درجه . (رك : حیه)

**دم شیر** ـ نام فارسی صرفه ، منزل دوازدهم ماه است . (رك : صرفه)

مه زان باسد رسد بهر ماه تا در دم شیر نـان به‌بینم
خاقانی / ۲۸۰

**دم عقرب** ـ (= شوله) (= دم‌کژدم)

دم عقرب بتـابید از سرکـوه چنانچون چشم شاهین‌ازنشیمن
منوچهری / ۵۷۰

و دم‌کژدم ، عربی آن شوله منزل نوزدهم ماه است . ( رك : شولـه ـ دم کژدم)

وانوری نیز گفته است :

تیغ مریخ در « دم عقرب » تخت خورشید برسر ضرغام

دیوان / ۱۵۰

ونظامی گوید :

ریخته نوش از دم سوسنبری بردم این عقـرب نیلوفـری

هفت‌پیکر / ۳۱۸

سنائی گفته است :

عقد پروین بجهد چون دم عقرب در حـال

چون سخن‌زان دو رده لولوء رخشان آرند

دیوان / ۸۴

**دم کژدم** ـ (= دم عقرب ـ شوله)

زان رمح مار سان زدم‌کـژدم فلـك

بیرون کنـد گـره بزبانا بـرافکند

خاقانی / ۱۴۵

**دم کشتی** ـ وکشتیدم هم گفته‌اند ، ستاره‌ایست درصورت سفینه و بردم آن : (رك : سفینه)

**دم گرگ** ـ دنبال‌گرگ، ذنب السرحان، صبح‌کاذب، فجرمستطیل «اورا بدنبال گرگ از بهر درازی و باریکی‌وراستی تشبیه‌کنند». (التفهیم / ۶۷)

دم گرگ چون پیش چرمـه ستوری

مجره همیدون چون سیمین سطیلـی

منوچهری / ۱۱۴

خاقانی با اشاره بداستان یوسف، دم گـرگ را به فتح دال آورده ودر وصف خورشید وبامداد گوید :

یوسف روز جلوه کرد از دم گرگ و میکنـد

یوسف گرگ مست و ما دعوی روز پیکری

دیوان / ۴۲۶

درشعر بدرالدین چاچی «گرگ سحر» با «نوک دم» آمده و یادآور فجر مستطیل است :

گرگ سحر نوک دم بر سر جبار زد
کآهوی زرد اسد بابره شد در چرا

(رك : بره)

**دنبال** ـ ستاره ذوذنب «وارسطوطالس ، مجره را چیزی داردکه بهوا از بخار دخانی شده ، برابر ستارگان بسیار گرد آمدهٔ آنجا ، همچنانك‌خرمن وگیسو و دنبال اندر هوا برابر ایشان پدید آید» . (التفهیم / ۱۱۵)

**دنبال گرگ** ـ (= دم گرگ)

**دنح** ـ از ایام مشهور عیسوی (رك . پنجاهد)

**دوازده برج** ـ بروج دوازده‌گانه (رك : بروج)

**دوازده جوسق** ـ (ك) دوازده برج (برهان)

**دوازدهان** ـ (پ) دوازده برج ، بروج دوازده‌گانه . واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱۴ــ۱۸۹) و (رك : هفتان و دوازدهان)

**دوازده بهر** ـ قسمت دوازده‌گانی درنجوم (مقدمهٔ التفهیم / قنج)

**دوازده کاشانه** ـ (ك) دوازده برج ، بروج اثنی‌عشر

**دوایر** ـ (ج) دایره (رك : دایره‌ـ دوایر صغار و دوایر عظام)

**دوایر صغار** ـ دایره‌های‌کوچك ، دوایر صغیره . (رك : دوایر عظام)

**دوایر عظام** ـ دایره‌های عظیم ، دوائر عظیمه ، عبارتند از دایرهٔ معدل النهار ، دایرة البروج (فلك‌البروج ـ منطقة البروج ـ فلك ثوابت) ومتقاطع بامعدل النهار . و دایرهٔ افق‌که ازسه دایره دیگر : دایرهٔ عظیمهٔ افق حقیقی‌ـ و دایرهٔعظیمهٔ افق حسی و دایرهٔ صغیرهٔ ثابته تشکیل شده است . دایرهٔ عظیمهٔ نصف‌النهارکه از دو قطب عالم،سمت‌الرأس وسمت‌القدم میگذرد وفلك را بدو قسمت شرقی وغربی یاصاعد وهابط تقسیم میکند و دایرة الارتفاع یادایرهٔ سمتیه و دایــرهٔ اول السموت و دایرةالعرض و دایرهٔ میل وغیره و دوایر بسیار دیگر در داخل دوایــر عظــام را دوایر صغار گویند . (شرح چغمینی / ۳۷ــ۵۱)

**دو برادران** ـ دو پیکر ، توامان، برج‌جوزاودرمعنی‌دوستارهٔ «فرقدان» هم آمده است .

بینی دو برادران همخوی یکرنگ نشسته روی در روی
نظامی

**دوبران** ـ تلفظ دیگری از دبران ، منزل چهارم ماه (رك : دبران)

**دو پیر** ـ (ك) دو پیر نحس ، کنایه از زحل(نحس اکبر) ومریخ (نحس اصغر)

**دوپتگر** ـ یادوپذگر (= جوزا ، توامان ، توامین ، برج جوزا) «دوشپرگان دوپتگر ، گوچهراندر جست‌بوت» یعنی جوزاخانهٔ بدبختی ، وجوزهر رأس درآن بود . (گاهشماری بنقل از زایچه گیهان ، بندهشن ۳۲۶-۳۱۹)

**دو پیکر** ـ (= دوپتکر ، توامان ، جوزا)

**دو تن** ـ (= ذوجسدین) فصل یا برج ذوجسدین . (مقدمهٔ التهیم/قنج)

**دو توی** ـ (= ضعف) دو توی قوس یعنی ضعف قوس ، دو برابر قوس «نیمهٔ وتر دو توکردهٔ قوس است» (التفهیم /۹) دو توی یعنی ضعف یادو برابر عدد «گه‌گاه دو توشود» . (التفهیم / ۱۱۵)

**دو چغر** ـ (= ضفدعین) ضفدع اول وضفدع دوم ، دو ستاره بردهان صورت حوت . (= ساکب‌الماء)

**دو خر** ـ حماران ، حمارین ، تثنیهٔحمار ، دو ستاره است در «نثره» که ستارگان اصلی آن بشمار میروند . گویا از اصل کلمهٔ دیگرویونانی بوده است .
ابوریحان گوید : اهل یونان‌ستاره بین دوخررا علفگاه‌که همان «معلف» عربی است گویند . اما اصل یونانی را ذکر نکرده است . (رك : نثره)

**دو خواهر** ـ وسه‌دختر ، و دو خواهران: شعرای شامی وشعرای‌یمانی ، سه دختر بنات النعش (رك : سه دختر)

آن سه دختر وآن دو خواهرپنج وقت
در پرستاری بیکجا دیده‌ام
خاقانی / ۲۹۰

**دو خواهران** ـ (برهان) و (رك : دو خواهر)

**دو دست پروین** ـ (= کف جذما ، وکف الخضیب) درذات‌الکرسی

**دو دست راست و دو دست چپ** ـ (= ذوالیمینین و ذوالیسارین)

**دو دست عقرب** ـ یدی العقرب «زبانا» منزل شانزدهم ماه در صورت

عقرب . (رك : زبانا)

ز شرم کردهٔ خود چرخ را زنان بر سر
دودست عقرب همچون ز بـاب مـی‌بینم
جمال‌الدین اصفهانی / ۲۶۱

**دو دست فرقدان وار** - (ت) خاقانی گفته است :

اندیك[1] دو دست فرقدان وار دریـك در آشیـان بـه‌بینـم
دیوان / ۲۸۳

**دور** - Contourner (فر) ، دور زدن ، گردش وحرکت دایره‌مانند ؛ دورکوکب یاتمام مسیر وحرکت کوکب درفلك خود .

**دور اصغر** - از ادوار الوف (رك : دور اعظم)

**دور اعظم** - از ادوار الوف است که شامل : اعظم ، اکبر ، اوسط و اصغرمی‌باشد، آنست که هر هزار سال شمسی یکدرجه تسییر رود ویك برج انتها وآن درجه را قسمت عظمی خوانند وآن برج‌رامنتهی‌الوف یا **انتهای هزارگان** والوف را بنام برج نسبت دهند وگویند الوف حملی ، والوف ثوری ، والوف جوزایی وهمچنین تاتمامت بروج واین دور درمدت ۳۶۰ هزارسال شمسی‌تقریباً تمام میشود . پس بنگرند اگر آن برج ، برج هزار نخستین وآن درجـه درجـه هزار نخستین‌باشد، صاحب برج را **مدبر الوف** خوانند وصاحب حد درجـه را قاسم‌الوف ودر صورتی‌که آن برج وآن درجه ، برج و درجهٔ دیگر هزارها باشد صاحب برج را شریك مدبرالوف وصاحب حد را شریك قاسم‌الوف نامند . دور اکبر آنست‌کـه هـرصد سال شمسی را یکـدرجه تسییر کنند ویك برج انتها وآن درجه را **قسمت‌کبری** خوانند وآن برج را منتهی مـآت یا **انتهای صدگان** دور صغری هریکسال شمسی یکدرجه تسییر ویك برج انتهـا رود وآن درجـه را قسمت صغری وآن برج را منتهی آحاد یا انتهای یگان خوانند واین دو در ۳۶۰ سال شمسی تمام شود . و دور اوسط هرده سال شمسی یکدرجه‌تسییررود ویك برج

---

۱- اندیك بروزن نزدیك ،کلمهٔ تمنی است ، بمعنی باشد وبـود وبه معنی زیرا که، وازبرای آن، وازاین جهت هم‌گفته‌اند (برهان) و ج ۱ ص ۲۸۳ دیـوان خاقانی ، مصحح عبدالرسولی ،

انتها وآن درجه را قسمت وسطی خوانند واین دور در ۳۶۰۰۰ سال شمسی سپری میشود واصطلاحات منتهی عشرات یا انتهای دهگـان به قیاس دور اوسط است . (التفهیم / ۵۱۵ ج ۲)

**دور اقترانی** ـ فاصلهٔ زمانی بین دو اقتران یك سیاره باخورشید است بصورتی که از زمین مشاهده شود .

**دور اوسط** ـ از ادوار الوف است (رك : دور اعظم)

**دوران** ـ مصدر دیگر دور است .

**دوران** ـ دوره ، زمان

**دور فلکی** ـ حرکت فلك بگرد مرکز عالم

دور فلکی یکسره برمنهج عـدل است
خوش باش که ظالم نبرد راه به منزل

حافظ / ۳۰۶

**دور قطبی** ـ ستاره‌هایی هستندکه همواره بالای افق ودریك‌نقطه واقع می‌شوند وهیچگاه غروب نمی‌کنند .

**دور قمر** ـ یادور قمری ، دور آخرکواکب سیاره،گویند دورهرکوکبی هفت هزار سال است ، هزار سال بخودی خود صاحب عمل است‌وشش‌هزارسال به مشارکت‌کوکب دیگر. ظهور آدم ، پدر انسان ، دراول‌دور قمری بوده است وما ، در دور قمری بسر می‌بریم .

ونیز ، دور قمر مدت بیست وهشت روز تقریبی درمنطقة‌البروج در بیست وهشت منزل است و دوازده دور آن یك سال قمری است و هریك از سیارات را مانند ماه دوری است ، دور زحل سی سال و دور مشتری دوازده سال ومریخ دو سال و زهره وعطارد وخورشید هریك ، یك سال است .

اما دور قمر ودورقمری درشعر فارسی همان هفت هزار سال دوران خلقت آدم و زندگی‌آدمی‌است که‌چون دورآخرکواکب‌سیاره‌است‌آخرالزمان‌هم گفته‌اند.

دستخونست درین قمره خاکی که منم
آه اگـر ششـدرهٔ دور قمـر بگشایـد

خاقانی / دیوان ۱۶۰

هر کس که جگر خورد و به مردی هنر آموخت
در دور قمر گو بنشین خون جگر خور
خاقانی / ۳۰۵

گردت قمار چرخ مسخر بدستخون
مسخش کناد دور قمر کز تو باز ماند
خاقانی / ۵۴۲

می درجام چو عکس قمر اندر دل جام
درکش ار زانکه دلت خسته دور قمر است
(اثیرالدین اومانی - مجمع الفصحا ج ۱ / ۲۸۰)

سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار — در گردشند برحسب اختیار دوست
حافظ / غزل ۶۰

از چنگ منش اختر بد مهر بدر برد
آری چکنم دولت دور قمری بود
حافظ / غزل ۲۱۶

**دورکرانه** - (پ) دورکرانك، صفت آسمان در ادبیات زردشتی. واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱۵-۲۳۱)
واحتمالا بمعنی افق حقیقی است وآن دایرهٔ عظیمه‌ای بموازات افق‌حسی است که سمت وارتفاع کوکب را با آن می‌سنجند. (رك : افق)

**دورکوکب** - جدایی‌سیاره است‌ازنقطه معین درفلك البروج تا بازگشت بهمان نقطه.

**دورگردون** - دور فلك، دور فلکی، دور چرخ، دور آسمان. (رك : دور)

دور گردون گر دو روزی برمراد ما نگشت
دائماً یکسان نباشد حال دوران، غم مخور
حافظ / غزل ۲۵۵

**دور هفتم** - هزارهٔ هفتم وآخرالزمان از هفت هزار سال خلقت انسان وعالم از دور قمری. (رك : دور قمری. آخرالزمان)

آسمان در دور هفتم بعد سال ششهزار
زاده‌خورشیدی که تختش تاج سعدان آمده

خاقانی / ۳۸۲

**دوره** ـ Priode, Epoque (فر)، زمان ، مدت مشخص ، مقطع‌زمانی

**دورهٔ اعتدالی ماه** ـ زمان منقضی مابین دو اقتران متوالی ماه است بانقطهٔ اعتدال .

**دورهٔ نجومی ماه** ـ زمان منقضی مابین دو اقتران متوالی ماه با یك ستاره ثابت یامدت طی یك دوره ۳۶۰ درجه .

**دورهٔ هلالی ماه** ـ زمان منقضی مابین دواقتران متوالی ماه‌باخورشید. (هیئت برای سال پنجم ریاضی / ۸۳)

**دو سکه** ـ (ك) ماه وخورشید .

زین بوم کثیف وبام نحوس    زیر و زبر دو سکه مجبوس

خاقانی / ۵۵۲

**دو سگ** ـ دو سگ ناقه (کلبی الناقه) دو ستاره میان دبران و پروین و نزدیك صورت ارنب . (رك : ارنب)

**دو سوراخ** ـ (= نثره) بینی شیر . (رك : نثره)

**دوشیزهٔ باخوشه** ـ دوشیزهٔ ناخواسته (= سنبله ، عذرا) . (مقدمهٔ التفهیم / قمج)

**دو عید** ـ (= عیدین) عیداضحی (قربان) وعیدغدیرخم یا عیداضحی وعید فطر .

**دو غلام** ـ (ك) (= خورشید وماه)

**دوکوکب برپای ایستاده** ـ توامان، که‌نام‌دیگر برج‌جوزاست. (مقدمهٔ التفهیم / قمج) و (رك : جوزا)

**دو گرگ** ـ (= ذئبین) دو ستاره روشن برانتهای صورت تنین (رك : تنین) دو گرگ را «عوهقین» هم گفته‌اند . (مقدمهٔ التفهیم / قسج)

**دول** ـ (پ) برج دلو ، ساکب‌الماء . واژه‌نامه (بندهشن ۱۱ ــ ۵۱ و ۵ــ۷۵) «مرگان دول ...» یعنی برج دلو خانهٔ مرگ است . (گاهشماری/۳۳۵ بنقل از زایچهٔ گیهان بندهشن) ونیز چهار ستاره برتن فرس اعظم .

**دولاب** ـ (ك) بمعنی چرخ چاه ، دولاب آسمان[1] دولاب بی‌دیوار[2] دولاب کبود[3] وصف ووصف بکنایه دربارهٔ آسمان . دولاب‌رنگ، کره‌فلکی که مانند دولاب گردش میکند . (فرنودسار)

۱ــ بر کنار دو جوی دیدهٔ من
بانك دولاب آسمان بشنو

خاقانی / ۸۴۲

۲ــ بچشم سر نکو بنگر سحرگاه
بدین دولاب بی‌دیوار و بی‌در

ناصرخسرو (لغت‌نامه)

۳ــ این بلند و بی‌قرار و صعب دولاب‌کبود
گرداین‌گوی سیه تا کی‌همی‌خواهددوید

ناصرخسرو / ۹۵

(گوی سیه : زمین است باشکل‌کروی خود)

**دوم اختر** ـ (ك) اختر دوم ، عطارد (رك : اختر دوم)

دور باش قلمش چون به سه سرهنگ رسید
از دوم اخترش افسان به خراسان یابم

خاقانی / ۳۰۲

**دو ماهی** ـ (ك) ماهی آسمان (برج حوت) وماهی زمین (گاو ماهی)

گوش دو ماهی ز بر و زیر تو شد صدف گوهر شمشیر تو

نظامی / مخزن‌الاسرار ۳۳

وبه معنی سمکتین نیز میتواند آمده باشد (رك : سمکتان وسمکتین)

**دو میخ** ـ (ك) دو قطب . دو قطب شمال وجنوب ، دو سر محورعالم:

بر کن ز دو میخ هفت پرده وین قطب سپهر سالخورده

خاقانی / تحفةالعراقین

**دونان** ـ (ك) دونان[1] دونان زرد وسپید[2] دونان سپید و زرد[3] دونان گرم وسرد[4] (رك : نان) کنایه ازماه وخورشید است :

۱ــ برخوان فلك جز این دو نان نیست
آتش خور این دو نان چه باشی

خاقانی / ۵۰۰

۲ـ فلك ازاین دونان زردوسپید
همه اجری ناکسان بدهد
خاقانی / ۷۸۰

۳ـ زین دو نان سپید و زرد فلك
فلکت ساز خوان نخواهد کرد
خاقانی / ۱۶۸

۴ـ درمطبخ فلك که دو نان است گرم وسرد
غم به نوالهٔ من و خون جگر ادام
خاقانی / ۵۰۰

(ادام : خورش ونان)

**دووداه** ـ (ك) دو وده ، دو + ده (= دوازده برج ؛ بروج)

هفت سالار کاندرین فلکند  همه گردآمدنددر دو وداه
رودکی (محیط زندگی / ۵۲۸

اخترانند آسمانشان جاه  هفت تابنده‌اند در دووداه
رودکی (محیط زندگی / ۵۲۸)

**دهان ضیغم** ـ (ك) اول برج اسد، نخستین درجه ازبرج‌اسد. خاقانی خطاب به آفتاب گفته است :

نیرو ده تست ناف خرچنگ  عشرتگه تو دهان ضیغم
دیوان / ۲۷۰

(ناف خرچنگ : پانزدهم سرطان است)

**دهج** ـ معرب « دهك» یا ده فارسی است، بمعنی «وجه» یا«صورت» یا «دریجان» از اصطلاحات نجوم احکامی وآن دو درجه از هر برج است که برای هردرجه ، یکی ازسیارات «صاحب» است وبین منجمان احکامی روم وهند و ایران درین باره اختلاف‌است. دهج‌را سه بهرنیز گفته‌اند . (رك: سه‌بهر) (مفاتیح‌العلوم خوارزمی / ۱۳۱)

**دهره** ـ (شمشیر کوچك و دو دمه) دهرهٔ دهر[1] کنایه ازماه است که‌زمان را با آن سنجند یامی‌برند . دهرهٔ زر[2] کنایه ازخورشید و دهرهٔ صبح[3] کنایه از سپیدی صبح است .

۱ـ حق کرده برون ز دست کبت
از دهرهٔ دهر نعل اسبت

خاقانی / تحفةالعراقین ۴۹

۲ و ۳ـ (برهان) و (فرنودسار)

**دهندهٔ تدبیر** ـ دافع التدبیر، تدبیر دهنده، همراه بامدفوع‌التدبیر، یاقابل التدبیر (= ستاننده تدبیر) دو اصطلاح نجوم احکامی است: اولی حالت سیاره است که مدار آن زیر سیاره دیگر ودر حال اتصالند ودومی برای سیاره در مدار بالاتر ازآن ودر اتصال طولی است. (التفهیم / ۴۷۵) و (رك: ستانندهٔ تدبیر)

**ده و دو نرگسه** ـ (ك) دوازده برج (نرگس ونرگسه: چشم)

نعل پی اسب اوست، وز عمل دست اوست
آن ده و دو نرگسه، بسر سر کیوان او

خاقانی / ۳۷۴

**دی** ـ ماه دهم، درگاهشماری ایرانی ودرتقویم جلالی. (رك: ماه‌های پارسی ش ۱۰)

**دی بدین روز** ـ روز بیست وسوم از روزهای پارسی. (رك: روزهای پارسی ش ۲۳)

**دیبکان** ـ روز پانزدهم مهر ماه، روز دی بمهر. دراین روز «ایرانیان ازخمیر یا از گل شخصی‌را بهیکل‌انسان‌می‌سازند ودر راهرو دالان خانه‌ها میگذارند ولی این کار از زمان قدیم درخانه پادشاهان استعمال نمیشده است و در زمان ما این کار چون مانند کارهای مشرکان واهل ضلال است متروك‌شده». (ترجمهٔ آثار الباقیه / ۲۵۸)

**دیدار** ـ رؤیت «وناپدید شدن ستاره از دیدار واندر آمدن او بشعاع آفتاب، مانند سوختن وناپدید شدن باشد». (التفهیم / ۸۲)

**دیدار دادن** ـ مرئی شدن ستاره «ازآن سو دیدار ندهند». (التفهیم / ۸۳) یعنی مرئی نشوند.

**دیداری** ـ مرئی

**دیده** ـ دیده‌بان[1] دیدهٔ چرخ[2] دیدهٔ دهر[3] کنایه از خورشید است و

دیده‌بانان بام عالم کنایه ازستارگان است[۴].

۱ و ۲ـ

ای دیدهٔ چرخ و دیده‌بان‌هم طباخ زمین و آسمان هم

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۷۳

۳ـ ای دیدهٔ دهر، کو سوادت
ای خاك‌تو بحر، کوعمادت

خاقانی / تحفةالعراقین ۲۳۰

۴ـ دیده‌بانان بام عالم را
پرده‌ها بربصر انداخته‌اند

خاقانی / ۱۱۰

**دیر** ـ (ك) دیر مینا[۱] دیر ششدر هفتم[۲] کنایه ازآسمان است :

۱ـ نه روح الله درین دیر است چون شد
چنین دجال فعل این دیر مینا

خاقانی / ۱۹

قیصران هفت قصر لاجوردی روز و شب
نوبت دین نبی در دیر مینا میزنند

خواجو / ۵۸۲

۲ـ راهب دیر ششدر هفتم
هندوی نحس بی‌بها بنشست

خواجو / ۵۷۷

راهب دیر هفتم : زحل است . باید راهب دیر هفتم ششدر باشدکه در اضطرار شعری «مقلوب» شده است .

**دی روز** ـ روز هشتم از روزهای پارسی. (رك: روزهای پارسی‌ش۱۰)

**دی مهر روز** ـ روز پانزدهم از روزهای پارسی . (رك : روزهای پارسی ش ۱۵)

**دینار** ـ (ت) دینار آفتاب ـ

دینار آفتاب نخست از جهان بنقد
بستاندار برفت (؟) دهد بعداز آن گهر

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۰۱

**دینار بیضاء** ـ (کخ) الدینار البیضاء : آفتاب

**دین روز** ـ روز بیست وچهارم از روزهای پارسیان . (رك : روزهای پارسیان ش ۲۴)

**دیو** ـ (ك) مطلق ستاره :

شیشه‌ای بینم پر دیو ، فلك من پی هر بشری‌خواهم داشت

خاقانی / ۸۴

**دیو اختر** ـ بدسرشت (فرنودسار) بداختر ، دارندهٔ اختر نحس ، اختر دیو .

**دیو هفت در** ـ (ك) هفت اقلیم . (فرنودسار)

**دیو هفت سر** ـ کنایه از زمین است وشب . (فرنودسار)

**دیوان** ـ (ك) دیوان ثانی[1] دیوان گردون[2] کنایه ازفلك عطارد است ، و فلك دوم .

۱ـ منشی دیوان ثانی چاکر طغرای تست
برفلك‌زان خامه‌وخطش‌روانست‌وروان
اثیرالدین اخسیکتی / ۱۴

۲ـ منشی دیوان گردون بادت ازفرط ملال
کمترین دفترکش نواب دیوان آمده
خواجو / ۶۴

# ذ

(ذ = ۷۰۰)

«ذ» درجزو حروف تقویمی ودر جداول دیده نشده است.

**ذابح** ـ سعد ذابح، از سعود فلك ومنزل بیست و دوم ماه. (رك: سعد ذابح)

**ذات البروج** ـ «والسماء ذات البروج» (آیه ۱ سورهٔ بروج)، فلك البروج، فلك ثوابت، جای بروج دوازده گانه «فلك‌البروج باعتبار شش دایره‌ای که برآن توهم کنند بدوازده‌قسمت متساوی منقسم‌شود وهرنصفی به‌شش، هرقسمتی ازآن را ازآن برجی خوانند. (فرهنگ نفائس‌الفنون) (رك: برج)

مقامی است برتر ز ذات البروج  مقامی است خوشتر ز دار اسلام

سلمان ساوجی / ۱۷۰

**ذات الثقبتین** ـ (= ذات الشعبتین) آلتی است که بانصف آن در سطح دایرهٔ نصف النهار اختلاف منظر کواکب را معین میکرده‌اند.

**ذات‌الثمن** ـ Octant (فر)، صورت فلکی کوچکی است نزدیك قطب جنوب سماوی بابعد ۲۱ ساعت (۲۱ = a) ومیل جنوبی ۸۰ درجه (۸۰ — = S) است. نقطهٔ قطب جنوب سماوی در این صورت فلکی واقع است. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**ذات‌الشعبتین** ـ (= ذات الثقبتین)

**ذات‌الحلق** ـ نام آلتی است که در کتاب مجسطی، تألیف بطلمیوس ونیز درکتابی تألیف (برقلس یا پروکلوس) از دانشمندان قرن پنجم میلادی، ارگانون استرولابون، نامیده شده، مشتمل برهفت حلقهٔ فلزی‌سوارشده‌بریکدیگر

که با آن همهٔ آن چیزهائی را که با اسطرلاب مسطح اندازه می‌گیرند می‌توان اندازه گرفت. (تاریخ نجوم اسلامی/۱۹۷)ذات‌الحلق‌نوع دیگر ازاسطرلاب و اسطراب ذات‌الحلق‌است‌وذات‌الحلق‌عضو اصلی‌چنین‌اسطرلابی‌است.(رك:اسطرلاب)

خوارزمی ذات‌الحلق را چنین توصیف میکند: «هی حلق متداخلة یرصد بها الکواکب» (مفاتیح العلوم / ۱۳۹) «حلقه‌های درهمی است که بـا آنهـا اختران را رصد میکنند». (ترجمه / ۲۲۱)

**ذات‌السدس** ـ Sextant (فر)، صورت فلکی کوچکی واقع‌دراستوای سماوی با بعد ۱۰ ساعت و ۲۰ دقیقه ومیل صفردرجه. (فرهنگ اصطلاحات‌علمی)

**ذات‌الکرسی A** ـ A Cassiopée (فر)، یك چشمه قوی رادیویی، به شکل سحابیهای ضعیفی است باسرعت‌نسبی ۳۰۰۰ کیلومتردرثانیه حرکت‌کرده، تابش قوی با بسامد رادیویی تولید میکند ودر صورت فلکی ذات‌الکرسی قرار دارد.

**ذات‌الکرسی B** ـ B Cassiopée (فر)، یك‌چشمهٔ رادیویی‌درصورت فلکی ذات‌الکرسی است‌که باقیماندهٔ ستارهٔ تیکوبراهه، نو اختر ظاهـر شده در سال ۱۵۷۲ میلادی است.

**ذات‌الکرسی** ـ Cassiopée (فر)، Cossiopeia (یو)، خـداوند کرسی، صورت شمالی با بعد ۱ ساعت ومیل شمالی ۶۰ درجـه. «زیرا مانند بر سر کرسی بنشسته ... سیزده کوکب است» کواکب ذات‌الکرسی سیزده است. (شرح بیست باب، باب سیم)

ابوریحان گوید:

«... صورت ذات‌الکرسی، ای خداوندکرسی چون زنی نشسته بر تختی برکردار منبر». (التفهیم / ۴۲)

عبدالرحمن صوفی گوید: «آن بصورت زنی است بر کرسی نشسته که قائمهٔ آن بمثابهٔ منبراست در داخل مجره ... پشت سرکواکبی که‌برراس قیقاوس جای دارند وستارگان‌آن سی عددند» وهم او گوید: «عرب یکی ازستارگان‌آنرا کف الخضیب وکف‌الثریا وسنام الناقه گفته است».

دراساطیریونان، ذات الکرسی بنام «کسیوبیا» است. او زوجهٔ قیقاوس (= صورت قیقاوس) پادشاه حبشه است ومادر اندر میدا (امرأة المسلسله) که به

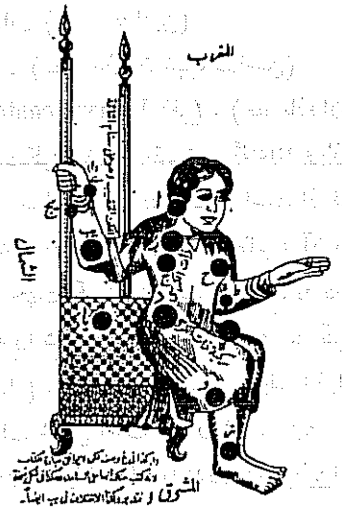
زیبائی مشهور بوده ومباهات میکرده که از دختران دریا هم زیبا تر است. (البسائط علم الفلك / ۱۱۰)

فخرالدین اسعد گرگانی ، از ذات‌الکرسی ، وصورت فرس اعظم ، در وصف شب وستارگان دریك بیت یادکرده است :

یکی برکرسی ایمن نشسته ستوری پیش او ازبند رسته

ویس ورامین / ۸۲

(صورت ذات الکرسی)




**ذراع** ـ الذراع ، ذراع الاسد ، ذراعین ، (رك : ذراعین) (= بازوان شیر) ستاره‌ای ازستارگان صورت جوزا ، (توامان) است که بشکل ذراع ( بازو است)[۱] (رك : ذراعین) .

**ذراع الجوزا** ـ ذراع میسوطه درصورت جوزا (رك: ذراع ـ ذراعین) ودر شعر غیلان بن عقبه ملقب بذوالرمه، متوفی ۱۱۷ ه. و۷۳۵م، ازخاندان ربیعة

۱ـ لسان العرب وتاج العروس درمادهٔ ذرع .

بن ملکان، آمده است :

غیرها بعدی مر الانواء نوء الذراع او ذراع الجوزا

(تاریخ نجوم اسلامی / ۳۹۵)

**ذراع السوداء** ـ ذراع سیاه ، همان ذراع شرعی است که طول آن برابر ۳ و ۴۹۳ میلیمتر است و واحد طول اسلامی است . (تاریخ نجومی اسلامی / ۳۶۰)

**ذراع مبسوطه** ـ Pllux costor (فر) ، ذراع الجوزا (رك: ذراعین) وبر سر دو پیکر (جوزا) قرار دارند . (رك : جوزا)

**ذراع مقبوضه** ـ (رك : ذراعین)

**ذراعی الاسد** ـ (= بازوان شیر، ذراعین)

**ذراعین** ـ Plluxs castors (فر) ، (= بازوان شیر) تثنیهٔ ذراع است یکی را ذراع مبسوطه و دیگری ذراع مقبوضه گفته‌اند وبازوان شیر هم به فارسی گویند ، منزل هفتم ماه و علامت آن دو ستاره است از قدر اول ودر صورت جوزاست . ذراع مبسوطه ازآن جهت گویندکه طلوع آن مقدم برذراع مقبوضه است ونیز ذراعین ازآن جهت گویندکه بسر دو ساق دو دست صورت اسد دیده می‌شوند و ذراع مقبوضه را شعرای شامی بامرزم او نیز گویند . ابوریحان گوید:

«ومنزل هفتم ذراع . ای بازوی شیر ، نزدیك تازیان، واین بازو مبسوطه است ، زیرا مقبوض شعرای شامی است بامرزمش ، واین مبسوطه دو ستاره است روشن برسر دو پیکر، و دوری میان‌ایشان ماننددوری شرطین‌است». (التفهیم/۱۰۹)

ذراعین هریك باصفت مبسوطه و مقبوضه درشعر نظامی بهنگام وصف او ازشب وستارگان دیده می‌شود .

مبسوطه یك چراغ زنده مقبوضه دو چشم زاغ کنده

لیلی ومجنون / ۱۷۶

**ذره وخورشید** ـ (تن) (رك : خورشید و ذره)

**ذنب** ـ عقدهٔ ذنب یکی از دو نقطهٔ تقاطع فلك حامل وفلك مایل قمر است وآنرا به فارسی جوزهر دم‌گویند . (رك : راس و ذنب وجوزهر)

**ذنب الاسد** ـ نام دیگر صرفه ازمنازل ماه است و اورا قضیب الاسد هم گفته‌اند . (رك : صرفه)

**ذنب الحیه** ـ (= دم مار) ازستارگان صورت حیة الحواء با بعد ۱۸ ساعت و ۳۰ دقیقه ومیل صفر درجه . (رك : حیه)

**ذنب الدجاجه** ـ ازستارگان قدر اول با فاصله ۵۴۵ سال نوری ، در صورت دجاجه وبر دم آن (رك : دجاجه) آنرا «ردف» هم گفته‌اند . (رك: دجاجه‌ ردف)

**ذنب دلفین** ـ (= ذنب الصلیب)

**ذنب السرحان** ـ دم گرگ ، فجر مستطیل ، صبح کاذب، صبح نخستین، قبل‌از صبح صادق که براثر انکسار نور درطبقات متکاثف هوا روی میدهد . (رك: دم گرگ)

**ذنب الصلیب** ـ (= ذنب دلفین) ستاره‌ایست بردنبال صورت دلفین‌و آنرا «عمود الصلیب» و ذنب دلفین هم گفته‌اند (رك: دلفین ، صلیب) .

**ذنب الفرس** ـ ستاره‌ایست بدم اسب ماند (فرنودسار)

**ذوابه** ـ الذوابه ، مجموعهٔ هشت ستاره خرد وبزرگ است میان صورت اسد وسنبله ، ذوابه ، جمع : ذوائب ، و ذوابه ، گیسو ، یاموی‌جلوی سر، کواکب الذابه وفرد و مرزم درجزو کواکبی که بطلمیوس شماره و رصدکرده‌است نیامده. صابی نام ستاره دیگری را از ذوابه بنام «بلوقامس» در جداول خود یاد میکند وهمچنین از ستارهٔ بنام عرف الاسد نـام برده است . ( زیج صابـی ص ۱۸۸ و ۲۵۸ و ۲۵۹)

**ذوات الاذناب** ـ (= ستارگان دنباله‌دار)

**ذوالعنان** ـ (= عنان دار ، ممسك‌الاعنه)

**ذوالیمینین** ـ درمقابل ذوالیسارین (رك : ذویمینین)

**ذوائب** ـ الذوائب ، بقول صابی در زیج معروف خود (زیج بتانی) که درجزو صورت اسد نیامده است عبارتند از : بلوقامس ، عرف الاسد و ستاره‌ایکه همراه ضغیره است . (رك:ذوابه)

**ذوائب الاسد** ـ (رك : ذوائب و ذوابه)

**ذوائب الجوزا** ـ نه ستاره‌اند برآستین جوزا «جبار» که آنها را «تاج الجوزا» هم گفته‌اند . (رك : جبار)

**ذوحیزین** ـ موقع سیاره نر است دریکی ازبروج نر : اسد ، قوس،

یا بودن سیارهٔ ماده است دریکی از بروج مادهٔ سرطان، سنبله. در دو حالت شمالی وجنوبی . (رك : حیز)

**ذوذنب** - (= ستاره دنباله دار - نیازك)

**ذوذوابه** - (= گیسودار) و (رك : ذوابه)

**ذوظل** - سایه دار از درجات تاریکی و روشنایی است . (رك : درجات تاریکی و روشنایی)

**ذو یسارین** - ذوالیسارین ، درمقابل ذوالیمینین . (رك : ذو یمینین)

**ذو یمینین یا ذوالیمینین** - ذوالیمینین و ذوالیسارین دو اصطلاح نجوم احکامی است که آن دو را تیامن وتیاسر نیز گفته‌اند . صاحب کفایة التعلیم گفته است : تیامن به اصطلاح منجمان آنست که چون کوکبی در وتد عاشر قرار گیرد مطرح شعاع هردو تسدیس و هر دو تربیع وی روی زمین باشد وآن دلیل برقوت وسعادت بزرگ است وآن کوکب را ذوالیمینین خوانند واما تیاسر آنست که چون کوکب در وتد رابع باشد مطرح شعاع هردو تسدیس و هردوتربیع وی زیر زمین باشد وآن دلیل ضعف ونحوست قوی است وآن کوکب‌را ذوالیسارین خوانند . ذوالیمینین همیشه غالب باشد و ذوالیسارین همیشه مغلوب ، بدان سبب که قوت ذوالیمینین به منزلت قوت آن کس است که هردو دست او قوت راست دارد و ضعف ذوالیسارین به منزلت ضعف آن کس است که هردو دست‌اوضعف دست چپ دارد .

ابوریحان این دو اصطلاح را به دو دست‌راست و دو دست چپ ترجمه کرده‌ودر بارهٔ آنها گفته‌است: «هر کوکبی که‌اندرو تدوسطالسماء باشدوشعاع تسدیس او وتربیعش به زیر زمین افتد اورا دو دست راست خوانند وغلبه اورا باشد وآن کوکب که به وتد وسط السماء باشد وتسدیس وتربیعش هردو زیر زمین بود اورا دو دست چپ خوانند» .

وبعد درسبب وجه تسمیه طاهر ذوالیمینین بدان لقب گوید :

« وگفتند که سبب لقب‌کردن طاهر بوشنجه را ذوالیمینین‌آن بود که دلیلش دو دست راست بود پس اورا حکم کردند به غلبه ونیز دیگر سببها» . (التفهیم / ۴۸۸-۴۹۰ وح۱۰و۱۲۱ ) ومرادش از دیگرسببها اشاره‌به بادو دست شمشیر زدن طاهر درجنگ ویا بیعت او بادست چپ باعلی‌بن موسی الرضا علیه‌السلام‌است که

گویند مأمون آن دست را تیمنا دست راست خواند .

تاریخ گردیزی معروف به زین‌الاخبار مؤلف به سال ۴۲۰ یعنی بیست‌سال بعداز تألیف التفهیم دربارهٔ وجه تسمیه لقب طاهر به ذوالیمینین آورده :

«ومر طاهربن الحسین را مأمون ذوالیمینین لقب‌کرده بود به سبب آن‌بود که چون طاهر را به جنگ علی‌بن عیسی همی‌فرستاد فضل‌بن‌سهل آن ساعت‌خروج او اختیارکرد وطالع بنهاد وستارهٔ یمانی یکی سهیل و دیگری شعری یمانی اندر وسط السماء یافت بدین سبب اورا ذوالیمینین نام‌کرده ومامون به سبب‌آن اختیار موافق‌که افتاد علم نجوم را دوست گرفت» .

کتاب البلدان یعقوبی نیز باین مطلب تصریح می‌کند: «لما عزم المامون علی ارساله الی محاربة اخیه محمد الامین نظر الفضل‌بن سهل فی مسألته فوجد الدلیل فی وسط السماء ذوالیمینین فاخبر المامون ان طاهر یظفر بالامین ویلقب‌بذی الیمینین فتعجب المامون من اصابة الفضل ولقب طاهر بذالك ...» (ص ۲۸۰)

اما استاد جلال‌الدین همایی در ذیل التفهیم این وجه تسمیه را قبول‌ندارد بدین شکل‌که تثنیه یمانی یایمنی ، یمانیین یایمنیین می‌شود نه یمینین .

**ذئب** ـ (رك : ذئبین) درفهرست اعلام‌ونامهای هفت پیکرنظامی ، مصحح وحید،ضمن‌نام ستارگان، ذئب بجای ذنب آورده شده ، شاید مرادذئبین‌بوده‌است؟

**ذئبین** ـ ذئبان تثنیه ذئب ، دوستاره روشن برمؤخر صورت تنین مابین عوائذ وفرقدان (رك :تنین) .

**ذیخ** ـ ستاره‌ای براصل (بیخ) دم صورت تنین، ستاره‌ایست سرخ‌رنگ، ذیخ بمعنی‌کفتار است (معجم شاهنامه وآنندراج) و (رك : تنین) .

# ر

**(ر = ۲۰۰)**

«ر» درتقویم علامت قمر است، به سبب آنکه حرف آخر آنست. در دسته‌بندی ستارگان برحسب مقدار روشنائی آنها برابر (ρ) (ر) یونانی است و نیز اگر ساعت انتقالات برجی ازبرجی دیگر به روز باشد درتقویم نشان «ر» نویسند واگر بشب بود نشان «ل».

**رابین** - (پ) نخستین ستاره برج سرطان است (دینکرت ج۳ ص ۴۰۲ طبع مدلس ، گاهشماری / ۲۳۵ به نقل ازنیبرگ).

**راجع** - کوکب درحال رجوع (رك : رجوع) ، کوکب راجع ، سیاره‌ایکه حرکت آن برخلاف توالی بروج بنظر می‌آید.

**راز دل زمانه** - (کخ) (آنندراج)

**راس** - Tropique (فر) ، عقدهٔ راس ، جوزهر سر ، یکی از دو نقطهٔ تقاطع میان فلك حامل وفلك مایل قمر . (رك : راس و ذنب)

**راس‌التوام** - (= سر توام) Plluxe (فر) ، راس التوام الشرقی ، پانزدهمین ستارهٔ درخشان آسمان در صورت جوزا با قدر ۱/۲۱ و فاصله ۳۶ سال نوری .

**راس‌الجاثی** - (= سر جاثی - کلب الراعی ، سگ شبان)

**راس الجبار** - (= سر جبار) نام دیگر هقعه است‌ازمنازل قمردرنجوم عربی (رك : هقعه) و راس‌الجوزا هم گفته‌اند .

**راس الجدی** - (= سر جدی) Tropique de capricorne (فر)، مدار راس الجدی(رك : مدار) نقطهٔ انقلاب زمستانی،محلی از دایرهٔ منطقةالبروج

که درمحاذات اول برج جدی واقع شده و وقتی آفتاب درین محـل واقـع شود طولانی‌ترین بعد خود را درجنوب ازخط استوا خواهد داشت ومطابق‌است بااول فصل زمستان‌که ششم دیماه درتقویم جلالی است (فرنودسار) ونقطهٔ اوج خورشید یعنی ۲۳ درجه و ۳۰ دقیقه و ۱۷ ثانیه عرض شمالی است .

**راس الجوزا** ـ (= سر جباد ، سر جوزا) راس‌الجباراست ونام‌دیگر هقعه ازمنازل ماه . (رك : هقعه ـ راس‌الجبار)

**راس‌الحمل** ـ (= سر حمل) نقطهٔ اعتدال ربیعی و مدار راس الحمـل

**راس الحوا** ـ (= سر حوا) ستاره‌ایست برصورت حوا و برسر آن . (رك : حواء)

**راس الحیه** ـ (= سر مار) سه ستاره بر سر حیه (مار) حیة الحواء . (رك : مارمارافسای)

**راس السرطان** ـ (=سرطان) Tropique de Cancer (فر) ، مدار راس‌السرطان (رك : مدار) نقطهٔ انقلاب صیفی،محلی‌که درمحاذات اول‌برج‌سرطان واقع شده وتنها بعد آفتاب ازخط استوا درطرف شمال دراین محل‌است ومطابق اول فصل تابستان وسیم تیر ماه جلالی است (فرنودسار) راس السرطان نقطهٔ اوج خورشید است و برنقاطی ازنیمکرهٔ شمالی عموداً می‌تابد ، این نقاط باید در۲۳ درجه و ۳۰ دقیقه و ۱۷ ثانیه عرض شمالی باشند وچون به حضیض آیدگویندکه برمدار راس‌الجدی قرار گرفته است درنیمکرهٔ جنوبی باهمان عرض جغرافیایی

**راس الغول** ـ (= سر غول) حامل راس الغول هم گفته‌اند ، صورت برساوس است ازصور شمالی «مردی را ماندکه برپای چپ‌ایستاده وسرسوی‌شمال وپایها به سوی جنوب وپای راست برداشته وبه دست چپ سر غولی‌گرفته (شرح بیست باب ـ باب سوم) کواکب راس‌الغول بیست وشش است . به رصد قدیـم (رك : برساوس) . و نیز ستاره‌ایست درصورت برساوس . (ترجمهٔ صور الکواکب ص ۵۵ و ۵۶)

**راس‌الفرس** ـ (= سر اسب) نام دیگر قطعة الفرس ونیز ستاره‌ایست بر سر آن (رك : قطعة الفرس وپاره اسب)

**راس المثلث** ـ (= سر مثلث) ستاره‌ایست درصـورت مثلث از صور شمالی . (رك : مثلث)

**راس المیزان** - (= سر میزان) ، اول میزان ، نقطهٔ اعتدال خریفی و مدار راس‌المیزان .

**راس و ذنب** - (= سر و دم) دو نقطه تقاطع فلك حامل وفلك مایل قمر است . این دو نقطه را عقدتین وجوزهرین وعقدهٔ راس و ذنب هم گفته‌اند. (رك : جوزهر)

به حل عقدهٔ راس و ذنب گـر آری روی
به دست فکر تو زینسان شده هم اکنون‌باز
کمال‌الدین اصفهانی / ۲۶۲

آن کمندش نگر از پشت سمندش‌گویی
که بهم رأس و ذنب با قمر آمیخته‌اند
خاقانی / ۱۳۴

بگسلد ار حد زند عقدهٔ راس و ذنب
بر درد ار ردکند پردهٔ لیـل و نهـار
خاقانی / ۲۱۱

تو گوئی اسد خورد راس و ذنـب را
گـوارنـده نامـد بـرآوردش از بـر
خاقانی / ۶۳۵

قوس قزحی که از بخـاری بر راس و ذنب کند سواری
خاقانی / تحفةالعراقین ۱۰۲

**راست ایستاده** - برج راست ایستاده (= برج منتصب)

**راست بودن وچپ بودن** - (= تیامن وتیاسر)

**راست سو** - (= یمین) ازجهات سته (جهات ششگانه)

**راستون** - سیر آفتاب ، (گاهشماری / ۳۳۸ به نقل از مندرجات‌اوراق طورفان)

**راصد** - Observateur (فر) ، (رك : رصد)(رك: منجم) رصده کننده، منجم .

**راعی** - (= شبان) berger (فر) ، راعی الشاة ، نام دیگـر صورت عواست درنجوم عربی (رك : عوا) وستارهٔ سر حوا را هم راعی گـویند (رك :

حوا) و برپای چپ قیقاوس است . (رك : قیقاوس)

**راعی الجوزا** ـ نام دیگر رجل الجبار است‌درصورت جبار و برپای‌چپ صورت جبار . (رك : جبار)

**راقص** ـ (= پایکوب) نام دیگر الجاثی وصورت هرقل است . (رك: هرقل)

**رام روز** ـ روز بیست و یکم از روزهای پارسی . (رك : روزهای پارسی ش ۲۱)

**رامش** ـ نام دیگر سیارهٔ مشتری است که بعلت سعد بودن ، رامش و فراخی وآسودگی‌وسعادت بخش است .

**رامی** ـ (تیرانداز) Sagittaire (فر) ، Saggitarius (یو) ، نام‌دیگر قوس (برج قوس) می‌باشد . (رك : قوس وکمان‌ور)

**رامیاد روز** ـ روز بیست وهشتم از روزهای پارسیان . (رك : روزهای پارسی ش ۲۸)

**راه آفتاب** ـ مدار آفتاب ، منطقةالبروج (فرنودسار)

**راهب دیر ششدر هفتم** ـ (ك) زحل است :

راهب دیر ششدر هفتم　　　هندوی نحس بی‌بها بنشست

خواجو ، ۵۷۷

**راه بهشت** ـ (= مجره)

**راهروان گردون** ـ (ك) هفت‌سیاره (فرنودسار) (رك:رهروان گردون)

**راه شیری** ـ کهکشان راه شیری (رك : کهکشان ، راه مجره)

**راه‌کهکشان** ـ کهکشان ، مجره (بندهشن ۵ـ۶۰) (رك :کهکشان)

**راه مجره** ـ راه‌کهکشان ، راه شیری .

درشعر نظامی‌گنجوی :

ازفلك و راه مجره‌اش مرنج　　　کاهکشی را بیکی جو مسنج

مخزن‌الاسرار / ۱۲۴

**رایت مهر** ـ (ت)

رایت مهر هرکجا ببرد　　　باخود از رای خودیزك برده

کمال‌الدین اسماعیل / ۲۵۴

**رایض** ـ (= ستوربان) کوکبی است بر زبان تنین (رك : تنین)

**رب** ـ Créateur (فر) ، خداوند ، صاحب ، صاحب البیب، رب البیت، صفت کوکب سیاره است دربیت یاخانه خود درنجوم احکامی . (رك : خداوند)

**رب الساعه** ـ خداوند ساعت ، (رك : ارباب الساعات)

**رب السنه** ـ خداوند سال . (رك : خداوند ـ خداوند سال)

**رب الشعری** ـ مأخوذ ازآیه ۴۹ سورهٔ نجم : وانه هورب الشعری ، اشاره به کسانی است که درجاهلیت ستارهٔ شعری را می‌پرستیدند مانند بنی خزاعه ویکی از ایشان بنام ابوکبشه که اورا عبدالشعری میگفتند . او میگفت شعری را بدان سبب باید پرستید که همه ستارگان را بعرض برند ، و اورا بطول . ( تفسیر ابوالفتوح / ۲۷۶ ج ۹)

**رب النوع بحار** ـ ترجمهٔ «نپتون» خدای دریاهاست ، نامی است که گال منجم آلمانی وکاشف نپتون در سال ۱۲۲۴ هجری شمسی باین‌سیاره داد. (هیئت برای سال پنجم ریاضی / ۱۰۴)

**رب الیوم** ـ (= رب‌روز) (رك : ارباب الایام)

**رب روز** ـ رب‌الیوم ، صاحب‌الیوم ، خداوند روز . ( رك : خداوند و ارباب الایام)

**رب شب** ـ رب‌اللیل ، صاحب اللیل ، خداوند شب . (رك : خداوند) و (رك : ارباب لیالی)

**رباطات** ـ جمع رباط ، مربوط بطبایع منزل قمراست‌وازجمله معتقدات منجمان هندی است ومقصود ایشان از رباطات رطوبت ویبوست (خشکی و تری) هواست وگویندکه : « حدوث این دوکیفیت به شش رباط قائـم است‌که آنسرا بعبارت ایشان حصرگویند ودر رباط اول شش منزل است : شرطین، طرفه ، جبهه، قلب ، شوله ، مقدم . ودر رباط دوم هشت منزل : بطین ، نثره ، زبره . اکایـل ، نعایم ، اخبیه ، نعایم ، موخر ، در رباط سیم پنج منزل : ثریـا ، ذراع ، صرفه ، زبانا بلده ، ودر رباط چهارم شش منزل : دبران ، هقعه ، عـوا ، غفر ، ذابـح ، سعود،ودر رباط پنجم : دو منزل=هنعه، بلع،ودر رباط ششم نیز ده منزل : سماك، رشاو ...» (شرح بیست باب‌ـباب پانزدهم ، رباطات)

**ربع** ـُ به ضم اول آلتی است غیراز اسطرلاب به شکل یك چهارم‌دایره

که مقدار ارتفاع را با آن تعیین می‌کنند یاوقت ساعت را به وسیله آن معلـوم می‌دارند وگاهی در جزو ساختمان اسطرلاب است وآن را ربعی گـویند . (رك : ربعی)

کوهر مس یا کجا عدیلش      تاسازم ربع وتخت ومیلش

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۰۷

چنگی آفتاب روی ، ازپی ارتفاع مـی

چنگ نهاد ربع وش بر برو چهره پرتری

خاقانی / ۴۲۷

**ربع** ـ ستاره بسیارکوچکی است درمیانهٔ عـوائد درصورت تنین (رك : تنین) وآنرا رقد هم گفته‌اند . ربع دراینجا بمعنی بچه شتر است .

**ربع دیواری** ـ دستگاهی بوده که بوسیله ابومحمد خجندی در حدود یکهزار میلادی در رصدخانه ری ایجاد شده بود وچون از هر دو طرف آن حدود پانزده درجه قابل استفاده نبوده وفقط شصت درجه آن (یك ششم دایـره) استفاده میشده ، آنرا «سدس فخری» بنام فخرالدوله دیلمی نیز می‌نامیدند . دویست سال بعد خواجه نصیرالدین طوسی ربع دیواری را در رصدخانه مراغه بـکار بست و هم اکنون اثرآن دربقایای رصدخانهٔ مذکور دیده میشود[۱].

**ربع مجیب** ـ ربع دایره‌ایکه نصف قطر آن ۲۱ پا بوده و بوسیله آن میل منطقةالبروج را اندازه میگرفته‌اند . استفاده از ربع مجیب را بعنوان یکی از آلات نجومی به ابوالوفاءجوزجانی(۳۲۹ـ۳۸۷) نسبت‌داده‌اند. دررصدخانه‌های امروز نیز از ربع مجیب استفاده میکنند[۲].

**ربع مسکون** ـ قسمت معمور ومسکون زمین ، طبق جغرافیای قدیم .

---

۱ـ رك : فرهنگ جامع تاجیکستـان شوروی چـاپ دوشنبه شهر ، سال ۱۹۷۴ ومقاله آقای دکتر سید نورالدین شهابی دراطلاعات ص ۹ دوشنبه ۳۰دیماه ۱۳۵۳ شماره ۱۴ـ۱۴۶)

۲ـ مقالهٔ : مقام ایران در فرهنگ و تمدن اسلامی نوشته سید محمدباقر حجتی ، دانشیار دانشگاه تهران ـکیهان شماره ۹۸۴۰ ص ۱۱

در مرکب‌مثلث بگرفت ربــع مسکــون
فریاد اوج مریخ از تیــغ مــه صقالش
خاقانی / ۲۳۳

(رك : اوج مریخ)

در طالع کعبه‌گاه، تـأثیر      دیدند منجمــان تقدیــر
کزجنبش رهروان گردون      در بیت‌حیات‌ربع مسکون
خاقانی / تحفةالعراقین

(رك : رهروان)

**ربع وش** ـ ربعی‌وش، مانند اسطرلاب ربعی که یك قسم از اسطرلاب است. در شعر خاقانی:

چنگی آفتاب روی از پی ارتفاع مــی
چنگ‌نهاد ربع وش بر برو چهره‌پرتری
(یوان / ۴۲۷ ، ح ۱)

**ربع‌ها** ـ (= ارباع) «هــردوری سیصد وششصد سال شمسی است و ارباع چهار یك‌های این دور است». (التفهیم / ۵۱۶)

**ربعی** ـ به ضم اول قسمتی از اسطرلاب است که ارتفاع آفتاب و دیگر کواکب را بدان معلوم کنند :

ناهید زخمه ، مطرب ، می آفتاب تابش
چنگ ارتفاع می‌را، ربعی به شکل‌مسطر
خاقانی / ۱۹۲

ربعی نموده‌پیکرش، خطهـا مسطر در برش
ناخن برآن خطها برش، وقت محاکا ریخته
خاقانی / ۳۸۸

چنگی آفتاب روی ، از پی ارتفاع مــی
چنگ‌نهاده‌ربع‌وش، بر برو چهره‌پرتری
خاقانی / ۴۲۷

**ربیع** ـ فصل بهار (= بهار) وباران بهاری .

**ربیع الاول** ـ ماه سوم ازماههای قمری ـ ربیع نخست . (رك : رؤیت

هلال)

**ربیع الثانی** ـ ماه چهارم ازماههای قمری (= ماههای قمری)

**ربیع نخست** ـ (= ربیع‌الاول)

**رجل الجبار** ـ رجل ، هفتمین ستارهٔ درخشان آسمان ، درصورت‌جبار و برپای چپ او باقدر ۰/۳۴ به فاصلهٔ ۶۵۰ سال نوری از منظومهٔ شمسی است (رك : جبار) این ستاره را راعی‌الجبار هم گفته‌اند .

**رجل القنطورس** ـ کوکب روشنی است درصورت قنطورس وبرپای او . (رك : قنطورس)

**رجوع** ـ Retour (فر) ، (= بازگشت) «رجوع‌الکوکب، و رجعتها هو سیرها طولا علی خلاف نضدالبروج» (مفاتیح‌العلوم / ۱۲۸) وآنرا تراجع هم گفته‌اند . بازگشت سیاره وحرکت طولی‌آن‌برخلاف‌ترتیب‌بروج‌است.هریك‌از سیارات بویژه خمسهٔ متحیره گاهی حرکت برتوالی، یعنی‌مستقیم دارند، وگاهی برخلاف آن و گاهی ساکن به نظر می‌رسند . حرکت برخلاف توالی آنهـا را رجوع یاتراجع یا تدویرگفته‌اند وکوکب درین حالت راجع لقب دارد و این اختلاف درحرکات نتیجهٔ تصور دو حرکت توالی (گردش به دور زمین) وتدویر (حرکت به دور مرکز دیگری) است و تـراجع باحرکت یا رجعت‌کـوکب از حرکت معمولی خود ازمغرب به مشرق معنی‌کرده‌اند .

باز گردم چو ستاره‌که‌شود راجع ازآنك
مستقیـم ره امـکان شدنـم نگـذارنـد

خاقانی / ۱۴۹

من خاك آن عطارد پـران چار پـر
کوبال آن ستاره راجع فرو شکست

خاقانی / ۵۸۶

بزرگوارا گفتم چو مشتری بـه رجـوع
ز اوج اول میزان شود به خانهٔ تیر ...

انوری / ۸۹

همیشه تا که بود هفت خانهٔ افلاك

ز بس تراجع انجم زخانهٔ ترجیع...

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۸۴

چون اختر سعدت به شرف روی درآورد

شد طالع منحوس بداندیش تو راجع

خواجو / ۶۹

آن دگر چون کشتی بی‌بادبان وانگر اندر تراجع هرزمان

(مثنوی / دفتر سوم ۲۹۱)

مسعود سعد را درباره رجوع سیارات خمسهٔ متحیره (عطارد، زهره، مریخ، مشتری، زحل) اشاره لطیفی است:

بدین فروخته رویان نگه‌کنم که همی

بفعل طبعی روی زمین فروزانند

سپهبدان بر آشفته لشکری کشتند

چنانکه خواهند از هرسوی همی رانند

دیوان / ۱۲۰

**رخامه** ـ از آلات تعیین وقت وساعت در قدیم بوده است. آنرا دائره هندی هم گفته‌اند (رك: دایره هندی) رخامه دراصل نام گیاهی‌است (فرنودسار).

**رخش** ـ قوس قزح، رنگین‌کمان (رك: قوس قزح)

میغ چون ترکی آشفته که تیر اندازد

برق‌چون تیراست‌مراورانگرورخش کمان

فرالاوی (لغت فرس)

**رخوت** ـ (پ) یا «رخود» و «رثت». نام فارسی ذراع یا ذراعین است درجوزا، یاصورت اسد، و منزل‌هفتم ماه. واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱۵–۲۵) و (رك: ذراع)

**رد** ـ ازنظرات کواکب است، حالت کوکب سیاره است در رجوع و تحت‌الشعاع وبدینجهت «آنچه اورا دهند نتواند داشتن از ضعیفی پس ردکند و نستاند». (التفهیم / ۴۹۲)

**ردف** ـ نام دیگر ذنب‌الدجاجه است (رك: دجاجه) ونزدیك نسر واقع

(فرنودسار)

**ردهٔ شامی** ـ (= نسق شامی) ستارگان برسینه و بازوی صورت جاثی. (رك : جاثی = هرقل)

**ردهٔ یمانی** ـ (= نسق یمانی) ستارگان برنیمهٔ پیشین ازمار ومارافسای (= حیةالحواء)

**ردیف سرطان** ـ برج اسد (برهان) انوری گوید :

گر بار کشد داعی حزمش نبود راه
جز داخل او نیز ردیف سرطان را

انوری / ۳

**رشا** ـ Al Richa (فر) ، (ریسمان دول ، رشته) آنرا بطن الحوت وشکم ماهی وبه فارسی کهن «گهت» نیز گفته‌اند منزل بیست وهشتم ماه است و آخرین منزل اوست طبق نجوم عربی واحکامی . علامت آن ستاره‌ایست روشن و سرخ ازقدر سوم برأی بطلمیوس واز اصغر قدر دوم برای عبدالرحمن‌صوفی و آنرا جنب‌المسلسله هم گفته‌اند وچون ستارگان حلقه‌ای، وبه شکل‌رسنی‌درآمده‌اند آنرارشاء گویند چو رشا به معنی رسن‌دلواست. نام بطن‌الحوت‌برای‌رشا وجنب المسلسله بدان سبب است که ستارگان آن ازترکیب برخی ازکواکب برج حوت و امرأة المسلسله ، شکل رشا را به وجود می‌آورند . (شرح بیست باب . منازل قمر) .

ابوریحان گوید : «ونام بیست وهشتم (ماه) بطن‌الحوت،کوکبی است روشن برسر آنزن بازنجیر (امرأة المسلسله) ونزدیك وی ستارگان خردند وبرخم کشیده وتازیان ماهی (حوت) را ازآن ساختند واین ستاره به شکم ماهی همی‌افتد و ز فراخی این شکم، بطین را «شکمك» نام‌کردند . زیراك‌آن ستارگان‌راکه‌ماهی ازآن آید برسن تشبیه کنند تادول بی‌رسن نباشد». (التفهیم / ۱۱۳)

درجدول منازل قمر ازکتاب بندهشن (ترجمه یوستی) نام فارسی بطن الحوت گهت ونام سغدی آن درآثارالباقیه «دیوند» وخوارزمی «ژواز» ذکر شده است . (گاهشماری / ۲۰۶)

صاحب عقول عشره گوید : «رشا به هندی زیوتیاو آن‌کوکبی است برشکل ماهی حلقه زده ، دم آن به جانب یمن است وسرش به طرف شام» (عقول

عشره ص ۱۸).

نظامی گنجوی به دنبال وصف دیگر منازل قمر به مناسبت وصف شب و ستارگان ، از رشا در «خاتون رشا» یعنی امرأة المسلسله با بطن الحوت که نام دیگر رشا است نام برده گوید :

خـاتـون رشا ز ناقـه داری      با بطن الحوت است درعماری

لیلی ومجنون / ۱۷۶

کمال الدین اسماعیل در وصف خورشید ومسیر آن درمنطقة البروج گوید:

گاهی اندر دلو چون یوسف بود اورا مقـام

گه ز بطن الحوت چون یونس بود اورا ایاب

دیوان / ۵۵

**رشتهٔ کتان** ـ (= خیط الکتان) رشته‌ای ازستارگان صغار که پـدم دو ماهی ازصورت برج حوت بسته شده است.

**رشن روز** ـ روز هجدهم از روزهای پارسی . (رك : روزهای پارسی ش ۱۸) .

**رصد** ـ عمل مطالعه ومشاهده اجرام سماوی وپدیده‌های آسمانی ازنظر تعیین حرکات ومواضع وخواص مختلف آنها . (فرهنگ اصطلاحـات علمی) و (رك : ارصاد) نتیجهٔ رصد زیج است وتقویم از زیـج استخراج میشود . (رك : تقویم)

از رصدهـا سیزده سال دگـر      خسف بادی درجهان دانسته‌اند

خاقانی / ۴۹۲

ای حکیمان رصدبین خـط احکام شما

همه یاوه است وشما یاوه درآئید همه

خاقانی / ۴۲۰

**رصدبند** ـ راصد ، منجـم ، ستاره شناس ، ستـاره شمر ، اختر بیـن . (رك : منجم)

**رصدبین** ـ راصد ، منجم . (رك : رصد ، منجم)

**رصدخانه** ـ جایگاه ارصاد، مؤسسه‌ایکه به منظورمشاهدهٔ منظم پدیده‌های کیهانی بوجود می‌آید .

**رصدخانهٔ اصفهان** ـ علاءالدوله کاکویه ، از دیالمه اصفهان ، ابوعلی سینا را مأمور کرد که بهمراهی شاگرد خود ابوعبیدهٔ جوزجانی ، رصدخانه‌ای دراصفهان ترتیب دهد ، ابوعلی آن رصدخانه پدید آوردو برای آن آلاتی ساخت که تا آنوقت سابقه نداشت (تاریخ ادبیات دکتر ذبیح‌الله صفا ص ۲۸۳ وتاریخ علوم عقلی دکتر ذبیح‌الله صفا ص ۲۱۰)

**رصدخانهٔ بغداد** ـ درسال ۳۷۷ هجری قمری بفرمان شرف‌الدوله پسر عضدالدوله دیلمی دربغداد بنا شد وبوسهل کوهی طبرستانی (ابوسهل ویجن بن رستم الکوهی) منجم مشهور آن زمان،کواکب سبعه را درآنجا رصدنمود وآلات رصدخانه را منجم دیگری بنام ابوحمید صاغانی ساخت . (میراث ایران / ۴۵۴)

**رصدخانهٔ ری** ـ در زمان فخرالدوله دیلمی ، در ری بسال یکهزار میلادی ، دویست سال قبل‌از رصدخانهٔ مراغه ایجاد شده است . ازمنجمانی‌که در کار ایجاد این رصدخانه نقش مؤثری داشته‌اند ، ابومحمود خجندی (ابومحمود حامدبن الخضر خجندی) بوده است . (تاریخ نجوم اسلامی / ۳۰۵)

**رصدخانهٔ مراغه** ـ درسال ۶۵۷ به امر هلاکوخان وبوسیله خواجه نصیرالدین طوسی و دستیاران وی درمراغه درتپه‌ای مشرف برشهر وطرف مغرب آن بنا شده است . محل فعلی رصدخانه بوسیله دانشگاه آذرابادگان کشف شده وبازسازی آن بعهده دانشگاه مذکور محول گردیده است . (رك : زیج ایلخانی)

**رصدخانهٔ سمرقند** ـ (رك : زیج الغ‌بیك)

**رعد** ـ (= تندر) ازآثار علوی است .

رعد سپید مهرهٔ شاه فلك غلام بر بوقبیس لرزه ز آوا برافکند

خاقانی / ۱۴۳

**رفتن راست‌کرده** ـ حرکت تقویمی ستارگان ، مقابل حرکت وسطی (مقدمهٔ التفهیم / قنه)

**رفتن میانه** ـ حرکت وسطی مقابل حرکت تقویمی . (رك: بهتکی ، و رفتن میانکی)

**رفتن میانکی** ـ (= رفتن میانه)

**رفتن ستاره بروز** ـ حرکت خاصه است‌که‌بهت‌گویند. (رك : بهت)

**رف هفتم** ـ کنایه ازفلك زحل ، فلك هفتم است :

**رقاس** ـ یارقاش ، رقاص (؟)ازستارگان صورت سفینه‌است بگفته صوفی درصورالکواکب ص ۳۰۲ . (رك : سهیل ، سهیل رقاس)

**رقد** ـ نام دیگر ربع ، ستارهٔ بسیار کوچکی درمیانهٔ عوائـذ درصورت تنین . (رك : تنین ـ عوائذ) و (رك : ربع)

**رقص محور** ـ حرکت دو نقطهٔ اعتدالین . علت آنرا حرکت محور معدل‌النهار دانسته‌اند بدور محور دایرةالبروج ، وچون صفحهٔ معدل‌النهار همواره باید عمود برمحور خود باشد ، ناچار دایرهٔ معدل‌النهار به متابعت حرکت یارقص محور خود حرکتی میکندکه نتیجه‌اش همان حرکت دو نقطهٔ اعتـدالین است . (هیئت برای سال پنجم ریاضی / ۶۳)

**رقیب** ـ Planètec Paire (فر) صفت‌سیاره است درحالت اقبال‌واوج وطلوع درمقابل سیاره دیگر درحالت‌سقوط وادبار وغروب (رك: انواء) . درمورد ثوابت ، بویژه منازل ماه ، رقیب نسبت به منزل ساقط ، یعنی غروب کننده منزل پانزدهم است و نیز همراهی در طلوع میان دو ستاره، یکی را رقیب دیگری قرار می‌دهد .

**رقیبان هفت بام** ـ (ك) Les,Sept Planetes :تیر، زهره،مریخ،زمین، مشتری ، زحل . (فرهنگ جدید فارسی وفرانسه)

**رقیب ثریا** ـ ستارهٔ «عیوق» و «جدیین» درصورت ممسك الاعنه رانیز رقیب ثریا خوانند بواسطه آنکه دربیشتر اوقات همراه ثریا طلوع می کند .

درقول فراء نحوی :

أحقاً عباد الله ان لست لاقیا     بثینه او یلقی الثریـا رقیبه

(لسان العرب ج ۱ ص ۴۰۹)

**رکبه** ـ (ماده شتر رام) رکبة الرامی ، ستاره‌ایست بر زانوی پای چپ صورة قوس وبالای عرقوب (رك : عرقوب) واز قدر چهارم است . (ترجمهٔ صور الکواکب / ۳)

**رکوب کوسج** ـ کوسه برنشستن ، روز اول آذر ماه . ( رك . کوسه برنشستن)

**رمح** ـ کوکبی‌که برساق چپ صورت عواست . (رك : عوا)

**رمز سیارات** ـ یارموز سیارات ، ارقام‌کواکب سبعه، یاترکیبی ازاین

ارقام است درتقاویم ، چنانکه (یه) رمز مشتری وعطارد است (دل) رمز عطارد و زحل است و (شل) رمز شمس‌وزحل و (هخ) رمز زهره ومریخ و (لر) رمز زحل وقمر و (یخ) رمز مشتری ومریخ می‌باشد . این رموز ازترکیب‌حرف‌آخرهرسیاره بوجود آمده است . (رك : ارقام‌کواکب واثرکواکب)

**رنگین‌کمان** ـ قوس قزح (رك : آثار علوی)

پیر رنگین کمان ،کمان گزین — ازادب هشته پیش او بـزمین

امیری فیروزکوهی / ۷۷۹

**رواق** ـ (ك) رواق چرخ[1] رواق زبرجد[2] رواق فیـروزه[3] رواق مدور[4] وصف یاوصف بکنایه ازآسمان است .

۱ـ رواق چرخ همه پر صدای روحانیست
در آن صدا همه صیت وزیرعرش‌جناب

خاقانی / ۵۰

۲ـ بدین رواق زبر جد نوشته‌اند بزر
که جزنکویی‌اهل‌کرم‌نخواهدماند

حافظ / غزل ۱۷۹

۳ـ (آنندراج)

۴ـ انجم‌کلام مرتضوی را ز راه یمن
برگرد این رواق مدور نوشته‌اند

خواجو / ۵۸۴

**روباه زرد** ـ (ك) آفتاب است : همراه باسمور سیه،کنایه‌ازشب، دربن بیت نظامی :

چو شنگرف‌سودند برلاجورد — سمـور سیه زاد روبـاه زرد

(مجمع‌الفرس)

(وکنایه از روز هم میتواند باشد)

**روجینه** ـ ستارهٔ وسط منطقة الجوزادرصورت‌جباربرحسب زیج کوشیار (گاهشماری / ۳۳۹)

**رودگر فلك** ـ (ك) ستارهٔ زهره (فرنودسار)

**روز** ـ درمقابل شب ، مدت زمان طلوع آفتاب تاغروب‌آن درافق‌حسی.

**روز آهنگ** ـ (= شباهنگ)، شعرای یمانی، بیشتر یا تیشتر پهلوی.
**روز افزای** ـ ماه چهارم ازسال یزدگردی. (فرنودسار)
**روزافکن** ـ (ك) آفتاب (فرنودسار)
**روز باد** ـ (= باد روز، باد بره)
**روز تحویل** ـ روزیکه درآن آفتاب دربرج حمل داخل میشود. (فرنودسار) روز تحویل سال، نوروز
**روز سلخ** ـ روزیکه درشام آن هلال دیده میشود. (رك: سلخ)
**روز خورشیدی** ـ Jour Solitair (فر)، مدت زمان دوعبورمتوالی خورشید ازنصف‌النهار زمین و روز متوسط خورشیدی میانگین این فاصله زمانی است. (رك: یوم الشمسی)
**روز فراخ** ـ صبح صادق، نزدیك طلوع آفتاب. (فرنودسار)
**روز قمری** ـ (= یوم القمری) نزد هندیان یك جزء از ۳۶۰ جزء سال قمری است.
**روزگار ترویه** ـ (= یوم الترویه)
**روزگرد** ـ (ك) خورشید (انجمن‌آرا، برهان، آنندراج، فرنودسار)
**روز مه یاروز ماه** ـ بمعنی تقویم یا تاریخ است و آنرا سال مه نیز گفته‌اند. گویند در زمان عمر، اعراب خواستند حسابی برای معاملات سنواتی عمال خود در ولایات قرار دهند که در حساب ایام اشتباه نشود، هرمزان پارسی گفت در پارس حساب روز را از هرهفته و هرماه نگاه میدارند وآنرا «روز مه» خوانند و «ماه روز». اعراب «ماه روز» را معرب کردند و «مسوروخ» گفتند و مصدر آن «مورخه» و «توریخ» شد. (انجمن آرا)
مسعود سعدنیز «روز مه» درمعنی تاریخ و زمان‌آورده است:

بشد فرامشت آن روز مه که در غزنین
ز چوب کرده رکاب وز لیف کرده عنان

**روز مهر** ـ روز یکشنبه (فرنودسار)
**روز نجومی** ـ (= یوم النجومی) یکدور حرکت وضعی زمین بگرد خورشیدکه‌یك شبانروز است.
**روزهای سیارات** ـ در مقالهٔ ارباب ایام، نسبت هر یك از روزهای

هفته را بیکی ازسیارات ، از دید اهل احکام آوردیم . بنظر می‌رسد که میان این نسبتهای احکامی وعقاید صائبین ، رابطه‌ای هست . این فرقه که ایشان را حنفا ، و و وثنیه ، وحرانیان ویزیدیه نیز میگفتند (رك : صابئین) عقیده داشتند که هر پیامبری یکی ازکواکب را می‌پرستیده ، چنانکه موسی زحل را ، بدین جهت شنبه نزد یهودیان گرامیست وعیسی آفتاب را . بدین جهت یکشنبه روز نصار است ومحمد زهره را ، لاجرم جمعه روز مسلمانان مقرر داشت . مسعود سعدسلمان ، درانتساب روزهای هفته ،که میان مردم زمان او نیز شیوع داشته ومااز هردوبیت او درباره یك روز، یك بیت می‌آوریم گفته است :

شنبه زحل والی شنبه است ای نگـار
مرا اینچنین روز بـی‌مـی مـدار
یکشنبه یکشنبه است و دارد نسبت بآفتاب
بر روی آفتاب بمـن ده می پـرآب
دوشنبه دوشنبه است که دارد مزاج ماه ای ماه
چو ماه مجلس بفروز وجام باده بخواه
سه‌شنبه سه‌شنبه بـه مـریخ دارد نسب
چرا باده ندهی مـرا ای عجب
چهارشنبه چهارشنبه بتا نوبت عطـارد راست
نشاط بایدکرد ونبید باید خـواست
پنج‌شنبه باشد ابروی وموی وخوی تو خوب
پنجشنبـه بـه مشتـری منسوب
جمعه آدینه مزاج زهـره دارد چون‌آمد، لهو وشادی‌آرد

مسعودسعد / دیوان ۶۶۸

نظامی هم درانتساب ایام هفته بسیارات بکنایه گفته است :

روز یکشنبه آن چراغ جهان زیر مه شد چو آفتاب نهان
چونکه روز دوشنبه آمد شاه چتر سرسبز بـرکشید بمـاه
از دگر روز هفته آن به بود ناف هفته مگر سه‌شنبه بـود
روز بهرام و رنگ بهرامـی شاه با هردوکـرده همنامـی
چهارشنبه که از شکوفۀ مهـر گشت پیروزه‌گون سوارسپهر

روز پنج‌شنبه است روزی‌خوب وز سعادت بمشتری منسوب
روز آدینه کاین مقرنس بیسد خانه را کرد آفتاب سفید
زهره بر برج پنجم اقلیمش پنج نوبت زنان بتسلیمش
هفت‌پیکر / ۲۹۲

اثر انتساب روزهای هفته بهریك ازسیارات ، حتی درنامهای ایام هفته اروپائی هنوز باقی است . چنانکه درنامهای فرانسوی این ایام از دوشنبه تا جمعه این اثر مشهودتر بنظر میرسد :

دوشنبه : لوندی = Lundi منسوب به ماه = Lune
سه‌شنبه : ماردی = Mardi منسوب به مریخ = Mars
چهارشنبه : مرکردی = Mercrodi منسوب به‌عطارد(مرکور)Mercur
پنجشنبه : ژدی = Jeudi منسوب به مشتری = Jupiter
جمعه : واندردی = Vendredi منسوب به زهره = Venus

در دو لفظ «سامدی» ، Samedi بمعنی شنبه و dimanche «دیمانش» یعنی یك‌شنبه نیزکه به زحل وآفتاب منسوبند باید نامهائی از زحل Soturne وکلمهٔ اروپائی بمعنی آفتاب مضمر باشد ؟

**روزگارهای پارسیان** ـ عبارتند از : برنشستن‌کوسه ، بهمنجه، سده، برسده (= نوسده) نبشتن رقعه‌های گزدم، مردگیران (یامـزدگیران)، گاهنبارها (گهنبار) ، سرمای پیرزن(بردالعجوز) مشك تازه، واعیاد. (رك : عیدهای‌پارسیان)

**روزهای پارسیان** ـ درهرماه:اورمزد روز[۱] بهمن‌روز[۲] اردیبهشت روز[۳] شهریورروز[۴] سپندارمذ[۵] خردادروز[۶] مرداد روز[۷] دیبادروز[۸] آذرروز[۹] آبان‌روز[۱۰] خور روز[۱۱] ماهروز[۱۲] تیر روز[۱۳] گوشروز[۱۴] دیمهرروز[۱۵] مهر روز[۱۶] سروش روز[۱۷] رشن روز[۱۸] فروردین روز[۱۹] بهرام روز[۲۰] رام روز[۲۱] باد روز[۲۲] دیبدین روز[۲۳] دین روز[۲۴] ارد روز[۲۵] اشتاد روز[۲۶] آسمان روز[۲۷] رامیاد روز[۲۸] ماراسپند روز[۲۹] انیران روز[۳۰] به ترتیبی که مسعود سعد سلمان ازآنها نام برده است :

۱ـ امروز اورمزد است ای یار میگسار
برخیز وتازگی‌کن وآن‌جام باده آر
۲ـ بهمن روزای‌صنم‌دلستان
بنشین باعاشق دربوستان

۳— اردیبهشت روز است ای ماه دلستان
امروز چون بهشت برینست بوستان
۴— ای تنت را ز نیکویی زیور
شهره روزیست روز شهریور
۵— سپندارمذ روز خیز ای نگار
سپند آر ما را و جام می آر
۶— خرداد روز داد نباشد که بامداد
از لهو وخرمی بستانی ز باده داد
۷— روز مرداد مژده داد بدان
که جهان شدبطبع بازجوان
۸— روز دی است خیز وبیار ای نگار می
ای ترك می بیار که ترکسی گرفت دی
۹— ای خرامنده سرو تابان ماه
روز آذر می‌چو آذرخواه...
۱۰— آبان روز است روز آبان
خرم گردان بآب رز جان
۱۱— روز خورست ای بدو رخ همچو خور
تافت خور از چرخ فلك باده خور
۱۲— ماهروز ای بروی خوب چو ماه
بادهٔ لعل مشکبوی بخواه
۱۳— ای نگار تیر بالا روز تیر
خیزوجام باده ده بر لحن‌زیر
۱۴— «گوش روز» ای نگار مشکین خال
گوش بربط بگیر و نیك بمال ...
۱۵— دی بمهر است مهربانی کن
کز همه چیز مهربانی به ...
۱۶— روز مهر وماه مهر جشن فرخ مهرگان
مهر بفزا ای نگار ماه چهر مهربان ...

۱۷– روز سروش است که گوید سروش
باده خور ونغمهٔ مطرب بنوش ...
۱۸– روز رشن است ای نگار دلربای
شاد بنشین و بجام می گسرای ...
۱۹– فروردین است و روز فروردین
شادی تو طرب کند تلقین
۲۰– ای روی تو بخوبی افزون زمهر وماه
« بهرام روز» بادهٔ بهرام‌رنگ‌خواه ...
۲۱– «رام روز» است بخت و دولت رام
ای دلارام خیز و در ده جام
۲۲– چون «باد روز» روز نشاط آمد ای نگار
شادی فزای هین و بده باده و بیار ...
۲۳– « دیبدین» است و دین مرد خرد
آن شناسم که لعل باده خورد
۲۴– «دین‌روز»است‌ای روی تو آفت‌دین
می خور و شادی‌کن وخرم‌نشین...
۲۵– «ارد روز» است فرخ ومیمون
با همه لهو و خرمی مقرون ...
۲۶– «اشتاد روز» و تازه ز گل بوستان
ای‌دوست‌می ستان ز کف‌دوستان...
۲۷– «آسمان روز » ای چو ماه آسمان
باده نوش و دار دلرا شادمان ...
۲۸– چون روز «رامیاد» نیاری ز می تو یاد
زیرا که خوشتر آید می روز رامیاد
۲۹– ای دلارام روز «مار اسپند»
دست بی‌جام لعل‌می مپسند...
۳۰– «انیران» ز پیران شنیدم چنان
که‌می‌خوردباید‌برطل‌گران..

**روزهای ترسایان** ـ (رك : ایام ترسایان)

**روزهای عالم** ـ (= ایام العالم) منجمان اسلامی مجموع هزاران هزار دوران کامل خورشید وماه وسیارات پنجگانه (خمسهٔ متحیره) را به حساب هندیان «کلپ» ومجموع سالهای‌سند هند که‌جزئی‌از آن به‌هندی«مهایگ»نامیده‌میشود، ایام العالم گفته‌اند. (تاریخ نجوم اسلامی / ۱۹۱ــ۱۹۳)

**روزهای مسلمانان** ـ (رك : ایام مسلمانان)

**روزهای مغان در خوارزم** ـ اجغار، اریجاسوان، جیروز، فغیریه، ناوسارزی، نیمخب. (التفهیم / ۲۶۹)

**روزهای مغان سغد** ـ عبارتند از : رام آغام، ماخیره نخستین، ماخیره دوم، بیگنج آغام، عمس خواره، بامی‌خواره : کرم خواره، کشمین، نیم سرده، من عید خواره : تسبس آغام، بازام‌کام. (التفهیم / ۲۶۶ ــ ۲۶۸ و مقدمه / قنح)

**روزهای نحس** ـ درباورهای احکامی‌عبارتنداز: سوم و پنجم‌وسیزدهم‌و شانزدهم و بیست ویکم وبیست وچهارم وبیست وپنجم (هفت روز) در هرماه قمری (رك : ایام منحوسه)

**روزهای هفته** ـ (رك : روزهای سیارات)

**روزن** ـ (پ) درجه است. واژه‌نامهٔ (بندهشن ۶ــ۲۵ و۸ــ۵۵)

**روشن** ـ مترادف «نیر» عربی، مطلق ستاره، جمع روشنان. (رك : روشنان)

**روشنان** ـ جمع روشن، ستارگان، غالباً به ثوابت اطلاق میشود. (بندهشن ۹ــ۴)

ابوریحان گوید : «وجملهٔ ستارگان خرس‌کوچك (دب اصغر) را بنات ـ النعش خوانند زیرا نهادشان مانند آن هفت روشن است‌که‌ایشان را به‌لغت‌پارسی هفت اورنگ خوانند...» (التفهیم / ۲۰۰) و گاه روشنان به سیارات هم اطلاق میشده است. (رك : روشنان سرگردان = خمسهٔ متحیره)

درشعر فارسی، روشنان[۱] روشنان آسمان[۲] روشنان ثابته[۳] روشنان سپهر[۴] روشنان فلك[۵] روشنان کارگاه لاجورد[۶] درمعنی ستارگان آمده است :

۱ـ سیب را گر ز قطع نیم کنند
ناخنه روشنان دو نیم کنند
نظامی / هفت‌پیکر ۸

۲ـ دلق تا کوتاه‌تر کردند تاریکان خاك
روشنان آسمان‌درنزهت آرایی‌شدند .
خاقانی / ۱۴۲

۳ـ این سعادت درنطاق روشنان ثابته
بوده بی‌عین مبارك طالعت‌عین‌شفا
اثیرالدین اخسیکتی / ۱۴

۴ـ علم بر کش روشنان سپهر
عدم درکش دیو تاریك چهر
نظامی / شرفنامه / ۳۸۳

۵ـ روشنان فلك برای شرف
کحل اغبرازآن غبارکنند
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۴۴

۶ـ خاکبوسان سرکوی تواند
روشنان کارگاه لاجورد
سنائی / ۱۱۳

**روشنك** ـ ستاره کوچك ، ستاره ثابت‌کوچك . نام دختر دارای سوم و زن اسکندر مقدونی «روخسنه» بوده که‌گویندهمان «روشنك» است‌که دارا سپارش اورا بهنگام مرگ به اسکندر می‌کند :

همان روشنك راکه دخت من است
بدان نازکی دست پخت من است
نظامی / شرفنامه / ۲۱۹

گذاردن نام ستارگان بر روی دختران بسیار معمول بوده است مانند قمر، خورشید،ناهید،زهره ، پروین،ثریا،ستاره ، استر(استرزن خشارباه‌که قبراوبامردخای درهمدان‌است . همان‌ستاره‌است،ستاره خانم) ونظایر آن .

**روشنان سرگردان** ـ (= خمسهٔ متحیره)

**روضه** ـ ستارگان مابین «نسق شامی» و «نسق یمانی» درصورت «حوا»

**رومی** ـ (ك) رومی خندان[۱] رومی زن رعنا [۲] رومی مشعله دار[۳] کنایه یا وصف بکنایه ازخورشید است .

۱ و ۲ــ (آنندراج وفرنودسار)

۳ــ اگرچه قیصر فلك جهانگیر است

برآستانهٔ او رومی‌است مشعله‌دار

خواجو / ۵۸۹

**رومیان** ـ (ك) کنایه از اختران است :

رومیان بین کز مشبك قلعهٔ بام آسمان

نیزه بالا ، ازبرون‌خونین‌سنان افشانده‌اند

خاقانی / ۱۱۵

**رونده** ـ سیاره ، مقابل ثابت وساکن وایستاده است .

**روندگان**ـ جمع رونده، مقابل‌ثوابت وسواکن‌است.جنبان‌مقابل‌اجنبان.

**روندگان عالم** ـ (ك) سیارات : زحل ، مشتری ، مریخ ، شمس ، زهره ، عطارد ، ماه . (فرنودسار)

**رؤیت‌هلال** ـ درباورهای‌نجوم‌احکامی آمده که‌بهنگام‌رؤیت هلال‌درابتدای هرماه باید به چیزی نگریست تا آن ماه مبارك وخوش باشد . ابونصرفراهی‌ترتیب دیدار ماه همراه بارؤیت اشیا مناسب را بنظم آورده :

محرم زر است و صفر آینه ‏ ‏ ‏ ربیع نخست آب و دیگر غنم

جمادی نخستین بسیم سفید ‏ ‏ ‏ جمادی دگر برکسی محترم

رجب مصحف وماه شعبان‌بگل ‏ ‏ ‏ مه روزه تیغ جهاندار جم

بشوال سبزه ، بذیقعده طفل ‏ ‏ ‏ بذیحجه دیدار زیبا صنم

**روئین‌دژ** ـ (ك) آسمان

زیر این روئین‌دژ زنگار خورد ‏ ‏ ‏ برسحرگه هفتخوان خواهم گزید

خاقانی / ۱۷۱

**رهروان** ـ (ك) رهروان گردون : ستارگان سیار ، سبعهٔ سیاره (رك : راهروان گردون)

درطالع کعبه‌گاه تاثیر ‏ ‏ ‏ دیدند منجمان تقدیر

کز جنبش رهروان گردون     در بیت حیات ربع مسکون ...
خاقانی / تحفةالعراقین

(رك : ربع مسکون)

**ریال** ـ الریال ، مجموعهٔ کواکبی است درصورت (نهر) که صوفی آنها رادرافق شیراز شبیه به زورق دیده است واز اقدار چهارم و پنجم وششم‌میباشندو میگوید بطلمیوس چیزی دربارهٔ آنها نگفته است . (صورالکواکب / ۲۷۸)

**ریزندهٔ آب** ـ (= دالی ، دلو ، ساکب الماء ، برج دلو) . (مقدمهٔ التفهیم / قمد)

**ریزه‌های سیمین** ـ (ك) ستارگان (برهان)

**ریم** ـ (د) نام دساتیری برج حوت است . (رك : کمار)

# ز

(ز = ۷)

«ز» درجدول تقویم کواکب علامت برج عقرب است(رك: ارقام بروج) وعلامت روز شنبه (رك: ارقام هفته) ودر دسته‌بندی‌ستارگان برحسب مقدار روشنایی آنها «قدر» برابر است باحرف (S) (ازتا) یونانی .

**زادوش** ـ و «زادوس» تیر ، عطارد (فرنودسار)

**زادهٔ شش روزه** ـ (ك) آسمان و زمین و همهٔ مخلوقات عالم . (فرنودسار)

**زادهٔ مریخ** ـ (ك) Antares (یو) ، کنایه از قلب العقرب است که به یونانی «آنتارس» یعنی دل مریخ گفته‌اند ، در صورت عقرب . (رك : دل مریخ و دل کژدم و قلب وقلب‌العقرب)

کرده‌اند از زادهٔ مریخ ، عقرب ، خانه‌ای

باز مریخ و زحل خود درمیان افشانده‌اند

خاقانی / ۱۱۵

زاده مریخ به معنی آهن نیز آمده ، چون آهن منسوب به مریخ است .

مریخ زاید آهن‌بدخـو را وز آفتاب گفت‌که زاید زر

ناصرخسرو / ۱۴۶

(خانه : منزل ، منزل ماه ، چون «قلب» منزل هجدهم ماه است)

**زال سپید ابرو مام سیه پستان** ـ (ك) روز وشب است :

ازخون دل طفلان ، سرخاب رخ آمیزد

این زال سپید ابرو وین مام سیه پستان

خاقانی / ۳۶۴

**زانیات** - (ك) جمع زانیه ، زن بدکاره ، کنایه ازستارگانند ، در شعر خاقانی :

بسی زانیاتند دیر فلك را ‌‌‌‌ ازین دیر دارالزنا می‌گریزم

دیوان / ۲۸۱

زانیاتند که در دار قمامه جمعند

من‌ازآن‌جمع‌چه نقصان‌بخراسان یابم

دیوان / ۳۰۱

(رك : دار قمامه)

**زاوش** - زاووش ، زاوش ، ستاره مشتری است‌درفارسی وباحتمال‌بسیار با «زئوس» یونانی یکی است . (رك : مشتری)

**زاویة العوا** - ستارهٔ پنجم صورت عواست که بطرف شمال میل دارد وازین میل زاویه‌ای بدین نام پیدا شده است . (رك : عوا)

**زاویهٔ تعدیل** - (= حصهٔ میانهٔ شمس)

**زاویه داران** - (ك) ثوابت ، زاویه داران هشتم، ستارگان فلك ثوابت، منطقةالبروج . زاویه داشتن کنایه ازساکن وثابت ودر یك حال وقرار و گوشه‌گیر بودن است .

زاویه داران هشتم را نبودی راحتی

رای عالی‌قدرت‌ار درمیزبانی آمدی

سید حسن غزنوی / ۲۱

**زاهد قبهٔ ششم** - (ك)ستارهٔ مشتری‌است، درسخن‌عوفی: «دخترکاشغری که ازمغنیات خاصه بود ودر تحریك انامل وتمزیج آهنگ زهره زهرا را درمقام خجالت نشانیدی وچون زلف چنگ را به چنگ آوردی ، زاهد قبهٔ ششم را از عشق روی او بروی گژدی» . (لباب‌الالباب / ۴۹)

**زاهدکوه** - (ك) آفتاب (مجمع‌الفرس)

**زایچه** - Horoscope (فر) ، لوحهٔ دایره مانندی است‌که دوایر مشترك المرکز درآن ترسیم می‌کنند ومورد استفاده منجمان احکامی و گاه رمالان است . درآن دوایر مسائل گوناگون مربوط به‌کرات آسمانی نقش می‌شود وبه‌وسیلهٔ‌آنها به‌گمان خود ازآینده خبر می‌دهند .

اصل کلمهٔ زایچه‌رااز(زیك) هندی می‌دانند وتصغیر فارسی درآن راه‌یافته است وتبدیل به زایچه شده . برخی گویند از زایش فارسی است بدان علت‌که استعمال آن اکثر درموالید است .

زایچه طالعت مطـالعه کـردم  سلطنت ازموضع السهام برآمد

خاقانی / ۱۸۰

وی نقش زیاد طالع من  در زایچه فنات جـویم

خاقانی / ۳۰۹

خوارزمی درتعریف زایچه گوید : «صورتی مربع یامدور است که برای تعیین مواضع ستارگان درفلك می‌سازند تا درهنگام اظهار نظر درمولد یا غیرآن درآن بنگرند . این‌کلمه از زایش فارسی مشتق شده که به معنی مولد است، سپس معرب شده به‌جای مولد وغیر آن استعمال شده است» :

«الزایچه، هی صورة مربعة ، او مدورة ، تعمل لمواضع‌الکواکب ، فی فلك لینظر فیها عند الحکم المولد او غیره واشتقاقه بالفارسیةمن زایش‌ای‌المولد ثم عربت الکلمة و استعملت فی مولد وغیره» . (مفاتیح العلوم / ۱۲۷ و ترجمه/ ۲۰۹) و(رك : زاییك)

**زاید** ـ (رك : زیادت ونقصان)

**زاید فی التعدیل** ـ (رك : زیادت ونقصان)

**زاید فی الحساب** ـ (رك : زیادت ونقصان)

**زاید فی‌العدد** ـ (رك : زیادت ونقصان)

**زاید فی‌المسیر** ـ (رك : زیادت ونقصان)

**زاید فی النور والعظم** ـ (رك : زیادت ونقصان)

**زایش** ـ (= زایچه) مولد (رك : زایچه)

**زاییك** ـ (پ) زایچه و دفتر محاسبه ثوابت وسیارات درنجوم پهلوی است ـ واژه‌نامهٔ (بندهشن ۹ـ۲۸) ظاهراً باکلمه زیك و زیج‌یکی‌ومشتق‌ازآنست. (رك : زیك ، زیج ، زایچه)

**زبانا** ـ Zubanel (فر) ، زبانیان ، زبانی العقـرب و زبانیـا العقرب ، تثنیهٔ زبان ، و به فارسی سروی ، و دو شاخ‌کژدم و دو دست عقرب (یدی‌العقرب) هم گفته‌اند . زبانا منزل شانزدهم ماه و علامت آن دو ستاره از قـدر سوم است

بردو کفه میزان، بدین جهت یکی‌را «کفة الجنوبیه» و دیگری را«کفة‌الشمالیه» نام داده‌اند . عرب گوید این دوکوکب برزبانای عقرب یعنی بردو شاخ او واقعند (شرح بیست باب‌منازل‌قمر)

ابوریحان گفته است :

«زبانا، ای دو سروی‌کژدم و دوستاره‌اند از دوکفه ترازو و برپهنا نهاده یك از دیگری دوری چند نیزه دارند» «التفهیم / ۱۱۱) فارسی‌کهن زبانسا همان سروی است به معنی شاخ . یدی العقرب و زبان‌العقرب نامهای‌دیگر عربی آن‌است «دو دست عقرب» درمعنی یدی‌العقرب و زبانی‌العقرب‌درشعر جمال‌الدین اصفهانی دیده می‌شود :

ز شرم‌کردهٔ خود چرخ را زنان بر سر

دو دست عقرب همچون ز باب می‌بینم

دیوان / ۲۶۱

زبانا نام منزلی نیز در راه مکه‌است. خاقانی درقصیده‌ایکه درشرح مناسك حج گفته است با ایهام از زبانای عقرب نیز یاد می‌کند :

چار صفهای فلك در صفه‌هـای نه فلـك

برزبانا جای استسقای باران دیده‌انـد

خاقانی / دیوان ۹۷ و ح ۴

ودر دو بیت زیر به موقع زبانا دربرج عقرب اشاره می‌کند :

۱ـ زان رمح مارسان زدم‌کژدم فلـك

بیرون‌کند گره به زبانا برافکند

دیوان / ۱۴۵

مرداش از دم‌کژدم فلك شوله منزل نوزدهم ماه است (رك : شوله)

۲ـ گریند برتو جانوران تا به حد آنـك

عقـرب ز راه نیش و زبانا گـریسته دیوان / ۴۵

نظامی نیز به موقع زبانا بابرج میزان اشاره‌کرده است :

میزان چو زبان مرد دانا بگشاده زبانه بـا زبانـا

لیلی ومجنون / ۱۷۵

**زبانی العقرب** ـ (رك : زبانا وشوله)

**زبانهٔ خورشید** ـ انفجارهای کوتاه و پردما که بشکل نواحی‌درخشانی در رنگین‌کره خورشید ظاهر می‌شود . همزمان با این انفجارها جریانهای ذره‌ای وتابش پر شدتی از امواج الکترو مغناطیسی رادیویی ایجاد مـی‌شود ودر میدان مغناطیس زمین وانتشارات رادیوئی اختلالاتی روی می‌دهد. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**زبرقان**[1] ـ ماه است«الزبرقان بالکسر: القمر(قاموس) القمر والزبرقان: ماه (السامی فی الاسامی / ۴۴۲) جمع آن زباریق ودر امثله عربی آمده است: هو انقص من الزبرقان (یعنی او ناقص‌تر ازماه است) زباریق الاسنه(یعنی‌درخشش سنانها) (اقرب الموارد) درشعر عرب از آنجمله در اشعار شریف رضـی زبرقـان آمده است .

۱ــ و لازم ثوبك صبغ العلـی
کما لزمت صبغة الزبـرقان
(دیوان ص ۴۹۰ چاپ ۳۰۶ مصر)

۲ــ و لیس علی زهرالکواکب سبة
اذا غـص انوارهـا زبرقانهـا
(دیوان ص ۵۰۳ چاپ ۱۳۰۶ مصر)

۳ــ مواسم تعلط منها الجبـاء
با شهر من مطلع الزبرقان
(دیوان ص ۵۱۴ چاپ ۱۲۰۶ مصر)[2]

صاحب برهان «زبرقان» با یاء آورده و معنی آنرا ، یکی ازماه‌های فلکی گفته است . احتمال فارسی بودن این‌کلمه نیز هست . زبرقان به معنی ماه در شعر شعر خاقانی وسنائی دیده می‌شود :

گویی آندم کز چه مغـرب ره مشرق نـوشت
میغ بر مهر و زحل بـر زبرقـان افشانـده‌اند
خاقانی / ۱۱۹

---

۱ـ ماه ومرد سبکریش ، ولقب مردی . (فرنردساد)

۲ـ این اشعار از دیوان شریف رضی بوسیله دوست وهمکارگرامی آقـای دکتر آبادی دراختیار این‌جانب‌گذارده شد (ا ـم)

ندارد طاقت مدحم ز مهر و یان عالم کس
مگر آن اسب کش سمهاش نعل از زبرقان دارد

سنائی / ۸۲

**زبره** ـ (= زبرة الاسد) خراتان، خراتین هم گفته‌اند، و (میا) و(میان) فارسی کهن آنست . زبره بضم اول وسکون دوم به معنی دوش وکتف وشانه‌است. علامت زبره دو ستاره است ازقدر دوم وسوم برموخر صورت اسد (شیر) وفاصلهٔ آن دو ، بقدر دو ذراع ونیم ، به این صورت ( : ) می‌باشد . آنکه روشن‌تر است ظهرالاسد نامیده می‌شود . زبره بدان جهت گفته‌اند که دو ستاره مذکور میان دوکتف صورت اسدودر پشت او قرار دارد . (شرح بیست باب ـ منازل قمر) .

بیرونی گوید :

«ونام منزل یازدهم (ماه) زبره ونیز خراتین خوانند ، دو ستاره است پیدا یك از دیگری دوری افزون از ارشی دارند و برتن شیرند» ودر مورد نام خراتین برای زبره درآثارالباقیه گوید :

«ویسمیان الخراتین من الخرت وهو الثقب فکان کل واحد منهما ینفذالی جوف الاسد» .

صاحب قاموس نیز درمورد خراتین گوید :

«الخراتان النجمان وهما زبرة الاسد» .

نام فارسی زبره درآثار الباقیه میا ، ومیان (به کسر اول) وبه‌سغدی «وزه» وبه خوارزمی «امخ» وبه هندی لفظی شبیه به «اثرا» آمده است . ( گاهشماری / ۲۰۵ ـ عقول عشره / ۱۵ ، کنزالحسینی / ۲۱۱) (رك : منازل قمر)

**زبرة الاسد** ـ زبره ، خراتین (رك : زبره)

**زحل** ـ Saturn (فر) ، Coronus (یو) ، یا کیوان ، از سیاره‌های منظومه شمسی است ، مدار آن بین مدار مشتری ومدار اورانوس است . فاصلهٔ آن ازخورشید تقریباً دو برابر فاصلهٔ مشتری از خورشید و حدود ۹،۵۴ واحد نجومی (واحد نجومی فاصلهٔ بین زمین وخورشید است . برابر ۱۴۸،۸ میلیون کیلومتر ـ رك : واحد نجومی) .

حجم زحل ۷۳۴ برابرحجم‌زمین‌وجرم آن ۹۵ برابر جرم‌زمین‌است.جرم مخصوص آن یك هشتم جرم مخصوص زمین (۰/۷۲ نسبت به آب) و کمتر از

جرم مخصوص دیگر سیارات . دورهٔ حرکت انتقالی ۲۹/۴۶ سال ، دوره حرکت وضعی آن ۱۰/۲ ساعت است . دارای ده قمر است که بزرگترین آنها تیتان titan باقطری درحدود ۴۸۰۰ کیلومتر. جو زحل مرکب ازآمونیاك ومتان‌است . دراطراف زحل دو حلقهٔ روشن دیده می‌شود که بوسیلهٔ حلقهٔ تیره رنگی موسوم به حلقهٔ تار ازیکدیگر جدا می‌شود . قطر خارجی دستگاه حلقه‌ها در حدود ۲۷۵۰۰۰ کیلومتر است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

دور زحل درمنطقة‌البروج ، ازمغرب به مشرق ۲۹/۵سال و دقیقاً۱۰۷۶۳ روز است ، قوت زحل در دو برج و دلو است که خانهٔ اوست‌وشرف او در ۲۱ درجه میزان وهبوط در ۲۱ درجهٔ حمل‌است حداکثر درجهٔ اوج‌زحل۲۷درجه‌و۵۶ دقیقه عرض شمالی وحضیض‌آن‌در ۳۰ درجه ۴۲ دقیقه عرض‌جنوبی‌است .

قبل‌ازکشف سیاره‌های اورانوس ، نپتون ، پلوتون، زحل‌بلندترین‌سیارات ویا دورترین «اپاختران» بوده و کلمه زحل خود بهمین معنی است . زحل یعنی بسیار دور گریخته ، ازفعل زحل یزحل ، یعنی بگریخت و بگریزد ، مانند «عمر» ازعمر یعمر وعرب گوید : لیس من الموت من زحل ، یعنی ازمرگ گریز نیست. (از رسالهٔ ناصرخسرو در دیوان او چاپ طهران ۱۳۳۵ ص ۶۹-۵)

دراساطیر یونان زحل بنام کورنوس فرزند زمین و آسمان و پدر مشتری ومریخ ونپتون وافرودیت است . سرانجام بدست فرزند ارشدخود زئوس یا مشتری ازسلطنت برجهان‌خلع‌شدوعزلت گزید. دراساطیرروم،زحل‌یا«ساتورن» شوهر «ابس» وپدر «هریکوس» وخدای بذرافشانی وخرمن بود . زمان‌پادشاهی‌ساتورن عصر طلایی بوده است . ابس زوجه او در رم شریك سلطنت وی شد و با «رآ» آشنا گردید ودر زمان آخرین «تاریکن» معبدی برای او در رم ساختندکه بعدها بعنوان گنجینه بکار می‌رفت . آثار این معبد با هشت ستون هنوز برجای است . مجسمهٔ ساتورن درسراسر سال بوسیلهٔ باندهای پشمی پوشیده می‌شده و در موقع جشن آنها را باز می‌کردند تابتوانند اورا ببینند . (دایرة المعارف آمریکانا ج ۲۴ ص ۳۱۳)

با توجه به سابقهٔ اساطیری زحل تصادفی نیست‌که منجمان احکامی اورا «کوکب پیران و دهقانان وارباب قلاع وخاندانهای قدیم وغلامان سیاه و صحرا نشینان ومردم سفله وخسیس و زاهدان بی‌علم وموصوف به‌صفات مکروکینه وحمق

وجهل وبخل و وقار وستیزه وکاهلی» می‌شمردند : (شرح بیست باب ـ منسوبات کواکب)

«زحل را نحس بزرگ واز روزهای هفته شنبه واز بروج جدی و دلـو واز اقالیم ، نخستین اقلیم ازخط استوا تا آخر آن از اوست» . (التفهیم/ ۳۶۷) واز بلاد برهند وسند و زنج وحبشه وقبط ویمن وعرب و از معادن برسرب و خبث وحدید واحجار صلبیه واز حبوب برفلفل وشاه بلوط و زیتون وانار ترش وعدس وکتان وشاهدانه واز درختان برمازو وهلیله و جوز وزیتون وبادام و هردرختی که ثمرهٔ اورا پوست سخت بود و ...» (نفائس‌الفنون ج ۳/ ۲۹۳)

مسعود سعد گوید :

زحل والی شنبه است ای نگار — مرا این چنین روز بی‌می مدار
زحل تیره رای است و تاریك جسم — تو خیز و مـی لعـل روشن بیـار

دیوان / ۶۶۹

درشعر فارسی علاوه براینکه با نام کیوان و زحل فراوان از این اختر و منسوبات او یاد شده است ، اورا بکنایه وباتوجه به مدلولات احکامی وی پاسبان هفتمین طارم ، پیر فلك ، راهب دیر هفتم ، مهندس فلك ، میر صفه هفتم ، نحس اکبر ، معمر وهندوی باریك بین ، هندوی پیر ، هندوی هفتم چرخ وغیره ، فراوان وصف کرده‌اند . وبانام دیگر خود ، کیوان ، در شعر بسیار آمده است :

ای که میر صفه هفتم سبکدل شد ز رشك
کز وقار تو براو چندان گرانی آمده‌است

سید حسن غزنوی / ۲۱

جرم کیوان ، آن معمر هندوی باریك بین
پاسبان تو نشانـدی ، هـرزمان برمنظـری

انوری / ۱۹۴

**زحل وادریس** ـ معروف است که ادریس پیامبر، معروف به‌هرمس از نجوم اطلاع فراوان داشته‌ورفتن او به‌آسمان‌وبودنش درمدت هشت سال درفلك زحل وحکایت‌درس نجوم گفتن او درزمین، از تمثیلات‌مثنوی‌جلال‌الدین مولوی‌بلخی‌است:

بود جنسیت در ادریس از نجوم هشت سال او بازحل بد درقدوم
در مشارق ، در مغارب یار او هم حدیث و محرم اسرار او
بعد غیبت چونکه آورد او قدوم در زمین میگفت او درس نجوم
پیش او استارگان خوش صف‌زده اختران در درس او حاضر شده
آنچنان کـه خلـق آواز نجـوم میشنیدند از خصوص و از عموم
جذب جنسیت کشیده تا زمیـن اختران را پیش او کرده مبین...

مثنوی نیکلسن دفتر ششم ب ۲۹۹۵–۳۰۰۱

درسفر ادریس بآسمان ، ونیز عروج عیسی به آسمان، بازهم مولوی‌بلخی را اشاراتی است . (رك : خورشید وعیسی)

**زحل وبرجیس** ـ (تن) مناسبت ضدیت : نحس‌بودن‌زحل وسعد بودن برجیس (= مشتری) است .

دارد از لطف تو برجیس وز قهر تو زحل
این سعادت مستفاد و آن نحوست مستعار

انوری / ۸۸

**زحل و تیر** ـ (تن) مناسبت‌تباعدطبقاتی: زحل‌کوکب پیران ودهقانان و طبقات پائین جامعه وتیر (عطارد) اختر دبیران وعالمان بوده است .

با قدر تو اوج زحل ازپای فتاده
با کلك تو تیر فلك انگشت‌گزیده

انوری / ۱۷۷

**زحل ومریخ** ـ (تن) مناسبت‌تطابق‌وتلائم: این‌دواختر نحس‌اند، زحل: نحس‌اکبرومریخ‌نحس‌صغر بوده است. چنانکه‌ماه‌باسعدسعداست وبانحس، نحس. چون‌کوکب رسولان وایلچیان باعتقاد نجوم احکامی است. وصفت«نمام» به همین جهت باو داده‌اند . و «غمازی» را نیز به خورشید منتسب دانسته‌اند .

زحل نحس نداری تو ومریخ سفیه
ماه نمام نـداری تو و مهر غمـاز

انوری/ ۱۱۹

**زحلی** ـ Saturnien (فر) ، عبد زحل ، عبده‌زحل ، منسوب به‌زحل، سحر وجادو منسوب به زحل بوده بدینجهت‌سخت مـورد اعتقاد و تـوجه ایشان

بوده است.

**زخم نحوس** ـ آسیب نحوس فلکی (رك : تهمت)

**زر خورشید** ـ (رك : خورشید وزر). زر، گرانبهاترین فلزجهان بوده که در نجوم احکامی تکوین آنرا در زمین به خورشید نسبت داده‌اند همچنانکه سیم را بماه وآهن را به مریخ ومس را به عطارد منسوب می‌دانندوشاید براساس همین باور بوده که «زر شاه همهٔ گوهرهای گدازنده و زینت ملوك» شناخته شده است. چون بگمان همه سازنده آن خورشید بوده که خود نیز شاه همه اختران وسلطان انجم بشمار میرفته است. شاعران ما نیز ازتأثیر این گونه باورها مصون نبوده‌اندکه خورشید را «کیمیاگر فلك» لقب داده وبارها به نسبت زر با خورشید اشاره کرده وبه خلق صدها کنایه وتعبیر درین باره دست زده‌اند ونسبتهائی نظیر: زر خورشید[1] وتوصیفاتی چون: زر سرخ[2] زر مغربی[3] زرگر چرخ[4] زر رومی[5] دربارهٔ این اختر بکار بسته‌اند:

۱ـ درشکر کردن زر خورشید و سیم ماه
آن زر و سیم برسر عبهرنکوتراست

خاقانی / ۶۴

۲ـ چون زر سرخ سپهر سوی ترازو رسید
راست برابر بداشت کفهٔ لیل و نهار

خاقانی / ۱۸۵

۳ـ (برهان)

۴ـ از زرگر چرخ باز دانم تامن چه زر ازکدام کانم

خاقانی / تحفةالعراقین ۲۶

۵ـ (آنندراج)

**زرهای انجم** ـ ستارگان هستند (رك: ترازو. ش ۳)

**زرین** ـ (ك) زرین ترنج[1] وترنج زرین[2]زرین سپر[3] زرین ساغر[4] زرین صدف[5] زرین کاسه[6] زرین کلاه[7] زرین هما[8] برمبنای نسبت زر به خورشید (رك: زر خورشید وخورشید و زر)

ونیز نور طلایی آن درشعر آمده است:

۱ـ چون سیب نخل بند بریزد بسوك تو
زرین ترنج فلکهٔ این نیلگـون خیـام

خاقانی / ۳۰۶

زرین ترنج خیمهٔ افـلاك میـخ وار
درخاك باد کوفته سر، کز تو بازماند

خاقانی / ۵۴۲

۲ـ ای پسر بنگر به چشم سر درین زریـن سپر
کو ز جا بلقا سحرگه قصد جا بلسا کنـد

ناصرخسرو / ۱۳۶

۳ـ (رك: ترنج زر وترنج زرین)

۴ـ (آنندراج)

۵ـ باز ازتف زریـن صدف، شدآب دریا ریخته
ابر نهنگ‌آسا زکف، لـؤلـؤ لالا ریختـه

خاقانی / ۳۹۰

۶ و ۷ و ۸ـ (برهان وآنندراج)

**زرینه** ـ (کخ) زرینه طشت (طشت زرین)

ساقی ازقیفال خم می‌راند خون طشت زرین ز آسمان بیرون فتاد

خاقانی / ۲۸۷

**زمان انداختن** ـ ساعت دیدن، اختیار ساعت، مراجعه به طـالـع و زایچه‌وتقویم. «اختر شماران سردار زمان انداخت... و گفت:...» (کارنامهٔ اردشیر / ۶ـ۱۸)

**زمزم** ـ (کخ) زمزم آتشفشان (آنندراج)

**زمستان** ـ از ریشه (زم + ستان) بمعنی‌سردگاه، زمان‌یافصل‌سرد(رك: زمی) فصل چهارم ازسال شمسی که درآن آفتاب دربروج: جدی‌ودلو وحوت‌مطابق با ماههای دی، بهمن واسفند باشد وبمعنی «شتاء» عربی.

**زمستان بزرگ** ـ فصل دوم، یانیمسال شمسی در گاهشماری قدیـم ایران شامل ماههای: مهر، آبان، آذر، دی، بهمن، اسفند میشده درمقابل تابستان بزرگ.

زمی ـ منسوب به زم یا مخفف زمین از ریشهٔ زم در زمستان که در اوستا به معنی سرد آمده است :

در معرفت، دیدهٔ آدمی است — که بگشوده بر آسمان و زمی است

شرح بوستان / ۳۵۰ ـ ح ۸

زمین ـ La terre (فر) ، ارض، الارض، یکی از سیاره‌های منظومهٔ شمسی است، مدار آن بین مدار زهره ومدار مریخ است . شکل این سیاره کاملا کروی نیست ، بلکه دراستوا اندکی برآمده ودر قطبها کمی فرو رفته‌است . شعاع قطبی آن تقریباً ۶۳۷۸،۳۸۸ کیلومتر است .

درنظر بسیاری ازقدما زمین مستدیر بوده است ودر نظر عدهٔ دیگر کروی، مانند تصوریکه امروز دربارهٔ زمین است . بتانی در زیج‌معروف‌خود بنام (کتاب الزیج‌الصابی، طبع دوم سال ۱۸۹۹ ص۲۰) گوید : « ان الارض مستدیرة و ان مرکزها فی وسط الفلك والهواء محیط بها من کل جهات وانها عند فلك البروج مثل منزلة النقطة قلة» واین قول یادآور کلام شیخ محمود شبستری است دربارهٔ زمین وموقع آن درهیئت عالم ، ونیز شاید اشاره‌ای باشد به‌کروی بودن آن :

زمین در زیر این نه طاق مینا — چو خشخاشی بود برسطح دریا

نگر تاخود ازین خشخاش چندی — سزد برسبلت خود گر بخندی

گلشن راز

زمین وخشخاش ـ (تن) وبرای مقایسه (رك: زمین) شاهد ازگلشن‌راز

زمین‌سنجی ـ Geodésie (فر) ، علم مطالعهٔ شکل واندازهٔ ابعادزمین است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

زمین‌شناسی ـ Geologie (فر) ، علم مطالعهٔ‌شکل ، ساختمان وتاریخ کره زمین . دراین علم عوامل تغییردهندهٔ سطح زمین‌نیزموردمطالعه قرار میگیرد. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

زن بازنجیر ـ (= زن بی‌شوهر) وامرأة‌المسلسله درشعرفخرالدین‌اسعد گرگانی ، در وصف شب وستارگان :

زنی دیگر به زنجیری به بسته — به پیش مرد برزانو نشسته

ویس‌ورامین / ۸۰

مرد برزانو نشسته : صورت : جاثی، الجاثی علی رکبتیه ، هرقل است .

(رك : هرقل)

**زن بربط زن** ـ (ك) ستارهٔ زهره است درشعر خاقانی :

همدم هاروت وهمطبع زن بربطزنم

افعی ضحاکم و ریم آهن آهنگـرم

خاقانی / ۲۵۴

**زن بی‌شوهر** ـ Andromede (فر) ، المرأة التی لم تر بعلا،زن شوی ندیده = امرأة‌المسلسله، اندرومیدا.

**زن دوشیزه** ـ صورت عذرا ، سنبله ، درشعر فخرالدین اسعدگرگانی در وصف شب وستارگان :

زن دوشیزه ای، دو خوشه بـردست

زستی مانده بریك جای چون مست

ویس ورامین / ۸۰

**زن رومی** ـ کنایه ازخورشید (برهان) یا کنایه ازماه (؟)

**زن مارافسای** ـ (= حواء ، حواء الحیه)

**زنبور** ـ (کخ) زنبور چرخ .

زان می ای کاتش زده درخانهٔ زنبور چرخ

خوانچه کرده و آب حیوان درمیان انگیخته

خاقانی / ۴۰۱

خانهٔ زنبور چرخ : برج حمل است که خانه آفتاب وشرف آفتاب در ۱۹ درجه آن است .

**زنگاری** ـ زنگاری سپر (کا) (آنندراج)

**زنگله** ـ زنگله روز (کخ) (برهان)

**زواش** ـ زاوش ، ستاره مشتری (رك : زواش)

حسودانت را داده بهـرام نحس

ترا بهره کـرده سعـادت زواش

رودکی (محیط زندگی و احوال / ۵۲۴)

**زوال** ـ Décline (فر) ، درمقابل ترفع و به معنی غروب کوکب است.

فروغ چتر سپهری بیسك درخشیدن
بسنگ زلزله اندر زند بگاه زوال
ازرقی / ۴۸

فروغ دولت او همچو روز وقت زوال
مصاف لشکر او همچو کوه وقت بهار عنصری/ ۶۳

خدایگانا، نامی بـزرگ گستردی
چو آفتاب جهانتاب بی کسوف وزوال
غضایری رازی (گنج باز یافته / ۲۰)

خورشید کز ترفع دنبال قطب دارد
چون راستی نبیند، کج سر کند زوالش
خاقانی / ۲۳۵

آفتاب بقای بدخواهت رو بسوی زوال میدارد
کمال الدین اسماعیل / ۱۵۰

**زوائل** ـ جمع زائل، درمقابل سواقط، برجهای پس از سواقط هستند. (رك : سواقط)

**زورق** ـ (ك) زورق زرین[1] کنایه ازخورشید و زورق سیمین کنایه ازهلال یکشبه وماه است[2]:

۱ـ نماز شام کز امواج این دریای دولابی
فرو شد زورق زرین بر آمد طشت سیمابی
فرید احول (تذکره دولتشاه)

۲ـ (برهان)

**زه** ـ Hypoténus (فر)، به معنی وتر واصل کلمهٔ زیج است بنا برای خوارزمی :

«الزیج کتاب منه یحسب سیر الکواکب و منه یستخرج التقویم اعنی حساب الکواکب لسنة سنة و هو بالفارسی زه ای الوتر، ثم عرب فقیل الزیج و جمعه زیجه علی مثال قرد و قرده . . .» (مفاتیح العلوم طبع قاهره ۱۳۴۲ ص ۱۲۷) (رك : زیج)

**زهره** ـ (= ناهید) Vénus (فر)، ازسیاره‌های منظومهٔ شمسی است.

مدار آن بین عطارد و زمین است ، فاصله متوسط آن ازخورشید ۱۰۸/۲۷ میلیون کیلومتر و سال نجومی آن ۲۲۵ روز می‌باشد . جرم آن ۰/۸ جرم زمین و قطر استوایی زهره ۱۲۳۹۲ کیلومتراست، درجو زهره اکسیژن موجود نیست . دمای سطحی آن ۴۲۷ درجه محاسبه شده است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

دراین زمان اوج زهره به ۸درجه و۴۸ دقیقه برج‌سرطان رسیده وحضیض آن به همین درجه و دقیقه در برج جدی است . حداکثر عرض شمالی زهره ۲۸ درجه و ۳۵ دقیقه وحداقل عرض جنوبی آن ۲۸ درجه و ۳۵دقیقه می‌باشد و دور زهره نزدیك یك سال شمسی است . در ۱۵ درجه فاصله زهره ازخورشید ، زهره را غروب درچپ خورشید وصبح درطرف راست‌پس‌ازغروب‌وقبل‌ازطلوع‌خورشید می‌توانیم به‌بینیم . شرف زهره در ۲۷ درجهٔ حوت است .

شرف زهره در ۲۷ درجهٔ برج حوت ، و بال او در دو برج حمل‌وعقرب که خانه اوست و هبوطش در ۲۷ درجهٔ سنبله و قوت او در برج هـای ثور و میزان است .

تحقیقات تازه بوسیله سفینه‌های زهروی ادامه دارد وممکن است معلومات انسانی درباره این کره دگرگونیهای کلی بیابد .

ازاین اختر در زبان فارسی با نامهای ناهید و بیدخت یـاد شده است . اناهیدباصفت ارد ویسور ، ایزدحامی‌زمین(بندهشن ۳–۳۶ و۴–۵۰) واستر بیدیته یعنی ستارهٔ بیدخت ، درادبیات پهلوی دیده می‌شود .

واناهیتا ، شکل دیگر ناهید واناهید فارسی وپهلوی به معنی پاك‌وبی‌عیب ازفرشتگان نگهبان آب بوده است ومعابد ناهید مشرف بررودها وجویهای‌آب در ایران‌کهن نشانهٔ ایزدی و اقتدار ناهید بر عنصر حیاتی آب بوده است . زهره در دراساطیر یونان آفرودیت و نزد رومیان ونوس ، اله عشق ، بوده اما پاکـی و معصومیت اناهیتای ایرانی را نداشته است . به همین علت بوده که گویا افلاطون فیلـوف مشهور یونان به دو آفرودیت یا به دو ونوس اعتقاد داشته ، یکی‌افرودیت پاك ومعصوم نظیر آناهیتای ایرانی و دیگری افردیت ناپاك وگناهکارکه ازآن لفظ عفریت یاعفرینه ، سنبل بدکاری وگناه و زشتخویی هنوز باقی مانده‌است. (فرهنگ ایران باستان / ۵۷)

از نوشته‌های مؤلفان سریانی ویونانی درقرنهای پنجم وششم‌مسیحی‌چنان

برمی‌آیدکه بعضی اعراب مجاور شام و عراق زهره را به هنگام پیدا شدن در صبحگاهان می‌پرستیدند و دراین‌حالت آن‌را «العزی» می‌نامیدند. (تاریخ نجوم اسلامی / ۱۳۶ به نقل از Wellhavsen).

ابوبکر عتیق بن محمد سورآبادی هروی در تفسیر پارسی خود برقرآن‌در داستان هاروت وماروت‌می‌نویسد: «هاروت زنی از فرزندان‌نوح، نام وی زهره وبپارسی بیدخت وبه تازی ناهید بود»(مزدیسنا ص۳۲۹) وبرخی هاروت وماروت را باخرداد وامرداد، ایزدان زردشتی نیز یکی می‌دانند. (فرهنگ ایران باستان ص ۵۷، ۹۰) بیدخت تحریفی از بغدخت است. یعنی «دوشیزه خدای» یا «خدای دخت».

زهره، مانند دیگر سیارات وحتی برخی ازثوابت مورد پرستش صابئین نیز بوده‌است چنانکه‌نزدایشان‌روز پنجم ازهلال‌نیسان (ماه‌نیسان)عیدبلیان، صنم‌زهره است و روز ششم عیدسمار، وحی‌القمر است و روز نهم عید ارباب الساعات و روز پانزدهم عید اسرار سماك (آثارالباقیه / ۳۸۰ - ترجمه) واعراب مجاور شام وعراق نیز درجاهلیت، که شاید همین صابئین یافرقهٔ مشابه آنها بوده‌اند)، زهره‌را می‌پرستیدندوبه او عزی‌نام‌داده‌اند. (رك: عزی)

اما اگر به سابقه اسطوره‌ای زهره ومریخ یعنی آفرودیت ومارس‌یاآرس درخرافه‌های یونانی وبه مناسبات پیچیده وطولانی این دو خدای ستاره‌ای‌کهن در باورهای دیرین مردمان قدیم یونان توجه بیشتر شود؛ هاروت و ماروت و داستان بابلی آنها با افرودیت ومارس یونانی بیشتر قابل انطباق است تا با خرداد و امردات ایرانی.

بهرحال باتوجه به تمام باورهای‌کهن درخصوص زهره یا ناهیدیابیدخت، منجمان احکامی این ستاره را «کوکب زنان وامردان ومخنثان واهل زینت‌وتجمل ولهو وشادی وطرب وعشق و ظرافت و سخریه و سوگند دروغ» نام داده‌اند. (شرح بیست باب، منسوبات‌کواکب).

وازبروج، ثور ومیزان واز اقالیم، اقلیم پنجم و از روزهای هفته جمعه را متعلق به زهره می‌دانند:

آدینه مزاج زهره دارد     چون آمد لهو وشادی آرد

ای زهره جمال باده در ده کامروز باده به گوارد

مسعود سعد / ۶۶۹

و با توجه به همین نسبتهاست که شاعران پارسی زهره را ، ارغنون زن گردون ، رودگر فلك وعروس ارغنون زن ، وچنگی ومزمز سازو بربط نواز و زن بربطزن ، و زهرهٔ خنیاگر وزن مطربه لقب داده وتقریباً هرجا درشعر نام زهره می‌آید به سرود ونوازندگی و حالت سمبلیك او در زیبایی نیز حتی در نثرفارسی[1] اشاره می‌رود :

در دست ارغنون زن گردون به رنگ وشکل
شب موی گشت ومه چوکمانچه رباب شد

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۵۶

درحلقهٔ خنیاگران بزمت خاتون فلك زیر وبم گرفته

انوری / ۱۷۹

درخطاب به آفتاب که فلك آن بالای فلك زهره است وزیر فلك مریخ :

بالات شجاع ارغوان تن زیر تو عروس ارغنون زن

خاقانی / تحفةالعراقین ۲۶

(شجاع ارغوان تن : مریخ است) .

زهره درمجلس تو خنیاگر ماه بر درگه تو دربانست
زهره گر درمجلس بزمش نباشد بربطی
درمیان اختران چون زاد فی‌الطنبور باد

انوری / ۵۳

ور زهره جز ببزم تو خنیاگری کند
جاوید دف دریده و بربط گشاده باد

انوری / ۵۴

---

۱ـ عوفی درلباب الالباب (ص ۸۵) درمدح امیر عمیدالدین، کمالی بخاری گوید :

«واز ثقه‌ای شنیدم که عمید کمالی درفضل کمالی داشت ودرهنرجمالی، چون خطبه نبشتی ، دبیر فلك شرمسار شدی و چون بربط نواختی ، زهره از رشك برفلك بیقرار بودی» .

زهره خنیاگریت گر نکند تا ابد سود زهره ماتم باد

انوری / ۶۸

تا مجلس دیوان فلك را همه وقتی

ناهید زن مطربه و تیر دبیر است

درمجلس دیوان تو صدباد چوایشان

تا نام صریر قلم و نالهٔ زیر است

انوری / ۲۴

مطرب بزمگاه او ناهید صاحب بارگاه او کیوان

انوری / ۱۴۸

در آسمان نه عجب گر بگفتهٔ حافظ

سرود زهره برقص آورد مسیحا را

حافظ / غزل ۴

عوفی دربارهٔ ابوالحسن علی البهرامی سرخسی گوید : «بهرامی که عطارد مشتری لطایف طبع دلنواز او بود و زهرهٔ مزمزساز بربط‌نواز درهوای غزل جان ساز او» . (لباب‌الالباب / ۲۹۰) مس یا «نحاس» ازمیان‌فلزات به زهره منسوب است (رك : زهره ونحاس) چنانکه ارزیز به مشتری «برجیس» تعلق دارد .

**زهرهٔ ازهر** ـ (ج)

بتافت تیر درخشان و زهرهٔ ازهر

برسم لعبت‌بازان ، سپهر آینه فام

انوری / ۹۷

**زهره بناگوش** ـ (ت) دارای گوش‌های ظریف و زیبا (فرنودسار)

**زهره رخان** ـ (ت) صاحبان حسن (فرنودسار)

**زهره روی** ـ (ت) درخشان روی مانند زهره (فرنودسار)

**زهرهٔ زهرا** ـ (ج)

خم کوس است که ماه نو ذیحجه نمود

گر ز مه لحن خوش زهرهٔ زهرا شنوند

خاقانی / ۱۰۲

**زهره ساز** ـ (ت) خوش خوان ، خوش الحان (فرنودسار) یعنی ساز

وی همچون ساز زهره است وبخوشی آن ساز می‌نوازد.

**زهره طبع** ـ (ت) شادمان، مسرور، خوشخوی (فرنـودسار) یعنی طبع او همچون طبع زهره است. طبع زهره سعد و اورا سعد اصغریاسعد کوچك گفته‌اند. زهره طبع بمعنی سعادت‌فزای هم میتواند باشد.

**زهرهٔ نوا** ـ (ت) یعنی نوای ساز او همچون نوای ساز زهره است.

یارب این کوس چه هاروت فن وزهره نواست
که ز یك پـرده صد الحـانش بعمدا شنونـد
خاقانی / ۱۰۲

**زهره‌وار** ـ (ت) زیبا، درخشان مانند زهره (فرنودسار)

**زهره وجوزا** ـ (تن) (رك جوزا و زهره)

**زهره و زحل** ـ (تن) تناسب ضدیت، چون زهـره سعدکـوچك و زحل نحس بزرگ است. حافظ درانکار این دو حالت متضاد از زهره و زحل و نفی منسوبات نجومی گفته است:

بگیر طرهٔ مه چهره‌ای و قصه مخـوان
که سعدونحس زتأثیرزهره‌وزحل است
غزل / ۴۵

**زهره و دهره** ـ (تن) سجع متوازن، دهره نام سلاح است. (رك: زهره و زهره)

**زهره و زهره** ـ (ج)

زهره و دهره بسوخت، کوکبهٔ رزم او
زهرهٔ زهره بتیغ، دهره دهر از سنـان
خاقانی / ۳۳۹

**زهره وستام** ـ (ت) ستام زین بزهره مـانند شده، در تشبیه زهره به خوی جبین. درشعر نظامی:

زهره کـه ستـام زیـن او بـود　　　خوش‌خـو چو خوی جبین‌اوبود
لیلی ومجنون / ۱۷۳

**زهره وماه** ـ (تن)

بانوی تاجدار مرا طوقدار کرد
طوق مرا چو تاج فلك آشکار کرد
وانگه ز ماه و زهره کلاه ولباچه را
هم قوقه وهم انگلهٔ شاهوار کرد
خاقانی / ۱۵۳

مراد ازبانوی تاجدار صفوة الدین بانوی‌شروانشاه اخستان ومراد از تاج فلك صورت اکلیل شمالی است وقوقه تکمهٔ کلاه ولباس، وانگله : گوی‌گریبان و تکمهٔ کلاه ونیز گفته‌اند : حلقه‌ایست که گوی ازآن بگذرانند. (ح ۲ و ح ۳ ص ۱۵۳ دیوان مصحح عبدالرسولی)

**زهره ومجنون ـ** (مخاطبه) درمثنوی لیلی و مجنون نظامی ، پس‌از وصف شب وآوردن نام ستارگان ، ازقول مجنون ، مخاطبه‌ای بازهره ومشتری از قول مجنون ، بقصد توسل وخبریابی آمده است :

ای زهرهٔ روشن شب افروز — ای طالع دولت ازتو پیروز
ای مشعلهٔ نشاط جویان — صاحب رصد سرود گویان
ای درکف توکلید هرگام — درجرعهٔ تو رحیق هرجام
ای مهر نگین تاجداری — خاتون سرای کامکاری
ای طیبتی لطیف رایان — خلق تو عبیر عطر سایان
لطفی کن ازآن لطف که داری — بگشای در امیدواری
زان یار که او دوای جان است — بویی برسان که وقت آنست
ای مشتری ای ستارهٔ سعد — ای درهمه‌وقت صادق‌الوعد
ای در نظر تو جانفزایی — در سکه تو جهان گشایی
ای منشی نامهٔ عنایت — برفتح و ظفر تو را ولایت
ای راست بتو قرار عالم — قائم بصلاح کار عالم
ای بخت مرا بلندی از تو — دل را همه زورمندی از تو
در من ز وفا نظاره‌ای کن — گرچاره‌ات‌هست‌چاره‌ای کن[1]

آلفرد دوموسه (۱۸۱۰–۱۸۵۷) شاعر حساس ، و زود رنج فرانسوی ،

---

۱ـ لیلی ومجنون مصحح وحید دستگردی ص ۱۷۸-۱۷۹ .

مجنون‌وار درقطعه‌ای ، تحت عنوان «بیك ستاره»[1] زهره را «ستارهٔ شام» ، یا اختر شام[2] نام داده گوید :

ای رنگ پریده اختـر شام وی پیك حزیـن دور پیغام
داری چه نظر بکوه و هامون درسینهٔ آن کبود گردون ؟ ..[3]

**زهره ومس** ـ مس ، ازمیان فلزات بزهره منسوب است ( رك : زهره و نحاس) چنانکه از زیر (قلع) به برجیس تعلق دارد .

ناصر خسرو ازقول سقراط گفته است :

برجیس ، گفت، مادر ارزیزاست مس را همیشه زهره بـود مـادر
دیوان / ۱۴۶

**زهره ونحاس** ـ زهره نام کیمیایی نحاس (مس) است (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۱۸۳ ) چون نحاس دربین فلزات به زهره منسوب است . (رك : زهـره ومس)

**زهره ونعش** ـ (تن) وسه خواهـران (= بنات) . (رك : نعش ، سه خواهران)

زهره بدو زخمـه ازسر نعش در رقص کشد سه خواهران را
خاقانی / ۳۴

**زهره وهاروت وماروت** ـ هاروت‌وماروت دوتن‌ازفرشتگان بوده‌اند که بنابرمشهور در زمان ادریس ( هرمس) پیامبر ومنجم به زمین بابل فرود آمدند وبه مردم سحر آموختند وبه همراهی زهرهٔ پارسی (اناهیتا ـ ناهید) گناهان‌بزرگ مرتکب شدند و خداوند ایشان را بموی سر ، تاقیامت در یکی از چاههای بابـل بیاویخت « ... ولکن الشیاطین کفروا یعلمون الناس السحرو ما انزل علی‌الملکین ببابل هروت وماروت ...» (سورهٔ بقره ، آیه ۱۰۱)

ابوالفتوح رازی گوید :

«هاروت وماروت خلاف کردند واین هردواسم اعجمی‌است ... حق‌تعالی

---

1- Morceaux choisis. P. 268. A une étoile.

2- Etoile de Soir.

۳ـ ره‌آورد مجموعه‌ی شعری ، ازنگارنده ، طبع سال ۱۳۳۵ ص ۴ .

ایشان را بزمین فرستاد وشهواتی‌که دربنی‌آدم باشد ، ازشهوت وطعـام وشراب و نکاح ، درایشان مرکب‌کرد ... زنی‌ازپارس ، باجمال تمام ، نام زهره ، بحکومت (دادخواهی) پیش ایشان آمد ، بدو نگریدند و براو فتنه (شیفته) شدند »[1] .

ولی در دین مزدیسنا ، هاروت یاهئورتات ،یاخرداد ، یکی از امشاسپندان ونماینده رسائی وکمال اهورمزدا است وماروت یا امرتات یا مرداد امشاسپندیست که نمودار بیمرگی و ذات زوال ناپذیری است ودر جهان خاکی نگهبان گیاهان است و رستنی‌ها بدو سپرده شده (فرهنگ ایران باستان / ۹۷ و ۹۰) وزهره یـا ناهیدکه همان اناهیتا است نمودار پاکی وعفت است . اما چنانکـه ملاحظه شد در باورهای سامی و در جابجا شدن افسانـه ، این سه فرشته سقوط می‌کنند و در ورطه بدنامی وگناه و زندان موبد به‌سر می‌برند .

زهره ، برمبنای همین باور ، بهمراهی هاروت وماروت درشعرفارسی ، در حالیکه یادآور روابط خود می‌باشند . عشرت‌طلبی و زیبایی وسحروجادوی وچاه بابل همه جا با نام آنان پیوسته است :

ناهید چون عقاب ترا دید روز صید
گفتا درست ، هاروت ازبند رسته شد

دقیقی / گنج‌نامه بازیافته / ۷۹

یکی ماننده زهره است رویش      یکی مانند هاروت نگـونسار

عنصری / ۱۴۹

ای درحسد چشم تو ، هاروت ببابل
من درهوس زهره وهاروت تو بیدل
با چهرهٔ تو سایه برد تـابش زهـره
در غمزهٔ تو مایه برد جـادوی بابل

ادیب صابر / ۱۵۸

بخواندی قصهٔ هاروت وماروت      حدیث خاتـم و دیو سلیمـان

ناصرخسرو / ۲۱۲

---

۱- تفسیر ابوالفتوح ج ۱ ص ۱۷۱ ، ۱۷۵ ، ۲۶۵ ، ۲۶۷ ، وتمثیلات مثنوی استاد فقید فروزانفر ص ۹۲ .

هاروت هماناکه نیست راحت زی خانه بدان بند جاودانــه
درخانه شدم بی تو من ازیــرا هاروت ترا هست ، مر مرا نه
ناصرخسرو / ۴۰۰

حور دیدار است لیکن برسر دیدار او
سحرهاروت استوکیدوفتنهٔاهریمن‌است
معزی / ۱۰۳

حلقه شده است بردو بناگوش او دو زلف
گویی‌که بردو زهره دوهاروت ساحر است
معزی / ۱۲۲

مهی همسایهٔ یاقوت رخشان شبی مانندهٔ هاروت ساحــر
درآن ماروت پیوسته سلاسل درآن‌یاقوت دو رسته جواهر
معزی / ۲۰۹

هاروت وار شعبده سازند هرزمــان
تا لعبتان ز هجره به‌بیرون کنند سر
معزی / ۳۵۲

زهره پنهان‌کرد مر هاروت را زیر زمین
تو چو هاروتی، چرامرزهره‌راپنهان‌کنی
معزی / ۷۲۱

یارب این‌کرمن چه هاروت فن و زهره نواست
که ز یك پرده صد الحــانش بعمــدا شنونــد
خاقانی / ۱۰۲

مطرب بسحرکاری هاروت در سماع
خجلت بروی زهرهٔ زهرا بــرافکند
خاقانی / ۱۴۳

زان زلف هاروتی نشان ، زان سو ترم از زهره دان
ای زهره را هاروت سان ، زلــف تــو دروا داشته
خاقانی / ۳۹۷

زهره با ماه وشفق گویی ز بابل جادویست
نعـل و آتش در هـوای قیـروان انگیخته
خاقانی / ۴۰۳

بفروغ رخ زهره صفتت بفریب دل هاروت فـت
خاقانی / ۷۲۶

زلف تو دربناگوش ، ثعبان و دست مـوسی
خال تو در ز نخدان ، هـاروت و چاه بابـل
کمال‌الدین اسماعیل / ۵۷

جلال‌الدین مولوی بلخی ، در تمثیلات خود بیش‌از همهٔ سرایندگسان ، بداستان هاروت وماروت توسل جسته است . ازآنجمله است :

همچو هاروت وچو ماروت شهیر از بطر خوردند زهرآلـود تیـر
مثنوی نیکلسن دفتر ۱ سطر ۳۳۲۱[1]

شرح آن نکته که هاروت کند تفسیـرش
زان دو افسونگـر جـادوی شما میشنوم
خواجو / ۴۶۳

عهد شیران میکند آهوی روبه بـاز او
راه بابل‌میزند هاروت افسون‌ساز او
خواجو / ۴۸۵

عارض چون قمرت عکس هلال است ولیك
چشم عاشق‌کش هـاروت وشت عین هـلال
خواجو / ۶۰۹

**زیادت ونقصان ـ** Abondance et diminition (فر) ، افزونی وکمی ، درستاره بدوگونه است یکی برحسب جایگاه آن ازفلك اوج و تدویر و

۱ـ برای دستیابی به بقیه شواهد ازمثنوی مراجعه شود به مثنوی‌نیکلسن، دفتر اول ب ۳۳۴۴ و ۳۴۱۵ و دفتر دوم ب ۲۴۶۸ و ۲۴۶۹ و دفتر سوم سطر ۴۷۱ و ۷۹۶ و دفتر چهارم سطر ۱۲۵۷ و ۱۶۹۸ و دفتر پنجم سطر ۲۶۳۳ و ۳۲۶۰ و ۳۲۶۵ و ۳۶۲۰ و دفتر ششم سطر ۳۰۰۳ .

گونه دیگر برحسب جایگاه آن از افق . حالت اول خود برچند نوع است : فزونی درمسیر که آنرا زاید فی‌المسیر ، یعنی رفتن ستاره گویند که از رفتن میانه بیشتراست‌واگر ازآن کمتر باشد ناقص فی‌المسیر خوانند .

اصطلاحات دیگر مربوط به زیادت و نقصان عبارتند از : زائد فی‌العدد ، زائد فی‌التعدیل ، ناقص فی‌التعدیل ، زائد فی‌الحساب ، ناقص‌فی‌الحساب ، زائد فی‌النور ، ناقص فی‌النور ، زائد وناقص ، که شرح‌هریك‌درمقولهٔ «زیادت‌ونقصان چیست»؟ درکتاب التفهیم / ۱۴۴–۱۴۵ آمده است .

**زیج** ـ Table astronomique (فر) ، جمع : «ازیاج» و «زیجات» و «زیجه» «اصل لفظ زیج از زبان پهلوی است‌که در زمان شاهان ساسانی در میان ایرانیان‌رایج بوده است. دراین زبان زیج به معنی تارهای پارچه است‌که پود درمیان آن بافته می‌شود وسپس ایرانیان این اسم را به ملاحظهٔ‌شباهت خطهای قائم جداول عددی باتارهای نساجی، براین جداول نهادند ، این کتابهاهمه‌جداول ریاضی را که هرمحاسبهٔ نجومی از روی آنها صورت می‌گیرد شامل است » . (تاریخ نجوم اسلامی ص ۵۳)

خوارزمی زیج را از اصل «زه» فارسی به معنی وتر ، (رك: زه) ونیزآنرا معرب زیك هندی درهمین معنی دانسته است . زیج کتابیست‌که منجمان احوال و حرکات ومواضع ستارگان وافلاك را درآن معلوم می‌کنند و نتیجهٔ رصد است . تختهٔ بنایان که در آن طرح ساختمان و نقشهٔ بنا را بوجود می‌آوردند نیز زیج می‌گفتند .

«زیك» در زبان پهلوی به معنی تقویم آمده است (رك : زایك ، زیك) و کلمه زایچه نیز از زیج مشتق است . (رك : زایچه)

حاج خلیفه درکشف‌الظنون تحت عنوان «علم‌الزیج» نام بالغ‌برچهل‌زیج را آورده وبه شرح هریك پرداخته است .

زیج درشعر خاقانی بمعنی جدول نجومی و زایچه آمده است :

ازنعش هدی تختش واز تیر فلك میل
وز قوس قزح زیجش وازماه سطرلاب

دیوان / ۶۰

**زیج الغ بیك** ـ یازیج گورکانی ، درسال ۸۲۴ هجری قمری به فرمان

الغ بیك و با نظارت خود او درسمرقندو بهمکاری منجمانی چون غیاث الدین جمشید کاشانی معروف به بطلمیوس ثانی وصلاح الدین موسی مشهور به قاضی زادهٔ رومی رصدخانه‌ای بنا گردیدو نتایج حاصله از رصد به زیج الغ بیك یا زیج جدید گورکانی معروف شد. (حبیب السیرج ۴ ص ۳۴–۳۷) و (نامه علمی وفنی سازمان برنامه شماره دوم، سال دوم، کشف رصدخانهٔ سمرقند)

**زیج ایلخانی** ـ درسال ۶۵۷ بفرمان هلاکوخان رصدخانه‌ای درمراغه با نظارت وهدایت خواجه نصیرالدین طوسی وهمکاری منجمانی چون مویدالدین برمك بن مبارك دمشقی وفخرالدین مراغی ونجم الدین دبیران وعلی بن عمر قزوینی وقطب الدین محمود شیرازی وفخرالدین اخلاطی ومحیی الدین مغربی ونجم الدین کاتب بغدادی و دو تن ازپسران خواجه نصیر بنامهای خواجه‌صدرالدین وخواجه اصیل الدین بنا گردید ونتایج حاصل از رصد ستارگان دربن رصدخانه در زیجی مشهور به نام زیج ایلخانی تدوین شد. (تجارب السلف ص ۲۹۰ ومقدمه براخلاق ناصری بوسیلهٔ استاد جلال همائی ص ۶۱) و (خواجه نصیر بقلم نگارنده از ماهنامه پیکار درشهرستان قم شماره سوم ص ۸) و (رك : رصدخانهٔ مراغه)

**زیج بستن** ـ نوشتن زیج ، آماده کردن زیج . (رك : زیج)

**زیج سنجری** ـ الزیج السنجری ، عبدالرحمن خازنی ، درسال ۵۱۲ تا ۵۲۹ هجری قمری، آنرا تألیف و تقدیم سنجربن ملکشاه بن البارسلان، (۵۱۱–۵۵۲) کرد. (تاریخ نجوم اسلامی / ۲۲۳)

**زیج شاه** ـ یازیج الشاه ، و زیج الشهریار ، ویا زیج شهریاران الشاه ، ترجمه آنرا از زبان پهلوی به زبان عربی، کتاب الفهرست (ص۲۴۴) بهابوالحسن علی بن زیادنسبت داده است. بنا برعقیدهٔ نالینو درتاریخ نجوم اسلامی (ص۲۲۹) این زیج در زمان یزدگردسوم تألیف شده چه درآن اصل اوساط کواکب را مطابق تاریخ آغاز پادشاهی او معین کرده بودند و تاریخ یزدگردی در میان منجمان عربی زبان معروف است.

**زیج صابی** ـ یازیج بتانی تألیف ابوعبدالله‌محمدبن جابربن سنان بتانی متوفی بسال ۳۱۷ هجری قمری که مورد استفاده مؤلف نیز در تهیه این فرهنگ واقع شده است.

**زیج نشستن** ـ رصدکردن ، مطالعهٔ ستارگان . (رك : زیج)

**زیج‌نشین** ـ (= منجم) ستاره شناس ، ستاره شمر .

**زیرآمدن** ـ (= انخفاض) در مقابل استعلا ، مترادف آن فرو شدن ومقابلش زبرآمدن و برآمدن است .

**زیر سو** ـ (= سفلی) : پائین ، تحت ، درمقابل فوق واز جهات سته (رك : جهات سته) مترادف آن زیرین و زیری است .

**زیری** ـ (= زیر سو ، سفلی)(رك : زیر سو)

**زیر فره** ـ زیر بره آمده و درست نیست ، زیرفره به معنی تحت‌الشعاع است (رك : تحت‌الشعاع) درکارنامه اردشیر آمده : «خدای میان آسمان (مریخ) زیر فره مهر است» . (ص ۱۸۰ بند ۷)

**زیك** ـ اصل کلمهٔ زایك پهلوی یازیك هندی و بمعنی زیج و زایچه‌است (رك : زیج) و دفتر محاسبه سیارات وثوابت درهیئت وعلم احکام نجوم .

بخواندآنزمان شاه جاماسب‌را همــه فالگیــران لهــراسب را
بــرفتند بــا زیکهــا برکنــار بپرسید شاه از گــو اسفندیــار

فردوسی (شاهنامه)

# ژ

«ژ» ازحروف مخصوص فارسی است ، بدینجهت‌درحروف‌جمل وحروف تقویمی ودرارقام وعلامات نیامده است .

ژه ـ بمعنی موش ، نام نخستین قسمت ، از تقسیمات دوازده‌گانه ترکی خطایی‌است‌که «جاغ» میگفته‌اند، (رك : جاغ) وبترکی رایج ودرتقویمها کسکو ، یا «سیچقان» میگویند ، اسامی دوازده‌گانهٔ ترکی خطایی در تقسیمات دوازده‌گانه «جاغ» درباره شبانه‌روز ، ومقابل آنها درترکی رایج امروز بدین قرار است :

| | | |
|---|---|---|
| ۱ـ ژه = کسکو (= سیچقان) | بمعنی | موش |
| ۲ـ چیو = اود | « | گاو |
| ۳ـ یم = پارس | « | پلنگ |
| ۴ـ مار = طوشقان | « | خرگوش |
| ۵ـ جن = لوی | « | نهنگ |
| ۶ـ ضبر = ئیلان | « | مار |
| ۷ـ وو = یوند : یونت | « | اسب |
| ۸ـ وی = قوی | « | گوسفند |
| ۹ـ شن = پیچی | « | بوزینه = همدونه |
| ۱۰ـ یود = داتوق ، تخاقوی | « | مرغ |
| ۱۱ـ شیو = تیت | « | سگ |
| ۱۲ـ حامی = طنقوز = تنگوز | « | خوك |

هریك ازین «جاغ» ها یعنی وقت‌ها ، هشت قسمت است‌که مجموعاً نود شش قسمت شبانه‌روز ایشان بوده‌که بهرقسمت «که» میگفته‌اند ونیز هرشبانه‌روز را به ده هزار «فنگ» قسمت‌کنند پس هر «جـاغ» هشتصد وسی وسه فنگ و ثلثی و

هر«که» صد وچهار فنگ وسدسی میشود و هرجاغ به حساب بیست‌وچهار ساعت، برابر دو ساعت می‌باشد . نام هرجاغ را برروی سالی میگذارده‌اندکه درآن جاغ آن سال تحویل میشده ودرگردش سال میگفته‌اند مثلا امسال به مـوش (سیچقان) یا به‌گاو (اود) برگشته است وهنوز این اصطلاح در تقویمهای بسبك قدیم معمول می‌باشد . ابونصر فراهی نام‌های سال ترکی را بنظم آورده است :

سیچقان واود وپارس و توشقان ولوی ، پس
ئیلان و یونت و قـوی است نـامهای سال
پیچی وپس تخاقوی و ایت است بعداز آن
تنگـوز دان تـو ای پسر صاحب کمـال

ودر فارسی این نامها آورده :

موش وبقر وپلنگ وخرگوش شمار — زین چار چو بگذری نهنگ‌آیدومار
آنگاه به اسب‌وگوسفنداست حساب — همدونه ومرغ وسگ وخوك آخرکار

(نصاب‌الصبیان ۵۸ و ۷۷ باهتمام دکتر مشکور)

# س

(س = ۶۰)

«س» درجدول اتصالات تقویمی نشانهٔ تسدیس وعلامت شمس است ، و در دسته‌بندی ستارگان برحسب اندازهٔ روشنائی آنهـا (س) برابر است با «$\theta$» سیگمای یونانی .

**سابود** ـ (= شابود) هاله است وخرمن ماه . (رك : خرمن ماه)

**ساحو** ـ Saha (فر) یاساحا ، نام ستارهٔجبار ، یکی‌ازخدایان عظیم‌الجثهٔ مصری درقدیم ، درآسمان بوده است ، خدای دیگـر سوپـدیت Sopdit ستاره شعری بوده است . (مشرق زمین گاهواره تمدن اثر ویل‌دورانت ترجمهٔاحمدآرام/ ۲۹۷-۳۱۶)

**ساعت** ـ برخی گویند معرب سایه یاسایك است چون‌سایه‌درآفتاب‌علاوه برمعنی معمول‌خود درفارسی ، دراندازه‌گیری زمان بکار می‌رفته است مثلامیگفته‌اند سایه‌چیست، سایه چقدر است یعنی چقدر از روز می‌گذردیاچه مقدار از روزباقی مانده است . ساعت آبی ، ساعت آفتابی ، ساعت ریگی از انواع قدیمـی ساعت بوده است .

درمنسوبات‌کواکب همچنانکه ررزهای هفته هریك بـه سیاره‌ای منسوب است ساعات شبانروز نیز هریك بیکی‌از از آنها نسبت داده می‌شود . ساعت اول روز شنبه متعلق به زحل وساعـت دوم به مشتری و ساعت سوم به مریـخ تا ساعت هفتم‌که متعلق به ماه است و دوباره ازساعت هشتم‌که متعلق به زحل می‌شود ، این ترتیب ادامه دارد تا روز یکشنبه‌که متعلق بـه آفتـاب است ، ساعت اول آن نیز متعلق به آفتاب است وساعت اول روز دوشنبه متعلق به ماه و ساعت اول سه شنبه

ازآن مریخ وساعت اول روز چهارشنبه متعلق به عطارد وساعت اول پنج‌شنبه از آن مشتری وساعت اول روز جمعه مانند روز آن به زهره تعلق دارد . بطور کلی ساعت اول هرروز بنام کوکبی است که آنروز بدان کوکب نسبت داده میشده‌است. (رك : ارباب الساعات و روزهای سیارات)

**ساعت** ـ Horloge (فر) ، صورت فلکی کوچکی است درنیمکرهٔ جنوبی با بعد سه ساعت ومیل جنوبی ۵۵ درجه .

**ساعت آبی** ـ Clépshydre (فر)

**ساعت آفتابی** ـ ساعت بزرگ آفتاب ، اهدایی حضرت اجه‌وریا رئیس جمهور مکزیك درسال ۱۳۵۴ به شهر تهران، واقع درپارك شاهنشاهی.

**ساعت راست** ـ (= ساعت المستویه ، ساعت مستوی)

**ساعت ریگی** ـ ساعت شمار رملی (مقدمهٔ التفهیم / قا)

**ساعت زمانی** ـ ساعت نجومی (فرنودسار)

**ساعت سنگین** ـ ساعت نحس ، منحوس (فرنودسار)

**ساعت نجومی** ـ (رك : ساعت زمانی)

**ساعةالمستویه** ـ دوران قسمتی ازفلك است به اندازهٔ پانزده درجه . و ساعت راست (مقدمهٔ التفهیم / قا) (مفاتیح‌العلوم / ۱۲۸)

**ساعةالمعوجه** ـ نصف یك ششم روز یاشب که زمانش یکنواخت نیست واین را ساعت زمانی نیزگویند . (مفاتیح‌العلوم / ۱۲۸ وترجمه / ۲۱۰)

**ساق الاسد** ـ نام دیگر سنبله و «عذرا» است . (رك : سنبله)

**ساقط** ـ Déscendant (فر) ، درمقابل‌زائل، جمع : سواقط ، درمقابل زوائل ، سواقط خانه‌های وتدها هستند . (رك : وتد، اوتاد ، زوائل)

**ساقی** ـ (ك) ساقی شب[1] کنایه ازماه وساقی صبح‌خیز[2] کنایه ازخورشید است :

۱ــ برهان)

۲ــ دگر روز کاین ساقــی صبح‌خیز
ز می‌کرد برخاك یاقــوت ریــز

نظامی / شرفنامه ۲۴۱

**ساقی** ـ الساقی، نام‌قسمتی یا تمامی صورت «دلو» یـا ساکب‌الماء است

بنا بر قول صابی . (زیج صابی / ۲۶۳)

**ساکن و جنبان** ـ ثابت و سیار ، در مقابل متحرك و اجنبان . (رك : جنبان)

نه هیچ ساکن وجنبان در او مگر انجم
نه هیچ سایر و طایر درو مگر صرصر
(ابوالفرج رونی ـ مجمع الفصحا ج ۱ص ۱۷۷)

**ساکب الماء** ـ (= دلو)

**سال** ـ Année (فر) ، درعرف ، سیصد وشصت وپنج شبانـه روز را سال گویند .

ابوریحان درتعریف سال گفته است :

«سال آن مدت است که آفتاب برو یکبار همهٔ فلك بروج را بگـردد و بدانجای باز آیدکجا (که) باول بود» (التفهیم/ ۲۰۷) ومرادش سال شمسی است وآنرا سال تحویلی هم گفته‌اند .

**سالار** ـ سالار هفت خرگاه وسالار هفت خروار کوس ، خورشید است. (برهان)

**سالاران گردون** ـ وصفی است برای ماه وخورشید درشعرمنوچهری :

مه و خورشید سالاران گردون ، اندرین بیعت
نشستند یکجـا و نبشتنـد محضرهـا
دیوان / ۴

**سال اصطلاحی** ـ سال قمری ، ونیز سال شمسی است که هریك برحسب عادت مردم دارای دوازده ماه می‌باشد . لیکن استاد ابوریحان سال اصطلاحی را سال قمری گرفته است . (التفهیم / ۲۲۱)

**سال اعتدالی کوکب** ـ هرقوسی را که کوکب از ابتدای حمل در مسیر اعتدالی خود ، یکدور ، تاهمان اول حمـل ، یا از اول میزان تـا اول آن بپیماید سال اعتدالی آن کوکب گویند . (رك : اعتدال)

**سال افزون** ـ ماه دوازدهم ازسال یزدجردی (فرنودسار)

**سال انقلابی** ـ(= سال خورشیدی) شروع آن ازیکی ازدونقطهٔ انقلابی است.

**سال ایستاده** ـ سال ثابت که فصولش درماهها ثابت است مانندسالهای شمسی حقیقی درمقابل سال جنبان«چون سالهای جهودان وهندوان» . (التفهیم/۲۴۲)

**سال بزرگ** ـ سنهٔ کبری ازسنین کواکب . (رك : سالهای کواکب)
**سال بزرگترین** ـ سنهٔ عظمی ازسنین کواکب. (رك: سالهای کواکب)
**سال پیل** ـ (= عام‌الفیل)
**سال ترکی** ـ یاسالهای ترکی همان تاتاری یا ایغوری‌است باین ترتیب:
۱ـ سیچقان ئیل ـ سال موش ۲ـ اوری ئیل ـ سال‌گاو ۳ـ پارس‌ئیل ـ سال پلنگ ۴ـ قوشقان ئیل ـ سال خرگوش ۵ـ لوی ئیل ـ سال نهنگ ۶ـ ایلان ئیل ـ سال مار ۷ـ یونت ئیل ـ سال اسب ۸ـ قوی ئیل ـ سال گوسفند ۹ـ پیچی ئیل ـ سال میمون ، همدونه ۱۰ـ تخاقوی ئیـل ـ سال مـرغ ۱۱ـ ایت ئیل ـ سال سگ ۱۲ـ تنگوز ئیل ـ سال خوك

سالهای ترکی شمسی است وماههای آن قمری می‌باشد (رك : ماههـای ترکی) وچون سال قمری از سال شمسی یازده روز تقریباً کمتر است ، ترکان در دو یاسه سال یك ماه را بعنوان کبیسه افزوده و آن را سیزده ماه میگرفته‌اند و آن ماه را «شون‌ای» مینامیده‌اند (رك : شون‌ای)
**سال تحویلی** ـ (= سال)
**سال تولد** ـ (= سال مولدها)
**سال جنبان** ـ در مقابل سال ایستاده (رك : سال ایستاده) یعنی سالی که مضطرب است وفصول‌ش درماهها ثابت نیست مانند سالهای قمری .
**سالخداه** ـ سالخدا ، رب‌السنه ، صاحب‌السنه ، خداوند سال
دربارهٔ «سالخدا» اقوال مختلف است . گروهی از پارسیان سالخـدا را خداوند برج انتها گویند . هندوان خداوند ساعت و رومیان کـوکب «مبتز» در طالع گفته‌اند . عدهٔ دیگری گویند سالخدا خداوند بهرازبرج انتهای سال است . ابوریحان گوید : « سالخدا کوکبی است‌که در تحویل سال درطالع باشد » . (التفهیم / ۵۱۸ ح ۷)
سالخداه ، نیك‌بخت‌وسعادتمند وبختیار وبااصطلاح‌نجوم دارای شرف و خداوند شرف . (فرنودسار)
**سال خرد** ـ (= سال کهترین) سنهٔصغری ازسنین کواکب.(مقدمهٔ‌التفهیم/ قا) و (رك : سالهای کواکب)
**سال خورشیدی** ـ Année Solaire (فـر) ، سال شمسی، سیصدو

شصت و پنج روز ، یکدور حرکت زمین بدور خورشید طبق هیئت جدید ، بجای سال عرفی مطابق هیئت قدیم (رك: سال) یاسال تحویلی .

**سال رسمی** ـ مدت زمانیست که هم کمال نزدیکی را باسال حقیقی داشته باشد و هم عده ایامش عدد صحیح باشد . (هیئت برای سال پنجم ریاضی ص ۷۶ ح ۲)

سال رسمی همان سال عرفی وسال تحویلی است .

**سال ساده** ـ سال بسیط که کبیسه وتسی ندارد . (التفهیم / ۲۳۵)

**سال شمسی قمری** ـ Année luni-solaire (فر)، (رك: سال ماه وخورشید)

**سال طبیعی** ـ «عبارت است از آن مدت که اندر او، یکبار گردش گرما وسرما وکشت وزه (والحرث والنسل) بتمامی بود وآغاز این مدت ازبودن آفتاب بنقطه‌ای ازفلك البروج ، تا بدو باز آید» درواقع یکنوع سال شمسی است ، به حساب چهار فصل . (رك : التفهیم / ۲۲۱)

**سال عرفی** ـ سال متعارفی Année civile (فر) (رك : سال)

**سال قمری** ـ Année lunique (فر) ، دوازده‌دورماه دربیست وهشت منزل واقع درمنطقة البروج ویا نقاط نزدیك آن .

**سال کبیسه** ـ Année bissextile (فر) (رك : سال کبیسه)

**سالگرد** ـ (رك : سال گردش)

**سال گردش** ـ سالگرد ، تفاوت سال قمری باسال شمسی وشروع سال نو ازجلوس پادشاه . (فرنودسار)

**سال گرداننده** ـ سال گردان ، سال قمری که فصولش درماهها ثابت نیست (مقدمهٔ التفهیم / قسا) وسال جنبان ، درمقابل سال ایستاده (رك : سال جنبان)

**سال گره** ـ روز شروع سال نو ازعمر مولود ، و ریسمانـی که بعـدهٔ سالهای مولود برآن گره زده باشند تا از شمارهٔ آنها عدهٔ سالها معلـوم شود . (فرنودسار)

**سال مر** ـ (سالمر) (پ) سال شماری، سالشمار ، شمار سال وگاهشماری درنجوم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۶ـ۲۳۸)

**سال ماه یاسال ماهتاب** ـ (= سال قمری)

**سال مولدها** ـ براثر حرکت آفتاب درمنطقة البروج ، درنجوم احکامی،

سال مولدها که وقت زادن طفل است بوجود می‌آید و آن در داخل سال شمسی است همان است که سال تولد میگوئیم وسالروز تولد گفته میشود . فاصلهٔ سیر زمانی آفتاب را از درجه طالع مولد تاهمان درجه را سال مولد گویند .

**سال ماه وخورشید** ـ Année Lunisolaire (فر) ، یونانیان‌قدیم، درقرن پنجم میلادی ، به این آغاز کردند که با طلوع و غروب ستارگان ثابت در اول شب وصبح فصول سال را تعیین کنند وازآن جهت‌ناگزیربشوند که سال‌رسمی آنان ازحرکت ماه وخورشید هردو گرفته شود . (تاریخ نجوم اسلامی / ۱۷۰)

**سالنامه** ـ تقویم ، ونیز کتابی که‌درآن‌وقایع‌سال رامی نویسند.(فرنودسار) مانند ماهنامه وهفته‌نامه و روزنامه .

**سال نجومی** ـ Année Siderale (فر) ، زمانی است که خورشید برای بازگشت به ستارهٔ ثابت مفروض لازم دارد و برابر است با ۲۵۶۴، ۳۶۵ روز خورشیدی متوسط . این سال اندکی ازسال انقلابی درازتر است .

**سال نو** ـ درآستانهٔ تحویل (رك : تحویل)

**سال نوری** ـ Année de Lumiere (فر) ، واحد طول در اندازه گیری نجومی ، مسافتی است که بوسیلهٔ نور درمدت یکسال طی می‌شود درحدود ۱۰۱۲ × ۶ میل یا ۱۰۱۲ × ۹/۶ کیلومتر . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**سالهای تربیت** ـ چهار سال اول درعمر طفل ، «طفل ازپس زادن نازك بود وبس ضعیف وبه اندك مایه چیز از حال همی بگردد ، پس بگزاف دل بروی نتوان نهادن تاآنگاه که چهارسال بروی بگذرد ومنجمان آنراسالهای تربیت نام کردند ای پروردن» . (التفهیم / ۵۱۹)

**سالهای کواکب** ـ سنین کواکب (= سنهٔ عظمی ، سنهٔ کبری ، سنهٔ وسطی ، سنهٔ صغری) (رك: سنهٔ کبری) «این سالها برچهار مرتبت است‌هرستاره‌ای را : کهتر ومیانه وبزرگ وبزرگترین ...» (التفهیم / ۳۶۵)

**سالهای میان هجرت و وفات حضرت پیامبر(ص)** ـ

«مسلمانان درعهد پیامبر هرسالی را که میان هجرت و وفات بود بنام مخصوصی که از واقعه‌ای که‌درآنسال‌روی‌داده‌بود مشتق‌نموده بودند،نام‌گذاشته‌اند» باین ترتیب :

۱ـ سنة الاذن : نخستین سال بعداز هجرت

۲ــ سنة الامر بالقتال : سال دوم بعداز هجرت
۳ــ سنة التمحيص : سال سوم « «
۴ــ سنة الترفئه : سال چهارم « «
۵ــ سنة الزلزال : سال پنجم « «
۶ــ سنة الاستيناس : سال ششم « «
۷ــ سنة الاستغلاب : سال هفتم « «
۸ــ سنة الاستواء : سال هشتم « «
۹ــ سنة البرائه : سال نهم « «
۱۰ــ سنة الوداع: سال دهم « «

(ترجمهٔ آثار الباقیه ص ۵۱ــ۵۰)

**سایس** ـ (ك) سایس ـ پنجم رواق (برهان) مریخ است درفلك پنجم . (رك : پنجم رواق)

**سایه** ـ «ظل» و اصل کلمه ساعت است در فارسی (رك : ساعت) سایه بردو گونه است : سایهٔ بسیط یامستوی ،که مقیاس سایه برروی زمین‌همواره عمود باشد وسایه منتصب یا معکوس ، موقعیست‌که مقیاس عمود بردیواری باشد که مقابل آفتاب است .

مولوی بلخی ، علت سایه را وجود زمین وجهان خاکی میداند و با بیان عرفانی مخصوص بخود گفته است :

چون زمین برخاست از جــو فلــك
نه شب و نه سایه باشد لی و لــك
هرکجا سایه است و شب یا سایگه
از زمین باشد ، نه از افــلاك و مــه

(شرح چهار تمثیل / ۱۲۹ ح ۱)

**سایهٔ بسیط** ـ (رك : سایه)
**سایهٔ مستوی** ـ (رك : سایه)
**سایهٔ معکوس** ـ (رك : سایه)
**سایهٔ منتصب** ـ (رك : سایه)
**سبحه** ـ (ك) سبحه‌های بلور ، کنایه ازستارگان است .

گنبد پیر سبحه‌های بلور در مغاك مقعر اندازد

خاقانی / ۱۳۷

سبز ـ سبز بارگاه[۱] سبز پل[۲] سبز پنگان[۳] سبز چتر[۴] سبز خنگ و سبز خنگ شموس[۵] سبز خوان[۶] سبز طاق[۷] سبز طشت[۸] کنایه از آسمان است. و سبز میدان[۹] وسبز طاوس[۱۰] وسبز فرش[۱۱] وسبز کارگاه[۱۲] سبز گلشن[۱۳] سبز منظر[۱۴] و سبز طارم[۱۵]:

۱ـ فلسی شمر ممالك این سبز بارگاه
صفری شمر فذلك این تیره خاکدان

خاقانی / ۳۱۴

۲ـ (آنندراج)

۳ـ اشکال دولت کرده حل بر تیرش از روی محل
این سبز پنگان از زحل پیشکان نو پرداخته

خاقانی / ۳۹۵

(سبز پنگان: سبز فنجان)

۴ـ همای بلندی قدرت، نشیمن
باین سبز چتر معلق گرفته

جمال‌الدین اصفهانی / ۳۱۶

۵ـ سبز خنگ سپهر پیوسته
نوبتی دار زیر زین تو باد

انوری / ۶۴

ودر شعر نظامی گنجوی:

منه دل برین سبز خنگ شموس

(گنجینه)

ایا سرفرازی که خورشید پردل
کت این سبز خنگ سپهر است مرکب

کمال‌الدین اسماعیل / ۲۳۲

۶ـ (آنندراج)

۷ـ بدان خدای که بی گرد مرکب او
غبار صبح براین سبز طاق ننشید
جمال الدین اصفهانی / ۳۰۶

۸ـ زادهٔ خاطر بیارکز دل شب زاده صبح
کرد درین سبز طشت‌خایهٔ زرین عزاب
خاقانی / ۴۷

۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ـ (فرنودسار)

۱۵ـ باغی است فضای کبریـایت
بیرون ز ریاض سبز طـارم
سلمان ساوجی

(رك : صد هزار شنبم)

**سبع** ـ Le Slus (فر) ، Lupus (یو) ، ازصورتهای جنوبی و نزدیك پای قنطورس ، ستارگان آن نوزده‌اند همه درصورت . و آنرا «شیر» هم گفته‌اند (رك : قنطورس) وشیر بحری وسبع البحر«وکواکبه ثمانیة عشرکوکباً من‌الصورة و ذکر بطلمیوس انه تسعة عشرکوکباً خلف کوکبة قنطورس ، و بعضها مختلـط بکوکبة قنطورس وهو علی جنوب کوکبة یدی‌العقرب...» (صورالکواکب/۳۲۹)

**سبع البحر** ـ شیر بحری ، نام دیگر صورت قیطس(رك : قیطس)وسبع

**سبع شداد** ـ «سبعاً شداداً» «سبع شداد» بمعنی هفت‌طبقه آسمان‌مأخوذ ازآیهٔ ۱۲ وبنینا فوقکم سبعـاً شداداً ، سورهٔ النبا وبمعنی هفت‌سال دشوار مأخوذ ازآیهٔ ۴۷ از سورهٔ یوسف : ثم یأتی من بعد ذلك سبع شداد یا کلن ما قـدمتم لهن الا قلیلا مما تحصنون .

وسبع شداد درین بیت ازخاقانی بیشتر اشاره به هفت طبقهٔ زمین است :

درتب ربع اوفتد سبع شداد ازنهیب
تخت محاسب شود قبهٔ چرخ ازغبار
خاقانی / ۱۸۸

**سبع طباق** ـ هفت فلك (افلاك سبعه) (رشیدی ، منهیان سبع طبـاق) ، مأخوذ ازآیهٔ شریفه : الذی خلق سبع سموات طباقاً آیهٔ ۳ سوره الملك .

**سبعهٔ منحوسه** ـ ستارگان هفتگانهٔ : کید ، غطیط ، عزیم ، سر موش ،

کلاب ، ذوذوابه ، لحیان ، آنها را ثوانی‌النجوم‌هم گفته‌اند (رك : سعود ونحوس فلك).

**سبوی دلو** ـ جرة‌الدلو ، آبریز دلو ، چهار ستاره‌اند بیکدیگر نزدیك درصورت دلو . (رك : جرة‌الدلو)

**سبك‌رو** ـ (= سریع السیر) از احوال کواکب سیار است .

**سبیکه** ـ (ت) سبیکهٔ زر صفتی است که برای «مهر» (خورشید) آورده‌اند.

پد ید شد ز فلك مهر چون سبیکهٔ زر
که هیچ تجربه نتوان در آن عیار گرفت

مسعود سعد / ۶۶

(سبیکه : مأخوذ ازسبك ، غالبی است که زرگرها درکار ریختن طلا ازآن استفاده میکنند)

**سپر** ـ

۱ـ صورت فلکی کوچکی است درجنوب کهکشان راه شیری ، به شکل سپر ، بابعد ۱۸ ساعت و ۴۰ دقیقه ومیل جنوبی ۱۰ درجه : دزین صورت‌ستارهٔ ابری روشنی دیده میشود . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

۲ـ درنه سپر هزار میخی : کنایه ازآسمان ونه فلك :

این هفت خدنگ چار بیخی و آن نه سپر هزار میخی

نظامی / لیلی ومجنون ۲۳۵

۳ـ سپر آتشین ۴ـ سپر سیاه ۵ـ سپر شنگرفی کنایه از آفتاب است (فرنودسار)

**سپندارمذ روز** ـ روز پنجم ازروزهای پارسی . (رك : روزهای پارسی ش ۵)

**سپور** ـ (پ) سماك (سمال اعزل) منزل چهاردهم ماه است در نجوم پهلوی . واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱ـ۲۶)

**سپهبد سیارات** ـ جدال بین اهورامزدا واهریمن، که پیکار خیروشر، فرشته و دیو ، روشنی وظلمت ، ازپدیده‌های آن است ، درنجوم زردشتی نیزراه یافته وآسمان نیز صحنه این پیکار بشمار می‌آید . سپهبد شمال ازطرف ثوابت هفتورنگ نمایندهٔ اهورا واز سیارات مشتری ، بنمایندگی اهریمن وسپهبد جنوب

ازثوابت سدویس یاسهیل ودر مقابل او از سیارات ناهید، سپهبد مشرق از طرف ثوابت تیشتر یاشعرای یمانی ودر مقابل او ازسیارات عطارد، وسپهبدسپهبدان در ناحیه وسطی (میان آسمان) ازثوابت جدی وازسیارات کیوان بوده است وسیارات معمولا در دین زردشتی دیو شمرده میشدند. (گاهشماری ص ۶۶ ح ۱۲۲)

باحتمال قریب به یقین میتوان گفت که مسعودسعد سلمان بهنگام سرودن این ابیات به‌عقیدهٔ زردشتیان درین باره واقف بوده‌ونظرداشته‌است‌و بحالت رجوع‌سیارات نیز اشاره کرده است:

بدین فروخته رویان نظر کنم که همی
بفعل طبعی روی زمین فروزانند
سپهبدان برآشفته لشکری کشتند
چنانکه خواهندازهرسویی‌همی‌رانند

دیوان / ۱۲۱

**سپهر** - Cieux. Ciel (فر)، آسمان. فلك. واژه‌نامه(بندهشن ۲-۱۶۷) وهمریشهٔ Sphére بمعنی کره، ازپارسی باستان وپهلوی وبه اعتقادی مأخوذ از سانسکریت.درفارسی امروز نیز سپهر بمعنی آسمان معروف است.

همی برشد ابر وفرود آمد آب همی گشت گرد سپهر آفتاب

فردوسی

سپهر بوقلمون[۱] سپهر مذبذب[۲] وصفی است ازسپهر، در معنی آسمان بطور کلی. ونیز سپهر آخشیجان[۳] سپهر اعظم[۴] سپهر پوشیده[۵] کنایه‌ازآسمان وفلك الافلاك (فلك اطلس) است.

۱- دو رنگی شب و روز سپهر بوقلمون
پرند عمر ترا می‌برند رنگ و بها

خاقانی / ۵

۲- مرا چاره صید است امروزه تا باز
دگرگونه گردد سپهر مذبذب

کمال‌الدین اسماعیل (لغت‌نامه)

۳ و ۴ و ۵- (فرنودسار)

**سپهر اختران**- فلك ثوابت، منطقةالبروج. واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱۳-۳۲)

**سپهر اطلس** ـ فلك اطلس ، فلك نهم (رك : افلاك)

سپهر اطلس را پرگهر کند دامن
چو طبع تو سراندیشه درگریبان برد
کمال‌الدین اسماعیل / ۵۳

**سپهر برین** ـ عرش ، فلك نهم (رك : فلك اطلس)

**سپهر ناآمیزنده** ـ (ب) فلك ثوابت . واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱۳ و ۱۲–۱۹۴)

**سپهر و پولاد زنگار خورده** ـ (ت) ازشاهنامهٔ فردوسی :

چو پولاد زنگار خورده سپهر
تو گفتی بقیر اندر اندوده چهر
داستان بیژن ومنیژه ـ هدیهٔ شرکت ملی نفت / ۱۳۴

**سپهری** ـ (ن) سپهری ماوراالنهری شاعر (لباب‌الالباب ص ۲۶۵)

**سپیده** ـ فجر ، فلق

**سپیده ببالا** ـ یا سپیده با بالا ، فجرمستطیل . (مقدمهٔ التفهیم / قسب) و (التفهیم / ۶۸)

**سپیده به پهنا** ـ (= سپیدی پهن) ، فجر معترض . (مقدمهٔ التفهیم / قسب) و (التفهیم / ۶۸)

**ستار** ـ (پ) استار ، استاره ، ستاره . واژه‌نامهٔ (بندهشن ۹–۴)

**ستاران** ـ (جمع ستار) ستارگان . واژه‌نامهٔ ( بندهشن ۸ ـ ۲۵ ، ۱۰–۲۵)

**ستارگ** ـ (ستارك) ستاره . واژه‌نامهٔ ( بندهشن ۷–۵۵ ، ۱۱–۶۱) ، ستارهٔ خرد ، ازکواکب صغار .

**ستارگان** ـ (جمع ستارگ ، ستارگان). واژه‌نامهٔ (بندهشن ۲ ـ ۷۲ ، ۶–۲۵ ، ۷–۱۰۴)

**ستارگان** ـ اجرام سماوی هستندکه ازنظر ماهیت شبیه خورشیدنسد ، بسیار گرم وجرم آنها زیاد است وانرژی خود را از واکنشهای گرمائی هسته‌ای تأمین میکنند . نزدیك‌ترین آنها به خورشید چهار سال نوری از آن فاصله دارد . باقی ستارگان ثابت هریك عضوی ازکهکشان‌ها هستند وحتی برخی‌ازآنهاعضوی

از یك دستگاه ستاره‌ای مزدوج میباشند. ستارگان در کیهان بطور یکسان توزیع نشده‌اند. دربرخی نقاط بطور سرسام‌آوری تمرکز یافته وتشکیل کهکشان‌ها را داده‌اند. نزدیك‌ترین کهکشانها حدود ۱۰۵×۱۶ سال نوری در زمین ما فاصله دارد. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**ستارگان ابری** ـ (= کواکب سحابی)

**ستارگان انداخته** ـ کواکب منقضه وشهب (مقدمهٔ التفهیم / قسب)

**ستارگان اندر مانده** ـ (= خمسه متحیره، اندر مانده)

**ستارگان انفجاری** ـ ستارگانی کوچکتر ازخورشیدو باوزن مخصوص بیش‌از آن هستند. درمدت بالنسبه کوتاهی نور آنها زیاد وسپس بتدریج کم‌میشود. معروفترین آنها ستاره‌ای بود که درسال ۹۵۰ هجری شمسی بوسیله تیکو براهه مشاهده شد ودر سال ۹۵۲ ازنظر ناپدید گردید. (هیئت برای سال پنجم ریاضی/ ۱۲۷ به بعد)

**ستارگان بیابانی** ـ (= ثوابت بیابانی)

**ستارگان تاریك** ـ (= کواکب مظلمه)

**ستارگان تنیده** ـ ستارگانی هستندکه انبساط وانقباض‌پی‌درپی،سرد و گرم ونورشان نیزکم و زیاد میشود. مانند ستارهٔ (دلتا) ازصورت قیفاوس. دوره تناوب بعضی ازآنها درحدود نصف روز وبرخی دیگر تا ۵۰روز می‌رسد. (هیئت برای سال پنجم ریاضی / ۱۲۷ به بعد)

**ستارگان رونده** ـ (= کواکب سیار) «ستارگان رونده آن هفت‌اند که هریکی کره‌ای دارند جداگانه، واین روندگان یك بدیگر وبشابته نزدیك‌همی شوند و دور همی شوند، گاه ازجهت جای وگاه ازجهت برابری؛ وآن از بهر زودی حرکت ایشان است ومختلفی». (التفهیم / ۶۰)

**ستارگان رصد شده** ـ بجز سیارات ازستارگان ثابت‌یکهزار وبیست و دوکوکب را رصدکرده‌اند وطول وعرض واقدار آنها را بعدازتحقیق در زیجها ثبت نموده ومجموع آنها را با ۴۸ صورت آورده‌اندکه ازین ۴۸ صورت ۲۱ در شمال و ۱۲ درمنطقةالبروج و ۱۵صورت درطرف‌جنوب قرار دارند(نفائس‌الفنون ج ۳ / ۳۸۱-۳۸۷۲)

**ستارگان زبری** ـ (= کواکب علویه) : مریخ، مشتری، زحل.

**ستارگان زیری** - (= کواکب سفلیه) : ماه ، عطارد ، زهره

**ستارگان متغیر** - ستارگانی هستند که نورشان ثابت نیست ، برخی از آنها از نوع ستارگان مرکبند که ازخود نوری ندارند و جلو ستاره مرکزی را را میگیرند و مانع از رسیدن نور آن می‌شوند . تغییر نور ستارگان متغیر منظم است و هریك دارای دورهٔ تناوب مخصوص به خود می‌باشند . (هیئت برای سال پنجم ریاضی / ۱۲۷ به بعد)

**ستارگان مرتعش** - Polsare (فر)، ستارگان«نوترونی» که درمعرض زلزله‌های شدید قرار دارند ودر حال تشنج پیاپی وحرکات مدام ولرزه‌ای هستند. چهل سال پیش وجود این ستارگان درطی کارهای تئوریك«ولکوف» و«اوینهایمر» حدس زده شد و ده سال پیش بوسیلهٔ پروفسور «فریدمن» وجود آنها قطعی گردید. (ماهنامهٔ دانشمند شماره ۱۴۲ سال ۱۳۵۴ ص ۸۳)

**ستارگان مرکب** - ستارگانی هستند که با چشم یکی دیده می‌شوند ، اما چون بادوربین آنها را مشاهده کنیم دو تائی وسه تایی دیده میشوند . تاکنون چهل هزار ستاره مرکب تشخیص داده شده که مهمترین آنها شعرای‌شامی وشعرای یمانی وستاره a از صورت قنطورس است . (هیئت برای سال پنجم ریاضی ص ۱۲۷ به بعد)

**ستاره** - شکل امروزی «ستارگ» پهلوی است (رك : ستارگ)

همهٔ اجسام سماوی که درفضای آسمان متحرك‌اند وعموماً همه آنها را جز آفتاب وماه باین اسم نامند واختر کوچك طالع در زایچه ولادت . وبخت وطالع وسعادت واقبال واخگر وپاره آتش و... (فرنودسار).

درباورهای مربوط به «علم تعبیر» خواب آمده که اگر درخواب‌ستارگان را مجتمع و روشن به‌بیند نشانهٔ بهبود ونظم کار بزرگان وشاهان‌است واگرمجتمع و تاریك بیند ضد آن است و اگر بیندکه ستاره را میخورد مال مردم را نیز به غضب خواهد خورد .

گویند مردی درخواب دید که ستاره‌ها همه ازآسمان فرو ریخت موی سرش ریخت وبه علت داء الثعلب گرفتارشد . (نفائس الفنون ج۳ / ۲۵۱و۲۷۰)

**ستاره آتش** - ستارهٔ آتش ، جرقه ، اخگر :

پس ستارهٔ آتش از آهن جهید
و آن دل سوزیده پذرفت و کشید
(شرح چهار تمثیل مثنوی مولوی ج ۱ ص ۲۷۱ - تألیف دکتر جواد سلماسی‌زاده)

**ستاره ایستاده** - (= بیابانی) کوکب ثابت، درمقابل کوکب سیار و رونده، «ستاره ایستاده و رونده کدامند؟ ستارگان ایستاده آنندکه برهمه‌آسمانها پراکنده‌اند و دوری ایشان همیشه یکسان است و دورتر نشوند وبپارسی ایشان را بیابانی خوانند» . (التفهیم / ۶۰) و (رك : رونده)

**ستارهٔ بادنبال** - ستاره ذوذنب (رك : ذوذنب)

**ستارهٔ باگیسو** - (= گیسودار، ذوذابه)

**ستارهٔ بام** - ستارهٔ صبح (فرنودسار) زهره، یاشعرای یمانی . (رك : ستارهٔ صبح)

**ستاره بامداد** - ستارهٔ صبح، زهره یاشعرای یمانی (فرهنگ جدید)

**ستاره برجا** - (د) کوکب ثابت (گاهشماری، بخش‌های‌نام ستارگان)

**ستارهٔ پیشانی** - اسبی‌که درپیشانی دارای علامت است وآنرا ازعلامت اسب میشمارند (فرنودسار)

**ستاره‌پرست** - Astrolâtre (فر)، صابی، صبی، عبدستاره، که‌آنان را وثنیه ویزیدیه هم میگفتند . (رك : صابئین)

**ستاره‌پرستان** - عبدهٔ نجوم، صابئین، صبی‌ها، وثنیه (رك: صابئین)

**ستاره‌پرستی** - Astrolâtrie (فر) ،

**ستاره پس** - موقعی است‌که ستاره درمشرق باشد وموافق توالی بروج

**ستارهٔ پیش** - موقعی است‌که ستاره درمغرب باشد وخلاف‌توالی‌بروج

**ستارهٔ ثابت** - Etoil fixe (فر) ، درمقابل سیاره، کوکب سیار . (رك : ثوابت)

**ستارهٔ ثاقب** - Etoil filant (فر) ، (= نجم ثاقب، نجوم ثاقبه)

**ستاره چشم** - آنکه چشمهای وی مانند ستاره باشد . (فرنودسار)

**ستاره دان** - منجم، ستاره شناس (فرنودسار)

**ستارهٔ دمدار** - ذوذنب، (= ستاره دنباله دار)

**ستارهٔ دنباله دار** - Comète (فر) ، (= ذوذنب) ، ازاجرام آسمانی

است که تحت تأثیر نیروی جاذبهٔ خورشیدحرکت میکند. ازیك توده گازی‌روشن تشکیل شده که هسته آن درخشان وغلیظتر از دنباله آن است.

مشهورترین ستاره‌های دنباله دار وشناخته شده عبارتند از:

۱ـ ستارهٔ دنباله دار «آنك» که دورهٔ خود را در ۱۲۰۰ روز تمام میکند ومسیرش درجهت مستقیم می‌باشد و از غرایب این ستاره آنست که مدت دورانش رفته رفته کم می‌شود.

۲ـ ستارهٔ دنباله دار «بیلا» یا «کامار» ستارهٔ دنباله داری بادوره‌ای کوتاه است که درسال ۱۸۲۶ میلادی بوسیلهٔ «وون بیلا» W. Von Biela از اهالی استرالیا کشف شد. این ستاره یکی ازجالب‌ترین ستارگان دنباله دار است که تا کنون دیده شده است، باتعیین مشخصات مدار آن، دورهٔ آن ۶۰۷سال برآورد شده است. برای آخرین بار درسال ۱۸۵۲ دیده شدکه بدو قسمت تقسیم شده بود. اما درسال ۱۸۷۲ بشکل یك رگبار شهابی‌که نتیجهٔ متلاشی شدن این ستاره درمدار خود بود مشاهده گردید. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

۳ـ ستارهٔ دنباله دار هالی: با دورهٔ ۷۶ سال، بوسیلهٔ «ادموند هالی» Edmond Hally (۱۷۴۲ ـ ۱۶۵۶) مدار آن محاسبه شد. این ستاره از ۲۴۰ سال قبل‌از میلاد دیده شده وازآن زمان تاکنون ۲۹ بار دیگر بچشم آمده است. درسال ۱۹۱۰ میلادی آخرین باری بودکه دیده شده است. درسال ۱۹۸۶ این ستاره ازنزدیك خورشید عبور خواهدکرد.

۴ـ ستاره دنباله دار فای ـ دوره خود را در مدت ۷ و یك دوم سال می‌پیماید وحرکتش درجهت مستقیم است. (هیئت برای سال پنجم ریاضی ص ۱۰۹).

**ستاره دندان** ـ معشوقه‌ای‌که دندانهای وی مانند ستاره بود(فرنودسار)

**ستارهٔ رادیویی** ـ چشمهٔ انتشار امواج الکترو مغناطیسی با بسامدهای رادیویی در خارج از منظومهٔ شمسی‌که بوسیلهٔ فن رادیو نجوم کشف شده‌اند این قبیل ستارگان هم در داخل و هم در خارج کهکشان‌ها هستند. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**ستارهٔ روز** ـ خورشید است

ای مبارك ترا ستارهٔ روز صدر را آفتاب صفرافروز ـ ازرقی

ندانم این شب قدر است یا ستارهٔ روز

توئی برابر من یا خیال در نظرم

سعدی / کلیات ۶۲۳

ستارهٔ زمین ـ (ك) طلق (فرنودسار) شبه فلز طلق .

ستارهٔ سحابی ـ (= سحابیها)

ستارهٔ سحری ـ (ك) ستاره زهره وشاید شباهنگ باشد ؟

رودکی در وصف دندانهای جوانی خود گفته است :

سپید سیم رده بود و دُرّ و مرجان بود

ستارهٔ سحری بود وقطرهٔ باران بود

محیط زندگی و ... / ۴۹۸

چنانکه نام تو بدرخشد از تخلص تو

ز باختر نـدرخشد ستـارهٔ سحـری

عنصری / ۲۸۲

ستارهٔ سرما ـ نوءالمرزم (رك : نوء)

ستارهٔ سعد ـ مشتری یازهره یاهریك ازسعود فلك . (رك: سعد ونحس)

ستاره سنجی ـ Astronometrie (فر) ، بخشی ازعلـم نجوم است که درآن تعیین اوضاع ظاهری ، حرکات وقدر اجرام سماوی مـورد بحث قـرار میگیرد . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

ستاره سوختگی ـ بدبختی (فرنودسار) ونیز احتراق یا ناپیدائی‌ستاره بهنگام طلوع آفتاب . (رك : ستاره سوختن)

ستاره سوختن ـ (= احتراق) و ناپیدایی ستارگان بهنگام پیدایـیٔ خورشید است .

ستاره سوخته ـ بدبخت (فرنودسار)

ستارهٔ شام ـ Étoile de Soire (فر) ، یا اختر شام ، درسخن آلفرد دوموسهٔ فرانسوی (رك : زهره ومجنون) زهره (فرهنگ جدید)

ستارهٔ شبان ـ Étoile de berger (فر) ، زهره (فرهنگ جدید)

ستاره شمر ـ Astrolog (فر) ، ستاره شمار ، ستاره شناس ، منجـم ، اخترشمار ، اخترشناس .

سبب وموجب آن عارضه‌چون برشمریم
خارج ازخاطرواوهام ستارهٔ شمراست
معزی / ۱۰۵

فروبختش که در آن چشم ستاره نرسد
خاك برچشم ستاره شمر آمیخته‌اند
خاقانی / ۱۳۵

**ستاره شمردن** ـ کنایه از بیداری درشب است .

بدان مثل که شب آبستن است روز از تو
ستاره می‌شمرم تا که شب چه زاید باز
حافظ / غزل ۳۶۱

واختر شمردن نیز درهمین معنی است .

زچشم من بپرس اوضاع گردون
که شب تاروز اختر میشمارم
حافظ / غزل ۳۲۲

واختر شمردن درشعر سعدی درهمین معنی :

همه شب به بیداری اختر شمرد
ز سودا واندیشه خوابش نبرد
سعدی

**ستاره شناس** ـ (= ستاره شمر)

**ستاره شناسی** ـ Astromomie (فر) ، علم هیئت (فرهنگ جدید) (رك : ستاره شماری ، نجوم)

**ستارهٔ صبح** ـ (= ستاره بامداد)

لوح پیشانیش را از خط نور
چون ستارهٔ صبح رخشا دیده‌ام
خاقانی / ۲۹۲

**ستارهٔ عافیت** ـ ستارهٔ سعد در مقابل ستارهٔ محنت یعنی ستاره نحس . (رك : ستارهٔ محنت)

**ستارهٔ قلندران** ـ (ك) خورشید (برهان ، رشیدی)

**ستارهٔ کاروان** ـ کاروانکش ، شعرای یمانی . (رك : شعرای یمانی ، تیشتر وشباهنگ)

**ستارهٔ کوچك** ـ سها (نفائس الفنون ـ دب اکبر) و (سها)

**ستارهٔ محنت** ـ ستارهٔ نحس، مقابل ستارهٔ عافیت، یعنی ستاره سعد: «شاه گفت ... آنجا که خواهی درحریم امن واستقامت و ستارهٔ عافیت و عفت بنشان که ستارهٔ محنت را، دور جور بپایان رسید ...» (مرزبان نامه مصحح قزوینی ص ۳۰۳)

**ستاره نگاری** ـ Astrographie (فر)، عکس برداری از ناحیهٔ بزرگی از آسمان دریك عکس برداری واحداست. درین نوع عکس برداری‌ها از دستگاههای نوری یاعدسیهای مرکب استفاده میشود. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**ستاره واشك** ـ (ت) (رك: پروین واشك)

**ستاره و داءالثعلب** ـ (رك: ستاره)

**ستاره و دندان** ـ (ت) (رك: پروین و دندان)

**ستاره‌های مزدوج** ـ (= ستارگان مرکب)

**ستاره‌یاب** ـ اسطرلاب، یاوجه تسمیه اسطرلاب به نظر برخی ازقدما، ازآنجمله قول حمزه اصفهانی (رك: اسطرلاب). وبه معنی منجم Astronom (فرهنگ جدید)

**ستاره‌یابی** ـ Astrnomi (فر)، ستاره دانی وستاره شناسی، تنجیم) (فرهنگ جدید فارسی وفرانسه)

**ستارهٔ یمانی** ـ شعرای یمانی، و سهیل (رك: سهیل یمن) و (رك: شعرای یمانی)

میخواند نشیند مهربانی   بر شوق ستارهٔ یمانی

نظامی / لیلی ومجنون ۷۴

**ستانندهٔ تدبیر** ـ (= قابل التدبیر) درمقابل دهندهٔ تدبیر (= دافع التدبیر) «وبه وقت پیوستن، سفلی را دهنده تدبیر خوانند و علوی را ستانندهٔ تدبیر ...» (التفهیم / ۴۷۵)

**ستر** ـ (= ستار ـ استار ـ ستاره ـ استر) نخستین ستارهٔ برج میزان در نجوم پهلوی است (گاهشماری / ۲۳۵) به نقل ازنیبرگ (ص ۳۰) به نقل از دینکرت ج طبع مدلس ج ۳ ص ۴۰۲)

**ستردگی روشنایی** ـ (= محاق)

**ستور** ـ صورت ناقه، مرکب ستارگان ذات الکرسی و امرأة المسلسله

و رأس الغول و اورا شتر هم گفته‌اند. (رك : شتر - ذات‌الکرسی)

**سحاب** - (= ابر)

گل نزند مقنعه برروی خوب مه نتواند که بود درحجاب

گنبد گیتی است غم آلود ، اگر چهرهٔ خورشید رود در سحاب (م)

**سحاب صاعقه دار** - ابر بارعد و برق (فرنودسار)

**سحابی** - Nébuleuse (فر) ، بمعنی ابری ونیز قطعهٔ ابری درخشان‌که خود کهکشانی است ازستارگان یا اجرام سماوی.

سحابیها یا اشباه الغمام را میتوان به چند دسته تقسیم کرد : سحابیهای سیاره‌ای ، سحابیهای مجتمع یا توده‌ای ، سحابیهای مارپیچی ، سحابیهای‌مطلق. این یك تقسیم‌بندی قدیمی است : «والسحابیة واشباه‌الغمام خمسة...» (زیج صابی ص ۱۸۹) یعنی ستارگان سحابی پنج عدد یا پنج دسته می‌باشند.

استاد ابوریحان کواکب سحابیها را در چهار دسته یا چهار کوکب نام برده است:

«اما سحابی‌های ابری بحقیقت چهار کوکبند : یکی برکف برندهٔ غول (= حامل رأس‌الغول) زیرا عرضش بسیار درجه است وز گذر ستارگان سیاره دور است. و دوم آخر دوخر واین آنست که بر برسرطان‌است و زین شماراست وسوم آنکه ازپس شوله است بمنازل قمر... وبکتابهای انواع گاه‌گاه اورانیش کژدم نام کنند و به تازی‌حمة العقرب. وچهارم آنکه برچشم‌رامی‌است‌ای‌تیرانداز...» (التفهیم / ۴۲۵)

**سحابیهای ابری** - اصطلاح ابوریحان است درالتفهیم (رك : سحابی) چهارند : یکی برکف حامل رأس‌الغول ، دوم آخر دوخر در جزو سرطان ، سوم نیش‌کژدم یاحمة‌العقرب ، دربرج عقرب ، وچهارم‌ستاره‌ایکه برچشم‌قوس(رامی) است . (التفهیم / ۴۲۵)

**سحابیهای سیاره‌ای** - این نوع سحابی عبارت است ازستاره‌ای‌مانند خورشید که گرد آنرا پوششی ازگاز فرا گرفته است این پوشش تقریباً یك صدم جرم ستاره را تشکیل می‌دهد و دائم در حال انبساط است تاموقعی که ازهم متلاشی شود. تاکنون چند صد سحابی ازین نوع دیده‌شده ومهمترین آنهاسحابی حلقه‌ای

درصورت شلیاق است.

**سحابی مارپیچی** ـ درصورت جبار (رك : جبار) و (رك : کهکشان مارپیچی)

**سحابیهای مجتمع** ـ عبارتند از اجتماع بسیار زیاد از ستارگان که بعلت بعد مسافت وکمی فاصلهٔ زاویه‌ای، بصورت لکه‌نورانی‌دیده میشوند. بعضی ازین توده‌ها متعلق به‌کهکشان‌ما وبرخی متعلق به کهکشانهای دیگر هستند مانند قنطورس.

**سحابیهای مطلق** ـ عبارتند ازتوده‌ای ازگاز و ذرات که براثر نور ستارگان مجاور بصورت لکه روشنی‌درمی‌آیندمانندسحابی‌امرأة المسلسله. (هیئت برای سال پنجم ریاضی ص ۱۲۹)

**سدره** ـ نام درختی است درآسمان مأخوذ از «سدرة المنتهی» درسورهٔ نجم درقصه معراج‌که پرواز جبرئیل درآنجا پایان می‌یابدولی‌پیامبر (ص) ازآنجا فراتر رفته به «قاب قوسین او ادنی» میرسد.

گرت دعوت‌ازچنگ شهوت‌رها کنی ، رفت تاسدرة المنتهی

بوستان

**سدس فخری** ـ بنام فخرالدوله دیلمی ، بوسیلهٔ ابومحمد خجندی ، برای رصدخانهٔ ری‌ساخته‌شد وآنرا ربع دیواری‌هم‌گفته‌اند. (رك : ربع دیواری)

**سدکیس** ـ قوس قزح ، رنگین‌کمان ، سه‌کیس یاصدکیس؟

کیس به معنی خم ، لا ، حالتی است درپارچه ونظیر آن ، ابوالمؤید بلخی گوید :

میغ ماننده پنبه است ، ورا بادنداف
هست سدکیس درونه ، که بدو پنبه زنند
(لغت فرس)

(درونه ، کمان حلاجی است)

**سده** ـ جشن سده ، درشب بوده ، شب دوم بهمن ماه ، «بلغت ایشان (پارسیان) آتش بلند شعله را گویند . (شرح بیست باب ـ باب چهاردهم) وجوه تسمیه دیگری نیز برای «سده» ذکر شده است وپیش‌از سده روزی بوده که آنرا «برسده» بمعنی جلوتر ازسده وسدهٔ نو میگفتند ولی استاد ابوریحان می‌گوید :

«و بحقیقت ندانستم از وی چیزی» . (التفهیم / ۲۵۸)

و در آثار الباقیه گوید شب سده را مردم کرج « شب گزنه » نام میدادند «وسمی اهل الکرج لیلة هذا الیوم شب‌گزنه ای الیلة العاضه و ذلك لبردها» (رك: شب‌گزنه).

امام محمد غزالی بابرگزاری رسوم این جشن ونوروز بدین علت که عید گبران بوده موافقتی نداشته و در کیمیای سعادت(چاپ هند ص ۱۸۸–۱۸۹) در باب منکرات گوید :

«... وآنچه برای سده ونوروز فروشند چون سپر وشمشیر چوبین و بوق سفالین ، این درنفس خود حرام نیست اما برای اظهار شعار گبران حرام است » .

جشن سده همانند نوروز در دوره‌های اسلامی شکوه دیرین خود را تاحدی حفظ کرده است وپادشاهان این ادوار آنرا برگزار میکرده‌اند . در برگزاری این جشن بوسیله ملکشاه سلجوقی نیز درسال ۴۸۴ درشب ۱۸ ذی‌الحجه در بغداد، این شعر بوسیلهٔ ابوالقاسم مطرزی بمناسبت آن جشن سروده شده‌است :

وکل نار من العشاق مضرمة

من نار قلبی او نار لیلة السذق

جشن سده‌را به هوشنگ شاه ونیز به فریدون وجمشید نسبت داده‌اند :

ز هوشنگ ماند این سده یادگار

بسی باد چون او دگر شهریار

فردوسی

سده جشن ملوك نامدار است ز افریدون واز جم یادگار است

عنصری

(ذیل التفهیم ص ۲۵۹ ح ۱۳)

**سدویس** ـ (پ) یاسدویس ، شعرای شامی (بندهشن۵–۵۰) درادبیات پهلوی به دریای عماق نیز اطلاق شده است . (واژه‌نامه بندهشن)

**سذق** ـ معرب سده (رك : سده)

**سرار** ـ به فتح اول به معنی پوشیده وپنهان‌شدن‌است . دراصطلاح نجومی سرار آخرین شب ماه است درمحاق واجتماع (رك : اجتماع)

شمع را هرروز مرگ و لاله را هرشب ذبول

باغ را هرسال عزل و ماه را هرمه سرار

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۶۳

مدت سرار ومحاق واجتماع ماه باخورشید دو شب است و دو روز وبه این دوشب ودور روز ، فردوسی وخاقانی وجمال‌الدین اصفهانی و سنایی غزنوی اشاره کرده‌اند :

فردوسی ، در وصف حالت سرار یامحاق ونیز هلال وبدر ماه گفته‌است:

دو روز و دو شب روی ننمایدا همانا ز گردش بفرسایدا

پدید آید آنگاه باریك و زرد چو پشت کسی کزغم عشق خورد

چو بیننده دیدارش از دور دید هم اندر زمان او شود ناپدید

اگر شب نمایش کند بیشتر ترا روشنایی دهد بیشتر

بدو هفته گردد تمام و درست بر آن باز گردد که بود ازنخست

شاهنامه / ج ۳ ص ۵-۶ چاپ مسکو

خاقانی از زبان فرزند خود رشیدالدین ودر رثاء او گوید :

گر به سی روز دو شب همدم ماه آید مهر

سی شب ازمن به چه تأویل جدائید همه

دیوان / ۴۱۷

ازجمال‌الدین اصفهانی :

ز شرم روی چون ماهت مه چرخ

شود هرمه دو شب از خود پیاده

دیوان / ۴۷۷

سنائی گوید :

چون دو شب همخوابه خواهد بود باخورشید ماه

در محاق اورا چه بیم از شکل نقصان داشتن

دیوان / ۲۴۶

**سر انگشتان حنا بسته** - (= کف‌الخضیب)

**سرای پرده سیماب رنگ آینه گون** - ترکیب وصفی یك مصراعی وکنایه ازآسمان است درشعر جمال‌الدین اصفهانی :

چـو در نوردد فراش امر کن فیکـون
سرای پردهٔ سیماب رنگ آینه گـون
نه کله بندد شام در حریر غـالیه رنگـ
نه حله پوشد صبح از نسیج سقلاطـون
دیوان / ۲۷۸

**سرای هفت پرده** - (کا)

**سرای هفت رخشان** - (کا) (فرنودسار)

**سر پهلوان** - (= شراسیف)، چند ستاره درتن مار باریك. (رك: مار باریك)

**سر حمل** - (= راس‌الحمل) نقطهٔ اعتدال ربیعی مدار راس‌الحمل، درمقابل سر میزان که نقطهٔ اعتدال خریفی است. (التفهیم / ۱۸۵)

**سرخی** - (وبه املاء قدیم، صرخی) شهاب وصاعقه، و سرخیها انواع شهاب است. (مقدمهٔ التفهیم / قسز)

**سرة الفرس** - یکی ازستارگان صورت فرس اعظم است (رك: فـرس اعظم) و برسینهٔ آن است (سره: بمعنی حوض وجای آب وگـودال آب است). (المنجد)

**سرشت مریخ** - نام دیگر قلب العقرب یاقلب ازمنازل ماه است. (رك: قلب)

**سرطان** - Cancer (فر) و(یو)، یاخرچنگ ازصورتهای بروج شمالی در منطقة‌البروج است بابعد ۸ ساعت و ۲۵ دقیقه ومیل شمالی ۲۰ درجه، یودکسوس و اوراتوس درقرن چهارم وسوم پیش ازمیلاد ازسرطان نام برده‌اند. بطلمیوس تعداد کواکب آنرا ۱۳ وهفلیوس تا ۲۹ شمرده است وامروز نزدیك به ۸۳ کـوکب درین صورت دیده می‌شود. صوفی وقزوینی ۹ ستاره در داخل صورت و۴ستاره درخارج آن رصد کرده‌اند اولین ستارهٔ برج سرطان لطخه است بصورت پاره‌ابری و لطخه درمیان آن است. (بسائط علم‌الفلك / ۱۱۷)

عرب لطخه را نثره گوید وبه دنبال آن دو کوکب بنام حماران دیده میشود.

ابوریحان گوید: «چهارم صورت ازبروج، سرطان است همچون خرچنگ». (التفهیم / ۹۰)

قطب الدین محمود شیرازی نیز کواکب داخل آنرا ۹ دانسته گوید هفت کوکب در قدر چهارم و دو درقدر پنجم است (درة التاج ص ۱۴۰) در نجوم احکامی ، سرطان ، برجیست منقلب وصیفی وسرد وتر وآبی وشمالی وشبی وماده وخانهٔ قمر درپانزده درجه آنست وهبوط مریخ و وبال زحل در اوست و علامت تقویمی سرطان ج ازحروف جمل است. گنگی وکاهلی و دورویی ازصفات منسوب به اوست . شاید اشاره به همین نسبت است که سنائی سرطان را باتصویر دیگری بکنایه «پنج پای دو روی» نامیده است . (رك : پنج پا) قد میانه ، ضعف و نقرس ونزله وسرطان و بی‌مویی و کلی وگری و پیسی وبواسیر وسنگینی درپای چپ وانگشتان منسوب به اوست. سرطان برج کشتی بانان وجوی کنان وآبیاران است. گودالهای آب ونیستانها وکناره‌های ژرف جویها و رود خانه‌ها و نیز مساجد و عبادتگاهها ازجایهای منسوب به این برج است . افریقا ومروالرودومشرق خراسان از اقلیم‌های منسوب به اوست . برنج ونیشکر وآنچه شبیه به آنهاست از سرطان است ، بارانهای تند ، وآنچه ازآسمان فرود آید به سرطان منسوب است .

«سرطان خانهٔ قمر است وفرح او و وبال زحل و شرف مشتری و هبوط مریخ، ومؤنث ولیلی ومنقلب . و هرکه بطالع سرطان بود سلیم الاعضاء وغلیظ العظام وصغیر العینین وطویل الیدین وعظیم القدمین والفکین و واسع المنکبین باشدوسیاه چشم وحافظ نظر بود وبینی واطراف دندانهای او راست باشد و موی او باریك بود واندك مجعد ونیمه اسفل غلیظ تر ازاعلی بود و رنگ او اندکی باسیاهی باشد و اورا فرزندان بسیار باشد وبغایت متلون» . (نفائس الفنون ج ۳ / ۳۰۰)

درشعر فارسی سرطان ، با نامهای دیگر چون خرچنگ و پنج پا به منظور بیان تغییر فصل وموقع خورشید ومبالغه درمدح و دیگراغراض بابرخی ازمنسوبات خود دیده می‌شود .

خاقانی درخطاب به خورشید می گوید .

ای شحنهٔ شش جهات عالم درچار دری وهفت طارم
نبروده قسمت ناف خرچنگ عشرتکه تو دهان ضیغم

دیوان / ۲۷۰

مراد ازناف خرچنگ پانزدهم سرطان است که قوت آفتاب ازآنجا شروع میگردد ومقصود از دهان ضیغم برج اسد است که خانه آفتاب می‌باشد .

وهم او دراشاره به تغییر فصل همراه باپند وطنز وتعجب گوید :

مگزین در دونان چو بود صدر قناعت
منگر به تخشب چو بود ماه جهــانتاب
ایام بنقصان و تـرا کــوشش بیشی
خورشیدبسرطان‌وترا پوشش‌سنجاب؟!

دیوان / ۵۹

انوری گفته است :

چمن مگر سرطان شد که شاخ نسترنش
طلوع داد به یك شب هزار شعــری را

دیوان / ۱۰

ومرادش ازهزار شعری ، گلهای فراوان است (رك : شعری وگل)

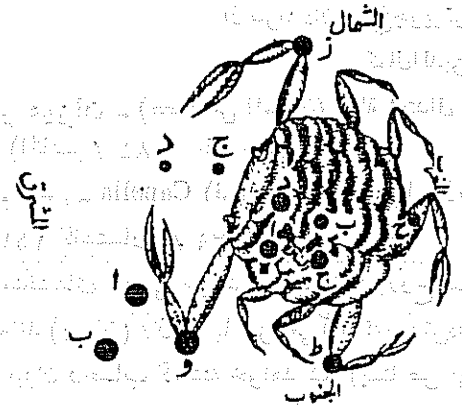
سنائی سرطان را باتوجه به منسوبات نجومی آن « پنـج پـای دو روی» خوانده وگفته است :

ازفلك زان سنان کوه افکن پنج پای دو روی را برکن

دیوان / ۵۹۱

شاید ،کشف ، به معنی سنگ‌پشت ، تصور دیگری بوده ازصورت برج

(صورت سرطان)



سرطان پیش مردم ایران ،که فردوسی درآگاهی فریدون از اختلاف پسران خود به وسیلهٔ مراجعه به زایچهٔ هریك گفته است :

چو کرد اختر فرخ ایرج نگاه

کشف دید طالع ، خداوند ماه

فردوسی (شاهنامه)

چون بدلیل برج طالع بودن نمی تواند بمعنی صورت سلحفاة نام دیگر صورت نسر یا شلیاق باشد

**سرطان وجوزا** - (= جوزا وسرطان) (تن) دو برج پیاپی اند :

مهمازا و به پهلوی سرطان کند گذار

گر همتش لگام بجوزا برافکند

خاقانی / ۱۴۶

**سرطان ومشتری** - (تن) شرف مشتری درپانزده درجهٔ سرطان است. (رك: مشتری وسرطان)

**سرك تیز** - (= شظیه) دراسطرلاب (رك : شظیه)

**سرمای پیرزن** - بردالعجوز (رك : ایام العجوز)

**سر موش** - یکی ازسبعهٔ منحوسه است . (رك : سبعهٔ منحوسه - سعود و نحوس فلك)

**سرمه دان چرخ** - (کا)

در چشم من کند بستم میل آتشین

از سرمه دان چرخ چو پرتو زندشهاب

کمال الدین اسماعیل / ۲۰۸

**سر میزان** - (= رأس المیزان) نقطهٔ اعتدال خریفی و مدار رأس المیزان) . (التفهیم / ۱۸۵ و مقدمه / قسز)

**سروش** - Capella (فر) ، عیوق است بنا برزیج کوشیار جلیلی (نسخهٔ برلین ص ۱۵۱ گاهشماری / ۳۳۹) و (رك ، عیوق)

فرهنگ‌های فارسی سروش را جبرائیل (روح القدس ، روح الامین) و سروشه گفته‌اند (برهان) واز گاتها نیز برمی آید که‌سروش‌دراعمال روزجزا دخالت دارد وبکار میزان وحساب گماشته خواهد شد (یسنا ص ۴۳ قطعه ۱۲) معهذا تصور ستاره‌ای بودن سروش قابل تردید نیست وفخرالدین اسعد گرگانی نیز اورا

برعایت تناسب ، در ردیف ماه ومهر وچرخ واختر آورده است :

گواتان بس بود دادار داور سروش وماه ومهر وچرخ واختر

ویس‌ورامین / ۴۴

در دین زردشت اغلب ستارگان‌فرشتگان‌اهورایی‌یادیوان اهریمنی‌بوده‌اند واحتمالا تطبیق سروش باجبرائل در دورهٔ اسلامی ناشی از تأثیر همین عقیده بوده است . ودر شعر فارسی دوره‌های اسلامی سروش بجای جبرئیل یا روح القدس که حامل وحی وپیام بوده بکار رفته است .

چه گویمت که بمیخانه دوش مست وخراب

سروش عالم غیبم چه مژده‌ها داده است

حافظ / غزل ۳۷

بجز ثنای جلالش مساز ورد ضمیر

که هست گوش دلش محرم پیام سروش

حافظ / غزل ۲۸۳

روح القدس آن سروش‌فرخ برقبهٔ طارم زبرجد . . .

حافظ / غزل ۳۶۵

فرشتهٔ بحقیقت سروش عالم غیب که روضهٔ کرمش نکته برجنان گیرد

حافظ / قلسط

**سروش روز** ـ روز سروش ، روز هفدهم از روزهای پارسی . (رك : روزهای پارسی ش ۱۷)

**سروی** ـ (پ) (سروی‌کژدم و دو سروی کژدم ، زبانی) و زبانا ، منزل شانزدهم ماه است . واژه‌نامهٔ (بندهشن ۲ـ۲۶) و (رك : زبانا)

**سریر بنات‌النعش** ـ وسریر بنات چهاریاهفت‌ستاره درصورت دب اکبر است ونیز درسر وصورت و زانوی اسد که چهار ستاره آنرا نعش هم گفته‌اند[1] : (رك : دب اکبر هفتورنگ)

---

۱- درفرهنگ اصطلاحات وتعریفات نفائس‌الفنون دو بار «سربنات‌النعش» آمده گویا درست نباشد وظاهراً غلط مطبعه‌ای است ازمتن چاپی نفائس الفنون و سریر بمعنی اورنگ است درکلمهٔ هفت‌اورنگ .

**سریر فلك** ـ بنات النعش کبری ، درصورت هفتورنگ .

**سطرلاب** ـ (رك : اسطرلاب)

**سطرلاب چهارم** ـ (رك : اسطرلاب چهارم)

**سطلع** ـ ازحروف مرکب تقویمی وعلامت اتصال جامع نظر تسدیس و تناظر مطلعی است .

**سطلم** ـ ازحرف مرکب تقدیمی وعلامت اتصال جامع نظر تسدیس و تناظر یومی است .

**سعانین** ـ آخرین یکشنبه است درصوم کبیر عیسویان ومعنی سعانین تسبیح است. درین روزعیسی مسیح به بیت المقدس آمد ، در حالیکه برخری ماده نشسته بود وکرهٔ او ازپس آن خر میدوید وپیروان مسیح پیشاپیش او تسبیح می‌گفتند تا وارد مسجد شد وامر بمعروف ونهی ازمنکر نمود وکاهنان را که جهود بودند واز دانشمندان ایشان، سرزنش کرد . آنان بدشمنی ودستگیری او بپاخاستند و او پنهان شد . (رك ایام ترسایان)

**سعة المشرق** ـ فاصله‌ایست از افق که میان معدل النهـار و محل طلوع خورشید قرار دارد .

**سعد** ـ دو ستاره ازچهار ستارهٔ میان سعد الاخبیه . (رك : سعدالاخبیه)

**سعد** ـ Propice (فر) ، (= افزونیك) افزونی بخش، در مقابل نحس است . (رك : سعد ونحس)

**سعد اجل** ـ ستاره مشتری (رك : فرح)

**سعد اصغر** ـ (= سعد کوچك ، سعد خرد) زهره ، ناهید، وسعد اکبر ستارهٔ مشتری است . (رك : سعد اکبر وسعد اصغر)

**سعد اکبر** ـ (= سعد بزرگ) ستارهٔ مشتری است . (التفهیم / ۳۵۶ ومقدمه / قسز)

ازنشاط آستین بوس امیرالمؤمنین      سعد اکبر بین مراگوی‌گریبان‌آمده

خاقانی / ۳۸۲

ای گشته سعد اکبر با ذات تو قریـن

با طالع سعـادت کبـری قـرینه بـاد

سید حسن غزنوی / ۳۰۹

به روزی که هست اندرو فال خوبی
به روزی که هست اندرو سعد اکبر ...
ازرقی هروی / ۱۱

**سعد اکبر وسعد اصغر** ـ مشتری وزهره «ومشتری وزهره سعدند بنابر آنکه ایشان هردو مقتضی حرارت و رطوبت اند و قوام حیات با این هردو کیفیت است ونیز چون خاصیت ایشان اعتدال هوا وهبوب ریاح فاضله است واین امور موافق ابدان حیوانات است ، لاجرم بسعادت ایشان حکم کردند و چون مشتری درحرارت قوی‌تر بود و زهره دررطوبت بیشتروحرارت کیفیت فاعله است و رطوبت کیفیت منفعله ، لاجرم مشتری را سعد اکبر نام نهادند و زهره را سعداصغر ...» (نفائس الفنون ج ۳ / ۲۹۱)

خاقانی درمدح میرگشتاسب ازموسیقی‌دانان معاصر خود در دربار اتابکان آذربایجان گوید :

نظیر سعد اکبر میر گشتاسب که جای سعد اصغر زخمهٔ اوست
من اورا باربد خوانم، نه،حاشا که سحر باربد در نغمهٔ اوست
دیوان / ۳۸۲

سوزنی گوید :

چه سعد اصغر و اکبر که مهر و مه خجلند
ازو ، یکی به حمل دیگری بدو پیکر
دیوان / ۲۰۸

**سعدالسعود** ـ منزل بیست وچهارم ماه است و آنرا سعود نیز گفته‌اند ، علامت آن دو ستاره است ازجنوب تاشمال به مقدار یك ذراع از یکدیگر دور ، آن یك که شمالی‌تر است واز اصغر قدر ثالث ، برمنکب چپ ساکب الماء ( دلو) قرار دارد . وآن دیگر که از اواسط قدر خامس است بربازوی ساکب الماء دیده میشود . سعدالسعود ازآن جهت نام داده‌اند که به زعم عرب سعادت او از دیگر سعود فلکی بیشتر است و در طلوع آن سرما می‌شکند و هوا میل به اعتدال می‌کند» . (شرح بیست باب ـ منازل قمر)

ابوریحان سعد السعود را سه ستاره دانسته گوید : «ومنزل بیست وچهارم (ماه) سعدالسعود و سه ستاره است خرد برپهنا نهاده و جایگاه ایشان ذنب جدی و

بازوی آبریز» ، (التفهیم / ۱۱۲)

فارسی کهن سعدالسعود «بند» یا «بنز» یا «بندی» و بسغدی «سدمشیر» و به خوارزمی «سدمسیج» (گاهشماری / ۲۰۶ به نقل از آثارالباقیه) و به هندی لفظی شبیه «وهنشتها» گفته‌اند. (عقول عشره ص ۱۷)

منوچهری دامغانی ضمن وصف آسمان‌وستارگان سعدالسعود را بدین گونه وصف می‌کند:

بر سپهر لاجوردی صورت سعد السعود
چون یکی چاه عقیقین در یکی نیلی ذقن
دیوان / ۶۹

ولی درشعر خاقانی سعد السعودگاهی اشاره به ستاره‌مشتری‌است، چون لقب دیگر مشتری سعدالسعود است:

۱ــ این پرده گرنه چرخ رفیعست پس چرا
سعدالسعود[1] راشرف اندر قران اوست
دیوان / ۷۸

۲ــ زان فلکی کو بنات نعش همی زاد
سعد سعودش سماك نیزه درآورد
دیوان / ۱۷۶

۳ــ صیدی چنین که گفتم اقبال صید کسه را
شعری زننسد قسرعه سعد السعود فسالش
دیوان / ۲۳۴

۴ــ دراجهٔ حصارش ذات البروج اعظسم
دیباچهٔ دیسارش سعد السعود ازهسر
دیوان / ۱۹

۵ــ بشروان شاه اخستان تیمن ترى سعد السعود على النواحی
دیوان / ۸۹۱

---

۱ــ سعدالسعود ، دراین بیت ستاره مشتری است بقرینهٔ «شرف» و «قران» که ازحالات سیارات است نه ثوابت.

**سعد الاخبیه** ـ اورا سعد الخبایا هم گفته‌اند. منزل بیست و پنجم ماه است وعلامت آن چهار ستاره است بر کف دست ساکب‌الماء (دلو) وآنرا تشبیه کرده‌اند به پای بط (مرغابی) آنکه شمالی‌تر است از قدر چهارم، وباقی ازاصغر قدر سوم می‌باشند واعراب، میانین (دو ستاره میان) را سعد خوانند و دیگران راکه براطراف اویند. «خبا» یعنی خرگاه ومجموع راسعدالاخبیه گویند. (شرح بیست باب، منازل قمر).

ابوریحان گوید:

«ومنزل بیست وپنجم (ماه) سعدالاخبیه، چهار ستاره است‌بردست راست آبریز (دلو) همچون پای بط، سه ازآن برکردار مثلث وچهارم که سعد است میان او واین مثلث خباش‌ای خانهٔ او، وسعدها بر نزدیك تازیان نه‌ایند و لیکن بسیارند واز منازل قمر بیرون». (التفهیم / ۱۱۲)

فارسی کهن سعد الاخبیه «کهستر» (که شاید دراصل کوه استار، ستاره کوه یا که استار یعنی ستاره کوچك (؟) باشد) ودر خوارزمی «مشتوند» ودر سغدی «شرشت» است (گاهشماری / به نقل ازآثار الباقیه) ودر هندی «سبکها» گفته‌اند. (عقول عشره / ۱۸)

منوچهری خوشه انگور را که از تاك آویخته شده به سعد الاخبیه مانند کرده است:

گردی به‌آبی بیخته، زر از ترنج انگیخته
خوشه ز تـاك آویخته، مـانند سعد الاخبیه

دیوان / ۷۹

نظامی در وصف شب اورا باسعد ذابح یکجا وصف می‌کند:

ذابح ز خطر دهان گرفته　　سعد اخبیه را عنان گرفته

لیلی ومجنون / ۱۷۶

**سعد الخبایا** ـ همان سعدالاخبیه است. (رك: سعد الاخبیه)

**سعدالملك** ـ ازسعود فلك، بردوش ساکب‌الماء (دلو) است.

**سعدان وسعدین** ـ مشتری و زهره، سعد اکبر وسعد اصغر

دل او ثانی خورشید فلك دانم وباز
خلق او ثالث سعدان به خراسان‌یابم

خاقانی / ۳۰۲

آسمان در دور هفتم بعد سال شش هزار
زاد خورشیدی که تختش تاج سعدان آمده
خاقانی / ۳۸۲

پروانه چرخ اخضرش پرواز نسرین از فرش
پرواز سعدین بر سرش چندانکه پروا داشته
خاقانی / ۳۹۹

ازشعاع طلعتش در جام می نجم سعدین در قران‌ملك باد
خاقانی / ۴۹۳

تا طایر او همای سان شد سعدین بصورت استخوان شد
تحفة‌العراقین / ۸۹

آمد آن پاك نژادی که سوی طالع او
هست سعدین فلك را به سعادت نظری
امیر معزی / ۷۱۶

**سعد بارع** ـ سعدالبارع ازسعود فلك ، درصورت فرس اعظم ونزدیك سینهٔ آن و ده ستاره‌اند . (رك : فرس اعظم)

**سعد بلع** ـ بلع بضم اول (زیج صابی / ۱۸۹) منزل بیست و سوم ماه است ، علامت آن دو ستاره بردست چپ صورت ساکب‌الماء (دلو) است از این دو ستاره آنکه شمالی‌تر است از اکبر قدر رابع وآن دیگری ازاوسط‌قدرسادس است وستاره دیگری از اصغر قدر خامس درمیان این دو است که عرب آنرامبلوع نام داده به گمان اینکه دو ستاره اصلی سعد بلع آنرا فرو خورده‌اندیافروخواهند خورد . در وجه تسمیه بلع نیز گفته‌اندکه درقضیه طوفان که آیه : یا ارض‌ابلعی ماءك ... (سوره هود آیه ۴۴) درشان‌آن است، قمردرین منزل‌بوده است . (شرح بیست باب ، منازل قمر)

ابوریحان گوید :

«ونام بیست وسوم منزل (ماه) سعد بلع دو ستاره است بردست‌چپ‌آبریز ومیانشان سیمینی است گویند این آنست‌که سعد اورا فروبرد» . (التفهیم / ۱۱۲)

فارسی کهن سعد بلع «موری» یا «مورو» (و شاید به معنی مرغ یا مود باشد ؟) درخوارزمی «یوغ» (گاهشماری / ۲۰۵) وبه هندی «سارونا» (عقول

عشره ص ۱۷) آمده است .

نظامی گنجوی به جای سعد بلع ، بلع آورده گوید :

بلع ارنه دعای بلعمی بود　　درصبح چرا دو دست بنمود

لیلی ومجنون / ۱۷۲

ومقصود از دو دست ، دو ستارهٔ اصل صورت سعد بلع است .

**سعد بهایم** ـ ازسعود فلك ، درصورت فرس اعظم . (رك: فرس‌اعظم)

**سعد ذابح** ـ Dabib (فر) ، سعد ذابح ، منزل‌بیست و دوم‌ماه وعلامت آن دو ستاره ازقدر سوم بر «شاخ چپ صورت جدی است» . فاصله میان آن دو یك گزوستارهٔ‌دیگری‌نزدیك این صورت دیده می‌شود که عرب آن راشاةالمذبوح نام داده به گمان آنکه در ذبح سعد ذابح می‌باشد و ذابح صفت سعد ، بهمین مناسبت است . ابوریحان گوید :

«ونام بیست و دوم منازل (ماه) سعد ذابح . واین سعد دو ستاره است نه روشن و بر پهنا نهاده ومیان ایشان افزون از ارش هست ونزدیك ایشان سوم ستاره است . تازیان گویند که گوسپندیست که سعد اورا همی کشدوجمله برسروی(شاخ) جدی‌اند» . (التفهیم / ۱۱۲)

درفارسی کهن سعد ذابح «گوی»ودرسغدی «ونند» ودرخوارزمی «خچمن» آمده است . (گاهشماری ص ۲۵ بنقل ازآثارالباقیه)

درشعر فارسی سعد ذابح وتصوری که دربارهٔ آن هست راه‌یافته ، بیش‌از همه خاقانی ازین صورت نام برده وآنرا وصف کرده است :

۱ـ سعد ذابح سر بریدی هرشکاری را که شاه

سوی او محور ز خط استوا کردی رها

دیوان / ۲۶

(مراد ازمحور تیر ومقصود ازخط استوا کمان است)

۲ـ سعد ذابح بهر قربان تیغ مریخ آخته

جرم‌کیوانش‌چوسنگ‌مکی‌افسان‌دیده‌اند

دیوان / ۱۰۰

۳ـ استاده سعد ذابح و مریخ زیردست

حلق حمل بریده بدان تیغ احمرش

دیوان / ۲۲۳

۴ــ کز لك شاه سعد ذابح دان
که به مریخ ماند از گهر او
دیوان / ۶۷۱

۵ــ ور تو نبدی بذبح راجح
بدهیش بدست سعد ذابح
تحفةالعراقین / ۱۲۶

درشعر جمال‌الدین اصفهانی:
۱ــ نه سعد کفایت تو ذابح نه صبح عنایت تو کاذب
دیوان / ۵۲

۲ــ بردست سعد ذابح قربان کند فلك
ثور وحمل به شکر چنین نعمت‌گران
دیوان / ۲۰۵

کمال‌الدین اسماعیل گفته است:
خصم شتر دلت را قربان کند همی
زین روی سعدذابح آهخته کارداست
دیوان / ۶۷

**سعد فلك** ـ (= مشتری)

**سعدگردون** ـ مشتری ، سعد اکبر
به تو آورد سعد گردون روی روی زی درگه خداوند آر
انوری / ۱۰۰

**سعد مطر** ـ سعد المطر ازسعود فلك ، درصورت فرس اعظم و دو ستاره‌اند برزانوی ایمن (راست) این صورت . (رك : فرس‌اعظم)

**سعد موفا** ـ یکی دیگر ازسعود فلکی واحتمالا ستارهٔ مشتری است .
بدر سماك نیزه که برقلب مملکت اکسیرها ز سعد موفا برافکند
زان رمح مار سان ذدم کژدم فلك بیرون کند گره بزبانا برافکند
خاقانی / ۱۴۵

خاقان اکبر کآسمان بوسد زمینش هر زمان
بر فرق قدرش فرقدان سعد موفا ریخته
خاقانی / ۳۹۰

**سعد میزان** ـ زهره است ، چون میزان خانه زهره است ، چنانکه مریخ ، بدین علت که خانه او عقرب است ، نحس عقرب لقب یافته است .

انوری گوید :

اثرهای کین تو چون نحس عقرب

نظرهای لطف تو چون سعد میزان

(رك : نحس میزان)

**سعد ناشره** ـ ازسعود فلك و بردنبال صورت جدی است . (رك : سعود فلك)

**سعد نهی** ـ از سعود فلك درصورت فرس اعظم . (رك : سعود فلك)

**سعد ونحس** ـ ازمشهورترین موضوعات نجوم احکامی است و آن بیشتر دراختیارات وطوالع است . و هرنوع اختیار طالع و وقت برای انجام هرکار می‌باید سعد و دور از «زخم نحوس» باشد و در تعریف اختیار از قول کوشیار گفته‌اند :

«الاختیار سعادت الوقت المختار و ملائمة للغرض المطلوب و ممازجة لصالب الطالع امتزاجاً محموداً» .

ونیز درتعریف اختیار گفته شده‌که : اختیار عبارت است از گزیدن وقتی که بهترین وقتها باشد ، وگفته‌اند اختیار تعیین وقتی است‌که بهتر ازآن وقت نباشد ودر مورد طالع درشرح اقوال بطلمیوس گفته‌اند که هرطالع که همه دلائل آن مسعود وقوی باشد ، صاحب این طالع دارای همه‌گونه سعادات وخیرات است و هرطالع‌که همه دلائل آن منحوس باشد صاحب آن طالع را درخیرات وسعادات حظی نباشد ودر شقاوت وشر بی‌نظیر بود . برخی ازمنجمان مانندگنابادی وغیره تصریح کرده‌اندکه اختیار ساعت برای انجام کارهای روزمره وعادی‌لزومی ندارد. چون هرچه محتاج الیه هرروز یا هرشب باشد عادت برآن‌جاری شودوامورعادتی قایم‌مقام امور طبیعی است والعادة طبیعة الثانیةللانسان ودر امور طبیعی اختیار روا نیست . اما امور دیگر نیاز به اختیار دارند. وقتی‌بایداختیار کردکه درآنوقت ماه وصاحب بیت ماه وکوکبی‌که شغل مفروض منسوب به اوست بایدصالح‌الحال باشند و در این مورد چنانکه شیخ طوسی در دو بیت آورده ، رعایت هفت چیز لازم است :

اختیار هرچه داری هفت چیز آورد بجا
تا بود کار تو نیکو وین همی دان مفترض
حال مه ، مسعود بایدحال برج وصاحبش
حال‌طالع،صاحبش،بیت‌الغرض،صاحب‌غرض

مثلا برای دیدن پادشاهان ساعت سعد هنگامیست که ماه در مثلثه آبسی : سرطان وعقرب وحوت باشد وبرای جلوس برتخت می‌باید ماه دراسد یا عقرب بوده ودر شروع تعلیم یا کتابت بهتر است ماه دربرج آتشی حمل یا اسدیاقوس باشد ودر سفر، ماه می‌باید دریکی‌ازبروج آبی سیر کند . ودرنو بریدن‌ونو پوشیدن ماه بهتر است دربرج منقلب یاذوجسدین باشد . (شرح بیست باب - باب بیستم)

علاوه براین دربحث مربوط به سعد ونحس وشناخت موارد هریك باید به منسوبات بروج وکواکب وقوتها وضعف سیارات توجه‌کرد ونحوس و سعود فلکی را شناخت ومطالب زیادی دراین موارد درکتب احکامی دیده می‌شود .

با آنکه درشعر فارسی ازسعد ونحس ومسائل مربوط به آن سخن‌فراوان رفته ولی بسیاری ازشاعران ، برخی اصلا وعده‌ای چندان اعتقادی به احکام نجوم وسعد و نحس ستارگان نداشته‌اند . (رك : احکام)

سعد ونحس چنانکه گفتیم صفت سیارات نیز هست . احکامیان زحـل و مریخ را درهمه حال نحس میدانند زحل را نحس اکبر یانحس بزرگ - ومریخ را نحس‌کوچك یا نحس اصغر میگویند ، مشتری و زهره همیشه سعدند . مشتری سعد بزرگ یاسعد اکبر و زهره سعد خرد یاسعد اصغر است . و هرکدام ازآنها در برابر همند. مشتری درمقابل‌زحل و زهره دربرابر مریخ وچون باهم قران‌کنند سعادت یکی درنحوست دیگری وبالعکس تأثیر میگذارد . آفتاب هم سعد است و هم نحس ، بسته باین است باکدامیك از دو سعد ویا دو نحس قران‌کند وعطارد نیز چنین است باسعود سعد است وبا نحوس نحس وپیروسیاره‌یابرجیست که باوی یادروی‌باشد وماه ذاتاً سعد است وچون‌سرعت سیر دارد، درمقارنه‌باسیارات دیگر ، یادرخانه‌ها باسرعت‌تغییرحال میدهد .

رودکی درسبب فساد و ریختن دندانهای خود ودر انکار ارتباط آن بـا نحوست‌کیوان گوید :

یکی نماندکنون زان همه بسود بریخت
چه نحس بود همانا که نحس کیوان بود
نه نحس کیوان بود و نه روزگار دراز
چه بود؟ منت بگویم : قضای یزدان بود
محیط زندگی واحوال و... / ۴۹۸

ناصرخسرو علوی درقصیده معروف خود گوید :

نکوهش مکن چرخ نیلوفری را برون کن زسر باد خیره سری را
بری دان ز افعال چرخ برین را نشاید ز دانش نکوهش بری را
دیوان / ۴

جلال الدین بلخی درناپایداری دریافت بوسیلهٔ حواس و وسائل آن، بوجه تمثیل به سعد ونحس اختران اشاره کرده است :

اختران چشم وگوش وهوش ما شب کجا آیند وبیداری کجا
گاه درسعد ووصال و دلخوشی گاه درنحس و فراق وبیهشی

ودر سلوك ومراحل آن گفته است :

اختران هم، خانه خانه میدوند مرکب هرسعد و نحسی می‌شوند
مثنوی

حافظ شیرازی سعد ونحس بودن زهره و زحل را «قصه» یعنی داستان خیالی وباورهای عامیانه میداند :

بگیر طرهٔ مه چهره‌ای و قصه مخوان
که: سعدونحس زتأثیرزهره وزحل است
غزل / ۴۵

یعنی این قصه واین افسانهٔ بی‌پایه راکه می‌گویند سعد ونحس ازتأثیرات فلکی وستارگان در زندگی آدمی است باور نداشته باش ودربارهٔ منسوبات آنها خطاب به حکیم که منجم احکامی است می‌گوید :

گر رنج پیش آید وگر راحت ای حکیم
نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند
غزل / ۱۸۶

**سعد همام** ـ سعدالهمام ازسعود فلك درصورت فرس اعظم و دو ستاره برگردن این صورتند.

**سعود** ـ بضم اول نام دیگر سعدالسعود است (رك : سعدالسعود) و نیز جمع سعاد است بضم اول. (رك : سعود فلك)

سعودش اینقدر وقتی نماند    که قاسدگردد وفرقت گزیند

(حاشیه برشرح بیست باب ـ منازل قمر)

**سعود سپهر** ـ (رك : سعود فلك)

**سعود فلك** ـ سعود ستارگانی هستندکه همیشه و ذاتاً سعد می‌باشند و عبارتند از : سعدین (زهره ومشتری) ازسیارات، وسعد بهایم، سعد همام، سعد مطر سعد بارع ، سعد نهی ، سعد ذابح و سعد بلـع ، سعدالسعود ، سعد الاخبیه ، سعد ناشره ، سعدالملك که آنها را سعود گردون و سعود سپهر هم گفته‌اند :

زبس سعودکه در طالـع تو جمع شدنـد
هنـوز چرخ چنـان شکل نـارد از دوران
ازرقی / ۷۱

باد شروان به فر فرزنـدش    که سعود فلك نشانه اوست
خاقانی / ۵۹۳

بگرد طالـع سعدت که کعبهٔ فلك است
هزار سال طواف سعود گردون بـاد
انوری / ۶۳

موافقت ز سعود سپهر جفت مراد    مخالفت ز جهان نفور جفت نفیر
انوری / ۷۳

ونحوس فلکی عبارتند از : زحل ، مریـخ وهفت کوکب دیگرکه آنها را سبعه منحوسه گویند واهل احکام آنها را دارای حرکت معکوس‌می‌دانند و بدیشان ثوانی النجوم لقب داده‌اند چه آنهاخلفا ونواب سیاراتند. سبعهٔ منحوسه‌عبارتنداز: کید ، غطیط ، عزیم، سر موش ، کلاب ، ذوذوابه ، لحیان . ادیب‌الممالك فراهانی آنها را دریك بیت جمع آورده است :

سبعه منحوسه هفت اختر شومنـد
نحس وترش‌روی درهمه احوال

کید وغطیط وعزیم باشدوسرموش نیز کلاب است و ذوذوابه ولحیان

دیوان / ۷۴۶

**سعود گردون** ـ (رك : سعود فلك)

**سعود مشتری** ـ سعادت مشتری، چون مشتری کوکب سعد و سعد اکبر است .

سپهر چنبری از خدمت تو جوید نـام
سعود مشتری از سیرت تـو گیرد فـال

ازرقی / ۴۹

امام ملت چارم که آسمان ششم سعود مشتری اورا نثار می‌سازد

خاقانی / ۱۰۹

**سعود وشرف** ـ مقابل هبوط و وبال ازحالات کواکب سیاره است در خانه‌های خود .

مباد اختر خصم ترا سعود و شـرف
مباد کوکب سعد ترا هبوط و وبال

انوری / ۱۳۲

**سفره** ـ سفرهٔ فلك ،کنایه ازآسمان است واحتمالا ایهامی به سفرهٔ یتیمان که نامی عامیانه برای صورت اکلیل است دارد. (رك: اکلیل، قصعة المساکین، سفرهٔ یتیمان ، کاسهٔ یتیمان)

خوانی نهاده نی بجز ازسفـرهٔ فلك
دستی نهاده نی بجز از پنجهٔ چنـار

جمال الدین اصفهانی / ۱۹۶

**سفرهٔ فلك** ـ (رك : سفره)

**سفرهٔ یتیمان** ـ قصعة المساکین : نامی است عامیانه بـرای صورت اکلیل شمالی وآنرا سفره وکاسهٔ یتیمان وکاسهٔ مسکینان هم گفته‌اند (رك : اکلیـل شمالی وکاسهٔ یتیمان وسفر) .

**سفلیتین** ـ دوکوکب عطارد و زهره است . به سبب نزدیکی آندو به زمین و بودن فلك آندو در زیر فلك آفتاب آنهارا «سفلیتین» گفته‌اند درمقابل علویتین به معنی زحل ومشتری که فلك آندو بالای فلك آفتاب است و آنـدو را علویین ، ( تثنیه

علوی) هم گفته‌اند.

۲۷ سفینه ـ (ك) سفینه‌های فلك : سیارات وصورت سفینه (رك : سفینه)

وظیفه‌های مرا بردعات مقصور است
سفینه‌های فلك ازثنات مشحون باد

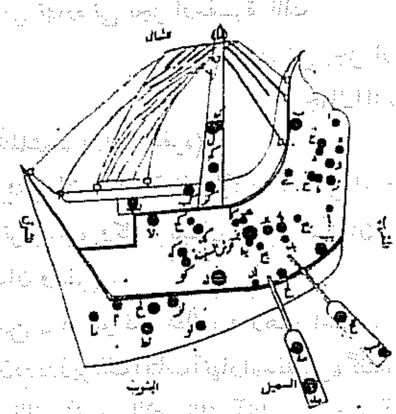
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۳۴

سفینه ـ Argo (فر) ، Argonavis (یو) ، صورت‌فلکی پهناور در نیمکرهٔ جنوبی با بعد ۹ ساعت ومیل جنوبی ۵۵ درجه ، این صورت به اشکال «کشتی دم» و (دم کشتی) و «بادبان» و «حمال» و «قطنما» تقسیم شده . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

جمع ستارگان سفینه به رصد قدیم چهل وپنج کوکب است و روشن‌ترین ستارگان آن سهیل است که به «لنگر کشتی» نیز معروف است «و عرب‌گوید سهیل آنست که بر «مجداف» دویم است و درکواکب او اختلاف است» . (نفائس الفنون ج ۳ / ۴۵۸) وکواکب آنرا ۴۵ عدد آورد.

صوفی نیزکواکب سفینه را ۴۵کوکب برشمرده است و «کوکبة‌السفینة وکواکبها خمسة و اربعون کوکباً من الصورة ولیس حوالیها شیء من الکواکب المرصوده» . (صورالکواکب / ۲۹۵)

(صورت سفینه)



درخرافات یونان ، این همان سفینه است که آرگون‌هارا برای دست‌یافتن به پوست برهٔ سفید طلایی به مقصد خود برده است . (فرهنگ اساطیر یونان و روم / ۹۷) فخرالدین اسعد گرگانی ، در وصف این سفینه (کشتی) ولنگر کشتی (سهیل) ضمن وصف شب وستارگان گفته است :

یکی کشتی پراز رخشنده گوهر مر اورا کرده از یاقوت لنگر

ویس ورامین / ۸۰

**سقف** ـ (ك) سقف ازرق[۱] سقف ساده[۲] سقف سبز[۳] سقف مرفوع[۴] سقف محنت‌زای[۵] سقف مقرنس[۶] سقف مینا[۷] سقف نیلوفر[۸] سقف نیم خایه[۹] وصف بکنایه درباره آسمان است وسقف جهان[۱۰] وسقف لاجورد[۱۱] :

۱ـ ای خاشکدانت سقف ازرق
وی شادروانت چرخ اطلس

جمال‌الدین اصفهانی / ۸

۲ـ چیست این سقف بلند سادهٔ بسیار نقش
زین معما هیچ‌دانا در جهان آگاه نیست

حافظ / غزل ۷۱

۳ـ پیش ازین کاین سقف سبز وطاق مینا برکشند
منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

حافظ / غزل ۲۰۲

۴ـ سقف مرفوع ز تو سرگردان
بیت معمور ز تو زندانی

جمال‌الدین اصفهانی / ۳۳۸

۵ـ (برهان)

۶ـ فتنه میبارد ازین سقف مقرنس برخیز
تا به میخانه پناه از همه آفات بریم

حافظ / غزل ۳۷۳

۷ـ ای سایهٔ لطیفت برسطح سقف مینا
وی پایهٔ رفیعت برسقف چرخ اطلس

جمال‌الدین اصفهانی / ۲۰۰

۸ـ از شکوفه شاخ گویی دست عطار صبا
کلۀ کافور براطراف عود تر زده است
یا شبانگاهی براطراف کواکب کلک شب
صد هزاران کوکبه برسقف نیلوفرزده‌است
جمال‌الدین اصفهانی / ۶۸

۹ـ (برهان)

۱۰ و ۱۱ـ (فرنودسار)

**سقوط** ـ (رك : ساقط)

**سقوط جمره** ـ (رك : جمار ، جمره) سقوط جمره اول درهفتم شباط است وسقوط جمره دوم درچهاردهم شباط وسقوط جمره سوم دربیست ویکم شباط (شرح بیست باب ـ باب پانزدهم)

**سگ** ـ (ك) صورت‌کلب اکبر درشعر نظامی گنجوی که ثریا را طوق گردن آن تصور کرده است :

گرنه سگی طوق ثریا مکش گرنه خری بار مسیحا مکش
مخزن‌الاسرار / ۲۱۷ ـ ح ۲

**سگ بزرگ** ـ (= کلب اکبر)

**سگ پیشین** ـ (= کلب مقدم)

**سلار** ـ فارسی ذنب‌الدجاجه یاستاره دیگری بردم صورت دجاجه‌است برحسب زیج کوشیار . (گاهشماری / ۳۳۹)

**سگ شبان** ـ (= کلب الراعی ، راس‌الجاثی)

**سلاق** ـ پنجشنبه چهل روز بعداز عیدفطر عیسویان است (رك : عیدفطر) باعتقاد ایشان درین روز عیسی شمعون را که مقدم حواریون بود خلیفه ساخت . (شرح بیست باب ـ باب پانزدهم) .

ابوریحان «سلاقا» آورده گوید : «بدین روزعیسی‌ازمیان شاگردان سوی آسمان برآمد و وعده‌شان کردکه «فارقلیط»را بفرستد واین نام‌روح القدس‌است». (التفهیم / ۲۵)

**سلاقا** ـ روز سلاق (رك : سلاق)

**سلحفاة** ـ تصور دیگری است‌ازنسر واقع (ونند) (رك: کاسه پشت‌وکشف

وشلیاق یاچنگک رومی)

**سلخ** ـ آخر ماه ، درمقابل غره (اول ماه) سلخ فلان شهره : فلانی ماه خود را بپایان رسانید . روز سلخ روزیکه درشام آن هلال دیده می‌شود .

**سلطان** ـ (ك) سلطان اختران[1] سلطان انجم[2] سلطان پیروزه طاق[3] سلطان چرخ[4] سلطان سپهر[5] سلطان سیارگان[6] سلطان سیمین تخت[7] سلطان فلك[8] سلطان مشرقی[9] سلطان یك اسبه[10] سلطان یك سوار[11] وصف به‌کنایه از خورشید است وسلطان یك سوارگردون[12]:

۱ـ میزان آسمان را عدلش عدیل گشت
سلطان اختران را رایش نظیر باد

انوری / ۵۵

آنکه در طول و عرض همت او
رای سلطان اختران گمراه

انوری / ۱۸۱

۲ـ مگر خیمه سلطان انجم برون زد
که آیدخزان، چتر سلطان نماید

خاقانی / ۱۲۸

آن پرده که ازدر سلطان انجم است
آویختند بر در ایـن کعبه آشکار

خاقانی / ۱۸۱

(ازدر : لایق)

۳ـ طوق فرمان ترا ، سلطان این پیروزه طاق
از شرف برگردن گردون گردان یافته

خواجو / ۶۰۵

۵ـ دوش چو سلطان چرخ تافت بمغرب عنان
گشت ز تیر شهاب روی هوا پرستان

خاقانی / ۳۶۵

۶ـ گرید از بهر نظام‌الملك سلطان سپهر
در رکابش اختران‌پیوسته صد مذکورباد

انوری / ۵۳

۷ـ تو سلطان سیارگان وجودی
چوخورشیدازین‌روی اندرنداری

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۱۰

۸ـ تابود سلطان سیمین تخت زرین تاج را
هفت اقلیم فلك را تحت فرمان آمده ...

خواجو / ۶۰۴

۹ـ از سر طالع همایون بخت
رفت سلطان مشرقی برتخت

انوری / ۸۴

خاقانی درخطاب به آفتاب گوید :

۱۰ـ ای شاهد غمزه زن جهان‌را
سلطان یك اسبه آسمان‌را

تحفةالعراقین / ۲۶

۱۱ـ (برهان) ۱۲ـ (فرنودسار)

**سم آهو** ـ ستاره‌ایست کوچك درخارج صورت بنات النعش صغری یا دب اصغر.

**سماء** ـ Ciel, Cieux (فر) ، جمع : اسمیه وسماوات(رك : سماوات) وسمی(Sommi) و سمی (Somma). قال الثعالبی : کل ماعلاك فاظلك فهو سماء (ناظم الاطبا)قال الشاعر فی وصف فرس:

و احمرکالدیباج اما سماوه فریا واما اعرضه ممحول

(المفردات فی غریب‌القران / ۲۴۳ از راغب اصفهانی)

«این نام بتازی برآن چیز افتدکه ز بر تو باشد و برتو سایه‌کند چون ابر و چون بام خانه . ولکن مطلق نبودکه بدانچه منسوب کرده‌بود وچون بچیزی منسوب نبود نام عالم بود وآن فلك است‌که گفتیم پارسیان اورا آسمان نام‌کردند یعنی مانند آس ازجهت حرکت او ...» (التفهیم / ۵۸)

**سماء رویت** ـ فلك هشتم ، فلك ثوابت .

**سماك** ـ مقصود سماك رامح ویا سماك اعزل است‌وعرب‌سماك را بانفراد حارس‌السماء وحارس الشمال خوانده است .

**سماك ازهر** ـ سماك رامح است (رك : سماك رامح) بقرينهٔ «نيزه» در بيت زير :

حلقه نمای ماه نو نیزهٔ تست لاجرم
نیزه کشد فلک سزد، زانکه سماک ازهری
خاقانی / ۴۳۱

**سمال اعزل** ـ Azimèche (فر) ، منزل چهاردهم ماه وعلامت آن يك ستاره است بر كف دست عذرا ($\alpha$ ازصورت سنبله) واز اصغر قدر اول می‌باشد و در صورت اسد و برپـای راست آن است و نیز همراه با صورت سنبله و نزدیك صورت غراب .

طلوع بامدادی سماك اعزل بحساب شرقی ، روز۴ اکتبر برابر ۱۲ مهرماه وغروب آن روز ۴ آوریل ۱۲ فروردین می‌باشد درین دو ماه یعنـی در حمل و میزان یا درثور وعقرب باران می‌بارد وطلوع وسقوط آن سبب نوء باران میشودو این بیت لبید گویا مربوط بهمین مطلب است :

اخشى على اربد الحتوف و لا ارهب نـوء السمـاك والاسد[1]

که مراد از اسد ، ذراع الاسد ، یـا ذراع مبسوطه یا ذراع بطور مطلق می‌باشد .

نام فارسی سماك اعزل را «سیور» و به سغـدی «سغار» و در خـوارزمی «اخشغرین» (گاهشماری / ۲۰۵ به نقل ازآثارالباقیه) وبه هندی «سواتی» (عقول عشره / ۱۷ وکنزالحسینی / ۲۱۱) گفته‌اند درشعر فارسی ، سماك ، سماك اعزل، سماك بی‌شمشیر وسماك هیچ شمشیر آمده است .

تخـت شاه افسر سمـاك شده سر خصمانش تخت خاك شده
خاقانی / ۵۲۷

---

۱ـ دیوان لبید چاپ وین سال ۱۸۸۰ میلادی شماره ۶ بیت ۲ . این‌بیت درکتاب «سیرة الرسول» ابن هشام ص ۹۴۰ چاپ‌گوتیکن‌و«کتاب الاغانی» ج ۱۵ ص ۱۳۹ چاپ بولاق سال ۱۲۸۵ میلادی و « کتاب الکامل » مبرد ص ۷۲۶ چاپ لایپزیك وچاپ مصر ج ۲ ص ۲۵۳ سال ۱۳۲۳ـ۱۳۲۴ آمده است . ( تـاریخ نجوم اسلامی / ۳۹۲ و ج ۱۴)

گاه باضربت رمحی ز سماك رامح

گاه با نکبت عزلی ز سماك اعـزل

انوری / ۱۳۵

عـوا ز سمـاك هیـچ شمشیر تازی سگ خویش رانده برشیر

نظامی / لیلی ومجنون ۱۷۶

**سماکان** - (= سماکین)

**سماك رامح** - Arecturus (فر) ، یاسماك نیزه درصورت اسد وبرپای چپ اوست ونیز برفخذین صورت عوا است . این ستاره را «حارس السماء» و «حارس الشمال» نیز خوانده‌اند (رك : سماك - عوا) منزل سیزدهم ماه (رك : عوا) و ستارهٔ درخشانیست درین صورت که آنرا سماك نیزه وسماك میمون نام داده‌اند .

بـر نیـزه او سمـاك رامـح کمتر ز زحل سنان ندیده است

خاقانی / ۷۴

زان فلك کو بنات نعش همـی زاد

سعد سعودش سمـاك نیـزه درآورد

خاقانی / ۱۷۶

ابر درخش بیرق ، بحر نهنگ پیـکان

قطب سماك نیزه ، بـدر ستاره لشکـر

خاقانی / ۱۹۳

بدر سماك نیزه که برقلب مملکت اکسیرها ز سعد مـوفا برافکنـد

خاقانی / ۱۴۵

وز شهاب ناوك اندازو سماك نیزه دار

لشکر شروانشه صاحب قـران انگیخته

خاقانی / ۴۰۴

مدام در پس طعن است برحسود و عدوت

سماك نیـزه از آن روز و شب عنان گیـرد

حافظ / قلا

نخاسگه بنات گردون زرادگه سماك میمـون

خاقانی (تحفة العراقین)

چغمینی ، محمودبن محمد عمرالچغمینی خوارزمی ، درسرآغاز بسیار زیبا وفصیح کتاب معروف به شرح چغمینی ، پس‌از حمد خداوند، در درود به رسول خدا (ص) به مناسبتی ، «رامح» را صفت سماك و ذابح‌را صفت سعد و «طایر» را صفت نسر وغموص را صفت شعرای شامی وعبور را صفت شعرای یمانی آورده است : «والصلوة علی من دنی فتدلی ... مادام السماك رامحاًوالسعد ذابحاً والنسر طایراً والشامیة غموصاً والیمامیة عبوراً ...»

**سماك وسمك** ـ کنایه ازآسمان و زمین است :

باتو ما را خاك بهتر ازفلك      ای سماك ازتو منور تافلك

شرح چهار تمثیل مثنوی ج ۱/ ص ۴۰۹

**سماکین** ـ (= سماك اعزل وسماك رامح)

لاله وگل کنند روی برروی      چون سماکین رامح واعزل

ابوالفرج رونی

... گرچه در حلق سماکین افکنم      چون کمند امتحان خواهم فشاند

خاقانی / ۱۰۸

وسماکها جمع دو سماك درفارسی آمده :

توقیع سماکهـا مسلسل      گه رامح بوده گاه اعزل

نظامی / لیلی ومجنون / ۱۷۶

**سمان** ـ آسمان ، و روز بیست وهفتم باشد ازماه . (سروری ، برهان)

**سماوات** ـ Cieux, Firmament (فر) ، (رك : سماء) درآیه۲سورهٔ رعد : الله الذی رفع السموات بغیر عمد .

**سمت** ـ Direction (فر) ، نقطهٔ تقاطع دایرهٔ ارتفاع است با افـق ، دایرهٔ ارتفاع قوسیست‌که ازسمت الراس کوکب و سمت القدم می‌گذرد و دایرهٔ افق را درنقطه‌ای‌که سمت نامیده می‌شود قطع می‌کند .

درشعر انوری «سمت» ایهامی به سمت نجومی دارد :

اختران را شوکتت برسمت طاعت داشته
وآسمان را خدمتت درتحت فرمان یافته

دیوان / ۱۷۱

**سمت‌الراس** ـ Zénith (فر) ، نقطهٔ مقابل سمت القدم است در روی

کرهٔ سماوی .

**سمت‌القدم** ـ Nadir (فر)، نقطهٔ مقابل سمت‌الراس است در کرهٔ سماوی (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**سمك** ـ سمکه . ماهی . و «سمك» باسکون میم بمعنی ارتفاع است و با اوج فلك در بیتی از بوستان سعدی تناسب ایهامی دارد :

دد و دام و مــرغ و ســمــك　　که فوج ملایك براوج سمك

(شرح بوستان / ۳۴۵ ـ ج ۱)

**سمکتان** ـ وسمکتین تثنیه سمکه « وآن حوت است ...» (ترجمهٔ صور الکواکب / ۱۳) (رك : حوت) . و نیز صورت دو ماهی است همراه با صورت امرأة المسلسله که بطلمیوس آنرا توصیف کرده است .

**سمور سیاه** ـ کنایه ازشب است . نظامی گوید :

چو شنگرف سوزندبرلاجورد　　سمور سیه زاد روبــاه زرد

(مجمع‌الفرس)

روباه زردکنایه از روز ونیزکنایه ازآفتاب است (رك : روباه زرد)

**سناشیر** ـ (د) کیوان زحل .

**سنام الثور** ـ جایگاه ستارهٔ پروین دربرج ثور .

گاویست درآسمان سنامش پرویــن

گاو دگری نهفتــه در زیــر زمیــن

خیام

(بغلط ، به جای سنام نام آمده است . رك : پروین ، ثریا)

**سنام الناقه** ـ کف الخضیب است درصورت ذات‌الکرسی . (رك : ذات الکرسی)

**سنبله** ـ (= عذرا) Virgo (فر) ، Virgine (یو) ، صورت بزرگی است درمنطقةالبروج ودر استوای سماوی با بعد ۱۳ ساعت ومیل جنوبی ۲ درجه روشن‌ترین ستاره آن سماك اعزل است[1]. ( فرهنگ اصطلاحات علمــی) از صور

---

۱ـ درشعر فخرالدین اسعدگرگانی عذرا «زن دوشیزه» آمده است . رك ، زن دوشیزه)

دوازده‌گانه و اورا «عذرا» خوانند وکواکب او به رصد قدیم بیست وشش‌اندهمه درصورت وکوکبی راکه‌برمنکب‌چپ اوست «عوا» گویندکه منزل‌سیزدهم‌ماه‌است وبعضی گویند عوا آن‌کواکبندکه برشکم عذرا باشند. عوا ازآن جهت گفته‌اند که همچون سگان درپی اسد بانگ می‌کند وعوا را «عودالبرد» هم‌گفته‌اندچون بهنگام طلوع یاسقوط او سرما عود میکند. کوکبی‌که نزدیك اوست و سنبلـه دزو باشد «سماك‌اعزل»خوانند، بازای سماك رامح بنابرآنکه اورا سلاح نباشدومنجمان این‌کواکب را سنبله خوانند و «ساق‌الاسد» نیزگویند وآن ستاره‌که برپای چپ او باشد «غفر» خوانند بواسطهٔ نقصان ضوء او. (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۳۵۴)

یودکسوس واوراتوس درقرن چهارم وسوم پیش‌از میلاد از سنبله نـام برده‌اند. بطلمیوس ۳۲ ستاره درآن رصدکرده است وهفلیوس‌عدد ستارگان آنرا تاپنجاه برشمرده است. یونانیان نیز سنبله را به شکل‌عذرا یازن‌دوشیزه‌ای تصویر کرده‌اند ودر خرافات ایشان آمده‌که عذرا درعهدی‌زندگی‌می‌کرده‌که هنوزانسان به راه خطاکاری نیفتاده بوده است. همینکه آن‌عصر طلائی پایان یـافت و آدمی مرتکب گناه شد سنبله به آسمان رفت ودرمیان ستارگان بکر و دست‌نخورده باقی ماند. وهسیود گفته است: عذرا دختر زئوس است واز ثامیس به دنیا آمده و نیزگفته‌اندکه او دختر آپولو بوده. (بسائط علم فلك / ۱۱۸).

ابوریحان گوید:

«عذرا یعنی جوان زن» و اورا «همچون‌کنیزك بادو پر و دامن فرو هشته» توصیف می‌کند. (التفهیم / ۹۰)

قطب‌الدین محمود شیرازی ستارگان عذرا را ۲۶ شمارکرده واین‌صورت را «زنی دامن فرو انداخته و دست چپ او آویخته و دست راست‌برداشته وبه‌آن خوشه‌ای گرفته» وصف‌کرده است (شرح بیست باب - باب سیم) وبااین‌علت‌است که عذرارا سنبله وبفارسی خوشه گفته‌اند.

دراحکام نجومی سنبله برجی صیفی و ذوجسدین وخاکی وماده وجنوبی‌و خانهٔ عطارد وشرف عطارد درپانزدهم درجه او وهبوط زهره و وبال مشتری در آن است وعلامت تقویمی او (ه) می‌باشد.

تنزه‌گاهها وخانهٔ زنان و لهوگران وجایگاه‌خرمن وهرزمینی‌که درآن‌کشت کنند وکشورهای اندلس وشام وجزیرهٔ اقریطس وفرات وجرامقه وپایتخت حبشه

وصنعا وکوفه وشهرهای جنوب شرقی ایران وسیستان تا نزدیک سند منسوب به سنبله است.

از اشیاء معدنی سیماب واز گیاهان هسته آنها و تره‌بار، به وی منسوب است. آبهای روان ونیز پرندگانی چون بلبل وگنجشگ وطوطی وعکه و کلاغ سیاه ونیز مارهای بزرگ به وی نسبت داده‌اند. ازخوی‌ها: سخاوت ونیك طبعی ونیکوگویی وبسیار دانی توام باحکمت وسبکی وبازی وپای‌کوبی و رود زدن وموسیقی‌دانی منسوب به سنبله است. قد میانه ومعتدل و فربهی وکشیده، موی و روی خوب باخالهایی بربدن منسوب به سنبله است. ازطبقات مردم، وزیران و مهتران وصاحب منصبان وصاحبان حشمت ونویسندگان و رقاصان منسوب بوبند.

درشعر فارسی سنبله با دیگرنامهای خود چون‌خوشه وخوشه سپهر وخوشه فلك وخوشه گندم بتصریح وایهام یا کنایه، فراوان آمده‌و بمناسبتهای‌نجومی‌وموقع آن نیز اشاره شده است[۱].

سنبله چـرخ را خرمـن شادی بسوخت
کاتش خـورشیدکرد خانـهٔ بـاد اختیار
خاصه‌که مهر سپهر گوشهٔ خوشه گـذاشت
و آتش گردون گرفت پلـه لیـل و نهـار

خاقانی / ۱۸۵

---

۱- لیکن به نام عذراء درمعنی برج سنبله درشعر برنخوردیم. درسه‌بیت زیر از خاقانی شروانی «عذراء» دربیت اول درمعنی روشن وفروزان است و در بیت دوم وسوم نیزبمعنی آشکار آمده‌است:

چه راحت مرغ عیسی راز عیسی
که همسایه است باخورشید عذرا

دیوان / ۲۰

گر شب‌گذار داد به بزغـاله روز را
تا هرچه داشت قاعده عذرا برافکند

دیوان / ۱۴۴

خاصه‌که خضرم درعرب از آب زمزم شسته لب
من گردکعبه چند شب، شب زنده عـذرا داشته

دیوان / ۳۹۷

آن کاه ربائیست که خاصیت جذبش
بر چرخ دهد سنبله را صورت کاهی
انوری / ۱۹

شد خوشهٔ همچو سنبلهٔ چرخ دور دست
شیریش بـر یمین و تـرازوش بـر یسار
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۲

جدی مفتون خوشه گندم	بره مذبوح خنجر بهرام
انوری / ۴۲

(مراداز مفتون بودن جدی نسبت به خوشهٔ گندم (سنبله) اشاره‌است به‌نظر

(صورت سنبله)



مودت یانیم دوستی یا نوعی نظر وتناظر آندو بهم ومقصود ازمذبوح بودن بره (حمل) بوسیلهٔ خنجر بهرام اشاره است به صاحب بودن مریخ دربرج حمل) .

ز ادراکش عطارد خوشه‌چین است    مگر خود نام خانه خوشه زینست

نظامی (خسرو شیرین)

(خوشه، یاسنبله، خانهٔ عطارد است وعطاردصاحب آن)

من کآمدم ز خطهٔ تبریز سوی ری    ازخوشهٔ سپهر خورم نان گندمین

خاقانی / ۶۶۷

هردانه‌که خوشهٔ فلك زاد    کیوان به زکات فطر او داد

خاقانی (تحفةالعراقین)

**سنه** ـ (= سال) مانند: سنةالاذن ، سنة الامر و سنة التمحیص و سنة الترفئه وسنةالزلزال وسنة الاستیناس وسنةالاستغلاب وسنةالاستواء وسنةالبرائه وسنة الوداع که بترتیب نام سالها میان هجرت نبوی تاسال وفات آن‌حضرت یعنی‌مدت ده سال بوده است .

**سنهٔ صغری** ـ (= سال کهتر) ازسنین کواکب (رك: سنهٔ کبری)

**سنهٔ عظمی** ـ (= سال بزرگترین) «ازسنین کواکب (رك : سنهٔ کبری)

**سنهٔ کبری** ـ (= سال بزرگ) ازسنین کواکب دراین سالها برچهار مرتبت است هرستاره‌ای را : کهتر و میانه وبزرگ وبزرگترین . . . » (التفهیم / ۳۶۵)

**سنهٔ کبیسه** ـ سال کبیسه‌دار (رك : کبیسه)

**سنهٔ وسطی** ـ (= سال میانه) ازسنهٔ کواکب (رك : سنهٔ کبری)

**سو** ـ Direction (فر) ، سمت ، جهت ، طرف ( فرهنگ جدید) و (رك : چهارسو)

**سوار** ـ (ك) سوار آفاق[1] سوار یکتنهٔ چین[2] کنایه ازخورشید است .

۱ـ فردا که نهد سوار آفاق
برابلق چرخ زین زرکند
تو نیز بزیر ران در آری
آن رخش تکاور هنرمند

خاقانی / ۶۱۶

۲ــ سوار یکتنهٔ چین دو اسبه تاخت چنان
که خیل زنگ شد ازباد او بباد فنا

(؟)

**سواران** ـ (= فوارس) ستارگان که بر پر ماکیان‌اند . ( مقدمهٔ التفهیم / قسد)

**سوپدید** ـ SoPdite (فر) ، ستاره‌شعری، درمصر کهن وخدای‌بزرگ مصریان درآسمان باتفاق ساحو Saho (رك : ساحو)

**سوختن** ـ (= احتراق) بمعنی سوخته شدن وسوزانیدن لازم ومتعدی هردو استعمال شده‌دراصطلاح‌بمعنی احتراق‌است . (التفهیم/ ۴۶۵ ومقدمه / قسح)

**سوختن ستاره** ـ (= احتراق کواکب) (التفهیم/ ۸۲ ومقدمه/ قسح)

**سوخته** ـ (= محترق) «همه‌محترق، ای همه سوخته». (التفهیم/۴۶۱)

**سوك** ـ سو وجهت کوکب است (گاهشماری / ۳۳۷) ومطلق جهت در چهارجهت یا چهار سو درین جمله از ابوریحان : «آغاز گرفتن آفتاب ازکدام سو باشد» . (التفهیم / ۴۰۳) (رك : چهار سو)

**سوهای جهان** ـ (= سوهای عالم)

**سوهای عالم** ـ (= جهات سته ، شش جهت)

**سویسه** ـ و سوسه ، قوس قزح ، کمان رستم . (فرهنگ سروری ص ۹۱۱ - خ ۱)

**سها** ـ Alcor (فر) ، یعنی ستارهٔ کوچك. یکی از سه ستارهٔ دم دب‌اکبر است میان «جون» و «عناق» ستاره‌ایست بسیار خرد ، قوت چشم و دوربینی را با سها امتحان می کردند .

درمثل آمده : اریها السها وترینی القمرـ درباورهای هندی، سها زنی است همراه باهفت زاهدکه بصورت‌بنات‌النعش‌یاهفتورنگ درآمده‌اندودرآسمان زندگی میکند . ابوریحان دربارهٔ این تصور درکتاب تحقیق ماللهند آورده است :

«ان بنات‌النعش تسمی بلغتهم سبت رشیــن ، ای السبعــة الــرش ، و یذکرون انهم کانوزهاداطلبو رزقهم من‌الحلال ومعهم امرأة صالحة هی السهی...» (تحقیق ماللهند ص ۱۹۵ چاپ لایب نیتز)

دهان کوچك را به سهامانندکرده‌اندبه‌همانگونه که‌دندانهارا به‌ستاره‌پروین:

چون بخندی خبر دهد دهنت     کز سها اختران همی ریزد

خاقانی / ۶۵۲

پدید گشته دو جرم سهیل وسی پروین     میان دایرهٔ ماه و زیر جسرم سهاش

سنایی / ۶۵۲

**سها و خورشید** - (تن) سها را ازشدت خردی باعظمت خورشید مقایسه کرده‌اند. (رك : خورشید وسها)

**سها و ثور** - (تن) چنان بنظر میرسد که منوچهری دامغانی، ستاره خرد سها را که در دب اکبر واقع است، درشکل ثور دانسته که میگوید:

جدی چنان بشاره‌ای (؟) وزاستر     چو نقطه‌ای به ثور بر، سهای او

دیوان / ۸۴

**سها و نعش** - (تن) سها ازستارگان بنات‌النعش کبری یا دب اکبر و در دم او واقع شده است. (رك : سها)

خورشید را برپسر مریم‌است جای     جای سها بود بیرنعش و دخترش

خاقانی / ۲۲۵

**سهام** - جمع سهم (رك : سهم)

**سه بهر** - فارسی وجه، آنرا «دهك» و «دهج» نیزگفته‌اند (رك : وجه) ابوریحان گوید: «هرسه یکی(ثلث) ازبرج‌را وجه، خوانند وسه‌بهر، و هریکی‌ده درجه باشد». (التفهیم / ۴۰۳ - ح ۳)

**سه پایه** - (= دیکپایه) (رك : سه پایهٔ هوایی)

**سه پایهٔ هوایی**- سه پایه، نسر طائر است، آنرا دیکپایه هم گفته‌اندو اثافی، چند ستاره در صورت شلیاق (رك : دیکپایه) (رك : نسر طائر - عقاب - شاهین ترازو)

بسته به سه پایهٔ هوایی     بطن‌الحوت ازچارپایی

نظامی / لیلی ومجنون ۱۷۴

**سه خواهر** - (ك) بنات‌النعش: سه ستاره بردم «دب اکبر» : «جون» و «سها» و «عناق»:

چو بالا بلند تناورکه چـون او نتابد ز بالای گردون سه خواهر

فرخی/ ۸۳

جفت وتاق سپهر درشکنـد جفتــه‌ای کان تکاور انــدازد

بشکند سنبله بپـای چنانــك داس درچشم اختر اندازد...

نعش ازآن گرد سندسی‌سازد بر سر هرسه خواهر اندازد

خاقانی/ ۱۳۹–۱۴۰

ای بر تن تو جان دو پیکر گریسته

درهفت پرده چشم سه‌خواهر گریسته

سیف اسفرنگ (لغت‌نامه)

**سه حمال** ـ (ك) سه حمال کارگر . موالید ثلاثه . درشعر نظامی گنجوی:

گر سه حمال کارگر داری چار حمال خانه بـرداری

نظامی (گنجینه)

**سه خواهر وسه دختر** ـ (ك) بنات‌النعش و(؟)(رك: سه خواهر)

آن سه دختر وآنسه خواهر پنج‌وقت در پـرستاری یکجـا دیـده‌ام

خاقانی / ۲۹۰

**سه خواهران** ـ (ك) سه خواهر (رك : سه خواهر) بنات‌النعش

زهره بدو زخمـه ازسر نعش در رقص کشد سه خواهران را

خاقانی / ۲۹۰

**سه سرهنگ** ـ (ك) آفتاب ، مریخ ، زحل

دور باش قلمش چون به سه سرهنگ رسید

از دوم اخترش افسان به خـراسان یابـم

خاقانی / ۳۰۲

**سه موالید** ـ (= موالید ثلاثه)

**سهم** ـ Portion (فر) ، قسمتی ازقطر دایره‌ایست‌که به وسیلهٔ وترازآن جدا شده ومابین قوس دایره و وتر قرار گیرد . ابوریحان دو تعریف یکسان ، یکی به فارسی ودیگری به عربی دربارهٔ سهم کرده است :

۱ـ «آن خطی‌که میان نیمه وتر ومیان نیمه قوس» . (التفهیم / ۸)

۲ـ «السهم ما یقع بین منتصف القوس وبین منتصف وترها» . (التفهیم

و ذیل ص ۸/ ) وچون این قسمت از دایره که سهم در آن واقع است، قوس جدا شدهٔ آن شبیه بکمان و وتر شبیه به زه کمان است سهم نیز بمعنی تیراست وشبیه آن و درجای آن .

اما سهم درمعنی قسمت درنزد منجمان عبارت است ازبخش معینی ازفلك ثوابت وفلك البروج ودراحکام نجومی برای هرسیاره سهمی است متناسب بامدلالوت آن سیاره و در هریك از خانه‌ها یا برجها سهامی درنظر گرفته‌اند وجدولی برای هریك ترتیب داده‌اند . وسهام مشهور نجومی عبارتند از :

۱ــ سهم سعادت یاسهم قمر
۲ــ سهم الغیب یاسهم آفتاب
۳ــ سهم الفت یاسهم زهره
۴ــ سهم درویشی یاسهم عطارد
۵ــ سهم بستن و زندان یاسهم زحل
۶ــ سهم پیروزی وظفر یاسهم مشتری
۷ــ سهم شجاعت یا سهم مریخ
۸ــ سهم الحوادث ، سهم زحل (رك : سهم الحوادث)

مشهورترین سهام، سهم السعاده وسهم الغیب است نخستین دلیل مال وجاه و دومین دلیل فرح وخرمی است .

نهان حال مـا نـزد تو پیـداست که سهم الغیب درطالع فتاده است
خاقانی / ۷۳۱

چون کلید درخلد آمد ، آید ، چه عجب
که من این خوانچهٔ زر سهم سعادت گویم
کمال الدین اسماعیل / ۲۱۰

ازآن تیـر سهم السعادت شده چو برجیس فرخنده عادت شده
قاسم گنابادی (آنندراج)

سهم ـ ( = تیر) Fléche (فر) ، Sagitta (یو) ، صورت کوچکی در نیمکرهٔ شمالی درکهکشان راه شیری است بابعد ۱۹ ساعت و ۴۰ دقیقه و میـل شمالی ۱۸ درجه وبصورت تیری است که برمنقار دجاجه و نسر طائر قرار گرفته است وطول آن سه ذرع ونیم است . (فرهنگ اصطلاحات علمی ، شرح بیست باب،

باب سیم)

درکتاب صوفی به شکل دو ستاره درپیکان ویك ستاره‌درسوفار و دوستاره میان آن دو نشان داده شده است. (بسائط علم‌الفلك / ۱۱۲) وصابی نام این صورت را «اویسطس» و «النصل» نامیده است. (زیج صابی / ۳۵۲)

فخرالدین اسعد گرگانی سهم را درلفظ «تیر» زیر پای‌نسرطائر«کرکسی پرگشاده» قرار داده گوید:

بر از اوکرکسی پر برگشاده دو پای خویش برتیری نهاده

ویس ورامین / ۸۲

سهم درنام فارسی خود «تیر» و «تیر چرخ» و «تیر فلك» بجز در معنی «تیر» که نام عطارد است درشعر فارسی دیده می‌شود.

بپیمان تیر چرخ وتیر ناوك همی بازوی او بگدازد آسان

عنصری / ۲۴۹

وبه ایهام وتناسب درشعر حافظ:

خورده‌ام تیر فلك باده بده تا سرمست

عقد دربندکمر ترکش جوزا فکنم

غزل / ۳۴۸

باوج ماه رسد موج خون چو تیغ کشد

به تیر چرخ برد حمله چون کمان گیرد

دیوان / قکط

**سهم الحوادث** - منجمان احکامی سهم الحوادث را جهت حوادث عالم بدست آورده‌اند. بدین نحوکه تقویم آفتاب را ازتقویم ماه کم می‌کنندومابقی را برتقویم زحل می‌افزایند، حاصل‌موضع سهم الحوادث می‌باشد. وبطور دایم سهم‌الحوادث‌درموقع‌اجتماع‌یااستقبال‌نیرین‌متقارن‌ویامتقابل‌زحل است ومقداری از نحوست‌اجتماع‌نیرین‌ناشی‌ازآن‌است‌ودروقت‌اجتماع‌این‌سهم‌مقارن‌زحل‌ودروقت‌استقبال مقابل‌او، اگراین‌سهم‌به‌جرم‌یاشعاع‌یکی‌ازسعودمسعودباشدوخانه‌سعدنیزبوده‌باشد،دلیل برآن‌است‌که میان مردم اتحاد ومودت‌وجود دارد. وانجام‌کارهای مهم‌آسان‌است و اگر منحوس باشد یا دربیت نحس قرار گیرد حکم آن برعکس بود واگر دریکی از دو خانهٔ زحل (جدی و دلو) باشد، دلیل است بر فرو بستگی کارها و شدت

سرما در وقت خود و وزیدن بادهای ناخوش مخصوصاً در دلو واگر در یکی از دو بیت مشتری (قوس وحوت) باشد دلیل است برمناسب بودن هوا مخصوصاً درقوس وتمایل مردم به صلاح ، بالاخره وجود این سهم به اعتقاد احکامیان در خانه‌های سیارات ونظرات آنها احکام خاصی داردکه درکتب‌نجومی‌مضبوطاست و ذکر همه آنها مایه تطویل می‌باشد . (شرح بیست باب - بساب پانزدهم / احکام سهم الحوادث)

**سهم الرامی** - قسمتی ازصورت رامی (قوس) بشکل سهم (تیر)

**سهم السعاده** - سهم ماه است (رك : سهم)

**سهم الغیب** - سهم‌آفتاب‌است (رك : سهم) تیرقضا، تیرتقدیر،سرنوشت، نصیب وطالع ومرگ واجل . (فرنودسار)

**سهم الفت** - سهم زهره است (رك : سهم)

**سهم پیروزی** - سهم مشتری است (رك : سهم)

**سهم درویشی** - سهم عطارد است (رك : سهم)

**سهم شجاعت** - سهم مریخ است (رك : سهم)

**سهی** - (= سها)

**سهیل** - Canapus (فر) ، ازستارگان صورت سفینه است و برلنگر آن قرار دارد . بدین جهت آنرا لنگرکشتی هم گفته‌اند و بعداز شعری یمانی از درخشنده‌ترین کواکب ثابته بشمار می‌رود . درنقاطی که درعرض ۳۸ درجه و ۳۵ دقیقه شمالی واقعند سهیل‌درافق‌جنوبی‌آنهادیده می‌شودوهرچه‌این عرض کمتر بهمان نسبت سهیل در افق جنوبی‌بالاتر نمودار است. سهیل ازقدر ۰/۸۶ (درجزو قدر اول) وفاصلهٔ آن‌تامنظومهٔ شمسی(۱۸۰) سال‌نوری‌است. (فرهنگ‌اصطلاحات‌علمی)

بگفته عبدالرحمن صوفی ، روایات عرب دربارهٔ سهیل وکواکب‌صورت سفینه مختلف است بعضی از ایشان ستاره بزرگی‌که برلنگر سفینه است‌مطلقاًسهیل گفته‌اند وستارگان دنبال آنرا که ازقدرهای مختلف می‌باشندبنامهای: سهیل بلقین، سهیل حضار ، سهیل رقاس ، سهیل الوزن ، سهیل المحلف والمحنث نام داده‌اند (صورالکواکب ص ۳۰۱-۳۰۲)

درشعر فارسی ، سهیل به خاتم وسجاده وسپر و دندان و پیشانی و روی و جام شراب مانند شده ومناسبتهای آن با جایها واشیاء زمینی ونیز همراهی او با

بسیاری ازستارگان آمده است .

**سهیل بلقین** ـ یاسهیل تلقین ، بگفته صوفی ازستارگان صورت سفینه است . (رك : سهیل)

**سهیل حضار** ـ حضار، بگفته صوفی‌ازستارگان‌صورت‌سفینه‌است(رك : سهیل ، حضار)

**سهیل رقاس** ـ رقاس ، ازستارگان صورت سفینه ، بگفته صوفی‌درصور الکواکب (رك : سهیل)

**سهیل المحلف** ـ والمحنث ، محلف ومحنث ، ازستارگان صورت‌سفینه بگفته صوفی درصورالکواکب (رك : سهیل ، محلفین)

**سهیل الوزن** ـ الوزن ، وزن ، از ستارگان صورت سفینه بگفته صوفی درصورالکواکب (رك : سهیل ، وزن)

**سهیل یمن**[۱] ـ (= نجم یمانی) در مناطق معینی ، مطلع سهیل کشور یمن به نظر می‌آمده است ، چنانکه به همین دلیل خراسان مطلع خورشید و شام مطلع شعرای شامی ویمن مطلع شعرای یمانی است .

هرشب نگرانم به یمن تا تو برآیی
زیرا که سهیلی وسهیل از یمن آید
(رودکی محیط زندگی ص ۵۰۰)

برخسارگان چون‌سهیل یمن بنفشه دمیده بگرد سمن
فردوسی

چون نه شعری ، نه سهیل است ونه مهر
یمن و شام و خراسان چکنم
خاقانی / ۲۵۸

(رك : مطلع سهیل)

---

۱ـ در داستان بیژن ومنیژه (ازشاهنامه) هدیه شرکت‌نفت، درسال۱۳۴۴ زیر نظر استاد ابراهیم پورداود ، در «فهرست واژه‌های داستان» ص ۲۵۶ سهیل یمن با این عبارت ، «ستارهٔ ناهید یازهره‌که آنرا شعرای یمانی نیزگویند» معنی شده است!؟

ز تاب عنبر پرتاب برسهیل یمن
هزار حلقه‌شکست آن نگاه عهد شکن
ازرقی هروی / ۶۰

چون سهیل از دیار خویشتنش تخت زد در ولایت یمنش
نظامی / هفت پیکر (لغت‌نامه)

به شکار و به می شتابنده دریمن چون سهیل تابنده
نظامی / هفت پیکر (لغت‌نامه)

برزمین آمد آسمان را میل وز یمن سر برآورید سهیل
نظامی / هفت پیکر ۸۵

زملك من اقطاع من می دهی برات سهیل ازیمن می دهی
نظامی / شرفنامه ۱۹۳

یمن را برافروخت ازگرد خیل چنان چون ادیم یمن ازسهیل
نظامی / شرفنامه ۲۷۳

**سهیل وشعری** ـ (تن) مناسبت‌سهیل ویمن‌افسانه‌ای‌بوجودآورده‌است. بدین شکل که میان سهیل وجوزا (جبار) نزاعی دست داد، سهیل پشت جوزا بشکست وبه سوی جنوب وبه یمن گریخت از دو خواهر وی شعری یمانی درپی او رفت و اورا شعری یمانی و شعراالعبور گفتند چون ازمجره نیز عبورکرد. و خواهر دیگر او، شعری شامی، در جای خود یعنی درشام بماند واز فراق آن دو چندان گریست‌که نابینا شد بدین جهت اورا غمیصا گفتند وغموص درلغت‌پوشیده شدن چشم وکور شدن و روان شدن خون وچرك ازچشم است. (رك: شعراالعبور وشعری غمیصا)

سهیل ازشعر شکرگون برآورد نفیر ازشعری گردون برآورد
نظامی / خسرو شیرین ۷۷

گر برشعری یمن، یمن مثال تو رسد
مسخ شود سهیل وار ور نکند مسخری
خاقانی / ۴۳۱

**سهیل وپروین** ـ (تن) (رك: پروین وسهیل)

**سهیل وسها** ـ (تن) سهیل نمودار درخشندگی، وسها نمودار خردی و

ناچیزی است مانند خورشید وسها و هردو برای رعایت تناسب و تضاد در شعر آمده‌اند :

وقت قدرت سهیل رازیمن　　به سلام سها فرستادی

خاقانی / ۶۷۶

عکس سپر سهیل شکلت　　ازپای درآورد سها را

انوری / ۷

شرر شعلهٔ سیاست تست　　ازسهاء سپهر تا به سهیل

انوری / ۱۶۱

**سهیل وشمال** ـ (تن) سهیل درشمال نمیتواند باشد ، و از یمن است چون درصورت سفینه است واین صورت ازصورتهای جنوبی فلکی است، به‌همان گونه که بنات‌النعش درجنوب دیده نمی‌شود . بهمین جهت خاقانی جستجوی‌سهیل را درشمال ، کاری میداند خطا و مانند جستن نعش درجنوب محال :

کاریست ز عقل دست شستن　　درحد جنوب نعش جستن

چونانکه هم ازخطا محال است　　گفتن که سهیل در شمال است

خاقانی / تحفةالعراقین / ۱۶۱

**سهیل وجام** ـ (ت) درشعر ابوالموید بلخی :

چنان تابداز جام گویی که‌هست　　عقیق یمن در سهیل یمن

(لغت‌نامه)

**سهیل وشراب** ـ (ت) درشعر قاآنی :

گفتم کنون چه باید ؟ گفتا شراب خواه

زان می که چون سهیل درخشد به ساغرا

دیوان / چاپ تبریز

**سهیل وخاتم** ـ (ت)

زان خاتم سهیل نشان بین که برزمین

چشم نگین‌نگین، چو ثریا برافکند

خاقانی / ۱۴۳

**سهیل و دندان** ـ (ت)

ولایت یمن اقطاع او شدست مگر که درعقیق یمن دارد او سهیل یمن

معزی / ۶۱۰

دندان به پروین وستاره نیز تشبیه شده است (رك : پروین و دندان)

**سهیل و روی** - (ت)

چون روی بیزم آرد، یك چرخ سهیل است

چون رای به رزم آرد یکدشت، سوار است

دیوان قاآنی-چاپ تبریز

سهیل وحسن چهر او، دو چشم من سپهر او

مدام مست مهر او، نبیدها ، عقارها

دیوان قاآنی - چاپ تبریز

**سهیل وکوکب خرقاء** - (رك : کوکب خرقاء)

**سهیل لرزان** - معروف است که اشعهٔ سهیل لرزان بنظر می‌آیدواین لرزش ازنوع چشمك زدن ثوابت است .

سعدی دربوستان گوید :

ز باریدن برف و باران سیل به لرزش‌درافتاد همچون سهیل

بوستان

وبرای آفتاب نیز لرزشی قائل بوده‌اند (رك : خورشید لرزان)

**سهیل وادیم** - یکی ازباورهای عامیانه دربارهٔ سهیل اینست که ازتابش این کوکب چرم یا ادیم وکیمخت رنگ می‌یابد . بدین منظور چرم را در زیر آسمان می‌گسترده‌اند تارنگ بگیرد . چرم بلغاری یا ادیم بلغاری وادیم شامی از آن جمله است . باین باور درنظم سخن‌سرایان پارسی فراوان‌اشاره شده‌است :

قطب فلك رکابش هست از کمال رتبت

جرم سهیل آمد چرم از پی دوالش

خاقانی / ۲۳۴

سجاده از سهیل کنم نیز ادیم شام

تا می‌برم سجود سپاس از درسخاش

خاقانی / ۲۳۸

نجم زحل سواد دواتش نهم چنانك
جرم سهیل ادیم قلمدان سنامش
خاقانی / ۴۶۸

تا جرعه ادیم گون کند خاك　　آن لعل سهیل تاب در ده
خاقانی / ۸۵۲

خورشید سهیل تابشی هم　　گلگونه ده ادیم آدم
ای عقد پرن ندیم لعلت　　ای تاج سهیل ادیم نعلت
گر جرم سهیل گون بتابد　　زو چرم ادیم رنگ یابد
خاقانی / تحفةالعراقین ۱۵۴

چون سهیل جمال بهرامی　　از ادیم یمن ستد خامی ...
نظامی / هفت پیکر ۷

ادیم رخ به خون دیده می‌شست　　سهیل خویش‌رادر دیده می‌جست
نظامی / خسرو شیرین ۲۲۵

سهیل یمن تاب را با ادیم　　همان شدکه بویی مرا بانسیم
نظامی / شرفنامه ۴۹۰

نور ادیمت ز سهیل دل است　　صورت جان هردو طفیل‌دل‌است
نظامی / مخزن‌الاسرار / ۴۹

پای سهیل ازسر نطع ادیم　　لعل‌فشان بر سر در یتیم
نظامی / مخزن‌الاسرار ۵۲

باد یمانی به سهیل نسیم　　ساخته‌کیمخت‌زمین را ادیم
نظامی / مخزن‌الاسرار ۶۷

**سهیل وشهریر** - (رك : شهریر)

**سهیل وناخنه** - واین باور نیز بوده‌که سهیل ناخنه چشم را علاج می‌بخشید ، بشرط آنکه چهل شب بدو بنگرند .

چشم سهیل وناخنه ، ناخن آفتاب و نی
کاتش و قند او دهد با نی وبادیاوری
خاقانی / ۴۲۷

**سهیل واولاد زنا** - باور دیگر آنکه سهیل فرزندان نامشروع واولاد

الزنا را معدوم می‌کند :

گر مرا دشمن شدند این قوم معذورند زانک

من سهیلم کامدم بر موت اولاد زنا

خاقانی / ۱۹

**سهیلی** ـ (ن) سهیلی جغتایی شاعر ، سهیلی‌امیرنظام‌الدین‌احمد(آتشکده آذر ج ۱ ص ۶۴)

**سیار** ـ Planete (فر) ، سیاره ، کوکب سیار مقابل ثابت (رك : ثابت‌و سیار) و (رك : سیاره) و (رك : سیارات)

**سیارات** ـ Les Planetes (فر) ، جمع سیاره ، کواکب سیاره مقابل ثوابت . (رك ثابت وسیار)

«کواکبی که‌دراوایل اعتبار و ضبط آن کرده‌اند یکهزار و بیست‌ونه‌اندکه هفت ازآن جمله هریك برفلك خاص که آنها را سیارات خوانند وباقی برفلك‌هشتم که آنها را ثابتات گویند» . (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۴۴۶)

**سیارات سفلی** ـ سیاراتی که مدارشان داخل درمدار زمین است مانند عطارد و زهره .

**سیارات علوی** ـ سیاراتی‌که مدارشان خارج‌ازمدار زمین است مانند: خورشید ، مریخ ومشتری وکیوان واورانوس ونپتون وپلوتون .

**سیارك** ـ Planète Minor (فر) Minor Planète (فر) ، سیارهٔ خرد ، سیاره‌کوچکی‌که گروه بیشماری ازآن به وسیلهٔ دوربین‌های نجومی دیده می‌شوند . این سیارکهادرمداری بین مریخ ومشتری به‌دورخورشید حرکت‌می‌کنند (فرهنگ اصطلاحات علمی) بیش‌از هزار سیاره خرد یاسیارك‌کشف شده است .

**سیاره** ـ Planète (فر) ، اجرام سماوی‌که درمداری بیضی شکل به‌دور خورشید می‌گردند . سیاره‌های منظومهٔ شمسی به ترتیب نزدیك بودن به خورشید : عبارتند از : عطارد ، زهره ، زمین ، مریخ ، مشتری ، زحل ، اورانوس ، نپتون، پلوتون .

درنجوم قدیم‌که اعتقاد به مرکزیت زمین بود وتعداد سیارات‌که بیش‌از هفت رصد نشده بودند به ترتیب دوری از زمین عبارت بودند از : ماه ، عطارد ، زهره ، خورشید ، مریخ ، مشتری ، زحل .

رویت سیارات براثر بازتاب نور خورشید صورت‌می‌گیرد وهیچکدام از خود روشنایی ندارند ازبین آنها فقط عطارد و زهره و مریخ ومشتری و زحل با چشم غیرمسلح دیده می‌شوند. دیدن اورانوس ونپتون و پلوتون تنها به وسیلهٔ دوربین‌های نجومی قوی ممکن است.

عطارد و زهره به هنگام فلق یاشفق قابل رویت هستند وبقیه درشب دیده می‌شوند. برخی ازسیارات ازآنجمله: زمین‌ومشتری دارای قمر یا اقماری‌می‌باشند (رك: ثابت وسیار)

**سیارهٔ فلك** ـ (کخ)

سلطان اهل فضل‌که براوج‌آسمان سیارهٔ فلك بمرادش‌کند مسیر
کمال‌الدین اسماعیل / ۱۵۸

**سیاه سالخورده** ـ کنایه ازشب است، درشعر نیمایوشیج:

درتمام طول شب،
کاین سیاه سالخورد، انبوه دندانهاش میریزد.

(انبوه دندانها: ستارگانند، (رك: ستاره و دندان، پروین و دندان سهیل و دندان)

**سیاهی ماه** ـ (رك: ماه وسیاهی)

**سید سیارات** ـ (کخ)

بستان زشکوفه چون‌گردون شد تا نسترن بسان ثریا شد
زیرا که سید همه سیارات اندر حمل بعدل توانا شد
ناصرخسرو / دیوان ۱۳۹

**سیر** ـ Course (فر)، مدت یکدورکوکب‌است وآنرامسیرهم‌گفته‌اند. (رك: مسیر، مدار ومسیر) مسیرکوکب، درفلك خود ومکث و رجوع نیز جزو آن است.

**سیر سور** ـ سیر جشن، جشن سیر، چهاردهم دیماه، دربن روز زردشتیان سیر وشراب میخوردند واعمال ومراسم خاص بجای می‌آوردند، وآنرا «روز گوش» هم گفته‌اند. (آثارالباقیه، ترجمه ص ۲۵۷)

**سیرکوکب** ـ (ع) (رك: سیر)

**سیر ماه** ـ درنجوم احکامی ماه را بدان سبب‌که «اسیر (سیرکننده‌ترین)

سایرسیارات است، پس‌نسبت‌او به تغییرات عالم‌عناصر اکثرباشد ونیز قمر ازغایت سرعت ، انوارکواکب دیگر را ممزوج گرداند وآن امتزاج سبب حدوث‌حوادث گردد ...» (شرح بیست باب ، باب بیستم) دراختیارات مورد استفاده‌قرارمی‌گرفته است وبه علت سرعت سیردرمنسوبات کواکب کوکب‌رسولان وپیکان‌وایلچیان‌است.

قمر ز اسب تو آموخت سیر و زین معنی
سریــع تر بــود از هــرستاره سیر قمــر

ازرقی هروی

**سیر طولی** ـ یاسیرالطول ، حرکت سیاره است درمنطقةالبروج .

**سیر عرضی** ـ سیرالعرض ، حرکت سیاره است به سوی قطب شمال و رد شدن آن ازمنطقةالبروج .

**سیر معدل** ـ سیرالمعدل ، تقویم سیاره‌وحرکت او درفلك البروج‌است.

**سیف الجوزا** ـ وسیف‌الجبار مجموعهٔ سه ستاره است به گونه شمشیر درصورت جبار (رك : جبار)

**سیماب**ـ (ك) سیماب آتشین[۱]سیماب آتشین‌پر[۲]وصف‌بکنایه‌ازآفتاب‌است.

۱ــ چون آه عاشق آمد صبح‌آتش معنبر
سیماب آتشین زد در بادبان اخضر

خاقانی / ۱۸۷

۲ــ (برهان)

**سیماهای ماه** ـ Phases de La Lune (فر) ، اشکال مختلف سطح روشن ماه‌که از زمین دیده میشود (هلال ، بدر ، تربیع) این‌سیماها بعلت‌تغییرات اوضاع نسبی زمین ونیز وضعی‌که خورشید با ماه دارد بوجودمی‌آید . دراول ماه ماه نو ، ماه بین خورشید و زمین است و دیده نمیشود ، درحالیکه بهنگام بدر ، زمین بین خورشید و ماه است و قــرص‌کره ماه قــابل رؤیت است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**سیم ماه** ـ اشاره به نسبتی است‌که میان سیم (نقره) وماه وجود دارد ، ازفلزات درنجوم احکامی سیم به ماه نسبت دارد (رك : سیم ناب) چنانکــه زر به خورشید منسوب است .

**سیم ناب** ـ تشبیهی است دربارهٔ هلال ماه‌ونیزاشاره‌ایست به رنگ‌هلال ونسبت سیم با ماه . (رك : سیم ماه)

نیزه‌کشید آفتاب حلقهٔ مه در ربـود    نیزهٔ این زرسرخ حلقهٔآن سیم ناب

خاقانی / ۴۲

**سیمرغ** ـ Phémix (فر) ، صورت جنوبی با بعد صفر ساعت‌و ۲۱دقیقه ومیل جنوبی ۵۰ درجه . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

سیمرغ آتشین[۱] سیمرغ آتشین شهپر[۲]سیمرغ زرین[۳] کنایه‌ازخورشید است.

۱ـ (برهان)

۲ـ بوقت صبح چو سیمرغ آتشین شهپر
ز زیر بال مرصع نمـود بیضهٔ زر

خواجو / ۵۹۰

۳ـ دوش چون سیمرغ زرین کرد برقـاف آشیان
آمدند از هرطرف مرغان شب‌خوان در فغان

خواجو / ۵۹۸

**سیمرغ سحرگاه** ـ (کنخ) «چندانکه سیمرغ سحرگاه درافق مشرقـی پروازی‌کرد و بال نورگستر خود را براطراف عالم پوشانید ، صیاد از دور پدید آمد» . (کلیله و دمنه باب گربه وموش باهتمام مجتبی مینوی / ۲۷۵)

**سیمین نان** ـ و زرین‌نمکدان، تشبیهی است دربارهٔ ماه درحالت بدر و هلال ونیز اشاره به رنگ ماه ونسبتی‌که سیم (نقره) با ماه دارد همانند نسبت طـلا (زر) وخورشید .

ازبرای خوان کعبه ماه درماهی دو بار
گاه سیمین نان وگه زرین‌نمکدان آمده

خاقانی / ۳۷۷

# ش

**(ش= ۳۰۰)**

«ش» درجزو حروف تقویمی دیده نشد .

**شابود** ـ (= سابود) شادورد ، شار، شایورد ، شاهورد، نامهای‌مختلف «هاله» یا خرمن ماه ، یا «ماه خرمن» است . (رك : هاله)

**شاةالمذبوح** ـ ستارهٔ درمیان دو ستارهٔ سعد ذابح که بنام جدی‌هم‌آمده است . (رك : جدی ، حمل)

**شاخ غزال** ـ (ك) هلال ماه است .

در حدود باختر آهوی دشت خــاوران
چون فرو شد درهوا شاخ‌غزال‌آمدپدید
سلمان ساوجی

**شادی ستاره** ـ (= فرح ، فرح کوکب)

**شاه** ـ (ك)

شاه آسمان[1] شاه اختران[2] شاه انجم[3] شاه باز سحر[4] شاه تب لــرزه[5] شاه چرخ[6] شاه چین[7] شاه خاور[8] شاه ختا[9] شاه خرگاه مینا[10] شاه خنجر کش[11] شاه روم[12] شاه سپهر[13] شاه ستارگان[14] شاه سیارات[15] شاه سیاره[16] شاه سیمین‌سریر[17] شاه شرق[18] شاه طارق فلك[19] شاه فلك[20] شاه‌کواکب[21] شاه گــردون[22] شاه مثلث بروج[23] شاه مشرق[24] شاهنشاه زند واستا[25] شاهنشاه صبح[26] شاهنشاه فلك[27] شاه نیمروز[28] شاه یك اسبه[29] وصف بکنایه ازخــورشید است و شاه آفــاق[30] ولی شاه انجم[31] کنایه ازقمر هم آمده است .

۱ــ خورشید که شاه آسمان است
در عرصهٔ حسن او پیاده
سعدی / کلیات ۶۵۲

۲ــ موکب شاه اختران رفت بکاخ مشتری
شش‌مه داده ده نهش قصر دوازده دری
خاقانی / ۴۲۹

تا بزین عالی حصار شش در پیروزه رنگ
خرگه زرین زند از بهر شاه اختران
خواجو / ۵۹۷

۳ــ شاه انجم از قبای فستقی
همچو فستق زاستخوان آمد برون
خاقانی / ۵۱۳

شاه انجم مؤذن وی گشته اندر شرق ملک
زان جمال وی شعار سرخ را معلم بود
سنایی / ۱۵۵

شیر گردون صید تیز آسمانهای تو باد
شاه انجم بندهٔ حکم جهان‌گیر تو باد
خواجو (لغت‌نامه)

۴ و ۵ (آنندراج)

۶ــ بدان امیر که شد شاه چرخ چاکر او
نمونه‌ایست مه نو ز نعیل استر او
خواجو / ۶۱۵

۷ــ چو گوهر برآسود زنگی بتاج
شه چین فرود آمد از تخت عاج
نظامی / شرفنامه ۳۰۴

۸ــ (برهان)

۹ــ طلایه دار سپاه حبش که بود قمر
زبود رنگ زرویش خروج شاه ختا
محتشم کاشانی / ۲۰

۱۰- (برهان)

۱۱- شاه خنجرکش، نیل افسر، پیروزه سریر
برفراز شرف قصر تو ، چوبك زن بام

خواجو / ۷۶

۱۲- خیل شه روم ازطرف هند رسید
افروخته‌حراقه و افروخته بیرق

بدیعی سیستانی (لغت‌نامه)

۱۳ شه سپهر درو ساقئی قدح گـردان
مه منیر درو خادمی پری رخسار

خواجو / ۵۸۸

۱۴- شاه ستارگان را جوزاست برج او
زیراکه هست‌خانهٔ دستور نیك‌رای

کمال‌الدین اسماعیل / ۳۱

۱۵- (برهان)

۱۶- گر نام اوکنم بمثل نقش برزمین
برخاك ره فتد شه سیاره از هـوا

خواجو / ۵۷۱

۱۷- شاه سیمین سریر زرین تـاج
خـاکـروب در شبستانش

خواجو / ۱۵۹

۱۸- تو شاه شرقی وز سفر جاه تو فزود
مه را ، بلی زیادت نور ازسفر رسید

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۲۰

۱۹- (برهان)

۲۰- ز شاه فلك تیغ و مه مرکب او
زحل خودو، مریخ، خفتان‌نماید

خاقانی / ۱۳۰

وعوفی دربارهٔ امام شرف‌الدین محمدبن محمدالفراهی گوید :

«ذاتی مجمع کمال فضایل ومنبع زلال شمایل اگر ازفراه است‌اما درمسند علم و عمل چون شاه فلك دربرج حمل است» . (لباب الالباب / ۲۱۳)

۱۲ـ لقـایش ذره را آورد پیـدا
ازآن شاه کواکب‌تاج‌زربافت

سید حسن غزنوی / ۲۸

۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ـ (برهان ـ آنندراج)

۲۶ـ چو شاهنشاه صبح آمد بتراو رنگ
سپـاه روم زد بـر لشکـر زنگـ

نظامی / خسرو شیرین ۱۸۳

۲۷ـ (برهان)

۲۸ـ صانع مقدری‌که شه نیم روز را
منصورکرد بریزك خیل زنگبـار

خواجو / ۱۷۶

۲۹ـ شاه یك‌اسبه‌برفلك‌خون ریخت وی را نیست شك
اینك سلاحش یك بیك ؛ از قلب هیجا ریختـه

خاقانی / ۳۹۰

۳۰ـ (فرنودسار)

۳۱ـ (مترادفات واصطلاحات ـ قمر)

**شاهد** ـ شاهد آبی[۱] شاهد رخ زرد[۲] شاهد روز[۳] شاهدزر[۴]شاهد زربفت پوش[۵] شاهد شاه فلك[۶] شاهد طغان چرخ[۷] شاهدطارم‌فلك[۸] وصف بکنایه‌ازخورشید است ونیز شاهد خربا[۹].

۱ و ۲ـ (آنندراج ، برهان)

۳ـ شاهد روز در دو حجرهٔ خواب
حاضر آمد طلاق خواب دهیـد

خاقانی / ۷۵۱

۴ و ۵ و ۶ـ (آنندراج ، برهان)

۷ـ (برهان)

خاقانی شاه طغان چرخ آورده :

شاه طغان چرخ بین بادو غلام روز و شب
کاین قره سنقری کند و آن کند آق سنقری

دیوان / ۳۳۹

قره سنقر : باز سیاه ، کنایه ازشب
آق سنقر : باز سپید ، کنایه از روز
دو غلام : کنایه از روز وشب

۸ـ شاهد طارم فلك رست ز دیو هفت سر
ریخت بهر دریچه‌ای آغچه زر شش سری

خاقانی / دیوان ۴۲۶

آغچه : پول خرد
دیو هفت سر : زمین (کنایه) زر شش سری : زر خالص

۹ـ واحز نا گفته‌ام بشاهد حربا
زین گلهٔ حربهٔ جفای صفاهان

خاقانی / ۳۶۱

**شاه شام** ـ (کم) (رك : قمر)

**شاهورد** ـ وشادورد هاله وخرمن ماه (رك : هاله)

مثال برای شادورد درین معنی :

دل گشته از علامــت خطت امیدوار
چون برزگر که میشود ازشادورد شاد

لطیفی (فرهنگ سروری)

**شاهین** ـ عقاب ، صورت نسر طائر (رك : نسر طائر)

**شاهین ترازو** ـ Fleau de balance (فر)،(=یوغ)صورت‌عقاب (رك : نسر طائر)

**شاهین زراندود** ـ (کخ) (آنندراج)

**شایراد** ـ Oréole (فر) ، (رك : هاله) (فرهنگ جدید)

**شایور** ـ (رك : هاله)

به خط آن لب و دندانش بنگر
که همواره مرا دارند در تباب

یکی همچون پرن بر اوج خورشید
یکی چون شایورد در گرد مهتاب
فیروز مشرقی (لغت فرس)[۱]

**شایورد** ـ (= هاله)

**شبان** ـ (= راعی) نام ستاره‌ایست برپای قیقاوس (رك : راعی)

**شباهنگ** ـ (= شعرای‌یمانی) Sirius (فر) ، شعرای یمانی و «تیشتر» درپهلوی «ورآهنگ» بقول کوشیار در کتاب المدخل (نسخه برلین ورق ۱۸۲ گاهشماری ص ۱۰۱) و روز آهنگ بقول ملامظفر گنابادی «اورا عرب شعرای عبور و فرسیان روز آهنگ و اتراك قورروق گویند» . (تنبیهات المنجمین چاپ تهران ص ۲۶۵) ونام دیگر آن ستاره کاروان کش است که در آذربایجان «دان اولدزی» گفته‌اند وآنرا «طارق» نیزگویند .

مانند یکی جام یخین است شباهنگ
بز دوده به قطره‌ی سحری چرخ کیانیش
گر نیست یخین چونکه چو خورشید برآید
هرچند که جویند نیابند نشانیش
ناصرخسرو / ۲۲۳

سحر تا کاروان نارد شباهنگ ـ نبیند هیچ مرغی در گلورنگ
نظامی / خسرو شیرین / ۲۳۴

شباهنگ چون برزد ازکوه دود ـ به آهنگ شب مرغ دستان نمود
نظامی / شرفنامه ۱۰۲

صبح شباهنگ قیامت دمید ـ شد علم صبح روان ناپدید
نظامی / هفت‌پیکر / ۱۷۴

علی‌رغم خورشید دست‌ضمیرت ـ حلی برجبین شباهنگ بسته
خاقانی / ۶۷۱

ماه نو صبح بین پیاله و باده ـ عکس شباهنگ بر پیاله فتاده
خاقانی / ۸۵۵

۱ـ ومجمع الفرس سروری بکوشش دبیر سیاقی / ۸۴۱

**شب براة** ـ لیلة البراة پانزدهم ماه شعبان است، رسم سلاطین چنان بوده که درین شب هرکس از رعایا خراج خود را داده باشد نوشته‌ای باین مضمون که خراج را تماماً داده است به او میداده‌اند وآنرا «برات» میگفته‌اند. قولی دیگر آن است که خداوند درین شب امر به‌نوشتن براتی برای خلاصی مومنان از آتش دوزخ می‌دهد وقول دیگر چنانست که درین‌شب نسخهٔ آجال(اجلها) به ملك الموت تسلیم می‌گردد.

حافظ دریك بیت که«شب قدر»در آن آورده به‌شب برات‌نیز اشاره کرده‌است:

چه مبارك سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند

غزل / ۱۸۳

**شبستان** ـ شبستان[۱] شبستان چنبری[۲] وصف بکنایه ازآسمان است :

۱ــ عروس فکر تو خاتون آن شبستان است
که مطبخی است‌درو آفتاب‌ومه‌مزدور

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۹۷

۲ــ مخدرات شبستان چنبری بربام
نقاب بسته‌وپوشیده چهره برچادر

خواجو / ۵۹۶

**شب قدر** ـ لیلةالقدر، بیست و سوم ماه رمضان است. وگفته‌اند یکی ازشبهای ماه رمضان ازبیستم تاسیم است وقران درین شب وارد شده‌وآیات: انا انزلناه فی لیلةالقدر ـ انا انزلناه فی لیلة مبارکة اشاره بدان است ودرشرف شب قدر این آیه نازل شده است: لیلةالقدر خیر من الف شهر، (سورهٔ قدر آیه۶) شب قدر درمیان اهل بابل نیز عنوان وارزش داشته (شرح بوستان / ۳۰۰ ح ۳ واعلام قرآن ـ مقالهٔ رمضان)

ابن فارض مصری گوید :

وکل لیالی لیلة قدر ان دنت   کما کل ایام اللقا یوم جمعة

سعدی گوید :

تورا قدراگر کس‌نداند چه‌غم   شب قدر را می ندانند هم

بوستان

حافظ گفته است :

۱ـ آن شب قدری که میگویند اهل خلوت امشب است
یارب این تأثیر دولت در کدامین کوکب است
غزل / ۳۱

۲ـ چه مبارك سحری بود وچه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
غزل / ۱۸۳

۳ـ درشب قدر ار صبوحی کرده‌ام عیبم مکن
سر خوش آمد یارو جامی برکنار طاق بود غزل / ۲۰۷

**شب گزنه** ـ نام عامیانه شب‌جشن‌سده‌بوده دربین اهالی کرج بنقل ابوریحان درآثارالباقیه «و سمی اهل الکرج لیلة هذالیوم شب گزنه ای العاضة لبردها» . (رك : سده)

**شب یلدا** ـ (= یلدا)

**شبکه** ـ Réticule (فر) ، صورت کوچکی است درنیمکرهٔ جنوبی ، با بعد ۴ ساعت ومیل جنوبی ۶۲ درجه (فرهنگ اصطلاحات علمی) ونام دیگر عنکبوت اسطرلاب است . (رك : اسطرلاب) و (رك : عنکبوت اسطرلاب)

**شبی و روزی** ـ

«شبی» صفت برجهای ماده : میزان ، جدی ، دلو ، جوزا

«روزی» صفت برجهای نر : حمل ، سرطان ، اسد ، قوس

منجمان هندی برجهای شبی یاماده را سعد و برجهای روزی یانررا نحس میدانستند . (التفهیم / ۳۱۷–۳۱۸)

شبی و روزی و نر و ماده سعد ونحس ازپی هم‌افتاده
اوحدی مراغی / ۵۱۹

**شتاء** ـ الشتاء (رك : تابستان)

**شتر** ـ صورت ناقه ، درجزو صورت‌ذات الکرسی‌وصورت‌امرأة‌المسلسله و راس الغول است و داخل صورتهای چهل و هشتگانه شمالی وجنوبی نیست ، چهارکوکب آن برخط مستقیم ازصورت ذات‌الکرسی‌است‌که عرض‌مجره را قطع می‌کنند و بربدن صورت ناقه‌اند ودر جنوب این خط چهارکوکب دیگربرجنوب

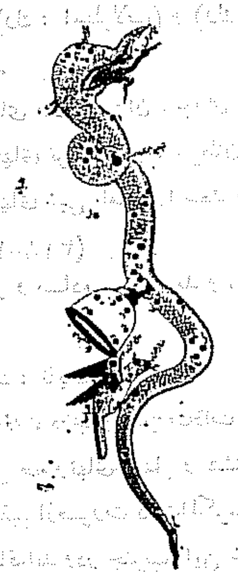
«مجره» به منزله دست راست صورت است (شرح بیست باب، باب سوم).

صورت «ناقه» (شتر) را ستور هم گفته‌اند. (رك: ذات الکرسی، ستور، ناقه).

**شجاع** ـ Hydre (فر)، (مار آبی) Hydra (یو)، صورت جنوبی، بابعدهای ۸ ساعت تا ۱۵ ساعت ومیل شمالی ۷ درجه تا میل جنوبی ۳۵ درجه این صورت به شکل دراز و پرپیچ دیده می‌شود وستارگان او به رصد قدیم بیست وپنج کوکب درصورت ودوکوکب در خارج صورت، ستارهٔ سرخ برگردن‌شجاع را فرد الشجاع وعنق‌الشجاع گویند واز دیگر ستارگان این صورت معروف‌تر است. صورت شجاع‌میان قلب الاسد وشعرای‌شامی‌قرار دارد «خبا» و «شراسیف» نیز ازجمله ستارگان شجاعند. انتهای دم شجاع درجنوب «سماك اعزل» است.

صوفی ستارگان خارج صورت شجاع را «الخیل» وکواکب‌صغار داخل آنها را «افلاء الخیل» گفته است. (صورالکواکب / ۳۱۴)وبرپشت‌شجاع باطیه وغراب نیز دیده میشود.

(صورت شجاع)



ابوریحان صورت شجاع را ضمن صور جنوبی «مار باریك» خوانده است . (التفهیم/ ۱۰۶) واین نام درشعر فخرالدین اسعدگرگانی همراه باصورت غراب یا کلاغ وصف شده است :

چو شاخ خیزران‌باریك ماری کلاغی در میان مرغزاری

ویس ورامین / ۸۳

خاقانی این صورت را «مار فلکی» وصف‌کرده و ممکن است صورت حیه یعنی حیة الحوا نیز باشد :

مار فلکی است خامهٔ او گنج ملکیست نامهٔ او

خاقانی / دیوان

اما لفظ «شجاع» به معنی همین صورت تنها در شعر منوچهری دیده شده وآنرا باصورت حیة الحوا همراه آورده است . (رك : حیةالحواء)

الا که تا بود برین فلك روان شجاع او وحیة الحواء او

دیوان / ۷۵

**شجاع ارغوان تن** ـ (ك) مریخ (برهان)

**شحنه** ـ شحنهٔ چهارم‌حصار[1] کنایه ازآفتاب وشحنهٔ حصار پنجم[2] وشحنهٔ میدان پنجم[3] کنایه ازمریخ است . وشحنهٔ شش جهات عالم‌کنایه‌ازخورشیداست[4].

۱ و۲ـ (برهان)

۳ـ شحنهٔ میدان پنجم تاسلحدار تو شد
زخم‌اوبرخصم‌جای‌بی‌گمانی آمده‌است

سید حسن غزنوی / ۲۱

۴ـ ای شحنهٔ شش جهات عالم
در چار دری و هفت طارم

خاقانی / دیوان ۲۷۰

**شدکیس** ـ (= سدکیس) [ بدال مهمله و کاف تازی بروزن تلبیس ] قوس قزح ...

میغ مانندهٔ پنبه است وز اباد نداف
هست شدکیس درونه که بدان پنبه زنند

(درونه : کمان حلاجی) (فرهنگ سروری)

**شراسیف** ـ (جمع شرسوف ، استخوانهای پهلو که سوی شکم واقع شده است . فرنودسار) به همراه «خبا» عده‌ای از ستارگان صورت شجاع را تشکیل میدهند . (رك : شجاع) شراسیف : سر پهلوان، چند ستاره‌درتن ماربادیك (رك : شجاع) (مقدمهٔ التفهیم / قسنج)

**شرج السماء** ـ مجره ، کاهکشان ، کهکشان . (السامی فی الاسامی ص ۴۴۴)

**شرطان** ـ Sharatan, Charatan (فر) ، یا شرطین ، تثنیه شرط ، به فتح اول و دوم به معنی نشان وعلامت ویزك وقراول و پیشاپیش سپاه . شرطان به ضم اول وسکون دوم بر وزن طغیان هم آمده است . شرطان منزل‌اول ماه وعلامت آن دو ستارهٔ روشن بردو شاخ حمل است .

زمخشری دراساس‌البلاغه گوید :

«وطالع الشرطان ، قرناالحمل ، و ذالك‌فی اول الربیع» ستارگان‌شرطان از اواسط قدر سوم وفاصلهٔ ایشان ازهم به اندازه یك ذراع است ونزدیك یکی‌از آنها ستاره‌ایست تاریك‌که اعراب آنرا داخل منزل جزو شرطین می‌دانند وهرسه را اشراط گویند وگفته‌اند :

«اذا طلع‌الاشرات ظهرت الانباط» .

وابوالعلای معری اشراط را نیز دریکی ازبهترین قصائد خودآورده‌است:

وتبتم الاشراط مجراً کانهـا ثلث حمامات سدکن بموقع

(ذیل بر ترجمهٔ آثارالباقیه ص ۴۰۳)

ونیز گویند : «طلع الشرطان والقت الابل اوبارها فی‌الاعطان» ونام‌دیگر شرطان نطح است .

ابوریحان گوید :

«دو ستاره روشن بر پهنا نهاده ازشمال سوی جنوب... واین‌شرطان‌برسروی (شاخ) حمل است واز این رو اورا نطح نام کردند» ودرآثار الباقیه‌شرحی‌مبسوط درباره این منزل آورده است . (التفهیم / ۱۰۶ و ح ۱)

« اشراطرا نطح نیز می‌گویند زیراشرطان براصل دو شاخ حمـل واقع شده‌اند واحکام این منزل بنابر وجه اول برای برج حمل لازم است وتازیـان در منازل ماه بشرطین آغازکردند زیرا درآن زمان شرطین دراوائل برج حمل بـوده

ولی مردم دیگر غیراز اعراب (ایرانیان) منازل ماه را ازپروین(ثریا) آغازنمودند، شاید باین علت که ثریا از دیگر ستارگان بچشم آسانتر می‌آید ونیز بدین‌سبب که در کتب هرمس دیده شده که اعتدال ربیعی در ثریا است (یعنی دربرج ثور و در اردیبهشت ماه) ترتیب منازل، درتقویمهامطابق رای تازیان است واز شرطین آغاز میگردد». (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۴۰۴ و ۴۰۳)

شرف‌الدین مسعودی درجهان دانش می‌نویسد منزل شرطین اکنون ودر روزگار ما به نزدیك بیست وچهار درجه حمل رسیده‌است. بیرجندی درشرح تذکره گفته است: طلوع شرطین درحدود سال ۴۱۱ جلالی درشانزدهم اردیبهشت‌بوده وبه حساب رصد ایلخانی هرهفتاد سال شمسی یك روز اضافه خواهد شد (ذیل التفهیم ص ۱۰۸ ج ۴ به وسیلهٔ استاد جلال همایی).

در شعر فارسی شرطان گاهی بابرج (سرطان) اشتباه می‌شود ودریك‌مورد درشعر خاقانی به احتمال زیاد سرطان به جای شرطان آمده است:

زچرخ اقبال بی‌ادبار خواهی او نداردهم
که اقبال مه نو هست با ادبار سرطانش

دیوان / ۲۱۸

کلمهٔ اقبال وادبار دربیت فوق‌قرینه‌است براینکه‌شاعرقصدش کلمه شرطان بوده که درآن ماه درادبار است ودر همین حال روی به مقابله یا استقبال و رسیدن به حالت بدر دارد وسرطان که برج است دراینجا نمی‌تواند موردی داشته باشد.

**شرف** ـ Honneur (فر)، درمقابل هبوط است. درجاتی ازبرجها یا همهٔ برج را برای سیاره شرف آن سیاره گویند، چنانکه شرف آفتاب در ۱۹ درجه حمل وبرج حمل را شرف یابیت‌الشرف لقب داده‌اند وآنرا باحروف (یط = ۱۹) نشان می‌دهند وشرف زحل درمیزان (کا = ۲۱) وشرف‌مشتری درسرطان (یه = ۱۵) وشرف قمر درثور (ج = ۳) وزهره درحوت (کز = ۲۷) وشرف عطارد درسنبله (یه = ۱۵) وراس درجوزا (ج = ۳) و ذنب درقوس(ج = ۳) درجداول مخصوص درتقویمها نشان داده می‌شود.

شرف کوکب را دربروج، خواجه نصیر بدینگونه آورده است:

شرف آفتاب دان بـه حمـل　　　ثور مه را شرف شناس محل
مر زحل را شرف بود میزان　　　شرف مشتریست در سرطان

یابد از جدی هم شرف بهرام همچو از حوت زهرهٔ پندرام
تیر را سنبله است بیت شرف همچنین آمد این به ما ز سلف
شرف راس خانهٔ تیر است ذنب اندر کمان شرف گیر است
و دربارهٔ درجات شرف کواکب گوید:
شرف شمس نوزده درج است یاد گیر این، که مایهٔ شرفست
شرف زهره هفت گردد و بیست از درج آنچه درحساب قویست
شرف تیر نیز پنج و ده است سه درج درشرف نصیب مه است
درجات ستارهٔ کیوان درشرف کمتر از سه هفت مدان
وآن برجیس یازده است وچهار وآن بهرام بیست وهشت شمار
(حاشیه شرح بیست باب)

عنصری گوید:
تا بدید ایوان تو کیوان همی جوید شرف
ز آرزوی اینکه اورا شرفه ایوان کنی
دیوان / ۲۶۷

دراین بیت، شرف وشرفه را نوعی جناس غیر تام گرفته است.
خاقانی «شرف» را بادیگر واژه‌های کیهانی همراه آورده است:
این پرده گرنه چرخ رفیع است پس چرا
سعد السعود را شرف اندر قران اوست
دیوان / ۷۸
شمس را خوان بسره نیست شرف
شرف شمس به واو قسم است
دیوان / ۵۷۳
واو قسم اشاره به آیه والشمس والضحی است.
ونیز دراشعار خواجو این واژه بادیگرمصطلحات کیهانی دیده می‌شود:
آنجا که فروشند سعادت و شرف را
برجیس بود مشتری و ذات توبایع
دیوان / ۶۸

چون اختر سعدت به شرف روی برآورد
شد طالع منحوس بداندیش تو راجع
دیوان / ۶۹

ستاره‌ایکه ز برج شرف شود طالع
چو مهر روی تو بر آسمان نمی‌بینم
دیوان / ۷۳۰

واین بیت ازسید حسن غزنوی :
تا برسر ولایت خویش آمده است شاه
گویا به اوج ودر شرف‌است‌آفتاب‌وماه
دیوان / ۲۶۷

**شرف وشرفه** ـ (ج) درشعر عنصری :
تا بدید ایوان توکیوان همی جوید شرف
ز آرزوی اینکه اورا شرفه ایوان کنی
دیوان / ۲۶۷

**شریك** ـ Associé (فر) ، انباز ، سیاره شریك ، آنکه درمثلثه ، بادو سیارهٔ دیگر (صاحب الیوم وصاحب اللیل) شریك است . (رك : صاحب)

**شش** ـ (ع) شش اندازکنایه‌ازماه درمقابل شیشه‌بازکه تعبیری‌ازخورشید است[1] شش بانو[2] وشش بانوی‌پیر[3] وشش خاتون[4] کنایه‌ازشش‌کوکب سیارسوای خورشید ، شش روزن[5] جهات سته ، شش عروس[6] شش‌کوکب[7] سیارات ششگانه سوای خورشید ، شش طاق[8] ، کنایه ازشش جهت (جهات سته) ونیزکنایه ازفلك الافلاك‌که محدد جهات است ، ششم‌عروس[9] ستارهٔ مشتریست درجزوسیارات‌هفتگانه ومیتواند ستارهٔ کیوان باشد بقرینهٔ شش عروس‌که گذشت .

۱ـ چو آمد زلف شب درعطر سایی
به تاریکی فرو شد روشنایی
برون آمد ز پرده سحر سازی
شش اندازی بجای شیشه بازی
نظامی / خسرو شیرین ۴۷ ، ح ۱
(شش‌انداز : شش بچول، قمارباز ماه. شیشه باز:خورشید)

۲ـ (برهان)

۳ـ شش بانوی پیر کرده هرهفت
عالم زتو دیده هفت در هفت

خاقانی / تحفة العراقین ۱۵

۴ـ (برهان) و (رك : هفت گیسودار وشش خاتون)

۵ـ (برهان)

۶ـ ای روی شناس هفت خضرا
زیور ده شش عروس رعنا خاقانی / تحفة العراقین ۱۷۳

۷ـ (برهان)

۸ـ ازبنگه تو کمینه شش طاق
این چرخ معلق مقرنس
شد شهر روا بفر نامت این فلس مکلس مسدس

جمال الدین اصفهانی / ۸

۹ـ ششم عروس فلك را امید دامادی
زبخت بالغ بیدارخواب دیدهٔ اوست

خاقانی / ۵۷۵

**شش زنگله** ـ (ت) (ثریا) و اشاره ایست بتعداد ستارگان آن. (رك : پروین)

هارون تو ماه وز ثریاش شش زنگله درمیان ببینم

خاقانی / ۲۸۷

**شظایای کواکب** ـ جمع شظیه، از اجزاء اسطرلاب عنکبوتی است، یا اجزاء عنکبوب اسطرلاب. (رك ، شظیه ـ اسطرلاب)

**شظیه** ـ (= سرك تیز) قسمتی ازعضاده که آنرا لبنتین (دوخشت) هم گفته اند. (رك : عضاده)

**شعرای شامی** ـ (= ذراع مبسوطه) Procyon (فو)، هشتمین ستارهٔ درخشان درصورت فلکی کلب اصغر است باقدر ۰/۴۸ وفاصله آن تامنظومهٔ شمسی ۱۱ سال نوری است وهمان ذراع مبسوطه است، ومنزل ششم ماه درنجوم احکامی (رك: ذراع) اورا غمیصا نیز گفته اند چون درفراق سهیل وشعرای یمانی چندان گریست

که چشم او پوشیده وکور شد . (رك : شباهنگ ، سهیل وشعری)

نه همچون عزم تو شمشیر هندی

نه همچون رای تو شعرای شامی

رشید وطواط / ۷۲

**شعرای غمصا** - (رك : شعرای شامی)

**شعرای یمانی** - (= نجم یمانی) Sirius (فر) ، و شعری شامی Canicule (فر) (= شعریان) (= شباهنگ) «وانه هو رب الشعری»[1] (سورهٔ نجم آیه ۴۹) این ستاره مورد ستایش عرب بوده واین آیه اشاره به این‌پرستش است وتیز نهی ازآن‌پرستش. ازقبائل عرب بنی‌خزاعه ستاره شعری‌را می‌پرستیدند ویکی از اشراف ایشان که بدین پرستش شروع کرد ابو کبشه‌معروف‌به‌عبدالشعری بوده است . ومی گفت علت پرستش شعری آنست که همه ستارگان را به عرض می‌برند وستارهٔ شعر را به طول . (تفسیر ابوالفتوح ج ۹ ص ۲۷۶)

مصریان قدیم نیزشعرای یمانی را بنام سوپدیت Sopdite درشمارخدایان بزرگ خود درآسمان می‌پرستیدند (رك : سوپدیت) .

ازقول حکیم بقراط یونانی آمده که درطلوع شعری فصد نباید کرد . (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۳۹۸)

شعرای یمانی ، ستاره شباهنگ است که اورا روزآهنگ و ورآهنگ‌هم گفته‌اند (رك : شباهنگ)وهمان تیشتر یاتیشترهٔ پهلوی است (رك : تیشتر) شعرای یمانی خواهر شعرای شامی وسهیل است که به دنبال سهیل ازمجره گذشت وبدین باور خرافی اورا شعرالعبور خواندند (رك : سهیل وشعری)

شعرای یمانی نخستین ستارهٔ درخشان در صورت‌کلب اکبر است با قدر ۱/۵۸ وفاصله آن ازمنظومه شمسی۹ سال نوری است. (فرهنگ‌اصطلاحات‌علمی)

گر بر شعری یمن ، یمن مثال تو رسد

مسخ شود سهیل وار ار نکند مسخری

(رك : شعری‌العبور) خاقانی / ۴۳۱

---

۱- یعنی ، وهم او (یعنی خداوند) آفرینندهٔ شعری است ( پس آفریننده را بپرستید نه ستاره را) (قرآن‌کریم ترجمه وتفسیر مهدی الهی‌قمشه‌ای ص۴۱۲).

**شعری** ـ نام شعری هم برشعرای شامی وهم بر شعرای یمانـی اطـلاق میشود ، لیکن چون شعرای یمانی درخشنده‌تر و در نتیجه معروف‌تر است مراد از شعری شعرای یمانی‌است. درشعر عرب نیز نام شعری فراوان آمده ازآنجمله :

یوم من الشعری یذوب لعابه افاعیه من رمضایـه متملـل

درشعر فارسی شعری نمودار بلندی‌قدر واعتلا و درخشندگی‌وفخروسعادت است وبمنظور ایراد برخی ازصنایع شعری نظیر مبالغه ، تناسب ومراعات‌واعنات وجناس وتشبیه آمده‌بابسیاری ازستارگان همراه آمده است .

آنکس که بعید مدح تو گفت برفته ز جـاه تـا به شعری

(رشیدی سمرقندی / المعجم ۲۹۰)

آن شعری ملك بخش مسعود امروز تویی به عالـم جسود

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۹۰

**شعری العبور** ـ (= ذراع مقبوضه) شعرای یمانی ، چون درپی‌سهیل ازمجره عبورکرد ودر یمن وجنوب جای گرفت اوراعبورگفتند. (رك : شباهنگ، شعری ـ سهیل)

در مدح تو عبارت ومعنی شعر مین

بگذشته از مطالع شعر العبور باد

رشید وطواط / ۱۵

چون طلوع این ستارهٔ ملازم با ازدیاد گرما باشد اعراب سعی کرده‌اند که موضع آنرا بدقت بدانند . بدین جهت ابونواس گفته است :

مضی ایلول وارتفع الحرور واخبت نارهـا شعر العـبور

(ترجمهٔ آثار الباقیه / ۳۲۰)

**شعریان** ـ تثنیه شعری ، شعرای شامی وشعرای یمانی ، هـردو در باور عامیانه اعراب خواهران سهیل بوده‌اند یکی درشام ماند و دیگری به دنبال سهیل پس‌از نزاع او باجوزا به یمن رفت . (رك : سهیل وشعری) .

شعریان از اوج رفعت برحضیض خاك شد

چرخ بایستی‌کـه با شام و یمن بگریستی

خاقانی / ۴۵۵

چون طلعت مشتری بدیدی در خدمت شعریای رسیدی

خاقانی (تحفةالعراقین)

چو پاسی ازشب دیرنده بگذشت برآمد شعریان از کوه موصل

منوچهری / ۵۴

شده شعریانش چو دو چشم مجنون

شده فرقدانش چو دوخد لیلی

منوچهری / ۱۴۲

**شعریان وچشم مجنون** ـ (ت) (رك : شعریان)

**شعری وبدر** ـ (تن)

بدر چو شعری سیم ، بحر چو کسری دوم

دولت ظلم کاو عدل فزای راستین

خاقانی / ۴۷۵

**شعری وبلسان** ـ (تن) بلسان نام درختی است درمصر که طبق یك باور کهن چون ستاره شعری طلوع کند برگهای آن پراز روغن می‌شود . درهمان وقت نشتری برآن برگها فروکنند و روغن بلسان که دهن البلسان می‌گویند ازآن‌ها بیرون آید این روغن دارای خواص طبی و دارویی است .

گر زان می شعری وش بـرخار شعاع افتد

دهن البلسان چون گل از خار پدید آیـد

خاقانی / ۴۷۹

شعری که به شام باز خوانند روغن گر باغ مصر دانند

خاقانی / ۱۹۰

**شعری وخورشید** ـ (تن)

داده هزار اخترم نتیجهٔ خورشید آن به گهر شعری‌سمای صفاهان

خاقانی / ۳۶۰

**شعری وسعدالسعود** ـ (تن)

صیدی چنین که گفتم و اقبال صیدگه را

شعری زنند قرعه سعد السعود فالش

خاقانی / ۲۳۴

(درین بیت مراد ازسعدالسعود مشتری است)

**شعری وسهیل** - (تن) (رك : سهیل وشعری)

**شعری وشعار** - (ج)

گه به حد منزل از سدره سریری می‌کنم
گه به قدر همت ازشعری شعاری می‌برم
خاقانی / ۲۵۲

زیوری آورده‌ام بهر عروسان بصر
گویی‌ازشعری‌شعار فرقدان آورده‌ام
خاقانی / ۲۶۰

**شعری وشعر** - (ج)

زان‌طایفه شبروان چوشعری برگفت زگفتهٔ تو شعری
خاقانی / تحفة‌العراقین ۶۰

زین شعر چو شعری ار بماند نعت تو ز نعش بگذراند
خاقانی / تحفة‌العراقین ۱۵۳

علم شعر برد برشعری درمدیح تو زنظم به‌نظام
انوری / ۱۵۵

رسد درثنای تو نثرم به نثره کشد درمدیح‌توشعرم به شعری
انوری / ۲۱۵

ز نثر وشعرم فلك نثره و شعری کند
ز لفظ پاکم صدف لؤلؤومرجان کند
جمال‌الدین اصفهانی / ۸۷

برآوردم به اقبال تو شعری که شعری‌سازد ازنورش‌طلایع
جمال‌الدین اصفهانی / ۲۲۱

من ز نثر پاك چون نثره چه‌ام من ز نظم شعر چون شعری کیم
جمال‌الدین اصفهانی / ۲۵۶

درمدح تو گشت منتظم بی‌من شعری که خجل شود ازو شعری
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۳۷

نثره برد ز نثر بدیعت نثارها   شعری کند ز شعر لطیفت شعارها

جمال‌الدین اصفهانی / ۳۵۰

به یمن مدیح تو صد بار هرشب   ز شعرم طلب کرده شعری وظیفه

خواجوی کرمانی / ۱۱۲

عوفی دربارهٔ امام فخرالدین محمد رزخالی سرخسی گفته است: «... نثره شایق نثر رایق او بودی و شعری عاشق شعر لایق او».

و دربارهٔ امام علاءالدین خواری هم گفته: «علاء خواری که باعزت شعر او شعری ببلای خواری مبتلا شدی و بافصاحت کلام او عطارد که تیر است براعوج چون کمان راست ایستادی». (لباب‌الالباب / ۱۷۳ و ۲۲۸)

**شعری و فرقدان ـ (تن)**

ساخته و تاخته است بخت جهانگیر او   ساخته شعری براق تاخته بر فرقدان

خاقانی / ۳۳۹

**شعری و گل ـ (تن) و (ت)**

چمن مگر سرطان شد که شاخ نسترنش   طلوع داد به یک شب هزار شعری را

انوری / ۱۰

**شعری و ماه ـ (تن)**

در باغ شعیب وخضر وموسی نگرید   تا چشمهٔ خضر وماه وشعری نگرید

در زیر درخت شاخ طوبی نگرید   برآب روان سایهٔ موسی نگرید

خاقانی / ۹۰۷

**شعری و ماه و تیر و کیوان ـ (تن)**

چون ماه همهٔ عزم و چو شعری همه سعدی   چون تیر همه فهم وچو کیوان همه رایی

خاقانی / ۴۴۶

**شعری و مشتری (و کیوان) ـ (تن)**

شعری نظران آسمان ظل   کیوان منشان مشتری دل

تحفهٔ خاقانی / ۱۰۳

**شعری ومی** - (ت) (رك : شعری وبلسان)
**شعری ونثره** - (تن) (رك : شعری وشعر)
**شعری ویمن** - (تن) (رك : شعرای یمانی)
**شعله** - (ك) شعلهٔ آئینه رنگ ، کنایه ازخورشید است :

جز بحکم تو نتابد شعلهٔ آئینه رنگ
جز به امر تو نگردد گنبد فیروزه فام
جمال‌الدین اصفهانی / ۲۵۸

**شعریان وکوه موصل** - (ت) (رك : شعریان ش ۴)
**شفق** - Crépuscule (فر) ، سرخی شامگاهان .

جام ومی چو صبح و شفق ده که عکس آن
گلگونهٔ صبح را شفق آسا برافکند
خاقانی / ۱۴۱

اشك من رنگ شفق یافت ز بی‌مهری یار
طالع بی‌شفقت بین که درین کار چه کرد
حافظ / غزل ۱۴۰

**شق‌القمر** - Seissionde la lune (فر) ، یا انشقاق‌قمر ، مأخوذ از سورهٔ قمر «اقتربت الساعة وانشق القمر وان یروایة یعرضوا ویقولوا سحر مبین». (آیه ۱ و ۲) که یکی ازعلایم روز محشر است .

این موضوع اگرچه در شمار مسائل نجومی نیست اما به سبب آنکه از معجزات رسول نیز(ص) قلمداد شده است ، درشعر فارسی‌راه‌یافته‌وتقریباً دربیشتر قصائد فارسی هنگام نعت پیامبر (ص) راه یافته است .

تو آن شمسی که برگردون دو نیمه کنی مه را زهی برهانت محکم
سنایی / دیوان ۲۰۷

کرده ناخن برای انگشتش سیب مه را دو نیمه درمشتش
نظامی / هفت پیکر ۸

توکرده اشارت ازسر انگشت مه قرطهٔ پرنیان زده چاك
جمال‌الدین اصفهانی / ۵

انگشت معجز توکه تیغیست آبدار
یك زخم اوکند سپر ماه را دو نیم
کمال‌الدین اسماعیل / ۷

روی مه بشکافتی این بود جرمت والسلام
کان سگان بشکافتند آن روی چون ماه‌تورا
کمال‌الدین اسماعیل / ۲۳۸

سایه خواب‌آرد ترا همچون سمر چون برآیـد شمس انشق‌القمـر
ازقزح ازپیش مه‌بستی کمـر زان همی رنجی زانشق القمر
(شرح چهار تمثیل مثنوی مولوی ج ۱ ص ۱۲۶ و ۲۷۷)

ور محمد را نمی‌دادی مدد در شق ماه
همچو ماه چارده کارش کجاگشتی تمام
خواجو / ۵۶۹

به یك اشاره زانگشت‌آفتاب رسل محمد عربی شاه یـثـرب و بطحـا
شکاف درقمر آمد برآسمان بلند بدهر غلغله آمد زبانگ واعجبا
محتشم کاشانی / ۴

**شکمك** ـ (= بطین) ازمنازل قمر ، منزل دوم ، قبل‌از پروین و بعداز شرطان . پیش پرویز .

**شکم ماهی** ـ بطن‌الحوت، یارشا وقلب‌الحوت ، منزل بیست‌وهشتم ماه است . (رك : رشا،قلب الحوت)

**شکفه** ـ مخفف شکوفه ، کنایه ازستاره یاستارگان، ومعنی دیگر «نجم» .

برفلك بین که پی‌نزهت عیدی ملك
صد هزاران شکفه باخضر آمیخته‌اند
خاقانی / ۱۳۴

**شل** ـ رمز ستارهٔ شمس و زحل است . (رك : رمز سیارات)

**شلیاق** ـ Loura (فر) Lyre (یو) (نامهای‌دیگرآن: چنگ‌رومی وضنج وسلحفاة وکشف ونسرواقع) صورت شمالی با بعد ۱۸ ساعت و ۳۰ دقیقه و میل شمالی ۳۶ درجه ، روشن‌ترین ستاره آن نسر واقع است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

«کواکب شلیاق یازده است بصورت کرکسی‌پرها برهم نهاده‌است چنانکه گویی فرود می‌آید ، بعضی ازعرب آن را نسر واقع خوانند وبعضی اثافی وپیش او ستاره‌ایست روشن‌که آنرا اظفار خوانند» . (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۴۵۰)

**شماریخ** ـ نام قسمتی ازستارگان صورت‌قنطورس‌وسبع. (رك:قنطورس)

**شمال** ـ Nord (فر) ، یکی ازچهار سو (باختر) (رك : چهار سو)

**شمال شرقی** ـ Nord-Est (فر) ، یکی‌ازجهات‌فرعی(رك:جهات‌فرعی)

**شمال غربی** ـ Nord-ouest (فر) ، یکی ازجهات‌فرعی (رك : جهات فرعی) .

**شمامه** ـ شمامه کافور (کخ) (برهان)

**شمختر** ـ معرب شوم اختر است بمعنی نحس ، (رشیدی ، معربات) و (رك : شوم‌اختر)

**شمس** ـ خورشید ، والشمس وضحیها آیه ۱ ازسورهٔ شمس :

والفجر دلیل رفعت تست     والشمس طراز خلقت تست

خاقانی (تحفةالعراقین)

**شمسا** ـ به لغت زند ، روشنایی وپرتو آفتاب وماه وچراغ وآتش و جز آن (فرنودسار)

**شمسات** ـ نمایشهای آفتاب (فرنودسار)

**شمس جان** ـ اضافهٔ تشبیهی ، خورشید معنوی بالاتر از زمان ومکان از دید جلال‌الدین محمد مولوی بلخی ، خورشیدی‌که درابدیت و زمان لاتیناهی‌سیر میکند . درمقابل خورشید آسمان‌که سرانجام مانند دیگر اجرام فلکی محکوم به خاموشی ونابودی است . خورشیدجان‌مجردو بسیط است‌وفارغ از«امس»(فرداها) و زمان ومکان است ، وهرگز خاموش نمی‌شود . این هردو شمس در مثنوی مولانا درمعانی خاص خود آمده است :

خود غریبی در جهان چون شمس نیست

شمس جان باقی است اورا امس نیست

شمس در خارج اگر چه هست خرد

می‌توان هم مثل او تصویر کرد

شمس جان کو خارج آمد از اثیر
نبودش در ذهن و در خـارج نظیر
مثنوی نیکلسن دفتر اول ابیات ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱

**شمسی** - (ن) شمسی دهقانی شاعر دوره سلجوقی ومعاصر عیوقی (لباب الالباب عوفی ص ۴۹۵)

**شمسی** - (ن) منسوب به شمس ، سال شمسی .

**شمسی - قمری** - انعامی‌که رؤسای دولتی بواسطه تفاوت سال قمری باسال شمسی اخذ می‌کنند (میکردند) ومدت سه روز یاچهار روز درهرماه‌که‌کنیز ازخانم خانه اجازه رفتن به خانه خود حاصل میکند (میکرد) . (فرنودسار)

**شمسی وقمری** - طلا ونقره . چون دراحکام، طلا به خورشیدونقره به قمر منسوب است (رك : منسوبات‌کواکب) عمل شمسی وقمری ، عمل طلا و نقره ساختن . (مترادفات واصطلاحات)

**شمسه** - مؤنث شمس ، بالاترین جای

شمسهٔ نه مسند هفت اختران    ختم رسل خاتم پیغمبران
نظامی / مخزن‌الاسرار

برفرازنده فیـروزه رواق    شمسهٔ زرکش‌زنگاری‌طاق
جامی / سبحة‌الابرار / ۹

صبا عبیرفشان گشت ساقیا برخیز    وهات شمسة کرم مطیب زاکـی
حافظ / غزل ۴۶۱

**شمشیر** - شمشیر سحر (کخ) (آنندراج)

**شمع** - شمع آفتاب[۱] شمع خاور[۲] شمع رواق اخضر[۳] شمع زرین‌لگن[۴] شمع‌سحر[۵] شمع‌سحرگهی[۶]شمع صباح[۷]شمع صبحدم[۸]شمع‌صبحی[۹]شمع‌عالمتاب[۱۰] شمع فلك[۱۱] شمع لگن چهارم[۱۲] شمع گردون[۱۳] شمع مزعفر[۱۴] شمـع مشرقی[۱۵] وصف و وصف بکنایه ازآفتاب است .

۱- پروانهٔ ضمیر تو حاصل‌کند نخست
پس شمع آفتاب دهد نور روزگـار
کمال‌الدین اسماعیل / ۳۱

۲- بامدادان که ز خلوت‌گه کاخ ابـداع
شمس خاور فکند برهمه اطراف‌شعاع
حافظ / غزل ۲۹۳

۳ و ۴ـ (آنندراج)

۵ـ (برهان)

۶ـ شمع سحرگهی اگر لاف زعارض تو زد
خصم زبان دراز شد خنجر آبدار کو

حافظ / غزل ۴۱۴

۷ـ (آنندراج)

۸ـ چو شمع صبحدمم شد زمهر او روشن
که عمر درسر این کاروبار خواهم کرد

حافظ / غزل ۱۳۵

۹ـ (آنندراج)

۱۰ـ (برهان)

۱۱ـ چون حجت حسام تو برهان قاطع است
شمع فلك ز بهر چه بیرون کشد زبان

خواجو / ۱۱۱

۱۲ـ (آنندراج)

۱۳ـ با فروغ آفتاب حسن او
شمع گردون کمتر از پروانه است

سعدی

۱۴ـ (برهان)

۱۵ـ چو شمع مشرقی ازچشم سایر انجم
پس اشعهٔ انوار خویش پنهان بود

خواجو / ۶۱۵

**شور مور** ـ نحس وضعیف ، بداختر[1]

شور مورند حسودانش اگرچه گه لاف
شارمارند که با یکدیگر آمیخته‌اند

خاقانی / ۱۳۵

۱ـ شور مور ، مورچهٔ خرد و کوچك (فرنودسار) صاحب ناصری گوید این لغت ازتوابع وبمعنی نحس وضعیف است وشارمار ، مار بزرگ وعظیم (ح ۵ و ۶) .

**شوله** ـ (= دم عقرب) Chomlèk (فر) ، به معنی دم ، دم عقرب ، شوله منزل نوزدهم ماه است درنجوم احکامی ، علامت آن دو ستاره‌ایست که‌ما بین آن دو یك شبر (یك وجب) فاصله است . هردو برنیش عقرب قرار دارند وازقدر سومند . شوله درلغت چیزی را گویندکه مرتفع شده باشد بردم ذوات الاذناب (جانوران دم‌دار) چون دم برداشته باشند وعقرب را شوله گویند چون‌دم بردارنده است . (شرح بیست باب ـ منازل ماه)

ودر امثال آمده :

«وضربته‌الشولة بشولتها ، ای العقرب بذنبها» (اساس البلاغه زمخشری)

ونیز شوله درغیر این موارد بکار رفته است :

«اذا شالت الجوزا والنجم طالع» یعنی زمانی که جوزا برمی‌آیدوپروین طلوع می‌کند .

عرب شوله را حمة العقرب یعنی زهر عقرب هم گفته است چون زهر او در دم اوست .

استاد ابوریحان درخصوص شوله گوید :

«شوله نیش کژدم ... وآن دوستاره استروشن که‌نه‌بزرگ،نه خرد، دوری میان ایشان مقدار بدستی (یك وجب) چربتر» . (التفهیم / ۱۱۱)

وجای دیگر درمعنی شوله گوید : «... آن چون شوله است ای نشتر کژدم» . (التفهیم / ۴۲۶)

ودرآثار الباقیه گوید : «این ستاره نیش عقرب محسوب است و از این جهت شوله گفته شدکه پیوسته نیش عقرب بلنداست‌وشوله دوستاره درخشان‌است که درکنار دم عقرب جای گرفته» . (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۴۱۰)

فارسی‌کهن شوله گویا «کرفس» یا (کرفش) وسغدی آن (مغن‌سرویس) وخوارزمی «ذاربند» وهندی «زممسو» آمده است (گاهشماری / ۲۰۵ به نقل از آثارالباقیه) شوله ممتزج است به نار ومنسوب است به‌نحس . (عقول‌عشره/۱۷)

لبیبی شاعر در وصف شوله گفته است :

خم شوله چو خم زلف جانان مغرق گشته انـدر لؤلؤ تـر
(لبیبی واشعار او)

خاقانی درشکایت از ابناء زمان نام شوله را باقلب و نعایم که منزلهـای

هیجدهم وبیستم ماهند برعایت تناسب وایهام یا اعنات آورده است :

ازین مشتی سماعیلی ایـام　　وزین جوق سرابیلی برزن
همه قلب‌وجود وشولهٔعصر　　نعایم وار آتشخوار وریمن

دیوان / ۳۳۵

ودر هجای رشید وطواط نیز ازشوله وعقرب نام می‌برد :

میزان حکمتی وترا بردل است زخم
زین شوله فعل عقربـك شوم نشترك
هم شوله بودکو پس شوال زخـم زد
بـر تـارك مبـارك پـور طغان يـزك

دیوان / ۵۵۰

ودر مدح نصرت‌الدین ابوالمظفراصفهبد کیالواشیر پادشاه مازندران نیز با آوردن «سماك» و «قلب» و «سعد موفا» و «زبانا» از منازل قمر ازشولـه به نام «دم‌کژدم فلك» یادکرده است :

بدر سماك نیزه‌که برقلب مملکت　　اکسیرها ز سعد موفا بـرافکند
زان رمح مار سان زدم کژدم فلـك
بیرون کند گـره به زبانا بـرافکند

دیوان / ۱۴۵

دم عقـرب (دم‌کـژدم) ، نـام دیگـر شوله درشعر منوچهـری ، انوری ، نظامی وسنایی دیده می‌شود .

دم عقـرب بتـابید از سرکـوه　　چنان چون چشم شاهین ازنشیمن

منوچهری / ۵۷۰

تیـغ مریـخ در دم عقـرب　　تخت خورشید بر سر ضرغام

انوری / ۱۵۰

ریخته نوش از دم سیسنبری　　بردم این عقرب نیلوفـری

نظامی / هفت‌پیکر ۳۱۸

عقد پروین بجهد چون دم عقرب در حال
چون سخن زان دورده لؤلؤ رخشان‌آرند

سنایی / دیوان ۸۴

و «نیش» درشعر خاقانی باز باتوجه به موقع شوله دربرج عقرب‌وبقرینهٔ زبانا ، منزل دیگر قمر نام دیگر شوله است :

گریند برتو جانوران تا به حد آنک
عقرب ز راه نیش و زبانا گریسته

دیوان / ۳۴۵

**شوم اختر** ـ بد اختر ، معرب آن شمختر آمده (رك : شمختر)

به نیش کژدم قهرت اگر قضا بزند
عدوت راکه سیه روزباد وشوم‌اختر

انوری (لغت‌نامه)

**شون ای** ـ ترکی «کبیسه» وبترکی خطایی «شون ده»است (رك :کبیسه) ونام ماه سیزدهم است درسالی که کبیسه‌میگرفته‌اند. (رك: سال‌های ترکی)

**شهاب** ـ Météorite (فر) مفردشهب . شهب احجارسماوی‌هستند که‌در اطراف خورشید حرکت می‌کنند و بعلت‌سردی‌وانجماد درنورخورشیدمی‌درخشند. ولی بسبب کوچك بودن، آنها را نمی‌توان دید مگر مواقعی که وارد هوای زمین می‌شوند .

«خوشبختانه‌اغلب تیرهای‌شهاب‌قبل‌ازرسیدن بزمین‌خاکسترمیشوند . اما گاهی یکی‌از آن‌سنگهای‌بزرگ آسمانی‌خودرا بزمین‌رسانده‌منفجرمیگرددوصدائی‌مانندنعرهٔ تندربگوش مامیرساند» (نجوم‌برای همه/۷۶–۷۷) و «بعضی‌ازمردم‌گمان‌کرده‌اند که‌بعلت‌رجم شیاطین‌بوسیلهٔ‌شهابهائی‌که درهنگام‌بعثت روی داده ،کاهنی نیز از روزگار نبوت منقطع گشته ، بدان سبب شیاطین را از اخبار آسمانی منع‌کنند چون‌کاهنان اخبار آسمانی را بوسیلهٔ شیاطین‌بدست میآوردند» . (مقدمهٔ ابن‌خلدون / ۱۹۱)

باین باورکه شهب درآسمان برای منع ورود شیاطین به‌حرکت‌درمی‌آیند قرآن کریم در دو جا اشاره می‌کند :

۱ـ درسورهٔ حجر : و لقد جعلنا فی السماء بروجا و زیناها الناظرین و حفظناها من کل شیطان رجیم ، الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین . (آیات ۱۶-۱۷-۱۸)

۲ـ سورهٔ ملك آیهٔ ۵ : ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح وجعلناهارجوما للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر

ودر شعر فارسی نیز این باور راه یافته‌است و تقریباً همه جاستارهٔ «شهاب» و «دیو» یا شیطان درین مناسبت بایکدیگر همراه آمده‌اند. درین موارد شهاب به آتش وبند سرخ قباوریسمان‌وپیکان‌وزرگداخته ونیزه‌وکلك‌وبیلك وقلم یابالعکس مانند شده است:

درشعر منوچهری:

۱ــ هوا به رنگ نیلگون یکی قبا
شهاب، بند سرخ برقبای او

دیوان / ۸۳

۲ــ شهب همچو افگنده از نور نیزه
ویا چون زچرخی رها گشته جلی

ناصر خسرو علوی گوید:

۳ــ بنگر بستاره‌که بتازد سپس دیو
چون زرگدازندکه برفیرچکانیش

درشعر خاقانی:

۴ــ پیکان‌شهاب‌رنگ‌چون‌آب
آتش زده دیو لشکران را

دیوان / ۳۶

مجمره‌گردان شمال، مروحه زن شاخ بید
لعبت باز آسمان، زوبین افکن شهاب

دیوان / ۴۳

۵ــ کند ز اهرمن دود رنگ خاکستر
چوسازدآتش‌وقاروره‌زآسمان‌وشهاب

دیوان / ۵۱

۶ــ گویی ازآتش شهاب،فلك
شعله درديو کافر افشانده‌است

دیوان / ۸۳

۷ــ بدعت ز روی حادثه پشت هدی شکست
شیطان خلاف قاعده رجم شهاب شد

دیوان / ۱۵۷

۸ـ نی زآتش شهاب ونه قارورهٔ فلك
ازآب تیغ لشکر شیطـان شکستنش

دیوان / ۵۴۱

درشعر انوری :

۹ـ سیر سریع شهاب کلك تو بس بود
رجم چنان صد هزار دیـو لعین را

دیوان / ۱۲

۱۰ـ با دیو دولت تو بدیوان ملك در
ملك ترا مزاج شهاب اثیر بـاد

دیوان / ۵۵

۱۱ـ شهاب کلك تو بادیو دولت تو بسیر
همیکند که بدیوان شهاب چرخ اثیر

دیوان / ۸۸

۱۲ـ گرد خالی شهاب کلکش باز
فلك ملـك را ز دیـو رجیـم

دیوان / ۱۳۸

۱۳ـ نه شهابست و بفکند همه‌روز
تیرش ازچرخ ملك دیو لعین

دیوان / ۱۵۴

۱۴ـ زودآ که آسمان ممالك تهی کند
از دیوفتنه بیلك‌همچون شهاب‌تو

دیوان / ۱۷۵

۱۵ـ برچرخ ممالك ز شهاب قلـم تست
بریکدیگر افتاده وصد دیو رمیـده

دیوان / ۱۷۸

۱۶ـ درپیکر دیو ازشهاب رمحت
خون صورت‌شاخ بقم گرفته[1]

دیوان / ۱۷۹

۱۷ـ آندم که رجم دیو کنی بر بسیط خاک
از ترکش گهر کش خود یکشهاب خواه

دیوان / ۱۸۹

**شهاب ثاقب** ـ شهاب روشن، شهاب نافذ (رك : شهاب)
**شهاب و آتش** ـ (ت) (رك : شهاب ش ۵ و ۶ و ۸)
**شهاب و بند سرخ قبا** ـ (ت) (رك : شهاب . ش : ۱ ازمنوچهری)
**شهاب و بیلك** ـ (ت) (رك : شهاب . ش : ۱۴)
**شهاب و پیکان** ـ (تیر) (ت) (رك : شهاب . ش ۴ و ۱۳ و ۱۷)
**شهاب و دیو** ـ (تن) (رك : شهاب)
**شهاب و رمح** ـ (نیزه) (ت) (رك : شهاب . ش : ۲ و ۱۶)
**شهاب و زرگداخته** ـ (ت) (رك : شهاب . ش : ۳)
**شهاب وقلم** ـ (شهاب قلم) (رك : شهاب . ش : ۱۵)
**شهاب و کلك** ـ (شهاب کلك) (ت) (رك : شهاب . ش: ۹و۱۱و۱۲)
**شهب** ـ جمع شهاب (رك : شهاب . ش : ۳)
**شهر** ـ (جمع : شهور) ماه ، ماههای دوازده‌گانه عربی : ان عدةالشهور عند الله اثنا عشر شهراً (سورهٔ سجده آیه ۳۷)
**شهریر** ـ شهریور ، در کتاب الازمنه‌والامکنه‌امام‌ابوعلی‌مرزوقی‌اصفهانی ودر شعر لبیبی :

چو در روز شهریر آمد بشهر ز شادی همه شهر را داد مهر

(ذیل التفهیم / ۲۳۴ ح ۱)

---

←

۱ـ بقم ماده‌ایست که از درختی که دارای ساق قرمز وبرگهای‌شبیه ببرگ بادامست میگیرند وبدان پارچه را سرخرنگ می‌سازند این درخت بومـی ایران نیست ومخصوص امریکای استوایست .

منوجهری گوید ،

بردم طاوس ماه بر سر هدهد کلاه بررخ دراج گل برلب طوطی بقم

دیوان / ۵۴

به شهریرت سهیل آید پدیدار همی تابنده همچون جبهه نار

(فرهنگ سروری بنقل ازتاریخ وصاف)

**شهریور** ـ ماه شهریور، ماه ششم در تقویم پارسی و جلالی (رك: ماههای پارسی ش ۶) مدت ماندن آفتاب درسنبله. (فرهنگ سروری) و (رك: شهریر)

**شهریور** ـ نام ملکی است موکل برآتش وفلزات وتدبیر کارهای ماه شهریور که بنام اوست باوی است.

فردوسی گوید:

ز شهریورت باد فتح وظفر بزرگی وتخت وکلاه وکمر

(فرهنگ سروری)

**شهریور روز** ـ روز چهارم از روزهای پارسی. (رك: روزهای پارسی ش ۴)

**شهریورگان** ـ چهارم شهریور، آذرجشن هم گفته‌اند. (رك: آذرجشن)

**شهسوار** ـ شهسوار آفتاب[1] شهسوار تیزتاز[3] شهسوار زنگاری[2] وصف آفتاب است.

۱ـ شهسوار آفتاب ازخیل رایت مفردی
وآسیای آسمان ازخوان جودت ماحضر

کمال‌الدین اسماعیل / ۳۳

۲ـ شهسوار تیزتاز چرخ یعنی آفتاب
گاه جولان ازهلال نعل یکران یافته

خواجو / ۶۰۶

۳ـ شهسوار قصر زنگاری که شاه انجم است
ازسناهت کمترین ابلق سواری بیش نیست

خواجو / ۱۷۰

**شیب** ـ (پ) حضیض، حضیض کوکب در نجوم پهلوی. واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱ـ۵۹ و ۶ـ۵۹)

شیب، مقابل بالا وبمعنی نشیب مقابل فراز آمده:

به قدرت نگهدار بالا وشیب    خداوند دیوان روز حسیب

شرح بوستان / ۴ ح ۴

و «شیو» هم آمده‌است. فردوسی گوید:

چو رفتم بفرمان کیهان خدیو    سوی کوه البرز ازآن صعب شیو

(فرهنگ سروری)

**شیبان شیب** ـ (پ) حضیض کامل ، درنجوم پهلوی. واژه‌نامهٔ(بندهشن ۷–۵۹)

**شید** ـ آفتاب (جزء دوم خورشید ، صفت‌خور ، بمعنی روشن، فرخنده)

بدو گفت ازآن سوکه تابنده شید

برآید ، یکی پرده بینم سپید

معجم شاهنامه / ۲۷

فرهنگ سروری به معنی چشمهٔ آفتاب آورده و به همین بیت از شاهنامه استناد جسته ، وبه معنی روشن نیز آورده و درین معنی شعر سنایی را از «ادات الفضلا» شاهد آورده است :

فلک ثالث آن ناهید است    زهره‌کز نور او جهان شید است

**شیر** ـ (پ) (با یاء مجهول) برج‌اسد (شیر) واژه‌نامه(بندهشن۷–۵۱)

**شیر** ـ (با یاء معروف بتلفظ امروز)نام دیگر«سبع» ازصورتهای جنوبی، نزدیك قنطورس (رك:قنطورس ، سبع) درشعر فخرالدین اسعدگرگانی‌ضمن‌وصف قنطورس از (شیر) نام برده است:

تو پنداری بیاشفته است چون مست

گرفته دست شیری را بدو دست

ویس ورامین / ۸۲

**شیر** ـ شیر آتشین مخلب[1] شیرسوار ستارگان[2] وصف بکنایه ازخورشید ونیز اشاره بموقع آن دربرج اسد است .

۱ـ برآمد ازکنام شرق شیری آتشین مخلب
گریزان انجمش‌ازپیش، روبه‌سان،گرازآسا

هاتف اصفهانی / ۳

۲ـ (برهان)

**شیر فلك** - (= اسد ، برج اسد)

شیر فلك ازمهیب گـرزت چون گاو زمین جبان بینم

خاقانی / ۲۸۸

اینست همان صفه کـز هیبت او بـردی

بر شیر فلك حمله ، شیرتـن شادروان

خاقانی / ۳۶۳

عوفی گوید :

«سلطان علاءالدین‌ملکی بود قادر وپادشاهی قاهر، تیغ آبداراو نابِ‌ذباب احداث را کند میکرد وشیر فلك ازهیبت تپانچهٔ قهر او ناخن ازپنجه برمیکند» . (لباب الالباب / ۴۳)

**شیرگیران سپهر** - (ك) آفتاب و دیگر سیارات بهنگامی که‌از برج‌شیر (اسد) میگذرند .

مدحت او شیر گران سپهری را شراب

همت او گـوسفندان سمـاوی را شبان

خواجو / ۵۹۹

(ظاهراً بهنگام گرفتن شیر یادام‌کردن او برای ایجاد جسارت‌بیشترشراب مینوشیده‌اند ؟ )

**شیروخورشید** - نشانهٔ دولتی ایران ، شیری است شمشیر بـدست ، باخورشیدی برپشت آن ،که مبداء کاملا نجومی دارد (رك : آفتـاب شیر سوار) و اشاره‌ایست به موقع خورشید دربرج اسد که درین وقت نزدیك‌ترین‌فاصله را با زمین دارد .

**شیرنر** - (ك) برج اسد . بقرینهٔ آسمان،وآهوی ماده بمعنی خورشید :

سبزه‌زارآسمان‌رادر پناه عدل اول موقع آهوی ماده سینهٔ شیرنراست

نظامی (مترادفات واصطلاحات)

**شیشه باز** - ۱ کنایه‌ازخورشید است‌وشیشه‌گرد نان۲ کنایه ازستارستان :

۱- (رك : شش‌انداز ، ش ۱)

۲- این شیشه گردنان که ازین خیمهٔ کبود

بینام چـون قـرابه بگـردن طنـابشان

زنبور نحل و کرم قزند از نیازشان
رنج و بال حاصل و تاب شتابشان
خاقانی / ۳۳۵

شیشه گردن وشیشه گردنان بمعنی آدمهای احمق نیز آمده است(مجمع الفرس)

**شیطان** ـ (= شیطان فلك)

**شیطان فلك** ـ (ك) ستارهٔ متوهمی است بنام کید که دراحکام قاطع و نحس نیز هست . (رك : کید)

اتصالات فلك دانم و دل را به قیاس
خالی السیر ز شیطان به خراسان یابم
خاقانی / ۳۰۲

**شیو** ـ (= شیب)

# ص

(ص = ۹۰)

**صابی** ـ صابئی وصبی (رك : صابئین)

**صابئین** ـ یکی ازفرق اسلامی‌است که درشمارخراج ومشرکین محسوب شده‌اند ودر حران بین‌النهرین ظهور کردند . این فرقه واسطه بین خدا وخلق را ، روحانیان یعنی کواکب ، پنداشتند . یزیدبن ابی انیسه سر فرقهٔ آنان معتقد بودکه خدای بزرگ پیغمبری ازمردم ایران برخواهد انگیخت‌وکتابی ازآسمان بروی فرو خواهد فرستاد و بدین خود دین‌محمد را از میان برمیدارند و پیروان آن پیامبر صابئین باشند بدینجهت‌طرفداران‌این مردرا یزیدیه‌میگفتند. صابئین‌می گفتندبرای‌هریك ازکواکب (روحانیان) علوی ، هیکل‌یعنی جرمیست ازاجرام سماوی وهمان رابطه یانسبت که میان روح ما وجسم ما وجود دارد ، میان روحانیان وجرم او نیز هست و درآن جرم تصرف میکند . صابئین برای‌هریك از روحانیان صور واصنامی‌میساختند وخانه‌هایی بدیشان اختصاص میدادند . کواکب‌سبعه رامدبرات‌این‌عالم میدانستند در خانه‌هـای‌کواکب وبرای‌بتهای ایشان قربانی میکردند وادعیه خاص‌میخواندند (تلبیس الابلیس ابن جوزی متوفی ۵۹۷ . چاپ مصر / ۵۰-۵۲) صبی وصابی وصابئی ، نسبتهائی است که به فرقهٔ صابئین میدادند .

ابوریحان ، این طایفه را باقی ماندهٔ ادیان قدیم مغرب زمین و رومیان پس‌از مسیحیت میداند و میگوید تـمام صابئین را در دولت عباسی در سال ۲۲۸ برخود گذاشتند تاشرایط ذمه دربارهٔ ایشان مراعات شود در حالیکه قبلا ایشان را حنفا و وثنیه وحرانیان میگفتند . (آثارالباقیه ۳۷۷-۳۷۸ - ترجمه)

**صاحب** ـ Maitre (فر) ، مرادف رب عربی و خداوند فارسی است .

درنجوم احکامی صاحب‌البیت کوکبی است که بیتی از بیوت دوازده‌گانه بدو متعلق باشد و اورا رب‌البیت و کدخدا نیز گفته‌اند . وصاحب حد یعنی خداوند یکی ازحدود واین حدود درجات بروج هستند که بطور نامساوی بین خمسه متحیره تقسیم شده‌اند وحد را مرز هم گفته‌اند . (رك . حد) وصاحب مثلثه یعنی هرسه برج را که دارای یك طبیعت‌باشند به سه ستاره نسبت می‌دهند ویکی‌ازآنهاصاحب مثلثه‌است که در روز مقدم بردیگری است و دومی نیزصاحب مثلثه‌است که درشب مقدم بردیگری است وسومی شریك آن دواست. مثلا حمل و اسد وقوس یك مثلثه است که گرم وخشك است وارباب آنها در روز شمس و پس‌از آن مشتری و در شب اول مشتری و پس‌از آن شمس است وشریك آن دو در روز وشب‌زحل‌است‌و صاحب وجه یعنی صاحب دو درجه از هربرج و برای هروجهی یکی از ستارگان هفتگانه معین شده‌اندکه درمیان رومیان وهندیان وایرانیان درمورد هریك اختلاف است . (المدخل المنظوم ازخواجه نصیر طوسی در وجوه کواکب- حاشیه شرح بیست باب و رك : حد ، وجه) .

سنائی غزنوی ضمن نکوهش منجمان احکامی از انواع صاحب‌ها درعلم احکام وبرخی ازمصطلحات احکامی سخن گفته است :

صاحب لیل و صاحب نوبه — زین چنین علم توبه به توبه
صاحب‌ساعت‌است‌ولیل‌ونهار — طالع وکدخدا و جان بختار
صاحب وجه ونیز صاحب حد — که دراحکامشان نباشد رد
سبب کدخدایی و هیلاج — که منجم بدو بود محتاج
حکم و تأثیر صاحب اوتاد — برترازحدووجه‌ونقص‌وزیاد..

حدیقه / ۶۹۸

**صاحب اسد** ـ خداوند اسد ، رب اسد ، آفتاب است .

**صاحب الاوتاد** ـ صاحب اوتاد ، صاحب بیت ، کوکبی است که یکی ازبیوت (بروج) دوازده‌گانه متعلق به اوست (رك : صاحب) رب‌البیت ، کدخدا .

حکم و تأثیر صاحب اوتاد — برتر ازحد و وجه ونقص و زیاد

سنایی / حدیقه ۶۹۸

**صاحب‌البیت** ـ (رك : صاحب الاوتاد)

**صاحب‌التاج** ـ (ك) آفتاب (فرهنگ سروری)

**صاحب اللیل** ـ صاحب مثلثه است درشب (رك : صاحب)

**صاحب الیوم** ـ صاحب مثلثه است در روز (رك : صاحب)

**صاحب ثور ومیزان** ـ (خداوند، رب) زهره است .

**صاحب جدی و دلو** ـ (خداوند ، رب) کیوان است .

**صاحب جوزا وسنبله** ـ (خداوند ، رب) عطارد است .

**صاحب حد** ـ صاحب یکی ازحدودیادرجات برج (رك : حد وحدود) و (رك : صاحب)

**صاحب حمل وعقرب** ـ (خداوند ، رب) مریخ است .

**صاحب حوت وقوس** ـ (رب ، خداوند) مشتریست .

**صاحب ساعت** ـ (رك : صاحب) صاحب یارب الساعه در هر یك ازایام هفته ، چنانکه روز یك شنبه صاحب ساعت اول آفتاب است وصاحب ساعت دوم زهره وساعت سوم عطارد ، ساعت چهارم ماه ، ساعت پنجم زحل رب الساعه است. (رك : ارباب الساعات)

**صاحب سرطان** ـ خداوند سرطان ، رب سرطان ، ماه است .

**صاحب سفران افلاك** ـ (ك) سبعه سیاره (برهان)

**صاحبقران** ـ لقب نجومی است که به برخی ازپادشاهان و امیـران و وزرا می‌داده‌اند واین عنوان از زمان غزنویان فراتر نمی‌رود وتا اواخر قاجـاریه درایران معمول بوده است .

صاحبقران را منجمان احکامی ازمحاسبهٔ قرانها وتطبیق هریك با زمـان پادشاهی استخراج وعنوان می کرده‌اند . لقب پادشاهی بوده است که در قران دو سیاره مانند زحل ومشتری ، یازهره ومشتری بدنیا آمده باشد .

درشعر فارسی نخستین صاحبقران ، سیف الدوله ابوالقاسم محمود بن مودود بن مسعود غزنوی است که مسعود سعدسلمان دربارهٔ وی گفته است :

به سال پنجه ازین پیش گفت ابوریحان
بدان کتاب کرکـرده است نـام او تفهیـم
که پادشاهی صاحبقران شود به جهـان
چون سال هجرت بگذشت تی وتین وسه جیم

که «تی وتین وسه جیم» برابر است با ۴۶۹ که ظاهراً سال یکی ازقرانها در زمان

پادشاه مذکور می‌باشد اما درکتاب التفهیم موجود،چنین پیشگوئی از ابوریحان دیده نمی‌شود. گویا بین سالهای ۴۲۰ تا ۴۶۹ از روی قران کسواکب شهرت داشته که پادشاهی جهانگیر به جهان خواهد آمد وشاعر، سیف‌الدوله مذکور و ممدوح خود را همان پادشاه دانسته است ودر موارد دیگر نیز به همین علت او را «صاحبقران» وصف‌کرده است.

تو بود خواهی صاحبقران به هفت اقلیم

دلیل می‌کند این فتح تو بدین گفتار

دیوان / ۲۶۳

شهی که ایزدصاحبقرانش خواهدکرد

چنین‌که ساخت از اول بسازدش اسباب

دیوان / ۳۶

و ابوالفرج رونی هم سیف‌الدوله مذکور را صاحبقران دانسته گوید:

شاها نظام ملك وقوام جهانیا　　　بادولت مساعد وبخت جوانیا

گردون ترا سگالد و کیخسروی دهد

همنام توکسی و تو گوئی همانیا

صاحب قران تو باشی و اینك خدایگان

دادت بدست خاتم صاحبقرانیا

دیوان / ۳۶

معزی نیز سلطان سنجر را صاحبقران وصف‌کرده است:

ایا شهریاری که صاحبقرانی　　　ز جد وپدر، یادگار جهانی

نظامی گنجوی نیزطغرل‌بن‌ارسلان سلجوقی (۵۷۱—۵۹۰) را صاحبقران خوانده است:

خدایا تا جهان را آب و رنگ است

فلك را دور وگیتی رادرنگ است

جهان را خاص این صاحب قران‌کن

فلك را یار این گیتی ستان کن

خسرو شیرین / ۱۶—۱۸

پس‌از غزنویان وسلاجقه عنوان صاحبقران به چنگیزخـان و امیر تیمور و برخی از اتابکان و دیگر امیران داده شده است وسعدی نیز ابوبکر سعدبن زنگی را صاحبقران خوانده گوید :

حکم خدای بود قرانـی‌کـه از سپهر
بردست وتیغ حضرت صاحبقران برفت
کلیات / ۴۸۰

خسرو صاحبقران غوث زمان بوبکـر سعد
آنکه‌اخلاقش‌پسندیده است واوصافش‌گزین
کلیات / ۴۸۹

و عطا ملك جوینی را به همین مناسبت (صاحب ، صاحبقران) یعنی وزیر پادشاه صاحب قران می‌خواند :

سفینهٔ حکیمات و نظـم و نثر لطیف
که بارگاه ملوك وصـدور را شایــد
به صدر صاحب صاحبقران فرستادم
مگر به عین عنایت قبـول فرمایــد
کلیات / ۴۸۹

وحافظ نیزقوام‌الدین حسن شیرازی وزیر شاه شیخ ابواسحق را صاحب، صاحبقران که ابواسحق است وصف می‌کند ودر رثاء او گفته است :

سرو را هل عمایم شمع جمع انجمن
صاحب صاحبقران‌خواجه‌قوام‌الدین‌حسن
دیوان / ۳۷۰

عنوان صاحبقران روی سکه‌ها نیز تازمان قارجاریه حك مـی‌شده وکلمه قران به معنی ریال امروز از اصل روایال Royal فرانسه ازکلمه‌صاحبقران‌است. (هرمزدنامه استاد پورداود ص ۲۳۵-۲۳۴)

**صاحب مثلثه** ـ درنجوم احکامی هرسه برج را که دارای یك طبـع‌اند (آبی ، بادی ، خاکی ، آتشی) هریك را به سیاره‌ای نسبت میدهند ، سیاره‌ای که در روز مقدم است صاحب الیوم یاصاحب النهار وآنکه درشب مقدم است صاحب اللیل وسیاره سوم را «شریك» آندو گفته‌اند (رك : صاحب)

**صاحب وتد** ـ رب الاتاد ، صاحب اوتاد (رك : وتد)

**صاحب وجه** ـ صاحب دو درجه‌ازهر برج‌و برای هر وجهی یکی ازسیارات سبعه معین شده‌اند . (رك : صاحب)

**صاعد** ـ نیمهٔ شرقی فلك البروج درتقسیم هیئت بروج ، درمقابل هابط ، نیمهٔ غربی فلك‌البروج . (رك : هیئت بروج)

**صاع زر** ـ صاع زر یوسف ،کنایه ازخورشید است (برهان)

**صاعقه** ـ Foudre (فر) ، وصعقه ، صدای رعد ، وصعاق وآتشی که از آسمان بزمین میرسد . جمع : صواعق (المنجد) آذرخش ، مانند رعد و سحاب ازآثار علوی است «هو الذی یریکم البرق ... وینشی السحاب الثقال و یسبح الرعد بحمده ... ویرسل الصواعق» (سورهٔ رعد آیه۱۱ و۱۲) و(رك:آثارعلوی)

**صباغ** ـ صباغ الارض (آنندراج) وصباغ جواهر( برهان) کنایه از خورشید است .

**صبا** ـ (= باد صبا) بادی است که ازمطلع‌آفتاب (شمال یاشمال‌شرقی) می‌وزد . (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۴۰۲)

**صبح اول** ـ صبح نخستین ، صبح کاذب ، دم گرگ . (رك : صبح‌ثانی، دم گرگ)

**صبح بام** ـ صبح اول

مگر ازتو نشانش برلگامی دهان برکشته‌ای‌زدصبح‌بامی

(گنجینهٔ نظامی)

**صبح پسین** ـ صبح صادق

چون شعلهٔ پیش بین موافق چون صبح پسین منیروصادق

(گنجینهٔ نظامی)

**صبح ثانی** ـ صبح صادق . پس‌ازصبح حقیقی

فروغ جبهــه صاحب قــرانــی گواه صبح‌اول صبح ثانی‌است

میرزا جلالی طباطبا (مترادفات واصطلاحات)

**صبح دروغ** ـ (= صبح کاذب)

بود آن زمان تاب صبح دروغ که ازصبح صادق نباشد فروغ

هاتفی (مترادفات واصطلاحات)

**صبح صادق** ـ (رك : صبح دروغ) صبح ثانی .

**صبح کاذب** ـ (= صبح اول ، دم گرگ ، صبح نخست)

**صبح نخست** ـ (= صبح کاذب ، صبح اول)

بصدق کوش که خورشید زاید از نفست
که از دروغ سیه روی‌گشت صبح نخست

**صبح یکم** ـ صبح اول ، صبح نخست ، صبح کاذب ، دم گرگ

گواهی چو صبح یکم رویشان ‌ ‌ همه آتش و دودشان مـویشان

درویش والهٔ هروی (مترادفات واصطلاحات)

**صحیفهٔ زر** ـ (ك) خورشید است (آنندراج)

**صد** ـ از ارقام است وبرابر است با (ق) ازحروف جمل

**صدر** ـ صدر ششم (ك) فلك ششم ، فلـك مشتری را قـاضی صدر ششم گفته‌اند .

قاضی صدر ششم را طالع مسعود تو
مقتدای فتـوی صاحبقرانـی آمـده

سید حسن غزنوی / ۲۱

**صدف** ـ Nacre (فر) ، سه ستاره برگرد قطب، صدف قطب، صدف‌قطبی هم‌گفته‌اند. صورتی‌که ستاره قطبی (جدی) درمیان آن است .

درصدف قطب است ودر صفر آفتاب
حضرتـی کـز پـرده پیدا دیـده‌ام

خاقانی / ۲۸۹

صفر : برج حمل است (رك : صفر حمل)

صدف آسمان[۱] صدف چرخ[۲] صدف فلك[۳] موهم صدف‌قطبی واشاره‌ایست به هیئت وشکل کلی.آسمان وصدف هزار بیرق[۴] آسمان وستارگان آنست .

۱ــ بحر نهنگ و ارغم ازموج آتشین
دود سیاه بـرصدف آسمـان کشید

خاقانی / ۷۷۴

۲ــ صدف چرخ بسا غصه وغوطه که خورد
تا چو تو قطره دروِ دانهٔ گوهر گـردد

جمال‌الدین اصفهانی / ۹۴

۳ـ پیش که غمزه زن شود چشم ستارهٔ سحر
برصدف فلك رسان خندهٔ جام گوهری

خاقانی / ۴۳۳

۴ـ (برهان)

صدف آتشین وصدف زر وصدف صبح کنایه ازخورشید است . صدف مشگین رنگ کنایه ازآسمان درشب است . (برهان ـ آنندراج)

**صدف فلك** ـ کنایه ازفلك الافلاك وآفتاب وماه ونام شکلی‌ازکواکب درجانب شمال که ازپنج ستاره بنات‌النعش وسه ستارهٔ دیگرمرکب است‌وبه‌شکل صدفی نماید . (دیوان خاقانی ص ۴۳۳ ح ۳ وصدف ش ۳)

**صد هزار شبنم** ـ (ك) ستارگانند درفلك ثوابت وکهکشانها :

باغی است فضای کبریایت بیرون ز ریاض سبز طارم
از هرورقش چو بحرخضرا آویخته صد هزار شبنم

سلمان ساوجی (مترادفات واصطلاحات)

**صد هزار رعنا** ـ (ك) ثوابت وستارگان بیابانی

ازسهم تو درنقاب خضرا مستوری صد هزار رعنا

خاقانی / تحفة‌العراقین

(رك : نقاب خضرا)

**صرفه** ـ Denbel (فر) denbola (یو) ، صرفه به فتح اول و سکون دوم به معنی مهره است . ونام منزل دوازدهم ماه درنجوم احکامی‌وآن یك ستاره است بردم اسد از اوسط قدر اول‌که اورا دم شیر هم گفته‌اند ونیز بدان جهت صرفه گویندکه سرما باطلوع آن انصراف پیدا می‌کند . وآنرا ذنب الاسدوقضیب الاسد وقنب الاسد هم گویند .

ابوریحان گفته است : «ومنزل دوازدهم (ماه) صرفه ، یکی ستارهٔ روشن بردنب شیر ، نزدیك منجمان وتازیان برکیسهٔ نر او» (التفهیم / ۱۱۰) و بربالای صرفه چندکوکب‌مجتمع است‌که عرب آنها را «ضفیره» و «ثعبان» هم‌گفته است .

فارسی‌کهن صرفه «اودم» وخوارزمی آن «مبذو» وسغدی «ویـزو» بوده است (گاهشماری / ۲۰۴) وبه هندی لفظی شبیه به «اترامها لکنـی»آورده‌انـد . (عقول عشره / ۱۰۶)

خاقانی گوید :

بی‌صرفه در تنور کن آن زر صرف را
کو شعله ها به صرفه و عوا بـرافکند

دیوان / ۱۴۲

ودر یك «ملحمه» (چکامه پیشگوئی) به جای صرفه «دم شیر» آورده گوید:

مه زان باسد رسد بهر ماه تا در دم شیر نـان به بینـم

دیوان / ۲۸۰

ونظامی گفته است :

عذرا رخ سنبله درآن طـرف بی‌صرفه نکرد دانه‌ای صرف

نظامی / لیلی ومجنون / ۱۷۵

(عذرا رخ سنبله ، یعنی سنبلهٔ عذرا رخ که ایهامی بنام دیگرسنبله که عذرا است ، دارد .

**صرفه وصرف** ـ (ج) (رك : صرفه، ش‌ازخاقانی)

**صرفه وعوا** ـ (تن) (رك: صرفه وعوا، ش ازخاقانی)

**صعقه** ـ (= صاعقه)

**صغارات‌الشمس** ـ میل آفتاب بغروب. صغراوصفرا و صغاراً وصغارة و صغرانات الشمس : مالت للغروب (المنجد)

**صغیره** ـ چندکوکب غیرمرصوده .

**صف پروین** ـ (ای) ونیزکنایه‌ازدندان‌است (رك: طرفه، ش‌ازخاقانی)

**صفحهٔ مینا** ـ (ت) (رك : لوح پیروزه)

**صفدع** ـ ازستارگان صورت دلو است ودر انتهای فم‌الحوت جنوبی. (رك : دلو)

**صفدع ثانی** ـ کوکبی است برصورت قیطس (رك : قیطس)

**صفهٔ هفتم** ـ (ك) فلك هفتم که فلك کیوان (زحـل) است . (رك : امیر صفه هفتم)

**صفر** ـ (= تهی) (ر) Zéro (فر) ، از رقوم تقویمی‌است ونشانهٔ‌برج حمل است ، ونشانهٔ روز شنبه نیز هست (رك: تهی) صفر درشعرازرقی(درترکیب: آفتاب صفرافروز) بمعنی برج حمل است :

ای مبارك ترا ستارهٔ روز صدر را آفتاب صفرافروز

خاقانی به کرات در دیوان خود ازصفر به معنی برج حمل یاد می‌کند :

رخش به هرا بتاخت بر سر صفر آفتاب
رفت به چرب آخوری‌گنج روان در رکاب

دیوان / ۴۳

زان حرف صولجان وش زیرش دوگوی ساکن
آمد چو صفر مفلس وز صفر شد توانگر

دیوان / ۱۸۸

(حرف ، صولجان وش حرف (یا) ونشانهٔ برج انتها یعنی حوت است و دوگوی ساکن در زیرآن، همان دو نقطه است) .

اولین برج ازحمل صفر است چون تو بهرفقر
اولین پایه گرفتی صفر بهتر خان و مان

دیوان / ۲۳۲

ازصفت هم صفرم وهم منقلب هم‌آتشی
گویی اول برج گردونم نه مردم پیکرم

دیوان / ۲۵۳

ای برسر صفر برده لشکر بغداد طلب ز صفر بگذر
بیت‌الشرف تو هست بغداد ازصفر فلك چه آوری یاد

تحفة العراقین / ۹۹

در صدف قطب است و در صفر آفتاب
حضرتی کز پرده پیدا دیده‌ام

دیوان / ۲۸۹

صفرکن این برج ز طوق هلال بازکن این پردهٔ زشتی خیال

نظامی / مخزن الاسرار ۹

(صفرکردن بمعنی خالی‌کردن (مجمع‌الفرس) صفر بودن ومنقلب وآتشی بودن صفت برج حمل است ـ رك : حمل)

مولانا جلال‌الدین بلخی باتوجه به اعتبار تقویمی صفر،آنرا نقطهٔ شروع وانتهای حرکت فلك یاچرخ گرفته واشاره به سرگردانی انسان که به سرگردانی

فلك ماننده است گوید :

تا نمانی صفر وسرگردان چو چرخ

تا نسوزی تو ز بی‌مغزی‌چومرخ ...

(مرخ : چوب آتش‌زنه ، زند اعلا یازند اسفل است)

**صفیره** ـ (ریگ توده بزرگ میان دو زمین- فرنودسار) نام دیگر هلبه است . (رك : هلبه)

**صقرةالشمس** ـ (رك : توش آفتاب)

**صلابه** ـ صلاب ، اسطرلاب . (رك : اسطرلاب)

بیاورد صلاب و اختر گـرفت      ز روز بلا دست برسر گرفت

فردوسی (شاهنامه)

بگفت این وصلاب برداشته      بردیده‌بان دیـده بگمـاشته

اسدی (فرهنگ سروری)

**صلبوت** ـ جمعة الصلبوت ، از ایام مشهور عیسوی است و روز بصلیب کشیدن عیسی مسیح بوسیله جهودان است . (رك : جمعة الصلبوت)

**صلیب** ـ Croix du sud (فر) ، صورت فلکی کوچکی است بانور بسیار درنیمکرهٔ جنوبی بابعد ۱۲ ساعت و ۳۵ دقیقه و میل جنوبی ۶۰ درجـه ، چهار ستارهٔ روشن آن تشکیل یك صلیب می‌دهند وآنرا صلیب جنوبی گویند و صلیب دیگر معروف به صلیب «α» است که سیزدهم ستاره درخشان واقع در همان صورت باقدر ۱/۰۵ وفاصله‌آن ازمنظومه شمسی ۲۲۰ سال‌نوری است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**صلیب** ـ چهار ستاره درمیان صورت‌دلفین است‌که آنها را صلیب‌طایرو «قعود» هم‌گفته‌اند. (رك : دلفین)

**صلیب** ـ دو خط متقاطع ، یکی قطر دایره استوا و دیگری خط محور عالم وآنرا صلیب اکبر هم گفته‌اند .

خاقانی گوید :

به صور صبحگاهی برشکافم      صلیب روزن این بام خضرا

دیوان / ۲۰

ای نامزد صلیب اکبر  یعنی خط استوا ومحور

تحفة العراقین / ۷۷

**صلیب اکبر** ـ (رك : صلیب)

**صلیب طایر** ـ چهار ستاره ازصورت دلفین (رك : دلفین)

**صمیم تابستان** ـ (= قلب الاسد) «چنان کردم و اسحق یهودی را بفرستادم ، درصمیم تابستان بود وقت کار» . (چهار مقاله ـ مقاله دوم / ۸۶)

**صنج** ـ دریونانی لورا (باراء بدون نقطه) بواسطه نورش آن را صنج گویند وعرب آن را نسر واقع گویدوسلحفاة نیز گفته‌اند. (مفاتیح العلوم ـ ترجمه / ۲۰۴) وآنرا «لیر» Lyre هم گفته‌اند . (رك: لورا ـ لیر)[۱]

ونیز چنگ رومی وشلیاق . درصور الکواکب عبدالرحمن صوفی چاپ دکن ص ۶۷ بجای لور «کوکبة اللوزا» وبجای صنج «صبح» آمده است .

**صناج** ـ نام دیگر «عوا» است (رك : عوا)

**صندوق الساعات** ـ از آلات تعیین وقت در قدیم . (مفاتیح العلوم / ترجمه / ۲۲۱)

**صواعق** ـ جمع صاعقه ، آتشی است که درپی رعد و برق از آسمان برزمین فرود می‌آید وازآثار علوی است . (رك : صاعقه ـ آثار علوی)

**صورت** ـ Figure (فر) ، به معنی وجه ، و دریجان و دهج است در نجوم احکامی وآن ده درجه از هربرج می‌باشدکه به یکی ازسیارات اختصاص دارد وآن سیاره را صاحب صورت یا صاحب آن وجه گویند . (مفاتیح العلوم خوارزمی / ۱۳۱)

**صورت** ـ Constellation (فر) ، مفرد صور (رك: صور)

**صور** ـ جمع صورت،صورفلکی‌وصورکواکب.هرصورت‌مجموعهٔ‌مشخص‌از ستارگان است . منجمین قدیم ، این صورتها را بنام خدایان وحیوانات نامیده‌اند.

---

۱ـ صنج ، ازجمله آلات موسیقی است ، جنس آن برنج وبشکل دایره است و اصل آن گویا «سنک» فارسی بوده است . صناج صفت شغلی است درباره صنج،واعشی شاعر معروف عرب را که‌گویا صنج نیك‌میزد وشعرغنایی‌می‌گفته «صناجة العرب» گفته‌اند .

بطلمیوس فهرستی ازچهل وهشت صورت فلکی تنظیم کرده که بیشتر آنها درنیمکرهٔ شمالی واستوای سماوی قرار دارند. بعداً دراثر مسافرت به نیمکرهٔ جنوبی زمین، ستارگان جدیدی رویت شدند که بیشتر نام آلات مربوط به کشتیرانی ونام جانوران دریایی بخود گرفتند. از زمان بطلمیوس به بعد چهل صورت فلکی دیگر دیده شدند که بیشتر آنها مربوط به قرن هفتم میلادی به بعداست. درحال حاضر آسمان به ۸۸ صورت تقسیم شده که ۳۳ صورت شمالی و بقیه تقریباً جنوبی مـی باشند. تقسیم‌بندی ستارگان آسمان به صور مختلف کار شناختن وبررسی آنهـا را آسان می‌کند. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

تعداد ستارگان صور منطقة البروج ۳۴۶ وتعداد ستارگـان صور فلکـی شمالی ۳۶۰ وستارگان صور فلکی جنوبی ۳۱۶ وجمعاً ستارگان فلك هشتم (فلك ثوابت درهیئت قدیم ۱۰۲۲ رصد شده‌اند.

ابوعلی حسین بن ابی الحسین عبدالرحمن صوفی تحت عنوان «ارجوزة فی صورالکواکب» این صورتها را به ترتیبی که دیده میشوند بنظم آورد. دراینجا ابیاتی ازآن را که نام آن صورتها درآن آمده است می‌آوریم:

۱- صورتهای شمالی:

... یا سائلی عن فلك الکواکب — وما الذی یحوی من العجایب
مهـاك نعـت الفلـك العظیـم — و کل ما یحـوی من النجـوم
اقـربهـن فـاعلمـن للقطـب — کواکب هن علـی صورة دب[1]
یتبعهـا کـواکـب کثیـره — اجـرامهـا زاهـرة منیـره
قـد لقبتها الروم دبـا اعظمـا[2] — و شبهتـه بـالـذی تقـدمـا
و بعـدهـا کـواکب التنیـن[3] — یشرحهـا ذو منطـق رحیـن
یتبع ما مر مـن النجـوم — کواکب سمین عندالروم
قیقاوساً لکنهـا عنـد العـرب[4] — تعـرف فیمـا بینهـا بـالملتهب
و حارس السماك والشمال[5] — خبـر نابهـذه الاقـوال
ونذکر الفکة بعد العـواء[6] — وهی نجوم قد فقدن الضوءا
و نذکز الجاثی علی‌رکبته[7] — و کلما یقال فی صورته ...
و نذکـر الان علـی اتساق — کواکب تعرف بالشلیـاق[8]
نذکر بعد صورة اللـوزاء — کواکباً هـن علـی استواء

من صورة تعرف بالدجاجه — كانهن شهب وهاجه[۹]
وبعدها نذكر ذات الكرسی[۱۰] — كواكب قد شبهت به نعش
و بعدها حامل راس الغول — صورة شخص مائل طويل[۱۱]
تتبع ذا كواكب العنان[۱۲] — وهی اللتی تعرف بالحجان
تتبعه كواكب الحواء — و حية فی يده رقشاء[۱۳]
تيلوها كواكب السهم ولم — تسمه الأعراب باسم قدعلم[۱۴]
تتبعه كواكب العقاب — وهی التی تدعی لدی الاعراب[۱۵]
وبعدة دلفين و هی انجم[۱۶] — كل اذا ما النسر يبدو ينجم
تتبعه كواكب صغار — خفية لسيت لها انوار
كانها الرسم اذا الرسم درس — يعرفها الروم بقطعة الفرس[۱۷]
تتبعهن صورة تدعی الفرس[۱۸] — كواكب اكثر هن كالقبس
تتبعها كواكب المسلسله[۱۹] — و هی نجوم كلها متصله
وبعدها فارجع الی المثلث[۲۰] — اذا العناق[۲۱] طالعت لم يلبث

۲ــ بروج دوازده‌گانه :

فلنذكر الان علی التدريج — كواكباً من صور البروج
اولها الكبش هو الحمل[۱] — يبدو من الافق اذ الغفر افل
تتبعه الثور من كواكبه[۲] — كواكب تشرق فوق غاربه
تتبعه كواكب الجوزا[۳] — كواكب تشرق فی الظلماء
و السرطان يتبع الجوزاء[۴] — وهی نجوم تفقد الضيا
والسرطان بعده برج الاسد[۵] — كواكب زهر كثيرة العدد
تبعها العذراء وهی السنبله[۶] — كواكب بشكله متصله
يتبعها كواكب الميزان[۷] — منها الزبانا و هما نجمان
وبعده تأتی نجوم العقرب[۸] — كواكب مضيئة بانغيهب

و بعدها القوس و يدعی الرامی[۹]
كواكب تشرق فی الظلام
و بعد ذكری لنجوم الرامی
أنعت شكل الجدی فی كلامی[۱۰]

وبعده نشرح شكل الدالی[۱۱] — ملخصاً بأوجز المقال

یتبعها الحوت ویدعی السمکه[۱۲] کـواکب ملتفـة مشبکـة

۳ــ صورتهای جنوبی :

و اذ ذکرنا صور البـروج فهیهنـا نبـدأ بالخـروج

الی نجوم صور الجنـوب فنذکر الکل علـی الترتیب

او لهـن حیـوان بحـری ذو خلقـة کخلقـة الهـزبـر[۱]

تتبعها کواکب الجبـار[۲] وهی التی تعرف فی الامصار

یتبعه النهر نجوم تبتدی[۳] مـن عندهـم زاهـر متعـد

و بعده الارنب وهی انجم[۴] صغیـرة اکثـر هـن مظلـم

یتبعه کلب یسمی الاکبر[۵] کواکب انـوار هن تزهـر

یتبعها الکلب ویدعی الاصغر[۶] نجم بلانور و نجـم ازهـر

و بعده کواکب السفینـه[۷] کـواکب زاهـرة مبینـه

تتبعها کواکب الشجاع[۸] ما بین قلب اللیث و الـذراع

تتبعها کـواکب صغیـره فـوق مطا الحیـة مستدیـره

لقبها المنجمون الباطیـة[۹] وهی من نجم السماك دانیـة

تتبعها کواکب الغراب[۱۰] کواکب فوق مطا الحبـاب

تتبعهـا کـواکب ملطفـة بالمحلفیـن کلهـا محتفـة

و حیـوان نصفـه انسان و نصفـه ذو میعـة حصـان

نجومه من ازهر النجـوم یدعی بقنطورس عند الروم[۱۱]

تتلوهما کواکب مستصغره لقبها المنجمون المجمـره[۱۲]

تتبها کواکب مستصغـره شبهها الاکلیل بعض المهـره

یدعون عند الروم اکلیلا و لـم[۱۳]

یسمع عن الاعـراب فیهـن کلـم

تتبعهن فی الجنوب انجم لبعضها نـور و بعض مظلـم

قد لقبت بالحـوت عند الـروم[۱۴]

و عنـد مـن یعزی الـی النجـوم

(ص ۳-۳۱)

**صورتهای جنوبی** ـ بنابـر رصـد و نـام‌گـذاری قـدیم چهـارده صورتند ازستارگان ثابت وعبارتند از : قیطس ، نهر ، جبار، ارنب ،کلب‌الجبار،

کلب اصغر، سفینه، شجاع، کاس(باطیه)غراب، قنطورس، مجمره ، اکلیل جنوبی ، حوت جنوبی . (مفاتیح العلوم / ۱۲۴)

کتب نجومی دیگر صورت «سبع» را سوای قیطس دانسته ، بر آن افزود و پانزده صورت درقلم آورده‌اند .

**صورتهای شمالی** ـ برحسب رصد ونامگذاری قدیم نوزده صورتند وعبارتند از دب اصغر ، تنین ، دب اکبر ، قیقاوس ، عواء ، اکلیل شمالی ، جاثی علی رکبتیه ، حواء الحیه ، نسر واقع ، نسر طائر ، دلفین ، دجاجه ، فرس اول ، فرس ثانی ، مرأة الکرسی، ناقه،مثلث ، حامل راس‌الغول ، انیخس(مفاتیح العلوم ۱۲۳-۱۲۴) کتب نجومی دیگردوصورت دیگر بر آن افزوده وبیست و یك صورت قلمداد کرده‌اند آن دوصورت‌ها عبارتند از : مراة المسلسله ، و قطعة الفرس، و ممسك‌الاعنه‌بجای انیخس یاعیوق‌است وجمعاً ۲۱ صورت‌میشوند(شرح بیست‌باب- باب سیم) و «فرس تام» بجای یکی ازصورتهای فوق آمده است. (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۴۴۷-۴۵۲ صورشمالی)

**صورتهای منطقة‌البروج** ـ (رك : دوازده برج - بروج، وصور)

**صوم ایلیاد** ـ دوشنبه بعداز «عید مزماری» مسیحیان وچهل وهشت روز است وبعداز عید فطر ایلیاد .

**صوم الشلیخین** ـ یاشلیحین، وشلیخا، دوشنبه بعد از پنطیقستی وچهل و هشت‌روز است و روز چهل‌ونهم‌فطرآن است. درین روزها عیسی برای‌دعوت‌مردم به اطراف واکناف میرفت وشلیخا نام یکی ازاصحاب اوست‌وگفته‌اند ازپیغمبران است . خاقانی گوید :

به بیت‌المقدس واقصی وصخره  بتقدیسات انصار و شلیخا

دیوان / ۲۴

**صوم عذاب** ـ از روزهای جهودان است و روز هفتم تشری

**صوم عذرا** ـ (صوم العذارا) روزه‌عذاری ، آن روز دوشنبه است‌که در دنبال دنح است واین سه روز است . وفطر آن پنج‌شنبه است وعبادی‌ها ومسیحیان عرب آن را بکار می‌بندند وگفته‌اند که سبب آن این است‌که پادشاه حیره پیش‌از اسلام ازدخترهای دوشیزهٔ عبادی چندین نفر را انتخاب‌کرد تا به زنی بگیرد ، این دوشیزگان سه روز، روزهٔ وصال گرفتند و پادشاه در روز آخر این روز بمرد ...

(آثار الباقیه - ترجمه / ۴۷۵) و (رك : عیدالهیکل و دنح درشعر خاقانی)

**صوم عقبیا** - از روزهای جهودان است درپنجم تشری .

**صوم کبور** - از روزه‌های واجب جهودان‌وکفاره گناهان بشمارمی‌آید.

**صوم کبیر** - هفت هفته یاچهل ونه روز از روز دوشنبه دوم شباط‌شروع ودر هفتم آذار ختم می‌گردد ، ومخصوص نصاری است.

**صوم کدلیا** - از روزهای جهودان و روز سوم تشری است .

**صوم ناداب** - اول نیسن واز ایام جهودان است .

**صوم نینوا** - روز دوشنبه سه هفته پیش ازصوم‌کبیر ومدت آن سه‌روز است وپنج‌شنبه آن فطر نینوا است وگفته‌اند درین روز یونس از شکم ماهی بدر آمد ودرقریهٔ نینوا حاضر شد ومردم آنجا شادیها کردند ومخصوص نصاری‌است.

**صوم وفات مریم** - روز هفتم نیسان .

**صوم وفات یوشع** - از ایام جهودان است و روز ۲۶ نیسن .

**صیقل آفرینش** - (کخ) (آنندراج - برهان)

**صیف** - الصیف (= زمستان)

# ض

(ض = ۸۰۰)

**ض** ـ درجدول اتصالات تقویمی ، نشانهٔ حضیض است .

**ضباع** ـ ستارگان قسمت بازو وکتف و عصا وسر وصورت عواست . (رك : عوا) نام ستاره‌ای است خرد پائین‌تر ازبنات النعش . (فرنودسار)

**ضحاء** ـ (= ضحی)

**ضحی** ـ الضحی avant midi (فر) ، موقع طلوع آفتاب و نیزموقع ظهر «والضحی واللیل اذا سجی» . (سورهٔ الضحی آیه ۱ و ۲)

**ضراب** ـ سکه زن ، صفت‌آفتاب از «ضراب آفتاب» ترکیب‌وصفی‌مقلوب

پر کرده بود دامن کوه از زر و گهر

ضراب آفتاب ز بهر نثار او

کمال‌الدین اسماعیل / ۸۲

**ضعف** ـ Impuissence (فر) ، ضعف هرکوکب سیاره ازبودن‌اوست درخانه‌های وبال وهبوط . (رك : قوت وضعف)

**ضفیره**[1] ـ الضفیره چندکوکب مجتمع بربالای صرفه‌اند که عرب آنرا «هلبه وثعبان» هم خوانده است . (رك : اسد ـ صرفه ـ هلبه) کواکب مرصوده‌از ثوابت وتعداد آنها سه‌کوکب است . (شرح چغمینی / ۷)

ودر جزو ذوایب صغیره آمده است (زیج صابب/ ۲۱۹) و (رك : ذوائب الاسد وصغیره باحالت ـ تصغیر)

**ضمیر** ـ ConScince (فر) ، علم ضمیر ، و ضمیر در اصطلاح نجوم

---

۱ـ موی بافته جداگانه (فرنودسار) .

احکامی ، نیت مسائل است که برزبان نیارندومنجم از روی قواعد وبه دلایل خاص نجومی آن نیت را استخراج می کند و می گوید آن نیت حاصل می‌شود یانه وگاهی مشکل کلی نیت را می‌گوید . مانند استخاره که مطلب اصلی استخاره کننده اظهار نمی‌شود ومانند خبئی‌است که منجم به دلائل نجومی آنرا استخراج می کند و می گوید چه چیز است .

ابوریحان گوید :

«وخبیی آن بود که پنهان کرده آید اندر مشت وضمیر آن است که‌چیزی اندیشد وپیدانکند بسوال ...» . (التفهیم) وضمیر درجزو کرامات نیز آمده و آن خواندن فکر وقصد ونیت وسؤال طرف است :

« ... وکرامات رها بین را هم هست وایشان استخراج ضمیر می‌کنند» . (فیه ما فیه / ۱۸۹)

نظامی درشرفنامه گوید :

شبی کآسمان طالعی داشت چست
کز آن طالع آید ضمیری درست

شرفنامه / ۲۶۵

ظهیر فاریابی گفته است :

ای مهر و مه نتیجهٔ رای منیر تو
حل کرده مشکلات فلك را ضمیر تو

دیوان / ۵۹

ضمیر از اصطلاحات مربوط به «رمل» نیز می‌باشد .

ضیقه ـ (= فرجه) دو ستارهٔ کوچك بهم چسبیده است میان ثریا و دبران (دربرج ثور) وضیقه منزلی ازقمر است چسبیده به ثریا ، پشت به دبران و آن به گمان اعراب نحس است چنانکه اخطل گفته است :

فهلا زجرت الطیر لیله جئته
بضیقه بین النجم و الدبران

اخطل (دیوان)

درین بیت از زن زیبارویی یاد می کند که به همسری مردی زشت درآمده

بوده است (لسان العرب جلد ۱۲، ص ۷۸) فاصلهٔ میان این دو ستاره کوچک را «فرجه» نیز گفته‌اند. (رك: فرجه)

و بعضی از مؤلفان کتابهای انواء چنان تصور کرده‌اند که ضیقه ستارگان بیست و یکم و بیست و دوم از صورت ثور است که اعراب آنها را کلبا الدبران نامیده‌اند. (تاریخ نجوم اسلامی / ۴۰۵ به نقل از آثار الباقیه ص ۳۵۱)

# ط

(ط = ۹)

«ط» درجدول اتصالات تقویمی نشانهٔ هبوط است . و عـلامت یا رقم برج جدی .

**طارق** ـ الطارق ، ستارهٔ بام (السامی فی الاسلامی / ۴۴۱) جمع طارق «طوارق» بمعنی ستارگان آمده است، وستارهٔ صبح (فرنودسار) ونام دیگر شباهنگ است (رك : شباهنگ). وطارق را صفت ستارهٔ زحل نیز گرفته‌اند: والسماء والطارق وما ادریك بالطارق ـ آیهٔ ۱ ازسورهٔ طارق (خطط مقریزی ج ۱ ص ۹) وطوارق جمع طارق است یعنی ستارگان :

ز افلاك بر گذر اگرت عـزم نـزهت است
کایـن گرد خیمـه نیز محل طوارق است

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۵۶

**طارم** ـ طارم اخضر[1] طارم ازرق[2] طارم افلاك[3] طارم بنفشه[4] طارم خضرا[5] طارم زبرجد[6] طارم فیروزه[7] طارم مندرس[8] طارم مینا[9] طارم نیلگون[10] طارم نیلوفری[11] طارم نه منظر[12] وصف و وصف بکنایه از آسمان است . وطارم چهارم کنایه ازفلك چهارم[13]

۱ـ طارم اخضر ازعکس چمن حمرا گشت
بسکه ازطرف چمن لؤلؤ لالا برخاست

سعدی (لغت‌نامه)

۲ـ شرم درین طارم ازرق نماند
آب درین جام معلق نمانـد

نظامی / مخزن‌الاسرار ۹۳

۳- مه روی بپوشاند خورشید خجل ماند
گر پرتو روی افتد برطـارم افـلاك

سعدی (غزلیات)

۴- گر فی‌المثل این بنفشه طارم
چون گنبد گل بدرد از هم...

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۲۲

۵- فرش غبرا گردد ازخون یلان گلگون بساط
طارم خضـرا رود :ر زیـر نیلـی سایبان

خواجو / ۵۹۷

۶- روح القدس آن سروش فرخ
برقبهٔ طـارم زبر جـد...

حافظ / ۳۶۵

۷- به جزآن نرگس مستانه که چشمش مرساد
زیر این طارم فیروزه کسی خوش ننشست

حافظ / غزل ۲۴

۸- این طارم مندرس بدیدی
تصویر نوش در آوریدی

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۵۴

۹- روزه شبانگاه بزد طبل کـوچ
بر سر این طارم مینـا رسید

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۸

۱۰- (آنندراج)

۱۱- شاخ چرخ چنبری از طارم نیلوفری
زان‌سبب برخاک‌راه‌افتدکه بوسدپای من

خواجو / ۶۰۲

۱۲- هرکه منظور تو شد همچو ستاره زشرف
جایگاهش براین طـارم نـه منظـر شد

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۶۶

۱۳- (فرنودسار)

**طاس** - طاس آبگون[۱] طاس خضرا[۲] طاس فلك[۳] طاس گردون[۴] طاس سرنگون[۵] طاس مقرس[۶] طاس نگون[۷] طاس نیلگون[۸] وصف یا وصف بکنایه ازآسمان است. وطاس افلاك: قبه آسمان، وطاس زر: آفتاب[۹] ونیزماه[۱۰]

۱ و ۲- (آنندراج)

۲- سنگ حلم تو چنان آمد در طاس فلك
که طنینش برسانند بهر چهار اطراف

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۹۵

۴- زطاس گردون زنگار بردمید ازآنك
زبس کش‌ازنم مژگان خویش‌تردیدم

کمال‌الدین اسماعیل / ۲۰۰

۵- تا گشته ازطبیعتم این طاس سرنگون
جز دیك غم نپختم‌ازین‌کاس‌سرنگون

جمال‌الدین اصفهانی / ۳۵۵

۶ و ۷ و ۸- (برهان، آنندراج)

۹ و ۱۰- (فرنودسار)

**طاق** - طاق آبفام[۱] طاق آسمان[۲] طاق ازرق[۳] طاق‌بازیچه[۴] طاق چنبری[۵] طاق رنگین[۶] طاق نگاری[۷] طاق‌سپهر[۸] طاق طارم[۹]طاق‌فیروزه رنگ[۱۰] طاق‌کحلی[۱۱] طاق‌کهنه[۱۲] طاق منقش[۱۳]طاق مینا[۱۴] طاق نیلوفر[۱۵] طاق نیلوفری[۱۶] وصف وصف بکنایه ازآسمان است:

۱- آب محیط را ز کرامات کرده پل
بگذشته ز آتشین پل این طاق آبفام

خاقانی / ۳۰۳

۲- چون چین بهم فرو شکند طاق آسمان
درابروان خود چو شکست آوری‌همی

کمال‌الدین اسماعیل / ۸۳

۳- (برهان)

۴- (برهان)

۵- کنایه‌ای که براین طاق چنبری کردند
بنام اشرفش از زر جعفری کردند خواجو / ۶۱۷
۶- حافظ دربیان اندوه خود بعلت از دست دادن فرزند گفته است:
دلا دیدی که آن فرزانه فرزند
چه دید اندر خم این طاق رنگین
بجای لوح سیمین در کنارش
فلك بر سر نهادش لوح سنگین
دیوان / ۳۷۰
۷- بر فرازندهٔ فیروزه رواق
شمسهٔ زرکش زنگاری طاق
جامی / سبحة الابرار / ۹
۸- مباش بی می و مطرب که زیر طاق سپهر
بدین ترانه غم از دل بدر توانی کرد
حافظ / غزل ۱۴۳
۹ و ۱۰ و ۱۱- (برهان، آنندراج)
۱۲- بدست عجز فلك طاق کهنهٔ اطلس
قرار سطحش درپای باستان افکند
کمال‌الدین اسماعیل / ۱۵۴
۱۳- (آنندراج)
۱۴- پیش ازین کاین سقف سبز وطاق مینا بر کشند
منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود
حافظ / غزل ۲۰۶
۱۵ و ۱۶- (آنندراج - برهان)

**طاق نهم** - فلك نهم، فلك اطلس، یافلك محددجهات است.
ای طاق نهم رواق بالا بشکسته ز گوشهٔ کلاهت
جمال‌الدین اصفهانی / ۲

**طالع** - Eclatant (فر)، برآینده، طلوع کننده، اختر طالع، برج طالع، درجه طالع ونیز جزویست ازمنطقة البروج که در وقت مفروض درافق شرقی

باشد . اگر آن وقت زمان ولادت شخصی بود آنرا طالع مولود یاطالع آنشخص گویند . واگر دراول سال شمسی باشد آنرا طالع سال گویند و درجه آن را درجه طالع. طالع مشهورترین واژهٔ نجوم احکامی است .

«طالع آن بود که اندر وقت بافق مشرق آمده باشد از منطقة البروج ، برج را برج طالع و درجه را درجهٔ طالع» . (التفهیم / ۲۰۵)

خواجه نصیرالدین در تعریف طالع و ترتیب احکام بیوت بعدازبیت طالع گوید :

طالع آن برج باشد ای مشفق — که بر آینده باشد از مشرق
هرکه زاید ز مادر آن هنگام — طالعش آن نهند در احکام
اولین، خانهٔ تن و جان است — حکم او برحکیم آسان است
دوم از طالع است خانهٔ مال — سیم آمد بر اقرباش دلال...

(رك : خانه وترتیب آنها)

درنجوم احکامی برای انجام هرکار سوای کارهای عادی و روزمره مراجعه بتقویم ویافتن طالع واختیار وقت مناسب توصیه شده است . برای نوبریدن ، نکاح ، سفرکردن ، زراعت ، دیدار پادشاه ، جلوس برتخت، آغازجنگ ، شروع بتعلیم ، سفر دریا ، حمام رفتن ، حجامت کردن ، مسهل خوردن ، ختنه کردن ، برده خریدن ، چهارپای خریدن ، اجرای قنوات ، درخت نشان وبسی کارهای دیگر. (شرح بیست باب - باب بیستم)

درشعر فارسی براساس همین باورها «طالع» فراوان آمده و به سعدونحس بودن آن اشارات بسیار شده است . طالع سعد[1] طالع قوی[2] طالع منحوس[3] برج طالع[4] طالع ولادت[5] کوکب طالع[6] طالع بی‌شفقت[7] طالع وقت[8] طالع بخت[9] درابیات زیر نشانهٔ توجهی است که شاعران بزرگ فارسی به «طالع» وتأثیر آن داشته‌اند:

۱ـ ز کارها بدو کار است قدر ومفخر من
یکی ز طالع سعد و دگر ز بخت امیر

عنصری / ۲۸

در طالع سعد تو بود قوت افلاك
آری که ز ارواح بود قوت اجسام

ادیب صابر / ۱۶۹

۲ـ شاه قوی طالع فیروز جنگ
گلبن این روضهٔ فیروزه‌رنگ
نظامی / مخزن‌الاسرار ۳۰

۳ـ اختر جاه تو در برج شرف شد مستقیم
طالع دشمن‌کنون منحوس واقع میشود
کمال‌الدین اسماعیل / ۹۲

۴ـ از چشم خود بپرس که‌ما را که میکشد
جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست
حافظ / غزل ۷۲

۵ـ بندهٔ طالع خویشم که درین قحط وفا
عشق آن لولی‌سرمست‌خریدارمن‌است
حافظ / غزل ۵۱

۶ـ ز جورکوکب طالع سحرگهان چشمم
چنان گریست که ناهید دید ومه دانست
حافظ / غزل ۴۷

۷ـ اشك من رنگ شفق یافت ز بی‌مهری یار
طالع بی‌شفقت بین‌که درین کار چه کرد
حافظ / غزل ۱۴۰

۸ـ ز آفتاب قدح ارتفاع عیش بگیر
چراکه طالع وقت‌آنچنان نمی‌بینم
حافظ / غزل ۳۵۸

۹ـ طالع بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یارب ازمادر گیتی به چه طالع‌زادم
حافظ / غزل ۳۱۷

**طالع آزمایی** ـ امتحان بخت وسرنوشت (فرنودسار)
**طالع استقبال** ـ درجهٔ طالع بهنگام مقابلهٔ ماه وخورشید .
**طالع انعقاد نطفه** ـ (= طالع وقت مسقط‌النطفه)
**طالع بخت** ـ (رك : طالع ـ ش ۹)

**طالع برومند** - (رك : طالع قوی) ، شاهد ازنظامی .

**طالع بی‌شفقت** - (رك : طالع ش ۷) ، نظیر طالع بی‌سعادت، یعنی منحوس :

یکی را بی‌سعادت باد طالع  یکی را بی‌زیادت باد نقصان

عنصری / ۲۵۱

**طالع بین** - Bibliomancien (فر)، پیشگو ، فال‌بین، آشنا به امور طالع وتقویم ، حسابگر مسائل نجوم احکامی . در زمان ما طالع بین بمردمان شیادی میگویندکه بدین بهانه مردم عامی‌را می‌فریبند وجیب‌آنان را خالی میکنند. واین عمل را طالع‌بینی میگویند .

**طالع بینی** - Bbliomincier (فر) ، (رك : طالع بین)

**طالع تبریز** - درسال۴۳۴ «ودر ایام مسترقه بود پس‌از نماز خفتن»[۱] زلزله شدیدی درتبریز روی داد بنحویکه «بعضی از شهر خراب شده بود و بعضی دیگر را آسیبی نرسیده بود وگفتند چهل هزار آدمی هلاك شده بودند»[۲] سال بعد یعنی در ۴۳۵ ، ابو طایر منجم قمی یابقولی شیرازی برای آنکه زلزله دیگری رخ ندهد ، بنای جدیدشهر تبریز را برطالع عقرب نهاد وبقول‌مؤلف‌نزهةالقلوب (ص ۸۵-۸۶) طالع ری نیز بر برج عقرب نهاده شده چنانکه خاقانی شروانی نیزکه دراواخر عمر درتبریز می‌زیسته یك جای باین‌هردوطالع ودر جای دیگرفقط بطالع ری اشاره‌کرده وگفته است :

عقرب از طالع تبریز و ری است
نه ز عقرب ضر ری خواهم داشت

دیوان / ۸۵

عقرب نهند طالع ری ، من ندانم آن
دانم‌که عقرب تن من شد لقای ری

دیوان / ۴۵۴

**طالع تحویل کبری** - (رك : طالع ولادت)

**طالع تخمینی** - طالع از روی تخمین ، وبدون محاسبهٔ دقیق ، همان

---

۱ و ۲- متون نظم ونثر فارسی / ۸ بنقل ازسفرنامهٔ ناصرخسرو .

است که عنصرالمعالی درقابوسنامه: پسر خود را ، درصورتیکه میلی بفراگرفتن علم نجوم داشت ، از اتکاء به آن برحذرمی‌دارد ومیگوید :

«... ونگر که برطالع تخمینی اعتماد نکنی الا باستقصاء ، نخست بحساب نمودارات ممهد ، چون بحساب نمودارات راست آید ، آنگاه حکمی که ازآنجا کنی راست آید وبهر حکمی که کنی مولودی وضمیری بگیر ، تا ازحالات کواکب آگاه بگردی ...»[۱]

**طالع جهان** ـ طالع سرطان (رك : سرطان)

**طالع خاقانی** ـ خاقانی دریك قطعه یازده بیتی «طالع خویش» راجزئی از ردیف آورده ودر شکایت ازآن گفته است :

منکه خاقانیم نموداری ‌‌‌ مختصر دیده‌ام ز طالع خویش
گرچه هرکوکب سعادت بخش ‌‌‌ برگذر دیده‌ام ز طالع خویش
بیست اولاد و بیت اخوانرا ‌‌‌ بسته در دیده‌ام زطالع خویش
لیکن ازهشتم و ششم خود را ‌‌‌ کم ضرر دیده‌ام زطالع خویش
بس که بیت‌الحیات‌را زنخست ‌‌‌ شیر نر دیده‌ام ز طالع خویش
باز وقت ظفر به بیت المال ‌‌‌ سگ‌تر(؟)دیده‌ام‌زطالع خویش
سرخر کو بخواب‌در بخت‌است ‌‌‌ دورتر دیده‌ام ز طالع خویش
پس به بیداری آزمایش را ‌‌‌ دم خر دیده‌ام زطالع خویش
هست صد عیب طالعم را لیك ‌‌‌ یك هنر دیده‌ام زطالع خویش
که نماند دراز دشمن من ‌‌‌ من اثر دیده‌ام ز طالع خویش
برکس آزار من مبارك نیست ‌‌‌ اینقدر دیده‌ام ز طالع خویش

دیوان / ۶۴۳–۶۴۴

**طالع ردیف** ـ (ردیف طالع)

**طالع ری** ـ (رك : طالع تبریز)

**طالع زرع** ـ طالع وقت زرع ، درجه‌که در آن اختیار وقت و ساعت برای پاشیدن تخم کشت و زرع کنند واز وظایف روستائیان وکشت‌وران بوده که با این طالع آشنا باشند ویابرای دانستن‌آن به منجم مراجعه نمایند. وشاهزادگان

---

۱ قابوسنامه / ۱۳۴ .

وطبقات دیگر را نیازی بدانستن آن نبوده چنانکه عنصرالمعالی به پسر خود گیلانشاه میگوید :

«اما ترا درطالع‌زرع سختی نیست[۱] که آن نه بالاء چون‌تویی یافته‌اند[۲]»[۳].

**طالع سال** ـ درجهٔ طالع در اول سال شمسی و طالع قران. (رك : طالع قران)

**طالع سفر** ـ وقت مناسب برای سفر ، اختیار وقت برای سفر (رك : طالع وقت) وبرای جهانگردی :

چو طالع جهانگردی آرد به پیش
نشاید زدن کنده برپای خویش

شرفنامه / ۳۴۵

**طالع سعد** ـ (رك : طالع ش : ۱) واین دو بیت ازعماد فقیه‌کرمانی درتاریخ ولادت سلطان اویس‌بن شاه شجاع ، درمطلع السعدین :

طالع سعد ماه انور ملك در خور پادشاهی آمده است
چه عجب گر حروف تاریخش گهر بحر شاهی آمده است[۴]

وبیتی بسیار زیبا ازشاعر بزرگ معاصر او حافظ :

عروس غنچه رسید از حرم بطالع سعد
بعینه دل و دین می‌برد بوجه حسن

حافظ / غزل ۳۸۸

واز طالع سعد ونیز طالع نحس درشعر فارسی شواهد بسیارمیتوان‌آورد.

ونیز طالع مسعود :

گر کسی از طالع مسعود نیك اختر شود
فرخ این اخترکه از مسعود طالع میشود

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۴۸

---

۱ـ شاید سختی نیست باشد (؟) .

۲ـ یعنی در شأن تو نیست ویا اساساً ترای برای زراعت و کشت و زرع نیافریده‌اند !

۳ـ قابوسنامه / ۱۳۵ .

۴ـ تاریخ عصر حافظ / ۲۹۲ .

**طالع شمس** - (رك : طالع نیرین)

**طالع شناس** - منجم ، فالگو (فرنودسار)

**طالع شیر** - طالع برج اسد ، یاصاحب طالع برج اسد (رك : اسد) که از بروج آتشی است :

دلم آتش و طالعم شیر بود زبانم درآن شغل شمشیر بود

نظامی / اقبالنامه ۱۶

**طالع قران** - انتهای سالی را که قران درآن واقع میشود، طالع‌قران میگویند، و نزد منجمان‌احکامی طالع قران یا طالع قرانات ملاك سنجش حوادث مترتب برقران‌ها می‌باشد .

**طالع قمر** - درجه‌ایکه قمر درآن طالع است ، ودر همه حال‌این طالع نحس می‌باشد بجز دربیع وشری . چنانکه‌کوشیار جیلی گفته است :

«القمر فی حد الطالع مذموم فی جمیع الاختیارات الا فی‌الشراء والبیع اذا کان مسعوداً» . (شرح بیست باب - باب بیستم)

**طالع قم** - موقع آغاز بنای شهر قم را نزهة‌القلوب (ص ۷۳) بطالع جوزا آورده است !

**طالع قوی** - (رك : طالع ش : ۲) وطالع برومند ازنظامی دربن بیت همراه با «نظر» و «پیوند» یعنی نظر اتصال یانظر دوستی . (رك : پیوند ، ونظار و اتصال)

بروزی‌که طالع برومند بود نظرها سزاوار پیوند بود

شرفنامه / ۲۵۰

**طالع مسعود** - بخت نیك (فرنودسار) (رك : طالع سعد)

**طالعمند** - نیك‌بخت (فرنودسار)

**طالع مولود** - (رك : طالع ولادت)

**طالع نیرین** (خورشیدوماه)-درمعرفت‌اصولی که‌دراختیارات بایدرعایت شود آمده‌که «نیرین هیچ‌کدام درطالع نباشند ، زیرا که طالع مشترك است میان نور و ظلمت پس هرگاه حلول نیرین در طالع اتفاق افتد ، چون اضوءکواکبند هرآینه طالع برحالت طبیعی نماند ودر اختیارات باعث عوارض‌مکروهه‌گردد ... مگر دراختیارکاریکه ثبات و دوام آن مطلوب بود» مانند خرید وفروش وکارهای

روزمره زندگی و درباره بودن آفتاب درطالع گفته‌اند :

ازقول حکیمان به جهان درسمر است
نیر که بود بطالع اندر، ضرر است
این کار جهان ازآن سبب باخطر است
کاندر درج طالع هرروزه خسور است

ومقصود از «نیر» ماه نیز میباشد . (رك : طالع قمر)

**طالع ور** ـ نیك‌بخت ، متمول ، باثروت (فرنودسار)

**طالع وقت** ـ درجهٔ طالع که درآن اختیار ساعت واختیار وقت میکنند برای شروع کاری ، ازقبیل سفر، عروسی ، جنگ، شکار ونظایر آن ولی اموزعادی و روزمره را احتیاج به چنین اختیاری نبوده است .

«واندر هرحکمی که کنی ، چنانك پیش ازین فرمودم ، اگر وقتی‌مسئله‌ای پرسند ، اول بطالع وقت نگر وبصاحب ، وپس بقمر وبرج قمر و خداوندش و وبدان کوکب که قمر بدو خواهد پیوست وبدان کوکب که قمر ازو باز گشتست وبدان کوکب که درطالع یابی یا در وتدی...» (قابوسنامه / ۱۳۶)

ز آفتاب قدح ارتفاع عیش بگیر
چرا که طالع وقت آنچنان نمی‌بینم
حافظ / غزل ۳۵۸

**طالع وقت مسقط النطفه** ـ طالع وقتی که نطفهٔ طفل منعقد میشود . منجمین این طالع را مهمتر ازطالع ولادت میدانند باستناد حدیث نبوی : السعید من سعد فی بطن امه والشقی من شقی فی بطن امه،چنانکه عنصرالمعالی کیکاوس ازقول استاد منجم خود گوید:

«اصلی طالع و رع است ، وقت مسقط النطفه ، آن طالع که آب مرد در رحم زن افتد و قبول کند ، آن طالع مولود ، اصلی است ، نیك وبد همه به آن پیوسته است ، اما آن ساعت که از مادر جدا میشود ، آن طالع را تحویل کبری خوانند...» . (قابوسنامه / ۱۳۴)

**طالع ولادت** ـ طالع مولود ، طالع سال مولود ، روز تولد (رك : طالع ش : ۵) درآن وقت، یا آن روز که‌درجه‌ای‌ازبرج‌طالع درافق‌شرقی‌می‌باشد. وطالع زادن وآن را طالع تحویل کبری خوانند. (رك : طالع وقت مسقط‌النطفه)

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یارب ازمادر گیتی به چه طالع زادم
حافظ / غزل ۳۱۷

**طاوس** ـ طاوس آتشین پر[۱] طاوس زر[۲] طاوس‌عرش[۳] طاوس‌فلك[۴] طاوس مشرق خرام[۵] طاوس معصفرا[۶] کنایه ازخورشید است .

۱ـ در آبگون قفس بین طاوس آتشین پر
کز پرگشادن او آفاق گشت زیور
خاقانی / ۱۸۸

۲ـ (آنندراج)

۳ـ شکر خدا که باز درین اوج بارگاه
طاوس عرش میشنود صیت شهپرم
حافظ / غزل ۳۲۹

۴ـ در بیابانی که طاوس فلك
هیچ می‌سنجد دروبی‌هیچ‌شك
عطار / منطق الطیر ۶۱

۵ـ سحرگه که طاوس مشرق خرام
برون زد سر ازطاق فیروزه فام
نظامی / شرفنامه ۴۱۵

۶ـ (آنندراج)

**طایر** ـ نام دیگر صورت «دجاجه» ازصور شمالی است (رك : دجاجه)

**طایر و واقع** ـ (= نسر طایر ونسر واقع)

اگر ازخود تو گیتی بمثل دام نهد
طایر و واقع گردونش درآیند بدام
انوری / ۱۴۰

**طبایع** ـ جمع طبع ، وطبیعت ، سرشت ، خصلت ، مانند تری و خشکی نری ومادگی‌که طبایع سیارات یابروج است دراحکام .

**طبایع بروج** ـ در نجوم احکامی ، حمل آتشی ، ثور خاکی ، جوزا هوایی ، عقرب آبی ، قوس آتشی ، جدی خاکی ، دلو هوایی ، حوت هوایی

قلمداد شده بنحوی که چهار مثلثه را تشکیل میدهند بنام: مثلثه آبی، مثلثه خاکی، مثلثه هوایی، مثلثه آتشی. وبه این ترتیب برجها خشك و تر هستند: حمل باثور، اسد باسنبله، قوس باجدی، خشك وجوزا باسرطان، میزان با عقرب، دلو با حوت، تر هستند. برجهای حمل، جوزا، اسد، میزان، قوس، دلو، گرم و برجهای ثور، سرطان، سنبله، عقرب، جدی، حوت، سرد. همهٔ برجهای گرم نر هستند وهمهٔ برجهای سرد ماده وهمهٔ برجهای نر نحس وهمهٔ برجهای ماده سعد می‌باشند. وبرجهای نر همه روزی وبرجهای ماده همه‌شبی وستارگان روزی ببرجهای روزی وستارگان شبی ببرجهای شبی قوی می‌باشند.

خواجه نصیرالدین طوسی درطبایع بروج گفته است:

برجها را تو برطبایـع دان  رنج نادان همیشه ضایع دان
حمـل است آتشی و شیر وکمـان
ثور خاکی و جدی و خوشه همان
طبع جوزا و دلـو و پله هـوا
و آن خرچنگ و حوت وعقرب ماء

(المدخل المنظوم درحاشیه شرح بیست باب)
(پله: میزان)

**طبایع رأس و ذنب** ـ گرچه عقدتین رأس ذنب در شمار اختران و سیارات نمی‌توانند بود ولی برای این دو نیز حالاتی مشابه‌سیارات‌تصورشده‌است چنانکه «گروهی ازمنجمان، رأس و ذنب راطبع دهند وگویند که رأس گرم است وسعد و دلیل برفزونی بهمهٔ چیزها و ذنب سرد ونحس و دلیل برکمی ازهمهٔ‌چیزها وزین جهت ازبابلیان حکایت کردند که‌رأس‌سعداست باسعودونحس‌است‌بانحوس...» (التفهیم / ۳۵۸) و ازین جهت طبعی همچون عطارد دارند.

**طبایع کواکب سبعه** ـ دراحکام نجوم، زحل روزی، سرد وخشك و نحس و تر است، مشتری سعد و تر وگرم و روزی، مریخ نحس وگرم و خشك ونر، خورشید گرم وخشك ونر ونحس دراجتماع وسعد در نظر، و زهره، سعد وماده وسرد و تر ـ عطارد، باسرد سرد وبا خشك خشك وباسعد سعدوبانحس نحس است وماه سعد وماده وشبی وسرد و تر است دراین باره ابوریحان گفته است: «ستارگان را همیشه اثر است، وفعل اندر آن چیزها که زیر ایشان است

ازپذیرندگان، اما آنچه از زحل یافته شد سردی وخشکی به افراط، و از مشتری گرمی ونرمی باعتدال، وز مریخ گرمی‌وخشکی بافراط، وز آفتاب گرمی‌وخشکی نه بغایت و لیکن کمتر از آن مریخ وگرمیش سختر ازخشکیش. واز زهره‌اثرسردی وتری باعتدال یافته شد و تریش بیشتر ازسردی و برعطارد سردی و خشکی چیره است نه بغایت وخشکی چیره‌تر وچون با کوکبی بیامیزد برطبع او گـردد، اما قمر سرد است نه بغایت ونیز تر است چنانك تریش‌گاه برسردی‌افزونی‌دارد وگاه ندارد...» (التفهیم / ۳۵۵-۳۵۶)

خواجه نصیرالدین گوید:

زحـل آنکـو به دشمنـی سمر است
روزی ونحس وسرد وخشك و تر است
مشتـری را دروست فیـروزی
سعد و تر دان و گرم و نـر، روزی
بـاز مریـخ نحس و نـر وشبی
گـرم و خشك ار طبعتش طلبـی
شمس هم گرم و خشك و روزی و تر
نحس در اجتمـاع و سعد نظـر
سعد و ماده است و سرد و تر زهره
تیـر سـازنـده بـاشد و همـره
و آنکه نامش ز اختـران قمر است
سعد و ماده، شبی و سرد و تـر است
(حاشیه ـ شرح بیست باب)

**طبق** ـ (ت) طبق آسمان

دری که چـرخ برطبق آسمان نهـاد
بهر نثار موکب صـدر جهان نهـاد
کمال‌الدین اسماعیل / ۸۵

**طبقهٔ اثیر** ـ (= کره اسیر) (رك: کرهٔ نسیم)

**طبقهٔ زمهریر** ـ (= کرهٔ زمهریر) (رك: کرهٔ نسیم)

**طبقهٔ نسیم** ـ (= کرهٔ نسیم) (رك: کرهٔ نسیم، هوا)

**طبلك** ـ (ت) طبلك خورشید وماه

فلك چو زنگی اگر پاسبان بام تو نیست
چرا به طبلك خورشید و مه شود خرم
جمال‌الدین اصفهانی / ۲۳۳

**طرفدار** ـ طرفدار انجم (کخ) (آنندراج)

**طرف قمر** ـ (ای) وکنایه از روی است (رك : طرفه،ش ازخاقانی)

**طرفه** ـ Altarf (فر)، طارفه به فتح اول وسکون دوم به معنی چشم و نقطه سرخی ازخون بسته درچشم است . طرف یاطرفه منزل‌نهم ماه‌است درنجوم احکامی و دو ستاره است ازقدر چهارم به فاصله یك بازو در دو چشم یادرسربرج اسد،وطرفه را عین‌الاسد هم گفته‌اند .

ابوریحان گوید :

«ونام منزل نهم (ماه) طرفه ، ای چشم شیر و دو ستاره‌اندمیان ایشان‌چند ارش بدیدار ، یکی ازصورت اسد و دیگری بیرون ازوی» . (التفهیم / ۱۰۹)

ودر جلوی طرف کواکبی است‌که آنهار را اشفار یعنی‌مژه‌های برج‌شیر گویند . (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۴۰۷)

نام فارسی‌کهن طرفه ، درنجوم پهلوی «آذر» یا «آور» ودر آثار الباقیه سغدی وخوارزمی آن نیز آمده است . (گاهشماری / ۲۰۴)

طرفه باطرف وطرف وطرفه درشعر به رعایت جناس اشتقاق یاشبه اشتقاق ونیزایهام وتناسب همراه آمده است :

تیر چون تیر در هوای تور است　　طرفه چون طرف برستام تو بـاد
انوری / ۷۲

نیست طرفه گر بود چشم و دلم جای تو زانك
هست ماه از قلب و طـرف اسم منازل یـافته
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۲۱

خاقانی ، جبهت (پیشانی) گلگون وصف پروین (دندانها) وطـرف قمر (روی) ،که هرسه ایهام وتناسبی نیز باجبهه وپروین (ثریا) و«طرفه» سه منزل قمر دارند درشعر رثایی دربارهٔ فرزند خود آورده است :

خوی تب گل گل برجبهت گلگون خطر است

آن صف پروین زان طـرف قمر بساز دهیـد

دیوان / ۱۶۴

نثره به نثار گوهـر افشان طرفه طرفی دگر زر افشان

نظامی / لیلی ومجنون ۱۷۳

**طریغانس** ـ نام دیگر صورت «مثلث» است بنابر نقل صابی (زیج صابی ص ۲۵۴) و (رك : مثلث)

**طریقهٔ محترقه** ـ هریك ازسیارات را طریقهٔ محترقه است. مثلاطریقهٔ محترقهٔ شمس در دلو ومیزان، وقمردرعقرب‌ومیزان،و زحل‌دراسدوسرطان،ومشتری درجوزاوسنبله،ومریخ‌درثور ومیزان،وزهره‌درعقرب‌وجدی، وعطارد درقوس‌وحوت.

**طریقهٔ نیره** ـ آنست که قمر میان درجهٔ شرف آفتاب و درجهٔ شرف خود قرار گیرد . درجهٔشرف آفتاب ۱۹ حمل‌است و درجه شرف ماه سوم‌ثوراست.

**طسوج** ـ معرب تسو یا تسوگ است . اندازه‌ایست که دراجرام و ابعاد ستارگان نیز بکار میرفته وآن نیمی ازضخامت انگشت است و $\frac{1}{24}$ اصابع. طسوج و دانگ برای اندازه‌گیری ، بخصوص در تقسیم آب و زمین هنوز در برخی از روستاهای ایران معمول می‌باشد .

**طشت** ـ طشت[1] طشت بلند[2] طشت سرنگون[3] طشت فلك[4] طشت فیروزه[5] طشت معلق[6] طشت نگون[7] وصف یا وصف بکنایه ازآسمان است .

۱ـ اگر نه سرنگون سارستی این طشت

لبالب بـودی از خـون دل مـن

خاقانی / ۳۲۴

گردون ز سعادتی که هستش

طشتی است برای آبدستش

خاقانی / تحفةالعراقین ۵۰

۲ـ از عدن بمانده است پیوست

این طشت بلند و خایهٔ پست

خاقانی / تحفةالعراقین ۵۰

۳ـ چند خونهای هرزه خواهی ریخت
زیر این طشت سرنگون بانسد

خاقانی / ۷۷۴

۴ـ کورند زیر طشت فلك لاجرم ز دور
بنماید آفتابه زر آفتابشان

خاقانی / ۳۳۶

۵ـ درین فیروزه طشت ازخون چشمم
همه آفاق شد بیجاده معدن

خاقانی / ۳۲۴

۶ـ خداوند این سبز طشت معلق
کند طشت شمع تو ازهفت‌اختر

خاقانی / ۶۳۵

۷ـ خونین توکنی همه در و دشت
از نشتر زر بدین نگون طشت

خاقانی / ۱۷۴

طشت آتشین[۱] طشت زر[۲] طشت زرین[۳] کنایه ازخورشید و طشت وخایه[۴] کنایه ازآسمان و زمین است .

۱ـ گه همی دارد به طشت آتشین صدرالنهار
گه بزخم تیغ دارد عالمی را در عذاب

کمال‌الدین اسماعیل / ۵۴

۲ـ مگر روز قیفال او راند خواهد
که طشت زرازشرق‌رخشان‌نماید

خاقانی / ۱۲۷

۳ـ ساقی ازقیفال خم میراند خون
طشت زرین ز آسمان بیرون فتاد

خاقانی / ۴۸۷

۴ـ از عدل بمانده است پیوست
این طشت بلند و خایه پست

خاقانی / تحفةالعراقین ۵۰

طشتی است این سپهر و زمین خایه‌ای دراو
گر علم طشت و خایه نـدانسته‌ای بـدان

خاقانی / ۳۱۸

علم طشت وخایه : نوعی حیله بازی است ، تخم مرغ را خالی میکردند و درون آن قطرات آب می‌ریختند وآنرا در داخل طشت درآفتاب می‌گذاشتندآب درون تخم مرغ خالی بحال بخار درمیآمد وتخم مرغ را بالا می‌برد .

**طشت وخایه** ـ علم طشت وخایه علم نجوم را نیز گویند (فرنودسار) ونیزگفته‌اندکه تخم مرغ را نخست ازسوراخ ریزی‌که در پوست آن ایجادمیکنند زرده وسپیده آنرا بیرون میکشند ، سپس از همان سوراخ بدرون آن کمـی آب میریزند وآنرا در داخل طشت ودر آفتاب می‌گذارند ، آب تبخیر شده بوسیلهٔ آفتاب سبب بالا رفتن تخم مرغ خالی میگردد .

طشتی است این سپهر و زمین خایه‌ای درو
گر علم طشت و خایه نـدانسته‌ای بـدان

خاقانی / ۳۱۸

**طفل** ـ طفل خونین ،کنابه ازخورشید است درآغاز طلوع
بر درند از ضیاء مشیمهٔ صبح       طفل خونین بخاو را ندارند

خاقانی / ۵۲۰

**طلوع** ـ Lever (فر) ، برآمدن ، برآمدن‌آفتاب، برآمدن‌ماه ، برآمدن ستارگان ، برآمدن برج و برآمدن درجه‌ای ازبرج . (رك : غروب)

**طلوع منازل قمر** ـ (رك : غیبت وسقوط)

**طناب** ـ طناب آتشین (کخ) یاخطوط شعاعی آفتاب
دیدم‌که سپیده برفلك تـافت       وین خیمه طناب آتشین یافت

خاقانی / تحفةالعراقین ۵۳

**طوارق** ـ ستارگان (رك : طارق)

**طوالع** ـ جمع طالع (رك : طالع)

**طوطی** ـ طوطی طاوس پر ، کنایه ازآسمان است (آنندراج)

**طوق** ـ (ت) طارق ماه[1] طول هلال[2]

۱ـ (برهان)

۲ـ صفرکن این برج ز طوق هلال
پاره‌کن این پردهٔ زشتی خیال

خاقانی / تحفة‌العراقین ۹

**طوق بهار** ـ قوس قزح (فرهنگ سروری)

**طول اوسط ومعدل** ـ دوری مرکز تدویر را ازنقطهٔ اوج حامل طول اوسط خوانند و مقدار آن زاویه‌ایست بر مرکز فلك معدل المسیر که یك خط این زاویه بنقطه اوج حامل میرسد وخط دیگر آن بمرکز فلك تدویر و چون این زاویه باهمین قوس بر مرکز عالم باشد طول معدل خوانند . (التفهیم / ۱۲۵)

**طول** ـ Longueur (فر)، درازا، درمقابل عرض(پهنا). (فرهنگ جدید)

**طول بقعه** ـ «عبارت است ازقوسی ازمعدل النهار که میان دایره نصف النهار آن بقعه ومیان نصف النهارمبداءعمارت ازمغرب واقع میشود» (نفائس الفنون)

**طول بلد** ـ (= طول جغرافیایی) عبارتست ازقوس دایره معدل النهار که میان دائره نصف النهار مبداء طول عمارت ازمغرب ومیان دائره نصف النهار آن بلد واقع است» . (فرهنگ نفائس الفنون) طول جغرافیایی هرنقطه یا هر بلد در زمین عبارت از اندازه قوس نصف النهاری است که از آن نقطه تاخط استواء می‌گذرد برحسب درجه و هردرجه درین مورد ۴دقیقه محسوب میشود ، چون نیمدایرهٔ خط استوا را خورشید در ۱۲ ساعت طی میکند واین ۱۲ ساعت چون بر ۱۸۰ درجه آن نیم دایره تقسیم کنیم هردرجه ۴ دقیقه میشود . امروزطول بلد یاطول جغرافیایی را نسبت به نصف النهار گرینویچ می‌سنجند ، خواه آن نقطه درمغرب یا درمشرق این مبدأ باشد . درقدیم مبدأ طولها متفاوت بوده ، برخی ساحل اقیانوس اطلس، وگروهی درجزایر سعادت‌یاجزایرسعداء یا خالدات‌میدانسته‌اند قبة‌الارض وگنگدره، و یا لنکا نیز مبدأ طولها بوده است . (رك : گنگدژ)و(قبةالارض وعرض)

**طول معدل** ـ (رك : طول اوسط)

**طول‌یاب** ـ تئودولیت ، آلت نجومی که سمت و ارتفاع هرستاره را به کمك آن تعیین میکنند . (هیئت برای سال پنجم ریاضی / ۷)

**طیف** ـ Spectre (فر) ، آرایش خاصی ازبسامدهای تابیده به ترتیب بسامد یا طول موج آنهاست . نور سفید ضمن عبور از داخل یك منشور یا برخورد بیك شبکه (دراثر پدیده پراش) تشکیل طیف نوری می‌دهد . (فرهنگ

اصطلاحات علمی)

**طیف بین** ـ Specteur (فر) ، یا طیف‌نگار دستگاهی است که برای دیدن یا ثبت طیف بکار میرود .

**طیف شمس** ـ Spectre Solaire (فر)، عبور نور سفید آفتاب از داخل یك منشور یا یك شبکه تجزیه‌شده هفت‌رنگ: بنفش، نیلی، آبی، سبز ، زرد، نارنجی، قرمز را تشکیل میدهد .

**طیف نشری** ـ Spectre d émission(فر) ، طیف نوری، طیف‌شمس که مستقیماً ازمنبع نور وارد طیف‌نما می‌شود . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**طیلسان‌دار** ـ طیلسان‌دار چرخ ،کنایه‌ازمشتری است،این کوکب منسوب به قضات وصاحبان مناسب واقتدار است . (رك : منسوبات کواکب)

می نیارست کرد بانك ازبیم طیلسان دار چرخ در مسوذن

مسعود سعد / ۴۲۷

(طیلسان ، مأخوذ ازتالشان فارسی ـ چادر و جامه‌ایکه بردوش اندازند و جامه‌ایکه همه بدن را بپوشاند و دوخته نشده باشد . ج : طیالس وطیالسه‌ودرشتم (بعنوان ناسزا) گویند : یابن الطیلسان یعنی ای عجمی‌زاده (ا) طیاسان مأخوذ از تازی ، ردا وفوطه‌ایکه عربان وخطیبان بردوش اندازند . (فرنودسار)

**طیلسان مزعفر** ـ (ك) شعاع آفتاب (فرنودسار)

**طیلسان مطرا** ـ (ك) شب است (فرنودسار)

# ظ

(ظ = ۹۰۰)

«ظ» در جدول اتصالات تقویمی نشانه «ظهور» کوکب است و حرف اول این واژه.

**ظباء** ـ سه ستاره درصورت دب اکبر، (فرهنگ نفائس الفنون) و نیز بردو گوش وچشم صورت «اسد». (رك : اسد)

**ظر** ـ (د) ازحروف مرکب تقویمی ونشانهٔ «تناظر» است.

**ظل** ـ سایه، سایهٔ مقیاس، بهنگامی که مقیاس عمود برسطح افق باشد وآنرا ظل نصف‌النهار هم گفته‌اند. چون درآن وقت آفتاب بردایره نصف‌النهار قرار گرفته است و هرچه آفتاب به سمت‌الراس نزدیك شود ازمقدار سایهٔ مقیاس کاسته میشود تا آن حدکه ازمیان میرود و هرچه آفتاب رو بزوال‌رود سایهٔ مقیاس فزونی می‌یابد. قبل‌از پیدا شدن مقیاس، سایه آفتاب را برای تعیین‌وقت‌باانگشتان دست اندازه میگرفتند وآنرا ظل اصابع می‌گفته‌اند و با پا نیز اندازه میگرفتند. و آنرا ظل اقدام می‌گفتند وباقامت نیزسایه را اندازه میگرفتند وآنرا شاید ظل قامت میگفتند.

پادشه ار بیفزود قدر تو، نیست طرفه
بعداز زوال‌خورشید افزون‌شود همی‌ظل

کمال‌الدین اسماعیل

**ظل استواء** ـ ظل الاستواء، سایهٔ آفتاب است‌هنگامی که دراول‌حمل، یعنی درنقطهٔ اعتدال ربیعی باشد وسایهٔ آنرا وقتیکه در درجهٔاول میزان، یا درنقطهٔ اعتدال خریفی باشد ظل اعتدال گویند.

**ظل اصابع** ـ (رك : ظل)

**ظل اعتدال** ـ ظل الاعتدال (رك : ظل استواء)

**ظل اقدام** ـ ظل الاقدام (رك : ظل)

**ظل اللیل** ـ تاریکی شب (فرنودسار)

**ظل النهار** ـ رنگ روز وقتیکه آفتاب غالب باشد. (فرنودسار)

**ظل تمام** ـ Cotangente (فر)، اصطلاح ریاضی است، در مثلثات. (فرهنگ جدید)

**ظل زمین** ـ شب (فرنودسار)

**ظل ظلیل** ـ سایهٔ تمام (السامی فی‌الاسامی / ۴۴۲)

**ظل قامت** ـ (رك ظل)

**ظل ممدود** ـ سایهٔ همیشه (السامی فی‌الاسامی / ۴۴۲)

**ظل نصف‌النهار** ـ (رك : ظل)

**ظل نماز دیگر** ـ ظل نماز ظهر، سایهٔ نماز ظهر که تعیین آن «بحسب رای وبمذهب امامان‌است اندر آخروقتهای نمازپیشین واول وانتهای‌نمازدیگر...» (التفهیم / ۱۸۶)

**ظلمان** ـ الظلمان، نام دیگر قنطورس است. (رك : قنطورس)

**ظلیم**[1] ـ ستاره‌ایست درصورت «دلو» ونیز درانتهای «نهر» و ستاره‌ای در «فم‌الحوت» ونام دیگر «قنطورس». (رك : دلو، نهر، قنطورس)

**ظلیمین**[2] ـ تثنیه ظلیم، دو ستارهٔ بالای «ترازو» و درصورت «عقاب». (رك : میزان، عقاب)

**ظم** ـ (د) ازحروف مرکب تقویمی، نشانهٔ تناظــر مطلعی)

**ظهور و خفا** ـ ظهور یعنی تشریق وآشکار شدن کوکب بعداز حالت احتراق، خفاء یعنی تغریب وپنهان شدن کوکب چند روز قبل‌ازاحتراق. درحالت ظهور (تشریق) کوکب را «مشرق» ودر حالت خفاء (تغریب) کوکب را مغرب یامغربی گویند. (رك : تشریق وتغریب)

---

۱ـ ظلیم، شتر مرغ.

۲ـ اشتر مرغان، دو شتر مرغ.

# ع

(ع = ۷۰)

«ع» درجداول تقویمی نشانهٔ «تربیع» و «اجتماع» است .

**عاشورا** ـ دهم محرم است وآنرا «عشرا» هسم گفته‌اند . گویندکشتی نوح درین روز ساختن آن بپایان رسید و در همین روز یعقوب بینایی خسود را باز یافت ، وایوب ازبیماری خلاص شد . فرعون و جنوداو درین روز در دریـا غرق شدند ، وبنی‌اسرائیل درچنین روزی نجات یافتند . درشرح زیج سلطانی به وسیلهٔ بیرجندی ازبعضی علما نقل شده‌که عاشورا روز نهم محرم است واز «عشر» شتر گرفته‌اند وشتر در روزی‌که آب خورد تاهشت روز دیگر آب نخورد و روز نهم آب خوردکه آنرا عشرالابل خوانند (شرح بیست باب در ذکر ایام مشهور)

**عاشورا و تاسوعا** ـ (= تاسوعا وعاشورا) نهم و دهم محرم است ، دراین دو روز ، بسال۶۳هجری‌امام حسین‌علیه‌السلام ویاران اودر کربلاء‌بمحاصرهٔ لشکریان کوفه وشام درآمدند وقتل عام شدند .

**عامل** ـ (ك) عامل دریا وکان «صفت خورشیدو کنایه‌ازآن‌است(آنندراج)

**عاملان دریا و کان** ـ (ك) زحل ومشتری ومریخ وآفتاب و زهـره و عطارد وماه . (فرنودسار)

**عبدهٔ شمس** ـ (وعبده قمر) آفتاب پرستان و ماه‌پرستانند.میگفتند آفتاب ملکیست ازملایك ونفس وعقل دارد ونورکواکب وضیاء عالم وتکوین موجودات از اوست و اورا پادشاه فلك ومستحق تعظیم وتکریم و دعا و سجود می‌دانستند . برای آفتاب بتی میساختند ودر دل او گوهری به رنگ آتش میگذاشتند و برای او بتخانه‌ای بنا میکردند وحشم و املاك بسیار وقف آن بتخانه مینمودند و ماه را نیز ازجمله ملائکه میدانستند . بسیاری ازکارهای مربوط به زمین را مربوط به ماه

دانسته وکمال موجودات وصحت واستقامت آنها را منوط به اوکرده ، از زیادت ونقصان آن تعیین وقت وساعت میکردند و اورا قرین آفتاب وبرای او نیز بتی به شکل گوساله فراهم‌میکردند ودر دست اوگوهری‌قرارمیدادند(ملل‌ونحل‌شهرستانی ص ۵۸۵-۵۸۶) آیهٔ ۲۴ سورهٔ نحل : وجدتها قوماً یسجدون للشمس من دون الله و زین لهم الشیطان اعمالهم، درحق این کسان است‌که درشبه‌جزیره عربستان نیز بوده‌اند وآیه ۳۷ ازسورهٔ سجده : لاتسجدوا للشمس و لا القمر واسجدوالله الذی خلقهن ان کنتم ایاه تعبدون.

**عبدهٔ قمر** ـ (رك : عبده شمس)

**عبور** ـ شعرای شامی ، شعرالعبور ، چون ازمجره‌عبور کرد(رك: شعری) عبور بره گوسفند را نیزگفته‌اند.

**عتم اللیل** ـ عتم : باز ماندن ، عتم اللیل گذشت پاره‌ای ازشب .

**عتمه** ـ شامگاه ، شب ، قسمتی ازشب (فرنودسار)

**عجزالاسد** ـ نام دیگر صورت غراب (رك: غراب) وآنرا عرش‌السماك هم گفته‌اند وعجزالاسد سومین وچهارمین و پنجمین‌وهفتمین ستاره ازستارگان‌غراب است . (رك : عرش‌السماك و غراب)

**عجسته** ـ ساعتی ازشب وپگاه (فرنودسار)

**عجوز** ـ یعنی روزهای عجوز ، هفت‌روزاست ازبیست وششم شباط ببعد بنامهای : صن ، صنبر ، وبر ، آمر ، مؤتمر ، معلل ، مطفی الجمر ، (رك: ایام العجوز) وایام عجوز را ، عجوز قلم ، یاعجوز عبدالله قلم ، بنام عبدالله بن علی الحاسب بمناسبتی گفته‌اند . (التفهیم / ۲۶۳)

**عجوز قلم** ـ (رك : عجوز)

**عذاری** ـ چهار ستاره برکتف و ذنب وفخذ صورت‌کلب اکبر . (رك : کلب اکبر)

**عذرا** ـ (= سنبله) و (= زن دوشیزه) درشعر فارسی به نـام «عذرا» درمعنی برج سنبله برنخوردیم مگر دریك بیت ازنظامی که آنها هم موهم‌نام‌عذرا برای سنبله است بقرینهٔ لفظ سنبله :

عذرا رخ سنبله در آن طرف　　بی‌صرفه نکرد دانه‌ای صرف

لیلی ومجنون / ۱۷۵

**عرابا** ـ آخرین روز ازهفته عید مظال یامطال(مظله؟) و روز بیست‌ویکم ازماه تشری واز اعیاد جهودان و نام حجی است از ایشان و روز بعد از عرابا را «تبریك» گویند. (رك : التفهیم / ۲۴۵) و (رك : مظله ، تبریك)

**عرش** ـ Firmament (فر) ،

«الرحمن علی العرش استوی» (سورهٔ طه ـ آیه ۹۵)

«ثم استوی علی العرش» (سورهٔ اعراف ـ آیه ۵۳)

نام دیگر فلك الافلاك ـ فلك اطلس ، فلك محددجهات است «آسمان نهم، گرزمان ، پرآسمان ، تهم ، خاوند ...» (فرنودسار)

**عرش السماك** ـ عرش السماك الاعزل ، نام دیگر غراب یا عجز الاسد است (رك : غراب) عرش السماك چهـار ستاره است خرد ، فروتـر از «عوا» . (السامی فی الاسامی / ۴۴۵) و (فرنودسار)

**عرش اعظم** ـ فلك الافلاك ، منبرسه پایه ، بام بدیع ، بام رفیع ، بام رواق ، بحر وسیع ، چرخ فلك ، چرخ اطلس ، چرخ برین، گرزمان. (مترادفات واصطلاحات بنقل ازبهار العجم)

**عرش جوزا** ـ چند ستاره درصورت «ارنب»:(رك : ارنب)

**عرش سریر** ـ ترکیب وصفی :

ای عرش سریر آسمان صدر کز بزم تو خلـد جان بینم

درکعبهٔ خلـد صدر بزمـت کـوثر نم نـاودان بینـم

خاقانی / ۲۸۹

**عرش سماك** ـ دسته‌ای ازتازیان آنرا عجزالاسد گویند «گـاه اتفاق می‌افتدکه ماه درسیر خود ، راه را کوتاه‌کرده درعرش‌سماك که دسته‌ای از تازیان عجزالاسد گویند نازل میشود وعجزالاسد سومین وچهارمین وپنجمین و هفتمین از ستارگان غراب است» . (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۴۱۳)

**عرش وفرش** ـ آسمان و زمین (فرنودسار)

بنگر به‌چشم فکر تو ازعرش‌تا بفرش

درهیچ ذره‌نیست که سری‌عجیب‌نیست

شاد (مترادفات واصطلاحات)

**عرض** ـ Largeur (فر) ، پهناء مقابل طول (درازا) (فرهنگ جدید)و

عرض کوکب. «پس از این پدید آید که کواکب علوی را دو عرض است : یکی ازجهت فلك مایل ونام او عرض نخستین ونیز عرض اوسط وبحسب جای بود از فلك البروج، ودیگر عرض ازجهت فلك تدویر و اورا عرض دوم خوانند ، وبحسب بعد بود ازآفتاب ، هریکی را از زهره وعطارد فلکی مایل است ولیکن میل او بریکی حال نایستد وز غایتی که اوراست بشمال ، همی جنبد تا آنگاه که سطح او باسطح فلك البروج بهم آید ویکی گردد . آنگه سوی جنوب بگذرد ، تا بغایتی رسد همچندانکه بشمال بود وحرکت او میان این دو غایت بسالی شمسی باشد وآنچه از وی بحاصل آید عرض خارج ازمرکز خوانند . آنگاه هریکی را اندر فلك تدویرش دوگونه عرض اوفتد . یکی ازحرکت قطر نخستین و اورا عرض تدویر خوانند و دیگر ازحرکت قطر دوم ، و اورا عرض التوا خوانند ، ای پیچش» . (التفهیم / ۱۳۴)

**عرض التوا** ـ (رك : عرض)

**عرض اوسط** ـ (رك : عرض)

**عرض بقعه** ـ قوسی است میان معدل النهار وسمت الراس آن بقعه از دایرهٔ نصف النهار آن بقعه و مساوی ارتفاع قطب معدل النهار در آن بقعه . (فرهنگ نفائس الفنون)

**عرض بلد** ـ (= عرض جغرافیایی) قوسی است میان معدل النهار وسمت الراس آن بلد و هرشهری که عرضش از ۳۳ درجه و ۱۲ دقیقه کمتر باشد جنوبی، و هرچه بیشتر باشد شمالی است . شهرها و کشورهایی که درشمال خط استوا قرار دارند عرض جغرافیایی آنها شمالی و آنهایی که درجنوب خط استوا قرار دارند عرض جغرافیایی آنها جنوبی است . (رك : طول وعرض)

**عرض تدویر** ـ (رك : عرض)

**عرض جغرافیایی** ـ (رك : عرض بلد)

**عرض خارج مرکز** ـ (رك : عرض)

**عرض دوم** ـ (رك : عرض)

**عرض کوکب** ـ بعد کوکب است از منطقة البروج . (فرهنگ نفائس الفنون) و (رك : عرض)

**عرض نخستین** ـ (رك : عرض)

**عرض وطول** ـ عرض وطول جغرافیایی ، عرض یا عرض البلد فاصله هرشهری است ازخط استوا وطول یاطول البلد فاصله هرشهری است از مشرق یا مغرب . به اعتقاد منجمان قدیم برای مشرق ومغرب نهایتی نیست. زیرا هرنقطه از دائره خط استوا نسبت به محلی مشرق ونسبت به محل دیگر مغرب است. پس اگر بطور مطلق مشرق گفته شود ، مقصود آنست که دورترین نقطه ازشهرهای آباد در نواحی مشرق وهمچنین اگر بطور مطلق مغرب گفته شود ، یعنی دورترین نقطه از شهرهای آباد درنواحی‌مغرب‌ودرمیان این‌دونقطه نیمی از کره زمین به شکل طولی قرار گرفته است . (مفاتیح‌العلوم / ۱۲۶ وترجمه / ۲۰۸) و (رك : عرض بلد)

**عرف الاسد** ـ درجزو ستارگان ذودابه «الذوائب» آمده است و نزدیك ضفیره . (زیج صابی / ۲۵۹) و (رك : ذوابه)

**عرقوب** ـ عرقوب الرامی[1] ، ستاره‌ایست برپای چپ صورت رامی‌درزیر رکبة الرامی و هردو از قدر چهارمند . (ترجمهٔ صورالکواکب/ ۳) ، (عرقوب: برآمدگی بالای پاشنهٔ پا)

**عرقوه** ـ باتثنیهٔ عرقوتان نام دو ستاره ازصورت دلو «وعرب آن چهار کوکب روشن را که بر مربعند ، یعنی اول و دوم و سوم و چهارم : دلو خوانند و دوکوکب متقدم از ایشان ، یعنی سیم وچهارم،فرغ اول و فرغ متقدم خوانند و فرغ آنجا بودکه آب از دلو بریزند ونیزاین‌دوکوکب‌راعرقوه علیاوناهزی الدلو المتقدمین خوانند وعرقوه دو چوب را گویندکه به پهنا بردلوبندند مانند صلیب وناهز آنجا بودکه آب در دلو شود و دوکوکب متأخرر را یعنی اول و دوم‌فرغ ثانی وفرغ متأخر ، عرقوه سفلی وناهزی الدلو الموخرین خوانند . (ترجمه‌صور الکواکب ص۷۴ ازخواجه نصیرالدین‌طوسی چاپ۱۳۴۹، بنیادفرهنگ ـ تهران)

عدی بن زیدالعبادی ازشعرای حیره متوفی در حدود سال بیست و یك قبل‌از هجرت گفته است :

عن خریف سقاه نوء من الدلو  تدلی‌ولم تـوار العراقـی

(تـاریخ نجوم اسلامی / ۳۹۰) به نقـل از رسالة الغفران المعـری ص ۲۷ ،

---

۱ـ الذی یتلوه فی الخط الشمالی (زیج صابی ص ۲۶۲)

چاپ ۱۳۲۵ - ۱۳۲۱ مصر)

**عرقوه سفلی** - (= فرغ ثانی وفرغ متأخر) ازصورت دلـو : (رك : عرقوه)

**عرقوۀ علیا** - (= فرغ اول وفرغ‌متقدم) ازصورت دلو(رك: عرقوه)

**عروس** -

۱- عروس کلبۀ خضرا (ك) ستارۀ زهره است‌وممکن‌است خورشیدباشد:

گر ضمیر غیب گوی تو براندازد تتق

بسکه تشویر عروس کلبـۀ خضرا دهـد

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۲۵

۲- عروس چرخ (کخ)

نماز شام ز صحن فلك نمود مـرا

عروس‌چرخ که بنهفت روی درچادر

انوری / ۹۷

وعروس روز ، عروس فلك ، عروس نه فلك : آفتاب (فرنودسار)

**عروس عدن** - (کم) (رك : قمر)

**عروه** - از اجزاء اسطرلاب است (رك : اسطرلاب) ، حلقۀ اسطرلاب برآن است .

**عزی** - العزی (مؤنث اعز) نامی‌بوده است‌که بعضی ازاعراب مجاور شام وعراق‌که زهره را می‌پرستیده‌اند به آن داده‌اند (تاریخ‌نجوم‌اسلامی / ۱۳۶) و (رك : زهره) بدین سبب نام بتی بوده است درمکه .

**عشا** - تاریکی شبانگاه میان مغرب وعتمه ، یازوال آفتاب تاطلوع فجر. (فرنودسار)

**عصاءالصیاح** - یاعصاء الصناج ستارگان نزدیك اکلیل شمالی (فکه) می‌باشند . صورالکواکب / ۵۷)

**عصر** - Soir (فر) ، آخر روز (دوره ، زمان) «والعصر ان الانسان لفی خسر» (سورۀ عصر آیه ۱ و ۲)

**عصی** - بانیازك همراه است ، نیازك وعصبی ، عنوانیست‌برای ستاره‌های دنباله دار و ذوات الاذناب یاذوذوابه.

**عضاده** ـ از اجزاء اسطرلاب ، شبیه به خط‌کش ، دارای دو شظیه و دو شظیه را لبنتین (دوخشت) می‌نامیدند ودر وسط هرخشتی سوراخی بوده است . این عضاده بر روی اسطرلاب نصب می‌شده و به وسیله آن ارتفاع‌خورشید و دیگر اختران تعیین می‌گردید . (مفاتیح العلوم / ۱۳۵) عضاده «برپشت‌حجره‌اسطرلاب نیز قرار دارد وآلات ارتفاع براو بسته شده» . (فرهنگ‌نفائس‌الفنون ـ اسطرلاب) و (زیج صابی ص ۲۱۶)

**عطارد** ـ Mercure (فر) ، Hermèsse (یو) ، سیاره منظومه شمسی‌و نزدیکترین سیارات به خورشید است وکوچکترین آنهاست . قطر استوای عطارد (۴۸۰۰) کیلومتر ، جرم آن ۰/۰۵ جرم زمینی ، سنگینی ویژه آن ۵/۳ خروج ازمرکز مدار آن ۰/۲۰۴ فاصله متوسط عطارد ازخورشید تقریباً ۵۷/۶ میلیون کیلومتر است . زمان حرکت انتقالی آن ۸۸ روز است عقیده براین بودکه مدت زمان حرکت وضعی عطارد برابر حرکت انتقالی آنست ازین رو همیشه‌یك‌طرف آن به سمت خورشید است . اما تحقیقات جدید نشان می‌دهدکه زمان حرکت وضعی او ممکن است ۵۹ روز باشد .

اوج عطارد به ۸ درجهٔ برج عقرب وحضیض او درثور ودر دو تثلیث‌اوج او میباشدکه ۸ درجه از دو برج حوت وسرطان است . حداکثر عرض شمالی عطارد ۲۶ درجه و ۳۷ دقیقه وحداقل عرض جنوبی ۲۶ درجه و ۴۰ دقیقه‌است. سال عطارد درحدود سال شمسی است وحرکت او درمنطقةالبروج اگرسریع‌باشد هربرج ۱۶ روز واگر راجع باشد ۲۲ روز طی میکند . جوزا وسنبله خانه‌های اویند وشرف او در۱۵درجه سنبله‌وبال‌آن‌درقوس وحوت وهبوط آن در ۱۵ درجهٔ حوت است .

نام یونانی عطارد ، هرمس و رومی آن«مرکور»وفارسی آن «تیر» است ودراساطیریونانی و روم‌عطاردفرزند«زئوس» است. پیك‌خدایان‌بوده وفرامین‌ایشان را حمل می‌کرده است وخدای فصاحت و دبیری وتجارت ویار مسافران و دزدان است وارواح مردگان را در دوزخ هدایت می‌کند .

عطارد را با کفشهای بالدار وکلاهی بالدار با لبه‌بلند درحالی‌که عصایی بدست گرفته تصویر می‌کنند (فابل لافونتن ص ۱۵۹ ــ فرهنگ اساطیری‌یونان و روم ص ۴۵۳ـ۴۱۷)

دربندهشن، عطارد سپهبد سیارات درمشرق است ودر مقابل او تیشتر یا شعرای یمانی صف آرایی کرده است. اشپیگل دریادگار نامه گوید«تیر» اسم دیوی است وظاهراً مقصود عطارد است که دشمن شعری(تیشتریا) بوده، چه سیارات همه در دین زردشتی دیو شمرده میشدند واشاره باین مطلب بیفایده نیست که عطارد در زبان خوارزمی«چیری» آمده که با«تیر» نام معروف عطارد شباهت دارد (گاهشماری ص ۶۶ و ح ۱۲۲) و (رك : تیر) عطارد را ازقول ارسطو کوکبی روحانی گفته‌اند و هنگام رؤیت عطارد ابیات ذیل دعای مخصوص اوست می باید خوانده شود:

عطارد ایم الله طال ترقبی صباحاً مساء لی اراك واغنما

فها انا فامنحنی قوی ابلغ منی

و درك العلوم الغامضات تکرما

و ان تکف المحظور و الشر کله

بامر ملیك خالق الارض و السما

یعنی ای عطارد بخدا سوگند که انتظار بسیارکشیدم که ترا ببینم و غنیمت یابم اکنون حاضر شدم ونیروهایی بمن ده که به آرزوهای خود برسم وغوامض علوم را بمن کرامت کن وبیماری وهلاك و زیان را کلا ازمن دورگردان بامرپادشاه زمین وآسمان. (تنبیهات المنجمین / ۲۶۴ چاپ تهران)

درمدلولات کواکب نیز عطارد «کوکب حکماء وطبیبان ومنجمان و شعرا و اذکیا و دیوانیان وکاتبان ونقاشان وتجار واهل بازار و دین ونطق وپاکی وادب وصنایع دقیقه» است (شرح بیست باب، منسربات کواکب) به همین علت ازعطارد درشعری فارسی با القاب: اختر دانش[۱]، کاتب گردون[۲] مستوفی گردون[۳] دبیرانجم[۴] کاتب علوی[۵] ومنشی دیوان گردون[۶] مستوفی دیوان اعلا[۷] منشی دیوان ثانی[۸] خدیو عرصهٔ دیوان پیشگاه دوم[۹] دبیر وجوان[۱۰] یاد شده است.

۱ــ مرا از اختر دانش چه حاصل
که من تاریکم او رخشنده‌اجزاء

خاقانی / ۲۰

۲ــ هم برقلمش کاتب گردون صد راه
انگشت شد انگشت وقلم ز آتش آه

خاقانی / ۹۲۹

۳ـ مستوفی گردون که عطارد نام است
فرخنده‌تر ازتو هیچ دستور ندید
ظهیرفاریابی / ۲۹۷

۴ـ دوده کندم دبیر انجم
ازدودچراغ چرخ چارم
خاقانی / تحفة‌العراقین ۱۴۸

۵ـ یك رمز مرا کاتب علوی بنویسد
چون کار به شرح آید زین‌هفت‌مجلد
اثیرالدین اخسیکتی / ۹۰

۶ـ منشی دیوان گردون باشد از فرط جلال
کمترین دفترکش نواب دیوان آمده
خواجو / ۶۴۲

۷ـ خامهٔ مستوفی دیوان اعلا قاصر است
از سواد نسخهٔ اخلاق مستوفای من
خواجو / ۶۰۲

۸ـ منشی دیوان ثانی چاکر طغرای تست
برفلك‌زان خامه‌وخطش‌روانست و روا
اثیرالدین اخسیکتی / ۱۴

۹ـ خدیو عرصهٔ دیوان پیشگاه دوم
محاسبی سره دیدم‌غنی‌بعقل‌وذکاء
قوی کفایت وباریك فکر و دورانديش
لطیف خاطر و شیرین زبان و نکته سرا
عبید زاکانی / ۱

۱۰ـ دبیری بود از او برتر ز فکرت
بسی احکام کلی کرده ازبر
انوری / ۹۲

وزان سپس بجوانی دگرگذرکردم که بود درهمه فن همچومردم‌یك‌فن
انوری / ۱۵۹

مسعود سعد ازعطارد با صفت ساحر وجادو یادکرده است :

در برابر عطـارد ساحـر باسر کلك تو رود به مسیر
دیوان / ۱۶۰

کوئیکه عطـارد جـادو شده با نوك کلك تو همبر
دیوان / ۱۷۰

انوری با لفظ «تیر» فارسی عطارد ، به مدلولات آن اشاره میکند :

تیر دیـوان تـرا مستوفـی چرخ عمال تو را دیوانست
دیوان / ۳۳

ور نامه‌ای دهد نه به پروانهٔ تو تیر
شغلش فرو گشاده و دستش بسته باد
دیوان / ۵۴

وسنایی سخنگوی بی‌دهان را بعطارد مانند کرده‌است :

در بزم ببین که چون عطارد دارد سخن و دهان نـدارد
دیوان / ۱۰۹

**عطارد پران** - (ك) تیر ممدوح است ، چون نام دیگرعطارد بفارسی «تیر» است . (رك : تیر)

من خاك آن عطارد پـران چار پـر
کوبال آن ستارهٔ راجع فرو شکست
نحسی که داشت چون مه نخشب مزوری
از لاف آفتابـی او خلـق بـازرست
خاقانی / ۵۸۶

ستارهٔ راجع ، ستارهٔ بخت‌دشمن‌یارقیب ممدوح است که باتیرپران‌عطاردی ممدوح شاعر سقوط میکند و راجع از رجوع که بقول هرمس وابومعشر بلخی و ابوحامد غزنوی (تنبیهات المنجمین / ۲۱۸-۲۱۹) از بدترین حالات کـوکب است آمده .

**عطارد تحت‌الشعاع** -

منم عطارد تحت الشعاع و خاطر من همیشه محترق و راجع ازغم وتیمار
کمال‌الدین اسماعیل / ۷۵

(رك : تحت‌الشعاع ، احتراق ، رجوع)

**عطارد فتنه** ـ زیرك وبا فر است وتیزفهم وعطارد منش . (فرنودسار)

**عطارد منش** ـ (رك : عطارد فتنه)

**عطارد نصاب** ـ دارای رتبه ومقام عالی (فرنودسار) عطارد نصب .

**عطارد وقلم** ـ (تن) و زهره وپرند

قلم عطارد وپرند زهره درشعر نظامی همراه آمده است :

عطارد را قلم مسمار کردی  پرند زهره برتن خار کردی

خسرو شیرین / ۱۴۱

قلم مسمار کردن کنایه از افکندن قلم و دیگر برنداشتن و خودداری مطلق است ازنوشتن . قلم عطارد را مسمار کرد یعنی عطارد را ازنوشتن باز داشت و قلم اورا میخکوب کرد.

**عطارد ومکر زنان** ـ (تن) نظامی معتقد است که برخی از زنان، در عین بیسوادی، در زرق ومکر عطارد را از راه‌بدر میکنند .

بسا زن کو صد ازپنجه نداند  عطارد را بزرق از ره براند

خسرو شیرین / ۱۶۹

**عطارد وسیماب** ـ درمنسوبات کواکب «سیماب» ، جیوه ، به عطارد نسبت دارد ونام یونانی عطارد «مرکور» Mercur ، جیوه است.چنانکه سرب نیز به‌کیوان منسوب‌است. درین بیت اشاره به همین نسبت آمده :

سیماب دختر است عطارد را  کیوان چومادراست‌وسرب‌دختر

ناصرخسرو / دیوان ۱۴۶

**عطارد وجریر** ـ

آنجا که جریر او مقرر  در معرض او عطارد ابکم

انوری / ۱۴۲

جریر ، یا اباجریر کنیه ابن عطیه خطافی شاعر مشهور ومعاصر عبدالملك بن مروان بوده و اورا مدح گفته است وی درسال ۱۱۰ هجری‌درسن هشتادسالگی وفات یافته است .

وجه تناسب‌جریر باعطارد همان شعراست، چون عطارد درمنسوبات کوکب دبیران وشاعران وارباب قلم نیز هست .

**عطارد وجبرائیل**. ـ

هرکه‌را جبریل سازد مایده — زشت باشد میهمان دیو لعین
زانکه هست او درسخن چون تیر چرخ
تو چو خورشیدی دراوج شرع و دین
آگهی آخرکه گردد محترق — تیر چرخ ازقرب خورشید مبین

خاقانی / ۳۶۸

**عطارد وحسان** ـ (تن)

خورشید دلی و مشتری زهد — احمد سیری وحیدر احسان
شد لاجرم از برای مدحت — کهتر چو عطارد وچوحسان

خاقانی / ۳۵۴

حسان ، حسان بن ثابت شاعرمعروف پیامبر(ص) استومناسبت او باعطارد همان تناسبی است که میان جریر وعطارد بود و به آن اشاره کردیم . (رك : عطارد وجریر)

**عطارد و وحید** ـ (تن) مراد از وحید ، وحیدالدین‌شروانی‌عم‌خاقانی است که این شاعر در رثاء وی گفته است :

جان عطارد از تپش خاطر وحید
چو نان بسوخت کز فلك آبی نماندش
جان وحید را بفلك برد ذوالجلال
تا هم فلك بجای عطارد نشاندش

دیوان / ۶۴۵

واین تناسب نیز ازنوع همان تناسب عطارد وجریر وعطاردوحسان‌است.
(رك : عطارد وجریر ،عطارد وحسان)

عطارد ، تقریباً باهمهٔ سیارات وبروج درشعر فارسی ، بملاحظه‌مدح‌وایراد صنایع شعری آمده وبه منسوبات آن و نیز به منسوبات اختران وبروجی که با وی همراهی دارند اشاره رفته است :

**عطارد (تیر) ومشتری** ـ (تن)[1]

---

۱ـ «صاحب صدری که درعلم استیفاء بدرجه‌ای بودکه عطارد درخدمت او ←

نمازش برد چون هند وپری را ستودش چون عطارد مشتری را

نظامی / خسرو شیرین / ۲۱۶

بزرگوارا گفتم چو مشتری برجوع زاوج اول میزان شود بخانهٔ تیر...

انوری / ۸۹

**عطارد (تیر) ومشتری وماه ـ (تن)**

ای مسلمانان فغان از دور چرخ چنبری

از نفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری

انوری / ۲۰۹

**عطارد ومشتری و زهره ـ (تن)**

دبیر عطـارد منش را نشانـد که برمشتری زهره داند فشاند

نظامی / شرفنامه ۳۷۶

(مشتری کنایه ازمشتری یامشریان سخن شیواست که طبقهٔ عالمان وفاضلان هستند و زهره کنایه‌ازکلام زیبا وفصیح ومأنوس است).

**عطارد (تیر) و زهره ـ (تن)**

بود بمحفل او تیر کلك مستوفـی بود بمجلس او زهره ساز خنیاگر

انوری / ۱۱۵

شرح رسم توکند تیر چو بردارد کلك

یاد بزم تو خورد زهره چو بردارد جام

انوری / ۱۴۰

تیر در حجر چهرهٔ زهره گشته از اشتیاق بی‌آرام

انوری / ۱۵۲

در خدمت تو تیر ز بواب ملازم درمجلس توزهره زاصحاب‌ملاهی

انوری / ۲۰۱

---

تحریر کردی ودر فنون فضل بمثابه‌ای بودکه مشتری فصل فضل اوتقریر» ، ( لباب الالباب عوفی / ۹۸) ونیز دربارهٔ ابوالحسن علی البهرامی سرخسی گفته است ،

«بهرامی که عطارد مشتری لطایف طبع دلنواز او بـود و زهـرهٔ مزمرساز وبربطدلنواز درهوای غزل جان ساز او» . (لباب الالباب / ۹۸)

تیر درحضرت تو مستوفی است      زهره در مجلس تو دقاق است

انوری / ۲۵۷

تا مجلس دیوان فلك را همه وقتی      ناهید زن مطربه و تیر دبیر است

در مجلس دیوان تو صد بار چو ایشان

تا نام صریر قلم و نالهٔ زیر است

انوری / ۱۵

## عطارد ومریخ - (تن)

در بارگاه حضرتش از احترام و جاه

مریخ قهرمان و عطارد دبیر باد

انوری / ۵۴

به بارگاه تو مریخ حاجب درگاه

بحضرت تو عطارد خریطه دارد دبیر

انوری / ۸۹

## عطارد وماه - (تن)

ماه بماه می‌کند شاه فلك کدیوری

عالم‌فاقه‌برده را توشه دهدتوانگری

بنگد تیر از او شود روضه صفت بتازگی

خرگه ماه از او شود خلدوش از منوری

خاقانی / ۴۳۶

بنگه تیر جوزاست که خانهٔ عطارد (تیر) است

## عطارد وآفتاب (مهر) - (تن)

فکنده رای‌تو در خاك راه رایت مهر

نوشته کالك تو برآب جوی آیت تیر

انوری / ۱۰۱

## عطارد وکیوان - (تن)

در زمین ، تو آن عطارد آیتی در روزگار

کز هنر وقت شرف ، جز فرق کیوان پسری

سنایی / ۴۸۴

**عطارد و کیوان ـ** (تن) و زهره و بهرام

کم‌کن ز کیوان نام را ، بستان ز زهره جام را

جوشن بدر بهرام را ، بشکن عطارد را قلم

سنایی / ۳۰۹

**عطارد و کیوان (زحل) وخورشید ـ** (تن)

عطاردی‌است زحل سر، زبان خامهٔ او

که وقت سیرش خورشید یسار میساز خاقانی

کواکب سیاره درمقدار روشن وسیر متفاوتند ، چنانکه عطارد سبکرو و خورشید گرم‌رو وسریع است وهمچنین ، درمنسوبات سیاهی به زحل نسبت دارد . زبان قلم ممدوح از نیش قلم عطارد تواناتر است ، و از بسیاری سیاهی همچون زحل ودر تندی وسرعت ازخورشید مدد می‌گیرد .

**عطارد واسد (شیر) ـ** (تن)

برهفت هیکل فلکی بر ، ز پوست شیر

تعویذ مینوشت عطارد ز مشك و بان

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۰۴

مراد ازهفت هیکل ، هفت آسمان ، یاهفت سیاره است . بالاتر از هفت آسمان یاهفت سیاره فلك ثوابت یافلك هشتم می‌باشد . پوست شیر ایهام یا اشاره به برج اسد است . عطاردکه دبیر فلك است درموضع خود، بهنگام عبور ازبرج اسد ، ازمشك وبان که نوعی مرکب معطر بوده است تعویذ وحرز مینوشت . ویا چون این‌کوکب درنسبت به سحر مشهور است ، این تعویذ را مینوشت .

**عطارد واسد وسرطان ـ** (تن) خاقانی در ملاقات رؤیایی ، یا خیالی باخضر[1] پیامبر گفته است :

دوش‌که صبحدم چاك زد صدرهٔ چرخ چنبری

خضر درآمد از درم صبح وش از منوری

---

۱ـ این قسمت مطلع سوم قصیده ایست‌که در مدح جلال‌الدین ابوالمظفر اخستان‌بن منوچهر شروانشاه‌گفته وبعید نیست‌که مراداش‌ازخضر، پادشاه ممدوح‌خود بوده است ؛

مه قدم و فلك ردا وز تف آفتاب وره
چهره چوماه منخسف یافته رنگ اسمری
گفت چه طرفه طالعی کز در خانهٔ ششم
مهره بکف بهفت حال اینهمه در مشدری
مثل عطاردی چرا ، چون مه تو نه مقبلی
طالع تو اسد چرا، چون سرطان تو مدبری

دیوان / ۴۲۹

**عطارد (تیر) وعقرب ـ (تن)**

تا بود زهره بزم وی را گل  تا بود تیر عقربی را خار
فلك مجلست ز زهره رخان  باد چونانکه بشکفت گلزار

انوری / ۷۰

شریطه و دعای است. درمنسوبات کواکب گل به زهره منسوب است ، خار به برج عقرب . تیر عقربی اشاره بهمین باور وایهامی به موقع عطارد (تیر) دربرج عقرب وآثاری که بر آن مترتب است دارد . وخار یادآور و موهم ستارهٔ مریخ است که آنرا خار عقرب نیز گفته اند(رك : خارعقرب) چون عقرب خانه مریخ است.

**عطارد و دلو وحوت ـ** انوری در وصف عطارد گفته است :

سفهش غالب و چون بخت لئیمان خفته
خردش کامل و چون چشم رقیبان بیدار
کرده در دلو برین منطق وهیئت آسان
کرده درحوت بر آنا بجدوهوز دشوار

دیوان / ۱۰۱

چون دراحکام هرگاه در وقت ولادت برج طالع دلو باشد وکدخدا عطارد، دلیل است برفهم وفراست مولود و چون برج طالع درین وقت حوت باشد که خانهٔ وبال عطارد است مولود کودن وبلید است . فراست او درطالع اول تابدان پایه است که آموختن منطق و هیئت برای وی بسیار آسان و در طالع دوم چنان بلید وکودن است که حتی آموختن ابجد وهوز وی را بسیار دشوار می آید .

**عطارد وسنبله (خوشه) ـ**

ز ادرا کش عطارد خوشه چینست
مگر خود نام خوانش‌خوشه زینست
نظامی / خسرو شیرین ۲۷

یعنی عطارد خوشه‌چین خوان دانش اوست ، شاید بدین سبب است که نام خوان وی را برج خوشه (سنبله) توان گذاشت . سنبله‌خانهٔ عطارداست وخانهٔ دیگر او جوزاست . (رك : خانه)

نی‌کلکم ز کشتزار هنر بعطارد رساند سنبل تر
نظامی / هفت‌پیکر

این بیت درختم کتاب ومباهات گفته شده است . سنبل تر ایهام یا اشاره است به برج سنبله که خانهٔ عطارد است .

**عطارد و جوزا (دو پیکر) ـ** (تن) جوزا نیز مانند سنبله خانهٔ عطارد است .

داده سرهنگان انصافت دو پیکر را کمر
کرده شاگردان ایوانت عطارد را دبیر
انوری / ۸۴

هستم عطارد ، این دو قصیده دو پیکر است
لاف عطاردت ز دو پیکر نکوتر است
خاقانی / ۶۵

جوزا گریست خون که عطارد ببست نطق
عنقا بریخت پر که سلیمان گذاشت تخت
خاقانی / ۵۸۵

**عطاردی ـ** (ن) امام ابوعبدالله عبدالرحمن بن محمد عطاردی شاعر دربارسلطان محمود . (لباب الالباب عوفی / ۲۹۰)

**عطارد ومطارد ـ** (سجع متوازی‌یامتوازن) «نظام‌الدین دبیر که عطارد برمطارد افلاك و رقم او ، چون قلم بخط رفتی» . (لباب الالباب عوفی / ۱۳۱)

**عطای کبری ـ** (= قسمت بزرك ، قسمت‌کبری) . عطیه‌کبری در ادوار الوف ، وآن‌برابراست‌باسیصد وشصت هزارسال، یکدور عالم . هردرجه‌ای هزار سال . وعطای صغری یکدور دوازده هزار ساله است ، هربرجی هزار سال ،

که قسمت خرد یاقسمت صغری نام دارد . (رك : هیلاج شاهد از انوری) و (رك: عطیه)

**عطرسایان** ـ عطرسایان شب کنایه از ستارگان است :

عطرسایان شب بکار تواند    سبز پوشان درانتظار تواند

نظامی / هفت‌پیکر ۱۰

**عطسهٔ صبح** ـ کنایه ازخورشید است (برهان)

**عطیه** ـ یاقسمت ، برحسب بودن کدخدا در وتدها تقسیم میشود به عطیه بزرگ ومیانه وخرد . وعطیه اصلا برای استخراج عمر مولود است . مثلا عطیه بزرگ شمس ۱۲۰ سال است . درکتب نجوم احکامی چهار قسم عطیه نام برده شده است ، عطیه عظمی ، عطیه‌کبری ، عطیه وسطی ، عطیه صغری (ذیل‌التفهیم/ ۵۲ ح ۶) وآنها را عطیه‌کدخدا هم گفته‌اند .

**عطیهٔ صغری** ـ (= قسمت خرد) (رك : عطیه ، قسمت)

**عطیهٔ عظمی** ـ (= قسمت بزرگترین) (رك : عطیه ، قسمت)

**عطیهٔ کبری** ـ (= قسمت بزرگ) (رك : عطیه ، قسمت) و (رك : عطای‌کبری)

**عطیهٔ کدخدا** ـ عطیهٔ عظمی ، عطیهٔ کبری ، عطیهٔ صغری ، عطیهٔ وسطی (رك : عطیه)

**عطیهٔ وسطی** ـ (= قسمت میانه) (رك : عطیه ، قسمت)

**عظع** ـ (ر) ازحروف مرکب تقویمی وعلامت اتصال جامع نظر تربیع وتناظر مطلعی است . (شرح بیست باب ـ باب نوزدهم)

**عظم** ـ (ر) ازحروف مرکب تقویمی است وعلامت اتصال جامع نظر تربیع وتناظر یومی . (شرح بیست باب ـ باب نوزدهم)

**عظم** ـ قدرکوکب (رك : قدر)

**عقاب** ـ Aigle Volant(فر) Aquila (یو)، نسرطائر، درکهکشان‌راه شیری بابعد ۱۹ ساعت و ۳۰ دقیقه ومیل شمالی ۵۰ درجه . (رك : نسر طائر)

عقاب ازصورتهای شمالی است و «کواکب او نه‌اند درصورت ، و شش درخارج صورت ، وآنچه درصورتند یکی نسر طایر است و اورا بواسطه آن‌نسر طایر خوانندکه بالها بازکرده است و عامه اورا ترازو خوانند و دو ستاره دیگر

بالای او باشدکه آن هردو را ظلیمین خوانند» . (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۴۵۱)

برای شواهد شعری درباره نسر طایر رجوع شود به : نسر طائر .

عقاب آسمان ، که‌درشعر انوری آمده است‌همین‌عقاب یعنی‌نسرطائراست.

در پناه سدرهٔ جاه رعیت پـرورش

برعقاب آسمان‌فرمان دهدکبك دری

دیوان / ۲۱۰

## (صورت عقاب)




**عقاب آتشین پیکر** ـ در شعر بدرالدین چاچی کنایـه از خـورشید می‌باشد .

غرابی کزدهان انداخت‌دوش‌آن بیضه‌های‌زر

ربودش از قضا ناگه عقاب آتشیـن پیکـر

(آنندراج)

**عقاب آسمان** ـ (= عقاب، نسرطایر)

**عقدتین** ـ وعقدتان ، عقدتین ماه یا هرسیارهٔ دیگر ، عقدهٔ راس وعقده ذنب یاعقدهٔ شمالی وعقدهٔ جنوبی یاجوزهرین ، جوزهر راس و جوزهـر ذنب ، دو نقطه‌ایکه مدار ماه (مدار حامل ، یافلك حامل) بادایرة البروج درآنها متقاطع

میشود . (رك : راس و ذنب ـ جوزهرین ـ گوزچهر)

**عقد ثریا ـ** اضافه تشبیهی است . چون شکل ثریا «پروین» باهفت‌روشن خود به «عقد» یعنی گردنبند مانند شده است ، «نظم ثریا» نیز تشبیه دیگری درین باره است .

غزل گفتی ودر سفتی بیاو خوش بخوان حافظ
که برنظم تو افشاند فلك عقد ثریا را

حافظ / غزل ۳

(برای یافتن شواهد بیشتر رجوع شود به : پروین و گردن‌بند) .

فارسی «عقد» «یکدانه» است مانند «یکدانه آفتاب» یعنی عقد آفتاب و گردن‌بند آفتاب «یکدانه» درمعنی گردن‌بند مروارید هم آمده است .

خاقانی گوید :

یکدانهٔ آفتاب بی‌تو درگردن آسمان بینام

(مجمع الفرس)

**عقد ثریا وبازپیچ ـ** (ت) (رك : پروین وبازپیچ)

**عقد فلك ـ** (ت) آسمان ، ونیز کنایه ازمجموعه وعقد پروین یاعقدثریا می‌تواند باشد .

نظامی گوید :

چون گهر عقد فلك دانه کرد
زلف شب از گرد عدم شانه کرد

سروری (مجمع الفرس)

دانه کردن :کنایه ازپراکندن وپریشان کردن باشد .

**عقدهٔ تنین ـ** عقدهٔ راس و ذنب (رك: تنین وعقدهٔ راس‌وذنب‌وعقدتین، جوزهر راس ، جوزهر ذنب)

**عقدهٔ ذنب ـ** جوزهر ذنب ، جوزهر دم (رك : جوزهر)

نهد هدایت او مرکز زمین را عقد
کندکفایت او عقدهٔ ذنب را حل

سید حسن غزنوی / ۱۰۹

**عقدهٔ راس و ذنب ـ** (رك : مار = اژدهاء تنین) . با اشاره یا ایهام

به‌کسوف خورشید مطابق با باور عامیانه‌که در دهان اژدهاواقع میشود : «خرس گفت شنیدم‌که ماری ارقم بالوان واشکال مرقم درپایان کوهی خفته بود ، عقدهٔ ذنب بر رأس افکنده تا آفتاب نظرها را ازمنظرهٔ کریه خویش پوشیده دارد» . (مرزبان نامه / ۲۴۴)

**عقرب** ـ Scorpion (فر) Scorpius (یو) ،کژدم (برج‌هشتم = آبان) ازصورتهای‌منطقة البروج وجنوبی است بابعد ۱۶ ساعت و ۳۰دقیقه ومیل جنوبی ۳ درجه . ستارهٔ روشن آن قلب العقرب است‌که ستاره‌ایست قرمز ، درصورت عقرب خوشه‌های‌ستاره‌ای‌زیاد دیده‌میشودکه به وسیلهٔ کهکشان‌راه‌شیری‌قطع‌میشوند. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

یودکسوس واوراتوس درقرن چهارم وسوم پیش از میلاد از عقرب نام برده‌اند . بطلمیوس ۲۴ کوکب درصورت عقرب برشمرده است و سه کوکب در خارج آن . عرب آن سه کوکب‌که برپیشانی عقرب است اکلیل نام داده است . وکوکب سرخی‌که بربدنهٔ اوست قلب العقرب . شوله و زبانا نیز درعقرب‌اند و این هرچهار ازمنازل قمرند . درخرافات یونان هرکسول درمقابل دیانا و لالونا فخر می‌کردکه عازم است تمام حیوانات زمینی رابکشد ، آندو اله عقرب‌سیاهی را مامورکردندکه به قوزك پای او بزند و اوراهلاك‌کند. پس‌زئوس، هم هرکول وهم عقرب‌کشندهٔ اورا به آسمان برد . (البسائط علم‌الفلك / ۱۱۹)

کواکب صورت عقرب ازقدرهای دوم وسوم وچهارم و پنجم‌اند و سه کوکب خارج صورت عقرب دو ازقدر پنجم و سومی سحابیست . (درة التاج ص ۱۴۱)

کواکب صورت عقرب بیست ویك درصورت وسه خارج صورت وعرب آن‌سه‌کوکب‌راکه برجبههٔ او باشند اکلیل خوانند وکوکبی‌که بربدن او باشد و سرخ نماید قلب العقرب ، وستاره‌ای‌که نزدیك قلب العقرب است (نیاط) وآنهاکه برخزرات او باشند «نقرات» خوانند وآندوکوکب‌که برطرف ذنب او باشند ، شوله . (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۴۵۳-۴۵۵)

دراحکام نجومی‌برج عقرب دلالت برخوبهای‌ناهنجار وترشرویی‌وبیشرمی وکاهلی وتکبر ونادانی دارد . ودر عین حال سخاوت و دلیری را به عقرب نسبت داده‌اند . سر برآمده وچشم ریز مایل بزردی وصورت گرد و پیشانی تنگ و بینی

پخج از آن صاحب طالع عقرب است. از بیماریها گری ، کنگی ، درد چشم، کچلی، شورهٔ سر وسرطان وآکله وآماس وسنگ مثانه منسوب بعقرب است . عقرب برج جادوگران وکشتیبانان وجای‌های کثیف وآبریزها وشیون خانه‌ها ، و سوراخهـای کژدم‌های زمینی است . ویرانه‌ها ومزبله‌ها منسوب باوست . از کشورها وشهرها ، حجاز وبادیهٔ عـرب ، یمن ، مدینه ، کومش ، آمل ، ساری ، نهاوند ، نهروان به عقرب نسبت دارند. عقرب نمایندهٔ حشرات زیانکار وبسیار پا مانند عقرب‌هـای زمینی ، زنبور ، هزارپا و رطیل است .

بنابر نقل حمداله مستوفی درنزهت القلوب ، شهر تبریز که بارها بوسیلهٔ زلزله ویران شده و یکبار بفرمان زبیده زن هارون الرشید درسال ۱۷۵ تجدید بنا یافت ودر سال ۴۳۴ باز بوسیله زلزله ویران گردید و ابوطاهر منجم شیرازی یسا قمی این زلزله را پیشگویی کرده بود درسال ۴۳۵ بفرمان امیر وهسودان‌بن‌محمد به اختیار ابوطاهر مذکور به طالع عقرب بنا شد . این همان‌زلزله‌ایست که ناصر خسرو درسفرنامه خود موقع آمدن به شهر تبریز به آن اشاره کرده وقطران‌تبریزی قصیده معروفی با این مطلع درباره آن واقعه ساخته است :

بود محال ترا داشتن امیـد محـال

بعالمی‌که نباشد هرگز دریك حال

گویندطالع‌ری‌نیز برعقرب‌است . خاقانی به‌این‌هردوطالع‌اشاره‌کرده گوید:

عقرب ازطالع تبریـز و ری است  نه ز عقرب ضرری خواهم داشت

دیوان / ۸۵

درشعر فارسی ، کم وبیش به مدلولات نجومی برج عقرب‌اشاره رفته‌است ازآنجمله است درشعر خاقانی :

هرمـاه‌که مـه شود به عقـرب  مسهل‌خوراوست چرخ وکوکب

چون در قمردرعقرب مسهل خوردن برخلاف دیگرکارها مفید بوده‌است. (رك : ماه وعقرب وقمر درعقرب)

درشعر انوری :

در اثر بهر مـراعـات ولیش  خارعقرب چوگل میزان‌است

که مراد ازخار عقرب مریخ وگل میزان مشتری است ، چون‌عقرب خانه مریخ ومیزان خانه مشتری است . (رك : خار عقرب وگل میزان)

واین بیت انوری:

درکنار بارگاهش در صف حجاب او

والی عقرب کمر بربسته چون زنبورباد

که مراد از والی عقرب همان مریخ است به دلیل آنکه‌مریخ صاحب‌بیت عقرب است . (رك : والی عقرب)

واین بیت از انوری :

تیـغ مـریخ در دم عقـرب    تخت خورشید برسر ضرغام

که مراد از دم عقرب شوله منزل ماه است وبه موقع خورشید دربرج‌اسد هم اشاره رفته است . (رك : دم عقرب ، شوله)

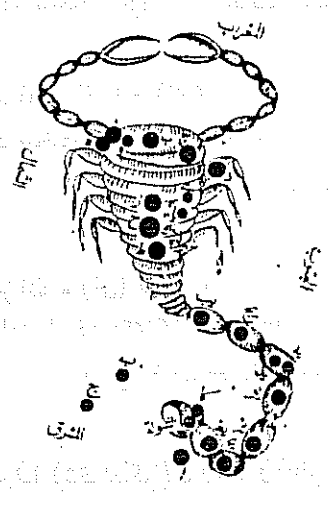
ونیزاین بیت از انوری:

اثرهای کین تو چون نحس عقرب

نظرهای لطف تو چون سعد میزان

که مراد ازنحس عقرب باز همان مریخ است و سعد میزان ستاره مشتری است . (رك : سعد میزان ونحس عقرب)

**(صورت عقرب)**



ودر این ابیات ازجمال‌الدین اصفهانی :

نیش درخصم تو خلد عقرب گر از اکلیل تاج زر یابد

دیوان / ۱۲۲

نیش ایهامی به دم عقرب (شوله)منزل ماه‌داردواکلیل‌نیزازمنازل‌ماه‌است‌در برج عقرب ودر این بیت :

به دولت تو ازین پس به چرخ دون با ما

نه نیش یازد عقرب نه کج رود خرچنگ

دیوان / ۲۱۹

واین بیت :

ز شرم کردهٔ خود چرخ را زنان برسر

دو دست عقرب همچون زباب می‌بینم

دیوان / ۲۲۱

که دو دست عقرب دربیت دوم همان یدی العقرب یازبانای عقرب است از منازل ماه وبرای شواهد دیگر رجوع شود به دم عقرب و زبانا وشوله و قلب و دو دست عقرب .

**عقرب واسد** ـ (تن) و (ای)

اسد از سهم ناخنان ریزد عقرب ازبیم نشتر اندازد

خاقانی / رك : اسد

**عقرب وسنبله** ـ (تن) و (ای)

سرد است سخت سنبلهٔ زربخر من آر

تا سستئی به عقرب سرما بـرافکند

خاقانی / رك : سنبله

**عقرب ومیزان** ـ (تن) و (ای)

این دو صادق خرد و رای که میزان دلند

برپی عقرب عصیان شدنـم نگذارنـد

خاقانی / رك : میزان

**عقرب وجوزا (دوپیکر)** ـ وقلب وآفتاب وجوزهر (تن) واعنات

جوزا لگام مرکبش وز گرد قلب عقربش
روی آفتاب و تن شبش‌دم جوزهرسان‌بینمش
خاقانی / ۴۶۸

**عقرب وشوله (نیش) و زبانا ـ (تن)**
گریند برتو جانوران تا بحد آنک
عقرب ز راه نیش وزبا گریسته
خاقانی / ۵۴۵

**عقرب وماه ـ** (تن) (رك : ماه وعقرب وقمر درعقرب)

**عقرب وثور ـ**
گر ثور چو عقرب‌نشدی ناقص و بی‌چشم
بر قبضهٔ شمشیر نشاندی دبران را
انوری / ۱۰

**عقرب ومریخ ـ** (تن) (رك : دم عقرب ونحس عقرب)

**عقرب و زهره ـ**
تا بود زهره بزم وی را گل تا بود تیر عقربی را خار
فلك مجلست ز زهره رخان باد چونانکه بشکفت گلزار
انوری / ۷۰
(درمنسوبات‌کواکب گل به زهره وخار به برج عقرب منسوب است)

**عقرب واکلیل ـ** (تن) (رك : اکلیل شمالی)

**عقرب وسرطان (خرچنگ) ـ (تن)**
بدولت تو ازین پس بچرخ دون با ما
نه نیش یازدعقرب،نه‌کج رودخرچنگ
جمال‌الدین اصفهانی / ۲۱۹
(رك : سرطان)

**عقرب (کژدم) وجوزهر ماه ـ** (تن) (رك : جوزهر)

**عقرب وقوس ـ** وماه و عقرب (رك : ماه وعقرب ، قمردرعقرب)

**عقرب وعقد پروین (ثریا) ـ** (تن) و ای)

عقد پروین بخمد چون دم عقرب در حسال
چون سخن‌زان دورده لؤلؤ مرجان آرند
سنایی / ۸۴

(رك : پروین و دندان)

**عقمة القمر** ـ باز آمدن ماه ، پس‌از حالت سرار ومحاق .

**عکس** ـ عکس تحویل هم گفته‌اند وتحویل انتقال نقطه‌ای‌از آخر برجی به اول برجی دیگر وخلاف آنرا عکس تحویل گویند . (رك : تحویل)

**عکس هاله** ـ (ك) ماه نو ، هلال (مترادفات واصطلاحات)

**علاقه** ـ از اجزاء اسطرلاب است (رك : اسطرلاب) علاقه‌ریسمانی‌است که برسر اسطرلاب و برحلقهٔ آن کنند .

**علامات بروج** ـ صفر برای حمل ، الف برای ثور بابرای جوزا ، جیم برای سرطان ، دال برای اسد ، ها برای سنبله ، واو برای میزان ، زا برای عقرب ، حا برای قوس ، طا برای جدی ، ی برای دلو ، یا برای حوت .

ترتیب این علائم را ابونصر فراهی چنین آورده :

از حمل صفر ، الف ز ثور نشان     با ز جوزا و جیم از سرطان
از اسد دال دان و ، سنبله‌ها     واو میزان شناس و ، عقرب زا
قوس حا ، طا نشان جدی نهاد     دلو یا ، یا الف به ماهی داد

**علفگاه** ـ (= معلف) ستارهٔ ابری میانهٔ حمارین. (مقدمهٔ التفهیم/ قسو)

**علم‌الفلك** ـ Astronomie (فر) ، علم‌هیئة‌العالم وعلم‌الافلاك، علم‌فلك

**علم الهیئة** ـ (رك : هیئت)

**علم احکام** ـ (رك : احکام)

**علم الزیج** ـ (رك : زیج)

**علم صورالکواکب** ـ عبارت ازمعرفت احوال کواکب برحسب‌اشکال وموضع هریك وبعد آنهادرشمال وجنوب نسبت‌به‌منطقة‌البروج برای دانستن‌اوقات.

**علم نجوم** ـ این دانش را بـه عربـی تنجیم و به یونانـی استرنومیا Astronomia وبه فارسی ستاره شناسی‌گویند. اسطر به معنی ستاره ونومیا به‌معنی دانش است (ترجمهٔ مفاتیح العلوم / ۲۰۴) «علم النجوم یسمی بالعربیة التنجیم وبالیونانیه اصطرنومیا واصطر هو النجم ونومیا هو العلم . (مفاتیح العلوم/ ۱۲۲)

(رك : تنجیم ونجوم)

**علم هیئت** ـ (رك : هیئت)

**علم هیئت عشق** ـ درشعر حافظ شیرازی :

عجب علمی است علم هیئت عشق　　که چرخ هشتمش هفتم زمین است

حافظ / غزل ۵۵

**علوی** ـ Cèleste (فر) ، آسمانی ، نه فلك وهفت سیاره وآباء علوی.

**علویات** ـ جمع علوی وعلویه .

**علویه** ـ مؤنث علوی

**علویین** ـ تثنیه علوی ، زحل ومشتری .

**عمود الصبح** ـ (ك) روشنی صبح ، ضرب‌الفجر بعموده ، ای سطح

**عمود الصلیب** ـ ستاره‌ایست بردم دلفین ودر انتهای صورت صلیب و ذنب الصلیب نیز گفته‌اند . (رك : دلفین)

**عناز**[۱] ـ ستارگان «خبا» و «جدیین» و «عیوق» را درصورت‌ممسك‌الاعنه «عناز» گویند .

**عناز الجنوبی** ـ (رك : عناز)

**عناق** ـ ستارهٔ وسط دو ستارهٔ دب اکبر است ودر زیر سها .

**عنصره** ـ از روزهای جهودان واز اعیاد ایشان است . روزی است‌که توراة نازل شد ، روز ششم ماه سیوان . (التفهیم / ۲۴۴) ودر آثار الباقیه «عید العنصره» آمده است . (رك : عیدالعنصره)

**عنز** ـ (= انخیس) عیوق (= سروش) ستارهٔ عیوق (رك : عیوق) و عنیزة ، مصغر ومؤنث عنز نام معشوقهٔ امرءالقیس بوده‌که منوچهری نیز از وی‌نام برده است :

ایا رسم واطلال معشوق وافی　　شدی زیر سنگ زمانه سحیقا

عنیزه برفت از تو وکرد منزل　　به مقراط وسقط اللوی و عقیقا

دیوان / ۵

---

۱ـ جمع عنز ، روی‌گردانیدن ، نیزه زدن ، عنز فلاناً به نیزه‌کوچك زد فلان را . (فرنودسار) (رك ، عنز)

**عنق الحیه** ـ ستاره‌ایست بر گردن صورت حیه نزدیك سماك رامـح . (رك : حیه)

**عنق الشجاع** ـ کوکبی است به رنگ سرخ برگردن صورت شجاع ، فرد الشجاع نیز گفته‌اند .

**عنکبوت** ـ از جمله هفت اندام و اعضای کلی اسطرلاب است و آنرا شبکه هم گفته‌اند و برروی دایرهٔ عنکبوت تقسیمات منطقة البروج و ثوابت نقش شده است .

ماند به عنکبوت سطرلاب آفتاب　　زو ذره‌های لایتجـزی برافکنـد

خاقانی / ۱۴۲

یا هیچ عنکبوت سطرلاب کس شنید

کاب دهن تنید واز آن بند غارکرد

خاقانی / ۱۵۵

صبح چون عنکبوت اسطرلاب　　برعمود زمیـن تنیـد لعـاب

نظامی / هفت‌پیکر ۳۱۴

کجا تواند آزار مـور جستن چـرخ

که‌نسختی است ازو عنکبوت اسطرلاب

جمال‌الدین اصفهانی / ۴۷

مـانند عنکبـوت سطرلاب رخنه شد

اطباق عنکبوتی ایـن دیـدهٔ بیـاب

کمال‌الدین اسماعیل / ۲۰۷

**عنکبوت اسطرلاب** ـ (رك : عنکبوت)

**عنکبوت فلك** ـ (ك) کنایه ازآفتاب‌است (رك : خورشید وعنکبوت)

ز عنکبوت فلك رشته‌های آتش رنگ

بتافت وز تف آن برگلیم شب زد بیو

آذری (فرهنگ رشیدی == بیو)

**عنیزه** ـ (تص) (رك : عنز)

**عوا** ـ Arectophylax (فر) Booter (فر) ، صورت شمالی با بعد ۱۴ ساعت و ۳۰ دقیقه ومیل شمالی ۳۰درجه. درنجوم قدیم ، عوا منزل سیزدهم

ماه است و دارای ۵۴ کوکب می‌باشد. عوا دراطلس‌های نجومی، همچون صورت مردی است که عصایی بردست گرفته است. موقع عوا بین اکلیل شمالی (فکه) وبنات النعش کبری است ستاره‌گانی که بربازو وکتف وعصا وسر عوا قرار دارند عرب ضباع وآنها که بردست چپ وبازو واطراف این‌دست‌دیده می‌شوند. اولاد الضباع نام داده است. درخارج ازعوا کواکب روشنی است از قدر اول بنام سماك رامح که بین دوران عوا قرار دارد واورا حارس السماك هم گفته‌اند چه همواره درآسمان دیده می‌شود. عوا نزد یونانیان «لیکادن» به معنی گرگ و نزد عبری‌ها (کلب النباخ) ودر زبان لاتین «سگ» ودر یکی از فرهنگهای قرن نوزدهم حراث وبقار وبه معنی‌گاو آمده است. (بسائط علم‌الفلك/ ۱۰۷-۱۰۸)

«عوا که اورا حارس‌الشمال گویند وکواکب او ۲۲ درنفس صورت‌اند و یکی خارج آن و اوبر صورت مردی است. عصا بردست گرفته درمیان کواکب فکه و بنات النعش و عرب کواکبی را که بر سر او و منکبین و عصای او باشند ضباع و آنها را که بردست چپ او وساعد و ماحول آن باشند اولاد ضباع و ستاره‌ای را که برفخذین او باشد سماك رامح خوانند وعرب سماك را بانفراد حارس السماء وحارس الشمال نیز خوانندبواسطهٔ آنکه پیوسته پدیدار باشد ودر تحت شعاع مختفی نشود. وکوکبی که برساق چپ او باشد رمحح خوانند». (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۴۴۹) و (رك: سماك، سماك رامح)

نظامی گنجوی باتوجه به نزدیکی عوا وسماك اعزل درتعبیری ازاین‌سماك چون «سماك هیچ شمشیر» در وصف شب و «عوا» گفته است:

عوا ز سماك هیچ شمشیر  تازی‌سگ خویش‌رانده برشیر

لیلی ومجنون / ۱۷۶

عوا منزل سیزدهم ماه ونشانهٔ آن درکتب نجومی فارسی پنج ستاره است یکی ازقدر چهارم وبقیه ازقدر سوم ودر طرف چپ سنبله به شکل حرف لام که‌از طرف چپ نوشته شود، قرار گرفته است. ستارهٔ پنجم عوا به طرف شمال مایل است وازین میل زاویه‌یی پیدا شده‌که آنرا زاویة العوا گفته‌اند. عوا درضروب وامثال عربی نیز راه یافته است. ازآنجمله گویند ان العوی کلاب تعوی خلاف الاسدکه اشاره به موقع عوا درآسمان ونیزکنایه ازترس و بی‌شرمی است. و

گویند بدان جهت عوا گفته‌اند که دنباله‌رو شیر (صورت اسد) است و نیز گفته‌اند عویت الشیء ای عطفته. وعوی البرد، به سبب آنکه باطلوع عوا هوا میل به سردی می‌کند (شرح بیست باب) عوارا صناج ونقار هم گفته‌اند. (رك: صناج)

استاد ابوریحان گوید: «چهار ستاره‌اند ازشمال به سوی جنوب رفته وبه آخر پیچش دارند چون صورت حرف لام وبه زیر و زبر عذرا (سنبله) انـد و تازیان گویند سگانند واز پس شیر بانگ همی‌کنند. (التفهیم / ۱۱۰)

لیکن درآثارالباقیه گفته است: «وبدین جهت این‌ستارگان را عوا گفته‌اند چنانکه زجاج گفته «عویت الشی اذا عطفته» و زجاج میگوید کسی را جزو خـود نمی‌شناسم که این کلمه را چنین تفسیر ومعنی کرده باشد وآنانکه در وجه تسمیه عوا گفته‌اند که بمنزله سگانی است که بدنبال شیر میروند وعوعو میکنند، راهی غلط رفته‌اند، زیرا عوا برسینهٔ عذرا و بال آن واقـع است». (ترجمهٔ آثـار الباقیه ص ۴۰۸)

قطب‌الدین شیرازی گوید: کوکب عوا بیست و دو است، چهار درقدر سوم وچهارم ونه درقدر پنجم و (بقیه دراقدار پایین‌تر) ودر خارج صورت عـوا کوکبیست که اورا سماك رامح خوانند (درة التاج ج ۱ / ۱۳۷) برخی شکل‌عوا را بصورت عدد هفت تصور کرده گویند هرضلع آن مانند نیزه‌ایست وبعضی گویند به شکل الف است درخط‌کوفی. (عقول عشره / ۱۶-۱۷)

فارسی‌کهن عوا «مشاه» درسغدی «فسنشت» وبه خوارزمی «فست» به قلم آمده (گاهشماری / ۲۰۵ به نقل ازآثارالباقیه) و به هندی «هستا» گفته‌اند (کنز الحسینی / ۲۱۱) نام «متراك» نیز فارسی عوا گفته شده است. (رك: متراك)

نام عوا درشعر فارسی بایك باورکهن که سگها درشب‌هـای مقمر عوعو می‌کنند ویا اینکه عوا خود همچون سگی است که به دنبال شیر عوعو مـی‌کند آمیخته است.

۱ـ خصم سگدل ز حـسد نالد چون جبهت ماه
نور بی‌صرفه دهد و عـوع عوا شنونـد

خاقانی / ۱۰۵

۲ـ بی‌صرفه درتنورکن این زر صرف را
کو شعله‌ها بصرفـه و عوا بسرافکند

خاقانی / ۱۴۲

۳ـ شیرهشیار ازسگ وحشت فزا برتافت روی
نور جبهه شود عوا برنتابد بیش ازیـن

خاقانی / ۳۴۹

(رك : ماه وسگ)

(صورت عوا)




**عوا وجبهه** ـ (تن) (رك : عوا ش ۱ و ۳)

**عوا وصرفه** ـ (تن) (رك : عوا ، ش ۲)

**عوا واسد (شیر)** ـ (تن) و (ای) (رك : عوا ، ش ۳)

**عوائذ** ـ جمع عائذه ، مؤنث عائذ . پناه دهنده ، نام دیگر تنین است (رك : تنین) ونام چهار ستاره است بر سر تنین . درمیان این چهار ستاره کـوکب دیگری است که آنرا «ربع» می‌نامند وآنرا «رقد» هم گفته‌اند و «ربـع» به معنی بچه شیر است . (رك : رقد)

«آن چهار ستاره است که برسر راه اژدهاست نامشان عـوائذ و ایشان را

صلیب خوانند ومیانشان ومیان فرقدین دو ستاره است روشن» . (التفهیم / ۱۰۱)

**عوانا** ـ درشعر منوچهری دامغانی :

عوانا چو یك خوشه انگور زرین ویا چون مرصع بیاقـوت رطلـی

دیوان / ۱۴۳

به احتمال زیاد باید همان عوائذ باشد (رك : عوائذ)

**عوی البرد** ـ اشاره‌ای به‌صورت عواست درسنبله . (رك : عوا ، سنبله)

**عوانان** ـ (= عوانان فلك) (ك) جمع‌فارسی عوان، وعوان جمع‌دیگر عون است بمعنی یار ویاور وجاذب و رباینده ومیان سال نیز معنی میدهد[1].

**عوانان فلك** ـ کنایه ازسبعهٔ سیاره می‌باشدکه یاری دهندهٔ امهات اربعه ومو‌الید ثلاثه‌اند . (رك : آباء ، آباء سبعه ، آباء علوی)

چو بردند اسب عمرترا ، عوانان فلك سخره

چه جوئی‌زین علفخانه‌که قحط افتـاد درخانش

خاقانی / ۲۱۷

**عید اضحی** ـ دهم ذی‌حجه است . «اضحی» جمع «ضحـاء» است و آن گوسفندی است‌که درین روز قربانی میکنند .

**عید بشارت** ـ از اعیاد مسیحی و روز اول کانون اول ، درین روز روح القدس (فارقلیط) بصورت جوانی بر مریم وارد شد و اورا درحال غسل دید و به وجود روح‌الله یعنی عیسی بشارت داد . وآیه : انی اعوذ بالرحمن منك ان کنت تقیا (سورهٔ مریم آیه ۱۸) اشاره بهمین واقعه است .

**عید تبریك** ـ از اعیاد جهودان (رك : تبریك)

**عید تجلی** ـ ششم (آب) است از اعیاد مسیحیان ، گویند دریـن روز عیسی (ع) ازمیان ابرها بر حواریان تجلی نمود وموسی را باخود ظاهر کرد ونیز گفته‌اندکه تجلی عیسی باموسی والیاس درطور سینا بوده است .

**عید حنکه** ـ معنی «حنکه» بعبری پاك‌کردن است واصل آن از (حنوکا) بمعنی طهارت است . هشت روز است از بیست وپنجم ماکلیو. (التفهیم/۲۴۵ ح۷)

**عید روزه‌گشادن** ـ عید فطر مسلمانان . (التفهیـم / ۲۴۵) و (رك :

۱ـ الحرب العوان هی اشد الحروب (المنجد)

عید فطر)

**عید شمع** ـ (= عیدالهیکل)

**عید صلت** ـ عیدالصلیب ، دهم یا چهاردهم ایلول است عید عیسویان است.

**عید عنصره** ـ (رك : عنصره)

**عید غدیر** ـ عید غدیر خم ، هجدهم ذیحجه است ، روزی است که پیامبر (ص) پس از حجة الوداع درغدیر خم علی علیه السلام را به جانشینی خود معین کرد .

**عید فسحا** ـ عید فصح یا (پسح) (بکسر ف و پ) پانزدهم روز نیسن است . روزی است که بنی‌اسرائیل ازمصر بیرون آمدند و به اعتقاد ایشان بسیاری رنجهایشان پایان‌یافت ونخستین روزاست‌ازایام فطیرخواران. (رك : فطیرخواران) (التفهیم / ۲۴۳ ح ۲ بنقل ازآثارالباقیه)

**عید فطر** ـ غره (اول) ماه شوال است ، وعید مأخوذ است از «عود» به جهت آنکه هرسال مردم به آن عودکنند بروجهی مخصوص یا بجهت آنکه حضرت ارحم الراحمین عود میکند به مغفرت‌بندگان در اینروز. (شرح بیست‌باب باب پانزدهم)

**عید فقر** ـ انقطاع ازخلق و وصول به خدا .

**عید قربان** ـ عید اضحی ، گوسپندکشان. (رك:اضحی‌وگوسپندکشان)

**عید قلنداس** ـ از اعیاد مسیحیان و روز اول کانون آخر وبرخی گویند منسوب‌قلنداس‌ازپادشاهان عیسوی است و گفته‌اند نوروز سال رومیان است .

**عید قیامت** ـ روز شنبه چهل وهشتم صوم‌کبیر عیسویان .

**عید گوسپندکشان** ـ عید قربان ، عید اضحی ، روی دهم ذی‌حجه . (التفهیم / ۲۵۳-۲۵۲)

**عید مبعث** ـ (رك : مبعث)

**عید مجله** ـ از اعیاد جهودان وآنرا بوری وپوریم، وهامان سوز هم گفته‌اند . (رك : هامان سوز)

**عید مزماری** ـ از اعیاد مسیحی و روز سیزدهم ازفطر شلیخین است .

**عید مسیح** ـ روزی‌که برمسیح مائده نازل شد . (فرهنگ سروری)

**عید مظله** ـ یاعید مظال ، یامطال از اعیاد جهودان . (رك : مظله)

**عید نوگان** ـ جشنی که برای یادگاری امر مهم و بزرگـی می‌گیرند. (فرنودسار)

**عید هیکل** ـ عیدالهیکل ـ از اعیاد مسیحی وعیدشمع هم‌گفته‌اندروزی است کـه عیسی به هیکل درآمد وهیکل نام مسجد نصاری است . (رك: پنجاهه)

**عید نوروز** ـ (رك : نوروز)

**عیدین** ـ عید فطر وعید اضحی (قربان) ویا عید قربان وعیـد غدیر. (رك : دو عید)

**عیسی** ـ عیسی ره‌نشین[1] عیسی‌کده[2] کنایه از خورشید وکنـایه از فلك خورشید، فلك چهارم است واشاره به باوری است دربارهٔ مقام عیسی که در فلك خورشید وجود داشته است . (رك : خورشید وعیسی)

خاقانی درخطاب به آفتاب گوید:

۱ـ ای عیسی ره‌نشین جهان را

همخانهٔ عیسی آسمـان را

تحفةالعراقین / ۲۸

۲ـ (برهان)

**عین‌الاسد** ـ طرفه، چشم شیر، منزل نهم ماه (رك : طرفه)

**عین الثور** ـ دبران، چشم گاو، ستارهٔ درخشان صورت «ثور»

**عین‌الشمس** ـ آفتاب، چشمهٔ خورشید. (السامی فی الاسامی میدانی) (رك : چشمهٔ خورشید)

**عین منعل** ـ (ك) دراصطلاح خطاطان، عین منعل عین تنها (ع) بوده است که عین نعلی هم گفته‌اند و بشکل نعل نوشته میشود.

درشعر خاقانی«عین منعل» کنایه و وصفی است ازشکل هلال عید، ماه‌نو:

گرنه شب ازعین عید ساعت طلسمی به خم

عین منعل چراست در خـط مغـرب رقـم

دیوان / ۳۶۵

**عیوق** ـ Capella (فر)، پنجمین‌ستارهٔ درخشان‌آسمان درصورت‌ممسك الاعنه باقدر ۰/۲۱ ، فاصله آن ازمنظومهٔ شمسی ۴۶ سال نـوری است (فرهنگ اصطلاحات علمی) جای عیوق دربازوی راست ممسك الاعنه است و سه ستاره در

پی عیوق دیده می‌شوندکه آنها را بز وبزغالگان می‌گویند بدین جهت نام‌دیگر عیوق «بزبان» است .

ستارهٔ عیوق باپروین طلوع می‌کند وفاصلهٔ او به چشم ناظر بساپروین دو نیزه است . درین وقت نسر واقع درسمت الرأس ونسر طایردرجنوب‌شرقی‌آسمان نمودار است وستارهٔ عیوق درافق شمالی دیده می‌شود . رنگ‌ستاره‌عیوق‌درخشان وطلایی است بعد عیوق از زمین ۳۲ سال نوری است وبا چشم معمولی‌یك‌ستاره بیش نیست ولی با آلات نجومی مانند اسپکتروسکوپ دو ستاره را نشان می‌دهد که نور یکی بیش‌از دیگری است (نجوم بی‌تلسکوپ / ۹۲) اسم یونانی عیوق «انیخس» ونام فارسی اوسروش می‌باشد . (رك : انیخس ـ سروش)

دراحکام نجومی ودر تسییر وطالع عیوق قاطع است ودر باورهای عامیانه اگر به عیوق بنگرند رفع تشنگی می‌شود . باتوجه به این باور محتشم کاشانی گفته است :

زان تشنگان هنوز به عیوق می‌رسد

فریاد العطش ز بیابان کربلا

(دیوان)

درمورد قاطع بودن عیوق ، چهار مقالهٔ عروضی درحکایت‌گریختن‌ابوعلی سینا وبوسهل مسیحی از دربار مأمون بن عباس ازخوارزم به ری از ترس سلطان محمود غزنوی وسرگردانی ایشان دربیابان گوید :

«پس بوعلی‌تقویم برگرفت وبنگریست تا به چه طالع بیرون آمده است ، چون بنگرید روی به بوسهل کرد وگفت : بدین‌طالع که ما بیرون آمده‌ایم راه‌گم کنیم وشدت بسیار بینیم .

بوسهل گفت :

رضینا بقضاء الله من خود همی دانم که ازین سفر جان نبرم که تسییر من درین دو روز به عیوق می‌رسد وقاطع است ومرا امیدی نمانده ...»

رنگ درخشان وطلایی عیوق و شهرت این کوکب برای شاعران فارسی خیال‌انگیز وسازندهٔ تشبیهات گوناگون درشعر بوده است . (رك : عیوق و لاله) و نیز عیوق نمایندهٔ اعتلا و درخشندگی وقدر است بدین جهت گاه باخورشیدوناهید همراه است .

بجنب قدرش عیـوق با هـزار نشیب
به جای رایش خورشید با هزار حجاب
(ابوالفرج رونی)

المنته لله کـه بـسر دولت و ملت
اقلیم جهان دیده و عیوق گه ماست
سنایی / دیوان ۷۱

در بزمگهت چهره به عیوق نمـوده
ناهید فلك شعبـدهٔ مثلث و بـم را
انوری / ۱۳۲

داعی شر که همی نعره به عیوق کشید
پس از این زهره ندارد که برآرد آواز
انوری / ۱۱۹

فلك بار نامه به عیوق برده ملك فتحنامه به شهپر گشوده
سید حسین غزنوی / ۱۷۴

تو نیز اندر هزیمت بـوق مـی زن
ز چاهی خیمـه بر عیـوق مـی زن
نظامی / لیلی ومجنون ۱۴۷

ز لشگر گـه روس بانگ جـرس
به عیـوق برمی شد از پیش و پس
نظامی / شرفنامه ۴۵۵

بسوده است جلال تو دامن عیـوق
سپرده پای کمال تـو ذروهٔ اعلـی
جمال‌الدین اصفهانی / ۲۲

چو از ثری علم قدر اوست تا عیوق
ز باختر سپه جـاه اوست تا خـاور
مسعود سعد / ۱۵۹

**عیوق ولاله ـ (ت)**

در شعر ناصرخسرو علوی :

ندیدی به نوروز گشته به صحـرا
به عیوق ماننده لالهٔ طسری را
اگر لاله پر نور شد چـون ستـاره
جز از وی نپذیرفت صورتگری را
دیوان / ۱۳

**عیوقی** - (ن) مجدالدین عیوق یاعیوقی شاعردوره سلجوقی (لباب الالباب عوفی ص ۴۹۴) مثنوی «ورقه وگلشاه» ازعیوقی باقی مانده است .

# غ

**(غ = ۱۰۰۰)**

**غارب ـ** Couchant (فر) ، مقابل‌طالع است و برجی یاستاره‌ایست‌که درافق مغرب غروب می‌کند .

رشید وطواط گوید :

این هفت‌ستاره‌که درین هفت سپهرند
هستند بحکم تو همه غارب و طالع

دیوان / ۲۸۹

**غالیه دان ـ** (ك) (رك : غالیه سایان فلك)

**غالیه سای آسمان ـ** آسمان غالیه‌سای است :

غالیه سای آسمان سود بر آتشین صدف
از سر مغز خاکیان لخلخه‌های عنبرین

خاقانی

(رك ، آتشین صدف)

**غالیه سایان فلك ـ** (ك) ستارگان (؟)

صبح‌چون خنده‌گه دوست شدست‌آتش‌سرد
آتش سرد بـه عنبـر مگـر آمیخته‌انـد
یانه بی‌سنگ وصدف غالیه سایان فلك
صبح را غـالیهٔ تـازه بـر آمیخته‌انـد
دوش‌خوش‌ساخت‌فلك غالیه‌دان ازمه نو
بهر آن غالیه کانـدر سحر آمیخته‌انـد

خاقانی / ۱۳۱

**غراب ـ** Corbeau(فر) Corbus (یو) ، یا کلاغ صورت کوچك و کم نوری درنیمکرهٔ جنوبی با بعد ۱۲ ساعت و ۲۰ دقیقه و میل ۱۸ درجهٔ جنوبی (فرهنگ اصطلاحات علمی) این صورت به شکل کلاغ یا زاغ است وسر آن به‌طرف مغرب و زیر صورت شجاع قرار دارد ویکی ازستارگان صورت شجاع برمنقار اوست که اورا منقار الغراب گفته‌اند . (شرح بیست باب ـ باب سیم)

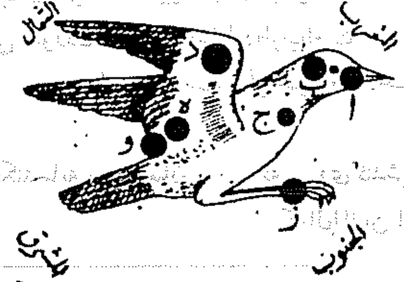
موقع این صورت درپی باطیه وجنوب سماك اعزل است وکواکب آن بنا بررصد صوفی هفت عددند . (البسائط علم الفلك / ۱۲۶)

غراب ازصور جنوبی است وهفت کوکبند ازپس باطیه برجنوب سماك اعزل وعرب این کوکب را «عجزالاسد» خوانند و برخی عرش السماك الاعزل و بعضی احمال» . (نفائس الفنون ج ۳ / ۴۵۸)

وبعضی خباء و«کواکبه سبعة کواکب خلف الباطیه وعلى جنوب السماك الاعزل متقدمة له... والعرب تسمی هذه الکواکب عجزالاسد وتزعم ان القمر ربما قصر فنزل بعجزالاسد ، وتسمیها عرش السماك الاعزل وتسمیها ایضاً الاحمال وتسمیها ایضاً الخباء» . (صورالکواکب/ ۳۲۰-۳۲۱)

فخرالدین اسعد گرگانی نیز این صورت را باشجاع دریك بیت آورده است . (رك : شجاع)

(صورت غراب)



**غراب** ـ کنایه ازشب است (رك : عقاب ، عقاب آتشین پیکر ـ ش از بدرالدین چاچی)

**غراب سیاه** ـ (ك) غراب سیه ، درشعر نظامی کنایه ازشب است بهمراه خایهٔ زرین که کنایه ازخورشید می باشدوطشت سیمین کنایه از صبح :

چو گردون سر طشت سیمین گشاد
غــراب سیه خــایه زریــن نهــاد

شرفنامه / ۳۷۰

**غروب** ـ Déclin (فر) ، (= فرو شدن) مقابل طلوع ، وغارب ، فرو شونده ، غروب بمعنی غروب آفتاب وپایان روز است . در روز، خورشیدستارگان را در زیر نور خود می‌پوشاند ، ولی درغروب آن ، ستارگانی که باخورشید ۱۸۰ درجه فاصله دارند ، یعنی باوی ظاهراً درحال مقابله اندطلوع می کنند. باین ترتیب وقت غروب خورشیددرهر برجی باشد، ستارگانی که درشش برج دیگرهستند به ترتیب طلوع میکنند ودر نیمه شب ستارگانی که باغروب خورشید طلوع کرده بودند به وسط آسمان میرسند .

**غره** ـ روز اول ماه قمری است (رك : غره وسلخ)

**غرهٔ سال** ـ غــرهٔ مــاه محــرم و اول سال عـرب ، این روز را اعراب مانند ایرانیان درنوروز جشن می گیرند . (شرح بیست باب ـ باب پانزدهم)

**غره وسلخ** ـ غره به ضم غین وتشدید را ، اول ماه استواول هرچیزی، غره ماه یعنی اول ماه وسلخ به فتح سین ، آخر ماه . اگر قمر به حد رویت هلال رسیده باشد آن شب را غره ماه گویند واگر نرسیده باشد سلخ ماه گویند[۱].

روز می خوردن وشادی ونشاط وطرب است
نافــه هفته است اگر غــره ماه رجــب است

انوری / ۲۱

بزرگ عیدی افکندسایه در رمضان      که پیروی کندش عیــد غرهٔ شوال

کمال الدین اسماعیل / ۱۰۵

---

۱ـ غره به معنی سپیدی پیشانــی است و سلـخ پـوست باز کـردن از تـن حیوان است .

بر بیاض کاغذ آن تحریر خط اشرفست
غرهٔ ماه است بروی طره‌های زلف شام
جمال‌الدین عبدالرزاق / ۲۵۹

غرهٔ دولت او سلخ مکن    طعم آن میوه براو تلخ‌مکن
سبحة الابرار جامی / ۷۵۰

مشعل افروز شبستان فلک یعنی مـاه
پرتو مهرش از آن غرهٔ غرا مرسوم
خواجو / ۷۶

**غریب** ـ ازحالات‌کواکب سیاره است موقعیست‌که برای کوکب در خانهٔ خود زعامت ویا شهادت نباشد. (رك: زعامت وشهادت)

**غریم** ـ ازسبعهٔ منحوسه است[1] (رك: نحوس)

**غزال آسمان** ـ (کخ)

(رك: غزاله)

**غزال آسمان** ـ (کخ) (رك: غزاله)

**غزاله** ـ الغزالة والجارية والمهاة والشرق، آفتاب (السامی فی‌الاسامی ص ۴۴۱) غزاله مؤنث غزال، به معنی آهو، غزاله وغزالة الضحی صفت‌آفتاب است وابتدای روز وبامدادان.

درشعر فارسی نیز غزاله وآهوی فلک وغزال آسمان صفت خورشیداست ومناسبت آن باخورشید آمده است.

در دست پلنگینه شب از نور غزاله
هرجا که غزالست سراینده غزل شد
اثیرالدین اخسیکتی / ۱۱۷

غزال آسمان افتد به دامش    اگر نیروش آید در نهالـه
فخری نیشابوری (فرهنگ رشیدی)
(ونهاله به معنی شکارگاه است)

---

۱ـ غریم، بغین معجمه و راء مهمله مأخوذ ازغرام، یعنی عذاب وشردائم (حاشیه برشرح بیست باب ـ باب پانزدهم)

تویی غزالهٔ فضل و تویی سلالهٔ شرع
که کرد گوهر پاکت بیان آتش وآب
جمال‌الدین اصفهانی / ۴۸

خرچنگ کج رواست مه اندر کنار او
خورشید ابخر است غزاله شعار او
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۵۷

آن شاه تند حمله که خورشید شیرگیر
پیشش بروز معرکه کمتر غزاله بود
حافظ / غزل ۲۱۴

شود غزالهٔ خورشید صید لاغر من
گر آهویی چو تو یك دم شکارمن باشی
حافظ / غزل ۴۵۷

آهو وآهوی فلك وآهوی زرین‌وآهوی آتشفشان‌وآهوی خاوری وآهوی ختن وآهوی دشت خاوران وآهوی شیرافکن وآهوی شیرگیر وآهوی نر وآهوی زرد اسد وآهوی ماده ، تعبیری است به جای غزاله دربارهٔ خورشید و نیز موقع او دربرج اسد که درشعر آمده است . (رك : آهوی فلك)[۱].

**غزالهٔ فلك** ـ (ك) آفتاب ، برج حمل (فرنودسار)مریخ (برهان) (رك: صاحب التاج)

**غزالهٔ خورشید** ـ (ت) (رك : غزاله)

**غضبان فلك** ـ (ك) آفتاب (فرهنگ سروری)

**غطیط**[۲] ـ ازسبعه منحوسه است (رك : نحوس)

---

۱ـ آهوی فلك ، مقاله‌ای است‌ازنگارنده، در نشریه دانشکدهٔادبیات‌وعلوم انسانی تبریز سال ۲۴ ، شمارهٔ ۱۰۲ ص ۲۶۹ـ۲۸۵ .

۲ـ غطیط ، به غین معجمه وطاء مهمله‌ویاءتحتانی‌بروزن‌فعیل صدای‌غریدن شتر را گویند درحال مستی ونفیر خواب را نیز گویند وجه تسمیهٔ اول انسب است. (حاشیه برشرح بیست باب ـ باب پانزدهم)

وازغط ، بمعنی‌فرو رفتن‌وفروبردن درآب، غطه‌فی‌الماءغطا، وبه‌معنی‌غریدن غط البعیر غطا وبمعنی خرخرکردن غط النائم وغط المذبوح والمخنوق .

**غفر** ـ غفر به فتح‌اول‌سکون‌دوم‌وسوم،منزل‌پانزدهم ماه‌است‌وعلامت‌آن‌سه ستاره‌است دریك خط قوسی واز اواسط قدر چهارم‌بردامن‌صورت‌عذرا«سنبله» واز پس سماك اعزل ، صاحب روضة المنجمین گوید : اورا غفر به آن سبب گویند که به زبانای عقرب نزدیك است وچنان بنظر می‌رسدکه اورا پوشانیده است. نفائس الفنون علت تسمیه آنرا به «غفر» نقصان ضوء آن ذکر کرده است . (رك : سنبله)

ابوریحان گوید :

«وبدین جهت این ستارگان را غفر گفته‌اندکه ضوء وفروغ آنها خیلی ناقص است ودر زبان عرب می‌گویند : غفرت الشیء اذا غطیته . ونیز وجه تسمیه دیگر آن است‌که بردو زبانهٔ برج‌کژدم برتری یافته و بمنزلهٔ آن است و زجاج[1] می‌گویدکه اشتقاق این لفظ ازغفره است وغفره مویهایی است که درکنار دم شیر است . (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۴۰۹)

درکتاب عجایب المخلوقات (قزوینی) آمده‌که غفر بدان جهت‌گویندکه هنگام طلوع آن طراوت اشجار از نظر پنهان می‌گردد . (شرح بیست باب ـ منازل قمر)

ابوریحان گوید :

«ونام پانزدهم منزل (ماه) غفر ، دو ستاره‌خردبردامن‌عذرا وناپیداست».

باین علت افول منزل «غفر» درست‌درموقع طلوع‌حمل که‌شرطین‌وبطین دومنزل اول و دوم ماه درآن قرار دارد صورت میگیرد .

ابن صوفی نیز درارجوزهٔخود دربیان نامها وترتیب‌بروج به این‌موضوع اشاره کرده است :

او لها الکبش هو الحمل    یبدو من الافق اذا الغفر افل

(رك : صور)

---

مراد از «زجاج» ابواسحاق ابراهیم بن السری محمد ، معروف به الزجاج النحوی است متوفی ۳۱۱ وبقولی ۳۱۹ دربغداد است (الفهرست ص ۸۸) ، و نیز احتمال میرودکه زجاجی باشد معروف به‌الزجاجی ، ابوالقاسم عبدالرحمن‌بن‌اسحاق متوفی ۳۳۷ و بقولی ۳۳۹ که ابن رشیق قیروانی متوفی ۴۵۶ وصف ستارگان هرمنزل را درکتاب خود «العمدة» ازکتاب الانواء او گرفته است ، ( تاریخ نجوم اسلامی/ ۱۶۹) .

فارسی کهن غفر «هو سرو» وخوارزمی آن«شوشك»(گاهشماری / ۲۰۵) وبه هندی «سواتی» گفته شده است . (عقول عشره / ۱۷)و(کنزالحسینی/۲۱۱)

لبیبی شاعر غفر را با اکلیل ، منزل دیگر ماه دریك بیت آورده است :

مکال گوهر اندر تاج اکلیل
به تارك بر نهاده غفر مغفر

لبیبی واشعار او / ۱۲

درشعر نظامی غفر با کاسهٔ یتیمان (اکلیل) نیز همراه شده وازسه‌ستارهٔ آن با «سه قرصه»نام می‌برد . آنجا که ضمن وصف شب وستارگان گفته است :

انگیخته غفر چون کریمان
سه قرصه به کاسهٔ یتیمان

لیلی ومجنون / ۱۷۵

**غمیصا** ـ مؤنث غمیص ، صفت یا نام دیگر شعرای شامی است . (رك : شعرای شامی)

**غول** ـ Algol (فر) ، ستاره‌ایست متغیر بین قدرهـای پنجم و ششم در صورت میزان . (رك : میزان)

**غول قرمز** ـ Etoile geante rouge (فر) ، نوعی ستاره است. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**غول‌های آسمان** ـ ستارگان عظیم الجثه . برای آنکه بهتر از تکامل ستارگان آگاه باشند ، ستارگان را به دو دسته ستارگان غول‌آسا وستارگان کوتاه قد ویا به عبارت دیگر ستارگان قوی بنیه وستارگان ضعیف الجثه تقسیم‌کرده‌اند . اندازه قطر ستارگان را می‌توانند از راه محاسبه دریـن بـاب کـه هـرقدر نور ستاره‌ای بیشتر باشد جسم آن بزرگتر است بدست آورند .

برمبنای همین محاسبه ستارگان نسر واقع و شعرای یمانی جزو ستارگان غول آسا هستند ، همان ستارگانی که در نجوم قدیـم درشمار ستارگان قدراول‌نیز محسوب میشوند .

**غیبت** ـ Absence (فر) ، درمقابل نوء وطلوع است (رك : نوء) ، وبه معنی غروب ولی نه درمعنی اصطلاحی‌که برآمدن ستاره از افق می‌باشد وفرو رفتن آن درهمان افق ، مقصود ازغیبت غیبت منازل قمر است درمقابل نورآفتاب « زیرا که چون آفتاب بکوکبی از ثابتات نزدیك آید ، اورا به شعاع خـویش

بپوشاند و برآمدن او بروز گردد و فرو شدن او به شب ، پیش‌از فرو شدن‌شفق، واین حال اوراغیبت خوانند. وناپدید شدن بمغرب همچنین باشد تا آفتاب از او بگذرد ، چندانك چون پیش‌از آفتاب برآید روشنایی سپیده اورا غلبه نکند . پس اول این‌پدید آمدن، طلوع او بود واورا نوء خوانند» . (التفهیم / ۱۱۴)

**غیبت منازل** ـ (رك : غیبت)

# ف

(ف = ۸۰)

«ف» درجدول اتصالات تقویمی نشانهٔ شرف وحرف آخر آن است . و در دسته‌بندی ستارگان برحسب اندازهٔ روشنی «قدر» آنهــا برابر است با « فی» ($\varphi$) یونانی .

**فارس** ـ فارس المسك ، در رأس الغول . (زیج صابی/ ۲۵۰) و (رك: راس الغول)

**فاس الرحی** ـ (= تیرآسیا) چند ستارهٔ کوچك در دنبالهٔ دب اصغر . (رك : تیرآسیا)

**فال** ـ فال مشتری ، یعنی فال سعد وفال سعادت ، چــون مشتری کوکبی است سعد ، واوراسعد اکبر وگاهی «سعد» تنها گفته‌اند . ودرمیان انواع‌فال مانند فال خلاص و فال دوام وفال مراد ، که با دواوین شاعران می‌گرفته‌اند و هنوز هم معمول است ، چون فال با دیوان حافظ ، فال مشتری و فال سعد و فال سعــادت نیز، درنظم شاعران‌راه یافته است ولی نحوهٔ گرفتن این فال‌که بــاتــوجه ببودن مشتری در درجه طالع برای‌اختیار ساعت ووقت‌مسعودبوده ، معلوم نیست .

ای جهان را دیدن‌روی تــو فــال مشتری
کیست آنکو نیست فال مشتری‌رامشتری

عنصری / ۲۷۲

چون مشتری ضمان جهانــی به فــال سعد
زان داردت خدای جهان درضمان خویش

ادیب صابر / ۱۴۱

سپهر چنبری از خدمت تو جوید نام
سعود مشتری از سیرت تو گیرد فال
ازرقی / ۴۹

بسعی نام تو شد فال مشتری مسعود
ز عکس رای تو شد جرم آفتاب منیر
انوری / ۱۰۹

ناقه را چون ماه برکوهسان بود
نام چرخ مشتری فالش کنم
خاقانی / ۸۲۲

شعر من فالیست نامش سعد اکبر گیرد آنك
راوی من در ثنا از سعد اصغر ساختند
خاقانی / ۱۲۴

تخت کیان مانك است سعد فلك مانکی
من ز پی فال سعد مانکی ام مانکی
خاقانی / ۶۸۱

هم مشتری بطالع و هم مشتری بفال
هم مشتری سعادت و هم مشتری لقا
قطران تبریزی / ۸

از رخش هرروز فال مشتری گیرد جهان
کیست آنکو نیست فال مشتری را مشتری
انوری / ۲۱۰

چشم بدان از رخش دور که چشم فلك
فال سعادت بدان طالع رخشان گرفت
سلمان ساوجی / ۱۰۴

وقرعهٔ مشتری هم آمده است (رك : قرعهٔ مشتری ، فال مشتری)

**فال سعادت** ـ فال مشتری ، فال سعد . (رك : فال)

**فال گو** ـ فال‌بین ، طالع‌بن ،کسی‌که سرکتاب باز میکرده واز آینده‌خبر میداده است ، اینان معمولا مردمانی شیاد وفریبکار بوده‌اند .

سنایی ضمن نکوهش منجمان حشوی درحق ایشان گفته است :

نیست جز هرزه مندل و تنجیم زن بود سقبهٔ چنین تعلیم
سخن فال گو ندارد سود باد پیمود کآسمان پیمود
نیست الا بقدرت یزدان نیك و بد درطبایع و ارکان

حدیقه / ۷۰۳

**فال مشتری** ـ (رك : فال) وقرعهٔ مشتری‌هم آمده ، درین‌بیت‌یعنی قرعه یافالی‌که مشتری میزند .

مشتری قرعهٔ توفیق زند برره حاج
بانگ‌آن‌قرعه براین رقعهٔ غبراشنوند

خاقانی / ۱۰۳

**فام شید** ـ (د) ماه

فالك‌دان تیزدان، مه فامشید است بفرشیم دساتیر جی افرام

ادیب الممالك فراهانی / ۴۴۳

**فانوس** ـ فانوس خیال وفانوس گردان،کنایه ازآسمان‌است. (آنندراج)

**فتح باب** ـ موقع اتصال دوکوکب است‌که خانه‌های‌آنها مقابل‌یکدیگر باشند . مانند اتصال ماه یا آفتاب بازحل‌که خانه آنها مقابل خانه زحل است یا اتصال زهره بامریخ ، اتصال اول نشانهٔ آمدن باران وبرف بطور آرام و اتصال دوم دلیل باران تند وسیل وتگرگ و رعد وبرق وطوفان واتصال عطارد بامشتری فتح باب بادها است .

نظر هر دوکوکبی با هم که بود خانشان برابر هم
آنکه عقلش‌نظرصواب‌کند نام این شکل فتح‌باب کند

(حاشیه آخر شرح بیست باب)

کلمه فتح باب را منجمان احکامی ازآیه «و فتحنا علیهم ابواب السماء بماء منهمر» (سورهٔ قمر آیه ۱۱) گرفته‌اند تافقها ومتشرعین نتوانند ایشان را در بارهٔ این حکم مورد موآخذه قرار دهند.

درشعر فارسی اصطلاح فتح باب بیشتر به معنی همان نزول باران و در نتیجه گشایش درامور مردم واشخاص است . خاقانی‌شروانی وانوری‌ابیوردی‌بیش ازدیگر شاعران این اصطلاح احکامی را بکار بسته‌اند :

از خشکسال حادثه در مصطفی گریز
کاینك به فتح‌باب ضمان‌کرد مصطفی
خاقانی / دیوان ۱۳

اتصال نجوم خاطر او | فیض طبع مرا نویدگراست
زین سپس ابروار پاشم جان | کاین قدرفتح‌باب ما حضر است
خاقانی/ دیوان ۸۶ [۱]

تو آن کسی‌که ز باران فتح باب کفت
مزاج سنگ شود مستعد نشو و نما
انوری/ ۱۹

فتح باب دست تو شکلی است‌کز تأثیر آن
دود آتش را میان چون‌ابرنیسان برنم‌است
انوری/ ۵۱ [۲]

فتح باب عنایتش به مطر | بدماند ز شوره مهر گیاه
جمال‌الدین عبدالرزاق / ۱۹۱

مثال ازکلیله و دمنه : «و هرکه درین معانی وجه کار پیش‌چشم داشت و طریق مصلحت بوقت بدید ، بحصول غرض ونجح مراد نزدیك نشیند، و به فتح باب دولت وطلوع صبح سعادت مخصوص‌گردد» . (ص۲۶۷ ، باب گربه وموش، به اهتمام مجتبی مینوی)

**فجر-** Occase Cosmique (فر) ، سپیده دم «والفجر ولیال عشر»آیه ۱ ازسورهٔ الفجر ، وباتوجه به آیهٔ ۱۸۷ سورهٔ بقره : حتـی تبین لکـم الخیط الاسود من الخیط الابیض ، فجر همان شروع روز است .

سعدی دربوستان گوید :

---

۱ـ برای دست‌یابی به شواهد بیشتر ازخاقانی رجوع شود به صفحات ۲۷، ۳۲ ، ۴۴ ، ۵۰ ، ۱۵۸ ، ۲۳۶ ، ۲۵۶ ، ۳۰۰ ، ۳۸۵ ، ۵۹۱ ، ۶۰۵ ، ۶۵۳، ۷۱۲ ، ۷۸۶ ، دیوان این شاعر مصحح عبدالرسولی .

۲ـ برای یافتن شواهد دیگر رجوع شود به دیوان این شاعر، درصفحات، ۵۵ ، ۶۶ ، ۶۸ ، ۷۶ ، ۱۴۱ ، ۱۵۷ ، ۱۷۵ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲ ، ۱۸۴ ، ۱۸۵ ، ۱۹۵ ، ۱۹۷ ، ۲۳۶ ، ۳۰۵ ، چاپ سنگی هندوستان .

به تشنیع و دشنام و آشوب و زجر
سپید ازسیه فرق کردم چــو فجــر

بوستان

و الفجر دلیل رفعــت تست　　　والشمس طراز خلقت تست

خاقانی / تحفةالعراقین

**فجر حقیقی** ـ Aurore ـ Aube(فر)،روشنی‌صبح،صبح،بامداد، بامداد پگاه . فجر صادق ، درمقابل فجرکاذب یاصبح کاذب وفجر مستطیل «والفجر ولیال عشر» (سورهٔ فجر آیهٔ ۱ و ۲)

**فجر جنوبی** ـ Aurore australe (فرهنگ جدید)

**فجر شمالی** ـ Aurore boréale (فرهنگ جدید)

**فجر صادق** ـ (رك : فجر)

**فجر مستطیل** ـ صبح کاذب ، صبح نخستین (رك : دم گرگ)

**فراخ** ـ فراخ النعایم ، کواکبی هستند درصورت نهر (رك : نهر)

**فراروَن وفریرون یافیرون** ـ فرارون بمعنی سعد وفریرون یافیرون بمعنی نحس وصفت برای کوکب .

دقیقی گوید :

حسودت در بد از بهرام فیرون　　نظر زی تو ز برجیس فرارون

(لغت فرس)

چون بهرام یامریخ نحس وبرجیس سعد است . (رك : سعد ونحس)ولی معنی این دو واژه چندان روشن نیست .

محمدبن هندوشاه نخجوانی مؤلف صحاح الفرس دربارهٔ فرارون مینویسد فرارون دو معنی دارد : اول کوکب بیابانی (ثوابت) باشد دوم هرچیز بودکه باز پس رود ودرکلمه فیرون گوید : «مفسد باشد» واز خسروی آورده :

همت تیز وبلند تو بدان جای رسید
که ثری گشت مر اورا فلك فیرونــا

ص ۲۴۹ ح ۴

صاحب معجم شاهنامه ، محمد العلوی الطوسی ، نیز گوید : «فــرارون ستاره‌های بیابانی باشد وایشان را رفتن ازپس باشد ، وبیابانی‌ازبهر این گفته‌اند

و برخمسهٔ متحیره گویند . (معجم شاهنامه به اهتمام حسین خدیو ص ۶۹)

و از شاهدی که ازقول فردوسی می‌آورد ، پیداست که معنی مناسب برای فرارون «راجع» است نه بمعنی اختیار وقت مناسب وسعد :

ستاره شمر چون فرارون بیافت  دوید و به نزد فریدون شتافت

همین معنی را باهمین شاهدفرهنگ آنندراج برای‌فرارون آورده وتصریح می‌کندکه «این لفظ را برخمسهٔ متحیره : عطارد و زهره ومریخ و مشتری و زحل نیز اطلاق کرده‌اند چرا که رجعت دارند واگر این معنی درست باشد فرارون و وفربرون وفیرون بیك معنی است وستاره راجع است و راجع دراحکام نامساعد و نحس بشمار میآید . و هردو لفظ (فرارون وفیرون) باحتمال زیاد باواژهٔ وارون ، یاوارونه یکی است .

**فرجه** ـ (= ضیقه) Fente (فر) ، فاصله‌های نزدیك میان منـازل ماه. است مانند فرجه‌ای که میان ثریا و دبران میباشدکه شش درجه است وآنرا ضیقه گویندکه بتندی غروب میکند وتازیان ضیقه را نحس ومسموم مـی‌دانند (تـرجمهٔ آثارالباقیه / ۴۱۲) و ضیقه را دو ستارهٔ کوچك بهم چسبیده میان دبران و ثریـا دربرج ثور نیزگفته‌اند . (رك : ضیقه)

**فرح** ـ Joie (فر) ، درمقابل ترح یا آفت یا «بیش» فارسی، وازحـالات کوکب است . (رك : فرح وترح)

**فرح و ترح** ـ مراد ازفرح ، فرح کوکب است ( = شادی ستاره) در احکام، نجومی واز قوتهای کواکب است وفـرح کوکب همان ابتزار کـوکب سیار است دربرج طالع یابروج دیگر . (رك : ابتزاد)

خواجه نصیرالدین درفرح کواکب وبروج آنها گوید :

فرح تیر بـرج طالـع دان  وین ز تأثیر صنع صانع دان

فرح ماه ثـالث از طالـع  وان خورشید نیست‌جزداسع

زهره در پنجمین بود پدرامم  همچو در خـانهٔ ششم بهرام

شاد در یازده است سعد اجل  در ده و دو فرح رسد به‌زحل

(حاشیه شرح بیست باب)

(سعد اجل : مشتری است)

وترح عکس حالت فرح است . منجمان احکامی فرح وترح کواکب‌سیار

را در بروج طالع بدینگونه ذکر کرده‌اند:

فرح زحل دوازدهم برج طالع وترح آن ششم برج طالع
« مشتری یازدهم « « « پنجم « «
« مریخ ششم « « « دوازدهم برج طالع
« خورشید نهم « « « سوم « «
« زهره پنجم « « « یازدهم « «
« عطارد داخل برج طالع « « « هفتم « «
« ماه سوم « « « نهم « «

(شرح بیست باب ـ باب هفدهم در فرح وترح کواکب)

**فرد** ـ فرد الشجاع، ستارهٔ شمالی جبهه (منزل دهم ماه) ودر صورت شجاع از صور جنوبی و بر آخر گردن اوست و رنگ او مایل به سرخی است.

چون فرد روان ستارهٔ فـرد بر فرق جنوب جلوه می‌کرد
نظامی / لیلی ومجنون ۱۷۷

**فردار** ـ Firdaria (فر) Priodarivas (یو)، در نجـوم احکامـی قسمتهای عمر مولود درمیان سیارات هفتگانه است وجمع آنها فردارات، فردارات تمام عمر مولود وسوانح عمر اورا تشکیل می‌دهند و بنا بر رای خوارزمی: الفرادر قسمة العمر بین الکواکب السبعه لکل کوکب منها سنون معلومه یقال سنوالفردار. (مفاتیح العلوم / ۱۳۴)

ابوریحان درفردارهای ستارگان گوید:

«این از رای‌های فارسیان است ومردم به تدبیر خداوند فـردار بـود آن سالها که اوراست». (التفهیم / ۳۶۶)

وبه قول کوشیار، درعربی: قسمة من ازمان المولود. بعضی این کلمه رامقتبس ازلفظ یونانی «پریوداریواس» دانسته‌اند ولی درکتب نجومی همه جـا (بیرونی و کوشیار وغیره) تصریح هست براینکه فردارات از ایرانیان است. (گـاهشماری ص ۲۳۷ ح ۴۷۷)

**فردارات** ـ جمع فردار (رك: فردار)

**فرس** ـ فرس اعظم ازصور فلکی (رك: فرس اعظم)

**فرس** ـ قطعه‌ایست به صورت اسب در اسطرلاب که قسمت عنکبوت را

برصفحات اسطرلاب استوارمی کند(مفاتیح العلوم / ۱۳۵ وترجمه / ۲۲۰) وقطب اسطرلاب نیز بدان استوارکنند . (فرهنگ نفائس الفنون ، اسطرلاب)

**فرس اعظم** ـ Pegasus (یو) ، صورت شمالی با بعد ۲۲ ساعت و ۵۰ دقیقه ومیل شمالی ۲۰ درجه ، دو ستارهٔ «مرکب» و «جنیب» درین صورت قرار دارند . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

فرس اعظم چنانکه ازنام او پیداست «اسبی را ماند باسر و دو دست که اورا کفل وپای نیست .کواکب او بیستند ازآنجمله چهارکوکب برشکل مربع که اضلاع آن قریب به یك نیزه بوده وعرب آن مربع را دلو نامد و آن ستاره که برزاویهٔ شرقی شمال مربع بود سرة الفرس وآنکه برجنوب شرقی است جناح الفرس و آنکه برشمال غربی است منکب الفرس خوانند» . (شرح بیست باب ، باب سیم)

«وکوکبی را که برسینهٔ اوست مشترك میان او ومیان مرأة المسلسله، سرة الفرس خوانند وکوکبی که برکتف اوست متن الفرس وعرب این چهار کوکب رادلو خوانند .

و دوکوکب را که بربدن اوست نعام وکرب ... و دو دیگر را که

(صورت فرس)



بر سر او باشند سعدالبهائم و آن دو که بر گـردن اویند سعد الهمـام و آن دو را که برسینه بهم نزدیکند سعد البارع و دوی دیگر راکـه برزانوی او بـاشند سعد المطر» گویند . (نفائس الفنون ج ۳ / ۴۵۲)

دریکی ازجداول زیج صابی نام دیگر «فرس» «برطومس» آمـده است بدون آنکه ذکر شود که مراد فرس‌اعظم است یا قطعة الفرس. (زیج‌صابی/۲۵۳)

فرس اعظم ، درشعر انوری «اسب فلك» آمده است که ممکن است مراد شاعر «فرس تام» یا «قطعة الفرس» بوده باشد .

اسب فلك چو ازعنان تو شد رام آنچنان
ماه و مجره اسب ترا زین و مقـود است

دیوان / ۴۱

**فرس تام** ـ فرس کامل Pogausus (فر) ، ازصورتهای شمالی است و کواکب آن سی ویك‌اند ، بصورت اسبی است خوش شکل شبیه به«فرس‌اعظم» با این تفاوت‌که فرس اعظم را کفل و هردو پای نیست وبعضی ازکواکب فرس اعظم درین صورتند . (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۴۵۲)

صوفی درصورالکواکب ص ۱۳۲ فـرس کامل را فـرس اعظـم نـام داده است .

**فرساوس** ـ (= برساوس ، برشوس، راس الغول) وحامل‌راس‌الغول، صورت‌شمالی نزدیك ممسك الاعنه وحیة‌الحوا وبین ذات‌الکرسی وثریا ، حامل راس الغول ازآنجهت گفته‌اند که سر غولی را در دست دارد .

فخرالدین اسعد گرگانی در وصف این صورت ضمن‌وصف شب وآسمان وستارگان گفته است :

یکی برکف سر غولی نهاده کله داری به پیشش ایستاده

ویس ورامین / ۸۰

مجموع کواکب فرساوس به رصد قدیم ۲۶ کوکب است .

**فرغ** ـ «فرغ آنجا بودکه آب از دلو ریزند» (ترجمهٔ صورالکواکب ص ۷۴)فرغ نام چهار ستاره‌است درصورت دلو بصورت‌مربع‌بنامهای فرغ اول، فرغ متقدم ، فرغ ثانی وفرغ متأخر . (رك : مقدم ومؤخر)

**فرغ اول** ـ (= فرغ نخست)کوکب سوم ازصورت دلو .

**فرغ پسین** ـ فرغ موخر، منزل بیست وهفتم‌ماه‌است، فرغ‌الدلوالموخر هم گفته‌اند. (رك : مقدم وموخر)

**فرغ پیشین** ـ (= فرغ مقدم)

**فرغ دوم** ـ (= فرغ ثانی). (رك : فرغ پسین)

**فرغ مقدم** ـ (= فرغ پیشین) کوکب چهارم از صورت دلـو (رك : مقدم وموخر ، فرغ)

**فرغ مؤخر** ـ (رك : فرغ پسین)

**فرغ نخست** ـ (= فرغ اول) (رك : فرغ ، مقدم ومؤخر)

**فرغ نخستین** ـ فرغ پیشین ـ فرغ مقدم ، منزل بیست وششم ماه ، فرغ الدلو المقدم . (رك : مقدم ومؤخر)

**فرق** ـ کوکبی است ازصورت قیقاوس و برمنکب راست این صورت. (رك : قیقاوس)

**فرقد** ـ (= فرقدان) دوبرادران، وآن دوستارهٔ پیشین‌است‌ازهفتورنگ کهین (السامی فی الاسامی / ۴۴۴) وفرقدین وفرقدان [۱] و [۲] هردو تثنیهٔ‌فرقداست. وگاهی با«فرق» به رعایت نوعی جناس همراه شده است[۳]و[۴] .

۱ـ ای رسانیده بدولت فرق خود تافرقدین
گسترانیده به علـم وجـود در عالـم یدیـن

(منسوب به ابوالعباس مروزی درمدح مأمون)

۲ـ فرقدان همچـو دیدگـان هـژبر
شد پدید ازکران چـرخ دو تـا

مسعود سعد / ۱۹۰

۳ـ با پاسبان کویش در خواب میرویـم
هرچند فرق فرقد جای نشست مـاست

سنایی / ۵۲

۴ـ وعوفی درلباب الالباب (ص ۶۴) در مـدح خواجـه نظام الملك گوید : «نظام الملك واسطهٔ عقد دولت و دورهٔ قلادهٔ سلطنت آل سلجوق بوده و منجوق عماری رفعتش فرق فرقد وعیوق میسود» .

و دو «برادران» احتمالا واژهٔ عامیانهٔ فرقدان است ، درشعر نظامی :

بینی دو برادران همخوی یکرنگ نشسته روی در روی

لیلی ومجنون

فرقد ، فرقدان ، فرقدین ، درشعر فارسی استعمال فراوان دارد و نمودار بلندی واعتلاست وبه چشم هژبر ، وخدلیلی وقلاده ولاله ونرگس مانند شده است.

**فرقدان** ـ (= فرقدین) تثنیهٔ فرقد . (رك : فرقد)

**فرقد واکلیل** ـ (تن) و زحل ، درشعر منوچهری :

قدرش اکلیل بهفرق از گهر فرقد جاهش آراسته بر اوج زحل مسند

دیوان / ۲۰۵

**فرقدان وجوزا** ـ (تن) «... ودر دولت ومکنت پای بر فرق فرقدان ودر رفعت وقدرت کمر ازمیان جوزا گشاده» . (لباب الالباب عوفی / ۲۷)

**فرقدان وچشم شیر** ـ (ت) (رك : فرقد. ش ۲)

**فرقدان وخد لیلی** ـ (ت) منوچهری در وصف شب وستارگان آورده:

شده شعریانش چو دو چشم مجنون

شده فرقدانش چو دو خدلیلی

دیوان / ۱۳۲

**فرقدان وفرق** ـ (ج) (رك : فرقدان وجوزا) و فرقدین وفرق (ج) . (رك : فرقد . ش ۱)

**فرقد وجبهه** ـ واکلیل وپروین(تن) (رك : فرقدونرگس)

**فرقد وفرق** ـ (ج) (رك : فرقد . ش ۳ و ۴)

ودرشعر منوچهری :

حکمت او را زنور باری جنت همت او راز فرق فرقد مرقد

دیوان / ۱۸

چو نانش همتی است رفیع وفراشته

کز فرق هردو فرقد ، مرقد کند همی

دیوان / ۱۱۶

**فرقدان ولاله** ـ (ت)

منوچهری نرگس را به ماه میان ثریا ولاله را به «فرقد» که مقداری از آنرا کسوف گرفته باشد مانندکرده :

نرگس چو ماه در میان ثریا  لاله چو اندرکسوف گوشهٔ فرقد

دیوان / ۱۶

**فرقد وعیوق** - (رك : فرقد . ش ۴)

**فرقد وقلاده** - (ت) ازمنوچهری :

باغ طری ستبرق رومی کند همی

بر برد(؟) همی‌قلاده زفرقد کند همی

دیوان / ۱۱۵

**فرقد ومرقد** - سجع متوازی . عوفی دربارهٔ ظهیرالدین محمدبن علی سمرقندی گفته است : «آنکه مرقد فضل اورا از اوج فرقد گذشته بود» . (لباب الالباب / ۸۶) و (رك : فرقد وفرق . ش ازمنوچهری)

**فرقد ونرگس** - (ت) درشعرکمال‌الدین اسماعیل :

به طرف جبهه بر ، اکلیل دارد از پروین

که شد ز روی صفت شاه اختران نرگس

دیوان / ۵۹

**فرقدی** - (ن) محمدبن عمر فرقدی . قرن ششم شاعر خراسانی ومداح محمدبن سام پادشاه غور .

**فرقدین** - (رك : فرقدان)

**فرگرد** - هاله ، خرمن ماه ، ماه خرمن (رك : هاله)

**فروردگان** - یافروردیان وفروردجان وفروردیان (رك : خمسهٔ مسترقه ) و (رك پرورگان)

نه نوروز بینند و نه مهرگان  نه جشن ونه رامش نه فروردگان

زرتشت بهرام (فرهنگ سروری)

فروردگان ، عید مخصوص ارواح نیز بوده ، تعداد روزهای فروردگان‌را بعضی پنج روز وبرخی ده روز دانسته‌اند . این عید هم‌اکنون‌درمیان پارسیان‌هند مرسوم است وآنرا باواژهٔ «مقتات»که گویا هندی است نام می‌برند . زردشتیان ایران فروردگان را ده روز آخر سال می‌گیرند وآن را بدو بخش کرده‌اند. بخش نخست از ۲۶ اسفندارمذ تا آخرآن ماه بنام «پنجهٔ کوچك» و دومی را «پنجهٔ بزرگ»که همان خمسهٔ مسترقه است می‌نامند . (رك : خمسهٔ مسترقه)

**فروردین** ـ ماه فروردین ، ماه نخست در گاهشماری پارسی و در تقویم جلالی . (رك : ماههای پارسی ، ش ۱)

« و نام ملکی باشد که تدابیر امور و مصالح ماه فروردین به او متعلق است» (فرهنگ سروری»

**فروردین روز** ـ روز نوزدهم از روزهای پارسی . (رك : روزهای پارسی ، ش ۱۹)

**فرو سود** ـ (= تحت) ازجهات سته . (مقدمة التفهیم/ قعا) ومقابل علو

**فرو شدن** ـ (= غروب) وانخفاض مقابل استعلا دراحکام نجوم . (مقدمة التفهیم / قعا)

**فریرون** ـ ستاره ، نحس، صفت مریخ ، «بهرام» وزحل فیرون وفرازون یعنی سعد ، صفت مشتری «برجیس» و زهره است . (رك : فرازون)

**فضل اللیل** ـ (رك : فضل النهار)

**فسحا** ـ عید فصح (رك : عید فسحا)

**فضل النهار** ـ فزونی روزهای بلند را بر روزهای معتدل فضل النهار و فزونی شبهای بلندرا برشبهای معتدل فضل اللیل گفته‌اند روزها وشبهای معتدل هریك ۱۲ ساعت است یعنی ۱۸۰ درجه ونیمی ازفضل النهار را تعدیل النهار گویند : بدیهی است اگر روز بلند باشد شب کوتاه است وبالعکس .

**فطر** ـ (رك : عید فطر)

**فطر ایلیاد** ـ روز چهل ونهم صوم ایلیاد مسیحی است : (رك : صوم ایلیاد)

**فطر شلیخین** ـ روز چهل ونهم صوم شلیخین است. (رك: صوم شلیخین)

**فطیرخواران** ـ ازایام جهودان است وهفت خمیر یا فطیر می خورند و آخرین روز آن «کس» یا «کش» است گویند دربن روز فرعون دردریای قلزم (سوب) غرق شد . (رك : فسحا)

**فقرات** ـ جمع فقره ، فقرات عقرب، ستارگانی بربندهای دم عقرب . (رك : عقرب)

**فکه** ـ الفکه ، نام صورت اکلیل شمالی ونام روشن‌ترین ستاره آن . (رك : اکلیل شمالی)

و تذکر الفکة بعید العوا وهی النجوم قد فقدن الضوء
ارجوزهٔ ابن صوفی / ۸

**فلس** ـ از اجزاء اسطرلاب است وحلقه‌ایست در زیر «فرس» اسطرلاب تا ازسطح عنکبوت مرتفع‌تر باشد. (نفائس‌الفنون)

**فلس مکلس** ـ کنایه ازخورشید.

شد شهر روا بفر نامت این فلس مکلس مطلس

**فلق** ـ Aube. aurore (فر)، سپیده دم. «قل اعوذ برب الفلق» بگو من پناه می‌برم به خدای سپیده دم (سورهٔ فلق آیهٔ ۱)

**فلك** ـ Firmament, orbite (فر)، چرخ و دوران آسمان را فلك گویند وسماوات را نیز منجمان افلاك نامنده و به عقیدهٔ ایشان تمام آسمان و افلاك درحال دوران و گردشند. (ترجمهٔ مفاتیح العلوم / ۲۰۶–۲۰۷)

خوارزمی این تعریف را ازقول خلیل‌بن احمد نیزآورده‌گوید:

«قال الخلیل الفلك هو دوران السماءوهذه‌یشبه قول المنجمین‌لانهم‌یسمون السموات الافلاك وهی عندهم تدور بکلیتها». (مفاتیح العلوم / ۱۲۵).

ولفظ فلك احتمالا ازکلمهٔ بابلی Puluku «پلوکو» گرفته شده است (تاریخ نجوم اسلامی / ۱۳۵) ومدار ستاره نیزآمده‌است‌ومدارالنجوم‌هم‌گفته‌اند. وجمع فلك، افلاك است. و هرسیاره‌ای درفلك خود شناور است به حکم این‌آیه: وکل فی فلك یسبحون (سورهٔ ۳۶ آیه ۴۰) اصطلاح فلسفی فلك اثیر است.

ابوریحان درتعریف فلك وحرکت آن گفته است:

«فلك جسمی است چون گوی گرداننده اندر جای خویش، واندر میان او چیزهاست که حرکت ایشان به سرشت خویش به خلاف حرکت فلك اوست و ما اندر میان اوییم و اورا فلك نام‌کردند ازبهر حرکت اوکه کرده است همچون حرکت بادریسه (بادریسه، چوبی است یاچرمی‌که درگلوی دوك کنند) وفیلسوفان اورا (فلك‌را) بادریسه نام‌کردند». (التفهیم / ۵۶)

ودر تعداد افلاك وهیئت آنها گفته‌است: «فلك‌ها هشت‌گویند یك بردیگر پیچیده، همچون تویهای پیاز، وخردترین فلکها آنست‌که بما نزدیك‌تر است و ماه اندرو همی رود وهمی برآید وفرود آید تنها بی‌هنبازوهر کره‌ای را مقدارست ازستبری وستارهٔ اورا ازبهرآن دو بعد افتد، یکی در دورترین و دیگرنزدیکترین

و کره دوم که زبروی همی گردد آن عطارد است . و سوم آن زهره است و چهارم آن آفتاب است وپنجم آن مریخ است وششم آن مشتری وهفتم آن زحل ...» (التفهیم / ۵۶۱) تمامی افلاك کروی شکل کامل می باشند، این کرات بعضی بر بعض دیگر احاطه دارند و زمین درمرکز همهٔ آنهاست بطوری که مرکز عالم نیز محسوب میشود ، اطراف زمین را آب نه بطور کامل احاطه کرده است و بالای آب هوا وسپس آتش است (چون هوا ازآب وآتش ازهوا سبکتر است) وبالای هوا فلك قمر که نیر اصغر است وبالای قمر ، فلك عطارد که کاتب نام گرفته وبعد فلك زهره ملقب به سعد اصغر که باعطارد «سفلیین» نامیده شده وبعد فلك شمس است که نیر اعظم لقب یافته وبعد فلك مریخ که «احمر» نامیده میشود ونحس اصغر است وبعد فلك مشتری است بنام سعد اکبر وبعد فلك زحل یا کیوان است کــه نحس اکبر می باشد وبعد فلك ثوابت وآخرین فلك، فلك الافلاك می باشد . (شرح چغمینی/۱۷)

درتعریف فلك باز هم گفته اند : «چون دوسطح مستدیر متوازی یکی داخل دیگری ، که مرکز هردو یکی بود به جسمی محیط شوند آنرا فلك خوانند وسطح خارج را محدب وداخل را مقعر» . (فرهنگ نفائس الفنون)

درفارسی به فلك چرخ وگردون وآسمان وسپهر گویند و مناسبت آن وبــاد دریسه وحرکت آن درشعر آمده است :

سرگشته کرد چرخم چون چرخ بادریسه
فریاد زین فسونگر، زین فعل سبز چــادر

خاقانی / دیوان ۱۸۹

ترتیب افلاك بنابر اتفاق منجمان قدیم چنین آمده :

۱ــ فلك قمر ۲ــ فلك عطارد ۳ــ فلك زهره
۴ــ فلك آفتاب ۵ــ فلك مریخ ۶ــ فلك مشتری
۷ــ فلك زحل ۸ــ فلك ثوابت ۹ــ فلك الافلاك

خاقانی افلاك نه گانه را نه شهر فلك وزندان خود لقب داده همراه باعیش یعنی زندگی ده روزه گوید :

هستم نه شهر فلــك زندانــم عیش ده روزه بهزندان چکنم

دیوان / ۲۵۷

و فلك را نه سپهر گفته است با ده نوع (ده انگشت مطرب ؟) و تــأثیر

کواکب، درین بیت:

هفت کواکب ز نه سپهر به ده نوع

هشت جنان را نثار ساحضر آورد

دیوان / ۱۷۴

درسخن شاعران سپهر چهارمین، فلك آفتاب، سپهرهفتم فلك زحل وسپهر برین فلك الافلاك است:

ماتم سرای گشت سپهر چهارمین

روح الامین به تعزیت آفتاب شد

خاقانی / دیوان ۱۵۶

یك اسبه در دو ساعت گیرد سه بعد عالم

چون از سپهر چارم اعلام مهر انور

خاقانی / دیوان ۱۹۳

ای مرزبان کشور پنجم که درگهت

هفتم سپهر ماست که هشتم جنان ماست

خاقانی / دیوان ۸۱

داری سپهر هفتم و جبریل معتکف

داری بهشت هشتم و ادریس میرباد

خاقانی / دیوان ۱۸۱

گرنه سپهر برین آبده دست تو است

از چه سبب خم گرفت پشت سپهر برین

خاقانی / دیوان ۳۴۲

وگردون درشعر نه تنها به معنی فلك بلکه درمعنی شکل کلی آسمان است:

گیتی سیاه جامه شد از ظلمت وجود

گردون کبود جامه شد از ماتم وفات

خاقانی / دیوان ۱۳

در شکر ریزند اشك و خون که گردون را به صبح

همچو پسته سبز و خون آلود و خندان دیده‌اند

خاقانی / ۹۴

گردون بینی به طمع گوهر  چون غواصان شده نگون‌سر

تحفة‌العراقین / ۱۲۸

**فلك اثیر** - اضافهٔ بیانی «بفصاحت قلم وسماحت شیم از اقران واکفا درگذشته وبه دست همت بساط رقعه فلك اثیر درنوشته» - عوفی (لباب الالباب / ۶۲ درمدح احمدبن‌حسن میمندی)

و دربارهٔ نصرالله بن عبدالحمید منشی واشاره بپایان کار او گفته است: «در فنون فضایل رایت افتخار براوج فلك برافراشتی ... و چون ایسام محنت او امتداد یافت وتیر قصد اعادی برهدف آمدوشفاعت فضل‌وهنر مقبول‌نیاید خواستند که اورا هلاك کنند وآن عطارد زمین را که رشك خاطرتیر بود چون کمان ازخانهٔ غم برآرند» . (لباب‌الالباب / ۸۷)

**فلك اطلس** - (= فلك اقصی) ، فلك نهم ، فلك الافلاك ، فلك‌اعظم، فلك المحیط ، فلك غیرمکوکوب ، فلك محدد جهات وعرش وفلك اعلی . (رك : فلك)

«ویسمی الفلك الاعظم ، لکونه اوسع الافلاك و الفلك الاطلس ، لکونه خالیاً عن الکواکب ، کالاطلس الخالی عن النقش وهو الفلك المحیط به جمیع الاجسام لتناهی الابعاد ، و وجوب وجود جسم محیط بجمیع الاجسام ...» (شرح چغمینی / ۱۹)

**فلك اعلی** - (= فلك اطلس)

**فلك اقصی** - (= فلك اطلس)

« و هرکجا زبرگوئیم از او فلك اقصی را خواهیم یا آنچه بدو نزدیکتر است وآن فلکی است زبر فلك‌البروج واز آن سوی او هیچ‌نیست وعالم جسمانی بدو متناهی شود ، یعنی سپری گردد» . (چهار مقالهٔ عروضی / ۸)

**فلك البروج** - فلك ثوابت ، دایره‌ایست که خورشید با حرکت خود ازمغرب به مشرق دریك سال رسم می‌کند واین دایره به دوازده بخش تقسیم‌شده که هربخش را برج گویند وطول هربرج سی درجه است و هردرجه شصت دقیقه و هردقیقه ۶۰ ثانیه وهرثانیه ۶۰ ثالثه . (مفاتیح العلوم / ۱۲۵ وترجمه/ ۲۰۷)

زیبد فلك البروج کوست  کز نوبه زدن نـوا ببینـم

خاقانی / ۲۸۷

**فلك البروج و(منطقة الجوزا)** ـ «نردبان هوا بگوشهٔ بام رفعتش نرسیدی ، فلك البروج از رشکش بجای منطقهٔ جوزا ، خورشیدرا چون قمر بجای خوشهٔ ثریا ، آتش حسد درخرمن افتادی» . (مرزبان نامه / ۲۹۸)

**فلك الافلاك** ـ (= سپهر برین) فلك اطلس ، فلك نهم ، فوق فلك ثوابت است وافلاك زیرین خود را ازمشرق به مغرب حرکت می‌دهد. (رك: فلك)

**فلك پیر** ـ فلك پیر ژنده پوش ، درشعر حافظ :

چندان بمان که خرقهٔ ازرق کند قبول
بخت جوانت ازفلك پیر ژنده‌پوش

حافظ / غزل ۲۸۵

**فلك علو** ـ «کان‌سیادت وجان سعادت، برآسمان علم ماه تابان و برفلك علو خورشید رخشان» . (لباب الالباب / ۱۲۰)

**فلك المحیط** ـ (رك : فلك اطلس)

گردد فلك المحیط گویت ... گر دست تو صولجان ببینم

خاقانی / ۲۸۷

چترش فلك المحیط خوانند ... تختش به محل عرض دانند

خاقانی / تحفةالعراقین ۸۶

از چشمهٔ خور گل آورندش ... کاه از ره کهکشان برندش
چون آن گل وکه فراهم آید ... ناوه فلك المحیط باشد

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۹۳

**فلك اوج** ـ فلك خارج مرکز، وبدان سبب خارج مرکزگویند که مرکز آن غیراز مرکز زمین است ولی برزمین محیط است . (مفاتیح العلوم / ۱۲۸ و ترجمه / ۲۱۱)

**فلك تدویر** ـ فلك کوچکی است برای هرسیاره، این فلك برزمین محیط نمی‌شود وحرکت جرم ستاره دراین فلك انجام می‌شود . (مفاتیح‌العلوم‌خوارزمی ص ۱۲۸ ترجمه ص ۲۱۱)

فلك تدویر چهارمین فلك ماه است بقول بتانی: «للقمر اربعة افلاك : احد هما ممثل ... والفلك الثانی مائل عنه ... و داخل هذا لفلك المائل فلك ثالث وفلك رابع یسمی فلك التدویر الخاص للقمر ومرکزه علی دائرة الفلك الخارج ...»

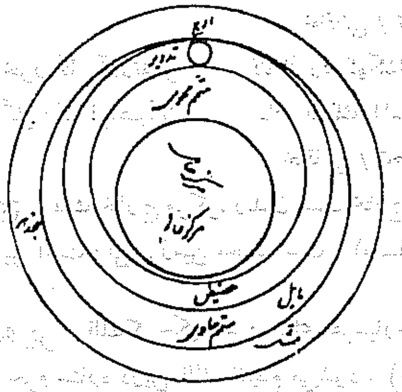
(کتاب الزیج الصابی طبع رم ۱۸۹۹ ص ۷۶) و برای هریك از کـواکب سیار بویژه کواکب خمسه این چهار فلك متصور بوده است . (همان کتاب ص ۹۰)

ابوریحان گوید : «اورا (یعنی سیاره را) فلکی است خرد و نامش فلـك تدویر و زمین اندر وی نیست ، ولیکن جملهٔ تدویر زبر (بالای) ما بود و سیارهٔ متحیره برمحیط او همی گردد چون بزبرّین پارهٔ او شود ، حرکت او سوی مغرب دیده آید ...» (التفهیم/ ۷۸–۷۹) طبیعی است که چون سیاره در پاره یا قسمت بالای فلك تدویر حوت کند ، حرکت او سوی مشرق باشد . از حرکت سیاره درفلك تدویر دو حرکت رجوع و استقامت یعنی حرکت غربی وحرکت شرقـی در دو قسمت فلك تدویر پیدا میشود .

**فلك ثوابت** ـ فلك هشتم ، فلك البروج ، منطقة البروج ، ستارگان ثابت یا بیانی ، درین فلك هستند وفواصل آنها نسبت بهم ونسبت به زمین به اعتقاد قدما ثابت است .

**فلك جوزهر** ـ (رك : جوزهر)

**(فلك جوزهر)**




**فلك چوگانی** ـ (ت)

درسه سال آنچه بیند وختم ازشاه و وزیر

همـه بر بـود بیکـدم فلك چوگانـی

حافظ / ۳۷۴

**فلك حامل** ـ «فلکی است همچون فلك اوج، مرکز او بیرون ازمرکز عالم وسطح او، سطح فلك مایل است وفلك تدویر راهمی‌برد...» (التفهیم/۱۲۲)

**فلك حقه‌باز** ـ درشعر حافظ:

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر بـا فلك حقـه بـاز کرد

**فلك دیدن** ـ ستاره دیدن، اخترگرفتن ومراجعه به‌تقویم و ملاحظهٔ زایچهٔ وقت:

دفتر دانش ما جمله بشوئید همـی
که فلك دیدم ودر قصد دل دانا بود

حافظ / غزل ۲۰۳

**فلك علم** ـ درسخن عوفی، دربارهٔ رضی‌الدین نیشابوری:

«از ابتدای عالم تا این غایت، بر فلك علم، خورشیدی از او تابنده‌تر، ودر میدان بیان، سواری از او تازنده‌تر نبوده است» . (لباب الالباب / ۱۸۴)

**فلك گردان** ـ بمعنی فلك گردنده، باصفت فاعلی حالیه وفلك گردان اسم فاعل مرکب مرخم، فلك گرداننده وکسی که فلك رامیگرداند، یعنی‌خداوند. درشعر خاقانی ضمن وصف ایوان مدائن:

گویی که نگون کرده است ایوان فلك وش‌را
حکم فلك گردان، یـا حکـم فلـك گـردان

دیوان / ۳۶۳

**فلك مایل وفلك ممثل** ـ فلك‌مایل، میل‌سیارات‌را، سوای‌خورشید، نسبت به منطقة‌البروج معین میکند. این میل گاهی جنوبی وگاهی شمالی است. وفلك ممثل، فلکی است موازی منطقة‌البروج وفلك‌مایل را از دونقطه قطع‌میکند. این دو نقطه را، جوزهرین، یاجوزهر راس و ذنب میگویند و هرجوزهر را بنام سیاره‌ای که فلك ممثل او با فلك مایلش بوجود میآورد می‌نامند (رك : جوزهر) و نیز فلك کلی هر کوکب را فلك ممثل آن کوکب گویند «فلك کلی شمس را فلك ممثل گویند، بنابرآنکه دایرهٔ مسمی به فلك ممثل برمحیطاو باشد» . (فـرهنگ نفائس‌الفنون)

**فلك محددجهات** ـ (رك : فلك اطلس)

**فلك مستقيم** ـ فلك معدل النهار . دايرهٔ فرضی بزرگی است که بر دو قطب آسمان محیط می‌شود . همان دو قطبی که این دایره در هرشبانه روز یکبار ازمشرق بمغرب روی آن میگردد . ومعدل النهار بدان جهت می گویند که چون خورشید ، به آن میرسد روز معتدل می‌شود (یعنی شب وروز برابر میشود). (مفاتیح العلوم / ۱۲۵ ترجمه / ۲۰۷)

**فلك معدل المسير** ـ فلکی که دایرهٔ آن فلك حامل را در دو نقطه‌قطع میکند واز میل مرکز ستاره برفلك تدویرفلك‌حامل تصورمیشود این‌دوفلك بادومرکز ومساوی‌یکدیگرند وفاصله دو مرکز برابرفاصلهٔ دواوج و دوحضیض هم می‌باشد .

**فلك معدل النهار** ـ (رك : فلك مستقيم)

**فلك مکوکب** ـ (= فلك ثوابت)

**فلك ممثل** ـ (رك : فلك مايل)

**فلك (= آسمان) وادب** ـ (تن) (مقصودازادب، نظم‌کاینات است) (رك : فلك وملك)

**فلك (= آسمان) و توسن** ـ (ت) توسن اسب سرکش‌است .

تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار
که توسنی چو فلك رام تازیانهٔ تست

حافظ / غزل ۳۴

**فلك (= آسمان) وچاه لاجورد** ـ (ت) و دلو و دو پیکر و مجره (تن) درشعر منوچهری :

فلك چو چاه لاجورد و دلو او  دو پیکر ومجره همچو نای او

دیوان / ۸۴

نای بمعنی جوی ونهر است .

**فلك (= آسمان) و زهره** ـ (تن)

... وآنگهم در داد جامی کز فروغش برفلك
زهره در رقص آمدو بربط زنان میگفت‌نوش

حافظ / غزل ۲۸۶

**فلك وسمك** ـ (تن) و (سج) «ولشکری راکه فلك‌وسمك از رکضات و نهضات ایشان طبیعت جنبش و آرام بگذاشتی ، زیر پای آوردند ...» (مرزبان

نامه / ۲۲۶)

**فلك وش** ـ (رك : فلك گردان)

**فلك (= آسمان) وصحرا** ـ (صحرای فلك) (ت) اضافهٔ تشبیهی ، درشعر خاقانی :

بگذرند از سر مویی که صراطش دانند

پس بصحرای فلك جای تماشا بینند

خاقانی / ۹۱

**فلك (= آسمان) وملك** ـ (تن)

از ادب پر نور گشته است این فلك

وز ادب معصوم و پاك آمد ملك

مثنوی مولوی

**فلك المعالی** ـ (ل) امیر فلك المعالی منوچهربن قابوس (۴۰۳–۴۲۳ ه.ق) پنجمین امیر آل زیار و داماد سلطان محمود غزنوی و ممدوح منوچهری دامغانی . (دیوان منوچهری ص ۱۹۱ ، ۱۹۶ ، ۲۰۴ ، ۲۴۳ ، ۲۴۸ ، ۲۵۸ وتعلیقات بکوشش محمد دبیر سیاقی)

**فلك وعقد ثریا** ـ (تن) (رك : عقد ثریا ، پروین وعقد وگردن‌بند)

**فلك وفلك** ـ (ج) (کتاب معادن ص ۸ شاهد از امیر خسروی)

**فلك وفلکه** ـ (ج) (رك : فلکهٔ زرین ـ ش)

**فلك وماه** ـ (تن) (رك:ماه‌وروی‌وماه وپروین ـ اشك چو پروین) و(رك: پروین‌واشك‌شاهد ازحافظ)

**فلك ومدعی** ـ (تن) مقصود ازمدعی دربیتی از حافظ مدعی احکام و دانستن علم نجوم ومنسوبات فلکی ونجومی است و اینکه ادعا میکند اسرار فلك را میداند وفلك نیز اسرار همه چیزرا ، ازآنجمله «رازدرون پرده»ی‌خلقت‌وعالم‌را:

راز درون پرده چه داند فلك ؟ خموش

ای مدعی نزاع تو با پرده‌دار چیست ؟

حافظ / غزل ۶۵

**فلکه** ـ (ن) دایره‌ای ، مانند فلك

**فلکهٔ زرین** ـ درشعر خاقانی :

ز می ازخیمه برافلاك وز بس فلکهٔ زر
بر سر هرفلکـی کـوکب رخشا بینند
دیوان / ۹۱

**فلکی** - (ن) به معنی عالم به علم هیئت وفلك ، مسعودی درکتاب التنبیه والاشراف (ص ۱۳ سطر ۱۴ و ۲۲۱ سطر ۱۵ وص ۲۲۸ سطر ۱۸) بـی‌آنکه تفاوتی میان فلکی ومنجم قائل شود ، سه بار آنرا بکار برده است ولی درباب هشتم ازکتاب «مروج الذهب» (ج ۱ / ۱۹۲ از چاپ پاریس) بنظر میآید که طوائف فلکیه را با اصحاب‌نجوم‌متمایز میداند: «وقدتنازع‌طوائف‌الفلکیه واصحاب‌النجوم فی هذین المحورین اللذین یعتمد علیها الفلك فی دوره ، اساکنان‌هما ام متحرکان و ذهب الاکثر منهم الی انهما غیرمتحرکین» ومقصودفلك این جاکره‌سماوی‌است.

**فلکی** - (ن) فلکی شروانی، شاعر (تذکره دولتشاه ص۵۴–۸۰–۸۱) نجم‌الدین ابو النظام محمد فلکی شروانی متوفی بسال ۵۸۷ چون علاوه برشعر درعلم الفلك مهارت داشته به فلکی تخلص یافته است . (راهنمای ادبیات فارسی ص ۲۹۴)

**فم الحوت** - Fomelhaut (فر) ، ستاره درخشان بردهان‌حوت‌جنوبی، باقدر ۱/۲۹ است . فاصلهٔ آن ازمنظومهٔ شمسی ۲۰ سال نوری است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

کلکش ابد را قهرمان ، بهر دواتش هر زمان
هست ازفم الحوت آسمان دندان او پرداخته
انوری / ۳۹۵

**فنك** - و «فنگ» معرب آن فنج ، در نسبت فنگـان یا فنجـان ، ظرفی بوده‌که درساعت آبی برای واحد زمان بکار می‌رفته وشبانه‌روز را به ده هزارفنج یا فنگ تقسیم می‌کرده‌اند . فنك درجزو تقسیمات زمانی ختایی‌وترکی‌نیز آمده‌است وجزئی است برابر یك ده هزارم مدت یك شبانه روز وبرابر بوده باهشت ثانیه. (شرح بیست باب ، باب چهاردهم)

**فنیق** - نام دیگر «دبران» یاعین‌الثوراست. ابوریحان گوید : «و دبران را فنیق نام‌کردند ای اشتر بزرگ وگشن وخردگان‌که باویند «قلایص» اند ، ای اشتران ماده» (التفهیم / ۱۰۴) «ونیز دبران را فنیق می‌گویند و فنیق شتر نرخیلی

بزرگ است و کواکبی که درحول دبران است قلایص گفته‌اند»[1] . (ترجمهٔ آثار الباقیه / ۴۰۵)

**فوارس** ـ (= سواران) چهار کوکبند ازصورت دجاجه ( = طایر) که عرض مجره را قطع میکنند .

**فوردجان** ـ فوردیان(= فروردگان، فروردجان) خمسهٔ مسترقه (فرهنگ سروری در کلمه وهشت)

**فوق نواختران** ـ (رك : ابر نواختران)

**فی** ـ زوال آفتاب است (رك : فیئی زوال)

**فیرون** ـ نحس ، مفسد) (رك : فرارون)

**فیئی زوال** ـ بمعنی زوال آفتاب ونیز جائیست از مقیاس که آنجـا را فیئی زوال گفته‌اند . «واول وقت نماز پیشین باتفاق جمیع فرق (فرق اسلامی) آنگاه است که ابتدای زیادهٔ شدن ظل مقیاس باشد برفیئی زوال» . (شرح بیست باب ـ باب سیزدهم درمعرفت اوقات صلوة)

---

۱ ـ قلایص وقلوص یعنی شتران ماده ج ۲ ص ۴۰۵ ترجمهٔ آثارالباقیه .

# ق

(ق = ۱۰۰)

«ق» درجدول اتصالات تقویمی نشانهٔ«احتراق» یا «تشریق» است، چون حرف آخر این دو واژه است .

**قاب قوسین** ـ مأخوذ ازآیـهٔ شریفه : فکان قاب‌قوسین او ادنی (سورهٔ نجم آیه ۹) است بمعنی عرش یافلك اطلس یافلك محددجات است .

باتو قرب قاب قوسین آنگه افتد عشق را
کز صفات خود به بعدالمشرقین مانی جدا

خاقانی / ۲

سر بر سرکمـانش آورده چـرخ چندان
کز دور قاب قـوسین دیدنـد در شمالش

خاقانی / ۲۳۳

تاقرب‌قاب‌قوسین‌برخاك‌درگهش آوارهٔ دنـی فتدلـی بـرآورم
سوگند خورد مادر طبعم که در ثناش
از یك شکم‌دوگانه چو جوزا برآورم

خاقانی / ۲۵

**قابل تدبیر** ـ (= ستانندهٔ تدبیر) درمقابل دافع تدبیر ، یعنـی دهندهٔ تدبیر ، درموقع اتصال دوکوکب‌که یکی علوی و دیگری سفلی است . علوی را قابل تدبیر یاستانندهٔ تدبیر وسفلی را دافع تدبیر ، یادهنده تدبیر گفته‌اند . (رك : دهندهٔ تدبیر)

**قاروره** ـ قارورهٔ سپهر (ت)

به چشم‌عبرت‌بین‌قارورهٔ‌سپهر برین
که‌گشت‌محرورازتف‌سینهٔ احرار
کمال‌الدین اسماعیل / ۷۰

**قاری** ـ ستاره‌ایست پهلوی صورت نعش .
قاری بر نعش درسواری کی دور بود زنعش قاری[1]
نظامی / لیلی‌ومجنون ۱۷۸

**قاسم الحد** ـ تقسیم کنندهٔ «حد» یا قاسم یکی از درجات بروج ، و این صفت کوکب است درنجوم احکامی . (رك : حد)

**قاسم الحیات** ـ قاسم البروج ، وجان بختان هم گفته‌اند وآن چنین است که درجهٔ طالع بسوی سعد ونحس «تسییر» داده شود وصاحب حد ، یعنی کوکبی که عمل تسییر به او می‌رسد ، جان بختان وقاسم الحیات نامیده می‌شود . (مفاتیح العلوم / ۱۳۴وترجمه / ۲۱۸)

**قاسم کوبی** ـ «قاسم کوبی رومیان؛ بیست وششم تشرین اول است» . (شرح بیست باب ـ باب پانزدهم درایام مشهورتاریخ رومی)

**قاسم الروح** ـ (رك : قاسم الحیات)

**قاضی** ـ (ك) قاضی‌صدرششم[1] وقاضی‌ولایت‌ششم[2] کنایه‌ازمشتری‌است‌وصدر ششم‌فلك‌مشتری‌است‌یافلك‌ششم‌وقاضی‌نجوم، صفت برای مشتری‌آورده شده است[3].

۱ـ قاضی صدر ششم را طالع مسعود تو
مقتدای فتوی صاحبقرانی آمده
سید حسین غزنوی / ۲۱

۲ـ «چون برذروهٔ منبر ، شکرآب‌بیان ازفوارهٔ دهان‌بگشادی‌قاضی‌ولایت ششم چرخ طیلسان وقار ازسر انداختی» . (عوفی لباب الالباب / ۱۵۴)

۳ـ عوفی دربارهٔ امام فخرالدین بن محمد رزخالی سرخسی‌گوید :
«جوانی‌که درفضل پیر را بطفلی برنگرفتی ومشتری‌که قاضی نجوم‌است باهمهٔ علوم درمکتب تفهیم‌او سبق گرفتی ...نثره شایق نثراو بودی وشعری‌عاشق

---

۱ـ ونیز قاری قران خوان بوده‌که‌گاهی سواره پیشاپیش جنازه حرکت میکرده است ؛

شعر لایق او» . (لباب الالباب / ۱۷۳)

**قاطع** ـ قاطع سعادت ، قاطع خیر ، قاطع حیات ، درمقابل «معطی» و «واصل» یعنی دهنده و وصل کننده خیر .

جمع قاطع قواطع است وابوریحان درتعریف قواطع گوید :

«اما قواطع تنهٔ (جرم) نحوس است وشعاع‌های ایشان، آنکه بکراهیت و دشمنی منسوبند . وتنهٔ کواکب ثابته آنکه معروفند بقطع چون تسییر بایشان رسد بوقتی که عطیت برنیمه بود یا به چهار یک‌ها و تحویل تباه آید وآنجا سعدی را سعادت نبود که بامنحست برابری کند» . (التفهیم / ۵۲۱-۵۲۲)

ازجمله قواطع درکواکب ثابته عیوق وستارهٔ متوهم کید است :

«بوسهل گفت : رضینا بقضاالله ، من خود همی دانم که ازین سفرجان نبرم که تسییر من دربن دو روز به عیوق می‌رسد و او قاطع است . مرا امیدی نمانده است» . (چهار مقاله عروضی / ۱۱۸)

کید قاطع مگر که واصل ماست  کید کی گردد آفتاب منیر

خاقانی / ۶۴۱

اوحدی مراغی درصفت هفت کوکب سیاره ونظرات آنها گوید :

هفت کوکب ز راه پنج نظر  گاه زهرت دهند وگاه شکر ...

این یکی معطی آن یکی قاطع  این یکی تیره وآندگر ساطع

دیوان / ۵۱۸-۵۱۹

(معطی عطا دهنده ، عطیه دهنده . رك : عطیه ومعطی)

**قافلهٔ شیر** ـ (کخ) واشاره بموقع آفتاب است دربرج اسد .

تا قافلهٔ شیر ز ماهی به حمل شد

در باغ ، صبا ، صانع چالاك عمل شد

اثیرالدین اخسیکتی / ۱۱۷

**قاید** ـ ستاره انتهای دم «دب اکبر» (رك : هفتورنگ ، دب اکبر)

**قایم** ـ قایم پنجم آسمان ، قایم آسمان پنجم ، مریخ ، (رشیدی) چون مریخ درفلك پنجم است .

**قبای زربفت** ـ (کا) (فرنودسار)

**قبای کحلی** ـ (کا) (فرنودسار)

**قبای مروارید** ـ (ك) بقرینهٔ چرخ بمعنی آسمان وهندو بمعنی شب و ترك زردکلاه بمعنی خورشید ، فلك ثوابت است . درشعر بدرالدین چاچی :

بداد چرخ به هندو قبای مروارید　　که تاجمال بپوشید ترك زردكلاه

(مترادفات واصطلاحات)

**قبای معلم** ـ (کا) وفلك قمر (فرنودسار)

**قبول** ـ قبول کوکب علوی‌است کوکب‌سفلی‌را دراتصال‌وچون‌قبول‌نباشد انکار است .

**قبه** ـ بنا بنقل خوارزمی «قبه » وسط کره زمین است ، یعنی ما بین نقطهٔ فرضی مشرق ونقطهٔ فرضی مغرب‌که اندازهٔ آن برابر است بایکصد وهشتاد درجه. ونیز محل میان نقطه انتهای ناحیه جنوبی و نقطهٔ انتهای ناحیه شمالـی را قبـه گویند واندازه آن نیز یکصدوهشتاد درجه است. (ترجمهٔ مفاتیح العلوم / ۲۰۹)

اصل عبارت خوارزمی درمتن عربی‌مفاتیح العلوم دربارهٔ قبه چنین است :

«القبة وسط الارض ، اعنی ما بین نقطة المشرق المفـروضة و بین نقطـة المغرب المفروضة و ذلك مائة وثمانون‌درجة و بین نقطة نهایة الجنوب و بیـن نقطة نهایة الشمال و ذلك ایضاً مائه وثمانون درجة» . (ص ۱۲۷)

بدو اصطلاح دیگر درمورد «قبه» یعنی«قبة الارض» و«قبه‌ارین» و گنگدژ، برمیخوریم‌که در هریك ازآنها مقصود تعیین «وسط زمین» ومبداء طولها بوده‌است واگر اختلافی درتعیین محل هریك روی داده نتیجه اختلاف محاسبه دریـن تعیین بوده است وظاهراً ایرانیان وهندیها ، واعراب وبعد مسلمانان درتعیین وسط زمین باوجود یکسان بودن ضوابط این تعیین ، باهم اختلاف‌داشته‌اند. (رك: قبةالارض ـ قبه ارین ـ گنگدژ)

**قبه** ـ صورت «اکلیل جنوبی» بسبب شکل دایره مانند آن. (رك: اکلیل جنوبی)

قبه اعلی[۱] قبه ثوابت[۲] قبه چرخ وقبه‌چرخ‌اعظم[۳] قبه خضرا [۴] قبه‌ز برجدی[۵] قبه زربفت وقبهٔ زمرد رنگ[۶] قبه طارم زبرجد[۷] قبه علیا [۸] قبه‌کبود[۹] قبه گـردون[۱۰] قبه مزخرف[۱۱] قبه مینا [۱۲] وصف بکنایه از آسمان و شکـل ظاهـری آن است و افلاك آن :

۱ــ من فراز قبهٔ غبرا چه‌ام
من بزیر قبهٔ اعلی که‌ام
جمال‌الدین اصفهانی / ۲۵۶

۲ــ گفتی پی محمد یحیی بماتمند
از قبهٔ ثوابت نامنتهای خـاك
خاقانی / ۲۴۰

۳ــ گشت چو جنهٔ ز نور قبهٔ چرخ از نجوم
شد چو جهنم بوصف خیمهٔ ارض ازدخان
خاقانی / ۳۶۵
برآرم پر و بر پرم کاشیانـه
به ازقبهٔ چرخ اعظم نـدارم
خاقانی / ۲۷۷

۴ــ شکل فرخنده مهی بود ز شاخ طوبی
هرشکوفه که درین قبهٔ خضرا دیـدم
ازرقی / ۵۵

۵ و ۶ــ (آنندراج)
اوحدی مراغی گوید:
ویحك ای قبهٔ زمـرد رنگـ که ز جانم همی زدایی رنگ
در چه کاری که خود درنگت نیست
با چه چیزی که هیچ رنگـت نیست
مثنوی جام جم ـ دیوان / ۴۹۰

۷ــ روح‌القدس آن سروش فرخ
بر قبهٔ طـارم زبرجـد . . .
حافظ / ۳۶۵

۸ــ (آنندراج)

۹ــ ز اهل ملك درین قبهٔ کبود که بود
که نام‌ازو نربوداین بلند چرخ‌کبود
ناصرخسرو / ۹۱

۱۰- (آنندراج)

۱۱- حیرت زده ز چشمت این قبهٔ مزخرف
عاجز شده ز نقشت این گلشن مقرنس
کمال‌الدین اسماعیل / ۲۰۰

۱۲- بود آوردهٔ غواص شب ازقلزم غیب
هرجواهر که درین قبهٔ مینا دیدم
ازرقی / ۵۵

**قبة الارض** - منجمان اسلامی، نقطه‌ای را که درآن خط استوا و خط نصف النهار که برنیمهٔ قسمت آباد زمین میگذرد قبة الارض یا «قبه» می‌نامیدند و نیز قبهٔ ارین ومبداء عمارات میگفتند. ومبداء طولها یامبداء مختصات جغرافیایی امروز بنام گرینویچ جای‌گزین آن شده است. (رك: قبه، قبهٔ‌ارین، گنگدژ، مبداء عمارات)

ابوریحان بعداز عنوان سؤالی «قبة الارض چیست؟» میگوید:

«معنی او میانگاه طول است میان مشرق ومغرب به ربع‌مسکون اندر، و گاهگاه گویند که اورا عرض نیست، تا برخط استوا شود. وندانم که این‌سخن و رای پارسیانست یا آن دیگران، که کتابهای یونانیان از یاد او خالی‌اند و اما هندوان میگویند که آنجا جایی‌است بلند، نام او لنك وآرامگاه دیوو پری‌است...» (التفهیم / ۱۹۳)

**قبهٔ ارین** - میر سید شریف‌جرجانی، علی‌بن‌محمد، درکتاب«تعریفات» گوید: «ارین محل اعتدال دراشیاء است وآن نقطه‌ایست از زمین که درآن ارتفاع دو قطب برابر است، نه شب از روز بلندتر میشود ونه روز ازشب و عرفا آنرا بمعنی مطلق محل اعتدال می‌دانند[۱].

**قبهٔ ثوابت** - (ك) فلك هشتم یافلك ثوابت است. (رك: قبه. ش ۲).

**قبهٔ غبرا** - (ك) زمین (رك: قبه. ش ۱)

**قدح** - قدح لاجورد (کا) (آنندراج)

**قدر** - Destin (فر)، «قدر» مرادف «وزرگیه» (بزرگی) پهلوی در

---

۱- تاریخ نجوم اسلامی‌ص۱۹۵، ح۳۱ بنقل‌ازتعریفاپ‌چاپ‌لایپزیك‌ص۱۶.

اصطلاح نجوم ساسانی است (رك : وزرگیه) ومیزان درخشندگی ظاهری ستارگان است . وچون هرقدر به اندازه‌های : اعظم ، اوسط ، اصغر ، تقسیم‌میشده و هریك از این تقسیمات سه‌گانه به شش مرتبه : اول ، ثانی ، ثالث ، رابع ، خـامس ، سادس‌نامیده شده‌اند، بنابراین «قدر» درنجوم قدیم دارای هیجده مـرتبه بوده و ستارگان ثابت را درین مراتب هیجده‌گانه‌تقسیم‌بندی‌میکردند وپائین‌ترازین‌مراتب را ، یعنی پس‌از قدر سادس (ششم) در هرقسمت «خفیه» یا «مظلمه» می‌گفته‌اند و درشمار ستارگان غیرمرصوده بحساب می‌آورند . اصطلاح دیگر قدر «عظم» است بگفته مؤلف نفائس‌الفنون «چون کواکب درصغر و کبرمختلفند، مجموع‌را درشش اندازه نهاده‌اند که آنرا قدر یاعظم خوانند» . (فرهنگ نفائس‌الفنون)

قدر تو مرغ و اخترش دانه است

رای تـو شمع و صبـح پـروانه است

کمال‌الدین اسماعیل / ۹۱

**قراضه** ـ (پول خرد ، سکه، پول‌سیاه) قراضه[1] وقراضه‌های نجوم[2] وصفی ازستارگان است.

۱ـ چرخ ز خوان ریزهٔ سخای تو دارد

چند قراضه که زیب دامن کان است

کمال‌الدین اسماعیل / ۵۶

۲ـ دست گردون قراضه‌هـای نجوم

کرده در پای همت تـو نثـار

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۸۲

**قران یا اتصال** ـ (= گرد آمدن ، مقارنه) Conjonction (فر) ، درمقابل انفصال یا انصراف است وبین دوکوکب‌که یکی درمدار بالاتر و دیگری درمدار پائین‌تر است روی می‌دهد . این دوکوکب چون دریك‌برج به‌یك درجه رسند در نجوم احکامی آن دو را متصل یا مقترن گویند . (رك : مقترن) و ( رك : اتصال )

قران اگر بطور مطلق باشد قران یا اجتماع زحل ومشتری است و اگـر مقصود قران دو اختر دیگر باشد آن اختران به دنبال کلمه قران ذکر می‌شوندمانند قران مشتری وماه یاقران مریخ وماه وغیره . برای قرانها درنجوم احکامی آثار و

احکام مختلف ذکر شده است . (مفاتیح العلوم / ۱۳۴ ترجمه / ۲۱۹)

«قران گرد آمدن بود . واین دو ستاره را باشد آنگه بشتر ، هرگاه که بیکجای گرد آید از درازای برج ، و لیکن قران مطلق برگرد آمدن زحل ومشتری افتد وز بهر بیست سال یکبار بود و اورا قران کوچك خوانند ... پس دوازده برج بچهار مثلث شود واین دو ستاره اندر هرمثلثه‌ای دوازده بار قران کنند... وخاستن (رفتن) ازمثلثه‌ای بمثلثهٔ دیگر به دویست وچهل سال بود و اورا قران میانه خوانند ... چون زحل ومشتری این چهار مثلثه را بگردند ودر هریکی دوازده بار قران کنند ، به اول حمل آیند وآن بنهصد وشصت سال بود و اورا قران بزرگ خوانند ونیز قران زحل ومریخ بکار دارند ولاکن (در) برج اسد وبش، آن بهرسی سال یکبار بود» . (التفهیم / ۲۰۷–۲۰۸)

قرانات مجموعاً شش نوعند ویکصد وبیست قسم : دوگانی ۲۱ وسه‌گانی ۳۵ وچهارگانی ۳۵ وپنجگانی ۲۱ وششگانی ۷ وهفتگانی ۱ . (ذیل التفهیم / ۲۰۷ ح ۳)

**قرانها** ـ جمع فارسی قران وجمع عربی آن قرانات است. (رك: قرانات، قران یا اتصال)

قرنها را حکم پیشی کرده‌اند تا قرانها در میان دانسته‌اند

خاقانی / ۴۹۳

**قران ۵۷۱ میلادی** ـ (رك : قران نحسین)

**قران ۴۶۹ هـ** ـ مصادف است باحکومت ابوالقاسم محمودبن ابراهیم بن مسعود ، درشعر مسعود سعد وابوالفرج رونی بدان اشاره شده وپیشگویی درباره آنرا مسعود سعد به ابوریحان نسبت می‌دهد . (رك : صاحبقران)

**قران ۴۸۹ هـ** ـ در زمان خلیفه المستظهر باللهومصادف باسلطنت برکیارق پسر ملکشاه سلجوقی، منجمین ازقران شش کوکب سیار غیراز زحل دربرج حوت خبر می‌دهند وحکم به طوفان آب می‌کنند نظیر طوفان نوح وخلیفه مذکور به وحشت دچار می‌شود ، سرانجام ابن عیسون منجم خلیفه را تاحدی ازنگرانی بیرون می‌آورد . تفصیل آن را ابن اثیر درالکامل در وقایع سال (۴۹۴) نوشته است و ذکر آن درتجارب السلف درص ۲۹۰ نیز آمده است .

**قران ۵۸۲ هـ** ـ قران دوکوکب ازکواکب سبعه ازنوع بیست ویك

قران دربرج میزان ودر مثلثه آبی مصادف است باخلافت الناصرلدین‌اللهوپادشاهی طغرل سوم سلجوقی وسلطان سنجر ومنجمان که انوری شاعر نیز طرفدارآنان بود حکم به طوفان بزرگ بادی کردند ومردم ایران به ویژه اهل خراسانوآذربایجان به وحشت افتادند وپناه‌گاهها ساختند، اما آن طوفان هرگز برنخاست و حتـی در خرمنگاه‌ها برای جدا کردن کاه ازگندم باد نبود ، درعوض طوفانـی از خشم و اعتراض برضد انوری که این حکم را طرفدار بوده وتبلیغ می‌کرد و ابوالفضل خازمی یاخازنی که اصل این حکم از او بود برخاست و در شعر آن عصر به‌شکل مضمون وموضوع حاد روز درآمد وباقی ماند .

گفت انوری که از سبب بادهای سخت
ویران شود عمارت و که نیز بـر سری
در روز حکم آن نو زیده است هیچ باد
یا مرسل الریاح تـو دانـی و انـوری
(فریدکاتب ، تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی)

خاقانی در وقوع این قران یاقران دیگر گفته است :

| | |
|---|---|
| در گوش مقلـدان اقـوال | دادند خبر که بعد سی سال |
| سری است به سیر اختـران در | خسفی است به بیست ویك قران در |
| کاشفته شود جهـان اسبـاب | یك نیمه زباد ونیمی ازآب |
| صاحب سفران خط افـلاك | نـابـرده بسر مثلث خـاك |
| آینـد ز جنبش سمایـی | در حـد مثلث هـوایـی |
| زان هفت به خـانهٔ تـرازو | کژحال شود جهان به‌شش‌سو |

تحفة‌العراقین/ ۱۴۰

دراشاره باین قران یکنوع تباین یاتناقضی درموضوع قران و انواع آن ظاهراً مشاهده میشود . بیست ویك قران که دربیت دوم آمده ازنوع قـران‌هـای دوگانی وپنجگانی است (رك : قران واتصال وقران دوگانی و پنجگانی) و اینکه شاعر دربیت آخر گفته است هفت سیاره درخانهٔ میزان جمع میشوند وطوفـان باد جهان را بدحال یاکژحال میکند، ازنوع قران هفتگانی است که یکبار درطول‌مدت یکصد وبیست نوع قران روی میدهد وآنرا باطوفان نوح وگرد آمدن سبعهٔ سیاره دربرج حوت تطبیق کرده‌اند . (رك : قران هفتگانی)

اما خاقانی «بدقایق علم نجوم احکامی» با آنکه چندان اعتقادی باین علم نداشته، ودرموارد متعدد بدان اشاره کرده‌ایم، اطلاع دقیق داشته، آنچه مسلم‌است عدم استنباط صحیح نگارنده‌است ازسخن شاعر ونیزعدم اطلاع کافی ازمسائل مربوط بنجوم احکامی است. ونیز پیچیده بودن این علم وبقول ابوریحان «سستی مقدمات این صناعت وآشفتگی قیاسهایش است». (رك: احکام)

وسیزده سال جلوتر از وقوع این قران گفته است:

زیرکان کاسرار جان دانسته‌انـد
علم جزوی ز آسمان دانسته‌انـد

از رصدها سیزده سال دگـر
خسف بادی در جهان دانسته‌اند

دیوان / ۴۹۲

ولی در همان قصیده حکم قران را باطـل دانسته و منکر احـکام نجومی شده است:

حکمشان باطل تـر است از علمشان
کاختـران را کامـران دانسته‌انـد

هفت هارون بردر سلطان غیب
از چه سان فرمانروا دانسته‌اند

ودر قصیده‌ای ضمن نکوهش ابوالفضل خازمی یاخازنی که‌اصل حکم از او بوده علم احکام نجوم را خطا وبرخلاف دین وشرع توصیف می‌کند.

تا کی از خازمی و خازن احکام خطا
کان‌خطا را خط بطلان به خراسان یابم

گویی ازخاك خراسان بدر افتاد این حکم
من ره حکمت یزدان به خـراسان یابـم

جنس این علم ز دیباچهٔ ادیان بدر است
من طراز همه ادیان به خـراسان یابـم

دیوان / ۳۰۰

ودر یکی ازطولانی‌ترین قصاید خودکه نزدیك به یکصد وپنجاه‌بیت‌است ونوعی چکامهٔ پیشگوئی یا «ملحمه» می‌باشد ازقران انجم دربرج‌میزان درشش‌سال دیگر نام می‌بردکه شارحین دیوان خاقانی درباره آن مطالب مختلف گفته‌اندوآنرا باتولد چنگیزخان وحوادث زمان او تطبیق داده‌اند.

اما خاقانی این قران را نیز «حکم دروغ‌سان» نام داده است:

امید به طالع است کز عمر هیلاج بقا چنان بینم

کاندر سنه ثنون اختر اسعد در طالع کامران بینم

شش سال دگر قران انجم در آذر و مهرگان بینم

گر خط شمال خسف گیرد زی مکه روم امان بینم

در شانهٔ گوسفند گردون من حکم به از زنان بینم

تا ظن نبری که هیچ نکبت زین حکم دروغ‌سان بینم

دیوان / ۲۸۴

گفته‌اند که: «ثنون، سنه ۵۵۰ است. بحساب ابجد (ث) ۵۰۰ (ن) ۵۰ و بعضی نوشته‌اند غرض سال تنگوزئیل است در شعر (سنه ثنون) ضبط کرده و پانصد و پنجاه و شش دانسته‌اند. چنگیز در سوم ذیقعده ۵۴۹ تولد یافت در سال تنگوزئیل و سبعهٔ سیاره همه درمیزان بود. وفات چنگیز در ۶۲۴ بود و در ۵۸۴ اویك خان را گشته بجایش برتخت خانی نشست». (دیوان خاقانی / ۲۸۴ ح ۵)

نظامی درمثنوی خسرو شیرین که به سال ۵۷۶ سروده است در پایان مدحی که ازمظفرالدین قزل‌ارسلان به عمل آورده به قرانی که شش سال دیگر روی می‌داده یعنی قران ۵۸۲ اشاره کرده است:

اگر طوفان بادی سهمناك است

سلیمانی چنین داری چه باك است

ز خسف این قران ما را چه بیم است

که دارا دادگر داور رحیم است

(ص ۲۸)

ودر همین مثنوی درمرگ فرهاد وناپایداری جهان گوید:

عروس خاك اگر بدر منیر است

به دست باد کن امرش که پیراست

مگر خسفی که خواهد بودن از باد

طلاق امر خواهد خاك را داد

(ص ۳۶۰)

ونزدیك به آخر این منظومه درنکوهش جهان گفته‌است:

زمین کز خون ما پاکی ندارد  بیادش ده که جز خاکی ندارد
(ص ۴۲۸)

ودر پایان گوید :

نگهدارم به چندین اوستادی  چراغی را درین طوفان بادی
(ص ۴۴۷)

وظهیر فاریابی نیز ازجمله شاعران مخالف حکم‌قران و وقوع آن طوفان بوده‌است‌وگویا رساله‌ای درابطال آن حکم انشاء کرده و برای یکی از پادشاهان ممدوح خود فرستاده است :

رساله‌ای که ز انشاء خود فرستادم
به مجلس تو درابطال حکم طوفانی
اگر درآن سخنت شبهت است ومی‌خواهی
که از جریدهٔ ایام نیز برخوانی...
دیوان / ۳۰۷

اما آن‌پادشاه‌به سخن او اعتماد نکرد و برعکس‌شاعری یاکسی‌راکه‌درصحت حکم طوفان سخن می‌گفت واز آن طرفداری می‌نمود صله دادوظهیر به این‌مطلب درقصیده‌ای که برای او فرستاده یاخوانده است اشاره وگله کرده است .

شاها ذکات گوش و زبان را زراه لطف
بشنو ز من‌سوآل وبه‌تشریف ده جواب
آنکس که حکم کرد به طوفان باد و گفت
آسیب آن‌عمارت عالی‌کند خراب
تشریف یافت ازتو و اقبال دید و کس
در بند آن نشد که خطا گفت یاصواب
من بنده چون به حجتش ابطال کرده‌ام
با من چرا به وجه دگر می‌رود خطاب
دیوان / ۲۴۹

**قرانات** ـ جمع قران (رك : قرانها)

آنکه دهرش ز قرانات فلك نـارد مثل
وآنکه‌چرخش‌زموالید جهان نارد یار...
انوری / ۱۰۲

**قرانات یکصد و بیست گانه** ـ عدد یکصد و بیست مجموع تمام قرانها وانواع آنهاست (رك : قران واتصال) واکثر وقایع عالم را با آنها مربوط میدانسته‌اند.

درشمرهٔ بطلمیوس. آمده : «ولا تغفل عن المأة و العشرين قرانات التی الکواکب المتحیره فان فیها علم اکثر مایقع فی عالم الکون والفساد» . (ذیل التفهیم / ۲۰۷ ح ۲)

**قران باد یاقران بادی** ـ اجتماع دو یاچند سیاره است دربرج میزان، یا دریکی ازبروج مثلثه بادی مانند قران ۵۸۲ که ذکر آن گذشت درین بیت به ایهام ازقران بادی یاد شده است :

درکنارش گرفت وشادی کرد ‌ ‌ سرو با گل قران بادی کرد

نظامی / هفت پیکر ۳۰۹

**قران بزرگ** ـ اجتماع علوبین زحل ومشتری است در هر ۹۶۰ سال یکبار دریك درجه فلك و دلالت برامور عظیم مانند : دگر گونی ملتها و دولتها و انتقال کشور ازقومی به قوم دیگر دارد(ترجمهٔ مقدمهٔ ابن خلدون / ۶۷۳). وآنرا قران علیا هم گفته‌اند . (رك : قران مشتری وکیوان)

**قران بیست و یك گانه** ـ بیست ویك قران ، انواع قرانهای دوگانی است . (رك : قران واتصال)

درسر میزان ز جمع اختران

بیست و یك نوع ازقران دانسته‌اند

خاقانی / ۴۹

سریست به سیر اختران در ‌ ‌ خسفی است به بیست و یك قران در

خاقانی / تحفة العراقین ۱۴۰

**قران پنجگانی** ـ گرد آمدن پنج سیاره است در یك برج و ۲۱ قسم است . (رك : قران واتصال)

**قران چهارگانی** ـ گرد آمدن چهار سیاره دریك برج و ۳۵ قسم است. (رك : قران واتصال)

**قران خورشید وماه** ـ اجتماع یا اتصال خورشید وماه که شامل محاق وسرار وتحت الشعاع است .

مه وخورشید را دیدند نازان قران کرده ببرج عشقبـازان

نظامی / خسرو شیرین ۱۱۷

فلك تاریخ دولت زین همایون عهد می‌گیرد

که دربرج شرف خورشیدرا بامه قران آمد

کمال‌الدین اصفهانی / ۱۶۶

هلال منخسف‌ارممکن است‌آن خط تست

که کرد ناگـه بـا جـرم آفتاب قـران

کمال‌الدین اصفهانی / ۱۶۷

ودر احکام قران ماه وخورشید آمده‌که آغاز کار وطلب حاجت و حجامت وقصد درآن جایز نیست:

باخور اراوفتد قران قمر باش زآغاز کارها به حذر

طلب حاجت وحجامت‌وفصد اندرین وقت به نکردن قصد

(حاشیه شرح بیست باب)

**قران دوگانی** ـ قران بیست ویك گانه ، گرد آمدن دوسیاره دریك برج (رك : قران)

**قران زحل وقمر** ـ درین قران آغاز برخی ازکارها ، خاصه تزویج‌و جامه نو پوشیدن ، کندن کاریز ومانند آن جایز نباشد .

گر هدف سازد قمر را تیراختر دوز تو

تا قیامت جز قران نبود زحل را با قمر

سنایی / ۲۳۲

ودر احکام قران زحل وقمر آمده است :

گر بود با قمر قران زحل باشد آغاز کارها به خلل

خاصه تزویج وجامه پوشیدن کارهـای سفـر بسیجیـدن

به که نبود به کندن کاریـز همچنان‌جوی‌وحوض کندن‌نیز

(حاشیه شرح بیست باب)

**قران سعد** ـ قران مشتری است با کوکبی دیگر

همه سعادت تاثیرشان نثار تو بـاد که جز به سعدنباشدقران تیغ‌وزحل

جمال‌الدین اصفهانی / ۲۳۹

**قران سعدین** ـ (قران زهره و مشتری) انجام هرکاری دریــن وقت نیکو است.

ز شعاع طلعتش در جام مــی نجم سعدین درقران ملك باد

خاقانی / ۴۹۳

**قران سه گانی** ـ گرد آمدن سه سیاره دریك برج و ۳۵ قسمت است. (رك : قران واتصال)

**قران ششگانی** ـ گرد آمدن شش سیاره دریك برج وآن ۲۱ قسم‌است (رك : قران واتصال) قران سال ۸۴۹ یکی از انواع آن بوده است. (رك : قران ۴۸۹ ه)

**قران عطارد وماه** ـ موقع‌دیدار عالمان و دبیران وطلب حاجت‌وسفر است ودر نجوم احکامی چنین آمده :

گر مقارن بود قمر بـا تیـر دیدن عالمان به است و دبیر

طلب حاجت و اختیـار سفر اندرین وقت گـر کنی بهتر

(حاشیه برشرح بیست باب)

**قران علوی** ـ قران مشتری و زحل وآنرا مقارنه وقران علیاهم‌گفته‌اند.

قران علوی خود محترم ازآن بوده است

که چون توبی برسد نزد احمد مـرسل

جمال‌الدین اصفهانی / ۲۳۲

**قران علیا** ـ قران بزرگ ، قران مشتری و زحل . (رك : قران بزرگ)

**قران ماه و زهره** ـ حکم آن درنجوم احکامی چنین است :

گر بود مه مقارن زهره باشد آغاز کارها شهره

(حاشیه شرح بیست باب)

**قران کوچك** ـ (رك : قران واتصال)

**قران مشتری وماه** ـ قران سعد بوده ، تزویج مخصوصاً جایز است.

گفتم که خواجه کی به سر حجله می‌رود

گفت آن زمان که مشتری ومه قران کنند

حافظ / غزل ۱۹۸

**قران مریخ وماه** ـ قران نحس وحکم آن چنین است :

گــر کند با قمر قران بهرام نبــود هیــچ کار با پــیدرام
خاصه رفتن به نزد اهل‌سلاح نیك میدان ومشنواین بهمزاج
نیست‌ازحرب وازکمین کردن باك واز خواسته دفین کردن
(حاشیه برشرح بیست باب)

**قران مشتری** ـ (رك : قران سعد)

خسروا بخت همنشین تو باد مشتری درقران قرین تو باد
انوری / ۷

**قران مشتری وآفتاب** ـ احتراق مشتری است (رك : احتراق)

برآسمان معالی و اوج برج شرف
قران مشتری و آفتاب میمــون بــاد
جمال‌الدین عبدالرزاق / ۹۱

**قران مشتری و زهره** ـ قران سعدین

سعــادت بــرگشاد اقبــال را دست
قــران مشتری در زهــره پیــوست
نظامی / خسرو شیرین / ۱۳۵

**قران مشتری وکیوان** ـ مقارنه علیا ، قران علوی ، قران علیا (رك: قران بزرگ)

مشتری گر خصم او گردد نیارد کرد هیچ
جرم کیوان از برای نحس او بودی قران
سنایی / ۲۲۹

**قران میانه** ـ (رك : قران واتصال)قران میانه را «انتقال قمر» وتحویل قمر هم گفته‌اند . (التفهیم / ۲۰۸)

**قران نحسین** ـ قران زحل‌ومریخ ، دربرج‌سرطان، وهرسی‌سال‌یکبارروی می‌دهد، وآنرا قران‌چهارم نیز می‌نامند وبرج سرطان طالع جهان است . قــران نحسین دلالت برظهور بزرگترین آشوب و مصائب اجتماعی و انتقــال حکومت ازقومی به قوم دیگر وظهور ادیان تازه است وقران زحل ومریخ در برج عقرب در ۲۹ یا ۳۰ مارس به سال ۵۷۱ میلادی درسال ولادت حضرت رسول اکرم و کمی بیش‌از آن روی داده ومنجمان آنرا دلالتی آسمانی برظهوراسلام‌دانسته‌اند.

(تاریخ نجوم اسلامی / ۱۲۴ و ح ۱۱) و (رك : قران و اتصال)

**قران هفتگانی** ـ گرد آمدن سبعه سیاره است دریك برج و آن ۱ قسم است (رك : قران و اتصال) وقران سبعه سیاره در برج حوت که گفته‌اند طوفان نوح از آن ناشی شده ازین نوع است

**قرحه** ـ کوکبی است برسینهٔ قیقاوس (رك : قیقاوس)

**قرص** ـ (ت)

قرص آفتاب[1] قرص زر (وکلیچهٔ سیم = ماه)[2] قرص فروزنده[3] قرص فلك[4] وصف و وصف بکنایه ازخورشید ، قرص سیمین[5] کنایه ازماه وقرص زرد و سفید[6] وقرص گرم وسرد[7] کنایه ازخورشیدوماه است.

۱ـ فلك زباس تو شد برمزاج ، ازآن هرروز
ز معدهٔ بدر فکند قرص آفتاب بقی

کمال‌الدین اسماعیل / ۲۵۵

۲ـ گر چرخ را کلیچهٔ سیم است وقرص زر
گوباش چشم گرسنه چندین چه مانده‌ای

خاقانی / ۵۳۹

۳ـ تا قرص فروزنده که تنور روان است
مهمانی عالم را در وجه حمل شد...

اثیرالدین اخسیکتی / ۱۱۷

۴ـ باش تا قرص فلك درآسمان گردد فطیر
باش تامنسوخ گردد آیت هل‌من خطیر

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۹۸

۵ـ چون پخت نان زرین اندر تنور مشرق
افتاد قرص سیمین انـدر دهـان خـاور

خاقانی / ۱۸۸

۶ـ چرخ آن دو قرص زرد وسفید اندرآستین
آمد برآستانش و برخـوان تـو نشست

خاقانی / ۵۹۵

۷ــ هین صلای خشك ای پیران تردامن که من
هم دو قرص سرد و گرم آسمان آورده‌ام
خاقانی / ۲۵۹

**قرصه** ـ قرصهٔ خور (ت)[۱] قرصهٔ خورشید (ت)[۲] قرصهٔ شمس[۳] وقرصهٔ ماه وخور (ت)[۴]

۱ــ مانا که اندرین مه عیدی است آسمان را
کآهیخت تیغ وآمد برگاو قرصهٔ خور
خاقانی /

۲ــ ضمیر روشنش از آبروی دولت خویش
هزار قرصهٔ خورشید در زبان افکند
کمال الدین اسماعیل / ۱۵۴

۳ــ قرصهٔشمس‌شودقرصهٔ ریو ندز لطف
بهر تفته جگران کافت گرما بینند
خاقانی / ۹۱

۴ــ نه طبق سپهر وآن قرصهٔماه وخور که هست
برلب خوان قسمتت سهل‌ترین نواله باد
حافظ / غزل ۳۶۴

**قرطه** ـ قرطهٔ کحلی چرخ (ت)
برکشد دست‌قدر این قرطهٔ کحلی چرخ
گر اشارات ترا تنماید از حال انقیاد
کمال‌الدین اسماعیل / ۸۴

**قرعهٔ مشتری** ـ (رك : فال مشتری)

**قرن الشمس** ـ «قرن الشمس وحاجبها ، اول آفتاب که پدید آید» . (السامی‌فی الاسامی / ۴۴۳)

**قرود** ـ چهار ستاره بریك خط درصورت کلب اکبر (رك : کلب اکبر)

**قسمت بزرگ** ـ (= قسمت کبری ، عطیهٔ کبری ، در ادوار الوف) . (رك : عطیه)

**قسمت خرد** ـ (= قسمت‌صغری) عطیه صغری در ادوار الوف (التفهیم

ص ۵۱۴) و (رك : عطیه)

**قصر** ـ قصردوازده دری[1] قصر نیلی رواق[2] قصرهفت آشکوی شش روزن[3] کنایه از آسمان است .

۱ـ هر سر مه برج نو بچهٔ نو بسر آورد
یکسره برج او شود قصر دوازده دری
خاقانی / ۴۳۷

۲ـ سوار جهان گیر یکران براق
که بگذشت از قصر نیلی رواق
نظامی

۳ـ قصر هفت آشکوی شش روزن
غرفه‌ای در فضای دیوانش
خواجو / ۱۵۹

**قصعه** ـ قصعة المساکین (کاسه مسکینان) نام دیگر صورت اکلیل شمالی است . (رك : فکه، اکلیل شمالی)

**قضیب الاسد** ـ صرفه، منزل دوازدهم ماه (رك: صرفه) ذنب‌الاسد هم گفته‌اند . (شرح بیست باب، باب دوازدهم)

**قطب** ـ Pole ـ Eléctrode (فر) ، آن نقطه که مدار فلك براویست . (السامی فی الاسامی / ۴۴۰)

نقطهٔ خروج محور کره را قطب گویند ودر هرکره دو نقطه برای خروج فرضی دو سر محور وجود دارد، که قطبین گفته میشود. ودایرهٔ صغیره‌ای که قطب مرکز آن باشد دایره قطبی گویند .

«وآن خط که اندرون کره ازقطب تاقطب پیوندد، اورا محور خوانند و او نیز همچنان ایستاده بود همچون دو قطب که نهایت اویند، هرچندکه کره همی گردد» . (التفهیم / ۳۱)

همی برگشت گرد قطب جدی چو گرد بابزن مرغ مسمّن
بنات النعش گرداد همی گشت چو اندر دست مرد چپ فلاخن
منوچهری / ۶۳

گر فی‌المثل این بنفشه طارم چون گنبد گل بدرد از هم

در سنبله فلک رسد داس ٭ بل قطب‌فلک شود چودستاس

تحفة العراقین / ۱۲۷

بنات النعش گرد قطب گردان ٭ گهی از جرم زیر وگاه از بر

انوری / ۶۵

ابرم و جز گرد بحر نیست طوافم

چرخم و جز گرد قطب نیست مداوم

جمال‌الدین عبدالرزاق / ۲۶۵

تویی که نام تو نقش است برنگین خرد

تویی که رای تو قطب‌است برسپهرجلال

کمال‌الدین اسماعیل / ۷۳

چون قطب‌فلك عرض تورا راحت وساکن

چون جرم قمر سیر ترا سرعت سیاح

ابوالفرج رونی / ۳۳

**قطب** ـ Pôle (فر) ، میخی است بردیواره‌های اسطرلاب و قسمت‌های عنکبوت اسطرلاب را بهم وصل می‌کند واز حجرهٔ اسطرلاب نیز میگذرد .

**قطب جنوب** ـ Plôle sud (رك : قطبین)

**قطب شمال** ـ Pôle nord (رك : قطبین)

**قطب نما** ـ Compasse, Boussole (فر) ، بخشی‌ازصورت فلکی‌سفینه است ومرکب ازچندین ستاره ، ستارگان دور قطبی‌را نیزقطب‌نما گفته‌اند وهیچگاه غروب نمی‌کنند . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**قطب نما** ـ Moriner (فر) ، برای تعیین امتداد نصف‌النهار مغناطیسی بکار می‌رود ، ساده‌ترین نوع آن ازیك سوزن آهن‌ربائی دریك‌صفحهٔ مدرج افقی ساخته می‌شود واین سوزن می‌تواند حول مرکز خود بچرخد ، درکشتیها انواع مختلف آن مورد استفاده قرار می‌گیرد . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**قطب ومحور** ـ (رك : قطب ومحور)

**قطبی** ـ (ن) Pôlaire (فر) ، ستارهٔ قطبی وستاره‌ایست بین جدی و فرقدین که مدار فلك برآن است وقبله را نیز بدان میشناسند .

**قطبین** ـ (تثنیهٔ قطب)قطب شمال وقطب‌جنوب،درنقطه‌ای‌هستند که محور

عالم یامحور زمینی آن دو را قطع می کند.

**قطر** ـ

۱ـ خطی است که دایره را بدو نیم کند.

۲ـ وتری از دایره است که ازمرکز آن میگذرد.

۳ـ خط مستقیمی است که نقطه تماس دوخط‌مماس بریك مقطع‌مخروطی را بهم وصل میکند.

۴ـ پاره خطی است که دو رأس غیرمجاور، یك چند ضلعی یاچندوجهی را بهم وصل می کند. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**قطر ظاهری ماه** ـ مقدار متوسط این قطر ″۲۶ و ′۳۱ است چون تغییرات قطر ظاهری به نسبت عکس فاصله آن از زمین است و معلوم میشودکه فاصله زمین از ماه تغییر پذیر میباشد، مانند آفتاب. (هیئت برای سال پنجم ریاضی / ۸۱)

**قطره دزد** ـ (ك) آفتاب(مجمع‌الفرس) وکنایه از ابریز (= ساکب الماء) می‌باشد. (برهان)

**قطع النور** ـ «ای بریدن روشنائی» (التفهیم / ۴۹۴) قطع النور دو وجه دارد ویك وجه ازآن قسمتی از اعتراض است (رك: اعتراض) و دو نوع قطع النور، یکی آنست که‌ستارهٔ سبکرو درمیانهٔ برجی باشد وگرانرو در آخر آن برج وکوکبی میانه‌رو دراول برج دوم درحالت رجوع. پس‌چون سبکروخواهد که بگرانرو پیوندد، آن کوکب میانه‌رو راجع باز گردد وبگرانرو پیوندد و نور سبکرو را از او قطع‌کند بدان سبب‌که میانه رو را فضیلت است برسبکرو. واین خود حالتی از اعتراض است. اما نوع دیگرازقطع النور آنست که کوکبی سبکرو در اول برجی باشد ومیانه‌رو درمیانهٔ آن برج وگرانرو درآخرآن برج. پس چون سبکرو خواهدکه به میانه‌رو پیوندد، میانه‌رو ازگرانرو درگذرد ونور سبکر واز وی قطع شود بدان سبب‌که گرانرو ومیان رو وسبکرو قاطع آید. (ذیل التفهیم / ۴۹۴ ح ۱)

**قطعة الفرس** ـ Equleus (یو)، صورت‌کوچك ونامشخصی درنیمکرهٔ شمالی سماوی، بابعد ۲۱ ساعت و ده دقیقه و میل شمالی ۵ درجه. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

وآنرا رأس الفرس هم گفته‌اند . سر اسبی را ماند درپس دلفین بقدر دو گز، گوشش بسوی جنوب، چهار کوکب است . (شرح بیست باب ، باب سیم)

ابوریحان قطعةالفرس را «پاره اسب» نوشته است . (التفهیم / ۹۳) و (رك : پاره اسب)

فرهنگ اصطلاحات وتعریفات نفائس‌الفنون ، پس‌از ذکر وشرح «فرس‌تام» نقشی ازصورت «قطعة الفرس» آورده ودر جای دیگر گوید :

قطعة الفرس ازصور شمالی وچهار ستاره‌اند ازپی دلفین ، دو ازآن برسر او و دو بردهن .

(صورت قطعةالفرس)




**قطوب** ـ جمع قطب ، وجمع دیگر اقطاب . قطبهای محورهائیست که افلاك برگرد آنها دوران میکند .

**قعده نقره خنگ** ـ (ت) (قعده اسب‌سواری ، ونقره خنگ اسب سفید و ادهم اسب سیاه) .

قعده نقره خنگ روز آمده در جنبتش

ادهم شب‌فکنده سم ، کندرو ازمسشمری

خاقانی / ۴۳۰

(مسشمر : تندرو ، یعنی اسب سفید روز به جنیبت او درآمده واسب شب ازتندروی باوی سم افکنده وکندرو شده است)

**قعود** ـ نام دیگر چهار ستارهٔ صورت «صلیب» است در دلفین . (رك :

صیلب ـ دلفین)

**قفزات** ـ قفزات الظبی ، ستارگان پای صورت دب اکبر(رك : دب اکبر)

**قفس** ـ قفص (ع) ، قفس آبگون[1] قفس آبنوس[2] (کا) وقفس سیمابی[3] کنایه ازآسمان است .

۱ـ به آه ازین قفس آبگـون برآرم گرد
باشك ازین کره آتشین بـرآرم دود

جمال‌الدین اصفهانی / ۸۰

۲ـ سر نیزه زد آسمان ، درخاك
که تویی آفتاب نیزه گذار
شهره مرغی به شهر بند قفس
قفس آبنوس لیـل و نهـار

خاقانی / ۲۰۴

(سر نیزه درخاك زدن کنایه ازترك امری است که بدان مشغول بوده یعنی آسمان نیزه وری را برزمین گذاشت ـ ح : ۴)

۲ـ منم آن مرغ که دربیضه ندارم آرام
بیقـراری کشدم در قفس سیمابـی

سالك یزدی (مترادفات واصطلاحات)

**قلاده** ـ Colliers (فر) : ستارگان نزدیك بلده، شش ستاره‌اند برعصابه یامندیل صورت رامی به شکل قوس . (رك : بلده ـ رامی)

وجمعی آنرا ادحی (= ادحی النعام) نامند «وگاهی چنین اتفاق مـی‌افتد که ماه ازبلده راه راکوتاه میکندودرقلاده که جمعی آنرا «ادحی» می‌نامندنازل‌می‌شود وآن نهمین و دهمین ویازدهمین و دوازدهمین وسیزدهمین وچهاردهمین ستاره از ستارگان رامی است وبرخی ازعلماء تصورکرده‌اند که قلاده خود قوس (رامـی) است ، با آنکه رأس رامـی و دو گیسوی آن محسوب میشود . ( ترجمهٔ آثـار الباقیه / ۴۱۳)

**قلاع** ـ ازاجزاء اسطرلاب است (رك : اجزاء اسطرلاب)

**قلایص** ـ بمعنی اشتران ماده ، نام ستارگان خردکه بادبران همراهند. (رك : دبران ، فنیق)

**قلب** ـ (= سرشت مریخ) Antarês (فر)، قلب العقرب، منزل هیجدهم ماه است. علامت آن ستاره‌ایست سرخ رنگ از قدر دوم با دو ستاره دیگر در دو طرف آن از قدر سوم به شکل قوس در زیر صورت اکلیل شمالی. قلب بدان سبب گفته‌اند که برمحل قلب صورت عقرب واقع است. دو ستارهٔ طرفین قلب را «نیاط» خوانند به معنی رگ دل (شرح بیست باب)

ابوریحان گوید:

«قلب کژدم، ستاره‌ایست سرخ وجنبان، منجمان آنرا سرشت مریخ اندر قلب نامند و پیش از وی ستاره‌ایست خردتر وسپس نیز همچنان، وهرسه برخم نهاده».

شرف الدین محمدبن مسعود درکتاب جهان دانش درباره قلب گوید:

«قلب العقرب ستاره سرخیست روشن ازقدر ثانی، به منطقة البروج نزدیك وجنوبی ازمنطقه وماه آنرامی پوشاند». (التفهیم / ۱۱۱ وح ۳)

«قلب العقرب که درسمت جنوب دیده میشود نقطهٔ بزرگ قرمز رنگی می باشد... حرارت قلب العقرب درحدود سه هزار درجه است» (نجوم بی تلسکوب / ۹۰ و ۹۲) وستاره «ابط الجوزا» نیز درطبقه بندی ستارگان ازجهت حرارت نظیر قلب العقرب است. (رك: ابط الجوزا)

فارسی کهن قلب «گیل» یا «گیلو» یا «گل» است. سغدی وخوارزمی آن «غنویذ» ودرهندی لفظی شبیه به «جیپهشتا». (گاهشماری / ۲۰۵ به نقل ازآثارالباقیه) و (عقول عشره / ۱۲)

لفظ «آنتارس» درلاتین برای قلب گویا ترجمهٔ همان «سرشت مریخ» یا «بدل مریخ» باشد. چون از دو جزء «آنتی + آرس» تـرکیب یافته که اول به معنی بدل وعوض وجزء دوم نام مریخ است.

خاقانی قلب را بادومنزل دیگر ماه، شوله ونعایم که به ترتیب بعداز قلب واقع شده‌اند با ایهام وتناسب در وصف مردم زمان خود آورده است:

همه قلب زمان و شولهٔ عصر — نعایم وار آتشخوار و زیمن

دیوان / ۳۲۵

نظامی قلب را با اکلیل وعقرب وکمان به سبب نزدیکی آنها با یکدیگر همراه کرده است.

اکلیل به قلب تـاج داده عقرب به‌کمان خراج‌داده

لیلی ومجنون / ۱۷۵

دربارهٔ قلب وهمراهی او بایکی دیگر ازمنازل ماه (سماك اعزل) به بیتی دیگر ازخاقانی اکتفا می‌جوئیم :

عکس رای سماك بی‌رایش قلـب را کیمیـای قلب‌کند

دیوان / ۶۰۴

**قلب الاسد** ـ Regulus (فر)، بیستمین ستارهٔ درخشان درآسمان ، در صورت اسد باقدر ـ ۱/۳ ، فاصلهٔ آن ازمنظومهٔشمسی ۸۵سال‌نوری‌است. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

و «قلب اللیث» درشعر ابن صوفی همان قلب الاسد است :

تتبعها کواکب الشجاع ما بین قلب اللیث والذراع (رك : صور)

برخی قلب الاسد را ، جبهه ، منزل دهم ماه دانسته‌اند (رك: جبهه) وآنرا قلب الاسد ملکی نام داده‌اند وقلب الاسد بجای «صمیم‌تابستان» یعنی وسط‌تابستان هم آمده است . (رك : صمیم تابستان)

«... صف درصف تنیده وقلب درقلب‌کشیده واز آن بی‌خبر که چون شب اشتباه حال به سحر عافیت انجامدکوکب سعادت‌ازقلب‌الاسد طلوع خواهدکرد». (مرزبان نامه مصحح قزوینی چاپ سوم / ۲۲۴)

**قلب الاسد ملکی** ـ ستاره جنوبی جبهه منزل دهم ماه (رك : قلب‌الاسد-جبهه)

**قلب العقرب** ـ (رك : قلب)

**قلب اللیث** ـ (رك : قلب الاسد)

**قلب حوت** ـ نام دیگر بطن الحوت است و نام دیگـر آن رشا و آن ستاره‌ایست درخشان دریکی از دو پارهٔ شکم‌حوت‌که‌آنرا رشا گویند واین غیر از دو سمکه (حوتین) است‌که درصورت بروج محسوب‌اند ، واین ستارگان‌دربالای میزان ودر شمارکواکب مرأة المسلسله یا زن‌شوی ندیده است. (ترجمهٔ آثارالباقیه ص ۴۱۲) و (رك : بطن‌الحوت ، رشا)

**قلزم** ـ قلزم نگون (کا) (رشیدی)

اثیرالدین اخسیکتی گوید :

گاوی نشان دهند درین قلزم نگون
لیکن‌نه پرچم است‌مرا‌ورا‌نه‌عنبراست
(مجمع الفرس)

**قلعه** ـ قلعه نه چرخ[۱] قلعه نه حصار مینا[۲] قلعه‌های قلعی‌رنگ[۳] وصف به کنایه ازآسمان است .

۱ـ پایهٔ تخت ترا هنگام بوسیدن خـرد
از ورای قلعهٔ نه چرخ ، برتر یـافته
انوری / ۱۹۱

۲ـ برقلعهٔ نه حصـار مینـا
جز قدرتو دیده‌بان نبینم
خاقانی / ۵۰۳

۳ـ از آتش جگر این قلعه‌های قلعی رنگ
شود گداخته چـون داستان اورانـی
خواجو / ۶۱۷

**قلم** ـ (ك) هلال (مترادفات واصطلاحات)

**قمر** ـ(=ماه) Lune (فر) ، ماه، مطلق ماه،بدون توجه‌به‌حالات‌آن(رك: ماه) درشعر ابونصر فراهی ، قمر به معنی ماه وهلال به معنی ماه‌نو وقمراء نور ماه است یاشعاع آن :

هلال ماه نـو است و قمـر مه و قمـراء
شعاع و زهره و صبغ چه، شکوفه ورنگ
(نصاب)

ابن اللیل ، برید فلك ، پرده‌دار فلك ، ترك حصاری ، چتر سیمابی، حلقه سیمین ، خاتون فلك، خاتون شبستان فلك، خاتون جهان ، خاتون یغما، خنگ‌شب آهنگ ، سراج المساکین ، سیمین قواره، شاه انجم ، شاه‌زنگ، شاه شام ، طشت سیمین ، عروس عدن ، قرص سیمین، گوشه جام شکسته ، گوی سیمین ، مرغ شب ، مهرهٔ سیم ، آئینه‌رو ، لاله، پستان شب، طاس‌سیمگون، طاوس‌شب‌پیما، چشم‌شب ، مانگ ، تاج ،کنایات وتشبیهات‌واسامی والقاب‌ماه است. (مترادفات‌واصطلاحات)

**قمر** ـ Satellite (فر) ، نام عمومی گروهی از اجرام سماوی است‌که

در روی مدار مشخصی به گرد برخی از سیارات منظومهٔ شمسی می گردند مانند ماه که قمر زمین است. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**قمر بدبخت** ـ تعبیری است از پیرروسو Pierre Rousseau (فر)، در نجوم بی تلسکوپ ترجمهٔ حسن صفاری در مجموعهٔ (چه میدانم ؟ ص ۶۵) در «مطایبات منجمین قشری و غیب گویان» : «مدتهای مدید اصرار داشتند که حوادث معرفت الجوی را به ماه نسبت بدهند و تقصیر آنها را بگردن این قمر بدبخت بیندازند ولی دیر زمانی است که آمارها وی را ازاین اتهام بری داشته‌اند» .

**قمر درعقرب** ـ روزهای ۱۶ تا ۲۰ ماه است وهنگامیست که ماه در منازل زبانا ، الکلیل ، قلب وشوله ، که از اجزاء صورت عقرب بند سیر میکند و احکامی خاص درکتب نجوم دارد . به برخی از این احکام درشعر فارسی نیزاشاره شده است .

هرماه کـه مـه شود به عقـرب ... مسهل خور اوست چرخ و کوکب

خاقانی (تحفةالعراقین)

چون مسهل خوردن برخلاف دیگر کارها در «قمر در عقرب» مفید است .

واین بیت ازسنایی که روی ماه و زلف را به عقرب مانند کرده واز آن «مه درعقرب» یاقمر درعقرب ساخته است :

ابر و جبهت اوراست چو شمس اندر قوس

کله و طلعت اوراست چـو مـه در عقـرب

دیوان / ۴۱

اعتقاد به قمر درعقرب وسعادت ونحوست آن بیشتر درمیان اعراب رواج داشته واحتمالا ازآنجا به احکام نجومی راه یافته است یك نمونه از اشعار عرب را که درین خصوص گفته شده می آوریم :

فداك نكس لابيض حجـره ... مخرق العرض جديد معطره

في ليل كانون شديد خصره ... غض باطراف الزباني قمره[1]

---

۱ـ معانی مختلفی برای این دو بیت آورده‌اند ، یکی ازآن معانی اینست، او مرد لئیمی است که در زمستان کسی را اطعام نمی کند ، یعنی درآن هنگام که قمر زبانا را میگیرد ، یعنی قمر در عقرب ، و سخت‌ترین سرما پیدا میشود . (تاریخ نجوم اسلامی / ۲۰۳ بنقل ازتاج العروس ج ۹ / ۲۲۵ ولسان العرب ج ۱۷ / ۵۶)

پیرروسو، در «نجوم بی تلسکوب» ص ۶۵-۶۶ (رك: قمر بسد بخت ) در زیر عنوان «مطایبات منجمین قشری وغیبگون» پس از انکارتأثیرماه در زندگی انسان وزمین و رد احکام نجومی میگوید :

«حال اگر بعداز این توضیحات زید وعمرو بیایند وسخن بگویند که چون قمر دربرج عقرب است من دربخت آزمایی ملی خواهم برد، خیلی شخص احمقی خواهم بود اگر این مطالب را باور نمایم» این گونه مطالب ونظایر آن را تقریباً دنیایی بودن اعتقاد به احکام نجومی را می‌رساند هرچند که اصل این اعتقادات به درستی معلوم نیست از کجا ناشی شده وکدام ملت در رواج آن پایهٔ اول را گذاره است . در ذیل همان بحث ازپیرو ، مترجم، آقای حسن صفاری، آورده است :

خیلی جالب توجه است که امروز مجدداً پیشگویی‌هایی را که از طرف ستاره شناسان ما درخصوص سالهای ۱۹۳۹ و ۱۹۴۰ شده بود، مطالعه نمائیم .

**قمر مصنوعی**- Satéllite artificiele (فر) ، ماهواره، اجرامی هستند که بدست انسان از ۱۹۵۷ به بعد به مدار زمین فرستاده شده‌اند نخستین ماهواره درآن سال به وسیله شوروی درمدار زمین قرار گرفت . این ماهوارها به منظورهای گوناگون علمی فرستاده می‌شود واطلاعاتی ازقبیل: میدان مغناطیسی زمین ، چگالی ماده ، ماهیت تابش‌های مختلف واشعه کیهانی را به زمین مخابره کرده‌اند ، برخی دیگر ماهواره‌های مخابراتی هستند که برای انتقال علائم رادیوئی وتلویزیونی ازنقطه‌ای به نقطه دیگر زمین مورد استفاده قرار می‌گیرند ، نخستین ماهواره یاقمر مصنوعی که جنبه افسانه‌ای آن غلبه دارد به وسیله المقنع ساخته شد . (رك : ماه نخشب)

**قمرا** - Blanchâtre (فر) ، مهتاب ، شعاع ماه .

شبی بود قمراء واز قهر آن مه نشسته مرا عقد پروین ز مدمع

خواجو / ۶۵

هلال ماه نو است و قمر ، مه و قمراء

شعاع، وزهره وصبغ چه؟ شکوفه ورنگ

ابونصر فراهی (نصاب)

**قمران** - وقمرین ، تثنیهٔ قمر ، خورشید وماه ، مانند نیریـن ، نیران ، تثنیهٔ نیر ، درهمین معنی (رك : نیرین)

**قمری** - (ن) قمری گرگانی ، زیادبن محمد قمری شاعر (لباب الالباب ص ۲۵۷) «قمری قمر آسمان فصاحت وعرعر بستان کیاست بوده است» .

**قنب الاسد** - (= کیسهٔ نر شیر) وذنب‌الاسد . نامهای دیگرصرفه است (رك : صرفه) و (رك : قضیب الاسد)

**قندیل** - قندیل دو سر، کنایه ازآسمان[1] وقندیل سپهر کنایه ازخورشید[2] وقندیل عیسی کنایه ازخورشید وتشبیهی است که برای ماه نو بکارگرفته‌شده‌است[3].

۱- (آنندراج)

۲- و قندیـل سپهر تنگ میـدان مـرده یا زنـده
بتابوت ستبرظلمت نه‌توی‌مرگ‌اندودپنهان‌است

مهدی اخوان ثالث (متون نظم ونثر فارسی / ۲۰۹)

۳- (رشیدی) ودر شعر خاقانی :

ماه نو را نیمـهٔ قندیـل عیسی یـافتند
دجله را برحلقهٔ زنجیر مطران دیده‌اند

دیوان / ۹۵

**قنطورس** - Centurus (یو) ، Centeure (فر) ، وظلمان[1] صورت جنوبی با بعد ۱۳ ساعت ومیل جنوبی ۵۰ درجه ، فاصله آن تاخورشید ۴/۳سال نوری‌و۲۷۰۰۰۰ برابر فاصله زمین تا خورشید است . خوشهٔ قنطورس با چشم غیرمسلح بصورت لکه روشنی دیده می‌شود که دارای‌بیش‌ازچهار هزارستاره‌است.

قنطورس به رصد قدیم دارای سی وهفت ستاره است و ستاره معروف آن رجل القنطورس ستاره‌ایست روشن بردست راست صورت، قنطورس از سر تاکمر وتادم شبیه اسب تصویر شده است واز این جهت شبیه صورت‌قوس یارامی‌است. موقع قنطورس درجنوب برج میزان‌ونام‌های‌دیگر آن «حامل السبع»و«ظلیم»است.

«وبر شکم او ستاره‌ایست روشن که آنرا بطن خوانند و برحافـر دست راست اوکواکب حضار و بردیگری «وزن» که‌این هردو را محلفین‌ومحنثین‌خوانند. (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۴۵۸)

---

۱- ظلمان ، الظلمان نام دیگر صورت قنطورس یاقنطارس است بنا برقول بتانی در زیج صابی / ۲۷۱ .

قسمتی ازستارگان صورت قنطورس وسبع را «شماریخ» گفته‌اند (صورا لکواکب ص ۱۴) نام دیگر قنطورس بنابر قول صابی «الظلمان» آمده است. (زیج صابی ص ۲۷۱)

درخرافات یونان نیز شکل قنطورس ترکیبی از انسان و اسب توصیف شده و گفته شده که دسته‌ای ازمردم به همین شکل در تسالیا درقلمرو یونان قدیم سکونت داشته‌اند.

ابوریحان دربارهٔ این صورت و وجه تسمیه آن و شباهت آن با قوس (رامی) گوید:

«این نیم مرد است و نیم اسب، همچون رامی، وقنطورس برچنین صورتهای مرکب افتد به زبان یونانی». (التفهیم / ۹۵)

به علت همین شکل ترکیبی قنطورس ازانسان‌واسب بوده که فخرالدین‌اسعد گرگانی اورا باصورت «سبع» (شیر) چنین وصف میکند:

(صورت قنطورس)



یکی استور، مردم را خمانا شکفته برتنش گلهای زیبا
تو پنداری بیاشفته است چون مست
گرفته دست شیری را بدو دست
ویس ورامین / ۸۰۰

که مصراع دوم از بیت دوم بنابر شرحی که ازصورت قنطورس آمده باید چنین باشد :

گرفته پای شیری را بیك دست .

**قواره** ـ درترکیب وصفی قواره دیبا کنایه ازخورشید است :

گردون یهود یانه بکتف کبود خویش
آن زرد پاره بین که چه پیدا برافکند
چون برکشد قواره دیبا ، ز جیب صبح
سحرا که بر قواره دیبا برافکند
خاقانی / ۱۴۱

قواره : بضم قاف ، درعربی پارچه گرد را گویند که ازگریبان پیراهن کنند وساحران درقدیم برای «سحر» بکار می‌بردند . (رشیدی)[1]

**قواطع** ـ جمع قاطع ، درمقابل معطی . (رك : قاطع)

**قوت** ـ ازحالات کوکب سیار است برای پیوستن ومقارنه‌واتصال «واما قوت اندر گذشتن بود وفایت شدن . واین آنست که سفلی آهنگ پیوستن کند برعلوی ...» (التفهیم / ۴۹۳) امادرمقدار درجه‌ای که‌این‌اتصال درآن‌روی‌می‌دهد اختلاف است ، بعضی درپنج درجه وبرخی شش‌درجه‌وبرخی دوازده درجه وبعضی درپانزده درجه گفته‌اند واتصال در درجه پانزدهم‌برج را برای پیوستن دوکوکب قوت جرم خوانند .

**قوت بروج** ـ مربوط‌بارتباط آنهاست‌یاصاحبان یا ارباب‌ویاکدخدایان آنها وضعف بروج نیزمربوط به حالت وبال‌یاهبوط‌آنهاست. (رك: وبال وهبوط)

---

۱ـ قواره ، پارچه‌ایکه خیاطان ازگریبان جامه وپیراهن برمی‌آوردند و یهودیانه پارچهٔ زرد رنگی بوده که یهودیان برای تمایز خود از دیگران به لباس خود می‌دوختند . (دیوان خاقانی / ۱۴۱ ح ۲ و ۳)

**قوت جرم** ـ (رك : قوت)

**قوت زحل** ـ در دو برج جدی و دلو است .

**قوت زهره** ـ در دو برج ثور ومیزان است .

**قوت شمس** ـ دربرج اسد است .

**قوت عطارد** ـ در دو برج جوزا وسنبله است .

**قوت قمر** ـ در سرطان است .

**قوت مریخ** ـ در دو برج حمل وعقرب است .

**قوت مشتری** ـ در دو برج قوس وحوت است .

**قوت وصف کوکب** ـ «قوت‌کوکب ، بودن اوست دراقوی بیوت از بیوتات اثنی عشریه ، چون طالع (وتد طالع یا برج یا بیت طالع) وعاشر (وتد السماء) وتاسع و رابع وخامس (اوتاد مایله) خاصه‌که بیشتری ازکـواکب را به او ناظر باشند وهمچنانکه قوتهای کواکب سه نوع است ، ذاتی ، عـرضی ، نحوسی ، ضعفهای‌کواکب نیز سه نوع است ، وتمثیل هریك عکس آن است که درانواع قواذکر شد» . (شرح بیست باب ، باب نوزدهم)

بتانی در زیج صابی درباب پنجاه وچهار درتحقیق‌اقدار اتصالات‌کواکب نور وقوه شمس را ۱۵ درجه وماه ومشتری ۱۲ درجه زهره را ۸ جزء ومریخ ۷ جزء‌وعطارد ۷ جزء و زحل‌نیز ۷ جزء به هنگام اتصال ذکر کرده‌است. (ص۱۹۴)

**قوس** ـ Archer ـ Arc (فر) ، خم ، خمینه ، کمان ، قسمتی از دایره ، جمع قوس ، قسی «القسی والقوس قطعة من محیط الدایره . (شرح چغمینی/۸)

**قوس** ـ Sagittaire (فر) Sagitarius (یو) ، صورت‌رامی، صورت بزرگی است درمنطقة البروج ، درنیمکرهٔ جنوبی بابعد تقریباً ۱۹ ساعت و میل جنوبی ۲۵ درجه . قسمتی ازایـن صورت درکهکشان راه شیری واقـع است و دارای ابرهای ستاره‌ای وغبارهای گلبولی وسحابیهای گازی زیادی است. مرکز کهکشان درامتداد صورت قوس است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

درنجوم قدیم ، قوس برج نهم است واز جمله صورت‌هسایی است‌کـه یودکسوس منجم و اوراتوس شاعر یونانی ، درقرن چهارم وسوم پیش‌از میلاد از آن نام برده‌اند بطلمیوس ستارگان آنرا ۳۱ وصوفی و قزوینی همین تعداد را در نظر گرفته‌اند . ستارگانی‌که برپیکان وقبضه و دست راست طرف جنوبـی قوس

واقعند اعراب نعایم وارد گفته‌اند زیرا کهکشان یا مجره را به نهر مانند کنندکه نعایم یعنی شتر مرغان برای آب خوردن وارد آن می‌شوندوستارگانی‌که برمنکب چپ و بربالا و برکتف چپ قوس واقعند نعایم صادر گویندچون ازمجره درحال خارج شدن به نظر آمده‌اند . یونانی‌ها صورت قوس را به شخصی‌مانندکرده‌اند که نصف بالای بدن او انسان ونیمه پائین بدن او شبیه به اسب‌است وکمان خود را می‌کشد . درسال ۱۸۹۹ میلادی ستارگان دیگری دربرج قوس دیده شد . (البسائط علم الفلك / ۱۱۸)

قسمتی ازستارگان قوس را قلاده یا ادحی (ادحی النعام) گفته‌اند وبرخی گویند قلاده نام دیگر قوس است . (رك : قلاده)

استاد ابوریحان نیز قوس را «همچون اسبی تا بگردنگاه، ازآنجا نیمهٔ زیرینش برشبه آدمی شود وگیسو فروهشته ازپس، وتیر درکمان‌نهاده وسیر کشیده» وصف می‌کند . (التفهیم / ۹۰)

درنجوم احکامی، قوس ذوجسدین ، خریفی ، آتشی ، گرم ، خشك ونیز تر است . خانهٔ مشتری وشرف ذنب وهبوط رأس درسوم درجه آن است . قوس خانهٔ وبال عطارد وشریك زحل است و روز قوس خورشید و رب شب او مشتری است ، وعلامت تقویمی قوس (ح) ازحروف جمل می‌باشد . صاحب طالع قوس را ملك طبع ، رازدار ، بخشنده ، مکار ، متعصب ، پاکیزه خورش ، معجب وصف کرده‌اند . ونیز اورا مهندس وجهان گرد وفراموشکار وبسیار اندیشه بکار جهان و مولع به اسبان وبسیار خطا قلمداد می‌کنند . تن بلند و روی نکو وچشم گرد و ریش‌کشیده وتنك ، نزله ، نقرس ، کوری ویك چشمی وکلی از قوس است . پیشه‌وران وفروشندگان چارپایان ، دلالان ومیانجیگران به قوس منسوبند . ازجایها، دشتهای هموار ، عبادتگاه‌ها ، انبارهای اسلحه ، ستورگاه گاوان ، جاهای‌کم آب ازقوس است . جبل و دینور واصفهان وبغداد و ری و دماوند و دربند وخزران و گندی شاپور و بخارا وکرانه دریای ارمنیه منسوب به اوست . فلزات مرکب (آلیاژها) و هرچه مرکب است وسلاحهائی چون تیر وسنان وکمان واشیاء دیگر چون سفال و خشت پخته وآهك از اوست . جانوران سم‌دار به ویژه اسب و واستر و خر ونیز برخی مرغان وخزندگان به وی نسبت دارند .

قوس با نام فارسی خود ، کمان ، همراه بادیگر بروج وستارگان درشعر

دیده میشود .

دانسته‌که در حریم رحمـان  خیرالبشر است حی و یقظان
پس‌رفته‌چومشتری سوی‌قوس  از روضه مصطفی بفـردوس
خاقانی / تحفة العراقین / ۱۹۸

ز طرف میزان می‌تافت پیکر مریخ
بدان صفت که می لعل رنگ درساغر
چنانکه عاشق و معشوق در نقاب کمان
بتـافت تیر درخشان و زهـره ازهـر[1]
انوری / ۱۶۳

(صورت قوس)




**قوس ارتفاع** ـ قطعه‌ای از دایرهٔ ارتفاع است . (رك : دایره ارتفاع)
**قوس اللیل** ـ قوسی است به دنبال قوس النهار که باقیماندهٔدایرهٔ بالای زمین‌یعنی قوس‌النهار را تکمیل‌می‌کند. (مفاتیح العلوم / ۱۲۸ وترجمه / ۲۱۰) و (رك : قوس‌النهار)

---

۱- این‌مصراع، دربیتی‌دیگر از انوری به جای مصراع اول آن آمده‌است. (رك ، زهرهٔ ازهر)

**قوس النهار** ـ قوسی از دایره بربالای زمین ، این قوس بامعدل‌النهاری که خورشید در هرروز یك بار روی آن دور می‌زند موازی است (مفاتیح العلوم ص ۱۲۸ وترجمه / ۲۱۰) ونیز اگر مدار کوکبی دایره افق محلی را قطـع کند آنچه ازآن بالای افق باشد قوس النهار وآنچه پائین افق باشد قوس‌اللیل گویند. (شرح بیست باب)

به هفت زاویه وچار ضلع وشش جدول
به تیغ مهر وعمود صباح و قوس نهار
کمال‌الدین اسماعیل / ۷۳

**قوس جوزهر** ـ فلك جوزهر ، کنایه ازکمان است :

چون کشد قوس جوزهـر بینی
که به جـوزای ازهـر انـدازد
اسد از سهـم نـاخنـان ریـزد
عقـرب از بیـم نشتر انـدازد
خاقانی / ۱۳۹

**قوس قزح** ـ Are-En-Ciel (فر) ، قوس الرحمان هـم آمده ، غالباً هنگام باران ، نزدیك به افق ودر نتیجه تجزیه نور خورشیدوانکسار آن نورها در غلظت‌های مختلف جوی درآسمان بوجود می‌آید . قوس به معنی کمان وقـزح به ضم قاف وفتح زاء نام کوهیست ونیز یکی ازنامهای شیطان است .

«این کلمه (قوس قزح) مرکب به ترکیب اضافی‌است ودربعضی کتب‌قوس وقزح به واو نوشته شده ، سبب آن انعکاس خورشیددراجزاء رطبیه هوائیه‌است». (دستور الوزراء ج ۳ / ۱۲۰)

«قزح نام فرشته‌ای موکل برابر یا نام پادشاهی ازشاهان عجـم و قوس منسوت است به سوی این هردو» . (منتهی‌الارب)

درباورهای مذهبی (یهود ونصرانیت) قوس قزح در طوفان نوح پیداشد وآن نشانهٔ فرو نشستن طوفان بود ... خدای اینکاها برای اینکه نشان دهـد کـه تصمیم به فرونشاندن‌طوفان گرفته است قوس‌قزح‌هفت‌رنگی‌درآسمان ظاهرساخت. درکتاب چیلام بالام که کاهنان ملت مایا داستان مربوط به طوفان نـوح را درآن ثبت کرده‌اند آمده است که درآسمان رنگین کمانی پدید آمدکه نشان می‌داد همه

چیز درروی زمین منهدم شده است.(معماهای‌قدیم-کتاب‌هفتهٔ کیهان‌شماره۷۹/۱۵۱)
نامهای دیگری مانند رخش، آزفنداق، سدکیس، تیراژه، کرکم، کمان آسمان وکمان آسمانی، کمان بهمن، کمان رستم، کمان سام و کمان‌گردون‌وکمان مرتضی علی وطوق بهار، سویسه وسوسه وقوسه به قوس قزح یارنگین وکمان شیطان داده شده است.

هرنماز دگری براثر قوس قزح　　درگهی بینی افراشته براوج زحل
انوری / ۱۳۴

قوس قزح به کاغذ شامی به شامگاه
ازهفت رنگ بین که‌چه‌طغرا برافکند
خاقانی / ۱۴۴

غبغب سیمین‌که‌کمر بست ازآب　　قوس قزح شد ز تف آفتاب
نظامی / مخزن‌الاسرار ۶۵

ابر کتمان کرد حق آفتاب　　می‌کشد قوس قزح طغرای او
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۱۵

درتشبیهات شاعرانه و رعایت تناسب، قوس قزح باکمان نداف ودهان، وطناب خیمه، هلال‌ابرو و گل بوستان افروز (همراه با شاهسپرم) خضاب،ابرونیز همراه شده است:

لفظ قوس ار‌چه بود شامل نام هردو
شیوهٔ قوس قزح نیست کمان نداف
کمال‌الدین اصفهانی / ۱۹۵

اگر چو قوس قزح جمله من دهان دارم
وگر چو چشمه خورشید صد زبان دارم
چو ذکر صیت‌کرم‌های نجم دین گویم
به جان او که اگر قوت و توان دارم
اثیرالدین اخسیکتی / ۲۲۷

خاتم جاه ترا جرم قمر شاید نگین
خیمهٔ بخت‌ترا قوس قزح باید طناب
عبدالواسع جبلی / ۴۹

هلالی درصف آورده چو دو قوس قزح درهم
ز گوناگون علامتها یکی اخضر یکی احمر
سید حسن غزنوی / ۸۸

بوستان افروز بنگر رسته بسا شاهسپرم
گر ندیدستی خط قوس قزح بر آسمان
ازرقی هروی / ۴۹

بر ابروی عابد فریبش خضاب    چو قوس قزح بود بر آفتاب
سعدی (بوستان)

**قوسه** ـ قوس قزح (فرهنگ سروری)

**قه** ـ (ر) درتقویمها ، نشانه اتصال قمر است درحالت احتراق

**قیصر** ـ قیصر ملك‌فلك[1] کنایه ازخورشیدوقیصران هفت قصر لاجوردی[2] کنایه ازسبعه سیاره است درافلاك هفتگانه خود .

۱ــ اگرچه قیصر ملك‌فلك جهانگیراست
برآستانه او رومئی است مشعله‌دار
خواجو / ۵۸۹

۲ــ قیصران هفت قصر لاجوردی روز وشب
نوبت دین نبی در دیر مینا می‌زنند
خواجو / ۵۸۲

**قیطس** ـ (= سبع) Baleine (فر) Cetus (یو) ، یا «شیر بحری» یا «شیر ماهی» صورت بزرگی دراستوای سماوی بابعد یك ساعت و ۳۰ دقیقه ومیل جنوبی ۲۰ درجه. کواکب قیطس بیست و دو عددند ، ازآنجمله دوکوکب بردو شعبهٔ دم اوست که بمقدار دو نیزه ازهم فاصله دارند . آنکه به طرف جنوب است ذنب قیطس جنوبی وستاره کوچکتر شمالی را ذنب قیطس‌شمالی گفته‌اند. (فرهنگ اصطلاحات علمی وشرح بیست باب ـ باب سوم)

معنی قیطس ماهی است یا «شیر ماهی» ، بطلمیوس وصوفی ۲۲ کوکب درآن شمرده‌اند .

صوفی گوید :

«قیطس به صورت حیوانی است دریایی، مقدم‌او به سوی مشرق‌درجنوب

صورت حمل . و موخر او به سمت مغرب در پی سه ستاره خارج از صورت دلـو است ...» (البسائط علم الفلك / ۱۲۱) و (صورالکواکب / ۲۵۷)

ودر پایان شرح این صورت می گوید :

«روایت شده است که تمامی صورت قیطس را عرب «گاو» (بقر) گفته‌اند و این مطلب را کسی میگوید که دربارهٔ کواکب معرفتی ندارد» . (صور الکواکب ص ۲۶۱)

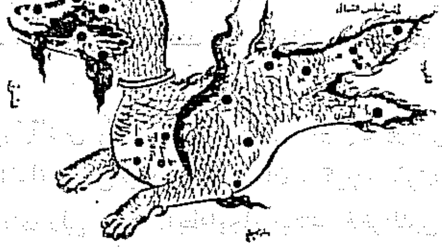
درخرافات یونان ، قیطس یاستوس همان ماهی یانهنگی است که نپتون برای بلعیدن اندرو میدا (امرأة المسلسله) فرستاد ولی فرساوس اورا کشت .

ابوریحان قیطس را نخستین صورت جنوبی دانسته گوید : «این جانوریست در دریا و دو دست دارد و دنبالش چون مرغ . (التفهیم / ۹۳) «اورا سبع البحر گوید ونعامات ازستاره‌های این صورت است» . (مفاتیح العلوم/۱۲۴ وترجمه/۲۰۵)

قیطس لغت رومی است وبصورت حیوانی است بحری و کواکب او بیست و دواند وعرب کواکبی را که درسر اویند «الکف الجذما» خوانند به واسطهٔ آنکه امتداد او دون کف الخضیب است وپنج کوکب را که بربدن او باشند ، نعامات خوانند وکوکبی را که براصل ذنب او باشد نظام وپیشتر ازکوکبی باشد که آنرا صفدع ثانی خوانند . (نفائس الفنون ج ۳ / ۴۵۶)

فخرالدین اسعد گرگانی قیطس را چون مرغی بی‌پر وبال وطاوس بادم زیبا وصف کرده است واگر این وصف مربوط به صورت دیگر فلکی نباشد احتمال

(صورت قیطس)



داده‌می‌شود که ازقیطس تصوری‌دیگر به شکل‌مرغ، شبیه به طاوس‌وجود داشته‌است:

یکی صورت چو مرغی بی‌پر و بال	چو طاوسی مر اورا خوب دنبال

ویس ورامین / ۸۰

**قیقاوس** ـ Céphée (فر) Cépheus (یو)، کیکاوس، صورت‌شمالی با بعد۲۲ساعت‌ومیل‌شمالی۷۳درجه، واورا بدینگونه وصف کرده‌اند:«مانندپادشاهی است‌که تاجی برسر نهاده» (شرح بیست باب ، باب سوم ) این‌کتاب قیقاوس را کیکاوس وآنرا لفظی یونانی نوشته است .

دراطلسهای اروپائی نیز قیقاوس به صورت مردی‌کهل‌ومیان سن‌که چوب یاچوگانی در دست گرفته و برسر او دستاری است با تاج تصویر شده درکتاب الکواکب والصور ، ابوالحسن عبدالرحمن صوفی شیرازی متوفی به سال ۳۷۶ (مطابق۹۸۶) میلادی قیقاوس بصورت جوانی‌که بریك زانو نشسته وکلاهی‌برسر دارد دیده می‌شود . درصورت قیقاوس ۲۱ ستاره است وبین قطب وذات‌الکرسی وصورت تنین و دجاجه قرار دارد .

درخرافات یونان ، قیقاوس یکی ازشاهان حبشه و زوج کسوبیا (ذات الکرسی) است و دختری از اینده بنام اندرو میدا (امرأة‌المسلسله) بوجود آمد (بسائط علم‌الفلك / ۱۰۷) ابوریحان نیز قیقاوس را«چون مردی باکلاه بریك‌زانو نشسته و دو دست درازکرده» وصف می‌کند (التفهیم / ۹۰۱)

قیقاوس «ازصور شمالی است واین لغت‌روم است و اورا عرب «ملتهب» خوانند وکواکب او یازده درنفس صورت اندوده خارج و او میان کواکب ذات الکرسی وکوکب جدی باشد وعرب‌کوکبی را که برسینهٔ اوست قرحه خوانندو آنرا که برمنکب ایمن باشد فرق وآن که برپای چپ باشد راعی‌ومیان هردوپای او باستقامت ستاره‌ای باشد مایل به‌پای چپ، آن را «کلب» خوانند، ومیان‌پاهای او ومیان جدی چند ستارهٔ کوچك باشندکه‌آنرا اغنام خوانند» . (نفائس الفنون ج ۳ / ۴۴۹)

تشابه لفظی قیقاوس پادشاه حبشه ، طبق میتولوژی یونانی‌باکیکاوس‌پادشاه اساطیری‌شاهنامه، وافسانه رفتن‌کیکاوس به آسمان ، گرچه سفری ناموفق بود ؛ نوعی تشابه اسطوره‌ای ولی بدون رابطه‌ایجاد میکند. فخرالدین اسعد گرگانی در وصف شب وستارگان قیقاوس را درلفظ جوانمرد بدینگونه وصف‌کرده‌است :

جـوانمردی بسان پـاسبانـی		بدست اندرش زرین طشت و خوانی

ویس ورامین / ۸۲

ابن صوفی ، ابوعلی حسین بن عبدالرحمن الصوفی درباره قیقـاوس و کواکب آن درارجوزه خود (ص ۷) گفته است :

يتبع مامر مـن النجـوم		كواكب سمين عندالـروم
قيقاوساً ، لكنها عندالعرب		تعرف فيما بينهما بالملتهب
اولهـن كـوكب صغيـر		ليس له بين النجوم نـور
يتلوه نجم باهـر الشعـاع		بينهما فى البعد قيد باع ...

# ک

(ك = ۲۰)

«ك» در دسته‌بندی ستارگان ازجهت مقدار روشنایی آنها برابر است با «$\varkappa$» (کاپا) یونانی.

**کا** ـ ازحروف تقویمی ونمایانگر درجهٔ شرف زحل دربرج میزان است وبرابر است با «۲۱» درجه شرف زحل درمیزان.

درجات ستارهٔ کیوان      درشرف کمترازسه هفت‌مدان

(رك : شرف)

**کات** ـ (د) برج حمل است در دساتیر (رك : دام سریر)

**کاتب** ـ (ك) کاتب علوی[1] کاتب‌گردون[2] کنایه ازعطارداست. چون‌این اختر درمنسوبات‌کواکب ستارهٔ کاتبان و دبیران وعالمان است. (رك : منسوبات)

۱ـ یك رمز مرا کاتب علوی بنویسد
چون کار بشرح اندر در هفت مجلد

اثیرالدین اخسیکتی / ۹۰

۲ـ خاقانی را بی‌قلم کاتب شاه
بگریست‌قلم واربخوناب‌سیاه
هم بی‌قلمش کاتب گردون صد راه
انگشت شد انگشت وقلم زآتش آه

خاقانی / ۹۲۳

**کاخ ماه** ـ (ك) برج سرطان وفلك اول (فرنودسار) خانه ماه سرطان است. (رك: خانه)

**کاخ** ـ کاخ مشتری ، برج حوت است (فرهنگ رشیدی) چـون حوت خانهٔ مشتری است (رك : حوت) ونیز برج قوس، چون قوس خانه دیگـر مشتری است . (رك : خانه)

موکب شاه اختـران رفت به کاخ مشتری
شش مه داده ده نـه‌اش قصر دوازده دری

خاقانی / ۴۲۹

(ده نه ، زیور وآرایش وآنرا هفت‌ده گویند ـ ح ۱۲) و اگر مصراع اول چنین بود :موکب شاه اختران رفت ز کاخ مشتری ، که باید چنین باشد، کلمهٔ «ده نه» را ممکن بود به ده + نه = ۱۹ تعبیر کنیم که درجه شرف خورشید در برج حمل وبعبارت حوت است یعنی شاه‌اختران، خورشید ، درکاخ مشتری که حوت است شایستگی درجهٔ شرف ۱۹ را دربرج حمل یافت (؟)

**کارخانهٔ فلك** ـ (ك) دنیا وعالم وآسمان (فرنودسار)

**کارداران فلك** ـ (ك) کواکب سیاره (فرنودسار)

**کاردان فلك** ـ (ك) ستارهٔ عطارد (فرنودسار)

**کاردانان فلك** ـ (ك) سبعه سیاره (فرنودسار)

**کاروان‌کش** ـ ستارهٔ صبح ، شباهنگ ، طارق (رك : شباهنگ)

**کارگاه** ـ کارگاه فلك [۱] کارگاه لاجـورد [۲] وصف و وصف یکنایـه از آسمان است .

۱ـ (آنندراج ، فرنودسار)

۲ـ خاکبوسان سر کوی تواند
روشنان کارگـاه لاجـورد

سنایی / ۱۱۳

**کازام** ـ (د) کژدم ، برج عقرب (رك : ترلار)

**کاس** ـ کاس سرنگون (کا) (رك : طاس سرنگون . ش ۵)

**کاس** ـ الکاس ، مجموعهٔ سه ستاره درمشرق ونزدیك صورت غراب(رك: غراب) این‌سه‌ستاره یکی در دایره دهانه کاس الشمالی و دیگری برگوش کاس جنوبی وسومی برگوش کاس شمالی قرار دارد (زیج صابی ص ۲۷۰ ـ ۲۷۱) صورت کاس را اقراطیرس هم گفته‌اند . (رك : اقراطیرس)

**کاس جنوبی** ـ (رك : کاس)

**کاس شمالی** ـ (رك : کاس)

**کاسه** ـ (ك) هلال (مترادفات واصطلاحات)

**کاسه** ـ کاسهٔ پشت[1] کاسهٔ چرخ[2] کاسهٔ سرنگون[3] کاسهٔ گردان[4] کاسهٔ مینا[5] کاسه‌های سبز زرکار[6] وصف بکنایه و وصف آسمان وافلاك است .

۱ـ (رشیدی واحتمالا باید ترجمهٔ سلحفاة که تصویری دیگر بجای نسر واقع (وتند) یاصورت شلیاق است باشد؟)

۲ـ چیست جز خاك درین کاسهٔ چرخ
طعم ازین کاسهٔ گردان چکنم

خاقانی / ۲۵۸

۳ـ زهر است مرا غذای هر روزه
زین کاسهٔ سرنگون پیروزه

خاقانی / ۸۴۶

چرب از نکت منست حقا
این کاسهٔ سرنگون مینا

خاقانی / تحفة‌العراقین ۲۰۸

۴ـ (رك ش ۲ : کاسه ، مصراع دوم)

۵ـ کی کند خاك درین کاسهٔ مینای فلك
که از او آتش زهر، آبخورما بینند
علفم ، خاك چه حاجت که چو به در نگری
همه خاك است که در کاسهٔ مینا بینند

خاقانی / ۹۰

۶ـ کاسه‌های سبز زرکار فلك را وقت آش
میزبان همت برگوشهٔ خوان یافته

خواجو / ۶۰۵

**کاسهٔ درویشان** ـ کاسهٔ مسکینان ، قصعة المساکین، اکلیل شمالی (السامی فی الاسامی) بیرونی «کاسهٔ یتیمان» گفته‌است (التفهیم / ۹۵) درمیان عامه به «سفره یتیمان» معروف است .

نظامی گنجوی «کاسه یتیمان» آورده و آنرا با «غفر» منزل پانزدهم ماه در یك بیت در وصف شب وستارگان آورده است :

انگیخته غفر چون کریمان سه قرصه بکاسهٔ یتیمان

لیلی ومجنون / ۱۷۵

**کاکشل** ـ (= درامزینان)

**کام** ـ (د) برج ثور(رك: دام سرير)

**کاهکش** ـ (ت) کهکشان ، مجره .

درشعر نظامی گنجوی :

ازفلك و راه مجره‌اش مرنج کاهکشی را بیکی جو مسنج

مخزن‌الاسرار / ۱۲۴

**کبدالسماء** ـ وکبدات السماء وکبداء وکبداة (= میان آسمان) دحضت الشمس عن کبدالسماء : خورشید ازمیان آسمان بگشت .

**کبدالاسد** ـ یکی از دو ستارهٔ میان «هلبه» و«قاید» درصورت «دب‌اکبر» (نفائس‌الفنون ج۳/ ۴۴۸)

**کبوتر** ـ کبوتر فلکی (کخ)

به شرق وغرب رسد نامهٔ ضمیرم از آنك

کبوتر فلکی پیك رایگان من است

خاقانی / ۷۱۲

**کبود** ـ کبود ایوان[1] کبود خراس[2] کبود تشت (طشت)[3] کبود غدیر[4] وصف بکنایه ازآسمان است .

۱ــ شنگرف ز اشك من ستانند

صورتگر این کبود ایوان

ناصرخسرو / ۳۵۲

۲ــ ای خداوند این کبود خراس

برتو زیبنده صد هزار سپاس

ناصرخسرو / ۲۰۴

۳ و ۴ــ (آنندراج)

**کبیداء** ـ وکبیداة ، میانهٔ آسمان (رك: کبدالسماء)

**کبیدات السماء** ـ (رك : میان آسمان) (السامی فی الاسامی / ۴۴۰)

**کبیسه** ـ Bissextile (فر) ، خمسهٔ مسترقه و اندرگاه نیز می گفته‌اند . و کبیسه ازلفظ سریانی «کبیستا» است . خوارزمی نیز لفظ کبیسه را معرب سریانی آن دانسته وابوریحان ضمن تایید این مطلب آنرا با «المفیاس» یونانی و «بهیزك» فارسی به یك معنی می‌داند . (مفاتیح العلوم / ۱۳۰ و التفهیم / ۲۲۱–۲۲۲)

کبیسه معمولا برای تعیین اختلاف سال قمری باسال شمسی و برابر کردن آندو بکار برده میشده باین طریق که ده روز وچند ساعتی که ازسال‌شمسی درمقابل سال قمری زیاد می‌آمده جمع کرده‌وسال سوم قمری‌راسیزده‌ماه‌میگرفته‌اندواین‌رسم درهندوستان نیز که سال ایشان هم مانند سال اعراب قمری بوده معمول بوده‌است.

درشرح بیست باب آمده‌که پنجهٔ دزدیده یاخمسهٔ مسترقه‌که آنرا اندرگاه نیزگفته‌اند کبیسهٔ مخصوص فارسیان بوده[1] . دبستان المذاهب نیز کبیسه را با فروردیکان پارسی یکی می‌داند (ص ۹۷) طایفهٔ معروف به صوبا یا صبه ، یا صبی درعراق وخورستان کبیسه را به همان اصطلاح ایرانی «پنجه» وگاهی «پـرونه» بکار می‌برند (گاهشماری / ۳۵۸–۳۵۹) کبیسه را به‌ترکی «شون‌ای» وبه‌ترکی خطایی «شون ده» گفته‌اند .

ترتیب گرفتن کبیسه درایران باستان چنین بوده که چون هـرسال دوازده ماه سی روزه بوده ویکسال شمسی ۳۶۵ روز وشش ساعت . بنابراین هرسال‌پنج روز وشش ساعت کم می‌آمده در آخر هرسال پنج روز می‌افزودند تاسال ۳۶۵ روز گردد وبرای جبران روزهای اضافی بواسطهٔ آن شش ساعت ، هر ۱۲۰ سال یکبار یك ماه برسال افزوده می‌شد وآن سال را که سیزده ماهه بودسال بهیزك‌یعنی سال مبارك می‌گفتند . کلمه بهیزك همان است که دربرخی ازفرهنگهای فارسی‌واز آنجمله دربرهان قاطع بهترك آمده است .

---

۱ـ بنا بنقل بیرونی درآثارالباقیه (ترجمه ص ۲۹۹) خمسهٔ مسترقه یا پنجهٔ دزدیده درنزد پاره‌یی از اعراب دارای اسامی برای هرروز بوده بهمان‌گونه که برای ایام عجوز نامهایی داشته‌اند . اسامی هریك از روزهای خمسه مسترقه‌پیش ایشان عبارتست از «هبر» و «هنزبر» و «قالب القهر» و «حالق الظفر» و «مدحرج البعر» ونام این ایام درشعر عرب نیز وارد شده است .

ترتیب کبیسه براصول ایرانی وپنجه دزدیده گویی مدتها در دورهٔ اسلامی معمول بوده است. خاقانی گوید:

هرسال چو پنج روز تقویم    گم بودهٔ بی‌نشان چه باشی
از کبیسهٔ سال ومه چو آن پنج    دزدیدهٔ بی‌نشان چه باشی

دیوان / ۵۰۰

انوری عطیهٔ عمر ممدوح خود، یعنی دورهٔ زندگانی، قسوم وهیلاج اورا چنان طولانی خواسته است که تنها کبیسهٔ سالهای آن درمجموع برابربرعطای کبری یعنی طولانی‌ترین مدت ممکن و به اندازهٔ سیصد و شصت هزار سال، یک دور عالم باشد:

ترا عطیه عمری چنانکه هیلاجش
کند کبیسه سالش عطای کبری را

دیوان / ۱۱

(رك: هیلاج، کدخدا، عطیه، عطای کبری)

**کح** ـ (د) ازحروف تقویمی و به حساب جمل ۲۹ است وآن درجهٔ شرف مریخ درجدی است.

**کدبانو** ـ فارسی هیلاج، دلیل کمیت عمر مولود (رك: هیلاج و کدخدا)

**کدخدا** ـ یا کدخداه دلیل کیفیت عمر مولود، و عنوانیست در نجوم احکامی برای هرسیاره درخانه خود، درصورتی‌که آن خانه برج طالع باشد. مثلا در وقت مولود اگر برج حمل طالع باشد وماه در (۱۹) درجهٔ آن، چون این درجه شرف آفتاب درآن برج است، ماه را هیلاج و خورشید را کدخدا گویند، دربن حالت کدخدا به مثابهٔ مرد است وهیلاج به منزلهٔ زن، کدخدا دلیل روح است وکیفیت عمر وهیلاج دلیل جسم وکمیت واندازهٔ عمر مولود و گاهی درجهٔ طالع را هیلاج می‌گرفته‌اند وکدخدا کوکب مستولی ومشرف بردرجهٔ طالع؛ یعنی شرف کوکب کدخدا باید درآن درجه باشد.

خوارزمی گوید:

«کدخدا ستاره‌ایست که ازهیلاج حظوظ بسیار می‌گیرد، با این ستاره اقدار عمر تعیین می‌شود. یعنی بوسیله سنین کبری، وسطی، صغری، که برای هرکوکب وضع شده است این اندازه‌گیری انجام می‌شود. (مفاتیح العلوم /

۱۳۳ و ترجمه / ۲۱۸) و (رك : هیلاج) فردوسی گفته است :

پدید آمد این گنبد تیزرو    شگفتی نماینـدهٔ نـو بنو
ابر ده و دو هفت شد کدخدا    گرفتند هریك سزاوار جای

عنصری «کدخدا» را با ایهام و تناسب بکار برده است :

به صد دلیل چنانست حکـم طالـع او
که کدخدای جهان است و پادشاه قران

دیوان / ۱۹۲

کدخدا را ، خداوند خانه، مترادف صاحب و رب درنجوم احکامی گویند.
فردوسی درآگاهی فریدون ازطالع سلم وتور وایرج آورده :

دگر طالع تور فرخنده دید    خداوند خورشید سعد دلیر
چوکرد اختر فرخ ایرج نگاه    کشف دید طالع خداوند ماه

(شاهنامه)

**کدك** ـ (پ) Domiciele (فر) ، کدگ ، کده ، خانه ، بیت ، منزل ، برج ، درنجوم پهلوی . واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱۵ـ۵۳) کدغ و کتك هم آمده‌است. (گاهشماری / ۳۳۶)

**کدو** ـ کدوی زرنگار (کخ) (آنندراج)

**کذاب سطرلاب نگر** ـ (ك) منجم حشوی و دروغگو وبیمایه :

نسخهٔ طالع و احکام بقا کاصل نداشت
هم به کذاب سطرلاب نگر باز دهید

خاقانی / ۱۶۵

**کرب**[۱] ـ دو کوکب است برصورت «فرس اعظم» و آنها را «نعایم» هم گفته‌اند (رك ، فرس اعظم) و کرب برج دلو هم آمده «وگاه میشود که ماه ازفرغ ثانی راه را کوتاه می کند وبه کرب برج‌دلو نازل‌می‌شود ومقصوداز کرب ریسمانی است که بدو دستهٔ دلو می‌بندند وسپس این ریسمان را بطناب‌چاه برای‌آب‌کشیدن می‌آویزند و کرب که مذکور شد سی و پنجمین ستارهٔ فرس اعظم‌است» . (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۴۱۳)

---

۱ـ بمعنی انتهای شاخهٔ خرما ، که چسبیده به تنهٔ درخت باشد (فرنودسار)

**کرب برج دلو** ـ (رك : کرب)

**کرچنگ** ـ خرچنگ ، سرطان ، برج‌سرطان‌درنجوم پهلوی . واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱۱ـ۲۵)

**کردجات** ـ جدول نجومی ، جدول تقویمی ، جمع کردجه و کـردج ، معرب «کرده» و (کردك) از کرد و کرت ، کردك بمعنی لغزوچیستان‌هم آمده‌است.

درفارسی به لغت «کردو» برمی‌خوریم ، به معنی قسمتی از زمین است که جدول‌بندی شده و برای کاشتن سبزی وتره‌بار آماده میشود .

خوارزمی نیز کردج را فارسی دانسته وگوید : «الکردجه ، کلمة فارسیه، معناها : القطعة یسمی بها بعض الجداول کردجات تشبیها بقطاع الارضین» . (مفاتیح العلوم / ۱۳۰)

بیشتر خاورشناسان ونخستین‌کس از ایشان «رینو» عقیده دارند کـه لفظ «کردجه» دخیل واز هندی وارد زبان عربـی شده واصل هنـدی آن «کرمجیـا» Kramâjia یعنی وتر مستوی ، بوده‌است. وبیان این اصطلاح‌مستلزم داشتن‌پاره‌ای معلومات است . (تاریخ نجوم اسلامی / ۲۱۰)

واین نظر شاید با گفته قاضی ساعد اندلسی بی‌ارتباط‌نباشد که‌گفته‌است:

«ان قدم علی الخلیفه المنصور فی سنة ست وخمسین وماة رجل من‌الهند. عالم بالحساب ـ المعروف بالسند هند ، فی حرکات النجوم مع تعاویل معلوم‌علی کردجات» . (طبقات الامم / ۶۷)

اما قاضی ساعد مذکور ، نگفته است‌که «کردجات» لفظ هندی است ، وشباهت‌کم ظاهری لفظی «کردجات» و «کرمجیا» نمیتواند تنها دلیل یکی بودن این دو کلمه باشد ، بخصوص که درمعنی نیز باهم متفاوتند .

**کرسی** ـ از اجزاء اسطرلاب است و «عروه» برآن قرار دارد . (رك : اسطرلاب ، عروه) وکرسی نام دیگر فلك ثوابت یافلك‌البروج است .

**کرسی الجبار** ـ (= کرسی جوزا) وکرسی جوزاء المؤخر ، چهـار ستاره‌اند ، درصورت «ارنب» دو برپای و دو بر بدن این صورت (رك : ارنب) وکرسی جوزا هم گفته‌اند وآنرا برصورت «نهر» دانسته‌اند . (نفائس الفنـون ج ۳ / ۴۵۶ ـ النهر)

**کرسی جوزا** ـ (رك : کرسی جبار)

**کرسی خاک** - (ت) زمین (فرنودسار)
**کرسی زر** - (کخ) (رشیدی)
**کرسی شرف** - (ك) برج حمل (فرنودسار) چون شرف آفتاب در آن است. (رك : شرف)
**کرسی شش گوشه** - کنایه ازآسمان است باتوجه به جهات سته آن. ونیز دنیا :

کرسی شش گوشه بهم درشکن    منبر نــه پایــه بهــم درفکــن
نظامی / مخزن‌الاسرار ۹

**کر کس** - نسر طائر وعقاب ، در شعر فخرالدین اسعدگرگانی دروصف شب وستارگان همراه با «تیر» (صورت سهم) آمده است وموقع آن را درآسمان مشخص میکند :

بر از او کر کسی پر بــر گشاده    دو پای خویش بر تیری نهاده
ویس ورامین / ۸۴

**کر کس آسمان** - (رك : کر کس)

پرواز همای بختیت الا    برکرکس آسمان مبینام
خاقانی / ۵۰۳

**کر کسان** - نسر طایر ونسر واقع، کر کسان چرخ، و کر کسان گــردون هم آمده است :

کر کسان‌را زچرخ‌چون‌گنجشگ    در دم اژدهــا فــرستــادی
خاقانی / ۱۳۹

از بسکه زشخص کشتگان خورد    شد کر کس چرخ جیفه پرورد
خاقانی / تحفة العراقین ۸۸

**کر کسان گردون** - (ك) نسر واقع ونسر طائر :

زکر کسان زمین کر کسان گردون رانــد
ززین اسبان از بسکه تــن کند ایثــار
ابوحنیفه اسکافی / گنج باز یافته ۱۲

**کر کس پرنده** - (رك : نسر طائر)
**کر کس چرخ** - نسر طایر یاواقع ؟

کرکس که بمکر شد سوی چرخ  برخاك چو ماکیان ببینم
خاقانی / ۲۸۷

**کرکس شب** - (ت) ونسر طایر (با ایهام)؟
از نثار خون دل در راه او  کرکس شب کبك منقار آمده
خاقانی / ۵۰۹

**کرکس گردون و کرکس فلك** - نسر طائر یانسر واقع
از سر تیغش که هست شیر چو پرمگس
کرکس گردون ز هول شاهپر انداخته
خاقانی / ۵۵۹

آمد همای رایت شاهنشهی پدید
وز کرکس فلك زپروبال درگذشت
خاقانی / ۵۹۷

**کرکس فلك** - (ك) ستاره شعری (فرنودسار) ونسر طائر یانسر واقع (رك . کرکس گردون شاهد ازخاقانی)

**کرکس نشسته** - (= نسر واقع) (مقدمة التفهیم / قـج)

**کرکس واقع** - نسر واقع (رك : نسر واقع)

**کرکس وشیر فلك** - (تن) نسر طائر وصورت اسد
کرکس وشیر فلك طعمه خوران درمصاف
ماهی و گاو زمین لـرزه‌کنان زیر بسار
خاقانی / ۱۹۸

**کرکم** - قوس قزح
فلـك بین جـامه‌ای را مـانـد ازرق  بر اورا چون طرازی خوب ، کرکم
بهرامی (لغت فرس)

فرهنگ سروری«کلکم» را درین معنی آورده بضم دوکاف، درکلمهٔ کرکم وبیت فوق را نقل‌کرده است .

**کره** - Sphère (فر) ، از اشکال هندسی واز آلات معروف نجومی واز جمله وسایل مهم کار منجمان بوده است . بوسیلهٔ آن هیئت فلك وصوراختران شناخته می‌شد وآنرا بیضه هم می‌گفته‌اند . (مفاتیح‌العلوم / ۱۲۶)

در تعریف کره ، از لحاظ هندسی، ابوریحان گفته است: «جسمی است گرد، ویك سطح گرد برگرد او همی‌گردد . واندرون این جسم نقطه‌ایست که مرکز کره است وهمه خطهای مستقیم که ازین مرکز بیرون آیند وبدین سطح بیرونی رسند، یکدیگر را مساوی باشند . وچون‌باندیشه گیری که دایره را بگردانی برقطرخویش وآن قطر نجنبد و برجای باشد تادایری بجای خویش باز آید ، کره کرده دارد» التفهیم / ۲۸)

«الکرة جسم یحیط به سطح مستدیر ، یمکن یفرض فی داخله، نقطة یکون جمیع الخطوط المستقیمة الخارجة منها الیه مساویة وتلك النقطة مرکز لها ولذلك السطح» . (شرح چغمینی / ۱۱ - مقدمه) و (رك : کره آسمانی)

وآخرین تعریف دربارهٔ کره چنین است ،

شکل فضایی است که از دوران یك نیم دایره بدور قطرش بوجود میآید. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**کرهٔ آتشین - (کخ)**

به آه ازین قفس آبگون برآرم گـرد
باشك ازیـن کرهٔ آتشین بـرآرم دود
جمال‌الدین اصفهانی / ۸۰

**کرهٔ آسمانی - Sphére celeste (فر)** ، یا «کره سماوی» کره‌ایست فرضی به شعاع بسیار زیادکه بنظر می‌آیدکه همه ستارگان برسطح داخلـی آن واقعند . تصور یك چنین کره (اگرچه ظاهری است) برای تعیین وبررسی حرکت ستارگان بسیار مفید است . بیننده چنان می‌پنداردکه اجرام سماوی برسطح وروی کره حرکت میکنند ومرکز این‌کره بامحل شخص ناظر (که خود او باشد) یـا مرکز زمین یکی است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

برمبنای همین تصور ، قرنهای متوالی ، انسان و حتی علمای نجوم،گمان می‌بردندکه زمین‌مرکز عالم است وهیئت بطلمیوس برهمین باور پایه‌گذاری شده است . (رك : مرکز مثلث)

تصور قدمـا دربـاره خلقت‌کلی عالم و هیـأت آن ، تصوره‌کره درکره بوده است و زمین‌را آخرین‌کره وکوچکترین آنها درمرکز عالم می‌دانستند وهمه کرات را بگرد آن در حرکت می‌دیدند واعتقاد به‌کروی بودن‌زمین راهمراه

با این تصور ، یعنی مرکزیت آن و گردش کرات دیگر را بدورآن ازایـن شعر ناصرخسروی میتوان استنباط کرد :

این بلند وبیقرار وصعب ، دولاب کبود

گرد این گوی سیه تا کی همی خواهد دوید

دیوان / ۹۵

**کرهٔ اثیر** ـ (رك : کرهٔ نسیم)

**کرهٔ زمهریر** ـ (رك : کرهٔ نسیم)

**کرهٔ نسیم** ـ یکی ازطبقات سه‌گانهٔ : اثیر و زمهریر ونسیم است . طبقهٔ مجاور فلك قمر را طبقه اثیر یا کرهٔ اثیر وطبقهٔ مجاور زمین را که هواست ، کرهٔ نسیم وطبقهٔ میانه آندو را طبقه زمهریر ونیز وکرهٔ زمهریر میگفتند.

**کروی بودن زمین** ـ (رك : کرهٔ آسمانی وگوی‌سیه) .

**کرهٔ لاجورد** ـ (کا) (رشیدی)

**کز** ـ ازحروف مرکب جمل وتقویمی برابر باعدد۲۷ ، درجه شرف‌زهره است دربرج حوت .

شرف زهــره هفت گــردد و بیست

از درج آنچه در حساب قوی است

(رك : شرف)

**کژدم** ـ کژدم ، کج دم یا گزدم (مقلوب ومحذوف از دارندهٔ دم گزنده وکج دم بجای دم‌کج) عقرب ، بمعنی برج عقرب است درنجوم پهلوی. واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱۲-۲۵ و ۱۱-۱۴۵ و ۵-۴۳)

«فرزندان کژدم ...» یعنی خانه‌فرزندان کژدم است . (گاهشماری/۳۲۶ بنقل از زایچه گیهان بندهشن)

**کژدم فلك** ـ (= عقرب)

زان رمح مارسان زدم کـژدم فلــك

بیرون کشند گــزه بزبانا بسرافکند

خاقانی / رك : زبانا

**کس** ـ یا «کش» از اعیاد جهودان است و روز هفتم فطیرخواران‌ازعید فصح (رك : فسحا) دراین روز به‌اعتقادایشان‌فرعون‌در(سوب) یعنی‌دریای قلزم‌غرق

شد . (رك : فطیرخواران)

**کسوف** ـ Eclipse du Soleil (فر) ، گرفتن خورشید ، یا «گرفت» خورشید ، نوعی گرفت است که ضمن آن تمام یاقسمتی ازخورشیدتاریك بەنظر می‌رسد . این وضع زمانی پیش می‌آیدکه ماه بین زمین و خورشید قرار گیرد و گرفت جزیی یاکلی (نسبت به ناظر زمینی) به وجودمی‌آید. (فرهنگ‌اصطلاحات علمی)

کسوف ازنظر قدما ، افتادن خورشید یاماه است دریکی‌ازعقدتین ، عقده راس وعقدهٔ ذنب(رك : عقدتین)

سنایی گوید :

کجا مـاند جهـان را روشنایـی    چو خورشید افتد اندر عقدهٔ راس

دیوان / ۲۵۳

اصطلاح کسوف درمعنی‌کلی خود ، اختصاص به خورشید یا ماه ندارد ، گرفتن هریك ازسیارات را کسوف گفته‌اند . چنانکه منـوچهری نیز در وصف و رنگ سرخ وسیاهی میان لاله ازکسوف مریخ ، البته‌کسوف نـاقص آن ، سخن گفته است :

لاله چون مریخ اندر شده لختی به‌کسوف

گـل دو روی‌چـو برمـاه سهیـل‌یمنـا

دیوان / ۲

انواع‌کسوف عبارتند از :کسوف جزیی ،کسوف حلقوی،کسوف‌ظاهری، کسوف واقعی . (فرهنگ جدید)

**کش** ـ یا «گش» ستاره‌کیوان است . (برهان) و (فرنودسار) و (معجم شاهنامه / ۲۱)

**کشتی** ـ Narvire (فر) ، صورت سفینه است درشعر فخرالدین اسعد گرگانی در وصف شب وستارگان :

یکی کشتی پر از رخشنـده گوهـر

مر اورا کـرده از یاقـوت لنگـر

ویس ورامین / ۸۸

مراد از «یاقوت» وسهیل‌رنگ مخصوص‌آن‌است‌که درلنگر سفینه جـای

دارد . (رك : سفینه ، سهیل)

**کشتی زر** ـ (کخ) (آنندراج)

**کشتی دم** ـ Poupe (فر) ، یا «کشتیدم» دم‌کشتی ، قسمتی از صورت «سفینه» است با بعد ۷ ساعت و ۳۰ دقیقه و میل جنوبی ۴۰ درجه . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**کشتی هلال** ـ (ت) ماه نو

دریای اخضر و فلك و کشتی هلال

هستند غرق نعمت حاجی قوام ما

حافظ / غزل ۱۱

**کشف** ـ صورت «سلحفاه» است یانسر واقع وشلیاق‌یاچنگ رومی‌وممکن است تصور دیگری ازبرج سرطان باشد درشعر فردوسی طوسی دراطلاع فریدون ازطالع وپایان کار ایرج وبرادران وی :

چو کرد اختر فرخ ایرج نگاه

کشف دید طالع ، خداوند ماه

(شاهنامه)

وسرطان خانهٔ ماه است واگر کشف همان صورت سلحفاة باشد همانست که صوفی با نامهای «کوکبة اللورا ویسمی ایضا الشلیاق والاورا(لورا) والصبح (صنج) والمعرفة والسلحفاة» ازآن یاد میکند (صورالکواکب / ۶۷) و (رك : سلحفاة ، شلیاق ، چنگ رومی)

**کط** ـ (ر) ازحروف تقویمی وبرابر ۲۹ است ونشانهٔ آخرین روز از هرماه درجدول ایام . (رك : ارقام ایام)

**کعبهٔ جهان‌گرد** ـ (ك) آفتاب (مجمع الفرس)

**کعبتین** ـ (ك) کعبتین سعد ونحس ، یعنی دو مهره سعد ونحس ، کنایه ازمشتری ومریخ :

جز به حکمت کعبتین سعد و نحس

نیست گردان از بر این تخته نرد

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۵۴

**کف‌الثریا** ـ (رك : کف الخضیب)

**کف‌الخضیب** - (= سرانگشتان حنا بسته) و (دست‌حنابسته) ستاره‌ایست در صورت ذات الکرسی و آنرا کف الثریا هم گفته‌اند و نیز سنام‌الناقه گویند.

کف الخضیب به اتفاق کف جذما درصورتهای فلکی مناسبتی با ثریا پیدا کرده‌اند بدین شکل که ثریا را به شکل سر واین دو ستاره را به جای دو دست او تصور نموده کف الخضیب را دست شمالی و کف جذما را دست جنوبی او گویند. ابوریحان گوید:

«و اما آن روشن که بر منبر خداوند کرسی (ذات الکرسی) است اورا کف خضیب ای دست حنا بسته از دو دست پروین، وگروهی مر کف الخضیب‌را کوهان اشتر (سنام الناقه) خوانند زیراك تازیان ازکواکب خداوندکرسی اشتری تصور کنند». (التفهیم / ۱۰۲)

کف الخضیب گردون از گنج مشتری
کرده همه سعادت برتاج تو نثار
مسعود سعد / ۱۳۸

چرخ ازکف الخضیب انگشت حیرت بردهان
پیش آن رخسار و آن دندان پروین آورد
کمال‌الدین اسماعیل / ۳۶۲

شهاب دشنه وکف الخضیب پنجهٔ او
بریشم از مه‌نو، کاسه از قمر دیدم
کمال‌الدین اسماعیل / ۲۰۰

از دو پیکر طالع رأسش مقابل با ذنب
منزلش کف الخضیب اما قرانش باقمر
خواجو / ۱۵۸

**کف جذما** - ازستارگان ذات الکرسی است و به اتفاق کف الخضیب یا کف الثریا دست جنوبی وشمالی ثریا را تشکیل می‌دهند: (رك: کف‌الخضیب) کف جذما را درصورت «قیطس» ودر سرآن نیز دانسته‌اند. (رك: قیطس)

**کلاب** - ازسبعه منحوسه است (رك: سبعه منحوسه)

**کلاغ** - Corbeau (فر)، (= غراب) ازصور جنوبی، در زیرصورت شجاع. (رك: غرات)

**کلاه** ـ کلاه زر (کخ) (آنندراج)

**کلب** ـ Chien (فر) ، ستاره‌ای کوچك نزدیك پای چپ «قیقاوس» . (رك : قنقاوس)

**کلب اصغر** ـ Petiti chien (فر) Caniis Minor (یو) ، صورت جنوبی بابعد ۷ ساعت و ۳۰ دقیقه ومیل جنوبی ۵ درجه. ستاره بسیار درخشان این صورت شعرای شامی است وستارهٔ دیگری به فاصلهٔ سه ذرع ازشعرای شامی قرار دارد که اورا «مرزم» او گویند . شعرای شامی باتفاق شعرای یمانی خواهران «سهیل» اند . شامی را «غمیصا» ویمانی‌را عبور نیز گفته‌اند . (رك: غمیصا،وعبور)[1].

(صورت کلب اصغر)



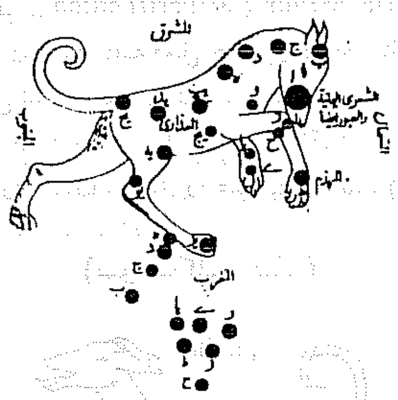

**کلب اکبر** ـ Grand - chien (فر) Canis Major (یو)، صورت جنوبی بابعد ۷ ساعت ومیل جنوبی ۲۰ درجه ، ستارهٔ روشن آن شعرای یمانی (شباهنگ وتیشتر) است .کلب اکبر را کلب الجبار هم گفته‌اند ، چون بدنبال صورت جبار است ، ستارگان صورت کلب اکبر بغیراز شعرای یمانی عبارتند از «مرزم عبور» درپنجهٔ صورت ، «عذاری» وچهارکوکب برکتف و ذنب وفخذ صورت ، «قرود»

---

۱ ـ کوکبة الکلب الاصغر ، وهما کوکبان بین‌النیرین اللذین‌هماعلی‌راس التوأمین وبین النیر العظیم الذی علی فم الکلب الاکبر‌یتأخر عنهما الی المشرق ، احدهما انور من قدر الاول ... ویسمی الشعری الشامیة... ویسمیه الشعری‌الغمیصاء لان عندهم انه اخت سهیل ...» (صورالکواکب / ۲۹۳)

و «حضار» و «وزن»[۱].

(صورت کلب اکبر)




**کلب الجبار** ـ نام دیگر صورت کلب اکبر ونیز ستاره شعری یمانـی . (رك : کلب اکبر)

**کلب الراعی** ـ کوکبی است درصورت حوا و برسرراعی(رك : حوا) وآنرا رأس الجاثی هم گفته‌اند . (مقدمهٔ التفهیم / قسد)

**کلب المقدم** ـ ازصور جنوبی ، دوکوکب واقع درمیان دوکوکب نیر برسر توامین ، وهمان کلب اصغر است .

**کلبی الدبران** ـ کلبین ، «دو سگ» ستارگان بیست ویکم و بیت و دوم ازصورت ثور . (آثارالباقیه / ۳۵۱ وترجمه / ۴۱۳)

«وآن دوکوکب متقارب را که برگوش شمالیند ، یعنی بیست ویکم‌ودوم کلبی الدبران خوانند یعنی دو سگ او» . (تاریخ نجوم اسلامی / ۴۰۹ بنقل از کتاب الصور صوفی / ۱۳۷ وبه نقل ازترجمهٔ آن بوسیلهٔ خواجه‌نصیر / ۹۳) و

---

۱ـ «وکواکبه ثمانیة عشرکوکباً من الصورة واحد عشر حوالی الصورة و لیست منها ، وهی صورة کلب خلف‌کوکبة الجوزا وکوکبة الارنب و لذلك سمی کلب الجبار والجبار هو الجوزاء ...» (صورالکواکب / ۲۸۵)

(رك : ضیقه)

**کلبه** ـ کلبهٔ خضرا (کا)

گر ضمیر غیب‌گوی تو براندازد تتق

بسکه تشویر عروس‌کلبهٔ خضرا دهد

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۲۵

**کلپ** ـ Kalpa (هندی) وآنرا چترکوکك یا کترکوك Caturyga هم گفته‌اند (آثارالباقیه / ۲۳۰) برای تعیین موضع کوکب در وسط السیر و تعیین اوج وجوزهر بکار برده میشده است .

**کلف** ـ Photospher(یو) Roussur(فر) در لغت بمعنی دانه‌سیاه رنگ‌مایل بسرخی، باندازهٔ دانه کنجد است که گاه درپوست بدن وبیشتردرصورت پیدامی‌شود وخال‌صورت‌نیز هست (منتهی‌الادب) دراصطلاح نجوم، کلف نقطه یانقاطی‌است‌سیاه رنگ‌که در روی ماه یاخورشید دیده شده است .

کلف درجزو قشر یالفافی درسطح خورشید است که آنرا در یونانی فوتوسفر Phtospher ، بمعنی کرهٔ نور، نام داده‌اند ، در این‌طبقه یك سوراخ یا یك فضای تاریك ملاحظه‌میشود که آنرا لکهٔ خورشید می‌نامند. (نجوم بی‌تلسکوپ ص ۵۴)

بربود خنجرت کلف از چهره قمر

بربود بیلکت سبل از چشم آفتاب

جمال‌الدین اصفهانی / ۴۲

پرتو عکس او بصیقل ماه    کلف از روی ماه بربوده

کمال‌الدین اسماعیل

«یك قطره سیاهی» تعبیری است که حافظ ازکلف ماه آورده‌است :

روز ازل ازکالك تو یك قطره سیاهی

برروی مه افتاد که شد حل مسائل

حافظ / غزل ۳۰۴

عوفی گوید :

«مجدالدین عدنان ... کلف از رخ ماه و لکهـا ازآفتاب دورکـردی» . (لباب الالباب / ۱۵۴)

**کلف خورشید** ـ (رك : کلف)

**کلف ماه** ـ (رك : کلف)

**کلنگک** ـ (د) نام عطارد

**کله** ـ خیمه ، کله سبز آسمان (ت)

ازپی جلوگاه دیدارت کله سبز آسمان بستند

کمال‌الدین اسماعیل / ۲۲۸

وکله خضرا ، وکلهٔ دخانی وکلهٔ نیلوفری (فرنودسار)

**کلیچه** ـ کلیچهٔ سیم (کم) بهمراه قرص زر.

گر چرخ را کلیچهٔ سیم است وقرص زر

گو باش چشم گرسنه ، چندین چه مانده‌ای

خاقانی / ۵۳۹

سعد ونحس شب‌سیاه‌وسپید خاتم مقتفی نمی‌شاید

قرصهٔ او کلیچهٔ سیم است عقربش صیرفی نمی‌شاید

خاقانی / ۶۳۱

**کمار** ـ (د) برج قوس است :

پس کمان شد کمار ومزد بز است

دال دول است وریم ماهی گیر

ادیب‌الممالك فراهانی / ۷۴۳

**کمان** ـ وکمان فلك، قوس، برج قوس ، رامی ، نیم اسب . (رك:قوس)

**کمان آسمان** ـ کمان آسمانی (رك : قوس قزح)

**کمان بهمن** ـ (رك : قوس قزح)

**کمان رستم** ـ (رك : قوس قزح) وکمان رنگین و رنگین کمان .

آنجا که در زه آرد دست کمان بخشش

ابراز حسد ببرد زه در کمان رستم

انوری (فرهنگ سروری)

چون تیغ زند آفتاب رایت برابر بگرید کمان رستم

ابوالفرج رونی (راهنمای ادبیات فارسی)

**کمان سام** ـ قوس قزح . موفق‌الدین گوید :

ازیرا کارگر ناید خدنگم     که برباز وکمان سام دارم

(فرهنگ سروری)

**کمان شیطان** ـ قوس قزح ، رنگین کمان ، (رك : قوس قزح)

خدنگ غمزه بجز قصد اهل دین نکند

حذر که ابروی خوبان کمان شیطان است

سلیم (مترادفات واصطلاحات)

رنگین تو کنی کمان شیطان     چون طاق مقرنس سلیمان

خاقانی / تحفة العراقین ۱۴ــ۱۶

**کمان فلك** ـ (ك) برج قوس (رك : قوس)

**کمان گردون** ـ (ك) قوس قزح (فرنودسار)

**کمان گروهه** ـ (= قوس قزح)

**کمان‌ور** ـ قوس، رامی، برج قوس ، درشعرفخرالدین اسعد گرگانی در وصف شب وستارگان :

کمان‌ور را کمان درچنگ مانده     دو پای آزرده دست ازجنگ مانده

ویس ورامین / ۸۰

**کمر آسمان** ـ افق حسی ، که درمقابل و به موازات افق حقیقی است ، و دایره صغیره‌ایست به موازات دایرهٔ عظیم افق حقیقی .

صبح نهد طرف زر بر کمر آسمان

آب کند دانه هضم در شکم آسیا

خاقانی / ۴۹

اصطلاح دیگر افق حسی کناره آسمان‌است‌درمقابل کناره‌جهان که می تواند به معنی افق حقیقی باشد . (کنزاللغه) و (رك : افق)

**کمربند توامان** ـ نطاق الجوزا ، منطقة الجوزا . نسبت دادن کمربند به توامان ، باین علت‌که نام دیگر توامان نیز جوزاست، گاهی بطور مجامله صورت گرفته چون صورت توامان کمربند یانطاق ندارد. (رك :کمرجوزا)

ایا عظیم وقاری که هرکه بندهٔ تست

ز رفع قدر کمربند توامان گیرد

حافظ / ق

**کمر ترکش جوزا** ـ منطقة الجوزا ، نطاق الجوزا (رك:حمایل جوزا) مجموعه ستارگان بدین شکل درصورت جوزا یاجبار (رك :کمر جوزا)

خورده‌ام تیر فلك باده بده تا سرمست
عقد در بند کمر ترکش جوزا افکنم

حافظ / ۳۴۸

**کمر جوزا** ـ نطاق جوزا ، کمربند جوزا ، منطقة الجوزا وبند وکمر و میان جوزا ، کمرگه جوزا.

در رزم نگرکه همچو جوزا    بند وکمر و میان ندارد

دیوان / ۶۹

**کمر شمشیر هرقل** ـ حمایل هرقل ، برای صورت الجاثی یاهرکول (هرقل) حمایلی که ازجمعی ازستارگان آن تصور شده است.

بنات النعش کرد آهنگ بالا    بکردار کمر شمشیر هرقل

منوچهری / ۵۶

(رك : هرقل)

اصطلاح «کمر شمشیر» درشعر منوچهری ، شایدازابوریحان‌است؟ دروصف صورت جبار «و دوم صورت جبار ... ای بزرگ منش چون مردی است کمرشمشیر بسته» . (التفهیم / ۹۳)

**کمر کوه** ـ (کخ) (... وکنایه ازآفتاب عالمتاب وآسمان چهارم‌وعیسی علیه‌السلام وبیت المعمور هم هست (برهان) .

کمر کوه کم است از کمر مور اینجا
ناامید از در رحمت مشو ای باده‌پرست

حافظ / غزل ۲۴

**کناروزی** ـ Coucher heliaque (فر)، وحالت کوکب‌است‌درتشریق وطلوع ، درین حالت کوکب را به عربی‌مشرق وبه‌فارسی کناروزی‌گویند ، چنانکه مغرب را فارسیان‌کنار شبی می گفته‌اند .

ابوریحان بیرونی گوید:

«وسپس ایشان را مشرق خوانند وپارسیان‌گفتند کناروزی‌ودر کتاب مجسطی مقابله‌های علویان مر آفتاب را نام‌کند . الاحوال التی تسمی اطراف اللیل ای‌آن

حالتها که نام ایشان کنار شب است واین چیزی است علویان را خاصه ، زیرا به وقت فرو شدن آفتاب همی برآیند اندر آن حال واما پارسیان آنرا کنار شبی خواندندی ...» (التفهیم / ۴۶۲)

خوارزمی بعداز تعریف تشریق وتغریب می‌گوید : «الکنارشبی الذی‌یری (الکواکب) بالعشا، الکنار روزی الذی‌یری(الکوکب)صباحاًوالکلمتان‌فارسیتان».(مفاتیح العلوم / ۱۳۳)

**کنار شب** ـ تغریب ، اطراف اللیل (رك : کناروزی)

**کنار شبی** ـ Lever héliaque (فر) ، مغرب ، حالت کوکب در تغریب . (رك : کناروزی)

**کنارهٔ آسمان** ـ افق حسی (کنزاللغه) و (رك : افق وکمرآسمان)

**کنارهٔ جهان** ـ افق حقیقی (رك : افق وکمرآسمان)

**کندر** ـ حصه ، وحاصه وحصة المسیر ، «الحاصه هو سیرالکواکب‌نفسه فی فلك التدویر و یسمی الحصة وهو بالفارسیة الکندر» . (مفاتیح‌العلوم / ۱۲۹)

**کنك سر** ـ الحوصی،ستاره‌ای نزدیك منکب راست صورت جبار بنابر زیج کوشیار (گاهشماری / ۳۳۹) تلفظ «کنك سر» بدرستی معلوم نیست شاید گنگ سر به ضم گاف باشد ؟

**کواکب** ـ جمع کوکب به معنی مطلق ستاره :

نظامی ازقول خسرو پرویز به‌بزرگ امید گوید :

دگر ره گفت کاجرام کواکب ندانم برچه مرکوبند راکب
شنیدستم که‌هر کوکب‌جهانیست جداگانه زمین و آسمانیست
جوابش داد کاین ما هم‌شنیدیم درستی را بدان قایم ندیدیم
خسرو شیرین / ۴۰۰

بریاد رای انور او ، آسمان بصبح
جان میکند فدا وکواکب نثار هم
حافظ / غزل ۳۶۲

**کواکب بیابانی** ـ ثوابتند ، بدین علت که در بیابان به مسافران راه را نشان می‌دهند وهزارودویست وبیست ودوکوکب ازثوابت به رصد درآمده‌اند. (شرح بیست باب ـ باب سیم) «وعلامات بالنجم هم یهتدون» (آیهٔ ۱۶ ازسورهٔ

نحل) شاید اشاره به‌نقشی است که‌ستارگان ثوابت یابیابانی درهدایت مسافران‌و شبروان داشته‌اند.

**کواکب ثابته** ـ نام عمومی تمام ستارگان آسمان درچشم‌ناظر یاراصد، به استثنای هفت سیاره است. وبدان‌جهت ثابته گویند که فاصله آنها ظاهراً نسبت به هم تغییر نمی‌کند وحرکت عرضی ندارند ویا اگر حرکتی داشته باشند ظاهراً باحرکت سیارات قابل مقایسه نیست وبسیاراندك است‌ونامحسوس‌وآنهارا کواکب بیابانی هم گفته‌اند. (رك: بیابانی، کواکب بیابانی).

**کواکب خارج صور** ـ یکصدوپنج کوکب به رصدقدیم‌هستند که‌خارج ازصورتهای معروف شمالی وجنوبی وصور منطقةالبروج قرار دارند.

**کواکب ذوذؤابه** ـ Cheveleur (فر)، کواکب مذنب، دنباله‌دار (رك: ذوذؤابه) و ذوذؤابتین و ذوائب وگیسودار و ذوذنب گفته‌اند.

**کواکب سبعه** ـ (= کواکب سیاره) بکنایه: آتش هفت مجمره، هفت نقطه، آباء علوی، روندگان عالم، آتش هفت اژدها، ترکان‌چرخ، صاحب سفران افلاك، مجاران افلاك، مشعبدان حقه‌باز، هفت پیکر، هفت آیت. هفت سلطان، هفت بانو، هفت شمع، اجرام چرخ، رقیبان دشت، رقیبان‌دشت وبام، عاملان دریا وکان آمده‌اند. (مترادفات واصطلاحات بنقل ازبرهان وبهار عجم وهفت پیکر)

نامهای صریح هریك: قمر(ماه)عطارد(تیر) زهره(ناهید) شمس(خورشید) مریخ(بهرام) مشتری (اورمزد)زحل(کیوان) درشعرابونصرفراهی درنصاب به‌ترتیب آمده است:

هفت کوکب که هست عالم را
گاه از ایشان نظام و گاه خلل
قمر است و عطارد و زهره شمس ومریخ ومشتری وزحل

**کواکب سفلی** ـ عبارتند ازقمر، عطارد، زهره، چون فلك ایشان‌زیر فلك خورشید است‌درمقابل کواکب علوی‌یاعلویه که عبارتندازمریخ، مشتری، زحل، چون طبق نجوم قدیم فلك آنها بالای خورشید است.

**کواکب سیاره** ـ (= کواکب سبعه) زحل، مشتری، مریخ، شمس، زهره، عطارد وسه کوکب جدید: اورانوس، نپتون، پلوتون. درنجوم قدیم‌ماه

درشمار سیارات بوده وسیاره‌های جدید شناخته‌نشده بودندوبجای آنها، عقدتین رأس و ذنب وسیاره متوهمی بنام «کید» که نحس وقاطع و دارای سیر معکوس‌بوده ، درمحاسبات نجومی واحکامی بکار گرفته میشدند (؟) (رك : سیارات)

**کواکب شب یلدا** ـ عنوان کلی است برای ستارگان ثابت ، در شب یلدا ، درشعر خاقانی :

آری که آفتاب مجرد بیك شعاع
بیخ کواکب شب یلدا بـرافکند
دیوان / ۱۴۶

**کواکب علوی** ـ درمقابل کواکب سفلی . (رك : کواکب سفلی)

**کواکب غیرمرصوده** ـ (رك : کواکب مرصوده)

**کواکب مرصوده** ـ «وجمله کواکب که رصد کرده‌اند یکهزار و بیست‌و دو کوکب است بیرون ازصفیره (یاصغیره ؟) وآن سه کـوکب است» . (تـرجمهٔ صورالکواکب / ۱۳) پس مجموعاً یکهزار وبیست وپنج کـوکب ، با «صفیره» درقدیم مرصوده بوده‌اند .

**کواکب منقضه** ـ منقضه ، بضم میم وفتح نون وتاء مشدد وضـاد ، از نوع شهاب‌ها می‌باشند . و انقاض بمعنی سقوط است «انقاض سقوط باشد، کانقاض الطایر، قال ذوالرمه : فانقض کالکوکب الدری منصلتا» ( تفسیر ابوالفتوح . چاپ اول ج ۳ / ۴۴۰) ودرآیهٔ شماره ۷۶ازسورهٔ کهف آمده: «فوجد فیهاجداراً یرید ان ینقض»

ابوریحان «منقضه» را «انداخته» معنی کرده‌است (التفهیم/ ۲۴۶ و مقدمه / قلب) خواجه ابوحاتم ، مظفر اسفزاری ، در رسالهٔ آثار علوی ( مصحح مدرس رضوی ـ چاپ تهران ۱۳۱۹)

کواکب منقضه را ازبخاراتی دانسته‌که ازسطح زمین وارد درکرهٔ آتش (کرهٔ بالای کره‌هوا) میشودوشعله درآنها می‌گیرد. (تعلیقات‌دکترمعین برچهار مقالهٔ عروضی / ۶)

**کواکب وحش السیر وخالی‌السیر** ـ (رك: وحش‌السیروخالی‌السیر)

**کودك بلغاری** ـ کنایه ازماه است ، بعلت سپیدی، و ماه تمام، ونیزدر منسوبات (نقل ازکتاب نقش سلیمانی / ۸ـ۹) ماه بکشور بلغـارستان مربـوط

بوده است. این تعبیر درشعر منوچهری دامغانی آمده، در وصف شب:

شبی گیسو فروهشته بدامن    پلاسین معجر وقیرینه گرزن
بکردار زن هندو که هرشب    بزاید کودك بلغاری آن زن

دیوان / ۵۷

**کوسه برنشستن** ـ رکوب کوسج هم گفته‌اند، روز اول آذر بوده، مردی کوسه، با کلاغی بدست وبادبزنی در دست دیگر برخر می‌نشسته و با تنی چند ازمأموران شاهی به بازار می‌آمده واز هردکان یکدرم‌می‌گرفته واگردکان‌داری ازپرداخت این وجه تعلل میکرده به اشاره او دکان وی غارت میشده واز صبح تا ظهر هرچه میگرفته‌سهم پادشاه بوده واز ظهر به بعدتانمازعصرسهم خود وهمراهان وی بوده وبعداز نماز عصر اگر اورا دربازار می‌دیده‌اند میزدند وهیچکس حق اعتراض به این کار را نداشته‌است. (شرح بیست باب- باب‌پانزدهم)

ابوریحان گوید«بزمانه ما به شیرازهمین کرده‌اند وضریبت پذیرفته‌ازعامل، تا هرچه ستاند ازبامداد تانیمروز بضریبت دهد و تا نماز دیگر بهر خویشتن را بستاند واگر ازپس نماز دیگر بیابندش سیلی خورد ازهرکس» (التفهیم / ۲۵۶) ظاهراً این رسم تا اواخر دوره صفویه وشاید بعداً نیزدرایران مرسوم بوده وامروز اثری ازآن نیست.

**کوکب** ـ (= ستاره)، اختر، جمع آن کواکب (رك: کواکب)، صرف‌نظر ازمطالب فراوان‌که درباره کوکب، در نجوم آمده، تصوری نزدیك بواقع ولی همراه باترس وتردید درشعر فارسی درباره هراختر یا هرکوکب راه یافته است، آنجا که خسرو پرویز به «بزرگ امید» منجم ومعمار مخصوص خود می‌گوید:

شنیدستم که هرکوکب جهانیست    جداگانه زمین وآسمانیست

نظامی / خسروشیرین ۴۰۰

بزرگ امید، درجواب می‌گوید: آری منهم شنیده‌ام، اما این‌اعتقادپایه واساس درستی ندارد. (رك: کواکب)

**کوکب بخت** ـ درشعر حافظ، درارتباط بخت وسرنوشت با کواکب و طالع:

کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یارب از مادر گیتی به چه طالع زادم؟
غزل / ۹۱۷

**کوکب خرقاء** ـ صفت ستارهٔ سهیل‌است ونام دیگرآن در زبان عرب،
اذا کوکب خرقاء لاح بسحرة
سهیل اذا عت غزلها فی الاقارب
جامع الشواهد / ۸۹

**کوکب دری** ـ (رك : دری)

**کوکب رخشا** ـ ستاره‌ای‌که همیشه درخشان است . رخشا صفت فاعلی مشبهه است و دلالت برثبوت دارد.
خاقانی گوید :
زمی از خیمهٔ پر افلاك وزبس فلکهٔ زر
بـرسر هر فلکی کوکب رخشا بینند
دیوان / ۹۱

که ظاهراً مراد وی ازخیمه ، خیمه‌های حاجیان است کـه به افلاك مانند شده و برسر هرخیمه چیزی شبیه ستاره یافلکهٔ زرین نصب شده وهمواره درخشان بوده است . کوکب رخشا میتواندسهیل‌یاستاره شعرای یمانی‌باشد. وحافظ کوکب رخشان آورده بهمین معنی بقرینه «یمن» که سهیل وشعری یمانی منسوب به یمن می‌باشند :
دیده‌ها در طلب لعل یمانی خـون شد
یارب آن کوکب‌رخشان به‌یمن باز رسان
حافظ / غزل ۳۸۵

**کوکب سعادت** ـ کوکب سعد واختر سعادت ، ستاره مشتری یا ستاره زهره . (رك : قلب الاسد ، شاهد ازعوفی درلباب الالباب)

**کوکبه** ـ مأخوذ ازکوکب باهاء نسبت وحالت ، بمعنی شکوه وجلال .
پندار همان عهد است از دیدهٔ فکرت بین
در سلسلهٔ درگـه در کـوکبهٔ میـدان
خاقانی / ۳۶۳

مکن که کوکبهٔ دلبری شکسته شود
چو بندگان بگریزند و چاکران بجهند
حافظ / غزل ۲۰۱

ور چو حافظ ز بیابان نبرم ره بیرون
همره کوکبهٔ آصف دوران بروم
حافظ / غزل ۳۵۹

* درین بیت میان کوکبه و کوکب و «کواکب بیابانی» که عنوان ثوابت است ورهنمون بودن این کواکب مسافران شب‌هنگام را دربیابان، رابطه‌ای هست. (رك :کواکب بیابانی و کوکب هدایت)

**کوکب هدایت** ـ اشاره به آیهٔ «وعلامات وبالنجم‌هم‌یهتدون» (آیهٔ ۱۶ از سورهٔ نحل) است درشعر حافظ و رهنمون بودن ستارگان بیانی (ثوابت) مسافران سرگردان را درشب ، ونیز بمعنی مرشد و راهنمای حقیقی و پیری مفترض الطاعه در سلوك :

در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
از گوشه‌ای برون آی ای کوکب هدایت
از هرطرف که رفتم جز وحشتم نیفزود
زنهار ازین بیابان وین راه بی‌نهایت
ای آفتاب خوبان می‌جوشد اندرونم
یکساعتم بگنجان در سایهٔ عنایت
حافظ / غزل ۹۴

**کوهان ثور** ـ ثریا ، پروین ، چون ثریا برکوهان یاسنام برج ثور واقع است . (رك : پروین ، پروین وثور)

سوزنی سمرقندی گفته است :
کوهان ثور روغن کرده است تاپزد
خوان ترا کرنج بشیر اندر آسمان
فرهنگ سروری

**که** ـ ترکی ختایی وازجمله تقسیمات شبانه‌روزی وبرابر $\frac{1}{96}$ شبانه روز

است وبرابر صد وچهار «فنگ» وسدسی. (رك: جاع ، ژه ، فنگ)

**کهت** - (پ) خانهٔ بیست وهفتم قمر ، طبق نجوم پهلوی (و نام «بطن الحوت» عربی است)واژه‌نامهٔ (بندهشن ۳-۲۶) و (رك : بطن الحوت)

**کهت میان** - (پ) خانه بیست وششم ماه طبق نجوم پهلوی واژه نامه (بندهشن ۳-۲۶)

**کهکشان** - Calaxie (فر) ، مجره ، گروه عظیمی ازستارگان واجرام سماوی دیگر هستند ،کهکشانها درعالم بصورت جزایری درآمده‌اندکـه به وسیلهٔ فضای رقیقی ازیکدیگر جدا می‌باشند .کهکشانها عبارتند ازکهکشان‌راه شیری[1]که مجموعه تقریباً ده بقوه یازده $10^{11}$ ، ستاره است که خورشید نیز در میان آنهاست این کهکشان دارای ساختمانی تقریباً بصورت صفحه مارپیچی است که طول مقطع آن تقریباً $10^5$ (ده بقوه پنج) سال نوری و مرکـز آن دارای تحـدب است . منظومه شمسی ، نزدیك مرکز این صفحه تقریباً به‌فاصله $\frac{5}{3}$ شعـاع صفحـه از مرکز است .

وکهکشان‌های مارپیچی[2] که درآن ستارگان وگرد وغبار وابرهای گازی دربازوهای مارپیچی متمرکز شده‌اند . بنظر می‌رسدکه این نوع کهکشان‌هـا از کهکشانهای بیضوی نتیجه شده باشند . تعدادکهکشانهای مارپیچی درکیهان زیاد است . بازوهای این کهکشانها ازستارگان جوان و سحابیهـای تاریـك و روشن تشکیل یافته است . منظومهٔ کهکشان راه شیری وکهکشان دجاجه از نوع کهکشان مارپیچی هستند . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

کهکشان یا کاهکشان شباهتی بکاه ریخته دارد (فرهنگ نظام) عربی آن مجره وشکل راهیست که شبها درآسمان پدید می‌آید (برهان) وعوام آن را راه مکه می‌گویند .

درافسانه‌های یونان قدیم کهکشان را جای پای خدایان مـی‌دانستند کـه برآسمان عبور می‌کنند و نیز راهی بوده که مومنان را به بهشت می‌برده،مصریـان

1- Voie lacté.

2- Calaxie Spiral.

آنرا رودی تصور می‌کردند که ارواح فراعنه در آن قایقرانی می‌کنند. (نجوم برای همه / ۱۸)

ابوریحان گوید:

«مجره را پارسیان راه کاهکشان خوانند و هندوان راه بهشت و از جمله شدن (اجتماع) بسیار ستارگان است ازجنس ستارگان ابری و این جمله بردایره‌ای بزرگ است که بردو برج جوزا وقوس همی گذرد...» (التفهیم / ۲۲۵)

گویا برای اولین بار دمکریت یونانی حدس زد که کهکشان از اجتماع میلیونها ستارگان ضعیف تشکیل شده و گفته او پس از هزار و ششصد سال با اختراع دوربین گالیله تایید گردید ونخستین منجمی که کهکشان را بادقت مورد مطالعه قرار داده است سر ویلیام هرشل بود او نظر داد که کهکشان از توده بزرگ ستارگان تشکیل شده ستارگان کهکشان امروز بالغ بردویست هزار میلیون تخمین زده می‌شود و این ستارگان تقریباً بشکل عدسی مجاور یکدیگر قرار دارند. خورشید با منظومه خود یکی از ستارگان متوسط کهکشان است ودر داخل استوای کهکشان به فاصله هزار سال نوری ازمرکز آن قرار گرفته است (هیات صفاری وقربانی / ۱۰۰)

اعتقاد به انبوهی ستارگان در کهکشان مورد اعتقاد انوری شاعر و منجم ایرانی نیز بوده است.

ز بس تزاحم انجم چنان نمود همی
مجره از بر این گوژپشت پشت شکن

دیوان / ۱۵۹

کهکشان با نام عربی خود (مجره) درشعر فارسی منبع تشبیهات وتعبیرات مختلف است عبدالواسع جبلی وجمال الدین اصفهانی مجره را به کمربند تشبیه کرده‌اند:

متابعان ترا زیبد ازمجره کمر     مقربان ترا زیبد ازستاره کلاه

عبدالوسع جبلی / ۴۲۸

هم زیر قدرتست اگر فی‌المثل ترا
زاکلیل واز مجره کلاه وکمر رسید

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۲۰

چرخ بینی بطوع چون جوزا پیش تو بسته ازمجره کمر

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۷۷

منوچهری مجره را به ستونی ازنور که از روزن وارد فضایی تاریك یانیم روشن میشود ، وستارگان آنرا به ذرات گرد وغبار که در داخل این استوانهٔ نورانی دیده میشوندمانندکرده‌است:

مجره چون ضیاء که اندر اوفتد بروزن و نجوم اوهبای او

دیوان / ۸۴

برخی ازشاعران عرب مجره را به‌نهری مانندکرده‌اندکه درباغی که‌آسمان باشد ازمیان گلهای نرگس که ستارگانند باشتاب روان می‌باشد:

هذه المجرة والنجوم کانها نهر تدفق فی حدیقه نرجس

جواهرالادب / ۲۹۱

کهکشان یامجره درشعر پارسی نمودار بلندی قدر است .

مجیرالدین بیلقانی در وصف سخن خود گوید :

سنگ سخن ازمجره بگذشت تا یافت به طبع من فلاخن

(تاریخ ادبیات دکتر شفق)

این مجموعه عظیم وپیچیده فلکی درشعر دیگر سخن‌سرایان فارسی نیز به راه و درفش کاویان و برف وبرگ و داس ومقود اسب‌وعنان‌وستام وتیغ وجویبار وچمنزار و رهگذری‌که درآن سیم و زر وگوهر ریخته باشند وقلم وگلهای سپید و کاه ربا وخوشه و توده کافورفام و راه موسی در دریا و رخسار زرد و رداء وبسی چیزهای دیگر مانند شده است وبه رعایت تناسب یا اعنات بادیگرستارگان وصور همراهی دارد.

**کهکشان دجاجه** ـ Voie Sygne (فر) (رك :کهکشان ، دجاجه)

**کهکشان راه شیری** ـ Voie Lacté (فر) (رك :کهکشان)

**کهکشان مارپیچی** ـ Calexie Spiral(فر) ، کهکشانهای‌مارپیچی (رك : کهکشان)

**کهکشان و راه** ـ (ت) راه‌کهکشان

خون دل زد به چرخ چندان موج

که گل از راه‌کهکشان برخاست

خاقانی / ۷۲

دی‌غباری بر فلك می‌رفت گفتم کاین غبار
مرکبان شه ز راه کهکشان افشانده‌اند
خاقانی / ۱۸
گویم که فلك علوفه‌گاهی است کسورا ره کهکشان ببینم
خاقانی / ۲۸۳
ناقهٔ همت به راه فقــر ران تا گــرددت
توشهٔ خوشهٔ چرخ و منزلگاه راه کهکشان
خاقانی / ۳۶۵
روی گندم‌گـــون او درچشم مــاه خار راه کهکشان خواهد شکست
خاقانی / ۷۷۶

**کهکشان ـ (مجره) و درفش کاویان (ت) :**
در بره مریخ گرز گاو افریدون بدست
وز مجره ، شب درفش کاویان انگیخته
خاقانی / ۴۰۳

**کهکشان و برف ـ (ت)**
مگر ز سر بشکست است روی چرخ کبود
مگـــر ز بـــرف بسته است راه کاهکشان
جمال‌الدین اصفهانی / ۲۶۹

**کهکشان و برگ کاه ـ (ت)**
گردون منزل ترا ماحضری ساخته است
وجه جو ازسنبله برگ کــه ازکهکشان
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۰۶

**کهکشان ـ (مجره) وجویبار (ت)**
جویبار مجره از یخ بند شد زلفگاه انجم ظلمات
کمال‌الدین اسماعیل / ۲۳۱

**کهکشان ـ (مجره) چمن (ت)**
بوستان سعادتش فلکی است چون مجره در او هزار چمن
ابوالفرج رونی

**کهکشان و داس ـ (ت)**

چشم بزغاله بر آن خوشه که خرمن کرده شب

داس کـژ دنـدان ز راه کهکشان انگیختـه

خاقانی / ۴۰۳

**کهکشان ـ (مجره) وعنان (ت)**

رخش ترازیـن مه و رکاب ثریـا

طوقش از اکلیل و از مجره عنان است

جمال‌الدین اصفهانی / ۵۵

**کهکشان ـ (مجره) وقلم (ت)**

فلك چو دست تو هرگز کجا بود ورچـه

دهد شهـاب و مجـره نشان تیـغ و قلـم

جمال‌الدین اصفهانی / ۲۳۹

**کهکشان ـ (مجره) وگل سپید یاگلهای سپید باآب زر (ت)**

ستارگان بمجره درست پنـداری گل سپید براو آب زر برده بکار

ازرقی / ۳۰

**کهکشان و کاه‌ربای ـ (ت)**

ز عشق جوشان دیده سپید خون کافـور

ز شوق کهکشان دیده به رنگ کاه‌ربای

جمال‌الدین اصفهانی / ۳۶۰

**کهکشان ـ (مجره) وتیغ (ت)**

تیغ فلك به تیغ تو اندر نیام بـاد

تا برفلك مجره چو تیغ مهندس است

انوری / ۴۲

رمح این چون شهـاب آتش سوز

تیـغ او چـون مجـره گوهـردار

انوری / ۳۸

مجره گفته ای تیغ گهـردار نهادستی به زنگاری سپر بر

انوری / ۹۶

آسمان و مجره و خورشید  تخت و تیغ تو و نگین تو باد

انوری / ۶۴

**کهکشان ـ (مجره) و مقود (ت)**

اسب فلک چو ازعنان تو شد رام آنچنان

ماه و مجره اسب ترا نعل و مقود است

انوری / ۴۱

**کهکشان ـ (مجره) و ستام (ت)**

از هلالش رکاب می‌خواهم  وز مجره ستام می‌خواهم

کمال‌الدین اصفهانی / ۲۳۱

**کهکشان و خوشه ـ (تن)**

نندیشد از فلک نخرد سنبلش به جو

بر کهکشان و خوشه بود ریشخند او

خاقانی / ۳۷۶

**کهکشان ـ (مجره) و تودهٔ کافور فام کف (ت)**

مجره در فلک ایدون چو سبز دریائی

فکنده توده کافور فام کف بسر

ازرقی / ۱۶

**کهکشان ـ (مجره) و راه موسی در دریا (ت)**

مجره چون به دریا راه موسی  که اندر قعر او گمگشت لشکر

لبیبی واشعار او / ۱۳

**کهکشان و رخسار (زرد) ـ (ت)**

رخساره که رنگم از اشک  درهجر تو راه کهکشان است

انوری / ۲۷۸

**کهکشان ـ (مجره) و رداء (ت)**

آسمانی در علوار جامه خواهی کرد بر

آسمان را از مجره خوبتر باشد رداء

جمال‌الدین اصفهانی / ۳۷۰

**کید ـ** ستاره‌ای متوهم و دارای سیر معکوس و اورا شیطان فلک هم

گفته‌اند وازسبعه منحوسه‌است.

خوارزمی گوید: «الکید نجم ونحس فی السماء لایری و لـه حساب معلوم ...» (مفاتیح العلوم / ۱۳۳)

حرکت کیدچنانکه اشاره‌شدمعکوس‌وبرخلاف‌توالی‌است‌ودرصدوچهل‌وچهار سال یکدور به گرد زمین می‌گردد (طبق هیئت قدیم) قطب‌الدین شیرازی در تحفهٔ شاهیه فلك کید را زیر فلك خورشید وبالای عطارد ذکر کرده است، متوهم بودن کید درهیئت قدیم نشان می‌دهد که منجمان آن روزگار سیارات را به هفت عـدد محدود نمی‌دانستند وبا محاسبات نظری، سیاره دیگر رابنام کید تخمین می‌زدنداین تصور و تخمین موقع سیاره دیگر نظیر تخمینی است که لوریه‌فرانسوی وآدامس انگلیسی درخصوص وجود سیاره نپتون قبل از کشف آن بین اورانوس و پلوتون زده‌اندکه سرانجام درسال ۱۸۴۶ نپتون بوسیلهٔ گالیلهٔ آلمانی کشف شد. بنابراین بعید به نظر نمی‌رسدکه یکی ازسه سیاره جدید: نپتون، اورانوس یاپلوتـون و شاید سیاره دیگری که ممکن است هنوز ناشناخته باقی مانده باشد با اختلافی در محاسبات نجومی باعث تخمین وتوهم ستاره‌ای با نام کید در نجـوم قدیـم شده باشد (؟) بهرحال کید، این ستاره وهمی درمحاسبات نجوم کهن جایی داشته و در نجوم احکامی نیز دارای اثر است. گاهی اورا باقمـر به حـال اجتمـاع تصور می‌کردند در آن حال نحوست او درماه اثر می‌کرده است.

خاقانی درشکایت ازطالع خود و ذم‌منجمان احکامی باطنز، درمرگ پسرخود ازکید در درجات ششم وهفتم بیت طالع سخن گفته است:

خانه طالع عمرم ششم و هفتم کیـد
چون ندیدندکه‌جاماسب دهائید همه

دیوان / ۴۲۰

ودر جای دیگر به قاطع بودن آن (رك: قاطـع و معطـی) نیـز اشاره کرده است:

کید قاطع مگرکه واصل ماست / کید چون گردد آفتـاب منیـر

دیوان / ۶۴۱

**کیسهٔ نر شیر** ـ (= قنب الاسد) ذنب الاسد، صرفه، از منازل قمر. (رك: صرفه)

**کیکاوس** - (= قیقاوس)

**کیگان** - (پ) بیت المال، خانه مال، صفت برج پنجم (پس از بیت طالع، درطالع ولادت) درنجوم پهلوی واژه‌نامهٔ (بندهشن / ۷-۵۱)

**کیمخت** - کیمخت کبود[1] کیمخت سبز[2] و کیمخت ماه[3] کنایه از آسمان است:

۱- شد غالیه روز عالم خاك
کیمخت کبود رنگ افلاك

خاقانی / تحفة‌العراقین ۲۳

۲- کیمخت سبز آسمان دارد ادیم بیکران
خون‌شب‌است‌این‌بیگمان‌برطاق خضرا ریخته

خاقانی / ۳۸۷

۳- (فرنودسار)

**کیمخت ماه** - (رك: کیمخت)

**کیوان** - (پ) (= زحل) ستارهٔ زحل واژه‌نامهٔ (بندهشن ۵-۵)

«فلك الزحل المسمی بکیوان، هو اسم زجل بالفارسیه» (شرح چغمینی ص ۱۷ - مقدمه)

کیوان را لفظی بابلی دانسته‌اند (ذیل برهان) فارسی کیوان «کش» است. برهان قاطع ضمن‌معانی «کش» گوید: «وستاره زحل را هم می‌گویند».

سوزنی گفته است:

بچشم همت خویش ار بخواهی دید کیوان را
به جز در میخ نعل مرکب میمون خود منگر

صحاح الفرس / ۲۵۰ ح ۲۷

فردوسی کیوان وعطارد (تیر) را با نوعی تناسب وایهام همراه آورده، در وصف بهرام گور آندو را به تیر وکمان مانند کرده است:

چو شش ساله شد ساز میدان گرفت
به هفتم ره تیر و کیوان گرفت

شاهنامه

تشبیه کیوان به کمان درشعر عنصری هم دیده شده است:

از درازی دست و فرمان رونده مر ترا

دست بر کیوان رسد گر دست بر «کیوان» کنی

دیوان / ۲۶۷

**کیوان و بهرام** ـ بعلت نحس بودن (درنجوم احکامی) در شعر نیز همراهی دارند ، بلندی یکی ومنسوب بودن دیگری را به‌جنگ یادآورشده‌اند:

پست باقدر تو قدر کیوان کند باتیغ تو تیغ بهرام

انوری / ۱۵۲

**کیوان و تیر** ـ (تن) (رك : تیر و کیوان)

**کیوان و بهرام و تیر** ـ (تن) درنخستین بیت از داستان بیژن ومنیژه شاهنامهٔ فردوسی در وصف شب :

شبی چـون شبه روی بسته به قیـر

نه بهرام پیدا ، نه‌کیوان ، نه تیـر

**کیوان وجدی** ـ جدی ، خانه‌کیوان است وخانه دیگر او دلو است. (رك : خانه)

ز برج جدی بتـابید پیکـر کیـوان

بشکل شمع فروزنده ، در میان شمر

انوری / ۹۷

**کیوان وجوزا** ـ مراد از «جوزا» صورت جباراست بقرینهٔ «کمر» در بیت زیر :

کمر بسته بسودای خدمتت جوزا کله نهاده ز تشویر همتت کیـوان

انوری / ۱۶۹

**کیوان وخورشید** ـ

قضا توان و قـدر قدرت و زمانه یسار

فلك عنایت وخورشید رای وکیوان‌جاه

انوری / ۱۸۲

**کیوان و دلو** ـ دلو ، بعداز جدی ، خانه دیگرکیـوان است چنانکه قوس وحوت (ماهی) خانه مشتری است . (رك : خانه)

دلو کیوان فرو فتاده بچاه ماهی مشتری رمیده ز دام

انوری / ۱۵۱

**کیوان وسرب** - (رك: خورشید وآتش)

**کیوان ومشتری** - (= مشتری وکیوان)

**کیوان وماه منجوق** - (تن)

بادت از این خسروی سیاره از فوج حشم

ای مه منجوق چترت قدر کیوان یافته

انوری / ۱۸۰

**کیوان وهور** - (تن) (= زحل وخورشید ، خورشید و زحل) از شاهنامه فردوسی :

مگر چون تو باشد بمردی و زور سپهرش دهد بهره کیوان و هور

داستان رستم وسهراب / ب ۸۵

**کیوانی** - و «خورشیدی» با یاء حاصل مصدر :

آنکه از رای کرد خورشیدی و آنکه از قدر کرد کیوانی

انوری / ۲۰۵

رای این برافق عدل کند خورشیدی

قدر آن برفلك ملك کند کیوانی

انوری / ۲۱۳

**کیوانی** - (ن) منسوب به کیوان

# گ

«گ» ازحروف فارسی است ودر شمار هیچ یك ازحروف تقویمی یا نجومی نیامده است.

**گاو** - (پ) بلده، منزل بیست ویکم ماه طبق نجوم پهلوی. واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱-۲۶)

**گاو** - (= ثور) برج ثور وگاو آسمان وگاو چرخ وگاوفلك. (رك: ثور) اثیرالدین اخسیکتی گوید:

گاوی نشان دهند درین قلزم نگون
لیکن نه پرچم‌است‌مراورا نه‌عنبر است
(رك: قلزم)

**گاو آسمان** - برج ثور، درشعر خاقانی:

اختران پیش گرز گاو سرش    رخت برگاو آسمان بستند
دیوان

**گاوان** - بقر، ستارگان صورت قیطس (مقدمة التفهیم / قسد)

**گاو تخم** - (پ) صفت ماه‌درباورهای نجومی پهلوی‌واژه‌نامه (بندهشن ۱۴-۲۲ و ۱۰-۲۲۴) یعنی دارای نطفه‌گاو، مانند: گوسپندتخم،گوسپندتخمك.

**گاو ثری** - (رك: گاو زمین)

**گاو زمین** - نیروی جاذبه زمین و نیز باوری عامیانه بوده‌که زمین برشاخ گاوی استوار است ونیز «به معنی آنست‌که بدو زمین آبادان شود». (نفائس الفنون)

وآنرا گاو ثری هم گفته‌اند، گاوی که‌زمین برپشت اوست و آن گاو

برپشت ماهی است . (مترادفات واصطلاحات)

شیر فلـك از نهیب گرزت چون گاو زمین جبان به بینم

خاقانی / ۲۸۸

(رك : گوسپند فلك)

گاوی است در آسمان سنامش پروین

گـاو دگـری نهفتـه در زیـر زمیـن

خیام

(رك : سنام ثور)

گوسفند فلك و گاو و زمین را به منی

حاضر آرند و دو قربان مهیـا بینند

خاقانی / ۹۲

من گاو زمینم که جهان بـردارم

یا چرخ چهارمم که خـورشید کشم

امیر معزی

هر انگهی که بجنبد شیر رایـت تـو

سروی گاو زمین را درآورند به خم

جمال‌الدین اصفهانی / ۲۳۴

**گاو گردون** - (ك) (= گاو آسمان) :

ز شیر رایتش آن لرزه اوفتد بر چرخ

که گاو گردون از راه آسمان بجهد

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۱۳

**گاو ماهی زمین** - یا گاو وماهی زمین (= ماهی و گـاو زمین) . (رك : گاو زمینی)

شده‌بود آگه که‌وقتی ماهی‌وگاو زمین کلی اجزاء‌گیتی را کنند ازهم جدا

خاقانی / ۲۷

پیش‌از آن کز هم برفتی هفت اندام زمین

رفت پیش گاو وماهی ساخت سدی از قضا

خاقانی / ۲۷

کرکس و شیرفلك طعمه خوران درمصاف
ماهی و گاو زمین لرزه کنان زیر بار
خاقانی / ۱۹۸

خشمت بکار خصم چو دندان فروبرد
تا پشت گاو وماهی آسان فرو برد
خلاق (مجمع‌الفرس سروری)

**گاو نر** ـ گاو ، بقر ، نام دیگر صورت قیطس (رك : قیطس)

**گاو پروین** ـ پروین یا ثریا ، برسنام ثور قرار دارد ، چنانکه خیام گفته است :

گاوی است درآسمان ونامش پروین
گاو دگری نشسته در زیر زمین

**گاه** ـ Temps (فر) ، وقت ، تاریخ ، روز ، ساعت (رك: گاهشماری) خانه وبیت کوکب ، وتدالسماء یامیان آسمان (رك:مه‌گاه) ونیز بمعنی برج جدی ، بقرینهٔ کمان (قوس) درشعر فردوسی :

چو خورشید ازپرده آگاه شد
ز برج کمان برسر گاه شد
شاهنامه

**گاهبار** ـ (= گاهنبار)

**گاهشماری** ـ Calendrier (فر) ، تقویم ، نگاهداشتن ترتیب روزهای سال وتدوین مسائل مربوط به تقویم ومحاسبهٔ سال و زمان وبا اصطلاح قدیم عربی «معرفة الموافقیت» وفق می‌دهد .

«برای حساب زمان بدبختانه (!) ما درفارسی اسم مأنوسی نداریم . در کتب قدیمه لفظ تاریخ را بـرای این معنی نیز استعمال میکردند ولی این لفظ درکتب فارسی برای پنج معنی مختلف ... استمال میشد ...» . (گاهشماری / ۲)

**گاهشماری** ـ نام کتاب پرارزشی است که بوسیلهٔ سید حسن تقی‌زاده در سال ۱۳۱۴ شمسی دربرلن تألیف شده ومورد استفاده‌نگارنده درتدوین این‌فرهنگ درموارد عدیده قرار گرفته است .

**گاهنامه** ـ (= تقویم) دفتر سال ، نوشته ، یا جزوه مربوط به سال و وقت .

**گاهنامهٔ شمسی** - Calendrier Solaire (فر)

**گاهنامه شمسی قمری** - Calendrier Luni-Solaire (فر)

**گاهنامهٔ قمری** - Calendrier Lunaire (فر)

**گاهنبار** - یا گاسانبار (پ) «چنانکه در کتب سماوی مذکور است و درقران مجید نیز حق سبحانه تعالی عالم را به شش روز آفرید ، مجوس از کتاب زند که منسوب به زردشت است نقل می کنند که خدای تعالی عالم را به شش گاه آفرید اول گاه اول یازدهم دی بود ، اول گاه دویم یازدهم اسفند ، اول گاه سوم بیست وششم اردیبهشت ، اول گاه چهارم بیست وششم خرداد ، اول گاه پنجم و گاه ششم سی ویکم آبانماه که اول خمسه مسترقه باشد و هرگاهی پنج روز باشد و زردشت درکتاب خود چنین گفته است که درگهنبار اول خدای تعالی آسمانها را آفرید ودر دویم ابر ودر سیم زمین ودرچهارم نبات را ودر پنجم بهایم را ودرششم انسان را ...» (شرح بیست باب - باب پانزدهم)

گاهنبارها بدین نام وبدین ترتیبند : میدیوزرم[1]، میدیوشم[2]، پیتی سهیم[3]، ایاتسهریم[4]، میدیارم[5]، همسپتمهدم[6] (باختصار ازفرنودسار)

**گذر جنوبی** - (= مجاز الجنوب) گذر جنوب، مدار راس الجنوب، عقده ذنب ، جوزهر دم ، جوزهر ذنب .

---

۱- میذیوی‌زرمی Maezeyuzaremae ۴۵ روز از روز اول حمل تا ۱۴ ثور .

۲- میذیوشم Maezeyucham ۶۰ روز از ۴۶ روز بعد از حمل تا ۱۱ سرطان .

۳- پیتیش هی Paetichhahi ۷۵ روز از ۱۶۰ روز بعد از حمل تا ۲۵ سنبله .

۴- ایاثرم Ayathrema ۳۰ روز از ۱۸۱ روز بعداز حمل تا ۲۴ میزان.

۵- مئیذ یایری Maezyayeri ۸۰ روز از ۲۱۱ روز بعد از حمل تا ۱۵ جدی .

۶- همسپت مئیذی Hamasspat maezi ۷۵ روز از ۲۹۱ روز بعد از حمل تا ۳۰ حوت .

(باختصار ازگاهشماری / ۱۰۴-۱۰۵)

**گذر شمالی** ـ (= مجاز الشمال) گذر شمالی، مدار الراس الشمال، عقده راس، جوزهر سر، جوزهر راس.

**گذرنده برچهار قطب** ـ «آن دایره بزرگ که برقطب معدل النهار و قطب فلك‌البروج همی گذرد» . التفهیم / ۷۲)

**گران رو** ـ (= بطئی السیر) در احوال کواکب است . ( مقدمهٔ التفهیم / قعد)

**گرایستن** ـ (= میل) مانند میل دو دایره مقاطع ، نظیر دایره معـدل النهار ومنطقة البروج)

**گرایسته برپهلو** ـ از اقسام‌بروج غیرمنتصب‌دراصطلاح‌نجوم (التفهیم ص ۳۱۹ ومقدمه / قعه)

**گرد آمدن** ـ ( = قران ، مقارنه ، مجـامعت ، اتصال ) از نظـرات کواکب است .

**گرد خوان** ـ در «گرد خوان نقره‌کوب» کنایه از آسمـان و نیز فلك ثوابت :

حکمتت هرسال براین گرد خوان نقره‌کوب
بره را از آتش خورشید بـریـان ساخته
خواجو / ۶۰۷

**گردش آسیایی** ـ (= حـرکت رحوی) درافق باصطـلاح هیئت . (مقدمهٔ التفهیم / قعو)

**گردش دور** ـ گردش فلك ، گردش دورانی فلك :

بخندید وگفت ای پسر جور نیست ستم بر کس از گـردش دور نیست
(شرح بوستان / ۱۷۹ - ح ۳)

**گرد ماه** ـ بدر ، ماه تمام ، پرماهی ، تمام روشنی ، ماه دو هفته ، ماه نـاکاسته ، ، حالت امتلاء ماه در مقابله بـا خورشید . « دو هفته‌گرد ماه » در شعر رودکی ، بمعنی گرد ماه دو هفته :

روی هریك چون دو هفته گرد مـاه
جـانشان غفه سمـوریشان کـلاه
(لغت فرس)

(غفه : پوستین باشد از پوست بره) (صحاح الفرس / ۲۸۲)

**گردون** ـ گردون بتنهائی[۱] گردون اخضر[۲] گردون پیر[۳] گردون کبود جامه[۴] گردون دولابی[۵] گردون گردان[۶] گردون دون پرور[۷] وصف آسمان ، فلك یا سپهر است .

۱ـ گردون بدرد و رنج مرا کشته بود اگر
پیوند جانم از نشدی نظم جانفزای

مسعود سعد

۲ـ همی تا برآید فروزنده هرشب
بدین آبگون روی گردون اخضر
چون سیمین ز نخدان معشوق زهره
چو رخشنده رخسار گمانش دو پیکر ...

فرخی / ۱۴۹

۳ـ گردون پیر گشت مرید کمال او
پوشید از ارادتش این نیلگون وطا

خاقانی / ۱۶

۴ـ گردون کبود جامه را بین
ضحاك نژاد و اژدها کین

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۹۹

۵ـ گر نمیبینی تو خود را در کمین
گردش گردون دولابی ببین
چون قراری نیست گردون را ازو
ای دل اختروار آرامی مجو

جلال‌الدین محمد بلخی

۶ـ اعتمادی نیست برکار جهان
بلکه برگردون گردان نیزهم

حافظ / غزل ۳۶۳

---

۱ـ آسمان را گویند وآنرا نیزکه بکاوگردد گردون گویند بسبب‌مناسبت درگردش واین قسم را عرب «عجله» و «منجون» خوانند . (صحاح الفرس / ۲۵۱)

۶ـ منکه دارم درگدایی گنج سلطانی بـدست
کی طمع درگردش گردون دون پرورکنـم
حافظ / غزل ۳۴۶

**گردهٔ ماهتاب** ـ قرص ماه (رك : ماهتاب)

**گرزمان** ـ وکرزمان، آسمان ، فلك اطلس ، عرش ، وپایه پنجم آسمان درباورهای مذهبی ونجومی زردشتی . واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱۴ــ۱۴۷)

مثال ازشمس فخری :

تا بود درکان عقیق و بهرمـان تا بود خورشید ومه برکرزمان

***

بـاد باقـی سایـهٔ تعظیـم او تا که باشد نام لـوح کـرزمان

از دقیقی :

مه وخورشید بابرجیس وبهرام زحل با تیر و زهره باگرزمان
همه حکمی بفرمان تـو رانند که یزدان‌مر ترا دادست فرمان

(فرهنگ سروری)

**گرفت** ـ گرفت خورشید ،کسوف (رك : کسوف)

**گرفتگی** ـ (= خسوف ،کسوف) وگرفتن نیز درهمین معنی است .

**گرگ** ـ گرگ خونگر (کا)(آنندراج) وگرگ‌فسونگر(کا)(فرنودسار) وگرگ سحرکنایه ازصبح کاذب وفجر مستطیل است درشعر بدرالدین چاچی :

گرگ سحر نـوك دم سر برجبار زد
کآهوی زرد اسد بابره شد درچرا

(مترادفات واصطلاحات)

**گره جنوب** ـ (= عقدهٔ جنوبی) گره جنوبی ، مجاز الجنوب ، عقده ذنب ، جوزهر دم .

**گره شمال** ـ (= عقدهٔ شمالی) گره شمالی ، مجاز الشمال ، عقـدهٔ رأس ، جوزهر سر ، جوزهر راس .

**گل** ـ گل زرد[۱] وگل سرخ[۲] وگل آسمان وگل‌زرد فلك وگل صدبرگ آسمان[۳]، کنایه‌ازخورشید است :

۱ـ خندیدن قرص آن گل زرد
آفاق برنگ سرخ گل کرد

نظامی / لیلی ومجنون ۱۲۹

(رك : نرگس)

۲ـ (آنندراج)

۳ـ (فرنودسار)

**گل میزان** ـ (ك) ستاره زهره‌است چون‌میزان خانه زهره‌است، چنانکه «عقرب» خانه مریخ است و بهمین سبب مریخ را بکنایه «خار عقرب» گفته‌اند . دراین‌ترکیب، گل اشاره به سعادت مشتری وخار در «خار عقرب» اشاره‌به‌نحوست مریخ است درشعر انوری :

در اثر بحر مراعـات ولیـش خار عقرب چو گل میزان است

دیوان / ۳۳۰

**گنبد** ـ

اندیش از آن روزکـه از زلـزلهٔ صور
منشق شود این گنبد وآن خشت زر افتد

بدرالدین چاچی (مترادفات واصطلاحات)

گنبدآبگون[۱] گنبد آبگینه‌گون[۲] گنبدآفت‌پذیر[۳] گنبد اخضر[۴] گنبدازرق[۵] گنبد اعظم[۶] گنبد افلاك[۷] گنبد انجم افروز[۸] گنبد بی‌آب[۹] گنبد پر گـذر[۱۰] گنبد پیر[۱۱] گنبد پیروز وگنبد تیزرو[۱۲] گنبد حراقه رنگ[۱۳] گنبد دوتا [۱۴] گنبد فیروزه خشت[۱۵] گنبد فیروزه‌گون[۱۶] گنبد جان ستان[۱۷] گنبد چرخ[۱۸] گنبد خضرا [۱۹] گنبد دروا [۲۰] گنبد دوار[۲۱] گنبد دود گشت[۲۲] گنبد دولاب رنگ[۲۳] گنبد روبـاه گیر[۲۴] گنبد زرنگار[۲۵] گنبد سیماب گون[۲۶] گنبد شنگرف[۲۷] گنبد صوفی لبـاس[۲۸] گنبـد طاقدیس[۲۹] گنبد فستقی[۳۰] گنبد فلك[۳۱] گنبد فیروزه‌فام[۳۲] گنبد کیان[۳۳] گنبد گردون[۳۴] گنبد گوژپشت[۳۵] گنبد گوهرنگار[۳۶] گنبد گیتی فرسای[۳۷] گنبد گیتی‌نورد[۳۸] گنبد مایل[۳۹] گنبد مقرنس[۴۰] گنبد مینا [۴۱] گنبد نارنج[۴۲] گنبد نارنج‌گون[۴۳] گنبدنادرنگ رنگ[۴۴] گنبد نیلوفری[۴۵] گنبد نیلوفرین[۴۶] گنبد نیلی حصـار[۴۷] وصف بکنایـه از آسمان‌ونشانهٔ توجه‌وتجسم‌یا تصوریا تفکروتاثیرپذیری شاعران پارسی است درمقابل شکل‌ظاهری آن، سوای «گنبد حراقه رنگ» (ش ۱۳) وگنبد نارنج (ش ۴۲) و

گنبد نارنگ (ش ۴۳) وگنبد نارنج گون (ش ۴۴) که کنایه ازخورشیداست . و گنبد آب ، گنبد ازرق ، گنبد تیزرو ، گنبد چهاربند ، گنبد دور گشت، گنبددولابی، گنبد فیروزه خشت[۴۸] نیز کنایه از آسمان می‌باشد .

۱ـ عدل ار نه مهندسی نمودی
این گنبد آبگون نبسودی

خاقانی / تحفةالعراقین ۸۴

۲ـ یك ره به حریم خاك پیوند
زین گنبد آبگینه‌گون چند

خاقانی / تحفةالعراقین ۵۰

۳ـ (آنندراج).

۴ـ صدر او ، پایه ورای عالم بالا نهاد
قدر او، خیمه ورای گنبداخضر زدست

جمال‌الدین اصفهانی / ۶۷

۵ـ مقدری نه به آلت ، بقدرت مطلق
کند ز شکل بخاری چو گنبد ازرق

انوری / ۱۲۴

۶ـ فیلسوف اعظم و حرز امم کز روی وهم
جای او جز گنبد اعظم نخواهی یافتن

خاقانی / ۲۷۰

۷ـ عاقبت منزل ما وادی خاموشان است
حالیا زلزله در گنبد افلاك انداز

حافظ / غزل ۲۳۴

۸ـ لاجرم این گنبد انجم فروز
آنچه به شب دید، نگوید بروز

نظامی / مخزن‌الاسرار ۱۶۶

۹ـ قاعدهٔ عمر زیر گنبد بی‌آب
گنبد آب است کاستوارنیابی

خاقانی / ۸۸۳

(گنبد بی آب : حباب آب ، حباب باران برروی آب)

۱۰– زین منزل پر خطر چه آیـد
زین گنبد پر گذر چه خیزد ؟

جمال‌الدین / اصفهانی ۱۵۲

۱۱– گنبد پیر، سبحهای بلـور
در مغاك مقعـر انـدازد

خاقانی / ۱۲۷

۱۲– تا بتو طغرای جهان تازه گشت
گنبـد پیروزه پـر آوازه گشت

نظامی / مخزن‌الاسرار ۱۵۵

پدید آمد این گنبد تیزرو
شگفتی نماینده نو بنـو

شاهنامه ج ۱ / ۵

۱۳– ای بگه امتحان ز آتش شمشیر تـو
گنبد حراقه رنگ سوخته حراقه‌وار

خاقانی / ۱۹۷

۱۴– ای‌تن، زغم جدا شو، ومیدان که هیچوقت
یکتـا نبـود کس را ایـن گنبد دو تـا

مسعود سعد / ۶

۱۵– بود درین گنبد فیروزه خشت
تازه ترنجی ز سرای بهشت

نظامی / مخزن‌الاسرار ۱۲

۱۶– گنبد فیروزه گون بـا اختران سیم رنگ
هرشب وهرروز وصف بینوای مـن کند

انوری / ۲۷۳

۱۷– (آنندراج)

۱۸– ما می بیانگ چنگ نه امروز مـی کشیم
بس‌دور شد که گنبد چرخ این صد اشنید

حافظ / غزل ۲۴۳

۱۹– از پی حرمت کعبه چه عجب گر پس از این
بانگ دق الکوس از گنبد خضرا شنوند

خاقانی / ۱۰۳

۲۰– زان علم او شناس که فضل فتاده پست
امروز سر به گنبد دروا کشد همی

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۵۶

۲۱– از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری درین گنبد دوار بماند

حافظ / غزل ۱۷۸

۲۲– (رشیدی)

۲۳– بر پر ازین گنبد دولاب رنگ
تا رهی از گردش پرگار تنگ

نظامی / مخزن‌الاسرار ۱۲۴

۲۴– آگهیش نه که شود راه گیر
دودهٔ این گنبد روباه گیر

نظامی / مخزن‌الاسرار ۱۳۳

۲۵– (آنندراج)

۲۶– آستانت ، گنبد سیماب‌گون را متکی است
بندهٔ سیماب دل سیماب شد زین متکی

خاقانی / ۲۹

۲۷– (برهان ، رشیدی)

۲۸– چون‌تو برآری حسام، پیش تو آرد سجود
گنبد صوفی لباس ، برقدم اعتذار

خاقانی / ۲۲۳

۲۹– (برهان ، رشیدی)

۳۰– بر گنبد فستقی بهرماه
عنابی کرده گیسوی ماه

خاقانی / تحفة‌العراقین

۳۱- از گنبد فلک ندی آمد به گوش او
کای گنبد تو کعبهٔ حاجت روای خاک

خاقانی / ۲۲۳

۳۲- جز بحکم تو نتابد شعلهٔ آئینه‌رنگ
جز بامر تو نگردد گنبد فیروزه فام

جمال‌الدین اصفهانی / ۳۵۸

۳۳- صلیب و خاج بسوزد، کلیسیا بکند
بنای مدرسه بـر گنبد کیـان آرد

کمال‌الدین اسماعیل / ۴۸

۳۴- حسن رای تو، دوار گنبد گردون برد
صیت فضل تو، صداع صخره صمّاء دهد

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۲۵

۳۵- نگارندهٔ گنبد گـوژپشت
نمایندهٔ راه نـرم و درشت

بدایعی بلخی (مجمع الفصحا)

۳۶- گشت بساط ثناش مرکز عودی لباس
گشت ضمان بقاش گنبد گو هر نگار

خاقانی / ۱۸۵

۳۸- خویش ایمن شده از فرسودن
زیر این گنبد گیتی فـرسای

انوری / ۲۱۸

۳۸- (برهان، رشیدی)

۳۹- ای ز سریر سرت گنبد مایل حقیر
وی ز صریر درت پاسخ سائل نعم

خاقانی / ۲۶۸

۴۰- بی‌زحمت گنبد مقـرنس
آیی سوی وادی مقـدس

خاقانی / تحفة‌العراقین ۱۱۵

۴۱– گفتم : این جام جهان بین ، بتو کی دادحکیم ؟
گفت : آنروز که ، این گنبد مینا می‌کرد
حافظ / غزل ۱۴۲

جرعهٔ جام ، برین تخت روان افشانم
غلغل چنگ درین گنبد مینا فکنم
حافظ / غزل ۳۴۸

۴۲– بازیچه شمر گردش این گنبد نارنج
گر طفل نه ای سغبهٔ بازیچه چرایی
خاقانی / ۴۴۳

۴۳– رنگ بازیچه است رنگ گنبد نارنگ رنگ
چند کوشم کز برونم نگذرد صفرای من
خاقانی / ۳۲۶

۴۴– این گنبد نارنج گون بازیچه دارد اندرون
زآه سحرگاهش کنون رو سنگباران تازه کن
خاقانی / ۴۶۵

۴۵– فریب گنبد نیلوفری مخورکه کنون
اجل چو گنبد گل برشکافدت عمدا
خاقانی / ۵

۴۶– گنبد نیلوفرین گنبدهٔ گل شود
پیش‌سنانت کزاوست قصرممالك حصین
خاقانی / ۳۴۲

۴۷– گوی زمین ربودهٔ چوگان عدل اوست
وین برکشیده گنبد نیلی حصار هم
حافظ / غزل ۳۴۲

۴۷– (فرنودسار)

**گنگدژ** – بگفتهٔ خوارزمی ، درمفاتیح العلوم (ص ۱۲۶) :
«کنکدز، هی اقصی مدینة فی المشرق وهی فی اقاصی بلاد الصین و الواقواق» .

شمس‌الدین محمدبن محمود آملی در کتاب نفائس الفنون فی عرایس العیون (ج ۳ / ۴۷۶) درمبداء عمارات گوید:

«و بعضی مبداء عمارت ازجانب مشرق که آنرا کنك دز خوانند گیرند و بعضی ازجانب مغرب ازجزایر خالدات که در دریای مغرب است ...»

در روایات ایرانی آمده که جمشید، یا کیکاوس، و بخصـوص سیاوش گنگدژ را در دورترین نقطهٔ مشرق ساختند. برحسب این روایات محـل گنگـدژ برروی خط استوا و به فاصله ۱۸۰ درجه درشرق جزایر خالدات و ۹۰ درجه قبه ادین، تعیین شد وایرانیان آنرا بعنوان مبدا طولها بکار می‌بـردند. گنگـدژ در کتابهای عربی وفارسی دوره اسلامی تحریف شده وبصورتهای: کنگدر ولنکدر و کنکدز دیده شده است.

گنگ سیاوش درشاهنامه، نام دیگر گنگدژ است که بنای آنرا به سیاوس نسبت داده است. وآنراشهری آباد ومعتدل، دایره مانند، درمیان حلقه‌ای ازمحاصره کوههای بلند وصف می‌کند. صد فرسنگ گرداگرد آن و «سی بارسی» عرض ویا طول آن است، باروی آن ازسنگ وهوای آن سالم ومردمـانش سالـم و شادمان وصف شده‌اند.

ز کنگ سیاوخش گویم سخن ... وزان شهر وآن داستان کهن ...
کنون بشنو از گنگ‌دژ داستـان ... بدین داستان بـاش همـداستان
که چون گنگ دژ در جهان جای نیست
بـر آن سـان زمیـن دلارام نیست
که آنرا سیاوش برآورده بـود ... بسی رنجها اندرو برده بـود ...
بنا کرد جـای چنـان دلگشای ... یکی شارسان اندران خوب‌جای
نه گرماش گرم ونه سرماش سرد ... همه جای شادی وآرام وخورد
نبینـی در آن شهر بیمـار کس ... یکی بوستان ازبهشت است وبس..
درازای و پهناش سی بـار سی ... بود گر بـه پیمـایدش پـارسی
بدو کاخ وایوان ومیدان بساخت ... درختان بسیارش انـدر نشاخت
بسازید جایی چنان چون بهشت ... گل و سنبل ونرگس ولاله کشت

ولی اخترشناسان ساختن گنگدژ را برای سیاوخش نامیمون دانستند و در پرسشی که سیاوخش از ایشان دراین خصوص کرد اورا غمناك وخشمگین ساختند:

از اختر شناسان بپرسید شاه  که ایدر یکی ساختم جایگاه
ازو فر و بختم بسامان بود  و یا دل زکرده پشیمان بود
بگفتند یکسر بـه شاه زمین  که بس نیست فرخنده بنیاد این
از اخترشناسان برآورد خشم  دلش پر زدرد و پر از آب چشم[1]

شاهنامه ، چاپ بروخیم / ۷ ۶۱۷-۶۲۱

در تاریخ «غرر اخبار ملوك الفرس وسیرهم» معروف به شاهنامهٔ ثعالبی[2] نام شهری بنام «سیاون‌آباد» که سیاوش‌آباد است آمده که ساختن وآراستن آن به وسیلهٔ سیاوش حسد افراسیاب را درباره او برمی‌انگیزد و یکی از عوامل قتل این شاهزاده میشود . ونام «گنگدژ» دو بار بهنگامی می‌آید که کیخسرو ، پسر سیاوش بقصد خونخواهی پدر به توران زمین لشکر میکشد وپس‌از شکست ازافراسیاب درصدد تعقیب او برمی‌آید . افراسیاب به گنگدژ پناه می‌برد و کیخسرو با فتح آنجا افراسیاب را متواری میکند و دیدارگنگدژ سبب‌اعجاب‌وتحسین او میگردد.

تقویم البلدان ابوالفداء (ترجمه آیتی ص ۱۱-۱۲ ) در اقالیم هفتگانه نوشته است که : «... ونهایت عمارت درجانب شرقی موضعی است بنـام گنگدژ میانهٔ دو نهایت شرقی وغربی را برروی خط استوا قبةالارض گویند ...»

ودر جای دیگر آورده : «و گفته‌اندکـه برخط‌استوا ، چهار موضع‌است که فاصله مابین آنها ربع دور است وچهار موضع عبارتند از جمکوت درمشرق و دریای روم درمغرب وگنگدژ که همان قبه الارض است و مابین‌مشرق و مغـرب نقطه‌ایست مقاطر قبةالارض» (ص ۱۶) واین دو بیان می‌رساند که برخی‌ازجغرافی نویسان قدیم که ابوالفداءازجمله ایشان‌است‌تصور روشنی‌درباره گنگدژنداشته‌اند، گاهی آنرا باقبةالارض یکی وگاه جدا ازآن توصیف‌میکنند .

---

۱- آقای نعمت میرزازاده درنخستین شمارهٔ سیمرغ زیر عنوان «گنگدژ ، روایتی الحاقی در داستان سیاوش» گنگدژ را نمونهٔ یکی ازتصرفات طولی والحاقی معرفی نموده‌اند وآقای دکتر جلال خالقی مطلق پاسخی مستدل در رد این نظر در نشریه دانشکدهٔ ادبیات وعلوم انسانی‌تبریز (شماره ۱۱۲/ ۳۸۵ - ۴۰۴) به‌ایشان داده‌اند .

۲- باهتمام زتنبرگ وبا ترجمهٔ فرانسه ، ومقدمه‌ای از مجتبی مینوی چاپ افست / ۲۰۲-۲۲۹ .

**گوچهر** - (پ) جوزهر، گوچهر، هم آمده (گوز: معرب جوز) به معنی عقده، گره، یا هرچیز شبیه به آنها، باظاهر یاچهره‌ای همچون جوز (= گردو) «گوچهر سر»، یعنی جوزهر راس و «گوچهر دمب» یعنی جوزهر ذنب. وهمان عقده راس وعقدهٔ ذنب است درنجوم پهلوی. (رك: عقدتین)

**گوزچهر** - (= گوچهر) ستارهٔ دنباله‌دار (فرنودسار)

**گوزهر** - عقدهٔ راس و ذنب دو نقطهٔ تقاطع فلك حامل وفلك مایل قمر (= جوزهر)

**گوژ** - گوژپشت پشت افکن[1] گوزپشت مینا رنگ[2] کنایه‌ازآسمان‌است.

۱- ز بس تزاحم انجم چنان نمود همی
مجره از بر این گوژپشت پشت‌افکن

انوری / ۱۵۹

۲- کسی‌چه داند کاین‌گوژپشت مینا رنگ
چگونه مولـع آزار مـردم دانـاست

انوری / ۲۶۱

**گوسالهٔ فلك** - (ك) برج ثور (رك: ثور)

**گوسپند** - گوسپند فلك: برج حمل (رك: حمل) و شاةالمذبـوح، ستاره‌ای نزدیك دو ستارهٔ سعد ذابح (رك: شاةالمذبوح، بره)

**گوسپندان سماوی** - اشاره به برج حمل (= بره) وجدی (= بز) وجدی (= بزك) و «بز» و «بزغاله» که چند ستاره دردنباله «عیوق»ونزدیك‌صورت ممسك‌الاعنه هستند وعیوق را بهمین سبب «بزبان» گفته‌اند. وشاةالمذبـوح و نیز ستارگان تن قیقاوس.

مدحت او شیرگیران سپهری را شراب
همت او گـوسفندان سماوی را شبـان

خواجو / ۵۹۹

**گوسپند چرخ** - (= حمل) (ك)

دولت بمن نمی‌دهد از گوسفند چـرخ
از بهر درد، دنبه و بهـر چـراغ پیـه

خاقانی / ۶۷۴

**گوسپند فلك** ـ (ك) (= حمل) ازخاقانی شروانی:

گوسپند فلك و گاو زمین را بمنی
حاضر آرند و دو قربان مهیا بینند

دیوان / ۹۲

**گوسپند گردون** ـ (ك) (= حمل) ازخاقانی شروانی :

در شانهٔ گوسپند گـردون من حکم به از زنان به‌بینم

دیوان / ۲۸۵

گویا «شبان» درمصراع دوم درستر از زنان باشد ؟ چون‌بعضی ازشبانان‌که فال‌گیری نیز میدانستند درشانهٔ گوسپندان نگه میکردند وپیشگویی مینمودند .

**گوسپند کشان** ـ (= عید اضحی ، عید قربان)

**گوش روز** ـ روز چهاردهم از روزهای پارسی . (رك : روزهای پارسی . ش ۱۴)

**گوی** ـ (پ) خانه بیست و دوم ماه است درنجوم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۳-۲۶)

ونام «سعد ذابح» است (رك : سعد ذابح)

**گوی** ـ گوی انگله[۱]، گوی زر[۲] گوی زرین[۳] کنایه یا وصف خورشید وگوی سیم[۴] وگوی سیمین[۵] کنایه ازماه است وگوی سیه[۶] کنایه از زمین و گوی فلك[۷] نوعی ترکیب اضافی (اضافهٔ تشبیهی) درباره فلك و آسمان است و گوی ساکن کنایه از زمین[۸]، چون زمین را ساکن میدانستند.

۱ـ (برهان)

۲ـ دامن جاه تر است پروز رنگیـن صبح
جیب جلال تراست ، گوی زر آفتاب

خاقانی / ۴۸

۴ـ (برهان ، رشیدی)

۴ـ (برهان)

۵ـ (برهان ، رشیدی)

۶ـ این بلنـد و بی‌قرار وصعب دولاب کبـود
گرد این گوی سیه تاکی همی‌خواهددوید؟

ناصرخسرو / ۹۵

۷ـ خورشید کسری تاج بین ، ایوان نو پرداخته
یك اسبه بر گوی فلك میدان نو پرداخته

خاقانی / ۳۹۴

۸ـ (فرنودسار)

**گوی چهر** ـ (پ) (رك : جوزهر ، گوزهر ، گوچهر ، گوزچهر .

**گوی راست** ـ (= جوی راست) فلك مستقیم ، مطالع فلك مستقیم (رك : جوی راست) وکرهٔ منتصبه باصطلاح هیئت . (مقدمهٔ التفهیم / قعح)

**گوی سیه** ـ کنایه از زمین است وتصوریستدربارهٔ کروی بودن زمین. درشعر ناصرخسرو علوی :

این و بلند و بیقرار و صعب ، دولاب کبود
گرد این گوی سیه تا کی همی‌خواهددوید

دیوان / ۹۵

**گهت** ـ (پ) بطن الحوت ، «رشا» ، منزل بیست وهشتم ماه در نجوم پهلوی . (رك : رشا)

**گیتی** ـ جهان ، هیئت کلی آسمان و زمین ، عرش خدایی بمدلول آیهٔ ششم ازسورهٔ هود : کان عرشه علی الماء، وسخن سعدی دراشاره باین مطلب‌است:

قدیمی نکوکار و نیکی پسند بکلك قضا در رحم نقشبند
زمشرق به مغرب مه وآفتاب روان‌کرد وبنهاد گیتی بر آب

سعدی (بوستان)

**گیسو** ـ Chevlour (فر) ، صورت فلکی مرکب از ستارگان بسیارکم نور ولی قابل رویت باچشم غیرمسلح درقطب شمال کهکشانی ، آنرا خوشهٔ گیسو و «گیسوان برنیکه»[1] نیز نام داده‌اند . (فرهنگ اصطلاحات علمی) گیسو ، نام دیگر ضفیره است میان دم صورت اسد و دب اکبر (التفهیم / ۴۲۶)

ونیز بمعنی هلبه و ذوذوابه مترادف باگیسو وگیسودار(مقدمهٔ التفهیم / قسه) واز ثوانی النجوم است .

**گیسودار** ـ بمعنی هلبه و ذوذوابه ونیز یکی ازهفت گیسودار . (رك :

1- Cherilovre de Bermice.

هفت گیسودار)

**گیسوی ماه** - (ك) (رك : گنبد ماه ش ۳۰)

**گیل** - (پ) قلب ، منزل هیجدهم ماه ، قلب العقرب(آنتارس) درنجوم پهلوی . (رك : قلب)

**گیهان** - (پ) کیهان ، خلقت ، آسمان ، جهان هستی درنجوم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۵–۱۴۰)

# ل

(ل = ۳۰)

«ل» از حروف تقویمی و نشانهٔ لیل (شب) است و در جداول اتصالات نجومی علامت مقابله ونیز نشانهٔ «زحل» می‌باشد بدان سبب که حرف آخر آن‌است ودر دسته‌بندی ستارگان ازجهت مقدارروشنایی برابراست با «π» (لامبدا) یونانی.

**لاب** ـ فرهنگ سروری آنرا به معنی آفتاب آورده‌است . وگوید :

بیونانی آفتاب را گویند و بعضی بزبان‌ور می‌گفته‌اند» ظاهراً این معنی را ازکلمه اسطرلاب گرفته واشتباه است . (رك : اسطرلاب)

**لانین سا** ـ (د) نفس و روان فلك زحل

**لاجورد** ـ لاجورد خم یعنی خم لاجورد ولاجوردی سقف[1] ولاجوردینه خم[2] ولاجوردینه نقاب[3] کنایه ازآسمان است .

۱ و ۲ـ (آنندراج)

۳ـ (فرنودسار)

**لاك فلك** ـ (ت) (لاك : طغار وظرف‌چوبین‌است) . احمداطعمه‌گوید:

مالشم دادنـد در لاك فلـك　　　شدمگس ران سرخوانم‌ملك

(فرهنگ سروری ـ درکلمهٔ لاك)

این بیت را فرهنگ سروری درجای دیگر درکلمهٔ «مالش» ازقول اطعمه چنین آورده است :

مـالشت دادنـد در لاك فلـك　　　شد مگس ران سرخوانت‌ملك

**لاوك وسپهر** ـ (ت) لاوك به‌معنی‌لاك است‌مانندلاك آسمان ولاك سپهر، وفلك نیز بدان مانند شده است (رك : لاك فلك) بامه گروهه ، ازشرف شفـروه :

چون تو ترتیب نانوخوان سازی مه گروهه سپهر، لاوك باد
(رك : ماه گروهه) (فرهنگ‌سروری ـ لغت‌نامهٔ دهخدا)

**لباس کبود** ـ (کا) درلباس کبود منقص، کنایه‌ازشب نیز می‌تواندباشد.
گر ماه درلباس کبود منقص است تو شاه در لباس نسیج مروقی
امامی هروی / تذکره دولتشاه ۱۸

**لبنه** ـ (رك : لبنتين)

**لبنتين** ـ تثنيه «لبنه» (خشت)، قسمتی ازعضاده اسطرلاب، لبنتین را «شظیه» و «شظایا» هم گفته‌اند (رك : اسطرلاب، اجزاءاسطرلاب) وآنرا ازمس‌یا ازسنگ یاچوب بشکل یك مربع می‌ساخته‌اند. (زیج صابی / ۲۱۵)

**لحیانی** ـ منسوب به «لحیان» از اجزاء شانزدگانه «رمل» و نیز ازجمله سبعه منحوسه است . (رك : سبعه منحوسه، سعد ونحس)

**لر** ـ رمز ستارهٔ زحل وقمر است (رك : رمز سیارات)

**لرز آفتاب** ـ (رك : خورشید لرزان) واین شاهد ازخاقانی :
خود پیشت آفتاب چو من هست سائلی
کش لرز شرم وقت تقاضا بر افکند
دیوان / ۱۴۱

**لشکر کش** ـ لشکر کش‌گردون (کخ)
لشکر کش گردون چو درآید بکمال
فرمانده گیتی به نیشابور شود
انوری / ۳۷۲

**لطخه** ـ نخستین ستاره برج سرطان، بشکل پاره‌ای ابرکه چهار ستاره دیگر آنرا احاطه کرده‌اند و نام دیگر «نثره» منزل هشتم ماه درجزو صورت اسد است ودر ابتدای آن، چون سرطان واسد، درمجاورت هم می‌باشند و برخی از ستارگان آندو درهم رفته‌اند . (رك : نثره)

**لطع** ـ (د) ازحروف مرکب تقویمی و علامت جامع‌اتصال نظراستقبال وتناظر مطلعی است .

**لظم** ـ (د) ازحروف مرکب تقویمی، نشانهٔ «جامع اتصال نظراستقبال وتناظر یومی» است .

**لعاب** ـ لعاب کوه (کخ) (آنندراج)

**لعاب شمس** ـ لعاب خورشید ، تارهای نورانی آفتاب «لعاب شمس و خیط باطل . ومخاط الشیطان، آنچه گرمگاه بینند(از آفتاب) چون خیطعنکبوت، (السامی فی الاسامی / ۴۴۲) ، خیطالشمس هم گفته‌اند . (رك : خیط شمس)

**لعاب گوزن** ـ (ك) نور آفتاب ، دم صبحگاهی ، روشنایی صبح

بر کوه چون لعاب گوزن اوفتد ز صبح

هوئی گوزن وار بـه صحرا بـرآورم

خاقانی / ۲۴۷

**لعبت** ـ لعبت زرنیخ (کخ) (آنندراج)

**لعل** ـ لعل فلك (کخ) واشاره به اثربخشی خورشید است در کان برای تکوین لعل که یك باور بسیارکهن بوده است .

ماه‌که ازلعـل فلـك کان کنـد درخم آن کان همه شب جان کند

نظامی / مخزن‌الاسرار ۶۷

درباره این اعتقاد سنایی گفته است :

سالها باید که تایك سنگ اصلی ز آفتاب

لعل گردد در بدخشان یاعقیق اندر یمـن

(رك : خورشید ولعل)

**لگن** ـ لگن چهارم[۱] لگن زمردی[۲] کنایه ازآسمان چهارم یافلك‌چهارم‌که فلك خورشید است ونیز آسمان بطورکلی وظاهری .

۱ و ۲ـ (آنندراج)

**لنگر کشتی** ـ نام دیگر «سهیل» است چون سهیل‌درجزوستارگان‌صورت «سفینه» و برلنگر آن دیده میشود (رك : سفینه)

**لوح** ـ لوح آسمان[۱] لوح پیروزه[۲] لوح زبرجدی [۳] وصف وکنایـه از آسمان است .

۱ـ شگفت مرغی کاین شاهباز همت تست

که آشیان همه برلوح آسمان خواهد

کمال‌الدین اسماعیل / ۲۲۹

۲ـ ازفرخی در وصف ابر:

بسان چندن سوهان زده برلوح پیروزه
یکسر دار عبیر بیخته برصفحهٔ مینا
دیوان / ۱۰

۳ـ کودك وشی و تر است دربر
برلوح زبرجد، ابجد زر
خاقانی / تحفةالعراقین ۱۵

**لوح** ـ یکی ازآلات تعیین وقت وساعت درقدیم بوده است. (مفاتیح العلوم / ۱۳۶)

**لوح** ـ ولوح ـ هوای میانهٔ زمین وآسمان (فرنودسار)

**لورا** ـ (= لیرا) Lyra (یو) : نام یونانی نسر واقع وبه معنی صنج «لیر» هم بوده است (رك : لیر) ونام روشن‌ترین ستارهٔ آن چنگ رومی‌است ونیز شلیاق (= چنگ رومی ـ شلیاق ـ لیر)

**له** ـ (ر) ازحروف مرکب تقویمی ودر جدول اتصالات علامت استقبال است برای ماه.

**لهات** ـ نام دیگر «نثره» منزل هشتم ماه است. (رك : نثره)

**لیال عشر** ـ «ولیال عشر» (سورهٔ فجر آیه ۲) لیالی عشر، دو شب یا شبهای اول ماه ذیحجه.

**لیالی** ـ جمع لیل (رك : لیل)

**لیالی بیض** ـ (= لیالی بیضاء ایام البیض)

**لیالی بیضا** ـ (رك : ایام البیض)

**لیالی عشر** ـ (رك : لیال عشر)

**لیر** ـ Lyre، Lyra (یو) (= جنگ رومی و (شلیاق) و (صنج) تلفظ دیگر «لور» یونانی است برای «نسر واقع» که آنرا صنج هم به عربی گفته‌اند، ظاهراً شکل فلکی «نسر واقع» سبب شده که نام «لیر» یونانی و «صنج» عربی را به آن بدهند. «لیر» دریونانی نام «عود» است که یکی ازآلات موسیقی است و اختراع آنرا به ترباندر Terbander » شاعر قرن هشتم پیش‌ازمیلادیونان‌نسبت میدهند وشعر «لیریك» یعنی‌عودی یا «غنایی»شعری‌است که با «عود» میخوانده‌اند وامروز به شعر غنائی وتغزلی وعاشقانه اطلاق می‌شود. اما صنج، ظاهراً همسان

«چنگ» یا «سنگ» است که اعشی شاعر نابینای عرب آنرا نیك مینواخته و به او لقب «صناجة العرب» داده‌اند و رودکی شاعر نابینای ایران نیز آن را خوش می‌نواخته است.

رودکی چنگ برگرفت‌ونواخت ــ باده‌انداز کو سرود انداخت

عود، وچنگ یا صنج هردو ازسازهای تاری هستند واصل هردویکی‌بوده است. درباره (صنج) یاچنگ، خوارزمی گوید:

الصنج بالفارسیه، چنگ وهو ذوالاوتار، قال الخلیل، الصنج عند العرب هو الذی یکون فی الدفوف یسمع له صوت کالجلجل». (مفاتیح‌العلوم / ۱۰۷)

**لیل** ـ شب، مقابل نهار و روز فارسی. ازغروب آفتاب تافجر، یا از غروب آفتاب تاطلوع آن.

**لیلة البراة** ـ (= شب براة) «وشب پانزدهم ازماه‌شعبان‌بزرگواراست و اورا شب براة خوانند». (التفهیم / ۲۵۲)

**لیلة السذق** ـ شب سده، شب جشن سده، سذق معرب سده است و آنرا «شب‌گزنه» هم میگفته‌اند (رك: شب‌گزنه) ابوالقاسم‌مطرزی‌شاعرعهد ملکشاه بمناسبت جشن سده که درسال ۴۸۴ درشب ۱۸ ذی‌الحجه بفرمان ملکشاه دربغداد برگزار شده بود گفته است:

وکل نار من‌العشاق مضرمة ــ من‌نارقلبی‌او من‌لیلة السذق

(رك: سده)

**لیلة الفطر** ـ شب عید فطر مسیحیان، بعداز صوم ایلیاد یاصوم شلیخین و دیگر صیام‌ایشان. خاقانی لیلة الفطر را باخمسین (= پنجاهه) و«دنح» و «عید الهیکل» و «صوم العذرا» همراه‌کرده است:

به خمسین وبه دنح ولیلةالفطر ــ به عید الهیکل وصوم العذرا

دیوان / ۲۵

(درمتن ذبح بجای دنح آمده که باید اشتباه مطبعه‌ای باشد)

**لیلة القدر** ـ (= شب قدر) «واندر ماه رمضان لیلةالقدر است. آنك جلالت او اندر قران پیدا آمده است[۱] وگفتند که اورا بدهۀ پسین جویند و نیز

---

۱ـ لیلة القدر خیر من الف شهر (سورۀ قدر آیه ۶)

گفتند بطاقهای این‌دهه وچون مجهول بود بیشتر گمانی برشب بیست و هفتم افتاده است اندر باب او» . (التفهیم / ۲۵۲)

**لیلة المیلاد** ـ شبی که عیسی درآن متولد شد ، شب بیست وپنجم کانون اول . درتولد عیسی اختلاف است ، بعضی ششم کانون آخر میدانند . (رك : میلاد مسیح)

**لیلة لیلاء** ـ شب سی‌ام‌ماه، شبی که ماه درمحاق‌است، شب‌سخت‌تاریك.

**لیل لائل** ـ یالیل اللیل (= لیلة لیلاء) شب تاریك .

**لیل موی** ـ (ت) اضافهٔ تشبیهی ، درشعر سعدی :

جهان دیده پیری ز ما برکنار ز دور فلك ، لیل مویش نهار

بوستان

**لیل ونهار** ـ (تن) (رك : لیل موی) ونیز این بیت ازگلستان سعدی در وصف بهار وبامداد آن :

بامدادان که تفاوت نکند لیل ونهار

خوش‌بود دامن‌صحرا وتماشای بهار

تفاوت نکردن لیل و نهار میتواند بمعنی یکسان بودن شب و روز باشد در روز اول بهار وموقعیکه خورشید درنقطهٔ اعتدال ربیعی است و نیز میتواند اشاره به«یغشی اللیل النهار» (سورهٔ اعراف آیه۵۴) باشد، یعنی شب روز را می‌پوشاند . این تعبیر قرآنی را ، دربیتی ازبوستان نیز باتفاوتی بکار برده است:

چنان تنگش آورد اندر کنار که پندارد اللیل یغشی النهار

# م

(م = ۴۰)

«م» درتقویم علامت «یوم» (روز) است ودر دسته‌بندی ستارگان برحسب مقدار روشنی آنها برابر است با «$\mu$» (مو) یونانی .

**ماج** ـ ماه ، تلفظ دیگری است برای ماه ازنوع مانك ومانگ :

چـو تـو شاه بنشست برتخت عـاج
فروغ از تو گیرد همـه مهر و ماج

فردوسی (مترادفات واصطلاحات)

**مار** ـ Hydre, Serpant (فر) ، مار آبی ، صورت شجاع، مارفلکی، مار باریك هم گفته‌اند (رك : شجاع) ونام صورت «حیه» یا «حیة الحوا» (مار مارافسای) نیز می‌تواند باشد ،که‌فخرالدین‌اسعدگرگانی‌دربارهٔ «عنان دار» ممسك الاعنه درشعرآورده است :

یکی بی‌اسب همواره عنان دار  یکی دیگر چو مارافسای بامار

ویس ورامین / ۸۲

ودر وصف صورتهای‌فلکی«مار باریك = شجاع» و«کلاغ = غراب» و «مرغزار = معلف» نیز گفته است :

چو شاخ خیزران باریك ماری  کلاغی در میـان مرغـزاری

ویس ورامین / ۸۳

**مار اسفندان** ـ (= مار اسپند روز)

**مار اسپند روز** ـ روز مار اسپند ، بیست ونهمین روز پارسی (رك : روزهای پارسی ش ۲۹)

فرهنگ سروری «مار اسفند» ومهر اسفند آورده واین شاهدرا از انوری نقل میکند :

تا که برنطع دهر در بازیست  رخ بهرام و اسب مار اسفند

وبهرام نیزدرین بیت همان «بهرام روز» روز بیستم ازماه پارسیان است .

**مارافسای** ـ Charmeur (فر) ، (= حواء الحية)

**مار باریك** ـ (رك : مار) مار آبی ، صورت شجاع . (رك : شجاع)

**مار سپید** ـ (ت)

باز کبودی است چرخ بال زنان درهوا

مار سپیدی است صبح مهرهٔ زر در قفا

بدرالدین چاچی (مترادفات واصطلاحات)

**مار مارافسای** ـ (= حيةالحواء) و (رك : مار)

**مار نه سر** ـ (ك) فلك (فرنودسار) آسمان وکنایه ازفلك باشد مثال از خواجوی کرمانی .

بیا ترك این دار شش در بگو  بیا دست ازین مار نه سر بشو

(مجمع الفرس)

**مانك** ـ (رك : مانگ)

**مانگ** ـ ومانك ، ماه ، (وخورشید ـ فرنودسار) وماج (رك : ماج) و (رك : مانگه ومانگه شو)

بگرمی بدیشان یکی بانگ زد  کزان بانگ‌تب‌لرزه‌باماتگ‌زد

عنصری

نتابد پیش مهر روی او مانگ

که ازششدانگ حسن اوست یك دانگ

سراج‌الدین رازی (فرهنگ سروری)

خاقانی «مانك» آورده است :

تخت کیان مانك است سعد فلك مانکی است

من ز پی فال سعد مانکیم مانکی

دیوان / ۶۸۱

**مانگه** ـ ماه، درگویش طبری‌نیز «مانگه» به‌معنی ماه آمده است :

مه آتش‌پرستی ندویم در قدیمه بهارم تشنه ، مهر ومانگه دیمـه

یعنی آتش‌پرستی من درپیش روی تو عادت قدیم است ، روی تو بهار منست ، خورشید وماه است ، نه روی است. (واژه‌نامه طبری ـ مانگه)

احتمال دارد کلمه «منجوق» بمعنی ماه برسر علم، یاماهچه تغییری درنسبت از «مانگه» یا مانگ باشد؟ (رك : منجوق) ودرگویش کردی‌نیز «مانگه‌شو» بمعنی شب مهتاب آمده است.

**مانگه شو** ـ ماه شب ، شب مهتاب ومقمر (رك : مانگ ومانگه)

**ماه** ـ (= قمر) سیاره تابـع زمین ، کـه فـاصله متوسط آن از زمین ۳۸۲۱۷۰ کیلومتر یعنی $\frac{1}{4}$ ۶۰ برابر شعاع کره زمین است وجرم آن $\frac{1}{81}$ جرم زمین وچگالی آن $\frac{4}{5}$ چگالی زمین می‌باشد . مدت زمان حرکت انتقالی ماه برابر است بامدت زمان حرکت وضعی آن یا $\frac{1}{3}$ ۲۷ روز . ازین جهت همواره یـك طرف ماه بسوی زمین است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

نقطهٔ اوج وحضیض ماه بعلت حرکت سریع او معین‌نشده‌است . حداکثر عرض شمالی ماه ۲۵ درجه و ۴۰ دقیقه وحداقل عرض جنوبی ۲۵ درجـه و ۴۳ دقیقه است . دور ماه دربروج ودر منازل خود ۲۷ روز و ۷ ساعت و۴۲ دقیقه‌است وسال قمری ۳۵۳ روز و ۸ ساعت و ۴۸ دقیقـه است و درین مـدت ۱۲ مـرتبه تحت‌الشعاع یا اجتماع دارد .

ماه نزدیکترین ومأنوس‌ترین سیاره است‌بزمین وساکنان‌آن، وبعدازآفتاب بیش‌از همه اجرام سماوی درتفکر و زندگی انسان تأثیر گذاشته است بـدینجهت ساکنین زمین اورا دوست خود نامیده‌اند ، کتاب « دوست ما ، ماه» اثر پیررووسو، باهمین عنوان درباره ماه تألیف یافته است .

شاعر فرانسوی آلفرد دوموسه (۱۸۱۰-۱۸۵۷) خطاب بماه می‌گوید :

کدامند کروبیان ریاکاری که

در زیر نقاب پریده رنگ مهتابی تو

ما را نظاره میکنند

(نجوم بی‌تلسکوب اثر پیررووسو/ ۳۳)

ماه نیز مانند خورشید ، نزد اقوام کهن مورد پرستش واقع شده است ، عبدهٔ قمر ، یاعباد قمر ، درهندنصف هرماه را روزه میگرفتند وبعداز طلــوع ماه طعام وشیر خالص می‌خوردند و درین حالت بماه نگریسته حوائج خود را از آن می‌خواستند ودرحضور بت ماه به رقص وآواز مشغول میشدند(ملل ونحل شهرستانی ص ۵۸۵–۵۸۶) اساطیر سومری ، ماه را همچون مردی تصور می کرده که زنان را از راه بدر میبرد و هرماه یکبار اورا بحالت حیض می‌اندازد ، دراین اساطیر، ماه خدای محبوب زنان است وباران وبرف به زمین فرو می‌ریزد و قورباغه‌ها نیز برای باریدن باران بدرگاه او تضرع میکنند(مشرق زمین، گاهواره تمدن. اثر ویل دورانت / ۹۲–۱۹۱)

درنجوم یونان قدیم ، جهان بدو قسمت تقسیم می‌شده ، جهان تحت فلك ماه وجهان فوق فلك ماه ، آنچه مربوط به فیزیك ومسائل نظیر آن بودبجهان زیر فلك ماه اختصاص داشته وآنچه مربوط بماه وستارگان وآنسوی ماه وکیهان بوده مسائل نجومی گفته میشده است (تاریخ علم اثر جرج سارتون / ۵۵۲)

درنجوم پهلوی، سی روزازبرج راماه می گفته‌اند. واژه‌نامهٔ(بندهشن ۱–۵۱)

ودر دوره اسلامی نیز ماه به همین معنی آمده است :

روز مهر وماه مهر وجشن فرخ مهرگان

مهر بفزا ای نگار مهــر چهر مهربـان

مسعود سعد / ۶۶۳

ماه‌به‌معنی«شهر»عربی که مدت آن $\frac{1}{2}$ ۲۷ روز یا بیست‌وهشت روز است نیز آمده :

زان می عشق کزو پخته شود هرخامی

گرچه ماه رمضان است بیاور جــامی

حافظ / غزل ۴۶۷

درشعر فارسی کنایه از رخسار معشوق وخود معشوق نیز می‌باشد :

چو عهد شاه را بشنید شیرین    بخنده برگشاد از ماه پرویــن

نظامی / خسرو شیرین ۳۸۰

وپروین گشودن یعنی خندیدن تاآن‌حد که دندانها پیدا شود . (رك: پروین

و دندان)

ماهم آمد به در خانه ودر خـانه نبـودم
خانه گویی بسرم خورد چون این قصه‌شنودم
شهریار

در دیگر تشبیهات شاعرانه ماه به پیاله ، خم ، خلخال ، دینار ، طاسك ، طبل ، طرف کمر درشکل هلال و با لفظ ماه نو با بسیاری از اشیاء زمینی و انسانی رابطهٔ تشبیهی برقرار می‌شده است . (رك : ماه نو)

**ماه** ـ «ودر فرهنگ بنام فرشته‌ای نیز باشد که برقمر موکل است وتدبیر مصالح روز ماه بدو متعلق است ... ونام مملکتی است مشتمل برهمدان و نهاوند و دینورد وتوابع آن چنانکه فخرالدین گرگانی گوید :

که سبز است از بهاران کشور ماه
همی تابد ز خاکش زهره و ماه»
(فرهنگ سروری)

**ماه آب** ـ ماه یازدهم ازسال رومی است .

مفخر خاقانی است مدح تو تا در جهان
صبح برد آب ماه ، میوه پزد مـاه آب
خاقانی / ۴۹

ز بند شاه نـدارم گلـه معـاذالله اگرچه آب رخ من ببرد درمه آب
خاقانی / ۵۴

**ماه آفرید** ـ ماه آفریده ، آفریده ماه ، مانند مه داد ، یعنی داده ماه ، اسم مفعول مرکب مرخم مقلوب است ، ماه آفرید کنیز ایرج است درشاهنامه .

برآمد برین نیز چندین پگاه شبستان ایرج نگه کـرد شاه
یکی خوب چهره‌پرستنده دید کجا نام او بود ماه آفریـد

**ماه اقترانی** ـ Mois synodique یا Période Synedique (فر)، وماه قمری. خورشید بعلت حرکت سالانهٔ ظاهری خود بگرد زمین ، در آن مدت که ماه دورهٔ گردش خود را بگرد زمین تمام میکند مقداری در جهت حرکت ماه پیش میرود وبهمین جهت است که ماه ، پس‌از تمام‌کردن دورهٔ خود، برفرض‌آنکه آغاز این دوره از اجتماع یا اقتران ماه وخورشید باشد ، بار دیگر با خـورشید

اقتران پیدا نمی‌کند وبرای اقتران مجدد ، مدتی درازتر ازمدت دوره نجومی ماه لازم میشود ، واین مدت ۲۹ روز و۱۲ ساعت و۴۴ دقیقه است. این دوره گردش ماه را دورهٔ اقترانی یاماه قمری اقترانی می‌نامند . اگر ماه را دریك شب نزدیك ستاره‌ای به‌بینیم ، شب پس‌از آن ، ماه ازآن ستاره در طرف مشرق دورتر شده و این دوری درجهت مشرق درشبهای متوالی افزایش پیدا میکند ، تا اینکه بار دیگر ماه ازطرف مغرب درشب بیست وهشتم باز به آن ستاره برسد. اگر سیصدوشصت درجه را که اندازه یك دوران کامل است به‌شبهای بیست وهشتگانه تقسیم‌کنیم ، معلوم میشود که‌ماه هرشبی نزدیك ۱۳ درجه ازفلك‌خودرا می‌پیماید. (تاریخ‌نجوم اسلامی / ۱۴۳)

**ماهان** - (پ) جمع ماه ، ماهها یعنی برجها درنجوم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۱-۱۶۳)

طراز نیکوان اورنگ شاهان    چراغ‌کشور واورنگ ماهان
فخرالدین گرگانی (فرهنگ سروری)

وماهیگان درهمین معنی وجمع ماه آمده است .

**ماه بدبخت!** - (رك : قمربدبخت)

**ماه برکوهان** - نام نوایی است ازسی لحن باربد . نظامی گوید :

چو لحن ازماه برکوهان نهادی    زبانش ماه برکوهان نهادی
(فرهنگ سروری)

**ماه برکوهان نهادن** - کنایه از زبان خوش ، لحن خوش ، آوای خوش وتأثیر آن است نظیر مار ازسوراخ بیرون کشیدن . (رك : ماه برکوهان)

**ماه پاره** - جمیل و روشن روی، مه پاره مخفف آن ، سعدی گوید :

ازین مه پارهٔ عابد فریبی    ملایك صورتی طاوس زیبی
(فرهنگ سروری)

**ماه پروین** - ویا پروین جذوار (معرب زدوار) است ، خوردن ماه پروین زهر عقرب ومارا دفع میکند . (تحفه حکیم مومن)

یوسفی طبیب گوید :

نیست جذوار غیر ماه پروین    که ملطف بود چو بوزیدان
(فرهنگ سروری)

**ماهتاب ـ**

۱ــ نور ماه است و تابش ماه که بعربی قمراء گفته اند (رك: قمرا) و به تخفیف مهتاب آمده است. وجرم ماه نیز میتواند باشد «اجتماع گرد آمدن آفتاب و ماهتاب بود به آخر ماه» (التفهیم / ۲۰۹) ماهتاب بمعنی قرص ماه هم آمده، وآفتاب نیز میتواند بمعنی قرص خورشید باشد. ماهتاب باقرص مهر درشعر سلمان ساوجی آمده است:

ازین دقیق چه حاصل سپهر را چو ازآن
نه قرص مهر برآید، نه گردهٔ مهتاب

۲ــ ترکیبی از گوگرد وشوره است که مادهای آتشین وانفجاری بههمین نام بوجود میآورد وآتشبازان قدیم آنرا مورد استفاده قرار میدادند. (برهان)

**ماه تمام ـ** بدر، ماه درحال امتلاء ومقابله، ماه دو هفته، ماه چهارده، «تمام روشنی» و «پرماهی» نیز گفتهاند. (رك: پرماهی)

ماه تمام است روی دلبرك من   وز دو گل سرخ اندرو پرگاله
(رودکی، محیط زندگی احوال او / ۵۳۸)

گو شمع میارید درین جمع که امشب
درمجلس ما، ماهرخ دوست تمام است
حافظ / غزل ۴۶

حافظا سر ز کله خوشهٔ خورشید برآر
بختت ار قرعه بدان ماه تمام اندازد
حافظ / غزل ۱۵۵

شاهدی در لفظ و پاکی رشك آب زندگی
دلبری درحسن و خوبی غیرت ماه تمام
حافظ / غزل ۳۰۹

**ماه جوانمرد ـ** جوانمرد صفت ماه است واشاره به مدلولات ماه وآثار آن در زمین میباشد بهمین سبب به خورشید نیز صفت «جوانمرد» داده شده است.

گرم شو از مهر وز کین سرد باش
چون مه و خورشید جوانمرد باش
نظامی / مخزن الاسرار ۸۳

**ماهچه** ـ ماه سر علم ، ماه‌رایت‌ماهچهٔ چتر (رك: ماه رایت) گویادرعهد سلجوقیان ماهچه سر علم یاچتر معمول بوده است وآنرا ماه منجوق ومنجوق نیز می‌گفته‌اند (رك : منجوق) و برعلم نیز نقش می‌کرده‌اند و احتمالا بیشتر بصورت هلال بوده است .

تاریخ جهانگشای جوینی (طبع لیدن ج ۲ ص ۳۹) این‌بیت‌را به‌خاقانی نسبت داده است :

ماهچهٔ چتر او قلعه گـردون گشاد — مورچهٔ تیغ او ملك سلیمان گرفت

کمال‌الدین اسماعیل نیز گفته است :

رایت قدر ترا زان سوی کیهان ماهچه
در پناه لطف ایزد هم شده هم آمـده

دیوان / ۸۵

**ماه چهارده** ـ (رك : ماه تمام ، ماه شب چهارده)

**ماه چهار هفته** ـ ماه درحال محاق وغیرمرئی ، وتحت الشعاع .

چون ماه چار هفته رسیدم بیوی عید
ناچار مـاه روزه گشایـم بشکرش

خاقانی / ۲۲۸

**ماه حسود وماه‌کمان ابرو** ـ حسود ، صفتی است که حـافظ به مـاه داده است ودر رثاه فرزند خود گوید :

آه و صد درد که از چشم حسود مه چرخ
در لحد ماه کمان ابروی مـن منزل کـرد

حافظ / غزل ۱۳۴

**ماه درجوزا** ـ درموقع حلول قمر درجوزا مطابق نجـوم احکامی فصد کردن جایز نیست‌ودرتائید ایـن اعتقاد شواهد تاریخی و شعـری نیز آورده شده است . ازآنجمله بنقل ازتاریخ‌روضة‌الصفا «اتابیك‌یکی از امرای‌سلطان‌مسعود سلجوقی‌که بموجب فرمان متوجه آذربایجان شده بود چون به زنجان رسیدوقتی که قمر درجوزا بود فصدکرد از قضا رگ دستش گسیخته شد ودر همان‌ایام‌رشته حیات او بقطع رسید» .

خاقانی گوید :

به چاه جاه چه افتی که عمر در نقصان
به قصد فصد چه پویی که ماه در جوزا

واز نظامی نقل شده :

پیکر جوزا که کمر بسته بود    از ورم رگ زدنت خسته بود
مه که سیه روی شدی در زمین    طشت تو رسواش نکردی چنین

(شرح بیست باب وحاشیه ـ باب بیستم)

**ماه دوری** ـ (رك : ماه نجومی)

**ماه دو هفته** ـ درشعر کمال‌الدین اسماعیل[۱] و «دو هفته ماه» در شعر خاقانی[۲] و «دو هفته گرد ماه» درشعر رودکی[۳]:

۱ــ در چشم خلق اگرچه حقیرم چو ماه نو
روشن دل و تمام چو ماه دو هفته‌ام

دیوان / ۲۴۸

۲ــ مهجور هفت ماهه منم زان دو هفته ماه
کز نیکویی چو عید عزیز است منظرش

دیوان / ۲۴۸

۳ــ روی هریك چون دو هفته گــرد ماه
جانشان غفــه سمــوریشان کــلاه

(لغت فرس)

**ماه رایت** ـ ماه علم ، ماهچه سر علم ، ونیز ماه منقوش برعلم ، وهلال رایت . (رك : ماهچه)

**ماه رخ** ـ (ت) (= ماهرخ)

**ماهروز** ـ ماه روز ، روز دوازدهم از روزهای پارسی . (رك: روزهای پارسی ش ۱۲)

**ماه روزه** ـ ماه رمضان ، وهلال روزه ، هلال عید، وماه نو در آخر ماه روزه نیز تواند بود . (رك : ماه چهار هفته)

**ماه زرین** ـ (وماه منجوق) وماه رایت وماهی که سلاطین وامراء سلجوقی برعصا به یادستار خود میزدند .

ماه زرین زیر رایت و دستار چه زیر (؟)

آفتابی به شب آراسته عمدا بینند

خاقانی / ۹۱

**ماه سپر** ـ ماه‌تمام یاشکل هلال که برسپر نقش‌میکردند.

خال مسمار زره کرده وخط ماه سپر     زلف و رخسار زره باسپر آمیخته‌اند

خاقانی / ۱۳۱

**ماه سیام** ـ (رك : ماه نخشب ، ماه مقنع)

**ماه سی روزه** ـ هلال ، ماه نو

زبون‌تر از مه سی روزه‌ام مهی سی روز

مرا بطنز چو خورشید خواندآن جوزا

خاقانی / ۳۲

من مه چارده بودم مه سی روزه شدم

نه شما شمس من و مهر سمائید همه

خاقانی / ۴۱۷

**ماه شمسی** ـ Mois Solaire (فر)

**ماه صبحگاهی وماه منکسف** ـ یکی به قرن ثور (شاخ گاو) ودیگری به سم بغل (قاطر) مانند شده است :

مه صبحگاهی چنان قرن ثوری

مه منکسف همچنیان سم بغلی

منوچهری / ۱۴۲

**ماه صیام** ـ ماه روزه ، ماه رمضان ، ماه صوم . (رك : ماه عید)

**ماه عید** ـ هلال عید ، ماه آخر رمضان

جاهش ز دهر چون مه عید ازصف نجوم

ذاتش زخلق چون شب قدر ازمه صیام

خاقانی / ۳۰۶

**ماه قمری** ـ Mois lunaire و Synodique (فر) ، تغییرات‌متوالی را که درمنظر ماه عارض می‌شود اهله قمر می‌گویند . تمام این تغییرات‌متناوباً در ۲۹ روز و نیم یك بار صورت می گیرد این مدت را یك ماه قمری گویند و ماه

قمری معمول برمبنای این تغییرات پیدا شده است. (رك : ماه اقترانی)

**ماه کاشغر** ـ (= ماه نخشب)

**ماه کش** ـ (= ماه وماه نخشب)

**ماه کمان ابرو** ـ (ك)(رك: ماه حسود)

**ماهگانه** ـ مهواره وماهیانه یعنی مشاهره وماهواره که درماه به ملازمان و (دولتیان) دهند چنانکه مولوی گوید :

پس زمکتب آن‌یکی صدری شود ماهگانـه داده و بـدری شود

(فرهنگ سروری)

**ماه گردون** ـ ماه آسمان

ماه گردون چون درین گردیدن است

گـاه تاریـك و زمانـی روشن است

جلال‌الدین بلخی

**ماه گرفتن** ـ (= خسوف) گرفت ماه ، گرفتن ماه .

**ماه گروهه** ـ ومه گروهه : بمعنی خرمن ماه است‌مانند‌کمان گروهۀ‌که بمعنی قوس قزح است . شرف شفروه مه گروهه را به لاوك بمعنی لاك وطغار در سر سفرۀ ممدوح مانندکرده است :

چون تو ترتیب نان و خوان سازی

مـه گـروهه سپهـر ، لاوك بـاد

(رك : لاوك وسپهر)

**ماه مقنع** ـ ماه نخشب ، ماه سیام (رك : ماه نخشب)

**ماه منجوق** ـ ماهچه ، ماه رایت ، ماه ، ماه چتر

ز گردش سم شبدیز تست شرم سپهر

ز تابش مه منجوق تست پیـك قمر

معزی / ۲۴۴

جمال‌الدین عبدالرزاق این ترکیب را فراوان بکار برده است :

ماه منجوق گل اینك‌کرد ازگلبن طلـوع

شاه چتر لاله اینـك نـوبتی بـردر زده

دیوان / ۶۶

ماه منجوق گل پدید آورد علم نو بهار پیدا کرد

دیوان / ۱۲۸

ماه منجوق تو درسایهٔ جوزا یساره

نعل شبدیز تو درپای ثریا خلخال

دیوان / ۲۲۰

ماه منجوق تو انجم سپرد رایت رای تو لشکر شکند

دیوان / ۳۶۵

(رك : منجوق)

**ماه منکسف** ـ (رك : ماه صبحگاهی وماه منکسف)

**ماهناك** ـ جای روشن شده بوسیلهٔ مهتاب ونیز روشنی ماه و مهتاب . (فرنودسار)

**ماه ناکاسته** ـ بدر ، ماه تمام ، ماه درحال مقابله وامتلاء ، پرماهی

مجلس خلوت نگر آراسته روشن‌وخوش چون مه‌ناکاسته

نظامی / مخزن الاسرار ۱۶۷

بشب ماه ناکاسته چون بود چنان بود اگر مه بافزون بود

نظامی / شرفنامه ۵۰۹

**ماه نجومی** ـ Mois Sidérale یا Mois Priodique (فر) ، ماه دوری ، عبارت ازگردش ماه بدور زمین درمدت ۲۷ روز و ۷ ساعت و ۴۳دقیقه. درین حالت ماه نسبت به فلك البروج ازشمال وجنوب اندکی میان ۱۷/۵درجه متمایل است . پس‌از آن بهمان ستاره‌ای میرسد که حرکت خود را ازآنجا شروع کرده بود . (تاریخ نجوم اسلامی / ۱۴۱-۱۴۳)

**ماه نخشب** ـ ماه مقنع ، ماه سیام ، وماه کاشغر ، وماه‌مزور وماه‌کش، قمر مصنوعی‌که بسال ۱۶۲ هجری بوسیله هاشم بن حکیم معروف به المقنع ، از چاه سیام واقع درنخشب ازتوابع شهرکش ازبلاد ماوراءالنهر به آسمان فرستاده شد. انبوهی ازمردم بادیدن آن ماه به مقنع گرویدند و او مدعی بودکه روح‌ابومسلم در وی حلول‌کرده است. گفته‌اندکه‌مقنع رویی‌زشت داشت وازیك چشم نابینا بود بدین جهت صورت خود را بامقنعه می‌پوشانید .

نه بماه سیامی نه ماه فلک　　که اینت غلامست وآن پیشکار

(رودکی ومحیط زندگی او / ۵۰۱)

گر مقنع ماهی از چاهی برآورد ازحیل

پس خدایی کرد و دعوی‌گو بیا اندر گذر

سنایی / ۱۵۷

چون ماه نخشبند مزور ، از آن چو مه

انجم فروز گنبد هر انجمن نیند

خاقانی / ۱۱۱

چو خورشید آوازهٔ او برآمد　　همانگاه ماه مقنع فرو شد

خاقانی / ۶۳۳

ازمقنعه ماه غبغب تو　　صد ماه مقنعم برآمد

خاقانی / ۸۵۳

دانند زماه چرخ اخضر　　تا ماه مقنع مزور

خاقانی / تحفة‌العراقین ۲۳۴

اگر جای ترا بگرفت بدخواه　　مقنع نیز داند ساختن ماه

نظامی / خسروشیرین ۴۱۵

بهر چشمه شدن هرصبحگاهی　　برآوردن مقنع وار ماهی

نظامی / خسروشیرین (گنجینه)

کی بود ماه مقنع همچو ماه آسمان

گرچه کوته‌دیدگان را درخیال او فتد منیر

انوری / ۸۴

اندر شب فراق تو شاید که ماه وصل

بنمایدم ز چاه مقنع چو ماه نو

ظهیر فاریابی / ۱۰۹

**ماه تمام** ـ ماه سخن چین ، تمام صفت مناسب پیکی ماه و دلالت او بر طبقه پیکان و رسولان است . چنانکه نحوست‌صفت زحل وسفاهت متعلق به مریخ وغمازی از آن آفتاب است و خنیاگری صفت زهره .

درشعر انوری :

زحل نحس نداری تو ومریخ سفیه ماه تمام نداری تو ومهر غماز
دیوان / ۳۲

توبه کردندی اگر دریافتندی حضرتش
هم مه ازتمامی وهم زهره از خنیاگری
دیوان / ۲۱۰

**ماه نو ـ** Néomenie (فر) ، ومه نو ، هلال، نو ماه ، ماه عید ، مقابل بدر وماه چهارده . وصف مه نو وماه چهارده درشعرابوشکور بلخی در دوحالت دیده می‌شود :

ازقنینه برفت چون مه نو در پیاله مه چهارده شد
لباب الالباب / ۲۵۹

ماه نو دردیگرتشبیهات شاعرانه به ابروی زال ، تن لاغر، جام ، آتش شبانان ، ابرو ، افسر سیامك ، جام جم ، چنبره . چوگان ، حلقه ابریشم ، حلقه گوش ، حمایل ، خلخال ، داس ، طاس زرین ، رشته ، زه سیمین ، صاع زر ، طغرا ، طلسم خمیده ، طوق ، عرجون ، عین منعل ، غالیه دان، غبغب، فضلهٔ ناخن، پشت خمیده ، قدح سیم ، قنینه ،کمان ،کمربند، گل پیچ ، گوشواره ، لب، ماهی زراندود ، محجن، موی بند عروس ، ناچیخ زرین، ناخنه ، نشتر، نعل ، حرف نون ، نعل درآتش ، نعل زرین ، نیم دایره دم طاوس ، نیم طشت زرین ، نیمه خلخال ، نیمه قندیل عیسی ، وبسی چیزهای دیگر زمینی وانسانی مانند شده است. (شواهد هرکدام درجای خود آمده است)

**ماه نو درشرق ! ـ** وطلوع خورشید ازغرب! درشعر افضل‌الدین‌بدیل خاقانی بوجه دعا وشریطه احتمالا اشاره به روز قیامت است :

چندان بمان که ماه نو آید عیان ز شرق
در سوی غرب شمس تلالا برافکند
بادت سعادت ابد وبا تو بخت را
مهری که جان سعد باسما برافکند
دیوان / ۱۴۸

**ماه نو سفر ـ** ماه نو (رك : ماه نو وکوس)

**ماه نو وابروی زال ـ** (ت) (رك : ابروی زال)

**ماه نو وافسر سیامك** ـ (ت)

شکل هلال برسر مه میدهد نشان / از افسر سیامك و ترك كلاه زو

حافظ / غزل ۴۰۶

**ماه نو وترك كلاه** ـ (ك) (رك : ماه نو وافسر سیامك)

**ماه نو وتن زرد ولاغر** ـ (ت)

بی‌تو هلال واز تن زرد و لاغرم

هر کس که دید گفت‌هم اکنون‌فروشود

کمال‌الدین اسماعیل / ۳۰

**ماه نو وجام** ـ (ت) وبدر ونقل وماه وجام (ت)

روز می خوردن تو بدر وهلال / خوان نقل تو بد و جام تو باد

انوری (لغت‌نامه)

چو سوی لب برد جام می لعل / تو گویی ماه را نزدیك خود برد

جمال‌الدین عبدالرزاق / ۱۳۷

**ماه نو وخط** ـ (ت) (رك : ماه وسپر)

**ماه نو ودیو دیده** ـ باور عامیانه‌ایست که جن زده وصرعی از دیدن ماه نو آشفته میشود وبه حالت جست وخیز درمی‌آید.

ملك چون جلوه دلخواه تو دید / تو گفتی دیو دیده ماه نو دید

نظامی / خسروشیرین ۳۹۲

بود چون‌تشنه‌ای که‌باشدمست / آب بیند بـراو نیابـد دست

یاچو صرعی که ماه نـو بیند / برجهد گاه و گـاه بنشیند

نظامی / هفت‌پیکر ۳۰۱

**ماه نو وشفق** ـ

ماه نو در شفق وماه وشفقشان می‌وجام

بادو ماه و دو شفق یکنظر آمیخته‌اند

خاقانی / ۱۳۲

**ماه نو وعرجون** ـ ماخوذ ازآیه «والقمر قدر ناه حتی عاد کالعرجون القدیم» (آیه ۳۵ سورهٔ یس) عرجون قدیم وعرجون برگ خشك خرماست.

چون است بار شاخ سمن ؟ پروین
که ماه نو خمیده چو عرجون است
ناصرخسرو / دیوان ۶۴

گر زنور آفتابی بهره گیرد خاطرت
پیش روشن خاطرت هرماه چون عرجو کنی
ناصرخسرو / ۲۷۶

فلك بسر برد اطوار شغل کون و فساد
قمر بسر برد ادوار عـاد کالعرجـون
جمال‌الدین اصفهانی / ۲۷۶

**ماه نو وغالیه دان** ـ (ت)
دوش خوش ساخت فلك غالیه دان از مه نو
بهر آن غالیه کاندر سحر آمیخته‌اند
خاقانی / ۱۳۱

**ماه نو وکوس** ـ بهنگام رؤیت هلال ، بخصوص درابتدا وانتهای ماه رمضان طبل یا کوس می‌زده‌اند واینکار بمنظور خبر دادن بعموم مردم وآماده ساختن آنان برای ماه روزه ویا نوید دادن پایان آن واعلام عید فطر بوده است . و نیز بوقت آمدن شاه یا بزرگی ازسفر، طبل و کوس می‌زده‌اند . حافظ با ملاحت خاص باین هردو رسم اشاره کرده است :

کوس نو دولتی از بام سعادت بزنم
گر بهبینم که مه نـو سفرم باز آیـد
حافظ / غزل ۲۳۶

(کوس نو دولتی زدن اشاره برسم سه نوبت زدن برای اعلام سلطنت و فرمانروائی نیز هست)

**ماه نو و ن و القلم** ـ ماخوذ از آیه اول سورة القلم «ن والقلم و ما یسطرون»

چرخ را نشتر نون والقلم است از مه نو
کآنهمه سرخـی در باختر آمیخته‌انـد
خاقانی / ۱۳۱

ماه وسر انگشت خلق این چو قلم آن چو نون
خلق چو طفلان خرد شاد بنون و القلم

خاقانی / ۲۶۶

**ماه‌نو ونعل** - ماه نو ونعل درآتش وماه ونعل اشاره بیکی ازباورهای عامیانه است که برای زود آمدن سفرکرده‌ای نعل درآتش می‌افکنند و گویا این‌رسم از زمان بابلیان برجای مانده ودر اعیاد نیز نعل درآتش می‌افکنده‌اندویاطلسمی که بشکل نعل بوده است درآتش میگذارده‌اند .

گرنه شب از عین عید ساخت طلسمی بخم
عین منعل چراست در خط مغرب رقم
بابلیان عید را نعل در آتش نهند
کز حد بابل رسید عید ومه نو بهم

(خاقانی / ۲۶۵ ح ۲)

دراصطلاح خطاطان عین نعلی عین اول باین‌شکل (ع) بوده‌است‌وشاید به این شکل (ع)

**ماه نو ونیمهٔ قندیل عیسی**- (تن) قندیل عیسی درشعر فارسی کنایه ازخورشید است واشاره بموقع عیسی است بقول مسیحیان درفلك خورشید و نیمهٔ قندیل عیسی نیمی ازخورشید است بشکل هلال و ماه نو را خاقانی بدان مانندکرده است :

ماه نو را نیمهٔ قندیل عیسی یافتند
دجله را برحلقهٔ زنجیر مطران دیده‌اند

دیوان / ۹۵

**ماه وآسمان** - (تن) همراهی‌فراوان‌دارند ، زیباتر وکهن‌ترازهمه شعر رودکی است :

میر ماه است وبخارا آسمان    ماه سوی آسمان آید همی

**ماه وآفتاب** - (تن) درشعر فارسی همراهی‌فراوان دارند (رك : آفتاب وماه - خورشید وماه) واین بیت ازمولانا جلال‌الدین بلخی که آندو را بدو گاو خراس مانندکرده بیاد آمد :

آفتاب وماه ، دو گاو خراس    گرد میگردند ومیدارند پاس

**ماه واژدها وماه و تنین** ـ (تن) درباورهای عامیانه آمده است که ماه بهنگام خسوف بکام اژدهای موهوم فلکی، تنین، میرود. باین علت درهنگام گرفتن ماه بربام خانه‌ها طشت می‌زده‌اند تاسبب رهایی آن شود !

گرچه گهری گرانبها بود چون مه بدهان اژدها بود
نظامی / لیلی ومجنون / ۲۳۳

شد آورد شاه نظر بسته را مهی از دم اژدها رسته را
نظامی / اقبال‌نامه ۵۴

بتیغ افسر وگاه خواهم گرفت بدین اژدها ماه خواهم گرفت
نظامی / شرفنامه ۱۹۱

پری‌روی را برد نزدیك شاه که این ماه بود اژدهای سیاه
نظامی / شرفنامه ۲۴۴

گفت مه را به اژدها دادم کشتم از رشك خونبها دادم
نظامی / هفت‌پیکر ۱۱۲

دید دودی چو اژدهای سیاه سر برآورده درگرفتن ماه
نظامی / هفت‌پیکر ۳۲۵

مه به آواز طشت رسته ز میغ نه بطشت تهی بطشت و به تیغ
نظامی / هفت پیکر ۹۷

مه که سیه روی شده در زمین طشت تو رسواش نکرده چنین
نظامی / مخزن‌الاسرار / ۱۱۱

برکردن آن عمل رضا داد مه را بدهان اژدها داد
خاقانی / تحفةالعراقین ۲۱۳

برفلك نور باش رویش بس چون قمر را سیه کند تنین
سنایی / دیوان ۴۳۰

**ماه واسد** ـ (تن) ازمنازل ماه ، ذراع ، نثره ، طرفه ، جبهه ، زبره ، صرفه بترتیب منازل هشتم ونهم و دهم ویازدهم وسیزدهم درصورت اسد(شیر) هستند. خاقانی گوید :

مه ز آن باسد رسد بهر ماه تا در دم شیر نان به‌بینم
دیوان / ۲۸۳

نان دیدن، کنایه از دیدن قرص ماه‌درحالت بدراست و دو هفته بودن آن.

**ماه و تنین** ـ (تن) (رك : ماه واژدها)

**ماه و توزی** ـ وماه وقصب (تن) گمان می‌کرده‌اندکه نور ماه جامه قصب وتوزی وکتان را تباه میکند، و برعکس سبب رشد قوزه پنبه و استقامت بیشتر جامه کرباس میشود:

۱ـ گفتم زچهرهٔ تو تنم را زیان رسید
گفتا زماه تار قصب را بود زیان

امیرمعزی / ۵۹۵

۲ـ فتنهٔ آن ماه قصب دوخته
خرمن مه‌راچوقصب‌سوخته

نظامی / مخزن‌الاسرار ۵۹

۳ـ کس نه برآفتاب نور چراغ آورد
کس نه برماهتاب خلعت‌کتان برد

جمال‌الدین اصفهانی

۴ـ تو آن مبین که رخ سیب سرخ گشت زماه
قصب نگرکه همی چون بریزد از مهتاب

جمال‌الدین اصفهانی / ۴۴

۵ـ قصب از پیش ماه دورانداخت
آفتابی ز صبح تابان کرد

کمال‌الدین اسماعیل / ۲۰

۶ـ می چه پنداشت حاسدت کآخر
که مگر ماهتاب‌کتان شد

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۴۰

۷ـ گر عدل توبرفلك زنده بانگی
مهتاب کند ز بیم کتانی

کمال‌الدین اسماعیل / ۳۲۵

۸ـ گر درنظرت بسوخت سعدی
مه را چه غم از هلاك کتان

سعدی / کلیات ۶۴۲

۹ــ چو مه که توزی بگدازد بصد منت
زماهتاب جهان را عوض دهد کرباس
سید حسن غزنوی / المعجم ۳۲۵

**ماه وجوزا** ـ (تن) در وقتی که ماه در جوزاست یعنی درمنازل هنعه و ذراع یعنی روزهای ششم وهفتم ماه، ازنظر احکامیان نباید اقدام به فصد (رگ‌زدن) کرد . خاقانی نیز باین حکم اشاره‌کرده است :

به چاه جاه چه افتی وعمر درنقصان    بقصد فصد چه جوئی وماه درجوزا
دیوان / ۵

ونظامی هم گفته است :

پیکر جوزا که کمر بسته بــود    از ورم رگ زدنت خسته بــود
(رك : جوزا وماه)

**ماه وچشم دردگین** ـ (ت)

بدانگهی که صبح ، روز بردمد    بهای او بــه‌کــم کند بهــای او
قمــر بسان چشم دردگین شود    سپیده‌دم شود چــو تــوتیای او
منوچهری / ۸۵

**ماه وخرگوش** ـ (تم) ازحکایات کتاب کلیله و دمنه است درباب البوم والغربان که خرگوشان ازبین خود یکــی را بنام زیــرك پیش شاه پیلان گسیــل داشتند تا اورا باتمهیدی خاص ازسرزمین ایشان براند . زیرك خود را رسول ماه خواند وازطرف اوبه‌شاه پیلان گفت که باید هرچه زودتــر «چشمهٔ قمر» را ترك کنی و اورا برسر آن چشمه برد وعکس ماه را درآب چشمه که موج میزد بعنوان خشم ماه وانمودکرد . شاه ساده لوح پیلان بادیگر پیلان زیر فرمان او چشمهٔ قمر وسرزمین خرگوشان را ترك گفتند .

جلال‌الدین بلخی نیز به حکایت خرگوش وماه تمثیل زده است :

این بدان ماندکه خرگوشی بگفت
مــن رسول ماهــم و با مــاه جفت
(مثنوی ـ دفتر سوم / ۲۶۴ سطر ۱۰) [1]

---

۱ـ استاد فقید بدیع‌الزمان فروزانفر نیز درکتاب مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی (ص ۸۲) ارتباط این تمثیل را باحکایت‌کلیله آورده است .

**ماه وخرمن** - (تن) (رك : خرمن ماه)

**ماه وخنده** - (ت) «شاهزاده‌ای بود که کمال رأفت الهی شکل ماه نـو را درخندهٔ او ترکیب کرده بود» . (جوامع الحکایات / ۴۸)

**ماه وخوشه (سنبله)** - (تن) و مهر وجوزا . حافظ در رثاء خواجه قوام‌الدین حسن شیرازی وزیر شاه شیخ ابواسحاق وتاریخ وفات او گفته است :

سرور اهل عمایم شمع جمع انجمـن
صاحب‌صاحبقران‌خواجه‌قوام‌الدین‌حسن
سادس ماه‌ربیع الاخر اندر نیم روز
روز آدینه به حکم کردگار ذوالمنن
هفتصد وپنجاه وچهار از هجرت خیرالبشر
مهر را جوزا مکان وماه را خـوشه وطـن
مرغ روحش کوهمای آشیان قدس بود
شد سوی باغ بهشت‌ازدام این دار محن

دیوان / ۳۷۰

**ماه و رهروان عرب** - (تن) اعراب نسبت به ماه وستارگان توجـه فراوان داشته‌اند ، چه ایشان همان گونه که درکتاب «نثار الازهارفی‌اللیل‌والنهار» تالیف ابن منظور افریقی (ص ۵۷ چاپ سال ۱۲۹۸ قسطنطنیه)آمده است: «بماه انس داشتند ودر نور آن برای داستانسرایی می‌نشستند ودرسفرهای شبانه راهنمای ایشان بودو وحشت تاریکی را از ایشان می‌زدود و مچ هر کس را که شب هنگام درصدد آزردن‌ایشان برمی‌آمد باز می‌کرد». (تاریخ نجوم اسلامی / ۱۴۳-۱۴۴)

درشعر فارسی نیز باین انس و رابطه اشاره شده‌است.آنجا که نظامی در نعت پیامبر (ص) گفته است :

راهروان عربی را تو مـاه   یاو کیان عجمی را تو راه

مخزن‌الاسرار / ۲۲

**ماه و رنگ گلها** - (تن) باور عامیانه‌ای بوده است که‌ماه به‌گلهارنگ می‌دهد. برمبنای این‌باور شاعران پارسی بماه صباغ ومشاطه گلها نام داده‌اند :

گل را چو مشاطه ماه بناشد گر جلوه کند سزد که زیباست

جمال‌الدین اصفهانی / ۴۳۱

تادست قمر بگرد گلزار است ازمشك کمر پر ارغوان دارد

جمال‌الدین اصفهانی / ۴۳۴

**ماه وسگ** - (تن) اعتقاد عامه براین بود که ماه، ازشروع حالت‌بدر وامتلاء بخصوص بودن او درمنزل «عوا» و «سماك» سگها را برمی‌انگیزد وآنها را به‌عوعو وا میدارد.

درشعر خاقانی بکرات ودر سخن حسن غزنوی و کمال‌الدین اسماعیل و مولوی بلخی وجامی این باور دیده میشود:

خصم سگدل ز حسد نالد چون جبهت ماه

نور بی‌صرفه دهد و عوع عوا شنوند

خاقانی / ۱۰۵

(درین بیت خاقانی با ایهام ازجبهه وصرفه وعوا که منازل قمر هستند نیز نام برده است - شرح هرکدام درجای خود آمده است)

ماه سی روزه به ازچارده شب که نه سگ ونه عسس نشناسد

خاقانی / ۷۵۹

گر برنگ جامه عیبت کرد جاهل، غم مخور

تابش مه را وبانگ سگ کجا خیزد زیان

خاقانی / ۳۳۳

مه نور می‌فشاند و سگ بانگ میکند

مه را چه جور، خاصیت سگ چنان‌بود

سید حسن غزنوی / ۳۲

روی مه بشکافتی این بود جرمت والسلام

کان سگان بشکافتند آن روی چون ماه ترا

کمال‌الدین اسماعیل / ۲۳۸

درشب مهتاب مه را برسماك ازسگان و عوعوایشان چه‌باك

مولوی / دفتر اول ۱۱۴

سماك نیز ازمنازل قمر است (رك : سماك)

مه فشاند نور وسگ عوعو کند هر کسی برخلقت خود خو کند

مولوی / دفتر سوم ۵۵۱

زآسمان مه همی دهد پرتو برزمین سگ همی کند عوعو

جامی / سبحة الابرار ۲۳۰

**ماه وسیاهی** - (تن) وسیاهی ماه

پیشینیان نیزماه را جسمی خاموش و بی‌فروغ می‌دانستند ومی‌گفتند «القمر جرم‌کمد» ونور اورا ازنور خورشید مستنبط می‌شمردند واین اعتقاد را ازگرفتگی وخسوف ماه واز حالات ظاهری آن ازقبیل‌اهله‌آن بدست‌آورده بودند و امروز این عقیده بامسافرت به ماه بیش‌از پیش به ثبوت رسیده است . اعتقاد به تیره بودن ماه وگرفتن نور ازخورشید وهمچنین سیاهی ماه مانندیگر مسائل نجومی‌وهیوی درشعر فارسی راه یافته است . منوچهری این سیاهی را صفت ماه وآنرا باسیاهی انگور مقایسه‌کرده است .

انگور سیاه است وسیاهی عجبی نیست

زیرا که سیاهی صفت ماه روان است

دیوان / ۲۵۸

گاهی مراد ازسیاهی ماه ، گرفتن ماه وخسوف وسایهٔ زمین است بر آن درآن هنگام رسم بوده‌که طشت می‌زده‌اند . (رك : ماه وطشت)

هرسال مه سیاه شود برامید آنك روزیش نام خادم ولالا برافکند

خاقانی / ۱۴۵

مه‌که سیه روی شده از زمین طشت تو رسواش نکرده چنین

نظامی / مخزن‌الاسرار

وگاهی مراد ازسیاهی ماه کلف آن است (رك :کلف) وآن‌قطرهٔ سیاهی‌که حافظ ازآن سخن گفته است :

روز ازل ازکلك تو یك قطره سیاهی

برروی مه افتاد که شد حل مسائل

درخصوص روشنی ماه‌که مستنبط ازنور خورشید است ، در شعر فارسی اشارات فراوان دیده می‌شود ، ازآنجمله بیتی ازجمال‌الدین عبدالرزاق است :

چو نان رسید از تو بزرگی به دیگران
کز آفتاب نور به جرم قمر رسید
دیوان / ۱۲۰

**ماه و سیب** - (تن) این گمان نیز بوده که رنگ سیب همانند رنگ گلها از ماه است.

تو آن مبین که رخ سیب سرخ گشت از ماه
قصب نگر که همی چون بریزد از مهتاب
جمال‌الدین اصفهانی / ۴۲

(رک : ماه و توزی و قصب)

**ماه و سیم** - (رک : خورشید و آتش)

**ماه و شخص احول** - (تم) تمثیلی است درحدیقه سنایی‌ومثنوی‌مولوی دربی‌اعتبار نشان دادن حواس ظاهر وخطای آنها درشناختن حقیقت اشیاء.

پسر احول ازپدر پرسید کای حدیث‌تو بسته‌را چو کلید
گفتی احول یکی دو بیند، چون من نبینم ازآنچه هست فزون
حدیقه / ۸۴

گر بگویی احولی را : مه یکی است
گویدت: این‌دواست، در وحدت‌شکی است
مثنوی / دفتر دوم ۱۶۸

**ماه و طاس زر** - (ت) (رک : ماه وطاس سیمابی)

**ماه وطاس سیمابی** - (ت)

طاس سیمابی مه تافته از پرچم شب
طاس زر بامی آتش گهر آمیخته‌اند
خاقانی / ۱۳۲

**ماه وطبل** - (تن) (رک : ماه نو و کوس)

**ماه وطراز جامه** - (ت)

مه طرازیست بدست چپ گردون شب عید
نقش آن گویی در شوشتر آمیخته‌اند
خاقانی / ۱۳۴

**ماه وطشت** - (تن) (رك : ماه واژدها)

**ماه وعیسی** - (تم) اشاره بعروج عیسی به آسمان است .

گر گران باری چو قارون جز ثری بستر مساز

ور سبك باری چون عیسی جز قمر بالین مکن

سنایی / ۲۶۹

**ماه وعشق خلیل** - (تم) اشاره است به حکایت ابراهیم خلیل(ع) در ابتدای پیامبری ، چون ماه برآمد گفت این پروردگار من است وچون غروب کرد ازگفتهٔ خود پشیمان شد . چون خورشید برآمد گفت اینست خدای من ، چون‌از ماه بزرگتر ونورانی‌تر بود ، وچون خورشیدهم غروب کرد ازشرکی که دریکتایی خدای آورده بود سخت مضطرب ونادم گشت .

سورهٔ انعام آیات ۷۶-۷۷-۷۸ این حکایت را دربردارد :

فلما جن علیه اللیل رای کوکباً قال هذا ربی ، فلما افـل قـال لا احب الافلین ، فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی ، فلما افل قال لئن لم یهدنی ربـی لاکونن من القوم الضالین . فلما رای الشمس بازغة قال: هذا ربی ، هذا اکبر، فلما افلت قال : یاقوم انی بریء مما تشرکون .

نظامی ومولانا جلال‌الدین بلخی‌نیزدرشعربااین مطلب اشاره کرده‌اند:

بر مـه و خـورشید میـاور وقـوف

مه خور وخورشید شکن چـون‌کسوف

کاین مه‌زرین که‌درین خرگه است غـول ره عشق خلیـل الله است

مخزن‌الاسرار / ۱۳۷

اندرین وادی مرو بی‌این دلیل لا احب الافلین‌گو چون خلیل

مثنوی دفتر اول[1]

**ماه وعوا** - (تن) (رك : ماه وسگ)

**ماه وقصب** - (تن) (رك : ماه وتوزی)

**ماه وقوس** - (تن) وماه دربرج قوس :

چو دربار چاچی‌کمان رفـت شاه تو گفتی‌که دربرج قوس است ماه

سلمان ساوجی

---

۱- درتحریص متابعت ولی مرشد .

(در بار کمان چاچی رفتن : کنایه از کمان چاچی و کمـان کشیدن باشد ـ مجمع‌الفرس)

**ماه و کتان** ـ (تن) (رك : ماه وتوزی)

**ماه و کرباس** ـ (تن) (رك : ماه وتوزی ش ۹)

**ماه و کلف** ـ (کلف ماه ، سیاهی ماه) (رك : کلف)

**ماه و کیکاوس** ـ اشاره به داستان رفتن کیکاوس بماه یا به‌آسمان است داستان آن درشاهنامه آمده ونظامی نیزدرهفت‌پیکردرمعراج بدان اشاره کرده‌است.

برزد از پای پر طـاوسی ماه برسر چـو مهد کاوسی

هفت‌پیکر / ۹ــ۱۱

**ماه و گروهه** ـ (ت) گروهه: گلوله یاعلوله خمیر، شرف شفروه گوید:

چون تو ترتیب نان‌وخوان سازی مـه گـروهه سپـهر ، لاوك بـاد

(فرهنگ سروری - لغت‌نامهٔ دهخدا)

**ماه ولعل فلك** ـ (تن) (رك : لعل ولعل فلك)

**ماه ومحاق** ـ (تن)

پـارسی نیـز کـز نفـوذ عرب همچو مه درمحاق پنهان‌بود ...

شهریار

**ماه ومجره** ـ (ت)

اسب فلك چو ازعنان تو شد رام آنچنان

ماه و مجره اسب ترازین و مقـود است

انوری / ۴۱

**ماه ومهر** ـ (= مهر وماه)(تن) و(ك) ازشاهنامهٔفردوسی از زبان گیو به گرگین :

تو بردی ز ره مهر وماه مرا گزیـن سواران وشاه مـرا

داستان بیژن ومنیژه / ۱۹۲

**ماه وهور** ـ

کزویست پیروزی وفر و زور هم او آفرینندهٔ ماه و هــور

داستان رستم وسهراب / ب ۷۷۴

**ماه ومنجوق** ـ (رك : ماه منجوق ومنجوق)

**ماههای ترکی** ـ ترتیب ماههای ترکی عبارتنداز :

۱ــ ارام ای[1] Aram ay
۲ــ ایکنجی ای Ikanedji ay
۳ــ اوچونج ای Outchonedj ay
۴ــ تو تونج ای Totonédj ay
۵ــ بتینج ای Botinedj ay
۶ــ التج ای Oltedj ay
۷ــ یدینج ای Yedindj ay
۸ــ سکنج ای Sakendj ay
۹ــ طوقنج ای Toughendj ay
۱۰ــ انونج ای Onondj ay
۱۱ــ ان برنج ای Onbrendj ay
۱۲ــ سچ قاباط ای Sedj ghabat ay

اصل و ترتیب این ماهها از ترکی ختایی است. و تلفظ درست هریک در ترکی رایج در آذربایجان معلوم نیست. درشرح بیست باب ونیز درشرح نصاب این ماهها بدون ضبط آمده است.

**ماههای حرام** ـ ماههای «سرد» و «فرد» ذی قعده، ذی‌حجه، محرم، سه ماه اول را که درپی‌هم‌هستند «سرد»[2] وماه آخری «رجب»را «فرد» گفته‌اند. درین چهار ماه جنگ وخونریزی درعرب حرام بوده است. اما همه قبائل عرب باین تحریم تن نداده بودند. دو قبیله: «بنی خثعم» و «بنی‌طی» برعکس قتال و جنگ را درین ماهها حلال می‌دانستند.

**ماههای رومی** ـ عبارتند از اصل ماههای شمسی‌فرنگی‌امروز برحسب جدولیکه درکتاب التفهیم ابوریحان آمده است:

---

۱- پسوند ای درترکی بمعنی ماه‌است. ماه آسمان، ومدت یکماه یا شهر عربی را هم «آی» میگویند درترکی اسلامبول هم (ay) بمعنی قمر، ماه آمده‌است (فرهنگ ترکی با فارسی / ۱۵)

۲- سرد بمعنی زره وحلقه وبه معنی درپی هم بودن، سرد و سراد الحدیث اجاد سیاقها ... السرد (مص) التتابع) (المنجد)

۱ـ ینواریوس (= ژانویه) (۳۱ روز = لا)
۲ـ فیبراریو (= فوریه) (۲۹ روز = کح) (ماه کبیسه است)
۳ـ مارطیوس (= مارس) (۳۱ روز = لا)
۴ـ افلیریوس (= آوریل) (۳۰ روز = ل)
۵ـ مایوس (= مه) (۳۱ روز = لا)
۶ـ یونیوس (= ژوئن) (۳۰ روز = ل)
۷ـ یولیوس (= ژوئیه) (۳۱ روز = لا)
۸ـ اوغسطوس (= اوت) (۳۱ روز = لا)
۹ـ سبطمبریوس (= سپتامبر) (۳۰ روز = ل)
۱۰ـ اقطومبریوس (= اکتبر) (۳۱ روز = لا)
۱۱ـ نوامبریوس (= نوامبر) (۳۰ روز = ل)
۱۲ـ دسطمبریوس (= دسامبر) (۳۱ روز = لا)

**ماههای سریانی معروف رومی** ـ یاماههای سریانی ، عبارتنداز : کانون ثانـی (۳۱ روز) شباط (۲۸ ودر سال کبیسه ۲۹ روز) آزار (۳۱) نیسان (۳۰) ایار (۳۱) حزیران (۳۰) تموز (۳۱) آب(۳۱) ایلول (۳۰) تشرین‌اول (۳۱) تشرین الثانی (۳۰) کانون اول (۳۱) .

دراسامی این ماهها وترتیب هریك ابونصر فراهی گفته است :

دو تشرین ودو کانون وپس آنگه    شباط وآذر ونیسان وایـار است
حزیران وتمـوز وآب وایلـول    نگه دارش که ازمن یادگار است

**ماههای شمسی عربی** ـ اسامی بروج دوازده‌گانه است باین ترتیب : حمل (۳۱) ثور (۳۱) جوزا(۳۲) سرطان (۳۱) اسد(۳۱) سنبله (۳۱) میزان (۳۰) عقرب (۳۰) قوس (۲۹) جدی (۲۹) دلو (۳۰) حوت (۳۰)

درتعداد روزهای هرماه « بیان ماندن آفتاب در بروج » ابونصر فراهـی گفته است :

خور به جـوزا سی و دو و سی و یـك
حمـل و ثـور و شیر بـا پس و پیش
دلـو ومیـزان و حـوت وعقـرب سی
بیست ونه قوس وجدی بی‌کـم وبیش

وباحروف جمل تعداد روزها را دربروج گوید :

لا ولالب ، لا ولا لا شش مه است ال کط وکط ال شهورکوته است
(نصاب الصبیان)

**ماههای شمسی فارسی** - فروردین (۱) اردیبهشت (۲) خرداد (۳) تیر (۴) مرداد (۵) شهریور (۶) هرکدام ۳۰ روز ، مهر(۷) آبان (۸) آذر (۹) دی (۱۰) بهمن (۱۱) هرکدام ۲۹ روز ، اسفند (۱۲) یکسال ۲۹ ویکسال ۳۰ روز . درجدولیکه ابوریحان برای این ماهها آورده همگی را سی‌روزگفته‌است، وگوید:«کبیسه‌دراین‌ماههای بنوبت بودی وپنج روز دزدیده که افزون آید اکنون ازپس آبانماه می‌گیرند» . (التفهیم / ۲۳۰)

نام تمام این ماهها درشعر مسعود سعد سلمان آمده است :

۱ـ خدایگانا رامش گزین و شادی بین
که‌مژده دادت ازبخت‌ماه‌فروردین...

۲ـ بهشت است گیتـی ز اردیبهشت
حلال‌آید ای مه می‌اندربهشت ...

۳ـ زینت بـاغ ماه خـرداد است
گر باده گرایی از دادست ...

۴ـ ماه تیر است ای نموده تیره از روی تـو ماه
می درین مه لعل روشن‌گردد ای‌مه می بخواه...

۵ـ مرداد مه است سخت خرم
می نوش پیاپی و دمـادم

۶ـ شهریور است و گیتی از عدل شهریـار
شـاد است و مـایه شادی برمـن آر ...

۷ـ ای مه : مه مهر ومهر ماه است
بی باده نشستن ازگناه‌است ...

۸ـ ماه آبان چو آب جوی بیست
آب انگور باید اندر دست ...

۹ـ ای ماه رسیده مـاه آذر
برخیز وبده می چو آذر...

۱۰ــ ماه دی آمد که هوا هرزمان
بارد کافور همی برجهان ...
۱۱ــ ماه بهمن نبید باید خورد
ماه بهمن نشاط باید کرد...
۱۲ــ سپندارمذ ماه آخر ز سال
که گشت آخرین ماه بر بدسگال
همی مژده دارد که تا چند روز
پذیرد چمن حسن و زیب وجمال ...

مسعود سعد سلمان / دیوان ۶۵۴ــ۶۵۸

**ماههای شمسی فرنگی** ـ ژانویه(۳۱) فوریه(۲۹ــ۲۸) مارس(۳۱) آوریل (۳۱) مه (۳۱) ژوئن (۳۰)ژوئیه(۳۱) اوت(۳۱)سپتامبر(۳۰)اکتبر(۳۱) نوامبر (۳۰) دسامبر (۳۱) روز .

**ماههای عربی قمری درجاهلیت** ـ که نسیی‌ء نسیی‌ء درآنها جاری می‌شده است :

| | |
|---|---|
| ۱ــ موتمر (۳۰ روز) | ۲ــ ماجر (۲۹ روز) |
| ۳ــ حوان (۳۰ روز) | ۴ــ وبصان (۲۹ روز) |
| ۵ــ حنین (۳۰ روز) | ۶ــ ربی (۲۹ روز) |
| ۷ــ اصم (۳۰ روز) | ۸ــ عاذل (۲۹ روز) |
| ۹ــ ناتق (۳۰ روز) | ۱۰ــ وعل (۲۹ روز) |
| ۱۱ــ ورنه (۳۰ روز) | ۱۲ــ برك (۲۹ روز) |

ابوریحان گوید :

«ماههای عرب اندر جاهلیت وکافری همان‌قمری» است . (التفهیم/۲۲۹)

**ماههای قمری عربی دراسلام** ـ محرم(۳۰) صفر (۲۹) ربیع‌الاول (۳۰) ربیع الثانی (۲۹) جمادی الاول (۳۰) جمادی الاخر (۲۹) رجب (۳۰) شعبان (۲۹) رمضان (۳۰) شوال (۲۹) ذوالقعده (۳۰) ذوالحجه (۲۹) روز .

ابونصر فراهی گوید :

ز محرم چو گذشتی چه بود ؟ ماه صفر
دو ربیع و دو جمادی ز پی یکدیگر

رجب است از پی شعبان رمضان و شوال

پس بذی‌القعده و ذی‌الحجه بکن نیک‌نظر

**ماههای یهودیان ـ**

| | |
|---|---|
| ۱ـ تشری (۳۰ روز) | ۲ـ مرحشون (۲۹ روز) |
| ۳ـ کسلیو (۳۰ روز) | ۴ـ طیبث (۲۹ روز) |
| ۵ـ شفط (۳۰ روز) | ۶ـ آذار (۲۹ روز) |
| ۷ـ نیسن (۳۰ روز) | ۸ـ ابر (۲۹ روز) |
| ۹ـ سیون (۳۰ روز) | ۱۰ـ تمز (۲۹ روز) |
| ۱۱ـ اوب (۳۰ روز) | ۱۲ـ ایال (۲۹ روز) |

ابوریحان گوید :

«ماههای جهودان هم قمری است وتقدیر میانگی» . (التفهیم / ۲۲۹)

**ماهوار ـ** وماهواره وماهواری ، شهریه و علوفه‌که ماه بماه بنوکر دهند داخل دریک ماه . (فرنودسار)

**ماهواره ـ** (رك : قمر مصنوعی) بمعنی مهواره یعنی ماهیانه ومشاهره وماهگانه وحقوق ومزد ماهیانه . (فرهنگ سروری) وبه معنی ماه مصنوعی ، قمر مصنوعی

**ماهواره ارتباطی ـ** Satillite de Communication (فـر) ، بوسیله این قبیل‌ماهواره‌ها علائم‌رادیویی وتلویزیونی را می‌توان تامسافت‌های‌دور فرستاد . (رك : قمر مصنوعی)

**ماه‌وش ـ** ماه رخ ، مانند ماه

**ماهیانه ـ** شهریه

**ماه یك شبه ـ** ماه نو ، نو ماه ، هلال شب اول ماه

گفتی : شب مریم است ، یکشبه ماهش مسیح

هست مسیحش گـواه ، نیست بـکارش قسم

خاقانی / ۲۶۶

**ماهه ـ** (ماهك) مثقب آلتی‌که نجاران آنرا «برمه» و «مته» گویند وبه آن چوب را سوراخ‌کنند . (فرهنگ سروری)

**ماهی ـ** (ك) هلال (مترادفات واصطلاحات)

**ماهی** ـ حوت ، صورت حوت برج دوازدهم ، و مطلق حوت : حوت شمالی وحوت جنوبی (رك : حوت) وچند ستاره که باکواکب دنبالهٔ دب اصغر بشکل ماهی است وآنرا نیز سمکه گویند . (مقدمهٔ التفهیم / قسه)

**ماهی آسمان** ـ (= حوت)

**ماهیان** ـ صورت حوتین، دو ماهی (برهان)

**ماهیان وسالیان**ـ ماهها وسالها

برآمد برین بربسی ماهیان　　برنجی نبستند هرگز میان

فردوسی (فرهنگ سروری)

**ماهی پرنده** ـ Poison Volant (فر) ، صورت فلکی واقع در نیمکره سماوی جنوبی بابعد ۷ ساعت و ۴۰ دقیقه ومیل جنوبی ۷۰ درجه . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**ماهی چرخ** ـ (= حوت)

**ماهی زمین** ـ (رك : گاو ماهی ، ماهی زمین)

**ماهی شیم** ـ یاماهی سیم . حوت‌جنوبی، درشعرفخرالدین‌اسعدگرگانی در وصف شب وستارگان

یکی پیکر بسان ماهی شیم　　پشیزه‌برتنش چون‌کوکب سیم

ویس ورامین / ۸۰

شیم نوعی ماهی‌کوچك فلس‌دار است و برپشت او نقطه‌های‌سیاه نیزدیده میشود . (برهان)

**ماهی فلك** ـ (= حوت)

**ماهیك وماهیگ** ـ (پ) ماهی ، حوت ، برج دوازدهم در نجوم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۱۲ـ۲۵ و ۱۱ـ۵۱)

«کردکان ماهیك اناهیت اوت تیر اندر جست» یعنی خانهٔ مسافرین حوت است و زهره (ناهید) وعطارد (تیر) درآن بودند . (گاهشماری / ۳۲۷ بنقل از زایچه گیهان بندهشن)

**ماهیگان** ـ (پ) نوعی جمع ازماه بمعنی برج ، ماهها، برجها. واژه‌نامه (بندهشن ۱۳ـ۵۸) و (رك : ماهان)

**ماهیگیر** ـ ماهیجیر ، وجه اول دلو ، بنابرکتاب المدخل ابومعشر .

(گاهشماری / ۳۳۹)

**ماهی وگاو زمین** - (تن) (رك : کرکس وشیر فلك)

**ماهی ومشتری** - ماهی (حوت) خانه مشتری است(رك: خانه) چنانکه دلو خانه کیوان است :

دلو کیوان فرو فتاده بچاه ماهی مشتری رمیده ز دام

انوری / ۱۵۱

**ماهی و یونس** - (تن) و(ك)حوت‌ویونس، مرادازماهی،برج‌حوت‌است واز یونس آفتاب واشاره است به داستان رفتن یونس نبی در دهان ماهی .

یوسف رسته ز دلو مانده چو یونس به حوت

صبحـدم از هیبتش حـوت بیفکنده نـاب

خاقانی / ۴۸

از دلو یوسفی بجهد آفتاب وچشم برحوت یونسی به تماشا برافکنـد

خاقانی / ۱۴۴

ماهی نهنگ‌وار به حلقش فـرو بـرد

چو یونسش دوباره بصحرا برافکنـد

خاقانی / ۱۴۴

قرص خورشید در سیاهی شد یونس اندر دهان ماهـی شد

سعدی

**مایی** - (منسوب به مایا) موضعی است درهندوستان کـه اهـل آنجـا بمهارت درنجوم اتصاف دارند .

از طالع میلاد تو دیدنـد رصدهـا

اختر شمران رومی ویونانی و مایی

خاقانی / ۴۴۸

**مبتز** - کوکب چیره برموضع هیلاج یاطالع ، درچنین حـالت موضع هیلاج یعنی درجه خاص ازبرج طالع را مبتز علیه می‌گویند . (رك : ابتزاز )

**مبداء** - Origine (فر) ، اصطلاح مشترك هندسه ونجوم است، بمعنی ابتداء ، آغاز ، اصل .

**مبداء عمارت**- منجمان‌قدیم ، مبداء عمارت را درطول ازجانب مغرب

درجزیره خالدات می‌گرفته‌اند تا بعد شهرها ازآن مبدأ در جهت توالـی بـروج باشد و بعضی دیگر ازجانب مشرق ازنقطه‌ای‌که آن را «گنگدژ» گرفته‌اند تا بعد درجهت حرکت اولی باشد . (فرهنگ‌نفائس‌الفنون) و (رك: قبة الارض‌وگنگدژ)

**مبسوطه ومقبوضه** ـ (= ذراع مبسوطه ومقبوضه ـ ذراعین)

**مبعث** ـ مبعث پیغمبر ما (ص) بیست وهفتم رجب است‌که جبرئیل (ع) بحضرت رسول نازل شد و درباره آنـروز اقاویـل بسیار در احـادیث است . (شرح بیست باب ـ باب پانزدهم)

**مبلوع** ـ ستارهٔ کوچك ازقدر پنجم ، میان دو ستـاره صورت بلـع . (رك : سعد بلع)

**متراك** ـ پارسی «عوا» منزل سیزدهم ماه ، احتمالا اصل ایـن کلمه «میتهرك» مصغر «میتهر یامیثر» بوده است ؟

خواجه نصیر درترتیب منازل ماه گوید :

باز عوا که خواندش متـراك     پارسی‌گوی ، غفر بعد سماك

المدخل والمنظوم ـ حاشیه برشرح بیست باب

(رك : عوا)

**متفق الطریق** ـ (= برجهای متفق الطریق)

**متفق القوه** ـ (= برجهای متفق‌القوه)

**متقاطر** ـ دو نقطه واقع برروی قطرکره یادایره است ، مـانند دو نقطه اعتدالین برروی دایره معدل‌النهار (رك : اعتدالین) یادو نقطه واقع درانتهای یك قطر دایره یاقطرکره .

**متن الفرس** ـ ستاره‌ایست برشکم صورت‌فرس اعظم(رك : فرس‌اعظم)

**مثلث** ـ Triangle(فر) Triangulume (یو) ، طریغانوس یاتریانگل نام دیگر این صورت دریونانی (زیج صابی / ۲۵۴)

صورت شمالی بابعد ۲ ساعت ومیل شمالی ۳۲ درجه.کهکشان مارپیچی معروف به مئزر ۳۳ دربن صورت است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

اولین و دومین ستاره ازستارگان مثلث‌را «انیسین» گویند . (ترجمهٔ‌آثار الباقیه / ۴۱۴)

درباره این صورت گفته شده است :

«مثلثی را ماند متساوی الساقین ، چهار ستاره است ، یکی بـرراس مثلث که آنـرا راس المثلـث خـوانند .... مجمـوع کـواکب ایـن صورت سیصد وسی‌ویك کوکبندو بیست‌ونه کواکب درخارج‌صورت». (شرح بیست‌باب-باب‌سوم)

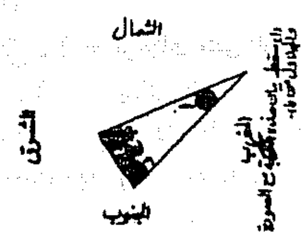
صابی نام دیگر صورت مثلث را «طریغانس» آورده که ظاهراً شکل‌دیگری ازلفظ تریانگلوم ، وتریانگل یونانی ولاتینی آن است بمعنی مثلث . (زیج صابی ص ۲۵۴)

مولف نفائس‌الفنون درباره صورت مثلث گوید :

«ازصور شمالی است وکواکب او چهارند واقع در میان شرطین و میان کوکبی‌که برپای راست مرأة المسلسله» . (ج ۳ / ۴۵۲)

«وکواکبه اربعة کواکب بین‌کوکبة السمکة وبین النیر الذی علی رأس الغول وهی ایضاً بین الشرطین وبین النیر الذی علی الرجل الیسری مـن صورة المرأة وهی‌علی مثلث فیه طول ...» (صورالکواکب / ۱۳۵)

(صورت مثلث)




**مثلث یامثلثه ـ** هرسه برج که دارای یك طبع باشند ، اهل‌احکام‌مثلث یامثلثه گویند وطبع مشترك هرمثلث را با آن یاد کنند : حمل ، اسد ، قوس یـك مثلث ، مثلث آتشی . ثور ، سنبله ، جدی ، مثلث خاکی . جوزا ، میزان ، دلـو مثلث بادی . سرطان ، عقرب ، حوت ، مثلث آبی . هریك ازین مثلث‌ها را به سه سیاره نسبت داده‌اندکه دوتارا صاحب مثلثه، یکی درشب و دیگری در روز وسومی شریك اندوست به روز وبشب . (رك : صاحب)

«آن برجها که طبع ایشان یکی است بهردوکیفیت ، نهادشان انـدر فلك

برزاویه‌های مثلث متساوی الاضلاع است . وزینجهت برجهای مثلثه را یک چیز شمرند ، هرچند سه‌اند وحکم ایشان یایکی‌باشد یانزدیك یك به دیگر...» (التفهیم ص ۳۵۱-۳۵۲)

**مثلث آبی** ـ Triangle hidrique (فر) ، یا مثلث مایی : سرطان ، عقرب ، حوت ، صاحب آنها در روز زهره وبعد مریخ و در شب عکس این و شریك آندو قمر است . (رك : صاحب)

**مثلث آتشی** ـ Triangle ardent(فر) ، یامثلث ناری : حمل، اسد، قوس، صاحب‌آن در روز ، خورشید وسپس مشتری و شریك آندو زحل است . (رك : صاحب ، مثلثه)

**مثلث جنوبی** ـ Triangle austral (فر) ، صورت جنوبی بابعد۱۶ ساعت ومیل جنوبی ۶۵ درجه . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**مثلث خاکی** ـ Triangle Terrestre (فر) ، ثور ، سنبله ، جدی ، صاحب آنها در روز زهره وقمر ، درشب عکس این است وشریك آندومریخ‌است. (رك : مثلث ، صاحب)

صاحب سفران خط افلاك نابرده بسر مثلث خاك
آیند ز جنبش سمایی در حد مثلث هوایی

خاقانی / تحفة‌العراقین ۱۴۰

**مثلث شمالی** ـ Triangle Boreal (فر) (رك : مثلث)

**مثلث هوایی** ـ Triangle atmospherique (فر)، بروج: جوزا، میزان ، دلو ، صاحب آنها در روز زحل وعطارد ودر شب عکس این است و شریك آندو مشتری است . (رك : صاحب ـ مثلث خاکی ـ مثلثه)

**مجا** ـ (ر) در جدول اتصالات تقویمی علامت مجا سده است . (رك : مجاسده)

**مجازالجنوب** ـ (= گذر جنوبی) عقدهٔ جنوبی ، جوزهر جنوبی ، جوزهر ذنب ، گره جنوبی . (رك : جوزهر)

**مجازالشمال** ـ (= گذر شمالی) عقدهٔ شمالی، جوزهرشمالی، جوزهر راس ، گره شمالی . (رك : جوزهر)

**مجاسده** ـ مقارنه یکی ازکواکب سیاره را بایکی ازعقدتین راس یا

ذنب مجاسده آن کواکب با آن عقده گویند وملاصقه هم گفته‌اندو بعضی مجاسده را ازجمله نظرات کواکب دانسته‌اند . (شرح بیست‌باب - باب هفتم : نظروتناظر)

**مجاور** - Limitrophe (فر) بمعنی محصور است ، از کلمه حصار ، محاصره کوکب را میان دوکوکب نحس یامقارنه اورا با آندو، مجاور ، محصور وحصار گویند . (رك : حصار)

**مجاوران فلك** - (ك) سیارات سبعه :

جهان وظایف روزی و امن باز گرفت

مجاوران فلك را مگر کـه مایه نمانـد

انوری / ۲۷۵

**مجدح** - نام دیگر ستاره دبران است (رك : دبران) مجدح بکسر میـم چوبی را گویندکه دو شعبه‌داشته‌باشد(شرح بیست باب - باب دوازدهم) و (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۴۰۵) دراین ترجمه مخدج آمده است .

**مجره** - المجره ، وشرج‌السماء، راه‌کاه‌کشان (السامی‌فی‌الاسامی/۴۴۰) (رك :کهکشان‌وماه ومجره)

وآسمان دره ، «مجره را پارسیان راه‌کاهکشان خوانندوهندوان راه بهشت و او جمله شدن بسیار ستارگان ازجنس ستارگـان ابـری واین جمله بـه تقریب بردایره‌ای بزرگ است‌که بردو برج جوزا و قوس همی گذرد ، هرچندکه جائی تنك شود وجایی ستبر ، وجایی باریك وجایی پهن . و گه‌گاه دوتر شود وافزون . ارسطوطالس مجره را چیزی داردکه به هوا ازبخار دخانی شده ، برابر ستارگان بسیار گرد آمدهٔ آنجا ، همچنانکه خرس وگیسو و دنبال اندر هـوا برابر ایشان پدید آید» . (التفهیم / ۱۱۵)

**مجره و دو پیکر** - (= جوزا) و دلو (تن)

فلك چو چاه لاجورد و دلواو : دو پیکر و مجره همچو نای او

منوچهری / ۸۴

**مجره وسیمین سطبلی** - (ت)

دم گـرگ چون چرمـه ستـوری

مجره همیدون چـو سیمین سطبلـی

منوچهری / ۱۴۳

**مجره وماه** - (تن)

فلك چون بیابان ومه چون‌مسافر  منازل : منازل ، مجره : طریقا

منوچهری / ۶

**مجره ونجوم** - (تن)

هوا برنگ نیلگون یکی قبا  شهاب بند سرخ برقبای او

مجره چون ضیا که اندر اوفتد  بروزن و نجوم اوهبای او

منوچهری / ۸۴

**مجره ونعایم** - (تن)

یکی پیلستکین منبر ، مجره  زده گردش فقط ازآب روین

نعایم پیش او چون چار خاطب  بپیش چار خاطب ، چار مؤذن

منوچهری / ۶۳

**مجره وهلال** - (تن) و دو پیکر

هلال حلقهٔ تنگ و شفق نهد زینش

مجره پاردمش باید و دو پیکر زین

کمال‌الدین اسماعیل / ۸۸۷

**مجسطی** - Almagerti (فر) ، دراشتقاق لفظ«مجسطی» سخنان مختلف گفته‌اند . حاجی خلیفه درکشف الظنون (ج ۵ ص ۳۸۵ چاپ لایپزیك) آورده: «المجسطی بالکسر میم وجیم ویای بی‌تشدید ، کلمه‌ایست‌یونانی بمعنی ترتیب که اصل آن ماجیستوس ـ لفظ یونانی مذکری است به معنی ساختمان بزرگ ، و مؤنث آن ماجستی است» وسپس گفته است :

«واما معنای مجسطی درلغت ایشان اعظم است ومن درکتاب کالینوچنین خوانده‌ام ، وابوریحان بیرونی درالقانون المسعودی ، المجسطی‌سینطاسیس آورده است‌وحال‌آنکه سینطاسیس به معنی اندیشیدن درترتیب مقدمات است» وارو پائیان نظری همچون حاجی خلیفه داشتند ومجسطی را مگیستی ، یعنی عظمی تصور میکردند . ولی درسال ۱۸۹۳ یکی از دانشمندان آلمان حدس زدکه‌لفظ مجسطی لفظی است‌که اشتقاق آن ازطریقه‌ای صورت گرفته است‌که لغویان به آن طریقه «نحت» می‌گویند وکلماتی مانند بسمه وحمد له وحوقله ونظایر آنها از همین طریق پیدا شده بدین معنی‌که اعراب وشاید پیش‌از ایشان سریانیان ، حروفی از

لفظ یونانی الاصل ، مگاله سونتاکسیس را انتخاب نموده واز ترکیب کردن آنها بایکدیگر لفظ مجسطی را ساخته‌اند مؤلف نفائس الفنون به اعتبار موضوع کتاب مجسطی ، این لفظ را به معنی علم هیئت گرفته است . (رك : اسطرنوما)

نخستین ترجمه مجسطی به زبان عربی بوسیله یحیی بن خالدبرمك متوفی بسال ۱۹۱ هجری مطابق با ۸۰۷ میلادی انجام یافت که جمعی را به ایـن کار گماشت وچون آنطورکه لازم بود ازعهده برنیامدند ابوحسان و سلم از اصحاب بیت‌الحکمه‌رامامور این کار کرد.(تاریخ نجوم اسلامی/۲۷۳–۲۸۱)و(الفهرست/۳۷۴)

درشعر فارسی ، لفظ مجسطی، ونیزمناطیقی چندان ناآشنانیست. خاقانی در مدح شروانشاه منوچهر بن فریدون، اورا «شاه‌مجسطی گشای» و«خسرو هیئت‌شناس» لقب داده ونیز درمدح وحیدالدین عثمان گفته است :

شاه مجسطی گشای خسرو هیئت شناس
رهبر صبـح یقین رهبر علـم الکتـاب
خاقانی / ۴۷

حکم صد ساله توان دیدن‌زیك تقویم او
طفل یکروزه مجسطی گیرد از تعلیـم او
خاقانی / ۵۰۶

که داند ازمناطیقی که تا چیست سماك وفرقدان وقطب و محـور
گه اندر علـم اشکال و مجسطـی که چون رانم برو پرگار ومسطر
ناصرخسرو / ۱۸۵

خضر سکنـدر منش چشمه رای قطب رصد بنـد مجسطـی‌گشای
نظامی / مخزن‌الاسرار ۳۱

**مجسطی‌گشای** ـ مجسطی دان ، کسیکه حل مسائل ریاضی وفلکی میکند (رك : مجسطی) ولقبی است که خاقانی به شروانشاه منوچهر بن فریدون داده‌است و اورا «خسرو هیئت شناس» نیزوصف کرده است . (رك: مجسطی)

**مجمر جهان** ـ (کخ) (رشیدی)

**مجمره** ـ Alter. Autel (فر) Ara (یو) ، صورت جنوبی بابعد۱۷ ساعت و ۳۰ دقیقه ومیل جنوبی ۵۵ درجه (فرهنگ اصطلاحات علمی) «صورت مجمره ... عود سوزی را ماند که شعله میزند، هفت ستاره‌است» (شرح بیست‌باب ـ

باب سیم) . نام دیگر مجره در زیج صابی (ص ۲۷۳) مریح آمده است .

صوفی نیز کواکب مجره را هفت عدد رصد کرده است(البسائط علم الفلك/ ۱۲۷) و(صورالکواکب / ۳۳۹) «کواکب اوهفتند وهیچیك را ازین نامی نیست». (نفائس الفنون ج ۳ / ۴۵۸)

ابوریحان گوید :

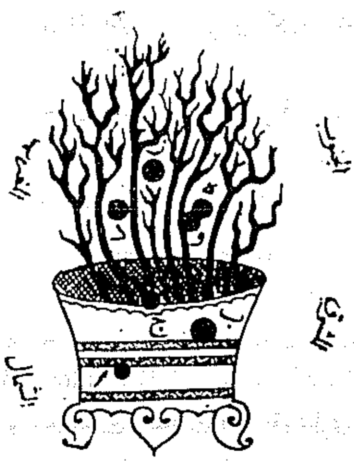
«وسیزدهم (ازصورتهای جنوبی) مجـره است چـون عـود سوزی» . (التفهیم / ۹۴)

فخرالدین اسعدگرگانی همراه باوصف صورت اکلیل جنوبی مجمره را «سیمینه مجمر» «پراز اخگر» وصف کرده است :

پراز اخگر یکی سیمینه مجمر پراز گوهر یکی شاهانه افسر

ویس ورامین / ۸۰

(صورت مجمره)



**محاق** ـ (= ستردگی روشنائی) Décressance (فر) ، اجتماع قمر است باخـورشید (رك : اجتمـاع) ومـدت آن دو شب است وآن را «سرار» و تحت الشعاع هم گفته‌اند . (رك : سرار ـ تحت الشعاع) :

گر به‌سی روزدو شب همدم ماه آید مهر
سی شب ازمن بچه تاویل جدائید همه
خاقانی / ۴۱۷

ایا شهی‌که ز تأثیر عدل تو بر چـرخ
به جرم‌مه ندهد اجتمـاع مهـر محـاق
خاقانی / ۲۴۰

درساحت شرق وغرب عالم　　این مهر بلند و آن مه تـم
با آنکه محاق درمیان هست　　درمنـزل اجتمـاع پیـوست
خاقانی / تحفةالعراقین

ماه ار نخواهد آنکه بود نعل مرکبت
از ناخن محاق ابد چهـره خسته بـاد
انوری / ۵۴

چون دو شب، همخوابه‌خواهد بود با خورشید ماه
در محاق اورا چه بیم از شکـل نقصان داشتن
سنایی / ۲۴۶

ازمحاق آفت جهان باشد　　زاحتراق آتش نهان باشد
اوحدی مراغی/ ۵۱۹

حسود دولت و اقبال و عز وجاه ترا
رسیده جان بمضیق و رسیده تن‌بمحاق
سوزنی سمرقندی / ۲۳۲

**محبین** ـ تثنیه محب، دو ستاره‌اند بر‌ذنب صورت جدی. (رك : جدی)

**محترق** ـ Explosif,V (فر)، صفت‌کوکب است در حال احتراق و این بیشتر برای عطارد و زهره‌است درحالت احتراق نظری (رك: احتراق) وایشان را همه محترق ای همه سوخته نام‌کنند» . (التفهیم / ۴۶۱)

**محراب جمشید** ـ (کخ) (آنندراج)

**محلفین** ـ محلفان دو ستاره است بنامهای «حضار» و «وزن» درصورت قنطورس و کلب اکبر، آنها را محنثین هم گفته‌اند (رك : قنطورس ـ کلب اکبر) این دو ستاره قبل‌از سهیل طلوع میکنند چون آنها را بنگرند یکی سوگنـد یـاد

میکندکه سهیل همین است و دیگری سوگند می‌خوردکه سهیل نیست وآندو ستاره را یکی حضار و دیگری را الوزن نامند حضار والوزن : محلفان . (فرنودسار)

**محمل حمل** ـ (ك) برج حمل ، خانهٔ حمل ، درسخن محمد عوفی در دیباچهٔ کتاب جوامع الحکایات ،که گویا دربهار آغاز به تألیف آن کرده است آمده : «محرر این فصول ومقرر این وصول ... محمد عوفی می‌گویدکه اتفـاق جلوهٔ این عرایس ابکار وشکفتن انوار این ازهار درچمن لطایف اشعـار به فصل بهار بود ونقش بند فکرت درکارگاه طبیعت ، این صور لطایف را وقتـی چهره می‌گشایدکه خسرو سیارگان بمحمل حمل‌خرامیده‌بود ..»(جوامع‌الحکایات / ۲۰)

**محنثین** ـ (رك : محلفین) (محنث :کسیکه بدروغ سوگند میخورد)

**محور** ـ Axi, Axe (فر) ، محور خط فرضی است‌که یك‌حجم‌فضایی مشخصی دور آن می‌چرخد مانند محور زمین که کرهٔ زمین تقریباً هر۲۴ ساعت‌یك بار دور آن می‌گردد وبه آن حرکت شبانه روزی یاوضعی می‌گویند . (فـرهنگ اصطلاحات علمی)

ابوریحان درتعریف محور گفته است :

«هو قطر الذی یدور الکرة علیه وهو ثابت وطرفاها قطباها» . (التفهیم ص ۳۱ و ح ۲)

مدار بیضی شکل زمین ، و مـدار هـریك از سیارات خورشید دارای دو محور است یکی محور بزرگ و دیگری محورکوچك وخـورشید روی محـور بزرگ این مدار قرار گرفته است .

پرچین باغ پروین بل پر نسر طائر
بامش فضای‌گردون‌دیوار خط محور

خاقانی/ ۱۹۱

برحیس حکم ، افلاك ظل،ادریس جان،جبریل‌دل
از خط کل تا خـط گل عـالم به تنها داشته

خاقانی/ ۳۹۸

گرچه‌محور سپرد قـرصهٔ خـور      قرص خوربین‌که به محورسپرند

خاقانی/ ۷۶۹

گر مهر تو برفلك نهد پای     در محور عالم افکند خسم

انوری / ۶۵

(برای یافتن شواهد بیشتر : رك : خط استوا)

**محور بزرگ ـ** Grand axe(فر) (رك : محور)

**محور تقارن ـ** Axe de Symétrie (فر)

**محور زمین ـ** Axe de la terre (فر) (رك : محور)

**محور عالم ـ** Axe Celleste (فر) خط فرضی‌عمودبرقطر دایره‌عظیمهٔ استوای سماوی وخط موهومی‌است که کره آسمان ظاهراً بدور آن‌گردش میکند.

**محورکره ـ** (رك : محور)

**محورکوچك ـ** Petit axe (فر) (رك : محور)

**محوه ـ** (بضم میم) نام‌دیگری‌برای‌بادشمال‌است‌بدانجهت که‌بهنگام‌وزیدن ابرهای درجهت خودرا محو میکند ونیز نامی برای باد جنوب‌می‌باشد چون باد جنوب هم همین عمل را با ابر میکند . (ترجمهٔ آثار الباقیه / ۴۰۱)

**محیط ـ** Primetre (فر) ، اندازه دور یك شكل مستوی ، مثلا دوریك دایره بشعاع R یامحیط یك مستطیل بابعاد a و b . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**محیط زمین ـ** طبق اندازه‌ای‌که در زمان مأمون بوسیلهٔ منجمـان در دشت سنجار بدست آمد برابر است با ۲۴۸ و ۴۱ کیلومتر بوده ودر زمان ما این اندازه ۷۵ و ۴۰ کیلومتر پذیرفته شده واین اختلاف اندك که ناشی ازاختلاف در نحوهٔ اندازه‌گیری و وسائل ومحل اندازه‌گیری است نشان میدهد که منجمان آن عهد درامور مربوط بخود تاچه پایه مهارت داشته‌اند . (رك: خط استواء)

**محیط‌کحلی رنگ ـ** (کا)

صدف این محیط کحلی رنگ     چون درآسود ، دربکام نهنگ

نظامی / گنجینه

**مختصات ـ** Cordonnées (فر) ، مجموعه دو پاسه عددی‌که موقعیت یك نقطه M را درفضا (یا درصفحه) نسبت به دستگاه محورهای مختصات معیـن می‌کند .

**مختصات استوایی ـ** Coordonnées equatoriales(فر) ،دستگاه استوای سماوی‌که درآن دایره اصلی استوای سماوی ، محور اصلی، محورعالم، قطب اصلی قطب شمال ، مبداء نقطه‌ای از دایره‌استوای‌سماوی وجهت مثبت جهت

مستقیم باشد . مختصات ستاره دراین دستگاه ، مختصات بعد ومیل نامیده میشود. بعد باساعت ومیل بادرجه اندازه گرفته میشود . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**مختصات ستاره‌ای** ـ (رك : مختصات استوایی)

**مختصات بعد ومیل** ـ (رك : مختصات استوایی ـ بعد و میل)

**مختصات افقی** ـ Coordonnées Locale (فر) ، سمت و ارتفاع هرستاره را مختصات افقی آن ستاره گویند. (رك: افق) دستگاه مختصات‌سماوی که دایرهٔ اصلی آن دایره افقی است مبداء آن نقطهٔ جنوب وجهت مثبت جهت معکوس است مختص اول یعنی سمت روی آن معین میشود (ازصفر تا ۳۶۰درجه) مختص دوم (ارتفاع) عبارت است از زاویه شعاع رویت باصفحهٔ افق که در دو جهت ازصفر تا ۹۰ درجه اندازه گرفته میشود . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**مختصات ساعتی** ـ Coordonnés boraires(فر)، دستگاه‌مختصات سماوی که استوای سماوی دایرهٔ اصلی آن است و روی آن زاویهٔ ساعتی(ازیکی ازمختصات نقطه) درجهت معکوس ازصفر تا ۲۴ ساعت معین میشود ... (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**مختصات نجومی** ـ Coordonnées Astrononiques (فر)، انواع دستگاه‌های مختصاتی که‌موقع‌یك ستاره را معین میکنند. دستگاههای‌مشهورمختصاتی نجومی عبارتند از : مختصات افقی ، مختصات ساعتی ، مختصات استوایی .

**مخدج** ـ (رك : مجدح)

**مخدرات** ـ (ك) مخدرات سماوی[1] مخدرات شبستان چنبری[2] سیارات هستند درحال تحت‌الشعاع وناپیدایی بیشتر برپنج سیاره : زهره ، مریخ ، مشتری زحل می‌توان اطلاك کرد .

۱ـ مخدرات سماوی در اوجمال دهند
اگر تو آینهٔ دل ز زنگ بزدایی
کمال‌الدین اسماعیل / ۹

۲ـ مخدرات شبستان چنبری بربسام
نقاب بسته‌وپوشیده چهره درچادر
خواجو / ۵۹۱

**مخروط ظل** ـ سایه مخروطی زمین است که‌بهنگام مقابله‌ماه وخورشید

ماه در آن قرار می‌گیرد ومانع رسیدن نور خورشید به سطح ماه می‌شودوخسوف روی می‌دهد .

ماه ازآسیب سقفش از این پس نگذرد بر سپهر معذور است
که ز مخروط ظل سایهٔ او
خایف است ازخسوف ورنجور است
انوری/ ۴۳۰

**مدار ـ** Tropique (فر) ، مدار درلغت محل گردش‌چیزی است بدور چیز دیگر «مدار الشی ما یدور علیه» جمع مدار ، مدارات است . مدار مصدری میمی بمعنی دور زدن نیز هست .

دراصطلاح نجومی مدار خط سیرکوکب است درآسمان یا در فلك خود بدین جهت فلك را مدار هم گفته‌اند (رك : فلك) چنانکه گویند مدار مریخ یـا زمین بدور خورشید.

ابوریحان درتعریف مدارات گوید :

«آن دایره‌های خردکه برپشت‌کره یکدیگر را متوازی باشند» (التفهیم / ۳۱) حرکت فلك را نیز که خود بدورکوکب خاص خود است‌وبرخلاف‌حرکت آن است مدار فلك گویند ومرکز آن همان‌کوکب‌است. درنجوم‌اسلامی‌مدارات مخصوص دوایر متوازی بادایره معدل النهار بوده است (تاریخ نجوم اسلامـی / ۲۷ ج ۱۹)

آنجا که قدرتست فلك را مدار نیست
وآنجاکه قهر تست زمین را قرار نیست
کمال‌الدین اسماعیل / ۵۰

اندیشه از محیط فنا نیست هرکه را
بر نقطهٔ دهـان تو باشد مدار عمـر
حافظ / غزل ۲۵۳

حافظ مدار امید فرج از مدار چرخ
دارد هزار عیب و نـدارد تفضلـی
حافظ / غزل ۴۶۵

ای روی ماه منظر تو نوبهار حسن
خال وخط تو مرکز حسن ومدار من
حافظ / غزل ۳۹۴

این نقطه سیاه که آمد مدار نور
عکسی است درحدیقهٔ بینش زخال تو
حافظ / غزل ۴۰۸

**مدار آسمان** ـ (رك : مدار ومسیر)

**مدارات** ـ جمع مدار «آن دایره‌های خرد که برپشت کره یکدیگر را متوازی باشند» . (التفهیم / ۳۱) (رك : مدار)

**مدارات ارضی** ـ عبارتند از : دو مدار قطبی‌هریك بفاصلهٔ ۲۷′ و ۲۳° ازقطبین و دو مدار انقلابین هریك بفاصله ۲۷ دقیقه و ۲۳ درجه ازخط استوا که سطح زمین را به پنج منطقه : منجمد شمالی ، معتدله شمالی ، حاره ، معتدله جنوبی ، منجمد جنوبی تقسیم می‌کنند .

**مدارات روزها** ـ (رك : مدارات یومی)

**مدارات عرضی** ـ «دایره‌ها اند موازی‌مرفلك البروج‌را بشمال وجنوب». (التفهیم / ۷۲) ، دوایری‌که از هردو طرف موازی منطقة البروج اعتبار کنند . (فرهنگ‌نفائس‌الفنون)

**مدارات یومی** ـ یا مدارات روزها «دایره‌هااندموازی برمعدل‌النهار، بشمال وبه جنوب و برنقطه‌های فلك البروج همی گذرند ، برخی بپریسدن و دو از آن بپسودن وآنچه براین نگذرد مدار آن ستاره باشد یا آن نقطه‌که اندر او همی گردد» . (التفهیم / ۷۲)

مدارات‌یومی‌دوایرصغاری‌هستندبموازات معدل النهار یا استوا که‌خورشید و سایرستارگان شبانه روزی یك بار یکی ازآنها را می‌پیماید . (هیئت برای سال پنجم‌ریاضی/ ۶)

**مدار چرخ** ـ مدار فلك ، مدار آسمان (رك : مدار)

**مدار راس الجدی** ـ Tropiqua du Capricorne (فر) ، مداری که برنقطهٔ انقلاب شتوی می‌گذرد . مقابل مدار راس‌السرطان‌که برنقطه انقلاب صیفی میگذرد (رك: راس‌الجدی و راس السرطان) .

**مدار راس‌الحمل** ـ مداریکه برنقطهٔ اعتدال ربیعی می‌گذرد .

**مدار راس‌السرطان** ـ Tropique du Cansère (فر) ، مداری‌که برنقطه انقلاب صیفی میگذرد .

**مدار راس‌المیزان** ـ مداریکه برنقطهٔ اعتدال خریفی می‌گذرد .

**مدار فلك** ـ (رك : مدار)

**مدار ومدر** ـ

تا که بر دور سپهر هست مدار و مدر
تا که بگرد مدر هست فلـك را مـدار
باد چو صبح نخست خصم تواندك بقا
باد چو مهر سپهر امر تو گیتی گـذار

خاقانی / ۱۸۷

**مدار ومسیر** ـ مسیر مدت یکدور کوکب است درفلك خود ونیز مدت مکث او دریك برج جزو آناست (رك: سیر) این دو اصطلاح درشعر گاهی‌همراه آمده است .

نه رنجه شود آفتاب ازمسیر نه مانده شود آسمان ازمدار

عنصری / ۷۴

بدیع گنبد او همچو جام کیخسرو
درو دوازده و هفت را مدار و مسیر

عنصری / ۹۵

تا بود چرخ را جنوب وشمال تا بود ماه را مـدار و مسیر
تخت بادت همیشه چرخ بلند تاج بادت همیشه بـدر منیر

انوری / ۸۲

**مدبران فلك** ـ (ك) سیارات سبعه ازجهت‌تاثید وتدبیرآنها درعالم‌کون وفساد باعتقاد اهل احکام .

چو رای خواجه بدید وکمال تدبیرش
مدبـران فلك هفت در شمـار گـرفت

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۴۵

ودر شعر خیام‌نیز «مدبر» بمعنی‌موثروچاره‌گراشاره‌است بهمین مدبران‌فلك

که ستارگان سبعه باشند:

اجرام که سالکان این ایوانند  اسباب تـردد خردمندانـند
هان تاسر رشته خرد گم نکنی  کآنان که مدبرند سرگردانند

**مدر** - (رك : مدار ومدر - مدار ومرکز کرهٔ زمین)

**مدیر** - از اجزاء عنکبوت اسطرلاب و زائده‌ایست درسطح عنکبوت که بوسیله آن عنکبوت را می‌چرخانند . (رك : اسطرلاب)

**مذکر ومؤنث** - (= نر وماده) ، اصطلاحاً کیفیت فاعله را مذکـر یانر وکیفیت منفعله را مؤنث یاماده نامند بعبارت دیگر درطبیعت دو نیرو موجـود است یکی را مثبت و دیگری را منفی‌نامند واین امردرتمام اموردعالم جاری‌است پس دوازده صورت فلکی هم به بروج نر وماده تقسیم می‌شوند ( اختران لامـع / ۲۹-۳۰) و (رك : بروج نر وبروج ماده)

**مرادفه** - «یك ازپس دیگر رفتن» اتصال دوکوکب‌یکی‌علوی و دیگری سفلی درحالت رجوع . (التفهیم / ۴۹۶)

**مراحل نشین** - (ك) سیارات (رشیدی)

**مرأة المسلسله** - (رك : امرأة المسلسله)

**مربعهای فصول** - مربعهای چهارفصل ، یامربعهای‌بروج‌بادلالتهایشان عبارتند از :

۱- حمل وثور وجوزا ، بهاری وجنبان و دلالتشان ازعمربرکودکی‌است وز سویها (جهات) برمشرق و ازباد صبا واز پاسهای روز یاشب برنخستین‌پاس[1].

۲- سرطان واسد وسنبله ، تابستانی‌اند آرامیده ( ساکن) و دلالتشان از عمر برجوانی وز سویها برجنوب و ازبادش (باد جنوب) وز پاسهای روز یاشب بردوم پاس .

---

۱- پاس ، یك چهارم از روز یا ازشب است برابر سه ساعت و هرشب یـا هرروز چهار پاس است وشبانه روز جمعاً هشت پاس است .

منوچهری گوید :

چو پاسی از شب دیرنده بگذشت  برآمـد شعریان ازکـوه مـوصل

دیوان / ۵۶

۳ـ میزان وعقرب وقوس، تیرماهی‌اند (یعنی پائیزی) وجنبان و دلالتشان ازعمر برکهلی (میان سنی) واز سویهای‌عالم برمغرب وبادش(بادمغرب) باد دبور، وز پاسهای روز یاشب برسوم پاس.

۴ـ جدی و دلو وحوت، زمستانی‌اند آرمیده (ساکن) و دلیل از عمر برپیری واز سوی‌ها برشمال وباد شمالی وازپاسهای روز یاشب برچهارم پاس. (التفهیم / ۳۵۲-۳۵۳)

**مرخشه** ـ درمقابل فرخنده وسعد وبمعنی نحس ووارون

آمد نوروز و نو دمید بنفشه برما فرخنده و برتو بادمرخشه

منجیك ترمذی (لغت فرس/ ۷۱) و(فرهنگ سروری)

**مرداد** ـ ماه پنجم، درتقویم پارسی وتقویم تقویم جلالی (رك : ماههای پارسی. ش ۵) مردادمدت سیر آفتاب‌دربرج اسد در روزهفتم‌ازماه(= مرداد روز) (فرهنگ سروری)

**مرداد روز** ـ روز هفتم از رزهای پارسی(رك: روزهای پارسی‌ش۷)

**مردادودی** ـ درمعنی تابستان و زمستان.

یکی غله مرداد مه توده‌کرد ز تیمار دی خاطر آسودکرد

سعدی (بوستان)

فرهنگ سروری مردادودی را درمعنی همان دوماه مشهور باهمین شاهد ازسعدی آورده است.

**مرد برزانو نشسته** ـ (= هرقل) الجاثی علی رکبتیه، راقص، هرقل، هرکول. درشعر فخرالدین اسعد گرگانی در وصف شب وستارگان همراه با «زن به زنجیر بسته» یا امرأة المسلسله آمده است.

زنی دیگر بزنجیری به‌بسته به پیش مرد برزانو نشسته

ویس ورامین / ۸۰

**مردگیران** ـ یامژدگیران، یامژده‌گیران، یامزدگیران (؟) روزپنجشنبه پنجم اسفندارمزد پارسیان بوده ومدتها دراصفهان و ری و دیگر شهرهای بزرگ برقرار بوده است.

ابوریحان درعلت آن گوید :

«زیراك (درین روز) زنان‌برشوهران اقتراحها کردندی‌وآرزوهاخواستندی ازمردان». (التفهیم / ۲۶۰)

**مرز** ـ Born. Limit, terme (فر) ، بمعنی «حد» درنجوم پهلوی ، واژه‌نامه (بندهشن ۱ـ۵۴)

حد قسمتی از بخشهای نامساوی یك برج است برای پنج کوکب سیار زحل ، مشتری ، زهره ، عطارد . (رك : حد)

ابوریحان گوید :

«هربرجی را پنج پاره کردند و هرقسمتی را نه راست ولکن کمتر و بیشتر (نامساوی) وآنرا بپارسی مرز خوانند» . (التفهیم / ۴۰۹)

خوارزمی نیز مرز را پارسی دانسته وبمعنی حد گرفته است :

«الحد هوان درجات کل برج مقسومة بین الکواکب الخمسة المتحیره علی غیر سویة وکل قسم یسمی حدا وهو بالفارسیة مرز» . (مفاتیح العلوم/۱۳۱)

درنجوم پهلوی ازکلمه «مرز» «مرزیدن» بمعنی تقارن (قران) کواکب در یك برج آمده است : «وش ازبهرام وناهید به‌کسته هپتورنگ وشیر افتر مرزند». (کارنامه اردشیر بابکان / ۱۷۷ـ۵)

**مرزبان خطه اول فلك** ـ (کم)

مرزبان خطه اول فلك معزول بـاد

حاش لله گر برین درگه نداردانتما

اثیرالدین اخسیکتی / ۱۴

**مرزم** ـ بکسر میم ، اسم عمومی ستاره‌ایست‌خردتر ازستاره‌اصلی ونزدیك آن وبیشتر درستارگان مزدوج است . مرزم را می‌توان تابـع نـام داد . (رك : توابع) .

مرزم ، نام سه ستاره است یکی در ذراع و دومی‌درشعرای شامی وسومی درشعرای‌یمانی. نوء المرزم ، ستارهٔ سرما ، ام مرزم، شمال وبادشمال (فرنودسار)

**مرزم الجوزا** ـ اورا مرزم الجبار هم گفته‌اند ، ستاره‌ایست درصورت جبار و بردوش چپ او و «ناجذ» هم گفته‌اند . (رك : جبار)

**مرزم شامی** ـ ستاره‌ای است خرد بفاصله دو ذراع از شعرای شامی در صورت‌کلب اصغر .

**مرزم عبور** ـ ستاره‌ایست خرد بفاصله دو ذراع ازشعرای یمانی«عبور» یا «شعری‌العبور» درصور «کلب اکبر» یا «کلب‌الجبار» و برپنجهٔ ایـن صورت .

(رك : کلب اکبر ، مرزم)

**مرزم یمانی** ـ (= مرزم عبور)

**مرزمان** ـ تثنیه «مرزم» (رك : مرزم) «المرزمان ، دوستاره است بسا دو شعری» (شعرای‌یمانی وشعرای شامی) (السامی فی الاسامی/ ۴۴) یعنی‌مرزم‌شعرای یمانی ومرزم شعرای شامی .

**مرز** ـ حد ، حدود (رك : حد)

**مرزیدن** ـ (پ) مصدر «مرز»(=حد) بمعنی‌تقارن ، مقارنه دوکوکب است درنجوم پهلوی . (رك : اتصال ، قران ، مرز)

**مشك تازه** ـ ازجشنهای پارسی درشانزدهم اسفندارمذ . (ذیـل التفهیم ص ۲۶۱ ح ۱)

**مرغ** ـ (ك) مرغ بهروزی[1] مرغ روز[2] مرغ روز وشب[3] مرغ‌سپید[4] کنایه ازخورشید است ومرغ شب‌کنایه ازماه است[5] ومرغ گردون کنایه از خورشید ویا آسمان است[6] .

۱ـ (انجمن‌آرا)

۲ـ تو دهی صبح را شب‌افروزی
روز را مرغ ومرغ را روزی

نظامی / هفت‌پیکر ۳

۳ـ دانه‌کن این عقد شب افروز را
پر فکن این‌مرغ شب و روزرا

نظامی / مخزن الاسرار ۹

۴ـ چو غوطه خورد درآب‌کبود مـرغ سپید
زچشم و دیده نهان شددرآسمان کوکب

فرخ سیستانی / ۹۰

۵ـ (مترادفات واصطلاحات ـ قمر)

۶ـ (رك : زحل وادریس شاهد ازمثنوی)

**مرغزار** ـ مرغزار ، «معلف» و «باطیه» درجزو صورتهـای جنوبی ، در شعر فخرالدین اسعد گرگانی در وصف شب وستارگان با (مار باریك=شجاع) و (کلاغ = غراب) همراه آمده است :

چو شاخ خیزران باریك ماری  کلاغی در میان مرغزاری
ویس ورامین / ۸۳

**مرکب** - مرکبان انجم ، اضافه تشبیهی است وتطبیق مشبه ومشبه‌به در جمع (وعدد) بایکدیگر درشعرخاقانی شروانی :

وقت است که مرکبان انجم  هم نعل بیفکنند هم سم
تحفةالعراقین / ۱۳

**مرکز** - Centre (فر) ، مرکز دایره ، مرکزمدار ونقطه ثقل هرشئی و هرجرم یاکره سماوی را «مرکز» آن گویند .

**مرکز خورشید** - (ك) آسمان چهارم ، عالم و دنیا (فرنودسار)

**مرکز زمین** - نقطهٔ موهوم میان زمین ، میان کرهٔ زمین «ودر میان‌زمین نقطه‌ایست موهوم که هرخطی که از او بفلك قمر رود همه برابر بیکدیگر باشند و هرکجا ما فرود گوئیم آن نقطه را خواهیم یا آنچه بدونزدیك‌تر است». (چهار مقالهٔ عروضی / ۸)

**مرکز مثلث** - زمین است ، بعلت داشتن ابعاد سه‌گانه: عرض ، طول، عمق یا ارتفاع ونیز بدین سبب که دراعتقاد منجمان قدیم مرکز عالم بوده است با ابعاد سه‌گانه خود .

در مرکز مثلث بگرفت ربع مسکون  فریاد اوج مریخ از تیغ مه صقالش
خاقانی / ۲۳۳

مراد از «اوج مریخ» برج‌اسداست که‌اوج‌مریخ‌در۱۵درجهٔ‌آن‌است، شاعر درثنای ممدوح خود گوید :

در بسیط زمین نعرهٔ شیر فلك ازهیبت شمشیر مه صقال او ربع مسکون را فرا گرفت وصدای آن شیر درهمه جا تنین افکند .

**مرگان** - (پ) درنجوم پهلوی خانه‌ای‌برابر برج«دلو» است . واژه‌نامه (بندهشن ۱۱-۵۱)

**مری** - (بضم میم) از اجزاء اسطرلاب ، قسمت زایددرمحل راس‌الجدی است که با حجره اسطرلاب مماس می‌شود . بدان سبب «مری» گفته‌اندکه اجزاء فلك را نشان می‌دهد (ازماده رویت بمعنی نشان دهنده ومراء بمعنی نشان دادن) و آنرا مری راس‌الجدی هم گفته‌اند . (مفاتیح‌العلوم / ۱۳۵)

**مری رأس‌الجدی** ـ (= مری)

**مریح** ـ نام دیگر صورت مجمره است ، بنابر قول بتانی در زیج‌صابی (زیج صابی / ۲۷۳) (رك : مجمره)

**مریخ** ـ Mars , Ars (فر)و(یو) . «المسمی‌بالاحمر ونحس‌الاصغر» . (شرح چغمینی ـ مقدمه / ۱۷)

یا بهرام و ورهرام و وهرام‌فارسی‌ویکی ازستاره‌های منظومه شمسی است. مدار آن بین مدار زمین ومشتری است . (درهیئت قدیم مدار مریخ یافلك آن‌میان زهره ومشتری تصور شده است) فاصلهٔ متوسط مریخ از خورشید ۲۲۶۴ میلیون کیلومتر وقطر استوایی آن ۶۷۲۰کیلومتر وجرم آن ۰/۱۱ جرم‌کره زمین است وسنگینی ویژه ومتوسط آن ۳/۹۷ است «این ستاره بیش‌از ۶۷۸۴ کیومتر قطر ندارد ولی مشاهده وامتحان آن جالب توجه است زیرا ابرهائی که سطح آن را ازنظر ما محو میسازند وجود ندارد ... اگر شما مریخ را بادوربینی نسبهٔ قوی مشاهده‌کنید متن قرمز رنگی خواهید دیدکه درگوشه وکنار آن دلکه‌های سبز یا آبی مشاهده می‌گردد سابقاً گمان میکردندکه این لکه‌های رنگین دریاهای مریخ می‌باشند و زود آنها را تعمید داده نام‌گذاری‌کردند وبه اسامی دریای شن ، دریای اصنام وخلیج فجر و دریاچهٔ خورشید موسوم ساختند ... ولی امروز معتقدندکه این دریاها چیزی جز جنگلهای محقر نیستند ...» (نجوم بی‌تلسکوپ / ۳۱ـ۳۲)

حرکت وضعی مریخ ۲۴/۶۲ ساعت و دوره حرکت انتقالی ۱/۸۸سال می‌باشد . استوای مریخ باسطح مدارش زاویه‌ای درحدود ۲۵/۲۰ درجه بوجود می‌آورد . بهترین موقع رصد مریخ موقع مقابله آن است‌که با قطر ظاهری ۲۵ (سانتیمتر) درفاصله ۵۶ میلیون کیلومتری زمین مشاهده میشود .

کلاهکهای قطبی مریخ باحتمال قوی شامل قشر نازکی ازیخ یا مواد یخبندان است . درسطح مریخ نواحی تاریك برنگ نارنجی دیده میشود وبنظر میرسدکه دریا باشند وقسمتهای روشن‌تر آن ممکن است قاره یاصحرا باشند . چون میل محور مریخ تقریباً برابر میل محور زمین است، ازین‌جهت فصلهای سال‌مریخ شبیه فصلهای سال زمین است . با این تفاوت‌که (نزدیك به ) دو برابر سال زمین است . (فرهنگ اصطلاحات علمی) اوج مریخ در ۲۲ درجه‌و ۳۰دقیقه برج اسد

است وحضیض آن در ۲۲ درجه و ۳۰ دقیقهٔ برج دلو است. حداکثر نقطهٔ عرض شمالی یا نقطهٔ اوج ۲۷ درجه و ۴۰ دقیقه است وحضیض آن یعنی عرض جنوبی در ۲۷ درجه و ۴۰ دقیقه می‌باشد. مدت دور مریخ در دایرة البروج درحدود ۲۲/۵ ماه یعنی ۶۷۵ روز است. خانه‌های مریخ حمل و عقرب است وشرف او در ۲۸ درجهٔ جدی وبرجهای میزان وثور وبال او هستند ودر ۲۸ درجه سرطان هبوط اوست. (اختران لامع ص ۴۶)

مریخ، معروفترین ستارگان است وبدون شك ازنخستین سیاراتیست که بشر نخستین آنرا کشف کرده، چون رنگ سرخ ویژه آن و درخشش فصولی آن، مریخ را ستاره‌ای متمایز ومشخص ساخته است. (نجوم برای همه / ۵۹)

مریخ را دنیایی سرد وخاموش نامیده‌اند و وجود حیات درآن موردتردید قرار گرفته است. (نجوم بی‌تلسکوب / ۳۱)

بهرام، و وهران، وهران و ورهران، از اصل «ورثرغن» بمعنی فاتح، شکننده وجنگجوست. این ستاره درتصورات ایرانی ویونان و روم ایزد یاخدای جنگ بوده وبا نام «مارس» و«آرس» فرزند «ساتورن» (زحل) وبرادر «ژوپیتر» یا «زئوس» (زاوش) یامشتری است. ومانند آپولون وهرمس ازنسل دوم خدایان المپی است. مقر آرس را یونانیان سرزمین نیمه وحشی وبدآب وهوای «تراس» که اسبهای فراوان داشت ومسکن اقوام جنگی بود میدانستند و آمازونها هم که دختران آرس بودند درهمان ناحیه سکنی داشتند.

منجمان احکامی بهمین علت مریخ را «کوکب لشکریان وامراء ظالم و اتراك و دزدان ومفسدان وآتشکاران وبیاعان ستور شمرده، قهر وشجاعت وجسارت وسفاهت ولجاج و دروغ وتهمت وایزاء مردمان و زنا و خیانت را بدو نسبت داده‌اند». (شرح بیست باب - منسوبات کواکب)

و برمبنای همین باورهای احکامی واسطوره‌های کهن است که شاعران فارسی ازمریخ باعنوان‌های: مریخ سلحشور[1] مریخ خون‌آلود[2] ترك خنجرکش[3] امیر خطهٔ پنجم[4] یادکرده واز خشم[5] وسلحشوری او سخن گفته‌اند وعناوین فراوان دیگری ازین نوع به وی داده‌اند.

۱ـ بیاورمی که نتوان شد ز مکر آسمان ایمن
بلعب زهره چنگی و مریخ سلحشورش

حافظ / غزل ۲۷۸

۲ـ می آتش و کف دود بین آن کف سیم اندود بین
مریخ خون آلود بین ، بر سر ثریا ریخته

خاقانی / ۲۶۸

۳ـ ترک خنجر کش که بر پنجم فلك خنجر کشید
روز کین از لشکرت خنجر گذاری بیش نیست

خواجو / ۱۷۰

۴ـ امیر خطه پنجم دلاوری دیدم
خضاب کرده بخون دست و سر پر از غوغا
حسام قاطع او هادم اساس امل
سنان سرکش او هالك وجود بقا

عبید زاکانی / ۱

۵ـ ز رای اوست خیالی خرد بجان اندر
ز خشم اوست مثالی برآسمان بهرام

عنصری / ۱۸۵

سایس پنجم رواق ، شحنه حصار پنجم، شجاع ارغوان تن، قائم پنجم آسمان، والی سپهر پنجم، القابی است که فرهنگها به ستاره مریخ داده‌اند (برهان ـ رشیدی)
انوری شاعر مریخ را «ترك اشقر»[1] و ترك زمام کش[2] وصف کرده است.

۱ـ وزو بر بود دیوانی و دروی
دلاور قهرمانی ، ترك اشقر

دیوان / ۲۲۴

۲ـ به پنجم زیشان زمام کش ترکی
که گاه کینه به‌برد زمانه‌را گردن
بگرز آهن سای و به نیزه صخره گذار
بتیر موی شکاف و به تیغ شیر اوژن

دیوان / ۳۶۹

ازرقی شاعر مریخ را «حیدر رزم فلك» نام داده است :

حیدر رزم فلك را که نسب مریخ است
عـاشق شیفتـهٔ زهـره زهـرا دیـدم

دیوان / ۵۵

سید حسن غزنوی از او با لقب «شحنه میدان پنجم» یاد میکند :

شحنهٔ میدان پنجم تا سلحدارتو شد
زخم او برخصم جای بی گمانی آمده است

دیوان / ۲۱

ازبروج ، «عقرب» و «حمل» خانه مریخ است ، بدینجهت اورا بکنایه والی عقرب[1] ونحس عقرب[2] وخار عقرب[3] لقب داده‌اند .

۱– درکنار بارگاهش ، در صف حجاب او
والی عقرب کمر بربسته چون زنبور باد

انوری[1]

۲– اثرهای کین تو چون نحس عقرب
نظرهای لطف تو چون سعد میزان

انوری / ۱۶۳

۳– در اثر بهر مراعـات ولیش
خار عقرب چو گل میزان است

انوری / ۳۳

سعد میزان وگل میزان ،کنایه ازستاره مشتری است ، چون میزان خـانه مشتری است .

از اقالیم ، اقلیم دهم واز روزها ، روز سه‌شنبه[1] واز فلزات ، آهن[2] بـه مرنج منسوب است .

۱– سه‌شنبه بـه مریـخ داردنسب
چرا باده‌ندهی مرا ، ای‌عجب

مسعود سعد / ۶۶۸

---

۱ـ رك ، والی عقرب .

۲ــ مریخ زاید آهن بدخــو را
وز آفتاب گفت که زاید زر

ناصرخسرو / ۱۴۶

مریخ، بازحل یا کیوان[1] ومشتری[2] و ذنب[3] و زهره[4] وبرخی دیگــر از سیارات ونیز ثوابت[5] درشعر برعایت اعنات یا تناسب همراهی فراوان دارد. برای نمونه:

۱ــ کرده‌اند از زاده مریخ عقرب خانه‌ای
باز مریخ و زحل خود درمیان افشانده‌اند

خاقانی/ ۱۱۵

زاده مریخ، قلب العقرب است (رك : قلب)

مریخ بین که در زحل افتد، پس از دهان
پروین صفت، کــواکب رخشا بــرافکند

خاقانی / ۱۴۲

۲ــ حسودانت را داده بهرام نحس
ترا بهــره کرده سعــادت زواش

رودکی[1]

بهرام، نام فارسی مریخ و زواش، یازاوش نام فارسی مشتری است.

۳ــ ز کال از دود خصمش عود گردد
که مریخ از ذنب مسعود گــردد

نظامی / خسرو شیرین ۶۵

۴ــ ضرغام زهره گوهرش بهرام دهره لشگرش
بینام بهرهٔ اخترش فتحی که تــوران بینمش

خاقانی / ۴۶۷

۵ــ سعد ذابح بهر قربان تیغ مریــخ آخته
جرم کیوانش چوسنگ مکی افسان دیده‌اند

خاقانی/ ۱۰۰

مریخ چو با زحل درآمیخت پروین سهیل سان برانداخت

خاقانی/ ۴۹۶

---

۱ــ رك ، زواش ، مشتری .

**مزاعمه** ـ (وشهادت) مزاعمه از باب مفاعله ، بمعنـی حظ و بهره ، در اصطلاح اهل احکام بودن سیاره است در بیت یادرجه‌شرف‌خودوگویند این کوکب دربرج دارای «مزاعمه» است یعنی ازبیت یادرجهٔ شرف خود درحال حظ و بهره است . (مفاتیح العلوم / ۱۳۳)

مزاعمت را شهادت نیز گفته‌اند و «این‌هردو لفظ بریك‌معنی بود» (التفهیم ص ۴۸۰) مزاعمت طلب کردن کوکب است زعامت برجی را که دزو حظی‌دارد به اتصال نظر یا به اتصال محل وآن کوکب را مزاعم‌آن‌برج خوانند . وشهادت دو نوع بود یکی مزاعمت و دیگر دلالت برغرض طالع سایل وبدین‌سبب مزاعم را شاهد خـوانند و دلیـل را نیز . (ذیل التفهیم / ۴۸۰ ح ۱۰ بنقل از کفایة التعلیم)

**مزد** ـ (د) برج جدی است (= دام سریر)

**مزد داد** ـ ومزددات یاستاره مزد آفرید نام ستاره‌ایست درنجوم پهلوی، واژه‌نامه (بندهشن ۵ـ۲۷)

**مژه‌های شیر** ـ ستاره‌های جلوی «طرف = چشم شیر» که آنهـا را اشفار» نیز میگویند . (رك : طرف)

**مسافران** ـ (ك) سیارات ، ستارگان رونده ، مسافران افلاك .

دوزنـد مسافـران افـلاك　　دراعه چست و دلق چالاك

خاقانی / تحفة‌العراقین ۵۲

**مستقیم الطلوع** ـ (رك : برجهای نیمه هابط)

**مستوفی** ـ (ك) مستوفی دیوان اعلا[1] مستوفی گردون[2] وصف بکنایه از عطارد است .

۱ـ　نامهٔ مستوفی دیوان اعلا قاصر است

ازسواد نسخهٔ اخلاق مستوفای من

خواجو / ۶۰۲

۲ـ　مستوفی گردون که عطـارد نام است

فرخنده‌تر از تو هیچ دستور ندیـد

ظهیر فاریابی / ۲۹۷

**مسدس گیتی** ـ جهات سته ، سوهای‌شش‌گانهٔ عالم :

از دم خلق تو درمسدس گیتی     بوی مثلث بهر مشام برآید

خاقانی / ۱۷۹

(مثلث : ترکیبی ازمشك وعبیر وعنبر ، یاصندل وعود وعنبر)

**مسقط النطفه** ـ (= طالع وقت مسقط النطفه) طالع وقتی که نطفه منعقد میشود ونزد منجمان احکامی ازطالع ولادت یعنی «مولد» مهمتر است «هر چیزی را وقت است که آغاز او ازآنجا گیرند و دلیل ازآن طالع گیرند که اندر آن وقت بوده باشد وشکلهای کواکب اندر او وحکم حالهاش ازآن بیرون آرند واندرین باب بنبات وحیوان وجز به مردم مشغول نباشند و اورا دو ابتداست یکی وقت کشتن (یعنی هنگام بذرافشانی نطفه درکشتزار رحم مادر، وقت الزرع - ع) و اورا مسقط النطفه خوانند و دیگر وقت برآمدن وآن زادن است و اورا مولد خوانند . وزکواکب وشکلهای ایشان اندر وقت مولد هیلاج دانسته آید وکدخدا ومبتزها وعطیات و زیادت ونقصان وقواطع . وز تحویل سالها برمولد، انتهاهـا دانسته آید وتسییرها وخداوندان دور وجان بختارومدبر وخداوندان هفته وفردارها» (التفهیم / ۵۱۸-۵۱۹) و (رك : طالع وقت مسقط النطفه، سالهای تربیت ، مولد ،کدخدا ، هیلاج ، مبتز ، عطیه ، زیادت ونقصان ، قواطع ، انتهـا و تسییر جان بختار ، فردارها)

**مس گاه** ـ (پ) مه گاه ، مه میان آسمان ، وتد السماء ، میخ گاه ، میخ الجاه ، مقابل مه جانان و وتد الارض ، ستاره دوم که درخط مستقیم بالای قطب و جدی واقع است وقریب ۱۳ درجه باقطب شمال و۳درجه و۱۴ دقیقه با «جدی» ستاره قطبی فاصله دارد . واژه‌نامه (بندهشن ۱۲-۵۱ و ۳-۲۷ و ۶-۵۰ و ۷ ۸-۷۲ وگاهشماری / ۳۳۳-۳۳۲)

واحتمالا «گاه» درشعر فردوسی ، همین مس گاه است :

چو خورشید ازپرده آگاه شد     ز برج کمان بر سر گاه شد

شاهنامه

**مس میان آسمان** ـ (رك : مس گاه)

**مسیر** ـ Trajet (فر) ، مدت یکدورکوکب است درفلك خود و مدت مکث او دریك برج ، جمع مسیر ، مسیرات است . (رك : مدار ومسیر)

**مسیر زمین** ـ Orbite de la Terre (فر) ، حرکت بیضی شکل

زمین بدور خورشید .

**مشاکله** ـ مشاکله نظری ، پنج حالت سیارات را که عبارتند از مقارنه (اتصال) تسدیس ، تربیع ، تثلیث ، مقابله ، نظر یا مشاکله نظری گویند. (رك : نظـر)

**مشاه** ـ (پ) ماشاه ، درنجوم پهلوی ، نام منزل سیزدهـم قمـر است . واژه‌نامه (بندهشن ۱ـ۲۷)

ماشاه برابر «عوا» درنجوم عربی است . (رك : عوا)

**مشتری** ـ Zéos, Jupiter (فر ـ یو) ، زاوش وهرمـزد ، و اورمـزد و رامش نام‌های فارسی آن است ونام دیگر آن برجیس است .

سعدی با ایهام کلمهٔ مشتری را آورده :

برفت رونق بازار آفتـاب و قمـر

ز بسکه‌ره‌بدکان تو مشتری آموخت

(بدایع غزلیات ، چاپ کاویانی ۱۳۰۴ ص ۵۴)

مشتری بزرگترین سیاره منظومه شمسی است ومدار آن بین مدار مریـخ ومدارزحل است . قطرمشتری بیش‌از ۱۱ برابر زمین وچگالی‌آن $\frac{۱}{۴}$ چگالی‌زمین می‌باشد . جرم آن درحدود ۳۱۸ برابر جرم زمین و $\frac{۱}{۱۰۴۵}$ جرم خورشیداست. قطر استوایی آن ۱۴۲۰۰۰ کیلومتر وقطر آن ۱۳۴۰۰۰ میل‌است و دوره حرکت وضعی آن ۹ ساعت و ۵۳ دقیقه ونوار استوایی آن سریعتر ازنـوار مدارات آن حرکت می‌کند . محور آن باصفحه مدار آن بدور خورشید زاویه‌ای نزدیك به ۹۰ درجه می‌سازد بطوریکه نسبت به منطقةالبروج دارای زاویه‌ای میلی در حـدود ۱ است وزمان‌حرکت انتقالی آن درحدود ۱ سال است . فاصله مشتری ازخورشید حدود ۷۷۸/۷۳ میلیون کیلومتر و دارای ۱۲ قمرکوچك می‌باشد . (فـرهنگ اصطلاحات علمی)

دور مشتری درمنطقة البروج ازمغرب به مشرق نزدیك بـه ۱۲ سال شمسی یعنی سالی یك برج را طی میکند و دقیقاً ۴۳۳۲ روز می‌باشد ، حـداکثر عرض شمالی یانقطهٔ اوج ۲۹ درجه و ۵۷ دقیقه وعرض جنوبی یـانقطهٔ حضیض آن ۲۹

درجه و ۵۷ دقیقه است . قوت مشتری دربرجهای قوس وحوت است که خانهای اوست و بال مشتری در دو برج جوزا وسنبله وهبوط او در ۱۵ درجه جدی‌است.

مشتری‌دراسطوره‌ها ونزد شاعران کهن خدای خدایان محسوب شده‌است. او پدر خود (ساتورن)، زحل را ازفرمانروایی جهان‌خلع کرد وبدون‌رقیب‌سلطنت برقله (المپ) وجهان را بخود اختصاص داد ، حکومت دریاها را به برادر خود نپتون وفرمانروایی دوزخ را به دیگر برادر خویش پلوتون واگذار نمود . ( فابل لافونتن / ۱۶۳) و (رك : پلوت)

آریاها ، قبل‌از مهاجرت به سرزمین کنونی خود ایران مشتری را بعنوان رب‌النوع‌درخشان‌آسمان( بنام‌هورمزد)می‌پرستیدند(راهنمای‌سانسکریت/ ۱۰) واین پرستش ، احتمالا قبل‌از مذهب‌میترائی ودرامتداد آن وجود داشته است . اعتقـاد به خدایی «اهورامزدا» درآیین زردشتی ،که هورمزد ، یا اورمـزد یعنـی ستاره مشتری است دنباله همان اعتقاد است . زئوس یونانی‌که با «زاوش» فارسی یکی است نشانه‌ای از یکسان بودن این اعتقاد در میان ملل این کشورهـاست .

مولانا جلاالدین رومی به خدایی دیرین «مشتری» تلمیحی آمیخته به‌ایهام درشعر خود آورده است :

مشتری من خدایست و مرا میکشد بالا که الله اشتری

درنجوم‌احکامی، مشتری «کوکب قضات وعلماء واشراف واصحاب‌مناسب وارباب نوامیس وترسایان» است . (شرح بیست باب ـ منسوبات‌کواکب)

برمبنای همین باورها مشتری درشعر فارسی القابی چون‌حاکم ایوان‌ششم[۱] وقاضی صدر ششم[۲] طیلسان‌دار چرخ[۳] وخواجهٔ اختران[۴] و خواجه هفت اختر[۵] و خواجه اجرام[۶] یافته است .

۱ـ حاکم ایوان سادس گر سیاقست بشنود
در بر اندازد ردای‌کحلی از صـدر قضا
اثیرالدین اخسیکتی / ۱۴

۲ـ قاضی صدر ششم را طالع مسعود تو
مقتدای فتوی صاحبقرانـی آمـده
سید حسن غزنوی / ۲۱

۳ــ می نیارست‌کرد بانك از بیم
طیلسان دار چرخ در مؤذن

مسعود سعد / ۴۲۷

۴ــ خواجهٔ اختران غلام تو گشت
عرصهٔ آسمان رهی تو باد

انوری / ۶۴

۵ــ ای ترا گردش نه گنبد دوار مطیع
و ای ترا خواجهٔهفت‌اخترسیارغلام

انوری / ۱۴۱

۶ــ ای ترا ترکش افلاك مطیع
وی ترا خواجهٔ اجرام غلام

انوری / ۱۵۵

بعلت سعد بودن‌مشتری، سعد اکبر[۱] سعد فلك[۲] سعد آسمان وسعد گردون[۳] سعد موفا[۴] سعدالسعود[۵] کوکب سعد یاکوکب سعادت[۶] القاب و وصفهای‌دیگری است برای آن :

۱ــ ای گشته سعد اکبر با ذات تو قرین
با طالعت سعادت‌کبری قرینه باد

سید حسن غزنوی / ۳۰۹

بوقتی‌که هست اندرو فال خوبی
بروزی که هست اندرو سعد اکبر

ازرقی هروی / ۱۱

۲ــ خوب حالیست بدو ملك زمین را الحق
گرم کاریست بدو سعد فلك را نهمار

ازرقی هروی / ۳۶

۳ــ به تو آورد سعد گردون روی
روی زی درگه خداوند آر

انوری / ۱۰۰

۴ــ وسعد موفا درین بیت ظاهراً بمعنی مشتری است :

به سعد موفقا و بخت موفر
ز هفت آسمان قسمت‌هفت‌کشور

عثمان‌مختاری / ۱۴۵

(رك : سعد موفقا)

۵ـ این پرده گرنه چرخ رفیع است‌پس‌چرا
سعدالسعود را شرف اندر قران اوست

خاقانی / ۷۸

۶ـ (رك :کوکب سعادت)

فلك مشتری یا اورمزد زیر فلك‌کیوان است بدین جهت ابوشکور بلخی در وصف این اخترگفته است :

فروتر زکیوان ترا اورمزد برخشانی لاله اندر فرزد

لغت فرس / ۳۵

اورمزد روز ، نام اول هرماه درتقویم پارسیان بوده است وبا شهریور یا شهریور روز ، چهارم هرماه درشعر عنصری آمده :

رامش افزای باد ونیك اختر برملك اورمزد و شهریور

دیوان / ۴۷

از روزهای هفته پنج‌شنبه به مشتری منسوب است :

باد ای روی وموی تو خوب پنجشنبه ، به مشتری منسوب

مسعود سعد / ۶۶۹

واز بروج قوس(کمان)وحوت(ماهی)خانه‌وبال و ۱۵ درجهٔسرطان‌شرف و۱۵ درجه جدی هبوط مشتری واز اقالیم اقلیم چهارم منسوب به مشتری است .

مشتری را ماهیئی صید وکمانی زیر دست
آفت تیر از کمان تو کمان انگیخته

خاقانی/ ۴۰۴

پس رفته چو مشتری سوی قوس از روضه مصطفی به فردوس

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۹۸

من چو برجیس زحوت آمده‌ام سرطان مستقری خواهم داشت

خاقانی / ۸۵

حوت وسرطان است جای مشتری و آن بر که هست
مشتری صفت که در او حوت و سرطان دیده‌اند
خاقانی / ۹۹

همی نمود درخشنده مشتری در حوت
چنانکه دیده خوبان ز عنبرین چادر
انوری / ۸۷

مشتری که سعد اکبر است بازهره (ناهید) که سعد اصغر است در شعر فارسی برعایت تناسب همراهی بسیار دارد.

ازآنجمله درشعر دقیقی :

بدم لشکرش ناهید و هرمزد  به پیش لشکرش بهرام وکیوان
لغت فرس / ۶۸

درشعر انوری :

مردم ازمشتری و زهره چرخ  خود سعادت چرا طمع دارد
دیوان / ۲۳۸

درشعر خاقانی :

جنی حرکات وآدمی روی  ناهید عذار ومشتری خوی
تحفةالعراقین / ۷۴

درشعر سنایی :

زهره مزهر برتو سازدکز عطارد حاصلی
مر ترا از راستی تو مشتری شد مشتری
دیوان / ۲۶۴

مه جبهت و آفتاب رویی  زهره دل ومشتری عذاری
دیوان / ۲۹۰

مشتری در طالعت با زهره دایم همبرست
زانکه او درحال سعد وخرمی همراه تست
دیوان / ۷۶۶

وهمچنین باکیوان «زحل» با آنکه زحل نحس اکبر است برعایت تضاد همراهی دارد.

درشعر انوری :

قدر توکیوان و اورا مشتری در کوکبه

رای تو خورشید را درآسمان دراهتمام

دیوان / ۱۲۶

دلو کیوان فرو فتاده بجاه  ماهی مشتری بجسته ز دام

دیوان / ۱۵۱

دارد ازلطف تو برجیس وز قهر تو زحل

این سعادت مستفاد و آن نحوست مستعار

دیوان / ۸۸

درشعر خاقانی :

دلدل مشتری پیش جفته زد اندر آسمان

آه ز دل کشان زحل ، گفت قطعت ابهری

دیوان / ۴۳۰

شاه معظم اخستان آنکه رضاء وخشم او

نحس برزحل شود ، سعد ربای مشتری

دیوان / ۴۴۸

زحل نحس تیره روی نگر  کز برمشتریش مستقر است

دیوان / ۵۸۸

برجیس موسوی کف و کیوان طور حلم

هارون آستانه گردون مکان اوست

دیوان / ۷۸

بر ولی و خصمش از برجیس واز کیوان نثار

سعد و نحسی کان دو علوی در قران افشانده‌اند

دیوان / ۱۱۹

درشعر سنایی :

مشتری گر خصم وی گردد نیارد هیچ کار

جرم کیوان ازبرای نحس بروی شد قران

دیوان / ۱۹۱

زود کند او خراب این فلك کوژ را

هم زحل ومشتری هم اسد و سنبله

دیوان / ۲۶۳

مشتری نه تنها بادیگر سیارات با آفتاب نیز بعلت نزدیکی درقدر واعتبار کیهانی همراهی دارد:

برطالع قویش دعاگوی مشتری ... برطلعت منیرش ثناگستر آفتاب

دیوان / ۱۷

وای چرخ استمالت ومریخ انتقام

و ای آفتاب خاطر وای مشتری نظر

انوری / ۱۱۳

قدر توکیوان و اورا مشتری درکوکبه

رای تو خورشید واورا آسمان دراهتمام

انوری / ۱۲۶

تا تو باشی مشتری را صدرومسندکی رسد

گردوات زر شود خورشید پیش مشتری

انوری / ۱۹۲

هیبت و نحوست مریخ (= بهرام) با حزم وهمت و حیاء برجیس (= مشتری) مقایسه شده‌است‌دربن‌کاررعایت‌تناسب وتضاد ملحوظ بوده است.

آنکه حزمش ببرد آب ز کار برجیس

وانکه سهمش ببرد رنگ‌زروی‌وبهرام

انوری / ۱۴۰

بهرام اسد هیبتی ار چه گه بخشش

خورشید فلك همت و برجیس حیایی

خاقانی / ۴۴۶

**مشتری درمیزان وعطارد درسنبله** ـ میزان خانه شرف مشتری و درجهٔ شرف او در این خانه ۱۵ درجه است. چنانکه عطارد نیز در سنبله همین حالت را دارد.

عوفی دربارهٔ قاضی امام شمس‌الدین محمدبن محمود الزابی گوید: «جوانی که چرخ پیر درفنون علم نظیر او ندید و آفتاب سایهٔ او

نگسترید ، از ذکاء وفطنت چون تیر درسنبله وچون مشتری درمیزان است» . (لباب الالباب / )

**مشتری ولعل بیجاده** - (ت) و زهره و یاقوت سرخ (ت)

شده زهره مانند یاقوت سرخی  شده مشتری همچو بیجاده لعلی

منوچهری / ۶۴۲

**مشتری ومجنون** - (رك : زهره و مجنون) مخاطبهٔ مجنون با زهره و مشتری بقصد توسل :

ای مشتری ای ستارهٔ سعد  ای درهمه وعد صادق‌الوعد

ای درنظر تو جانفزایی  درسکهٔ تو جهان گشایی

نظامی / لیلی ومجنون ۱۷۹

**مشتری ومشتری** - (ج) وفال مشتری (تن)

از رخش هرروز فال مشتری گیرد جهان

کیست آنکو نیست فال مشتری را مشتری

انوری/ ۲۱۰

**مشرق** - (= کناروزی)

**مشعبدان حقه‌باز** - (ك) (= کواکب سبعه) (مترادفات واصطلاحات)

**مشعل** - (ك) مشعل سیمین[۱] کنایه ازماه وحلقهٔ زرین[۲] ومشعل گیتی فروز[۳] کنایــه ازخورشید است .

۱و۲ـ حلقه زرین نهی درگوش چرخ لاجورد

مشعل سیمین نهی در خرگـه فیروزه فـام

خواجو / ۵۶۹

۳ـ (رشیدی)

**مشعله** - مشعلهٔ خاوری[۱] مشعلهٔ روز[۲] مشعلهٔ صبح[۳] مشعلهٔ گیتی‌فروز[۴] کنایه ازخورشید است ومشعلهٔ ماه اضافهٔ تشبیهی است دربارهٔ ماه ، نظیر خرمن ماه[۵].

۱ـ (آنندراج)

۲ و ۳ و ۴ـ (آنندراج)

۵ـ «شاهزاده‌ای خوب صورت ، نیکك سیرت ، علی نام ، عالـی همت که آتش‌شمشیر آبدارش بهرام را چون سپند میسوخت وشعلهٔ سنان او قرص‌آفتاب

را همچون مشعلهٔ ماه می‌افروخت» . (لباب الباب / ۵۱)

**مشیمه** ـ مشیمه عالم (کا) (رشیدی)

**مصابیح** ـ جمع مصباح کنایه ازستارگان است مأخوذ از آیهٔ ۵ سورهٔ ملك : ولقد زینا السماء الدنیا بمصابیح .

**مصمم** ـ Décidé (فر) ، حالت ستاره‌ایست که فاصله‌اش باخورشید ۱۶ دقیقه باشد ، این حالت را صمیم وتصمیم هم گفته‌اند . (مفاتیح العلوم خوارزمی/ ۱۳۹) و (رك : تصمیم)

**مطالع** ـ Levants (فر) ، جمع مطلع ، قوسی است ازمعدل النهار که باقوسی ازمنطقةالبروج طلوع کند . (رك : طالع) مطالع درمقابل مغارب (جمع مغرب) است (رك : مغارب) نظیر مطالع رأس الجوزاء که قوسی است ازمعدل النهار بین رأس حمل وجزئی که ازآن بارأس الجوزا طلوع کند . (شرح‌چغمینی/ ۶۰-۶۱)

**مطالع افق** ـ (رك : مطالع بروج)

**مطالع بروج** ـ مطالع ومغارب بروج ، بعضی ازمان ومواقع طلوع و غروب برجها را ازمطالع معدل‌النهار می‌گیرند . مثلا مطلع برج‌حمل درفلان شهر ۳۰ درجه است یعنی دو ساعت طول میکشد تاتمام این برج از افق شرقی برآید زیراپانزده درجه یاجزو معدل النهار یك ساعت است یعنی ۱۵ = ۲۴ : ۳۶۰ . مطالع بروج درنقاط مختلف ، مختلف است ومتناسب باعرض‌های بلاد زمین . در زیجها مقدار هریك را برمز یابعددثبت می‌کرده‌اند تا هرکس برای‌عرض‌بلدخود آنرا بیابد .

استاد ابوریحان درمقولهٔ «مطالع و درج سوا کدامند؟» گفته است :

«درجه‌های سوا آنست که منطقةالبروج به سیصد وشصت بخش‌راست کنند وبه هربرجی ازآن سی رسد ، وچون منطقةالبروج برقطب حرکت نخستین نیست، برآمدن برجها و درجه‌ها بوقتها مختلف باشد ... همچنان مغارب برج یادرج سوا آنست که باوی (بـازمانهای معدل النهار) فروشوند . واین‌را بخط استواء مطالع فلك مستقیم یامطالع‌کرهٔ منتصبه خوانند» ودر آفاق مایله مطالع افق مایل ومطالع فلك مایل گویند . (التفهیم / ۲۰۱-۲۰۲ و ح ۵ و ۱)

**مطالع شهرها** ـ مطالع البلد ، مطلع البلد ، محلی است که باقوس‌فلك

البروج از افق آن شهر آغاز میشود. (مفاتیح‌العلوم / ۱۲۷ وترجمه / ۲۱۰)

**مطالع فلك مایل** - (رك : مطالع بروج)

**مطالع فلك مستقیم**- مطالع معدل‌النهار وآن‌محلی‌است‌که باقوس‌های فلك البروج ازمعدل النهار درخط استوا آغاز میشود آنرا بفارسی «جوی راست» هم گفته‌اند. (رك : جوی راست - مطالع بروج)

**مطالع ومغارب** - (رك : مطالع بروج)

**مطبخی** - (ك) مطبخی‌فلك (کخ)(آنندراج)

**مطلع** - محل طلوع و برآمدن کوکب، یاوقت برآمدن کوکب.مقابل مغرب. (رك : مطالع)

**مطلع سهیل** - کشور یمن است(رك : سهیل‌ویمن)، سهیل یمن‌وسهیل یمانی، ناشی‌ازین‌تصوراست.مطلع‌شعریان نیزیمن وشام‌است وشعرای‌یمانی‌وشعرای شامی معروف است (رك : شعری یمانی وشعری شامی) و مطلع خورشید اصطلاحاً خراسان است. (رك : سهیل ویمن)

در نقاطیکه درعرض ۲۸ درجه و ۳۵ دقیقه شمالی‌واقعند سهیل‌درافق‌جنوبی آنها دیده میشود.

چون نه شعری، نه سهیل است ونه مهر

یمن و شام و خراسان چکنم

خاقانی/ ۲۵۸

**مطلع شعری** - (رك : مطلع سهیل)

**مطله** - (رك : مظله)

**مطیع** - برجهای نیمه هابط هستند وآنها را مستقیم الطلوع هم‌گفته‌اند. (التفهیم / ۳۵۰) و (رك : برجهای نیمه صاعد ونیمه هابط)

**مظله** - از اعیاد جهودان وهفت روز است از پانزدهم ماه تشری.

ابوریحان گوید :

«تفسیر او سایه بود وبه عبری مظلی ... و هرهفت روز عیدکنند به زیر سایهٔ شاخه‌ها همی نشینند چون بید و زیتون ومانند آن...» (التفهیم/ ۲۴۵) وعید مظال هم گفته‌اند.

**معدل‌النهار**- Méridien, équarteur (فر)، (رك : فلك مستقیم)

**معراج** - Ascension (فر)، ومبعث پیغمبر (ص) دربیست و هفتم ماه رجب است وبه قولی دربیست وششم رجب. «مبعث ومعراج پیغمبر ما (ص) بیست وهفتم شهر رجب است که جبرئیل به حضرت رسول نازل شده ودر آن‌روزاقاویل بسیار دراحادیث است» . (شرح بیست باب - باب پانزدهم)

درقران کریم نخستین آیه ازسوره اسرائیل به معراج اختصاص‌یافته‌است: «سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی مسجد الاقصی». معراج‌شامل دو مرحله کلی بوده، مرحله اول ازخانه ام هانی تا پای سنگ بیت المقدس که به قول ابوالفتوح رازی پایه معراج برآن نهاده بود (تفسیر ابوالفتوح ح ۶ ص ۲۶۴-۲۸۱) وسلمان‌ساوجی هم‌به‌آن‌اشاره کرده است .

درآن شب کز سرای ام هانی روان شد سوی قصر لامکانی

دیوان / ۵۰۲

مرحله دوم عروج پیامبر است ازبیت‌المقدس بوسیله نردبانی زمردین و سیر دراجرام وافلاك سماوی ، عرفا وفلاسفه جنبه روحانی معراج را بیشتر مدنظر دارند وشاعران فارسی غالباً درقصائدی که درنعت‌رسول (ص) سروده‌اندبموضوع معراج توجه خاص داشته‌اند .

**معس** - (ر) ازحروف مرکب تقویمی وعلامت «مجاسده» و «مقارنه» کوکب باعقدهٔ راس است .

**معب** - (ر) ازحروف مرکب تقویمی ، و نشانهٔ « مجاسده » کوکب با عقدهٔ ذنب .

**معطی** - Donateur (فر) ، درمقابل قاطع، بخشنده ، صفتی است‌برای کوکب‌درنجوم‌احکامی، یعنی‌دهنده خیر وسعادت . دهنده عطیه (رك : عطیه) معطی‌و قاطع وساطع وتیره درصفت هفت‌کوکب درشعراوحدی مراغی آمده است :

این یکی معطی وآن یکی قاطع این یکی تیره وآن دگر ساطع

(رك : قاطع)

**معلف** - Pratolier (فر) ، چراگاه ، مرغزار ، « باطیه» هم گفته‌اند ، درجزو صورتهای جنوبی است نزدیك صورت شجاع . (رك : مرغزار ، باطیه) .

**معنب** - (ر) ازحروف تقویمی ونشانه مقارنه‌کوکب است باذنب .

**معوج الطلوع** - (= برجهای نیمه صاعد ، رك : برجهای نیمه هابط)

**مغارب** ـ جمع مغرب ، مقابل مطالع جمع مطلع (رك : مطالع بروج)

**مقابل** ـ (رك : وبال)

**مقابله** ـ (= تمام دشمنی) Oposition (فر) ، قرار گرفتن زمین و خورشید ویك سیاره که مسیر آن بدور خورشید وخارج مسیر کرهٔ زمین باشددریك خط (فرهنگ اصطلاحات علمی) درین موقع اختلاف طول آسمانی آن سیاره‌با خورشید ۱۸۰ درجه است «مقابله ماه قرار گرفتن ماه است درمحلی که فاصله آن باخورشید نیمی ازفلك باشد» . (مفاتیح العلوم خوارزمی / ۱۳۴)

ونیز این حالت مابین دو برج در دایرة البروج دیده میشود وبرجهائی که باهم حالت مقابله یاتمام دشمنی دارند عبارتند از : حمل بامیزان ، ثور با عقرب ، جوزا باقوس ، سرطان باجدی ، اسد بادلو ، سنبله باحوت .

درنجوم احکامی مقابله یا استقبال یا امتلاء را بفارسی تمام دشمنی ومقابله ماه باخورشید را پرماهی(بدر) گفته‌اند (رك: پرماهی، تمام دشمنی)وازجمله‌نظرات کواکب است (رك : نظر ، نظرات) ویك حکم کلی دربارهٔ آن شده است :

نظری بدتر از مقابله نیست    که ازو جز بدی بحاصل نیست

(المدخل المنظوم ـ حاشیه شرح بیست)

قمر مقابله با روی او نیارد کرد

وگر کند همه کس عیب برقمر گیرد

سعدی

با آتشت موازنه ، وز خاکت ارتفاع

با اخترت مقابله ، با رایت اقتران

خواجو / ۱۰۹

ز اخترم نظری سعد در رهست که دوش

میان ماه و رخ یار من مقابله بود

حافظ / غزل ۲۱۵

**مقارنه** ـ (= قران واتصال) Conjonction (فر) ، دو جرم‌سیاره‌فلکی وقتی دارای بعدهای مساوی هستند درحال مقارنه‌اند مثلا خورشید وماه بهنگام ماه نو (هلال) درحال مقارنه‌اند . اگر سیاره‌ای بین‌زمین وخورشید باشد مقارنه سفلی واگر خورشید بین سیاره‌وزمین باشد مقارنهٔ علیا گویند . این حالت را اتصال و

اقتران (قران) نیز گفته‌اند و کوکب‌را درین وضع متصل ومقترن گویند . (رك : اتصال ، اقتران ـ قران)

**مقارنهٔ سفلی** ـ (رك : مقارنه)

**مقارنهٔ علیا** ـ (رك : مقارنه)

**مقارنهٔ ماه ومشتری** ـ بهترین وقت است برای اخذ هرتصمیم بویژه دیدار وزیران وقضات ، وعروسی :

ور مقارن به‌مشتریست‌قمر　　بسعادت بود ترا رهبر
اول کارها قلیل وکثیر　　نیك باشدبخاصه نزد وزیر
(المدخل المنظوم ـ حاشیه شرح بیست باب)

گفتم که : خواجه کی بسر حجله می‌رود
گفت آن زمان که مشتری و مه قران کنند
حافظ / غزل ۱۹۸

**مقارنهٔ ماه بامریخ** ـ (= بهرام) درین وقت انجام بیشترکارها ، جز اموری‌که عادت شده است وضرورت و رواج دارد مقرون باموفقیت نیست، بویژه رفتن بنزد سپاهان واهل سلاح .

ور کند باقمر قران بهرام　　نبود هیچ کار با پدرام
خاصه رفتن به پیش اهل سلاح　　نیك میدان ومشنو این بمزاح
(المدخل المنظوم ـ حاشیه برشرح بیست باب)

**مقامات** ـ «مقامات عددهاست نهاده ، هرفلکی را بهرجای از فلك اوجش ...» (التفهیم/ ۱۳۹) ورباطات را هم‌مقامات گفته‌اند(التفهیم/۱۳۹) و(رك: (رباطات)

**مقبض** ـ المقبض ستاره دهم درصورت دلووازقدر چهارم درکف دست راست این صورت . (زیج صابی / ۲۶۳ وصورالکواکب / ۲۳۲)

**مقبض السکین** ـ ستاره‌ای ازقدر دوم (زیج صابی / ۲۷۷)

**مقبل ومدبر** ـ صفت حرکت فلك.درکتاب دستور المنجمین در ورق ۲۳۹ فصل چهارم (کتابخانهٔ ملی‌پاریس) «فی‌حرکةالفلك مقبلا ومدبراً علی مذهب اصحاب الطلسمات» .

فلك البروج بعقیده ارباب طلسمات بنفسه ومستقلا ازحرکت ثوابت یك

حرکت بطئی نوسانی مانندی دارد بااین طریق که درمدت ۶۴۰ سال (بمقدار هشت درجه ازقرار درجه‌ای در ۸۰ سال : (۸ × ۸۰ = ۶۴۰) حرکتی میکند ازمغرب بمشرق و این را حرکت اقبال فلك گویند ، سپس باز درمدت ۶۴۰ سال دیگر حرکتی میکند ازمشرق بمغرب برخلاف حرکت ثوابت واین را حرکت ادبار فلك گویند (این حرکت اقبال وادبار فلك را منجمین برای حل بعضی مشکلات راجع به حرکات دو نقطهٔ اعتدال اختراع کرده‌اند ومخترع اصلی آن ثابت قرهٔ معروف بوده است (دستور المنجمین ص ۱۳۵–۱۳۷ وحواشی ۱ و ۳ درصفحه ۱۳۷) و(رك: اقبال وادبار)

**مقترن** ـ Associé (فر) ، یامتصل صفت کوکب است درحالت مقارنه و اتصال .

نبیدی که نشناسی ازآفتاب چو با آفتابش کنی مقترن

ابوالموید بلخی / مجمع الفصحا ج ۱

(رك : اتصال ، اقتران ، مقارنه)

**مقدار** ـ Quantité (فر) ، ازقدر: اندازه ظاهری کوکب یافلك کوکب (رك : قدر)

**مقدار فلك جوزهر** ـ نقطه‌ایست که ماه آنرا ازشکل صنوبری یا مخروطی سایه زمین قطع میکند . (مفاتیح العلوم / ۱۳۰)

**مقدار فلك شمس** ـ مقدار ظاهری شمس ونیزمقدار جرم خورشید است که باچشم میتوان دید . (مفاتیح العلوم / ۱۳۰)

**مقدار فلك قمر** ـ مقدار ظاهری ماه ونیز مقدار جرم قمر است که به چشم می‌آید . (مفاتیح العلوم / ۱۳۰)

**مقدم ومؤخر** ـ (= فرغ مقدم وفرغ مؤخر ، فرغ پیشین ، فرغ نخستین ، فرغ پسین ، فرغ ثانی ، فرغ دوم)

مقدم ، منزل بیست وششم ماه است درنجوم عربی و علامت آن دو ستاره است برمنکب الفرس ومتن الفرس واز اصغر قدر ثانیند .

مؤخر ، منزل هفتم ماه است وعلامت آن‌نیز دو ستاره است ازجناح الفرس وسرة الفرس وآندو نیز از اصغر قدر ثانیند .

« وعرب آن چهار کوکب روشن را که برمربعند ، یعنی اول و دوم وسوم وچهارم ، دلو خوانند و دوکوکب متقدم را از ایشان یعنی سیم وچهارم ، فرغ اول

وفرغ مقدم خوانند ـ وفرغ آنجا بود که آب از دلو بریزند وهمان دوکوکب را عرقوه علیا وناهزی الدلو المتقدمین خوانند وعرقوه دو چوب را گویندکه به‌پهنا بردلو بندند مانند صلیب وناهز آنجا بودکه آب در دلو شود و دوکوکب متأخر را ، یعنی فرغ اول و دوم ، فرغ ثانی وفرغ متاخر وعرقوه سفلی و ناهزی الدلـو المؤخرین خوانند» . (ترجمهٔ صورالکواکب / ۷۴)

«عرب «مقدم» را فرغ الدلو المقدم و «موخر» را فرغ الدلوا الموخـر گوید به اعتبار اینکه ایندو ازچهار ستاره بشکل مربع تشکیل یافته بشکل‌دلووفرغ درلغت جایی است از دلوکه آب ازآن بیرون می‌آید . (شرح‌بیست باب ـ باب منازل قمر)

ابوریحان گوید :

«ومنزل بیست وششم فرغ نخستین (مقدم) ونام منزل بیستم وهفتم‌فرغ دوم (مؤخر) ونیز (فرغ) پیشین و (فرغ) پسین گویند و هریکی ازین‌دوفرغ ستاره‌ای است روشن ویك از دیگر بچند نیزه دور شده و برپهنا ، و هم از صورت اسب بزرگند . فرغ بیرون آمدن آب بود از دول زیراك تازیان این چهار ستاره را به دول (دلو) تشبیه‌کردند وبرج یازدهم (نیز) به دلو مشهـور شده است» . (التفهیم ص ۱۱۲)

فارسی مقدم را «وهت» وسغدی آن «فرشت» وخوارزمی «میان» گفته‌اند (گاهشماری / ۲۰۴ بنقل ازآثارالباقیه) وبه هندی «پوربهادریت»ومؤخررا «استر بهادریت» نام‌کرده‌اند . (عقول عشره / ۱۷)

نظامی گنجوی در وصف شب وستارگان ضمن آوردن اسامی منازل ماه به موقع مقدم ومؤخر درشکل دلو اشاره‌کرده گوید :

دلـو ازکله‌هـای آفتـابـی خاموش لب از دهان پرآبی
بنوشته دو بیت زیرش ازبـر کاین هست مقدم ، آن مؤخر

لیلی ومجنون / ۱۷۶

## مقرنس زنگار خورد ـ (کا)

درین مقرنس زنگارخورد دود اندود
مرا به کام بداندیش چند بایـد بـود

جمال‌الدین اصفهانی / ۹۷

**مقرنس ومقوس** ـ (کا) دو صفت بجای یك موصوف :

ای دستکش تو این مقرنس    وی دستخوش تو این مقوس

جمال‌الدین اصفهانی / ۸

**مقنطرات** ـ Arqués (فر) ، جمع مقنطره . خط های کمانی کوچك برروی صفحه حجرهٔ اسطرلاب که اعداد درجات ارتفاع روی آن نقش‌شده وصفحه عنکبوت روی آن حرکت میکند . (مفاتیح العلوم / ۱۳۵ و ترجمه / ۲۲۰) و دایره‌های متوازی باسطح‌افق (= دایرهٔ افق) این دایره‌ها اگردرفوق افق باشندو بطرف سمت‌الرأس مقنطرات ارتفاع واگر زیر افق باشند و سوی سمت القدم مقنطرات انحطاط نام دارند .

**مقنطرات ارتفاع** ـ (رك : مقنطرات)

**مقنطرات انحطاط** ـ (رك : مقنطرات)

**مقوم** ـ تقویم‌دان ، حسابگر، ریاضی‌دان، کسیکه بتواند تقویم بنویسد ونیز با استفاده ازعلم حساب وهندسه ، مساحت واندازه زمین را با دقت معین‌کند (رك : مقومی)

**مقومی** ـ تقویم‌دانی،تقویم‌نویسی،حسابگری‌ومحاسبه‌وتقویم‌ستارگان«ای پسر،بدان‌وآگاه باش‌که اگر منجم باشی‌جهدکن‌تابیشتر رنج‌درعلم ریاضی بری... پس چون از احکام نمی‌گریزد ، جهدکن تا اصولش نیکو بدانی و برمقومی قادر باشی‌که اصل احکام آنگاه‌درست شودکه تقویم‌ستارگان راست شود وطالع درست شود ...» (قابوسنامه / ۱۳۴)

**مقیاس** ـ Echelle, Télémetre (فر) ، جسمی‌است‌مخروطی‌که‌باآن ظل ونصف النهار را معین می‌کنند . (رك : ظل) آلتی‌که بدان اندازهٔ مسافات‌را را معین نمایند (فرنودسار)

**مکافات** ـ (رك : منت ومکافات)

**مکبوس** ـ کبیسه گرفته شده، سال یاماه‌یاروزکبیسه : و معنی مترادف باوهیچك ، یا وهیجك یاوهیکك یاوهیگك یاوهیژك یابهیزك پهلوی وفارسی دارد . (رك : وهیچك)

**مکث** ـ Attendre (فر) ، مدت سیر کوکب است دریك برج ، چنانکه مکث خورشید بنابر رصد قدیم درحمل سی روز وپانزده ساعت ، و در سرطان سی ویك روز و ده ساعت ، ودر جوزا سی ویك روز ونه ساعت، ودر سرطان‌سی

ویك روز و ده ساعت ، ودر اسد سی ویك روز پنج ساعت ودر عقرب بیست و نه روز ونوزده ساعت ، ودر قوس بیست ونه روز و دوازده ساعت ، ودرجدی بیست ونه روز و ده ساعت ، ودر دلو بیست ونه روز شانزده ساعت ، ودرحوت سی‌روز و دو ساعت است .

**مکحله** ـ (بضم میم وسکون کاف) ازآلات تعیین وقت وساعت در قدیم بوده (مفاتیح العلوم / ۱۳۶ وترجمه / ۲۲۱)

**ملازهٔ شیر** ـ نام دیگر نثره ازمنازل قمر ودر صورت‌اسد است وبشکل ستاره‌ای ابری بر سر سرطان . (رك نثره)

**ملاصقه** ـ Adhérence (فر) ، مجاسده است (رك : مجاسده)

**ملتهب** ـ (= قیقاوس ،کیکاوس)

**ملك نیمروز** ـ (کخ) درشعر نظامی گنجوی :

نیم شبان کان ملك نیمـروز کرد روان مشعل گیتی فروز

نظامی (گنجینه)

**ممازج** ـ (= بروج ممازج) Mêlant (فر) ، اصطلاح نجوم احکامی است بدینگونه که‌هریك‌ازدوخانهٔ‌یك‌سیاره‌نسبت‌به‌خانهٔ دیگرممازج‌است. سوای‌ماه و خورشید که‌هر کدام‌یك‌خانه‌دارندسیارات‌دیگرهر کدام‌دارای‌دوخانه‌هستند(رك:خانه) چنانکه‌دو خانهٔ زحل برجهای جدی و دلومی‌باشد، درنجوم‌احکامی‌جدی ماده ودلو نر است و دو خانهٔ مشتری قوس وحوت است که قوس نر و حوت ماده است یا یکی شبی و دیگری روزی است .

درین حالت می‌گویند :

جدی ممازج دلو است و دلو ممازج جدی دو خانهٔ زحل

قوس ممازج حوت است وحوت ممازج قوس دو خانهٔ مشتری

حمل ممازج عقرب است و عقرب ممازج حمل دو خانهٔ مریخ

ثور ممازج میزان است ومیزان ممازج ثور دو خانهٔ زهره

جوزا ممازج سنبله است وسنبله ممازج جوزا دو خانهٔ عطارد

**ممسك** ـ از اجزاء اسطرلاب است (رك : اسطرلاب)

**ممخطه** ـ (= نثره)

**ممسك الاعنه** ـ عنان دار ، Charioter, Cocher (فـر) ، Auria (یو) ، صورت شمالی با بعد ۵ ساعت و ۳۰ دقیقه ومیل‌شمالی ۴۰درجه. (فرهنگ

اصطلاحات علمی)

این صورت مردی را ماند برپای ایستاده ، به یکدست عنانی و به دست دیگر تازیانه ، کواکب او چهارده‌اند . عیوق ازستارگان اوست» (التفهیم / ۹۲) ستارگانی که بصورت خیمه‌اند عرب آنها را «خبا» و کواکبی که بربازوی چپ او باشند «جدیین» وعیوق را با این دو «عناز» و رقیب ثریا گفته‌اند چون در بیشتر مواقع همراه با «ثریا» طالع میکند وستاره‌ای که بردوش صورت ممسك است بنا دو ستاره دیگر برپشت پای او توابع عیوق گفته‌اند (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۴۵۰– ۴۵۱) پاهای صورت ممسك درشمال صورت عقرب است.

فخرالدین اسعد گرگانی ازین‌صورت باکلمه«عنان دار» همراه باحیةالحوا «مار مارافسای» دریك بیت نام برده است .

یکی بی‌اسب همواره عنان دار یکی دیگر چو مارافسای با مار

ویس ورامین / ۸۲

**منازل ماه** ـ Les Phase de la lune (فر) ، مفرد منازل منزله و منزل است .

درگردش ماه بدور زمین‌فلك آن نسبت به‌فلك‌البروج‌ازشمال‌وجنوب اندکی ۵° و ۵° و ۱۷′ متمایل است وماه دور فلك خود را درمدت ۲۷ روز و۷ ساعت و ۴۳ دقیقه تمام میکند واین دوره را دوره نجومی ماه یا ماه نجومی یاماه دوری می‌نامند . چه پس‌از آن ماه بهمان نقطه یاستاره‌ای می‌رسدکه حرکت آن ازآنجا آغاز شده و نیز آشکار است که خورشید بعلت حرکت ظاهری سالانه خود برگرد زمین ، درآن مدت که ماه دوره گردش خود را برگرد زمین تمام‌می‌کند ، مقداری درجهت حرکت ماه پیش می‌رود وبه همین جهت است که ماه ، پس‌از تمام‌کردن دورهٔ خود ، برفرض اینکه آغاز این دوره از اجتماع یا اقتران ماه وخورشید باشد، بار دیگر باخورشید اقتران پیدا نمی‌کند وبرای اقتران مجدد مدتی درازتر ازمدت دورهٔ نجومی ماه لازم می‌شود واین مدت ۲۹ روز و ۱۲ ساعت و۴۴ دقیقه‌است. این دوره گردش ماه را دوره اقترانی یا ماه قمری اقترانی می‌نامند اگر ماه را در یك شب نزدیك ستاره‌ای به‌بینیم ، شب پس‌از آن ، ماه ازآن ستاره درطرف‌مشرق دورتر شده . واین دوری درجهت شرق درشبهای متوالی افزایش پیدا می‌کند ، تا اینکه بار دیگر ماه ازطرف مغرب درشب بیست وهشتم باز به آن ستاره برسد .

اگر سیصد وشصت درجه را که اندازه یك دوران کامل است به شبهای بیست و هشتگانه تقسیم کنیم ، معلوم میشود که ماه هرشبی نزدیك به ۱۳ درجه ازفلك خود را می‌پیماید واین امر براعراب که نسبت به‌ماه وستارگان توجه فراوان داشته‌اند پوشیده نمانده بوده است .... پس بیست وهشت مجموعه ازستارگـان آسمان را که نزدیك فلك البروج وفلك قمر قرار داشت برگزیدند تاهمچون‌نشانه‌هایی برای راه قمر درآسمان باشد و هریك ازآنها تقریباً جایگاه (منزل) دریکی از شبهـای ماه نجومی بوده باشد واین مجموعه‌های ستاره‌ای را «نجوم الاخذ» یامنازل قمر نامیدند که ذکر آنها در دو آیه ازآیه‌های قرآن شریف آمده است :

۱ـ هو الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا وقدره منازل لتعلموا عدد السنین والحساب . (سوره یونس آیه ۵)

۲ـ والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القدیم. (سورهٔ یاس آیه ۳۹) (تاریخ نجوم اسلامی / ۱۴۳ـ۱۴۴)

ومنازل ومنزل درشعر خاقانی اشاره به همین منازل است :

مه فرو رفت منـازل چه بـرم      گل فرو ریخت گلستان چه کنم
دیوان / ۲۵۸

هرمجلسی و شمعی من تابشی نبینـم
هرمنزلی وماهی من اختری نـدارم
دیوان / ۲۷۲

در هربرج دو منزل وثلث منزل ازمنازل قمر واقع‌است . یکی‌ازگویندگان عرب به تعداد منازل وقسمت هربرج ازآنها وحساب وموضوع انواء واهمیت‌آن در هرمنزل ، درتابستان و زمان اشاره کرده است :

عدتها لمـن اراد عدهـا      عشرون نجما وثمان بعدها
تکون فی البرج من المنازل      منزلتـان بعـد ثلث کامـل
لهـا حساب و لهـا انـواع      یدور لهـا الصیف و الشتاء
(ترجمهٔ آثارالباقیه / ۳۹۶ـ۳۹۷)

نام منازل ماه در زبان عربی بترتیب عبارتند از :

شرطان ، بطین ، ثریا ، دبران ، هقعه ، هنعه ، ذراع، نثره ، طرف، جبهه، زبره ، صرفه ، عواء سماك الاعزل ، غفر ، زبانی ، اکلیل ، قلب ، شوله ، نعایم ،

بلده ، سعد ذابح ، سعد بلع ، سعدالسعود ، سعدالاخبیه ، فرغ الاول (مقدم) فرغ الثانی (موخر) بطن الحوت (رشا)

ترتیب منازل مذکور برای آسان بخاطر سپردن آنها درالمدخل المنظوم منسوب به خواجه نصیرالدین طوسی به شعر چنین آمده است:

چون به پیش تو من منازل ماه　　برشمارم حساب دار نگاه
ظاهر از شرق چون شود شرطین (۱)
باشد از بعد او طلوع بطین (۲)
پس ثریا (۳) و بعداز آن دبران (۴)
هقعه (۵) و هنعه (۶) دان پس ایشان
پس ذراع (۷) است ونثره (۸) وطرفه (۹)
جبهه(۱۰) و زبره (۱۱) دان دگرصرفه(۱۲)
باز عوا (۱۳) که خواندش متراك
پارسی گوی، غفر(۱۴)، بعدسماك(۱۵)
وز زبانا(۱۶) چو بگذری اکلیل(۱۷)
اندرین قول نیست کس را قیل
ور کنی بعد قلب (۱۸) شوله(۱۹) نگاه
از نعایم (۲۰) به بلده (۲۱) یابی راه
از پس بلده چار سعد آید　　ور بتفصیل بشنوی شاید :
اولین ذابح (۲۲) و دوم بلع (۲۳) است
اخبیه (۲۴) مر سعود را تبع است
از فرغ (۲۵) وز مقدم (۲۶) وز آنجا
چون‌گذشتی موخر(۲۷) است ورشا (۲۸)

(حاشیه برشرح بیست باب)

طول هریك ازمنازل ماه از دایرة البروج ۱۲ درجه و ۵۱ دقیقه و ۲۶ ثانیه است . (اختران لامع ، تالیف علی‌اکبر صابری / ۱۵)

دراحکام هریك ازمنازل ماه درخصوص ازدواج واثرات مترتب برآن گفته شده است :

بشرطین زن بمیرد هم در آنسال　　بطین را مرگ مرد آید پدیدار

ثریا لذت و احوال نیکوست چه دبران نحس وناداری وبدروی
بود درعمر خود آن زن تبه‌کار نحوست را بشخص آرد پدیدار
مکن در هقعه کو جنگ و نزاع است
دگر هنعه سلامت بی‌صداع است
چو مه اندر ذراع ایوان نماید رئیس عاقلی فرزند زاید
چه در نثره بود دختر بزایند تباهی و زبونی را فزاید...[۱]
(درحواشی شرح بیست باب)

اما وجود نامهای غیرعربی مانند هندی وسغدی وخوارزمی وایرانی برای هریك ازمنازل قمر این مطلب را پیش می‌آورد که به احتمال زیاد ترتیب و تعیین منازل ماه وتعقیب قمر درآسمان در هرشب می‌باید بمردمی دیگر مثلا بابلیها ومردم هند وایران هم تعلق داشته است . ونیز درین ترتیب اختلافی مابین منازل‌ماه‌بزبان عربی وفارسی دیده میشود چنانکه منزل اول ماه نزداعراب همانطورکه ملاحظه‌شد شرطین است وپیش ایرانیان پروین یاثریا است . منزل آخر ماه در نجوم عرب رشا یا (بطن‌الحوت) است ونزد ایرانیان «پیش پرویز» یا «بطین» می‌باشد که در نجوم عرب منزل دوم ماه بشمار آمده است . یك مراجعه به جدول منازل ماه در کتاب آثارالباقیه ابوریحان بیرونی (ص ۲۰۴ چاپ لایب‌نیتز) وبه نقل ازآن گاهشماری (ص ۲۰۴) این مطلب را تاحدی به ثبوت میرساند. درجدول مذکور اسامی فارسی وسغدی وخوارزمی این منازل با نامهای عربی آن همراه است .

منازل منحوسه ماه را در دو بیت برشمرده‌اند :
از منازل‌که برین چرخ برین دارد راه
آنچه‌نحس است‌همین‌است‌ونباشدحاشاك
شوله واخبیه وصرفه وطرفه ، دبران
بلده و ذابح و اکلیل و سماك
(حاشیه برشرح بیست باب)

برای یافتن ماه دربروج ، چون منازل ماه اکثر در بروج یا نزدیك آنها

---

۱ـ سستی این اشعار بخوبی پیداست که گوینده آن‌شاعری کم‌مایه یامنجم‌نمایی حشوی وخرافی بوده است (؟)

قرار دارند ، دو بیت زیر را بنقل ازحواشی نصاب الصبیان ، باید بخاطرسپردو به آن عمل کرد :

هرچه ازماه شد مثنی کن    پنج دیگر فزای برسر آن
پس بدین پنج از آن به خانهٔ شمس
گیر برجی و جای ماه بدان

نظامی گنجوی در وصفی ازشب وستارگان درلیلی ومجنون ، بیشترمنازل ماه وبرخی بروج را توصیف کرده ونام برده است :

رخشنده شبی چو روز روشن    زو تازه فلك چو سبز گلشن
پروین ز حریر زرد و ازرق    برسنجق شب کشیده بیرق
از شکل بروج و از منازل    افتاده سپهر در زلازل
هقعه چو کواکب سیه پوش    باهنعه نشسته گوش درگوش
نثره به نثار گوهر افشان    طرفه طرفی دگر زرافشان
جبهه ز فروغ جبهت خویش    افروخته صد چراغ در پیش
عذرا رخ سنبله در آن طرف    بی‌صرفه‌نکرده دانه‌ای صرف
انگیخته غفر چون کریمان    سه قرصه به کاسهٔ یتیمان
میزان چو زبان مرد دانا    بگشاده زبانه با زبانا
عوا ز سماك هیچ شمشیر    تازی‌سگ‌خویش‌رانده‌درزیر
اکلیل به قلب تاج داده    عقرب بکمان خراج داده
با صادر ووارد نعایم    بلده دو سه دست کرده قایم
ذابح ز خطر میان گرفته    سعد اخبیه را دهان گرفته
بلع ار نه دعای بلعمی بود    در صبح چرا دو دست بنمود
بنوشته دو بیت زیر از زر    کاین هست مقدم وآن موخر
خاتون رشا ز خانه داری    با بطن‌الحوت‌است‌درعماری

**مناطیقی** ـ (رك : مجسطی)

**مناکره** ـ اصطلاح نجوم احکامی است . مناکره برخلاف «حیز» و «جلب» است هنگامی است که کوکب روزی درخانه کوکب شبی و کوکب‌شبی‌در خانهٔ همان کوکب روزی باشد . (التفهیم / ۴۸۶)

**منت ومکافات** ـ اگر کوکبی درهبوط‌خود باشد یادریکی‌ازچاها (آبار،

رك : آبار) مخصوصاً دربرجی که‌آن کوکب را در آن برج بهره یا حظی نیست (رك : حظوظ) این کوکب همچون یك زندانی بود، چون‌بکوکب دیگری متصل شود که میان او وآن کوکب دوستی یامزاعمه باشدکوکب مذکور سبب بیرون آمدن او ازآن حالت میگردد واین عمل را «منت» گویند وکوکب نجات دهنده را «منعم» وچون همین حالت برای کوکب منعم روی دهد وکوکب نخستین به او پیوندد وباعث نجات او ازهبوط شود این را «مکافات»گفته‌اند . (التفهیم/ ۴۸۸) و (رك : منعم)

**منبر نه پایه** ـ (کا)

کرسی‌شش‌گوشه بهم درشکن    منبر نه پایه بهم درفکن

نظامی / مخزن الاسرار ۹

**منجم** ـ Astrolog, Astronome (فر) ، اخترشمار ، اختر شناس ، اخترنگار ، ستاره‌شمر ، فلکی وکسی است که اختران وافلاك را بیشتر از جهت تأثیر آنها در زمین مورد مطالعه قرار می‌دهدوکاراو «تنجیم» وصدور احکام‌نجومی است و اورا نباید باهیئت شناس یا «هیوی» وکسی که درظواهر اجرام سماوی و قوانین وحرکات واندازه وخواص طبیعی آنها تحقیق میکند اشتباه‌کرد . لیکن در نجوم بطورکلی بویژه در زمانهای بسیار دورکمتر بکسانی برمی‌خوریم که دانش نجوم را با احکام نجومی همراه نداشته‌اند ونجوم حشوی وعامیانه معمولاً بانجوم مدون وعلمی همراه‌بوده است وآن عده که اعتقادی به تنجیم نداشته‌اندولی بدانستن آن همت می‌گمارده‌اند بقول ابوریحان «کمترین مردمان»[1] یعنی بسیار معدود و انگشت شمار بوده‌اند .

ومنجم ، بهرحال می‌باید ازعلم ریاضی سهمی وافر داشته باشد و ارتباط خود را باریاضیات قطع نکندبدانگونه که امیرعنصرالمعالی کیکاوس بن اسکندربن قابوس درباب سی وچهارم کتاب قابوسنامه «اندر علم نجوم وهندسه» درآغاز این باب به پسر خود گیلانشاه میگوید :

---

۱ـ «هرچندکه اعتقادما اندرین ثمره واندرین‌صناعت مانند اعتقادکمترین مردمان است» (التفهیم / ۳۱۶ ـ دراحکام نجوم) یعنی من خود اعتقادی به احکام ندارم و بی‌اعتقادان باین علم بسیارکمند ومن نیز درشمار ایشان می‌باشم .

«ای پسر، بدان و آگاه باش که اگر منجم باشی، جهد کن تا بیشتر رنج درعلم ریاضی بری که علم احکام علمی وافر است، داد او بتمامی دادن نتوان بی‌خطایی، زیرا هیچکس چنان مصیب نبود که بروی خطایی نرود، اما بـه همه حال ثمرت نجوم احکامست، چون تقویم کردن، فایده از تقویم احکامست، پس چون از احکام نمی‌گریزد (یعنی چاره‌ای نیست) جهد کن تا اصولش نکو بدانی و برمقومی قادر باشی، که اصل حکم آنگاه درست شود که تقویم‌سیارگان راست شود وطالع درست شود که برطالع تخمینی اعتمادنکنی‌الاباستقصا ...» (قابوسنامه باهتمام سعید نفیسی / ۱۳۴)

عناوین‌حکیم[۱]، اخترشمار[۲]، ستاره شمر[۳]، انجم‌نگار[۴]، اهل‌نجوم[۵]، تاریخ شناس[۶]، انجم شناس[۷]، اخترشناس[۸]، اختری، اختربین، افلاك شناس[۹] افلاکی، حاسب، حـاسب انجم، رصدبند، مهندس[۱۰] و رصدنشین، رصدور[۱۱]، در شعر فارسی تاحد زیادی روشنگر آمیخته بودن مسائل علمی نجوم باموضوعات احکامی وحشوی است وکسانی کـه یکجا وبه موازات هم به امور کیهانی اشتغال داشته‌اند باین علت که بخش عمده کیهان شناسی را احکام نجومی تشکیل می‌داد مشمول این عناوین میشده‌اند.

۱ــ ای حکیمان رصدبین خط احکام شما
همه یاوه است وشما یاوه درآئید همه

خاقانی / ۴۲۰

از اختر وفلك چه بکف داری ای حکیم
گر مغ صفت نه‌ای چکنی آتش ودخان

خاقانی/ ۳۱۸

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم
نسبت مکن بغیرکـه اینهـا خـدا کنـد

حافظ

۲ــ از طالع میلاد تو دیدند رصدها
اخترشمران رومی ویونانی ومایی

خاقانی/ ۴۴۷

نه پیکر خالق پیکرنگاران
به‌حیرت زین‌عمل‌اخترشماران

نظامی / خسرو شیرین ۲۶۸

سبب و موجب آن عارضه چون برشمرم
خارج ازخاطر و اوهام ستاره شمر است

معزی / ۱۰۵

۳ـ فرو بختش که در آن چشم ستاره نرسد
خاك برچشم ستاره شمر آمیخته‌اند

خاقانی/ ۱۳۵

۴ـ انجم نگار سقفش در روی هر نگاری
همچون خلیل هذا ربی بخوانند آذر

خاقانی/ ۱۹۲

۵ـ رصد که راست نهادی میان اهل نجوم
وجود یافت حسابی که داشت بیم عدم

ادیب صابر / ۱۶۴

۶ـ تقویم که شد محل شکسته
فرسوده و گرد برنشسته
از وی عملی دگر نیابد
تاریخ شناس را نشاید

خاقانی / تحفة‌العراقین ۲۱۲

۷ـ رقیبان لشکر به آئین پاس
نگهبان تر ازمرد انجم شناس

نظامی / شرفنامه ۱۱۸

۸ـ تا بدید اخترشناس احکام تدبیر ترا
نزد او منسوخ‌شد احکام چرخ‌چنبری

عنصری / ۲۷۴

اختر شناس طالع مسعود تو بدید
ما را نشان فرخی ماه و سال داد

معزی / ۱۷۶

۹ــ دفتر افلاک شناسان بسوز
دیده خورشیدپرستان بدوز
نظامی / مخزن‌الاسرار ۹

۱۰ــ کی شمار اختران داند مهندس برفلک
چون تواند برزمین یکروزجودش‌راشمار
ازرقی هروی / ۲۴

۱۱ــ خوانند رصد و ران بینا
برج سرطانش شاخ گلها
والهٔ هروی (مترادفات واصطلاحات)

هست از تو رصدنشین بتشویر
تدویر نه و کمال تدبیر
والهٔ هروی (مترادفات واصطلاحات)

و از منجمان مشهور، اعم از افسانه‌ای یا تاریخی مانند جاماسب[1]، هرمس[2]، ادریس[3]، بطلمیوس وابومعشر[4]، والیس[5]، بلنیاس[6]، بزرگ امید[7]، ابو العنبس[8]، ابوریحان وخازنی[9] نیز درشعر فارسی یاد شده است.

۱ــ خانه طالع عمرم ششم و هشتم کید
چون ندیدیدکه جاماسب دهائیدهمه
خاقانی / ۴۲

۲ــ کو هرمس یا کجا عدیلش
تازم ربع و تخت و میلش
خاقانی / تحفةالعراقین ۲۰۷

۳ــ من اندر طالعش دیدم سعادتها و مــی‌دانم
که گر ادریس دیدستی‌همین گفتی‌دراحکامش
خاقانی/ ۴۶۱

آنجا که سخن خیزد از آیات الهی
سقراط سزد چاکرد ادریس غلامش
ناصرخسرو / ۲۳۱

۴ـ مرا خوانند بطلمیوس ثانی
مرادانند فیلاقوس والا

خاقانی / ۲۳

ز شکل‌های تو عاجز هزار بطلمیوس
ز حکمهای تو قاصر روان بومعشر

انوری / ۹۳

عاجز از خاطر او بطلمیوس
قاصر از نکتهٔ او افلاطون

جمال‌الدین اصفهانی / ۲۹۸

۵ـ چو آمد بوالیس فرمان شاه
سوی اختران کرد نیکونگاه

نظامی / اقبالنامه ۹۵

۶ـ بلنیاس فرزانه را پیش خواند
به نزدیك جام جهان‌بین نشاند

نظامی / اسکندرنامه ۳۳۵

۷ـ بزرگ امید را نزدیك خود خواند
به امید بزرگش پیش بنشاند
که ای از تو بزرگ امید مردان
مرا از خود بزرگ امید گردان
خبر ده کاولین جنبش چه چیز است
که این دانش‌بر دانا عزیز است

نظامی / خسرو شیرین ۳۹۹

۸ـ سنایی در ذم منجمان احکامی از ابوالعنبس یادکرده گوید:

زرق بوالعنبس است رهبرشان     کم ز خاکند خاك برسرشان

حدیقه / ۶۹۷

۹ـ وخاقانی برضد پیشگویی قران ۵۸۲ که انوری طرفدار وقوع آن بود ازخازمی ، یاخازنی که‌اصل‌این‌حکم‌ازوی‌بوده، نام برده است :

تا کی از خازنی و خازن احکام خطا
کان خطا را خط بطلان به خراسان یابم

مسعود سعد درمدح سیف‌الدوله ابوالقاسم محمود بن ابراهیم بن مسعود غزنوی نام ابوریحان و کتاب التفهیم اورا آورده است :

به سال پنجه ازین پیش گفت بوریحان
در آن کتاب که کرده است نام او تفهیم
که پادشاهی صاحبقران شود به جهان
چو سال هجرت بگذشت تی‌وسی‌وسه‌میم

(رك : صاحبقران)

**منجم باشی** ـ (رك : اخترشماران سردار)

**منجمان حشوی** ـ منجمان بازاری بی‌علم وآنانکه به خرافات نجوم معتقدند . (مقدمهٔ التفهیم / قف)

**منجوق** ـ از ریشهٔ مانگ ومانگه بمعنی ماه باپسوند «اوق» نظیرمنگول ومنگوله باپسوند «اول» و«اوله»(رك: مانگ ومانگه ومانك) بمعنی ماهچه‌علم‌وچتر «درنسخهٔ‌میرزاده، حکیم اسدی بمعنی علم گفته» ، شعر :

چو زلف بتان جعد منجوق باد گهی برنوشت و گهی برگشاد
(فرهنگ سروری)

چون شد ز بام طارم این نیلگون حصار
منجوق چتر خسر و سیاره آشکار
خواجوی کرمانی(فرهنگ سروری)

**منخسف** ـ درحال خسوف (رك : خسوف)

**منزل** ـ Maison, Phase (فر) ، مفرد منازل ، موقع ماه است در مجموعه‌هایی ازستارگان درمنطقة‌البروج ویا نزدیك آن (رك : منازل قمر) منزل به معنی برج وجای «مکث» آفتاب نیز آمده است :

زیر دو نان نشین که شیر فلك بسه منزل فرود گاو بره است
خاقانی / ۵۸۴

**منسوبات فصول** ـ اهل احکام‌باقتضای‌مزاج‌ها و طبایعی که به‌کواکب سیاره نسبت می‌دهند ، هریك‌ازفصول چهارگانه را بیکی ازآنها منسوب‌دانسته‌اند.

بهار را به مریخ وتابستان را به خورشید وپائیز را به عطارد و زمستان را به زحل نسبت داده‌اند.

**منسوبات کواکب** - ازجمله مسائل اصلی نجوم احکامی است که بیشتر اشیاء زمینی وحالات واوقات وطبقات وعادات انسانی‌وحتی فصول (رك: منسوبات فصول) را به‌کواکب سبعه نسبت می‌داده‌اند.

حافظ در رد این احکام، خطاب به حکیم یعنی منجم احکامی گفته است:

گر رنج پیش‌آید وگرراحت ای حکیم
نسبت مکن به غیرکـه اینهـا خـدا کند

**منشی چرخ** - (ك) عطارد است. درشعر مصنف مرزبان‌نامه بمناسبت تصنیف کتاب وتسلیم آن به ممدوح خود:

ز دست بوس تو تمکین ندیده منشی چرخ
که گاه خط وگهی خامـهٔ تـو بـوسیده

مرزبان‌نامه / ۳۱۶

**منشی دیوان ثانی** - (ك) عطارد

منشی دیوان ثانی چاکر طغـرای تست
برفلك زان خامه وخطش‌روانست و روا

اثیرالدین اخسیکتی / ۱۴

**منشی دیوان گردون** - (ك) عطارد

منشی دیوان گردون بادت از فرط ملال
کمترین دفترکش نواب دیوان آمـده

خواجو / ۶۴

**منصرف** - از انصراف وحالت کوکب‌سفلی است‌درموقع‌اتصال‌به‌کوکب علوی، درصورتی که‌درجات او دربرج بیشتراز کوکب علوی‌باشد «وان کان السفلی اکثر درجاً فهو منصرف عنه بعد ما اتصل به ...» واین را اتصال طولی‌هم گفته‌اند. (التفهیم ۴۷۵ و ح ۶)

**منطقه** - Zodiaque, Zone (فر)، منطقة البروج، نطاق، کمـربند به واسطه آنکه به اوساط بروج بگذرد، منطقة‌البروج و دایرة‌البروج خـوانند». (فرهنگ نفائس‌الفنون) و (رك: منطقة‌البروج)

شاید که چرخ سرکش کج رو چو بندگان
بندد کمر ز منطقه پیش تو برمیان
خواجو / ۱۱۱

**منطقه** ـ Zodiaque, Zone (فر)، دایره‌ایست در قسمت عنکبوت اسطرلاب که برحسب درجات‌بروج تقسیم شده، دراسطرلاب منطقی. وآنرا منطقة البروج اسطرلاب گفته‌اند.

**منطقة البروج** ـ Zodiaque (فر)، فلك ثوابت، فلك کوکب، فلك هشتم، نطاق البروج، یا کمربند بروج جای بروج دوازده‌گانه در آسمان و مسیر خورشید در وسط آن است. (مفاتیح العلوم / ۱۲۸ - ترجمه / ۲۱۱)

«... وعدد ستارگان این صورتها ازنفس صور دویست وهشتاد ونه‌وخارج ازصورت پنجاه وهفت است بدون صفیره که درشمار نیاورده‌اند پس‌جمله‌کواکب منطقةالبروج سیصد وچهل وشش است بدون صفیره» (ترجمهٔصورالکواکب‌بوسیله خواجه نصیرالدین طوسی وبخط او درسال ۶۴۷ هجری قمری)[۱].

منطقه‌ای ازکره آسمان را که دو قاعده‌اش موازی بادایرةالبروج‌وبفاصله ۸ درجه درطرفین آن واقعند، منطقةالبروج گویند، که حرکت سالانه ظاهری خورشید وماه وسیارات، جز زهره وپلوتون درآن صورت می‌گیرد و دور منطقه البروج را به دوازده جزء متساوی‌قسمت‌کرده و هرقسمت را، ابتدا ازنقطه‌اعتدال بهاری باین اسامی نامیده‌اند: حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو، حوت.

**منطقة الجوزا** ـ نطاق الجوزا، قسمتی ازصورت جبار معروف بجوزا، سه ستاره‌ایست که به شکل کمربندی درخشان و زیبا دیده میشود. نظام الجوزاهم گفته‌اند. (رك: جبار) نطاق، کمربند، کمر ترکش، کمر شمشیر، حمایل قرائنی است که بوسیله آنها میتوان جوزا بمعنی جبار باجوزا بمعنی برج جوزا وتوامان

---

۱- اصل عربی این عبارات چنین است، وکواکبها التی من نفس الصور هی مائتان وتسعة وثمانون‌کوکباً والتی حوالی الصور ولیست من الصور ـ سبعة و خمسون‌کوکباً سوی الصفیرة فانها خارجة من العدد فجمیع الکواکب‌التی علی‌منطقة البروج ثلاث مائة وستة واربعون‌کوکباً سوی الصفیرة. (صورالکواکب/ ۲۳ مقدمه)

را ازهم تشخیص داد . (رك : جبار ـ جوزا)

**منظر نیم خایه ـ** (کا)

گر عظمت نهد چو جم منظر نیم خایه را
خانهٔ مورچه شود نه فلك از محقری
خاقانی / ۴۳۰

**منظومهٔ شمسی ـ** Systéme Solaire (فر) ، خورشید و سیارات نه گانه‌ای که حول آن دوران دارند : عطارد ، زهره ، زمین ، مریخ ، مشتری ، زحل ، اورانوس ، نپتون ، پلوتون ، بترتیب نزدیکی به خورشید .

**منع ـ** Enpêchement (فر) ، بـاز داشتن است . و از اصطلاحات احکامی، حالت کوکب میانه‌است، کوکب میان یك کوکب سیاره‌علوی‌ویك کوکب سیاره سفلی ، که باعلوی متصل شود ومانع اتصال سفلی باعلوی گردد .

**منعم ـ** Bienfaiteur (فر) ، اگرکوکبی (سیاره) در «هبوط» یا «آبار» باشد ، مخصوصاً دربرجی‌که اورا درآن برج حظی نیست ، درعلم احکام اورا بیك‌نفرمحبوس‌مانندکرده‌وگفته‌اند: «فانه‌کالمحبوس‌فی‌المطابق‌والمطامیر» (التفهیم/ ۴۸۸ ح۵ بنقل‌ازمتن‌عربی) درین‌حالت‌سیاره‌ای‌که باوی‌متصل‌میشودحالت او درست برعکس آن کوکب است «منعم» گویند .

**منقارغراب ـ** منقار الغراب ، ستاره است درصورت‌شجاع ونیزبرمنقار صورت غراب ازصور جنوبی . (رك : غراب ـ شجاع)

**منقارالدجاجه ـ** ستاره‌ایست درجنوب نسرواقع بفاصله یك‌نیزه . (رك: نسر واقع ـ دجاجه)

**منقلب ـ** Bulversant (فر) ، چهار برج درابتدای‌چهار فصل ، یعنی حمل دراول بهار وسرطان دراول تابستان ومیزان دراول‌پائیز وجدی دراول‌زمستان را منقلب نامند . وچهار برج را در وسط چهار فصل یعنی ثور در وسط بهار واسد درتابستان وعقرب درپائیز و دلو در زمستان را ثابت گویندوچهار برج دیگریعنی جوزا درآخر بهار وسنبله درآخر تابستان‌وقوس‌درآخر پائیز وحوت درآخرزمستان را ذوجسدین یعنی منقلب وثابت گفته است :

«ونخستین برج را ازبرجهای‌هرفصلی منقلب خوانند ای گردان و دوم را ثابت ای ایستاده ، زیراك چون آفتاب اندرو باشد آن فصل درست برطبع‌خویش

بایستد خالص . وسیم را ذوجسدین خوانند ومعنی او آن بودکه دو تن دارد» .
(التفهیم / ۳۵۳)

خواجه نصیر درباره بروج منقلب وثابت و ذوجسدین گفته است :

برفلك برج منقلب چار است اندرین باب حکم بسیار است
حمل است اول و دگر سرطان باز میزان و جدی نیك بدان
ثابت آمد به وصف چار دگر عقرب و دلو وگاو و شیر شمر
قوس وجوزا وسنبله سمکین که بوند این چهار ذوجسدین
(المدخل والمنظوم)

چرا این ثابت است و آن منقلب نام
که گفت این را بجنب آنرا بیارام ؟
نظامی / خسرو شیرین ۶

**منقلب‌رو** ـ صفت کوکب سیار است در یکی از بروج منقلب . (رك : منقلب)

خشم مریخی نباشد خشم او منقلب رو غالب ومغلوب خو
(مثنوی ـ دفتر اول سط ۷۵۹ ـ چاپ نیکلسن)

**منکب الجوزا** ـ منکب بفتح میم وکسر کاف ، بمعنی کتف ، بیخ باز و انتهای چیزی ، جمع آن مناکب ، ازستارگان صورت جباراست وبرانتهای دست راست این صورت واقع شده است . (رك : جبار)

در دریای خداوندی ابونصر آنکه او
موکب بخت ابد برمنکب جوزا نهاد
سید حسن غزنوی / ۳۳

**منکب‌الفرس** ـ ستاره‌ای درصورت فرس اعظم واز جمله ستارگانیست که دربعضی از اسطرلابهااز آنها ارتفاع می‌توان گرفت . (التفهیم / ۲۸۹ـ۲۹۰)

فرود قدر تو باشد هنوز اگر سازد
رکاب دار تو ازمنکب الفرس خرزین
کمال‌الدین اسماعیل سط ۷۸۸۸

**منهیان ربع مسکون** ـ (ك) سیارات (رشیدی)

**منهیان سبع طباق** ـ (ك) سیارات (رشیدی)

**موالید** - Nouricaux. nés (فر)، جمع مولود، فرزندان، موالید ثلاثه: نباتات، جمادات، حیوانات باشند زیرا هرسه بچگان عناصر و افلاکند (غیاث‌اللغه) عناصر چهارگانه درحکم مادر وافلاك سبعه یاسبعه‌سیاره درحکم پدرند واز امتزاج ایشان موالید پدید می‌آیند بدین‌جهت قدما عناصر مذکور را امهات اربعه وافلاك سبعه را آباء سبعه وآباء علوی گفته‌اند (رك: آباء) و برخی افلاك تسعه را (نه پدر) وبه جای افلاك سبعه قلمداد میکنند وآنرا باچار مادر (امهات اربعه) وسه طفل (موالید ثلاثه) همراه آورده‌اند:

زپشت نه پدر وچار مادر وسه‌طفل

نزاد چون تو جوان درکنار عالم‌پیر

(رك: نه فلك)

ودر شعر نظامی‌گنجوی موالید ثلاثه به «سه حمال‌کارگر» تعبیر شده‌است وبا چهار حمال که شاید چهار عنصر است همراه آمده:

گر سه حمال کارگر داری چار حمال خانه بــرداری

نظامی (گنجینه)

**مؤخر** - فرغ پسین، منزل هفتم ماه (رك: مقدم)

**مورو** - (پ) موری، مور، مرغ (؟) نام سعد بلع، منزل بیست‌وسوم ماه درنجوم پهلوی. واژه‌نامه (بندهشن ۲-۲۶)

**موش پریك** - (پ) موش پری، نام یکــی ازستارگان دنباله دار در نجوم پهلوی. واژه‌نامه (بندهشن ۶-۵۰ و ۴-۱۸۸)

**مؤخر** - (= فرغ موخر، فرغ پسین، فرغ ثانی، فرغ‌دوم) ازمنازل قمر (رك: مقدم وموخر)

**موضع السهام** - جای سهم‌ها درنجوم احکامی. هردرجه‌ای‌ازبرج‌طالع راموضع‌سهم سیاره‌ای‌گفته‌اند چنانکه‌بیست‌وشش‌درجه ویك دقیقه ازبرج جوزا را موضع سهم ماه وآنرا سهم‌السعاده گفته‌اند.

زایچــه طــالعت مطــالعه کــردم

سلطنت از مــوضع السهــام برآمد

خاقانی/ ۱۸۰

سیف الحق افضل بن محمد که طالعش
دارد خلافةالحق در موضع سهام
خاقانی/ ۳۰۸

**موضع تسییر** ـ (رك : تسییر)

**مولود** ـ نوزاد ، نوزادی که طالع ولادت وزایچهٔ او معین باشد . نظر منجمان احکامی بگفته عنصرالمعالی دربارهٔ مولود چنین است :

«... اما بحدیث مولودها من از استاد خویش چنان شنیدم که مولود مردم نه آن است بحقیقت که ازمادر جدا شود ... وقت مسقط النطفهٔ آن طالع که آب مرد در رحم زن افتد وقبول کند ، طالع مولود اصلی است ، نیك و بد همه به آن پیوسته ، اما آن ساعت که ازمادر جدا میشود آن طالع‌را تحویل کبری‌خوانند... و برسر مردم آن گذرد که درطالع مسقطالنطفه بود و دلیل این سخن خبر رسول الله (ص) است که چنین گفته است :

السعید من‌سعدفی بطن امه‌والشقی من‌شقی‌فی بطن امه...» (قابوسنامه / ۱۳۵)

**مه** ـ مخفف ماه (رك : ماه)

**مه ازیر میخ** ـ (پ) وتدالارض درنجوم پهلوی (= مس گاه)

**مه‌پاره** ـ (= ماه پاره)

**مهتاب** ـ مخفف ماه تاب ، بمعنی روشنایی ماه ومهشید .

روی نگار در نظرم جلوه مـی‌نمود
وز دور بوسه بررخ مهتـاب میزدم
حافظ / غزل ۳۲۰

**مهتاب پیمودن** ـ کنایه ازکاری بیفایده کردن است (مجمع‌الفرس)

**مهتابی** ـ (ن) ایوان ، فضای سقف‌دار جلو عمارت .

**مه جانان** ـ مه خانهٔ تن و روان، وتدالارض‌درنجوم‌پهلوی.(= مس گاه)

**مهچه** ـ (ماهچه) بادریسهٔ خیمه (فرهنگ سروری)

**مهد** ـ (ك) مهد بنفشه‌گون[1] مهد مینا[2] کنایه ازآسمان است .

۱ـ ای کرده درین بنفشه‌گون مهد
سلطان قـدر تـو را ولیعهد
خاقانی / تحفةالعراقین ۴۸

۲ـ (آنندراج)

**مه‌گاه** ـ (پ) وتدالسماء ، درنجوم پهلوی (= مس گاه)

**مهر** ـ (ك) (بضم میم)درتركیب «مهر دهان‌روزه داران» كنایه ازخورشید است درشعر خاقانی خطاب به آفتاب :

ای مهر دهان روزه داران　　جان داردی علت بهـاران

(تحفةالعراقین)

**مهر** ـ (= خورشید ، آفتاب ، خور ، هور ، شمس ، شید) ایزد مهر ، (= میتهر ، خورشید) واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱۰ـ۱۱۹) و روز شانزدهم از هرماه ، ماه مهر . واژه‌نامهٔ (بندهشن ۱۴ـ۲۲) و (ماههای پارسی ش ۷)

روز مهر و ماه مهر وجشن فرخ مهرگان

مهر افـزا ای نگار مهـر چهر مهربـان

مسعود سعد

**مهر آسفند** ـ مار اسفند ، ومار اسپند ومار اسپند روز . (رك: ماراسپند و روزهای پارسی)

**مهر تامیك** ـ (پ) مهر سیاه ، خورشید تاریك ، رقیب خورشیددرحال روشنی ،كسوف خورشید ، علت‌كسوف ، معتقد بودندكه دركسوف‌خورشید «مهر تامیك» برروی خورشید قرار میگیرد . واژه‌نامه (بندهشن ۱۳ـ۴۷)

**مهر روز** ـ روز مهر ، روز شانزدهم از روزهای پارسی (رك : روزهای پارسی ش ۱۶) مهرگان (رك : مهرگان)

**مهرگان** ـ جشن‌مهرگان، مهرگان‌عامه،مهرگان‌نو،شانزدهم‌ماه‌مهر، ازاعیاد كهن ایران است . چون دریـن روز ضحاك مـار دوش بدست فریدون آبتیـن ازسلاله جمشید برافتاد ونیز سرفصل زمستان بزرگ وانتهای فصل تابستان بزرگ و برآورد محصول بوده است . بقیاس نوروزكه سرفصل بهار وتابستان بزرگ و پایان فصل زمستان و زمستان بزرگ نیزبوده است .

در(فرهنگ‌عمید)این‌دوشعر ازازرقی‌هروی درمعنی‌جشن‌مهرگان آمده‌است:

مهرگان نو درآمد بس مبارك مهـرگان

فال سعد آورد و روزفرخ وبخت جوان

ودرشعر کمال‌الدین اسماعیل مهرگان درمعنی خزان آمده‌واین‌بدلیل التزامی است میان جشن مهرگان درماه مهر و پائیز :

فردا که برمن وتو وزد بـاد مهرگـان

آنگه شود پدیدکه نامـرد ومردکیست

(صحاح‌الفرس)

درشعرب عرب ازمهرگان (مهرجان) یاد شده وبامهرگان دراشعار فارسی نشانهٔ آنست‌که این جشن در ادوار اسلامی مانند نوروز وسده از اعتبار واهمیت خاصی بهره‌مند بوده است . این بیت درکتاب المحاسن والاضداد جاحظ درفصلی بنام «محاسن النیروز والمهرجان» آمده :

المهرجان لنا یـوم نسر بـه    یوم یعظمه الاشراف والعجم

(ذیل التفهیم / ۲۵۵ ح ۱)

دقیقی گوید :

مهرگان برتو همـایون بـاد از تـاثیر بخت

سال سرتاسر همه ایام تـو چـون مهرگـان

معزی (صحاح الفرس)

«بعضی گفته‌اندکه پارسیان را پادشاهی بود ظالم‌که مهر نام داشت و کار برخلق تنگ گرفته بود ودر همین روزفوت او واقع شد ونیزگویندمهر بمعنی‌وفات است و گان پادشاه را گویند ومهرگان بمعنی وفات‌سلطان است(!) ونزدعجمان‌ازین بزرگتر بعدازنوروز نباشد» . (حاشیه برشرح بیست باب)

**مهرگان بزرگ** ـ (رك : مهرگان خاصه) ونام نوایی است‌درموسیقی (فرهنگ سروری)

**مهرگان خاصه** ـ یامهرگان بزرگ بیست ویکم مهر ماه‌بوده، همچون نوروز خاصه جشن می‌گرفته‌اند .

**مهرگان خردك** ـ (= مهرگان عامه) ونیز نام نوایی است‌درموسیقی (فرهنگ سروری)

**مهرگان عامه** ـ (رك : مهرگان)

**مهرگانی** ـ (ن) نام لحنی است ازسی لحن باربد ، مهرمانی هم گفته شده . مثال ازنظامی :

چو نو کردی نوای مهرگانی ‌ ‌ ‌ ‌ ببردی هوش خلق ازمهربانی

(فرهنگ‌عمید)

**مهرگیاه** - (گیاه آفتاب) بیروج‌الصنم (برهان) «گیاهی‌است که برگ آن مقابل آفتاب باشد هرطرف که آفتاب رود». (فرهنگ سروری)

**مهرمانی** - (رك : مهرگانی)

**مهر وماج** - مهر وماه (رك : ماج)

**مهر وماه** - درتعبیرات و کنایات : دوخاتون درگاه سنجاب ، دو خاتون بینش ، قرص گــرم و سرد ، مشعبدان حقــه سبز،دو کله دار ، کعبتیــن ، دونقش ، آمده است . (مترادفات واصطلاحات) وبطور صریح: (رك : ماه ومهر)

**مهره** - (ك) مهرهٔ زر[1] مهرهٔ زرد[2] مهرهٔ زرین[3] مهرهٔ لاجورد[4] وصف و کنایه ازخورشید، مهره وحقه[5] کنایه ازخورشیدوماه ، مهره‌های سیمابی[6] ومهره‌های فلك[7] کنایه ازستارگان است .

۱ــ (رشیدی)

باز کبودی است چرخ بال زنان در هوا

مار سپیدی است صبح مهرهٔ زر درقفــا

بدرالدین چاچی (مترادفات واصطلاحات)

۲ــ (رشیدی)

۳ــ شام مشعبد نمود حقه ماه وبلب

مهرهٔ زرین مهر کرد نهان دردهان

خاقانی / ۳۶۵

۴ــ (آنندراج)

۵ــ (رشیدی)

۶ــ (رشیدی)

۷ــ (رشیدی)

هرصبحدم که برچند آن مهره‌ها فلك

بررقعه‌کعبتین همــه یکتــا بــرافکند

خاقانی/ ۱۴۱

**مهشید** - (= مهتاب)

**مهری** - (ن) نام دیگر برای چنگ. خاقانی گوید :

مهری یکی پیر نزار آوا بـرآورده بـزار
چون تندر اندر مرغزار جانی بهرجا ریخته
دیوان / ۳۸۸ و (فرهنگ سروری)

**مهندس** - بمعنی منجم

کی شمار اختران داند مهندس برفلک
چون نداند برزمین یکروزجودش‌راشمار
ازرقی هروی / ۲۴

وناصرخسرو علوی گفته است :

نشمرد احوال او مهندس اگر　　چند به صد سالیان شمار کند

**مهندس فلك** - (ك) (= زحل ،کیوان)

**مهور** - (مه وماه + ور) گیاهی است که درهنگام بدر وعدم نقصان ماه بگیرند وآنرا بصاق‌القمر یابزاق القمر ، بساق‌القمر ، وزبدالقمر گویند ونیز گفته‌اند سنگی است که آنرا درشبهای افزونی ماه یابند وآن سفید وشفاف باشد و سایند و بخورد مصروع دهند نافع بود . (برهان - سروری)

**میان** - (پ) خانه یازدهم ماه درنجوم پهلوی‌واژه‌نامه (بندهشن ۱-۲۶) وبرابر «زبره» درنجوم عربی است .

**میان آسمان** - Altitude یا Medium coel (فر) ، وتد السماء ، مه گاه ، میخ گاه ، وتد عاشر یاوسطالسماء (رك : مه‌گاه) وخانه منسوب‌بپادشاهان است درنجوم پهلوی ، درکارنامه‌اردشیر آمده که اردوان درخصوص عاقبت‌کارخود واردشیر ازمنجم دربار خود «اخترشماران سردار» پرسش‌نمود «اخترشماران‌سردار زمان انداخت و ... گفت ماه ازکیوان وبهرام رفته بهرمزد وتیر پیوسته و خدای میان آسمان زیر فره مهر است» (کارنامه اردشیر ۶-۱۸۰) خدای میان آسمان در این عبارت بمعنی رب وتد عاشر یعنی ستارهٔ مستولی‌بربیت عاشراست. میان‌آسمان را کبیدات السماء هم گفته‌اند . (السامی فی الاسامی / ۴۴۰) (رك : کبد السما)

**میانگاه** - وسط ، میان «ماه همی بیالد تا به میانگاه مشرق ومغرب رسد به اول شب هفتم» . (التفهیم / ۸۲)

«وبغایت میل آن هنگام رسدکه برمیانگاه دو عقده بود ، آنجا که غایت

میل مایل نیز بود» . (التفهیم / ۱۳۴)

**میتهر** - (پ) (= مهر)

**میتهرك** - (پ) تصغیر میتهر (میتهرك = مهرك) احتمالا متراك فارسی «عوا» منزل سیزدهم ماه (رك : عوا - متراك) تحریفی ازآن است .

**میخ ازیر میخ** - (پ) وتدالارض درمقابل میخ‌گاه یا مه‌گاه یا مس‌گاه است درنجوم پهلوی بمعنی وتدالسماء . واژه‌نامه (بندهشن ۶-۶۹) میخ ازیر میخ وتد رابع به فرنگی nadir که گویا همان کلمهٔ عربی نظیر است که مقابل طالع است . (گاهشماری / ۳۳۸)

**میخ جانان** - (پ) وتد طالع‌درنجوم‌پهلوی واژه‌نامه (بندهشن۸۶-۶۹)

**میخ کوه** - اضافهٔ تشبیهی ، اشاره به آیهٔ چهارده از سورهٔ نساء : الم نجعل الارض مها دا والجبال اوتادا .

سعدی گوید :

زمین ازتب لرزه آمده ستوه فروکوفت بردامنش میخ کوه

شرح بوستان / ۴۱

**میخ‌گاه** - (پ) مه‌گاه ، جدی ، وتدالسماء درنجوم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۳-۲۷)

**میخ میان آسمان** - (پ) مه‌گاه ، وتدالسماء ، وازستارگان زمین چهره . واژه‌نامه (بندهشن ۶-۵۰ و ۷ و ۸-۷۲)

**میر صفهٔ هفتم** - (ك)(= زحل، کیوان)

**میزان** - Balance (فر) Libra (یو) ، ترازو ، ترازوك (پ) صورت فلکی نامشخص درنیمکره سماوی جنوبی ازمنطقة البروج بابعد ۱۵ ساعت ۳۰ و دقیقه ومیل جنوبی ۱۵ درجه . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

میزان برج هفتم ازبروج شمس وبرابر بامهر ماه است .

یودکسوس‌واوراتوس درقرن چهارم وسوم پیش‌از میلاد از میزان نامی نبرده‌اند اما «مینتو» Mintho و «جیمنوس» Jymnos درقرن سوم واول میلادی ازآن یادکرده‌اند . بطلمیوس ۷ کوکب وصوفی وقزوینی هشت کوکب درصورت ونه درخارج آن برشمرده‌اند . اعراب دوکوکب واقع بردوکفه میزان را «زبانا» نام داده‌اندکه منزل شانزدهم ماه پیش ایشان است وستاره دیگری درمیزان است

بنام «غول» متغیر بین قدرهای پنجم وششم . (البسائط علم الفلك / ۱۱۸)

ابوریحان گوید :

«وهفتم صورت میزان ، همچون ترازو» (التفهیم/۹۰) وگفته‌اند «صورت میزان ترازوئی را ماندکه دوکفه آن به جانب مغرب وعمودآن بسمت مشرق واقع است» . (شرح بیست باب ـ باب سیم)

«کواکب او هشت‌اند در صورت ، میان کواکب عذرا وکوکب عقرب و نه خارج صورت ودرمیان این کواکب هیچ کوکبی مشهورنیست» (نفائس الفنون ج ۳ / ۴۵۴)

قطب‌الدین محمود شیرازی کواکب میزان را هشت ازقدرهای سوم وچهارم وپنجم وششم گرفته ونه ستاره خارج صورت را ازاقدار دوم وچهارم وپنجم شمرده است . (درة التاج / ۱۴۱)

دراحکام نجومی میزان برجی منقلب ، خریفی ، بادی ، مغربی ، روزی و نر وصف شده شرف زحل در درجه بیست ویکم آن وهبوط شمس درنوزدهم درجه آن وخانه وبال مریخ وشریك مشتری و رب روز آن زحل و رب شب آن عطارد وخانه زهره است وعلامت میزان درتقویم (و) ازحروف جمل میباشد .

اهل احکام صاحب طالع میزان را با اندیشه وادب، سخی طبع ودرعین حال کامل و دادگر ومردم دوست وشعرگو ومعتدل اندام ونیکو روی وسپید مایل به گندم گونی وسرمه چشم وصف کرده‌اند . میزان برج وزیـران وامینان و دبیران و مهتران و رقاصان وسرودگویان ونیزطبقه متوسط مردم است . مسجدهاوعبادتگاهها قصور ، شکارگاهها ، برجهای دیده‌بانی ، دشتها ، بستانها ، نخلستانها و دیمزارها به وی منسوبند .

روم وقسمتی از افریقای شمالی (مصر تاحبشه) وانطاکیه وکشمیر وختن و طالقان وبلخ وتخارستان وهرات وسیستان وکابل وچین وگرگان ازجای‌های منسوب به میزان است . ابریشم وبربط ، طنبور ، چنگ وچغانه بوی نسبت دارند . مرغ وپلنگ وخر وخرس ونیز درختان بلند خرما وبادهایی که سبب خشکی درختان و محصول میشوند ونیز تاریکی هوا منسوب بمیزان است .

دراول میزان ، شب و روز مساوی میشود وشبها کم کم رو به بلندی‌میرود واز روز کاسته میشود :

میزان فلك قسم شب و روز جدا کـرد
از روز نوا بستد و شب را بنوا کـرد
ابوالفرج رونی / ۳۹

چون زر سرخ سپهر سوی ترازو رسید
راست برابر شدند کفـه لیل و نهـار
خاقانی / ۱۸۵

کنون که خور بتر ازو رسید و آمد تیـر
شدندراست شب و روز چون ترازو وتیر
عثمان مختاری (فرهنگ رشیدی)

میزان را شاعران فارسی ترازوی چرخ[1] وترازوی‌بادسنج[2] وترازوی‌فلك[3] ترازوی دونان[4] لقب داده به منسوبات آن نیز اشاره کرده‌اند :

۱ـ در ترازی چرخ خیری نه
جز مـراد لئام وغبن کرام
انوری / ۱۵۳

۲ـ روکه ناید نصیب گنج تـرا
از تـرازوی بـاد سنج تــرا
سنایی / حدیقه ۴۳۵

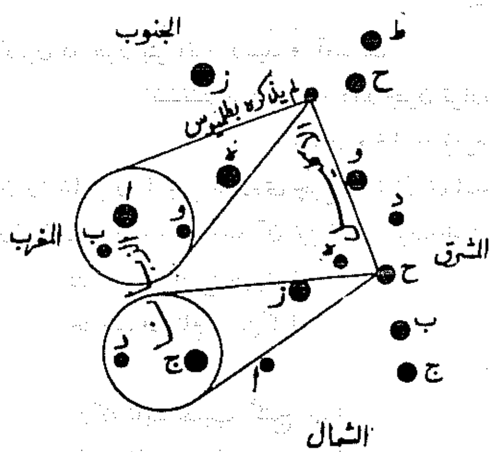
۳ـ بخت برزرهای انجم در ترازوی فلك
نقش نـام اخستان کامـران انگیخته
خاقانی / ۴۰۴

۴ـ گر زانك چون ترازوی دونان دوسرنه‌ای
زان شیـرزاد سنبله بـالا چـه خـواستی
خاقانی

چون میزان برج بادی‌است درنجوم احکامی، واجتماع یا اقتران سیارات درآن دلالت بروقوع طوفان باد دارد ، خاقانی دریك «ملحمه» درقران سبعه سیاره در برج میزان و وقوع‌طوفان‌باد که هرگز وقوع نیافت وظاهراً مرداش قران ۵۸۲ بوده‌وانوری‌شاعرنیز طرفداروقوع آن بوده است گوید :

شش سال دگر قران انجم در آذر و مهرگان به‌بینم
هرهفت رسد ببرج میـزان با بیست‌ویکش قران به‌بینم
دیوان / ۲۸۴

(صورت میزان)




**میزان آسمان** ـ (ك) برج میزان (= ترازوی آسمان)
میزان آسمان را عدلش عدیل گشته
سلطان اختران را رایش نظیر بـاد
انوری / ۵۵

**میزان فلك** ـ برج میزان (رك : میزان)
میزان فلك قسم شب و روز جدا کـرد
از روز نوا بستد و شب را بنـوا کرد
ابوالفرج رونی / ۳۹

**میسان و زر** ـ نام دو ستارهٔ هنعه منزل ششم ماه (رك : هنعه)

**میل** ـ Mile (فر) ، واحد طول اسلامی یاعربی، برابر چهار هزارذرع (الذراع السوداء) یا ۱۹۷۳/۳ متر و میل دریایـی برابر ۶۰۸۲/۶۶ فـوت یا ۱۸۵۳/۱۸ متر است .

**میل** ـ (= گرایستن) Déclination (فر)، میل‌یکی‌ازمختصات‌استوای سماوی است وآن فاصله زاویهٔ یك ستاره است از استوای‌کره سماوی‌که با درجه اندازه گرفته میشود . این فاصله درنیمکرهٔ شمالی مثبت ودر نیمکرهٔ جنوبی منفی است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

خوارزمی درتعریف میل خورشید گفته است : «میل فاصله خورشیداست ازمعدل‌النهار» . (مفاتیح‌العلوم / ۱۲۶ وترجمه / ۲۰۷)

ابوریحان درباره میل گوید :

«میل دوری ستاره بود ازمعدل‌النهار سوی شمال وجنوب وازآن دایره‌ای باشدکه بردو قطب معدل‌النهار بگذرد و هرگه‌که میل تنها گفته آید آن‌آفتاب را باشد یادرجه‌های بروج را» . (التفهیم / ۷۵-۷۶)

و درباره میل آفتاب واندازهٔ آن گوید : «اما میل آفتاب هم میل منطقة البروج‌است‌واندازهٔ‌این‌میل‌بزرگ‌چنانك ما برصد یافتیم بیست و سه جزو است و سی وپنج دقیقه و اورا میل بزرگ خوانند ...»

واستخراج ابوریحان درست مطابق است با رصدی‌که بنی موسی به امر مأمون عباسی دربغدادکردند ،مطابق آن رصد نیزمقدار میل‌کلی یامیل‌اعظم(کج‌له) یعنی ۲۳ درجه و ۳۵ دقیقه است بی‌کم و زیاد . (ذیل التفهیم / ۷۶ ح ۶)

خورشیدکرد «میل» زمین بوس او ازآنك
سایه‌اش هزار میـل بر از آسمـان اوست

خاقانی / ۷۸

**میل اعظم** ـ (= میل بزرگ) (رك : میل)

**میل اول** ـ دایره عظیمه‌ایست‌که بهردو قطب معدل‌النهار وازبرخی از اجزاء دایره بروج بگذرد وبا آن بعدکوکب وبعداجزای فلك‌البروج رابشناسند. (فرهنگ نفائس‌الفنون) (رك : میل)

**میل بزرگ** ـ (= میل اعظم) (رك : میل)

**میل خورشید** ـ (رك : میل)

**میل کلی** ـ (= میل بزرگ) (رك : میل)

**میلاد** ـ زمان تولد (رك : ولادت)

**میلاد مسیح** ـ بیست وپنجم کانون اول ـ از ۲۷ ژانویه تا اول فوریه

را مسیحیان بمناسبت این میلاد جشن میگیرند. مولد مسیح درناصرة الجلیل نزدیك بیت‌المقدس بوده . میلاد مسیح مبدأ تاریخ عیسویان است .

**میلاد یحیی** ـ بیست وپنجم نیسان وبقولی بیست وچهارم حزیران وبقولی بیست ویکم حزیران واین میلاد یوحنا نیز هست وابوریحان میلاد یوحناویحیی‌را یکی میداند(التفهیم / ۲۴۸) وحال آنکه اصحاب‌زیجات میلاد یحیی‌را جدا گانه ذکر کنند وآنرا دربیست ویکم حزیران آورند . (شرح‌بیست باب ـ باب‌پانزدهم)

**میلاد یوحنا** ـ (رك : میلاد یحیی)

# ن

(ن = ۵۰)

«ن» در دسته‌بندی ستارگان بوسیلهٔ منجم آلمانی یوهان مایر ، از جهت مقدار روشنی هرستاره برابر است با (ν) (نو) یونانی .

**ناجذ** ـ کوکبی است بردوش چپ صورت جبار وبعضی آنرا «مــرزم» گفته‌اند . (نفائس‌الفنون ج ۳ / ۴۵۶)

**ناخن آفتاب** ـ (ك) آتش است :

چشم سهیل وناخنه ، ناخن آفتاب و نی

کاتش وقند او دهد ، بانی وباد یاوری

خاقانی / ۴۲۷

**ناخن روز** ـ کنایه ازخورشید است (آنندراج) وناخنهٔ چشم شب کنایه ازهلال است :

برنده ناخنهٔ چشم شب بــه نــاخن روز

کنندهٔ ناخن روز از حناء صبح خضاب

خاقانی / ۵۱

**ناخنهٔ چشم شب** ـ (ك) هلال (رك : ناخن روز)

**ناخنهٔ ماه نو** ـ (ت) هلال :

فلك ز ناخنهٔ ماه نــو شود ایمــن

زخاك درگهت‌ارسرمه درکشدبه‌بصر

سلیم (مترادفات واصطلاحات)

**ناطح** ـ دوکوکب است درخارج صورت حمل (رك : حمـل) و بقــول

ابوریحان نطح وناطح ستارگان نر پیشانی حمل‌اند ویا برشاخ او (التفهیم/۱۰۳)
ونام دیگر شرطین (رك : نطح وشرطین)

**ناف ـ Milieu' Centre** (فر) ، اصطلاح تقویمی است به‌معنی وسط و میانه . مانند : ناف باحورا ، ناف خرچنگ ، ناف شب ، ناف عالم ، ناف هفته (بهریك مراجعه شود) .

**ناف آسمان ـ Nadir** (فر) ، وسط آسمان (= وسطالسماء)

**ناف باحورا ـ** وسط ایام باحورا ، دو یاچهار یاسه روز گذشته از اول باحورا برحسب اینکه ایام باحورا رابیست‌وهشت‌یابیست‌وهفت روز بدانیم‌واین‌ایام روزهای بسیار گرم تابستان است . (رك : باحورا)

از دم پاکان که بنشاندی چراغ آسمان
ناف باحورا بحاجر ماه آبان دیده‌اند
خاقانی / ۹۸

**ناف خرچنگ ـ** کنایه ازپانزده درجه ازبرج سرطان ، روز پانزدهم ماه‌سرطان وقوت آفتاب. خاقانی خطاب به آفتاب گوید :

نیروده تست ناف خرچنگ عشرتگه تو دهان ضیغم
دیوان / ۲۷۰

و دهان ضیغم کنایه از اول اسد وعشرتگه اشاره به «ابتزاز» است

**ناف شب ـ Minuit** (فر) ، کنایه ازنیمه شب است .

ناف شب از مشك فروشان اوست ماه نو از حلقه بگوشان اوست
نظامی / مخزن‌الاسرار (گنجینه)

**ناف عالم ـ** کنایه از زمین است ، که مرکز عالم باعتقادقدما بوده‌است.

قدم بر سر ناف عالم نهاد بسا نافه کز ناف عالم گشاد
نظامی (گنجینه)

**ناف هفته ـ Mardine** (فر) ، میان هفته است وبا روز سه‌شنبه تطبیق میکند . گویا درقدیم برخی‌ازشاهان‌درآن روز جشنی برپا میکرده‌اند، انوری‌گفته:

روز می خوردن وشادی ونشاط وطرب است
ناف هفته است اگر غره ماه رجب است
دیوان / ۳۱

فردا که ناف هفته و روز سه‌شنبه است

روزی‌که هست ازشب قدری خجسته تر

دیوان / ۱۱۳

ونظامی گوید :

از دگر روز هفته آن به بود ناف هفته مگـر سه‌شنبه‌بـود

هفت‌پیکر / ۲۹۲

حافظ ، وفات امام قاضی شیخ مجدالدین اسماعیل‌بن محمد خـداداد از اکابر شیراز را ناف هفته (سه‌شنبه) و ۲۱ رجب ومطابـق ۷۵۶ هجری‌در «رحمت حق» ماده تاریخ ساخته وگفته است :

ناف هفته بدو ازماه رجب کاف و الف

که برون رفت ازین خانه بی‌نظم ونسق

کنف رحمت حق منزل او دان وانگـه

سال تاریخ‌وفاتش‌طلب از «رحمت حق»

دیوان / ۳۶۹

**ناقه ـ** Chamelle (فر) ، (بمعنی شتر مـاده) صورتی است مشترك در ذات‌الکرسی وامراة المسلسله وحامل راس الغول وستارهٔ مشهورآن سنام‌الناقه‌یا کف الخضیب است ، آنرا ستور وشتر هم گفته‌اند. ابوریحان‌سنام الناقه را کوهان شتر گفته است (التفهیم / ۱۰۲) و (رك : ستور ، شتر ، سنام الناقه)

**نان ـ** (ت) درتشبیه خورشید وماه و کنایه از هریك‌بکاررفته‌است. وبیشتر درشعر خاقانی شروانی به صورت نان و دونان ، دونان‌زرد وسپید ودونان فلك ، دونان‌گرم وسرد ، نان زرین، دیده میشود :

۱ـ مه زان به اسد رسد بهر ماه

تا در دم شیر نان بـه‌بینیـم

دیوان / ۲۸۳

(رك : ماه واسد)

۲ـ طفل زی مکتب برد نان من ز مکتب آمـده

بهـر پیران ز آفتاب و مه دونـان آورده‌ام

دیوان / ۲۵۹

۳ـ زین دونان سپید و زرد فلك
فلکت ساز خوان نخواهد کرد

دیوان / ۱۶۸

۴ـ چرخ سیاه کاسه خوان ساخت شبروان را
نان سپید او مه ، نان ریزه‌هاش اختر

دیوان / ۱۸۸

۵ـ فلك زین دوتا نان زرد وسپید
همه اجری ناکسان مـی‌دهد

دیوان / ۷۸۰

۶ـ درهمه ملك فلك نان دو وخوشه یکی است
داده کف وکلك تو خوشه عطا نـان سلم

دنوان / ۲۶۷

۷ـ برخوان فلك جز این دونـان نیست
آتش خور این دو نان چـه باشی

دیوان / ۴۰۰

۸ـ درمطبخ فلك که دو نان است گرم وسرد
غم به نوالهٔ مـن و خـون جگـر ادام

دیوان / ۲۰۵ ح ۱

(ادام : خورش نان)

**نان آتشین** ـ (کخ) رشیدی)

**نان ریزه** ـ (ت) درباره اختران است (رك : نان ش ۴ ازخاقانی)

**نان زرین** ـ (کخ) خاقانی گوید :

نان زرین چرخ دیـده است ابـر خوش نمك دربرابر افشانده است
نان زرین به ماهـی آیـد بـاز نمك خوش‌چه‌درخورافشانده‌است

دیوان / ۸۳

چون پخت نان زرین اندر تنور مشرق
افتاد قرص سیمین انـدر دهـان خـاور

دیوان / ۱۸۸

**نان سپید** ـ (ت) درباره ماه درحالت بدر یاقرص تمام (رك : نان ش ۴ ـ ازخاقانی)

**ناهز و ناهزین** ـ (تث) «وناهز آنجا بودکه آب در دلو شود» (ترجمهٔ صورالکواکب‌ص۷۴) ناهزین‌فرغ‌ثانی‌ومتأخراست‌ازصورت‌دلو. (رك: مقدم‌وموخر)

**ناهید** ـ (= زهره) اناهیتا ، بیدخت ، زوار .

**ناهید و بربط** ـ

بی‌ساز شد از حشمت تو بربط ناهید
زنگار زد از هیبت تو خنجر بهرام
جمال‌الدین اصفهانی / ۲۵۳

خنجر خویش به‌بخشد مریخ ... بربط خویش بسوزد ناهید
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۷۳

**ناهید هزاردستان** ـ

ناهید سزد هزاردستان ... کایوان تو گلستان بینم
خاقانی/ ۲۸۷

**نبط** ـ بفتح اول و دوم یا «نبط» (به سکون ب) ، دراصطلاح اعراب ، قرنهای اول هجرت است (ونیز نام‌شهرنشینان ساکن شام ومخصوصاً بین‌النهرین بوده‌که بزبان آرامی سخن میگفته‌اند وانباط نیز درقسمت شمالی حجاز بوده‌که تا حدود فلسطین واطراف دمشق توسعه داشته ودر سال ۱۰۵ مسیحی بصورت یکی از ایالات رومی درآمده است ونبطیه امروز درقلمرو لبنان‌است) .

**نپید** ـ (د) زهره است‌که نام دیگر آن بیدخت آمده :

هر امید است خورشید جهان تاب ... نپید آمد همان بیدخت پدرام
ادیب‌الممالك فراهانی / ۷۴۳

پدرام (= سعد)

**نثره** ـ (= نثرة الاسد) Praesepe (فر) ، (= لطخه) نثره در لغت خلطیست‌که ازبینی حیوانات درعطسه زدن بیرون می‌آید . در اصطلاح منزل هشتم ماه است درنجوم عربی ، علامت آن دو ستاره ازقدر چهارم ویك ستاره سحابی مابین آندو بنام «معلف» یامعلف سرطان . نثر را ملازه شیر هم گفته‌اند .

ابوریحان گوید :

«ونام هشتم منزل (ماه) نثره ای بینی شیر وجای خلمش، دو کوکب خرد است ازجمله صورت سرطان وایشان را دو سوراخ بینی خـوانند و میانشان ستاره است که برسر سرطان است وگروهی آنرا ملازه شیر نام کنند واما یونانیان آن دو ستاره را «دو خر» خوانند وآن ابری میان ایشان را معلف ای علفگاه» . (التفهیم ص ۱۰۹)

«نثره موضعی است که میان دهان اسد و منخرین آن است واین منزل را اعراب لهات نیز گویند ...» (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۴۰۶) ومنزل نثره را «ممخطه» یعنی جای مخاط وآب بینی شیر گفته‌اند . (ذیل التفهیم / ۱۰۹ ح۲)

نام فارسی نثره «تره» است واین دو باهم بعلت شباهت لفظی ومعنوی باید دراصل یکی بوده باشند (؟) چه «تره» بمعنی تری بینی هم آمده . (رك : تره)

درشعر انوری و نظامی وجمال‌الدین اصفهانی و رشید وطواط به رعایت جناس اشتقاق ، نثره بانثر ونثار وبه رعایت صنعت مواخات باشعری وطرفه‌دومنزل دیگر ازمنازل قمر همراه شده است :

۱ــ رسد در ثنای تو نثرم به نثره
کشد درمدیح تو شعرم بشعری

انوری / ۲۱۵

۲ــ نثره به نثار گوهـر افشان
طرفه طرفی دگـر زر افشان

نظامی / لیلی ومجنون ۱۷۴

۳ــ نثره برد ز نثر بدیعت نثارها
شعری کندزشعر لطیفت‌شعارها

جمال‌الدین اصفهانی / ۸۷

۴ــ ز نثر وشعرم فلك نثره وشعری بـرد
زلفظ پاکم صدف لؤلؤ مرجان کند

جمال‌الدین اصفهانی / ۳۵۰

۵ــ مرا چو سایه سیه روی کرد وخانه‌نشین
به نثر نثره صفت طبع آفتاب آسای

جمال‌الدین اصفهانی / ۴۱۱

۶ـ من ز نثر پاك چون نثره چه‌ام
من زنظم شعر چون شعری کیم
جمال‌الدین اصفهانی / ۲۵۴

و رشیدالدین وطواط دریکی از رسایل خود گفته است:
۷ـ بشعر جاوز الشعری
و نثر جاوز النثره[1]

**نثرة الاسد** ـ (= نثره)

**نثره ونثار** ـ (ج) (رك : نثره ش ۲) و «شاهزاده وگوهر آزاده، هم نسبتی عالی وهم کرمی متوالی داشت وبا علو نسب‌وسمو حسب، شعری که شعری شعار آن سزیدی ونثره نثار آن شایستی». (جوامع‌الحکایات / ۵۸)

**نثره ونثر** ـ (ج) (رك : نثره ش ۱ و۳و۴و۵ و۷)

**نجم** ـ Étoile (فر)، مفرد نجوم، وانجم‌بمعنی مطلق ستاره‌وجرم‌فلکی.

نجمی که ز بهر رجم اعداست رخشنده شهاب را قرین باد
ادیب صابر / ۸۴

از نجوم آسمان چاکر فزون بینم تـرا
گاه آن آمدکه برتر آسمان دیوان‌کنی
عنصری/ ۲۶۶

تا سعادت بخش انجم دست اوست
حـال نحسین را مبـدل کـرده‌اند
خاقانی / ۳۱۴

اتصـال نجـوم خاطـر او فیض طبع مرا نویدگراست
خاقانی / ۸۶

نجوم قبله شناسند طاق ایـوانت ملوك سجده گزارند پیش پیغامت
جمال‌الدین اصفهانی / ۵۸

ایا آفتابی‌که مهر همتت را نجوم ثوابت طناب سرادق
ادیب صابر / ۱۵۶

---

۱ـ مجموعه رسایل رشیدالدین وطواط چاپ مصر ۱۳۱۵ ص ۴۲ .

واسم علم برای ستاره پروین بصورت «النجم» ، درقرآن کریم سه بار درین معنی آمده است :

۱ـ درسوره النجم : «والنجم اذا هوی ، ماضل صاحبکم وما غوی» .

جلال الدین بلخی گوید :

ازستارهٔ دیده تصریف هوا      تاخوشت آید اذ النجم هوی

(شرح چهار تمثیل مثنوی ج ۱ ص ۲۷۶)

۲ـ درسورهٔ رحمان آیه ۶ «والنجم والشجر یسجدان» که دراینجا «نجم» بمعنی شکوفه وستاره نیز تواند بود .

۳ـ درسورهٔ نحل آیه ۱۶ : «وعلامات بالنجم هم یهتدون» که نجم درین آیه مطلق ستاره نیز می‌تواند باشد .

درامثال عرب آمده : اذا طلع النجم عشی ابتغی الرعاء کساء ودر شعر عرب نیز :

اذا تالت الجوزاء والنجم طالع      فکل مخاضات الفرات معابر

(تفسیر ابوالفتوح ج ۹ ص ۲۴۴)

غیراز معانی فوق ، نجم بمعنی آیه قران نیز آمده چنانکه نام دیگرقران «نجوم» است با استشهاد باین آیه : فلا اقسم بمواقع النجوم (تفسیر ابوالفتوح ج ۱ ص ۶)

ابن خلدون درمقدمه معروف خود گوید :

«وبه همین سبب نجوم وسور وآیات قران که درمکه نازل‌می‌شدکوتاهتر ازآنهایی بودکه درمدینه فرود می‌آمد» . (ج ۱ / ۱۸۸ ترجمه پروین گنابادی)

**نجم سعدین** ـ دو ستاره زهره ومشتری است .

**نجم یمانی** ـ (= ستارهٔ یمانی) ستاره سهیل وستارهٔ شعری، چون‌مطلع هردو آنها درمناطق معین واصطلاحاً کشور یمن است .

می‌خواند نشید مهربانی      برشوق ستارهٔ یمانی

کای نجم یمانی این چه سیر است      من کی وتوکی بگوکه خیر است

نظامی / لیلی ومجنون ۷۴

دریمن هرکجا سخن‌راندند      همه نجم یمانیش خواندند

نظامی / هفت‌پیکر ۶۷

**نجوم** ـ جمع نجم «وسخر لکم اللیل والنهار والشمس والقمر والنجوم مسخرات بامره ...» (سورهٔ نحل آیه ۱۲) جمع دیگر نجم انجم است (رك: انجم ونجم) واوقات رانیزدرتنجیم نجوم خوانند.

**نجوم** ـ Astronomos (یو)، Astrologie, Astromoni (فر)، علم احکام نجوم، ونیز علم هیئت . بنا بر نقل «نالینو» فارابی دراحصاء العلوم[1] درتعریف علم نجوم گفته است که علم نجوم بردو قسمت است : یکی علم دلالتهای کواکب برآینده و دیگری علم تعلیمی است وهمین قسمت دوم علم نجوم است که از علوم بشمار می‌رود . درعلم نجوم تعلیمی ازسه لحاظ از اجرام آسمانی و زمینی بحث میشود ، نخست ازشمار این اجرام واشکال و وضع آنها نسبت بیکدیگر وترتیب و اندازه وفواصل آنها از زمین واینکه زمین ساکن است ودر جای خود نمی‌جنبد. دوم بحث ازحرکات اجرام وشماره آنها واینکه همه آنها کروی هستند واینکه چه حرکاتی درهمه ستارگان عمومیت دارد وچه حرکاتی مخصوص هریك می باشدوچه نتایجی مانند اجتماعات واستقبالات وکسوفات بدست می‌آید . سوم بحث درزمین وقسمتهای خراب وآباد واقلیمها واحوال نقاط مسکونی ومطالع ومغارب واختلافی که درطول روز وشب اقلیمها پیدا میشود .

بنابرتعریف فارابی، علم نجوم شامل سه قسمت: احکام نجومی، علم هیئت، جغرافیا : می‌شود . (رك : احکام ـ هیئت)

پیرروسو ، دربحث کوتاهی پیرامون «هدف اخلاقی علـم نجـوم» و نقل سخنانی چند ، از ا. لوری (E. Leroy) وهانری‌پوانکاره، مربوط بایـن مبحث میگوید : «ازآنجا که نجوم (البته علم هیئت بدانگونه که فارابـی گفته است) بیغرض‌ترین رشته‌های دانش بشری است وعـالیترین و زیباتریـن آنهـا محسوب میشود وبیش از هرعلم دیگرما را به جهان بزرگ آشنا ومتحد میسازد وچون وسعت قلمرو آن با ابعاد آسمانی برابر است بهتر و آسانتر از هردانش دیگری افکار ما را منبسط ساخته وبه طائر سبك بال خیال اجازهٔ گردش وپرواز میدهد» . (نجوم بی‌تلسکوپ / ۱۳۲)

---

۱ـ اصل عربی این کتاب ازبین رفته وترجمه لاتینی آن موجود است(تاریخ نجوم اسلامی / ۳۰-۳۱ ازنالینو ترجمه احمد آرام)

**نجوم الاخذ** ـ نام مجموعه‌های ستاره‌ای که اعراب آنها را منازل قمر میناميدند . (رك : منازل قمر)

**نجوم ثابته** ـ ستارگان ثابت ، بیابانی ، بیابانات ، ثوابت .

**نجومی** ـ (ن) Astronomique, Sidéral (فر) ، منسوب به نجوم

**نحس** ـ Fatal, Néfaste (فر) ، اصطلاح احکامی است درمقابل سعد و از جمله ضعف‌های کوکب است وسعد ازجمله قوای کوکب است (رك : قوت وضعف کواکب) فارسی نحس وارون و وارونه وفراورن آمده. نحس و وارون و وارونه صفت طالع مولود وخود او نیز می‌آید. (رك: سعد و نحس)

**نحس اکبر** ـ ونحس اصغر (= نحسین) نحس اکبر ستاره زحل است ونحس اصغر ستاره مریخ .

**نحس عقرب** ـ ستاره مریخ است چون برج عقرب خانه مریخ میباشد.

اثرهای کین تو چون نحس عقرب
نظرهای لطف تو چون سعد میـزان
انوری / ۱۶۳

سعد میزان ستاره زهره است باعتبار آنکه میزان خانه زهره است .

**نحس کیوان** ـ (= نحوست کیوان)

**نحس و وبال** ـ (رك : وبال شمس)

**نحسین** ـ تثنیه نحس ، دو ستاره زحل (نحس اکبر) و مریـخ (نحس اصغر) است .

تا آسمان زمین تو گشت ازغم و دریغ
چون مشتری میانـهٔ نحسین مجـاورم
خاقانی / ۳۱۴

تا سعادت بخش انجم دست اوست
حـال نحسین را مبـدل کـرده‌اند
خاقانی / ۵۱۰

**نحوس** ـ جمع نحس ، نحوس فلك عبارتند از: زحل و مریخ و هفت کوکب دیگر که آنها را سبعه منحوسه گویند بنامهای :کید ، غطیط ، عزیم ، سر موش ، کلاب ، ذوذوابه ، لحیان که نواب وخلفا کواکب سبعه‌اند و ثوانـی النجوم هـم

گفته‌اند . اسامی هریك ازین کواکب وتقویم آنها در ۲۵ مرداد سنهٔ نهصد وشصت وشش یزدگردی استخراج شده ودرتقویمهای رایج دراول‌هرماه‌ازماههای جلالی ، معمولاً درصفحهٔ طرف چپ اسامی یاعلائم این نحوس را باتقویمشان مینویسند .

**نحوست ـ** Fatalité (فر) ، نحس بودن ، نحوست طالع ، نحوست وقت هم گفته‌اند . (رك : سعد ونحس)

**نحوست کیوان ـ** (= نحس کیوان) درقدیمترین ادوار شعر پارسی از نحوست کیوان ونیز ازبی‌اثر بودن این نحوست یاد شده است .

چنانکه رودکی درقصیدهٔ معروف خود بامطلع : «مرا بسود وفرو ریخت هرچه دندان بود» گفته است :

یکی نماندکنون ز آن همه بسود و بریخت
چه نحس بود هماناکه نحس کیوان بود
نه نحس کیوان بود ونه روزگار دراز
چه بود؟ منت بگویم: قضای یزدان بود

**نزدیکترین دوری ـ** (= حضیض ، افریجیون ، فروترین جای) «ونقطهٔ نزدیك (جای آفتاب نسبت به زمین) را به یونانی افریجیون خوانند ، ای نزدیك‌ترین دوری ، وبه تازی حضیض خوانند، ای‌فروترین جای» (التفهیم/۱۱۶

**نرفستن ـ** (پ) کاستن وهلال‌شدن ماه درنجوم‌پهلوی. واژه‌نامه (بندهشن ۱۴-۱۶۴)

**نرگس ـ** (ك) ستاره،هزاران‌نرگس، کنایه‌ازستارگان‌است‌بقرینه«گل‌زرد» درمعنی خورشید . درشعر نظامی در وصف پایان شب و برآمدن روز :

هزاران نرگس ازچرخ جهانگرد فرو شد تا برآمد یك گل زرد
خسرو شیرین

(رك : گل)

**نرگسه ـ** (ك) ستاره بقرینه «گردون» و «سقف مینا» درین بیت :

درکام صبح ازناف شب‌مشکست عمدا ریخته
گردون هزاران نرگسه از سقف مینا ریخته
خاقانی / ۳۸۷

**نرگسهٔ چرخ ـ** (ك) پروین(رشیدی)

**نرگسهٔ سقف چرخ** ـ (ك) پروین (رشیدی)

**نر و ماده** ـ Mâle et Femelle (فر) ، نرومادهصفت یاطبیعت برجها است ، برجهای نر درنجوم احکامی : حمل ، سرطان ، اسد ، قوس وبرجهای ماده: میزان ، جدی ، دلو ، جوزا می‌باشند برجهای نررا روزی وبرجهای ماده را شبی ونرها را نحس وماده‌ها را سعد می‌دانسته‌اند . (رك : شبی و روزی وطبایع بروج وممازج)

خاقانی گوید :

دیـده‌ای هفت نهانخانـه چـرخ که درآن خانه چه ماده چه‌نراست

هـم بهبین خانـهٔ خاقانـی را که درین خانه‌چه‌خشك‌وچه‌تراست

دیوان / ۵۹۵

واوحدی مراغی درین باره گفته است :

شبی و روزی و نـر و مـاده سعد ونحس ازپی هم افتاده

دیوان / ۵۱۹

**نژند اختر** ـ Infortuné (فر) ، بداختر، شوم‌اختر، بدطالع، نحس

چنین گفت خسرو که بسیار گوی نژند اختری بایـدم سرخ مـوی

شاهنامه

**نسبت** ـ Attribuer (فر) ، نسبت‌کردن ، در احکام ومنسوبات نجومی (رك : منسوبات‌کواکب)

**نسر** ـ Aigle (فر) ، (= عقاب ، نسر طائر ونسر واقع)

**نسرالسماء** ـ نسر طائر ، نسر واقع هم می‌تواند باشد ، دراین شعر :

قلت لنسر السماء هل لك طمـع قال بلی ، جود اسخیای صفاهـان

خاقانی/ ۳۵۸

**نسر چرخ** ـ نسر طائر ونسر واقع ، درین بیت :

چنان ز بادیه سیلاب اشك رفته بـر اوج

که نسر چرخ چو مرغابی‌است‌برسرآب

وحشی بافقی / ۱۶

**نسر طائر** ـ (= کرکس پرنده) Aigle Volant, Altair (فر) ، صورت عقاب ویازدهمین ستاره درخشان آسمان است باقدر۸۹/۰ وفاصله آن از

منظومه شمسی ۱۶ سال نوری می‌باشد وعوام آنرا شاهین ترازو گفته‌اند. (رك: عقاب)

در خرافه‌های یونان آمده که نسر طائر میرویس پادشاه جزیره کرس بوده که زئوس اورا بصورت عقابی به آسمان برده است.

ستارگان نسر طائر جمعاً پانزده است ۹ در داخل صورت و ۶ ستاره در خارج صورت.

پرچین باغ پروین، بل پر نسر طـائر
بامش فضای گردون، دیوار خط محور
خاقانی/ ۱۹۱

ببین هرشامگاهی نسر طائر بخوان همتم مـرغ مسمن
خاقانی/ ۳۲۴

اگر مرغی پرید از گلستانت پرستد نسر طائر ز آسمانت
نظامی / خسرو شیرین ۲۶۵

همای رایت قدر تو نسر طائـر را
نهـاد نـور سعادت بـزقـه در منقـار
کمال‌الدین اسماعیل (دیوان مصحح دکتر حسین بحرالعلومی/ ب ۲۰۲۲)

وبانسر واقع همراه آمده است:

شده نسر واقـع بسان سه بیضـه
شده نسر طائر چنـان شاخ نخلـی
منوچهری / ۱۱۴

ز چرخ صید کند نسر طائر و واقع عقاب همـت او از بلند پـروازی
سوزنی سمرقندی (لغت‌نامه)

سماك اعزل عزت گرفت برگردون
چو نسر طائر بگشاد پر بواقع بـر
ادیب صابر / ۱۱۹

واین دو نسر، درنثر نیز با«کلب اکبر» و «دب اصغر» همراه آمده است: «چون خسرو ازشکارگاه باز آمد، شاهین همت را پرواز داده و طائر و واقـع گردون را معلق زنان ازاوج محلق خویش درمخلب طلب آورده کلب اکبر را بقلادهٔ تقلید

وجرهٔ تسخیر بردب اصغر انداخته ...» (مرزبان‌نامه / ۲۳۱) و (رك : نسرین)

**نسر طائر و نسر واقع** - (= نسرین) (رك : نسر طائر)

**نسر فلك** - نسر طائر یاواقع ؟

بمی اوست جهان گیرگشته سیف‌الدین

که پر نسر فلك برسهام او زیبد

خاقانی/ ۶۰۶

**نسر گردون** - نسر طائر یاواقع ؟

دست درافشان چو زی تیغ درفشان آورد

نسر گردون را بخون تیغ مهمان آورد

خاقانی/ ۷۸۶

**نسر واقع** - (عقاب نشسته) Aigle Tomhant (فر) Vega (یو) ، درفارسی دیکپایه ودر پهلوی «ونند» گفته‌اند (رك : ونند) چهارمین ستاره‌درخشان آسمان درصورت شلیاق است باقدر ۰/۱۴ بفاصله ۲۶ سال‌نوری ازمنظومه‌شمسی (فرهنگ اصطلاحات علمی) وازسه ستاره ترکیب یافته.

نام دیگر نسرواقع در زبان‌عرب «هقعه» است ازمنازل قمر (رك: هقعه) در شعر فارسی نسر واقع و کرکس واقع گاه بانسر طائر همراه آمده است . (رك : نسر طائر)

عمر ضایع شده را سلوت جان باز دهید

نسر واقع شده را قوت پرواز دهید

خاقانی / ۷۶۹

به خون کرکس واقع به جدی در گفتی

که پیش دو صنمستی به سجده در، دوشمن

انوری / ۱۵۹

**نسرین** - تثنیه نسر ، نسر طائر ونسر واقع

تو آن کسی که اگر برفلك بخشم شوی

سموم خشم تو نسرین را بسوزد پر

انوری / ۱۱۲

کیوان موافقان ترا گـر جگر خـورد
نسرین چرخ را جگر جدی مسته بـاد

انوری / ۵۴

اینت شهباز کز پی چو منی صید نسرین کرده ای نهمار

خاقانی / ۲۰۵

نسرین را به خوشهٔ پرویـن بپرورند
تامن به خون دو مرغ مسمـن درآورم

خاقانی / ۲۴۶

پروانه چرخ اخضرش ، پرواز نسرین ازفرش
پرواز سعدین برسرش چندانکه پـروا داشته

خاقانی / ۳۹۹

**نسرین چرخ** - نسر طائر ونسر واقع (رك : نسرین شاهد ازانوری)

**نسق شامی** - ستارگان سر حوا (رك : حوا)

**نسق یمانی** - ستارگان پشت صورت حوا (رك : حوا)

**نسقین** - تثنیه : نسق ، نسق شامی ونسق یمانی

**نسیم** - (= طبقهٔ نسیم ، کرهٔ نسیم) (رك : کرهٔ نسیم)

**نسیئی** - Oubli (فر) ، این کلمه مأخوذ ازقران کریم درآیـه : انمـا النسیئی زیادةفی‌الکفر...(سوره ۹ آیهٔ ۳۷) واز اصطلاحات گاهشماری در نجـوم جاهلیت بوده است . نسیئی بروزن فعیل ازنسی بمعنی بتاخیر وپس افکندن استو نسیان نیز مصدر دیگر آن است بمعنی فراموشی .

«اعراب‌جاهلیت در هرماه دو سال‌حج میگذاردند ، یعنی درماه ذی‌الحجه دو سال و دو سال پس‌از آن درمحرم و دوسال پس‌ازآن درصفر. چون میخواستند که زمان حجشان سازگار بازمان سوداگریشان باشد وهوا نیز معتدل باشد تا سفر به مکه وتجارت ودر عین حال انجام مناسك حج آسان شود، برای‌این‌منظورنوعی کبیسه درین باره بکار می‌بستند وآنرا نسیئی یعنی تاخیر وپس افکندن نامیدند . برای گرفتن کبیسه نسیئی مردی ازبنی‌کنانه را بنام «قلمس» برگزیدند . فرزندان این مردکه بعدازوی نیز همچنان بکارکبیسه می‌پرداختند قلامسه ونساة (حسابگران نسیئی) نامیده شدند» (تاریخ نجوم اسلامی/ ۱۰۵-۱۱۹)

**نشتر دم کژدم** ـ (= شوله) مرادف نیش کژدم ، نیش دم کژدم ، دم عقرب . (رك : شوله)

**نشست** ـ Décadence (فر)، بمعنی هبوط است . (رك : هبوط ـ هابط)

**نشیب** ـ Descente (فر) ، درمقابل فراز ، بمعنـی حضیض کوکب در مقابل اوج یاترفع درنجوم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۱ـ۵۴ و ۱۱ـ۶۹)

**نصف جرم** ـ نصف جرم کوکب ، منجمان احکامی برای آفتـاب ۱۵ درجه وبرای ماه ۱۲ درجه وبرای کیوان (زحل) ۹ درجه وبرای مشتری ۹ درجه وبرای مریخ ۸ درجه وبرای زهره (ناهید) ۷ درجه و برای عطارد ۷ درجه قائل شده‌اند . (رك : جرم ونصف جرم)

**نصف‌النهار** ـ Méridien (فر) ، دائره عظیمه‌ایست که ازسمت‌الرأس وقطبهای سماوی میگذرد وافق را درشمال وجنوب قطع میکند . آنرا نصف‌النهار سماوی نیز گفته‌اند . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

«دایره نصف‌النهار دایرهٔ عظیمه‌ایست که بهردو قطب عالم و سمت‌الراس وسمت قدم بگذرد و هردو قطب او نقطهٔ مغرب ومشرق باشد و او دایره افق را به دو نقطه تنصیف کندیکی‌ازآنرا نقطهٔ‌جنوب و دیگری را نقطه شمال خوانند وخطی را که واصل باشد میان این دو نقطه خط نصف‌النهار خوانند وازآن جمله دایره ارتفاع است که آنرا دایره سمتیه خوانند» . (فرهنگ نفائس الفنون)

روز بقای تو باد در افـق بـامداد
رسته زعین الکمال[1] دورزنصف‌النهار

خاقانی/ ۱۹۹

**نصف‌النهار زمینی** ـ Meridien Terrestre(فر)، دایره عظیمه‌ای است که برمرکزکره زمین وقطبین آن میگذرد . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

نصف‌النهار هرنقطه ازکره زمین خط یکی ازنصف‌النهارات زمینی است که ازآن نقطه می‌گذرد . شهرهائیکه بریك خط نصف‌النهار واقع شده‌اند نیم‌روز

---

۱ـ عین‌الکمال ، بمعنی چشم زخم است ، وحافظ نیز ایـن ترکیب را در یکی ازغزلیات ملمع خود «عین‌کمال» بکار برده است ،

فی جمال الکمال نلت منی     صرف الله عنك عین کمال

حافظ / غزل ۳۰۲

یاظهر آنها دریك لحظه است .

**نصف‌النهارسماوی** ـ Méridien Celleste(فر)، (رك:نصف‌النهار)

**نصف‌النهار مبداء** ـ Méridien de Source, d'origine (فر)، نصف‌النهاری که از گرینویچ می‌گذرد بعنوان نصف‌النهار مبدا در نظر گرفته شده است ونصف‌النهارهای نقاط دیگر سطح زمین‌را نسبت به آن می‌سنجند . زاویهٔ بین نصف‌النهار مبداء ونصف‌النهارمحل‌مورد نظررا که برحسب درجه می‌سنجند طول جغرافیایی آن‌محل‌می‌گویند. اگر محل درخاور گرینویچ باشدطول‌را خاوری‌واگر درباختر باشد طـول را باختری گویند . پس طول جغرافیای‌هرمحل بین صفر تا ۱۸۰ درجه خاوری یابین صفر تا ۱۸۰ درجه باختری است .

**نصل** ـ النصل ، نام دیگر صورت «سهم» است . (رك : سهم)

**نطاق** ـ Ceinture (فر) ، بمعنی کمربند ودر اصطلاح هیئت‌قوسی‌است از دایره فلك و دایره هرفلك به چهار قسمت یا چهار قوس یا چهـار نطاق قسمت میشود . ازین چهار نطاق ، نطاق اول وچهارم دراوج ونطاق دوم‌وسوم درحضیض می‌باشد .

فلك به پیش رکاب وزیر هـارون رای
نطاق بسته بهارونی آید اینت حجاب

خاقانی / ۵۰

گردون چو طاقی ازبرش بسته نطاقی بر درش
در هـررواقی آذرش برهـان نـو پـرداخته

خاقانی/ ۳۹۵

کشیده تخت تو خورشید بر نطاق سپهر
نهـاده بخت تـو افلاك بـربساط قمـر

انوری / ۹۹

نه ازآن طایفه که نشناسند    معنی احتراق از احـراق
نه‌ازآن دایره که درتدویر    نتواند زدن نطق ز نطاق

انوری / ۱۲۳

**نطاق‌البروج** ـ (= منطقةالبروج)

**نطاق‌الجوزا** ـ سه ستاره است‌برمیان صورت جوزا که‌آنرامنطقةالجوزا

و «نظام» گویند . (رك : جبار)

**نطاق بدر** ـ (رك : نطاق ماه)

**نطاق سپهر** ـ کمربند سپهر منطقةالبروج ، فلك ثوابت ، بعلت شکل درخشنده و دایره‌ای آن ، یاقسمتی ازآن ونطاق آسمان هم گفته‌اند .

**نطاق ماه** ـ نطاق ماه ، یا نطاق البدر ، یك چهارم فلك ماه است . (رك : نطاق)

دلو فلك آوری بچاهش سازی رسن ازنطاق ماهش
خاقانی / تحفةالعراقین ۱۳۰

چون چرخ نطاق مه کند سست زرین کمرش ز کیسهٔ تست
خاقانی / تحفةالعراقین ۱۷۲

بشکوهد بدر در نطاقش زین پل که هلالی است طاقش
خاقانی / تحفةالعراقین ۱۹۱

**نطح** ـ (= ناطح) ونام دیگر شرطین و بر شاخ حمل «و این شرطین بر سر و گاه حمل است وزین جهت اورا نطح نام کردند» . (التفهیم / ۱۰۸)

**نظام** ـ نظام الجوزا ، منطقه الجوزا ، نطاق الجوزا ، کمربند جوزا . (رك : جبار)

**نظر** ـ Aspect, Regard (فر) ، هریك ازین پنج حالت سیارات : مقارنه ، تسدیس ، تربیع ، تثلیث ، مقابله ، نظر یامشاکله نظری یا اتصال گویند. درباره نظرات کواکب واحکام واهمیت آنها در المدخل و المنظوم منسوب به خواجه نصیر آمده است :

نظر اختران بکن معلوم تا بدانی تمام علم نجوم
چون دو کوکب بود به برجی در بـدرج بیش نه ز یکدیگر
وانکه مر هردو را قران باشد وین چنین حال بیکران باشد
ور یکی ازدگر به برج سوم باشد ارنه به برج یازدهم
دانکه تسدیس باشداین بیقین شرح تربیع بشنو ازپس این
چهارم است و دهم نظر گاهش همه رنج وغم است همراهش
ور به پنجم ویا نهم نگرند دانکه تثلیث و دوستی اثرند
هفتمین خانه را مقابله دان اثرش کینه و مجادله دان...
(حاشیه شرح بیست باب)

تثلیث و تسدیس دو نظر مودتند ومسعود زیرا تحقق آن در دو برج متفق الطبیعه روی‌دهد. نظر تثلیث نظر تمـام دوستی ونظر تسدیس نیم دوستی است و مقابله وتربیع دو نظر عداوتند ومنحوس، مقابله تمام‌دشمنی وتربیع نیم دشمنی‌است و تحقق این دو نظر در بروج مختلف الطبیعه است. مقارنه یااتصال از تمام این نظرات درتأثیر قوی‌تر است. (شرح بیست‌باب - باب‌نوزدهم) و(رك : قران)

درشعر اوحدی مراغی نیز باین پنج نظر واحکام آن اشاره شده :

هفت‌کوکب ز راه پنج نظر گاه زهرت دهند وگاه شکر

زان نظرهای تیـز و چنـدان سست

آن زهد کو ز رخنـه بیـرون جست

دیوان / ۵۱۸-۵۱۹

ابوالمعالی رازی گفته است :

نظر زهره و مریـخ بهـم یافته‌انـد

که همه رود نوازند وهمه تیـغ گذار

(مجمع‌الفصحا ج ۱ ص ۱۹۹)

**نظرات کواکب** - (رك : نظر)

**نظر سعد ونحس** - (رك : نظر ، سعد ونحس)

**نظم** - «النظم» سه ستاره است نزدیك جوزا (السامی فی‌الاسامی/۴۴۲)

**نظیر** - وبال ومقابل وپتیاره هم گفته‌اند ، نظیر وبال برجی است مقابل خانه‌کوکب (رك : وبال) وبرج هفتم ازبیت ومقابل طالع است .

**نعام** - شبه جمع، مفرد آن‌نعامه (بفتح ن) نعام وکرب ده کـوکب است بربدن صورت فرس اعظم . (رك : فرس اعظم)

**نعامات** - جمع نعامة (بفتح ن) نام‌دیگرعربی‌قیطس یاسبع‌البحر،نخستین صورت جنوبی است . (مفاتیح‌العلوم / ۱۲۴ وترجمه / ۲۰۵)

**نعایم** - Les Autrouches (فر) ، جمع نعامـه (بفتح ن) بمعنی شتر مرغ ، منزل بیستم ماه است وعلامت آن هشت ستاره متفـرق است برمجره ، ودر اطراف صورت رامی دیده میشوند . عرب مجره را به نهر آب واین‌هشت‌کوکب را بهشت شترمرغ که به آب خوردن آمده‌اند تشبیه‌کرده‌است . ازین هشت ستاره چهارتای آنها که ازقدر سومند و داخل مجره‌اند نعایم وارد نام دارند وچهارتای

دیگر را که ازقدرچهارمند ودر حال خروج ازمجره تصور شده‌اند نعایم صادر لقب داده‌اند . (شرح بیست باب ـ منازل ماه)

ابوریحان گوید :

«نعایم ، ای اشتر مرغان ، چهار ستاره‌اند روشن برچهار سو نهاده ... و تازیان مجره (کهکشان) را بجوی تشبیه‌کرده‌اند واین ستارگان را با اشترمرغانی که آمده‌اند به آب خوردن (مانندکنند) وزین قبل نعایم‌وارد نام‌کردند ، ای‌آمده زیراك برابر اینان چهار ستاره دیگر هست هم برچهار سو نهاده، ایشان را نعایم صادر خوانده ای باز گشته ازآب خوردن» . (التفهیم / ۱۱۲)

و زجاج میگوید : «نعایم بضم نون است وآن چوبهائی است که در سر چاه می‌گذارند و دلو را برآن می‌آویزند» . (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۴۱۰)

نظامی در وصف شب وستارگان ازنعایم صادر و وارد همراه با «بلده» منزل دیگر ماه نام می‌برد :

۱ـ با صادر و وارد نعایم
بلده دوسه دست‌کرده‌قایم

لیلی ومجنون / ۱۷۵

یعنی بلده که نام منزل بیست ویکم ماه است‌برای‌دبودن نعایم دو سه‌دست برنده شطرنج پنهان‌کرده است .

خاقانی نیز ازنعایم ، با ایهام (بقرینه زحل) نام برده گوید :

۲ـ هم زحل رنگم چو آهن هم ز آتش حامله
وز حریصی چون نعایم آهن وآتش خورم

دیوان / ۲۲۵

و دربن بیت بقرینه «قلب» و «شوله» که آندو نیز ازمنازل قمرند باایهام ازنعایم یاد میکند .

۳ـ همه قلب وجود وشوله عصر
نعایم وار آتشخوار وریمن

دیوان / ۲۵۴

**نعایم صادر** ـ (رك : نعایم)

**نعایم وارد** ـ (رك : نعایم)

**نعایم و بلده** ـ (رك : نایم ش ۱ ازنظامی)

**نعایم و زحل** ـ (رك : نعایم ش ۲ ازخاقانی)

**نعایم وشوله وقلب** ـ (رك : نعایم ش ۳ ازخاقانی)

**نعایم ومجره** ـ (رك : مجره ، شاهد ازمنوچهری)

**نعش** ـ Cadavrse(فر) ، چهار ستاره در دب اکبروچهار ستاره در دب اصغر . درشعر خاقانی نعش با پروین همراه آمده است ونظم ونثر به آندومانندشده، چون درباورهای کهن پروین نمودار تجمع ونظم است ونعش نمودار پراکندگی وتفرقه. (رك: پروین ونعش) :

ز نظم ونثرش پروین و نعش خیزد
بهم نماید پروین ونعش در یکجـا
عبارتش همه چون آفتاب و طرفه‌تر آن
که نعش و پروین در آفتاب شد پیدا

دیوان / ۳۲

**نفس فلکی** ـ قدما برای هرفلك یك نفس کلی ثابت کرده‌اند وگـویند حرکت افلاك به اراده واز روی تعقل است . (فرهنگ نفائس الفنون)

**نفاطه** ـ ازنفط به معنی شعله افکن ونام دیگر صورت مجمره‌است. (رك: مجمره)

**نقاء** ـ (ك) (بکسر نون جمع نقی بفتح نون) به معنی توده‌یاتوده‌های ریك، کنایه ازستارگان ثابت است درفلك هشتم یاکرسی . (رك : نقطه‌های زر ـ ش از منوچهری)

**نقاب خضرا** ـ کنایه ازآسمان است :

ازسهم تو درنقاب خضرا مستوری صد هزار رعنـا

خاقانی (تحفة العراقین)

(رك : صد هزار رعنا)

**نقار** ـ (بفتح نون وتشدید قاف) نام دیگر صورت «عـوا» است (رك : عوا) نقارکسی را گویندکه دیگری را بسوی خود بخواند (شرح بیست بـاب ، حاشیه) واین صفت عوا است .

**نقره خنگ ونقره خنگ فلك** ـ کنایه ازخورشید است :

جنید شیب مقرعهٔ صبحدم ، کنـون
ترسم که نقره خنگ ، بیالا برافکند
خاقانی / ۱۴۰

ز نقره خنگ فلك نیست عاجز آن همت
که کرد زردهٔ خورشید زیر ران رهوار
کمال‌الدین اسماعیل / ۷۱

**نقطه -** Point (فر) ، مرکز کوکب ومرکز عقدتین یاجوزهرین واوج وحضیض کوکب نسبت به زمین ونسبت به آفتاب است و اول هر بـرج و آغاز اعتدالین یا انقلابین را «نقطه» گویند .

**نقطهٔ اعتدال تیر ماهی -** (= نقطهٔ اعتدال خریفی) یا پائیزی ، چون تیر ماه وتیر بمعنی پائیز هم آمده ، (رك : تیر ، نقطهٔ اعتدالین)

**نقطهٔ اعتدال ربیع(بهاری) -** Equinox de Printemps (فر)، اول فروردین ماه ومطابق با ۲۱ مارس. خورشید درحرکت ظاهری خود ازجنوب استوای زمین بطرف شمال آن ازین نقطه عبور میکند این نقطه یکی‌ازنقاط تقاطع منطقةالبروج با استوای سماوی‌است. درحدود ۲۰۰۰ سال پیش‌این‌نقطه درصورت فلکی حمل واقع بود . اما اکنون درصورت فلکی حوت است . ایـن نقطـه در مختصات استوایی یعنی بعد ومیل اجرام سماوی اهمیت زیاد دارد . علت این‌تغییر آن است که خورشید درطول یکسال کامل که از اعتدال خریفی یك سال تااعتدال ربیعی سال دیگر است دایرهٔ دوازده برج را بطور کامل طی نمی‌کند، بلکه‌بمقدار بسیارکمی ازآن عقب میماندواین عقب ماندن باندازه‌ایست که پس‌از نزدیك ۷۲ سال یك درجه وپس‌از حدود ۲۱۵۰ سال سی درجه یایك برج خواهد بود و در آخر این مدت خورشید به اولین درجه برج حوت میرسد . این تغییر باتفاوتـی سبب تغییر نقطهٔ اعتدال خریفی نیز میشود .

مدارکی‌که از زیر خاکهای شرق ایران (منطقهٔ تورفان) وکشفیات دیگر بدست آمد . و رصدهای دقیق‌تری‌که در دو سه قرن اخیر باکمك ابزارهای‌جدید شده نشان می‌دهد که منجمین قدیم نیز بثابت نبودن محل نقطهٔ اعتدال پی برده و چگونگی گردش‌این نقطه را می‌دانسته ودر نظر داشته‌اند . (صورآسمانی / ۱۱) و (رك : نقطهٔ اعتدالین)

**نقطهٔ اعتدال خریفی** ـ (پائیزی) Equinoxe de l'automoe(فر)
نقطهٔ مقابل نقطهٔ اعتدال بهاری ناشی ازتقاطع منطقةالبروج با معدل‌النهار یا استوای سماوی . این نقطه نیز بعلت تغییر نقطه اعتدال بهاری متغیر است . (رك : نقطهٔ اعتدال ربیعی)

**نقطهٔ اعتدالین** ـ دو نقطهٔ اعتدالین Points Équinoxes (فر) ، بیرونی در تعریف نقطه ، ودر تعریف دو نقطهٔ اعتدالین و دو نقطهٔ انقلابین گفته است : «دایرهٔ بزرگ بادایرهٔ بزرگ دیگر نزدیکی همی کند تا اورا بردو نقطه ببرد که سر قطر کرده‌اند وز او نیز دوری کند بدو نقطه همچنان برابر بایکدیگر و منطقةالبروج چون معدل‌النهار را بردو نقطهٔ برابر بادیگر همی برد ، بدو نقطهٔ دیگر برابر یك بدیگر نیز دور از وی همی شود . و دو نقطهٔ تقاطع به اعتدال معروفند زیرا که آفتاب چون بایشان رسد روز با شب خویش راست شود ، بهمه جای اندر روی زمین ، ویکی بردیگر نفزاید . ویکی‌را نقطهٔ اعتدال بهاری‌خوانند. واین آنست که چون آفتاب از وی بگذرد به نیمهٔ شمالی ازمنطقةالبروج شود . و دیگر را نقطهٔ اعتدال تیر ماهی خوانند . واین آنست که‌چون‌آفتاب از وی‌بگذرد. به نیمهٔ جنوبی افتد . واعتدال را نیز استوا خوانند . واما آن هردو نقطه که‌غایت دوری بود اندر آن ازمعدل‌النهار ، نقطهٔ انقلاب خوانند ومنقلب نیز. وآن‌انقلاب که به نیمهٔ شمال است اورا انقلاب تابستانی خوانند . وآنکه به نیمهٔ جنوب‌است اورا انقلاب زمستانی خوانند ...» (التفهیم / ۷۳)

**نقطهٔ انقلاب شتوی** ـ (= انقلاب زمستانی) Solstice d'hiver (فر) ، (رك : نقطهٔ اعتدالین)

**نقطهٔ انقلاب صیفی** ـ (=انقلاب تابستانی) Solstice d'été (فر) (رك : نقطهٔ اعتدالین)

**نقطهٔ اوج** ـ Point Culminant (فر) (رك : نقطه)

**نقطهٔ اوج کوکب نسبت به آفتاب** ـ Apogéc (فر)، (رك : اوج و نقطه)

**نقطهٔ اوج کوکب نسبت به زمین** ـ Aphelie (فر) (رك : نقطه)

**نقطهٔ جای گیر** ـ (ك)کنایه از زمین است، درمقابل «پرگارجنبش‌پذیر» بمعنی فلك یا آسمان .

درشعر نظامی گنجوی :

روش بخش پرگار جنبش‌پذیر  سکونت ده نقطهٔ جای گیر

(گنجینه)

چون قدما زمین را ساکن وافلاك را بگرد آن متحرك می‌دانستند . (رك: پرگار جنبش‌پذیر)

**نقطهٔ جنوب** ـ (رك : نصف‌النهار)

**نقطهٔ حضیض کوکب‌نسبت به زمین** ـ Périgée (فر)(رك: حضیض ونقطه)

**نقطهٔ خورشید** ـ جرم ظاهری وقدر ظاهری خورشید است‌ونیز بمعنی قرص خورشید :

برق چون رای و زیر شه چو ناگه شعله زد

نقطهٔ خورشید را بنمود خط استوا

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۳

**نقطهٔ زر** ـ کنایه ازخورشید است (آنندراج)

بر ورق لاجورد نقطهٔ زر شد پدید

سوی لب ما میار جز خط جام ای صنم

شاد (مترادفات واصطلاحات ، محمد پادشاه متخلص به شاد ، مؤلف آنندراج)

**نقطهٔ شمال** ـ (رك : نصف‌النهار)

**نقطهٔ طالع** ـ درجه‌ای ازبرج طالع ، یامنطقةالبروج که تقسیمات‌دوازده گانه بیوت وخانه‌ها ازآن شروع میشود .

**نقطهٔ مشرق** ـ (رك : نصف‌النهار)

**نقطهٔ مغرب** ـ (رك : نصف‌النهار)

**نقطهٔ زبر** ـ فلك اقصی درمقابل نقطهٔ فرود که مرکز زمین است . (رك: فلك اقصی ، مرکز زمین ، نقطهٔ فرود)

**نقطهٔ فرود** ـ (رك : مرکز زمین)

**نقطه‌های زر** ـ (ك) یانقط زر، درشعرمنوچهری دامغانی ستارگان ثابت است ، وآنها را به «نقاء» یعنی توده‌های ریگ نیز مانندکرده است :

چو جامهٔ نگارگر شود هوا    نقط زر شود براو نقای او

دیوان / ۸۴

**نقطهٔ یاقوت** ـ کنایه ازخورشید است (آنندراج)

**نگون طشت** ـ آسمان است (رشیدی) (رك : طشت نگون)

**نقل** ـ Transfert (فر)، بعداز جمع واتصال است ونتیجهٔ آن .

چون کوکب سفلی به‌کوکب میانه پیوندد وآن میانه به کوکب علـوی متصل باشد چنان بودکه سفلی به علوی پیوسته است، واین علوی سبب بهم‌آوردن نور سفلی ومیانه به یکدیگر میشود واگرکوکب سفلی ازمیانه باز گردد، وبه‌علوی پیوندد نور میانه به علوی برد واین را نقل خوانند و نقل بردو گونه است : نقل بزرگ مانند انتقال‌نور شمس بوسیله مریخ به زحل ونقل‌خرد مانند نقل نورشمس به وسیله قمر به زحل . (التفهیم / ۴۹۷)

**نقل بزرگ** ـ انتقال نور ازشمس بزحل بوسیلهٔ مریخ (رك : نقل)

**نقل خرد** ـ نقل‌نور ازشمس‌بزحل‌بوسیلهٔ قمر(رك : نقل)

**نگهبان شمال** ـ (= حارس الشمال ، عوا)

**نماز پیشین** ـ بامداد (رك : وقت نماز صبح)

**نماز دیگر** ـ ظهر (رك : وقت نماز ظهر)

**نماز خفتن** ـ نزدیك به نیمه شب ، وقت نماز عشا (رك: وقت نمازعشا)

**نماز شام** ـ (رك : وقت نماز شام)

**نماز عصر** ـ بعدازظهر (رك : وقت نماز عصر)

**نمکدان زر** ـ کنایه ازخورشید است (آنندراج)

نمکدان زر از ماهی به سوی ماه مایل شد

چه شورشها که درباز‌ار گرم نوبهار افتاد

بدرالدین چاچی (مترادفات واصطلاحات)

**نمکدان زرین** ـ (ت) درباره ماه (رك : سیمین نان)

**نمودار[1] نموذار** ـ Animodar یا Rectification (فر) ، قرائن و

---

۱ـ مرحوم‌تقی‌زاده درگاه‌شماری / ۳۳۷ درحاشیه شماره ۴۷۶ گفته‌است، فارسی بودن این‌کلمه (یعنی‌نمودار) برای راقم سطور قطعی نیست .

دلائل نجومی وبکار بردن آنها را دراحکام بطور تخمین وحرزنمودار ونمودارات گویند . معروفترین وبهترین نمودارها ، بنظر منجمان ، در درجهٔ اول ، نمودار بطلمیوس است وبعد نمودار والیس ، ودر صورتی که درجهٔ طالع بیکی ازین دو نمودار درست نشود به نمودار دیگر دست زنند که آنرا نمودار تسییرات گویند وشرح این دو نمودار درکتب نجومی همچون کفایةالتعلیم ومجمل الاحکام بتفصیل آمده است .

استاد ابوریحان دربارهٔ موقع استفاده ازنمودار گوید :

«... ومنجمان ازبهر آنك اندرتخمین وحرزکردن وقت ، کم خلاف اوفتد، اندر برج طالع ... پس راهها کردند ونامشان نمودارکردند که بدان درجه‌یی بیرون آید وچنان گیرندکه او درجهٔ طالع است وازنمودارها ، نمودار بطلمیوس بیشتر بکار دارند وهمی گویندکه اگر ازو درجهٔ طالع بیرون نیاید ، آن درجه بیرون آیدکه ازپس درجهٔ طالع بودکه اولیترست بدلیل گرفتن ...» (التفهیم / ۵۳۰–۵۳۱ ح ۱)

عنصرالمعالی نویسندهٔ قابوسنامه درباب سی وچهارم «انـدر علم نجـوم وهندسه» به فرزند خود گیلانشاه گوید :

«ای پسر ... نگر که برطالع تخمینی اعتماد نکنی الاباستقصا ، نخست به حساب ونمودارات ممهد ، چون بحساب و نمودارات راست آید ، آنگاه حکمی که ازآنجا کنی‌راست آید وبهرحکمی که کنی‌مولودی‌وضمیری‌بگیر ...» (قابوس‌نامه ص ۱۳۴)

**نمودارات** ـ (فر) ، جمع نمودار (رك: نمودار)

**نمودار بطلمیوس** ـ (رك : نمودار)

**نمودار تسییرات** ـ (رك : نمودار)

**نمودار والیس** ـ (رك : نمودار)

**نوء** ـ درمقابل غیبت است . (رك : غیبت وانواء)

**نوءالرشا** ـ طلوع رشا ، بوقت طلوع سماك .

**نوءالدلو** ـ طلوع عوا (ذیل التفهیم / ۱۱۴ ح ۴) و (رك : انواء)

**نوءالمرزم** ـ ستاره ، ستاره سرما(= انواء)طلوع‌مرزم . (رك : مرزم)

**نو اختر** ـ Nouveau étoil (فر) ، ستاره‌ای که قسمتی ازموادمتشکله

خود را بصورت ابرهای گازی درفضا منتشر میکند . دراین موقع روشنائی این ستاره ۵۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ برابر میشود . نواخترهای کوتوله فقط تا ۱۰۰ مرتبه افزایش (نور) پیدا میکنند . بنظر میرسد که نواخترها یکی از انواع ستاره‌های مزدوج دوگانه باشند . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**نواخترهای کوتوله** ـ (رك : نواختر)

**نی انشك** ـ نام هندی نهبهر است. (رك: نهبهر) و (تحقیق‌ماللهند/۳۰۷)

**نو بهر** ـ (رك : نه‌بهر، نهبهر)

**نود روز** ـ نام دیگر خرم روز ازخور ماه یا دیماه است است . (رك : خور ماه)

**نوروز** ـ Nouvel an (فر) ، روز اول فروردین ماه است و آنرا نوروز عامه می‌گفته‌اند «وزین جهت روز نو نام‌کردند ، زیراك پیشانی سال نو است» وآنچه ازپس اوست ازین پنج روز همه جشنهاست وششم فروردین ماه نوروز بزرگ دارند» . (التفهیم / ۲۵۳)

«جمشید که عرب اورا میوشلح گویند درجهان طواف میکرد ، چون به آذربایجان رسید درآنروز برتخت زرین نشست واین تخت درموضعی باند بود روی درمشرق ، چون آفتاب ازمشرق برآمد و برتخت وتاج جمشید افتاد شعاع روشن‌ظاهر شد مردمان شادی کردند و گفتند امروز نو است ...» (شرح بیست‌باب، باب پانزدهم)

جهان انجمن شد بر تخت او    شگفتی فرومانده ازبخت او
به جمشید برگوهر افشاندند    مرآن روز را روز نو خواندند

(شاهنامه ج ۱ ص ۴۱-۴۲)

«واعتقاد پارسیان اندر نوروز نخستین آن است که روزی است از زمانه که بدو فلك آغازید گشتن» . (التفهیم / ۲۵۳)

**نوروز بزرگ** ـ ششم فروردین ماه است وآنرا نوروزخاصه هم‌گفته‌اند (رك : نوروز خاصه) ونام دستگاهی ازموسیقی است (فرنودسار)

**نوروز خاصه** ـ ششم فروردین ماه است وگویند جمشید درین روز بار دیگر برتخت نشست وخاص وعام اورا بدیدند و رسمها نیکو نهاد... (شرح بیست باب ، باب پانزدهم)

**نوروز خردك** ـ نام دستگاهی ازموسیقی (فرنودسار) ونوروز کوچك هم گفته‌اند .

**نوروز خوارزمشاهی** ـ روزی است که آفتاب در درجه شرف است، یعنی درپانزده درجه حمل . (شرح بیست باب)

**نوروز سلطانی** ـ روزی است که درنصف‌النهار آنروز آفتاب به درجه اول حمل میرسد بشرط آنکه درنصف النهار مقدم آفتاب در درجهٔ آخر حسوت باشد . (شرح بیست باب ـ باب پانزدهم) ونوروزی‌است‌که‌ایرانیان همه ساله آنرا برگزار میکنند .

**نوروز عامه** ـ (= نوروز نخستین) (رك : نوروز)

**نوروز کوچك** ـ (= نوروز خردك)

**نوروز طبری** ـ آب ریزان و سیزدهم تیر ماه بوده است . (رك : آب ریزان)

**نوروز میزان** ـ اعتدال خریفی (فرنودسار) نخستین روز ازمیزان ، نخستین روز ازمهر ماه .

**نوروز ومهرگان** ـ نیروز و مهرجان هم گفته‌اند ، درکتاب التاج منسوب به جاحظ (طبع قاهره سنه ۱۳۳۲ ص ۱۴۶) آمده : «نیروز ومهرجان ، دو فصل سال هستند ، مهرجان دخول زمستان وفصل سرماست و نیروز اذن دخول فصل گرماست (گاهشماری/۵۶) ازین معنی‌چنان بنظرمی‌رسد که‌درامتدادتقسیم‌سال به چهار فصل وجلوترازین تقسیم بندی، تقسیم‌سال به دوفصل زمستان وتابستان ، یا زمستان‌بزرگ‌وتابستان بزرگ نیز معمول بوده است . (رك : زمستان بزرگ)

**نوس** ـ قوس قزح ، خسروانی گوید :

از باد دشت بینی چون آب موج موج
وز نوس ابر بینی‌چون جزع رنگ‌رنگ

(فرهنگ سروری)

نوسه ونوشه هم گفته‌اند (فرهنگ عمید)

**نوسه** ـ (رك : نوس)

**نوسده** ـ روز پیش‌از جشن سده (رك : سده) وآنرا برسده هم گفته‌اند. (رك : برسده)

**نوشه** ـ (رك : نوس ، نوسه)

**نوشته** ـ تقویم ، زایچه ، زیك

نوشته بیاورد و بنهـاد پیش　　بدید اختر نامداران خویش

شاهنامه

**نوماه** ـ Croissant (فر) ، ماه نو ، هلال (رك : مـاه نـو) وقبل از تربیع اول

**نه** ـ ازحروف تقویمی است ونشانه مقارنه است .

**نه** ـ عدد مطلق است وبرابراست با«ط» ازحروف جمل اما درحال‌وصف در واژه‌ها وتعبیرات کیهانی ترکیب‌های فراوانی‌را که بیشتردریك معنی‌است‌بوجود می‌آورد مانند نه آشکوب، نه‌بال‌طوطی، نه بام، نه بهر، نه پایه، نه پدر، نه پرده ، نه جلد، نه چرخ،نه‌چوگان، نه‌حصار، نه حجره، نه حقه، نه‌خراس، نه دایره‌چرخ، نه دایره گردون ، نه رواق ، نه سپهر ، نه شقه اطلس ، نه شهر ، نه صحیفـه ، نه طارم ، نه طاق ، نه طبق ، نه عایشه ، نه قصر ، نه کاخ ، نه گنبد ، نه گوی ، نه مسند ، نه مقرنس ، نه منظر ، نه ورق و نهم چرح ونهم گردون :

**نه‌آشکوب** ـ (ك) نه فلك

اگر برأی تو نبود مسیر هفت انجم

نه‌آشکوب فلك‌پشت همچوهامون‌باد

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۳

**نه افلاك** ـ (رك : نه فلك)

او شمس ، حظیره مغرب پاك　　نه حجرهٔ خاص او نه افلاك

خاقانی / تحفةالعراقین ۱۴۴

با نـه افـلاك همبرنـد مـرا　　این‌ده اشتر که میرفرموده است

دیوان / ۶۰۱

**نه بال طوطی** ـ (= نه‌فلك)

**نه بام** ـ (ك) نه فلك (برهان)

**نه بهر** ـ Synergique (فر) ، نهبهر : یك نهم برج است .

خوارزمی با آنکه این‌کلمه را بهمین معنی آورده آنـرا هنـدی دانسته گوید : «النهبهر هو تسع البروج وهو بالهندیة نو بهر» . (مفاتیح‌العلوم/۱۳۱)

ابوریحان گوید :

«نهم پاره‌است‌از برج که‌پارها راست(مساوی) باشندوهندوان‌آنرا نوانشك خوانند» . (التفهیم / ۴۱۲) و (رك : نوانشك)

تفصیل نه بهر در «هفت بهر» آمده است (رك : هفت بهر) ونهبهر با کلمهٔ نوبهر هندی ظاهراً بی‌ارتباط نیست . (گاهشماری / ۳۳۷)

**نه پایه** ـ (ك) نه فلك (برهان)

**نه پدر** ـ نه آسمان(فرنودسار) ونه‌فلك، بمعنی‌آباء تسعه‌بجای‌آباء سبعه

ز پشت نه پدر وچار مادر وسه طفل

نزاد چون تو جوان درکنارعالم پیر

(مترادفات واصطلاحات)

**نه پرده** ـ (ك) نه فلك (برهان)

**نه جلد** ـ (ك) نه فلك (برهان)

**نه چرخ** ـ نه فلك

نه چرخ ز قلزم کف شاه مستسقی ده بنان بینم

خاقانی / ۲۸۶

دور نه چرخ نازموده هنوز سال عمرش دو ده‌نبوده هنوز

خاقانی / ۵۵۰

**نه چوگان** ـ (= نه فلك)

**نه حصار** ـ (ك) نه فلك (برهان) ونه حصار مینا (رك : نه فلك)

**نه حجره** ـ (ك) نه فلك (برهان)

**نه حقه** ـ (ك) نه فلك ، همراه باهفت مهره (سبعه سیاره)

نه حقه و هفت مهرهٔ پست دست تو و دامن تو زان پاك

جمال‌الدین اصفهانی / ۵

**نه خراس** ـ (ك) نه فلك

ز نه خراس برونشو بکوی هشت صفت

که هست حاصل این هشت هشت‌باغ بقا

خاقانی / ۱۰

**نه خرگاه** ـ (ك) (= نه فلك)

**نه خم فیروزه** ـ (ك) (= نه فلك)

**نه خوان** ـ (ك) (= نه فلك)

**نه خیمه** ـ (ك) (= نه فلك)

**نه دایره** ـ (ك) ونه دایرهٔ بالا (= نه فلك) ونه دایرهٔ چرخ[1] ونه دایرهٔ گردون[2] کنایه ازنه فلك است.

۱ـ سطح نه دایره چرخ برقدر تــو هست
کم ازآن‌نقطه که درذهن‌خردموهوم‌است
جمال‌الدین اصفهانی / ۶۳

۲ـ تا که نه دایــره گــردون را
حرکت‌گردچهارارکان‌است..
انوری / ۳۴

**نه رواق** ـ (ك) نه فلك

از پی پرواز مرغ دولت او بس بــود
دانه‌ها کاین نه رواق باستان افشانده‌اند
خاقانی / ۱۱۷

**نه سبزه‌زار** ـ (= نه فلك)

**نه سپهر** ـ (ك) نه فلك

هست بروفق نامه شرفــت نه سپهر وچهار طبع گواه
انوری / ۱۸۱

**نه سقف بیستون** ـ (= نه فلك)

**نه شقه** ـ (ك) نه فلك : نه بهر

ای که نه شقه چرخ اطلــس بارگاهی ز سرا پردهٔ تست
کمال‌الدین اسماعیل / ۲۳۲

**نه شهر** ـ نه شهر بالا ، نه شهر فلك ، نه شهرمینایی، وصف بکنایه ازنه فلك است :

درین هفت ده زیر ونه شهر بالا و رای خرد ده کیایــی نیابــی
خاقانی/ ۴۴۸

این هفت ده خاکی ونه شهر فلك را قحط است وتو برآخرسنگیش‌نیابی
خاقانی/ ۴۴۳

شحنهٔ شرق است ومنشور بقاش سوی این نه شهر مینایی فرست

خاقانی/ ۵۷۶

**نه صحیفه** ـ (ك) نه فلك (برهان) ونه صحیفهٔ بالا (فرنودسار)

**نه طارم** ـ (ك) نه طارم گردنده ، نه طارم مقرنس، وصف بکنایه ازنه فلك است .

بگذر از گردون که این نه طارم گردنده هست

گردی از خاك ره صیت جهان پیمای من

خواجو / ۶۰۱

ای خورده کوب سقفت ، ایوان چرخ اطلس

خم گشته زیر طاقت نه طارم مقرنس

جمال‌الدین اصفهانی / ۲۰۰

**نه طارم شش روزن** ـ (= نه فلك)

**نه طاق** ـ (ك) نه طاق مینا ، نه فلك

زمین در زیر این نه طاق مینا چوخشخاشی بود برسطح دریا

نگر تاتو ازین‌خشخاش‌چندی سزد برسبلت خودگر بخندی

گلشن راز / شرح لاهیجی

**نه طبق** ـ (ك) نه طبق آسمان ، نه فلك (برهان ـ رشیدی)

هرهفت جنان چنان جلا یافت کز نه طبق آسمان ضیا یافت

که باید : هرهشت جنان چنان جلا یافت ، باشد

**نه عایشه** ـ (ك) نه فلك

نه عایشه است چرخ اخضر چار ارکانش نهاده برسر

خاقانی / تحفة‌العراقین ۲۳

**نه فلك** ـ (= نه افلاك) ومصحف نه جلد ، نه خم فیروزه ، نه چوگان، نه خرگاه ، نه‌خوان ، نه خیمه ، نه لگن ، نه قلعه مینا، نه مرعی، نه سقف‌بیستون، نه طارم شش روزن ، نه طاق . نه بام ، نه قصر ، نه حصار مینا ، جواهر تسعه ، نه پدر ، نه بال طوطی ، نه دائره بالا، نه سبزه‌زار، کنایه ازنه‌فلك است . (مترادفات واصطلاحات ـ نه فلك)

**نه فلك وهفت کشور** ـ (تن)

یا للعجب که با همه خردی و کوچکی
صد توی تر ز نه فلك و هفت‌کشوریم
امیری فیروزکوهی / ۱۱۴

**نه فلك وچهار ارکان** - (تن) نه فلك بجای هفت‌فلك یاآباء هفتگانه وچهار ارکان امهات اربعه وچهار مادر است که ازآمیزش آنها موالید ثلاثه‌بوجود می‌آید :

نه فلك آدم و چار ارکان حوا صفتند
این نه و چار بهم ناگزر آمیخته‌انـد
خاقانی / ۱۳۵

**نه قصر** - (ك) نه فلك (برهان - رشیدی)

**نه قلعه مینا** - (ك) (= نه فلك)

**نه کاخ** - (ك) نه کاخ وهفت مشعله ،کنایه ازنه فلك وسبعه سیاره است .

در نسبت ممالك جاه تو ملك کـون
نه کاخ‌وهفت مشعله وچار گلخن‌است
(رك : هفت مشعله)

**نه گنبد** - (ك) نه گنبد گردنده (= نه فلك)

برتر ازنه گنبد گردنده گاه دارو گیر
دور دنیا طارمی در گرد ایوان یـافته
خواجو / ۶۰۶

**نه‌گوی** - (ك) نه گوی فلك (ت) وبرین قیاس هفت‌گوی هفت فلك و هشت‌گوی هشت فلك است :

ای از نفس نسیم خلقـت    نه‌گوی فلك چوگوی عنبر
جمال‌الدین اصفهانی / ۷

**نه لگن** - (ك) (= نه فلك)

**نه مرعی** - (ك) (= نه فلك)

**نه مسند** - (ك) نه فلك نه مسند وهفت اختران

شمسی نه مسند هفت اختران    ختم رسل خاتـم پیغمبـران
نظامی / مخزن‌الاسرار ۲۰

**نه مقرنس** - (ك) نه فلك (برهان - رشیدی)

**نه منظر** ـ (ك) نه فلك

داده هفت اختر به یسر زمزم فضلت‌یسار

خورده نه منظر به‌یمن کعبهٔ قدرت یمین

خواجو / ۶۰۰

**نه ورق** ـ (ك) نه ورق چرخ (= نه فلك)

عقل اگر شرح دهد جز وی ازاخلاق ترا

صفحهٔ نه ورق چرخ دریـن بـاب شود

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۴۵

**نهم چرخ** ـ فلك نهم ، فلك محدد جهات

کسوت قدر اوست‌آن‌کسوت کز نهـم چـرخ آستر دارد

انوری / ۵۸

**نهم گردون** ـ نهم چرخ ، فلك نهم ، نهم گردون خضرایی :

چنان عالی نهاد آمد ز رفعت پایه قـدرش

که‌گردون نیست‌بیرون‌ازنهم‌گردون‌خضرایی

انوری / ۱۹۴

**نهال** ـ النهال ، ستاره واقع میان دو پای صورت ارنب . (رك : ارنب)

**نهار** ـ النهار ، جمع آن : انهر ونهر ، جمع عامیانه آن نهارات آمـده (المنجد) مقابل لیل بمعنی روز درمقابل‌شب . مابین طلوع فجر وغروب خورشید را نهار (روز) گویند :

بامدادان که تفاوت نکند لیـل و نهـار

خوش بود دامن صحرا و تماشای بهار

سعدی

**نهایت اتصال** ـ حاق اتصال ، عین اتصال ، موقعی‌است‌که هیچ‌فاصله میان دوکوکب‌که یکی علوی و دیگری سفلی است وجـود نداشته باشد . (رك : بدایت اتصال)

**نهر** ـ (ع) Eridanus (یو) Eridan (فر) ، ازصورتهای‌جنوبی‌است. مرکب ازسی وچهار ستاره وابتدای آن از زیـر پـای چپ صورت جبار است وبعداز پیچشی بستاره روشنی‌که آنرا آخرالنهر گویند ختم میشود . (بسائط

علم‌الفلك / ۱۲۲–۱۲۳)

بعداین‌صورت میان ۱ ساعت و ۲۰ دقیقه و ۵ ساعت و ۱۰ دقیقه و میل جنوبی بین صفر تا ۵۸ درجه است. (فرهنگ اصطلاحات علمی)

ابوریحان دربارهٔ این صورت گوید:

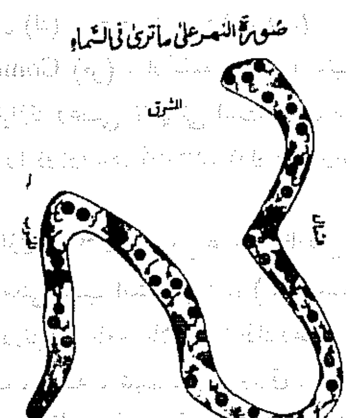
«وسوم صورت، نهر، ای جوی، ودر او پیچهاست». (التفهیم / ۹۳)

مؤلف نفائس الفنون (ج ۳ ص ۴۵۶) بتفصیل بیشتر درباره صورت نهر سخن گفته است:

«کواکب او سی وچهارند همراه دو صورت وابتدای او از کوکبی‌است نیرکه برقدم جوزا باشد درجانب مغرب، بتعریج برود تانزدیك چهارکوکب که برسینهٔ قیطس‌اند، وآخر او منعطف شود بجانب مشرق‌وعرب (ستاره) اول و دوم وسیم را کرسی جوزا خوانند وچهار دیگرکه اوسط باشندباپنج دیگرکه دربرابر اینها باشند ادحی النعایم یعنی آشیانه نعایم وآنهاکه درحوالی این کواکب‌باشند بیض وستاره روشن راکه برآخر نهر باشد ظلیم وکوکبی راکه میان این ظلیم و ظلیمی که برفم الحوت است فراخ النعایم خوانند».

در زبانهای اروپایی (اریدانوس) نام یونانی نهر باقی مانده و گویند

(صورت نهر)



این همان رودخانه «پو» است درایتالیا و «نپتون» درآن افتاده است . (فرهنگ اساطیری یونان و روم / ۲۹۳)

فخرالدین اسعد گرگانی در وصف شب وستارگان ، صورت نهررا «تیره جو» «جوی تاریك» وصف کرده و درباره اعوجاج وپیچشی که منجمان درباره آن گفته‌اند چنین سروده است :

نمود اندر جنوبش تیره جویی
ز بس چین وشکن چون جعد مویی

ویس ورامین / ۸۰

**نهن** ـ (پ) نام جبهه ، منزل دهم ماه است درنجوم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۱ـ۲۶)

**نهندر** ـ فارسی کهن برای «حصة المسیر» است بقول خوارزمی :

«النهندر هو ما یبقی من سیر الکواکب لیوم و لیلة اذا القی من مسیر الشمس لیوم ولیلة اوالقی مسیرها من مسیره وسمی ایضاً حصةالمسیر» یعنی: هرگاه مقدار حرکت یك شبانه روز سیاره را ازحرکت‌یك شبانه روزخورشید کسرنمائیم، یامقدار حرکت خورشید را ازمقدار حرکت سیاره کم‌کنیم ، باقیمانده آن را نهندر می‌گویند ونام دیگر آن حصةالمسیر است . (مفاتیح العلوم / ۱۲۹ـ۱۳۰ وترجمه / ۲۱۳)

**نهنگ فلك** ـ (ك) برج‌حوت است(رشیدی)

**نیازك** ـ Comète (فر) ، ازکلمه «نیزه» و «نیزك» فارسی است (؟) وآنرا جمع گفته‌اند ، نیازك وعصی نامهائی است برای ستاره‌های دنباله دار یا ذوات الاذناب که آنها را ذوذوابه‌هم‌گفته‌اند. (رك : ستاره‌های دنباله دار ـ ذوات‌الاذناب)

معنی صحیح نیازك درکتب نجومی عربی وفارسی کاملا روشن نیست در کتب متأخرین غالباً به معنی شهب استعمال شده (گاهشماری / ۳۳۶ ح ۴۷۳) شهمردان بن ابی‌الخیر درنزهت نامهٔ علایی ، نیازك وعصی را همراه بادیگر آثار علوی مانند باران وبرف ، ژاله ، شبنم ، رعدوبرق ، بادها ، حریق ،کواکب منقصه ، شموس و ذوات الاذناب ، قوس قزح ، هاله ، صاعقه، آورده‌ونیازك‌وعصی را ازبخاری در درجه‌حرارت‌متوسط و روشن وصیقلی می‌داند که تابش‌نورخورشید

بر آن ، سبب پیدا شدن آن در آسمان میشود. گاهی بصورت نیزه و گـاه بصورت عصا و به رنگ سرخ نیز گاهی مشاهده میگردد[۱].

**نیاط** ـ دو ستاره از سه کوکب قلب‌العقرب است (رك: قلب) نیاط بمعنی رگی که دل بدو آویخته است .

**نیر** ـ نورانی ، روشن ، بمعنی ستاره است چنانکه «روشن» و «روشنك» نیز بمعنی ستاره است . (رك : روشن و روشنك)

**نیر اعظم** ـ خورشید است .

حبر اکرم هم اسطقس کرم نیـر اعظـم آیـت دادار

خاقانی / ۲۰۷

نیر اعظم که سلطان سپهرش می‌نهند

فتح را درسایه چتر تو پنهان یـافته

خواجو / ۶۰۶

**نیرالفکه** ـ ستاره مشهور وروشن اکلیل‌شمالی یافکه است. (رك: اکلیل شمالی ، فکه)

**نیرین** ـ تثنیه نیر یعنی روشن ، نیرین‌خورشید وماه است . نیرین‌همواره سعدند مگر هنگام مقابله وتربیع ومقارنه وماه همیشه در برج عقـرب نحس است یعنی درمنازل : زبانا ، اکلیل ، قلب ، شوله، یعنی ازشانزدهم تابیستم ماه . (رك: قمر درعقرب)

**نیزه** ـ (ك) (رك : نیزهٔ آتشین)

**نیزهٔ آتشین** ـ کنایه ازشعاع آفتاب است چنانکه نیزه‌کشیدن آفتاب در شعر خاقانی بمعنی پرتو افکنی وطلوع آفتاب ونیزه آفتاب‌کنایه از پرتو یاشعاع آن است :

نیزه کشید آفتاب حلقهٔ مه در ربـود

نیزه این زر سرخ حلقـه‌آن‌سیم ناب

دیوان / ۳۳

وخورشید را بدین لحاظ نیزه بکف هم گفته‌اند (آنندراج ـ برهان)

۱ـ تعلیقات چهار مقالهٔ عروضی / ۸ بنقل ازنزهت نامهٔ علایی .

**نیزه بکف** ـ کنایه ازخورشید است (رك : نیزه آتشین)

**نیش کژدم** ـ (= حمة العقرب ، شوله) ستاره‌ایست‌درپس «شوله» در صورت عقرب وبه تازی حمةالعقرب گویند واز ستارگان ابری (سحابی) است بقول ابوریحان . (التفهیم/۴۲۵) و(رك : سحابی)

ودر آثارالباقیه (ترجمه / ۴۱۰) گوید : شوله نیش عقرب محسوب می‌شود واز این جهت شوله گویندکه نیش عقرب پیوسته بلند است وشوله دو ستاره درخشانند درکنار دم عقرب .

«نیش» در شعر خاقانی بقرینهٔ زبانا منزل دیگر ماه در برج عقرب همان شوله است :

گریند برتو جانوران تا بحد آنك

عقرب ز راه نیش و زبانا گریسته

دیوان / ۵۴۵

ونشتر عقرب هم آمده :

چون کشد قوس جوزهر بینی  که به جوزای ازهر اندازد

اسد از سهم ناخنان ریزد  عقرب از بیم نشتر اندازد

خاقانی / ۱۳۹

(رك : قوس جوزهر)

**نیلگون پرده‌ها** ـ (یعنی پرده‌های نیلگون) آسمان است(برهان ـ رشیدی)

**نیلگون وطا** ـ آسمان است (برهان ـ رشیدی)

**نیلی بحر** ـ آسمان است (رشیدی)

**نیلی چادر** ـ آسمان است (آنندراج)

**نیلی حصار** ـ آسمان است

چند خواهی بود در مطمورهٔ کون وفساد

یك رهی برنه قدم بربام این نیلی حصار

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۶۴

**نیلی حقه** ـ آسمان است (برهان)

**نیلی خرام** ـ آسمان است (برهان ـ رشیدی)

**نیلی دوایر** ـ آسمان است (برهان)

**نیلی رداء** ـ آسمان است (آنندراج)

**نیلی فلك** ـ آسمان است (برهان)

**نیلی قفس** ـ آسمان است (برهان)

**نیلی وطاء** ـ آسمان است (رشیدی)

**نیماسب** ـ (پ) برج قوس یاصورت رامی در نجوم پهلوی. واژه‌نامه (بندهشن ۱۰–۵۱ و ۱۲–۲۵) و اصل کلمه نیم اسب است چون صورت قوس نیمی اسب ونیمی انسان تصویر شده. (رك: قوس)

**نیمبرید** ـ اسم مفعول مرکب مرخم ازنیم بریده، و ترجمه «مقطوع النصف» است یا بالعکس وبه معنی تربیع وشاید دراصل نیم پری‌بوده‌که تحریف شده؟ (رك: نیم پری)

**نیم بهر** ـ نیمهٔ برج وآنرا هندوان هورخوانندبمعنی ساعت. (التفهیم/ ۴۰۲) و (رك: هور)

**نیم پرده** ـ (کا) (برهان)

**نیم پری** ـ Quartier de lune (فر)، ونیم بریدتربیع‌قمراست،تربیع دوم. ابوریحان گوید: «وچون قمر ببرج‌دهم‌از بروج‌آفتاب‌شود...واین به‌تقریب‌شب بیست و دوم بوده از ماه آنرا تربیع دوم خوانند وبه پارسی نیم‌بریدکرده‌اند». (التفهیم / ۲۱۰)

وبنظر میرسدکه اصل این کلمه نیم پری باشد، ؟ و پر ماهی بمعنی بدر است (رك: بدر- پرماهی) خوارزمی «نیم بری»آورده ودر تعریف «برماهی» یعنی پرماهی وبدر گفته است: «البرماهی هو الامتلاء وهوان یصیر بدرا وهو الاستقبال لانه یقابل الشمس حینئذ. النیمبری هو نصف الامتلاء و ذلك فی لیلة السابعه‌وفی اللیلة الحادیه والعشرین وهو حین یصیر فی تربیع الشمس ومعنی التربیع ان‌یصیر منه علی ربع الفلك» معنی پرماهی بمعنی پر بودن وکمال قمر است و آن هنگامی است‌که ماه بصورت بدر درمی‌آید. این حالت را استقبال نیز گویند، زیرا در آن هنگام مقابل شمس قرار می‌گیرد ونیمبری، نیمه شدن ماه است‌واین حالت در شب هفتم وشب بیست ویکم ماه رخ میدهد واین هنگامیست که ماه درتربیع‌شمس قرار گیرد. (مفاتیح‌العلوم / ۱۳۴)

گنابادی منجم دربار شاه عباس نیز دربارهٔ نیم‌پری وپرماهی گفته است:

«مخفی نماندکه مقارنه نیرین را اهل تقویم اجتماع و اهل عرب بادیه محاق وفرسیان نیم روشنی ومقابله ایشان را طایفه اول (عرب بادیه) استقبال وامتلاء گویند وطایفه دوم (فرسیان) پرماهی ودر حال تزاید وتناقص نور قمرکه تقریباً بهتربیع شمس میرسد ودرنظر نیمه نماید عرب مقطوع النصف واهل فرس نیم‌پری خوانند»[1].

و چنانکه دیدیم کلمه «نیمبرید» را استادابوریحان درست‌ترجمه«مقطوع النصف» عربی دانسته است چون تصریح میکندکه «بپارسی نیمبریدکرده‌اند» .

**نیم خانه مینا** ـ (کا) (برهان)

**نیم خایه** ـ (کا) (برهان)

**نیم خب** ـ یا نیمخب ونیمخت ، روز میانه زمستان (پانزدهم بهمن) در مقابل اجغار ، روز میانهٔ تابستان (پانزدهم مرداد) نزد مردم خوارزم‌وایرانیان(رك: اجغار) واژهٔ «نیم‌خب» چنانکه مشهوداست ازدو جزء «نیم» بمعنی نصف‌و«خب» که احتمالا گونهٔ دیگری ازخفت وخواب است تشکیل شده وخب بمعنی«شب»نیز آمده وآنطورکه مرحوم‌تقی‌زاده‌در گاهشماری (ص ۹۹ ح۲۰۱) تناسبی‌میان‌زمستان وشب وتابستان و روز بیان‌کرده ومیگوید قسمت عمدهٔ زمستان شب و قسمت عمدهٔ تابستان روز است و زمستان را گاهی مترادف شب میدانند معنی «نیمخب» که نیمهٔ زمستان است بمعنی نیمه شب می‌آید .

**نیم دشمنی** ـ حالت تربیع است درین حالت ۹۰ درجه بین دو برج یادو سیاره ازطول دایرةالبروج فاصله است .

**نیم دوستی** ـ حالت تسدیس است درین حالت ۶۰ درجه بین دو برج یادو سیارهٔ ازطول دایرةالبروج فاصله است .

**نیم روز** ـ نام جنوب است (رك: چهارسو) ونام ظهر (= وسط‌النهار) ونام سیستان . چون این ولایت درجنوب خراسان (= خراسان بزرگ) که‌ازتنگهٔ خوارزم‌تاجیحون کشیده‌میشده‌ودرجنوب‌خراسان وجنوب‌غربی‌ایران‌امروزاست.

کمربند وبرکش سوی نیمروز شب از رفتن ره میاسای و روز

داستان بیژن ومنیژه / ۲۰۰

---

۱ـ تنبیهات المنجمین ملامظفرگنابادی ، چاپ تهران ص ۱۴۱ .

**نیمروزان** ـ وسط روز، ظهر، وسطالنهار «پس جایگاه ستاره بوقتیِ جز نیمروزان چون دانسته آید؟» (التفهیم / ۲۸۲) و دایرهٔ نیم روزان دائره نصف النهار است.

**نیم روشن** ـ (پ) صفت کوکب درحال اجتماع، محاق یا تحت الشعاع درنجوم پهلوی. واژه‌نامه (بندهشن ۱-۱۲)

**نیم روشنی** ـ (= محاق، اجتماع) و (رك: نیم‌پری)

**نیم ماه** ـ واحد محاسبهٔ زمان قبل از معمول شدن ماه ومدت آن ازهلال تابدر وازبدر تا تاریکی ماه. و بعدها تاهلال و بعداً ازهلال تاهلال یعنی مدت اندکی بیش از ۲۷ روز معمول شده و تقسیم هفته نیز بعداً معمول گردید نخست بصورت دوهفته هفت روزه وسپس بصورت دوهفته هشت روزه ولی چون دوره نجومی ماه ۲۷روزو۷ساعت و۴۳دقیقه و۱۱/۵ ثانیه است، در عمل ماه را سی روز تمام گرفتند. از بند دوم یشت هفتم اوستا چنین برمیآید که موقع تدوین این کتاب ماه سی روزه معمول بوده چه‌در آنجا گوید که ماه ۱۵ روز می‌افزاید و ۱۵ روز میکاهد(گاهشماری/۹۵ح۱۹۵و۱۹۶)

**نیمه صاعد** ـ (= برجهای نیمه صاعد)

**نیمه هابط** ـ (= برجهای نیمه هابط)

# و

**(و = ۶)**

«و» درجدول تقویم کواکب نشانه برج میزان است .

**واحد نجومی ـ** Unité Astronomique (فر) ، فاصله میان زمین وخورشید است ، مقدار عددی آن ۱۴۸۸ میلیون کیلومترمی‌باشد . ازین واحددر اندازه‌گیری فواصل بین سیارات و دیگر ستارگان استفاده میشود .

**واحدنجومی‌فاصله ـ** Parsque. Unité Astronomique de la distance (فر) ، واحد اندازه‌گیری فواصل بین ستارگان است که « پارسك » نامیده میشود . یك پارسك فاصله‌ای است که ازآن‌یك واحد نجومی بازاویه("۱) دیده میشود . دیگر از واحدهای نجومی ، فاصلهٔ سال نوری است . یك پارسك ۳/۲۵۹ سال نوری یا ۳۰/۸ میلیون‌کیلومتر است . (فرهنگ اصطلاحات علمی)

**وادیك ـ** (پ) منسوب به « واد» یا«باد»بادی، صفت‌ستاره‌تیر(عطارد)در نجوم احکامی پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۱۱ـ۵۸)

**وارون ـ** نحس ، وارونه ، صفت اختر ونیز صفت بخت هم آمده .

ندانم بخت را با من چه کینه است
بکه نالم ، بکه ، زین بخت وارون
(لبیبی واشعار او)

گمان بردکز بخت وارون بدست
نشد بخت وارون ازو یك بدست
(ابوشکور ـ صحاح الفرس / ۲۹۲ ح ۴)

**وارونه ـ** نحس ، منحوس ، حالت وصفی وارون است ، نظامی‌ازقول

خسروپرویز درباره تولد شیرویه پس‌از آگاهی ازطالع زادن او گوید :

بزرگ امید را گفت ای خردمند
دلم بگرفت ازین وارونه فرزند
ازین نافرخ اختر می‌هراسم فساد طالعش را می‌شناسم

خسرو شیرین / ۴۱۲

**واسطهٔ عقد نجوم** - (کخ)

و آسمان در طلب واسطهٔ عقد نجوم
روی در رای تو آورد که تو شاهد وی

انوری / ۲۰۴

**واقع** - (= نسر واقع) (رك : نسر طایر ونسر واقع)

**والی** - (= رب ، صاحب ، خداوند) از اصطلاحات‌معروف احکامی که شرح آن باختصار ، درسه اصطلاح تقریباًمترادف‌رب، صاحب، خداوند رفته‌است. والی سال یعنی خداوندسال ، و والی دور یعنی خداوند دور ، والی بیت، خداوند بیت ، ازین قرار است والی هفته ، والی ایام.

**والی سپهر پنجم** - (ك) مریخ (رشیدی)

**والی عقرب** - (ك) مریخ است درنجوم احکامی ، چون مریخ صاحب برج عقرب است .

درکنار بارگاهش در صف حجاب او
والی عقرب کمر بربسته چون زنبور باد

انوری

(رك : مریخ)

**وبال** - Detriment (فر) ، وآنرا «پتیاره» و «پتیارك» هم گفته‌اند(رك: پتیاره) وبال موقع سیاره است دربرجی که مقابل خانه اوست .

خوارزمی درتعریف وبال گوید : «وبال برجی است که مقابل بیت است وآن بطیارج معرب پتیاره فارسی وبرج هفتم از هربیت است که آنرا نظیر و مقابل می‌نامندواین هنگامی است که نیمی ازفلك درمیان آن دو واقع شده ومقدارش‌شش برج است»[۱]. (مفاتیح‌العلوم / ۱۳۱ وترجمه / ۲۱۵)

ابوریحان گوید :

«هر برجی که برابر خانه ستاره بود وبالش بود و بپارسی پتیاره خوانند» (التفهیم/۳۹۷) چون آفتاب وماه هر کدام یك خانه دارند و دیگر سیارات هریك دو خانه و خانه وبال هفتمین خانه بعداز خانه هر سیاره است بنابراین ترتیب وبال هرسیاره نسبت بخانهٔ او چنین میشود :

خانه آفتاب : اسد ، وبال : دلو

خانه ماه : سرطان ، وبال : جدی

خانه کیوان : جدی و دلو ، وبال : اسد وسرطان

خانه مشتری : قوس وحوت ، وبال : جوزا وسنبله

خانه زهره : ثور ومیزان ، وبال : عقرب وحمل

خانه عطارد : جوزا وسنبله ، وبال : قوس وحوت

خانه مریخ : حمل وعقرب ، وبال : میزان وثور

خواجه نصیرالدین طوسی درپیدا کردن خانه وبال هرکوکب گوید :

خانه کوکب از بروج بگیر — برشمار و ببین بنور ضمیر
خانه هفتمین وبال شناس — جمله معلوم گرددت بقیاس

(حاشیه برشرح بیست باب)

درشعر فارسی به ملاحظات احکامی درباره وبال اشاره رفته است :

بزرگ امید ، ازین معنی خبر یافت
شه نو را به خلوت جست و دریافت
حکایت کرد کاختر در وبال است
ملك را با تو قصد گوشمال است

نظامی / خسرو شیرین ۷۹

امروز مبارك است فالم — کافتاد نظر بر آن جمالم
الحمد خدای آسمان را — کاختر بدر آمد از وبالم

سعدی / کلیات ۶۲۸

---

پاورقی صفحهٔ قبل

۱- الوبال ، هوالبرج المقابل للبیت وهوالبطیارج معرب من بتیاره بالفارسیه وهو البرج السابع من کل بیت ویسمی نظیره ومقابله و ذلك ان یکون بینهما نصف الفلك وهو ستة ابراج .

**وبال آفتاب** ـ خانه دلو است (رك : وبال و وبال شمس)

**وبال اختر** ـ (رك : وبال)

**وبال چرخ** ـ

نحس اجرام و وبال چرخ وقلب عالمم
حشو ارکان و زوال دهـرودون‌کشورم
خاقانی / ۲۵۳

تو آنی کز پی فرمان خـدمت وبال چرخ را جوزا میان است
انوری / ۳۰

**وبال خانه** ـ وبال طالع ، خانه وبال ، یامساعد نبودن وقت برای بردن میهمان یازن بخانه درشعر نظامی :

دعوت نکنم بخانه بردن ترسم ز وبال خانه مردن
لیلی ومجنون / ۲۰۴

**وبال شمس** ـ خانه دلو است (رك : وبال)

پیام داد به درگاهش آفتاب‌که مـن
ترا غلامم از آن بـرنجـوم سالارم
نگر چگونه نگهداریم ز نحس و وبال
که در حریم جلالت همـی بـسزنهارم
خاقانی / ۲۹۵

آفتاب از وبـال رست آخـر یوسف از چاه دلو رست‌آخر
خاقانی / ۵۳۳

**وبال ماه** ـ خانه جدی است (رك : وبال)

بنمای بقهر گـوشمالش تا باز رهد مه از وبالش
نظامی / لیلی‌ومجنون ۸۲

یعنی گوش اورا بقهر چنان بمال تا گوشواره اوکه‌چون ماه‌است‌ازگوش بیرون آید . گوشمال درین بیت‌بمعنی سیاست‌کردن است .

**وبال مشتری** ـ بیت جوزاست (رك : وبال)

مشتری وار به جوزای دو رویم بوبال

چکنم چون‌سوی سرطان شدنم نگذارند

خاقانی / ۱۴۹

**وبال مهر** - (وبال‌خورشید) (رك : وبال شمس ، وبال وکسوف شاهداز کمال‌الدین اسماعیل)

**وبال وکسوف** - هردو برای خورشید است :

آفتابی که قرص قالب او نه‌کسوف اقتضا کند نه وبال

(ابوالفرج رونی - مجمع‌الفصحا ج ۱ / ۱۸۱)

ماه را نقص محاق‌است وهبوط است وخسوف

مهر را سیر زوال است و وبالست وکسوف

کمال‌الدین اسماعیل / ۳۳۰

**وبال وهبوط** - مقابل سعود وشرف ، مخصوص کواکب است .

اختران را سعیت ار حامی شود فارغ آیند از وبال واز هبوط

انوری / ۱۲۸

مباد اختر خصم ترا سعود و شرف

مباد کوکب سعد ترا هبوط و وبال

انوری / ۱۳۲

آسمانی که جرم کوکب او نه هبوط آزمایدش نه وبال

ابوالفرج رونی / مجمع‌الفصحا ۱۸۱

**وتد** - Pieu (فر) ، مفرد اوتاد ، اصطلاحاً بمعنی برج است ، برجهایی که درچهار جهت منطقة البروج با نامهای : وتد طالع ، وتد غارب ، وتدالسماء ، وتدالارض قرار دارند وآنها را اوتاد اربعه نیز گفته‌اند . (رك : اوتاد)

**وتدالارض** - مقابل وتدالسماء با ۱۸۰ درجه‌فاصله ، بین وتد طالع و وتد غارب است . درشرح بیست باب - باب‌هیجدهم درباره‌این وتدآمده : «خانه چهارم را که برنصف اسفل دایره نصف‌النهار است وتدالارض گویند» .

**وتدالسماء** - برج مقابل وتدالارض با ۱۸۰ درجه‌فاصله وبین‌وتدطالع و وتد غاب‌است وبا هریك ۹۰ درجه فاصله دارد «وخانه‌دهم را که برنصف‌اعلی دایره نصف‌النهار است وتدالسماء گویند» . (شرح بیست باب - باب هیجدهم)

**وتد رابع** ـ Nadir (فر) ، مقابل وتد طالع . (رك : میخ ازیر میخ ، نظیر)

**وتد طالع** ـ برج مقابل وتد غارب با ۱۸۰ درجه فاصله «وخانه اول‌را که هر آینه برافق شرقی واقع است وتد طالع وخانه هفتم را که برافق غربی‌واقع است وتد غارب» گویند . (شرح بیست باب ـ باب هیجدهم)

**وتد غارب** ـ مقابل وتد طالع با ۱۸۰ درجه فاصله . (رك : وتد ـ وتد طالع)

**وجه** ـ Face (فر) ، وجه را دریجان هم‌گفته‌اند (رك : دریجان) منجمان احکامی هربرج را به سه قسمت ده درجه‌ای تقسیم کرده‌اند و هرقسمت را «وجه» نامیده وبیکی ازکواکب سیاره نسبت داده‌اند وآن کوکب را صاحب یاخداوند آن وجه گفته‌اند . (رك : صاحب)

خواجه نصیرالدین طوسی پس‌از بیان‌حدود کواکب‌وبروج درباره وجوه کواکب گفته است :

چون حدود نجوم شد معلوم      یاد گیر از رهی وجوه نجوم
دانکه هربرج را گه تقسیم      به سه قسمت نهاد مرد حکیم
ده درج هریکی از آن اقسام      پس بحکمت‌وجوه کردش‌نام
داد هروجه ازآن بیك اختر      من چو یك یك‌بیان‌کنم بشمر
وجه مریخ ازحمل‌شش‌وچهار      وآن خورشید را چنین پندار
بعد از آن چون گذشتی از خورشید
وجه گردد تمام برناهید . . .

(حاشیه برشرح بیست باب)

**وحش‌السیر** ـ یاوحشت سیر ، از اصطلاحات‌نجوم احکامی است، بودن سیاره است دربرجی‌که سیاره دیگری را باوی هیچگونه نظرنباشدواین بیشتر برای ماه وبعداً عطارد وبعد زهره روی‌میدهد که‌فلکشان‌زیر فلك خورشید است. (التفهیم ص ۴۹-۴۹۲) و (رك : سیر)

**ور آهنگ** ـ شباهنگ ، شعرای یمانی ، تیشتر (رك : شباهنگ)

**ورای پست وبلند** ـ (كا) (برهان)

**ورق لاجورد** ـ (كا) (آنندراج)

بورق لاجورد نقطهٔ زر شد پدیـد

سوی لب ما میارجز خط جام ای صنم

شاد (رك : نقطهٔ زر)

**ورك** - (پ) نام دیگر نعایم (رك : نعایم)

**ورك** - (پ) برك ، بره ، نام برج حمل درنجـوم پهلـوی . واژه‌نامه (بندهشن ۹-۹۵)

**ورنت** - (پ) نعایم ، منزل نوزدهم ماه طبق نجوم پهلوی . واژه‌نامـه (بندهشن ۲-۲۶)

**ورهرام** - (پ) ورهران ، وهرام ، بهرام واژه‌نامه (بندهشن ۶-۱۷) اصل کلمه بهرام یا وهرام ، ورثرغن بمعنی شکننده و پیروز . ( فرهنگ شاهنامـه دکتر شفق)

**وزرگیه** - (پ) وزرگی ، بزرگی ، قدرستاره‌درنجوم پهلوی. واژه‌نامه (بندهشن ۸-۲۷)

**وزرگیه دو دیگر** - (پ) قدر دوم ، ستارگان قدردوم درنجوم‌پهلوی واژه‌نامه (بندهشن ۸-۲۷)

**وزرگیه سه دیگر** - (پ) قدر سوم ، ستارگان‌قدرسوم درنجوم‌پهلوی. واژه‌نامه (بندهشن ۸-۲۷)

**وزرگیه نخستین** - (پ) قدر اول ، ستارگان‌قدر اول درنجوم‌پهلوی. واژه‌نامه (بندهشن ۸-۲۷)

**وزن** - دو ستاره درخارج صورت‌کلب اکبر ودر صورت قنطورس .

**وسط اتصال** - موقعی است که بعد اتصال برابر نصف جرم کـوکبی باشد که جرم او کمتر از کوکب متصل‌دیگر است . (رك : بدایت اتصال)

**وسط‌السماء** - موقع کوکب یا برج در وسط آسمان ونیز جای‌خورشید درنیمروز همان است‌که درنجوم پهلوی میخ گاه ومیان آسمان گفته شده است . (رك : میخ گاه)

کس نمی‌داند که از شرم کفت در نیمروز

چون فروغلطد همی‌خورشید در وسط‌السماء

جمال‌الدین اصفهانی / ۱۴۰

**وسط شمس** ـ (رك : تنهٔ آفتاب)

**وسط الکوکب** ـ وسط کوکب ، فلك‌الاوج .

**وشتگان** ـ (پ) بیت‌المرض ، خانهٔ مریضان درنجوم احکامی پهلوی و صفت برج قوس . واژه‌نامه (بندهشن ۹ـ۵۱)

**وشفته** ـ (پ) تلفظ قدیم گشفته ، بمعنی کاسته، کاستن ماه از روز بیستم تا بیست وپنجم درنجوم پهلوی . واژه‌نامه (بندهشن ۵ـ۱۶۵)

**وشم وچرخ (آسمان)** ـ (ت) وشم بضم واو وسکون شین بلدرچین است. ودر ترکیب «وشمگیر» اسم‌فاعل‌مرکب‌مرخم (وشم‌گیرنده) صفت یا لقبی یا نامی برای پدر قابوس آمده‌است:

در شعر ابوسلیك چرخ (= آسمان) مانند وشم درجنب علوهمت‌ممدوح آمده است:

در جنب علـو همتت چـرخ مانندهٔ وشم پیش چرغ است[۱]

**وقت** ـ زمان ، گاه ، هنگام ، موقع (ج : اوقات)

**وقت نماز دیگر** ـ (نماز ظهر) اول وقت‌نمازدیگریانماز ظهرهنگامیست که ظل مقیاس دو برابر مقیاس شود سوای فئی زوال یعنی وقتی که ظـل مقیاس (سایهٔ مقیاس) مساوی مجموع ضعف (دو برابر) مقیاس و فئی زوال شود. (شرح بیست باب ـ باب سیزدهم)

**وقت نماز شام** ـ باتفاق جمیع فرق اسلامی وقتی است که آفتاب کاملا غروب نکرده باشد «بعداز استیفای غروب تمام جرم آفتاب» .

**وقت نماز صبح** ـ (نماز بامداد، نمازپیشین) ابتدای‌طلوع صبح‌صادق، تاطلوع آفتاب وفضلیت آن گزاردن‌نماز نزد فرقهٔ امامیه اول طلـوع است‌تاظهور سرخی آفتاب ازجانب‌مشرق. اما افضل درادای نماز همواره اول‌وقت است‌درهمه حال برمبنای این حدیث‌که اول‌الوقت رضوان الله وآخرالوقت غفران الله. و اول وقت نماز پیشین بنابر رای جمیع فرق اسلامی وقتی است‌که سایهٔ (ظل) مقیاس‌با فئی زوال منطبق باشد . (رك : فئی زوال) .

**وقت نماز عشا** ـ (نماز خفتن) بعداز غروب شفق (حمرهٔ شرقیه) تـا

۱ـ این مثال را فرهنگ عمید از ابوسلیك درمعنی «وشم» آورده است .

قبل از فرا رسیدن نیمه شب .

**ولادت پیامبر (ص)** - متردد است میان دویم وششم وهشتم وسیزدهم وهفدهم ربیع الاول (۵۷۰م) وانتقال آن حضرت در دوازدهم ربیع الاول دست داد. واصح بیست وهشتم صفر (۶۳۰م) است . (شرح بیست باب - باب پانزدهم)

**ولادت امام علی (ع)** - سیزدهم رجب (۲۳ قبل از هجرت) وشهادت (ضربت خوردن) نوزدهم و وفات بیست ویکم رمضان (۴۰ه) .

**ولادت حضرت فاطمه (ع)** - بیست و پنجم جمادی الاخر (۸ سال قبل از هجرت) وانتقال (فوت) آنحضرت هفتم ماه صفر وبقولی سوم جمادی الاخر (۱۱ هجرت) بوده.

**ولادت امام حسن (ع)** - پانزدهم شهر رمضان (۳ ه) وشهادت سوم جمادی الاخر وبقولی درهفتم صفر (۵۰ ه) .

**ولادت امام حسین (ع)** - سوم شعبان وبقولی آخر ربیع الاول (۴ه) و شهادت دهم محرم (۶۱ه).

**ولادت امام زین العابدین (ع)** - پنجم شعبان (۳۸ه) وفات بیست ودوم محرم (۹۵ه) .

**ولادت امام محمد باقر (ع)** - سوم صفر (۵۷ه) وشهادت هفتم ذیحجه (۱۱۴ ه)

**ولادت امام جعفر صادق (ع)** - هفدهم ربیع الاول و شهادت پانزدهم رجب .

**ولادت امام موسی (ع)** - هفتم صفر و وفات بیست وچهارم رجب.

**ولادت امام رضا (ع)** - یازدهم ذی‌قعده (۱۴۸ ه) شهادت هفدهم صفر. (۲۰۳ ه)

**ولادت امام محمد تقی (ع)** - دهم رجب وبقولی پانزدهم رمضان، (۱۹۵ ه) وفات دهم رجب وبقولی آخر ذی‌القعده (۲۱۸ه) .

**ولادت امام علی نقی (ع)** - دوم رجب وبقولی پانزدهم ذی‌حجه ، (۲۱۲ ه) وفات سیم رجب (۲۵۴ه) .

**ولادت امام حسن عسکری (ع)** - چهارم ربیع الاخر (۲۳۲ ه) وفات هشتم ربیع الاول (۲۶۰ه) .

**ولادت صاحب الامر (ع)** - پانزدهم شعبان (۲۵۵ ه) .

**ولگردان آسمان** - یاولگردان آسمانی (ك) عنوانی است که به ستارگان دنباله دار و ذوذوابه وگیسودار داده شده است . (نجوم بی‌تلسکوپ / ۹۹)

**وناک** ـ (پ) ویناک ، بیناک ، قابل رؤیت ، مرئی ، دیداری ، طالع ، صفت اختر است . واژه‌نامه (بندهشن ۹ـ۱۹۴)

**وَنند** ـ (پ) Véga (فر) ، نسر واقع (بندهشن ۲ـ۲۷) سپهبدستارگان ثابت درمغرب . یکی ازیشتهای اوستا ، ونند یشت ، بنام اوست . دریشت مذکور ونند بدینگونه ستوده شده : «ستاره مزد آفریده‌پاك ورد راستی، ونند را می‌ستائیم. ونند درمان بخش‌رانام برده‌خواستارستائید نیم از برای‌پایداری کردن بستیزه‌خرفستران بسیار بد و زشت‌اهریمنی‌که باید یکسره ازمیان‌بروند»(فرهنگ‌ایران‌باستان/ ۱۹۰)

دربهمن یشت درقسمت درایش اهریمن بادیوان از ونند وهفتورنگ‌چنین یاد شده : «او هپتورنگ منگرید ، او ونند منگرید ،کوتان کارکردن تو‌بان باد» یعنی به هفتورنگ و ونند منگرید تا درکارکردن توانا باشید و «اوشان ، دیوان و دروجان ... ونند وهفتورنگ ویند وشان نیروك بشهود» یعنی‌دیوان‌ودروغگویان‌ونند وهفتورنگ به‌بینند ونیروی ایشان زائل شود . (بهمن یشت / ۱۱۲:۸۴ـ۱۱۳)

**وهت** ـ (پ) «مقدم» منزل بیست وششم ماه درنجوم پهلوی . (رك : مقدم وموخر)

**وهشت** ـ چهارم روزازفوردیان که فوردجان‌نیز گویند وبتازی‌خمسه‌مسترقه خوانند . (فرهنگ سروری)

**وهشت وشت** ـ پنجم روز ازخمسه مسترقه (ذیل برهان)

**وهیچك** ـ وهیزك ـ وهیجك۔ وهیژك ـ وهیكك ـ وهیگك ـ بهیزك، سال کبیسه ایرانیان در دوره ساسانی . (رك :کبیسه) سال وماه و روز مذهبی ثابت‌کبیسه شدهٔ شمسی ومکبوس‌که درفرهنگها به «بهترك» تصحیف شده (رك: بهترك)

**وهیز** ـ (پ) نوعی‌ازسیارات درنجوم‌پهلوی‌واژه‌نامه(بندهشن‌۱۵ـ۵۰) وهیز یانشست بمعنی هبوط نیزآمده (گاهشماری / ۳۳۶) و (رك : هبوط)

**وهیزك** ـ (پ) وهیچك ، بهیزك باتبدیل واو وباء بیکدیگر . (رك : بهیزك ، وهیچك)

**وهیزگی** ـ (پ) وهیزگیگ ، بهیزگی ، سال شمسی که‌پنجهٔ دزدیده‌یا خمسه مسترقه برآن افزوده شده باشد . واژه‌نامه (بندهشن ۲ـ۱۵۸ ، ۱ ، ۱۵۸، ۱۰ـ۱۵۸)

وهیزکیك روچ یعنی سال دارای‌کبیسهٔ روزها و وهیژکیك زمان یعنی‌سال

دارای کبیسهٔ ساعات ، وهیژکیك یعنی سال ثابت وازلغت وهیژکه معنی اصلی آن جلو یاعقب کشیدن چیزی از زمان یامکان‌خودش‌است و وهیزه کسراضافی‌واصطلاحاً بمعنی کبس است ومعنی لغوی وهیژك عددکسردار ومعنی اصطلاحی آن میزان کبیسه است . یعنی آن مقدار از زمان‌که بعنوان‌کبیسه برسال اضافه میشود مثلاماه اضافی در هر ۱۲۰ سال و وهیژکیك بمعنی سالی است‌که درآن سال الحاق شده باشد . (گاهشماری / ۲۲۹–۲۳۱ بنقل از دین‌کرت / ۳۰–۲۹)

**وهیژکیك** ـ (رك : وهیزگی)

**وهیژکیك روچ** ـ وهیزك روز (رك : وهیزگی)

**وهیژکیك زمان** ـ وهیزك زمان (رك : وهیزگی)

**وهیژه** ـ (رك : وهیزگی)

**وهیك** ـ (پ) جدی ، بز ، برج جدی . واژه‌نامه ( بندهشن ۱۰–۵۱ ، ۳–۵۶ ، ۱۱–۶۹)

**ویدگان** ـ (پ) بیت‌الرجال ، خانه مردان‌متاهل‌درنجوم احکامی‌پهلوی. واژه‌نامه (بندهشن ۱۰–۵۱)

**ویزیهرغ** ـ یاویچهرغ (بعربی صف) دراصطلاح مانویان مقدار سیر آفتاب‌درهردوساعت‌درمنطقة‌البروج است، سیریك‌ماه‌آفتاب‌راآستانغ(بعربی‌عتبه)ودر یك شبانروز را ستون (بعربی سکه) می‌گفتند . (گاهشماری/ ۳۲۰ ح ۴۴۴)

# ﻫ

(ﻫ = ۵)

«ﻫ» درجدول اتصالات تقویمی علامت مقارنه است ودر جدول تقویم کواکب نشانهٔ برج سنبله ونیز علامت ستاره زهره به سبب بودن در آخر لفظ هریك از آنها.

**هابط ـ** Decendant (فر) ، صفت سیاره است در حال هبوط (رك : هبوط) ونیز نیمهٔ غرب فلك‌البروج (رك : هیئت بروج ، صاعد)

**هاروت و زهره ـ** (رك : هاروت وماروت ، زهره وهاروت)

**هاروت وماروت ـ** «هاروت زنی ازفرزندان نوح ، نام وی زهره و وبه پارسی بیدخت وبه تازی ناهید (!) بود» . (مزدیسنا ص ۳۲۹ بنقل ازابوبکر عتیق بن سورآبادی هروی درتفسیر پارسی برقران)

هاروت را «خرداد» ، ماه خرداد ، ویکی از ایزدان یا امشاسپندان‌زردشتی نیز گفته‌اند ومارت را با «مریخ» ونیز باامرداد «امرتات» ایزد دیگر زردشتی برابر میدانند . (فرهنگ ایران باستان / ۵۷ ، ۹۰)

همراهی هاروت بازهره (ناهید) درشعر خاقانی‌شایدبرمبنای اعتقاد به‌یکی بودن یا یك‌جایی‌بودن‌این دو باشد ونیز اشاره‌باین‌باوربوده که در زمان‌خلافت‌هاروت در زمین بابل زهره نام زنی نیکو جمال بود و بواسطه تعلیم هاروت به آسمان صعود کرد .

یارب این کوس چه هاروت فن و زهره نو است
که ز یك پرده صدا الحانش بعمدا شنوند

خاقانی / ۱۰۲

قبولش ز هاروت ناهید سازد  کمالش ز بابل خراسان نماید

خاقانی / ۱۲۹

همدم هاروت و همطبع زن بربط زنــم
افعی ضحاکم و ریم آهــن آهنگــرم

خاقانی / ۲۵۴

(زن بربط زن کنایه از زهره است)

زان زلف هاروتی نشان لرزان ترم از زهره دان
ای زهره را هاروت سان زلف تــو دروا داشته

خاقانی / ۳۹۷

بفروغ رخ زهره صفتت  بفریب دل هاروت فنت

خاقانی / ۷۲۶

دود آهم دوش بابل را حبس کرده ست از آنك
غــارت هاروتیــان شد زهــرهٔ زهــرای مــن

(رك : زهره وهاروت) خاقانی/ ۸۳۷

**هارون** ـ هارون آستانهٔ گردون (ك) ماه را گویند .

**هاله ـ Halo** (فر) ، ماه خرمن، «الهالة والدارة : شاذروردماه» (السامی فی الأسامی میدانی / ۴۴۳) حلقه یادایره‌ایست که شبانگاه از بخار گرد مـاه دیده میشود (برهان ـ آنندراج ) و هاله شمس نیز مصطلح است . (عقول عشره ـ عقل چهارم)

ابوعلی سینا درتعریف هاله گفته است : واما الهالة ، دائرة بیضا تامة او ناقصة تری حول القمر وغیره» . (شفا ج ۱ ص ۲۶۳)

قطب‌الدین محمود شیرازی درصفت هاله گوید : «هر گاه حادث شود در هوا ، میان رائی قمر غیمی رطب لطیف رقیق،قمررا ستر کندازابصار، منعکس‌شود ضوء بصر از اجزاء آن غیم بقمر ، پس هریکی‌ازآن اجزاء مؤدی ضوء قمرباشد، پس دائره مضیئه به‌بیند وآن هاله باشدکه مؤدی قمر وشبه اوست وگاه باشد که شمس را نیز هاله باشد» . (درةالتاج ، جمله چهارم ازفن دوم ص ۳۲)

وحشی بافقی در وصف آسمان وماه هاله‌دار گوید :

سپهر از مه گلی برچهره دیده خطی از هاله بر گردش کشیده
کلیات / ۵۰۲

خرمن ماه ار فرو ریزد ز راه کهکشان
کم نگردد یك جوی از دخل استحضار من
بدرالدین چاچی (مترادفات واصطلاحات ـ هاله)

نورالدین جامی درصفت معراج رسول (ص) گوید:
زد ازسم آن براق برق رفتار ز مکه یکه براقصی درم وار
وز آن جا شد بدین فیروزه خرگاه
چو هاله خیمه زد پیرامن ماه

صائب تبریزی گفته است:
مه از حصار سر به گریبان هاله برد
تا چهرهٔ تو گشت مصور در آینه
(مجمع الفرس)

هاله را نامهای دیگر مانند شایورد، شاهورد وغیره نیز هست. (هالهٔ فارسی بمعنی مفتن ومفسد ونیز بمعنی مفتن و دورنگ ولون آمده)

**هاله ـ Hali** (فر)، (هالی) ستاره دنباله دار متناوب ومشهور است بنام «هالی» بامدار بیضی شکل که فاصله‌اش دراوج ۳۶ برابر فاصله زمین‌ازخورشید ودر حضیض نزدیکتر ازفاصله زهره به خورشید می‌باشد. میل مدارش ۱۸ درجه و دور آن ۷۶سال‌است واز سال ۴۶۷قبل‌از میلاد مسیح تاکنون تمام اوقات عبور آنرا ازنزدیك زمین ثبت کرده‌اند. (رك: ستارگان دنباله‌دار)

**هامان سوز** ـ از اعیاد جهودان است، و روز هلاك هامان وزیر «وخشورش» درهمدان‌است. احتمالا وخشورش همان«خشایارشاه»پسرداریوش‌است؟ وهامان‌قصدنابودی‌جهودان واز آن‌جمله مردخای‌خال‌استرزن‌خشایارشاه‌داداشته‌وقبل‌از آنکه‌قصد خود را عملی‌کندبدست یهودان وبا موافقت وخشورش درچهاردهم‌آذار هلاك میشود وشرح این واقعه در «توراة» هم آمده است.

ابوریحان گوید:

«ودرین روز جهودان صورتها کنند بدارکرده وپس بسوزانند وبدان‌شادی کنند و اورا هامان سوز خوانند ازبهر این» (التفهیم / ۲۴۷) این‌روز را یهودان

«بوری» و «عید مجله» هم گفته‌اند. (رك : بوری ، مجله)

**هبوط** ـ Tapeinoma، Dejection (فر) ، فرود ونشست مقابل شرف است (مفاتیح العلوم / ۱۳۰) وهیز ونشست پهلوی آن است وفاصله آن تا نقطهٔ شرف روی دایره منطقةالبروج ۱۸۰ درجه است و درجه شرف و هبوط هرسیاره در هربرج بترتیب ذیل معین شده است :

شرف زحل در ۲۱ درجه میزان هبوط آن در ۲۱ درجه حمل
شرف مشتری در ۲۱درجه سرطان هبوط آن در ۱۵ درجه دلو
شرف مریخ در ۲۵ درجه جدی هبوط آن در ۲۵ درجه اسد
شرف شمس در ۱۹ درجه حمل هبوط آن در ۱۹ درجه میزان
شرف زهره در ۲۷ درجه حوت هبوط آن در ۲۷ درجه سنبله
شرف عطارد در ۱۵ درجه سنبله هبوط آن در ۱۵ درجه حوت
شرف قمر در ۳ درجه ثور هبوط آن در ۳ درجه عقرب

وکواکب را درحال هبوط، هابط گویند، مقابل صاعد وخواجه نصیرالدین طوسی پس از بیان شرف کواکب ، هبوط آنها را در هربرج چنین آورده است:

چون شرف گشت مرترا معلوم  در برابر بود هبوط نجوم
چون هبوط زحل به برج حمل  وآن برجیس برج جدی مثل
جای مریخ چون بود سرطان  اندرو مرو را تو هابط خوان
باز میزان هبوط خورشید است  هابط برج خوشه ناهید است
برج ماهی هبوط تیر آیند  عقرب آن مه منیر آیند
راس هابط بود چو شد بکمان  هم هبوط ذنب بجوزا دان

(المدخل المنظوم ـ حاشیه شرح بیست باب)

اصطلاح : «هبوط» درمعنی نجومی خود وبه رعایت برخی صنایع درشعر سرایندگان بزرگ آمده است :

بدو نیك فلك همه تلف است  كه هبوطش برابر شرف است

سنایی / حدیقه ۴۳

آفتابی بدان بلندی را  در هبوط مغاك می‌بینم

کمال‌الدین اسماعیل / ۲۲۱

صاعد و هابط گردونش بیوسند رکاب
اشهب و ادهم گیتیش بلیسند لگام
انوری / ۱۴۰

**هبوط و وبال** ـ (رك : وبال وهبوط)

**هپتان** ـ (پ) هفتان ، سبعه سیاره (رك : هفتان و دوازدهان) هفتان در بندهشن درهمین معنی آمده . واژه‌نامه (بندهشن ۱۴–۱۸۴ و ۱۵–۱۸۸)

**هج** ـ رمز ستارهٔ زهره ومریخ است (رك : رمز سیارات)

**هراران** ـ مجموعه‌ای ازستارگان صورت نسرواقع وقلب العقرب «زیراك بوقت سرمای سخت پدید آیند» (التفهیم / ۱۰۲) مأخوذ ازهریر کلب یعنی بانگ سگ درناتسکینی ازسرما . (ذیل التفهیم / ۱۰۲ ح ۱)

**هرامید** ـ (د) خورشید است ونپید درمعنی زهره (بیدخت)
هرامید است خورشید جهانتاب     نپید آمد همان بیدخت پدرام
ادیب الممالك فراهانی / ۷۴۷

**هرقل** ـ (= جاثی) Hércoulos (یو) ، هرکول، هرقل ازصورتهای شمالیست و اورا «الجاثی» و «الجاثی علی رکبتیه» و «جاثی» و «راقص» هم گفته‌اند . بگفته ابوریحان صورت او همچون نام اوست» (التفهیم / ۹۲) «یعنی مردی را ماند برسر زانو ایستاده برای پای کوفتن» . (شرح بیست باب ـ باب سیم)

هرقل ازجمله خدایان یونان وخدای نیروی سرد بوده است[1]. زئوس اورا به آسمان برد[2].

فخرالدین اسعد گرگانی هرکول را «مرد برزانو نشسته» وصف کرده و اورا همراه با «زن برزنجیر بسته» (امرأة المسلسله) دریکجای آورده است :
زنی دیگر برنجیری بسته     به پیش مرد برزانو نشسته
ویس ورامین / ۷۸۰

منوچهری هرقل را باکمرشمشیر (حمایل) او همراه باوصف بنات النعش، در وصف شب آورده است :

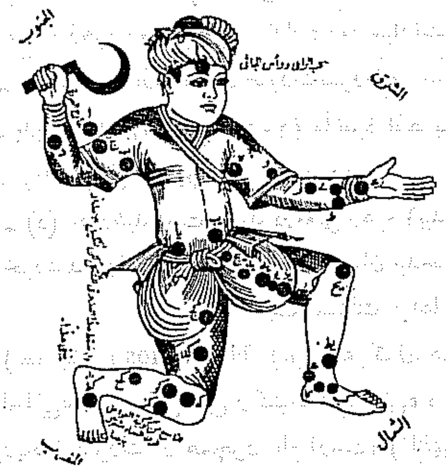
---

۱ـ La Déesse de la Force brutale (فابل لافونتن)
۲ـ بسائط علم الفلك / ۱۰۹ .

چو پاسی ازشب دیرنده بگذشت — برآمد شعریان ازکـوه مـوصل
بنات النعش کـرد آهنگـک بـالا — بکـردار کمـر شمشیر هـرقل[1]

دیوان / ۲۸۲

## (صورت هرقل = الجاثی)



**هرمز** - (= هرمزد) مشتری . سراج الدین راجی گوید :

بقسمت ازل ، ارزاق خلق مرهون است
مدان سعادت ونکبت زهرمـز وکیـوان

(فرهنگ سروری)

**هرمزد** - (پ) هرمز ، اورمزد، ستاره مشتری، واژه‌نامه (بندهشن۳ـ۵۰)

شود چیره برخلق آز و نیـاز — فزونی بود رنج و درد وگداز
بدان وقت هرمزد نیـروکنـد — و ناهید را باز زیـر افکنـد

زراتشت‌نامه / ۱۳۲

---

۱ - دردیوان‌منوچهری مصحح دبیرسیاقی در تعلیقات هرقل را امپراطور روم (شرقی ۶۰۳ـ۶۳۸) که خسرو پرویز را شکست داد معنی شده است .

قوس وحوت است خانهٔ هرمزد — جدی و دلو ازحمل یابد مزد

سنایی (حدیقه)

**هرمس** ـ وهرمس عطارد، ونام اسطوره‌ای این سیاره است، (رك : عطارد) ویکی ازنامهای ستاره مشتری باشد (فرهنگ سروری) ونام یکی ازمنجمان اساطیری معروف به هرمس بابلی.

خدای مصریان بلغت یونانی، نام سه نفر ازحکمای دانشمند یکی ادریس پیغمبر و دو دیگر ازحکمای یونان، هرمس بوده و تازیان هرامسه برای آن جمع بسته‌اند (فرنودسار) نام روز اول ازهرماه، نام فرشته موکل براین روز ونام ستاره مشتری (فرنودسار) ونام مردی است که بربط را آماده ساخت.

عنصری گوید :

بدو گفت هرمس چرایی دژم — نه همچون منی دلت مانده به غم

که این آلت من که شد ساخته — نگردد همی هیچ پرداخته

(فرهنگ سروری)

خاقانی درقصیده‌ای درمدح خراسان وتمنای وصول بدان خطه و رثای امام محیی‌الدین ونیز در رد حکم قران بادی ۵۸۲، که منجمی ازخراسان و انوری شاعر طرفدار وقوع آن‌بوده، ازهرمس نام برده است :

نکنم باور که احکام خراسان اینست

گرچه‌صد هرمس ولقمان بخراسان یابم

دیوان / ۳۰۰

**هرمزد روز** ـ (= اورمزد روز) روز پنج شنبه است چون این روز منسوب به هرمزد «مشتری» است :

بباشم درین رزمگه پنجروز — ششم روز هرمزد گیتی‌فروز

(فرهنگ سروری)

**هزارات** ـ (= هزارها) جمع عربی هزاره فارسی، ادواری است مشتمل برهزار سال وابومعشر بلخی دربعضی ازتصانیف خود آورده است (تاریخ نجوم اسلامی / ۲۲۳ و ح ۱۰) وادوار الوف وایام العالم ومدت عمر عالم نیز گفته‌اند. (رك : ادوار الوف)

**هزار اختر** ـ (ك) هزار سکه طلا بوده که گویند جمال‌الدین محمدبن

علی اصفهانی وزیر صاحب موصل به خاقانی صله داده است .

«هزار اختر نتیجهٔ خورشید» تعبیری است که ازاین صله ودر ارتباط زر باخورشید (رك : خورشید و زر) درشعر او بوجود آمده :

صاحب جبریل دم جمال محمد کز کرمش دارم اصطفای صفاهان
داد هزار اخترم نتیجهٔ خورشید آن بگهر شعری سمای صفاهان

دیوان / ۳۶۰

**هزارگوش** ـ (پ) کنایه ازخورشید یاصفتی است است برای آن در ادبیات پهلوی . وژه‌نامه (بندهشن ۲ـ۱۷۲)

**هزار میخ** ـ (ك) درترکیب وصفی «خشن هزار میخ» کنایه است برای شب وآسمان وپوشش تیره رنگ وپرستاره شب ، درشعر خاقانی :

برکش میخ غم زدل پیش که صبح برکشد
این خشن هزار میخ از سر چرخ چنبری

دیوان / ۴۳۳

وهزار میخی چرخ نیز درشعر او آمده است :

دلقش هزار میخی چرخ و به جیب چاك
باز افکنش ز نور و فراویزش از ظلام

دیوان / ۳۰۴

(هزار میخی خرقهٔ درویشان است که بخیه بسیار برآن زده‌باشند وکنایه‌از آسمان پرکواکب است خشن بروزن چمن ، گیاهی که ازآن جامه بافند. بازافکن بروزن مادر زن ژنده پنبه باشد که فقیران ودرویشان برجامه وخرقه دوزند وفراویز ، سجاف جامه است . (دیوان خاقانی ص۳۰۴ ح ۱ وص ۴۳۳ ح ۴)

جمال‌الدین سلمان ساوجی وکمال‌الدین اسماعیل هزار میخ افلاك و هزار میخ فلك آورده‌اند :

دو تویی فقرا جامه‌ایست کز عظمت
هزار میخی افلاکش آستر یابی

جمال‌الدین سلمان (بهار عجم)

در درج هزار میخ فلك پایمال محل والایت

کمال‌الدین اسماعیل / ۹۰

امیر خسرو دهلوی «هزار میخی شب» آورده است :

چو گشت نغمهٔ مرغان صبحگـاه بلند

هزار میخی شب برخود آسمان بدرید

(بهار عجم - ذیل برهان)

**هزاروان** - بعربی هزارات یا الوف (گاهشماری / ۳۳۸)

**هزارها** - (= هزارات) الوف ، درادوار الوف . (رك : هزارات)

**هستبر** - (پ) هشتبهر ، صورت‌تنین است، طبق نجوم پهلوی و برحسب مندرجات کتب لغت فارسی . (رك : تنین)

**هشت اورنگ** - درمعنی هفت فلك سیار بـا فلك ثوابت‌درشعرا بن‌حسام (رك : هفت اورنگ وهشت اورنگ)

**هشت حمالان** - (ك) کنایه ازچهار جهت‌اصلی وچهار جهت‌فرعی‌است.

چار پای منبرش را هشت حمالان عرش

بر کتف دارند کاین مرکز نداردقدرآن

خاقانی / ۳۳۴

**هشت گوی** - هشت فلك وبراین قیاس هفت‌گوی ونه گوی . (مقدمهٔ التفهیم / قفد)

**هشت منظر** - (ك) جهات اصلی وفرعی (برهان) هشت‌آسمان ، هشت فلك . (فرنودسار)

**هشت وچهار چشم** - (ك) دوازده برج

رای همام گفت که ما حصن دولتیم

کز هشت‌وچار چشم فلك‌دیده بان‌ماست

خاقانی / ۸۱

**هفت** - از زمانهای‌بسیار کهن، اقوام مختلف به عددهفت توجه‌مخصوص داشته‌اند . سومری‌ها وبعد سامی‌ها ، ومردم سرزمین‌های ایران و یـونان و هند ، تقسیم‌بندی هفتگانه را درموارد بسیار بکار می‌بسته‌انـد . تقسیم سیارات به هفت ، افلاك سبعه ، هفت اقلیم ، هفت دریا ، طبقات‌هفتگانه زمین، ایام هفته وبسی‌چیزهای دیگر مورد اعتقادایشان‌باعددهفت همراه‌بوده وبا این‌عددمحدود میشده. واگرمدلول آیه «ومن الارض مثلهن» (سوره اطلاق آیه ۱۲) رامربوط‌به تقسیم‌هفت‌اقلیم‌بدانیم

احتمال سامی بودن این تقسیم بیشتر میشود. هفت بار طواف بدور کعبه وهفت بار رمی جمره وسعی بین صفا ومروه درمراسم حج وقرار گرفتن هفت اندام برزمین درموقع سجده نماز، مذهبی بودن عدد هفت واعتبار آنرا بیشتر کرده است.

هندوان هفت پروردگار بنام آذیتا و ایرانیان هفت ایزد بنـام امشاسپندان باتصور آسمانی وستاره‌ای داشته‌اند. تقسیمات هفتگانه کشوری ولشکـری، وحتی تقسیم آسمان به هفت ناحیه وسپردن هرناحیه بیك اختر اهورایـی و یـك اختر اهریمنی، نشانهٔ اعتقاد ایرانیان نیز به اصالت عدد هفت بوده است.

بنابر اساطیر روم ویونان، هنگام تولدآپلولون، غازهای مقدس‌درجزیره اورتیژی[1] یاجزیره بلدرچین یا «آسترا»[2] پرواز درآمدند وهفت بار دور جزیره‌را گردش کردند، چون ولادت آپلون روز هفتم ماه صورت‌گرفته بود[3].

**هفت آباء** ـ (ك) سبعه سیاره، آباء هفتگانه علوی. (رك: آباء)

هفت بنا وهفت بنیان وهفت پردهٔ ازرق وهفت خضرا و هفت سقف و هفت طارم وهفت قلعهٔ مینا وهفت کحلی وهفت مندل وهفت منزل وهفت‌طلای‌خضرا بمعنی آسمان وافلاك سبعه آمده است. (رشیدی)

**هفت آسمان** ـ (ك) ساکنان باستانی بابل تصور می‌کردندکه آسمان‌از هفت طبقه روی هـم چیـده تشکیـل شده وخورشید وماه و پنـج سیاره را بنابر اندازه دوری آنها از زمین در هریك‌ازین طبقات می‌دانستندوخورشید وماه وخمسه متحیره را ساکن طبقات وصاحب(رب) آن می‌شمردند. این پندارمیان اقوام‌یونانی وسریانی راه یافت ومیان طبقه عوام آن اقوام رواج پیدا کرد و بعدها برای شهر نشینان جزیرة العرب نیز در دوره جاهلیت این اعتقاد پیدا آمد واین مطلب‌ازورود و ذکر هفت آسمان درعده‌ای ازآیات قران آشکار میگردد.

۱ـ تسبح له السماوات السبع والارض، سورهٔ اسری آیه ۴۶

۲ـ الله الذی خلق سبع سماوات، سورهٔ اطلاق آیه ۱۲

۳ـ لقد خلقنا فوقکم سبع طرائق، سورهٔ مؤمنین آیهٔ ۱۷

---

1- Ortigie,

2- Astera.

۳ـ فرهنگ اساطیری یونان و روم ترجمهٔ دکتر احمد بهمنش ص ۸۶.

۴ــ فقضاهن سبع سماوات فی یومین به، سورهٔ فصلت آیه ۱۱

۵ــ الم تروا کیف خلق الله سبع سماوات طباقا ، آیه ۱۴

۶ــ وبنینا فوقها سبعا شدادا، سورهٔ نباء آیه ۱۲

درشعر فارسی ، هفت آسمان ، برمبنای همان باور واعتقاد، همراه با هفت کشور وهفت طبق زمین یاهفت طبقهٔ افلاك راه‌یافته‌است. بیك شاهدازانوری‌ابیوردی اکتفا می‌جوئیم .

تو نام سیــد سادات بگذرانیــدی

زهفت کشور وهفت آسمان‌وهفت‌طبق

دیوان / ۱۲۵

**هفت آسیا** ـ (ك) هفت آسمان

چو جغد از برون راندم آسیابان بربن بام هفت آسیا مــی‌گریــزم

خاقانی / ۲۸۱

کمترین سعی طواف گرد این هفت آسمان

کمترین رمی حجارت جرم ایــن هفت آسیا

جمال‌الدین اصفهانی / ۳۷

وهفت بام وهفت پرگار، وهفت پوست وهفت چتر آبگون و هفت خراس وهفت خروارکوس وهفت نیمخایهٔ مینا (فرهنگ رشیدی) درهمین معنی است .

**هفت آشکو** ـ (ك) هفت ، هفت فلك ، افلاك سبعه

چار طاق شش در هفت آشکو ، یعنی فلك

درگهت را غرفه‌ای درجنب ایوان آمده

خواجو / ۶۰۴

سراچه ایست ز بستــان سرای تعظیمش

چهار صفه هفــت آشکــوی شش روزن

خواجو / ۶۱۸

**هفت آینه** ـ (ك) سبعه سیاره

از رای تو صیقل فلك را هفت آینه در دکان به‌بینم

خاقانی / ۲۸۸

در بند چار آخور سنگین چه مانده‌ای

در زیر هفت آینه خودبین چه مانده‌ای

خاقانی / ۵۳۹

**هفت اجرام** ـ (ك) سبعه سیاره

هفت اجرامش ز روی تعظیم خوانند خدیو هفت اقلیم

خاقانی / تحفة العراقین ۱۴۳

گردون و هفت اجرام او تحت الشعاع جام او

فوق الصفه ز اکرام او ، دین مجد والا داشته

دیوان / ۳۹۹

**هفت اختان** ـ (ك) هفت کوکب سیار (فرنودسار)

**هفت اختر** ـ سبعه سیاره

ماه در جمله هفت اختر سیار شهست

نیست رای حکما را بجز این روی اقوال

ازرقی / ۵۲

قبول یافت ز هر هفت اختر آتش و آب

وجیه گشت بهر هفت کشور آتش و آب

ابوالفرج رونی / ۱۷

**هفت اژدها** ـ (ك) هفت سیاره

ازخنجر زهر آبگون هفت اژدها را ریخت خون

همت ز نه پرده برون دل هشت مرعی داشته

خاقانی / ۳۹۷

(هفت اژدها سبعه سیاره، نه پرده نه فلك ، هشت مرعی جنات ثمانیه است دیوان خاقانی ص ۳۹۷ ح ۵) .

وهفت آینه وهفت آئینه خودبین وهفت چشم چرخ وهفت چشم خروس و هفت در وهفت دستبند وهفت رخشان وهفت گیسودار چرخ وهفت مهرهٔ زرین وهفت نوبتی چرخ سبعه سیاره است . (فرهنگ رشیدی)

**هفت اصل** ـ وهفت رقعه ارکن وهفت شادروان ارکن ، یعنی هفت طبقهٔ زمین . خاقانی گوید :

بدستش داد هفت ایوان خضرا  کلید نصب شادروان ادکن
(رشیدی)

**هفت افلاک** ـ (ك) هفت آسمان

برده است سبق بدولت خاك  چارم کشور ز هفت افلاك
خاقانی / تحفة‌العراقین ۸۳

**هفت اقلیم** ـ تقسیمی است برمبنای اعتقاد به‌اصالت‌عدد هفت، ایرانیان ونیز رومی‌ها دنیای شناخته شده زمان خود را به هفت‌کشور یاهفت اقلیم تقسیم نمودند و هراقلیمی را بیکی ازسیارات هفتگانه نسبت دادند. ایران‌شهر در جزو اقلیم پنجم ومنسوب به زهره شد. چنانکه نظامی گنجوی نیز به این نسبت اشاره کرده است:

زهره بر برج پنجم اقلیمش  پنج نوبت زنان بتسلیمش
هفت‌پیکر / ۲۹۲

**هفتان** ـ (پ) هپتان نیز آمده (رك : هپتان) بمعنی هفت سیاره درنجوم پهلوی. واژه‌نامه (بندهشن ۱۴ـ۱۸۴ و ۱۵ـ۱۸۸)

**هفتان و دوازدهان** ـ (پ) هفت سیاره و دوازده برج

«روزی اردوان دانایان واختر شماران که به دربار بودند پیش خواند و وپرسید که چه همی بینید به چیش (درباره) هپتان و دوازدهان وایستشن و روشن (سکون وحرکت یامکث وسیر) و ...» (کارنامه اردشیر / ۱۷۶)

«هفتان و دوازدهان»درشاهنامه «ده و دو وهفت» آمده:

بپرس از شمار ده و دو و هفت
که چون خواهد این کار بیداد رفت

**هفت انجم** ـ (ك) سبعه سیاره

اگر برای تو نبود مسیر هفت انجم
نه آشکوب فلك پشت همچو هامون باد
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۳

**هفت اندام** ـ (ك) سبعه سیاره

بسته چون سبع مثانی ز پی رفعت قدر
آسمان آیت اخلاص تو برهفت اندام
خواجو / ۷۴

**هفت اوتاد** ـ هفت سیاره (فرنودسار)

**هفت اورنگ** ـ (ك) (= دب اکبر و دب‌اصغر) (رجوع شود به‌مقالهٔ هفتورنگ بوسیلهٔ اینجانب[1]، نشریهٔ دانشکده‌ادبیات‌وعلوم انسانی‌دانشگاه‌آذرابادگان شماره ۱۰۱ص ۱۸۷–۱۹۶) و هفت برادران و هفت داوران. (فرهنگ رشیدی)

**هفت اورنگ کهین** ـ هفت اورنگ کوچك یادب اصغر. (السامی‌فی الاسامی / ۴۴۴)

**هفت اورنگ مهین** ـ هفتورنگ بزرگ یادب اکبر. (السامی فی الاسامی / ۴۴۴)

**هفت‌اورنگ‌وهشت‌اورنگ** ـ درمعنی هفت‌فلك بافلك ثوابت‌درشعر ابن حسام (محمدبن حسام‌الدین خرسفی قهستانی متوفی بسال ۸۷۵ هـ. ق)

چو از برج سعادت خانهٔ برجیس بگذشتم

بهفت‌اورنگ‌وهشت‌اورنگ‌کردم‌روی‌استیلا

(گنج سخن ج ۲ ص ۲۸۲ از دکتر ذبیح‌الله صفا)

**هفت ایوان** ـ (ك) هفت آسمان

شبروان نالهٔ گردون نوردم هرنفس

رخت‌درد‌یوان‌هفت‌ایوان‌خضرا افکنند

خواجو / ۵۸۳

**هفت بام** ـ (ك) هفت آسمان)

از بسکه دود آه حجاب ستاره شد

برهفت بام بست‌گذرها چوششدرش

خاقانی/ ۲۲۳

فراو برهفت بام و چار دیوار جهان

کارنامه هشت بنیاد جنـان انگیختـه

خاقانی/ ۴۰۷

**هفت بانو** ـ (ك) سبعه سیاره (رشیدی) وهفت خاتون وهفت اخترخضرا وهفت سلطان وهفت شمع وهفت شمع بی‌دخان وهفت طفل جان شکـر وهفت شعله

---

۱ـ ا ـ م.

درهمین معنی است (رشیدی)

**هفت برادران** ـ هفت ستاره دب اکبر ، هفتورنگ .

**هفت بنا** ـ (ك) آسمان (رشیدی)

**هفت بنیان** ـ (ك) هفت آسمان

قوی چار بنیان ارکانش چندان که دور فلك هفت بنیان نماید

خاقانی/ ۱۳۱

**هفت برادران** ـ (ك) دب اکبر ، هفتورنگ وهفت داوران . (فرهنگ رشیدی)

**هفت بهر** ـ قسمت هفت‌گانی بروج (مقدمهٔ التفهیم / قفد)

**هفت بهر و نه بهر** ـ سهم کواکب سیاره ازبروج «وچون هربرجی را برهفت قسم متساوی (قسمت) کنند ، چنانکه هرقسمی چهار درجه وهفده دقیقه و هشت ثانیه وسی وچهار ثالثه باشد وقسم اول آنرا بصاحب آن برج‌دهند وقسم‌دوم به‌کوکبی دهند که فلك او تحت فلك صاحب برج باشد وقسم سوم به‌کوکبی که فلك او زیر فلك (کوکب) قسم دوم بود همینطور تاقسم‌هفتم آنرا هفت بهرخوانند وچون هربرج را به نه قسم متساوی کنندچنانکه مجموع (دوازده‌برج) صدوهشت (۹ × ۱۲) قسم بوده باشد و هرقسمی سه درجه وبیست دقیقه ، قسم اول‌از(برج) حمل به مریخ دهند ، که صاحب حمل است وقسم دوم به صاحب ثورکه زهره است وقسم سیم بصاحب جوزا که عطارداست وعلی هذاد(وهمینطور) برترتیب اقسام صد وهشتگانه بشمارند وبه صاحبان بروج برترتیب قسمت کنند وچون‌نوبت به حوت رسد باز ازحمل گیرند تا آخر اقسام دوازده برج‌که هرآینه متعلق باشد به صاحب حوت‌که مشتریست واین را ، (یعنی‌این‌اقسام) را نه بهرخوانند» . (شرح بیست باب ـ باب هفدهم)

**هفت بیرون** ـ (ك) هفت بیرونی ، هفت آسمان

ما که جزئی ز سبع گردونیم باتو بیرون ز هفت بیرونیم

نظامی / هفت‌پیکر ۴

**هفت پدر** ـ (ك) فلك وسبعه سیاره (رشیدی) هفت آباء

**هفت پرده** ـ (ك) هفت فلك

در پردهٔ دیـن قـدم فشرده رخت از بر هفت پرده برده
خاقانی / تحفةالعراقین ۱۰۳

برکن زدو میخ هفت پرده این قطب سپهر سالخورده
خاقانی / تحفةالعراقین ۱۷۱

ای دین تو میخ هفت پرده تلقین تو مرده زنـده کـرده
خاقانی / تحفةالعراقین ۱۴۷

**هفت پرده ازرق** - (ك) آسمان، هفت آسمان
از جور هفت پرده ازرق باشك لعـل
طوفان به هفت پـرده ادکـن درآورم
خاقانی / ۲۴۴
(مراد ازهفت‌پرده‌ادکن‌زمین است و بباور دیرین‌هفت طبقه‌بودن‌زمین اشاره شده‌است)

**هفت پردهٔ ادکن** - (رك: هفت پردهٔ ازرق . ش ازخاقانی)

**هفت پرگار** - (ك) هفت فلك، هفت آسمان (رشیدی)

**هفت پرند** - (ك) هفت فلك، هفت آسمان
زین هفت پرند پرنیان رنگ گرپا بدرون نهی خوری سنگ
نظامی / لیلی ومجنون ۱۹

**هفت پوست** - (ك) هفت فلك (رشیدی) (رك: هفت آسیا)

**هفت پیك** - (ك) سبعه سیاره
بخدایـی کـه در دوازده میـل
هفت پیکش همیشه در سفر است ...
انوری / ۴۶

**هفت پیکر** - (ك) سبعه سیاره وهفت فلك (رشیدی)

**هفت تابنده** - (ك) هفت اختر سیار، سبعه سیاره
اخترانند آسمان شان جـای هفت تابنده‌اند در دو و داه
رودکی (محیط واحوال واشعار رودکی / ۵۴۸)

**هفت تن مردان علوی** - (ك) سبعه سیاره
مردان علوی هفت تن، درگاه اورا نـوبه زن
خصمان سفلی چار تن پیشش پـرستار آمـده
خاقانی / ۴۱۰

(نوبه زن : سه نوبت زن یا پنج نوبت زدن ، نوبت زدن معمول در گاه پادشاهان بوده است و مراد از چهار تن خصمان سفلی ، چهار عنصر است)

**هفت چتر آبگون** - (ك) هفت آسمان ، هفت فلك

ای چتر ظلم از تو نگون وز آتش عدلت کنون
بر هفت چتر آبگون نور مجزا ریخته

خاقانی/ ۳۹۱

**هفت چرخ** - (ك) هفت فلك ، هفت آسمان

گر بخواهی بحکم یك فرمان گره هفت چرخ بگشایی ...

انوری / ۳۶۵

**هفت چشم چرخ** - (ك) سبعه سیاره

خسرو مشرق جلال‌الدین که برق خنجرش
هفت‌چشم‌چرخ‌خضرا برنتابد بیش ازین

خاقانی / ۳۴۹

**هفت چشم خراس** - (ك) سبعه سیاره (رشیدی)

**هفت حراث** - (ك) هفت اختر سیار ، سبعه سیاره ، بدلیل اعتقاد بتأثیر آنها درخاك وعناصر : آب وباد ، آتش وخاك)

در زمین چار عنصر هفت حراث فلك
تخم‌دولت‌تاکنون برامتحان‌افشانده‌اند

خاقانی/ ۱۱۷

**هفت حصار** - (ك) هفت فلك ، هفت آسمان

این هفت حصار برکشیده بر هزل نباشد آفریده

نظامی / لیلی ومجنون ۱۷

**هفت حقه** - (ك) هفت آسمان (رك : هفت مهره)

**هفت خاتون** - (ك) سبعه سیاره

هفت خاتون را درین درگاه سبز
داه این درگاه والا دیده‌ام

خاقانی / ۲۹۰

داه بمعنی دایه ، دایك ، داهی و دایی منسوب بآن است

**هفت خاتون و هفت قلعه** ـ (ك) سبعه سیاره و هفت فلك

به‌بین نه طبق برتر از هفت قلعه
به‌بین هفت خاتون برِ چار ماما

خاقانی / ۵۶۶

چار ماما : چهار مادر ، عناصر اربعه

**هفت خانه** ـ (ك) هفت خانه گردون و هفت خانهٔ افلاك ، افلاك سبعه

ز هفت خانه گردون قدم فراتر نه
و گر توانی خود را بلامکان برسان

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۱۹

همیشه تا که بود هفت خانه افلاك
ز بس تراجع انجم زخانه ترجیع...

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۸۴

**هفت خایه زرین** ـ (ك) سبعه سیاره

اجرام هفت خایهٔ زرین بسوك تو
برهفت بام خانه مینا گریسته

خاقانی / ۵۴۵

**هفت خراس** ـ (ك) هفت آسیا ، هفت فلك ، هفت آسمان

درهفت خراس نیست بالله
روغنگری از زبان من به

خاقانی / ۱۶۹

**هفت خرگه** ـ (ك) هفت آسمان ، هفت فلك

مهد انس ازچار طاق عنصر آوردم برون
وز فراز هفت خرگه برکشیدم سایبان

خواجو / ۵۹۸

**هفت خروارکوس** ـ (ك) سبعه سیاره (رشیدی)

**هفت خضرا** ـ (ك) هفت آسمان ، خطاب به آفتاب :

ای روی شناس هفت خضرا
زیور ده شش عروس رعنا

خاقانی / تحفة‌العراقین ۱۷۳

**هفت خط** ـ وهفت رصد (ك) هفت اقلیم (رشیدی)

**هفت خلیفه** ـ (ك) هفت اختر سیار

فهرست جمال هفت پرگار ازهفت خلیفه جامگی خوار

نظامی / لیلی ومجنون ۹۲

**هفت خم** ـ هفت آسمان (فرنودسار)

**هفت خیمه گردون** ـ (ك) افلاك سبعه

از نالهٔ هفت خیمهٔ گردون شکافتیم

وز آه چار گوشهٔ عالم بسوختیم

خاقانی / ۸۰۷

**هفت داوران** ـ (ك) بنات النعش (فرهنگ رشیدی) و به معنی سبعه سیاره (فرنودسار)

**هفت دختر** ـ (ك) سبعه سیاره

ازین هرهفت کرده هفت دختر چو طبعت چرخ بانویی ندارد

خاقانی / ۶۱۱

**هفت دختر خضرا** ـ (ك) هفت اختر ، سبعه سیاره (رشیدی)

**هفت دخمهٔ خضرا** ـ (ك) هفت فلك یاهفت طبقهٔ زمین

آب حیات نو شد پس خاك مردگان

برروی هفت دخمهٔ خضرا بسرافکند

خاقانی / ۱۴۱

**هفت در** ـ هفت سیاره (فرنودسار)

**هفت درهفت** ـ (هرهفت آرایش زنان ...) ونیز هفت سیاره و هفت اقلیم . (فرنودسار)

**هفت دریا** ـ مأخوذ از «سبعة ابحر»درآیه ۲۷ ازسوره لقمان. سعدی گوید :

اگر آفتاب است یك ذره نیست

وگر هفت دریاست یك قطره نیست

(بوستان)

**هفت دستنبو** ـ (ت) (ك) هفت سیاره

در کف بخت بلندش زاختران هفت دستنبوی زیبا دیده‌ام

خاقانی / ۲۹

**هفت‌دور** ـ هفت انقلاب و یا هفت قرن که هر انقلابی عبارت از هزار سال است و هریك از آنها بیکی ازهفت سیاره تعلق دارد (فرنودسار)

**هفت دور** ـ هفت هزار سال که‌هرهزاره به سیاره‌ای تعلق‌دارد(رشیدی)

**هفت ده** ـ (ك) هفت کشور (رك : نه شهر ، دو شاهد ازخاقانی)

**هفت رایت** ـ (ك) سبعه سیاره . هفت اختر

بدست بخت جوان تو هفت رایت چرخ

چنانکه مهره گهواره پیش طفل رضیع

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۸۴

**هفت رخشان** ـ (ك) سبعه سیاره

استاد سرای هفت رخشان شاگرد غلام خاص ایشان

خاقانی / تحفة‌العراقین ۳۷

دراشاره به قران ۵۸۲ گفته است :

هفت رخشان مه آبان بهم آیند چه باك

که سعود ازمه آبان به خراسان یابم

دیوان / ۳۰۱

**هفت رصد** ـ (ك) هفت فلك ، هفت آسمان

زین هفت رصد نیفکنم بار

که انصاف تو دیده بان بینم

این هفت رصد بیفکنم باز تا منزل کاروان بینم

خاقانی / ۲۸۹

**هفت رصد وهفتم رصد** ـ (ك) هفت فلك وفلك هفتم هفت رصد : هفت اقلیم (فرنودسار)

این عقل وران که نور تابند ازهفت رصد جواز یابند

خاقانی / تحفة‌العراقین ۶۳

این هفت رصد بیفکنم باز تا منزل کاروان به‌بینم

دیوان / ۲۸۹

هفتم رصدش جواز داده پای از سر سدره برنهاده

خاقانی / تحفة‌العراقین ۷۶

**هفت رقعهٔ ادکن** ـ هفت طبقهٔ زمین (فرنودسار) (رك : هفت اصل)

**هفت رواق** ـ (ك) هفت آسمان ، هفت فلك

این هفت رواق زیر پرده آخر بگزاف نیست کرده

نظامی / لیلی ومجنون ۱۷

**هفت زمین** ـ هفت اقلیم (فرنودسار)

**هفت سالار** ـ (ك) سبعه سیاره

هفت سالار کاندرین فلکند همه گرد آمدند در دو و داه

رودکی (محیط واحوال واشعار / ۵۲۸)

**هفت سپر** ـ (ك) سبعه سیاره

خدایگان جهان کز مهابت تیغش

میان هفت سپر آفتاب لرزان است

شاد (مترادفات واصطلاحات ـ هفت فلك)

**هفت سپهر وهشت خلد** ـ

ازهفت سپهر وهشت خلدش روز آخور وشب ستان بینم

خاقانی / ۲۸۶

**هفت ستاره** ـ

این هفت ستاره که درین هفت سپهرند

هستند به حکم تو همه غارب وطالع

رشید وطواط / ۲۸۲

ز سیر هفت ستاره ز دور هفت فلك

چو تو نیاید یکتن علی‌بسیط‌الارض

رشید وطواط / ۵۹۴

**هفت سقف** ـ (ك) هفت آسمان (رشیدی)

**هفت سلطان** ـ (ك) سبعه سیاره (رشیدی)

**هفت سماء** ـ هفت آسمان

خواجه سید اسعد آنکه از اوست هرچه سعد است زیر هفت سما

فرخی سیستانی / ۳

**هفت سیاره** ـ سبعه سیاره

منجم ازچه ز تقویم هفت سیاره    حساب نیك وبد روزگار گرفت

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۵۴

**هفت شادروان** ـ ونه خیمه (ك) افلاك سبعه‌ویاافلاك نه‌گانه :

شه زرین قبای خور ، ز فراشان خاص تست

که بانه خیمه می‌گردد بگرد هفت شادروان

(مترادفات واصطلاحات ـ نه فلك)

**هفت شادروان ادکن** ـ هفت طبقهٔ زمین (فرنودسار)

**هفت شاه** ـ (ك) سبعه سیاره

اول ز یکـی بـه شصتم آورد    پس شصت‌مرا بسی بدل کرد

آنگـاه ز سی دوازده ساخـت    زان جمله‌سرای‌هفت شه ساخت

خاقانی / تحفة‌العراقین

**هفت ششدر تنگ** ـ (ك) هفت آسمان ، هفت فلك

بگذشت ز هفت ششـدر تنگـ    زندان سه بعد وصحن دو رنگ

خاقانی / تحفة‌العراقین ۷۶

**هفت شمع** ـ (ك) سبعه سیاره (رشیدی)

**هفت شمع چرخ** ـ (ك) سبعه سیاره

از بسکه دود آه حجاب ستـاره شد

برهفت بام بست‌گذرهاچو ششدرش

بل هفت شمع چرخ گدازان شود چو موم

از بسکه تـف رسد ز نفسهـای بیمـرش

خاقانی / ۲۲۳

**هفت شمع بی‌دخان** ـ (ك) سبعه سیاره

از پی پرواز مرغ‌دولت او بود بس

دانها کاین نه رواق باستان افشانده‌اند

وز پی افروزش بزم جـلالش دان و بس

نورها کاین‌هفت شمع بی‌دخان‌افشانده‌اند

خاقانی/ ۱۱۷

**هفت شهر** - (ك) هفت‌اقلیم ، هفت کشور ، هفت شهر«مدائن» معروف بوده است .

و«هفت‌شهر عشق» ازمولانا جلال‌الدین درمدح عطاردمعروف‌است :

هفت شهر عشق را عطار گشت        ما هنوز اندر خم یك کوچه‌ایم

**هفت صحن** - (ك) هفت آسمان

مرحبا ای فاخته بگشای لحن        تا گهر برتو فشاند هفت صحن

عطار / منطق الطیر ۳۷

**هفت صحیفه** - (ك) هفت آسمان ، خاقانی درخطاب به آفتاب گوید :

از رفتن تو ازین ولایت        این هفت صحیفه برده آیت

تحفةالعراقین / ۵

**هفت طارم** - (ك) هفت آسمان

از پی نظارهٔ خیل تو زین مینا تتق

روشنان بربام سقف هفت طارم آمده

کمال‌الدین اسماعیل / ۸۵

چو از حبس این چار ارکان گذشتم

طربگاه جز هفت طارم ندارم

خاقانی / ۲۷۷

**هفت طارم ششدر** - (ك) هفت آسمان

شده زین هفت طارم ششدر        چار حد وجود ویرانش

خواجو / ۱۶۰

**هفت طبق** - (= سبع طباق) هفت آسمان وهفت‌طبقهٔ زمین وهفت‌طبقه آسمان و زمین (رشیدی)

**هفت طفل** - (ك) سبعهٔ سیاره

چرخ نارنج گون چو بازیچه        درکف هفت طفل جان شکر است

خاقانی / ۶۷

**هفت طلای خضرا** - (ك) سبعه سیاره (رشیدی) و (رك : هفت آباء)

**هفت عروس** - وند عماری (ك) سبعه سیاره ونه فلك

ای هفت عروس و نه عماری  در درگه تو به پرده داری
نظامی / لیلی و مجنون ۲

**هفت علفخانهٔ فلك** ـ (ك) هفت آسمان (رشیدی)
آتش زنیم هفت علفخانه فلك
چون بنگریم نزل فراوان صبحگاه
خاقانی / ۳۸۴

**هفت فرس** ـ (ك) سبعه سیاره
دوران که فرس نهادهٔ تست  با هفت فرس پیادهٔ تست
نظامی / لیلی و مجنون ۱۰

**هفت فرش** ـ هفت طبقه زمین (فرنودسار) و هفت نطع (رشیدی)

**هفت فرش مدور** ـ (ك) هفت فلك
زمین بساط کف پای تست زان روشن
چو هفت فرش مدور میان نه خرگاه
(مترادفات و اصطلاحات ـ نه فلك)

**هفت فلك** ـ هفت آسمان
بامکان تو زمین به بود از هفت فلك
با کمال تو جهان کم بود از یك خردل
انوری / ۵۳۵

**هفت قرا** ـ (ك) هفت فلك (رشیدی)

**هفت قصر لاجورد** ـ (كا) (رك: دیر مینا ـ وقیصران هفت‌قصرلاجورد)

**هفت قلعه** ـ (كا)ومعروف است که‌مادها و تامدتی‌شاهان بعدازایشان نیز قلاع یاشهرهای‌خود را برعدد هفت و بنام هفت‌کوکب بنا میکردند. هفتخوان افسانه‌ای درشاهنامه هم میتواند اشاره‌ای باین رسم بوده باشد.

**هفت قلعه فلك** ـ (ت) هفت آسمان
اعظم جلال دین که ز آسیب قهر او
برهفت قلعه فلك افتاد زلزله
خواجو / ۱۷۲

**هفت قلعه مینا** ـ (ك) هفت آسمان

از اشك خون پیاده واز دم کنم سوار
غوغا به هفت قلعه مینا بر آورم
خاقانی / ۲۴۷

**هفت قواره** ـ (ك) هفت آسمان
این هفت قوارهٔ شش انگشت یکدیده چهار دست ونه‌پشت...
نظامی / لیلی ومجنون ۳۱
(شش انگشت ، جهات سته ، یکدیده : خورشید ، نه پشت : نه فلك)

**هفت کاخ پیروزه** ـ (ك) هفت آسمان
برآیی برین هفت پیروزه کاخ کنی پردهٔ تنگ هستی فراخ
نظامی / اقبالنامه ۳۵

**هفت کحلی** ـ (ك) هفت آسمان (رشیدی)

**هفت کره** ـ (ك) هفت آسمان ، هفت‌فلك ، چون افلاك‌ازنظرقدما کروی شکل می‌باشند .

**هفت کشور** ـ هفت فلك (رشیدی ـ فرنودسار) ومعنی‌مشهور هفت‌کشور همان هفت اقلیم است که درمقالهٔ اقلیم نام‌های ایرانی آنرا برشمردیم . و نیز تقسیم هفت‌کشور را به هرمس بابلی که خود شخصیتی‌افسانه‌ای است‌نسبت داده‌اند.
شیراز وآب رکنی واین باد خوش نسیم
عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است
حافظ / غزل ۳۹

**هفت کشور گردون** ـ (ك) هفت آسمان
ای بس که هفت‌کشور گردون بیك نفس
مردان راه او بـه قـدم درنـوشته‌انـد
خواجو / ۵۸۵

**هفت کوکب** ـ (ك) سبعه سیاره (= کواکب سبعه)
هفت چرخ وهفت‌کوکب چار طبع وپنج حس
خدمتت را بنده از طوع دل یکتا شده
ادیب صابر / ۱۰۶

**هفت کواکب** ـ (ك) سبعه سیاره (= کواکب سبعه)

هفت کواکب زنه سپهر بده نسق / هشت جنان را نثار ماحضر آورد

خاقانی / ۱۷۴

**هفت کهنه پیر معمر** ـ (ك) سبعه سیاره

با بیست از فضائل او هرچهار فصل

کاین هفت کهنه پیر معمر نوشته‌اند

خواجو / ۵۸۵

**هفتگانه شمع** ـ (ك) سبعه سیاره

این هفتگانه شمع بدین منظر ای پسر

ازکردگار ما به سوی ما پیمبرند

ناصرخسرو / ۱۱۸

**هفتگاه** ـ (ك) هفت فلك (رشیدی) وهفت کشور (فرنودسار)

**هفت گردون** ـ (ك) هفت آسمان

ازحجاب هفت گردون کرد قدر تو گذر

ازبسیط هفت کشور گشت حکم تو روان

رشید وطواط / ۳۷۶

**هفت گره** ـ هفت آسمان وهفت سیاره وهفت کشور (فرنودسار)

**هفت گنبد خضرا** ـ (ك) هفت آسمان

بوقت مکرمه بحر کفش چو موج زدی

حباب وار بدی هفت گنبد خضرا

خاقانی / ۱۰

**هفت گوی** ـ (= هفت فلك) (رك : هشت گوی)

**هفت گیسودار** ـ (ك) سبعه سیاره وگفته‌اند هفت صورت‌فلکی شمالی : عوا ، ذات‌الکرسی ، حامل راس الغول ، ممسك الاعنه ، امرأة المسلسله ، جبار ، سنبله است (غیاث‌اللغه) و (رك : هفت گیسودار وشش خاتون)

چون دو لشکر درهم افتادند چون گیسوی حور

هفت گیسودار چرخ از گرد معجر ساختند

خاقانی/ ۱۲۲

**هفت گیسودار وشش خاتون** ـ (ك) سبعه سیاره وشش ستاره ازآن

که بنات فلك هم گفته‌اند (دیوان خاقانی / ۱۱۶ ح ۱) ونیز هفت صورت‌فلکی.
(رك : هفت گیسودار)

در رکابش هفت گیسودار وشش خاتون ردیف
بر سرش هرهفت وشش عقد جمان افشانده‌اند
خاقانی / ۱۱۶

**هفت مجمره** ـ (ك) دوایر هفت سیاره (فرنودسار)

**هفت محراب فلك** ـ هفت سیاره (فرنودسار)

**هفت محیط** ـ (ك) اباء سبعه وهفت فلك (رشیدی) سبعه سیاره و هفت دریا (فرنودسار)

امر تو نطفه افکند بهر سه نوع تا کند
هفت محیط دایگی چار بسیط مادری
خاقانی / ۴۳۹

(سه نوع : جماد ، نبات ، حیوان ... چهار بسیط : عناصرار بعه ـ دیوان خاقانی / ۴۳۹ ح ۱)

**هفت مدبر** ـ وهفت مدبر(ك) آباءسبعه، سبعه سیاره

هفت مدبر ، مدبر فلکند چون اجل جمله قاطعان رهند
انوری / ۱۰۵

ای هفت مدبر که درین پرده سرائید
تاچند چو رفتید ، دگر باره برآئید
ناصرخسرو / ۱۲۳

**هفت مرکب** ـ (ك) سبعه سیاره

از پشت چار لاشه فرود آمده چو عقل
برهفت مرکبان فلك ره بریده‌ایم
خاقانی / ۷۱۲

**هفت مشعبد** ـ (ك) سبعه سیاره

ز سیر هفت مشعبد اسیر ششدره‌ام
ز دست چار مخالف بپای هشت درم
سنایی / ۲۰۰

**هفت مشعله** ـ (ك) سبعه سیاره (رشیدی)

**هفت مندل** ـ (ك) هفت فلك (رشیدی)

**هفت منزل** ـ (ك) هفت فلك (رشیدی)

**هفت منظر** ـ (ك) هفت منظر بالا، هفت آسمان

بر بام هفت منظر بالا کشیده‌اند
زین چار صفه رایت آلای مصطفی

خواجو / ۶۲۵

**هفت مهره تابان** ـ (ك) سبعه سیاره

قضا به بوالعجبی تا کیت نماید لعب
به هفت مهره تابان و حقه مینا

سنایی / ۵

**هفت مهره زرین** ـ (ك) سبعه سیاره

به چار فصل زمان و به پنج باب حواس
به هفته مهرهٔ زرین و حقه دروا

کمال‌الدین اسماعیل / ۷۳

**هفتمین طارم** ـ فلك هفتم که فلك کیوان (زحل) است. (رك : پاسبان هفتمین طارم)

**هفت نراد** ـ (ك) سبعه سیاره

هفت نرد ملك را زآنسو که بدخواهان اوست
هفت نراد فلك را خانه ششدر ساختند

خاقانی/ ۱۲۴

**هفت نطع** ـ (= هفت فرش)

**هفت نقطه** ـ (ك) سبعه سیاره (رشیدی)

**هفت نوبت** ـ (ك) هفت نوبت زن یاهفت نوبتی (؟) سبعه سیاره

به هفت نوبت چرخ و به پنج نوبت فرض
بدین دو صبح مزور ز آتش و سیماب

(رك : هفت نوبتی) خاقانی / ۵۲

**هفت نوبتی چرخ** ـ (ك) سبعه سیاره (رشیدی) (رك : هفت نوبت)

**هفت نهانخانه چرخ** - (ك) هفت آسمان (؟)

دیده‌ای هفت نهانخانه چرخ که درآن خانه چه ماده چه نر است
هم ببین خانه خاقانی را که درین خانه چه‌خشك‌وچه‌تراست

خاقانی/ ۵۲۵

**هفت نیم خایهٔ مینا** - (ك) افلاك ، هفت آسمان (رشیدی)

**هفتورنگ** - (رك : هفت‌اورنگ‌یادب‌اکبر)

**هفتورنگ وهفت فلك وهفت اختر** - فرخی گوید :

تا برین هفت فلك سیر کند هفت اختر
همچنین‌تاکه‌پدیدار بود هفتورنگ...

(فرهنگ سروری)

**هفت والای خضرا** - هفت آسمان (فرنودسار) هفت فلك

**هفت وچهار** - (ك)هفت‌آباء وچهارامهات

روز وشب درشمار هفت‌وچهار خانهٔ جد و خانهٔ ادبار

سنایی (حدیقه)

**هفت و دوازده** - سبعه سیاره وبروج دوازدگانه . این اصطلاح در زبان پهلوی معمول بوده، چنانکه در رسالهٔ پهلوی مادیکان چترنگ ( طبع زالمان ص ۲۲۲-۲۳۰) وزرگمهر (بزرگمهر) ازهفت و دوازده سخن می گویدودردورهٔ اسلامی نیز معروف بوده چنانکه‌درروایتی ازقول ابن عباس چنین آمده : «وددت اعرف الهفت دوازده» و زمخشری درنقل این روایت در ربیع‌الابرار (نسخهٔموزه بریطانی بنشان OR. 1186 صفحه ۱۸) گوید یرید النجوم السبعه والبروج اثنی عشر . (گاهشماری / ۳۳۴ ح ۴۶۸)

**هفت وشش** - (ك) هفت سیاره وشش جهت (رشیدی)

**هفت ونه متکای** - (ك) طبقات سبعه زمین وافلاك تسعه. (دیوان‌خاقانی ص ۲۸۰ ح ۵)

مراد ان برازهفت ونه متکائی که درظل آن متکا می‌گریزم

خاقانی / ۲۸۰

**هفت هارون** - (ك) سبعه سیاره

هفت هارون بـردر سلطـان غیـب
ازچه سان فرمان روان دانسته‌اند ؟
خاقانی / ۴۹۳

**هفت هندو** ـ (ك) سبعه سیاره

چنین گفت کایمن مبـاشید کس از این هفت هندوی کحلی جرس
نظامی / اقبالنامه ۲۷۴

**هفت هیکل** ـ (ك) هفت آسمان ، هفت سیاره (رك : هیکل)

بدین هفت هیکل که دارد سپهر سرم هم فرو ناید از راه مهـر
بظامی / اقبالنامه ۲۷۵

**هفت هیکل فلکی** ـ (ك) هفت آسمان ، هفت سیاره (رك : هیکل)

برهفت هیکل فلکی بر ز پـوست شیر
تعویذ مینـوشت عطـارد ز مشك و بـان
جمال‌الدین اصفهانی / ۳۰۴

برهفت هیکل فلکی هردعـا کـه هست
آن از زبـان صاحب قنبـر نـوشته‌اند
خواجو / ۵۸۴

**هقعه** ـ Btelgohse (فر) ، هقعه ، بفتح اول‌وسکون دوم درلغت بمعنی دایره‌ایست برسینهٔ اسب ودر اصطـلاح منزل پنجم مـاه است به شکل سه ستاره بردوش جوزا [۱] که بشکل دیکپایه (سه پایهٔ دیك) نزدیك یکدیگر قرار دارندبدان جهت درفارسی «دیکپایه» هم گفته‌اند .

منوچهری درمناسبت هقعه و دیکپایه باجوزا گفته است :

چون سه سنگ دیکپایه ، هقعه برجوزا کنار
چـون شرار دیکپایـه پیش او خیـل پـرن
دیوان / ۷۷

---

۱ـ صوفی درباره موضع هقعه گوید : «واما الهقعه ، فلیست‌من صورةالبروج وانما هی علی رأس الجبار بین المنکبین یرتفع عنها الی الشمال قلیلا» . (مقدمهٔ صورالکواکب / ۱۱)

ابوریحان گوید :

«ونام پنجم‌منزل (ماه)هقعه واو سه ستاره است برنهاد دیکپایه‌وجایگاهشان سر جوزاست» .

بطلمیوس هرسه را یك ستاره ابری‌بنگاشت»(التفهیم / ۱۰۹) «هقعه‌منزل پنجم (ماه) بود وعلامت آن سه کوکب خورد است بیکدیگر متصل مانند سه‌نقطه که برشین زنند واز این جهت اثافی خوانند وهقعه درلغت صورت دایرهٔ صغیرهٔ باشد برپهلوی چپ اسب یا برسر او ...» (شرح بیست باب- درمعرفت منازل‌قمر)

هقعه ، چون برسر جوزاست‌آنرا‌راس الجوزا و راس‌الجبارنیزخوانده‌اند و «اثافی» هم گفته‌اند .

منوچهری ، هقعه را بطور مجامله ، درصورت قوس تصور کرده وآنـرا به «نیم خانهٔ کمان» تشبیه نموده وبا بنات‌النعش همراه آورده است :

ز هقعهٔ چون نیم خانهٔ کمان    بنات نعش از اول‌کمـان او

نظامی گنجوی هقعه وهنعه ، منزل‌ششم‌ماه را بهنگام‌وصف شب وستارگان دریك بیت آورده است :

هقعه چوکوائب قصب پوش    باهنعه نشسته گوش درگوش

لیلی ومجنون / ۱۷۴

**هلال[1] - (= ماه نو) Nouvelle - lune (فر)**

ماند به هلال ، شاه مغرب    کافزونش فروتر آن ببینم

نشکفت کز آن هلال دولت    عیـد دل خانـدان ببینم

آری شه مغرب آن هلال است    کانـدر حـد قیـروان ببینـم

خاقانی / ۲۸۶

هلال‌اشکال‌ظاهری ماه ازنظر یك ناظر زمینی است‌وآنرا«اهله» جمع‌هلال نیز گفته‌اند . چون خورشید فقط یك نیمکره ماه را روشن میکند وناظر زمینی جز قسمتی ازآن را نمی‌بیند واین قسمت نیز درطول هرماه دچار دگرگونـی است ، دراوائل ماه به شکل هلال نازك و روشن دیده می‌شود . پس‌از یك هفته نیمدایره

---

۱ - هلال (بکسر ها)(مصدرهال) غره واول ماه را نیزگفته‌اند. هلال بفتح اول‌بمعنی‌ابتدای باران است . (المنجد)

است ودرآخر هفته دوم ، دایره‌ای‌تمام روشن است . درهفته سوم مانند هفته اول است ودر هفته چهارم پس‌از محاق مجددا بصورت هلال درمی‌آید . این تغییر بترتیب هلال،تربیع اول ، بدر ، تربیع‌دوم ، هلال دوم یاهمان‌هلال اول‌نام‌دارد و فارسی‌زبانان قدیم هلال را نو ماه ، وتربیع را نیم ماه ، و بدر را پر ماه گفته‌اند

و«صابئین ... درسر هریك از شهورکلمهٔ هلال را می‌افزایند ومی‌گویند هلال تشرین اول ، هلال تشرین‌آخر. وآخر وآغاز سال ایشان هلال کانون آخر است...» (آثارالباقیه / ۳۷۸ - ترجمه) یعنی بجای ماه «هلال» بکار می‌برند ، چون شروع هرماه قمری بارؤیت هلال همراه است .

در دین اسلام ، احکام شرعی دربارهٔ روزه ، منجمان را برآن داشته است که دربارهٔ مسائل دشوار وابسته به شرایط رؤیت هلال واحوال شفق به جستجو برخیزند وبه همین جهت درین باره پیشرفتهایی کردند ومحاسبات و روشهای‌تازه‌ای آوردند‌که درمیان یونانیان وایرانیان وهندیان قدیم سابقه نداشت . (تاریخ نجوم اسلامی / ۲۸۶ ح ۵)

ماه نو ، ماه یکشبه وماه‌یك‌شب(هلال) ماه دو هفته (بدر) ، ماه چهار هفته وماه سی روزه (هلال) ماه کاسته (تربیع) وماه ناکاسته (بدر) ، همگی‌وصف‌هلال وبدر واشکال ظاهری ماه است وتشبیهات وتعبیراتی چون سیمین صولجان، گسسته نور ، گوشواره فلك ، گوشه جام ، شاخ غزال ، شاخ گوزن ، چنگ ، چوگان سیمین ، سیمین‌کمان ، طوق ، ابروی زال ، ابروی فلك ، ابروی‌شام ، ناخنهٔ‌چشم شب ، عکس هاله ، پشت انگشت ، ناخن وناخنه ، ابرو ، ساغر ، کاسه ، کشتی ، ماهی ، قلم ، داس تشبیهاتی منحصراً دربارهٔ‌ماه نو است. (مترادفات‌واصطلاحات)

**هلال ابرو** - کسی‌که ابروی وی مانند ماه نو است (فرنودسار)

**هلال ابرو** - اضافه تشبیهی ، ابروی چون هلال .

**هلال‌احمر** -عنوان‌سازمانهای‌خیریه‌دربیشتر کشورهای‌اسلامی‌است‌وشکل‌هلال به رنگ سرخ نشانه پرچمها ومدارك آنهاست -نظیر صلیب سرخ درکشورهای اروپائی وشیر وخورشید سرخ درایران .

**هلال شامی** - ماه نو ، هلال مغرب

هلال شامی ابرش سواد قلعه‌نشین ... شدست حلقه بگوش غلام قنبر او

خواجو / ۶۱۵

**هلال معنبر** ـ ابروی معشوق (فرنودسار)

**هلال منظر** ـ خوش صورت

**هلال‌وار** ـ مانند ماه نو وبشکل هلال (فرنودسار) هلالی

**هلال وبدر** ـ (رك : هلال)

**هلال وبلال** ـ (سجع متوازی) ازجلال‌الدین مولوی بلخی :

چون بلال از ضعف شد، همچون هلال
رنگ مرگ افتاد بر روی بلال

(مثنوی نیکلس- دفتر سوم / ب ۱۵۱۷)

**هلال وخسوف** ـ گرفتن یاخسوف بیشتر درموقع بدر بماه دست میدهد نه درموقع هلال وماه نو .

چنانکه انوری گوید :

مه نوی تو به ملك اندر از خسوف مترس
از آنکه راه نباشد خسوف را به هلال

(دیوان انوری باهتمام محمدتقی‌مدرس رضوی‌ج ۱ ص ۲۸۱)

هلال چرخ معالیش منخسف نشود
ازآنکه راه نباشد خسوف‌را به‌هلال

ایضاً ج ۱ ص ۲۸۵

**هلال ومجره** ـ (تن) (رك : مجره وهلال)

**هلال ونهال** ـ (سجع متوازی) «در آنوقت که قمر دولت هلال‌وشجر سلطنت نهال بود» . (لباب الالباب / ۴۵)

**هلالی** ـ از انواع اسطرلاب است و بشکل هلال است مانند اسطرلاب کری ازکره، و زورقی وصدفی. (رك : اسطرلاب)

**هلالی** ـ منسوب به هلال ، مانند هلال .

**هلالی جغتایی** ـ شاعر (آتشکدهٔ آذر ص ۹۴)

**هلالیه** ـ عنوان قصائدی است که دربارهٔ رؤیت هلال درآخرماه‌رمضان یا درپایان هرماه گفتن آنها رواج داشته از آنجمله است هلالیه عبدالواسع جبلی با مطلع :

ز عید داد خبر خلق را طلوع هلال
به آخر رمضان و بــه اول شوال ...
(دیوان)

**هلبه** ـ ستاره ایست «اقرب الموارد»، یکی از هلب (منتهی الارب) « نام کوکبی است دردب اکبر» (نفائس الفنون) ونیز بربالای «صرفه» درصورت اسد و بردم آن واقع است وآنرا «ثعبان» هم گفته‌اند (رك: اسد، صرفه) «... آن کواکب تاریك که بالاء دنبال اسدند که منجمان آنرا ضغیره‌خوانند وعرب هلبه ..» (ترجمه صورالکواکب / ۱۲۰) و (رك : ضفیره) هلبه را «موهای سر دنب‌شیر» هم گفته‌اند. (مقدمهٔ التفهیم / قسو)

«بنابر رأی تازیان هلبه برکنار دم اسد واقع است وبه‌منزلهٔ مویهائی‌است که درکنار دم شیر است» . (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۴۰۹)

« وعند العرب ان الهلبة علی طرف ذنب الاسد وشعیرات التی تکون علی طرف الذنب» (آثارالباقیه / ۳۴۴) درتطبیق هلبه با اصل صورت خــود اختلاف است ، صوفی میگوید مردم آنرا «سنبله» خوانند.

**هلبهٔ اسد** ـ (رك : هلبه)

**هلناك** ـ بروزن افلاك، برق باشد (فرهنگ‌سروری)

**همای زرین** ـ (کخ) زرین همای

زرین همای چتر سپهر است بال تو
بی‌بال چون‌حواصل آگین‌چه‌مانده‌ای
خاقانی/ ۵۳۹

**همای حملی** ـ (کخ) اشاره به موقع خورشید است در بــرج حمل که شرف آن در ۱۹ درجه آنست .

فر همای حملی داشتن اوج هوای ازلی داشتن
نظامی / مخزن‌الاسرار ۱۱۸

**همای سیمین** ـ (کخ)

نماز شام که سیمین همای زرین بال
به بام باختر انداخت سایهٔ اقبــال
وحشی بافقی / ۷۸

**همای فلکی** ـ (ك) نسر طائر

**همخانهٔ مسیح** ـ (کخ) (برهان ، آنندراج)
**همسایهٔ مسیح** ـ (کخ) (برهان ، آنندراج)
**همه سوخته** ـ (= همه محترق) حالتی است برای عطارد و زهره . (رك : محترق)
**همه محترق** ـ (= همه سوخته)
**همیشه آشکاره** ـ (= ابدی الظهور) صفت ستاره است.
**همیشه پنهان** ـ (= ابدی الخفا) صفت ستاره است .
**همیشه پیدا** ـ (= ابدی الظهور ـ همیشه آشکار)
**هندو** ـ (ك) شب است (رك : قبای مروارید)
**هندوی باریك بین** ـ وصفت ستاره کیوان (زحل) است :

جرم کیوان آن معمر هندوی باریك بین
پاسبان تو نشاندی هر زمان برمنظری
انوری / ۱۹۴

**هندوی پیر** ـ (ك) (= زحل ، کیوان)
**هندوی چرخ** ـ (ك) ستاره کیوان ، زحل

هندوی چرخ را بطالع شاه ... لقب خاص سعد اکبر داد
جمال‌الدین اصفهانی / ۱۰۲

گر ازهمای فرت ، برچرخ سایه افتد
گردد زیمن جاهت هندوی چرخ مقبل
کمال‌الدین اسماعیل[1]

**هندوی معمر** ـ (ك) (= زحل ، کیوان)
**هندوی نحس** ـ (ك) ستاره کیوان (زحل) (رك : راهب دیر ششدر)
**هندوی هفتم چرخ** ـ (ك) (= زحل ، کیوان)
**هنعه** ـ Alhan_é (فر) ، هنعه بفتح اول وسکون دوم بمعنی داغ برگردن شتر است . ومنزل ششم ماه درنجوم احکامی است . پنج ستاره است صف کشیده برمنکب چپ جوزا ، لیکن صاحب روضة‌المنجمین گوید : علامت هنعه دو ستاره

---

۱ ـ دیوان کمال‌الدین ، مصحح دکتر حسین بحرالعلومی سطر ۱۶۰۵ .

است برموخر صورت جوزا و دوری ایشان ازیکدیگر بقدر یك ذراع ونیم بود (شرح بیست باب ـ منازل قمر)

ابوریحان گوید :

«دو ستاره است یکی خرد و دیگری پاره‌ای روشنتر و هردو برپای دو پیکرند» (التفهیم / ۱۰۹) وفاصلهٔ این دو باندازهٔ یك تازیانه است ویکی از این دو را زر و دیگری میسان نامند و هردو برپای توام تالی می‌باشند . (ترجمهٔ آثار الباقیه / ۴۰۶)

نام فارسی هنعه بنابر نقل ابوریحان درآثارالباقیه (ص ۲۴۰ چاپ هند) «بش» یا «بشن» (بکسر وفتح اول) آمده ونامهای سغدی وخوارزمی آنرا یاد کرده است . دربرهان قاطع «بشن» بکسر اول بمعنی سرنیزه آمده که باشکل هنعه بی‌تناسب نیست . هنعه باهقعه درشعر نظامی دریك بیت آمده است . (رك : هقعه)

**هواء ـ Air** (فر) ، قشر گازی شکلی است که زمین رااحاطه کرده‌است. ترکیب شیمیایی هواء ، باموقعیت وارتفاع ازسطح زمین کمی فرق میکند ... هوا غالباً دارای مواد زیر بامقدار متغیر است : بخار آب ، هیدروکربورها ، آب اکسیژنه ، ترکیبات گوگردی و گرد وغبار (فرهنگ اصطلاحات علمی) ولی هوا. درشعر منوچهری دامغانی به معنی آسمان وفضای بی‌انتهای کیهانی است:

هوا برنگ نیلگون یکی قبا　　شهاب بند سرخ بر قبای او

دیوان / ۸۴

چو جامهٔ نقار گر شود هوا

نقط زر شود براو ، نقسای او

دیوان / ۸۴

**هور ـ** ازجمله نامهای آفتاب است .

بدانگهی که هور تیره گون شود

چو روی عاشقان شود ضیاء او

شب از میان باختر برون جهد　　بگسترند زیر چرخ جای او

منوچهری / ۸۴

که شیری نترسد زیکدشت گور　　ستاره نتابد هزاران چو هور

فردوسی / لغت فرس اسدی ۱۴۳

چو ازباختر برزند تیغ هور زکان شبه سر بـرآرد بلـور

(داستان رستم وسهراب ص ۱۰۰ توضیحات وشرح لغات بنقل از فرهنگ عبدالقادر)

چو حورم نهان و چو هـور آشکار

و لیك از حقیقت نه حورم نه هور

سنایی / ۲۹۶

باد تا بـرسپهر تـا بد هـور دوستت دوستکام و دشمن کور

نظامی / هفت پیکر ۳۵

فرهنگ سروری درکلمهٔ «لند» بمعنی پسر «لند هور» را پسر آفتاب ونام پادشاهی باشوکت(ازهند) آورده‌وگوید عقیده برهمنان آن‌است که‌نیراعظم(آفتاب) به مادر اوکه کنتی نام داشت نظر عنایت کرده اورا حامله‌کرد لذا اورا لندهور یعنی پسر آفتاب نام‌کردند . هور درمعنی بخت وطالع واختر نیز یاد شده :

ز بیژن فزون بـود هومـان به زور

هنر عیب گردد چو برگشت هـور

(شاهنامه)

**هور و ماه** ـ ( = خورشید و ماه) و (رك : ماه وهـور) از شاهنامه فردوسی :

کزویست پیروزی فر و زور هم او آفرینندهٔ ماه وهـور

داستان رستم وسهراب / ب ۷۷۴

همی خواست پیـروزی و دستگـاه

نبود آگــه از بخشش هـور ومـاه

داستان رستم وسهراب / ب ۸۶۵

**هورا** ـ Hora (فر) ، هور درسانسکریت‌بمعنی نصف ساعت، ودرنجوم بمعنی «نیم بهر» ونیمهٔ برج است وگاه به معنی تمام ساعت (التفهیم ص ۷۱ ح ۱ و ص ۴۰۳ ح ۲) ودرتحقیق‌ماللهند(ص۳۰۷)آمده : «وتسمی‌هور باسم‌الساعةلان طلوع نصف البرج یکون فی قریب من ساعة والنصف الاول من‌کل برج» . (رك: نیم بهر)

**هورپا** ـ نام ستاره‌ایست نزدیك قطب شمال (رك : حربـا ) اصل کلمه

باید هورپت‌پهلوی باشد و «حربا» به‌معنی آفتاب‌پرست‌ظاهراً دراصل با آن یکی است.

**هورتات** ـ (پ) (= خرداد) اصل واژهٔ خرداد.

**هوسرو** ـ (پ) نام «غفر» عربی، منزل دوازدهم‌قمر است‌درنجوم‌پهلوی. واژه‌نامه (بندهشن ۲ و ۱ـ۲۶)

**هیاکل** ـ جمع هیکل، بمعنی کواکب سیاره، به اعتقاد اصحاب‌هیاکل وستاره پرستان وصابیه. نزد ایشان هیاکل، وسایط میان خدا و خلق می‌باشند، همراه با این اعتقاد بیوت و منازل ومطالع ومغارب واتصالات هریک را معلوم می‌کردند. (رك: اصحاب‌هیاکل)

**هیئت** ـ Astronomie (فر)، علمی است‌که درآن ازظواهر اجرام آسمانی وقوانین حرکات ظاهری وحقیقی واندازه‌ها وفاصله‌هاوخواص طبیعی آنها بحث میشود ومشتمل برپنج قسم است:

۱ـ علم هیئت کروی[1]

۲ـ هیئت نظری[2]

۳ـ مکانیك آسمانی[3]

۴ـ فیزیك آسمانی[4]

۵ـ هیئت علمی[5]

**هیئت بروج** ـ شکل کلی بروج، در دائرةالبروج. هیئت بروج‌را بدو قسمت کرده‌اند قسمت اول را تربیع وقسمت دوم را تنصیف گفته‌اند. تربیع‌مرکب ازچهار ربع است باین ترتیب:

۱ـ ربع اول از درجه طالع تادرجهٔ عاشر.

۲ـ ربع دوم از درجه عاشر تادرجهٔ غارب.

۳ـ ربع سوم از درجه غارب تادرجهٔ رابع.

---

1- Astronomie Sphérique.

2- Astronomie Théorique.

3- Mécanique Céleste.

4- Astronomi Phisique.

5- Astronomie Pratiqua.

۴ـ ربع چهارم از درجه رابع تادرجه طالع .

ودرتنصیف، دائره هیئت بروج را بدو نیم کنند نیمی ازآن زبر زمین یعنی روی زمین وآنرا ایمن فلك خوانند واز درجهٔ طالع است تادرجه غارب و نیمه زبرین را ایسر فلك گویند واز درجه غارب است تادرجه طالع و بدو نیمه صاعد و هابط نیز هیئت بروج تقسیم شود ، نیمه شرقی را صاعد و نیمه غربی را هابط گویند .

**هیئت شناس** ـ منجم ، ولی نه منجم احکامی ، منجم درمعنی کسی که ازنجوم علمی باخبر است وهیوی است .

خاقانی ، شروان شاه منوچهربن فریدون را «شاه‌مجسطی گشای» و«خسرو هیئت شناس» لقب داده گوید :

شاه مجسطی گشای ، خسرو هیئت شناس
رهرو صبح یقین رهبر علـم الکتـاب

دیوان / ۴۷

**هیزان** ـ نسر واقع ، صورت عقاب . (گاهشماری / ۳۳۹ بنقل‌ازکتاب العمدة البحریه سلیمان بن احمد المهری)

**هیفان** ـ باد جنوب و دبور است . (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۴۰۲)

**هیلاج**[1] ـ این کلمه را هندی ونیز یونانی‌دانسته‌اند، بمعنی‌چشمه‌زندگی، واز مباحث پیچیده نجوم احکامی است وبا کدخدای فارسی همراه است . هیلاج دراحکام نجومی دلیل جسم است وآنرا «کدبانو» هم گفته‌اند و «کدخـدا» دلیل روح است . هیلاج بمنزله مادر وکدخدا بمنزله پدر است . کمیت عمر مولود را ازهیلاج و کیفیت عمر مولود را ازکدخدا استخراج میکنند .

خوارزمی درتعریف کدخدا وهیلاج به این معنی توجه داشته است :

«الکدخذاه هو الکوکب المبتز علی الهیلاج وهو الذی یدل علی کمیته العمر بسنین موضوعة لکل کوکب کبری و وسطی وصغری وقیل هیلاج بـالفارسیه امرأة الرجل وکدخداه‌هوالزوج ومعناه ربالبیت لان کده هوالبیت وخذاه‌هوالرب

---

۱ـ جمع هیلاج ، هیلاجات آمده . (رك : هیلاجات)

ویسمی هذان الدلیلان بذلك لان بامتزاجهما و ازدواجهما یستدل‌علی کمیة العمر». (مفاتیح‌العلوم / ۱۳۳)

«واصول دلایل کمیت عمر بردو نوع است: یکی دلیل جان و دیگر دلیل تن که بقای عمر بهردو است. دلیل جان را هیلاج و دلیل تن را کدخداخوانند. هیلاج لغتی است یونانی بمعنی کدبانو ودر اصطلاح یکی از پنج چیز است، علی سبیل البدلیه، بدین ترتیب:

اول شمس، دوم قمر، سیوم سهم السعاده، یاجزو اجتماع مقدم، چهارم سهم الغیب یاجزو استقبال مقدم، پنجم درجهٔ طالع» (شرح‌مشکلات دیوان‌انوری/ ۴۹) و (رك: کدخدا) وهیلاج را مجازاً زایچه هم گفته‌اند.

در شعر فارسی «هیلاج» باتوجه به مفهوم ومعنای‌اصطلاحی آن، درسخن شاعرانی که کم و بیش ازعلم احکام اطلاع یا به‌آن‌آشنایی داشته‌اند آمده است:

ترا عطیه عمری، چنانکه هیلاجش
کند کبیسه سالش عطای کبری را

انوری / ۱۱

(عطای کبری: قسمت بزرگ، قسمت کبری برابر سیصد وشصت هزار سال است) (رك: عطای کبری)

از طالع میلاد تو دیدند رصدها
اخترشمران رومی و یونانی و مانی
تسییر براندند و براهین بفزودند
هیلاج نمودند که جاوید بقایی

خاقانی / ۴۴۷

ندید ازمدارای هیچ اختری    در آزرم هیلاج یار دیگری

نظامی / اقبالنامه ۲۴۱

باد ز قاطع بری عطیه عمرت
تا بود از کدخداه رونق هیلاج

خواجوی کرمانی / ۱۸

نگاه کرد قضا در حساب هیلاجش    از آنچه بود مقدریکی حساب گرفت

کمال‌الدین اسماعیل / ۱۵۴

**هیلاجات** ـ وهیالج ، جمع هیلاج ، هیلاجات پنجگانه یاهیلاجات خمسه است که درنجوم احکامی عبارتند از :

۱ــ صاحب نوبت روز (شمس)

۲ــ صاحب نوبت لیل (قمر)

۳ــ درجه طالع (طالع)

۴ــ سهم السعاده

۵ــ جزء اجتماع یا استقبال (رك : هیلاج)

**هیوی** ـ (ن) هیئت‌شناس،عالم به‌علم‌هیئت،منجم،جمع هیویون(رك:منجم)

# ی

(ی = ۱۰)

«ی» درجدول تقویم کواکب نشانه برج دلو است ، وعلامت مشتری ، و در دسته‌بندی ستارگان برحسب مقدار روشنی آنها برابراست با (i) (یوتا) یونانی وعلامت یارقم برج دلو .

**یا** ـ (ر) ازحروف مرکب جمل (= ۱۱) وددرتقویم نشانه‌ومرتبه برج حوت است چون برج حمل‌را«صفر» مرتبه داده‌اند وحوت درترتیب خانه‌ها بهمین سبب برابر (یا) ودد مرتبه یازده است .

خاقانی‌این‌دوحرف(یا)رابه صولجان«چوگان»مانندکرده‌وددرتحویل آفتاب ازحوت به حمل گفته است :

زان حرف صولجان وش زیرش دوگوی ساکن

آمد چو صفر مفلس وز صفـر شد توانگـر

(رك : صفر)

**یال شیر** ـ (= جبهه) بجای «پیشانی شیر» «بعقیده علمای نجوم جبهه بمنزله یالهای شیر است» . (ترجمهٔ آثارالباقیه / ۴۰۷)

**یخ** ـ رمز ستارهٔ مشتری ومریخ است (رك : رمز سیارات)

**ید** ـ رمز ستارهٔ مشتری وعطارد است (رك : رمز سیارات)

**یدالجوزاء** ـ Cactor (فر) ، دست جوزا ، ازستارگان صورت جبار . (رك : جبار)

**یدی العقرب** ـ دو دست عقرب ، نام دیگر «زبانا» منزل شانزدهم ماه است . دو دست عقرب ، ترجمه یدی العقرب ، عینا در شعر جمال‌الدین اصفهانی

دیده میشود :

ز شرم کرده خود ، چرخ را زنان برسر
دو دست عقرب همچون ز باب می‌بینم
دیوان / ۲۶۱

**یط** ـ (ر) ازحروف مرکب جمل ودر تقویم برابر ۱۹ وآن درجه‌شرف آفتاب دربرج حمل است .

شرف شمس نوزده درج است یادگیر این که مایهٔ شرف است
(رك : شرف)

**یك اسبه** ـ (کخ) (آنندراج)

**یکدانهٔ آفتاب** ـ (ك)(ت)عقد آفتاب، گردن‌بندآفتاب، یکدانه گردن‌بند مروارید است . (مجمع‌الفرس)

خاقانی گوید :

یکدانهٔ آفتاب بی‌تو در گردن آسمان ببینام
دیوان

**یکشنبه** ـ روز دوم از ایام هفته است .

**یکشنبه نو** ـ روز بعداز عید فطر عیسویان است (رك : احداءالجدید)

**یکه سوار چرخ** ـ (کخ) در «یك سوارهٔ چرخ»

بامدادان که یك سوارهٔ چرخ ساخت براسب اشقر انداذد
خاقانی / ۱۳۷

**یل** ـ (ر) ازحروف مرکب ودر تقویم علامت تحویل است .

**یلدا** ـ شب اول زمستان ، اول جدی ، نقطه انقلاب شتوی ، شبی بلند، اهل احکام آنرا شبی نحس میدانند ، گویند شب تولد عیسی (ع) است[1]. یلدا بمعنی سیاه وتاریك و دراز وعمیق نیز آمده است :

گر آن کیخسرو ایران وتور است چرا بیژن شد انـدر چـاه یلـدا
خاقانی / ۲۰

---

۱ـ وگفته‌اند نام یکی‌ازملازمان حضرت عیسی است (فرنودسار ـ برهان ـ مجمع‌الفرس) وبعضی‌گویند شب یازدهم جدی است . (برهان)

که درهند رفتم بگنجی فسراز  چه دیدم چو یلدا سیاهی دراز

(مجمع الفرس)

گفتمش سلسله زلف بتان از پـی چیست

گفت : حافظ، گله‌ای ازشب یلدا میکرد

حافظ

**یلدوز** - (ترکی) بمعنی ستاره در ترکیب «دان یلدوز» ستاره شعری یا شباهنگ (رك : شباهنگ) و «سکز یلدوز» هشت ستارهٔ متوهم وفرضی . بهنگام حمله محمود افغان وجود این هشت ستاره را بالای دروازهٔ اصفهان پیشگویی کردند وشاه سلطان حسین صفوی را درگرفتن تصمیم قاطع برای مقابله بـا افاغنه از ورود آنـان به اصفهان دچار تردید نمودند . اسمی ازاین هشت کوکب واهـی درکتب نجـوم قدیم نیامده و گویا از زمان تیموریان «سکز یلدوز» واحکام آن مورد توجه منجمان احکامی وحشوی قرار گرفته . وباورهای مربوط به آنرا رواج داده‌اند تا آنجاکه علامهٔ مجلسی درکتاب (اختیارات ایام) فصلی راجع به احکام «سکز یلدوز» اختصاص داده ومطالبی ازخواجه نصیرالدین طوسی درین باب آورده است . (صور آسمانی/۵)

**یمانی** - منسوب به یمن، صفت شعرای یمانی، وصفت سهیل، یمن ویمنی هم درنسبت آمده ، یمانی درتثنیه یمانیین می‌شود درمقابل یساریـن ، (رك : ذویمینین و ذوالیسارین)

**یوح** - بروزن «نوح» ازنامهای خورشید است «جعلك الله اعمر من نوح وانور من یوح» . (ضرب المثل - المنجد)

ابونصر فراهی درنصاب گوید :

شارق وشمس و ذکاء ویوح وبیضا، آفتاب

سام وتیر وعسجد وعقیان وغیر ونضر، زر

**یوسف رسته ز دلو** - (کنخ) کنایه ازآفتاب است بهنگام خـروج از دلو وتحویل به حوت .

خاقانی درتحویل آفتاب گوید :

یوسف رسته زدلو مانده چو یونس بحوت

صبحـدم از هیبتش حـوت بیفکنده تـاب

دیوان / ۴۸

**یوسف روز** ـ (کخ) (آنندراج) درشعر طاهر وحید :

قدرتش آورده برون بی‌تعب یوسف روز ازچه تاریك شب

(مترادفات واصطلاحات)

**یوسف زرین رسن** ـ (کخ) (آنندراج)

**یوسف زرین نقاب** ـ (کخ) خاقانی درتحویل آفتاب گوید :

دوش برون شد ز دلو یوسف زرین نقاب

کرد برآهنگ صبح جای بجای انقلاب

دیوان / ۴۸

**یوسف زیبق نقاب** ـ (کخ) (آنندراج)

**یوسف سپهر چهارم** ـ (کخ) خاقانی درتحویل آفتاب گوید :

چون یوسف سپهر چهارم زچاه دی

آمد به دلو در طلب تخت مشتری

دیوان / ۶۷۹

**یوغ** ـ (پ) و «یوگ» (پ) حلقهٔ دور ستاره کیوان درنجوم پهلوی ، و نیز ستاره شاهین ترازو ، نسر طایر . واژه‌نامه (بندهشن ۷ـ۵۹ و ۴ـ۱۹۹)

**یوم** ـ مطلع روز ، مدت زمان بین طلوع فجر تاغروب شمس .

**یوم الاحد** ـ روز یکشنبه ، یوم الاثنین، دوشنبه ، یوم الثلثاءروز سه‌شنبه یوم الاربعا روز چهارشنبه ، یوم الخمیس روز پنجشنبه ، یوم الجمعه روز جمعه یوم السبت روز شنبه .

**یوم الاضحی** ـ (= یوم النحر ، عید اضحی ، عید قربان)

**یوم الترویه** ـ (= ترویه) هشتم ذوالحجه است ، و «ترویه» درلغت آب دادن وفکر کردن است ، وتسمیه این روز به «ترویه» بعضی گفته‌اندبدانجهت است که حجاج دراینروز شتر وسایر چهارپایان را آب می‌دهند وآب برمیدارند و بعضی گفته‌اند بجهت آنست که خوابی که حضرت خلیل درباب قربان کردن حضرت اسمعیل دیده بود وتمام روز متفکر بود که چه کار کند تا آنکه ذبح حضرت اسماعیل در روز عید اضحی بخاطر قرار داد . (شرح بیست باب ـ باب پانزدهم)

«وهشتم ازآن (از ذی‌الحجه) روز ترویه ونامش ازآب نهاده است تاسیر شوند و «ثامن هذه الایام الترویه ، لیسقی الحاج فیها» (ع) . (التفهیم ص ۲۵۲

و ح ۱۴).

«روزگار ترویه» درشعر منوچهری اشاره به همین روز است :

آن نارها بین در رده برنارون گرد آمده

چون حاجیان گرد آمده در روزگار ترویه

دیوان / ۹۱

**یوم التوریه** ـ روز هشتم ماه ذیحجه ویوم الترویه .

**یوم الثعلب** ـ (روز روباه) روز دهم آبان ، آبانگاه ، در این روز ایرانیان ، درصبح ، بانگاه‌کردن به ابر ، تیمن می‌جستندوازصفاوکدورت و لطافت وکثافت آن بسعادت ونحوست زمان وخشکسالی وفراوانی سال استدلال میکردند. (آثارالباقیه ـ ترجمه / ۲۵۶)

**یوم ذی‌قار** ـ جنگی است که میان سپاه خسروپرویز وطایفهٔ بنی شیبان ، بخاطر نعمان بن منذر درگیر شد و بنی شیبان پیروز شدند . واین نخستین جنگ میان ایرانیان واعراب بودکه به پیروزی اعراب انجامید (وضعف دولت ساسانی را آشکار و زمینه را برای‌پیروزیهای‌بعدی اعراب مسلمان‌آماده ساخت) . (مفاتیح العلوم / ۷۶ وترجمه / ۱۱۹)

**یوم شواحط** ـ جنگی است که در روزگار جاهلیت میان مردم مصر ویمن درگیر شد (مفاتیح العلوم / ۷۶ وترجمه / ۱۱۹) واز ایام مشهور دیگر عرب که جنگهای مشهور آنان نیز بنام آنهاست عبارت از شش جنگ است که بوسیلهٔ‌بکر وتغلب فرزندان وائل روی داده به اسامی : یوم عنیزه ، یوم واردات ، یوم النحر ، یوم القصیبات ، یوم الفصیل ، یوم تحلاق اللم . (مفاتیح العلوم / ۷۶ وترجمه / ۱۱۹)

**یوم العرفه** ـ (= عرفه) نهم ذیحجه است وعرفه وعرفات موضعی است درمکه وآنرا عرفات بدانجهت گویندکه ملاقات حضرت آدم و حوا بعداز مفارقت ازهم درآنجا روی داد ویکدیگر را بشناختند ونیز بدانجهت که جبرئیل آن موضع را به ابراهیم گفته بود وچون بدانجا رسید آنرا بشناخت ونیز عرفه بدانجهت گویندکه درین روز حجاج را بدان موضع باید رفت و زمانی آنجا باید توقف‌کنند وبعضی گویند چون حضرت ابراهیم درین روز تعبیر خواب خود شناخت آنروز را عرفه گویند . (شرح بیست باب ـ باب پانزدهم)

«ونهم روز (از ذیحجه) عرفه که حاجیان به عرفات باشند وحج یابند».
(التفهیم / ۲۵۲)

**یوم القر** ـ روز یازدهم از هرماه.

**یوم المباهله** ـ بیست وچهارم ذیحجه است (حاشیه برشرح بیست باب)

**یه** ـ (ر) ازحروف مرکب جمل ودر تقویم برابر ۱۵ است و درجه شرف عطارد درسنبله و درجه شرف مشتری درسرطان است.

شرف تیـر نیز پنـج و ده است　　سه درج درشرف نصیب مه است
و آن برجیس یازده است و چهـار
و آن بهـرام بیست و هشت شمـار

(رك : شرف)

**یوم النحر** ـ یوم الاضحی روز دهم ماه ذیحجه، عیداضحی، عیدقربان.

**یوم النفر** ـ یوم النفور، روز دوازدهم ازهرماه و روز دوازدهم ذیحجه که حجاج ازمنی بطرف مکه حرکت میکنند.

**یوم النفور** ـ (= یوم النفر)

**یوم الوقیط** ـ جنگی است که دراسلام میان قبائل بنی تمیم وبکر بن وائل رخ داد. (مفاتیح العلوم / ۷۶ وترجمه / ۱۹۹)

**یونس** ـ (کخ)

قرص خورشید درسیاهی شد　　یونس اندر دهان ماهی شد
سعدی

**یونس وماهی** ـ (رك:حوت ویونس، ماهی ویونس، یونس)

**ئیل** ـ بروزن فیل بمعنی سال ترکی (آنندراج) (رك : سالهای ترکی)

**ئیلان ئیل** ـ نـام سال ششم از دوره اثنی عشری کـه سال مـار باشد (فرنودسار)

[illegible]

# فهرست‌ها

# واژه‌نامه وضبط برخی ازاصطلاحات

## نشانه‌های آوایی :

a = ا ، ع ، ء (مفتوح) وبجای علامت فتحه (مصوت مقصور مفتوح)
ay = ای (همزهٔ مفتوح و ی)
â = آ (مصوت ممدود مفتوح)
ây = آی
e ـ = ع ، ء (ساکن)
é و é - = ا ع ، ء (مکسور) وبجای علامت کسره (مصوت مقصور مکسور)
o = ا ، ع ، ء (مضموم) وضمه (مصوت مقصور مضموم)
ou = او ، ع ، ء (مصوت ممدود مضموم)
ov = او (همزهٔ مفتوح و واو)
éy = ای (همزهٔ مکسور و ی)
oy = ای (همزهٔ مضموم و ی)
iy = یی (مصوت ممدود مکسور)
yé = ی (یاء مکسور ویاء مکسور بعداز مضاف)
ch = ش
yh = ق و غ
kh = خ
tch = چ
dj = ج
ç = ث
s = س ، ص
z = ز ، ض ، ظ

## ب

## ر

## ژ

## س

## ش

## م

## ن

# واژه‌های متفرقه که درمتن وحواشی فرهنگ معنی آنها آمده است

# واژه‌های فرنگی

Ars مریخ ۷۲۸
Ascention معراج ۷۴۵
Aspect نظر ۷۹۶
Assosié مقترن ، شریک سیاره ۷۴۸
Astrographie ستاره‌نگاری ۳۷۸
Astrolab اسطرلاب ۴۲
Astrolâtre ستاره‌پرست ۲۷۴
Astrolâtrie ستاره‌پرستی ۳۷۴
Astrolog منجم ۷۵۷
Astrolog joudicier احکامی ، منجم احکامی ۲۲
Astrologie judicier نجوم احکامی ۷۸۷
Astrolambanin (یونانی) اسطرلاب ۴۲
Astrolog ستاره شناس ، ستاره شمر ۲۲
Astronome منجم ۲۲
Astronometrie ستاره‌سنجی ۳۷۶
Astronomia (یونانی) علم الفلك . علم نجوم ۵۳۱
Astronomie هیئت ، علم نجوم ۵۳۱
Astronomie phisique فیزیك آسمانی ۷۶۸
Astronomie pratique علم هیئت عملی ۷۶۸
Astronomie sphérique علم‌هیئت کروی ۷۶۸
Astronomie théorique علم هیئت نظری ۷۶۸
Astronomique نجومی ۷۸۸
Astronomos (یونانی) علم نجوم ۵۳۱
Atmosphère جو ۱۶۶
Attendre مکث ۷۵۰
Attribuer نسبت ۷۹۰
Aube فجر حقیقی ، فلق ۵۱۴
Auria (یونانی) ممسك الاعنه ۷۵۱
Aurore فجر حقیقی ، فلق ۵۵۴
Aurore australe فجر جنوبی ۵۵۴
Aurore boréale فجر شمالی ۵۵۴
Autel صورت مجمره ۷۱۴
Aqant mibi ضحی ، ضحا ۴۸۰
Axe محور ۷۱۷
Axe de la terre محور زمین ۷۱۸
Axe de symétrie محور تقارن ۷۱۸
Axi محور ۷۱۷
Aziméche سماك اعزل ۴۰۵
Balance صورت میزان ۷۷۳
Baleine قیطس ، سبع ۶۱۰
Barhamânde برهما (هندی) نام‌فلکی است زیر فلك هشتم ۸۸
Belier حمل ۲۱۲
Berger عوا ، راعی ۹۳۵
Bhukti (هندی) بهکتی) ، بهت ، بهت معدل ۹۳
Bibliomancien طالع‌بین ، فال‌بین ۴۸۹
Bibliomancier طالع‌بینی ، فال‌بینی ۴۸۹

Chevelure de bernice گیسوی برنیکه ۳۰۶

Chien کلب ، ستاره نزدیك پای چپ قیقاوس ۶۲۹

Chiffres calandrique ارقام‌تقویمی ۴۳

Cinques d'épacte خمسه مسترقه ۲۳۷

Clépshydre ساعت آبی ۳۶۱

Clima اقلیم ۵۱

Climatique اقلیمی ۵۲

Climatologye اقلیم‌شناسی ۵۲

Cocheer ممسك الاعنه ۷۵۱

Collirs قلاده ، ستارگان نزدیك بلده ۵۹۶

Combustion اقتران ۱۹

Cométe ستاره دنباله دار ، نیازك ۳۷۴

Conjonction قران ، اتصال ، مقارنه ۵۸۰

Conscience ضمیر ۴۸۰

Constellation صورت ۴۷۴

Contourner دور ۲۹۲

Coordonnées مختصات ۷۱۹

Coordonnées Astronomiques مختصات نجومی ۷۱۹

Coordonnées équatoriales مختصات استوایی ۷۱۸

Coordonnées heuraires مختصات ساعتی ۷۱۹

Coordonnées locales مختصات افقی ۷۱۹

Corbeau غراب ۵۴۳

Corbus (یونانی) غراب ۵۴۳

Gorps Celestes اجرام سماوی ۱۸

Corps simples اجسام بسیطه، بسائط ۱۸

Corona australis (یونانی) اکلیل جنوبی ۵۲

Corona boréalis (یونانی) اکلیل شمالی ۵۳

Coronus (یونانی) زحل ۳۳۶

Cotangente ظل تمام ۵۰۴

Cosinus جیب تمام ۱۷۵

Côté جهت ، سمت ، سو ۱۷۴

Couchant غارب ۵۴۳

Coucher héliaque کناروزی ، تشریق ۶۳۴

Couron austoral اکلیل جنوبی ۵۲

Couron boréal اکلیل شمالی ۵۲

Cours سیر ۴۲۵

Crater باطیه ۷۳

Créateur رب ۳۱۲

Croissant نو ماه ، هلال ۸۰۷

Croix du sdu صلیب ۴۷۳

Crygnus بطن ، درصورت قنطورس ۸۸

Cygne صورت دجاجه ۲۷۷

Cygnus (یونانی) دجاجه ۲۷۷

Dabaran دبران ۲۸۶

Dabih ذابح ۳۰۱

Décadence هبوط ۸۳۴

Décendant هابط ۸۳۱

Décidé مصمم ۷۴۳
Decision تصمیم ۱۳۶
Déclination میل ۷۷۷
Décline زوال ، ادبار ، غروب
Décressance محاق ۷۱۵
Déesse الاهه ۵۵
Dégré درجه ۲۷۹
Déjection هبوط ۸۳۴
Deldhinus (یونانی) دلفین ۲۸۴
Denbel صرفه ۴۷۰
Denbola (یونانی) صرفه ۴۷۰
Dénégation انکار ۶۰
Déragon صورت تنین ، اژدها ۱۴۴
Descente انحطاط ، حضیض ۵۹
Destin قدر ۵۷۹
Détonation انفجار ۵۹
Détriment وبال ، پتیاره ۸۲۱
Dimanch یکشنبه
Dimantion بعد ۸۹
Diminution نقصان ۳۵۴
Disparition تغریب ۱۳۷
Disparition افول ۵۰
Domiciele کدك ، کده ۶۲۰
Donateur معطی ۷۴۵
Doulphine دلفین ۲۸۴
Draco (یونانی) تنین ۱۴۴
Droitur استقامت ۳۷
Echélle مقیاس ۷۵۰
Éclatant طالع، برج طالع، اخترطالع ۴۸۶
Eclipse کسوف ۶۲۶
Éclipsé تحت‌الشعاع ۱۲۷

Eclipse ennulaire خسوف حلقوی ۲۳۲
Eclipse de lune خسوف ۲۳۱
Eclipse invisible خسوف نامرئی ۲۳۲
Eclipse partiele خسوف‌جزئی ۲۳۲
Eclipse totale خسوف‌کلی ۲۳۲
Eclips visible خسوف مرئی ۲۳۲
Ecliptique دایرة البروج ۲۷۳
Eléctrode قطب مغناطیسی ۵۹۲
Eléctrode australe قطب مغناطیسی جنوب ۷۹۲
Electrode boréale قطب مغناطیسی شمال ۵۹۲
Élévation ترفع ۱۳۳
Empêchment منع ۷۶۵
Envoyer تسییر ۱۳۶
Epoque دوره ۲۹۵
Equateur معدل‌النهار، استوا واستوای ۳۸
Equateur cèleste استوای سماوی ۳۸
Equateur trrestre استوای زمینی ۳۸
Equilibre تعدیل ۱۳۶
Equinoxe اعتدال ، نقطهٔ اعتدال ۴۷
Equinox de l'automne اعتدال خریفی ۴۷
Equinox de printemps اعتدال ربیعی ۴۸

Pquinoxial اعتدالی ۴۸
Equleuse قطعة‌الفرس ۵۹۴
Eridan صورت نهر ۸۱۲
Eridanus (یونانی) صورت‌نهر ۸۱۲
Estimation تقویم ۱۴۰
Ether اثیر ، فلک اثیر ۱۶
Etoile ستاره ، نجم ۳۷۳
Etoile de berger ستاره شبان ۳۷۶
Etoile de soir ستاره شام ۳۷۶
Etoile filant ستاره‌ثاقب ۳۷۴
Etoile fixes ثوابت ۱۵۱
Etoile fixe ستارهٔ‌ثابت ۳۷۴
Etoile gente rouge غول قرمز ۵۴۸
Evocation تسخیر ۱۳۵
Exellant اثیر . مختار ، صفت فلک ۱۶
Expédient تدبیر ۱۳۱
Explosif محترق ۷۶۱
Explosion انفجار ۵۹
Extraction استخراج ۳۶
Extrémité انتها ۱۳۶
Face وجه ۸۲۵
Fair face اقبال = مقابله ۵۰
Famelle ماده، صفت برج ۷۹۰
Famelhaut فم‌الحوت ۵۷۲
Fatalité نحوست ۷۸۹
Fente فرجه ۵۵۵
Fixe ثابت ، ضد منقلب ۱۴۹
Firdaria فردار ۵۵۶
Firmament فلک‌اعلی، عرش ۵۰۷
Fléau de la lance شاهین ترازو ۴۳۲
Fléche صورت سهم ۴۱۵
Fortification حصار ۲۰۳
Fortuné به اختر ، نیک اختر ۹۳
Foudre صاعقه ۴۶۸
Fracture انکسار ۶۰
Géleste علوی ۵۳۱
Géodésie زمین‌سنجی ۳۴۲
Géologie زمین‌شناسی ۳۴۲
Grand axe محور بزرگ ۸۱۸
Grand Cerale دایرهٔ عظیمه ۲۷۳
Grand chien کلب اکبر ۶۲۹
Grande ourse دب اکبر ، هفتورنگ ۲۷۵
Hali ستارهٔ دنباله‌دار هالی ۸۳۳
Halo خرمن ماه ، هاله ۸۳۲
Hauteur ارتفاع ۳۱
Hérculos هرکول ، هرقل ۸۳۵
Hermesse عطارد ۵۱۱
Honneur شرف ، مقابل هبوط ۴۳۹
Hora (سانسکریت) نصف ساعت
Horizon افق ۴۹
Horizontal افقی ۴۹
Horoscope زایچه ، طالع ۳۳۲
Hydre صورت مار آبی ، شجاع ۶۷۶
Hydrique آبی ۴
Hypoténns وتر ۸۲۵
Illuminer تشریق ۱۳۶
Impuissence ضعف ۴۸۰
Inauguration استفتاح ۳۷
Infortuné شوم اختر ۴۵۵

Marée montânte مد ۱۶۴
Mars مریخ ۷۲۸
Maitre صاحب ۴۶۳
Mauvais aujour بداختر ۷۷
Mécanique céleste مکانیك آسمانی ۸۶۸
Medium coel میان آسمان ۷۷۲
Mêlant ممازج ۱۵۱
Mercrodi چهارشنبه
Mercure عطارد ۵۱۱
Méridien نصف النهار ، معدل النهار ۷۹۴
Meridien celeste نصف‌النهارسماوی ۷۹۵
Médridien de source نصف‌النهار میداء ۷۹۵
Méridien d'origine نصف‌النهار میداء ۷۹۵
Merridien terrestre نصف‌النهار زمینی ۷۹۴
Mesurage تقدیر، اندازه‌گیری ۱۳۹
Météorite شهاب ۴۵۵
Météorologie جوشناسی ۱۶۶
Mile میل (واحد طول) ۷۷۶
Milieu ناف ، مرکز ۷۸۰
Minuit ناف شب ۷۸۰
Mois Lunaire ماه قمری ۶۸۵
Moi priodique ماه نجومی ۶۸۷
Mois solaire ماه شمسی ۶۸۵
Mois sidérale ماه نجومی ۶۸۷
Mios synodiqe ماه‌اقترانی ۶۸۵
Nacr صدف ۴۶۹
Navir سفینه ۴۰۰
Nadir وتد رابع ، تظلیر ، وتد الارض، وسط السماء ۸۲۵
Nébuleuse سحابی ۳۷۹
Neomenie ماه نو ، هلال ۶۸۹
Née موالید ۷۶۷
Nord-Est شمال شرقی ۴۵۰
Nord-ouest شمال غربی ۴۵۰
Nouvel an سال نو ، نوروز ۳۶۵
Nouveau étoil نواختر ۸۰۴
Nauvelle lune هلال ۸۶۱
Nouriceax موالید ۷۶۷
Observateur راصد ۳۱۰
Observation astronomique ارصاد ، رصدکردن ۳۲
Occase cosmique فجر ۵۵۳
Occulation اختفاء ۲۵
Octant ذات الثمن ۳۰۱
Oposition مقابله ، استقبال ۷۴۶
Orbite فلك ۵۶۳
Orbite de la terre مسیر زمین ۷۳۴
Origine میداء ۷۰۸
Oréole شایراد ، خرمن ماه ، هاله ۴۳۲
Òudli نشی ۷۹۳
Pégase فرس اعظم ۵۵۶
Pegasus (یونانی) فرس اعظم
Période synodique ماه اقترانی ۶۸۰
Perle الفکه ۵۶
Perse صورت برساوس ۸۳

Refrain ترجیع ۱۳۳
Regard نظر ۷۹۶
Regulus قلب الاسد ۵۹۸
Rendre sexangulaire تسدیس ۱۳۵
Réticule شبکه ، درنیمکره جنوبی ۴۳۵
Retour رجعت ۳۱۵
Réunion اجتماع ۱۷
Revers ادبار ۵۰۰
Rondir تدویر ۱۳۱
Rouseur کلف ۶۳۱
Royal ریال ۳۳۰
saho ساحو (مصری) صورت جبار ۱۵۶
Sagitta (یونانی) سهم ، صورت سهم ۴۱۵
Sagitaire قوس ، رامی ۶۰۵
Sagitarius (یونانی) رامی ، قوس ۶۰۵
Samedi شنبه
Satéllite قمر تابع ، توابع ۱۲۵
Satéllite artificiele قمر مصنوعی ۶۰۱
Satéllie de communication ماهوارهٔ ارتباطی ۷۰۶
Saturne زحل ۳۳۶
Saturnien زحلی ۳۳۹
Scission de la luns شق القمر ۴۴۸
Scorpion عقرب ۵۲۵
Scorpius (یونانی) عقرب ۵۲۵

Seagoat بزماهی (جدی) ۱۶۱
Séparation de lune شق القمر ۴۴۸
Srpens (یونانی) حیه ، حیة الحواء ۲۱۷
Serpent حیه ، حیةالحواء ۲۱۷
Sextant ذاتالسدس ۳۰۲
Sidéral نجومی ۷۸۸
Singe de zodiaque برج ، بیت ، خانهکوکب ۷۹
Sinus جیب داست ۱۷۵
Sirius شباهنگ ، تیشتر ۴۳۳
Soir عصر ۵۱۰
Solstice انقلاب ۶۰
Solstice d'été نقطهٔ انقلاب صیفی ۸۰۱
Solstice d'hiver انقلابشتوی ۸۰۱
Specteur طیفبین ۵۰۲
Spectre طیف ۵۰۱
Spectre d'emission طیف نشری ۵۰۲
Spectre solaire طیف شمس ۵۰۲
Sphére کره ، سپهر ۶۲۳
Sphére celéste کره آسمانی ۶۲۴
Sud-Est جنوب شرقی ۱۶۶
Sud-Oust جنوب غربی ۱۶۶
Supdit سوپدیت (مصری) ستارهٔ شعری ۴۴۱
Supérnova ابر نواختران ۱۳
Supériorité استعلا ۳۷
Synergique نه بهن ۸۰۷
Synodique ماه قمری ۶۸۵

Systéme oslaire منظومهٔ شمسی ۷۶۵
Table astronomique زیج،زایچه ۳۵۵
Tapeinoma هبوط ۸۳۴
Taureu برج ثور ۱۵۱
Taurus (یونانی) برج ثور ۱۵۱
Télémetre مقیاس ۷۵۰
Terme مرز ۷۲۵
Termination انتها ۱۳۶
Théoaolite ارتفاع یاب ۳۲
Trait d'union خط اتصال ۲۳۳
Trajet مسیر ۷۳۴
Translation تحویل ۱۲۹
Trausfert نقل ۸۰۳
Tronsmission انتقال ۵۸
Triangle مثلث ۷۱۰
Triangle ardent مثلث‌آتشی ۷۱۱
TTriangle atmospherique مثلث هوایی ۷۱۱
Triangle austral مثلث جنوبی ۷۱۱
Triangle boreal مثلث شمالی ۷۱۱
Triangle hidrique مثلث آبی ۷۱۱
Triangulume (یونانی)مثلث (صورت مثلث) ۷۱۰
Tropique مدار ، مدار راس ۳۰۸
Tropique de cancer راس‌السرطان ۳۰۹
Tropique de capricorne راس الجدی ۳۰۹
Troulule بحران ۷۶
Unité astronomique واحد نجومی ۸۲۰
Univers جهان ، کائنات ۱۷۴
Uranus اورانوس ۶۴
Ursa major (یونانی) دب اکبر ، هفتورنگ ۲۷۵
Ursu minor (یونانی) دب اصغر ۲۷۴
Véga (یونانی) ستارهٔ وند ، نسر واقع ۷۹۲
Vendredi جمعه
Vent باد ۷۱
Venus زهره ، ناهید ۳۸۴
Versau دلو ۲۸۵
Virigine (یونانی) سنبله، عذرا ۴۰۸
Virgo سنبله ، عذرا ۴۰۸
Voie lacté کهکشان راه‌شیری ۶۴۳
Voie sygne کهکشان دجاجه ۶۴۴
Zéro صفر ، خالی ۴۷۱
Zone منطقه ۷۶۳
Zodiaque منطقةالبروج ۷۶۴
Zénith سمت‌الراس ۴۰۷
Zéos (یونانی) مشتری ۷۳۵

# نام کتابها

۸۴۱-۸۴۳-۸۴۴-۸۴۸-۸۵۳-۸۵۴-
۸۵۵-۸۵۶-۸۵۸-۸۶۰-۸۶۲-۸۷۰
دیوان رشیدوطواط ــ باهتمام سعیدنفیسی
۲۷-۳۸۲-۴۴۳-۴۴۴-۵۴۲-۸۵۱-
۸۵۶
دیوان سروش اصفهانی ۲۲
دیوان سلمان ساوجی ــ باهتمام رشید
یاسمی ۱۷-۱۸۹-۲۲۱-۲۳۳-۳۰۱-
۳۶۸-۴۲۸-۴۷۰-۵۵۱-۶۸۲-۷۰۰-
۸۳۸
دیوان سنایی ــ باهتمام مدرس رضوی
۱۰۵-۱۱۱-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۹-
۱۲۱-۱۳۰-۱۳۲-۱۴۳-۱۵۸-۱۷۰-
۲۳۱-۲۴۵-۲۴۷-۲۴۸-۲۵۰-۲۵۸-
۲۷۳-۳۲۸-۳۳۶-۳۸۲-۴۱۴-۴۲۹-
۴۴۸-۴۵۴-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۴۰-
۵۵۹-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۶۰۰-۶۲۶-
۶۳۴-۶۸۸-۶۹۳-۷۰۰-۷۱۶-۷۳۹-
۷۴۰-۷۴۱-۷۴۵-۸۳۴-۸۳۷-۸۵۷-
۸۵۸
دیوان سنایی ــ باهتمام دکترمظاهر مصفا
برای مقابلهٔ شواهد
دیوان سوزنی سمرقندی ــ باهتمام دکتر
شاه حسینی ۳۸۹-۷۱۶
دیوان سیدحسن غزنوی ــ باهتمام مدرس
رضوی ۱۹-۵۶-۶۴-۱۲۳-۳۲۲-۳۳۸-
۳۸۸-۴۳۱-۴۳۷-۴۶۹-۵۲۴-۵۴۰-
۵۷۵-۶۱۰-۶۹۵-۶۹۷-۷۳۶-۷۳۷-
۷۶۶
دیوان شریف رضی ــ چاپ مصر ۳۳۵
دیوان ظهیر فاریابی ــ باهتمام هاشم رضی
۱۶۱-۱۸۷-۲۳۰-۲۴۵-۲۴۶-۲۴۷-
۲۵۱-۲۵۲-۲۶۲-۴۸۱-۵۱۳-۵۸۵-
۶۸۸-۷۳۳-
دیوان عبدالواسع جبلی ــ باهتمام دکتر
ذبیح‌اله صفا ۱۹-۶۰۹-۶۴۲-۸۶۳
دیوان عبید زاکانی ــ باهتمام اقبال آشتیانی
۵۶-۲۳۶-۵۱۳
دیوان عثمان مختاری ۹۴-۱۳۲-۷۳۸-
۷۷۵
دیوان عسجدی ــ باهتمام شهاب طاهری
۱۱۳
دیوان عنصری ــ باهتمام دبیر سیاقی
۱۶-۱۷-۷۱-۱۴۵-۱۴۸-۱۷۲-۳۵۲-
۳۷۶-۳۸۱-۴۱۷-۴۴۰-۴۴۱-۴۸۷-
۴۸۹-۵۵۰-۶۲۰-۶۴۹-۶۷۷-۷۲۲-
۷۳۸-۷۵۹-۷۸۵
دیوان فرخی سیستانی ــ باهتمام دبیر سیاقی
۳-۱۸۳-۲۴۷-۴۱۵-۶۵۶-۶۷۳-۷۲۶-
۸۵۱-۸۵۹
دیوا قاآنی ــ چاپ سنگی تبریز ۴۲۱-
۴۲۲
دیوان قطران تبریزی ــ باهتمام محمد
نخجوانی ۵۵۱
دیوان کمال‌الدین اسماعیل ــ چاپ سنگی
بخط سید محمد کشکول ۱۰-۱۵-۳۸-

ذیل برهان قاطع ــ از دکتر معین ۱۱۳ ، ۱۸۸ ، ۲۵۴ ، ۸۳۹
ر
راهنمای ادبیات فارسی ــ از دکترزهرا خانلری ۵۷۲ ، ۶۳۲
راهنمای سانسکریت ــ تألیف پروفسور رانیدو شیکهر ۲۵۰ ، ۷۳۶
ربیع الابرار زمخشری ۸۵۹
رسالهٔ آثارعلوی ــ از ابوالمظفراسفزاری ۶۳۷
رسالهٔ پهلوی ماذیکان چترنگ ــ طبع زالمان ۸۵۹
رسالة الغفران معری ۵۰۹
رسالهٔ ناصرخسرو ۳۳۷
روزنامهٔ اطلاعات ۱۴ــ۳۱۳
روزنامهٔ کیهان ۳۱۳
روضة المنجمین ــ ازشهمردان بن ابی الخیر ۱۵۵
ره‌آورد (مجموعهٔ شعری) ــ از مؤلف ۳۵۱
ز
زراتشت‌نامه ــ ازبهرام‌بن پژود ۷۴ ، ۸۳۶
زیج الغ‌بیک ۳۵۵
زیج ایلخانی ۳۵۶
زیج بتانی = زیج صابی
زیج سنجری ۳۵۶
زیج صابی طبع رم سال ۱۸۹۹ (= زیج بتانی) طبع دوم ۴۹ ، ۵۱ ، ۶۵ ، ۸۴ ، ۹۲ ، ۱۷۳ ، ۲۸۶ ، ۳۰۵ ، ۳۴۲ ، ۳۵۶ ، ۳۷۹ ، ۳۹۲ ، ۴۱۷ ، ۴۹۸ ، ۵۰۹ ، ۵۱۱ ، ۵۵۰ ، ۵۵۸ ، ۶۰۲ ، ۶۰۳ ، ۶۰۵ ، ۶۱۵ ، ۶۷۱ ، ۷۱۰ ، ۷۱۵ ، ۷۴۷
زیج کوشیار ۶۳۵
س
سبحة‌الابرار جامی ۴۵۱ ، ۴۸۶ ، ۵۴۵ ، ۶۹۸
سفرنامهٔ ناصرخسرو ۶۷ ، ۴۸۹
سلم السماء ــ ازغیاث‌الدین جمشیدکاشانی ۲۳۴
سیرة الرسول ــ ابن هشام ۴۰۵
ش
شاهنامهٔ فردوسی ــ چاپ بروخیم ۷۷ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۱۰۴ ، ۱۰۷ ، ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۴۸ ، ۱۵۰ ، ۲۴۷ ، ۳۵۷ ، ۳۷۰ ، ۳۷۱ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۶ ، ۴۱۹ ، ۶۲۰ ، ۶۲۶ ، ۶۴۸ ، ۶۵۳ ، ۶۶۴ ، ۶۶۵ ، ۷۳۴ ، ۷۹۰ ، ۸۰۵ ، ۸۰۷ ، ۸۴۳ ، ۸۶۷
شاهنامه فردوسی ــ باهتمام دبیر سیاقی برای مقابله برخی شواهد
شاهنامهٔ فردوسی ــ طبع کلاله خاور برای مقابلهٔ برخی ازشواهد
شاهنامه فردوسی ــ چاپ مسکو برای مقابله برخی ازشواهد
شاهنامهٔ ثعالبی ــ باهتمام زتنبرگ ۶۶۵
شرح بوستان ــ از دکترخزائلی ۲۳ ،

## نامها

## نام جایها

## غلط نامه

| صفحه | سطر | غلط | صحیح |
|---|---|---|---|
| ۱۳ | ۴ | ب = ۳ | ت = ۲ |
| ۱۹ | ۲۵ | عبدالوصع | عبدالواسع |
| ۲۰ | ۲ | گر رنج میرسد | گر رنج پیش آید |
| ۲۹ | ۲۹ | سعد یا اسعد اکبر | سعد یاسعد اکبر |
| ۳۸ | ۶ | کوکب اتبال | کوکب اقبال |
| ۴۷ | ۱۳ | رجوزهٔ ابن صوفی | ارجوزهٔ ابن صوفی |
| ۶۱ | ۱۸ | ازمنجان دستگاه .. | ازمنجمان دستگاه |
| ۷۲ | ۱۱ | می‌ناشد | می‌باشد |
| ۷۲ | ۱۷ | باه‌دبور | باد دبور |
| ۷۸ | ۹ | مقرن | مقترن |
| ۸۸ | ۲۵ | حیب‌المسلسله | جیب‌المسلسله |
| ۱۰۰ | ۴ | دانست | معین میکند |
| ۱۰۴ | ۲۶ | این دوزخ زراندودم | این دورخ زراندودم |
| ۱۰۵ | ۸ | مقارب | مغارب |
| ۱۴۱ | ۹ | جائی | جائی |
| ۱۴۳ | ۶ | ذنب | ذنب |
| ۱۴۴ | ۱۱ | حالت | این حالت |
| ۱۶۷ | ۵ | Cuétéornlogie | Météorologie |
| ۱۷۷ | ۷ | چهار عنصر | چهار عناصر |
| ۱۸۲ | ۲۸ | زرنگ هرچه تعلق پذیرد | ز هرچه رنگ تعلق پذیرد |

| | | | |
|---|---|---|---|
| ۱۸۷ | ۲۸ | ویل دورانت | ویل‌دورانت |
| ۱۹۲ | ۱۸ | یکی دعایی که | یکی دعایی است که |
| ۱۹۷ | ۴ | بشکل نیز اشك | بشکل اشك |
| ۲۰۵ | ۱۶ | فصله | فضاه |
| ۲۱۵ | ۸ | گفته است | انوری گفته است |
| ۲۳۸ | ۱۶ | باز گردند | باز گردنده |
| ۲۴۱ | ۱۳ | می‌جوشد اندرونهم | می‌جوشد اندرونم |
| ۲۵۸ | ۱۲ | اشارتی | اشاراتی |
| ۲۸۳ | ۹ | مریخ که | مریخ |
| ۲۹۱ | ۱۱ | مقدمة التهیم | مقدمة التفهیم |
| ۳۲۲ | ۹ | Jour Solrtair | Jour Solaire |
| ۳۲۳ | ۳ | صائبین | صابئین |
| ۳۳۵ | ۶ | اذ اغص | اذاغض |
| ۳۳۵ | ۸ | الجباء | الجباه |
| ۳۴۰ | ۴ | زر خورشید | زر وخورشید |
| ۳۴۹ | ۶ | زهرهٔ نوا | زهره‌نوا |
| ۳۵۲ | ۱۷ | گنج‌نامه بازیافته | گنج بازیافته |
| ۳۵۴ | ۲۳ | diminition | diminution |
| ۳۶۷ | ۲۳و۵ | خنگ شموش | خنگ چموش |
| ۴۰۶ | ۲۲ | غریب‌القرآن | غرایب‌القرآن |
| ۴۱۵ | ۱۴ | (رك : سه خواهر) | (رك : سه خواهران) |
| ۴۴۲ | ۲۶ | (یو) | (یو) |
| ۴۴۳ | ۶ | غمصا | غمیصا |
| ۴۴۸ | ۱۷ | Seission de | Scission |
| ۴۸۹ | ۱۵ | ابو طایر | ابوطاهر |
| ۴۹۴ | ۵ | طاوس | طاووس |
| ۵۶۲ | ۸ | فروسود | فروسو |
| ۵۶۲ | ۲۶ | عقحرب | عقرب |